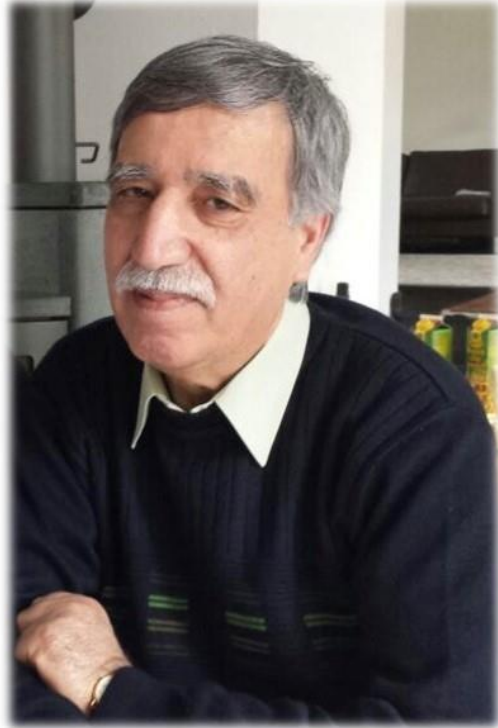


دہم توہین

# دہم می توہین



غفار عریف

رويه	عنوان
4	- پیشگفتار .....
7	- اهدای کتاب .....
8	فصل نخست: .....
8	- نگاهی به وضعیت جهان (نیمه پایانی دهه ی هشتادوسال های آغازین دهه ی نود) ....
13	فصل دوم: .....
13	- بر افتادن جمهوری افغانستان، سبب شدن های درونی و بیرونی این رویداد .....
26	فصل سوم: .....
26	- تشکیل دولت اسلامی افغانستان .....
36	- برهان الدین ربانی در سکوی قدرت .....
39	فصل چهارم: .....
39	- پیدایی گروه طالبان .....
68	. دیدگاه های جهانی در باره ی طالبان .....
69	. پیوند های سیاسی طالبان .....
70	. پیوند های نظامی طالبان .....
71	فصل پنجم: .....
71	- آغاز جنگ ها .....
74	. موافقتنامه ی پلچرخی .....
91	. شکل گیری درگیری های خونین میان گروهی از آغاز سال ۱۹۹۴ (دی / جدی ۱۳۷۲ خ)
92	. تشکیل شورای عالی هماهنگی انقلاب اسلامی (ائتلاف جدید گروه های جنگی) .....
102	. جنگ افروزی طالبان و اوج درگیری های نظامی .....
112	. برافتادن هرات و پیامد های غم انگیز آن .....
116	. برافتادن جلال آباد و پیامد های غم انگیز آن .....
120	. برافتادن کابل، اهمیت سیاسی و نظامی این رویداد و پیامد های غم انگیز آن .....
130	. فراز و فرود ( ظهور و زوال) طالبان در شمال افغانستان در سال ۱۹۹۷ .....
132	. آغاز به پا خاستن مردم علیه طالبان .....
149	. پیامد حمله های تابستانی طالبان در سال ۱۹۹۹ .....
179	فصل ششم: .....
179	- پیامد های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درگیری های نظامی .....
179	الف - فرو افتیدن روند ها: .....
179	. اقتصادی؛ .....
188	. آموزش و پرورش؛ .....
188	. فعالیت های ادبی، فرهنگی و هنری؛ .....
193	ب - به تاراج رفتن داشته های همگانی و شخصی مردم .....
200	ج - نابود کردن نهاد های سیاسی، زیر ساخت های اقتصادی و اجتماعی و ویرانی ساختمان های اساسی و مدنی .....
207	فصل هفتم: .....
207	- مداخله ی بیرونی در امور داخلی افغانستان در ناسازگاری با سیاست عدم مداخله
226	فصل هشتم: .....
226	- گره خوردن علاقمندی های سیاسی و اقتصادی کشور ها با مسایل داخلی افغانستان
232	. چگونگی شکل گیری و نضج یابی علاقمندی های سیاسی و اقتصادی بیرونی ها در امارت طالبان
257	فصل نهم: .....
257	- روابط افغانستان با کشور های همسایه؛ نقش آنها در شکل -گیری ناهنجاری های داخلی
286	فصل دهم: .....
286	- کوشش های بین المللی برای آوردن صلح و پایداری در افغانستان .....
295	. اعلامیه شورای امنیت سازمان ملل متحد .....

299	• پیچیده شدن روند صلح پس از پدید آمدن طالبان و پیدایی دشواری های جدید در این راه
304	• آغاز نهادن کار نوربرت هول و دشواری روند صلح
321	فصل یازدهم: .....
321	- نشست ها، گردهمایی ها و همایش ها در مورد افغانستان
337	فصل دوازدهم: .....
337	- فعالیت های دهشت افگنی ( تروریستی )
369	فصل سیزدهم: .....
369	- کشت خشخاش، تولید و قاچاق مواد مخدر
387	فصل چهاردهم: .....
387	- فاجعه ی انسانی ( تراژدی بشری )
396	• کشتار ها از سوی نیرو های جنگی ( فرماندهان و چریک های گروه های مجاهدین )
398	• گور های گروهی
399	• پیدایی گروه طالبان و فزونی یابی فاجعه های انسانی
420	فصل پانزدهم: .....
420	- وضعیت حقوق بشر
428	• قاعده های حقوق اسلامی برای بانوان
435	• وضعیت حقوق بشر در امارت اسلامی طالبان
448	پایان سخن: .....

## پیشگفتار:

من آن قلاش رند بی نوایم  
 که در رندی مغان را پیشوایم  
 گدای درد نوش می پرستم  
 حریف پاکباز کم دغایم  
 ز بند زهد و قرایی پرستم  
 نه مرد زرق و سالوس و ریایم  
 ردای و طلیسان یک سو نهادم  
 همه ز نار شد بند قبایم  
 مگر خاکم ز میخانه سرشتند  
 که هر دم سوی میخانه گرایم  
 کجایی ساقیا جامی به من ده  
 که یکدم با حریفان خوش برآیم....  
 ( عراقی )

در هشتم اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ خ ( در اصل در هفتم ثور) برابر با ۲۸ اپریل ۱۹۹۲ گروه های هفتگانه (پشاور) و نهگانه (تهران) پس از یک جنگ دراز مدت - ویرانگر و خانمان سوز ( به نیابت از دنیای سرمایه داری، ارتجاع جهانی، نفت سالاران عرب و بازرگان های دینی) بر ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان به قدرت رسیدند و بر بنیاد فیصله ی نشست تاریخ ۲۵ اپریل ۱۹۹۲ - ۵ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ خ شورای انتقالی مجاهدین در پاکستان، نام حکومت خود را " دولت اسلامی افغانستان " گذاشتند.

دولت اسلامی با جان مایه خونریزی، آتش افروزی و ویرانگری آغاز به کار کرد و خود خواهی ها و دوام جنگ های خانمان سوز میان گروهی، هستی مادی و معنوی یک سرزمین تاریخی را به کام خود فرو برد؛ تا اینکه جنگجویان طالب در نقش اجیران مزد بگیر، افغانستان را به پرتگاه نیستی رسانیدند. از همان لحظه ی نشست گروه های جنگی تنظیمی بر اورنگ قدرت، مردم ستمدیده ی افغانستان به دشوارترین، مصیبت بارترین و غم انگیزترین گردشگاه زندگی خود پا نهادند و در برگ های تاریخ، رویداد های خونین و پر از وحشت و دهشت نقش بست و اندیشه پردازان چپاول گری و واپس گرایی بر دانش، سیاست، اقتصاد، ادب، هنر، فرهنگ و فعالیت های اجتماعی سودمند، حاکم گردیدند تا اینکه آمریکا، انگلیس، پاکستان، و عربستان در همدستی با متحدان خویش، از میان فرماندهان و جنگجویان تنظیم های جهادی، دهشت افکنان طالب را سر و سامان دادند و به میدان های جنگ گسیل کردند تا جنگ و خونریزی و ویرانگری شکل خشن تری را به خود بگیرد.

از روز تشکیل حکومت مجاهدین تا بر افتیدن خونتای طالبان، در جنگ های ویرانگر میان گروهی و درگیری های خانمان سوز بین طالبان ( جنگجویان سازمان تبهکار القاعده و هزار ها دهشت افکن دیگر از کشور های دور و نزدیک در رده ی طالبان بر ضد مردم افغانستان می جنگیدند ) و جبهه ی مخالف آنان، شهروندان افغانستان، بویژه زنان، کودکان و جوانان و نو جوانان بنیادی ترین حق و حقوق خود را از دست دادند و زجر بیدادگری های گوناگون را کشیدند، روزنه های آموزش و پرورش، فعالیت های ادبی - فرهنگی - هنری و دسترسی به خدمات بهداشتی به روی مردم بسته شد.

گروه های " شر و فساد " و طالبان خون آشام در جنگ های تبهکارانه، بخش بزرگ شهر ها و شهرستان های افغانستان، از آن زمره پایتخت را با خاک یکسان ساختند؛ جان و زندگی ده ها و صد ها هزار انسان را گرفتند؛ صد ها هزار انسان دیگر را در داخل و خارج از کشور آواره و بی خانمان کردند؛ کشتار های گروهی و انفرادی، سر بریدن ها، زنده زنده سوختاندن ها، گروگان گیری ها، آدم ربایی ها، میخ کوبیدن بر فرق انسان ها، سلاخی کردن ها، تجاوز های جنسی، چور و چپاول نمودن داشته های مادی و معنوی مردم، سوختاندن روستا ها و خانه های رهایی شهروندان... را به اجرا گذاشتند که همه ی این عملکرد های غیر انسانی در گزارش های ویژه ی فلیکس ارماکورا گزارشگر برگزیده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، در گزارش ها و نشریه های اختصاصی سازمان عفو بین الملل، در گزارش های سازمان دیدبان حقوق بشر و ده ها نهاد جهانی پشتیبان آزادی و دموکراسی و حقوق بشر به شکل گسترده بازتاب یافته است.

همین گونه رویداد های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی در افغانستان در این دهه ی پر از خون و ویرانگری، در رسانه های همگانی جهان بدون گسست بازتاب داده می شد. تحلیل گران سیاسی،

صاحب‌نظران، پژوهشگران، تاریخ‌نگاران، ژورنالیستان با دیدگاه‌های گوناگون پیرامون چند و چون زندگی مردم افغانستان در حکومت گروه‌های جهادی و امارت طالبی، کتاب‌ها نگاشته‌اند.

رخداد هشتم اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ خ ( ۲۸ اپریل ۱۹۹۲ ) و به قدرت رسیدن تنظیم‌ها را افزون بر سیاست‌های تبعیض‌آمیز و پر از تنش رهبری حزبی و دولتی که با یکه‌تازی و ماهیت خرابکارانه و با انگیزه‌های انتقام‌گیری، محل پرستی، قوم‌گرایی، برتری‌خواهی زبانی و قبیله‌ای - همراه با دسیسه‌سازی، توطئه‌گری، ترفند بازی... به پیش برده می‌شد؛ می‌توان با بسا مسایل دیگری نیز گره زد:

- افغانستان از دیرباز بدین سوی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای، دارای اهمیت راهبردی و جیوپولتیکی است، که این دیدگاه پس از پایان جنگ جهانی دوم، شکل نو تری به خود گرفت و با هم‌چشمی‌های سیاسی - نظامی - راهبردی میان ابرقدرت‌ها در دهه‌ی هشتاد سده‌ی پیشین، در چرخش جنگ سرد، آغشته به خون شد و باره اندازی جنگ نیابتی اعلام نشده بر ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان که در پاکستان و ایران سازماندهی و از همان جا‌ها رهبری می‌گردید و گروه‌های هفت‌گانه و نه‌گانه با انباز دهشت‌افغان عرب و عجم، این جنگ خونین و پر هزینه را در خاک افغانستان به پیش می‌بردند، دوام پیدا کرد تا اینکه توافقی به میدان آمد؛

- به روز ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ عهد‌نامه‌های ژنیو بین افغانستان و پاکستان به امضا رسید که تنها آن بند‌هایی که به بیرون شدن نیروهای نظامی شوروی از افغانستان، پیوند داشتند جامه‌ی عمل پوشیدند، باقیمانده‌های آن از سوی پاکستان ( در جایگاه امضاکننده ) و ایالات متحده آمریکا ( در جایگاه تضمین‌کننده ) به شدت نقض شدند و گروه‌های نشسته در پشاور و تهران را توانایی بیشتر بخشید و سرانجام راه را برای به قدرت رسیدن جهادی‌ها هموارتر ساخت و جنگ‌های جبهه‌ای خونین‌تر گردید؛

- کودتای نافرجام شهنواز تنی وزیر دفاع افغانستان، نیروهای ارتش را افزون بر دشواری‌های پیشین، دچار دو دستگی نمود و اوج تنش‌های جناحی را در حزب و دولت به نمایش گذاشت و رده‌بندی‌های جدیدی را در ستاد رهبری حزبی و دولتی به وجود آورد، طوری که برخی‌ها موضع‌گیری جانبداری از کودتاچی‌ها و گروه‌های جهادی طرفدار آنان را اختیار نمودند؛

- فعالیت‌های خرابکارانه بین‌سیوان نماینده‌ی ویژه‌ی دبیر کل سازمان ملل متحد برای افغانستان، که در اصل بر ضد جمهوری افغانستان و صلح و پایداری و امنیت در کشور و به سود گروه‌های جهادی، کار می‌کرد؛ وضعیت را به گونه‌ی آماده ساخت که هدف‌های ایالات متحده‌ی آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی، ایران و متحدان آنها برآورده شود و جنگجویان و فرماندهان تنظیمی بر دهل پیروزی بکوبند؛

نباید فراموش کرد که تشکیل حکومت تنظیمی و امارت طالبی در هنگامی صورت گرفت، که اتحاد جماهیر شوروی و پیمان وارسا وجود نداشتند و حکومت پیشین افغانستان نیز تکیه‌گاه سیاسی و نظامی و استخباراتی، همچنان چشمه‌های کمک‌های مالی و مادی خود را از دست داده بود؛ از این رو دنیای سرمایه‌داری به سرکردگی ایالات متحده آمریکا و پیمان ناتو در همدستی و همکاری با ارتجاع جهانی، سیاست‌های بین‌المللی را چنان به کام خود چرخ دادند که پیامد‌های آن زندگی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی مردم بسیاری از کشورها را تیره و تار ساخت. در این دهه‌ی پر از خونریزی و ویرانگری، شهروندان افغانستان و مردم فدراتیف یوگوسلاویا بیشترین زجر سیاست‌های ضد انسانی جهان یک قطبی را کشیدند.

در جنگ‌های دهه‌ی نود در افغانستان، کشور‌های همسایه، بویژه پاکستان و ایران با در پیشگیری سیاست‌های مداخله‌گرانه، سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی نموده بودند. همچنان جهان سرمایه‌داری و نفت‌سالاران عربی با سهم‌گیری در فروخته‌نگهداشتن آتش جنگ‌ها، به دوام تبهکاری‌های گذشته، در تباهی و بر بادی افغانستان نقش پر رنگی داشتند. آمریکایی‌ها، انگلیس‌ها، اسرائیلی‌ها و سعودی‌ها سیاست‌های چپاول‌گرانه و تجاوز کارانه خویش را در جنوب آسیا توسط پاکستان با سیاستگذاری در افغانستان، به پیش می‌بردند تا دولت آخوندی ایران به انزوا کشانیده شود. همین گونه‌هایی‌های سعودی در هم‌چشمی‌های مذهبی با ایران به خاطر در دست داشتن رهبری جهان اسلام، افغانستان را تخته‌ی خیز خود ساخته بود.

در این دهه، افغانستان، میدان هم‌چشمی‌های سیاسی - اقتصادی - راهبردی میان: ایران و آمریکا، هند و پاکستان، عربستان و ایران، ایران و پاکستان، چین و هند، چین و آمریکا، روسیه و آمریکا، به شمار می‌رفت.

از آنچه که گفته آمد، کتاب " دهه‌ی خونین " ( تا آنجا که امکان داشت و چشمه‌های آگاهی‌دهنده در دسترس بود ) در مورد بسیاری رخداد‌های دهه‌ی نود سده‌ی پیشین در افغانستان، روشنی انداخته است. بایسته‌ی یاد آوری ست که در تألیف کتاب حاضر در کنار چشمه‌های دیگر، از کتاب دیجیتالی " گذر در کوچه‌های خون و آتش " ( جلد اول و دوم، ترجمه‌ی مقالات، از نگارنده ) نیز استفاده صورت گرفته

است. باید خاطر نشان کرد که در کتاب " گذر در کوچه های خون و آتش " و چند جلد کتاب دیجیتالی دیگر ( از نگارنده ) نارسایی ها، اشتباه های تایپی، افتیدگی های نوشتاری و واژگانی وجود دارد؛ زیرا ویرایش نشده بودند و دلیل آن هم این بود که دست نوشته ها در تابستان سال ۲۰۰۵ در کابل تایپ شدند و نگارنده ناگزیر بود که پس از پایان رخصتی به آلمان برگردد؛ از این رو فرصت برای باز خوانی نوشته های تایپ شده و از میان برداشتن نارسایی ها باقی نماند و در آلمان نیز به بر طرف کردن آن کمی ها و کاستی ها نایل نیامد ( کتاب های دیجیتالی یاد شده در کتابخانه ی تار نگاشت " سپیده دم " و در کتابخانه ی برگ فیسبوکی " نشرات راه پرچم " در دسترس قرار گرفته می تواند)؛ ولی خوشبختانه کنون آن نوشته هایی که از کتاب " گذر در کوچه های خون و آتش " در اینجا آورده شده است، کمبود ها، افتیدگی ها و نارسایی های نوشتاری و واژگانی برداشته شده است.

کتاب " دهه ی خونین " دسترنج بیشتر از دو دهه تلاش و زحمتکشی نگارنده است که کار آماده سازی آن با خون دل خوردن به پایان رسید. برگردان نوشته ها، خبر ها و گزارش ها پیرامون رویداد های افغانستان در دهه ی نود سده ی پسین، از آلمانی به پارسی، دشوار ترین کاری بود که انجام داده شد. داوری در مورد چند و چون ترجمه به خوانندگان عزیز گذاشته می شود.

بسیاری از نوشته ها، خبر ها و گزارش ها، در فصلنامه ی آینه ی مطبوعات (INFO/ Presspiegel) نشریه سازمان عفو بین الملل (بخش افغانستان) در آلمان، جا داده شده، که برخی ترجمه ها از همین چشمه صورت گرفته است. هر گاه در کار ترجمه اشتباه، نارسایی و یا کاستی رخ داده باشد، پوزش خواسته می شود. نگارنده آرزو می دارد تا نویسندگان گران ارج با بزرگواری و مهربانی از سر این کوتاهی ها بگذرند و ببخشند.

### در فرجام:

جای بس خوشی و افتخار پنداشته می شود، هر گاه آشکار گردد که با پیشکش کردن کتاب حاضر به پیشگاه خوانندگان عزیز خدمتی صورت گرفته است و با آفتابی کردن اندازه ی تبهکاری ها و عملکرد های فاجعه آفرین و خونبار تنظیم های جهادی و گروه خون آشام طالبان در یک گاهه ی تاریخی پر از درد و اندوه و مصیبت توان فرسا و حوصله شکن برای مردم افغانستان؛ نسل آینده با موشگافی و نکته سنجی و جدا کردن خوب از بد، نیکو از زشت به داوری می نشینند. چون داشته های این کتاب به هم پیوستگی رویداد ها را در قلمرو دو حکومت بی سر و پا، در بر می گیرد:

- دولت اسلامی افغانستان با برتری در اختیار داشتن چوکی نمایندگی افغانستان در سازمان ملل متحد- شناسایی رسمی از سوی بیشترین کشور ها؛ لیکن حاکمیت بر بخش اندکی از جغرافیا؛  
- امارت طالبان با داشتن شناسایی رسمی از سوی پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی؛ حاکمیت بر بخش بیشتر جغرافیا؛

در پهنای حاکمیت هر دو حکومت بی سر و پا، شهروندان افغانستان زندگی می کردند و آنان بودند که زجر بیدادگری فرمانروایان و رنج روزگار را به دوش می کشیدند؛ از این رو به جدا سازی فصل ها بر بنای دو حکومت در یک گاهه، نیازی دیده نشد و همه ی مسایل در یک به هم پیوستگی آمده است.

با درود های گرم و پر از مهر و صفا

غفار عریف

## اھدا:

بہ ہمہ ی شہر وندان سرزمین خورشید کہ در ہمہ ی خونین در زیر باران گلولہ ی جنگ ابرار ہای سبک و  
سکینہ و شلیک موشک ہای کور، در میان موج ہای آتش درگیری ناوہ ہزار دود و بارود و ہزار ہا بہکاری  
دیگر: جان باختن زخم خوردن آوارہ - سرگردان - ہر خانان و سرروز و روزگار شدن

غفار عریف

شہرک بلہام - آلمان فدرال

## نگاهی به وضعیت جهان

(نیمه ی پایانی دهه ی هشتاد و سال های آغازین دهه ی نود )

نشانه های کندی آهنگ رشد اقتصاد جهانی از سال ۱۹۸۹ به مشاهده می رسید. این فرایند در سال های پس از آن نیز به حرکت سرایشی خود ادامه می داد. " در کل پیشرفت اقتصادی به اندازه ی ۲ در صد کاهش یافت. از جمله پهنای رشد در کشور های صنعتی ۲,۶ در صد بود که پایین ترین رقم را پس از سال ۱۹۸۶ نشان می داد. رکود اقتصادی در کشور های عقب نگهداشته شده ۲,۳ در صد بود و این شاخص نسبت به افزایش جمعیت بسیار کم بود. فکتور عمده در امر کند بودن آهنگ رشد اقتصاد جهانی، جنگ در خلیج فارس ( اشغال کویت از سوی رژیم عراق و پس از آن حمله ی نظامی آمریکا بر عراق - مؤلف ) و پیامد های آن، بویژه بلند رفتن بهای نفت، شمرده می شود. لیکن سنگین تر از این درگیری نظامی، تأثیر های سیاست پولی در خود دولت های صنعتی به منظور جلوگیری از انفلاسیون ( تورم پولی) قلمداد می شد. با در نظر داشت عقب مانی بیلانس رشد در اقتصاد های مهم صنعتی جهان ( ایالات متحده آمریکا و انگلستان ) و پسمانی روند تولید در اروپای شرقی، در سال ۱۹۹۱ نیز کندی آهنگ رشد به همان شکل خود باقی ماند. " ( سالنامه ی جهان سوم، سال ۱۹۹۲، به زبان آلمانی، ناشر: انیستیتوت Overseas - Übersee، بنگاه نشریاتی C.H.Beck، شهر مونشن، ص- ۱۱)

افزایش قیمت نفت و کاهش بهای دیگر مواد خام زمینه ی خرابی وضعیت مبادله ی کالا ها را در بیشتر کشور های رشد نیافته فراهم ساخت. این پدیده، بویژه در قاره آفریقا و تا یک اندازه ای در آسیای جنوبی رخ داد. سختی را به وجود آورد: پهنای رشد اقتصادی پایین آمد، درآمد سرانه در یک اندازه ی چشمگیر کاهش یافت. از سوی دیگر جنگ خلیج بر روند پیشرفت اقتصادی " در بخش های: بازرگانی ( مبادله ی کالا ها )، صنعت جهانگردی، اشتغال و عرضه ی نیروی کار ارزان هزار ها کارگر غیر بومی" در برخی کشور های آسیایی و در شرق میانه، تأثیر های منفی از خود به جا گذاشت.

با تکیه بر سالنامه ی جهان سوم، سال ۱۹۹۲ (ص ۳۱) هر چند سازمان بین المللی انرژی با آغاز جنگ خلیج، بر بنیاد یک برنامه ی اضطراری حکومت کشور های صنعتی غربی را وادار به آن کرد تا نیازمندی های مواد نفتی خویش را از پس اندازه های ( ریزف های ) راهبردی و وابسته به خود کار سازی نمایند؛ ولی این کار نتوانست جلو افزایش قیمت نفت و کاهش بهای مواد خام صنعتی را بگیرد. پس از پایان جنگ ( آغاز مارچ ۱۹۹۱) این برنامه نا کار آمد شناخته شد.

جنگ ایالات متحده آمریکا با عراق نخستین نزاع بزرگ منطقه ای پس از پایان جنگ سرد بود. این رویارویی نظامی نابرابر اختلاف ها میان شرق و غرب را در خود بازتاب نداد؛ بلکه در این جنگ محیط زیست به حیث جنگ ابزار مورد استفاده قرار گرفت. بهای انسانی (کشته، زخمی، معلول و معیوب، آواره) این درگیری نظامی بسیار گران و پیامد های آن در محیط زیست (کثافت نفتی در بستر آب ها، آتش سوزی در چاه های نفت و تأثیر های ناگوار آن بر هوا و فضا و همچنان زیان های آمده بر گیاهان و دام ها، ویرانی نهاد های خدمات همگانی...) نهایت کمر شکن بود.

نخستین بار پس از پایان رسمی اختلاف های شرق و غرب (اطلاعیه جولای ۱۹۹۰ پیمان ناتو در لندن) اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا، در جنگ خلیج جبهه ی مشترک سیاسی را بر ضد یک دولت در جهان سوم تشکیل دادند. نشان دادن واکنش سخت نظامی در برابر اشغال کویت از سوی عراق و آغاز حمله های هوایی و زمینی بر بنیاد دلایل دارای اهمیت استراتژیک و اقتصادی صورت پذیرفت. در این جا مسأله ی آزادی سیاسی و حق حاکمیت ملت ها بر سرزمین خویش در نگر نبود. یکی از مشاوران رییس جمهوری ایالات متحده آمریکا ( جورج بوش کلان) با صراحت لهجه، دلیل اصلی واکنش نظامی آمریکا را اینگونه یادآور شد:



" ما نیاز به نفت داریم. خوب دلچب می آید {به دل ها چنگ می زند} اگر از گام گذاشتن در دفاع از آزادی سخن بگویم؛ ولی کویت و عربستان سعودی نیز دولت های دموکراتیک نیستند. هر گاه فرآورده های صادراتی مهم آنها پرتقال می بود، در آن صورت یک کارمند میان رتبه وزارت خارجه موضع گیری [حکومت آمریکا] را [در پیوند به هجوم بر عراق] می سپارید، و ما وزارت خارجه را در ماه اگست می بستیم." ( سالنامه جهان سوم، سال ۱۹۹۲، به زبان آلمانی، ناشر: انیستیتوت Overseas-Übersee، بنگاه نشراتی C.H.Beck، شهر مونشن، ص- ۸۹، با تکیه بر نشریه Time تاریخ ۲۰ / ۸ / ۱۹۹۰ )

در اشغال کویت، عراق نیز هدف های استراتژیک ( تحکیم موضع های خود در خلیج فارس و جهان عرب) و اقتصادی (در اختیار داشتن نزدیک به بیست در صد تولید نفت جهان، گسترش راه های آبی، دست یافتن به ملیارد ها دالر دارایی های کویت در خارج، پرداخت بیشتر از ده ملیارد دالر بدهی ها از زمان جنگ نخست خلیج که عراق این پول را سهم کویت در پیشبرد جنگ بر ضد ایران می دانست) را دنبال می کرد. لیکن سیاست آمریکا افزون بر پایین آوردن بهای نفت و فرآورده های نفتی، بر سر موضوع جلوگیری از به وجود آمدن یک قدرت آزاد تر منطقه ای در جهان سوم، می چرخید. ولی این قدرت کلیدی تا حدودی پیش از پیش به وجود آمده بود که باید از درون و بیرون انفجار داده می شد. همین که ایالات متحده آمریکا در جنگ های ویرانگر هشت ساله میان ایران و عراق (جنگ نخست خلیج) از رژیم صدام حسین پشتیبانی همه جانبه ی سیاسی - نظامی - اقتصادی کرد تا از گسترش رخنه کردن و اعتبار اخوند های بنیاد گرای ایرانی بکاهد، عراق به یک قدرت انکار ناپذیر و با سنجش و وسیله ی تضمین کننده ی منافع آمریکا و دیگر کشور های غربی در منطقه، بدل شده بود. با این تفاوت که عراق حسب دلخواه ی آمریکا و شرکای آن، به سان زمامداران ارتجاعی ( رضا شاه پهلوی، آل سعود، شیخ نشینان حوزه خلیج) دیگر، به اندازه ی لازم به آله ی دست مبدل نشده بود؛ بنابراین این کمبود خطری را متوجه آمریکا در منطقه (همان نگهداری مرکزیت) می کرد.

Eric Laurent (شهروند فرانسه) ژورنالیست و کارشناس مسایل شرق نزدیک، پیرامون نقش و سهم زمامداران آمریکا در استوار نگهداشتن پایه های حاکمیت سیاسی در عراق، نگاشته است:

" جورج بوش (پدر) به گفته ی یکی از همکارانش هیچگاه این آرزو را در سر نمی پروراند تا با Neville Chamberlain (نخست وزیر انگلستان در سال های ۱۹۳۷- ۱۹۴۰ به نمایندگی از حزب محافظه کار - مؤلف) مقایسه شود؛ لیکن حقیقت زندگی چیز دیگری را بر ملا می سازد. با وجود ابراز سخن های بلند بالا، او در سال های جنگ خلیج [جنگ میان ایران و عراق] به کار های بد تر از چمبرلین دست یازید. جورج بوش نه تنها رژیم صدام حسین و شماری از حرکت های قدرت طلبی و خود خواهانه ی زمامدار عراق را به میدان آورد و به واقعیت رسانید؛ بلکه به طور خیلی پنهانی او را با جنگ ابراز ها آراسته نمود، تامین مالی کرد، به پشتیبانی از فعالیت هایش برخاست و برایش نیرومندی بیشتر بخشید.

این سوء استفاده ی سیستماتیک از قدرت از سوی قدرتمندان در یک کشور دموکراتیک که با تصمیم و اراده و پنهانی توانایی نظامی یک دیکتاتور را توانمندی بیشتر بخشید، بنابر نوشته ی، William Safire ژورنالیست آمریکایی " یک رسوایی است."

به گونه ی به صحنه آمدن بن لادن، در زمانی که بر ضد شوروی در افغانستان جنگ می کرد، صدام حسین نیز با تأیید و موافقه ی ایالات متحده، بویژه به وسیله بوش و گروه وابسته به وی به وجود آمد و رشد نمود.

پرسشی که تا به امروز بی پاسخ باقیمانده است: آیا صدام حسین بدون تشویق و پشتیبانی نظامی ایالات متحده، در کل توانایی آن را داشت تا بر کویت تجاوز نماید؟

Russ Beker نوشته است:

هنگامی که صدام حسین به تاریخ ۲ / ۸ / ۱۹۹۰ بر کویت هجوم برد، ژورنالیست ها پرسیدند که او این همه توانایی را از کجا به دست آورده بود ...." ( کتاب: جنگ های خاندان بوش، از: Eric Laurent، بر گردان از آلمانی: غفار عریف، صص ۴۳-۴۴ )

در آغاز سال های دهه ی نود سده ی بیستم، آمریکا به خاطر به کرسی نشاندن برنامه ی جلوگیری از به میان آمدن همیشگی یک قدرت پایدار و نیرومند منطقه ای در جهان سوم و گسترش پهنای رخنه کردن خویش تا سرحد حضور دایمی در افغانستان و آسیای میانه، یک متحد نیرومند دیگر را نیز در کنار خود داشت. اینبار برنامه ی کلان آمریکایی ها پس از جابجایی مهره های "سیا" در سکان های رهبری جدید حزبی- دولتی اتحاد شوروی به سرمداری میخائیل گرباچف، امکان عملی شدن را پیدا کرد. از همین سبب بود که در نشست سالانه ی بانک جهانی و صندوق بین المللی اسعار ( نهاد های وابسته به کانون توطئه های جهانی ) در خزان سال ۱۹۹۰، در مرکز گفت و گوها، جنگ خلیج و فرایند تغییر هایی در اروپای شرقی قرار گرفت. بر عکس، موضوع افزایش فقر در جهان سوم و پرسش چگونگی پرداخت وام ها در رده ی واپسین فهرست شاخص های مورد بحث جا داده شد. در این نشست از کشور های جهان سوم بیرون از جبهه ی جنگ بر ضد عراق، خواهش کرده شد تا میان دموکراتیزه ساختن حیات اجتماعی، پذیرش مسؤولیت سیاسی و رشد اقتصادی پیوند محکم برقرار سازند. پرداخت کمک های مالی و تخنیکی به خاطر تکمیل برنامه های رشد و توسعه و واگذاری وام های یاری کننده به این کشور ها، وابسته به پیروی از اصل های حقوق بشر و عملکرد های دموکراتیک، دانسته شد.

در سند ابتکار های استاکهلم در باره ی امنیت عمومی و نظم جهانی به تاریخ ۲۲ / ۴ / ۱۹۹۱ آمده است:

" ما دموکراسی و حقوق بشر را از زمره ی ارزش های همگانی می شناسیم. این اصل ها ریشه و پیشینه در زندگی مردم کلیه قاره ها دارند. در سال های پسین این دو پدیده اندیشه های عالی پنداشته می شوند. راهیابی آنها در باور های همگانی، ساختار های سیاسی را در سراسر گیتی تکان داده و در نظام های اجتماعی تغییر هایی را به وجود آورده است. ما باور داریم که دموکراسی و حقوق بشر در سال های آینده اهمیت بیشتر کسب می کنند؛ زیرا آنها برای پاسداری از ترقی یک نیاز جدی به شمار می آیند و در برابر عقب افتادگی از کاروان پیشرفت از خود واکنش نشان می دهند. " ( سالنامه ی جهان سوم، سال ۱۹۹۲، به زبان آلمانی، ناشر: انیستیتوت Overseas-Überse، بنگاه نشراتی C.H.Bec، شهر مونسن، ص- ۳۱)

جالب است: در کنار ویلی برانت و واسلاو اول Vaclav Havel، بانو بینظیر بوتو نخست وزیر پیشین پاکستان نیز جای گرفته بود (!) و شاید پس از این نشست بر همچشمان سیاسی خود فخر فروخته باشد که در پای سند نهایی این گردهمایی امضا گذاشته است. ولی رویداد های سیاسی سه دهه ی پسین در افغانستان، بویژه پس از بر افتیدن جمهوری افغانستان و نصب حکومت ساخته شده در پشاور ( وحشت تنظیمی ) و به دنبال آن خونتای فاشیستی طالبی که سیاست مداران و نظامی گران پاکستانی از جمله بانو بوتو در به وجود آوردن و شکل گیری آنان نقش بنیادی و سازنده داشتند، نشان داد که سخن دفاع از دموکراسی و حقوق بشر جز آله ی فشار و وسیله ی سرکوب به هدف رسمیت بخشیدن به تعرض ها، سنگ اندازی ها و مداخله های آشکار و پنهان در امور داخلی کشور های آزاد، چیز دیگری نبود.

گنجانیدن واژه های : " تکان خوردن ساختار های سیاسی در سراسر گیتی و آمدن تغییر ها در نظام های اجتماعی " در سند ابتکار های استاکهلم، سخن ساده نبود؛ بلکه بنابر سنجش های دقیق و شمرده شده به کار رفته بود. باپایان گرفتن جنگ سرد، دنیای غرب در آستانه ی پیروزی و نزدیک شدن به هدف رویایی خود، یکه تازی و باداری بی چون وچرا بر جهان قرار داشت. بی جهت نبود که میخائیل گرباچف در آغاز سال ۱۹۹۱، هنگام دریافت جایزه ی نوبل در سخنرانی خود در پارلمان ناروی، خواهان پشتیبانی کشور های غربی از دور جدید آوردن اصلاح های سیاسی خویش شد. درست چند ماه پس از این خواهش بود که در دسامبر ۱۹۹۱ به شکل رسمی فروپاشی اتحاد شوروی را اعلام نمود.

نباید فراموش کرد که زمینه های فروپاشی اتحاد شوروی مدت ها پیش از فرو ریزی رسمی آن فراهم شده بود. از خلال صحبت ها و سخنرانی های زمامداران حزبی - دولتی ( گرباچف، شوارد نازی، یلتسن ) آن در روند دید و بازدید های تاریخی با رهبران قصر سفید و یا در هنگام دیدار و صحبت با دولتمردان - رجال اجتماعی و شخصیت های سیاسی جهان، به خوبی پیدا بود که با بالا گرفتن نقش ایشان در بازار سیاست، سند نابودی اتحاد شوروی ترتیب داده شده بود و پسان ها آنرا ثبت وثیقه کردند و در پایش مهر و امضا گذاشتند:

- رونالد ریگن شریک ترین و ماجراجو ترین دولتمرد دهه ی هشتاد پنهان نه نمود که در نتیجه کار یک جایی با گرباچف سنگ پایه و اساس های بایسته را برای بر اندازی شوروی بنا نهاده بودند و در این راه

میلیارد ها دالر سرمایه گذاری صورت گرفت. ریگن این پیروزی را در زمره ی افتخار های تاریخی و چرخش بی نظیر در نظم جهانی به سود نظام سرمایه داری، در زمان ریاست جمهوری خودش به شمار آورد.

- هلموت کول نخست وزیر پیشین آلمان فدرال و در آنزمان رییس حزب محافظه کار سوسیال دموکرات مسیحی، دستاورد های سیاسی زمان حکومت خود را در پهنای بین المللی، شکست کمونیسم، فروپاشی اتحاد شوروی و یکجا شدن دوباره ی دو آلمان می دانست و به صراحت افشا ساخت که در دستیابی به این پیروزی ها هزینه کلانی را در نظر گرفتند و در تحقق یافتن این برنامه، نقش گرباچف، یلتسن و شورندازی خیلی برجسته بود.

- مارگیرت تاچر نخست وزیر سابق بریتانیا، مهمترین پیروزی های به دست آمده در گستره ی جهانی را در دوره ی کار خود، شکست کمونیسم و نابودی شوروی می پنداشت که ناسازگاری با آنها را از زمره ی بنیادی ترین وظیفه حزب محافظه کار انگلیس می شمرد.

- فرانسوا میتران رییس جمهوری پیشین فرانسه، آمدن تغییر های پی در پی در سیاست جهانی را پیامد کار یک جایی با گرباچف و یلتسن و همکاری آنان با دنیای سرمایه داری، به شمار می آورد که با سرازیر ساختن ملیون ها دالر، مارک -پوند- فرانک، سرانجام سند شکست سیستم جهانی سوسیالیستی و فروپاشی اتحاد شوروی به امضا رسید.

- جورج بوش ( پدر ) در محفلی که به خاطر پایان دوره ی ماموریتش برگزار شده بود، در سخنرانی خویش با شادمانی از کارایی و پیروزی سیاست حکومت خود برای انجام فرایند متلاشی ساختن شوروی و برچیده شدن پیمان وارسا، یادآوری نمود و هزینه دست یافتن به این هدف های راهبردی را به جهان سرمایه داری خیلی بزرگ دانست....

\* \* \*

در چهار دهه ی پایانی سده ی پیشین کشیدگی ها، تشنج ها، نا آرامی ها و درگیری های نظامی در گوشه گوشه ی جهان روان بود که در پدید آمدن و دوام هر یک آن دست های مداخله گرانه ی ابر قدرت ها کار می کرد. در برخی مورد ها مشکل های سیاسی - نظامی آنقدر ها تند به نظر می رسید که هر لحظه امکان رخ دادن رویداد های دلخراش و خطرناک منطقه ای و بین المللی را در خود نمایان می ساخت:

جنگ و خونریزی در افغانستان، جنگ در ویتنام، نزاع مرزی بین دو کوریا، پیکار های آزادی خواهانه در الجزیره، کودتای فاشیستی در چلی، توطئه های امپریالیستی بر ضد حکومت ساندینیستی در نیکاراگوا، ادامه جنگ های ویرانگر در انگولا - موزمبیک - سومالیا- چاد...، وحشیگری رژیم پولپت در کمپوچیا، مداخله های شورونستی در لاوس، کودتای نظامی علیه شیخ مجیب الرحمن در بنگلادیش، بر افتیدن سلطنت رضا شاه پهلوی در ایران، جنگ های خونین بین ایران و عراق - بین ایتوپیا و سومالی - بین ایتوپیا و اریتریا... همه و همه به پیچیدگی اوضاع سیاسی در جهان افزودند.

بیشترین نزاع های مرزی بین کشور های همسایه را نیروی اهریمنی استثمارگر و کمپنی های غارتگر تولید جنگ ابزار و بازرگان های ساز و برگ نظامی، دامن می زدند. در کشور هایی که جنگ های خونین و فرسایشی قدرت طلبانه میان دولت و گروه های مخالف، هستی و زندگی مردم را می بلعید، فعالیت های سیاسی و عملیات جنگی مخالفان سلاحدار نیز از سوی قدرت های بزرگ جهان تامین مالی می شد، جنگ ابزار و ساز و برگ نظامی در اختیار طرف های درگیر قرار می دادند. در وضعیتی که تا هنوز در بسیاری کشور های آسیایی، افریقایی و آمریکای لاتین درگیری های نظامی، راه حل واقعی خود را پیدا نه نموده بود، عنان اختیار و تعیین سرنوشت مردم جهان به دست آمریکا و متحدان دایمی آن افتید و فرایند تجاوز سیاسی و اقتصادی و اشغال گری و استعمار نوین ابعاد تازه تری به خود گرفت.

در افغانستان در قلب آسیا نیز پس از بیرون شدن سربازان شوروی در سال ۱۹۸۹، بازگشت صلح و آرامش با وجود شهامت، دلیری و مردانگی نیرو های پدافند ملی در زمان دفاع آزادانه، به رویای گمشده شباهت داشت؛ زیرا پشتیبانی مالی، سیاسی و نظامی اتحاد شوروی ( تا آن زمان که وجود داشت) و ایالات متحده ی آمریکا از طرف های درگیر، دوام جنگ را شتاب و نیروی بیشتر بخشید. با وجود اینکه

شماری از تنظیم های جهادی افغانستان در پشاور پاکستان در جنگ خلیج در سنگر دفاع سرسختانه از رژیم عراق قرار گرفته بودند و دولت آمریکا تا اندازه ی بر آنها خشمگین بود؛ ولی با آن هم پشتیبانی سیاسی و کمک های مالی و نظامی آمریکا، پاکستان، عربستان و متحدان بین المللی و منطقه ای آنها به مخالفان دولت افغانستان بند نشد و دست اندازی ها در امور داخلی افغانستان همچنان ادامه یافت.

نیرو های ضد دولتی پس از مدت ها جنگ و گریز، برای نخستین بار در سال ۱۹۹۱ در میدان درگیری ها به برکت سخاوت آمریکایی ها، از خود برتری نظامی نشان دادند و با پشت سر گذاشتن یک جنگ دو هفته ای بنابر پشتیبانی آی اس آی و انبازی رو در روی نظامیان پاکستانی، شهر مهم و راهبردی خوست را در جنوب افغانستان در مارچ ۱۹۹۱ به اشغال خود در آوردند و با این شکست، درست نخستین نشانه ی پایان حتمی فرمانروایی نجیب الله پدیدار شد و به گرداب رفتن نظام جمهوری نیز از همین جا کلید خورد. این پیشامد نظامی - سیاسی بنیاد دولت افغانستان را لرزان ساخت و با زمانی بر می خورد که اتحاد شوروی و دیگر کشور های سوسیالیستی، پشتیبان های رژیم کابل، نیز به سوی واژگون شدن راه می پیمودند.

## بر افتادن جمهوری افغانستان، سبب شدن های درونی و بیرونی این رویداد

بر بنیاد داده های نشر شده در رسانه های همگانی در جهان، دیگر به هیچکس پوشیده نیست که از لحاظ سیاسی زمینه های واژگونی پایه های حکمرانی نجیب الله، مدت ها پیش از فرار نافرجامش به دست خودش پی ریزی شده بود.

نجیب الله پس از آنکه در سایه پشتیبانی و توطئه گری های زمامداران حزبی و دولتی اتحاد شوروی، بر بنای سناریوی آماده شده از سوی مافیای مشاوران فاسد و رشوت خوار روسی با سازماندهی کودتای ۱۴ / ۲ / ۱۳۶۵، رهبری حزبی و دولتی را یکی پی دیگری غصب کرد، با چنان شتابزدگی و بی سنجشی و با عملکرد های غیر ضروری، نا عاقبت اندیشانه و خطرناک چهار چوب نظام را لرزان ساخت که تو گویی قصد داشت راه صد شبه را در یک روز ببیماید. پیروی کور کورانه از روش های ماجراجویانه گرباچف برای مردم افغانستان فاجعه آفرید و سبب فرو ریزی نظام سیاسی در کشور شد.

نخستین نشانه های بی اعتمادی نسبت به نجیب الله در درون حزب دموکراتیک خلق افغانستان نمایان گردید. در اولین روز های پس از مضحکه شرم آور پلینوم (!) هجدهم کمیته مرکزی، رهبری جدید با دنباله روی از اجرات خرابکارانه در حزب کمونیست اتحاد شوروی؛ دست به کار تصفیه و سبک دوشی های گسترده؛ لیکن بی مورد و بی دلیل در تمامی بخش های حزبی و دولتی در کابل و استان ها، زد و به دنبال آن به سان زمان حاکمیت ترکی - امین؛ سیاست زورگویی، نظامی گری، دشمنی، کینه توزی، بی اصولی، خود خواهی، لفاظی های اغواگرانه، لافزنی های انقلابی گرانه، اختناق، یکه تازی، تهدید، تخویف، پیگرد، بازداشت، برتری طلبی... در برابر بخش های گسترده ی از رده های پایین و کادر های ملکی و نظامی و شماری از رهبران ح.د.خ.ا در پیش گرفته شد. بدین شیوه بود که حزب و دولت بهترین و وفادار ترین مدافعان خویش را از دست دادند؛ بدون اینکه متحدان و همکاران صادق و با وفای جدید را در کنار خود داشته باشند و یا با در پیش گرفتن روش های سنجیده شده، اعتماد مخالفان دولت را به دست آورند.

از سوی دیگر همگام با خرابی وضعیت سیاسی و نظامی در افغانستان، تکیه گاه خارجی فرمانروایی نجیب الله، سیستم جهانی سوسیالیستی در پیشاپیش آن اتحاد شوروی بر بنیاد برنامه های تسلیم طلبانه، سازش های پشت پرده، خطا های آشکار، توطئه های پنهان و خیانت های جبران ناپذیر گرباچف و شرکا، در نتیجه ی سرمایه گذاری جهان غرب به ارزش میلیارد ها دالر در این راه، از درون و بیرون چنان انفجار کرد که هیچ حرکتی نتوانست جلو فروپاشی آنرا بگیرد. فرو ریزی دراماتیک نظام شوروی و برچیده شدن پیمان وارسا پیامد های ناهنجاری را برای نجیب الله و دسته ی وی به بار آورد. از دست دادن پشتیبانی سیاسی و دیپلماتیکی در پهنای بین المللی و خشکیدن چشمه های کمک نظامی و سخاوت های مالی، نظام جمهوری و نجیب الله را در تنگنا کشنده قرار داد و تیر پشت آن را شکست، در حالی که به گروه های جنگی مخالف که در پاکستان و ایران پایگاه داشتند، کمک های مالی و نظامی و پشتیبانی سیاسی بیشتر صورت می گرفت.

بهزاد کریمی در بخشی از نوشته ی خود زیر عنوان " کارمل نخواست و نجیب نتوانست " نشر شده در شماره ی ۱۴۸ تاریخ ۲۸ آذر / قوس ۱۳۷۵ برابر با ۱۸ دسامبر ۱۹۹۶ نشریه کار، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ( اکثریت ) نگاشته است:

" اما نجیب هم چون هم نسل های خود در شرایط شیفتگی نسبت به شوروی ها رشد کرد و قدرت یافت. برای او، پراتیک فرای هر چیز بود و پراتیک در افغانستان بایست با مصلحت شوروی رقم می خورد. نجیب مصلحت گرا، مصلحت شوروی ها را برآورد، اما وقتی شوروی بمرد، او نیز مرد. نجیب مصلحت گرا واقعا درک کرده بود که سیاست قدیمی، سیاست غلط و بی فرجام بود و پی برده بود که افغانستان راه حل نظامی ندارد، درست به همان گونه که گارباچف فهمیده بود سیستم شوروی چه اندازه پوک شده و به تحولات اساسی نیاز دارد و جز " علنیت و بازسازی " چاره ای دیگری نمانده است. اما همان گونه که گارباچف در برخورد با غرب مصلحت گرای بدی از آب در آمد، نجیب نیز با مصلحت گرایی آمیخته به

قدرت پرستی، حزب و جبهه ترقی خواه افغانستان را فدای الزامات هر نوع از صلح کرد، آنرا به خویشتن خویش تقلیل داد و بخاطر نرم کردن جبهه مقابل، جبهه خود را تهی نمود، بی آنکه حتی به نرم کردن طرف مقابل نایل آید. نجیب خواست که مرد زمانه خود باشد، اما با اشتباهات مهلک خود نتوانست ناجی نیروی ترقی در افغانستان باشد."

### نگاهی به گذشته:

میخائیل گرباچف در شرح جایگاه جهان سوم در اتحاد جامعه ی بین المللی در بخش اختلاف های منطقه ای، نوشته است:

" هر گاه انسان پیرامون وجود اختلاف های منطقه ای به سخن گفتن آغاز نماید، خواننده می خواهد پرسد که من در باره ی افغانستان چگونه فکر می کنم؟

شاید در کل، در نزد همگان آشکار نباشد [کلیه مردم جهان آگاه نباشند] که افغانستان نخستین کشوری بود که اتحاد شوروی با آن روابط دیپلماتیک برقرار کرد. ما همیشه با مردم این سرزمین، پادشاه و رهبران قبایل آن رابطه ی دوستانه داشتیم. بدون شک افغانستان به دلیل عقب ماندگی شدید که ریشه از زمان حاکمیت بریتانیا [استعمار کهن] دارد، با دشواری های فراوان دست به گریبان بود. به همین خاطر این یک امر طبیعی بود که شماری از افغانستانی های [ترقی خواه] خواستند به مردم خود کمک کنند تا خود را از پیوند های قرون وسطایی آزاد سازند، دولت و نهاد های خدمات همگانی را نوسازی نمایند و به روند پیشرفت شتاب بیشتر بخشند. لیکن نتوانستند نخستین تغییر به کلی پیش رونده را نشان دهند؛ زیرا حلقه های امپریالیستی شروع به آن کردند تا بر افغانستان از بیرون فشار آوردند. به این دلیل رهبران این کشور بر پایه قرارداد [دوستی] افغانستان [معاهده ی دوستی، حسن همجواری و همکاری بین جمهوری دموکراتیک افغانستان و اتحاد شوروی سوسیالیستی - در ۱۵ ماده که به تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۷۸ دستینه شد.] از اتحاد شوروی خواستار کمک گردیدند. آنان یازده بار به ما مراجعه کردند و ما به زودی آماده شدیم تا گردان های محدود را به آنجا بفرستیم.

ما می خواهیم هر چه زود تر سپاهیان خویش را به خانه بر گردانیم. مشکل تا اندازه ی به کلی حل شده است. تنها نیاز آن دیده می شود تا اوضاع در اطراف افغانستان از نگر سیاسی نیز روشن گردد. ما از روند آشتی ملی پشتیبانی می نمایم که رهبران کنونی آن کشور در پیش گرفته اند. اتحاد شوروی به مانند گذشته خواستار یک افغانستان آزاد، آباد و غیر منسلک است. این حق آزادانه ی مردم افغانستان است تا تصمیم بگیرند که کدام راه را در پیش گیرند و کدام برنامه پیشرفت را تحقق دهند. مداخله ی آمریکا، بازگشت نظامیان ما را پشت سر می اندازد و سد تطبیق سیاست آشتی ملی و حل کلی مشکل می شود. ادامه تحویل دهی موشک های استینگر [و سکر] به باند های ضد انقلاب که آنان با استفاده از این جنگ ابزار ها هواپیما های ملکی را مورد هدف قرار می دهند [و سرنگون می سازند] خیلی ها غیر اخلاقی است و به هیچ عنوان توجیه پذیر بوده نمی تواند. " (گرباچف، میخائیل، "پرسترویکا [سیاست بازسازی دومین انقلاب روسی] یک سیاست جدید برای اروپا و جهان - به زبان آلمانی، ناشر: بنگاه نشراتی Knau، شهر مونیخ - چاپ جدید توسعه یافته، سال ۱۹۸۹، صص ۲۲۸ - ۲۲۹).

آنچه در بالا گفته آمد می رساند که گرباچف از برنامه ی گسیل قوا به افغانستان، از پیش آگاهی داشت. افزون بر آن خواهش فرستادن سپاهیان شوروی در زمان زمامداری نور محمد ترکی و حفیظ الله امین بعمل آمده بود. گرباچف پس به قدرت رسیدن، جنگ در افغانستان را برای کشورش زخم خونین خواند و با شتاب دست به کار شد تا پای شوروی را از این کوره ی آتش بیرون بکشد؛ بدون اینکه تضمین های لازم - قوی و برخوردار از اعتبار بین المللی، در راستای بند شدن مداخله از خارج و احترام به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان را در نظر گرفته باشد به بهانه ی "مشکل تا حدود زیاد به کلی حل شده است" به سازشکاری ها و زد و بند های پشت پرده با حاکمان قصر سفید پرداخت.

در پیشگفتار کتاب "حقایق پشت پرده ی تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان" آمده است:

"... گورباچف که با بن بست نظامی و سیاسی مواجه شده بود، تصمیم گرفت که به منازعه خاتمه دهد، زیرا قرارداد ژنیو یک راه عملی فرار از مصارف بن بست و امکان گشایش یک معبر بسوب [به صوب] روابط بهتر با غرب بدست می داد. پرسترویکا یا سیاست بازسازی یکی از شرایط اجتناب ناپذیر عقب نشینی از افغانستان بشمار می آمد و دیپلماسی که ذریعه فشار نظامی تقویه می گردید، عقب نشینی را عملاً ممکن ساخت." (کوردوویز، دیاگو و هریسن، سلیک، "حقایق پشت پرده تهاجم..."، ترجمه ی



عبدالجبار ثابت، ناشر: مرکز نشراتی میوند - سبا کتابخانه: بازار قصه خوانی پشاور، سال ۱۳۷۷ - چاپ دوم، ج اول، ص ۵۰)

بربنیاد توافقنامه ی تاریخی ژنیو - ۱۴ / ۴ / ۱۹۸۸ [دولت افغانستان در می ۱۹۸۱ پیشنهاد نشستن به پشت میز گفت و گو های سیاسی را به طرف مخالف ارائه نموده بود؛ ولی پاسخ مثبت دریافت نکرد تا اینکه دور نخست گفت و گو های ژنیو با میانجیگری دیاکوگوردویز نماینده ویژه ی دبیر کل سازمان ملل متحد آغاز شد و با پیمودن راه دشوار در نتیجه ی انجام صحبت های غیر رو در رو میان نمایندگان سیاسی افغانستان و پاکستان، در فرجام موافقتنامه ی ژنیو به امضا رسید و اعتبار از تاریخ ۱۵ / ۵ / ۱۹۸۸ اجرایی گردید] بیرون شدن نیرو های نظامی اتحاد شوروی پایه به پایه تکمیل شد و واپسین سرباز و افسر آن کشور [ جنرال بوریس گرومف فرمانده سپاه چهل] به تاریخ ۱۵ فبروی ۱۹۸۹ با گذر از پل دوستی، خاک افغانستان را ترک گفتند. متأسفانه به جز در همین مورد در ارتباط به دیگر موضوع ها ( عدم مداخله و عدم تعرض، احترام به حق حاکمیت ملی- استقلال سیاسی - وحدت ملی - امنیت و موقف عدم انسلاک - هویت ملی و میراث فرهنگی، خودداری از تهدید و استعمال قوه، احترام به حق تعیین آزادانه ی سیستم سیاسی - اقتصادی - فرهنگی و اجتماعی، خود داری از تقویه ی مستقیم و یا غیر مستقیم و حمایت از شورشیان، خودداری از تبلیغات جعلی - ایجاد سوء تفاهم و یا تبلیغات خصمانه به منظور تعرض و مداخله در امور داخلی کشور، مهیا ساختن زمینه ی بازگشت داوطلبانه - منظم و صلح آمیز تمام مهاجران افغانستان به وطن شان....) دولت پاکستان و متحدان بین المللی آن، بویژه ایالات متحده، در جایگاه تضمین کننده، محتوای موافقتنامه ی ژنیو را زیر پا گذاشتند. بدین لحاظ جنگ و خونریزی در سرزمین افغانستانی ها پایان نیافت؛ زیرا تنظیم های هفتگانه پشاور و نه گانه ی تهرانی و پشتیبان های منطقه ای و بین المللی آنها راه چیره شدن نظامی را برگزیده بودند و به پایان دادن به غم و درد و اندوه مردم و زدودن فضای خفقان آور سیاسی - اقتصادی - نظامی در افغانستان کمتر علاقمندی نشان می دادند.

نقض خشن موافقتنامه ی ژنیو، جایگاه پاکستان و ایالات متحده را نیرومندی و تحکیم بیشتر بخشید و زمینه ساز آن شد تا اسلام آباد و واشنگتن ابتکار عمل را در دست گیرند و مسکو و کابل را در تنگنا قرار دهند و با افزایش در اندازه و شکل کمک های نظامی به گروه های جنگی مخالف دولت، برنامه ی راهبردی ریگن " ادامه ی جنگ تا آخرین افغانستانی " را به تحقق برسانند و با این پیشامد شکست آمریکایی ها را در ویتنام جبران نمایند. بی جهت نبود که زمانی چارلس ولسن عضو تند رو کانگرس و مدافع سرسپرده ی تنظیم های جنگی، گفته بود:

" به عقیده ی من اکنون فرصت آن رسیده که می توانیم شوروی ها را در میدان جنگ شکست دهیم. ما در جنگ ویتنام ۵۸ هزار نفر تلفات دادیم. روس ها ممکن است در افغانستان تا حال ۲۵ هزار نفر [را] از دست داده باشند. آنها هنوز ۳۳ هزار دیگر قرض دار ما می باشند." ( جارج آرنی، " افغانستان گذرگاه کشور گشایان " ترجمه ی: پروفیسور دکتور علمی و پروفیسور هاله، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، بازار قصه خوانی پشاور، چاپ سوم، سال ۱۳۸۲ خورشیدی، ص- ۱۵۵.)

نقض شدید توافقنامه ی ژنیو از سوی پاکستان و بی پروایی آمریکایی ها در برابر به جا آوردن تضمین های داده شده، مقام های افسار گسیخته ی شوروی را نیز تکان سنگین داد و سبب گردید تا ناجیان (!) بازسازی و علنیت نیز در حجم کمک های نظامی و لوژستیکی خود به دولت افغانستان، افزایش چشمگیری بعمل آورند و بیشتر از گذشته جنگ ابزار و ساز و برگ نظامی مدرن از جمله موشک های اسکاد به ارتش افغانستان تحویل دهند.

پیرامون سرازیر شدن جنگ ابزار های مرگبار به افغانستان پس از امضای موافقتنامه ی ژنیو، جارج آرنی نگاشته است:

" علی الرغم توافتات ژنیو هر دو جانب جنگ در افغانستان مقدار زیاد اسلحه کشنده و مرگبار را از پشتیبانان خویش به دست می آوردند. بر مبنای اطلاعات استخبارات ایالات متحده، کمک های نظامی مسکو به نجیب الله از آوان خروج نیرو های آن بین دو صد تا سه صد میلیون دالر در یک ماه می رسد [رسید]. تنها در ماه می سال ۱۹۸۹، شش صد هواپیمای بار بردار شوروی به کابل پرواز نموده صد ها تن اسلحه و مهمات جنگی به آنجا انتقال دادند. همچنان ماسکو برای رژیم کابل پنجمصد عدد راکت (سکاد-ب)، یکصد عدد تانک جدید و سلاح پیشرفته زمینی تهیه نمود. آمریکا مقدار کمک های خویش را برای مجاهدین فاش نساخت اما تخمین زده می شود که به ۵۰۰ میلیون دالر در سال ۱۹۸۹ می رسد [رسید]. عربستان سعودی نیز همین مقدار کمک نموده بود. در سال ۱۹۸۹ بصورت کل

شاید معادل دوصد دالر کمک های مرگبار را از خارجی ها برای هر فردی از مردان، زنان و اطفال افغان [ افغانستانی ] سرازیر کرده باشند....

ادامه تهبه اسلحه برای جوانب درگیر در جنگ نتیجه پیمان ( تناظر مثبت ) است که مخفیانه بین مسکو و واشنگتن درست قبل از توافقات ژنیو به امضاء رسیده است. آخرین تلاش ها برای مذاکرات ( تناظر منفی ) توسط ابر قدرت ها به عدم ادامه تهبه اسلحه به جوانب درگیر منجر می گردید که در آن وقت توسط مسکو رد گردید. اما از پایان سال ۱۹۸۸ موقف ها تغییر کرد. اتحاد شوروی آشکارا اعلان کرد که آرزو دارد تا ( تناظر منفی ) را در عمل پیاده کند؛ در حالیکه ایالات متحده به مذاکرات در مورد مسأله علاقه نشان نداد؛ و استدلال کرد که عملیات بزرگ تهبه اسلحه مسکو توازن نظامی را به نفع کابل بر هم می زند...." ( همان کتاب، صص ۲۵۷-۲۵۶ ).

در پیوند به سخنان بالا، Pierre Simonitsch کارمند ملل متحد در ژنیو در بخشی از نوشته ی خود زیر عنوان " افغانستان یک بازار جنگ ابزار است " نگاشته است (برگردان):

" بر بنیاد واپسین آمار دست داشته، افغانستان از سال ۱۹۹۱-۱۹۸۸ به ارزش ۱۳٫۵ میلیارد دالر ابزار جنگی سبک و سنگین وارد نمود. این احصائیه تنها تحویل دهی جنگ ابزار از اتحاد شوروی به نظام کمونیستی (!) پیشین در کابل را در بر می گیرد که نیرو های آن در سال ۱۹۸۹ از افغانستان بیرون شدند. گروه های جهادی لیکن همچنان خیلی ها زیاد از سوی ایالات متحده ی آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی و ایران پشتیبانی گردیدند. با استفاده از موشک های پدافند هوایی " استینگر " ایالات متحده، مجاهدین، قوای هوایی مخالف، [دولت] را از کار انداختند." ( روزنامه ی آلمانی: Frankfurter Rundschau - ۱۰/۲۱/۱۹۹۶ )

اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا در سپتامبر ۱۹۹۱ با امضا نمودن قرارداد به شکل رسمی تعهد سپردند که اعتبار از یکم جنوری ۱۹۹۲ فرایند تحویل دهی جنگ ابزار را به جناح های درگیر بند می سازند. در موافقتنامه شرح داده شده بود: " پایان کشمکش های دشمنانه امر ضروری برای برگزاری انتخابات در دوره ی گذار و تامین یک نظم (قاعده ی) سیاسی دوامدار [ و پایدار ] است. " (رساله ی " افغانستان: مسؤولیت بین المللی در برابر فاجعه حقوق بشر "، به زبان آلمانی، از انتشارات سازمان عفو بین الملل، شهر هامبورگ، سال ۱۹۹۵، ص ۳۳).

شور بختانه که زمامداران قصر سفید (جورج بوش پدر و حواریون، CIA) و حاکمان قصر کرملن (گرباچف، شوارز نازی، کریچکوف و دیگر حواریون ملکی و نظامی روسی به شمول برخی مشاوران فاسد و بی آرم آنان در افغانستان) خلاف موازین اخلاقی و پیمان های پذیرفته شده ی بین المللی، بار دیگر روی تعهد های خویش پا گذاشته، روند تحویل دهی جنگ ابزار ها و رسانیدن آنها به افغانستان ادامه دادند و بدین شکل به فرایند جنگ و خونریزی و رنج و درد و غم مردم کشور افزودند.

هر چند پس از بیرون شدن کامل قوای شوروی، کوشش های بین المللی به خاطر دریافت یک راه حل سیاسی به مشکل افغانستان، ادامه پیدا کرد. هیأت های صلح ملل متحد گفت و گو های چند جانبه را با مقام های پاکستان، ایران، عربستان سعودی، اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا به پیش بردند تا امکان تشکیل یک حکومت فراگیر ملی فراهم شود؛ ولی پیروزی در پی نداشت؛ زیرا طرف های داخل و علاقمند در قضایای افغانستان با بهانه تراشی ها و فرصت طلبی ها در پی کسب امتیاز بیشتر از یکدیگر می برآمدند و یا پیشنهاد های سازمان ملل متحد از سوی واشنگتن و مسکو نادیده گرفته می شد. چیز بیشتر از آن تنظیم های افراطی به تحریک پاکستان و عربستان سعودی و تا اندازه ی ایران، بر پایه روش انحصار طلبی، بودن نجیب الله و یا کدام شخصیت سرشناس دیگر وابسته به ح.د.خ. را در ساختار سیاسی آینده ی افغانستان نمی پذیرفتند. افزون بر آن از تلاش های دیگورکور دویز در راستای تشکیل حکومت به رهبری محمد ظاهر پادشاه پیشین و یا تشکیل " حکومت نخبگان " چیزی به دست نیامد.

ناگفته نباید گذاشت که در این سال های پسین در باره ی بر افتیدن جمهوری افغانستان از پیامد شکست سیاسی و نظامی سخنان زیادی گفته شده و گوناگونی علت شدن درونی و بیرونی این فروپاشی، آشکار گردیده است.

هر گاه بارز ترین علت شدن درونی شکست و فروپاشی فشرده گردد، آگاهان سیاسی و نظامی که در آن سال های در داور رویداد ها را یکایک در میهن شاهد بودند، به یقین که در این راستا شاخص های زیرین را مهم می شمارند:

- تهی ساختن دم به دم حاکمیت سیاسی از وجود کارمندان ورزیده و کار آگاه رشته ای و بیرون راندن خدمتگزاران راستین و سرسپرده به مردم در کلیه بخش های اداره ی دولت، در رده های بالایی و پایینی



در سراسر افغانستان؛ بر عکس پیش کشیدن و گماریدن کارمندان به وظیفه‌ها بر بنیاد وفاداری به شخص و به گروه با زیر پا گذاشتن سنجه‌های: شایستگی، کاردانی، ماهر بودن رشته‌ای، پاک‌ی، صداقت، پیشینه‌ی نیک... نظام جمهوری را مصیبت زده کرد؛

- بر هم خوردن فضای همدلی، همکاری و جو کاری درخور هماهنگی در پیشبرد فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و امنیتی با بالا گرفتن خشونت اداری، نظامی گری، برخورد های تبعیضی با انگیزه‌ی برتری جویی‌های قومی، قبیله‌ای و زبانی، همچنان کاربرد زور و فشار به هدف پذیرفته شدن اراده و نگر شخصی، نظام سیاسی را در برابر خواست‌ها و اراده‌ی جمعی قرار داد، تا آنجا که شماری از کارمندان زیر پیگرد گرفته شدند و برخی را به زندان افکندند؛

- ناکامی سیاست مصالحه ملی به سبب پی ریزی و پیگیری آن از دید خود خواهانه به هدف سازش با تنظیم‌های جهادی و نبود صداقت در عملی سازی این برنامه، همچنان استفاده‌ی ابزاری از این سیاست در برابر مخالفان پلنوم هجده‌ی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دامن زدن به تفرقه افگنی در رده‌ی نیرو‌های پشتیبان و مدافع راه پیشرفت و عدالت اجتماعی به منظور بی اعتبار ساختن، بدنام کردن و پراکنده نمودن آنان، رهبری حزب و دولت را دست و پاچه ساخت. افزون بر این سیاست مصالحه ملی از سوی گروه‌های جنگی، نظامی گران پاکستان و کشور‌های غربی پشتیبان و کمک کننده‌ی آنها، یک راهکار نمایشی به خاطر مردم فریبی و جلب توجه خارجی‌ها، پنداشته شد؛ بنابراین با مخالفت و ریشخندی روبرو گردید. ولی دولت این شکست را در پشت پرده‌ی دروغ پراگنی‌ها و زیاده‌گویی‌ها پنهان نگه می داشت؛

- اعلام آتش بس یکطرفه‌ی از سوی دولت، منافع ملی، آینده‌ی صلح و پایداری را در افغانستان به خطر انداخت. این عملکرد‌های ناسنجیده شده، گروه‌های جنگی و جهادی را نیروی بیشتر بخشید تا نسبت به گذشته بر پایگاه‌های قوای امنیتی و دفاعی و کاروان‌های نظامی حمله نمایند و جنگ ابزار‌های سبک و سنگین را از پاکستان، آزادانه به داخل افغانستان برسانند. تنها همین کار نبود؛ بلکه در استان‌های: ننگرهار، کندهار، خوست، نیمروز، کنر، هرات، - زیر نام " مناطق صلح " واحد‌های اداره‌ی دولتی از وجود کارمندان لشکری و کشوری پاک ساخته شد و لوا‌های سرحدی را نیز بیرون کشیدند تا جنگجویان تنظیم‌ها در آنجا‌ها جابجاگردند؛

- به دنبال برداشتن گام‌های تسلیم طلبانه، گروه‌های جهادی حمله‌های موشکی و پرتاب‌هاوان را بر شهر‌ها، فرودگاه‌های هوایی (ملکی و نظامی)، قرارگاه‌های نظامی، دستگاه‌های تولیدی، پوسته‌های امنیتی در شاهراه‌ها، ماین گذاری‌ها، کمین گرفتن‌ها و شبیخون زدن‌ها... افزایش دادند تا نیرو‌های ارتش و قوای امنیتی در دفاع از شهر‌ها و شهرستان‌ها و ساختار‌های دولتی رسیدگی کرده نتوانند و میدان واپس زدن حمله‌های دشمن تنگ و تنگتر گردد؛

- به محاصره کشیدن اقتصادی شهر‌های بزرگ، بویژه کابل، بند ساختن راه‌ها و بزرگراه‌ها، ویران سازی سرک‌ها، پراندن پل‌ها و پلچک‌ها کمبود و نبود مواد خوراکی و سوختی و دیگر کالا‌های نیاز مردم را به بار آورد و بهای آنها را افزایش داد. در یک چنین وضعیتی دولت نتوانست خشنود بودن مردم را با خود داشته باشد. هر چند برای مدتی به خاطر رسانیدن کالا‌های ضروری بر ترابری هوایی پر هزینه تکیه صورت گرفت؛ لیکن دوام آن بنا بر نبود چشمه‌های مالی سرشار، امکان پذیر نبود؛

- سخت ترین و بدترین ضربه را بر پیکر ناتوان حاکمیت سیاسی در افغانستان، کودتای شهنواز تنی زد. این کودتای نظامی پیامد‌های ناگوار را بر نیرو‌های ارتش و قوای امنیتی به جا گذاشت و در میان آنان شگاف و دو دستگی را سر و سامان داد.

پس از شکست کودتای وزیر دفاع کشور که حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار شریک آن بود، به دستور آی اس آی پاکستان حمله‌های هجومی پی در پی گروه‌های جهادی بر شهر‌ها در استان‌های: خوست، لوگر، کندهار، زابل، پکتیا، لغمان، ارزگان، هلمند... شدت گرفت. آنها می خواستند انتقام شکست در جنگ جلال آباد و ناکامی در کودتا را از مردم افغانستان بگیرند؛

- برافتیدن خوست به دست گروه‌های جهادی، سنگ بنای فروپاشی حاکمیت سیاسی را گذاشت؛ زیرا در این بر اندازی افسران رده نخست وزارت دفاع و داخله در محل (فرمانده گارنیزون عسکری و فرمانده پولیس) نقش داشتند؛

- بیرون شدن خوست از زیر اداره‌ی دولت می توانست درس و پند خوبی به رهبری حزبی و دولتی باشد تا از اسب خودخواهی و برتری جویی‌های قومی و زبانی و یکه تازی‌های زورگویانه پایین شود؛ ولی آب از آب تکان نخورد، بر عکس دامنه‌ی دسیسه سازی و توطئه‌گری سازمان یافته به شمال افغانستان کشانیده شد. موضع‌گری‌های بسیار دشمنانه با دست بازی‌های برتری خواهانه و قوم گرایانه، با بر کنار ساختن کارمندان سرشناس (لشکری و کشوری) در شمال افغانستان، فرو ریزی نظام سیاسی را با شتاب بیشتر رقم زد.

پیرامون علت شدن بیرونی بر افتیدن جمهوری افغانستان و پایان فرمانروایی نجیب الله و شرکا، در لای کتاب ها سخنان با اهمیتی گنجانیده شده که خوانش آن ها می تواند پژوهشگران و جویندگان حقیقت را در شناخت و روشن شدن واقعیت ها، یاری رسانند:

- ستیو کول در کتاب " جنگ اشباح " بسیار شفاف و روشن و با باریک بینی از فعالیت های خرابکارانه ی سی آی ای، وزارت خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا پرده برداشته و از نبود هماهنگی و هم نگری میان کارمندان این دفتر های آمریکایی بر سر به پیروزی رسانیدن برنامه های آمریکا در افغانستان در این گاهه ی زمانی سخن گفته است (صص ۱۶۲-۱۵۹).

### کول نگاشته است:

" مجاهدین هیچ ولایتی را پس از خروج نیرو های شوروی متصرف نشده بودند. فروپاشی دیوار برلین وضعیت استراتژیک افغانستان را تغییر داد. نجیب اگر چه خطری در کابل به حساب می آمد؛ اما او دیگر پیشاهنگ یک قدرت سلطه طلب چون شوروی به حساب نمی آمد. هشدار های مکولیم در برابر خطر بنیاد گرایی اسلامی، گوش شنوا در واشنگتن پیدا کرده بود. نحوه برکناری مکولیم به خاطر ابراز نظریات انتقاد آمیزش باعث نارضایتی در میان ماموران وزارت خارجه آمریکا گردیده بود. در خزان همان سال در واشنگتن تامسن ریاست گروهی از بخش های مختلف دولت آمریکا را به عهده داشت که به صورت مخفی مامور بررسی سیاست آمریکا در قبال افغانستان شده بود. گزارش های بخش های مختلف دولت آمریکا در باره افغانستان از سال ۱۹۸۸ تا سال ۱۹۸۹ مورد بررسی قرار گرفت و واضح گردید که میان بخش های مختلف دولت در زمینه اختلاف نظر وجود داشت. در مورد این موضوع که آیا همکاری نزدیک سی آی ای با احزاب اسلام گرا به نفع آمریکا بود یا به زیان آن، هر ارگان نظر خود را داشت.

گروه کاری افغانستان تحت نظر پیتر تامسن با الهام از نظریات مکولیم ضرورت اتخاذ یک پالیسی جدید را ضروری خواند. این گروه با برنامه سی آی ای مبنی بر سقوط رژیم نجیب که خواست اکثریت افغان ها [افغانستانی ها] بود مخالفت نکرد، بلکه آن را در راستای برآورده شدن حق تعیین سرنوشت تأیید نمود. در عین زمان گروه کاری به خاطر مقابله با نفوذ تندروان در دولت شوروی وجود فشار نظامی را ضروری تشخیص نمود. گروه کاری در پهلوی یک برنامه نظامی بر ضرورت داشتن یک برنامه سیاسی تأکید نمود. تامسن یک طرح جدید را تدوین کرد که در آن در پهلوی فشار نظامی برای بر اندازی رژیم نجیب، تلاش سیاسی برای به قدرت رسانیدن یک حکومت معتدل و نماینده مردم در کابل توصیه شده بود....

در عین زمان سی آی ای به عملیات مخفی به خاطر سقوط نجیب ادامه داد. هدف آن بود تا با استفاده از نیروی نظامی یا نجیب وادار به کناره گیری از قدرت گردد و یا هم به زور از قدرت کنار زده شود.... تامسن می خواست از اسلام آباد به ریاض برود تا با شهزاده ترکی موضوع را مطرح نموده و از آن جا به روم برود و باب مذاکره را با شاه سابق باز نماید؛ اما در ظرف چند ساعت واضح شد که نظریات موافقی که در وزارت خارجه ابراز شده بود، گمراه کننده بود. بعد از جلسه در وزارت خارجه اوکلی و تامسن در سفارت آن کشور با هم حرف می زدند که مسئولان مرکز سی آی ای وارد اتاق شدند و گفتند: پیتر نمی تواند به روم برود زیرا این کار او باعث اخلال عملیاتی می شود که توسط سی آی ای و آی اس آی پیشتر برنامه [ریزی] شده است. او تشریح کرد که سی آی ای و آی اس آی روی یک عملیات جدید نظامی به خاطر سقوط رژیم نجیب کار نموده اند که با گرم شدن هوا عملی خواهد شد. قوماندان های مجاهدین در سرتاسر افغانستان آماده گردیده اند تا به حملات همزمان علیه شهر ها و راه های اکمالاتی رژیم دست بزنند. کار ها آماده شده و مهمات در حال انتقال است. رئیس سی آی ای گفت: اگر موضوع مذاکره با شاه سابق افشا شود بسیاری از رهبران اسلام گرای مجاهدین از آن آزرده خواهند شد. او هم چنین گفت که اگر مجاهدین احزاب اسلام گرا از بازگشت ظاهر شاه خبر شوند، به جنگ خواهند پرداخت (صص ۱۹۸-۱۹۶)

ستیو کول در باره ی کنار رفتن نجیب الله از قدرت و نشان دادن سازگاری وی بر سر استعفا کردن از ریاست جمهوری، نگاشته است:

" نجیب به خوبی آینده را پیش بینی می کرد؛ اما کسی نبود که به او گوش بدهد. او حامیان شوروی خود را از دست داده، در بین مردم بی اعتبار شده بود و در نا امیدی به سر می برد.

یک نماینده ملل متحد بنام بینان سوان ساعت ها را با وی گذرانید تا او را قانع کند که به نفع یک دولت انتقالی از قدرت کنار برود و این یگانه راهی بود که از به قدرت رسیدن افراد افراطی چون حکمتیار می توانست جلوگیری کند. نجیب موافقه کرد و سخنرانی بی را که از طرف بینان سوان نوشته شده بود از طریق تلویزیون خواند و گفت که با ایجاد یک حکومت تحت نظر ملل متحد از مقامش کناره گیری خواهد کرد....

در جنوب کابل گلبدین حکمتیار نیرو هایش را مخفیانه در چهار آسیاب جابجا نمود. در اینجا بارک های نظامی، مرکز مزاره [مخابره]، میدان تعلیم و یک مسجد در محلی که با درخت های سرو احاطه شده بود، قرار داشت. تانک ها، زره پوش ها، راکت انداز های ثقیل و توپخانه در قطار های منظم قرار گرفته و برای حمله نهایی آماده شده بود. حکمتیار از طریق رادیو با جناح خلق که پیشتر با آن ها در کودتای تنی شریک شده بود، تماس برقرار نمود. گروهی از عرب های جهادی به چهار آسیاب رسیدند و یکجا با آن ها خبرنگاران عرب بودند که می خواستند پیروزی نهایی جهاد را فلم برداری نمایند....

در پشاور مذاکره برای تشکیل یک دولت انتقالی در عقب در های بسته و به اشتراک اسد درانی رئیس آی اس آی و شهزاده ترکی در جریان بود. عده از علمای سعودی به پشاور آمدند تا برای تصامیم اتخاذ شده تأیید دینی فراهم آرند. " (صص ۲۲۹-۲۲۸)، (جنگ اشباح، نویسنده: سنیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، چاپ: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: ۲۰۱۳-۱۳۹۲)

افزون بر آنچه گفته آمد، عبدالوکیل وزیر خارجه در زمان ریاست جمهوری نجیب الله، در جلد دوم کتاب " از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان " اعلامیه پنج فقره ای (۲۱ می ۱۹۹۱) دبیر کل سازمان ملل متحد (خاویر پریز دیکوئیار) را بازتاب داده است:

" از چند هفته به این طرف گزارش های دشمنی و خصومت در افغانستان بر علاقمندی و ضرورت تلاش های من بمنظور خاتمه دادن به رنج های مردم افغانستان تأیید می گذارد. در چنین یک زمانی که توجه جهانیان را انکشاف های دیگر به خود معطوف می دارد، مردم افغانستان به باد فراموشی سپرده شده اند. از اوضاع و احوال کنونی که جامعه بین المللی بخاطر از بین بردن رنج های بشر با هم مساعدت می کند، ضرورت خاتمه دادن به آن بیشتر محسوس می گردد.

مطابق به مصوبه ۴۵-۲۲ مورخه ۷ نوامبر ۱۹۹۰، اسامبله عمومی، با پیگیری در تشویق همه بخش های مردم افغان [افغانستان]، بر علاوه توجه حکومت ها، به طرف یک حل سیاسی در افغانستان کار کردم. باید بگویم که مسأله افغانستان راه دیگری جز حل سیاسی ندارد و برای رسیدن چنین یک حل سیاسی ضرورت به یک توافق در سطح ملی و بین المللی دیده می شود.

مشوره هایی که از طریق آقای بینن سوان، نماینده شخصی ام در افغانستان و پاکستان به همه بخش های مردم افغان [ افغانستان ] به شمول رهبران سیاسی، گروپ های مخالف و قوماندان های مقاومت که مرکز آنها در پشاور، تهران و داخل افغانستان است و دیگر افغان های برجسته مقیم در خارج انجام گردید، نتیجه گیری کردم. البته در زمینه مشوره حکومت نیز اخذ گردید. جوانبی که با آنها گفتگو را انجام دادم مرا چنان تحت تأثیر قرار داد که حل مسله باید جداً یک پروسه سیاسی افغانی و دور از مداخله دیگران باشد.

مفکوره های فوق مرا و ادار ساخت که عناصر ذیربط باید به مثابه مبنای خوبی برای حل سیاسی در افغانستان، که برای اکثریت مردم افغانستان قابل قبول باشد، حفظ و نگهداری گردند.

- ۱- حفظ حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، استقلال سیاسی، غیر منسلک بودن و کرکتر اسلامی افغانستان.
- ۲- شناسایی حق مردم افغانستان در انتخاب حکومت دلخواه شان و انتخاب سیستم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی عاری از مداخله خارجی، واژگونی و فشار.
- ۳- ضرورت یک مرحله انتقالی که جزئیات آن در دیالوگ بین الافغانی مورد پذیرش قرار می گیرد و رهنمود شدن آن برای ایجاد یک حکومت دارای پایه های وسیع:

الف- ضرورت آغاز تدابیر دوره انتقالی قابل قبول برای اکثریت افغان ها [افغانستانی ها] به شمول ایجاد یک مکانیزم انتقالی قابل قبول و بیطرف همراه با نیرو ها و مقامات مناسب ( که مشخص می گردد) طرف اعتماد مردم افغان [افغانستان] و دادن اطمینان لازم به آنها در اشتراک شان در انتخابات آزاد، در نظر گرفتن عنعنه های افغانی [افغانستان] به منظور ایجاد یک حکومت دارای پایه های وسیع.

ب- ضرورت قطع دشمنی و جنگ در مرحله انتقالی.

ج- مقتضی داشتن کمک های ملل متحد و یا کدام سازمان بین المللی دیگر در مرحله انتقالی و پروسه انتخابات.

۴- ضرورت یک توافق به منظور خاتمه دادن به تهیه اسلحه به همه جوانب افغانی از طرف همه تهیه کنندگان.

۵- ضرورت به موجودیت منبع مناسب مادی و پولی بمنظور تسکین درد های مهاجران افغان [افغانستان] و ایجاد شرایط مناسب برای بازگشت داوطلبانه و بازسازی اقتصادی و اجتماعی افغانستان.

من علاقمند هستم که گفتگو هایم را به همه ای جوانب ذیعلاقه به منظور تشویق و تسهیل اجزای عناصر فوق، ادامه دهم. از همه رهبران افغان [افغانستان] تقاضا بعمل می آورم تا منافع مردم افغانستان را بالا تر از هر چیز شمرده، اختلافات شان را از طریق پروسه های سیاسی حل کنند و به جنگ ویرانگر خاتمه دهند.

همچنان از همه حکومت ها می خواهم که از پروسه سیاسی پشتیبانی کرده و به حق مردم افغان [افغانستان] که در مورد آینده شان چگونه تصمیم بگیرند، احترام بگذارند. " (صص ۶۵۴-۶۵۳ ج ۲).

اعلامیه دبیر کل سازمان ملل متحد، سیاست گذاران را در آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی، ایران، شیخ های نفت سالار و شمار زیادی کشور های غربی و سازمان دولت های اسلامی، خرسند و خوشنود ساخت و به زودی پس از نشر آن برای پایان دادن به حیات حاکمیت سیاسی در افغانستان دست به کار شدند و گام های عملی برداشتند.

#### عبدالوکیل نگاشته است:

" اساساً هدف از صدور این اعلامیه، بدون اینکه سر منشی شخصاً از اهداف پشت پرده سازمان دهندگان اصلی این اعلامیه آگاهی داشته باشد، فروپاشی جمهوری دموکراتیک افغانستان (ج.د.ا) بود، نه تأمین صلح و آشتی میان نیرو های درگیر جنگ، قطع مداخلات از بیرون و بوجود آوردن حکومت ائتلافی بیطرف قابل قبول برای افغان ها [افغانستانی ها]. " (صص ۶۵۵ ج ۲)

چند روز از نشر اعلامیه سر دبیر سازمان ملل متحد نگذشته بود که در اسلام آباد یک نشست چها جانبه (پاکستان، ایران، تنظیم های جنگی و بین سوان) برگزار شد و هدف آن را گفت و گو پیرامون جاگزین ساختن " رژیم اسلامی " به جای " رژیم غیر قانونی در کابل " تعیین کردند. مرزا اسلم بیگ رییس ستاد ارتش پاکستان و محسن رضایی نماینده سپاه پاسداران ایران، در اسلام آباد شعار آزادی افغانستان را سر دادند.

#### عبدالوکیل نگاشته است:

" چنانچه در همین کنفرانس، ابراهیمی نماینده ولایت فقیه ایران در امور افغانستان، چنین بیان نمود:

پیروزی نظامی مجاهدین مکمل حل سیاسی است و ادامه عملیات نظامی مجاهدین، موجب پیروزی های هر چه سریع تر آنان می گردد. " (صص ۶۶۰ ج ۲)

آمریکا، انگلستان، پاکستان، عربستان سعودی، ایران، سازمان کشور های اسلامی، پیمان ناتو در ازای هزینه کردن هزار ها میلیون دالر، نمی توانستند به چیز کمتر از به قدرت رسانیدن گروه های هفت گانه

و هشت گانه، بسنده کنند؛ بنابراین اعلامیه ی دبیر کل سازمان ملل متحد بسیار به آسانی این راه را هموار کرد.

### عبدالوکیل نگاشته است:

" آمریکا در طول زمامداری نجیب الله و جریان مذاکرات ژنیو و بعد از امضای موافقتنامه های ژنیو، از هر وسیله و امکان غرض کنار زدن نجیب الله از قدرت کار گرفت و موفق نشد تا به هدف خود نایل شود. لهذا آخرین وسیله طرح پروگرام پنج فقره یی سر منشی سازمان ملل متحد توسط بین سیوان و شرکای سکرتریت ملل متحد و حامیان پشت پرده یی بود تا با این بازی، نجیب الله را قبل از وقت و ادار به آمادگی برای کنار رفتن از قدرت نمایند و زمینه سقوط حاکمیت دولتی و فروپاشی ح.د.خ.ا. (حزب وطن) و دولت جمهوری افغانستان را فراهم نمایند. با آمدن فلیپ کاروین ظاهراً نجیب الله را از یک طرف از آینده اش مطمئن ساخت و از جانب دیگر، از موفقیت تلاش های ملل متحد او را امیدوار ساخت. در نتیجه، بین سیوان و فلیپ کاروین نجیب الله را تشویق نمودند که آمادگی کنار رفتنش از قدرت را اعلام بدارد." (ص ۸۴۳ ج ۲)

از پی اعلامیه دبیر کل سازمان ملل متحد، نجیب الله نیز به تاریخ ۲۸ اسپند/ حوت ۱۳۷۰ - ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ اعلامیه کناره گیری از قدرت را بیرون داد:

" من همین اکنون یک دور شدیدی مشوره ها را با آقای بین سیوان نماینده خاص جلالتماب سر منشی ملل متحد در افغانستان و پاکستان در رابطه با مساعی ملل متحد جهت پیشبرد یک حل سیاسی مسئله افغانستان به انجام رسانیدم و اینجانب حمایت کامل دولت ج.ا. را از مساعی سر منشی بخصوص گردهمایی افغانی که از جانب وی پیشنهاد شده است، اطمینان داده ام.

علاوتاً به آقای بین سیوان مبنی بر پیشنهاد جلالتماب پطروس عالی سر منشی ملل متحد و بر اساس تعهدی که من به مردم افغانستان سپرده ام، بار دیگر اطمینان دادم که اینجانب بر اشتراک شخص خویش در گردهمایی پیشنهاد شده افغانی بحیث بخشی از پروسه ملل متحد که میزبان آن جلالتماب سر منشی می باشد اصرار نخواهم ورزید. من موافقت دارم بر اساس تفاهمی که در گردهمایی افغانی از طریق این پروسه ملل متحد برای تشکیل یک حکومت انتقالی در کابل صورت پذیرد، تمام قدرت و صلاحیت اجرایی از همان روز اول دوره انتقالی به حکومت انتقالی منتقل گردد. طوری که جلالتماب سر منشی اظهار داشته است، حکومت انتقالی باید دارای چنین صلاحیت ها و قدرت مقتضی باشد که باید وحدت، مصونیت و امنیت افغان ها و همچنان تمامیت ارضی افغانستان را تضمین نماید. حکومت انتقالی باید احترام کامل به حقوق بشر را نیز تضمین نموده انتخابات آزاد و عادلانه را به منظور ایجاد یک حکومت انتقالی در افغانستان سازماندهی و اداره خواهد کرد.

من با آنچه سر منشی ملل متحد در گزارش خویش به ۴۶ همین [مین] اجلاس اسامبله عمومی اظهار داشته است کاملاً موافق هستم و بار دیگر از جانب آقای بین سیوان تأیید گردید که ضمانت های مقتضی بین المللی باید فراهم گردد تا حکومت انتقالی را قادر سازد تا بتواند وظایف خویش را که در فوق تذکر یافته است بصورت مؤثر انجام دهد.

لذا من بار دیگر آمادگی خویش را تجدید می نمایم [می نمایم] که منافع مردم افغانستان را بالاتر از تمام منافع شخصی و گروهی دانسته جداً آرزومندم تا سایر طرف ها نیز اقدامات مشابه را انجام بدهد [بدهند]." (صص ۸۴۳-۸۴۴ ج ۲)

نجیب الله پیش از فرار نافرجام، خلاف همه ی روش های پیش بینی شده در اساسنامه ی حزب وطن و در قانون اساسی، استعفا نامه های خویش را از ریاست حزب وطن و از مقام ریاست جمهوری؛ در یک زد و بند پنهانی با بین سیوان، به وی سپرده بود. پس از بر هم خوردن برنامه ی فرار، سیوان در دیداری که با هیأت اجرایی شورای مرکزی حزب وطن داشت، استعفا نامه ها را در اختیار رهبری حزب گذاشت [استعفا نامه ی کنار رفتن از مقام ریاست جمهوری را به سپهبد محمد رفیع و استعفا نامه ی ترک رهبری حزب را به سلیمان لایق سپرد]. همچنان در همین دیدار بود که هیأت اجرایی از سبک دوش ساختن معاونان رییس جمهوری آگاهی یافت.

شورای مرکزی حزب وطن و مقام های دولتی، با بیرون دادن آگاهی نامه ها، استعفاى نجیب الله را غیر قانونی خوانده و این عملکرد او را نکوهش کردند. افزون بر این به روز ۲ / ۲ / ۱۳۷۱ هر دو مجلس شورای ملی ( سنا و نمایندگان ) نشست یک جایی برگزار نمودند و فرمان شماره (۶۳) - ۱ / ۲۶ / ۱۳۷۱ نجیب الله را که در آن معاونان ریاست جمهوری ( عبدالرحیم هاتف، عبدالواحد سرابی، سپهبد محمد رفیع و عبدالحمید محتاط) را بر کنار کرده بود، رد کردند و فیصله بعمل آوردند که معاونان به وظیفه ی خویش ادامه دهند. در این نشست عبدالرحیم هاتف به عنوان معاون نخست ریاست جمهوری برگزیده شد.

به روز هفتم اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ (۲۶ / ۴ / ۱۹۹۲) در یک محفل رسمی که در تالار دعوت های وزارت خارجه برگزار گردیده بود، قدرت سیاسی به صبغت الله مجددی سپرده شد. در محفل فضل الحق خالقیار نخست وزیر، معاونان ریاست جمهوری، محمود حبیبی رییس مجلس سنا، خلیل احمد ابوی رییس مجلس نمایندگان و برخی کارمندان عالیرتبه ( لشکری و کشوری ) جمهوری افغانستان حضور داشتند. شایان یادآوری ست که شورای انتقالی حکومت مجاهدین به تاریخ ۲۵ / ۴ / ۱۹۹۲ ( ۵ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ ) در پاکستان تشکیل یافته بود و صبغت الله مجددی به نمایندگی از این شورا به عنوان رییس گذرای دولت اسلامی افغانستان، قدرت را در دست گرفت.

### ( یادداشت :

- نوار های ویدئوی ( تصویر و صدا) از روند تسلیم دهی قدرت به صبغت الله مجددی در شبکه های اجتماعی ( فیسبوک و یوتیوب ) به شکل گسترده بازتاب یافته است.

- عبدالوکیل وزیر خارجه جمهوری افغانستان در جلد دوم کتاب: " از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان " ( صص ۹۵۱-۸۹۴ ) کلیه رویداد های تسلیم دهی قدرت و آمادگی های روز های پیش از این را به رشته نگارش کشیده است.

- عبدالحمید محتاط معاون رییس جمهوری در کتاب: " سقوط سوم، جمهوری دوم " چاپ بنگاه نشرات میوند (بام)، کابل، افغانستان، سال چاپ: ۱۳۹۲-۲۰۱۳م؛ در پیوند به فروپاشی جمهوری افغانستان، سخنان باریک بینانه و آگاهی دهنده و با ارزش گفته است.

در رسانه های چاپی نامبردار و پر تیراژ آلمان نیز سخنانی پیرامون فرار نافر جام نجیب الله و فروپاشی جمهوری افغانستان به نشر رسیده است:

در مجله ی هفتگی Der Spiegel - شماره ۲۷-۱۸ / ۴ / ۱۹۹۲ در بخشی از نوشته ی " افغانستان یک آتشفشان است " آمده است:

" خطر بالا گرفتن شعله های آتش جنگ ها پس از بر افتیدن رییس جمهوری نجیب الله از دو هفته پیش بدین سو نزدیک شده می رود.

رییس دولت، از طرف سیوان ( بنین سیوان ) به استعفا مجبور ساخته شد [ موافقه نجیب الله و بینن سیوان بر سر دادن استعفا در کتاب: جنگ اشباح، اثر ستیو کول، ص ۲۲۸، نیز درج است ]. او از مقام خود کنار رفت تا سد موجود از سر راه تشکیل حکومت گذرا برداشته شود .

کناره گیری بسیار زود هنگام فرمانده پیشین هسته ی مرکزی انقلاب [ ریاست خدمات دولتی و پس از آن وزارت امنیت دولتی - مؤلف ] که چند سال دیگر پس از بیرون شدن نیرو های پشتیبان خویش، [ گردان های نظامی ] شوروی، بر ضد گروه های مسلمان پایداری نمود، یک واکنش زنجیره ای را با از بین رفتن قانون " نظام حقوقی " به وجود آورد.

نظامیان و وزیران رژیم انقلابی که در حال حاضر دستخوش تغییر گردیده، تلاش کردند تا به منظور نجات جان خود باب گفت و گو های پر شتاب را با کسانی بگشایند که تا کنون قاتل سر یکدیگر بودند، پیش از همه به آغاز گفت و گو ها با گروه های اعتدال پسند جنگجویان اندیشه ای برتری داده شد.



نجیب الله که خانواده ی خود را پیشتر به هند فرستاده بود، خودش خیلی ها دبر تر تصمیم به فرار گرفت. واپسین کارمند عالی مقام ابر قدرت شوروی از میدان هوایی باز گردانیده شد و در دفتر نمایندگی ملل متحد در کابل پناهگاه یافت. در پایتخت که در حلقه ی محاصره ی تفنگداران [ جنگجویان سلاحدار ] قرار دارد، یک شورای تشکیل شده از اعضای حکومت و نظامیان قدرت را به دست گرفتند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول)

در مجله ی هفتگی Der Spiegel شماره ۲۹ - سال ۱۹۹۲ در بخشی از مضمون " خداوند بر کشور فقیر ما رحم نماید " آمده است: "... سرنوشت نجیب الله زمانی مهر و لاک گردید که از بیک ها جهت خویش را تغییر دادند. جنرال دوستم با احمد شاه مسعود اتحاد نمود. بی فایده معلوم می شد که حق [ عبدالحق ] بیرون شدن ملیشه های از بیک را از پایتخت بدون امن، خواستار بود. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول)

در روزنامه ی Die Welt شماره ۲۵-۸ / ۲ / ۱۹۹۳ در نوشته ای زیر عنوان " در پایتخت افغانستان زورگویی و بی نظمی حکمفرماست " به قلم Brigita Ceria ، آمده است:

" زمانی که اتحاد بین گروه های مجاهدین و قطعات از بیک جنرال دوستم که از دسته ی نجیب الله بریده بود، برقرار شد و مورد پشتیبانی قرار گرفت، دو ماه پیشتر افغانستان خود را [ از زیر سلطه ی ] رژیم کمونیستی (!) آزاد ساخت، خلای قدرت به وجود آمد و این مساله کشور آسیب دیده را در انارشی عمیق و دایمی فرو برد و در گستره ی بین المللی منزوی گردانید. " ( همان کتاب، ج اول)

روزنامه ی Süddeutsche Zeitung بر بنیاد خبر بنگاه خبری آلمان از اسلام آباد، به تاریخ ۲۵ / ۸ / ۱۹۹۴ در یادداشت کوتاهی زیر عنوان " نجیب الله اجازه ندارد محل پناهندگی خود، کابل را ترک گوید " این خبر را به نشر سپرده است ( برگردان ):

" رییس جمهوری برهان الدین ربانی، بر پایه ی گزارش روزنامه های پاکستانی به خانواده ی یکی از همکاران نزدیک رییس دولت کنار رفته، نجیب الله ، اجازه ی رفتن به دهلی جدید را داد. خود نجیب الله ناگزیر است به ادامه انتظار بکشد. رییس دولت کمونیستی (۴) پیشین با واژگونی رژیمش در اپریل ۱۹۹۲ همراه با سه تن طرفدارانش به ساختمان دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل، فرار نمود. سازمان ملل متحد به وی در چوکات یک قرارداد صلح ناکام در صورت دادن استعفا، ترک با امنیت کشور را تضمین نموده بود. روزنامه ی [ پاکستانی ] (TheNews) گزارش داد که سازمان ملل متحد " کوچک ترین درد سری " ندارد که نجیب الله هنوز هم در کابل باقیمانده است. او و رفقاییش [ در دفتر ] ملل متحد [ در کابل ] یک بود و باش آرام و اقامتگاه مطمئن دارند. آنان می توانند روزنامه های پاکستانی را مطالعه کنند و سپس از پارابول (کاسه ی) زاتلایت که [ برنامه های نشراتی ] دستگاه های تلویزیونی جهانی را دریافت نموده می توانند. "

در روزنامه ی -Frankfurter Rundschau ۲۸ / ۹ / ۱۹۹۶ در نوشتاری زیر عنوان: " کابل را اشغال کردند و وحشت را گسترش دادند " به قلم Willi Germund و Karl Grove آمده است ( برگردان ):

" از پیش روی پیکر [ آویخته شده ی ] نجیب الله در این میان ده ها هزار تن گذشتند. شخص [ مورد ] اعتماد مسکو، واپسین زمامدار افغانستان [ در جامعه ] نفرین شده بود. او از سال ۱۹۸۰ اداره ی خدمات مخفی را ساخت و در نبرد قدرت در سایه پشتیبانی اشغال گران شوروی پس از سال ۱۹۸۰، از یک نردبان به نردبان بالا تر کودتا کرد، نیرو های عملیات پر شتاب همیشه آماده ی خدمت، از ریشه چپ و انقلابی را ده برابر کوچک نمود [ خساره ی جدی به آن به میان آورد ] و زمانی که شوروی ها این کشور را ترک گفتند در تلاش گرفتن چهره ی ملی - اسلامی، کوشش به خرج داد. روس ها او را تنها [ پس از کنار رفتن گرباچف و فروپاشی اتحاد شوروی - مؤلف ] گذاشتند، به دنبال آن برای آمدن صلحی بر آمد که ملل متحد میانجیگری کرده بود. این صلح یاد شده بنابر جنگ قدرت، دسیسه و فتنه جویی مجاهدین از هم پاشید. همین که رهبر نظامیان از بیک، عبدالرشید دوستم از او رو برگردانید و تغییر جهت داد، برایش تنها پناه بردن به دفتر ملل متحد باقی ماند.... "

در روزنامه ی Die Rheinpfalz شماره ۲۳۷ - ۱۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در نوشته ی زیر عنوان " اتحاد هدف مندانه برضد طالبان " به قلم بانو Gabriele Venzky آمده است:

"... مسعود دشمن خشمگین کریم‌ن بود تا اینکه فرد دیگری به میدان آمد: عبدالرشید دوستم، فرمانده نظامی از بیک تحت پشتیبانی کسی قرار داشت که شوروی‌ها او را در جایگاه نماینده خود نصب کردند و [در پایان کار] تنه‌ایش گذاشتند: رییس جمهوری نجیب‌الله. هنگامی که دوستم در سال ۱۹۹۲ تغییر جهت داد و همراه با مجاهدین به عمل یکجایی پرداخت، آنان (مجاهدین) توانستند کابل را اشغال نمایند و نجیب‌الله را از قدرت براندازند. خواب روسی رهایی به [آب‌های گرم] در اقیانوس هند بر باد رفت. دوستم او را با ضربه‌ی [محکم] به مرگ رسانید." (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه‌های خون و آتش" ج اول)

در رساله‌ی اختصاصی سازمان عفو بین‌الملل آمده است (برگردان):

"در آغاز سال ۱۹۹۲، رییس جمهوری نجیب‌الله برخوردار از پشتیبانی اتحاد شوروی، کسی که در سال ۱۹۸۶ به جای رییس جمهوری کارمل نشست، خود را در اکثر نقاط کشور روبرو با مخالفت‌های نظامی روز افزون یافت. در زیر چتر سیاسی یک برنامه‌ی صلح سازمان ملل به آگاهی رسانید که او قدرت را به یک حکومت انتقالی می‌سپارد که انسان از آن امید تاملین نظم و قانون را در میهن کرده بتواند. گروه‌های مجاهدین که در این موافقتنامه سهیم بودند، بدون درنگ آغاز به این کار کردند تا خود را به کابل نزدیک سازند. با وجود اینکه نماینده شخصی و با صلاحیت دبیر کل سازمان ملل متحد موفق به دریافت تضمین‌های لازم در راستای نکردن حمله‌ی نظامی تنظیم‌ها بر شهر نگردیده بود، سازمان ملل متحد در صدد تشکیل دولت انتقالی برآمد. در اپریل ۱۹۹۲ رییس جمهوری نجیب‌الله از سوی شورای چهار نفری حزب بر سر اقتدار وطن که وی رهبر آن بود، تعویض شد. کارمندان رسمی حکومت، بیرون از شهر کابل با فرماندهان مجاهدین از جمله احمد شاه مسعود به گفت و گو پرداختند و در مورد انتقال قدرت صحبت نمودند. عبدالرشید دوستم، جنرال پیشین ارتش، سد آن راه شد که رییس جمهوری نجیب‌الله وطن را ترک گوید و او به ساختمان دفتر ملل متحد در کابل فرار کرد. از آنوقت تا کنون در آنجا زندگی می‌کند." (رساله‌ی: "مسئولیت بین‌المللی در برابر فاجعه حقوق بشر" از نشرات اختصاصی سازمان عفو بین‌الملل - به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، سال ۱۹۹۵، ص ۲۶).

ارتشبهده پروفیسور محمود قاریف مشاور ارشد نظامی رییس جمهوری نجیب‌الله نگاشته است:

"به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۹۹۰ در لیبی، نمایندگان شوروی با نمایندگان حزب اسلامی افغانستان (کریاب و بهیر غیرت) دیدار کردند، نمایندگان حکمتیار پیشنهاد نمودند:

۱) رییس جمهوری نجیب‌الله کناره‌گیری کند و قدرت به ارتش انتقال یابد (شاید حکمتیار در این مساله با شهناز تنی (پنهانی) به توافق رسیده بود).

۲) شورای مشترکی تشکیل گردد به شمول فرماندهان محلی مجاهدین پیرامون کابل و افسران نیروهای مسلح که با حزب دموکراتیک خلق ارتباط ندارند، شورا در جریان ۶ ماه کشور را اداره نماید. در این دوره انتخابات برگزار گردیده و حکومت تشکیل گردد و قدرت به آن سپرده شود.

۳) اتحاد شوروی حکومت جدید افغانستان را به رسمیت بشناسد و افغانستان تضمین نماید که قلمرو این کشور برای برپایی پایگاه‌ها و اقدامات خصمانه بر ضد شوروی استفاده نگردد.

با این طرح نجیب‌الله با یک رشته ملاحظات در اصول موافق بود. یک رشته رفتارهای دیگر متقابلاً پذیرا نیز موجود بود که امکان می‌داد به آشتی دو طرف امید بست. مگر از همه این شانس‌ها بهره‌گیری نگردید.

به این ترتیب پس از رخداد اوت ۱۹۹۱ وزیر خارجه اندره کوزریف اعلام داشت: (در افغانستان همه چیز برای حل و فصل آماده است. تنها حمایت شوروی از افراطیون به رهبری نجیب‌الله مانع این کار است.)

الکساندر روتسکوی معاون رییس جمهور در دیدار با رهبری مجاهدین در مسکو سخنان توبه‌مانندی ایراد کرد و با سپردن تعهد دوستی موافقه نمود [که] در افغانستان حکومت موقت اسلامی تنها به اشتراک



مجاهدین تشکیل گردد. پس از آن رهبران اپوزیسیون هر گونه اندیشه مبنی بر آشتی دو طرف و ایجاد حکومت انتقالی را از سر دور کردند. (قاریف، محمود، "افغانستان پس از بازگشت سپاهان شوروی"، ترجمه ی: عزیز آریانفر، چاپ: بزرگترین مرکز پخش کتاب، سال: ۱۹۹۸، ص-۱۹۶-۱۹۵)

نجیب الله پس از فرار نافر جامش، از محل پناهندگی خود در دفتر ملل متحد در کابل، به تاریخ ۱۳ / ۸ / ۱۳۷۱- ۴ / ۱۱ / ۱۹۹۲، نامه ی پر از گلایه، همراه با خواهش های آشکار به خط و کتابت شخص خودش، عنوانی بتروس بتروس عالی دبیر کل سازمان ملل نگاشته بود و در پای آن امضا گذاشته است. رییس جمهوری پیشین افغانستان، در متن نامه ی خویش از روی بسا راز های پنهان پرده برداشته و بر گوشه های تاریخ ماجرای برافتیدن حاکمیت روشنی انداخته است. بخش های از این نامه ی ۹ صفحه ای در اینجا آورده می شود:

"... (ص-۳) از تمام اعلامیه های ملل متحد به ارتباط حل مسئله افغانستان طی مدت مذکور به حیث یکی از طرف ها بدون کوچک ترین تعلل استقبال نمودم و عملاً همکاری می نمودم حتی تقریباً یک سال قبل از صدور اعلامیه اینجانب [ اعلامیه ی تاریخی ۱۸ مارچ ۱۹۹۲ ] وقتی نماینده خاص شما بنان سیوان برای اولین بار سوال کنار رفتن من را از قدرت مطرح کرد، من به خاطر قطع جنگ و تامین صلح در افغانستان موافقت خود را با پیشنهاد مذکور ابراز کردم و بر اساس این موضع گیری من عملیه صلح ملل متحد سرعت و تحرک بیشتر پیدا کرد. البته همیشه اصرار من این بود که در علنی شدن موافقت من مبنی بر کنار رفتن از قدرت عجله صورت نگیرد زیرا امکان آن موجود بود که نظام بیک بارگی از هم بپاشد و خلای قدرت بوجود بیاید البته جریان حوادث بعدی نشان داد که من در این پیش بینی بر حق بودم ( به صورت مذاکرات من با بنان سیوان مراجعه شود ) تا اینکه در نتیجه آمادگی من زمینه برای صدور اعلامیه [تاریخی ۱۸] مارچ ۱۹۹۲ مساعد گردید. قابل یادآوری ست که اینجانب با بنان سیوان در مورد این سوال که من حین ورود شورای غیر جانبدار به کابل، در کشور باشم یا نه؟ مشوره نمودم موصوف به صراحت اظهار داشت که من و خانواده ام باید قبل از آمدن شورای غیر جانبدار به کابل از کشور بیرون رفته باشم، چنان که بنابر تقاضای مذکور خانواده من به دهلی منتقل گردید و در مورد انتقال من نیز اطمینان داده شد که من به طیاره ملل متحد از کشور منتقل خواهم شد. بدین ترتیب عزیمت من جز و بخشی از پلان ملل متحد گردیده بود.

بصراحت باید گفت که اینجانب مسوولانه و صادقانه بخاطر (سر خط ص ۴) تحرک بخشیدن هر چه بیشتر به عملیه صلح ملل متحد در تمام موارد جزئی و کلی با نماینده شما مشوره می نمودم. چنان که در مورد چگونگی تاسیس شورای نظامی، دعوت شورای غیر جانبدار توسط شورای مذکور، سپردن متن استعفای اینجانب از مقامات دولتی و حزبی همه در تفاهم و توافق با نماینده خاص شما بعمل آمده بود. از اینکه بعضی از مامورین اسکاپ بعضاً افاده می کنند که من خودم به دفتر اسکاپ آمده ام، باید گفت [ که ] توافقات قبلی در همه موارد و حتی در ارتباط با جزئیات انتقال من توسط وسایط و پرسونل سیاسی و نظامی ملل متحد همه و همه، نمایانگر اقدام شخصی و خود سرانه من نمی تواند باشد، بلکه نتیجه تفاهم و عمل مشترک با نمایندگان ملل متحد می باشد... " (ص ۴-۵) - شاید این سوال نزد بعضی حلقهات یا افراد ملل متحد مطرح باشد که عملیه صلح ملل متحد قبل از تکمیل تخریب گردید. باید گفت که این سوال به عزیمت مصون من اصولاً تأثیری کرده نمی تواند، زیرا من یک ماه قبل از تغییر رژیم عملاً استعفا داده بودم. ( این نامه بار نخست در رسانه ی " آزادی " شماره مسلسل ۴۱، جوزای ۱۳۸۰خ-می ۲۰۰۱م - مجله ی: اطلاعاتی، فرهنگی و ادبی افغانستانی ها در دنمارک، به نشر رسید و پسان ها در شبکه های اجتماعی نیز به نشر سپرده شد.)

افزون بر این، فلیپ کاروین عضو هیأت صلح سازمان ملل متحد برای افغانستان، در کتاب: " سرنوشت غم انگیز افغانستان "، رویداد فرار نافر جام نجیب الله و رخداد های روز ها و شب های پیش از آن را، به شمول استعفای وی از مقام ریاست جمهوری، بسیار شفاف شرح داده است ( کتاب: " سرنوشت غم انگیز افغانستان "، تألیف: فلیپ کاروین، ترجمه ی: حکیم سروری جنرال ارتش، همچنان معاون نخست وزیر، شهردار شهر کابل در زمان زمامداری نجیب الله - چاپ: بنگاه نشراتی دانش > شعبه تخنیک-، سال چاپ: ۱۳۸۴خ-۲۰۰۵م، دارای ۳۱۷ برگ).

## تشکیل دولت اسلامی افغانستان

جنرال ضیاءالحق حاکم نظامی پیشین پاکستان که از سرپای وجودش آتش دشمنی آشکار در برابر مردم افغانستان زبانه می کشید، باری در صحبت با یولی وروننتسف - فرستاده ی گرباچف و معاون شواردنازی، سخن بی نهایت جالب؛ ولی خیلی ها غرض آلود و مداخله گرانه گفته بود: یادآوری آن گفتار زهر آگین در این بخش، آغاز خوبی پیرامون موضوع پنداشته می شود؛

"... به گزارش رادیوی ( افغانستان آزاد ) ۱۵ / ۵ / ۱۹۹۰ ریس جمهوری پیشین پاکستان ژنرال ضیاءالحق در روند دیدار با معاون وزارت خارجه روسیه یولی وروننتسف بر آن پافشاری کرد که حکومت موقت انتقالی در افغانستان باید پیش از بازگشت سپاهیان شوروی تشکیل گردد. در غیر آن به پندار او، آغاز خونریزی تازه ای کشور را تهدید خواهد کرد." ( قاریف، محمود، کتاب: " افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی"، ترجمه ی: عزیز آریانفر، چاپ: بزرگ ترین مرکز پخش کتاب، سال ۱۹۹۸، ص - ۱۹۰۰ )

لیکن خوشبختانه چرخ زمان در برآورده شدن این خواست حاکم نظامی پاکستان و حيله گری ها و زد و بند های پشت پرده ی گرباچف و شرکا عمل نه نمود؛ بلکه با تکمیل شدن روند بیرون رفتن نیرو های شوروی از افغانستان، در نتیجه ی پایمردی و شجاعت جانبازانه ی نیرو های نظامی و امنیتی کشور در زمان دفاع آزادانه و شکست های پی در پی تنظیم ها در جبهه های جنگ، بویژه در درگیری های ویرانگر در جلال آباد حکومت گذرا و بی پایه، ساخت اسلام آباد و آله ی دست استخبارات نظامی ( آی اس آی)، زمینه ی کار و جابجایی در داخل افغانستان را به دست نیاورد. ضیاءالحق نیز غوره به دل ماند تا اینکه با آرزو های نا شریف خود از این دنیا به آن دنیا جهت دیدار با حوران بهشتی رحل اقامت بست.

دکتر جان کولمن نوشته است:

"... چند سال بعد، به علت مداخله در بالا گرفتن جنگ افغانستان ضیاءالحق جان خویش را از دست داد. هوایی سی-۱۳ هرکولس وی کوتاه زمانی پس از بلند شدن از باند، بوسیله ای.ان.اف با ( ارتعاشات فوق صوت الکترونیکی ) مورد اصابت قرار گرفته و پس از چند بار معلق خوردن، سرنگون گردید.

باشگاه رم به نمایندگی از طرف کمیته ۳۰۰ [ ضیاءالحق نماینده ی شورای روابط خارجی این کمیته بود ]، دستور حذف ضیاءالحق را، بدون کوچک ترین پشیمانی از قربانی کردن تعدادی از خدمه آمریکایی همراه وی، صادر کرد. ( کولمن، جان، کتاب: " کمیته ۳۰۰- کانون توطئه های جهانی " ترجمه ی: دکتر یحیی شمس، چاپ: انتشارات فیروزه ( چاپ دهم )، تهران، سال ۱۳۸۲، ص- ۱۰۱ )

به تاریخ ۲۴ / ۴ / ۱۹۹۲ - ۴ / ۲ / ۱۳۷۱ ( پس از فرار نافرجام نجیب الله و پناه بردن وی به دفتر اسکاپ در کابل) در شهر پشاور، زیر اداره ی نواز شریف نخست وزیر پاکستان به اشتراک شهزاده ترکی فیصل رییس استخبارات مخفی عربستان سعودی و حضور معاون وزیر خارجه ایران، نشست سران تنظیم ها برگزار شد. بر بنیاد پیرنگ نواز شریف که سناریوی آن را مانند گذشته ای.اس.آی ترتیب داده بود، شورای ۵۱ نفری به رهبری صبغت الله مجددی وظیفه گرفت تا زمام امور را به دست گیرد. شورای نام نهاد بنابر دستور بازیگران میدان، کله پیچ راه سفر به داخل افغانستان را در پیش گرفت و با گذر از مرز، پس از چندین ایست اجباری به علت راه بندان که از پی برخورد های خونین میان گروهی به وجود آمده بود، سرانجام به کابل رسید و در یک نشست رسمی قدرت را از نمایندگان دولت پیشین ( نخست وزیر، رییس مجلس سنا، رییس مجلس نمایندگان، وزیران، معاونان رییس جمهوری فراری، برخی از کارمندان بلند رتبه، نمایندگان شورا، اعضای هیأت رهبری حزب وطن، رییس دادگاه عالی، دادستان کل...) تسلیم شد و به جای آن، حکومت لرزان و سست بنیاد ساخت پشاور را بر ویرانه های شهر و بر سر شانه های شهروندان و بر سر پیکر جان باختگان در درگیری های نظامی، اعلام نمود.

بدین سان به تاریخ ۸ / ۲ / ۱۳۷۱ جمهوری افغانستان با کلیه ساز و برگش به بایگانی تاریخ راه یافت و جایش را به دولت اسلامی تهی کرد.

پایان پر از هیجان حکمفرمایی نجیب الله، برنامه ی پر هزینه ی برقراری دولت " مبارزین راه آزادی (!)"، " مجاهدین راه اسلام (!)" و " فرشتگان نجات (!)" پی ریزی شده در دهه ی هفتاد سده ی بیستم با پیمودن گذرگاه مورد نظر در دهه ی هشتاد که سی آی ای، آی اس آی، ساواک و اداره ی جانشین آن، سرویس خدمات مخفی سعودی، استخبارات انگلیس، شبکه ی خدمات مخفی جهنمی دولت چین، دستگاه جاسوسی مصر، عمال ضبط احوالات شیخ نشین های نفت خیز حوزه ی خلیج فارس و دیگر کشور های اسلامی، موساد اسرائیل، حلقه های خدمات اطلاعاتی مخفی جهان غرب، ملیارد ها دالر را به خاطر رسیدن به این هدف با گشاده دستی و به شیوه ی کته خرجی، سرمایه گذاری نموده بودند، سرانجام در اپریل ۱۹۹۲ تحقق پذیرفت و از پی آن همه ی زیر ساخت ها و نهاد های بنیادین و ساختار ها و شاخص های اساسی که صدا و سیمای یک رژیم سیاسی را در خود بازتاب می دادند با وحشیگری نابود کرده شدند و آنچه را که جنرال ضیاءالحق در شناخت از خصلت ذاتی و ماهیت درونی غلامک های خود در چانته داشت و در باره ی عملکرد بیرحمانه ی آنان می دانست و پیش بینی کرده بود، به حقیقت پیوست: با به قدرت رسیدن تنظیم ها " آغاز خونریزی تازه ای کشور را تهدید خواهد کرد!" سخن سنجیده شده ی از آب در آمد.

در بخشی از یک گزارش زیر عنوان " بحران حقوق بشر و آوارگان " آمده است:

" در اپریل ۱۹۹۲ رژیم رییس جمهوری نجیب الله واژگون شد؛ لیکن یک حکومت مرکزی جانشین آن نگردید. بی قانونی در سراسر کشور گسترش یافت و شهروندان ملکی در همه جا با نقض حقوق بشر روبرو شدند؛ زیرا جنگ سالاران انفرادی "Worlords" در صدد غصب قدرت بیشتر برای خود، به حزب سیاسی که خود وابسته به آن بودند و به رهبران خویش بر آمدند. پایتخت [افغانستان] شهر کابل نسبت به هر جای دیگری زجر می کشد؛ زیرا به میدان جنگ میان گروه های سیاسی با هم مخالف مبدل گردیده است که در نزد آنها مساله [تنها] بر سر به دست داشتن حاکمیت بر اداره های دولتی می چرخد." " بحران حقوق بشر و آوارگان "، گزارش اختصاصی سازمان عفو بین الملل در مورد افغانستان - به زبان آلمانی، فبروری ۱۹۹۵، ص-۳.

آیا تغییر یافتن شکل نظام، آنگونه که دنیای غربی، ارتجاع عرب و مداخله گران منطقه ای از آغاز دهه ی هشتاد سده پیشین به همین منظور تبلیغات گسترده را بر ضد دولت دموکراتیک افغانستان به راه انداخته بودند و هر سال با دنیایی از خیابانی های مالیخولیایی در آرزوی پیروزی تنظیم های پشاور و تهرانی و ادای نماز شکرانه در مسجد پل خشتی، محفل های شادی و سرور بر پا می نمودند، در واقعیت امر نظم نوین سیاسی بهتر از گذشته را به ارمغان آورد و صفحه ی درخشانی را در تاریخ دوران کنونی افغانستان گشود و یا خیر؟

مجله ی هفتگی آلمانی Der Spiegel در شماره ۱۹ سال ۱۹۹۲ در نوشته ی زیر عنوان " یک تجمع از جولاگک های شیطان " به پرسش بالا، پاسخ درست می دهد:

" پس از سرازیر شدن گله وار مجاهدین که چون غارتگران به کابل ریختند و نمایندگی های خارجی را غارت کردند، از عملکرد غارت گری و چور آنان حتا آن شمار ساختار ها و [نهادها] در امان نماندند که به جنگجویان اندیشه ای به خاطر نگهداری از آن ها دستور داده شده بود.

وزارتخانه ها، قصر ریاست جمهوری (ارگ) و بانک ها از تکاوی تا بام ساختمان به ویرانه مبدل گردیده و مانند صحرا برهنه و تهی ( داشته های آن ها به تاراج رفته بود - مؤلف ) شده بودند. آیا باید آزاد کنندگان و مبارزین پیشین یک نظم بهتر را به وجود می آوردند و یا غارت گری بی مرز را؟ این ندای هشدار دهنده ای است که به زودی بار دیگر هیولای از راه رسیده، شانزده میلیون افغانستانی را تهدید می کند. این بار [ افغانستانی ها] را نه خطر فاتحان بیگانه؛ بلکه هموطنان خود شان تهدید می دارد.

صبغت الله مجددی مرد ۶۷ ساله در روز سه شنبه ی گذشته هنگام یاد کردن سوگند وفاداری در جایگاه رییس جمهوری موقت ( گذرا) با جرأت تمام سخن از " مرحله ی جدید صلح " به میان آورد. این ریش سفید آموزش دیده در رشته ی اسلام که پیشتر در پشاور پاکستان حکومت غیر فعال جلای وطن را

رهبری می نمود، در حال حاضر در برابر یک وظیفه ی حل ناپذیر قرار گرفته است: او باید حکومت ائتلافی را به انبازی کلیه رهبران ملیت های مختلف و گروه های مجاهدین که تا ژرفا دشمن یکدیگر هستند تشکیل دهد.

بر پایه دیدگاه یک دیپلمات اروپای شرقی، شدت این دشواری به آن می ماند که " صحبت از تجمع جولانگ های شیطان به منظور بافت یک جالی ( شبکه) مشترک به میان آید، بدون اینکه در اجرای این کار یکدیگر خود را دندان بگیرند."

رییس جمهوری جدید را به انجام این کار، بویژه سرپیچی رهبر یاغی بسیار با نفوذ و او می دارد: گلبدین حکمتیار مرد ۴۳ ساله فرمانده بیست هزار نفری جنگجوی حزب اسلامی می خواهد در [ سرزمین ] هندوکش یک جمهوری اسلامی را از گونه ی بنیاد گرایی اعلام کند و در رأس آن [نظام] خودش قرار گیرد.

حکمتیار به جای اینکه از پیوستن خود [ به حکومت جدید ] آمادگی نشان داده باشد به رییس جمهوری جدید در وقت اشغال وظیفه و برای همه رهبران شورشی افغانستان (Warlords) پیام ویژه ای فرستاد:

در همان وقتی که مجددی سوگند وفاداری یاد می کرد، چندین موشک در نزدیکی های قصر ریاست جمهوری پرتاب شد. موشک ها را جنگجویان حکمتیار از پایگاه های خود در کوه های [ اطراف ] کابل به مرکز شهر شلیک کردند.

لیکن مجددی دست و پاچه نشد ( خون سرد باقی ماند - مؤلف ) و رنگ نباخت. این مرد مذهبی دستار بر سر در میان دندان های خود چنین زمزمه کرد:

با وجود این همه [ واکنش ها] فرایند صلح ایستا ناپذیر است. او (مجددی) در گزیده شدنش [ به عنوان رییس جمهوری ] هرگز نمی تواند شاکر مردمی بودنش باشد؛ زیرا بسیاری از افغانستانی ها تا هفته ی گذشته در باره ی پیشینه ی پروفیسور فلسفه ی اسلامی در دانشگاه کابل آگاهی نداشتند.

با وجود نام بلند بالای " جبهه ی نجات ملی افغانستان " تنظیم مجددی بی اهمیت ترین تشکیل مجاهدین ( جنگجویان ) اسلام بود؛ لیکن جایگاه ضعیف این آموزش دیده و گماریده شدنش به وظیفه ی ریاست جمهوری گذرا در حال حاضر کمک کننده پنداشته می شود. زیرا او در نظر همچشمانش انسان خطرناک به شمار نمی آید، همچشمی شمرده می شود که هر لحظه برکناری او کار آسان است.

مجددی در هنگامی که چریک های مجاهد تاجیک تبار و وزیر دفاع آینده، احمد شاه مسعود داخل کابل شدند این سخنان را یادآوری نمود: " برادران قهرمان! شما " آورنده ی پیشرفت صلح آمیز کشور ما" هستید. به عنوان پروتوگنیست ها [ رشته داران سخن و بازیگران اصلی و مبارزین پیشین - مؤلف ]، مجاهدین که به بازو های خود بازوبند های سبز رنگ را با نوشته ی " دولت اسلامی افغانستان " بسته کرده بودند، خیلی اندک به درد بخور سنجش شده می توانند. به جای اینکه نظامیان مسلمان به یک و نیم ملیون تن شهروند ( در کابل) امنیت با اطمینان را فراهم ساخته باشند، برعکس در هفته ی گذشته بر تن کابل جامه ی ترور را پوشانیدند و در جایگاه نظم و آرامش انارشی و بی نظمی را به وجود آوردند. یکی از افسران خادم ملل متحد با داشتن سرگذشت جنگ داخلی در لبنان با ناراحتی چنین ابزار نظر کرد: " اوضاع بسیار خراب تر از این وضعیت [ که در حال حاضر در کابل روان است ] در بیروت وجود نداشت."

هر لحظه [ این امکان وجود دارد ] که کابل به شهر ارواح مبدل گردد. آب و برق [ سر مردم ] بند شده است. دکان ها و مغازه ها و فروشگاه ها قفل بسته اند. رهگذرانی که در جاده ها در حال رفت و آمد هستند خطر آنرا احساس می کنند که از طرف مجاهدین زندانی گردند و یا جبری به جبهه های جنگ فرستاده شوند.

گلبدین حکمتیار که کوشش داشت تا به خاطر زیر اداره در آوردن نقاط مهم و راهبردی پایتخت خود را به عنوان مهره ی اصلی در قدرت آینده [ در افغانستان ] به حرکت در آورد، در جنگ برادران برای

اشغال کابل به شکست حساسیت آوری روبرو گردید. در روز چهارشنبه جنگجویان رهبر بنیادگرا ناگزیر شدند نخستین شکست را بپذیرند....

عقب نشینی شرم آور هیچگاه پایان تلاش های حکمتیار را در بر نمی گیرد. در دره ی لوگر در جنوب شرق پایتخت رهبر یاغی به تعداد پنجاه عراده (چین) تانک و چند هزار چر یک سلاحدار را به منظور حمله ی جدید آماده کرده است.

زمانی که مجددی وظیفه ی خویش را اشغال می نمود، نخست وزیر پاکستان، نواز شریف برای یک بازدید کوتاه به کابل آمد که در محدوده ی زمانی این رویداد وضعیت زندگی آرام به نظر می رسید و شهروندان کابل آغاز به خاکسپاری جان باختگان خود که شمار شان به چند صد تن تخمین زده می شد، کردند.... " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر درکوچه های خون و آتش" ج اول)

ولی تأسیس دولت اسلامی به ریاست مجددی یگانه مرکز قدرت نو تشکیل نبود؛ بلکه چندین مرکز قدرت به وجود آمده بود که سبب در هم شدن وظایف گردید و به روند بی سر و سامانی، آماس و پوسیدگی اداری و همچنان سرگردانی، آوارگی، رنج و درد و غم مردم بیگناه افزوده شد.

### محمد نبی عظیمی می نویسد:

"... بتاریخ ۱۵ ثور برهان الدین ربانی رییس و رهبر جمعیت اسلامی افغانستان با طمطراق و دبدبه خاصی در حالیکه افراد جمعیت و شورای نظار نعره تکبیر سر داده بودند و ملیون ها مرمی را به هوا فیر کردند وارد کابل شد و در قصر شورای وزیران رحل اقامت افکند. او بمجرد رسیدن شورای دیگری را بنام (شورای قیادی) ایجاد کرد که در برابر شورای جهادی به مرکز قدرت دیگری تبدیل گردید، همراه ربانی، پوهاند سیاف، محمد نبی محمدی و محسنی نیز وارد کابل شدند. در شورای قیادی رهبران تنظیم هایی که در کابل بودند اشتراک می کردند و کسانی که با دولت می جنگیدند نیز نماینده خویش را در آن شورا معرفی کرده بودند. رییس شورای رهبری یا قیادی برهان الدین ربانی و منشی و سخنگوی این شورا شیخ آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی بود.

تصامیم شورای جهادی، اکثراً با تصامیم شورای قیادی در تضاد و تصادم دایمی بود. چون تصامیم بدون اطلاع از همدیگر و [در نبود] هماهنگی لازم اتخاذ می شد؛ [بنابراین] باعث پراگندگی، بی نظمی و تشنیت امور می گردید و بعضاً باعث خنده و تمسخر مردم. " (عظیمی، محمد نبی، کتاب: "اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان"، ناشر: مرکز نشراتی میوند - سبا کتابخانه - بازار قصه خوانی پشاور، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ خورشیدی، ص-۶۰۲).

با سرازیر شدن رهبران تنظیم ها، فرماندهان، جنگ سالاران بی مروت سلاحداران آنان به شهر کابل و مرکز استان ها، درست همان رویداد های رخ داد که آگاهان و صاحب نظران و پژوهشگران سیاسی وقوع آنرا پیش بینی کرده بودند: دکان داران دین، تیکه داران اسلام، مبارزان راه آزادی (!) و مجاهدین راه دموکراسی (!) در نخستین دقیقه های پس از گرفتن قدرت سیاسی، بر تن کابل جامه ی وحشت پوشانیدند و گفتار جنرال ضیاءالحق به جنرال اختر عبدالرحمان: "افغانستان را آهسته آهسته به آتش کشانید"، گام گام در عمل تحقق پیدا کرد.

برای ریشه یابی این پیشامد ها و عملکرد های خونبار و تباه کن باید در غمنامه ی مردم آزاده ی کشور به گذشته های تلخ، مراجعه صورت گیرد تا روشن شود که این جیره خواران استعمار کهن و نوین و نوکران ارتجاع سیاه و امپریالیسم و لکه های ننگ تاریخ، چگونه - با چه انگیزه ای و از سوی چه کسانی در سرزمین افغانستانی های غیور به وجود آورده شدند و از آغاز پیدایش به جز مرگ، کشتار، گروگان گیری، تجاوز گری به عزت- شرف و عفت مرد و زن، ویرانی، بربادی، چپاول، دزدی، زورگویی... پیام و ارمغان دیگری برای شهروندان نداشتند و ندارند.

تاریخ نگاران و آگاهان سیاسی که رویداد های دو سده ی پسین، بویژه پس از به دست آوردن آزادی سیاسی و راه اندازی توطئه های سازمان یافته بر ضد دولت نو بنیاد (در زیر پوشش دفاع از اسلام ناب محمدی و باور های دینی) را در افغانستان بررسی کرده اند، در آثار خود نگاشته اند که هسته های ساختاری اسلام گرایان با میلان به سیاست های ماجراجویانه ی انگلیس و طرفدار نظام مطلقه ی سلطنتی از دیر زمان (ولو به شکل پراکنده و سازمان نیافته) به وجود آمده بود. در رده های نامنظم اسلام گرایان

در آن روزگار، دسته‌ای از انسان‌های آشوب طلب و فتنه‌گر، در کل آموزش دیده‌های مدرسه‌ی دیوبند، آدم‌های مشکوک و بی‌نام و نشان (عمال هند بریتانیایی) گرد آمده بودند. در آغاز کار نادر غدار یکجا با برادران خود در کارزار دامن زدن به تفرقه‌های قومی، زبانی، منطقه‌ای و مذهبی با صحنه‌پردازی‌های مضحک و هیجان‌انگیز به هدف رسیدن به تاج و تخت و تحکیم پایه‌های استبدادی ارتجاع سلطنتی و به خاطر سرکوب مبارزان ملی و از بین بردن مخالفان سیاسی، به شکل گسترده از اسلام‌گرایان انگلیسی‌مشراب هندی اصل استفاده کردند.

در دهه‌های شصت و هفتاد سده‌ی بیستم شماری از اسلام‌گرایان افراطی با دست یازیدن به کار برد زور و فشار در نهاد‌های آموزشی دبیرستانی و دانشگاهی در پایتخت و استان‌ها از جمله در دانشگاه کابل به تهدید و تخویف مردم پرداختند و در پخش و نشر اندیشه‌های اخوان المسلمین مصر و توزیع آثار و نوشته‌های سید قطب و محمد قطب تلاش ورزیدند. این آدمکشان سیه‌دل چنان وحشت و دهشت را در جامعه پهن نموده بودند که هر لحظه مصونیت فردی و اجتماعی انسان‌ها در تند باد خطر رخ دادن اعمال و حرکت‌های دهشت‌افگانه قرار می‌گرفت.

امیر طاهری ژورنالیست و صاحب‌نظر در مسایل افغانستان که بارها به داخل کشور سفر کرده، در نوشته‌ی خود زیر عنوان "تمام قدرت" نگاهشده است:

"... نامش گلبدین، به معنای (گل عقیده) است او (جنگ مقدس) را علیه [حکومت در] کابل با تعصب آغازید و تعهد سپرد که همه‌ی دشمنان اسلام را تیرباران می‌کند. او این طور یادآوری نمود: "اسلام مزاح نیست؛ بلکه دین جنگ و خون است." ...

به این [شتاب] و این شیوه، این مرد ۴۷ ساله هرگز از زمان کودکی، جنگجوی عقیدتی نبوده است. این دانش‌آموز دانشکده‌ی انجینری در کابل و این سنی‌مذهب، در یک روستا در شمال پایتخت با کمونیسم مائو (در انوقت اسلامیت‌ها هم چون آموزش‌نابندگان ضعیف به شمار می‌آمدند) آمیزش پیدا کرد و آب جو (Bier) نوشید. پس تر از آن به جمعیت اسلامی "اجماع اسلامی" پیوست. از نوشیدن آب جو توبه نمود. ریش خود را ماند و [برنامه‌ی] تیزاب‌پاشی را به روی دانش‌آموزان سازماندهی کرد؛ زیرا آنان "هیچ حجاب اسلامی" نداشتند.

تیزابی که از لابراتوار دانشگاه دزدی شده بود، خنثی و بی‌تأثیر بود و به دختران آسیب رسانیده نتوانست؛ لیکن گلبدین به مثابه‌ی شاهد خط خون، از زندان بیرون آمد. به قصد کشتن ظاهر خان [پادشاه] در سال ۱۹۷۰ کمر بست؛ ولی [تیرش] به خطا رفت. جنگجویان قهرمان عقیدتی از این سبب یک دفتر سفری را انفجار دادند که افزون بر دیگر مسایل تکت پرواز هواپیما به اسرائیل را به فروش می‌رسانید. پس از کودتای سال ۱۹۷۳ [۲۶ تیر/ سرطان ۱۳۵۲] که منجر به براندازی سلطنت شد، حکمتیار به پاکستان فراری گردید، او گاه‌گاهی [به داخل کشور] بازگشت می‌کرد... " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه‌های خون و آتش" ج اول)

آنگونه که وضعیت سیاسی در آن روزگار می‌رساند، شبکه‌ی بزرگ آدمکشان حرفه‌ای را بر بنیاد یک برنامه‌ی اسارت آور، ساواک ایران در همدستی با سی‌ای‌ای به وجود آورد. عمال جاسوسی در سفارتخانه‌های کشورهای غربی، ایران، پاکستان، چین و دولت‌های عربی به هدف برهم زدن اتحاد نیروهای ملی و وطن پرست، نقشه‌ی شیطانی و ویران‌کارانه را پی‌ریزی می‌کردند و برای پیاده نمودن آن در عمل، در اختیار اجیران خود می‌گذاشتند.

سلیک هریسن می‌نویسد:

"نتیجه‌ی غیر مریی مساعی شاه توسعه‌فعالیت‌های شبکه‌ی جاسوسی ساواک بود که می‌خواست جا‌گزین کی‌جی‌بی در افغانستان گردد.

عمال شبکه‌ی جاسوسی عربستان، هند، چین و یک تعداد دیگری از کشورهای خلیج فارس و شرق میانه نیز بعد از سال ۱۹۷۳ در افغانستان نفوذ نمودند....

ساواک و سی‌ای‌ای به هم همکاری می‌نمودند. این دو سازمان بعضی اوقات فعالیت‌های خود را با دستگیری گروه‌های مخفی مسلمانان بنیادگرا به پیش می‌بردند. گروه‌های مسلمانان بنیادگرا در مخالفت خویش با اتحاد شوروی، با سی‌ای‌ای و ساواک شریک بودند، اما از خود اهداف علیحده‌ای داشتند.

گروه‌های بنیادگرایان به نوبه خویش با اخوان المسلمین مصر و رابط‌عالم اسلامی عربستان سعودی که یک شاخه‌ی فعالیت‌های وهابیت را تمثیل می‌نماید، نیز ارتباط داشتند. زمانی که عایدات کشورهای عربی از مدرک فروش تیل زیاد گردید، عمال کشورهای نو به ثروت رسیده‌ی عرب نیز با پول هنگفت به



کابل سرازیر گردیدند. این ها نیز مانند ساواک جواسیسی را استخدام می نمودند تا طرفداران کمونیست ها را در حکومت و قوای مسلح افغانستان تشخیص و به ایشان معرفی نمایند. تهران از یک طرف از طریق کمک های خویش بر داود فشار می آورد که آن های را از کار حکومت برکنار سازند که گمان می شد با کمونیست ها ارتباط دارند. از طرف دیگر ساواک اسلحه، وسایل مخابراتی و سایر کمک های شبه نظامی را به جمعیت های ضد داود می رسانید. برخی از این کمک ها توسط ایران مستقیماً به ناراضیان قبایلی که در غرب افغانستان فعالیت داشتند توزیع می گردید؛ قسمتی از آن ذریعه پاکستان به دسته های بنیادگرایان که فعالیت زیرزمینی داشتند می رسید. سلسله اذیت و آزار داود ذریعه مقامات پاکستانی وقتی به نقطه اوج خود رسید که تحت سرپرستی اسلام آباد بر یک تعداد اهداف در داخل افغانستان حملات صورت گرفت. ساواک، سی، آی، ای و عمال پاکستانی در کودتا های ناکام بروج سپتمبر و دسمبر سال ۱۹۷۳ و جون ۱۹۷۴ بنیادگرایان بر علیه داود دست داشتند. ( کوردوویز، دیاگو و هریسن، سلیک، کتاب: " حقایق پشت پرده تهاجم... "، ترجمه: عبدالجبار ثابت، ناشر: مرکز نشراتی میوند- سبا کتابخانه ( بازار قصه خوانی پشاور)، سال ۱۳۷۷- چاپ دوم، ج اول، ص- ۲۸.)

طوری که در بالا آمده است، گروه های نام نهاد اسلامی که در لانه های فساد و آدمکشی در خاک پاکستان و تا اندازه ی در ایران آموزش دیده بودند، نخستین بار در زمان جمهوری محمد داود دست به آشوب و شورش گری، ویران کاری و بمب گذاری ( تراژدی پنجشیر، انفجار ها در: کندهار، لغمان، کنر ها، جلال آباد ) زدند. ناگفته پیداست که برنامه ی راه اندازی کلیه کردار ها و حرکت های خرابکارانه و دهشت افگانه از سوی مقام های استخباراتی پاکستان و ایران پی ریزی و به خاطر عملی سازی در اختیار دشمنان افغانستان قرار داده می شد.

پروفیسور محمود قارییف نگاشته است:

" شماری از هواداران بنیادگرایی سیاسی اسلامی، هر کسی را که باور های تند روانه آنان را نمی پذیرفت، مخالف خود اعلام می نمودند. این نیرو های تندرو اسلامی بر ضد هر دولتی که به میل آنان نباشند، می رزمند. به گونه ی مثال حکمتیار آشکارا می گفت: ( مقاومت مسلحانه ما در دوره فرمانروایی داود آغاز گردید، نه پس از تجاوز نظامی روس ها. در آن دوره عده توصیه می کردند با داود به مفاهمه برسیم به ویژه هنگامی که داود زیر فشار مقاومت ما ناگزیر گردید از کمونیست ها فاصله بگیرد... آنها توصیه می کردند این عامل را در نظر گرفته و راه مفاهمه را در پیش بگیریم. ما بار دیگر تأکید می کنیم که هرگاه جنبش مقاومت در آن برهه راه تفاهم را در پیش می گرفت، انقلاب سرکوب و نابود می گردید. ) ( قارییف، محمود، کتاب: " افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی"، ترجمه ی: عزیز آریانفر، چاپ: بزرگترین مرکز پخش کتاب، سال: ۱۹۸۸، ص- ۹۹.)

در پایان دهه ی هفتاد ( پس از هفتم اردیبهشت / ثور ۱۳۵۷ ) و آغاز دهه ی هشتاد ( گسیل سربازان شوروی به افغانستان ) سده ی بیستم، فشار همچشمی های جهانی طوری شکل گرفت که در کشمکش های ابر قدرت ها در زمان جنگ سرد، افغانستان و مردم ستمدیده ی آن قربانی هدف های ژئوپولتیک، خواسته های راهبردی و سیاست های اقتصادی استثمار طلبانه و استعمار گرانه ی سیستم های زورمند گردد. این آمریکا و متحدان بین المللی و منطقه ای آن بودند که در این بازی خطرناک و پر هزینه، برگ برنده را به دست آوردند. اینکه این فشار ها و همچشمی ها تا چه اندازه زورگوینان و نابرابر به سود نیرو های ضد دولت افغانستان تمام شد، یک سنجش خیلی ها ساده آنرا نشان می دهد:

- اگر اتحاد شوروی سوسیالیستی از جایگاه داشتن عضویت دایمی در شورای امنیت سازمان ملل متحد از دولت افغانستان پشتیبانی می نمود، برعکس چهار عضو دایمی باقیمانده ( ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه، چین ) با همه ی توانایی مالی، نظامی و دیپلماتیک در جایگاه دفاع و پشتیبانی از حزب های هفتگانه و نه گانه که در پاکستان و ایران بودند، قرار داشتند؛

- هفت کشور صنعتی جهان ( آمریکا، جاپان، آلمان فدرال، ایتالیا، فرانسه، انگلستان، کانادا ) در دشمنی آشکار با دولت افغانستان و در داشتن ارتباط و دوستی نزدیک با تنظیم های پشاور و تهرانی، عمل می کردند؛

- ساز و برگ جنگی، فناوری محاروبی، توانایی نظامی، امکان های مالی و اندازه ی نفوذ جهانی پیمان وارسا ( رومانی عضو پیمان در ناسازگاری با دولت افغانستان بود ) پشتیبان افغانستان از هیچ نگر گاه با پیمان ناتو، مدافع داعیه (!) تنظیم ها، برابر نبود؛

- کشور های ثروتمند جهان، دولت های نفت خیز عربی ( عربستان، شیخ نشینان حوزه ی خلیج، مصر، اردن )، شماری از حکومت های اسلامی، همسایگان ( شرقی، غربی، شمال شرقی ) افغانستان، حتا اسرائیل، پشتیبان و کمک کننده ی تنظیم ها بودند؛

- آنچه دولت افغانستان بنابر تحریم های سیاسی از آن بی بهره بود، مخالفان در راه اندازی آن در عمل دست باز داشتند.

شاه پرستان و سلطنت طلبان، ماموران عالی رتبه ملکی و نظامی حکومت های گذشته ی افغانستان، سیاست مداران کهنه کار و مدافع ارتجاع و امپریالیسم، در همایش ها و گردهمایی های غیر رسمی (گاهی هم رسمی) منطقه ای و بین المللی، در نشست های پارلمان کشور های غربی اشتراک می کردند و در صحبت های خویش به طرفداری از رفتار، کردار و سیاست تنظیم های هفتگانه و نه گانه، تبلیغ و ترویج می نمودند تا کمک های بیشتر رژیم ها، سازمان ها و سرمایه داران را جلب نمایند. این فعالیت ها در اندازه ی دریافت کمک های بزرگ مالی و نظامی به گروه های ضد دولتی نقش مهمی را ایفا کرد؛

- رسانه های گروهی دنیای غرب و جهان عرب، در ارتباط به مسایل افغانستان، ماشین تبلیغاتی خود را به سود عملکرد حزب ها و گروه های جنگی و جهادی و در ناسازگاری با جمهوری دموکراتیک افغانستان، سمت داده بودند که تأثیر های ناگواری را در خدشه دار ساختن دیدگاه همگانی ( ملی و بین المللی ) از خود به جا گذاشت. حتا در بسا مورد ها در فعالیت های ژورنالیستی و واقعه نگاری مرز های شناخته شده ی اخلاق مسلکی شکسته می شد. ده ها ژورنالیست، واقعه نگار، گزارشگر، عکاس، فیلم بردار و راپورتر- صاحب غرض و مرض به کمک فرماندهان سلاحدار تنظیمی، صحنه های ساختگی، مسخ شده و دور از واقعیت را از محل های مختلف تهیه می نمودند و با فروش و نشر آنها در رسانه های همگانی کشور های خویش به وارونه کردن حقایق روان در افغانستان می پرداختند که با این نیرنگ توانستند مساله را به نقطه ی اوج همچشمی های بین المللی برسانند؛

- شمار زیادی از ژورنالیستان تفتین گر داخلی و خارجی، رخدادها و رویداد های افغانستان را در سال های جنگ اهریمنی از دیدگاه سیاست های آمریکایی و اروپایی ( غربی ها) به بررسی می گرفتند، رهبران و اعضای تنظیم ها را به نام فرشتگان نجات(!) در پیش جهانیان جا می زدند؛ بدون اینکه سخنی در باره ی بزه کاری های هولناک و تکان دهنده ی آنان بر زبان آورده باشند.

به همگان آشکار است که فرشتگان نجات(!) در آن زمان بیش از دو هزار آموزشگاه شهری و دهاتی را که تحت برنامه ی کمک های توسعه ای ملل متحد به شکل پخته و اساسی ساخته شده بود به آتش کشیدند، صد ها باب ساختمان دولتی - بیمارستان ها - بند های برق - کاریز ها و شبکه های آبرسانی را واژگون کردند، صد ها کیلومتر سرک رفت و آمد و موتر های باربری و راه های مورد استفاده ی مردم را برپند و ویران نمودند، پایه های شبکه ی برق رسانی - استیشن ها و بند ها و برج های برق را انفجار دادند و ده ها هزار متر لاین های مسی و آهنی برق را دزدیدند، صد ها باب پل و پلچک را با دینامیت پرانندند، هزار ها عراده خودرو دولتی و شخصی را در گذرگاه ها و راه های رفت و آمد آتش زدند و باره گیری و رهنی کالا های وارداتی نهاد های بازرگانی دولتی و بخش خصوصی را تاراج کردند، صد ها شهروند بیگناه و پاکیزه سرشت را شامل: آموزگاران - استادان - دانش آموزان - دانشجویان - کارمندان ملکی حکومت - افسران - سربازان - کشاورزان - پیشه وران - کودکان - بزرگسالان به شکل فجیع و بیرحمانه به قتل رسانیدند، ده ها فیر موشک زمین به زمین و زمین به هوا ( از گونه ی سکر) را به داخل شهر ها و محل های رهائشی پرتاب نمودند که خساره های جانی و مالی به بار آورد، هواپیما های ملکی مسافربری و ترانسپورتی را با شلیک موشک های کور بلوپایپ انگلیسی و استینگر آمریکایی سرنگون کردند و همین گونه صد ها و هزار ها تبهکاری نابخشودنی و خلاف کرامت انسانی دیگر.

\* \* \*

دولت اسلامی افغانستان، حاکمیت بی سر و پای تنظیم ها در وجود آدم های بی صلاحیت از نگر دانش دولت داری، بدون داشتن یک برنامه ی ساخت و ساز، با ترکیب نا همگون و بد هنجار اعلام کردید. در مجله ی هفتگی آلمانی Der Spiegel شماره ۲۰ سال ۱۹۹۲ در بخشی از نوشته ی " راه دراز " آمده است:

" حکومت ائتلافی تشکیل شده از گروه های گوناگون مجاهدین در هفته ی گذشته به نشانه ی نخستین اقدام ها ( دادگاه مردمی ) را به وجود آورد. سخنگوی حکومت، آصف محسنی اولین وظیفه ی این اداره ی جدید را چنین وانمود ساخت:

( تحت پیگرد قرار دادن و به کیفر رسانیدن " خاینان و هجوم آورندگان"، آن شمار افغانستانی های شامل فهرست که پس از هجوم شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ به قدرت رسیدند)

ولیک چیز بالا تر از یک آگاهی عوام پسندانه که بیروکرات سیاه کار پیشین را بر بنای قانون های اسلامی محکوم می کنند، منع نوشیدن شراب، برقع ( چادری) پوشیدن جبری زنان و همچنان برچیدن بساط خدمات اطلاعات وحشت آور ( خاد)، رهبران شورشی تا کنون کدام چیز دیگری را به ارمان نیاورده اند. افغانستانی های آسیب دیده [ بیخ خود را به دست خویش بیرون کشیدند ] پس از گذشت ۱۳ سال جنگ و با به جا ماندن دو میلیون تن کشته در آرزوی یک آینده ی نوین و صلح آمیز بودند و [چشم] امید به، به



دست آمدن توافق فوری بین سازمان های گوناگون جنگجویان خدا پس از پیروزی یاغیان [مجاهدین] بستند. این مساله با سپری شدن چند روزی از به دست گرفتن قدرت از سوی مجاهدین، نا امید کننده از آب در آمد. بر بنیاد گفته ی نماینده ی یکی از فرکسیون های شامل حکومت، در کابینه نفرت، بی اعتمادی و بی توجهی نسبت به یکدیگر حاکمیت می راند. یگانه چیزی که ما را در این لحظه به کلی با هم متحد نگهداشته است، همانا نشان دادن انزجار مشترک در برابر حکمتیار است.

گلبدین حکمتیار مرد ۴۳ ساله رهبر حزب اسلامی "حزب الله" تنها رهبر شورشی است که نپذیرفته است تا به حکومت ائتلافی بپیوندد و قدرت را [با دیگران] بخش کند. این بنیادگرا و فرمانده جنگجویان آراسته با جنگ ابزار های پیشرفته خواستار واگذاری مقام حکومت با صلاحیت دیکتاتور منشانه برای خود است.

به خاطر دستیابی به این هدف، حکمتیار با تکیه بر رسم و رواج کهنه ی جنگ سالاری (Wardlord) در افغانستان در راه اندازی یک حمام خون دوری اختیار نه نمود. جنگجویان او در هفته ی پیش در جنگ با برادران اندیشه ای، کابل را به میدان کشتار [مردم] میدل کردند: ۸۰۰ تن شهروند ملکی به قتل رسیدند و هزار های دیگر زخمی شدند. پس از اینکه واپسین سنگر های خود را در مرکز شهر از دست داد و به دره های چهار اطراف عقب نشینی نمود، مجاهدین حکمتیار پایتخت را روز دراز موشک باران کردند، دست کم ۷۳ تن جان باختند و کم از کم ۴۰۰ تن زخمی به جا ماند. (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول)

### بایسته است تا اندکی برسر مسایل زیرین نیز سخن زده شود:

- در سال های جنگ تحمیلی، پیش از به قدرت رسیدن تنظیم ها، جنگجویان و فرماندهان حزب های نام نهاد جهادی چه کسانی بودند؟

- فرماندهان و چریک ها در داخل کشور، نمایندگان و سلاحدار های تنظیم ها در کمپ های آوارگان در پاکستان و ایران چه ها کردند و کدام خاطره ها را از خود به جا گذاشتند؟

سواى آن شمار کسانی که دین مقدس اسلام را برای رسیدن به هدف های خویش آگاهانه سیاسی ساخته بودند و به شکل ناروا از باور های دینی توده های مردم، به جای ابزار سیاسی بر ضد روشنفکران و نیرو های پیش رونده، استفاده می کردند و اسلام گرایى سیاسی و بنیاد گرایانه پیشه ی آنان بود و به گروه های سختگیر و اعتدال پسند بخش بخش می شدند؛ باقیمانده تفنگداران و چریک های تنظیم ها، آدم های بیسواد با خوی و خصلت بر خاسته از ماهیت درونی جامعه ی عقب مانده ی فیودالی (ارباب رعیتی)، بودند. در آن گاهه ی زمانی، شماری از این سلاحدار های خون آشام، زیر پرده ی جهاد و به بهانه ی دفاع از اسلام چه بیدادگری های وحشت آوری نبود که در حق شهروندان بیگناه روا نداشتند.

به همگان آشکار است که در آن وقت نیز در روستا ها و محل های بیرون از چهار چوب حاکمیت دولتی، بین گروه های جهادی با هم دشمن، به شکل دوامدار بر سر مساله ی بخش کردن و مرز بندی ساحه ی فرمانروایی و حکومت داری فرماندهان محلی تنظیم ها، برخورد ها و درگیری های خونین نظامی صورت می گرفت که از پیامد آن مردم بیگناه کشته می شدند، زمین ها، درختان، کشتزار ها، ناکستان ها و فرآورده های کشاورزان و خانه های مردم ویران می شد.

تعیین جرمه های سنگین نقدی بر کشاورزان ناتوان، فرستادن نامه های تهدید آمیز به شهروندان و خواستن کمک های مالی و مادی به مجاهدین (!) و در یافت آن، غصب زمین های زراعتی، باغ ها، درختان میوه دار و غیر میوه و فرآورده های سالانه ی برز گران، کشت کردن خودسرانه - گرو کردن و به اجاره دادن زمین های زیر کشت دهقانان، خواستن زور گویانه ی کود کمیاب و دارو های زراعتی از مردم، گرفتن پول زیر نام استفاده از راه ها و فیس سرباری... از کشاورزان و رهگذران، کار های زورگویانه گروه های جهادی را در بر می گرفت.

اعضا و نمایندگان تنظیم ها در پاکستان و ایران در کمپ های آوارگان افغانستانی دست به وحشت می زدند. ترور شخصیت های سیاسی - علمی و فرهنگی، تجاوز های جنسی، ناگزیر کردن به انجام دادن کار های شاقه، شکنجه کردن و عذاب دادن بیگناهان، بازداشت و به زندان افکندن انسان ها، کشتن، بستن و اعدام فعالان سیاسی و مدافعان حقوق بشر... یک عملکرد افتخار آمیز برای برخی فرماندهان و چریک های گروه های جهادی بود.

### جارج آرنی می نویسد:

" سرایت جنگ در نقاط مختلف کشور باعث آن گردید که تعدادی از خوانین یا رؤسای قبایل در خارج کشور پناهنده گردند و تعداد دیگری با رژیم همدست شوند. این امر، به صورتی چاره ناپذیر، قشر دیگر

را به رهبری جدید گماشت، رهبری جدید از معجون مرکزی تشکیل گردیده است. قوماندانان جهادی واقعی (!) برای تنظیم امور ساحه خویش دستگاه اداری فراخوری(؟) ایجاد کرده اند. به این معنی که برای رسیدگی از امور صحی، تعلیم و تربیه، عدالت(!)، مالیه و فرهنگ کمیته های جداگانه بی موظف گردیده است. مگر قوماندانان کوچک و دور افتاده از ساحه های عمده برخورد، مردمان ملی گرا [ را ] مورد دستبرد سودجویانه قرار می دهند. قوماندان هر پایگاه چریکی محلی تجارب و حرکات مردم ملکی داخل ساحه خود را تحت کنترول مستقیم در آورده از دهاقین مالیات به اصطلاح اسلامی اخذ می کنند. قوماندانان ستم پیشه بر باشندگان نسبتاً غنی منطقه خود جریمه های دلخواهی تحمیل می کنند و یا آنها برای اسپان خود گاه و جو رایگان تقاضا می نمایند. جوانک هایی که در سال های جنگ امور زمینداری را ترک گفته و مسلح گردیده اند، بر عکس مبارزان واقعی عقیده مند به اسلام و وطن دوست، با نخوت و غروری عمل می کنند و کردار جوانان منحرف را انعکاس می دهند. همین ها نه تنها نماز های شان را ادا نمی کنند بلکه با زنان محل پیشامد ناشایسته می نمایند.

برخورد های ذات البینی مجاهدین، در جریان سال های جهاد، تلفات سنگین جانی و خسارات هنگفت مالی بر مردم ملکی کشور وارد کرده است. در جنگ ۱۸ روزه سال ۱۹۸۶ که بین تنظیم های متخاصم حزب و حرکت در هلمند به وقوع پیوست صدها تن جان خود را از دست دادند. اسلام با این جنگ هیچ ارتباطی نداشت. ملایی بنام نسیم آخوند زاده، قوماندان محلی حرکت ( حزب حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی - مؤلف )، که قبلاً در جنگ های ضد روسی درگیر بود، هوس آنرا پیدا کرد که اکنون تمام ساحه هلمند علیا تحت تصرف او در آورده شود. اکنون پیشه عمده این مولوی صاحب زرع خاشخاش و قاچاق صد ها تن تریاک به پاکستان و ایران بود. چریک های محلی حزب اسلامی ( حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار - مؤلف )، پس از اخذ اجازه از رهبری مرکزی مستقر در پشاور، در صدد آن بر آمدند که کنترول خود را بر منطقه قایم سازند. از قرارگاه های هر دو تنظیم در کوپته اسلحه و مهمات زیادی برای هر دو طرف به شدت و به پیمانه بی رسانیده شد که زرادخانه های تنظیمی شان در مرز پاکستان بکلی خالی گردید. جنگ ۱۸ روزه بین دو تنظیم آنقدر شدید و مورد انزجار مردم بود که وقتی تانک های روسی وارد ساحه گردید تا از خرابی وضع به نفع خود استفاده کنند روستائیان بپاس این خدمت شان که مانع ادامه جنگ گردیدند در گردن های افسران حمایل گل انداختند. " ( آرنی، جارچ، کتاب: " افغانستان گذرگاه کشور گشایان"، ترجمه ی: پروفسور دکتور علمی و پروفسور هاله، ناشر: بنگاه انتشارات میوند - کتابخانه ی سبا، بازار قصه خوانی پشاور، چاپ سوم، سال ۱۳۸۲ خورشیدی، صص-۱۲۵-۱۲۶)

\*\*\*

آری! گروه های جنگی تنظیمی با ساختار تشکلاتی بی سر و سامان، آمیخته با خشونت و کینه توزی در برابر یکدیگر، به تاریخ ۸ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ در وضعیتی که هیچگونه برنامه ی روشن اجتماعی ( اقتصادی و سیاسی )، فرهنگی و آموزشی نداشتند، قدرت را به دست گرفتند و با فیر هزار ها موشک و آتش باری با جنگ ابزار های سبک و سنگین بر موضع های همدیگر، همچنان بر نهاد های دولتی، نهاد های خدمات همگانی و خانه های رهاپشی شهروندان، بر گرده های مردم سوار شدند و وحشت و دهشت را پهن کردند.

در مجله ی هفتگی آلمانی Der Spiegel شماره ۲۹ سال ۱۹۹۲ در بخشی از نوشته ی " خداوند بر کشور فقیر ما رحم کند" آمده است:

" هفت حزب جنبش جهادی ها قرارگاه مرکزی خویش را در پشاور پاکستان داشتند و از زمره ی مهمترین فرماندهان آنها، احمد شاه مسعود از جمعیت اسلامی و حکمتیار از حزب اسلامی، بودند. نه گروه جنگجویان شعیه از طرف ایران به میدان های جنگ فرستاده شدند. در میان آنها شمار زیاد فرماندهان آزاد نیز شامل بودند. همه ی آنان در حال حاضر بخشی از کالا های به غنیمت برده را حق شخصی خود می دانند. پس از پیروزی مجاهدین ، افغانستان مانند یک قالین گلدار به مناطق بخش-بخش گردیده که در هر محل رهبران پارتیزان، سران قوم ها و یا اتحاد های محلی حاکمیت می رانند.

بسیاری ها خود را وابسته به مسعود می دانند و برخی ها به حکمتیار می چسبند، دو فرمانده که به خاطر گرفتن قدرت در کابل مسابقه ی جنگ را به پیش می برند. ولی در زون های وابسته به آنان امران استان ها ( فرماندهان ) به تنهایی تصمیم می گیرند. این فرماندهان نیازمندی های خویش را خود شان تامین می کنند و با ابتکار [ در برابر حمله های احتمالی گروه های با هم دشمن ] از خود دفاع بعمل می آورند. قدرتی که توانایی فراهم ساختن دوباره ی نظم را داشته باشد، وجود ندارد. [ همین حالا ] افغانستان به مانند آلمان پس از جنگ در سی سال پیش شده است.... " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول)

از هم گسیختگی و پراگندگی سیاسی تنظیم های جهادی و اقدام های خونین و خشونت آمیز سلطه جویان اسلامی از همان روز های نخست اعلام دولت اسلامی بر دل های مردم خسته از جنگ، چنگ نزد، بدبینی و دل ناخوشی که باشندگان پایتخت و استان ها در برابر زمامداران جدید، از خود نشان دادند، نمایندگی از نداشتن پایگاه مردمی آنان می کرد.

بار دیگر مطلبی از مجله ی Der Spiegel شماره ۲۹ سال ۱۹۹۲:

" پیر سید احمد گیلانی، مرد ۶۰ ساله، وزیر خارجه در حکومت گذرا ( در اینجا اشتباه شده است؛ زیرا وزیر خارجه سلیمان گیلانی بود و نه پیر سید احمد گیلانی- مؤلف ) این طور گلايه نمود: ( متعصبین حقوق بشر را پایمال می کنند.) گیلانی افزود: ( دیده می شود که غرب با چیره شدن بر کمونیسم شوروی آن هم به کمک ما، دیگر به افغانستان علاقمند نیست.) این گونه دیدگاه می تواند یک اشتباه (غلطی) فاجعه آمیز را به دنبال داشته باشد؛ زیرا امکان آن وجود دارد که این کشور به سوی یک لبنان بزرگ به پیش رود: در اینجا مرکز تجارت مواد مخدر و دهشت افگنی بین المللی تشکیل یافته است.

جلال الدین حقانی وزیر دادگستری وضعیت مردم بی رهبر خود را چنین به تصویر کشید: ( افغانستان با یک ماشین باربری ( موتر) سر برداشته ( وحشی) بدون راننده <<Chouffeur>> هم مانند است.) این فرمانده میدان درگیری ها از زمان جنگ رهایی بخش یک شورای صلح را به منظور میانجیگری میان فاتحان رهبری می کند. یک وظیفه بدون پاداش خوب، در آغاز جولای سال ۱۹۹۲، حقانی در زیر باران آتش مرمی قرار گرفت و شماری از محافظان وی کشته شدند. او که می خواست در کابل بین دو گروه [با هم دشمن] میانجیگری کند، یکی از این حزب ها با تانک و توپخانه بر قرارگاه مرکزی حقانی حمله کرد...." ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول)

چیز پوشیده نیست که گروه های جنگی " بدون استثنا " هرگز و هیچگاهی دارای پیرنگ و برنامه های سالم و اثر گذار بر زندگی اجتماعی ( سیاسی و اقتصادی ) مردم و رشد دانش و پیشرفت فرهنگی نبودند آنها بر بنیاد چنین یک ساختار بی وزن و تهی از راهکار برای ساخت و ساز جامعه با دیدگاه ها و باور های جنگی، زیاده خواهی سمتی و منطقه ای، برتری جویی های تنظیمی - قومی و زبانی، غلبه ی نظامی بر یکدیگر... داخل کشور شدند و با آمدن آنها توده های مردم با دیانت سرزمین افغانستان، در عمل توهین به باور های دینی، تجاوز به ارزش های ملی و افتخار های تاریخی خویش را به نظاره نشستند. موضع گیری خشن ترین رهبران و فرماندهان جهادی، با فرهنگ - تمدن - دانش - پیشرفت - روشنگری - حقوق بشر - آزادی - دموکراسی - صلح - برابری - برادری - نوآوری و تغییر های اجتماعی و بلند رفتن آگاهی؛ نشان داد که مردم بینوای افغانستان در گودال بدبختی و ناامیدی کامل فرو رفته است. کنون زنان و مردان، کودکان و نوجوانان قربانی سیاست های کور و زور منشانه و برخورد های بیداد گرایانه ی گروه های جنگی شده اند. هجوم وحشیانه ی سلاحدار ها بر محل های رهایی به گونه ی حمله بر اندیشه و اندیشمندان، دانش و دانشمندان، هنر و هنرمندان، فرهنگ و فرهنگیان حد و مرز را نمی شناخت. " افغانستان را موج اسلام سازی ایستا ناپذیری فرا گرفته است. بانوان اجازه ندارند بدون حجاب کامل و یا دستمال سر ( چادر) در خیابان های کابل گشت و گذار کنند. در حال حاضر در استان ها ملا ها رشته سخن را در دست گرفته اند و به دستاورد های مدرن پشت پای می زنند. در لحظه ی کنونی باز بودن آموزشگاه ها و محل های آموزش دختران را بی خدایی می دانند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول)

گستره و ژرفای توطئه، زد و بند ها، صف بندی ها، ائتلاف ها و سازش های زود گذر رهبران و فرماندهان زورمند جهادی علیه یکدیگر، نمایندگی از ورشکستگی سیاسی، سرخوردگی روانی و درماندگی اداری آنان می کرد. به خوبی دیده شد که تنظیم ها در هوا و فضای تاریک دسیسه سازی و توطئه چینی با چه بزن بهادری ها سرنوشت میلیون ها انسان را در میان سرپنجه های خونین خود به بازی گرفته بودند و چطور گلوی گروگان های خویش - مردم بیگناه و بی دفاع را در شعله های آتش توپخانه و هاوان و باران موشک می فشردند.

**محمد نبی عظیمی می نویسد:**

" در این میان به تاریخ ۵ جوزا ۱۳۷۱مجددی سفر رسمی به پاکستان انجام داد در آنجا او را بمثابة یک رئیس جمهور استقبال کردند. نواز شریف چکی به مبلغ ده میلیون دالر به او سپرد در بازگشت طیاره اش مورد اصابت راکت قرار گرفت (۸ جوزای ۱۳۷۱) روابط مجددی با مسعود تیره گردید زیرا که مسعود

از انجام اوامر او سرپیچی می کرد و در جلسات ریاست دولت اشتراک نمی نمود. مجددی با فراست دریافت که قوت دیگری که می تواند او را کمک نماید نیرو های جنرال دوستم است پس به تاریخ اول جوزای ۱۳۷۱ به مزار شریف سفر کرد و مورد پذیرایی و استقبال شایسته دوستم قرار گرفت. مجددی به او رتبه ستر جنرالی تفویض کرد و او را مجاهد کبیر خطاب نمود در بازگشت، مورد انتقاد ربانی، حکمتیار، سیاف و مسعود قرار گرفت و تضاد و اختلاف و تشنج به اوج خود رسید. ( عظیمی، محمد نبی، کتاب: " اردو و سیاست..."، ناشر: مرکز نشراتی میوند - سبا کتابخانه - بازار قصه خوانی پشاور، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷ خورشیدی، ص-۶۲۲)

بر بنیاد فیصله های تاریخ ۲۴ / ۴ / ۱۹۹۲ - ۲ / ۴ / ۱۳۷۱ در پشاور، مجددی وظیفه داشت که پس از پایان گرفتن ماموریت دو ماهه، از مقام خود کنار برود و قدرت را به شورای جهادی بسپارد تا زمینه گماریده شدن نوبتی برهان الدین ربانب به عنوان رییس دولت اسلامی فراهم گردد؛ لیکن مجددی به کنار رفتن از وظیفه تمایل نشان نمی داد، خواستار آن بود که در مقام ریاست دولت ابقا شود.

در مجله آلمانی Der Spiegel شماره ۲۰ سال ۱۹۹۲ در نوشته ی "راه دراز" آمده است: {مجددی در هفته گذشته به رهبران سردرگم (از هوش رفته) در کابل یک تلخ کامی (Irritation) دیگری آفرید. او در اساس تنها برای دو ماه مامور تشکیل حکومت گذرا گردید و باید با سپری شدن این مدت، پیرامون توافق های صورت گرفته فکر می کرد. ولی رییس جمهوری با سپری کردن نوده سال در آوارگی در شهر پشاور پاکستان نتوانسته است در کنار خود طرفداران زیادی را از میان جنگجویان خدا کاپی کند تا در وظیفه جدید و ماموریت دوست داشتنی (ریاست جمهوری) بر آن تکیه زند.

مجددی به شکل شگفتی آور این سخنان را یادآور شد: کنون می خواهد با علاقمندی به مدت دو سال دیگر نیز در مقام خود باقی بماند. سران قوم ها، رهبران مذهبی، فرماندهان نظامی و کارمندان حکومت های پیشین از او خواسته اند: (راه به سوی صلح بسیار دراز است، انتظار خطر های زیادی را می کشیم که هرگز از آنها آگاهی نداریم.) (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول)

بدون شک این گفته های مجددی آتش خشم رهبران تنظیم های دیگر را شعله ور تر کرد. گلبدین حکمتیار در شب و روز تاریخ ۴ / ۴ / ۱۳۷۱ با شلیک هزار ها فیر موشک بر شهر کابل، دو باره ماتم آفرید. شمار زیاد شهروندان (زن و مرد، پیر و جوان، نو جوان و کودک) در زیر باران موشک های کور در بیگناهی جان باختند. نهاد های خدمات همگانی، بنا های دولتی، خانه های شخصی طعمه ی آتش شدند و زیان های بزرگ مالی به بار آمد.

صبغت الله مجددی در نتیجه ی تهدید های پی در پی ربانی، سیاف، خالص، محمدی، که در بر اندازی وی از تخت سلطنت باد آورده (ریاست جمهوری) از قوه ی نظامی تنظیمی استفاده می کنند، همچنان از پیامد زورگویی و خودسری های دولت مابانه ی شورای نظار و در زیر فشار آتش موشک پرانی های دوامدار حکمتیار، ناگزیر به کناره گیری از قدرت شد و به تاریخ ۷ / ۴ / ۱۳۷۱ اختیار تاج و تخت و چوکی زمام داری را به شورای قیادی سپرد و در بیانیه پایانی که در نشست تسلیم دهی قدرت تنظیمی، ایراد کرد، کار های دو ماهه ی دولت داری خویش را برشمرد و در باره ی مشکل ها، کاستی ها، کار شکنی های دسیسه سازانه و حرکت های آشوب گرانه سخن گفت (سپهسالار محمد نبی عظیمی، این بیانیه ی مجددی را در برگ های ۶۲۶-۶۲۳ کتاب " اردو و سیاست..."، چاپ دوم، سال ۱۳۷۷، گنجانیده است)

#### برهان الدین ربانی در سکوی قدرت:

نواز شریف، شهزاده ترکی فیصل و سران تنظیم ها در نشست پشاور، به تاریخ ۲۴ / ۴ / ۱۹۹۲ - ۲ / ۴ / ۱۳۷۱، فیصله کرده بودند که پس از پایان ماموریت دو ماهه ی صبغت الله مجددی، برهان الدین ربانی رهبر تنظیم جمعیت اسلامی، برای مدت چهار ماه در سکوی قدرت تکیه زند.

پیش از پرداختن بیشتر در این باره، باید یک نمونه ی تاریخی آورده شود:

امیر عبدالرحمان خان با وجود همه ی غداری ها، خونریزی ها، بی مروتی ها، زورگویی ها، تعصب و رزنی ها، بد کرداری ها، بی عدالتی ها، ظلم کردن ها، ظلمت گرایی ها و سرسپردگی چاکر منشانه به استعمار انگلیس، سخنان جالبی نوشته است:

" قبل از جلوس من به تخت سلطنت، دوایر دولتی طوری به همدیگر مخلوط بود که شخص [ به ] مشکل می توانست بفهمد [ که ] آیا دوایر هم وجود دارد یا خیر. مثلاً یک نفر مستوفی که او را وزیر اعظم یا وزیر لشکر یا مستوفی الممالک یا هر چه خواسته باشد بگویند، موجود بود. این شخص تقریباً ده هزار نفر میرزا و اجزا داشت و امورات حکومتی تمام مملکت را در اتاق خوابگاه خود دایر می نمود. دفتر خانه دولتی ابدأ وجود نداشت. بعضی اوقات می شنوم مردم می گویند افسوس وضع سابق خوب وضعی بود که هیچ دفتر خانه نبود و همه کار ها این طور سهل بود که یک نفر تمام امورات مملکتی را از پیش می برد. از این گونه مقالات معلوم می شود که حرف ها را می گویند در باب کار های حکومتی دولت ها هیچ اطلاعی ندارند و اظهارات آنها قابل اعتناً نیست. این فقره پر واضع [ واضح ] است دولتی که این وضع اموراتش بگذرد باید کارش خیلی جزئی بوده باشد چرا که به جهت اجزاً داشتن تمام فروع آن تعداد منشی ها بالنسبه به اینکه برای نگاه داشتن محاسبه دکانی لازم است، کمتر بوده است." ( امیر عبدالرحمن خان، کتاب: " تاج التواریخ "، ناشر: مرکز نشراتی میوند- سبا کتابخانه -پشاور- قصه خوانی دهکی نعلبندی، چاپ: سال ۱۳۷۵ خورشیدی، ج اول و دوم، ص ۳۲۹-۳۲۸).

امیر عبدالرحمان خان تنها در یک نکته حق به جانب بود که با چنین ارزیابی و با طمطراق سخن بزند و آن هم اینکه در هنگام نصب کردن او بر تخت سلطنت، بنیاد های دولتی، نظم و اساس اداره، ساختار نیرو های ارتش و امنیتی از پیامد های دو تاخت و تاز وحشیانه ی انگریزی ( جنگ اول و دوم مردم افغانستان با انگلیس) کم و یا بیش زیان دیده بودند و یا به کلی از بین رفته بودند. ولی اصل مهم را بی اعتماد بودن او به مردم، در بر می گرفت و به همین دلیل نظام دولتی را به خویشتن خویش قید و وابسته ساخت و توانست چهره های درخشان را سرکوب کند و از درخشش و برآمد آنان جلوگیری کند.

#### میر غلام محمد غبار نگاشته است:

" امیر عبدالرحمن خان بعد از آن که به پادشاهی کشور اعلام شد برای احیای تشکیلات فرو ریخته دولت دست بکار برد. اما تشکیلات کابینه عهد امیر شیر علی خان را نپذیرفت زیرا امیر عبدالرحمن خان در امور مهمه دولت بغیر از خود به هیچ کس اعتماد نداشت. لهذا تمام دوایر عمده دولت متفرق و مستقل تشکیل گردید و همه زیر نظر مستقیم شخص شاه قرار داشت. امیر عبدالرحمن خان در عین حال صدر اعظم، وزیر حربیه، داخله، خارجه و وزیر سایر وزارتخانه ها بود. به همین جهت بود که در طول دوره سلطنت او مامورین مستقل الفکر و معتمد بنفس بوجود نیامد و قشر بزرگی از رجال مطیع صرف متکی به شخص امیر پروریده شد." ( غبار، میر غلام محمد، کتاب: " افغانستان در مسیر تاریخ"، چاپ: کابل، ج اول، صص ۶۴۳-).

آیا این ادعا می تواند درست باشد:

هنگامی که برهان الدین ربانی و سلف آن ( صیغت الله مجددی) به کابل رسیدند و بر اریکه قدرت نشاندند، در پایتخت " دوایر دولتی وجود نداشت" و رییس دولت موقت اسلامی " امور حکومتی تمام مملکت را در اتاق خوابگاه خود دایر می نمود."؟

پاسخ روشن است: نخیر!

ربانی و مجددی هرگز ادعا کرده نمی توانند که با آمدن آنان به افغانستان " دفتر خانه دولتی ابدأ وجود نداشت ". همه چیز وجود داشت؛ لیکن غارت گری، دزدی و وحشیگری دست پروردگان انگلیس و شرکای آن سبب شد که کلیه نهاد های وابسته به یک دولت از بیخ و بن نابود و با خاکستر یکسان شود، آنگونه که مصطفی دانش ژورنالیست ایرانی تبار در روزنامه ی فرانکفورتر الگمینه - ۵ / ۵ / ۱۹۹۵ گفته است (برگردان):

" پس از پیروزی مجاهدین در کابل در اپریل ۱۹۹۲، ( جنگجویان خدا) همه ی دستگاه های تخنیکی ( دستگاه های تولیدی بزرگ و کوچک، نهاد های ساختمانی و خدمات ترابری و مسافری، موتر ها و

ابزار کار راه و میدان سازی، موثر های دولتی، شبکه های برق - آبرسانی و مخابرات... را در پایتخت و استان ها - مؤلف ( پرزه پرزه کرده ، برای فروش به پشاور پاکستان بردند."

بلی! بخش بیشتر فرماندهان تنظیم ها و رهبران آن ها از نخستین روز های رسیدن به قدرت آشکار ساختند که آنان دشمنان صلح و خوشبختی مردم افغانستان هستند؛ لیاقت، شایستگی، گنجایش، توانایی و فهم رهبری اداره ی سیاسی کشور را ندارند. آنان در جنگ های تباه کن و زورگویانه به خاطر قرار گرفتن در چوکی ریاست دولت، نشان دادند که پیام خوشی را از پشاور و تهران با خود نیاورده بودند، در درگیری های قدرت طلبانه ساختار های نظام سیاسی و پیکر اقتصاد ملی را در هم شکستند، تلف کردن های بزرگ جانی و مالی را به وجود آوردند، فرهنگ، دانش، آموزش، گنجینه های فرهنگی و تاریخی، نهاد های دانشگاهی و آموزشی را با ضربه های سنگین در هم کوفتند و زیان های جبران ناپذیری را بر آنها رسانیدند.

Klaus Natorp نویسنده و ژورنالیست آزاد آلمانی و صاحب نظر در مسایل افغانستان در بخشی از نوشته ی خود زیر عنوان " افغانستان در جنگ [ و بی اتفاقی ] همیشگی " در روزنامه ی فرانکفورتر آلگمینه - ۲۷ / ۱۰ / ۱۹۹۵ نگاشته است ( برگردان):

" آیا انسان می تواند هنوز هم یک واژه ( سخن ) خوب را برای افغانستان به کار برد؟ [ لیکن پیدا کردن آن ] بسیار دشوار است. بیشتر قدرتمندان کنونی تنها سزاوار [ نکوهش ] هستند. مایه شرمساری شمرده می شود که آنان به چه شکل وطن خود را ویران و واژگون کردند. مردم صاحب چه شدند ( چه چیزی را به دست آوردند) که با اینگونه رهبران آغشته شدند؟

بسیاری ها [ به این پرسش ] با پرسیدن یک سوال دیگر پاسخ می دهند: چرا مردم این ستمکاران (دیکتاتور ها) را به دور نمی اندازند؟ بدون شک مردم بیشتر این کار را انجام می دادند؛ هر گاه اجرای آن امکان پذیر می بود."



## پیدایی گروه طالبان

در باره ی زایش، پیدایش و سر و سامان یافتن حرکت های وحشی گرانه ی طالبان از آغازین روز پیدایی تا واپسین لحظه های واژگونی فرمانروایی این گروه تبهکار؛ صاحب نظران دانش سیاست، جامعه شناسان، پژوهشگران میدان رشد کارزار های سیاسی و تحول های اجتماعی، تاریخ نویسان، واقعه نگاران، کارمندان بخش آگاهی دهی رسانه های همگانی، فوتو ژورنالیستان... کتاب ها، رساله های معلوماتی بی شماری را به چاپ رسانیده و در دسترس علاقمندان مطالعه ی مسایل سیاسی و اجتماعی و موضوع های جنگ و صلح گذاشته اند که هر کدام آن به نوبه ی خود، بر گوشه های تاریخ زندگی، کار و فعالیت، خصلت، ماهیت، خواسته ها، پشتیبان های منطقه ای و بین المللی و کارنامه های سیاه این اعجوبه های سال های پایانی سده ی بیستم که پاسیان اندیشه های خرافی قرون وسطایی و ادامه دهنده ی راه و رسم بنیاد گرایانه و وحشت، دهشت، خونریزی، خشونت و واپس گرایی هستند، روشنی انداخته است (کتاب: "طالبان - اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیای میانه"، تألیف: احمد رشید تحلیلگر سیاسی، ژورنالیست و گزارشگر پاکستانی، ترجمه: عبدالودود ظفری، از زمره ی آنها است).

در اینجا، البته کوشش می شود تا روند پیدایی و کارنامه های این گروه که آله ی دست قدرت های استعمار (جو(نو) و استعمار گر هستند، اندکی فشرده تر به نگارش گرفته شود (پیرامون درگیری های خونین میان طالبان و گروه های مجاهدین، در فصل جنگ ها بخوانید).

حکومت بی نظیر بوتو، برنامه ی گذر کاروان خودرو های باربری کالا های بازرگانی پاکستان را از قلمرو افغانستان پی ریزی کرد؛ ولی راه ها نا امن و گروه های مجاهدین پیشین سرگرم جنگ های خونین میان گروهی بودند که تحقق پیدا کردن این برنامه حکومت پاکستان را نا ممکن می ساخت؛ بنابراین باید چاره ی سنجیده می شد تا گره مشکل را می گشود.

نخستین سخن را در این مورد باید از آوردن یک خبر، گفت:

صدای آلمان (DW) به تاریخ ۱۱ / ۱۰ / ۱۹۹۴ بر بنیاد خبر تاریخ ۸ / ۱۰ / ۱۹۹۴ رادیو پاکستان از اسلام آباد، این خبر را به نشر رسانید (برگردان):

"راه زمینی بین پاکستان و جمهوری های آسیای میانه با گذر از افغانستان، هر گاه نخستین کاروان موتر های باربری از شهر کویته شروع به حرکت کند، به تاریخ پانزدهم همین ماه باز ساخته می شود. این کاروان که بخش بزرگ کالا های مصرفی و دارویی را می برد، از منطقه چمن حرکت خود را آغاز می کند، از کندهار - هرات و کشک می گذرد و به سوی ازبیکستان و تاجیکستان راه می پیماید. پاکستان می تواند از این کشور ها پنبه ی مخلوج و سمنت وارد نماید. این سخن را جنرال نصیر الله خان بابر وزیر داخله [پاکستان] در یک نشست خبری در اسلام آباد به آگاهی رسانید، پس از آن که از یک سفر هجده روزه به افغانستان، ترکمنستان، ازبیکستان، قزاقستان و چین، دوباره به پاکستان بازگشت نمود.

وزیر داخله پاکستان، در افغانستان با مسؤولان حکومتی و دیگر شخصیت های رهبری، بر سر پرسش هایی به گفت و گو پرداخت که موضوع گذر با امن کاروان را از افغانستان، در بر می گرفت. نصیر الله خان بابر به پاسخ یک پرسش گفت که سفیران: ایالات متحده آمریکا، جاپان، چین، اسپانیا، فرانسه، آلمان و کوریای جنوبی به تاریخ بیستم ماه روان به کندهار و هرات برده می شوند تا در آنجا درباره ی نیازمندی های افغانستان در کار های بازسازی آگاهی به دست آوردند."

در این خبر سخنان جالبی نهفته است که پرده از رخ مداخله ی آشکار قدرت های خارجی در امور داخلی افغانستان می بردارد. پاکستان، ایالات متحده آمریکا، فرانسه، آلمان، چین کشور هایی اند که در زمان جنگ سرد، با دادن کمک های مالی و نظامی از گروه های جهادی پشتیبانی می کردند و بر ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان جنگ روانی و تبلیغاتی را به پیش می بردند. موضع گیری رسمی دولت های پاکستان و آمریکا در برابر افغانستان همیشه در هماهنگی و همخوانی با هم، گرفته می شد و جمهوری خلق چین نزدیک ترین دوست پاکستان بود؛ از این رو موضع گیری یکسان آنها در برابر افغانستان، حیران کننده به نظر نمی رسید. لیکن چرا جاپان، اسپانیا و کوریای جنوبی با پاکستانی ها و آمریکایی ها همسویی پیدا کردند و سیاست رسمی خود را در لحاف بیمار برنامه ریزی برای طالبان بپچانیدند؟ آیا در راه و رسم سیاست گذاری، نصیر الله بابر این حق را داشت که سفیران دولت ها را به خاک یک کشور دیگر که عضو سازمان ملل متحد است، بدون اجازه ببرد تا در محل، نیازمندی های برنامه ی بازسازی را تثبیت نمایند؟

آیا در این توطئه سازمان یافته، مقام های رسمی دولت رییس جمهوری برهان الدین ربانی، هر چند که پایه های لرزان و سست بنیادی داشت و به نام قدرت دولتی در همه جا قابل لمس نبود، اشتراک داشتند یا خیر؟

باید به این پرسش هاد، پاسخ های بایسته داده شود.  
 میثایل پولی ( Michael Poly) پزشک و تبار شناس در انیستیتوت ایران شناسی دانشگاه آزاد برلین در بخشی از نوشته ی خویش زیر عنوان " از کمونیسم به اسلامیم" نشر شده در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Allgemeine Zeitung- ۷ / ۷ / ۱۹۹۵ نگاشته است (برگردان):

"... تا سال ۱۹۹۳ اسلام گرایان در دستگاه استخبارات نظامی ( آی اس آی) پاکستان راه و روش کاری را تعیین می کردند. آنان بر شاگرد وفادار خویش [ گلبدین حکمتیار] تکیه نموده بودند. هدف تشکیل یک کنفدراسیون ( اتحاد) میان افغانستان و پاکستان بود. لیکن همین که بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان شد، حمید گل را از مقام ریاست آی اس آی برکنار ساخت. پس از این سیاست های پاکستان را در برابر افغانستان، نصیرالله بابر سمت و سو می داد که دوست اسلام گرایان نبود(۴). بابر دیدگاه های خود را بیشتر از همه پیرامون مسایل اقتصادی استوار ساخته تا به کارزار نظامی. از دید جدید پاکستان، آسیای میانه منطقه ی بسیار با اهمیت است. انسان می خواهد تا بازار های بازرگانی را در ازبیکستان و قزاقستان تسخیر کند، پیش از این که ایرانی ها و ترک ها به آنجا ها پا بگذارند و در بازار ها حاکمیت برانند. پاکستان کالا ها و چیز های زیاد دیگری به عرضه کردن دارد- از آن جمله بندرگاه کراچی. این برنامه ها نمی توانند که بدون بودن نظم و آرامش در افغانستان، تحقق پیدا کنند. به این هدف طالبان به حرکت در آورده شدند. آنان نخستین بار، زمانی دست به کار شدند که کاروان خودرو های باربری پاکستان با گذر از راه های افغانستان به طرف ازبیکستان مورد دزدی قرار گرفتند. طالبان رهنان را از سر راه راندند و کاروان به حرکت خود ادامه داد...."

در زمانی که جنرال ضیا الحق حاکم نظامی پاکستان بود در همکاری با حزب افراطی مذهبی جماعت اسلامی پاکستان و به کمک مالی استخبارات عربستان سعودی، شمار زیاد مدرسه های دینی را در پشاور، کوئته، کراچی و شهر های دیگر پاکستان به وجود آوردند که در همه ی آنها کتاب های درسی از خط باور های دینی سعودی ها مایه گرفته بود و آموزش داده می شد. " به اعتراف ژنرال میرزا اسلم بیگ ( رییس پیشین ستاد ارتش پاکستان ) زنجیر این گونه مدرسه ها با طلبه هایی که آمادگی های ویژه دیده اند، از سوی پاکستان و امریکا به عنوان " کمر بند مذهبی ایدئولوژیکی " در امتداد مرز افغانستان با پاکستان برای پشتیبانی از روحیه رزمی مجاهدین ایجاد گردید. " ( کتاب: افغانستان مسایل جنگ و صلح، تألیف: گروهی از دانشمندان و پژوهشگران روسی و افغانستانی، ترجمه: عزیز آریانفر، سال چاپ: ۱۳۷۸، ص ۱۹۵). از شمار این درس خانه های بنیاد گرایی، یکی هم مدرسه ی حقانیه در نزدیکی های شهر پشاور بود که در آن، طالبان آموزش دیده اند.

در مدرسه ی حقانیه دیدگاه های اسلام سیاسی با اندیشه های مکتب دیوبندی با هم گره خورده بود و در آنجا افراطی گری دینی، آموزش داده می شد. همه طالبانی که از آغاز مرحله، در رده های بلند و مقام های رهبری این گروه قرار داشتند، یک دهه (۱۹۹۰-۱۹۸۰) در همین مدرسه آموزش یافته بودند. " طالبان روابط خیلی نزدیک با پاکستان داشتند و از حمایت قوی مولانا فضل رحمان، رهبر جماعت العلمای اسلام، یک حزب بنیاد گرا که در بین پشتون ها و بلوچ های مسکون در شمال غرب پاکستان نفوذ زیاد داشت، برخوردار بودند. در عین حال مولانا فضل رحمان متحد نو بینظیر بوتو، صدر اعظم بود، با اردو، دستگاه استخبارات نظامی، آی.اس.آی، میانه خیلی دوستانه داشت و گروه طالبان را بصفت یک قدرت نو ظهور بالنده به آنها معرفی کرد. " ( کتاب: طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، تاریخ چاپ: ۱۳۸۷ خورشیدی - ۲۰۰۸ میلادی، ص ۴۲)

گروه طالبان در نخستین روز ها که بر سر زبان ها افتیدند، برنامه ی کاری خود را با استفاده از بلندگویان پاکستانی، چنین وانمود ساختند:

- آوردن دوباره ی صلح، پایداری و امنیت در افغانستان؛
- خلع سلاح عمومی و بیرون راندن کلیه رهنان سلاحدار وابسته به تنظیم های جهادی از میان مردم؛
- دوری جویی از عملکرد و ناروایی های حزب های مجاهدین؛
- تطبیق بی چون و چرای شریعت محمدی در زندگی مردم؛
- پاکسازی جامعه از وجود رهنان و آدمکشان؛
- دفاع از تمامیت اسلامی افغانستان.

لیکن همه ی این سخنان واقعیت نداشت و عملکرد این گروه چیز دیگری را به نمایش گذاشت که بیشتر فریب و نیرنگ پاکستانی ها را بازگویی می کرد.

این دیگر به کلی به همگان آشکار است که پس از پایان چنگ سرد و همچشمی های بین المللی میان سیستم های سیاسی جهان؛ در میدان های جنگ در افغانستان، طالبان یک نام جدید با هدف های راهبردی کهنه، با در پیشگیری حرکت آغازین از جنوب شرق و شرق افغانستان، بود. امریکا و پاکستان در تلاش

آن بر آمدند تا با این نام جدید، آینده ی افغانستان را بر پایه علاقمندی های خود سر و سامان دهند و یک کارت بازی جدید تری را با بازیگران پیشین، در دست داشته باشند.

بانو گابریله فنسکی ( Gabriele Venzky ) در بخشی از نوشته خویش زیر تیتر " آمدن صلح در افغانستان آنقدر دور به نظر می رسد، آن طوری که همیشه چنین بوده است " نشر شده در روزنامه ی آلمانی Süddeutsche Zeitung - تاریخ ۲۰ / ۳ / ۱۹۹۵ نگاشته است ( برگردان):

" طالبان کی ها و چه هستند، بنابر گفته ها یک نیروی تشکیل شده از ۲۵۰۰۰ جنگجو، کسانی که زون های جنگ داخلی را در افغانستان با چنان یک نیرومندی به کلی تغییر دادند؟ طالبان آنانی اند که " در جست و جوی اسلام هستند" به صورت عموم دانش آموزان قرآن بوده، [ در مرحله ی نخست ] یک نیروی ناتوان و بی ضرر پنداشته می شدند. این گروه در مدرسه های دینی آموزش قرآن در شهر کویته و دیره اسماعیل خان در پاکستان، آغاز خود را نهاد؛ لیکن در پشت سر یک چنین تشکلات پر هزینه و دور و دراز و یک قدرت جنگی درخور توجه و خوب آراسته شده با جنگ ابزار، برنامه ریزی با روش های معینی پنهان شده است. شمار زیادی از ناظران به این باور هستند که طالبان پنجمین کلون ( تولید یک موجود حیاتی و زنده، دارای خاصیت جنتیکی که کمک عملیه ی پیچیده ی بیالوژیکی در لابراتوار - مؤلف ) جدید پاکستان است. پس از آن که گلبدین حکمتیار که از سوی استخبارات نظامی پاکستان با پول و جنگ ابزار آمریکایی به ارزش نزدیک به یک میلیارد دالر تامین گردیده بود و نسبت به دیگران، خود را یک عروسک دلخواه ساخته بود، نتوانست خود را تثبیت نماید، [ کنون در جایگاه وی طالبان جا خوش کرده اند و وظیفه ی ناتمام را به سر می رسانند ]. پاکستان مالمال با جنگ ابزار و مواد مخدر از افغانستان، شده است. افزون بر آن به خاطر برون رفت از انزوای اقتصادی، نیاز فوری به بازگشت صلح به افغانستان دارد تا ثبات خود را باز یابد و پیروز ماندانه راه های رسیدن به بازار های بازرگانی خیلی سود آور را در آسیای میانه، به روی خود بگشاید."

طالبان در نخستین روز های پس از پیدایش خویش، نشان دادند که بی مایه ترین گروه بندی اسلامی در جهان بوده؛ لیکن در عملکرد های خود سختگیر تر نسبت به دیگر دسته های اسلامی، هستند. آی اس آی و سی آی ای با ترفند های استخباراتی توانستند که با طالبان، افغانستان را در مدار پاکستان قرار دهند. از آغاز دهه ی پنجاه خورشیدی دستگاه استخبارات پاکستان در همدستی و هماهنگی با نظامی گران عظمت خواه و نیرو های ارتجاع سیاه و سیاست مداران وابسته به آنان، با برنامه ریزی های سنجیده شده به فکر تباهی مردم افغانستان برآمد و به خاطر رسیدن به هدف های از پیش تعیین کرده ی خویش؛ به دنبال تشکیل سازمان های اسلام سیاسی با انگیزه های فرقه گرایی مذهبی و سیاست های برتری جویانه قومی و نژادپرستانه، روان شد که دهه ی شصت خورشیدی اوج کوشش های آن را در این راستا، نشان داد. پاکستانی ها در کلیه سیاست سازی های خود برای افغانستان، از همکاری، کمک، پشتیبانی، همسویی و هم نوایی آمریکا، انگلیس، عربستان سعودی، اسرائیل، چین و بیشتر کشورهای غربی، برخوردار بوده اند که برنامه ی به میدان کشیدن طالبان نیز در همین چهار چوب، بوده است.

در روزنامه ی آلمانی زبان ( Neue Züricher Zeitung ) تاریخ ۱۷ / ۳ / ۱۹۹۵ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " یک نام جدید و استراتژی های کهنه در کابل " آمده است ( برگردان):

" دست بالا پیدا کردن نظامی آنان را در جنوب افغانستان، به فراموشی بسپارید؛ زیرا طالبان در گذشته از چند سال پیش، بویژه در منطقه ای از کندهار فعال بودند. اولیو روا ( Olivier Roy ) کارشناس [ مسایل ] افغانستان در شماره ی واپسین " آگاهی - افغانستان " گزارش داده است که در سال ۱۹۸۴ به فعالیت های آنان برخورد [ و آگاهی به دست آورده ] است. گروه بندی ها همیشه در همخوانی به نمونه های همسان به پیش می رود: یک مدرسه ی آموزش قرآن منطقه ای به یک حجره ی نظامی تغییر شکل داده می شود و در این هنگام رهبر مذهبی و آموزگار قرآن از شاگردان، سرباز جنگی تربیه می کند ( از شاگردان مدرسه ی آموزش قرآن، سرباز جنگی پرورش داد و به جبهه ی جنگ فرستاد - مؤلف ). چیز جدید این است که آنان یک استراتژی هماهنگ را دنبال می کنند و چنان معلوم می شود که چشمه های بزرگ مالی را نیز در اختیار دارند...."

در دهه ی شصت خورشیدی در بازی شطرنج برتر بدون ابر قدرت ها که اوج روند جنگ سرد را در بر می گرفت، در همچشمی های جهانی، افغانستان میدان بزکشی و نمایش زور آزمایی ها برگزیده شده بود. اتحاد شوروی و دولت های سوسیالیستی از جمهوری دموکراتیک افغانستان پشتیبانی همه جانبه می کردند. ایالات متحده آمریکا ( سی آی ای، پنتاگون، گنجره )، انگلیس ( انتجلنس سرویس )، اتحادیه اروپا، پیمان ناتو، اسرائیل ( موساد )، کشورهای عربی به سرکردگی عربستان سعودی، همسایه های شرقی و

غربی افغانستان: پاکستان (آی اس آی، ارتش، حزب های سیاسی مذهبی و غیر مذهبی) و ایران (سپاه پاسداران) و جمهوری خلق چین؛ ملیارد ها دالر هزینه گذاشتند و از گروه های مخالف دولت افغانستان، حزب های جهادگر (تندرو و اعتدال پسند) که در پشاور و تهران گرد آمده بودند، سرسختانه دفاع و پشتیبانی می کردند و این کار تا فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، ادامه یافت. لیکن پس از این نیز، افغانستان پیوسته در محراق توجه استخبارات قدرت های نو پیدای منطقه ای و جهانی قرار گرفت و میدان آزمایش اختلاف ها و کشمکش های سیاسی و زورآزمایی نظامی و استخباراتی میان آنها، افغانستان تعیین شد.

پول ها و جنگ ابزار های ذخیره شده ی زمان جهاد و دوام پشتیبانی سیاسی و کمک نظامی آی اس آی و ارتش پاکستان به گلبدین حکمتیار، به جهادگران این امکان را داد که در زمان حکومت و نظام تنظیمی خویش نیز به برخورد های خونین و ویرانگر ادامه دهند تا این که از درون آنان طالبان افراطی زاده شد.

از آغاز سال ۱۹۹۲م، در افغانستان آتش جنگ های فرسایشی، در نتیجه سیاست پردازی ها و نیرنگ بازی های استخباراتی آمریکا، انگلیس، پاکستان، ایران، عربستان سعودی، اسرائیل، ترکیه، هند، روسیه و تا اندازه ی جمهوری های آسیای میانه (قزاقستان، ازبیکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، قرغزستان)، آنقدر شعله ور گردید که نزدیک بود افغانستان در کام نهنگان بی شماری فرو رود. ولی آمریکا، انگلیس و اسرائیل، لازم دیدند که حق نخست را به پاکستان بدهند تا زیر نام طالبان ابتکار عمل را در دست گیرد و به کمک عربستان سعودی، ایران را بر سر جایش بنشانند.

الیور روا (Olivier Roy) مدیر پژوهشی مرکز پژوهش گاه ملی فرانسه در پاریس (CNRS) و صاحب نظر در مسایل افغانستان در روزنامه لوماند دیپلماتیک

(Le Monde Diplomatique) ماه نوامبر ۱۹۹۶ (ترجمه آلمانی در روزنامه Die Tageszeitung)

در نوشته ی زیر عنوان "طالبان به مثابه محافظان شریعت و پایپ لاین" چنین نگاه شده است (برگردان): "پیدایی تحریک طالبان در گام نخست به شاخص های داخلی وابسته است، از جمله رد پذیرش حکومت و فرماندهان" که در گذشته بر ضد شوروی جنگیدند و قدرت را به دست گرفتند، از سوی شهروندان افغانستان. این که این تحریک خود را خیلی با شتاب گسترش داد و سرانجام به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل را اشغال کرده توانستند، تنها می شود آن را بر پایه پشتیبانی آشکار پاکستان [از این گروه] شرح داد، با زیاد کردن این گپ که تأیید ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی نیز در این پیروزی، در میان بود. در پشت پرده ی این مساله، علاقمندی برنامه ی به ثمر رساندن برنامه ی بزرگتری، قرار دارد و می خواهند نفت و گاز را از آسیای میانه با گذر از خاک افغانستان به پاکستان برسانند و بدین شکل جلو رخنه کردن روسیه و ایران را بگیرند....

افزون بر این بخش بزرگ پیروزی های طالبان، از پیامد کمک های مستقیم پاکستان است. آنان تانک های زره دار و هواپیما ها و یک شبکه فعال مخابراتی در اختیار دارند، معولمدار شیوه ی استفاده از این وسایل را انسان در مدرسه های آموزش قران نمی آموزد. اینکه طالبان توانستند در سال ۱۹۹۵ در حریم فضایی شهر کندهار، یک فروند هواپیمای ترانسپورتی روسی را مورد فیر موشک قرار دهند، باید آن را به فعال بودن یک دستگاه نظارت کننده ی رادار پیوند داد که آن را در منطقه تنهاپاکستان در اختیار دارد و بس.

مدرسه های طالبان بخشی از یک شبکه ی گسترش یافته ی مدرسه های آموزش قران بوده که پایگاه مرکزی آن در پاکستان است و چرخ های آن از سوی جنبش اصلاح طلب بنیاد گرای دیوبندی به پیش برده می شود. سازمان سیاسی آنان، جمعیت العلمای اسلامی نام دارد، از شمار حزب های اسلامی پاکستانی و در حال حاضر متحد حزب مردم پاکستان (PPP) به رهبری بانو بی نظیر بوتو [نخست وزیر آن کشور است].

اتحاد این دو حزب (حزب مردم پاکستان و حزب جمعیت العلمای پاکستان) غیر طبیعی بودن خود را از این دیدگاه نمایان می سازد که جمعیت العلمای اسلامی، دشمن اصلی خود را در چهره ی جماعت اسلامی پاکستان می بیند، نه در حزب مردم. این حزب افراطی اسلامی، در گذشته از جنرال ضیاالحق پشتیبانی نموده بود و به نوبه خود سال های زیادی از حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار پشتون تبار پشتیبانی بعمل آورد که تا سال ۱۹۹۱ مهم ترین دریافت کننده ی کمک های حکومت پاکستان بود.

از سال ۱۹۹۳ استخبارات نظامی پاکستان در جست و جوی جانشین برای عروسک خود (حکمتیار) برآمد. ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی گام به گام آگاه شدند که گروه های اسلامی سنی مذهب که به کمک آنها بر ضد ارتش شوروی در افغانستان جنگ می کردند، در حال حاضر علیه خود آنها جبهه گرفته اند و از صدام حسین پشتیبانی می کنند.

با اهمیت ترین نقش را در شبکه ی اسلام گرایان: جماعت اسلامی پاکستان، گلبدین حکمتیار و اسامه بن لادن ( یک ثروتمند سعودی سلب تابعیت شده که بر ضد آمریکا جهاد اعلام کرده است ) بازی کردند. شمار زیادی از سازمان های کمک رسانی ( NGOs ) سعودی و سودانی نیز وابسته به این شبکه می شوند که از پشاور پاکستان فعالیت های خویش را سازماندهی می کنند. سوء قصد های ضد آمریکایی که پس از سال ۱۹۹۲ به هدف های مشخص صورت گرفت، کار اعضای همین شبکه بود که هرگز ایران آنها را انجام داده نمی توانست. این فعالیت های دهشت افگنی، به شکل بارزتر با اجرایی شدن انفجار در مرکز بازرگانی جهانی در تابستان ۱۹۹۳ در شهر نیویارک و در سوء قصد به جان مشاور آمریکایی در عربستان سعودی در نوامبر ۱۹۹۵، آشکار گردید.

با در پیشگیری یک ضربه ی عاقلانه از سوی نصیر الله بابر وزیر داخله، پاکستان به این پیروزی دست یافت تا یک راه حل جدید را دریابد، بدون اینکه به علاقمندی های استراتژیک خودش زیان رسانیده باشد: یک اتحاد دوباره با یک گروه بنیادگرای پشتون به نام طالبان. استخبارات نظامی و جمعیت العلمای اسلامی پاکستان بذل توجه به سرباز گیری برای طالبان، مشوره دادن و تهیه کالا های مورد نیاز آنان، کردند.

در این کار سه هدف راهبردی پاکستان، بازتاب پیدا می کند:

- ۱ - باید از پیوند های قومی ( در میان افسران پاکستانی، شمار زیادی از پشتون ها وجود دارد ) استفاده کرده شود تا در کابل یک حکومت وابسته ( مزدور ) نصب گردد؛
- ۲ - می خواهد فایده های راهبردی را در برابر هند، از آن خود سازد؛
- ۳ - باید یک دهلیز ( راه بازرگانی ) به سوی آسیای میانه باز کرده شود. بدین گونه اسلام آباد می تواند، نه تنها رفع نیازمندی های خود را به ماده ی سوخت ( انرژی ) پایندانی کند؛ بلکه یک گذرگاه کلیدی راهبردی را در اختیار می داشته باشد تا پشتیبانی آمریکا را به دست آورد و از بابت رسانیدن نفت، صاحب پول از گردآوری مالیات، گردد."

دیده می شود که پاکستان پیروزی به دست آورد تا با به میدان آوردن طالبان، افغانستان را در امتداد جاده ای به سوی واژگونی در مرز های قومی، نزدیک کند. به ادامه ی نوشته اولیویر روا، نیشته ی زیرین ماهیت موضوع را بیشتر روشن می سازد:

الفونزو ارتیکا ( Alfonso Artica ) در روزنامه ی لومانند دیپلماتیک ماه نوامبر ۱۹۹۵ ( ترجمه آلمانی در روزنامه ی: Die Tageszeitung ) در نوشته ی زیر عنوان " افغانستان: جنگجویان عقیدتی هدایت شونده ( از فاصله دور به وسیله سیستم الکترونیکی و خدمات کمپیوتری = ریموت کنترل ) نگاشته است ( برگردان):

"... این دانش آموزان بنیادگرا از مدرسه های نهاد های آموزش عالی دینی در اطراف کویته، آمده اند و در مناطقی که به اشغال آنان در می آید، روش مذهبی سنی ارتدوکسی ( وهابیت ) خود را با شتاب [ و با یكدندگی و بدون رعایت خواست و تمایل انسان ها ] تطبیق می کنند. نزدیکی های جغرافیایی، نزدیکی های سیاسی را به خود گره می زند. بدین شیوه تحریک طالبان تمایل به جمعیت العلمای اسلامی در پاکستان دارد.

به نشانه ی متحد پیشین [ ذولفقار ] علی بوتو که ضیاءالحق دیکتاتور او را در سال ۱۹۷۹ به دار آویخت، جمعیت العلمای اسلامی در سال ۱۹۹۳ به دخترش، بی نظیر بوتو نخست وزیر امروزی [ پاکستان ] رأی داد. رییس حزب، فضل الرحمان به نوبه خود، دوستی بسیار نزدیک و تنگاتنگ با نصیر الله بابر " مغز " و " سرکرده ی عملیات طالبان " و وزیر داخله پاکستان، دارد.

در درون استخبارات نظامی پاکستان، اداره ی وحشت آور آی اس آی ( انتر سرویس انتلیگنس Interservices Intelligence ) تغییر های زیادی رخ داد. جنرال جاوید اشرف که دونیم سال رییس آی اس آی بود، از وظیفه برکنار شد و معاون وی جنرال نسیم رنا جایش را گرفت و خود این گزینش و بر طرفی نشان داد که در این اداره چه جنگ سخت و پنهانی روان است. به کمک جماعت اسلامی، آی اس آی می خواهد یک شبکه ی را به وجود آورد که به هدف های سیاسی آن سودمند تمام شود. یکی از این [ حزب های اسلامی ] از بی نظیر بوتو پشتیبانی کرد و آن دیگرش از مخالفان نخست وزیر... در فرجام مداخله ی آشکار و نیرومند پاکستان را در افغانستان، نشان می دهد.



به هر حال، در یک چیز شک وجود ندارد: سیاست پاکستان در برابر افغانستان تغییر یافته است. به مانند جنگ بر ضد اتحاد شوروی (۱۹۸۸-۱۹۷۹) و همچنان پس از آن در کلیه رویداد های اختلاف آمیز پی در پی، اسلام آباد همیشه بر حزب اسلامی افراطی، یک سازمان به شدت بنیادگرا به رهبری گلبدین حکمتیار، تکیه داشت. هدف همیشگی یک سخن را در بر می گیرد: پاکستانی ها خواهان آن هستند تا در کابل یک حکومتی به وجود نیاید که به حرکت های سیاسی پشتون های پاکستان پشتوانه شود تا آنان به فکر پیوستن دوباره به افغانستان، گردند و یا در اتحاد و همکاری با هند، پاکستان را واپس رانند.

لیکن پشتیبانی گسترده پاکستان از حکمتیار، هیچگونه نتیجه ی خوشایندی را به بار نیاورد: با وجود جنگ های دوامدار و حمله های پی در پی، گلبدین حکمتیار و حزب اسلامی او، پیروز نگردیدند تا احمد شاه مسعود و نیرو های وی (بیشتر از تاجیک ها تشکیل یافته) را از پایتخت بیرون بکشند. در درگیری های پایان ناپذیر نظامی با تلفات بلند در میان مردم (۳۰۰۰۰ [۷۰۰۰۰] تن کشته، ۱۰۰۰۰ تن زخمی، هزار ها تن آواره) گلبدین حکمتیار تا اندازه ی زیاد محبوبیت خود را از دست داد. در بین ملیت پشتون به نا امیدی مواجه شد [و در موردش شک و تردید ها به وجود آمد]، از طرف آمریکایی ها گنهار شناخته شد که دهشت افگنی بین المللی را تامین مالی می کند و دوست و همکار دهشت افکنان است. باید به شمار ۱۰۰۰۰ تن بنیادگرای اسلامی، در افغانستان آموزش های نظامی خویش را به پایان رسانیده باشند، بدین شکل متحد کهنه کار (خدمتگزار پیشین) به طور روز افزون دیگر پذیرفتنی نبود، به خاطر رهایی از این بن بست، بازی گران اصلی ناگزیر شدند تا بر سر نقشه ی جدیدی کار کنند. سرانجام طالبان به مثابه بنیاد گرایان پان اسلامی اهل سنت که از سوی عربستان سعودی به دیده ی نیک نگریسته شدند، در زمان درست و مناسب، روی صحنه آمدند."

تا اینجا از لابلای نوشته های آگاهان سیاسی، پژوهشگران، ژورنالیستان و تحلیل کنندگان مسایل جنگ و صلح- دولت و حاکمیت- ساختار های اجتماعی و حقوقی و وظایف شهروندان- رابطه بین دولت و مردم... فهمیده شد که طالبان تنها یک نام تازه بود؛ لیکن استراتژی و روش های سیاسی برای سیاست کردن بر پایه ی منافع استراتژیکی، سیاسی، اقتصادی و نظامی بازی گران اصلی میدان سیاست در افغانستان (آمریکا، انگلیس، پاکستان، عربستان سعودی)، مطابق همان نسخه ی کهنه کاری های گذشته دنبال گردید.

با به وجود آوردن گروه طالبان، جبهه های جنگ میان گروهی در افغانستان، تغییر پذیرفتند؛ بلکه چهره ی جنگ سالاران بنیادگرا عوض شد. از این که تلاش های گلبدین حکمتیار برای برقراری حاکمیت قومی، با وجود موشک پرانی دوامدار بر شهر کابل و گرم نگهداشتن میدان های جنگ خانمان سوز، نتیجه ای نداد؛ کنون باید گروه جدید که نسبت به دیگران بهتر و پذیرفتنی تر به نظر می رسیدند، در یک دست قران و در دست دیگر شمشیر با پشتوانه ی مالی و مادی و نظامی آمریکا، انگلیس، پاکستان، عربستان سعودی این وظیفه را بسر برسانند؛ از این رو آی اس آی و وزارت داخله پاکستان به فرمان بی نظیر بوتو با قانع ساختن سران قبیله در استان های جنوبی، راه های آمدن به کندهار را به روی طالبان باز و هموار کردند و در کندهار خان های با نام و نشان، از لشکریان تازه رسیده که با کیسه های پر از دالر و ریال و پوند و کلدار آمده بودند به خوشی پذیرایی کردند و واژگونی کشور را در غرقاب طالبانی به رسمیت شناختند و جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به گل روی انگیزه های قومی و زبانی، داوطلبانه و برق آسا، جنگ ابزار زمین گذاشتند.

اینکه شاگردان مدرسه های آموزش قران توانستند که در نخستین حرکت های جنگی خویش از تانک ها، توپخانه ی سنگین، موشک انداز های متحرک، نارنجک انداز، موشک های ضد تانک، موشک های پدافند هوایی، چرخبال ها، هواپیما ها... استفاده کنند و در اندک مدت به جای خلبان هواپیما های جنگی خدمت نمایند، خود یک راز سر به مهری بود که با گذشت زمان گره آن گشوده شد.

درباره این سخن که ملا های روستایی بیسواد و کم سواد، با جامه ی سفید و دستار سیاه وظیفه گرفته بودند تا جنگ سالاران تنظیم های جهادی را از میدان های جنگ بیرون بکشند، به نوشته ی زیر نگاه انداخته شود:

مصطفی دانش ژورنالیست آزاد، گزارشگر و آگاه سیاسی، در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "رقص به دور گوساله ی بی جان در افغانستان" نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان (Neue Züricher Zeitung) تاریخ ۲۷ / ۵ / ۱۹۹۵ نگاشته است (برگردان):



" چنان به نظر می رسد که امروز در افغانستان یک همچشمی بازی بزکشی به راه افتیده است: همه گروه های جنگی با بی توجهی [به وضعیت زندگی مردم] با کاربرد زور بر لاش دولت افغانستان (مانند گوساله بی جان در میدان بزکشی) چسبیده اند. در حال حاضر نمی توان آشکار ساخت که چه کسی برنده ی مسابقه می شود. در ماه های پسین یک بازیگر جدید داخل میدان این ورزش شده است، گروه جدید تا کنون ناشناخته به نام ملیشه های طالبان. بسیار شگفتی آور است، طالبان گویا از هیچ سر بالا کردند و در میدان بازی های سیاسی در افغانستان بازیگر ماهر شدند. آنان به بهانه ی همراهی و رسانیدن کاروان موثر های باربری کمک صلیب سرخ پاکستان (کشوری که زیربنای ساختار سیاسی طالبان را گذاشته است) به ترکمنستان، با گذر از استان های جنوبی و غربی [افغانستان] به میدان آمدند. طالبان با تانک ها و جنگ ابزار های سبک، کاروان ترانسپورتی را از راه هلمند، نیمروز و فراه، مناطقی که در گذشته زیر اداره ی اسماعیل خان فرمانده مجاهدین، قرار داشت و امروز به دست طالبان است، همراهی کردند و از راه هرات به ترکمنستان رفتند و در بازگشت، کندهار را به اشغال خود در آوردند.

از سال های پیش در مدرسه های پاکستانی آموزش قران، پسران جوان از افغانستان زیر تأثیر اندیشه ای مذهبی های سختگیر، قرار گرفته بودند. آنان از وضعیت و جایگاه هایی نمایندگی می کنند که امروز در دنیای اسلام دیگر از نگر زمانی، اصول و مؤلفه های کاربردی (Anachronismus) پنداشته و شناخته نمی شوند. یک نمونه: بند کردن کلی بیرون شدن زن ها از خانه. به طالبان "شاگردان آموزش قران" به مانند آموزش های دینی، مسایل سیاسی نیز آموزش داده شده است و افزون بر آن آموزش پیشرفته ی نظامی نیز دیده اند. طالبان ارتباط نزدیک با ملا های افراطی و تعصب گر پاکستانی در مناطق مرزی با افغانستان، بویژه استان کندهار، دارند و استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) در بازی رقص به دور گوساله ی بی جان، شریک است. از ماه ها بدین سوی، جنرال حمید گل رییس پیشین آی اس آی در مناطقی از اطراف کابل- جلال آباد - کندهار جای گزین شده تا عملیات نظامی طالبان را هماهنگ سازد.

پس از اشغال کندهار در آغاز امسال طالبان بر استان های پشتون نشین در شمال، جنوب و غرب کندهار حمله کردند و خود را به عنوان ناجی صلح به شناسایی گذاشتند. آنان بازی خیلی ها آسان در پیش رو داشتند. طالبان خود پشتون هستند و در مناطق پشتون نشین دست به کار شدند و بازگرداندن حاکمیت پشتون ها را در افغانستان، تبلیغ کردند، دالر های به دست آورده از پاکستان را در بین مردم توزیع کرده به این هدف و مرام خود نیرو بخشیدند. بدین سان طالبان در آغاز کار در دنیای خارج در نزد ناظران بین المللی ناشناخته باقی ماندند.

با سپری شدن کمتر از چند هفته، آنان در جایگاهی قرار گرفتند که تا دروازه های در آمدن به استان پیش بروند و سنگر بندی های نخست وزیر نام نهاد [افغانستان] حکمتیار پشتون را در جنوب کابل به اشغال خود در آوردند. فرماندهان [حزب اسلامی] حکمتیار که آموزش یافته (و غلام بچه های) استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) بودند، در برابر پیش تاختن طالبان ایستادگی نکردند و جلو آنان را نگرفتند. از همین سبب طالبان توانستند که جنوب و غرب شهر کابل را از جنگجویان اهل تشیع [حزب وحدت] به رهبری عبدالعلی مزاری، بدون کدام درگیری سنگین اشغال کنند....

در هنگامی که طالبان قدرت و قلمرو حاکمیت خود را در جنوب و غرب افغانستان تحکیم می بخشیدند، جنرال حمید گل کوشش کرد تا به [جنرال دوستم] فرمانروای شمال با ضمانت پاکستان، اطمینان بدهد که طالبان قصد حمله بر جای های زیر حاکمیت وی را ندارند و از این خاطر تشویش نداشته باشد. پس از به قتل رسانیدن مزاری که متحد دوستم بود، دیگر کدام اساسی برای اتحاد میان شمال و طالبان وجود ندارد...."

به گونه ی که آشکار شد، طالبان از آن قرانت اسلام سنی پیروی و دفاع می کنند که از دنیای محافظه کارانه ی روستائیان پشتون، بیرون بر آمده است. آنان اسلام را وسیله قرار داده از آن به عنوان ابزار و جنگ ابزار سیاسی استفاده کرده و سود بردند. همچنان خط های باور ها و دیدگاه های ارتدوکسی طالبان از کتاب های درسی مدرسه های دینی مذهب دیوبندی که از سوی دست اندر کاران پاکستانی به چاپ رسیده، مایه گرفته است و نسخه ی پیروزی های نخستین آنان نیز همین باور های عقیدتی افراطی و تعصب گرایانه و پیچیدن در لحاف بیمار ملیت گرایی پشتونی بوده است.

ولی چیز بسیار حیران کننده در اینجا، همانا تأیید، پشتیبانی، خاطر خواهی و کمک ایالات متحده آمریکا، این سردمدار دفاع از دموکراسی (!)، آزادی (!)، حقوق بشر (!)... در جهان، با تکیه با موضع گیری ها

و سیاست های کور پاکستان، از طالبان است که در اوج هرج و مرج های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در افغانستان، صورت گرفت و پیروزی های پی در پی آغازین را برای این گروه سیاه و تاریک اندیش به بار آورد. این دیگر آشکار شده است که آمریکا از شروع عملیات خرابکارانه خویش در افغانستان، در پیرنگ، برنامه ریزی و سازماندهی عملکرد های خود، به گزارش های غلط، آگاهی دهی استخباراتی نادرست و غرض آلود و سیاست های مداخله گرانه ی پاکستان در مورد افغانستان، تکیه کرده بود. آمدن ثبات و امنیت در افغانستان با ویروس طالبان و هموار شدن راه ها برای بهره گیری اقتصادی از رونق گرفتن بازرگانی و استخراج و بهره برداری از چشمه های زیرزمینی دست نخورده، بویژه نفت و گاز، از همین سرچشمه آب می خورد؛ از این رو پس از پایان جنگ سرد، سیاست آمریکایی ها بیشتر در شرق میانه، آسیای میانه، جنوب آسیا و حوزه های نفت خیز و گازی، تمرکز پیدا کرد که افغانستان نخستین شکار آن بود. لیکن پاکستانی ها (نیرو های ارتجاع سیاه، نظامی گران، آی اس آی، عظمت خواهان و سیاست مداران وابسته به این نهاد ها) نزدیک به هفت دهه است که در برابر مردم افغانستان قرار گرفته اند که از آغاز دهه ی هشتاد سده ی بیستم (دهه ی شصت خورشیدی) برای خرابی و بر بادی افغانستان به شکل فعالتر و با پیگیری بیشتر داخل اقدام شدند.

در روزنامه آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۷ / ۳ / ۱۹۹۵، Uwe Kerkow و Bernd Ludermann در بخشی از نوشته ی خویش زیر عنوان " جنگجویان جوان، پیشوای دینی به عنوان رهبر " خاطره ی رییس یک سازمان کمک رسانی را چنین بازگویی کرده اند (برگردان):

" در کمپ های پناهجویان، رییس سازمان - او را محمد می نامیم، می دید که آوارگان افغانستان به رسم اجیران جنگی برای جنگ کردن در آذربایجان داوطلب می شدند [و ثبت نام می کردند]. او یاد آور شد: " گناه جنگجویان نیست "، افغانستان مالمال از جنگ ابزار و مرد های جوان شده است، کسانی که در زندگی خود به جز جنگ چیز دیگری نیاموخته اند. پاکستان در دهه ی هشتاد کمک های نظامی ایالات متحده آمریکا و اروپا را به افغانستان رسانید و بخش بیشتر آن را در اختیار گروه های اسلامی بنیادگرا، چون حزب اسلامی [گلبدین حکمتیار] گذاشت.

بدین شکل استخبارات نظامی پاکستان در روستا های افغانستان، به گفته ی محمد، " به قشر رهبری ساختگی " جدید برای [رسیدن به] حاکمیت کمک کرد. این رهبری ساختگی جدید نه از میان رده ی برگزیده شده از بین علمای دینی و نه از رده ی پیشوایان مذهبی پیشین سر بیرون آورده اند؛ بلکه زاده ی جنگ هستند. آنان از درآمد جنگ زندگی کردند، مالیه تعیین نمودند و با مردم بد رفتاری را در پیش گرفتند. به همین سبب کندهاری های خسته از جنگ، از طالبان پشتیبانی کردند که در اندک مدت در کندهار بر هر سه سالار بنیادگرا وابسته به گروه های جنگی پیروز آمدند و همه خلع سلاح شدند.

شهر کندهار، در زمان حکومت اسلامی مجاهدین از بی نظمی ها و خودسری های فرماندهان و جنگجویان گروه های گوناگون تنظیمی، رنج می کشید. فرماندهان زورگو به جان و مال مردم چسبیده بودند و دارایی های آنان و داشته های همگانی را به تاراج می بردند.

در کندهار تنظیم های مخالف دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان که در دهه ی هشتاد عیسایی (دهه ی شصت خورشیدی) از سوی ایالات متحده آمریکا (سی آی ای و پنتاگون)، عربستان سعودی، پاکستان (آی اس آی) و در کل جهان سرمایه داری و ارتجاع بین المللی، برای ویرانی و بر بادی افغانستان پول فراوان به دست آوردند و تا دندان با ابزار جنگی آراسته و تامین شدند، نفوذ داشتند، از آن زمره:

- حزب حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی؛

- حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص؛

- حزب محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی (تنظیم طرفدار محمد ظاهر - شاه پیشین افغانستان)؛

- حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار.

اسلام گرایان سیاه دل بر پایه تعصب قومی و اندیشه ای به نام طالبان، از بین اعضای گروه های جهادی، بسیار هدف مندانه دستچین و سرباز گیری شدند که در نهایت جای اعتبار و نفوذ سنت گرایان کندهاری را در کندهار گرفتند.

شورای رهبری طالبان که از مدرسه های دیوبندی در کوئته پاکستان سر بیرون آورده بودند و همیشه به آنجا در رفت و آمد بودند و سی ای ای و آی اس آی و سعودی ها و انگلیس ها نیز در سر و سامان دادن آنان در کوئته با به هزینه گذاشتن پول های وافری دست به کار شدند؛ در آغاز کار از تبلیغات و برنامه ی تنظیم های به اصطلاح " اعتدال پسند"، ( مجددی، گیلانی، محمدی، خالص) با ترفند و تزویر استفاده کردند و از باز گردانیدن شاه پیشین بر اریکه قدرت، از برگزاری مجلس بزرگ (لویه جرگه)، از به وجود آمدن وحدت ملی به سختی زیان دیده، سخن گفتند. پشتیبانی مردم کندهار در روز های نخستین از گروه طالبان، نیز نشان دهنده ی آن بود که آنان آمادگی گرفته اند تا در برابر دشمنان اسلام و دشمن پشتون ها تصمیم بگیرند.

ولی همین سخن " مقابله با دشمنان اسلام" خیلی ها پرسش برانگیز است، کدام اسلام و چه دشمنی؟ در افغانستان حکومت تنظیم های اسلامی حاکم بود که همه یک جایی از پشاور پاکستان و از تهران داخل افغانستان شدند و دولت اسلامی را ساختند.

توماس اوناریوس (Tomas Avenarius) در نیشته ی زیر عنوان " نمونه ی باور های غربی و روزگار افغانستان " نشر شده در روزنامه ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۴ / ۱ / ۱۹۹۷ نگاشته است ( برگردان):

" با نگهداشتن این سخن: دانش آموزان قران [طالبان] بنیاد گرایان ارتدوکس نخستین هستند. اسلامیسیم بار نخست از سوی طالبان با آمدن خود در افغانستان، آغاز نکرده است، بدون شک که این ها رفتار بنیاد گرایانه دارند. لیکن اسلام گرایان با رنگ اصلی، آدم های چون گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود هستند که در دهه ی هفتاد در دانشگاه کابل در پیش برهان الدین ربانی پروفیسور اسلامی آموزش دیدند. در حکومت اسلامی: اولی نخست وزیر، دومی وزیر دفاع و سومی رییس جمهوری کشور بودند. نمایندگان سازمان های کمک رسانی که افغانستان را نه از پشت میز کار خود می شناسند؛ بلکه از سبب واپس ماندگی [ و مشکل های زندگی مردم ] با آن آشنایی دارند، درباره ی یک سخن پنهان کاری نمی کنند: در افغانستان پخش و گسترش دادن راه و رسم زندگی غربی بسیار دشوار است و نمی شود آن را تحقق داد.

بسیاری به این باور اند: انسان می تواند با طالبان زندگی کند و [ از آنان راضی باشد ]، با این آرزو مندی که آنان روزی پس از پایان جنگ با چهره ی معتدل تر ظاهر گردند، میانه رو تر شوند و با شیوه زندگی در جامعه افغانستان سازگاری کنند.

در پشت این گفتمان ها یک گونه رفتار و موضع گیری به شیوه ی غربی خود را آشکار می سازد: انسان به درد و رنج مردم افغانستان زمانی متوجه شد که بانوان از سوی طالبان ناگزیر به نشستن در کنج خانه شدند. دنیای غربی وقتی از خود واکنش نشان می دهد که دیدگاه های شان را در خطر ببیند. مساله زن ها یک موضوع همیشگی در گفتمان های غربی ها است؛ ولیک جنگ یک مشک دوامدار مردم افغانستان...."

افزون بر دیگر مسایل، در شهر کوئته مافیای ( ترابری- بازرگانی - قاچاق) دم و دستگاه داشتند و به فعالیت های بازرگانی می پرداختند و می خواستند کار های شان از رونق بیشتر برخوردار باشد. این مافیای تبهکار، کالا های تولیدی و مواد خوراکی پاکستان را از راه کندهار به ایران و آسیای میانه می رسانیدند که از دست جنگ سالاران تنظیمی به ستوه آمده بودند و از دوام جنگ های میان گروهی، از بی امنیتی راه ها و از باج گیری های رنگارنگ در گذر از راه ها، رنج می بردند.

از این رو، بازرگان های ثروتمند کندهاری، مافیای ( ترابری- بازرگانی - قاچاق ) کالا های صنعتی و بازرگانی پاکستانی، جماعت العملای اسلامی پاکستان، نظامیان و سیاست مداران پشتون تبار پاکستانی، علاقمند باز شدن راه های بازرگانی از راه کوئته - کندهار - هرات - عشق آباد ترکمنستان بودند. پیش از این حکومت پاکستان نیز با جنگ سالاران در کندهار و با امیر حوزه ی جنوب غرب افغانستان، به خاطر باز گذاشتن راه ها به روی کاروان های بازرگانی، گفت و گو کرده بودند. همچنان بی نظیر بوتو نخست

وزیر پاکستان به تاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۹۹۴ در شهر عشق آباد در ترکمنستان با اسماعیل خان و جنرال عبدالرشید دوستم دیدار داشت و از آنان درخواست نمود تا در برابر پرداخت پول حق گذر از مناطق زیر اداره ی شان، در باز نگهداری راه ها به روی کاروان تجارتي، همکاری کنند.

" پیش از این دیدار، امر مهمی واقع شد که جنگ سالاران قندهار را تکان داد. بروز ۱۲ اکتوبر ۱۹۹۴، در حدود ۲۰۰ طالب از مدارس قندهار و پاکستان در سپین بولدک در سرحد افغانستان - پاکستان، وارد شدند. سپین بولدک در دل دشت، توقفگاه و محل مواد سوخت گیری موتر های باربری مافیای ترانسپورت و قاچاق، بود که در اختیار حزب گلبدین حکمتیار قرار داشت. در اینجا موتر های افغانی بار موتر های پاکستانی را که اجازه سیر و حرکت را به داخل افغانستان نداشتند، تسلیم می شدند و بجای مطلوب انتقال می دادند. نفت و مواد سوخت جنگ سالاران از پاکستان بصورت قاچاق از همین نقطه به داخل افغانستان قاچاق می شد. کنترل سپین بولدک برای مافیای ترانسپورت بسیار مهم بود. مافیا قبلاً مقدار پول در اختیار ملا عمر گذاشت و وعده داد، در صورت پاکسازی راه ها و تضمین امنیت موتر های باربری شان ماهانه برای او و به طالبان تحت اداره اش، معاش بپردازد.

قوای طالبان به سه دسته تقسیم شد و بر قرارگاه حکمتیار در سپین بولدک یورش بردند. بعد از یک مقاومت اندک و کشته شدن ۷ نفر و زخمی های زیاد، قوای حکمتیار فرار نمود. سپین بولدک در مقابل یک کشته، بدست طالبان سقوط کرد. پاکستان به طالبان معاونت رسانید تا دیپوی عظیم سلاح و مهمات حکمتیار را در خارج سپین بولدک تصرف بدارند. دیپوی حکمتیار در سال ۱۹۹۰ بعد از قرارداد جینوا که پاکستان مجبور بود مطابق آن عمل نماید، به داخل افغانستان در حوالی مرز دو کشور انتقال یافت. از دیپوی مذکور ۱۸۰۰۰ کلشنکوف، تعدادی توپ، مقدار زیادی مهمات و شماری عراده جات به تصرف درآمد." ( کتاب - طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: ۱۳۸۷ خ- ۲۰۰۸ م صص ۴۴- ۴۵)

شعار های دروغین برقراری صلح و امنیت با بلند کردن درفش های سفید و بر سر گذاشتن کلاه های سفید و سیاه و یا بسته کردن دستار های سفید و سیاه، برگزاری جرگه های محلی برای خلع سلاح تاراج گران و فرماندهان گروه های جهادی پیشین، کیفر دادن سنگین به فروشندگان مواد مخدر، سوزاندن کشتزار ها و فرا آورده های گردآوری شده ی کوکنار، نابود سازی دستگاه های پروسس تریاک... به خاطر تطبیق شریعت، که طالبان در نخستین روز ها سر می دادند؛ هرگز و هیچگاهی برای بازگشت آرامش، برقراری صلح و ثبات و تامین امنیت در افغانستان، نبود؛ بلکه در اینجا یک رشته فعالیت های بسیار خطرناک پنهانی که با هدف های سیاسی - اقتصادی - راهبردی گره می خورد، روان بود که ایالات متحده آمریکا، انگلیس، اسرائیل، پاکستان و عربستان سعودی در حال سازمان دادن آن بودند.

" طالبان راه را پاکسازی کردند، زنجیر ها و پاتک های حق العبور را در سپین بولدک از میان برداشتند و امنیت شهره کویته - بقندهار را تامین نمودند. مافیای ترانسپورت با خرسندی و شادمانی فوق العاده در ماه دسمبر یک کاروان ۵۰ موتری مملو از پخته خام ترکمنستان را به کویته با پرداخت ۵۰۰۰۰ دلار به طالبان، رسانید. در عین حال هزاران جوان پشتون از مدارس بلوچستان و صوبه سرحد بخاطر پیوستن با طالبان بقندهار وارد شدند. بزودی رضا کاران جنگی پاکستانی مربوط به مدارس جماعت العلمای اسلام، با الهام از حرکت جدید اسلامی وارد افغانستان شدند تا دسمبر ۱۹۹۴، در حدود ۱۲۰۰۰ نفر افغان و پاکستانی با طالبان در قندهار یکجا شدند." ( همان کتاب، ص ۴۷).

طالبان پس از درگیری های کوچک و نچندان مهم و جنگ های پراکنده با فرماندهانی که جلو حرکت کاروان موتر های پاکستانی ( ارتش پاکستان ) را که کالا های یونت لوجستیک اردوی پاکستان را از کویته به سوی هرات می رسانید، گرفته بودند، توانستند شهر کندهار و فرودگاه را با هواپیما های جنگی میگ ۲۱ و چرخ بال های ترانسپورتی، به اشغال خود در آورند. ملا عمر در ساختمان دفتر رسمی استان جای گرفت. ملا نقیب الله آخوندزاده نماینده ی دولت اسلامی افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی با دریافت پول هنگفت از آی اس آی، از پایداری در برابر طالبان دست کشید، جنگ ابزار های سبک و سنگین و وسایل جنگی زیادی به غنیمت طالبان درآمد. کلیه جنگجویان غیر طالب خلع سلاح شدند و چند جنگجوی را که از خود پایداری نشان داده بودند، به دار آویختند.

بر افتیدن کندهار به دست طالبان به مثابه پایگاه نخستین برای نمایش اراده و حاکمیت و قدرت

نمایی، بنابر کمک، همکاری و اشتراک روبرو آی اس آی و افسران ارتش منظم پاکستان در روند عملیات، سر آغاز پیروزی آنان در اشغال یک بخشی از خاک افغانستان بود. هر چند حکومت پاکستان و حزب مذهبی افراطی جماعت العلمای اسلام، این پیروزی را از آن خود شمردند و جشن و شادی بر پا کردند.

پس از این پیروزی، برنامه ی سیاسی طالبان با استفاده از زور جنگ ابزار، با روش های توهین و تحقیر مردم آغاز شد: بانوان خانه نشین شدند؛ دروازه های آموزش دانش در دبستان ها و دبیرستان ها و دانشگاه ها به روی دختران بسته شد؛ مرد ها به شکل جبری موظف به گذاشتن ریش های دراز و رفتن پنج بار در روز به مسجد و پوشیدن پیراهن و تنبان و بسته کردن لنگوته گردیدند؛ تلویزیون ها جزای محکوم به چوبه ی دار و یا شکستن شیشه یا سوختاندن به دست آوردند و کست های فیلم و موسیقی را حلق آویز کردند یا در آتش انداختند؛ کاغذ پران بازی را عمل شیطان دانستند؛ شنیدن موسیقی ناروا و گناه شمرده شد؛ کلیه بازی های سپورتی را بند نمودند؛ سازمان های کمک گر خارجی را به بیرون راندند.... طالبان در نخستین روز حاکمیت خویش در کندهار، نشان دادند که شهروندان افغانستان در آینده ناگزیر هستند در زیر پاشنه های نادانی، بیرحمی، شقاوت، سنگدلی، تعصب، بد بینی، برتری خواهی، سلطه گرایی، یکه تازی، خشونت، زورگویی... آنان زندگی کنند و درد و رنج فقر، گرسنگی، بیماری، آوارگی، دربردی، بی روزگاری، زجر و شکنجه... را به دوش بکشند.

در مورد دسته ی رهبری و تشکیلات گروه طالبان، در رسانه های جهانی سخن های زیادی گفته شده است که همه در خور دقت و تأمل پنداشته می شوند. ولی در باره ی ملا عمر رهبر گروه، سخنانی به نشر رسیده است که از لابلای آن ها می توان به ماهیت مدرسه های دینی در کندهار و کویته پی برد.

اندریاس رووش (Andreas Rüesch) در بخشی از نوشته ی زیر عنوان " طالبستان - یک دولت مرد های پاک" نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان *Neue Züricher Zeitung* تاریخ ۱۵ / ۳ / ۱۹۹۷ نگاشته است ( برگردان):

" اینکه در سال های پایانی سده ی بیستم، چنین یک زمامدار وجود داشته باشد [ باید به دیده ی شک نگریست ]، ملا عمر را باید همین گونه پنداشت. همیشه از نظر ها پنهان است. این موضوع نه تنها توجه صاحب نظران غربی دارای آگاهی [ پیرامون افغانستان ] را به خود جلب کرده است؛ بلکه شهروندان افغانستان نیز می پرسند که چه کسی " حاکم" جدید آنان شده است که از فرمان های وی به شکل منظم از ورای رادیو آگاه می شوند. این سخن که عمر تا کنون در سایه نگهداشته شده است [ و هویت وی روشن نیست ]، آوازه ها بلند می شود که امکان دارد هرگز شهروند افغانستان نباشد؛ بلکه شاید یک تاج زرد خارجی (Usurpator) باشد که در قدرت نشاندۀ شده است....

بر بنیاد پژوهش یک ژورنالیست پاکستانی ( رحیم الله یوسفزی خبرنگار بخش پشتوی رادیو بی بی سی - مؤلف ) که با ملا عمر دیدار کرده و با وی مصاحبه انجام داده است و روزنامه ی نیویارک تایمز (New York Times) و روزنامه ی گاردین (Guardian) بریتانیا یک فرتور غیر دقیق ملای یک چشمه را به چاپ رسانیده اند، باز هم روشن نیست که دنیای زندگی او از کجا آغاز یافته است. عمر باید در سن بالاتر از سی سالگی باشد و از یک خانواده غریب از شهرستان میوند در استان جنوبی کندهار، سر به در آورده است ( ملا عمر در روستای نوده، در نزدیکی های کندهار زاده شده است، در اصل از استان ارزگان بوده و از پشتون های غلجایی قوم هوتک است- مؤلف). در دهه ی هشتاد در جایگاه یک فرمانده ساده و بی اهمیت بر ضد شوروی در کنار حزب حرکت انقلاب اسلامی (حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص- مؤلف) یکی از حزب های اعتدال پسند مجاهدین، جنگ کرده است. پس از بیرون شدن سربازان شوروی، او آموزش مذهبی را از سر گرفت؛ لیکن آن را دوباره رها کرد، هنگامی که جنگ قدرت میان گروه های جنگی افغانستان را نپسندید، در سال ۱۹۹۴ بار دیگر دست به جنگ ابزار برد و جنبش طالبان را تشکیل داد. "

ملا عمر رهبر گروه طالبان که جز یک آدم بیسواد، آموزش دیده در مدرسه ی دیوبندی تا مرز فراگیری سوره های نماز و خواندن کلمه، چیز بیش از این نبود و مانند فرماندهان و چریک های دیگر گروه های مجاهدین، تنها در کشتن، بستن، جنگیدن و فیر کردن بر پایه برنامه های جنگی حزب اسلامی محمد یونس خالص، مهارت کسب کرده بود و در زیر چتر پشتیبانی مالی سرمایه داران کندهاری از آن زمره " حاجی

بشیر" قرار داشت؛ پس از بازگشت نظامیان شوروی به میهن شان، به روستای سنگ حصار در شهرستان میوند در استان کندهار آمد و ملای مسجد شد و از همین جا به فعالیت آغاز کرد.

از سوی دیگر در جنگ های فرسایشی میان گروهی، آشکار شد که زمان کار آمدی گلبدین حکمتیار به سر رسیده است، باید جای و مقامش را یک رهبر نوحاسته پشتون تبار دیگر بگیرد و خدمت انجام دهد و برنامه های آینده ی سی آی ای و آی اس آی را عملی سازد.

" پاکستان پیشتر همکار پشتون تبار داشت که گلبدین حکمتیار بود. ظهور طالبان سی آی ای بخش افغانستان را با سر در گمی مواجه نمود. جاوید قاضی یک جنرال با اندیشه های لائیک جدیداً به عنوان ریس آی اس آی مقرر گردیده بود. ریس قبلی آی اس آی که عضو جماعت تبلیغی بود آی.اس.آی را به سوی تبلیغ و نشر اسلام به شکل علنی کشانده بود. ارتش به قاضی گفت: وضع را تغییر دهد. او به صورت فوری تعدادی از اسلام گرا ها را که جاوید ناصر تعیین کرده بود از مقامات شان برکنار نمود. در نتیجه این تصفیه ها آی.اس.آی بخش افغانستان دچار بحران شد. رابطه میان آی اس آی و حکمتیار دچار تشنج شده بود، زیرا جاوید ناصر بر سر بعضی از موضوعات اسلامی با حکمتیار مشاجره لفظی می نمود. آی اس آی می خواست به حکمتیار کمک کند تا مسعود را که قاضی او را رویه پنجشیر می خواند تحت فشار قرار دهد، اما جاوید ناصر با او بر سر مسائل اسلامی به مجادله می پرداخت.

خطر خرابی رابطه میان پاکستان و حکمتیار برای پاکستان ضرر زیاد داشت، زیرا کمپ های آموزشی مجاهدین کشمیری که از طرف پاکستان تاسیس شده بود در مناطق تحت کنترل حکمتیار قرار داشت. شبکه سیاسی - مذهبی که در اطراف حکمتیار حلقه زده بود در تریبه افراد کشمیری و انتقال آنها به جبهه دخیل بودند. بوتو می گوید که افسران آی اس آی به او به صورت مکرر می گفتند که آن ها قادر نیستند تا جنگ مخفی را که در کشمیر تحت تصرف هند به راه انداخته بودند تنها به وسیله کشمیری ها به پیش ببرند، زیرا تعداد کافی چیریک کشمیری وجود نداشت که بتواند ارتش هند را تحت فشار قرار دهد. آن ها به داوطلبان افغان و عرب و به داشتن پناهگاه و کمپ های آموزشی برای کشمیری ها در افغانستان نیاز داشتند ( زمانی که طالبان در کابل فرمانروا شدند و رهبری دهشت افگنی و دهشت افگنان " عرب و عجم" به دست شان افتید، کشمیری های پرورش یافته از سوی آی اس آی و جنگجویان طالبان به کشمیر گسیل یافتند و یک جایی در جنگ بر ضد ارتش هند، اشتراک نمودند- مؤلف).

این وضعیت رابطه جدید میان آی اس آی و ملا عمر را پیچیده تر می کرد، زیرا ملا عمر می خواست با حکمتیار به خاطر دستیابی بر سر رهبری پشتون ها به مقابله بپردازد. اگر آی اس آی به صورت فوری از حکمتیار می برید و تنها به طالبان کمک می کرد قضیه کشمیر ضربه می خورد. ماموران آی اس آی که در شهر پشاور مرکز داشتند و با حکمتیار رابطه چندین ساله داشتند می خواستند در کنار او بمانند، اما افسران آی اس آی در قندهار و کوئته سیاست پاکستان را در جنوب و غرب افغانستان رهبری می کردند تحت تاثیر پیروزی های چشمگیر طالبان قرار گرفتند. ( کتاب: جنگ اشباح، تألیف: سنیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، چاپ: بنگاه انتشارات و مطبوعه میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲ هـ.ش - ۲۰۱۳ م، صص ۲۸۴-۲۸۳)

پس از این که طالبان در سال ۱۹۹۴ به یک نیروی جنگی نو پیدا در کندهار به نمایش گذاشته شدند، ملا عمر در نشست های سیاسی و نظامی ستاد فرماندهی و با در صحبت ها با مردمی که به هدف گفت و گو و دیدار نزدش می آمدند؛ از خواب دیدن خود به آنان حکایت می کرد و می گفت که رسول خدا به خوابش آمده و برایش وظیفه سپرده است تا افغانستان را از این وضعیت خراب و از شر دزدان و رهنان تنظیمی نجات دهد و کلیه گروه های مجاهدین را از صحنه بردارد.

توماس روتینگ ( Thomas Ruttig ) در نوشته ی " مرد فاقد چهره" نشر شده در روزنامه ی آلمانی Neues Deutschland تاریخ ۲۶ / ۱ / ۱۹۹۹، نگاشته است :

" من یک خواب دیدم، ملا عمر به یک ژورنالیست پاکستانی قصه کرد. در روستای سنگ حصار (Sanghissar) در جنوب افغانستان در تابستان سال ۱۹۹۴ پیغمبر [خدا] در نزد او حضور یافت و برایش وظیفه سپرد تا سرانجام در کشور صلح را بیاورد. پس از این خواب دیدن، این روحانی اسلامی، یک مرد در پایان سی سال عمر خود، همانند بسیاری از هموطنان خود سن و سال خویش را به طور دقیق نمی داند، به فرد قدرتمند در افغانستان مبدل شد. ملا محمد عمر با به خاطر آوردن اشتراکش در



جنگ بر ضد قوای نظامی شوروی گاه گاهی با نام افتخار آمیز مجاهد به آن نگاه می کند، در رأس طالبان، امروز بر بیشتر از ۵/۴ بخش خاک کشور که در بیست سال جنگ ویران گردیده است، فرمانروایی می نماید.

لیکن نزد خوانندگان روزنامه های اروپایی او (ملا عمر) به مانند گذشته یک انسان " بدون چهره"، [ تخیلی ] پنداشته می شود. با پذیرش این سخن که تا کنون هیچکسی موفق به عکسبرداری از او نشده است، با آن هم اخبار برلین و مجله ی هفتگی شپیگل عکس های ملا عمر را به چاپ رسانیدند. در مورد نخست [ عکس چاپ شده در اخبار برلین] در حقیقت فوتوی " مرد شماره دوم طالبان - ملا محمد ربانی" بود. و چه کسی در واقع در فوتوی چاپ شده در شپیگل است، درباره ی آن حتا هیأت دبیران مجله در شهر هامبورگ آگاهی ندارند. هر گاه این عکس به راستی ملا عمر را به معرفی بگذارند، بایست ده سال پیش را بازگویی کند [ ده سال پیش عکس اندخته باشد]؛ زیرا در این عکس فرد مشخص دو چشم [ سالم] دارد - ولیک عمر یک چشم خود را در جنگ بر ضد شوروی که آخرین سربازش به تاریخ ۱۳ فبروری ۱۹۸۹ این کشور را ترک گفت، از دست داده است.

ملا محمد عمر ناشناخته باقی می ماند و به همین شکل آوازه ها به نبود او ادامه می یابد، نامش به مثابه ی سمبول در نزد حرکت طالبان که در تابستان سال ۱۹۹۴ از هیچ به میدان جنگ آمدند، گرامی دانسته می شود. گزارش های بازدید کنندگان که او بسیار با دقت به سخن دیگران گوش می دهد؛ ولی خودش به کلی چیزی نمی گوید، دومین مساله را نیرومندی می بخشد: آوازه ها و افواه های سنگین را که این عمر نیست؛ بلکه استخبارات نظامی پاکستان ISI است که نزدیک به ۳۵ تا ۵۰ هزار جنگجوی طالبان را فرمانده ( هدایت) می دهد. ولی به همین شکل، قسمی که انسان در این میان، می فهمد، جنگجویان طالبان از مدرسه های آموزش قران حزب های اسلامی در پاکستان و اردوگاه های آوارگان افغانستانی سر بیرون آورده اند و پول از سواحل جنوب خلیج فارس [ شیخ نشینان عربی] سرچشمه می گیرد. این خود آهسته آهسته به آنجایی می رسد [و خطر را روشن می سازد] که منجر به معرفی شخصیت رهبر طالبان عمر می گردد. عمر یک وقتی دست کم ۴۰ سال پیش یا در افغانستان مرکزی در استان ارزگان و یا در نزدیکی شهر قدیمی و شاه نشین کندهار تولد یافته است. او پشتون است و گفته ها پیرامون اینکه دقیق وابسته به کدام قوم [و قبیله] است، با هم اختلاف دارند. پدرش یک دهقان فقیر بود. پس از مرگش، عمر اندکی پیشتر از آمدن سربازان شوروی در آغاز سال ۱۹۷۹، به روستای کوچک Sanghissar رفت تا در آنجا به عنوان ملای قریه کار کند. ملا ها پیش از جنگ افغانستان در رده ی پایین ترین لایه های اجتماعی جامعه شمرده می شدند. آنان از سوی مردم محل تامین می گردیدند و به همین سبب در عمل وابسته به دیگران بودند، در اساس چیزی که به افتخار پشتون ها کافی پنداشته نمی شد] و به غرور آنان لطمه می زند].

پس از آمدن سربازان شوروی، ملا عمر در رده ی مجاهدین جنگید و در سطح یک فرمانده محلی در رتبه های پایین ظاهر شد. عکسچاپ شده در مجله ی شپیگل بایست از همان زمان نمایندگی کند، هر گاه در واقعیت عمر را نشان دهد. پس از بیرون شدن شوروی او دوباره به روستای سنگ حصار رفت، جایی که او به مدرسه ی محلی آموزش قران بار دیگر درس های اسلامی را آورد. یک دهقپیر به یاد می آورد: " او در هنگام نماز پیش می شد [و ما نماز جماعت را در پشت سر او اقتدا می کردیم] "، " امروز او یک شخصیت عالیرتبه است، با آن هم هنوز مرا می شناسد."

ملا عمر درباره این موضوع خشمگین بود که چگونه رهبران مجاهدین پس از بیرون راندن نیرو های بیگانه، مسابقه ی خونین پهلوانی را به خاطر یکه تازی بر خرابه های شهر کابل در برابر یکدیگر در پیش گرفتند و به همین شکل به اندیشه هایی خیانت کردند که یک نظم اسلامی را تامین می داشت. پس از اینکه پیغمبر (خدا) به خوابش آمد ( خواب دید)، خواست میتودولوژی تشکیل گروه طالبان را بنا نهد، ملا عمر در تابستان سال ۱۹۹۴ یکجا با ۳۳ تن هم سبق خود این حرکت را به وجود آورد. اندکی پس از این رویداد، وقتی که فرماندهان فعال نظامی مجاهدین با آنان پیوستند و نخستین جنگ ابزار ها را با خود آوردند، دست کم پیروزی های ایستا ناپذیر آنان آغاز یافت و با اشغال کابل در سپتامبر ۱۹۹۶ نقطه ی اوج خود را پیمود. در همین سال در یک گردهمایی، ۱۶۰۰ تن مذهبی به ملای ساده ی قریه لقب امیر المومنین را دادند، پیشوای مؤمنان به همان شکلی که چهار خلیفه نخستین ( خلفای راشدین ) پس از پیغمبر ( خدا) - (حضرت) محمد این مقام را داشتند. برگزاری محفل یادآور خاطره ی جلسه ی قوم ها(لویه جرگه) سال ۱۷۴۷ بود که همچنان در کندهار صورت گرفت و احمد ابدالی جوان ( احمد خان ابدالی) را به عنوان نخستین امیر افغانستان انتخاب نمودند ( احمد خان ابدالی به نام شاه بر تخت سلطنت نشست، نه

به عنوان امیر. پس از سرنگونی اقتدار دودمان سدوزایی و افتیدن سلطنت به دست دودمان محمد زایی، دوست محمد خان لقب امیر را به خود اختیار کرد و تا پایان حکومت نه ماهه ی امیر حبیب الله کلکانی، حفظ گردید - مؤلف ) و بدین وسیله طالبان بر ادعای حاکمیت خویش بر سراسر کشور تأکید می کنند.

در این میان ملا عمر بایست به شهر کندهار پایتخت تحریک طالبان کوچ کرده باشد در آنجا برای همیشه در تحت شرایط احتیاط آمیزی زندگی به سر می برد. گفته می شود که برای سومین بار ازدواج کرده است: با دختر اسامه بن لادن، اسلام گرای (سعودی) که واشنگتن او را به سبب اشتراکش در [ برنامه ] بمب گذاری ها در سفارتخانه های آمریکا در نایروبی و دار السلام مورد پیگرد قرار داده و تسلیم دهی وی را از سوی طالبان می طلبد. پس از این رخداد ( ازدواج ) بین ملا عمر و کسی که در جست و جوی آن هستند، حالا باند خانوادگی تشکیل شده، دیگر امکان تسلیم دادن [ اسامه ] به صفر رسیده است. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در گوجه های خون و آتش " ج اول )

شایان یادآوری ست که نگارنده در گذشته ( فروردین/ حمل ۱۳۸۴ خ، اپریل ۲۰۰۵م) در یک نوبت زیر تیتر " از داغ لاله دور شو، ای واژه ی دروغ!" که در رسانه های بیرون مرزی و پسان ها به نوبت در شبکه های اجتماعی نیز بازتاب یافته است؛ در پیوند به خواب دیدن های بسیار، بسیار پر هزینه ( سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - حقوقی ) برای شهروندان افغانستان، چند سخنی گفته است. بی مناسبت نیست که آن گپ ها در اینجا آورده شود:

" به یادم آمد که در روزگاران مان، در میهن خود مان، در سال های نچندان پیشین " کسی حضرت علی(رض) را به خواب می بیند که برایش می گوید: " او بچه برخیز و وطن را از این وضعیت ابتر نجات بده..." و ما شاهد بودیم پیامد آن خواب گران چه ها بود!

و باز یک " بنده خاکی!" ادعا می کرد که پیغمبر خدا(ج) به خوابش می آید و به او وظیفه می سپارد تا گره از مشکل مردم بگشاید و گروه های جنگی را که در کار ربودن گوی سبقت بر سر بخش کردن غنایم دزدیده و غارت کرده، یکدیگر خود را دریند، وطن و جامعه را به خاکدان خاک نشانده بودند، از میان بردارد. او خود را امیر المومنین (!) می خواند و قلمرو زیر حاکمیت خود را که چیزی جز برزخ و کوره ی آدم سوزی نبود، امارت اسلامی (!) نام می گذارد. ما و همه مردمان جهان شاهد بودیم که هدف از این گودی شانی ها چه بود.

نه آن خواب های گران کارگر افتیدند و نه سخن آن هایی که خواب دیده بودند، نزدیک به حقیقت بود. سرانجام پیر کار کشته ی آمریکایی خواب کنجاره را می بیند و با استفاده از تکنالوژی نظامی پیشرفته، تعبیر خواب خود را می کند و با کاربست پیشرفته ترین تکنیک جنگی الکترونیکی، چنان بر فرق ملت و سرزمین مان بمب و آتش می ریزد، که در هیچ یک از عملکرد های جنگی و تجاوز کارانه خویش ( سوای هیروشیما و ناگاساکی)، نکرده بود و از پی آن دست پروردگان ناسپاس را کنار می زند و در نوای جذاب موزیک باندو و رژه ی تفنگداران دریایی و حضور لا و لشکر از چهار دانگ دنیا، فرزند گوش به فرمان دیگر را با شامل ساختن شماری از غلامک ها در گروه کاری آن، در مقام نمایندگی تحقق برنامه ها و هدف های آینده، تاج پوشی می کند."

جای آن است که چشمه ی اصلی الهام گرفتن و انگیزه واقعی خواب دیدن ملا محمد عمر و یا هر کس دیگری که پیش از وی و یا در آینده به سان او با خواب دیدن های دروغین و بی ماهیت و ساختگی به دنبال برقراری و تحکیم پایه های حکومت وحشت و سرنیزه و نهادینه کردن نظام سیاسی خود کامه، استبداد گرا، تک قومی بر بنیاد اصول و روش های فاشیستی، به بهای ریختاندن خون ملیون ها انسان در افغانستان، بودند و هستند و یا در تلاش اند؛ به شناسایی گذاشته شود:

" دو فقره به جهت من اتفاق افتاد که خیلی اسباب قوت قلبم گردیده، زیرا که از وقایع امیدوار شدم که از مأموریت به پادشاهی محروم نبوده آخر الامر کامیاب خواهم شد. از آن جمله شبی قبل از اینکه از روسیه عازم افغانستان شوم (ملا محمد عمر از پاکستان به افغانستان آورده شده بود- مؤلف ) در عالم رؤیا دیدم دو فرشته بازوهایم را گرفته مرا به حضور پادشاهی که در اطاق کوچکی جلوس فرموده بود، بردند. پادشاه صورتی داشت نیکو و بیضی، محاسن مدور، ابرو ها و مژگان های بلند و خوش وضع، لباس فراخ به رنگ آبی در بر و عمامه سفیدی به سر داشت. از تمام هیئت او کمال خوش منظری و طبع نجیب و رافت و حلم هویدا بود به طرف دست راستش شخص بلند قامت و باریک اندام نشسته بود. محاسنش

بلند و سفید و سیمایش کریمانه و مملو از خیال، زیر دستش شخص دیگری بود که قامتش کوتاه تر و میانه بالا بود و چهره اش بالنسبه به شخص پیر مرد که به دست چپ او نشسته بود سفید تر بود. قلمدانی هم پیش رویش گذاشته لباسش فاخرانه، چند قطعه نوشتجات عربی که در صفحه های کاغذ نوشته شده بود، جلوش گذاشته بود.

به طرف چپ پادشاه شخصی با محاسن جزبی و سبیل های بزرگ و ابرو های پیوسته، بینی کشیده و از سیمایش خیلی مهربانی و رأفت ظاهر بود. مشارالیه بالنسبه به سه نفر دیگر که مذکور داشتم از مردمان اهل الله بیشتر به اشخاص سیاسی دان شباهت داشت. قامتش از همه بلند تر و به پهلویش شلاق بلندی گذاشته بود. بعد از آن شخص دیگر به نهایت خوش صورتی در هیئت بالنسبه به دیگران که حضور داشتند بیشتر شباهت به پادشاه داشت. لباسش مثل لباسش سردار های لشکر که در زمان قدیم داشتند. شمشیری هم داشت از صورتش کمال فراست ظاهر و کلیه وضعش مثل جنگ آوران شجاع و در قامت از اشخاص دیگر که در این محفل بودند کوتاه تر بود.

همان وقتی که مرا به حضور این پادشاه و چهار نفر مصاحبش می بردند، دیدم دریچه که رو به اتاق بود دفعتاً باز شده شخصی را به حضور آن ها آوردند. پادشاه به اشاره چشم به شخص مذکور خطابی نمود که من الفاظ پادشاه را نشنیدم، ولی جواب را شنیدم به قرار ذیل بود: " اگر پادشاه شوم معابد سایر ادیان را خراب نموده به عوض آنها مساجد را خواهم ساخت" معلوم می شد پادشاه از این جواب چندان خشنود نشد و به فرشته هایی که شخص مذکور را آورده بودند حکم نمود او را برگرداندند فوراً مشارالیه را بردند.

بعد از آن همان سوال را از من نموده، جواب دادم " عدالت خواهم کرد و بت ها را شکسته به جای آن ها کامه روح خواهم داد" چون این الفاظ را ادا نمودم اصحابش با نظر مرحمت آمیزی به طرف من نگاه کردند. از این نگاه معلوم می شد تصدیق بر پادشاهی من نموده اند. همان لحظه ملحم شدم به این که پادشاه مذکور حضرت محمد مصطفی صلی الله و آله می باشد و دو شخص طرف یمین ابوبکر و عثمان و دو شخص طرف بيسار عمر و علی می باشند. بعد از خواب بیدار شده مشعوش گردیدم که حضرت پیغمبر و اصحابش که تعیین پادشاهان اسلام به قبضه اقتدار آنها ست مرا به امارت آتیۀ افغانستان انتخاب نموده اند. " ( کتاب: تاج التواریخ، تألیف: امیر عبدالرحمن خان، ناشر: مرکز نشراتی میوند، تاریخ طبع: میزان ۱۳۷۵ ه.ش، ج اول و دوم، صص: ۲۲۸-۲۲۷ )

از لابلای سخنان بالا به خوبی دریافت می شود که پیگیری سیاست های استعماری با خط های درشت خوش خدمتی به اربابان زورگوی سرمایه و سرسپردگی به ستمگران و تاراج گران تاریخ و روا داری خیانت و تبهکاری ها به شهروندان سرزمین خود، در نزد بسیاری از زمامداران یک افتخار تاریخی به شمار رفته است. کشتار سازمان یافته و قصدی مردم، گسترش وحشت و دهشت و ورشکسته ساختن سیاسی - اقتصادی - اجتماعی جامعه، پیامد یک چنین روش سیاسی که به آن رنگ و روغن دینی و مذهبی ارزانی دارند، است.

امیر عبدالرحمان خان در جایگاه یک شهزاده ی غدار، سفاک، جنایت پیشه و خاک فروش که یازده سال به عنوان فراری به سبب کشمکش های خاندانی، در قلمرو های تحت حاکمیت روسیه تزاری با عیش و نوش زندگی را گذرانید و در نتیجه ی زد و بند های ابر قدرت های وقت در " بازی بزرگ " به سلطنت دست یافت (۲۲ ژوئیه ۱۸۸۰)؛ با تکیه با همان نیرنگ های انگلیسی و آوردن قصه های دیو و پری، به فریب دادن مردم پرداخت و به کشتار های دسته دسته ای در هزارستان و بلورستان ( نورستان ) دست زد. کارنامه های پر از وحشت و دهشت، به توپ بستن مخالفان سیاسی، نگهداری انسان ها در قفس های آهنی، آواره ساختن و بیرون کشیدن و کوچاندن جبری باشندگان اصلی و بومی استان های شمالی و شمال شرقی افغانستان و جابجایی ناقلان از استان های جنوبی و شرقی به عوض آنان، همچنان غصب ملکیت ها و زمین های کشاورزی مردم و بخش کردن آن به نو آمدگی ها و ده ها و صد ها وحشیگری دیگر، خود را در لباس دینی و مذهبی پیچاند و " پیغمبر خدا و چهار یار با صفا " را در رسیدن به قدرت و در رفتار و کردار ظالمانه و وحشیانه ی خود در برابر مردم، بدنام ساخت.

در اداره ی سلطنتی سرکوبگر و دوزخی، امیر عبدالرحمان خان وظیفه ی نخست وزیر، وزیر جنگ، وزیر کشور، وزیر خارجه و برخی وزارت های مهم دیگر را خودش به پیش می برد. در این زمان

تبهکاری های تکان دهنده علیه شهروندان افغانستان و بر ضد انسان و روش های انسانی را تاریخ با خط های روشن بایگانی کرده است.

زمان سلطنت امیر شهید (!) فرزند عبدالرحمان خان و پس از آن زمامداری نادر خان و صدارت هاشم خان و شاه محمود خان در کار گسترش وحشت، دهشت، شکنجه، حبس و زندان، کشتار های گروهی، وحشی نبود. سردار محمد داوود خان پس از کودتای ۲۶ تیر / سرطان ۱۳۵۲ خ تا برگزاری همایش بزرگ (لویه جرگه) تصویب قانون اساسی (در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده) سال (۱۴ فبروری ۱۹۷۷) و تعیین کابینه ی جدید به پیروی از روش امیر عبدالرحمان خان، افزون بر مقام ریاست دولت، وظیفه ی: نخست وزیری، وزیر خارجه، وزیر دفاع را نیز خودش به پیش می برد.

ملا محمد عمر که بر بنیاد برنامه ی یکجایی آی اس ای، سی آی ای، انتلجنس سرویس و موساد... به قدرت رسید، کارنامه های پر از ترس و وحشت و دهشت، شکنجه، حبس و زندان، کشتار های گروهی، قتل های عمدی، تجاوز گری، آدم ربایی، گروگان گیری، نابود سازی و ویرانی، آواره ساختن و کوچ دادن های اجباری مردم و تبدیل افغانستان به سرزمین فاجعه های تکان دهنده را به خواب دیدن پیغمبر اسلام پیوند داد و به بزه کاری ها و خیانت های خود و گروه طالبان حیثیت دینی بخشید.

تاریخ نشان می دهد که در نزد همه ی زمامداران برتری خواه، قوم پرست، زورگو، خودخواه و خودکامه در افغانستان؛ در کارزار سرکوب مردم و کشتن عدالت و پایمال سازی حقوق و آزادی های بنیادی شهروندان، راه و رسم و روش های سیاسی و اداری امیر عبدالرحمان خان نمونه بوده است و از آغاز امارت اسلامی (!) طالبان و پس از واژگونی حکومت این گروه نیز به آن تکیه شد.

به هر حال، کمک های بی حد و اندازه پاکستان به گروه طالبان، در واقعیت افغانستان را به یک مستعمره سیاسی مبدل کرد. آی اس ای در کارزار نیرو گرفتن طالبان بسیار سنجیده شده گام برداشت و برنامه های وحشت آور را با پیروزی به انجام رسانید.

" کمک های مخفی پاکستان به طالبان در بهار سال ۱۹۹۵ در جنوب افغانستان قابل لمس بود. آی اس ای افسران پشتون را که در پاکستان به سر می بردند به کمک طالبان فرستاد، افسران کمونیست وابسته به شهنواز تنی به قندهار گسیل شدند تا هواپیما ها و تانک ها و توپخانه طالبان را ترمیم نمایند و به کار بپردازند. در شرق افغانستان جلال الدین حقانی به طالبان پیوست. این همه تحولات با پول، سلاح و مواد لوژستیک که از پاکستان به افغانستان می آمد پشتیبانی می شد.

داوطلبان مدارس پاکستانی به افغانستان سرازیر شدند. بعد از سقوط هرات در ماه سپتمبر ملا عمر و ملیشای درانی او به تمام جنوب افغانستان تسلط برقرار نمودند و در پی تسخیر کابل بر آمدند. " ( کتاب: جنگ اشباح، نویسنده: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، چاپ: بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، تاریخ چاپ: ۱۳۹۲ هـ ش- ۲۰۱۳ م، ص ۲۸۶)

پس از آن که پایه های اقتدار طالبان در کندهار تحکیم یافت و قوای حاجی سرکاتب فرمانده حزب اسلامی گلبدین حکمتیار شکست خورد و نیرو های جنگی تازه نفس " حدود (۲۰۰۰۰) جوان پشتون و چند صد نفر پاکستانی از سرحد عبور و به قوای ملا عمر پیوستند. " ( کتاب: طالبان: اسلام، نفت...، ص ۵۰)، آنان به طرف استان هلمند به حرکت افتیدند. طالبان حوزه ی جنوب غرب را نشانه گرفتند که زیر اداره ی امیر اسماعیل خان قرار داشت و هلمند جز آن بود. به گفته احمد رشید ژورنالیست پاکستانی، ملا عمر از خزانه طالبان که دو گاو صندوق آهنی بود، بندل های پول افغانی و دالر را به قوماندان ها فرستاد تا کار اشغال و تسخیر استان ها بدون درد سر به پیش رود.

( یادداشت : پیرامون چگونگی آغاز جنگ ها در قلمرو های حوزه جنوب غرب، پیروزی های مرحله ی نخست نیرو های دفاعی این حوزه و پس از بر افتیدن پی در پی استان ها به دست طالبان، ژنرال محمد ظاهر عظیمی در متن کتابی زیر عنوان: " طالبان چگونه آمدند" که در تابستان ۱۳۷۷ خ به چاپ رسیده است، در بسا مورد ها روشنی انداخته است. چون ایشان کارمند نظامی در رده های بالایی در حوزه ی جنوب غرب بودند؛ بنابراین مطالعه ی اثر شان می تواند به بسیاری پرسش ها، پاسخ بایسته بدهد.)

پیش از این که طالبان جنگ را به استان هرات بکشانند، به کمک پول های و افری که بانو بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان با چک سفید در اختیار آنان گذاشته بود، فرماندهان و جنگجویان پشتون تبار را در استان های زابل و ارزگان خریدند، بیرق های سفید تسلیمی بلند شد و جنگ ابزار ها زمین گذاشته شد و همه جا ها بدون شلیک مرمی به اشغال در آمدند. ولی خانم بوتو برای رهایی از مشکل مالی که ارتش پاکستان به آن سر دچار شده بود، کشکول گدایی به گردن انداخت و از دستگاه استخبارات عربستان سعودی و شبکه های اسلام گرای وابسته به آن، کمک های مالی طلب کرد.

در استان هلمند یک جنگ سالار عضو مافیای قاچاق مواد مخدر به نام غفار آخوند زاده از تنظیم حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی، وظیفه ی استاندار فرمانده نظامی را به دوش داشت. داعیه داران تشکیل " لوی کندهار " با طالبان یکجا شده با این فرمانده به جنگ پرداختند که در نتیجه ی آن شکست خورد و با شماری از جنگجویان به ارزگان و هزارستان رفت و از آنجا به استان غور رسید و در پایان به هرات برده شدند. طالبان هلمند را اشغال کرده و در ادامه ی پیشرو های خود تا دلارام رسیدند.

در آن هنگام که جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، روزانه صد ها فروند موشک را بر شهر کابل شلیک می کردند و هزار ها انسان را به کام مرگ می فرستادند؛ طالبان با خریدن فرماندهان و جنگجویان هم زبان و هم تبار خود و تسلیمی شمار دیگری، ارزگان و زابل را اشغال نمودند و به سوی کابل در حرکت شدند و باز هم بر بنیاد همکاری و پشتیبانی هم تباران، در استان میدان وردک، میدان شهر را اشغال کردند.

طالبان از راه های استان لوگر به حرکت خود به سوی کابل دوام دادند و در فیروزی ۱۹۹۵، قرارگاه مرکزی گلبدین حکمتیار در چهار آسیاب بر اندازی شد. حکمتیار یکجا با فرماندهان و جنگجویان حزب اسلامی به طرف جلال آباد، پا به فرار نهادند.

در کابل که کنون راه ها باز شده و کاروان های مواد خوراکی به شهر می رسند، حکومت کوشش به خرج داد تا به کمک محمود مستری نماینده ویژه ی سر دبیر ملل متحد برای افغانستان، زمینه برقراری آتش بس را فراهم کند؛ لیکن پیروزی به دست نیامد و جنگ میان قوای دولتی به فرماندهی احمد شاه مسعود و طالبان در گرفت.

پس از فرار گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود دو بار با ملا بورجان و ملا محمد ربانی اعضای رهبری طالبان، در چهار آسیاب دیدار کرد. در روند صحبت ها نمایندگان طالبان خواهان استعفای برهان الدین ربانی و تسلیمی احمد شاه مسعود شدند؛ بنابراین آنان به کدام نتیجه ای نرسیدند. در این وقت در کابل بین نیرو های دولتی زیر فرماندهی احمد شاه مسعود و قوای حزب وحدت اسلامی، درگیری رخ داد (۶مارچ ۱۹۹۵) که در آن جنگجویان حزب وحدت ناگزیر شدند تا از جنوب کابل خارج شوند و با طالبان ارتباط برقرار کنند و با آنان کنار آیند و جنگ ابزار های سبک و سنگین خویش را به طالبان تحویل دهند. گروه بدکار طالبان که هیچگاهی پای بند به وعده های خود نبودند، خلاف کلیه اصول و موازین اخلاقی و انسانی، عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت را گروگان گرفته و پس از شکنجه دادن های وحشیانه، به شکل بسیار بیرحمانه به قتل رسانیدند که از پی آن، دشواری ها و مرز بندی های قومی و مذهبی بیشتری پدید آمد.

چون احمد شاه مسعود در دیدار با اعضای هیأت رهبری طالبان در چهار آسیاب، به توافقی دست نیافت؛ از این رو جنگ سختی به وقوع پیوست و به تاریخ ۱۱مارچ ۱۹۹۵ در کابل، ضربه های کوبنده بر طالبان آورده شد. در کوچه ها و جاده های شهر کابل جنگ های خونین رخ داد و شمار زیادی از جنگجویان طالب از بین رفت و شکست نصیب طالبان گردید.

طالبان پس از شکست خوردن در کابل و دادن تلفات سنگین، بار دیگر متوجه هرات شدند. در آغاز استان های نیمروز و فراه را به اشغال خود در آوردند و به سوی فرودگاه نظامی سبزووار (شیندند) به حرکت افتیدند. قوای هوایی دولت ربانی خط های پیشروی طالبان را زیر ضربه های کاری گرفت و از فرودگاه هوایی سبزووار (شیندند) دفاع شد، طالبان تلفات سنگینی دادند و با پذیرش شکست از آنجا بیرون شدند.

شکست های پی در پی طالبان در حوزه ی جنوب غرب، به اسماعیل خان این جرأت را داد که دست به تعرض های نظامی علیه طالبان بزند و تا منطقه ی دلارام به پیش رود (۲۵ اگست ۱۹۹۵) و با به تصرف در آوردن بخش هایی از هلمند به کندهار نزدیک شود.

چون در پشت سر طالبان عربستان سعودی با کمک های چندین ملیون دالری و پاکستان با پشتیبانی نظامی و همکاری مشاوران آی اس آی، قرار داشتند؛ بنابراین آنان توانستند که به نوسازی قوا بپردازند، همچنان نیرو های جنگی تازه نفس از پاکستان به رده های آنان پیوستند. طالبان روند حمله های تعرضی را به استان هرات از سر گرفتند و به پیشروی خود ادامه دادند، در نتیجه به تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۹۵ هرات بر افتید، اسماعیل خان با شماری از فرماندهان دیگر به ایران رفتند. بدین شکل طالبان کلیه استان های حوزه ی جنوب غرب را اشغال کردند و در هرات باستان حکومت وحشت و سرنیزه را با دیدگاه های قرون وسطایی و نصب مهره های قوم درانی در مقام های اداری، به وجود آوردند و صد ها انسان بیگناه را به رگبار بستند.

بانو گابریله فنسکی (Gabriele Venzky) در بخشی از نوشته ی خود زیر عنوان "[خواب خراب]، ترس از اسلام گرایان" نشر شده در هفته نامه ی آلمانی Die Zeit تاریخ ۲۹ / ۱۲ / ۱۹۹۵، نگاشته است (برگردان):

" همچنان طالبان از پشتون تبار های سنی مذهب نمایندگی می کنند. در خزان به پشتیبانی دولت های حوزه ی خلیج و عربستان سعودی، این جنگجویان اندیشه ای با یک هجوم هرات در غرب افغانستان را اشغال کردند و در آنجا مانند نیم دیگر قلمرو افغانستان یک اسلام ارتدوکس را جاری ساختند. افزون بر این بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان با شتاب به ایران و ازبکستان سفر کرد؛ لیکن نتوانست که این سوء ظن را که "شاگردان مذهبی" آراسته به پیشرفته ترین جنگ ابزار ها، کلون پنجم پاکستان نیستند، بر طرف سازد. دیگر این روشن است که برای اسلام آباد بازگشایی راه های بازرگانی قدیمی به سوی آسیای میانه چقدر با اهمیت است. در آنجا چشمه های بزرگ زیرزمینی، نفت و گاز وجود دارد و پروژه لوله کشی بردن نفت و گاز به ارزش بیست میلیارد دالر از ترکمنستان به کراچی پاکستان از گذشته یک چیز برنامه ریزی شده به شمار می آید.

با پیدایی ملیشه های پر از تعصب طالبان، [برهان الدین] ربانی در کابل، دور از انتظار متحدان جدید پیدا نمود: ایران - روسیه - هند. این پدیده در عین زمان در ناسازگاری با پاکستان است. لیکن به خود اسلام آباد این بازیگر پر رو، می تواند این کودک دست پرورده (طالبان) تا چقدر خطرناک تمام شود، پاکستان به خود می بالد که ۱۶۰۰۰۰ جنگجوی را قومانده می دهد.

این خواب اسلام گرایان که یک دولت اسلامی بزرگ را که از مرز های ایران و افغانستان گذشته تا به آسیای میانه، تشکیل می دهند، تنها در همان هدف رؤیایی باقی می ماند. (این دولت اسلامی بزرگ، از نگر ساختاری باید به گونه ی ایران باشد) این سخنان مولوی [عبدال] حکیم [مجاهد] یکی از اعضای بلند پایه طالبان بود. (ولی یک دولت بزرگ اندکی بیشتر اسلامی.)

( یادداشت: در پیوند به چند و چون بر افتیدن هرات، وضعیت نیرو های دفاعی و روش های جنگی که دشمن در جنگ از آن ها استفاده نمود، در کتاب: "طالبان چگونه آمدند"، تألیف: ژنرال محمد ظاهر عظیمی به شکل گسترده و جز وار آگاهی داده شده است.)

طالبان با اشغال هرات، درگام نخست به نابود سازی ساختار های اقتصادی و فرهنگی اقدام نمودند و نهاد های اجتماعی را به زانو نشانند. یک نمونه: دستگاه بزرگ تولید سمنت که به کمک و همکاری اقتصادی و تخنیک کی کشور سوسیالیستی چکوسلوواکیا در پل هاشمی بنا شده بود، ویران و ماشین و آلات آن را پارچه پارچه ساخته و از هم جدا کرده به پاکستان بردند و فروختند. بر نهاد های آگاهی رسانی و آموزشی و پرورشی سانسور سنگین سایه انداخت و روند بر بادی و ویرانی: کتابخانه ها، موزیم ها، دانشگاه ها، دستگاه تلویزیون (در نخست دروازه ی آن را بستند و پس از آن به چور و تاراج کردن دست زدند) را در پیش گرفتند، ارزش های فرهنگی و هنری (تئاتر، موسیقی، رسامی، نقاشی، پیکر تراشی و دیگر رشته های هنر های زیبا) را عمل شیطان دانسته، همه را بند کردند. این تبهکاری ها بر بنیاد برنامه های پی ریزی شده و سازمان یافته از سوی اداره ی آی اس آی - حزب های مذهبی و در کل حکومت پاکستان و عربستان سعودی، صورت گرفت.



بانو ورونیکا ارند رویان (Veronika Arend Rojahn) حقوقدان از شهر برلین در بخشی. از گزارش سفر سیاسی خود به افغانستان نشر شده در روزنامه آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۰ / ۱۹۹۶، نگاشته است (برگردان).

"در مورد اینکه طالبان بدون پشتیبانی نیرومند پاکستانی توانایی اجرای کارها را نداشتند، شمار زیادی از نشانه‌ها گواهی می‌دهند: پایگاه اصلی کنونی آنان، کندهار و همچنان هرات بخشی از سیستم تلفون مرکزی پاکستان هستند، صحبت‌های تلفونی طالبان به خارج از افغانستان از سوی پاکستان نظارت می‌شود، بانک‌های پاکستانی در شهرهای زیر حاکمیت طالبان شعبه‌های خود را باز کرده‌اند. موترهای طالبان (لندروور ها-Landrover) همه از طرف راست رانده می‌شوند که در پاکستان رواج دارد و معمول است و حتی نمبر پلیت‌های پاکستانی آنها عوض نشده است و رانندگان با لهجه‌ی پاکستانی صحبت می‌کنند. طالبان وسایل و ساز و برگ نظامی درجه اول از تانک و توپ گرفته تا هواپیماهای جنگی در اختیار دارند. کمک و پشتیبانی خارجی از طالبان و حضور پاکستان در افغانستان آن چنان آشکار است که انسان، به پرسش می‌گیرد: چرا در گستره‌ی بین‌المللی تا هنوز هم درباره‌ی این موضوع پنهان کاری می‌شود."

طالبان چگونه و با استفاده از کدام ابزارها موفق به اشغال هرات شدند؟

حوزه‌ی غرب و جنوب غربی افغانستان برای حکومت مرکزی در کابل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و تا اندازه‌ی نقش راهبردی نیز داشت. پدید آمدن هرگونه ناآرامی در این جا، خطر جدی را متوجه دولت مرکزی می‌ساخت. از سوی دیگر مخالفان پیوسته می‌کوشیدند تا در این منطقه به ناآرامی‌ها دامن بزنند و توازن سیاسی و نظامی را از بین ببرند.

جنگ‌ها در حوزه‌ی جنوب غرب زمانی شتاب پیدا کرد که گفت و گوهای صلح بین نمایندگان دولت و گروه طالبان، در شهر پشاور پایان یافته بود و محمود مستری نماینده ویژه سر دبیر سازمان ملل متحد برای افغانستان، از افغانستان دیدن می‌نمود. در آغاز طالبان، استان‌های: فراه، غور و نیمروز را از زیر اداره‌ی دولت بیرون ساختند تا نشان دهند که می‌توانند توازن سیاسی و نظامی را در افغانستان به سود خود تغییر دهند. محمود مستری به تاریخ ۱۸ / ۷ / ۱۹۹۵ به کابل آمد و به بررسی وضعیت پرداخت.

پیش از این نیروهای لشکری دولت اسلامی افغانستان، آتش بس غیر رسمی دو ماهه را که با طالبان، توافق کرده بودند، نقض نموده و با هواپیماهای جنگی - آتش توپخانه و پیاده نظام به شهرستان دلارام حمله برده و آنجا را از زیر اداره‌ی طالبان بیرون کشیدند. هدف این حمله‌ی تعرضی را اشغال شهر گرشک در بر می‌گرفت تا از این راه به پایگاه اصلی طالبان، شهر کندهار می‌رسیدند. در پی برافتیدن دلارام، وزارت خارجه پاکستان به کاردار سفارت افغانستان در اسلام‌آباد به خاطر بمباران هوایی بر طالبان یادداشت احتجاجی حکومت خویش را سپرد.

ولی جنگجویان طالبان به زودی با درپیشگیری ضد حمله‌ها، به کمک آی اس آی و نظامیان پاکستانی، موفق به پیشروی‌های تازه شدند. در نخست به تاریخ ۲ / ۹ / ۱۹۹۵ مرکز استان فراه برافتید و به دنبال آن به تاریخ ۳ / ۹ / ۱۹۹۵ فرودگاه نظامی سبزوار (شیدند) دومین پایگاه هوایی نظامی افغانستان که اهمیت کلیدی برای چیره شدن بر هرات را داشت و هم‌مرز با ایران است، به دست طالبان افتید و همان بود که هرات زیر تهدید جدی قرار گرفت.

هرات دومین شهر بزرگ افغانستان است؛ از این رو پاکستان، عربستان سعودی، اسرائیل، آمریکا و طالبان در آروزی براندازی آن بودند. طالبان به کمک آی اس آی عملیات نظامی را از سر گرفتند و در حمله‌های تازه خود به پیشروی‌ها ادامه دادند و در شب ۵ / ۹ / ۱۹۹۵ بود که استان هرات را به مانند فرودگاه نظامی سبزوار، بدون پیشبرد کدام جنگ بزرگ، اشغال کردند.

نخستین بار خبر برافتیدن هرات را بر بنیاد خبر بنگاه خبری "رویترز" در اسلام‌آباد، یکی از سخن‌گویان وزارت خارجه پاکستان آگاهی داد و از فرار امیر اسماعیل خان فرماندار حوزه‌ی جنوب غرب، سخن زد.

با فرار اسماعیل خان به ایران یک بازوی مهم قدرت در افغانستان، از میدان جنگ ها بیرون رفت. فرمانروای هرات در درازای سه سال با به وجود آوردن یک ائتلاف کلان از میان حزب ها و گروه های جهادی، هرات را زیر اداره ی خود داشت. اشغال هرات از سوی طالبان، به آمریکایی ها این فرصت را فراهم کرد تا ایران را به سختی زیر فشار قرار دهند و با یک اشاره مرز بین دو کشور همسایه را ببندند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " هزار ها افغانستان کوچک" نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۵ / ۹ / ۱۹۹۵، " شکست یک متحد ایران در هرات" را به گونه ی زیرین بیان داشته است (برگردان):

" راندن اسماعیل خان، مشهور به فرمانروای هرات، از قدرت در ماه مارچ رقم خورده بود (مهر و لاک شده بود)، هر گاه جنرال دوستم فرمانروای قدرتمند شمال با وی یک قرارداد آتش بس را دستینه نکرده بود که در جنگ در دفاع از حمله های طالبان، پشت جبهه را باز بگذارد و وی را کمک کند. دوستم یک منطقه حایل بر ضد طالبان به وجود آورده بود [و از رخنه کردن طالبان جلوگیری می نمود]. در آغاز سال، همین که اسماعیل خان را از فرودگاه نظامی سبزواری (شیندند) بیرون راندند، وی (اسماعیل خان) علیه دشمن خود (جنرال دوستم) جهاد مقدس را اعلام کرد. جنگ های مسعود با دوستم و پیمان شکنی اسماعیل خان، سبب نزدیکی روابط میان طالبان و دوستم گردید."

بر افتیدن هرات برای دولت برهان الدین ربانی، در مرکز شکست حساسیت برانگیزی به شمار آمد. رهبری دولت به این نتیجه رسید که کنون باید همه توجه در دفاع از قدرت در شهر کابل، صورت گیرد و مجال آن داده نشود که پای طالبان به کابل برسد. وزارت دفاع دولت اسلامی به شهروندان که روز و شب در خوف و ترس به سر می بردند، از آمادگی های خود در دفاع از شهر در برابر حمله های طالبان، پیوسته اطمینان می داد. نماینده حکومت گفت که سنگر های دفاعی به گونه ی محکم بندی شده اند که اگر طالبان بخواهند سد های دفاعی را بشکنند، قادر به آن نمی شوند. در خط های جبهه ی میدان شهر (وردک) و محمد آغه (لوگر) استحکام های جدیدی ساخته شده و نیرو های ارتش آماده اند تا جلو هر گونه حمله ی طالبان را به کابل، بگیرند. در همین حال طالبان به خاطری که در میان مردم هراس انداخته باشند، اعلام کردند که کابل را موشک باران می کنند.

در واکنش به مداخله ی آشکار نظامیان پاکستان و انبازی افسران آی اس آی در رویداد بر اندازی پایگاه نظامی سبزواری (شیندند) و هرات، شهریان خشمگین کابل، سفارت پاکستان را به آتش کشیدند که در نتیجه ی آن یک کارمند جان خود را از دست داد و چند تن دیگر زخمی شدند.

در این میان، نماینده ویژه ی سازمان ملل متحد برای افغانستان، محمود مستری در پی آن شد که تلاش های صلح را از سر گیرد. در آغاز خواست به جلال آباد برود تا یک تصویر روشن از وضعیت موجود با خود داشته باشد و چهار تن مشاور دیگر را به کابل، هرات، کندهار و مزارشریف بفرستد تا با گروه های درگیر تماس برقرار کنند. تلاش های مستری در مارچ ۱۹۹۵ که باید برهان الدین ربانی، بر بنیاد توافق های گذشته، قدرت را به یک شورای گذرا می سپارید، به ناکامی انجامید.

از سوی دیگر، سفارت فرانسه در افغانستان که از علاقمندی کشور های عضو اتحادیه اروپا نمایندگی می کرد، به همه ی اروپایی ها گوشزد نمود تا کابل را ترک گویند. در آن زمان، شمار شهروندان اروپایی در افغانستان محدود به کارمندان سازمان های بین المللی کمک رسانی می شد. دلیل این هشدار، تهدید های پیهم طالبان بود، آنان اخطار گونه به برهان الدین ربانی وقت تعیین کرده بودند تا در مدت پنج روز از مقام خود کنار برود، در غیر آن به کابل حمله می کنند.

بانو Veronika Arend-Rojahn حقوقدان آلمانی اهل شهر برلین در بخشی از گزارش سفر سیاسی خود به افغانستان، زیر عنوان " شاهراه های (جاده های نابود شده، کارخانه های ویران) و وجود دائمی زشتی ها" نشر شده در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۹۹۶، درباره ی برافتیدن هرات نگاشته است (برگردان):

" مردم در هرات پس از سال ۱۹۹۲ در آرامش و صلح زندگی می کردند. زمانی که در ۱۹۹۵ م طالبان به آنجا هجوم بردند، در آغاز هیچ پایداری بر ضد آنان صورت نگرفت. مردم از وضعیت به وجود آمده

پذیرایی کردند؛ زیرا چنین می پنداشتند که راه های بازرگانی و رفت و آمد به سوی پاکستان، ترکمنستان و ایران به روی آنان، دوباره باز می گردد. گفته می شود که طالبان به اسماعیل خان استاندار پیشین هرات که پیش از هجوم آوردن طالبان، به ایران فرار کرده بود، پول هنگفتی پرداخته بودند تا از شهر بیرون برود] و شهر را تسلیم بدهد].

شهر هرات از سوی ۲۰۰ جنگجوی طالب اشغال شد؛ ولی امروز نزدیک به ۱۰۰۰۰ طالب در آنجا حضور دارند. به سبب وحشتی که طالبان به راه انداخته اند تا حاکمیت خویش را تحکیم بیشتر دهند، همچنان به خاطر اینکه روند آموزش و پرورش را لگد مال کرده اند؛ از این رو آنان کنون در هرات یک نیروی اشغالگر به شمار می آیند."

چیره شدن طالبان بر هرات، آنگونه که فکر می شد، به آسانی به دست نیامده بود. هر چند در آغاز مرحله، وضعیت پیش آمده در آنجا، در رسانه های گروهی جهان بازتاب گسترده پیدا نکرد و سازمان ملل متحد نیز کدام واکنش دارای اهمیت از خود نشان نداد؛ تنها نهاد های کمک رسانی بین المللی غیر دولتی بودند که مشکل زندگی مردم " روند آموزش و پرورش، خدمات پزشکی و درمانی، مسایل فرهنگی..." را زیر نگر داشتند و از بدتر شدن و پیچیده گردیدن وضعیت ابراز نگرانی می کردند تا توجه جهانیان به رویداد های هرات که هر روز نسبت به روز پیشتر خراب تر شده می رفت، جلب گردد.

وحید مزده یکی از جهاد گران دهه ی شصت خورشیدی (دهه ی هشتاد عیسایی) بر ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان و کارمند وزارت خارجه در امارت طالبان نگاشته است:

" اسماعیل خان هم در ابتدا قصد جنگ را نداشت و می گفت که اگر طالبان خواستار تامین نظم و امنیت و جمع آوری اسلحه از دست غیر مسؤل اند، این هدف در مناطق تحت کنترل وی برآورده شده، بنابر این دلیلی برای حمله طالبان به این منطقه وجود ندارد. اما جنگ طالبان با اسماعیل خان، به روشنی نشان داد که طالبان در صدد دستیابی به اهدافی فراتر از آنچه که در ظاهر امر مدعی آند، می باشند.

در سفری از هرات تا قندهار از مسیر جاده اصلی، یکی از مسؤلین طالبان که نگارنده نیز با وی همسفر بودم - خطوط متعدد جبهه را نشان داد، که قبل از فتح هرات، نیرو های اسماعیل خان و طالبان در برابر هم قرار داشتند. این مسؤل طالبان توضیح می داد که در برخی از این خطوط جبهه، تعداد طالبانی که در اثر تشنگی و بدی شرایط آب و هوا جان سپرده بودند از تعداد کشته های جنگی بیشتر بود.

در یک مرحله از جنگ، اسماعیل خان با نیرو های تحت فرمان خویش موفق شد تا خطوط مقدم جبهه طالبان را در هم شکسته [شکند] و آنان را تا دروازه های قندهار عقب براند. بقای طالبان با خطر مواجه گردید. در این مرحله سرنوشت ساز بود که شب هنگام ده ها عراده " پک آپ داتسون" حامل سربازان پاکستانی به کمک طالبان رسیدند که همه به لباس محلی ملبس بودند.

نیرو های طالبان به کمک همین نیرو های تقویتی، به تجدید آرایش جنگی پرداختند و با یک ضد حمله سریع و برق آسا، که طرف مقابل انتظار آن را نداشت، خط جبهه را در هم شکند [شکستند]. این شکست به حدی سریع و غیر منتظره بود که تلاش اسماعیل خان، برای سر و سامان دادن به یک خط دفاعی در " شیندند" و یا " ادرسکن" برای حفظ هرات به جایی نرسید. اکنون نوبت طالبان بود تا نیرو های شکست خورده را تا هرات و بعد تا مرز ایران تعقیب نمایند و به این ترتیب هرات در چهارم [پنجم] سپتمبر ۱۹۹۵ به دست طالبان افتاد.

مردم هرات، با مردم مناطقی که طالبان قبل از آن، بر آنان قوانین سخت گیرانه خود را تحمیل نموده بودند، فرق داشتند و از این جا بود که برای نخستین بار آوازه تعبیر خشک طالبان از شریعت اسلامی به خصوص در مورد تحصیل و کار زنان، به عنوان یک مشکل با این گروه مطرح گردید. ( کتاب: " افغانستان و پنج سال سلطه طالبان"، تألیف: وحید مزده، ناشر: بنگاه نشراتی نی <تهران>، سال چاپ: چاپ دوم سال ۱۳۸۲، صص ۲۹-۲۸).

طالبان که در آغاز بر بنیاد برنامه های پی ریزی شده ی آی اس آی، با شعار های فریبنده و دروغین چون: به وجود آوردن وحدت ملی، رسیدن دوباره ی محمد ظاهر، شاه پیشین به قدرت، برگزاری همایش بزرگ (لویه جرگه) به خاطر جلب توجه مردم خسته از جنگ، سخن می زدند و شماری از داعیه داران

چیره شدن سلطه ی سیاسی تک قومی با آنان هم زبان و هم کلام بودند؛ در تبلیغاتی که به سود آنان می شد، هدف پیشروی ها و پیروزی های طالبان را ایستادگی در برابر دشمنان اسلام و پشتون ها می دانستند. حتی برخی کارمندان قصر سفید، ماموران سی آی ای و مدیران وزارت خارجه آمریکا که سرگرم مسایل افغانستان بودند، تبلیغات طالبان را سخن درست می شمردند و پذیرفته بودند که این گروه توانایی آن را دارند تا وحدت میان پشتون ها را به وجود آورند و با افتیدن کامل قدرت به دست آنان، در افغانستان صلح می آید. بهای این دیدگاه آمریکاباز هم سیاسی و اقتصادی بود؛ زیرا اداره ی بیل کلنتن دنبال کردن سیاست سودآوری نفتی آمریکا در آسیای میانه را یک روش درست سیاسی و اقتصادی ارزیابی نموده بود.

بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان که به نام "مادر" طالبان شهرت یافته بود، در بهار ۱۹۹۵م در سفری به واشنگتن در دیدار با رییس جمهوری آمریکا، طالبان را گروهی به شناسایی گرفت که می توانند در افغانستان صلح را برگردانند و منطقه را با ثبات سازند. نخست وزیر پاکستان در لابی گری های خود به سود طالبان، از پشتیبانی بیدریغ و همه جانبه بانو رابین رافیل مدیر شعبه جنوب آسیا در وزارت خارجه آمریکا، برخوردار بود، حتی بیرون رفتن کشورش را از زیر تحریم های اقتصادی آمریکا که در پیوند به برنامه ی اتمی پاکستان وضع شده بود. وابسته به کوشش های وی می دانست که چنین هم شد و حکومت بوتو افزون بر از میان برداشتن تحریم ها، کمک های مالی جدیدی را نیز به دست آورد. از سوی دیگر، رییس جمهوری آمریکا بسیار هدف مندانه بر بی نظیر بوتو، از گذشته ها سرمایه گذاری کرده بود تا با نیرومند سازی طالبان، وضعیت به سود برنامه ی نفت و گاز شرکت نفتی یونیکال، تغییر بخورد.

در میان این همه گیر و دار ها و شیوه ی نگر اندازی ها به مسایل داغ در افغانستان که دچار جنگ های گروهی و نیابتی بود، هرات و در کل حوزه ی جنوب غرب به دست طالبان و سربازان پاکستانی افتید. این رویداد در زمانی پیش آمد که پاکستان - عربستان سعودی - ایالات متحده آمریکا و برخی کشور های دیگر همچشمی ها را با ایران به نقطه ی اوج خود رسانیده بودند. همچنان گروه های جهادی نیز طرف طالبان را گرفتند: فرماندهان و جنگجویان حزب اسلامی حکمتیار به طالبان پیوستند و در بر افتیدن هرات نقش فعال را بازی کردند، جنبش ملی اسلامی در پشتیبانی از طالبان بمباران های هوایی انجام داد، حزب وحدت اسلامی به سوی حکومت کابل و حوزه ی جنوب غرب به دیده ی سبک می نگرید، فرماندهان و جنگجویان حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی یکسره به طالبان پیوستند و به سود آنان جنگیدند، فرماندهان و جنگجویان حزب اسلامی مولوی محمد یونس خالص از طالبان پشتیبانی کردند در کنار آنان قرار گرفتند. پس از هرات، آی اس آی برنامه ی اشغال کابل را برای طالبان، پی ریزی کرد.

پیش از این که به چگونگی پیشروی طالبان به سوی پایتخت و بر افتیدن شهر کابل به دست آنان، پرداخته شود، در این خصوص چند نکته بایسته گفتن است:

برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی افغانستان به تاریخ ۱۶ / ۱۰ / ۱۳۷۴ - ۶ / ۱ / ۱۹۹۵ در صحبت با خبرنگار رادیو ننگرهار، به پرسش های وی پاسخ گفت و یادآور شد (برگردان):

" ما تلاش های طالبان را در بر چیدن پوسته (پاتک) های بازرسی و جلوگیری از رفتار های خلاف قانون یک عمل اسلامی می پنداریم. ما از این عملکرد اسلامی پذیرایی می کنیم. به یقین ما از آنان درخواست خواهیم کرد تا نقش مثبت خود را در پایان دادن به بحران کنونی در افغانستان ایفا بدارند. آرزو می نمایم که آنان به یک گروه جدید، در پهلوی گروه های پیشین، مبدل نشوند. آنان باید سعی به خرج دهند تا مسؤلیت اسلامی خود را در بخش امر به معروف و نهی از منکر ادا نمایند. آنان باید با مجاهدین دیگر یکجایی عمل کنند تا در سراسر کشور صلح برقرار شود و مخالفان شریعت اجازه نیابند که در کوشش آوردن یک رژیم غیر اسلامی شوند. آنان نباید به بالا گرفتن رشوه ستانی و فساد مالی و روش های غیر اخلاقی اجازه دهند. آنچه در این بخش ها گام برداشته شود ما از کوشش های آشکار آنان پذیرایی می کنیم و پشتیبانی بعمل می آوریم.

من به این باور هستم که کوشش های آنان از انگیزه ی درونی خود شان سرچشمه گرفته است. طالبان گروه سیاسی نیستند. من اطمینان دارم که آنان بر بنیاد انگیزه ی اسلامی خویش به پیش رفته اند. تا کنون تحریک آنان یک جنبش به کلی سالم و منظم است. آنان هیچ ارتباطی به دولت ندارند. شماری از کشور ها که هدف هایی را در افغانستان دنبال می کنند، می خواهند مداخله نمایند که این شکل حرکت، زیر نام

ملاها و طالبان خلاصه شود. طالبان بر پایه فهم اسلامی خود نباید به کسی اجازه دهند که دست‌هایی از خارج به سوی آنان دراز شود تا در درون تحریک‌شان به مداخله بپردازند."

حکومت برهان الدین ربانی از آغاز پیدایی طالبان تا پیشروی‌های نظامی نخستین آنان، راه‌آشتی و دوستی و نزدیک شدن و همدلی با این گروه را در پیش گرفت و کمک‌های زیاد مالی و نظامی در اختیار شان قرار داد و از رده‌ی مجاهدین کسانی را نزد آنان فرستاد تا مشکل بدون جنگ و خونریزی و حمله به کابل، از راه گفت و گو و رسیدن به هم‌نگری حل گردد؛ لیکن سودی در پی نداشت؛ زیرا پاکستان (آی اس آی)، عربستان سعودی و دیگر کمک‌گران طالبان که همگام با برنامه‌های این دو کشور به پیش می‌رفتند، تصمیم خود را گرفته بودند. کابل باید فتح(!) می‌شد و طالبان به قدرت می‌رسیدند.

در فیروزی ۱۹۹۵ طالبان به حرکت‌های نظامی در اطراف کابل دست زدند و می‌خواستند کار را با دولت اسلامی یک طرفه سازند. این شیوه‌ی جنگ و گریز تا مارچ ۱۹۹۵ ادامه پیدا کرد و آهسته آهسته شتاب گرفت. در همین وقت حکومت کابل، پس از یک آرامش یک ماهه، در غرب کابل در جنگ با مخالفان بود که سخت‌ترین آن به روز ششم مارچ رخ داد.

ارتش حمله‌های هوایی یکسره کن را علیه نیروهای حزب وحدت اسلامی، در پیش گرفت. در جنگ‌های تن‌به‌تن کارته سه را از وجود آنان پاک‌سازی نمود. در این وضعیت طالبان از قلمروهای زیر اداره‌ی خود در چهار آسیاب و از شرق کابل موشک‌پرانی می‌کردند که از پیامد آن شمار زیادی از شهروندان جان باختند و یا زخمی شدند و فرود آمدن یک فیر موشک به بیمارستان صلیب سرخ آسیب رسانید.

آنگونه که پیشتر یادآوری شد، بر بنیاد برنامه‌ی سازمان ملل متحد، بایست برهان الدین ربانی به تاریخ ۲۱ / ۳ / ۱۹۹۵ قدرت را به یک حکومت که از میان حزب‌ها شکل می‌گرفت، تسلیم می‌داد؛ لیکن ربانی به آگاهی رسانید، در صورتی که ده حزب با همدیگر در جنگ اند، اگر بین خود به توافق دست نیابند، در قدرت باقی می‌ماند.

پیش از این، مولانا فضل‌الرحمان رهبر حزب جمعیت‌العلمای پاکستان، با تأیید و موافقه طالبان به کابل آمده بود تا درباره‌ی آماده‌سازی برنامه‌ی صلح بین رییس‌جمهوری ربانی و طالبان میانجیگری کند. در همین حال، ملا بور جان فرمانده محلی طالبان، از حزب وحدت و نیروهای نظامی حکومت خواسته بود تا به خاطر جلوگیری از خونریزی بیشتر، جنگ ابزارهای خود را زمین‌گذارند، در غیر آن طالبان علیه آنان به اقدام‌های عملی دست خواهد زد.

در گیر و دار این برخورد‌های جنگی یک هفته‌ای میان حزب وحدت و نیروهای نظامی حکومت کابل، حزب وحدت اسلامی با طالبان به گفت و گو پرداخته، سنگرها و جنگ‌ابزارهای خود را به طالبان تسلیم داد.

طالبان که به چیز دیگری، جز اشغال کابل خرسند نمی‌گشتند، به جنگ و آدمکشی‌های خود پافشاری داشتند؛ ولی وضعیت به سود آنان نبود. ارتش حکومت رییس‌جمهوری ربانی به موضع‌های طالبان حمله ور شد و به پیشروی خود ادامه داد و تا چهار آسیاب به پیش رفت و جنگنده‌ها از هوا بمب ریختند. پس از شش ماه پیشروی‌های جنگی، طالبان نخستین بار بود که در جنگ‌های کابل، شکست سنگینی خوردند و از همه‌ی نقاط شهر، از آن زمره از جای‌هایی که از حزب وحدت به اشغال خود در آورده بودند، به بیرون رانده شدند. در این جنگ‌ها طالبان صد‌ها کشته از خود به جا گذاشتند و وسایل نظامی آنان به غنیمت گرفته شد؛ لیکن این گروه با وحشی‌گری و خلاف توافق و تعهد خود، عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت اسلامی را گروگان گرفته با خود بردند.

طالبان پس از این شکست، بار دیگر کابل را زیر باران موشک قرار دادند و از نقاط دور و از تپه‌ها با توپخانه آتش‌باری کردند که از پیامد آن صد‌ها انسان کشته شدند.

در سال ۱۹۹۵ تا سپتامبر ۱۹۹۶، طالبان از یک سو به محکم‌بندی قدرت و پایگاه‌های خود در هرات و استان‌های همجوار آن ادامه دادند و از سوی دیگر شهر کابل را از جنوب و غرب زیر باران موشک و حمله‌های سنگین زمینی می‌گرفتند. در این میان عربستان سعودی و پاکستان، کمک‌های مالی و

نظامی خویش را به این گروه خود ساخته ی خویش به پیمانهدی خیلی ها زیاد افزایش دادند تا بر اندازی کابل زودتر صورت گیرد. به همین خاطر، شهزاده ترکی فیصل رییس دستگاه استخبارات عربستان از پاکستان دیدار کرد تا یک برنامه ی جدید عملیاتی را برای طالبان، پی ریزی کنند. ترکی فیصل در جولای ۱۹۹۶ از کندهار دیدن نمود و با رهبری طالبان گفت و گو کرد. دو ماه پس از این سفر، طالبان دست به کار شده تا از راه دره خیبر به شهر جلال آباد داخل شوند.

عربستان سعودی و پاکستان در یک برنامه ی یکجایی، زمینه سازی کردند تا شورای مشرقی بی صلاحیت شود و سرانجام از هم بپاشد و رهبری آن تسلیم گردد:

" عربستان و پاکستان فرار حاجی عبدالقدیر رئیس شورای مشرقی و تسلیمی جلال آباد را تنظیم کردند. بر اساس گزارش [گزارش] بعضی از افغان ها، حاجی عبدالقدیر مبلغی در حدود ده میلیون دالر بهمین مناسبت دریافت داشت و برایش اطمینان داده شد که دارائی ها و حسابات بانکی اش منجمد نمی گردد و دست نخورده باقی می ماند.

طالبان حملات خود را به تاریخ ۲۵ اگست ۱۹۹۶ شروع نمودند. وقتی که حملات از جنوب آغاز شد، پاکستان صد ها طالب مسلح را از کمپ های مهاجرین اجازه داد از سرحد عبور و با طالبان بپیوندند. جلال آباد در وحشت و اضطراب قرار گرفت. شورای مشرقی سقوط نمود. حاجی عبدالقدیر بتاریخ ۱۰ سپتمبر به پاکستان فرار کرده محمود که بصفت والی بعوض حاجی عبدالقدیر زمام امور را در دست گرفت، با شش نفر محافظین خود، یک روز بعد زمانی کشته شد که بطرف پاکستان در حال فرار بود. شام همان روز یک ستون متحرک طالبان، سوار بر پکپ های داتسن، به رهبری و قوماندانی ملا بور جان به شهر جلال آباد بعد از یک مقاومت کوتاه که در آن هفتاد نفر کشته شد، داخل گردید.

در چند روز آینده ستون های متحرک طالبان سه ولایت شرقی، ننگرهار، لغمان و کنر را تصرف نمودند. در شب ۲۴ سپتمبر ۹۶، طالبان بطرف سروبی در ۴۵ میلی کابل به راه افتادند. ( کتاب: " طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ در آسیای میانه"، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه نشراتی میوند، سال چاپ: ۱۳۸۷ خ، ص ۷۳)

کنون که طالبان پشتیبانی بیدریغ آی اس آی و ارتش پاکستان و پشتیبانی مالی و سیاسی عربستان سعودی و در پشت پرده آمریکا ( بانو رابن رافیلو تام سایمن سفیر آمریکا در پاکستان در این همسویی نقش داشتند) را با خود دارند کون در جلال آباد حاکم هستند، در عملیات های شبانه راه پیشروی را به سوی کابل باز کردند و به تاریخ

۲۵ / ۹ / ۱۹۹۶ شهرستان سروبی را به دست آوردند، نیرو های وفادار به برهان الدین ربانی منطقه را ترک گفته به کابل فرار نمودند، همین بود که طالبان سد نزدیک شدن به کابل را از سر راه خود برداشتند و در آغاز زیر فرماندهی مولوی جلال الدین حقانی که در سال ۱۹۹۵ به طالبان پیوسته بود، حمله به کابل را سازماندهی کردند و شامگاه ۲۸ / ۹ / ۱۹۹۶ به کابل رسیدند که پیش از پیش از وجود نیرو های دولتی تهی شده بود. بدین شکل کابل بر افتید.

" سقوط کابل سریع بود و بن لادن، شیخ ثروتمند سعودی، در تسریع سقوط آن نقش داشت. نیرو های طالبان در ماه اگست ۱۹۹۶ یک حمله ناگهانی را علیه شورای جلال آباد به راه انداختند. حاجی قدیر و اعضای دیگر شورا که از بازگشت بن لادن استقبال کرده بودند، به پاکستان فرار نمودند و طالبان، کنترل منطقه را به دست گرفتند. بن لادن پس از سقوط جلال آباد در میان طالبان زندگی می کرد.

بن لادن برای طالبان سه میلیون دالر داد، تا به وسیله آن قوماندانان باقیمانده میان جلال آباد و کابل را خریداری نمایند. طالبان شاید از دوستان دیگر در خلیج، تاجران، شرکت های حمل و نقل، از تجارت هیروئین و استخبارات پاکستان برای این منظور پول به دست آورده باشند....

مسعود بعد از آن کابل را از دست داد که او به آخرین اتحاد با دشمن سابقش گلبدین حکمتیار دست زد. حکمتیار که به درستی پی برده بود که آی اس آی او را رها کرده و از طالبان پشتیبانی می نمود، به مسعود رو آورد. مسعود نیز چاره جز نزدیکی با او نداشت. گر چه نیرو های حکمتیار قابل اعتماد نبودند



اما آن ها جناح شرق کابل را در اختیار داشته و طالبان را در این محاذ از پایتخت دور نگهداشته بودند، اما حکمتیار از مسعود می خواست ، تا نیرو های خود را از کابل خارج نموده و بر طالبان حمله نماید....

سروبی که عنوانیت دروازه شرقی کابل را داشت روز ۲۵ سپتمبر به دست طالبان سقوط کرد. نیرو های محلی حکمتیار خود را به طالبان فروخته و از جنگ خودداری کردند. ( کتاب: " جنگ اشباح "، نویسنده: سنیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، ناشر: بنگاه انتشارات و مطبوعه میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲خ- ۲۰۱۳م، صص ۳۳۲-۳۳۰)

ملیته های افراطی طالبان به هجوم آوردن به کابل، در پایتخت افغانستان به وحشیگری آغاز کرده، حاکمیت وحشت و دهشت را برقرار ساختند. در روند پالیدن خانه به خانه مردم، هزاران شهروند ملکی بازداشت شدند و جو خوف و هراس را به وجود آوردند. شماری از شهروندان وفادار به برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود که در کابل باقیمانده بودند، به بازداشتگاه برده شده به سختی شکنجه گردیدند و شماری را هم به خاطر پهن کردن ترس و رعب در بین مردم به رگبار گلوله بستند. در نخستین شب ها و روز های حاکم شدن طالبان و پاکستانی های همراه و همکار آنان در کابل، اداره ی خشن اسلامی سده های وسطایی این ملیته ها که نمونه ی آن در سده های واپسین دیده نشده بود، به تبهکاری های هولناک دست زد. در بازار ها، در مسجد ها و در خانه های شخصی شهروندان داخل می شدند و جوانان را بازداشت و با خود می بردند؛ به موزیم ها و نگارستان ها گله وار رفته، آنچه از چور و چپاول و دستبرد گروه های جهادی به دور مانده بود به بهانه غیر اسلامی بودن، شکستند و نابود کردند و دزدیدند و با خود بردند. دروازه های دبیرستان ها، آموزشگاه های دوره ی آموزش ابتدایی و میانه و دانشگاه را، بویژه به روی دختران بستند و کلیه زنان را از کار در دفتر های دولتی و نهاد های آموزشی باز داشتند و شماری زیادی از کارمندان را از وظیفه سبک دوش کردند.

ملا عمر از کندهار فرمان تشکیل شورای شش نفری طالبان را به خاطر اداره ی کابل، در وجود ملا های زیرین بیرون داد که در آن بیشتر پشتون های قبیله درانی در نظر گرفته شده بود:

- ملا محمد ربانی رییس شورا

- ملا محمد غوث ( وزیر خارجه شد )

- ملا امیر خان متقی ( وزیر اطلاعات شد )

- ملا سید غیاث الدین آغا

- ملا فضل احمد

- ملا عبدالرزاق

. برای عملی سازی شریعت با روش های سخت گیرانه ی پولیس مذهبی به نام اداره ی " امر بالمعروف و نهی عن المنکر " به وجود آمد که وظیفه ی آن آزار و اذیت دادن شهروندان بود. کارمندان این اداره پنهانی به درون خانه های مردم می رفتند، در نهاد های دولتی حاضری کارمندان را بازرسی می کردند و در روز روشن به جان رهگذران می افتیدند، ساعت و انگشتر را از دست مردم بیرون می آوردند و از آن خود می ساختند، لباس را در بدن مردان پاره پاره می نمودند. یادآوری کارنامه های غیر انسانی و وحشیگری های این اداره، مو را در اندام انسان راست می سازد.

شگفت انگیز است: در آن هنگام که عملکرد های غیر انسانی و تبهکاری های وحشتناک طالبان مردم جهان را بهت زده ساخته بود؛ ایالات متحده آمریکا از راه های ارتباطی به شکل رسمی با نماینده های این گروه وحشی تماس گرفت و رابطه برقرار کرد. ولی بر خلاف آن، فدراتیف روسیه و جمهوری های آسیای میانه ( کشور های آزاد دارای منافع مشترک) در یک نشست اضطراری در شهر الماتا، وضعیت را در افغانستان به بررسی گرفتند و درباره پایان جنگ و پیشبرد گفتمان میان طرف های درگیر در افغانستان تأکید کردند. در این نشست نور سلطان نظر بایف رییس جمهوری قزاقستان به نمایندگی از

دیگر دولت های عضو این اتحاد، اعدام ها و رفتار غیر انسانی طالبان را پس از اشغال کابل، محکوم نمود و یادآور شد که آنان نمی خواهند در مسایل داخلی افغانستان، مداخله کنند.

سازمان ملل و ایالات متحده آمریکا (پشتیبان طالبان) از ملیشه های طالبان خواستند تا به ستم و ناروایی و بیدادگری بر زنان افغانستان پایان دهند، در غیر آن کمک ها به آنان بند می شود. یک خواهش قرار دادی و پروتوکولی، بدون کارایی و تأثیر گذاری بر عملکرد های غیر انسانی گروه خون آشام طالبان، که از ادب، فرهنگ، دانش، انسان بودن و روش های انسانی به درازای سده ها فاصله داشتند. همین گونه کمیسیون حقوق بشر اتحادیه اروپا، از طالبان خواهش کرد تا به حقوق بشر و حق کار و زندگی زنان افغانستان، احترام بگذارند.

در آن هنگام که گروه طالبان همه روزه در برنامه های رادیو افغانستان که به رادیو شریعت تغییر نام داده بود، فتوا های فرمانروای خود را به خاطر تنگ ساختن فضای کار و زندگی بر مردم و نابود سازی حقوق و آزادی های بنیادی شهروندان، پخش می کردند؛ برهان الدین ربانی به مزار شریف رفت تا با جنرال دوستم دیدار کند و یک اتحاد ضد طالبان را سر و سامان دهند. لیکن تنها دو هفته از بر اندازی کابل گذشته بود که طالبان به گفت و گو ها درباره ی آوردن صلح به افغانستان، آمادگی نشان دادند و از جنرال عبدالرشید دوستم و احمد شاه مسعود خواستند تا راه جنگ را در پیش نگیرند، در غیر آن مسؤولیت خرابی وضعیت به دوش آنان خواهد بود. ولی رخداد های خونبار و پر از فاجعه نشان داد که طالبان و پشتیبان های آنان (آی اس آی و سی آی ای) با این ترفند های پر از بی شرمی قصد داشتند تا به آسانی دشمنان را از سر راه خود بردارند و از شکل گیری پایداری بزرگ در برابر حاکمیت قرون وسطایی طالبان جلوگیری کنند.

کابل به شهر ارواح هم مانند شده بود که مردم در آن همه چیز یک زندگی شهری را از دست دادند و از سر ناگزیری باید تاریکی دوره ی سنگ را دوباره آزمایش کنند. پیرامون وضعیت حاکم در کابل، Peter Münch در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "بازار پشیمانی و عفو" نشر شده در روزنامه آلمانی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۲ / ۲ / ۲۰۰۰ نگاهشسته است (برگردان):

"فرمانروایان [امروزی در کابل] و تحریک آنان از روستا های جنوب افغانستان سربلند کرده اند و [مناسبت ها و روش های] روستایی را به پایتخت آورده اند. کابل امروز به سبب روش های واپس گرایانه ی طالبان خود را این گونه به نمایش می گذارد:

یک شهر بی سرور و شادمانی، لخت از گناه [افتیده در دام شریعت طالبانی]، شهر مرده و بدون زندگی، شهر خموش و فرو رفته در سکوت. کلیه مسایل چنان عجیب و غریب و بیگانه از جهان اثر می گذارند، آن طوری که فکر می کنی که اینجا یک آزمایشگاه برای پیشبرد آزمایش ها باشد: در کابل ناقوس های خطر [ترس و وحشت] خوشی های زندگی را بلعیده است و کنون دیده می شود که انسان ها در این خلای قدرت، چگونه زندگی به سر می برند."

طالبان در کابل حاکم شدند و با رفتار ها و عملکرد های خود مردم جهان را وحشتزده ساختند و نگرانی از خاطر حاکمیت خشن و دنبال کردن راه و رسم سده های وسطایی و افراط گرایی اسلامی افزایش یافت. آمریکایی ها که تاکنون پیدایش اعجاز انگیز طالبان را در همخوانی با خواسته های سودجویانه خود پشتیبانی و همراهی می کردند، حالا دست به کار شده اند تا بدانند که چه یک بلایی را در افغانستان پدید آورده اند که تلاش دارند تا شناسایی سیاسی رسمی به دست آورند. ولی با لحن آهسته از خطرناک بودن آنان نیز هشدار می دهند. ولی مقام های رسمی ایالات متحده آمریکا بی توجه به رفتار و کردار طالبان، به جای نشان دادن شیوه ی رفتن به راه انسانی، به دنبال رسیدن به هدف های خود بودند:

"وزارت خارجه آمریکا در برابر این اقدامات [بند کردن کار و روند آموزش و پرورش زنان و رفتار تبعیضات اداره ی امر به معروف و نهی از منکر در برابر شهروندان] اعتراض جدی نکرد. دیپلمات های آمریکایی نمی خواستند موجب ناراحتی فرمانروایان جدید کابل شوند. در پیام محرمی که از واشنگتن به سفارت های آمریکا ارسال شد، تذکر به عمل آمده بود که آمریکا خواهان تماس با رهبران طالبان است.

در این پیام آمده بود که دیپلمات های آمریکایی به رهبری طالبان این پیام را برسانند که آمریکا خواهان داشتن روابط کاری به آن گروه است. همچنین دیپلمات ها باید درباره برنامه ها و سیاست های آن گروه

اطلاعات به دست آورده و رهبری طالبان را از تشویش های آمریکا درباره ثبات در منطقه، حقوق بشر، مواد مخدر و تروریسم آگاه نمایند.

بن لادن در آخر فهرستی قرار داشت که موضوعات مورد علاقه آمریکا را بیان می کرد. پیام از رهبری طالبان خواهان پاسخگویی به دو سوال بود. اول اینکه: ما از اعلان شما مبنی بر بستن کمپ های تربیه تروریست ها که بیشتر توسط حکمتیار، سیاف و گروه های عرب اداره می شد، استقبال می نمایم. درباره وضعیت فعلی این کمپ ها به ما اطلاعات دهید.

دوم اینکه: آیا شما از محل زندگی رهبر افراطی های سعودی اسامه بن لادن اطلاع دارید؟ ما بیشتر شنیده بودیم که او در ولایات شرقی زندگی می کرد. به عقیده ما حضور او در افغانستان به نفع کشور شما نیست.

رهبران طالبان به سفارت آمریکا در اسلام آباد تلفون نموده گفتند که آنها نمی دانند بن لادن در کجا زندگی می کند.

سفیر تام سایمن با ملا محمد غوث روز ۸ نوامبر در سفارت آمریکا در اسلام آباد ملاقات نمود. ملا غوث که مانند ملا عمر یک چشم بود، سرپرستی وزارت خارجه طالبان را به عهده داشت....

ملا غوث که مودبانه به سخنان سایمن گوش می داد، گفت: طالبان برای دستیابی به صلح تلاش می کنند، ولی به خواسته های دشمنان شان، مخصوصاً مسعود و جبهه شمال، تن نخواهد داد.

در همین ماه روبن رافیل سیاست آمریکا در برابر طالبان را در اجلاس بسته شورای امنیت ملل متحد در شهر نیویارک چنین شرح داد: به خاطر صلح، همه کشور ها باید با طالبان تماس برقرار کنند. طالبان بیش از دو ثلث خاک افغانستان را تحت کنترل خود دارند؛ آن ها افغان (!) اند، آن ها مردمان بومی اند، و آن ها نشان داده اند که شانس باقی ماندن را دارند. دلیل موفقیت آن ها این است که اکثریت افغان ها (!)، مخصوصاً پشتون ها، نظم نسبی بی را که توسط طالبان آورده شده، بر هرج و مرج حاکم بر افغانستان ترجیح می دهند گرچه این صلح و ثبات نسبی با بعضی از محدودیت اجتماعی همراه بوده است.

رافیل علاوه کرد: طالبان اکنون یک واقعیت بین المللی اند، به نفع افغانستان و هیچ کدام ما نخواهد بود که آن ها را تجرید کنیم. " (کتاب: جنگ اشباح، نویسنده: ستیو کول، مترجم: مهندس محمد اسحاق، چاپ: بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲ هـ ش - ۲۰۱۳ م، صص ۳۳۶-۳۳۴)

کنون که بیدادگری خشن، وحشیگری و تبهکاری های بی حد و اندازه ی طالبان در برابر مردم، بویژه زنان و تبار های غیر پشتون (تاجیک ها، هزاره ها، ازبیک ها...) مایه شرمساری کمک گران و پشتیبان های آنان (پاکستان، عربستان سعودی، آمریکا، انگلیس، اسرائیل، حزب های مذهبی پاکستان، شیخ های عرب و غیره) گردیده است و دشمنی آشکار طالبان با تمدن، فرهنگ، پیشرفت سیاسی - اقتصادی و اجتماعی، پایمال سازی و نقض شدید حقوق (بنیادی، بشری، شهروندی) مردم، تکیه بر پیشبرد جنگ و خونریزی کشتار وحشیانه شهروندان، بسته کردن دروازه ی برخی نهاد های کمک رسانی و خدماتی داخلی و خارجی و آوردن بندش بر ادامه ی کار و فعالیت شمار دیگری از نهاد های خدمات همگانی... به آن افزوده شده است و طالبان را به عنوان یک پدیده ی نفرت انگیز به نمایش گذاشت و پرده دروغین پشتیبان های آنان را نیز از چهره های شان برداشت و ناسازگاری مردم را در برابر آنان برانگیخت؛ همه برای دریافت یک پاسخ قناعت بخش و مناسب به عملکرد خود برآمدند تا از نگرانی های ایران، روسیه و جمهوری های آسیای میانه بکاهد و به شکلی کمک های خود را برای طالبان در زیر پوششش تلاش های عوام فریبانه ی سیاسی برای تشکیل یک حکومت فراگیر و یا آوردن محمد ظاهر، شاه پیشین و طرفدارانش به اریکه قدرت، به پیمانان گسترده، ادامه دهند.

به یک نمونه از این گونه دیده درایی ها توجه فرمایید:

" چند روز بعد از حاکم شدن طالبان بر کابل، < سلمان العمری > سفیر وقت عربستان سعودی در افغانستان، با ملا محمد حسن آخذ، معاون شورای سرپرست (که به تازگی طبق فرمان ملا عمر به وجود آمده بود) ملاقات نمود. این ملاقات در قصر گلخانه صورت گرفت.

در ابتدا ملا حسن آخند، شمه ی از جریانات نظامی را که سرانجام به افتادن کابل به دست طالبان منجر گردید، شرح داد و کشته شدن (ملا بور جان) را یک ضایعه بزرگ خواند. سلمان العمری، سخنانی را که مترجم برایش ترجمه می کرد، به دقت می شنید، ولی لحظه به لحظه ناراحت تر می شد. بالاخره او سخن ملا حسن را قطع نموده، در حالی که آثار خشم در لحن کلامش هویدا بود، گفت:

ملا حسن! آیا قرار ما و شما همین بود شما بکابل وارد شوید؟ آیا قرار این بود که شما در کابل حکومت بسازید؟ آیا من و تو و ملا محمد ربانی و دیگران چه فیصله کرده بودیم؟ شما کاری را که نباید انجام می دادید، انجام دادید. اکنون مسئولیت آینده کار به دوش خود شماست. " (کتاب: "افغانستان و پنج سال سلطه طالبان"، تألیف: وحید مزده، چاپ: بنگاه نشراتی نی <تهران>، سال چاپ: چاپ دوم ۱۳۸۲ خ، ص ۳۹)

طالبان اندکی پس از اشغال کابل به وادی شمالی هجوم بردند و تا دهنه ی داخل شدن به پنجشیر و کوتل سالنگ به پیش رفتند؛ لیکن به زودی با دادن تلفات سنگین شکست خوردند و به بیرون رانده شدند (درین مورد و درباره رویداد های خونین در استان های شمالی، شمال شرقی و شمال غربی در فصل های: جنگ ها و فاجعه انسانی، آگاهی همه جانبه داده شده است). در کلیه پیشروی های طالبان، آی اس آی و نظامیان پاکستان و حزب های مذهبی آن کشور و رهبران آن (مولانا فضل الرحمان و مولانا سمیع الحق) و عربستان سعودی همکار طالبان بودند و با فرستادن هیأت های رسمی به کابل، نیازمندی های مالی و جنگ ابزاری آنان را فهرست بندی می کردند تا در ارائه کمک ها و افزایش در آن کمبود و وقت کشی نشود. همچنان ایران، روسیه و کشور های آسیای میانه کمک های خویش را به مخالفان طالبان افزایش دادند.

با وجود همه پیروزی های پی در پی طالبان، آنان درگیر اختلاف های درونی خود بودند و افراد مهم در رهبری این گروه به دنبال سلیقه های شخصی و گاهی هم اختلاف های اصولی می رفتند و دو دستگی آشکار در بین آنان دیده می شد.

Tomas Avenarius در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "یک خوشبینی به عنوان پیام آور صلح" نشر شده در روزنامه ی آلمانی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۲ / ۴ / ۱۹۹۸ نگاشته است (برگردان):

"نظر اندازی به برابری قدرت [و مناسبت ها] در میان خود طالبان یک مشکل باقیمانده است [چیزی که به نام مشکل باقیمانده است، شفافیت مناسبت ها در بین خود گروه طالبان است]: یک بخشی از این بنیاد گرایان به این باور اند که می توانند سراسر افغانستان را به اشغال خود در آورند. حکومت باید کار خود را به سوی راه انتخابی جنگجویان، جهت دهد: (خوبی ها را توصیه نمایید و بدی ها را بند کنید) در واقعیت این سخنان می رسانند: به زنان هیچگونه حق و حقوق داده نشود، قوم ها و تبار ها از داشتن حق و حقوق محروم شوند، فرار گرفتن افراد در ناسازگاری با یکی از اصل های داده شده از سوی حاکمیت اسلامی و فهم حقوق اسلامی، جرم به شمار آید و کسانی که به آن دست می زنند محکوم به جزا های جسمی از بریدن دست گرفته تا به سنگسار شدن شوند. این بخش طالبان به گرد ملا عمر (رهبر مذهبی) کور یک چشم - مجاهد پیشین که هرگز در بین کل مردم حضور نیافته است، حلقه زده اند.

ولی کسان دیگری در رهبری طالبان وجود دارد که هر چند اندیشه ها و دیدگاه های شان با اصول دولت اسلامی "در همخوانی است، با آن هم بیشتر خواهان کار های عملی هستند و عمل کردن را کار کمک کننده در راه رسیدن به هدف های شان می دانند.

پیروزی زود هنگام طالبان به نظر نمی رسد. بدون کمک های جهانی بازسازی در افغانستان پیش بینی شده نمی تواند؛ لیکن طالبان کمک ها را زمانی به دست می آورند که خود را از حلقه باور های اسلامی دوره ی سنگ بیرون بکشند و به روی زنان دروازه های نهاد های آموزشی و بیمارستان ها را دوباره بگشایند.

در رهبری این جناح طالبان محمد ربانی رییس شورای حکومت در کابل و شخص شماره دوم طالبان، قرار دارد. هر گاه پاکستان سیاست های خود را در مورد افغانستان با ایالات متحده آمریکا یکسان سازد [سیاست های خود را به تأیید و موافقه و در هماهنگی با سیاست های آمریکا پی ریزی کند] و از این جناح طالبان پشتیبانی بعمل آورد، شاید به یک برابری قدرت دست یابند.

اختلاف ها و تفاوت دیدگاه ها در بین طالبان از آغاز کار در سال ۱۹۹۴، از رویداد های کندهار و استان های همجوار آن، پیدا شد. در کندهار طالبان به پیروی از رویکرد سال (۱۷۶۱م) که به درانی ها جایگاه برتر داده شده بود، به سرکوب گری و به دار آویختن پشتون های غیر درانی دست زدند و آتش نزاکت های قومی میان غلجایی ها و درانی ها را پکه کردند، پس از اشغال کابل و هرات، چگونگی عملی سازی شریعت و رهبری و اداره ی کشور به این روند افزود.

Christian Holzgreve در بخشی از نوشته ی " افغانستان - کشور بدون آینده " نشر شده در روزنامه آلمانی Hannoverische Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۰ / ۶ / ۲۰۰۰ نگاهشته است ( برگردان ):

" احمد رشید پوبلیسیست پاکستانی در نشست مونش [ نشست سالانه پیرامون بررسی وضعیت امنیتی در جهان ] به تکرار در مورد " طالبان سازی " پاکستان هشدار داد. " افغانستان از گزند طالبان رهایی خواهد یافت، شاید پاکستان نتواند از این آسیب زنده بماند. او گفت: جنبش در اصل وابسته به جنگ است تا از هم فرو نپاشد. در بین طالبان می شود چند پارچگی رو به افزایش را نشان داد. آنان از مدتی بدین سوی، دیگر در نزد همه پشتون ها پذیرفتنی نیستند. رهبری آنان در کل تکیه بر افغان های استان کندهار می کنند و جوان های دیگر قوم های پشتون را به مثابه گوشت دهن توپ مورد سوء استفاده قرار می دهند. طالبان نه تنها به پیروزی دست نیافتند تا ملیت های افغانستان را به رده های خود بکشانند؛ بلکه یک نسخه و یا یک پیرنگ و برنامه کامل برای تشکیل دولت نیز در اختیار ندارند.

این اسلام گرایان افراطی در مناطق پشتون نشین گهواره ی پیدایش خود، بسیار اندک از پشتیبانی مردم برخوردار می شوند.

طالبان به رهبری ملا محمد عمر باور های محافظه کارانه؛ ولی پذیرفتنی را در افغانستان، در درون روش های اسلامی ناپذیرفتنی خود، حل کردند. ( طالبان [ ارزش های انسانی و اجتماعی ] را در جامعه افغانستان دزدیدند) رشید می گوید:

افغانستانی ها با وجود جنگ ها به یکپارچگی کشور خود پابند هستند، با این که نزاکت ها به وجود آمده و مشکل هایی دامنگیر نگهداری وحدت مردم رونما گردیده است؛ لیکن از جدایی طلبی سخنی در میان نیست. تأثیر افگنی و [ رخنه کردن ] کشور های همسایه، بیشتر از همه پاکستان، باید پایان یابد.

در پایان این فصل به عنوان نتیجه گیری ( رخدادهای خونین در استان های شمالی، شمال شرقی، شمال غربی، استان بامیان و حوزه مرکزی " هزارستان " در فصل جنگ ها به نگارش گرفته شده است ) بخشی از نشریه ویژه سازمان عفو بین الملل، درباره ی افغانستان، زیر تیتر " تجاوز سنگین بیرون از حد و اندازه حق و صلاحیت با استفاده از نام مذهب " نشر شده در نوامبر ۱۹۹۶م که از بند ۲- ۲ به چگونگی پیدایش - حاکمیت و کارنامه های طالبان پرداخته است، بایسته ی برگردان ( از آلمانی ) دانسته می شود:

" طالبان که شمار زیاد شان آموزش مذهبی را در مدرسه های پاکستانی فرا گرفته اند، در نوامبر ۱۹۹۴م زمان به عنوان یک نیروی سیاسی و نظامی جدید، به میدان های جنگ آمدند که شهر کندهار را از دست گروه های مجاهدین ( سربازان اسلام ) آزاد ساختند و به اشغال خود در آوردند. پس از آن نخستین گام مهم را در فبروری ۱۹۹۵م با اشغال میدان شهر، برداشتند. به دنبال آن در جنوب کابل در چهار آسیاب پایگاه مرکزی حزب اسلامی را اشغال نمودند. طالبان در آغاز مارچ ۱۹۹۵م به پیشروی خود در غرب کابل در کارته سوم، ادامه دادند و جنگجویان حزب وحدت را خلع سلاح ساخته در منطقه حاکم شدند؛ لیکن نیرو های رییس جمهوری ربانی را در برابر خود یافتند، کارته سه به تاریخ دهم مارچ با آتش توپخانه و با هواپیما های شکاری و چرخبال های جنگی بمباران شد و جنگ های تن به تن رخ داد که در نتیجه سبب رانده شدن طالبان از کارته سوم و چهار آسیاب گردید و در پایان آنان خود را به سوی میدان شهر به پس کشیدند. ولی باز هم به جنگ های سخت با نیرو های دولتی به خاطر اشغال شهر کابل ادامه دادند که در جنگ ها و در حمله های از پیش انتخاب نا شده شمار زیادی از شهروندان ملکی جان های خود را از دست دادند. سازمان عفو بین الملل عملکرد نیرو های دولتی را به تاریخ ۱۶ مارچ محکوم نمود.

طالبان در پنجم سپتامبر ۱۹۹۵ م هرات را از نزد قوای اسماعیل خان متحد رییس جمهوری ربانی، به اشغال خود در آوردند. جابجا سازی ملیشه های پشتو زبان در کلیه ماموریت های دولتی، از جمله در اداره ی گمرک هرات، سبب به وجود آمدن دشواری ها در تامین ارتباط ها گردید که این کار در میان شهروندان پارسی زبان پایداری علیه طالبان را برانگیخت.

در ۱۵ سپتامبر روزنامه های پاکستانی گزارش دادند که طالبان از دیپلمات ها و کارمندان سازمان های یاری رسانی و کلیه خارجی ها خواسته اند تا شهر را ترک گویند و یا در جای های با امن بروند. به تاریخ ۲۰ اکتوبر ۱۹۹۵، طالبان تهدید کردند که اگر نیرو های رییس جمهوری ربانی تسلیم نشوند، کابل را بمباران می کنند. پس از چند ماه آرامش و آتش بس، کابل بار دیگر زیر تیررس طالبان قرار گرفت و آنان همه روزه با لجاجت بمباران می نمودند که در این آتش باری ها، شهروندان ملکی به هلاکت می رسیدند. در جون ۱۹۹۶ م حمله های کشنده ی موشکی طالبان بر کابل به نقطه اوج خود رسید. در یک روز در یک حمله ی موشکی طالبان، بیش از پنجاه تن کشته و بالاتر از یکصد تن دیگر زخمی شدند ( این حمله دقیق زمانی صورت گرفت که گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی بر بنیاد امضای قرارداد صلح با رییس جمهوری ربانی، در چوکی نخست وزیری تکیه می زد).

به تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۶ م ملیشه های طالبان شهر جلال آباد و مناطق هم مرز با پاکستان را اشغال کردند. به تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ نیرو های دولتی سنگر های خود را در کابل ترک گفته، به وادی شمالی عقب نشینی نمودند.

به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ ملیشه های طالبان به طرف کابل مارش کردند. نخستین کارآنان، کشتن نجیب الله رییس جمهوری پیشین و آویختن وی بود که پس از بر افتیدن حکومت تحت حمایت اتحاد شوروی، در اپریل ۱۹۹۲ در دفتر ملل متحد در کابل، پناه برده بود.

پیشروی طالبان به شمال کابل چندین روز ادامه یافت. نیرو های حکومت پیشین از شهر چهاربکار و شهرستان جبل السراج رانده شدند. خط جبهه به گلپهار در دروازه ی در آمدن به دره پنجشیر، پایگاه احمد شاه مسعود رسید. جنگ روز ها دوام پیدا کرد، شاهدان از حمله های وحشیانه طالبان، از به آتش کشیدن خانه های مردم و از کشتار بیرحمانه و قصدی شهروندان ملکی، گزارش دادند. ملیشه های طالبان تلاش کردند تا از تونل سالنگ در شمال کابل گذر کنند؛ لیکن از سوی نیرو های جنرال دوستم ایستایی داده شدند و ناگزیر به عقب نشینی به موضع های خود در شمال کابل گردیدند. جبهه ی دوم جنگ در غرب افغانستان است، جایی که ملیشه ها برخی مناطق را اشغال کرده اند و تا نزدیکی های مرز های زیر اداره جنرال دوستم رسیده اند.

در نزد بسیاری شهروندان در کابل، آمدن طالبان مفهوم پایان گرفتن فقر و رنج و درد مردم را می داد که در سال های گذشته بر دوش کشیده بودند حمله های موشکی طالبان بر محل های رهائشی مردم که همه روزه جان شهروندان را می گرفت، پایان یافت. چون حالا طالبان در کلیه بزرگراه ها حاکم هستند، بازرگان ها به سبب آوردن کالا ها از پاکستان تنها به اداره ی گمرک پول پرداخت می کنند؛ از این رو نرخ ها پایین آمده است. افرون بر این در برخی جا ها، شماری از سازمان های کمک رسانی به کار آغاز کرده اند تا از یک معامله گری بر سر صلح و ثبات و حقوق بشر، سخن گفته شود. بسیاری ها دلیل می آوردند که نقض حقوق بشر، بویژه حقوق زنان از سوی طالبان به پای آوردن صلح و پایداری به حراج گذاشته شده است. لیکن این صلح [ دروغین ] عمر خیلی ها کوتاه را از خود به نمایش گذاشت. چند روز پس از آن که طالبان کابل را اشغال کردند، سازمان ملل متحد و دیگر نهاد های بین المللی، از آن زمره صلیب سرخ کارمندان خود را از افغانستان بیرون کشیدند. پیشروی طالبان به طرف شمال افغانستان زمانی به رکود مواجه شد که بر ضد آنان هسته های پایداری محلی به وجود آمد و کابل دوباره زیر خطر بمباران شدن از سوی نیرو های مخالف قرار گرفت.

### دیدگاه های جهانی در باره ی طالبان:

طالبان پس از آمدن به کابل، شتاب آلود در تلاش آن شدند تا در گستره ی جهانی به عنوان حکومت جدید افغانستان به رسمیت شناخته شوند. با وجود نشانه های نخستین روشن شدن چراغ سبز از طرف ایالات متحده آمریکا و پاکستان، روند شناسایی رسمی طالبان بنابر ارائه گزارش های تازه و تازه تر پیرامون نقض حقوق زنان، به کندی گرایید. شماری از دولت ها و سازمان ها در جهان اسلام و در دنیای غرب،



برخورد و قانون های طالبان را در پیوند با بی توجهی به مردم و پایمال سازی حقوق بشر مورد انتقاد قرار دادند. حزب های اسلامی در پاکستان، جماعت اسلامی و جمعیت العلمای پاکستان، سیاست طالبان را نسبت به زنان، محکوم کردند؛ زیرا آنان یک تصویر خیلی ها منفی از اسلام را به نمایش گذاشتند. حکومت ها در: آلمان، ایالات متحده آمریکا، همچنان اتحادیه اروپا ابلاغیه به نشر سپردند که در آن از رهبری طالبان خواسته شده بود تا به حقوق بشر، بویژه حقوق زنان ارج بگذارند. جمهوری اسلامی ایران در ناسازگاری با اصول بنیادی طالبان، از جمله حقوق زنان، موضع گیری کرد. فدراتیف روسیه و حکومت هند نیز نگرانی خود را پیرامون وضعیت روان در افغانستان ابراز داشتند. بدین گونه تا کنون هیچ کشوری حکومت طالبان را به رسمیت نشناخته است [پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، حکومت طالبان را به رسمیت شناخته بودند - مؤلف].

### پیوند های سیاسی طالبان:

از صد ها سال بدین سو، بویژه در دو دهه ی پایانی، افغانستان میدان درگیری های سیاسی و نظامی و صحنه ی زور آزمایی قدرت های خارجی به دلایل علاقمندی های آنها به این سرزمین، بوده است، که امروز نیز چنین است. در پایان این گوناگونی ها (Spektrum=Vielfalt) کشور هایی جا گرفته اند که از شورای دفاع تازه به وجود آمده، آن نیرو هایی که بر ضد طالبان می جنگند، پشتیبانی می کنند. به باور بسیاری کسان در این اتحاد: ایران، جمهوری های آسیای میانه، روسیه و هند شامل هستند. از سوی دیگر: ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان از طالبان پشتیبانی می کنند.

به مانند همیشه بازندگان اصلی در این جنگ نیابتی برای خارجی ها، شهروندان ملکی افغانستان هستند که هیچگونه نقشی در این درگیری های پر از دشمنی ندارند، خانه های شان ویران می شود، پسران و دختران آنان به قتل می رسند، آینده ی آنان تیره و تار است و ارزش های انسانی را از آنان گرفته اند. مردم گروه های جنگی را یکی پی دیگری دیدند که همه از سوی کشور های خارجی پشتیبانی می شوند با این کمک ها، زندگی و خانه های شهروندان را ویران می کنند، از اصول بنیادین حقوق بشر، پیروی نمی نمایند و حق و حقوق ملیت ها را زیر پا می گذارند.

ایالات متحده آمریکا از داشتن هر گونه رابطه با طالبان انکار می ورزد. باتو رابن رافیل معاون وزیر خارجه آمریکا [در امور جنوب آسیا و پسیفیک] در نشریه International Herald Tribune به تاریخ ۵ نوامبر ۱۹۹۶ چنین گفت:

"در زمان جنگ سرد، افغانستان (میدان آزمایش آهن در آتش) علاقمندی های راهبردی ایالات متحده آمریکا بود؛ ولی کنون آمریکا از تأثیر گذاری و رخنه کردن کمتر برخوردار است. ایالات متحده از هیچ گروه جنگی در افغانستان پشتیبانی نمی کند و کدام برنامه یی هم ندارد که به درگیری ها پایان دهد...."

لیکن شما زیادی از افغانستان شناسان به این باور اند که ایالات متحده آمریکا روابط سیاسی بسیار نزدیک و تنگاتنگ با ملیشه های طالبان دارد. آنان سفر نمایندگان طالبان را به ایالات متحده در ماه پسین و دید و باز دید های کارمند عالیرتبه وزارت خارجه را از کندهار مثال می زنند و از زمره ی آن بازدید یک هیأت آمریکایی را که اندکی پیش از اشغال جلال آباد از سوی طالبان، صورت گرفت، یادآور می شوند.

روزنامه Guardian نوشت:

"رهبران عالیرتبه طالبان در نیمه سال [۱۹۹۶] در یک نشست در واشنگتن اشتراک نمودند و دیپلمات های آمریکایی پیوسته و منظم از پایگاه مرکزی طالبان دیدن می کنند. این گونه دید و بازدید ها می تواند چنین ارزیابی شود که هر حکومت روابط خود را با گروه های مخالف می داشته باشد؛ لیکن گزینش گاهه ی زمانی شک و تردید را به بار می آورد که چه طور موضع گیری کلی و دلخواه ماموران آمریکایی را در برابر طالبان بپذیرند."

گزارش تازه پیرامون مدرسه های [مذهبی] که طالبان در پاکستان به آنجا [برای آموزش دینی] می رفتند، نشان می دهد که این روابط امکان دارد در آغاز پیداش گروه طالبان به وجود آمده باشد. بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان در یک مصاحبه با سرویس جهانی بی بی سی که به تاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۹۶ به نشر رسیده است، یاد آور شد:

" مدرسه ها از سوی بریتانیای بزرگ، ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان در زمان جهاد، پایداری اسلامی بر ضد اشغال شوروی در افغانستان، بنا نهاده شده بودند. بو تو گفت: نمی شود تنها پاکستان را مسؤول این سخن دانست که از درون این مدرسه ها چه چیزی بیرون برآمد."

تاریخچه ی مدرسه ها به گونه ی برنامه ها برای طالبان پنهان نگهداشته شده است. به روال عادی شاگردان در مدرسه ها قران را از یاد می خوانند هنگامی که طالبان " دانش آموزان " در سال ۱۹۹۴ به میدان های جنگ آمدند، آنان در جایگاهی قرار داشتند که تکنالوژی پیشرفته، از جمله تانک های جنگی و هواپیما های نظامی را به خدمت بگیرند. ناظران به این نتیجه رسیدند که آیا کارکنان تخنیکی [مسلمی] خارجی این ساز و برگ پیشرفته نظامی را به کار می بندند و یا طالبان در مدرسه ها، آموزش های نظامی را به دست آورده اند؟

### پیوند های نظامی طالبان:

شما زیاد گزارش گران افغانستانی و خارجی به این باور اند که پاکستان، طالبان را پشتیبانی نظامی می کند. صاحبان دیدگاه های آزاد و بدون ارتباط با یکدیگر، این باور ها را تأیید می کنند. گزارش گران خارجی صحبت کردن طالبان را در آله ی مخابره با فرماندهان خود به زبان اردو، پیشامد غیر عادی یافتند، زیرا ملیشه هادر بین خود همیشه پشتو گپ می زنند. نصیر الله بابر وزیر داخله ی پیشین پاکستان در یک صحبت رادیویی یادآور شد که طالبان مذهبی به سبب بود و باش دراز مدت در مرکز های پناهندگان در پاکستان، توانستند زبان اردو را بیاموزند و حالا به کارگیری آن را عادت کرده اند. لیکن در این مورد دیدگاه های دیگری نیز وجود دارد که نمی توان آنها را دست کم گرفت. چنانچه شاهدان عینی گزارش دادند که ملیشه های طالبان را دیده اند که چه سان با جنگ ابزار های سنگین و سبک از پاکستان به قلمرو افغانستان، اندکی پیش از اشغال شهر جلال آباد، داخل شدند.

مجله ی تایمز (Time Magazin) به تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۶ مصاحبه شماری از پاکستانی ها را به نشر رسانید که همان ۲۶ تن اسیر جنگی بودند که به تاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۹۹۶، در نزدیکی های تونل سالنگ در جنگ ها به دست نیرو های احمد شاه مسعود افتیدند. جنگجویان اسیر شده گفتند که از سوی آی اس آی پاکستان به کار گماریده شده اند و به آنان پول پرداخت می شد تا در رده طالبان به جنگ بروند. یک اسیر پاکستانی چنین گفت: نیرو های شبه نظامی که او شامل آن است، در منطقه ی Kulty Chawni در ایالت پنجاب زیر اداره آی اس آی قرار داشت و تشکیل آن ۱۰۰۰ جنگجوی پاکستانی را در بر می گیرد و در زمانی داخل افغانستان شدند که برنامه ی اشغال کابل به تاریخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ ریخته شده بود. او گفت که سوار بر یک خودرو نظامی پاکستانی از مرز گذشته و در رده ی ملیشه های طالبان جابجا گردید و در ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ به کابل هجوم آوردند. او پول و دستور را از یک افسر پاکستانی به نام ناصر به دست آورد که پیش از پیش در کابل جابجا شده بود تا این که شهر بر افتید. یک پاکستانی دیگر از شمار اسیران چنین گفت: بر بنیاد یک قرارداد با یک کارمند استخبارات پاکستان، برای جنگ کردن گماریده شده است. ۴۰ بار آزمایش نظامی نموده بود، در شهر چهاریکار در شمال کابل اسیر شد؛ زیرا نیرو های احمد شاه مسعود آنجا را از اشغال طالبان بیرون کشیدند.

- طالبان دو سال تمام، شهر کابل را در محاصره قرار دادند. موشک پرانی به شهر و شلیک موشک های خوشه ای، آتش توپخانه و تانک ها، جان هزار ها شهروند را گرفت.

- در نوامبر ۱۹۹۵ ( بویژه روز یازدهم نوامبر) بیشتر از ۱۷۰ فروند موشک و خمپاره به جای های رهایشی مردم پرتاب کردند که در سراسر شهر کابل رویداد های خونین و دلخراشی را به وجود آورد.

- به تاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۹۶ شهرستان کلکان زیر بمباران هوایی قرار گرفت که در نتیجه ی آن ۲۰ انسان به هلاکت رسید.

- به تاریخ ۲۲ اکتوبر ۱۹۹۶، ملیشه های طالبان یک روستا را به کلی به آتش کشیدند؛ زیرا از آنجا مخالفان بر موضع های طالبان تیر اندازی نموده بودند. بنابراین طالبان به خاطر گرفتن انتقام، روستا را به آتش کشیدند. ۲۰ تا ۳۰ تن جنگجوی طالب، دست کم به ۱۶ خانه در دهکده Sarcheshma آتش زدند. در آغاز بنزین پاش دادند و پس از آن آتش افروختند، مواد خوراکی و کلیه هست و بود مردم را از بین بردند.

## آغاز جنگ ها

این بخش با برگردان پراگراف نخست نوشته ی: " یک رقص خونین دیوانگی " نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۳ / ۲ / ۱۹۹۵ آغاز نهاده می شود:

"زمانی که صحبت از درگیری ها در افغانستان به میان می آید، با اطمینان و بدون شک، شاخص های یک جنگ فراموش شده [ که در پایان دهه ی هفتاد عیسایی به دست ارتجاع و امپریالیسم شعله ور شد ] زیر بررسی قرار می گیرد. این گفته همیشه با یادآوری یک سخن تلخ (یک سطر) آغاز می شود: جامعه ی جهانی تا آنوقت به این سرزمین علاقمندی نشان داد که همچشمی های [سیاسی و راهبردی] بین شرق و غرب در آنجا کشانیده شده بود. پس از پایان جنگ سرد، از افغانستان روگردانی صورت گرفت [ و کشور های بزرگ تشویق گر، برانگیزنده و پرداخت کننده ی هزینه ی جنگ های ویرانگر در برابر تعهد های خویش به مردم افغانستان پشت دور دادند ] به هر حال ناظران (سیاسی آگاه) و آزاد اندیش با مشاهده ی به جان هم افتیدن مجاهدین پس از پیروزی بر کمونیست ها، شروع به بیرون شدن از این کشور کردند. این جنگ شهروندی (!؟) در ماه اپریل به چهارمین سالروز خود گام می گذارد و از یک رقص دیوانگی و خونریزی هشدار می دهد و چنان در حال افزایش است که درامه ی پادشاه اثر شکسپیر را به خاطر می آورد."

( یادداشت: )

پس از به قدرت رسیدن تنظیم ها، جنگ های میان گروهی، بیشتر از سوی همسایگان آزمند: پاکستان، ایران، کشور های آسیای میانه؛ مداخله گران بین المللی: آمریکا، انگلیس، شمار دیگری از کشور های غربی، چین، هند، روسیه، اسرائیل، عربستان سعودی، شیخ نشینان حوزه ی خلیج فارس... بنابر علاقمندی های سیاسی و اقتصادی، هدف های استراتژیک و جیوپولیتیکی، دامن زده شد. مؤلف ( جنگ ویرانگر و خانمان سوزی که از سوی نیرو های اهریمنی جهان و بوسیله ی سیاه ترین سازمان های استخباراتی دنیایر ضد مردم افغانستان به راه انداخته شده بود، با چوکات بندی در وجود رهبران - فرماندهان و جنگجویان گروه های تنظیمی، با پایان یافتن جنگ سرد نیز کماکان ادامه یافت. این جنگ در آغاز دهه ی نود به شیوه ی هیجان انگیز با کاربرد ابزار های دیگر به مرحله ی خطرناک خود رسید و عملکرد جهادگران (!) تا دندان ار استه با جنگ ابزار به این سیاست دشمنانه زمامداران آمریکایی که " جنگ باید تا واپسین شهروند افغانستان ادامه یابد" پوشش قانونی دهند.

جنرال Karl Clausewitz نظریه پرداز مسایل جنگ که در سال های ۱۸۳۱-۱۷۸۰ در شهر پروین Prussen آلمان می زیست، جنگ را چنین تعریف نموده است:

" دوام سیاست با ابزار دیگر " ( برگردان از فرهنگ بزرگ آلمانی، ناشر: بنگاه Zweiburg، شهر: Weinheim، سال ۱۹۸۵، ص ۲۲۱).

در پرتو سخن بالا، رویداد های جنگی را در افغانستان باید به بررسی گرفت:

سرانجام حکومت تنظیم ها اعلام شد، کنون باید سیاست آن هایی که در به دست آوردن این نعمت بزرگ سرمایه گذاری هنگفتی نموده بودند به شیوه دیگر و با کاربرد ابزار های دیگر ادامه پیدا کند. گروه های جهادی که پس از سال ۱۹۷۳ از طرف ای اس ای در همدستی با ساواک ایران و اداره ی جانشین آن به کمک سی ای ای پرورش و آموزش دیده بودند و بر بنیاد دوکتورین کارتر در چنبره ی سیاست های ذوالفقار علی بوتو و برنامه های اسلامی سازی جنرال ضیاءالحق، نواز شریف، بی نظیر بوتو، در پاکستان پایگاه های جنگی بنا نهادند و در زمان ریاست جمهوری ریگن بر پایه پیرنگ های بریژنسکی و سازماندهی سی ای ای و به پشتیبانی و انبازی دولت چین و مصر و به زور پول های عربستان سعودی و شیخ نشینان حوزه ی خلیج... فعالتر شدند و با به قدرت رسیدن خویش باید پاداش این پیروزی (!) را به بهای ریختن خون ده ها هزار انسان بیگناه و بی دفاع و ویرانی سرزمین باستانی افغانستان می پرداختند. افزون بر آن باید رخنه کردن سیاسی و اقتصادی آمریکا و متحدان آن در آسیای میانه و حضور نظامی دایمی آنها در منطقه پایندانی می شد؛ ولی خیر بود که افغانستان در شعله های آتش جنگ های تنظیمی می سوخت.

در مجله ی هفتگی آلمانی Der Spiegel شماره ۲۹ سال ۱۹۹۲ در بخشی از نوشته ی " خداوند بر کشور فقیر ما رحم کند" آمده است:

"...جنگی که در آن یک ونیم ملیون شهروند افغانستان کشته و پنج ملیون تن دیگر آواره شدند، در ماه اپریل با بر افتیدن رییس جمهوری نجیب الله پایان یافت؛ لیکن مجاهدین پیروزمند برای ۱۶ ملیون شهروند این کشور در قلب آسیا، صلح را به ارمغان آورده نتوانستند. تنها جبهه های جنگ نامنظم و در هم و بر هم شده است. در انجام این [ماجرا] خشونت های تازه، مخالفت های قومی و مذهبی نقش داشتند. پشتون ها در این هراس هستند که نقش رهبری کننده خویش را در برابر ائتلاف تاجیک ها با دیگر ملیت های ساکن در شمال [کشور] از دست می دهند. مجاهدین میانه رو در راه برقراری دموکراسی اسلامی تلاش می کنند. بنیادگرایان اهل تشیع، دولت مذهبی ( دولت خدا) نمونه ی آیت الله خمینی می خواهند. آزادی خواهان که حتا بر گروه های وابسته به خود طور شاید و باید اداره و حاکمیت ندارند، درگیری های خونین را به پیش می برند." ( برگرفته از کتاب: دیجیتال: گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

نجیب الله در سال های پیشتر از فرار نافرجامش، ارتش با پیشنهاد ی افغانستان را که پس از بازگشت سپاهیان شوروی، در زمان دفاع آزادانه نمونه ی شجاعت و پامردی در یک کشور جنگ زده شمرده می شد، به دسته بندی های ناهمگون بخش بخش کرده بود؛ بنابراین به سبب لغزش ها، سازشکاری ها، تسلیم طلبی ها و خیانت های آشکار و پنهان برخی از مقام های بلند پایه حزبی - دولتی، ضربه ی سختی به آن زده شده بود. آمدن تغییر های نامناسب در وضعیت داخلی، بی علاقه گی فاجعه آفرین و بی توجهی مصیبت آور شاخص های خارجی شریک در نا آرامی های افغانستان، ارتش را سراسیمه ساخت و سوق و اداره ی قوت های نظامی بر پایه پیوند ها و سلیقه های شخصی، روابط قومی، زبانی و منطقه ای صورت گرفت. از تاریخ ۱ / ۲۹ تا ۱۳۷۱ / ۱۰ / ۲ / ۱۳۷۱ تنظیم های هفتگانه ی پشاور و نه گانه تهرانی از راه ها و محل های گوناگون در پی چیره شدن بر کابل شدند و بر نیرو ها و پایگاه های نظامی دست به حمله زدند؛ ولی ارتش که تا هنوز فرو نپاشیده بود، باز هم توانست جلو رخداد های خطرناک را بگیرد.

در مجله ی هفتگی آلمانی Der Spiegel شماره ۱۸- ۲۷ / ۴ / ۱۹۹۲ در بخشی از نوشته ی " افغانستان یک آتشفشان است " آمده است:

( "... بنین سیوان نماینده ی ویژه ملل متحد در امور افغانستان در تالار ترانزیت میدان هوایی مزار شریف با فرماندهان مجاهدین، سران قوم ها و افسران ارتش و دیگر نظامیان که وظیفه را کنار گذاشته اند، صحبت کرد.

سیوان از افغانستانی ها این گونه خواهش کرد: " به نام خدا با هم بنشینید و با یکدیگر گفت و گو کنید "، " شما گنهکار و مسوول کشته شدن و بی دست و پا گردیدن ملیون ها انسان در جنگ سیزده ساله هستید." سیوان قبرسی خود می داند که درباره ی کدام مشکل ها صحبت می کند. خودش ( ارمی نژاد است) در جزیره یی در بحیره ی مدیترانه اختلاف های قومی دردآور را میان یونانی ها و ترک ها به چشم دیده است. او در حال حاضر درگیری های همسان را در افغانستان مشاهده می دارد: پشتون ها در برابر تاجیک ها و ازبیک ها. مسلمانان سنی مذهب علیه اهل تشیع، بنیادگرایان بر ضد میانه رو ها، پیروان خط ایران در مقابل هوا خواهان عربستان سعودی و یا گودی های کوچکی پاکستان.... کتون خطر آن پیش آمده است که افغانستان شناسان از گذشته پدید آمدن آنرا در این کشور چند ملیتی در هندوکش پیش بینی می کردند. جنگ خانمان سوز به خاطر چیره شدن بر کابل می تواند دامنه ی گسترده به خود بگیرد و حتا تا مرز برادر کشی های خونین میان جنگجویان تنظیم ها گسترش یابد. جنگجویان خدا جهت تحکیم حاکمیت خود در قلب آسیا با هم می جنگند....

حکمتیار مرد ۴۳ ساله با دستار سیاه مانند یک بنیادگرا می خواهد نفوذ خود را بیشتر سازد. آورده ی ( باریک اندام) با قیافه ی افسرده به کلی بی جرأت، خدمتکار خدا در زمان محمد ظاهر شاه دانش آموز دانشکده ی (انجینری) در دانشگاه کابل بود. او به صورت بانوان بدون برقع (چادر) و به پا های غیر پوشیده [دختران] با تیزاب حمله کرد. حکمتیار در پاکستان در آوارگی خواب یک کنفدراسیون پان اسلامی را که باید از ترکیه آغاز تا چین امتداد می یافت، می دید. آمریکایی ها بخش بزرگ کمک های نظامی را به نیرو های جنگی حکمتیار واگذار کردند. خشم و اشنگن زمانی سر آمد که حکمتیار در جنگ خلیج در کنار حزب صدام حسین [حزب بعث] به فعالیت پرداخت.

متعصب بنیادگرا (حکمتیار) در آغاز به آگاهی رسانید: هر گونه پیشامد را در افغانستان که " مسعود در آن انبازی داشته باشد" رد می کند. لیکن در آخر هفته ی گذشته " جنگ طلبان ": " مسعود و حکمتیار" با استفاده از آله ی مخابره با هم صحبت کردند و به این سخن آمادگی نشان دادند که در تشکیل یک شورای گذرا به اشتراک پنجاه تن نماینده از ده سازمان مهم مجاهدین، همکاری می نمایند و یا اینکه واپسین تلاش در راه اندازی یک جنگ سخت برای اشغال کابل به کار گرفته می شود؟ و یا اینکه مانور سیاسی نشان می دهند تا بدون شعله ور شدن جنگ در رأس قدرت قرار گیرند؟ مسعود با بی توجهی تمسخر آمیز همراه با قهر و خشم گفت: " اگر حکمتیار نیروی جنگی ارتشی را در اختیار می داشت تا به کابل سوق می کرد او حتمی این کار را پیشتر انجام می داد." حالا افغانستانی ها بی اعتماد شده اند، حکمتیار بدون اینکه چهره باخته باشد از آمادگی خویش برای گفت و گو ها آگاهی داده است تا بدین شیوه از " داخل شدن " و حمله ی با برنامه به پایتخت (کابل) جلوگیری گردد...." ( ) برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول)

ولی نشان دادن یک چنین آمادگی ها به پیشبرد گفت و گو ها چیزی بیش از یک بهانه جویی، فریب دادن و وقت کمایی کردن نبود. حکمتیار و طرفدارانش پیشتر به تاریخ ۵ / ۲ / ۱۳۷۱ حمله های سنگین را بر کابل آغاز نموده بودند و هر روز فرود آمدن صد ها فروند موشک، انفجار هزار ها عدد بمب و خمپاره و مرمی توپخانه، شهر را می لرزانید. موشک باران شهر کابل سبب ویرانی خانه های رهائشی و نهاد های دولتی گردید. هزار ها انسان بیگناه جان های شیرین خود را از دست دادند و هزار های دیگر معلول و معیوب شدند. جبهه های جنگ به محل های رهائشی امتداد یافته بود. مسجد ها و آموزشگاه ها در شعله های آتش می سوختند. پیکر جان باختگان به شکل پارچه پارچه در پیاده رو ها، کنار جاده ها، در سرک ها و در کوچه ها پراکنده شده بود و کسی جرأت و توانایی گردآوری آنها را در خود نمی دید. گروه های جنگی در کارزار رویارویی به خاطر چیره شدن بر کابل، به شکل جداگانه وزارتخانه ها، اداره های مهم دولتی، نهاد های آموزشی دبیرستانی و دانشگاهی را محاصره کرده بودند و یا در اشغال خود در آورده بودند که این عملکرد آنها فضای رعب و وحشت را در بین کارمندان دولت گسترش داد. با شکست نیرو های وفادار به حکمتیار و پاکسازی نقاط کلیدی از وجود آنها، در آن گامه ی زمانی، خطر پیروزی بنیادگرایان حزب اسلامی، پس زده شد. جنگجویان حکمتیار پس از این شکست تلخ پراکنده شدند و در شهرستان ها و روستا های اطراف کابل سنگر بندی کردند. این رویداد زمینه ی آنرا فراهم ساخت تا احمد شاه مسعود بتواند از راه بندان چریک های دشمن دیرین خود رهایی یابد و از شهر چهاریکار رهسپار کابل شود.

همزمان با آمدن مسعود به کابل، در هنگامی که نیرو های ارتش آمادگی به عملیات بر ضد قوای فراری حکمتیار می گرفتند، هیأت های عربی و پاکستانی نیز در پایتخت افغانستان، حضور به هم رسانیدند تا یک آتش بس را میان طرف های درگیر برقرار سازند.

درباره ی این آتش بس در بخشی از نوشته ی " راه دراز " نشر شده در مجله ی هفتگی Der Spiegel شماره ۲۰ سال ۱۹۹۲ آمده است:

" به شکل شگفتی آور حکمتیار و مهمترین مخالف او، احمد شاه مسعود مرد ۳۹ ساله رهبر جنبش رهایی بخش جمعیت اسلامی ( اتحادیه اسلامی ) و وزیر دفاع جدید در کابل در نیمه ی هفته ی گذشته به برقراری یک آتش بس توافق نمودند؛ ولی امیدواری به پایان دایمی خونریزی به کلی وجود ندارد. نه تنها دشمنی ( اختلاف ) های شخصی و تعبیر های گونه گونه از اسلام این دو شخصیت کلیدی را در جنگ خونین به خاطر چیره شدن بر کابل از همدیگر جدا می کند؛ بلکه این سخن نیز که حکمتیار پشتون است، ملیتی که او به آن وابستگی دارد از مدت ها بدین سوی بر دیگر ملیت ها چون تاجیک ها و ازبیک ها فرمانروایی کرده است. بر عکس مسعود تاجیک است، در پشت جنگ او با حکمتیار - نزاکت های قومی نیز بازتاب می یابد، مطلبی که می تواند کشور چند ملیتی را در [ کوه های ] هندوکش به زودی سر از نو به یک جنگ برادر کشی بزرگ بکشاند.

صبغت الله مجددی مرد ۶۷ ساله رییس جمهوری جدید افغانستان در [ زمان ] گذرا هم مانند حکمتیار از ملیت پشتون برخاسته، چیزی را که این ریش سفید آموزش یافته [ در علوم ] اسلامی، توانایی تحقق آنرا ندارد، همانا جلوگیری از سیاست دهشت حکمتیار بر ضد حکومت جدید است. [ او چنین گفت ]: " گلبدین خطر بزرگی برای همه ی ماست"، " هر قدر که پیشتر از صحنه ناپدید شود به همان اندازه صلح و آرامش زودتر [ به وطن ] بر می گردد." ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

آتش بس میانجیگری شده از سوی بیگانگان صاحب غرض و مرض، تنها سه روز دوام نمود. کابل و باشندگان بی دفاع آن بار دیگر با خشم و غضب حکمتیار روبرو شدند، حمله و آتشباری بر بخش های مهم پایتخت از سر گرفته شد. فرودگاه هوایی، بیمارستان چهار صد بستر، قرارگاه گارنیزون زیر آتش توپخانه و شلیک موشک و هاوان گرفته شدند. با چنان بیرحمی و سنگدلی بر فرق شهروندان بیگناه مرمی و آتش می ریخت که شدت آن خاطره ی جنگ جهانی دوم، بویژه وحشت محاصره ی شهر استالین گراد و ویرانی های تبهکارانه ی شهر برلین را در خاطره ی مردم جهان تازه کرد. دستگاه های دولتی، خانه های مردم، نهاد های خدمات همگانی در شعله های آتش سوختند. جوی های خون روان گردید، پیکر کشته شدگان در همه جا افتیده بود و هیچ کسی یارای به خاک سپردن جان باختگان را نداشت، امکان رسیدگی به زخمی ها در دست نبود. غارت و چور دارایی های دولتی، دزدی و چپاول دارایی های شخصی سرحد را نمی شناخت.

چرا، به کدام انگیزه هایی و به چه بهانه ای گلبدین حکمتیار کابل زیبا و کابلیان بی دفاع را به آتش توپخانه و موشک بست؟

پاسخ به این چرا ها را در بخشی از نوشته ی " مشت آهنین " نشر شده در مجله ی هفتگی آلمانی Der Spiegel شماره ۳۸ سال ۱۹۹۲، می یابیم:

{ " کابل سر از نو در این شب دراز با ۳۰۰۰۰ گلو های بریده ( سر های بریده) در ترس [و وحشت] تکان می خورد. گلبدین حکمتیار مرد ۴۲ ساله جنگجوی خدا، خورنده ی کمونیست ها ( آدم خوار)، مانند گذشته در پشت کوه های پایتخت افغانستان در کمین نشسته و انتظار روزی را می کشد که نیرو هایش به مارش در آورده شوند تا در به دست آوردن قدرت به پیروزی نایل آید.

این افراطی رهبر پشتون ها نمی تواند برای افغانستان در آینده " به جز قران و شریعت، کدام نمونه ی اجتماعی دیگری را پیش بینی کند" [ جهت رسیدن به این هدف ] این فرمانروای میدان جنگ یک قوای ضربتی تشکیل شده از ۲۵۰۰۰ جنگجوی آراسته با جنگ ابزار های ( پیشرفته) تنها از شمار اعضای حزب اسلامی تحت قومانده ی خود دارد. همچنان بنیادگرایان دیگری نیز در میان شاخه های جنگجویان مذهبی افغانستان موجود است که خواب برقراری یک دولت خدایی را می بینند.

لیکن رهبر حزب اسلامی خود را به دست خویش در نتیجه ی دهشت افگنی (ترور) با پرتاب موشک ها و فیر توپخانه بر شهر کابل بدون توجه به مردم ( با بی توجهی نسبت به سرنوشت انسان ها) به انزوا کشانیده است. جنگ های زورگویانه حکمتیار در ماه اگست کم از کم ۱۸۰۰ تن جان باخته از خود بجا گذاشت. از جمله ی ۱،۵ میلیون تن شهروندان کابل، ۱۰۰۰۰۰ حصه ی آن بیشتر از همه وابستگان رژیم انقلابی گذشته در حال فرار قرار دارند. شماری از مردم، از آن زمره ببرک کارمل طرفدار باسابقه ی شوروی خود را به شمال کشور در شهر سرحدی مزار شریف رسانیده اند.

حکمتیار با دادن هشدار، پا بندی به آتش بس را با حکومت گذرا در کابل با بیرون رفتن نظامیان سابق کمونیست ربط داد. " تا زمانی که بازرگان های قایلین از بیک شهر را ترک نگویند، هرگز در کابل صلح برقرار نخواهد شد." مجاهدین در تمام سال ها بر ضد شوروی و نمایندگان آن جنگیدند " تا جنگ ابزار آهنین (قدرت آهنین) رژیم کمونیستی به دست آنان سپرده شود." { ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

پس از تشکیل کابینه ی دولت گذرا، نیرو های حزب اسلامی در زیر ضربه های محکم و خرد کننده نیرو های منظم ارتش ( تا هنوز به کلی نابود ساخته نشده بود ) توانایی خود را از دست دادند؛ بنابراین حکمتیار از سر ناچاری به تاریخ ۴ خرداد/ جوزای ۱۳۷۱ با احمد شاه مسعود وزیر دفاع، موافقتنامه ی پلچرخ را به امضا رسانید:

**" موافقتنامه پلچرخ "**

دوشنبه ۴ جوزای ۱۳۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

به عون و یاری الله تعالی، ما بر موارد آتی با هم توافق کردیم:



۱ - قطع دائمی جنگ و تخلیه کابل از قطعات مسلح شمال توافق کردیم، در مورد قطع دائمی جنگ و چگونگی تخلیه و زمان آن شورای قیادی و هیأت مصالحه با تامین تضمینات لازم تصمیم نهائی اتخاذ خواهند کرد.

۲ - غرض تعیین کیفیت و چگونگی انتخابات و موعد ثابت برگزاری آن کمیسیون مشترک توظیف می گردد که در پایان یک هفته تصمیم نهائی شان را در این موارد اعلان می کنند.

۳ - طرفین مجدانه سعی می ورزند تا قبل از پایان دوره انتقال انتخابات برگزار گردد، تأخیر در برگزاری انتخابات در صورت غیر مترقبه و شرایط نامساعد به توافق طرفین صورت می گیرد.

۴ - مدت انقال [انتقال] قدرت طبق موافقتنامه قبلی دو ماهه و به هیچ صورت تمدید نمی شود.

۵ - امنیت شهر کابل توسط مجاهدین همه احزاب اسلامی در چوکات وزارت داخله تامین می گردد.

۶ - سلسله مذاکرات طرفین در مورد سایر قضایا ادامه دارد.

۷ - برگزاری انتخابات در اسرع وقت به نحوی که در پایان مرحله موقت فعلی کشور، در حالت خلای اداره قرار نگیرد.

و الله علی مانقول وکیل

انجینر احمد شاه مسعود امضاً

انجینر گلبدین حکمتیار امضاً

مهمانان خصوصی:

شهزاده ترکی فیصل، اعجاز الحق و جنرال حمید گل

( برگرفته از کتاب: " از تصرف کابل تا سقوط مزار"، تألیف: بصیر صبا، چاپ پشاور، سال ۱۳۷۹، ص ۱۵۹).

( یادداشت: موافقتنامه ی پلچرخ ی در برگ ۶۰۶ کتاب: " اردو و سیاست..."، چاپ مرکز نشراتی میوند، شهر پشاور، سال ۱۳۷۷، نیز درج است؛ ولی با متن آمده در کتاب: " از تصرف کابل تا سقوط مزار" یک تفاوت جزئی دارد: در ستون مهمانان خصوصی نام شهزاده ترکی فیصل نیامده است. همچنان پیش از نام امضا کنندگان موافقتنامه ( مسعود و حکمتیار) کلمه "انجینر" گنجانیده نشده است.)

موافقتنامه پلچرخ ی نشان داد که سرنوشت مردم و برقراری صلح و آرامش در کشور تنها و تنها در دستان دو فرمانده قدرتمند گیر مانده بود. خواست و تصمیم آنان بالاتر از اراده ی شهروندان، اهمیت داشت. چند روزی از امضای این توافقنامه سپری نشده بود که گلبدین حکمتیار بار دیگر جهنم آفرید و با نقض آتش بس شهر کابل و شهروندان بی دفاع را با شلیک موشک و توپخانه بست. در اصل امضای تعهد نامه ی پلچرخ ی وسیله ی شد تا در زیر پوشش آن طرف های با هم دشمن با استفاده از یک گسست کوتاه مدت آمادگی های لازم را به خاطر پیشبرد جنگ های آینده، بگیرند.

بر بنیاد موافقتنامه ی پلچرخ ی شورای رهبری دولت اسلامی کمیسیون امنیتی شهر کابل را تحت ریاست احمد شاه مسعود به اشتراک نمایندگان با صلاحیت دیگر تنظیم ها وظیفه دار ساخت تا پایتخت را از وجود سلاحدار ها پاک سازد. اداره های دولتی ( وزارتخانه ها، حوزه های امنیتی، قرارگاه های نظامی، نهاد های خدمات همگانی و دیگر دفتر های دولتی ) را که تنظیم ها هر کدام جداگانه پس از داخل شدن به کابل اشغال نموده بودند و مال شخصی خود می دانستند، باید آزاد ساخته می شدند. ولی کمیسیون امنیتی بنابر مصلحت اندیشی های زیانبار، کاری را انجام داده نتوانست؛ زیرا شمار بیشتر گروه های جنگی در درگیری های قدرت طلبانه و زورگویی های قاتلاننه میان دو دشمن سرسخت ( مسعود و حکمتیار)

وضعیت بیطرفی اختیار نموده بودند و فعالیت کمیسیون را بیشتر کار شورای نظار و به سود آن می پنداشتند. از سوی دیگر آنان هرگز نمی خواستند که غنیمت جنگی غصب کرده را به آسانی و رایگان بدون دریافت کدام امتیاز دیگری از دست بدهند و گستره ی تأثیر گذاری و منطقه ی زیر اداره ی خود را رها کنند.

در این مورد در مجله ی هفتگی Der Spiegel سال ۱۹۹۲ در بخشی از نوشته ی " یک تجمع از جولانگ های شیطان " آمده است:

" لیکن بیرون رفتن جنگجویان خدا را [از شهر] تا مدت های دیگر باید انتظار برد. آنان فرمانرویان جدید در کابل هستند. چریک هایی که تعداد زیادی از آنان تا کنون به سن بلوغ نرسیده است، چهار راهی ها را در داخل شهر اشغال کرده اند. از رهگذران حیرت زده می خواهند تا شناسنامه های خود را نشان دهند و با بی اعتنایی و شلیک مرمی به بازرسی موتر ها و سرویس ها می پردازند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

بدین شکل دیده شد که در افغانستان زیر اداره ی تنظیم ها در نخستین روز های غصب قدرت، روان انسان ها به طرف نابودی کامل سوق داده شد. در جنگ ها بین جهادی ها، بیگانهانی که از مرگ نجات یافتند به آواره شدن های اجباری و دردآور در داخل و خارج از مرز های کشور تن در دادند. شماری از انسان های پاک و بیگناه ربوده شدند، تجاوز جنسی، ازدواج های اجباری، دزدی و غارت، بزه کاری شناخته نمی شد. گروه های سلاحدار همه چیز را در آیینی ی جنگ می دیدند. برای جنگجویان پیشبرد جنگ یک چیز پیش پا افتیده شمرده می شد، در نزد آنان برقراری صلح و آرامش و تأمین امنیت، مفهوم از دست دادن قدرت و ثروت را می داد؛ بنابراین جنگ قدرت خواهی پایانی نداشت. بر بنای همین سخن، تهی از دلچسبی نخواهد بود، هر گاه درباره ی دیدگاه های جنگ طلبانه یکی از گردانندگان اصلی برخورد های خونین نمونه آورده شود:

در روزنامه ی آلمانی Die Welt شماره ۹۸ سال ۱۹۹۲ در بخشی از نوشته ی " تمام قدرت " به قلم امیر طاهری ژورنالیست و صاحب نظر در مسایل افغانستان، آمده است:

{ " نامش گلبدین به معنای ( گل عقیده ) است. او ( جنگ مقدس ) را علیه [رژیم] کابل با تعصب آغازید و تعهد سپرد که تمام دشمنان اسلام را تیرباران می کند. او این طور گفت: " اسلام مزاح نیست؛ بلکه دین جنگ و خون است. " دیگر رهبران مقاومت سعی به خرج دادند تا گل را در یک دسته ای از کلیه مبارزان ببندند. آنان در حکومت گذرا مقام نخست وزیری را برایش پیشکش کردند؛ لیکن گلبدین حکمتیار نمی خواهد با بخشی از پیروزی قانع گردد. [او] همه چیز را برای خود می خواهد و آن هم هر چه زودتر. " ما هیچگونه پیروزی را با [کاربرد] دیپلماسی نمی خواهیم" او چنین یادآور شد: " ما می خواهیم در نتیجه ی پیروزی خویش داخل کابل شویم. با آمدن فاتحان باید شکست خوردگان زانو خم کنند. " یک لیست سیاه با خود دارد که در آن نام شانزده هزار تن درج است. از جمله نام شمار زیادی از بانوان، هر قدر زودتر نیرو های او کابل را تحت اداره ی خویش در آورند، لابد افراد شامل لیست سیاه کشته شوند. او این گونه یادآور شد: " ما خون می خواهیم"، " تنها خون می تواند جنایت های کمونیست ها را بشوید. و جنایت های خائنانی را که در آرزوی نجات کمونیست ها هستند. "

درک نکردن و تلاش بی سرحد او می تواند سبب یک جنگ داخلی دیگر شود. جنگجویان او با سایر مجاهدین در کابل پیش از پیش جنگ را آغاز کرده اند، یک بخشی از جنوب شهر را اداره می کنند و نخستین " دشمن اسلام " را گرفتار نموده اند....

با به قدرت رسیدن ریگن جنبش مقاومت افغانستان (!) بالاتر از ده میلیارد دلار [که بخش بیشتر این پول ها از درآمد های نفتی عربی بود] به دست آورد. بخش چشمگیر [ این کمک های مالی ] به [بودجه] حزب اسلامی سرآزیر شد. افزون بر این نخستین موشک استینگر در اختیار همین حزب گذاشته شد که نقش بارز و تعیین کننده را در ناپدید شدن نیروی هوایی شوروی از آسمان افغانستان اجرا کرد. یک فیر از همین موشک ها یک فروند " هواپیمای میگ" را ناگزیر به نشست کرد که از سوی الکساندر روتسکوی (Alexander Rutzkoj) معاون رییس جمهوری امروزی روسیه، رهبری می شد. جنگجویان حکمتیار از پیشبرد جنگ در داخل کشور واگذاشت کردند و به جای آن به اندازه ی گسترده به دنبال تروریسم رفتند. او (گلبدین) افراد مسلکی را [به هدف] انفجار دادن بمب در خودرو ها از لبنان

به خدمت گرفت و یک دستگاه فرستنده ی رادیویی را در افغانستان برپا کرد تا اخبار پیروزی هایی را که هرگز در میدان های جنگ صورت نگرفته بود، نشر بدارد. همچنان از زبان کارمندان مسلکی تحلیل گران غربی نقل قول می شود که محتوای گفته های آنان حکمتیار را " استراتژیست بزرگ اسلام از زمان پیغمبر " میندازند. نمایش پیشامد ها و گذشته ی تاریخی او با هزینه کردن هنگفت پول دنبال می شود ( خواهش دریافت پول اضافی را نمود)، توسط پول " رهبران پشاور " طرفداران " دنباله رو های " خود را خریداری کردند. در سال ۱۹۷۸ شماری از فرماندهان را که با او (گلبدین) در مخالفت قرار داشتند، برای خوردن یک غذای مکمل و [شنیدن] موسیقی فرا خواند و در پایان همه ی شان را به گلوله ی تفنگ های ماشیندار بست و با وجود اینکه نعش کشته شدگان را زیر نظر داشت، از کسانی که کمک های پولی نموده بودند دعوت بعمل آورد تا به درگاه خدا شکرانه و عبادت ادا کنند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

پیش از اینکه به شرح چند و چون آغاز و ادامه ی جنگ های تباہ کن میان گروه های جنگی با هم دشمن که بر پایه برداشت های گوناگون مذهبی، ملیت، وابستگی های ( قومی- منطقه ای - زبانی ) به پیش برده می شد، پرداخته شود، یادآوری یک سخن نهایت مهم به نظر می رسد:

دست کم در کلیه کتاب ها، رساله ها و آثار تاریخ گونه که پس از تشکیل حکومت تنظیمی، از سوی برخی تاریخ نویسان (!) و واقعه نگاران (!) موسمی و نو برآمد افغانستانی نگارش یافته و در پاکستان - ایران - آمریکا - کشور های اروپایی به چاپ رسیده است و یا در نشریه های برون مرزی که از طرف نمایندگان گروه های جنگی و سازمان های افراطی چپ نما و راستگرا و هواداران شاه پیشین ( سلطنت طلبان ) انتشار یافته و یا در نشست ها و گردهمایی هایی که در پیوند به مسایل افغانستان به ابتکار سازمان های وابسته به حزب های جهادی به اشتراک ماموران عالیرتبه نظام های شاهی و جمهوری، برگزار شده بود، همیشه یک سطر میان تهی را به خورد مردم می دادند و هنوز هم می دهند: " جهاد ما (!) با دستان خالی (!) و با وسایل ابتدایی (!) آغاز شد! "

ولی این جهاد (!) نام نهاد، نه با دستان خالی؛ بلکه با سرمایه گذاری ملیارد ها دالر بر بنیاد برنامه های تبهکارانه ی سازمان های استخباراتی ( سی آی ای، انتلجنس سرویس، آی اس آی، موساد، اداره ی جانشین ساواک) و شبکه ی اطلاعات مخفی کشور های عربی (عربستان سعودی، مصر، اردن، کویت، لیبیا، امارات متحده ی عربی)، دفتر مرکزی خدمات جاسوسی چین، اداره ی خدمات اطلاعات دنیای غرب و جهان اسلام، آغاز شده بود.

در بخشی از گزارش ویژه ی سازمان عفو بین الملل زیر عنوان " مسؤولیت بین المللی در برابر فاجعه حقوق بشر " آمده است ( برگردان):

{ " ایالات متحده آمریکا در خط نخست استراتژی مقابله قرار گرفته بود. هدف آن بود که جنگجویان مجاهدین را با جنگ ابزار های سنگین آراسته سازد تا بر ضد ارتش سرخ و نیرو های دفاعی افغانستان به جنگ بپردازند. اداره ی استخبارات مرکزی آمریکا (سی آی ای)، حساب های بانکی را در سویس باز نموده بود تا امداد گران مالی از ایالات متحده آمریکا، اروپا و شرق میانه، سهم خویش را در آن واریز کنند. شماری از کشور ها و سرمایه داران انفرادی، راه های تامین ارتباط را به خاطر ارائه کمک ها به وجود آوردند و یا به گروه های مجاهدین که خود لازم می دیدند، پول فرستادند. تا پایان سال ۱۹۸۷ به اندازه ۶۵۰۰۰ تن جنگ ابزار از سوی ایالات متحده آمریکا در اختیار گذاشته شد و یا جنگ ابزار هایی که پول خرید آنها پرداخته بود به افغانستان رسانیده شد. جنگ ابزار های سنگین از طرف دولت چین نیز تحویل داده شد که هزینه ی خرید آنها عربستان سعودی می پرداخت. پاکستان، گذرگاه مهم به خاطر واریز کردن پول و رسانیدن جنگ ابزار به داخل افغانستان، شناخته شد.

نخستین دور تحویل دهی جنگ ابزار های سنگین از سوی ایالات متحده آمریکا و شرکا [ به مخالفان دولت افغانستان ] به شمار ۵۰-۴۰ عراده توپ ثقیل دفاع هوا (ساخت سویس) به نام (Oerlikon) بود. بر پایه گزارش ها بریتانیای بزرگ موشک های زمین به هوای بلو پایپ (Blowpipe) و مصر هاوان ها را [در پروژه خرید جنگ ابزار به منظور آراسته کردن گروه های افغانستانی] به فروش رسانیدند.

به سبب پنهان نگهداشتن کمک های نظامی ایالات متحده آمریکا، اداره ی سی آی ای جنگ ابزار ها را خریداری و آماده می کرد و به پاکستان می فرستاد تا در اختیار آی اس آی ( Inter Services

Intelligence) گذاشته شود. خدمات مخفی پاکستان، جنگ ابزار ها را [به گروه های جنگی افغانستانی] آن گونه که خود می خواست، توزیع می کرد. ولی این مساله روشن نیست که آیا سی آی ای و یا نظامیان پاکستانی، شمار و انواع جنگ ابزار های فرستاده شده را به گدایان های کلان از جمله ذخیره گاه بزرگ در اوجهری (Ojhiri) در شهر راولپندی و یا سر راست به گدایان در مناطق مرزی می رسانید. بخشی از جنگ ابزار ها به رهبران حزب ها در پشاور و کویته تسلیم داده می شد و اندازه ی بیشتر آن به فرماندهان محلی در داخل افغانستان فرستاده می شد. یک نمونه: در سال ۱۹۸۶ یکصد فروند موشک زمین به هوای آمریکایی استینگر به آن گروه های مجاهدین که سی آی ای خود می خواست، بویژه به حزب اسلامی حکمتیار، تحویل داده شد.

بر بنیاد گزارش ها سی آی ای هزینه هنگفت مالی را در راه خریداری جنگ ابزار از چین و زرادخانه ی نظامی مصر که در دهه ی شصت، اتحاد شوروی در اختیار آن کشور قرار داده بود، به دوش گرفت. جنگ ابزار ها این ها بودند:

دافع تانک ۷-RPG، توپ های بی پس لگد ۸۲ ملی متری، هاوان های ۸۲ ملی متری، توپ های دافع هوا ۲-ZPU، انواع ماین - مهمات و صندوق های مرمی...بودند.

ایالات متحده آمریکا پول خریداری جنگ ابزار های سبک: شمار زیادی تفنگ های تعرضی " کلاشنیکوف AK-47 " ساخت اتحاد شوروی را که در کشور های مختلف موجود بود، پرداخت. به همین شکل به یک اندازه ی بزرگ تفنگ های تعرضی " کلاشنیکوف-56 " ( نمونه سازی شده از سلاح AK-47) از چین خریداری گردید. صندوق های بزرگ ماین ضد نفر "Technovar" از مصر خریده شد. جنگ ابزار های سبک دیگر را یکی از دولت ها به هدف فروش [به برنامه تهیه کردن جنگ ابزار به گروه های افغانستانی مخالف دولت] پیشکش کرد که بهای خرید آن پرداخته شد. گزارش ها نشان می دهند که سی آی ای از ترکیه به شمار ۶۰۰۰۰ میل تفنگ، ۸۰۰۰ میل تفنگچه ماشیندار سبک و بالاتر از یکصد میلیون فیر مرمی را خریداری کرده است. یکصد هزار میل تفنگ را هند برای فروش پیشکش کرد که مورد پسند ایالات متحده قرار گرفت و خریده شد.

گروه های مجاهدین به موشک های رهبری نا شده دسترسی پیدا کردند که در زمره ی آن موشک های ۱۰۷ ملی متری ساخت چین نیز شامل بود. این موشک ها ساحه ی پرتاب کم از ۸ کیلومتر را داشتند و دارای کلاهک های خوشه ای با انفجار نیرومند بودند که از خود تأثیر وحشتناک در بدن انسان ها بجا می گذاشت. موشک انداز های ۱۲ میله ای ۲۰۷ ملی متری Typ-63 که در سال ۱۹۸۴ در چین تولید شده بود، به داخل افغانستان آورده شد....

... جنگ ابزار های که از برنامه ی " پایپ لاین افغانستان " به جنگجویان مجاهدین تحویل داده شده بود، ساخت کشور های اروپایی، چین و یا از ذخیره خانه های شرق میانه بودند. از آن جمله تفنگ های تعرضی M16 A، کاربین های کالیکو

(Calico-9mm)، تفنگ های شکاری ونچستر (Pumpaction)، تفنگچه ی ماشیندار "UZT"، تفنگچه ماشیندار MP5 آلمان غربی (گمان بر این است که از سوی دستگاه "Pakistan Ordnance Factory" نمونه سازی و یا باز تولید شده است) و تفنگ های تعرضی G3 ساخت ایران و یا عربستان سعودی.... ( سازمان عفو بین الملل، برگردان از آلمانی: AI, Index, ASA/11 /09 / 1995، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

جارج آر نی نگاشته است:

" دوره نخست جهاد چهار سال قبل از قدرت گیری کمونیست ها از پاکستان و به کمک پاکستان براه انداخته شد، موازی با کسب نیرومندی حزب دموکراتیک خلق افغانستان جنبش اسلامی رقیب آن، که در دهه ۱۹۶۰ در پوهنتون [دانشگاه] کابل و دیگر موسسات تعلیمی پایتخت رشد یافته بود برای مبارزه مسلحانه به آمادگی پرداخت، در سال ۱۹۷۲ بود که گروه های منورین همفکر یکجا با محصلین مبارز اسلامی تحت نام جمعیت اسلامی و در پرتو اساسنامه مخفی تشکیل یافت.

... محمد داود از پذیرش آن پیشنهاد ابا و ورزید و دستگیری اعضای جنبش آغاز گردید همان بود که ربانی، گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود و تعدادی دیگر از اعضای جنبش برای حفظ جان شان فرار کردند. آنها از طرف ذوالفقار علی بوتو صدر اعظم وقت به آغوش باز استقبال گردید زیرا بوتو از به قدرت رسیدن دوباره محمد داود می ترسید که مبادا با از سر گیری سیاست قبلی در موضوع پشتونستان باز دردی سری برای پاکستان پیدا شود..

بوتو به غرض توسل به تدابیر متقابل در اواخر سال ۱۹۷۳ برای مخالفان دولت کابل به کمک های مالی و لوژستیکی مبادرت ورزید تا در صورت لزوم از آنها در بی ثبات سازی حکومت محمد داود استفاده بعمل آرد. با اجازه استقرار جنبش اسلامی افغانستان در پشاور و تمویل و تربیه تدریجی آنها، تخم های یک شبکه انقلابی مخفی در سراسر افغانستان بذر گردید. ( آرئی، جارج، کتاب: " افغانستان گذرگاه کشور گشایان"، ترجمه: پروفیسور دوکتور محمد یوسف علمی و پروفیسور حبیب الرحمن هاله، ناشر: بنگاه انتشارات میوند - کتابخانه سبا (بازار قصه خوانی پشاور)، ص ۱۲۸).

سلیک هریسن نگاشته است:

" بنیادگرایان که تعداد شان تقریباً به یک هزار و پنجصد نفر بالغ می گردید، با وجود فشار نهایت شدید دولت توانستند که تا سال ۱۹۷۳ بحیث یک سازمان زیر زمینی به فعالیت خویش ادامه دهند. بعد از سال ۱۹۷۳ اکثریت آنها به پاکستان فرار کردند. در آنجا با گروه های بنیادگرایان پاکستان و ادارات استخباراتی آن کشور طرح دوستی ریختند و بعداً در قضیه افغانستان بصورت تدریجی اهمیت زیادی کسب نمودند....

زمانی که کمونیست ها (!) در سال ۱۹۷۸ در کابل به قدرت رسیدند، به حزب اسلامی و سایر گروه های بنیادگرا که در تبعید بسر می بردند، فرصت طلایی میسر شد که با کمک آی اس آی و گروه های متمول بنیادگرا در منطقه خلیج فارس و شرق میانه از میان مهاجرین افغان در پاکستان کادر های سازمانی جلب و جذب نمایند.... " ( کوردیز، دیاگو و هریسن، سلیک، کتاب: " حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان"، ترجمه: عبدالجبار ثابت، ناشر: مرکز نشراتی میوند- سبا کتابخانه ( بازار قصه خوانی پشاور ) سال ۱۳۷۷ (چاپ دوم)، ج اول، صص ۱۲۵-۱۲۴).

در برگ های آینده نیز خواهیم دید که فکاهی " جهاد با دستان خالی (!) و با وسایل ابتدایی (!) سخن به کلی بی بنیاد است.

به هر حال جنگ های خونین میان گروهی که از ۲۵ اپریل ۱۹۹۲ - ۵ / ۲ / ۱۳۷۱ برسر اشغال نواحی شهر کابل، وزارتخانه ها و دیگر نهاد های دولتی، ساختار های اقتصادی، دستگاه های تولیدی دولتی و شخصی، بنیاد های خدمات همگانی، قرارگاه نظامی... آغاز یافته بود، پیوسته دامنه ی گسترده تری را به خود می گرفت و تبهکارانه تر می شد و با چور و تاراجگری، دزدی و رهزنی، به آتش کشیدن ساختمان های اساسی دولتی ( آموزشگاه ها، دانشگاه ها، کانون های آموزش های عالی، اداره های رسمی ) و خانه های رهائشی شهروندان، کشتار های بیرحمانه، وحشیگری قرون وسطایی به سبک قانون جنگل، گروگان گیری، تجاوز جنسی بر ( زنان، دوشیزه ها، پسرا جوان ) همراهی می شد.

شامگاهی ۷ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ - ۲۷ / ۲ / ۱۹۹۲ بود که آتش خمپاره ها، شلیک موشک های کور، حمله های توپخانه ای، غرش دلخراش تانک ها و زرهپوش ها، در شهر کابل دوزخ ثانی را بر پا داشتند. جنگجویان حزب اسلامی حکمتیار در برابر قوای حزب جمعیت اسلامی ( شورای نظار) و نیرو های جنبش ملی اسلامی صف آرای کرده بو چنان ب موضع های یکدیگر با استفاده از کلیه امکان های نظامی آتش گشودند که تو گویی آتشپاره ها ، انفجار های پی در پی، بالا شدن ستون های دود تیره پایتخت زیبای افغانستان و شهروندان بیگناه را به کام خود فرو می برند. این جنگ خانمان سوز، سرانجام با برقراری یک آتش بس شکننده و گذرا خاموش شد و باشندده های بی دفاع کابل توانستند که به سوگواری بپردازند.

بدین شکل با آمدن رهبران و جنگ سالاران تنظیمی از پشاور به داخل افغانستان و سرازیر شدن فرماندهان محلی به شهر ها، بویژه در کابل و پس از غصب قدرت سیاسی از سوی آنان، بار دیگر در سرزمین تاریخی خورشید، نابود سازی جان و روان انسان ها چوکات بندی شد. از همان روز نخست که به جای منطق و برهان، کاربرد جنگ ابزار های سبک و سنگین دست بالا پیدا کرد، کسی که از مرگ نجات یافته بود، کابوس وحشتناک ربوده شدن بر سرش دور می زد، آنکه هر دوی این کوه گران را پشت

سر گذارده بود، ناگزیر شد تا در داخل و خارج از مرزها آواره شود؛ زیرا کشتار مردم، نابود سازی و ویرانی، موشک پرانی مرز را نمی شناخت. در این وضعیت زنان در ماتم از دست دادن شوهران خود نشسته بودند، مادران و خواهران در سوگ از دست دادن فرزندان و برادران خود سرشک غم می ریختند، شماری از شهروندان (زن، مرد، پیر، جوان و کودک) زخم خوردند و یا یک عضو بدن خود را از دست دادند. ولی رهبران، فرماندهان و چریک های تنظیمی که عنان فرمانروایی را در دست گرفته بودند، همه چیز را در آینه ی جنگ می دیدند. کسانی که سال ها تنها جنگ ابزار به شانه داشتند و به جزء کشتن و بستن، دزدی و رهنی، کار دیگری را نیاموخته بودند در نزد آنان جنگیدن و ادامه برخورد های خونین و ویرانگر نظامی یک کار به کلی پیش پا افتیده پنداشته می شد؛ به خاطری که برقراری صلح و آرامش معنای گذشتن از قدرت و ثروت را می داد.

به سلسله ی برخورد های تنظیمی، به روز ۱۰ / ۳ / ۱۳۷۱ بین حزب وحدت اسلامی و حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف و هابی، بر سر در دست داشتن اداره ی مناطق غرب کابل، آتش سنگین ترین جنگ ها شراره کشید. در این جنگ ها در حق شهروندان بیگناه و بی دفاع ناروا ترین، زشت ترین، ننگین ترین و غیر انسانی ترین برخوردها صورت گرفت. تیل داغ کردن، کوبیدن میخ بر فرق اسیران جنگی، کشتیدن ناخن های دست و پا، بریدن اعضای بدن انسان ها، بویژه آله ی تناسلی مرد ها و فشار دادن خصیه ی آنان با انبور، واسکت بریدن زنان شوهردار و دختران جوان پس از تجاوز جنسی بر آنان، زنده زنده در آتش انداختن زنان و کودکان، آتش زدن کانتینر های پر از اسیران جنگی... از زمره ی کارنامه های شرم آور طرف های درگیر بود. سیاف و هابی نیت کرده بود که نواحی هزاره نشین را با تل خاک یکسان سازد.

بر بنیاد توافقنامه پشاور، صبغت الله مجددی باید پس از دو ماه رهبری دولت را به برهان الدین ربانی واگذار می کرد؛ ولی ایشان آرزو داشت و می خواست تا در مقام ریاست دولت باقی بماند؛ لیکن به خواست گلبدین حکمتیار جور نمی آمد؛ از این رو خشم او را برانگیخت، همان بود که به روز ۶ / ۴ / ۱۳۷۱ - ۲۶ / ۶ / ۱۹۹۲ شهر کابل را برای ۲۴ ساعت زیر باران موشک قرار داد و خون و آتش آفرید.

به روز ۱۲ / ۴ / ۱۳۷۱ - ۲ / ۷ / ۱۹۹۲ یکی از گروه های تنظیمی، بیمارستان درمان معلولان و معیوبان را اشغال کرد. نیرو های وابسته به دولت به عملیات تصفیه ای دست زد، در هنگام پاکسازی محل، داکتر قاسم عضو حزب اسلامی کشته شد. گلبدین حکمتیار به خونخواهی برآمد و از طرف جنوب، شهر کابل را زیر ضربه های موشکی گرفت و خرد و خمیر کرد. یک فیر موشک به داخل ارگ فرود آمد که در رده ی چریک های محافظ کشته و زخمی از خود بجا گذاشت. نیرو های دولتی با آتش توپخانه به حمله های جوابی پرداختند. این تنها نبود: چریک های حکمتیار بر فرقه ۵۳ وابسته به جنرال عبدالرشید دوستم در بالاحصار نیز حمله بردند که در نتیجه جنگ سختی رخ داد. موشک های حکمتیار به نقاط مختلف شهر کابل فرود می آمدند و بر بادی و کشتار های بیرحمانه را با خود به همراه می آوردند. چند فروند موشک در بالاحصار فرود آمد و از اثر انفجار آنها شماری از انسان های بیگناه جان باختند و شماری هم زخمی شدند.

به روز ۲۳ / ۴ / ۱۳۷۱ دومین برخورد خونین نظامی بین حزب وحدت و نیرو های مشترک حزب حرکت انقلاب اسلامی (به رهبری آیت الله سید آصف محسنی) و شورای نظار در منطقه ی کارته مامورین و کارته سه رخ داد. به سبب اینکه جنگجویان شورای نظار دو تن از صاحب رسوخان اهل تشیع (آیت الله فاضل و شیخ سلیمان) را گرفتار و زندانی نموده بودند، آتش جنگ ها شدت بیشتر پیدا کرد و ماهیت قومی، مذهبی و زبانی به خود گرفت و از پیامد آن انسان های زیادی جان خود را از دست دادند و محل های رهائشی با خاک یکسان شد.

از آغاز جنگ های میان گروهی، جنگجویان وابسته به تنظیم اتحاد اسلامی سیاف و هابی با سنگدلی نابخشودنی به هدف کشتار و نابودی شهروندان ملیت هزاره و اهل تشیع و غصب جای های رهائشی آنان برآمدند و هر آنچه که بیرون از عاطفه ی انسانی بود، در حق مظلوم ترین شهروندان (زنان، کودکان و سالمندان) روا دانستند. همچنان چریک های حزب وحدت به عمل مشابه دست می زدند و انتقام می گرفتند. به روز ۲۸ / ۴ / ۱۳۷۱ پس از اینکه پیکر بی جان ۱۳ تن از شهروندان ملیت هزاره به دست آمد، برخورد های خونینی بین حزب وحدت و تنظیم اتحاد اسلامی رخ داد. هر دو طرف در غرب کابل موضع های همدیگر را با آتش جنگ ابزار های سنگین کوبیدند، اداره ی محل ها دست به دست می شد، جنگجویان شورای نظار به پشتیبانی اتحاد اسلامی به میدان جنگ آمدند. سرانجام به روز ۳۰ / ۴ /



۱۳۷۱- ۲۰ / ۷ / ۱۹۹۲ برهان الدین ربانی، عبدالرسول سیاف، عبدالعلی مزاری و احمد شاه مسعود، با هم نشستند و متارکه کردند و آتش بس را اعلام نمودند. متارکه و آتش بس چند روزی به مردم بلا کشیده و داغدار فرصت داد تا در سوگ عزیزان از دست رفته ی خویش بنشینند و به تیمار زخم های خود بپردازند. ولی این آرامش کاذب دیر پا نبود؛ زیرا به زودی آتش جنگ ها شعله کشید و رده بندی های دیگری را با خود به بار آورد. تنظیم های جنگ طلب به خاطر بقای عمر غارتگری و دوام تجاوز و بی عفتی به ناموس و عزت برخی خانواده های افغانستانی در صدد دست یافتن به برتری های نظامی برآمدند و به سوی ائتلاف های نامیمون بر ضد همدیگر، به پیش تازیدند: حزب وحدت اسلامی با حزب اسلامی گلبدین حکمتیار نزدیکی پیدا کرده بود، جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال دوستم پیش از پیش با حزب وحدت میانه ی خوب داشت، جمعیت اسلامی (شورای نظار) و حزب اتحاد اسلامی سیاف و هابی از یک گریبان سر بیرون می آوردند و به کمک یکدیگر می شناختند.

در این وضعیت، احمد شاه مسعود وزیر دفاع به نشانه ی دلجویی از مخالفان خود به یک حرکت نمایشی دست زد تا وقت کمایی کرده باشد. در آغاز ماه امرداد / اسد ۱۳۷۱، از سوی وی این شخصیت ها به عنوان معاونان وزارت دفاع برگزیده شدند:

- دگروال عبدالحکیم نجرابی عضو حزب اسلامی (حکمتیار).

- سید محمد حسن مشهور به سید جگن از حزب وحدت.

- دگروال گل زرک خان از حزب اتحاد اسلامی (سیاف).

گزینش این افسران هرگز نتوانست قناعت گلبدین حکمتیار و حزب وحدت را فراهم کند؛ بنابراین درگیری های خونین دیگری آغاز یافت و مردم در آتش جنگ ها سوختند.

گلبدین حکمتیار می خواست که جنگجویان فرقه ۵۳ وابسته به جنرال دوستم از کابل به بیرون رانده شوند. عملی ساختن این خواسته کار آسانی نبود؛ زیرا فرقه ۵۳ یک تشکیل منظم نظامی آراسته با جنگ ابزار های سبک و سنگین بود؛ از این رو موشک پرانی از سر گرفته شد. به روز ۱۱ امرداد/ اسد ۱۳۷۱ از چهار آسیاب و بت خاک صد ها فیر موشک به کابل پرتاب شد. ناگفته نماند که در این موشک زنی ها، نماینده گلبدین حکمتیار در کابل، معلم عبالصبور فرید ( نخست وزیر ) به بهانه اینکه شورای جهادی ننگرهار از او دعوت کرده است، به روز ۱۲ / ۵ / ۱۳۷۱ تصمیم رفتن به جلال آباد را گرفت.

حمله های موشکی روز های ۱۲-۱۱ / ۵ / ۱۳۷۱ به فرودگاه هوایی کابل (ملکی و نظامی) آسیب سنگین رسیده بود. دو فروند چرخبال نظامی و هنگر های آن به کام آتش فرو رفتند، هواپیما های ملکی مسافربری آریانا زیانمند شدند، تا اینکه با پا در میانی برخی از اعضای حزب اسلامی به رهبری یونس خالص و شماری از اعضای جمعیت اسلامی، آتش بس گذرا برقرار شد. لیکن با بر آمدن معلم فرید از کابل، به روز ۱۳ / ۵ / ۱۳۷۱ باران موشک دوباره شهر را تکان داد. یک فروند موشک به بیمارستان چهار صد بستر و یک فروند دیگر به درمانگاه قوای مرکز فرود آمدند و سبب ویرانی و آتش سوزی در آنجا ها گردیدند. در موشک پرانی های روز ۱۵ / ۵ / ۱۳۷۱ در جاده ی سالنگ، در ریاست تصدی ملی بس و مکروریان ها، ویرانی های زیادی پدید آمد و شماری از انسان های بیگناه جان باختند.

حزب اتحاد اسلامی که رهبر آن عبدالرسول سیاف است در مصاحبه با خبرنگار تلویزیون ملی در کابل، گفته بود: " خاک کابل نجس شده است، کابل باید تخریب و خاک آن به توبره کشیده شود، همه جا ها ویران گردد، کلیه آبادی ها و ساختمان ها و زیر بنا ها و نهاد های روبنایی ساخته شده بدست کمونیست ها از بین روند." ( برگرفته از کتاب: " از تصرف کابل تا سقوط مزار"، تألیف: بصیر صبا، ص ۱۳۱). جنگجویان این حزب به روز ۱۶ / ۵ / ۱۳۷۱ بار دیگر با حزب وحدت به درگیری های خونین و وحشتناک پرداختند. این جنگ وحشیانه به اندازه ی سخت بود که در نتیجه ی آن بسیاری خانواده ها به شکل رقت آوری به هر طرف پراکنده، در بدر و آواره شدند. هیچکس نمی توانست آمار دقیق کشته شدگان و زخمیان این رویداد را ارائه کند. در هر کوچه و پس کوچه، سرک ها و جاده ها، پیاده رو ها و صحن حویلی خانه ها، پیکر بی نفس و اعضای بدن پارچه پارچه شده ی جان باختگان پراکنده بود. زخمی ها، انسان های بی دست و پا درخون می تپیدند و ناله و فریاد می زدند. شماری از خانواده ها در اندوه به

دور ماندن از عزیزان خود [ پدران و مادران به داغ جدایی از جگر گوشه های شان، بانوان در حسرت گم شدن همسران خود و عکس آن، خواهران در غم آوارگی برادران و برادران به یاد سرنوشت نا روشن خواهران و فرزندان در اندوه گم کردن پدر و مادر خود ] سوختند و هرگز کسی نفهمید که آیا این شهروندان سرگردان و بی دفاع پس از این همه رنج و درد جانکاه موفق به پیوستن دوباره با همدیگر شدند و یا خیر؟

پیوست به جنگ های تباه کن میان نیرو های سیاف و هابی و نیرو های حزب وحدت، دوباره نوبت به گلبدین حکمتیار رسید. این بار جنگ سالار تخت نشین در چهار آسیاب، از تاریخ ۲۰-۱۶ / ۵ / ۱۳۷۱، قرار گزارش رسانه های جمعی، در کل ۳۵۰۰ فروند موشک به محل های زندگی مردم در شهر کابل شلیک کرد که اوج تبهکاری و وحشیگری او را نشان می داد. در این دور موشک پرانی ها بیشتر از ۱۲۰۰ تن کشته و هزار های دیگر زخمی و یا معلول و معیوب شدند. به صد ها دربند آبادی دولتی و خانه های شخصی آسیب رسید و یا به کلی ویران گردیدند. افزون بر آن ده ها هزار تن شهروند ( زن و مرد، پیر و جوان و کودک) خانه و کاشنه ی خود را ترک گفته و بی خانمان شدند. در برنامه ی موشک زنی ها بر کابل، به روز ۲۲ / ۵ / ۱۳۷۱ مردم در منطقه ده افغانان و اطراف آن به خاکستر نشستند، صد ها انسان بیگناه جان خود را از دست دادند و صد های دیگر زخم خوردند. در همین روز یک فیر موشک به تعمیر دستگاه سوخت مرکز گرمی و آب گرم کن مکروریان ها فرود آمد، این محل در شعله های آتش پیچیده و ذخیره مواد نفتی به کلی سوخت.

در آغاز ماه مهر/ میزان ۱۳۷۱ ( پایان سپتامبر ۱۹۹۲) پس از بجا ماندن نشانه های خونین و ناگوار موشک پرانی به کابل، حکومت پاکستان در حالی از برهان الدین ربانی برای دیدار از آن کشور دعوت کرد که شاهزاده ترکی فیصل بیشتر از آن به پاکستان آمده بود. رییس استخبارات عربستان سعودی با مقام های پاکستانی و ربانی دیدار و گفت و گو کرد و پس از آن با یک برنامه روشن استخباراتی، یکجا با سفیر سعودی در پاکستان، جنرال جاوید ناصر رییس آی اس آی و طارق اشرف عضو آی اس آی به غنی خیل استان ننگرهار رفت تا با گلبدین حکمتیار گفت و گو کند. در نتیجه رهبر حزب اسلامی به جلال آباد آمد و در یک نشست خبری اشتراک ورزید و خواهان برگزاری شورای حل و عقد در دو هفته و همچنان واگذاری ریاست دولت از برهان الدین ربانی به شخص دیگری گردید. رهبر جمعیت اسلامی (ربانی) نیز از پاکستان، راه ایران را در پیش گرفت و متحد همیشگی وی، عبدالرسول سیاف به عربستان سعودی سفر کرد و در بازگشت، دیدار ها و نشست های جداگانه را با یونس خالص، محمد نبی محمدی و گلبدین حکمتیار انجام داد و این پیشنهاد های برآورده ناشدنی را ارائه نمود: ۱- به عوض برهان الدین ربانی، محمد نبی محمدی ریاست دولت را به دست گیرد، ۲- کمونیست ها (!) از اداره های دولتی رانده شوند، ۳- بانوان در همه جا خانه نشین باشند [و حق کار و آموزش، آزادی و گشت و گذار در بیرون از خانه از آنان گرفته شود]، ۴- مقام ها در وزارت دفاع برای همه تنظیم ها سهمیه بندی گردد. لیکن دوام جنگ ها به برآورده شدن خواسته های سباف مجال نداد.

جنگ، وحشت، دهشت و خونریزی تنها در کابل نبود؛ بلکه دایره خونین آن حتا دور دست ترین استان ها و شهرستان ها را فرا گرفت. در اکتوبر ۱۹۹۲ (ماه مهر/ میزان ۱۳۷۱) درگیری های سختی میان جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و قوای اسماعیل خان امیر حوزه ی استان های غربی افغانستان، رخ داد که تلف شدن ها و زیان های زیادی را به بار آورد. یکی از فرماندهان به نام عبدالجبار طوفان معاون فرقه ۱۷ هرات بر ضد امیر صاحب (!) شورید و نیرو های حزب اسلامی از او پشتیبانی کردند. جنگ مدت ده روز ادامه یافت و دامنه ی آن تا فرودگاه هوایی نظامی سبزوار (شیندند) کشید. در نشریه حزب جمعیت اسلامی (جریده ی مجاهد <خبری> بخش اروپا، شماره ۱۰ اکتوبر ۱۹۹۲ - میزان ۱۳۷۱) سخن از یک کودتا و برنامه ی کشتن اسماعیل خان بر زبان رانده شده است که بیشتر به صحنه سازی های خنده آور می ماند.

بر پایه فیصله پشاور، برهان الدین ربانی به روز ۷ / ۴ / ۱۳۷۱، تاج و تخت و جواز نامه ی نشین به مسند قدرت در ارگ را از صبغت الله مجددی تسلیمی گرفت و برای چهار ماه در این مقام، حق داشت ماموریت کند و باید پس از پایان این مدت از وظیفه کنار می رفت؛ ولی شورای قیادی به دلیل وضعیت نامناسب نظامی - سیاسی و اقتصادی در افغانستان ( به استثنای صبغت الله مجددی و نماینده گلبدین حکمتیار)، مدت کار ربانی را ۴۵ روز دیگر تمدید کردند که به تاریخ ۹ / ۸ / ۱۳۷۱ - ۲۹ / ۱۰ / ۱۹۹۲ به پایان می رسید. در این روز دولت و نهاد های تنظیمی باید اقدام های لازم می کردند و گام های سازنده را به خاطر برگزار شدن شورای اهل حل و عقد بر می داشتند تا زعامت آینده تعیین می شد؛

ولی برهان الدین ربانی و طرفدارانش کمتر در این راه تلاش به خرج دادند؛ بنابراین همایش اهل حل و عقد در زمان معین آن برگزار نشد.

برهان الدین ربانی که تازه مزه ی قدرت و دولت را چشیده بود، همه چیز را نادیده گرفت و به بهانه ی به وجود آمدن خلای قدرت، از خود آمادگی به واگذاری چوکی ریاست دولت نشان نداد و به ادامه بر سکوی فرمانروایی تکیه زد و تا برگزاری نشست شورای اهل حل و عقد، بودنش در مقام خون و آتش آفرید؛ زیرا گلبدین حکمتیار با این وقت گذرانی سازش کرده نتوانست، باز بهانه گیری کرد و خواسته های گذشته ی خود را سر از نو در میان گذاشت: ۱- جنگجویان فرقه ۵۳ وابسته به جنرال دوستم از کابل بیرون روند، ۲- افسران و کارمندان رژیم گذشته از خدمت کردن در دولت اسلامی محروم دانسته شوند، ۳- ارتش ملی منحل گردد، ۴- شورای قیادی در شش ماه آینده شرایط لازم را برای برگزاری انتخابات سراسری فراهم سازد.

چون زمینه ی عملی شدن خواسته های حکمتیار وجود نداشت؛ بنابراین بار دیگر آتش جنگ های خونین بین جنگجویان حزب اسلامی و چریک های شورای نظار، زبانه کشید و از طرف های جنوب و شرق کابل بر فرودگاه هوایی، ارگ، کارته وزیر اکبر خان، وزارت دفاع، تپه بی بی مهر، تپه ی مرنجان، بالاحصار، کوه تلویزیون... راکت پرانی آغاز یافت و با وحشت و دهشت بر فرق مردم و بر تن شهر باران مرمی و موشک باریدن گرفت. این جنگ ویرانگر و خانمان سوز روز ها به درازا کشید و هست و بود مردم و دارایی های کشور را به کام خود فرو برد. زندگی شهروندان، چرخ های اقتصاد ملی، زیربنا ها و آبادی های همگانی، نهاد های دانشگاهی، کانون های اجتماعی (آموزشی، پرورشی، هنری، ادبی، فرهنگی)، شبکه های انجینری (برق، آبرسانی، مرکز-گرمی)، گدام های مواد سوختی و غذایی، جاده ها، اپارتمان ها، خانه های شخصی، سرای ها، دکان ها... خوراک آتش شدند و یا به غارت رفتند. صد ها انسان جان باختند و صد های دیگر زخم خوردند.

تهی از دلچسبی نخواهد بود که در اینجا سخنان گلبدین حکمتیار را نقل کنیم:

" اگر آنها می خواهند با حزب اسلامی تفاهم کنند، پس بفرمایند استعفا کنند. حاضر شوند تا با رهبران بنشینند، یک حکومت موقت درست کنند. ما با تفاهم حاضریم. با ربانی رئیس جمهور هرگز به تفاهم حاضر نخواهیم شد." (طنین، ظاهر، کتاب: "افغانستان در قرن بیستم" از مجموعه ی برنامه های بی.بی.سی. چاپ تهران <چاپ اول ۱۳۸۴>، خیابان سمیه، ص ۴۰۱).

سرانجام برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار به خاموش کردن جنگ ها به موافقه رسیدند. متارکه و آتش بس یکی دو ماه به مردم فرصت داد تا در غم و ماتم عزیزان از دست رفته ی خویش بنشینند؛ ولی این آرامش دروغین نیز دیر پا نبود. به زودی آتش جنگ های ویرانگر دیگر شعله ور گردید و رده بندی های جدیدی به وجود آمد.

به روز ۱۴ / ۹ / ۱۳۷۱ در منطقه ی سیلوی مرکز جنگجویان شورای نظار بر پوسته های حزب وحدت حمله بردند که این عملکرد خشم آنان را برانگیخت و ناگزیر شدند به حمله ی جوابی بپردازند. در نخست به سبب ضربه های محکم حزب وحدت، قوای شورای نظار شکست خورد و از سیلو و اطراف انیستیتوت پولی تکنیک رانده شدند. به هدف جبران این شکست، احمد شاه مسعود در جنگ بر ضد حزب وحدت قوماندی نظامی را به دست خود گرفت و کلیه توانایی جنگی (توپخانه، هواپیما های بمب افکن، دستگاه های پرتاب موشک، تانک ها و زرهپوش ها) را به کار بست. در این درگیری خونین که به جنگ افشار شهرت دارد، نیرو های حزب اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف به پشتیبانی از شورای نظار، نیز شرکت ورزیدند. احمد شاه مسعود در تپه ی تلویزیون قرارگاه سوق و اداره قوت ها و رهبری عملیات نظامی را برپا کرد و جنگ ابزار ها در گام نخست افشار قرغه و چنداوول را نشانه گرفتند. پنج شبانه روز در این مناطق آتش خمپاره می بارید و وزیر دفاع دولت اسلامی از بلندی های کوه، سوختن آنجا ها را به تماشا نشسته بود. دامنه ی آتشیاری به کوه سنگی، ده بوری، قلعه ی شاده، کارته چهار، کارته سخی و حتا پغمان رسید. در جاده میوند و بازار مندوی و خود مندوی کابل صدها باب ساختمان و دکان ویران گردید، خانه های مردم و آبادی های دولتی در آتش سوختند.

جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال دوستم و حزب وحدت در ناسازگاری با حاکمیت برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود، دیدگاه یکسان داشتند؛ از این رو در درگیری های نظامی با دولت، به کمک یکدیگر

می شتافتند. به همین خاطر بود که هواپیما های ترانسپورتی جنرال دوستم، در کار سفر بری قوای حزب وحدت از کابل به مزار شریف و عکس آن فعال بودند. احمد شاه مسعود با ابراز خشم و ناخشنودی در برابر این عملکرد، واکنش نشان داد و باز از زبان زو و جنگ ابزار کار گرفت. به روز ۳۰ / ۹ / ۱۳۷۱ جنگ سختی میان شورای نظار و جنبش ملی در کارته وزیر اکبر خان، مکروریان ها، بی بی مهر و چهاراهی صحت عامه رخ داد و ده ها و صد ها کشته و زخمی از خود بجا ماند که نابود سازی و ویرانی نیز به دنبال داشت.

یادآوری: ( درباره جنگ هایی که تا به اینجا از آن ها سخن گفته شد، در کتاب: " اردو و سیاست..." تألیف سپهسالار محمد نبی عظیمی، با جزئیات بیشتر، آگاهی داده شده است - مؤلف ).

دوکتور S.A. Asis Nadjibi، استاد پیشین دانشگاه کابل، پس از آن کارمند داوطلب در نهاد کمک رسانی آلمانی به نام " موسسه ی توسعه ی بین المللی و جمعیت همکاری های تخنیکی، ( بخش برنامه ی قوای بشری مسلکی افغانستان ) " در هنگام بود و باش خود در کابل در سال ۱۹۹۲، چشم دید های خود را نگاشته و در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۶ / ۱ / ۱۹۹۴ به نشر سپرده است. در اینجا آن بخش های نوشته که در آن جنگ های خانمان سوز در افغانستان، بازتاب یافته، آورده می شود ( برگردان ):

"... مردم از آزاد کنندگان به گرمی پذیرایی کردند؛ لیکن با دریغ و درد عمر این شادمانی بسیار کوتاه بود. از آن زمان چند وقتی سپری شده است؛ ولی دشمنی در بین گروه های مجاهدین کماکان فزونی می یابد. در قلمرو حاکمیت ائتلافی پیوسته کشتار و خونریزی و دزدی صورت می گیرد و شهروندان ملکی درد شکنجه ی آنرا می کشند. در اگست ۱۹۹۲، حزب اسلامی حکمتیار به مدت بیست روز کابل را زیر باران موشک قرار داد که در نتیجه ی آن ۲۵۰۰ انسان جان باختند.

در دسامبر ۱۹۹۲، من (نجیبی) در کابل بودم، دو گروه ی مخالف؛ لیکن عضو حکومت ائتلافی، حزب وحدت ( اتحاد تشکیل شده از چند گروه اهل تشییع ) و شورای نظار ( طرفداران احمد شاه مسعود وزیر دفاع که خود به جمعیت اسلامی به رهبری ربانی رییس دولت، تعلق دارد) با هم درگیر شدند. در این برخورد نظامی در مبادله ی آتش بین دو طرف بیشتر از ۱۰۰۰ تن کشته و یا زخمی شدند، در برخی جای ها در شهر، در اطراف جاده میوند (چنداول)، دهمزنگ، کارته سه و سیلوی کابل خانه ها ویران و یا آسیب دیدند، در محلی که من (نجیبی) از تاریخ ۹-۴ / ۱۲ / ۱۹۹۲ در محاصره گیر مانده بودم، شمار زیاد کشته و زخمی وجود داشت. تنها آتش جنگ ابزار نبود؛ بلکه دزدی و چور و چپاول نیز بیداد می کرد. من هرگز فراموش کرده نمی توانم که به روز ۵ / ۱۲ / ۱۹۹۲ در خانه روبروی خانه ای که بود و باش داشتم، یک بانوی ۲۲ساله که هفت ماهه باردار بود، از اثر داخل شدن پارچه مرمی به بدنش کشته شد. به سبب فیر های وحشیانه سه روز پیاپی، مردم نتوانستند که به کار به خاکسپاری [ عزیزان از دست رفته خویش ] بپردازند.

آنچه در کابل رخ داد، خوفناک، وحشت آور و بیرحمانه بود. هر گروه تلاش می ورزید تا دامنه ی نفوذ و قدرت خود را گسترش دهد و جایگاه خویش را در حکومت نیرومند سازد. رییس جمهوری ربانی ناگزیر بود بر اساس نوبت مقام خود را به فرد دیگری واگذار کند؛ ولی از این امر سر باز زد؛ زیرا او می خواست تا دعوت شورای اهل حل و عقد که در باره ی انتخاب رییس جمهوری جدید و تشکیل یک حکومت گذرا تصمیم می گیرد، در چوکی باقی بماند. به جزء ربانی و سیاف رهبر اتحاد اسلامی افغانستان، دیگر رهبران، ربانی را متهم به سوء استفاده از مقام ریاست جمهوری می کنند و پیشنهاد نمودند تا برگزاری شورای اهل حل و عقد را به مدت پنج ماه به پس اندازند. این دو دیدگاهی در شهر کابل [ در بین زمامداران ]، سبب ناراحتی عصبی باشندگان شده و هزار ها تن از پایتخت پا به فرار نهاده اند. مردم در کابل از برخورد های جنگی، انتقام جویی ها، رفتار تعصب گرانه که صد ها کشته و زخمی در پی داشت، خسته و بیزار اند؛ ولی رادیو کابل با نشر آگاهی نامه رسمی، رخ دادن این گونه رویداد ها را برخاسته از " سوء تفاهم ها" دانست. افزون بر گروه های بی شمار مجاهدین، جنرال دوستم نیز در صحنه حضور دارد که هر وقت تغییر جبهه داده، در نخست در اپریل ۱۹۹۲ جنگجویان از بیک او، در اشغال کابل در کنار مجاهدین قرار گرفتند. به روز ۸ / ۱۲ / ۱۹۹۲ پس از برقرار شدن آتش بس بین جناح های درگیر ( ساعت پنج پس از چاشت)، نیرو های دوستم در کنار حزب وحدت اهل تشییع ایستاده شدند. جنگجویان از بیک تبار دوستم در منطقه مکروریان با نیرو های شورای نظار مسعود به جنگ پرداختند و این درگیری ها شمار زیادی کشته و زخمی در میان شهروندان ملکی از خود بجا گذاشت.

قوای دوستم کلیه پوسته های امنیتی حکومت را در اطراف قصر ریاست جمهوری، وزارت دفاع، میدان هوایی به تصرف خود در آورد. فردای آن روز در هنگام صبح که من (نجیبی) می خواستم پای پیاده از کارته سه به سوی کارته وزیر اکبر خان، روان شوم، دو فروند هواپیمای جنگی در ارتفاع پایین، در بالای سر نهاد های دولتی در پرواز بودند."

آنگونه که در برگ های گذشته یادآوری شد، نخستین لحظه های محفل تاج پوشی تنظیمی با درگیری های خونین و قاتلانۀ آغاز یافت و روند آن روز ها- ماه ها و چند سالی دوام پیدا کرد. در این مدت زمین و آسمان در کابل و دیگر شهر های بزرگ افغانستان پر از دود و آتش و پیچیده در صدای شلیک گلوله ها و ترکش خمپاره ها و فرود آمدن موشک ها بود و انسان های بی دفاع و بیگناه ملکی جان می باختند و زخم می خوردند.

جرنیل ضیأالحق پنجابی حاکم نظامی پاکستان، در دسامبر ۱۹۷۹ بیهوده به دگر جنرال اختر عبدالرحمان هدایت نداده بود:

" افغانستان را آهسته آهسته به آتش کشانید." ( دگروال محمد یوسف - ادکین، مارک، کتاب: " تلک خرس" >فاجعه ی قرن ما<، ترجمه ی: داکتر صمد، نثار احمد، ص ۲۹).

پس از روز ۸ / ۲ / ۱۳۷۱ سران تنظیم ها و فرماندهان زورمند و خودکامه و بی بند و بار محلی به هدف غصب یک جانبه ی قدرت سیاسی، به این دستور بانی و مبتکر جهاد(!) خویش، جامه عمل پوشانیدند.

در حالی که جنگ قدرت طلبی، خونریزی، زور آزمایی، آدم ربایی، گروگان گیری، کشتن و بستن، ترور، راه گیری، دزدی، چور و چپاول... ادامه داشت؛ رهبری دولت اسلامی به خاطر دادن رنگ مشروعیت (!) به این اداره ی لُرزان، برای برپایی نشست شورای اهل حل و عقد، دست به اقدام هایی زد. موضوع دعوت نمایندگان در گردهمایی اهل حل و عقد در توافقنامه ی پشاور درج شده بود تا پس از پایان چهار ماه ریاست جمهوری برهان الدین ربانی، رهبر (!) آینده ی کشور را برای مدت یک و نیم سال تعیین کنند.

به سبب اینکه نشست شورای اهل حل و عقد در قلمرو زیر حاکمیت دولتی برهان الدین ربانی برگزار می شد؛ از این رو شماری از سران تنظیم ها به برگزاری آن چندان علاقمند نبودند و دل خوش نشان نمی دادند. بر بنیاد برنامه ی پی ریزی شده و تصمیم پیشین شورا های قیادی و جهادی، نشست شورای اهل حل و عقد باید در وقت پیش بینی شده برگزار می گردید؛ ولی برخلاف آن به روز ۱۹ / ۱۲ / ۱۹۹۲ برگزار شد.

( یادداشت: در یادآوری تاریخ برگزاری شورای اهل حل و عقد تفاوت ها وجود دارد: ۱- زمان ماموریت برهان الدین ربانی پس از پایان چهار ماه، برای ۴۵ روز دیگر تمدید شد. ۲- در کتاب " افغانستان در قرن بیستم " > از مجموعه برنامه های بی بی سی < ص ۴۰۱، تاریخ تشکیل شورای اهل حل و عقد، جنوری ۱۹۹۳، درج است.

۳- در جریده ی مجاهد > خبری شماره های ۱۳ و ۳۷ < ارگان نشراتی جمعیت اسلامی بخش اروپا، تاریخ برگزاری شورا ۱۹ / ۱۲ / ۱۹۹۲ و روز رأی گیری به خاطر تعیین رییس دولت، تاریخ ۱۸ / ۱۰ / ۱۳۷۱ / گفته شده است. ۴- در پای قطعنامه ی شورای اهل حل و عقد > جریده ی مجاهد خبری شماره ۱۳ < تاریخ تصویب، ۳۰ قوس ۱۳۷۱ آمده است. - مؤلف )

همزمان با این اقدام های دولت، پنج گروه جهادی و سیاسی ( ۱- جبهه ی ملی نجات افغانستان، ۲- حزب اسلامی افغانستان، ۳- حزب وحدت اسلامی افغانستان، ۴- جنبش ملی اسلامی افغانستان، ۵- محاذ ملی اسلامی افغانستان ) در فیصله نامه ی تاریخ ۷ / ۱۰ / ۱۳۷۱ در شهر کابل، برگزاری شورای اهل حل و عقد را غیر قانونی خواندند و روند انتخاب نمایندگان را برای اشتراک در این نشست، تقلبی پنداشتند ( در پیوند با چگونگی برگزاری شورای اهل حل و عقد، قطعنامه ی این شورا، فیصله نامه ی گروه های جهادی بر ضد نشست اهل حل و عقد، در فصل ساختار دولت شرح بیشتر داده شده است ).

پس از پایان کار شورای اهل حل و عقد، شهر کابل و شهروندان بی دفاع و بیگناه بار دیگر در شعله های آتش دشمنی بین دو طرف، یکی خواهان نگهداری قدرت به شکل انحصاری و آن دیگری تشنه ی رسیدن به قدرت، سوختند. در درازای ماه دی / جدی ۱۳۷۱، صد ها فیر موشک از چهار طرف در جای های رهایشی، بر فرق مردم شلیک شد و در واکنش به آن نیرو های شورای نظار با بمباران هوایی و زمینی و آتش توپخانه، پاسخ داد.

دولت اسلامی به روز ۵ / ۱ / ۱۹۹۳ با پخش خبری به آگاهی رسانید که برنامه ی انجام یک کودتا از سوی گلبدین، حزب وحدت، با تأیید و پشتیبانی کامل صیغت الله مجددی، زمانی در نطفه خاموش گردید که گز مه های امنیتی (سلاحدار های شورای نظار) همایون جریر یکی از بلند پایه های حزب اسلامی و طالب معاون حزب وحدت را با تمام اسناد دست داشته جابجا دستگیر کردند. بازداشت های دیگر بر پایه لیست به دست آمده از نزد این دو تن، صورت گرفت (جریده ی مجاهد، بخش اروپا، خبری شماره ۱۴).

گمان می رفت که آدمکشان حزب اسلامی قصد داشتند که فرودگاه هوایی کابل و بگرام را بسته کنند و راه های رفت و آمد و امکان های ارتباطی را با کابل ببندند. به روز ۷ / ۱ / ۱۹۹۳ حمله های موشکی جنگجویان حزب اسلامی بر شهر کابل آغاز شد و گلبدین حکمتیار پایان موشک پرانی را وابسته به مبادله اسیران جنگی دانست. در بخش های غربی و جنوب غربی کابل درگیری سختی بین جنگجویان حزب وحدت و نیرو های طرفدار برهان الدین ربانی رخ داد که زیان های جانی و مالی از خود بجا گذاشت. جنگجویان جنرال دوستم با حفظ بیطرفی، در این جنگ ها از هیچ گروهی پشتیبانی نکردند.

به ادعای نویسندگان تبصره های سیاسی جریده ی مجاهد (خبری شماره ۱۵) کودتا باید به تاریخ ۹ / ۱ / ۱۹۹۳ آغاز می یافت. سازمان دهندگان این کودتا در صورت پیروزی، شورای زیرین را جانشین حکومت ربانی می کردند:

- ۱- سید احمد گیلانی رییس دولت، ۲- گلبدین حکمتیار رییس وزرا، ۳- عبدالرشید دوستم وزیر دفاع، ۴- عبدالعلی مزاری وزیر داخله، ۵- صیغت الله مجددی رییس شورای ملی.

آشکار است که بهای سنگین این جنگ های قدرت طلبی را مردم بی دفاع افغانستان با خون خود و از دست دادن جان و دارایی های مادی و معنوی خویش پرداختند. چوکی نشینان کابل غنوده در زیر زمینی های مستحکم در ساختمان های مورد اعتماد، همچنان تشنگان قدرت، یکجا و به اندازه ی برابر به کوره ی سوزان جنگ روغن و هیزم می ریختند. گروه های جنگی و تنظیم های سیاسی جهادی (!) که از روز نخست پیدایش خود لکه ی ننگ مزدوری به هدف های بیگانگان را بر جبین و حلقه ی چاکری را به استبداد، استعمار، ارتجاع و امپریالیسم به گوش داشتند و هنوز هم دارند، همیشه به فرمان بادران خود گردن نهاده اند. بر بنای همین وابستگی آنها بود که جنرال حمید گل رییس پیشین آی اس آی، قاضی حسین احمد رییس حزب جماعت العلمای پاکستان، رهبر اخوان المسلمین سودان و شماری از عرب ها به کابل آمدند تا بین طرف های درگیر، میانجیگری کنند و زمینه ی آشتی دادن آنان را فراهم آورند و اگر امکان داشت آتش بس را برقرار سازند. همان بود که به روز ۱۵ / ۲ / ۱۹۹۳ - ۲۵ / ۱۱ / ۱۳۷۱ آتش بس صورت گرفت.

به تاریخ ۶ / ۱۲ / ۱۳۷۱ - ۲۵ / ۲ / ۱۹۹۳ نواز شریف نخست وزیر پاکستان از سرکردگان تنظیم ها، همچنان از جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی دعوت نمود تا خود و یا نماینده ی آنها در یک نشست در اسلام آباد (۱ / ۳ / ۱۹۹۳ - ۱۰ / ۱۲ / ۱۳۷۱) شرکت ورزند. تنها مولوی یونس خالص (به دلیل حضور نماینده ی دوستم) و عبدالرسول سیاف، دعوت را نپذیرفتند. نخست وزیر پاکستان به تاریخ ۱۲ / ۱۲ / ۱۳۷۱ - ۳ / ۳ / ۱۹۹۳ برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار را به خانه ی شخصی خود خواست و آنان را آشتی داد که فرتور این رویداد در رسانه های همگانی در پاکستان به چاپ رسید. به تاریخ ۷ / ۳ / ۱۹۹۳ - ۱۶ / ۱۲ / ۱۳۷۱ حکومت پاکستان سندی را به نشست سران تنظیم ها ارائه نمود تا پس از خواندن در پای آن امضا بگذارند. آنگونه که آشکار شد، به جزء آصف محسنی به سبب اینکه سند از پیش به زبان انگلیسی آماده شده بود، دیگران به آن مهر تأیید زدند. ضرور بود که این جور آمد ها از زیر نگر کشور های پشتیبان تنظیم ها نیز می گذشت و حکم پذیرش پیدا می کرد؛ از این رو رهبران تنظیم ها به تاریخ ۸ / ۳ / ۱۹۹۳ به عربستان رفتند تا در مکه ی معظمه در حضور ملک فهد و نواز شریف از پابندی به تعهدات خود سوگند وفاداری یاد کنند. به تاریخ ۱۲ / ۳ / ۱۹۹۳ - ۲۱ / ۲ / ۱۳۷۱ ملک فهد و نواز شریف به عنوان تضمین کنندگان در پای سند امضا گذاشتند. به روز ۲۲ / ۱۲ /



۱۳۷۱ - ۱۳ / ۳ / ۱۹۹۳ گلبدین حکمتیار، صبغت الله مجددی و دیگران در هم رکابی با نواز شریف، رهسپار ایران شدند. سران تنظیم هایی که در عربستان باقی مانده بودند، به آنان پیوستند. سند تهیه شده در اسلام آباد، از تأیید و پشتیبانی ملاها، آخوند ها و آیت الله های ایرانی نیز برخوردار شد و دولت ایران در پای سند امضا گذاشت. پس از آن پیمان اسلام آباد رسمیت پیدا کرد (پیرامون این پیمان در فصل ساختار دولت بیشتر نگاشته شده است).

موافقتنامه ی اسلام آباد و سوگند وفاداری به آن در مکه ی معظمه به معنای پایان جنگ های قدرت طلبی و ارمغان بازگشت یک آرامش جسمی و روحی نسبی به شهروندان افغانستان نبود؛ زیرا به زودی به روز ۳۰ / ۳ / ۱۹۹۳ جنگ سختی میان تفنگداران جمعیت اسلامی، محاذ ملی اسلامی، اتحاد اسلامی در اطراف فرودگاه هوایی کندهار، رخ داد. این درگیری ها مدت سه روز به درازا کشید که زیان های بزرگی جانی و مالی را در پی داشت.

در آغاز فروردین / حمل ۱۳۷۲ سران تنظیم ها در جلال آباد گرد هم آمدند تا بر پایه پیمان اسلام آباد، در مورد ساختار کابینه و سهم هر تنظیم در آن، به گفت و گو بنشینند. در نیمه ی نخست ماه فروردین / حمل گلبدین حکمتیار، کابینه ی را منحل اعلام نمود و لیست جدیدی را با این تغییر ها ارائه کرد:

۱- وزارت دفاع سهمیه تنظیم صبغت الله مجددی.

۲- وزیر خارجه: احمد شاه مسعود.

۳- وزیر داخله: قاری محمد امین وقاد، معاون حزب اسلامی.

برهان الدین ربانی که در سفر به جلال آباد به هدف کابینه سازی، مورد سوء قصد موشکی قرار گرفته بود؛ ولی جان به سلامت برد، به روز ۳ / ۴ / ۱۹۹۳ کابینه ی پیشنهادی را نپذیرفت ( جریده ی مجاهد، بخش اروپا، خبری شماره ۱۸).

هنوز جنجال های کابینه سازی و عزل و نصب افراد، حل نا شده باقی مانده بود که دور جدید درگیری های خونین بین نیرو های شورای نظار و چریک های حزب وحدت، به روز ۹ / ۴ / ۱۹۹۳ در شهر کابل آغاز شد و به روز های ۱۳-۱۲ / ۴ / ۱۹۹۳ به شدت ادامه یافت. پس از آن حمله های موشکی حزب سلامی وحشت برپا کرده به تاریخ ۱۶ / ۴ / ۱۹۹۳ بیمارستان صلیب سرخ هدف شلیک موشک قرار گرفت و تباهی آفرید.

بیگانگان که تا ژرفا در شکل گیری غم و درد شهروندان افغانستان دست داشتند، با شتاب دادن به درگیری ها و دوام آن، به دنبال هدف های خود بودند. در همین راستا دیپلمات های غربی پیوسته در شهر های مهم ( کابل، مزار شریف، هرات، کندهار، جلال آباد )، [ شاید بدون داشتن اجازه نامه ی رسمی و در نظر گرفتن راه و رسم سیاسی ] به مقصد مشورت با تنظیم های دلخواه و تامین ارتباط با فرماندهان پر قدرت محلی، در رفت و آمد بودند و گاه گاهی ناگزیر بودند تا خطر هایی را که از سوی گروه های با هم دشمن به وجود می آمد، به جان و دل پذیرا شوند. به سلسله اینگونه پیشامد ها به روز ۲۳ / ۴ / ۱۹۹۳ در شهرک مرزی سپین بولدک، سه تن دیپلمات اروپایی از سوی جنگجویان وابسته به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار ربوده شدند و ۲۰ روز را در اسارت به سر بردند تا اینکه به تاریخ ۱۳ / ۵ / ۱۹۹۳ دوباره آزادی خود را به دست آوردند.

به دنبال بی اتفاقی ها و پیشبرد جنگ های خونین بر سر به دست آوردن مقام های کلیدی، سرکردگان تنظیم ها به دعوت شورای ننگرهار، در شهر جلال آباد گرد هم آمدند تا پیرامون تشکیل کابینه گفت و گو کنند. این دیدار ها از روز ۱۱ / ۲ / ۱۳۷۲ - ۱ / ۵ / ۱۹۹۳ آغاز یافت و تا روز ۲۸ / ۲ / ۱۳۷۲ ادامه پیدا کرد. پیش از این نیرو های حزب اسلامی در منطقه، به تاریخ ۲۵ / ۴ / ۱۹۹۳ خط های ارتباطی و راه های دخولی به کابل را از هر طرف بسته بودند. در هنگامی که در شهر جلال آباد گفت و گو به پیش برده می شد، به تاریخ ۱۲ / ۲ / ۱۳۷۲ - ۲ / ۵ / ۱۹۹۳ جنگ سختی بین شورای نظار و حزب وحدت، رخ داد. گروه های جنگی قدرت طلب، بدون کوچک ترین توجه به زندگی رقتبار مردم، در غرب شهر کابل نیز میله های توپ و تفنگ را گرم ساختند. به روز های ۱۰-۹ / ۵ / ۱۹۹۳ درگیری سختی میان

جنگجویان اتحاد اسلامی و چریک های حزب وحدت، رخ داد که بیشتر جنبه ی قومی و مذهبی و زبانی داشت.

پس از ده روز، به تاریخ ۲۲ / ۲ / ۱۳۷۲ - ۱۲ / ۵ / ۱۹۹۳ چریک های حزب اسلامی کابل را زیر ضربه های موشک و خمپاره گرفتند. احمد شاه مسعود وزیر دفاع و آمر شورای نظار برای مقابله با مخالفان خود، از جنرال دوستم خواستار کمک شد. این خواهش پاسخ مثبت یافت که به تاریخ ۲۳ / ۲ / ۱۳۷۲ - ۱۳ / ۵ / ۱۹۹۳ نیروی جنگی ۲۰۰۰ نفری جنرال دوستم به کابل آمد. با آمدن قوای کمکی تازه نفس، به خاطر دادن پاسخ به حمله های موشکی حزب اسلامی و حمله های حزب وحدت، نیرو های مشترک احمد شاه مسعود و جنرال دوستم به تاریخ ۲۶ / ۲ / ۱۳۷۲ - ۱۶ / ۵ / ۱۹۹۳ به عملیات گسترده ی نظامی بر ضد این دو گروه دست زدند. هواپیما های جنگی و توپخانه، چهار آسیاب، قرارگاه مرکزی گلبدین حکمتیار را کوبیدند.

در همین گیر و دار به تاریخ ۲۸ / ۲ / ۱۳۷۲ - ۱۹ / ۵ / ۱۹۹۳ به آگاهی مردم رسانیدند که سران تنظیم ها در جلال آباد، مشکل موجود در سر راه تشکیل کابینه را حل کرده و به توافقی دست یافته اند. موافقتنامه ی جلال آباد در کل این مسایل را در بر گرفته بود:

۱- برقراری آتش بس، ۲- تشکیل حکومت ائتلافی از میان نمایندگان تنظیم های جهادی، ۳- تحویل دهی جنگ ابزار های سنگین از نواحی و اطراف شهر کابل به کمیسیون جمع آوری جنگ ابزار ها در وزارت دفاع، ۴- آماده گیری برای برگزاری انتخابات سراسری.

به هر حال در نشست جلال آباد که در آن کارمندان آی اس آی نیز انبازیده بودند، سران تنظیم ها به موافقت رسیدند که از روز ۲۸ / ۲ / ۱۳۷۲ - ۱۹ / ۵ / ۱۹۹۲ به مدت دو ماه وزارت دفاع و وزارت داخله از سوی کمیسیون های انتخابی از اعضای تنظیم ها، اداره شود. رییس کمیسیون وزارت دفاع برهان الدین ربانی تعیین شد و در رأس کمیسیون وزارت داخله گلبدین حکمتیار قرار گرفت. فیصله شده بود که در دو ماه از هر استان دو تن فرمانده جهادی انتخاب گردد تا وزیران دفاع و داخله را برگزینند.

پس از رسمی شدن موافقتنامه ی جلال آباد، احمد شاه مسعود به تاریخ ۲۰ / ۵ / ۱۹۹۳ از مقام وزارت دفاع کنار رفت و پایگاه نظامی خود را در استان پروان در شهرستان جبل السراج برپا کرد ( رویداد نشست جلال آباد، در جریده ی مجاهد، بخش اروپا، خبری شماره ۳۹، از دید تحلیل گران جمعیت اسلامی، نیز بازتاب داده شده است ).

مردم رنج دیده ی افغانستان، بویژه شهروندان کابل به خوبی می دانستند که کلیه رهبران تنظیمی تشنه ی قدرت و ثروت بودند؛ از این رو پا بندی به وعده ها در نزد آنان بسیار گران تمام می شد؛ بنا بران به هیچ کدام عهد و پیمان خود وفادار باقی نمی ماندند. هنوز تازه امضای سرکرده ها در پای موافقتنامه ی جلال آباد خشک نشده بود که آماده گیری های جنگی و نظامی نمایان شد. به تاریخ ۱۱ / ۶ / ۱۹۹۳ نیرو های جنگی وابسته به دولت با جنگجویان حزب وحدت درگیر شدند و به دوام آن از تاریخ ۲۸-۲۳ / ۶ / ۱۹۹۳ نیرو های شورای نظار، موضع های حزب وحدت را با آتش توپخانه کوبیدند.

در جنگ های سال ۱۹۹۳ نیرو های جنبش ملی تا اندازه ای بیطرفی اختیار کرده بودند. جنرال دوستم به روز ۳ / ۷ / ۱۹۹۳ به کابل آمد و با ربانی، مسعود و عبدالعلی مزاری، صحبت کرد. دیدار جنرال دوستم از کابل و گفت و گو های او با همچشمان حزب اسلامی، آتش خشم گلبدین حکمتیار را برافروخت. همان بود که به روز ۶ / ۷ / ۱۹۹۳ کابل را موشک باران کرد. جنرال دوستم در آن وقت ضروری پنداشت تا زمینه ی دیدار خود را با گلبدین حکمتیار فراهم آورد، سرانجام به روز ۱۲ / ۷ / ۱۹۹۳ هر دو با هم صحبت کردند و در نتیجه پیمان آتش بس را به امضا رساندند.

حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی، به هدف فریب دادن مردم، گاه گاهی به نمایش های ساختگی و میکائیکی به خاطر پایان دایمی جنگ و کنار گذاشتن دشمنی ها، دست می زدند و به فرمان بادران پاکستانی و ایرانی و به دستور شهزاده های آل سعودی و شیخ نشینان نفت سالار حوزه ی خلیج موافقتنامه ها را به امضا می رساندند؛ ولی کینه توزی و دشمنی این دو گروه ی جهادی افغانستان، دارای ریشه ی بسیار ژرف بود که امضای یک سند به هیچ وجه نمی توانست کینه ورزی و

دشمنی میان آنها را بزداید. اگر چند روز میله های تفنگ در کابل سرد می بودند، در عوض در استان ها جنگ های آدمکشی و ویرانگری بیداد می کرد. چنانچه به سلسله ی جنگ های میان گروهی، به روز ۲۳ / ۸ / ۱۹۹۳، نیرو های حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، در کندهار درگیر شدند. میزان زیان ها و جان باختن ها در این جنگ را می توان با برابر قرار دادن با درگیری های گذشته، سنجه کرد.

در کابل، پس از اعلام متارکه میان قوت های جنبش اسلامی و حزب اسلامی، حزب وحدت و حزب اسلامی نیز به روز ۳۱ / ۸ / ۱۹۹۳ به برقراری آتش بس موافقت کردند. این آتش بس ها تنها یک طرف سخن بود و هرگز پایان کشتار مردم و وحشیگری را در خود بازتاب نمی داد؛ زیرا به جای موشک پرانی گلبدین حکمتیار و آتش توپخانه ی برهان الدین ربانی، جنگ ابزار های حزب اتحاد اسلامی سیاف و هابی متحد همیشگی جمعیت اسلامی و حزب وحدت، آماده ی انداخت و شلیک شدند و به روز ۲۳ / ۹ / ۱۹۹۳ بر همدیگر آتش گشودند.

به تاریخ ۲۶ / ۹ / ۱۹۹۳ تفنگداران اسماعیل خان آمر حوزه ی جنوب غرب و نیرو های جنرال دوستم، در استان بادغیس داخل گرداب هلاکت آور جنگ و خونریزی شدند؛ بدون اینکه به طرف های درگیر نتیجه ی موفقیت آمیزی را به بار آورده باشد، باشندگان محل شکنجه ی آسیب های به وجود آمده را به دوش کشیدند.

همین که دیوانگان قدرت چند روزی دم راستی می کردند و مدت استراحت فرماندهان و چریک ها پایان می یافت، اشتیاق آنان به جنگ بالا می گرفت و مردم را به ماتم می نشاندد. چنانچه در یک جنگ سخت دو روزه ۵-۴ / ۱۰ / ۱۹۹۳ در کابل، شورای نظار، حزب وحدت را با زبان جنگ ابزار گوشمالی داد که البته بی پاسخ باقی نماند. پنج روز پسان تر به تاریخ ۱۰ / ۱۰ / ۱۹۹۳، حزب اتحاد اسلامی سیاف و هابی ( برادر تنی جمعیت اسلامی) در محل های هزاره نشین در غرب کابل با حزب وحدت درگیر شد و کمبود های جنگ ویرانگر روز های گذشته را پوره نمودند.

یکی از برخورد های نظامی درد آور که شالوده ی جنگ های آینده را گذاشت، جنگ تگاب بود. شهرستان های راهبردی تگاب و نجراب که استان های پروان و کاپیسا را به استان های ننگرهار و لغمان پیوند می دهند و با سربویی نزدیک است، برای طرف های درگیر خواهان تاج و تخت به بهای تباہ کردن زندگی و هستی صد ها هزار انسان، از اهمیت راهبردی ویژه ای برخوردار بود. شورای نظار و حزب اسلامی این جنگ را به روز ۱ / ۱۱ / ۱۹۹۳ به هدف حذف نمودن یکدیگر از میدان سیاست، آغاز کردند.

Thomas Ruttig تحلیلگر سیاسی و صاحب نظر در مسایل افغانستان نگاشته است (برگردان):

"... اسباب این درگیری ها ( جنگ های پس از سال ۱۹۹۳ - مؤلف ) از پیش، در نوامبر ۱۹۹۳ با رخ دادن برخورد نظامی بین مسعود و حکمتیار به خاطر در زیر اداره در آوردن شهرستان تگاب و نجراب در ۶۰ کیلومتری شمال کابل گذاشته شده بود. در نزدیکی این مناطق بند برق سربویی قرار دارد که تا اندازه ی زیاد کابل را با انرژی برق تامین می کند. حکمتیار از اینکه بند برق را زیر اداره ی خود داشت، همیشه روند برق رسانی به پایتخت را بند می کرد تا ناخشنودی شهروندان را در برابر رییس جمهوری ربانی بر انگیزته باشد...." ( نشریه آلمانی: Südasien شماره ۶، سال ۱۹۹۸).

بدین سان دیده شد که بار سنگین نابود سازی ها و زیان های برخاسته از زور آزمایی قدرت طلبانه ی گروه های با هم دشمن را تنها شهروندان بی دفاع ملکی به دوش می کشیدند. سرکردگان و فرماندهان تنظیم ها از گزند درگیری ها در امان باقی می ماندند. جنگ تگاب در ماهیت خود برنده و بازنده نداشت. بازندگان اصلی تنها مردم افغانستان بودند که جهادی (!) های بیرحم و آدمکش، سوار بر گرده های آنان، خواب فرمانروایی و حاکمیت همیشگی خود را می دیدند.

شعله های آتش جنگ تگاب به شکل گذرا خاموشی گرفت؛ ولی دلیل بنیادی این جنگ، آتش کینه و دشمنی دیرینه ی دو فرمانده پر قدرت ( حکمتیار و مسعود) پا برجا باقی ماند. سرکردگان تنظیم ها همان گونه که در نزد شهروندان عزت و اعتباری نداشتند، به همان اندازه گنجایش میانجیگری را در خود نمی دیدند و همیشه چشم به راه دست خیر از بیرون می نشستند. بنابر همین کمبود بود که حسن ترابی رهبر جبهه ی ملی اسلامی سودان به روز ۱۸ / ۱۱ / ۱۹۹۳ به کابل آمد تا گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود را آشتی بدهد. ترابی پس از پیشبرد گفت و گو های شش روزه با طرف های داخل در مصیبت مردم

افغانستان، موفق شد که بین این دو فرمانده نیرومند، یک صلح و سازش ناپایدار را به وجود آورد. فرماندهان هجدهم به روز ۲۴ / ۱۱ / ۱۹۹۳ به امضای موافقتنامه ی آتش بس تن در دادند؛ لیکن این تعهد دیر پا نبود؛ زیرا به مانند پیمان های گذشته در کاغذ نوشتند و روی یخ گذاشتند تا از تابش نور آفتاب، آب شود. سه روز پس از امضای این پیمان به تاریخ ۲۷ / ۱۱ / ۱۹۹۳ نیرو های وفادار به برهان الدین ربانی، موضع های حزب اسلامی را در امتداد بزرگراه کابل- جلال آباد - تورخم به سختی بمباران کردند. در واکنش به حمله های هوایی دولت، جنگجویان حزب اسلامی بزرگراه را به روی ترافیک بستند و از رسیدن مواد خوراکی به پایتخت جلوگیری نمودند. در فرجام شکنجه این زورآزمایی دشمنان سرسخت را شهروندان نیازمند کشیدند.

تنها این نبود: آنگونه که پیشتر گفته شد، بین جنبش ملی اسلامی جنرال دوستم و حزب اسلامی گلبدین حکمتیار آتش بس برقرار شده بود؛ ولی با وجود آن جنگجویان هر دو طرف به روز ۱۶ / ۱۲ / ۱۹۹۳ در کابل به زد و خورد پرداختند و آتش و خون را روان ساختند.

پیش از اینکه به مسایل دیگر پرداخته شود، بایسته است تا اندکی پیرامون آن کنش ها و واکنش ها صحبت گردد که زمینه ساز شعله ور شدن دور باطل جنگ های خانمانسوز آینده گردیدند.

بصیر صبا نگاشته است:

" مسعود به هدفی که می خواست برسد رسیده بود. از پروان و کاپیسا مطمئن شده بود و [در] آنجا [ها] نیرو های حزب اسلامی را از خود ساخته بود. و از جانب دیگر نیرو های دوستم به آن اندازه در کابل نبود که مسعود نتواند آن را سرکوب نسازد و از آینده هراس داشت که اگر وضع بدین منوال ادامه پیدا می کرد دوستم نیرو هایش را تقویه و فردا برایش درد سر های بزرگ ایجاد می کردند و هم مسعود از طرف ربانی نیز چندان مطمئن نبود که فردا با دوستم یکجا خواهد شد. چون قبلاً ربانی دوستم را پسر خوانده بود سفری که به ترکیه در سال ۱۳۷۲ [۱۴ / ۲ / ۱۳۷۲] داشت دوستم را در ریاست جمهوری سرپرست و جایگزین خود ساخته بود.

و هم مسعود از طرف متحد نزدیکش عبدالرب رسول سیاف و از طرف کشور عربستان و جا های دیگر نسبت ائتلافش با دوستم زیر فشار جدی قرار داشت. مسعود در گذشته ها نیز به اساس خصوصیات عمده اش در قدرت با هیچکس شریک نمی شد. بار ها اشخاص و افراد را که خطر قدرتش او را تهدید می کرد از سر راهش دور کرده بود....

از جانب دیگر دوستم اطلاع پیدا کرده بود که مسعود در نظر دارد موقعی که جنگ را علیه دوستم آغاز کند با اعلان جهاد و بسیج نیرو های مجاهدین شمال را فتح کند. که در سال ۱۳۷۲ چنین شد. جهاد را بر ضد دوستم اعلان کرد. دوستم در یک تلاش بی سابقه مناسبات خوبی را با حضرت مجددی و پیر سید احمد گیلانی برقرار کرد و از جانب دیگر به مراتب انجینر گلبدین حکمتیار هیئت های خاص را به نزد دوستم فرستاده بود و خواهان ائتلاف شده بود. نامه های متعدد را با تحفه های گران بهای چون ارسال تسبیح از زمره... > مسعود از دوستم گریزان بود و حکمتیار آویزان.<

( صبا > در کتاب نامه و در پایان مقدمه " صباح" نگاشته شده است <، بصیر، کتاب: " از تصرف کابل تا سقوط مزار"، سال چاپ: بهار ۱۳۷۹ ش، ناشر: مرکز مطبوعاتی افغانی پشاور، صص ۱۳۵-۱۳۴).

رویداد های پی در پی نشان داده است: همین که احمد شاه مسعود به کمک و همکاری سیاسی و نظامی دیگران به پیروزی ها دست می یافت و به هدف هایش می رسید، بیدرنگ در صدد سازماندهی توطئه و دیسپس بر ضد برخی از رهبران نهاد های سیاسی و فرماندهان گروه های جنگی می برآمد که با شورای نظر، حزب جمعیت اسلامی و تنظیم اتحاد اسلامی سیاف و هابی نزدیک نبودند. مسعود به خاطر زودن همچشمان خود به هر اقدام ناشایست دست می یازید و از هر وسیله ی ممکنه استفاده می کرد. در نزد او، هر همکار و پشتیبان روز های دشوار ( سوای جنگجویان شورای نظر و اعضای جمعیت اسلامی و اتحاد اسلامی) پس از پیروزی بر دشمن، جایگاه رقیب سرسخت آینده را پیدا می کرد و در وجود آنان گنجایش زورآزمایی با خود را می دید؛ بنا بران از نگر او کار درست دانسته می شد که آنان به کلی نابود گردند و از سر راه برداشته شوند.

مسعود در برابر جنرال دوستم نیز از شیوه ی توطئه گری کار گرفت که سنگ بنای آن با حمله ی نظامی بر شیر خان بندر و اشغال آن نهاده شده بود ( رجوع شود به: کتاب: " در صفحات شمال چه می گذشت؟"، تألیف: اسد الله ولوالجی، برگ های ۵۲-۴۷ و کتاب: " افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان " تألیف: عبدالروف بیگی، ناشر: انجمن نشراتی دانش، شهر پشاور، برگ های - ۱۱۱ / ۱۱۴، ۱۶۰-۱۵۸) و سلسله ی آن ادامه پیدا کرد.

مصطفی دانش تحلیلگر مسایل افغانستان در بخشی از یک نوشته زیر عنوان

" هزار ها افغانستان کوچک"، نشر شده در روزنامه ی Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۶ / ۹ / ۱۹۹۵، نگاشته است ( برگردان):

" هنگامی که در خزان ۱۹۹۳ رییس جمهوری ربانی به اشاره ی مسعود، دوستم را برای یک دیدار رسمی به ترکیه فرستاد، مسعود در پایتخت دوستم - در شهر مزار شریف پیرنگ یک کودتا را ریخت تا او را از جنگ های قدرت طلبی بر سر کابل، به دور نگهدارد و شمال کشور را با یک هجوم ناگهانی زیر اداره ی خود در آورد.

شورش [سازماندهی شده از سوی مسعود] سرکوب شد."

### شکل گیری درگیری های خونین میان گروهی

( از آغاز سال ۱۹۹۴ - دی / جدی ۱۳۷۲ خ )

#### پیش درآمد به رویداد ها:

نادیده گرفته شدن کلیه گروه های جهادی (!) در بدنه ی قدرت سیاسی، خشم آنها را بر می انگیخت و اندازه ی کینه توزی آنها را در برابر رییس دولت اسلامی، پیوسته افزایش می داد. در این وضعیت، از یک طرف برهان الدین ربانی و طرفدارانش با حيله گری و دلیل تراشی های نا پذیرفتنی، خواستار دوام زمام داری بودند، از سوی دیگر مخالفان باقی ماندن برهان الدین ربانی را در قدرت نمی پذیرفتند؛ از این رو گروه های دیگر سعی نمودند تا با تشکیل یک ائتلاف ناهمگون به نام شورای هماهنگی به فرمانروایی این تاج پوش پایان دهند.

" حکمتیار دشمن آشتی ناپذیر و دیرینه ی مسعود با استفاده از ضعف سیاسی و شخصیت متذبذب نامبرده که در جنگ های متعدد با مسعود و دوستم طعم تلخ شکست های پی در پی را چشیده بود، به تدریج خود را به حزب وحدت اسلامی ( شاخه مزاری) نزدیک ساخته بود و موفق گردید تا مجددی و گیلانی را نیز به خود متمایل سازد و به تلاش های سیاسی جهت ایجاد یک ائتلاف ضد مسعود در سطح وسیع اقدام نماید.

از قراین چنین استنتاج می شود که: نخستین بازدید ها میان نمایندگان با صلاحیت حزب اسلامی، حزب وحدت اسلامی، جنبش ملی اسلامی، جبهه نجات ملی و محاذ ملی اسلامی، دو ماه قبل از اعلان رسمی ائتلاف در کشور آذربایجان صورت گرفته و توافقاتی نیز بعمل آمده باشد. اما دیدار دوستم با مزاری و گلبدین حکمتیار در زمانی که ربانی عازم ترکیه شد و دوستم را به جانشینی اش توظیف نمود ( ۱۲ / ۴ / ۱۳۷۲ ) این پروسه را تسریع نمود. " ( سنگر، نور محمد، کتاب: " نیم نگاهی بر ائتلاف های تنظیمی در افغانستان "، سال چاپ: تابستان ۱۳۸۲، ناشر: مرکز کمپوز و دیزاین آرش، جنگی محله - قصه خوانی - پشاور، صص ۱۶۳-۱۶۲).

ولی بر بنیاد نوشته ی جنرال شبیر احمد واسوخت، معاون لوای ۳۱ پیاده وابسته به نیرو های جنبش ملی اسلامی در کابل، در اصل روابط بین حزب اسلامی، جنبش ملی و حزب وحدت اسلامی، در خزان ۱۳۷۱ تأمین شده بود. چنانچه در همین راستا جنرال واسوخت به نمایندگی از جنبش ملی در همراهی با همایون جریر و با اشتراک هیأت حزب وحدت، به روز ۱۹ / ۱۱ / ۱۳۷۱ به هدف هماهنگ کردن

برنامه ی عملیات جنگی تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۳۷۱، در حالی که کشمیر خان و سیاوون اعضای حزب اسلامی نیز حضور داشتند، با گلبدین حکمتیار، در چهار آسیاب دیدار نموده بود ( آزادی: ماهنامه ی اطلاعاتی - فرهنگی افغانستانی ها در دنمارک، شماره ۳۲، اسپند / حوت ۱۳۷۸ برابر با مارچ ۲۰۰۰).

جنرال عبدالروف بیگی نگاشته است:

" جنرال دوستم با این حرکت مسعود تصمیم می گیرد که کار را با او یکطرفه کند. دیگر بین مسعود و دوستم دشمنی ها آغاز شده بود. جنرال دوستم هیئتی را تحت ریاست انجنیر نسیم مهدی معاون جنبش ملی اسلامی، ملک ریس ارتباط خارجه جنبش و قادر برادر دوستم به آذربایجان فرستاد تا با نمایندگان حزب اسلامی همایون جریر، سیاوون و نماینده وحدت خلیلی، طالب شاه ملاقات نموده درباره عملیات مشترک بالای کابل صحبت نمایند." ( کتاب: " افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان"، سال چاپ: ۱۳۸۱، ناشر: انجمن نشراتی دانش، شهر پشاور، صص ۱۱۷-۱۱۶).

اسد الله ولوالجی نگاشته است:

"... جنرال دوستم نشست را با عبدالعلی مزاری در قرارگاه سیاسی نیرو های جنبش واقع در ساحه مکروریان کهنه انجام داد. آقای عبدالعلی مزاری در این دیدار خود با جنرال دوستم، روی مسایل مربوط به درگیری های اخیر در کابل صحبت کرده و مسؤلیت آنرا به دوش آقای مسعود گذاشت. آنگاه از جنرال دوستم تقاضا بعمل آورد تا به ملاقاتی آمادگی نشان دهد که میان وی و آقای حکمتیا باید صورت گیرد. این دیدار وقتی راه اندازی شد که آقای مزاری از طریق ساحه چهارآسیاب وارد محل مذاکره شده بود. بعداً جنرال دوستم در اثر وساطت و ضمانت عبدالعلی مزاری وارد ساحه سنگ نوشته ی لوگر گردیده و صحبت مفصلی را با آقای حکمتیار و عبدالعلی مزاری انجام داد. در حالی که جنرال دوستم سرگرم چنین مذاکراتی با رقبای سیاسی نظامی آقای مسعود بود، آقای مسعود از اشتباهی سخن می گفت که در اثر دعوت جنرال دوستم از طریق استاد ربانی به شهر کابل آنرا مرتکب شده بود. آقای مسعود به این عقیده بود، که در صورت مساعد نه گردیدن این شرایط از جانب ربانی برای جنرال دوستم، زمینه ملاقات وی با حکمتیار و عبدالعلی مزاری به این سادگی تهیه نشده و از چنین مشرو عیتی برخوردار نمی گردید، که ما خود فضای سیاسی و تبلیغاتی آنرا آماده ساختیم. این نتیجه گیری و ابراز نظر آقای مسعود متکی به مسایل مطرح شده در مذاکراتی بود که جنرال دوستم آنرا با دو رقیب سرسخت وی براه انداخته و گویا از طریق همین مذاکرات جبهه مشترکی علیه آقای مسعود باز شده بود. چه، که این پنداشت آقای مسعود بی زمینه نبوده و ریشه در انجام نشستی داشت، که قبل از برگزاری شورای اهل حل و عقد در زمستان ۱۳۷۱ میان نمایندگان حزب اسلامی، حزب وحدت اسلامی، جنبش ملی اسلامی، جبهه نجات ملی و محاذ ملی، احتمالاً در دارالامان و یا منطقه تحت اداره حزب اسلامی در ساحه همجوار آن صورت گرفته بود." ( ولوالجی، اسد الله، کتاب: " آغاز و تداوم اختلافات میان جنرال دوستم و آقای مسعود در صفحات شمال افغانستان"، ناشر: کتابفروشی فضل - دهکی نعلبندی - بازار قصه خوانی، پشاور، نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۳۷۹، صص ۴۸-۴۷).

## تشکیل شورای عالی هماهنگی انقلاب اسلامی

### ( ائتلاف جدید گروه های جنگی )

شورای هماهنگی از ائتلاف گروه های جنگی زیرین تشکیل شد:

- ۱- حزب اسلامی افغانستان ( به رهبری گلبدین حکمتیار )
  - ۲- حزب وحدت اسلامی افغانستان ( به رهبری عبدالعلی مزاری )
  - ۳- جنبش ملی اسلامی افغانستان ( به رهبری عبدالرشید دوستم )
  - ۴- جبهه ی نجات ملی افغانستان ( به رهبری صبغت الله مجددی )
  - ۵- محاذ ملی اسلامی افغانستان ( به رهبری سید احمد گیلانی )
- افزون بر آن شماری از فرماندهان محلی استان های شمال کشور به این شورا پیوستند. در گام نخست، صبغت الله مجددی به ریاست شورا برگزیده شد.
- هدف نخستین شورای هماهنگی را پایان دادن به فرمانروایی برهان الدین ربانی و شرکا، در بر می گرفت. بر بنیاد همین برنامه بود که به ساعت چهار بامداد روز ۱۱ / ۱۰ / ۱۳۷۲ - ۱ / ۱ / ۱۹۹۴ جنگ



سختی بین طرف های با هم دشمن شعله ور شد و از زمین و آسمان بر کابل و شهروندان بی دفاع، باران مرمی و موشک و هاوان و خمپاره باریدن گرفت، شهر و شهرنشین ها بار دیگر در آتش برخورد های خونین قدرت طلبی سوختند.

" این جنگ دولت اسلامی افغانستان و شورای هماهنگی انقلاب اسلامی افغانستان چنین پیامد های ویرانی و تباهی را بار آورد البته جنگ آنقدر شدید بود که فردی از جای و محل خود حرکت کرده نمی توانست دریای کابل در قسمت مکروریان های سابق و جدید حد فاصل بود و کسی این طرف رفته و بازگشته نمی توانست دل سنگ بحال مردم ستمدیده کابل می سوخت ولی هرگز دل حکمتیار و مسعود از سنگ هم سخت تر بود که نمی سوخت شهر کابل به چند پادشاهی تقسیم گردیده بود که ذیلاً تحریر و غرض معلومات تقدیم می گردد.

۱- قصر چهلستون، ده دانا، دوغ آباد، قصر تاج بیگ، قصر وزارت دفاع، آغا علی شمس، فابریکه جنگلک، پل گذرگاه، چهار آسیاب، بگرامی بدست قوت های حزب اسلامی گلبدین حکمتیار.

۲- دوراهی علاوالدین و ریاست اول امنیت دولتی، جای رییس، دارالمان [ دارالامان ]، وزارت آبیاری، ریاست پنج امنیت دولتی، شفاخانه نور، حجاری و بتون، دهمزنگ، باغ وحش، ریاست ترافیک، ریاست برق کابل، وزارت تحصیلات عالی و مسلکی، وزارت زراعت، کارته سخی، پوهنتون [ دانشگاه ] کابل، شفاخانه علی آباد، سیلوی کابل، ریاست بس های برقی، ناحیه پنجم شاروالی [ شهرداری ]، کوته سنگی، چوک ده بوری، تصدی کابل فلز، شفاخانه صلیب سرخ، کارته ۳، کارته ۴، حربی شونزی [ دبیرستان نظامی ]، گلخانه، حوزه های شش و پنجم، مهتاب قلعه، غند ۶۱ ضربتی، دشت برچی، قلعه جبار خان، قطعه اسکاد، بدست حزب وحدت عبدالعلی مزاری.

۳- جاده، سنگ تراشی، بالاحصار، کارته نو، شاه شهید، تپه قوال ها، حوزه و ناحیه هشتم شاروالی [ شهرداری ]، تپه مرنجان، چمن حضوری و غازی استدیوم، مسجد عیدگاه، تصدی ملی بس، مکروریان اول، قطعه ۵۲ مخابره، قسمت میدان هوایی، قصبه خانه سازی، ده خدیداد بدست قوت [ های ] جنرال دوستم.

۴- میدان هوایی، بلاک های هوایی، ریاست امنیت دولتی کابل، مکروریان ۳-۴، رادیو تلویزیون، گارنیزون شهر کابل، ارگ ریاست جمهوری، چهار راهی صدارت، شهر نو، کارته پروان، باغ بالا، پل تخنیک [ پولیتخنیک ] و آکادمی سارندوی [ پولیس ]، حصه های ۳-۲-۱ خیرخانه مینه، بدست قوت های شورای نظار احمد شاه مسعود.

۵- تایمنی، وزیر آباد، چارقلعه، خواجه بغرا و تهیه مسکن بدست قوت های اسمعیله به رهبری سید منصور نادری قرار داشت که شهر کابل به چندین پادشاهی تقسیم و هیچ یک تنظیم در ساحه دیگر با توپ و تانک رفت و آمد کرده نمی توانست و عملاً شهر کابل قسمت شده بود. ولی یک اتحاد بین این همه نیرو [ ها ] وجود داشت که مشترکاً به آن اقدام می کرد [ می کردند ] و هیچ کدام نمی خواست از دیگری عقب باند [ بماند ] آن فقط و فقط زدنی، چور و چپاول، غارتگری، قتل و آدمکشی، بستن و بردن، آزار و اذیت، جنگ و مردم تباهی [ تباهی مردم ] که هر کدام در نوبه [ به نوبه ] خود هر آنچه از دست شان [ می ] آمد و هر آنچه که جنایت اجازه می داد کردند" ( صبا، بصیر، کتاب: " از تصرف کابل تا سقوط مزار "، ناشر: مرکز مطبوعاتی افغانی پشاور، سال چاپ: بهار ۱۳۷۹، صص ۱۵۰-۱۴۹).

وزارت خارجه دولت اسلامی افغانستان که زیر اداره ی تنظیم جمعیت اسلامی و شورای نظار، همچنان تنظیم اتحاد اسلامی بود، بر بنیاد صحبت تلفونی نجیب الله الفرایی وزیر دولت در امور خارجه، به تاریخ ۴ / ۱ / ۱۹۹۴ از سفارت افغانستان در دهلی جدید، اعلامیه رسمی را پیرامون چند و چون رویداد های تاریخ ۱ / ۱ / ۱۹۹۴ به کلیه نمایندگی های سیاسی افغانستان در خارج، مخابره نمود. همین گونه سفارت افغانستان در پاریس آگاهی نامه را به نشر رسانید و واپسین آگاهی های رسیده از قرارگاه فرماندهی وزارت دفاع را در آن گنجانید ( در نمایندگی های سیاسی افغانستان در دهلی جدید و پاریس طرفداران برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود، هر یک: مسعود خلیلی و داوود میر، کار می کردند).

اعلامیه وزارت خارجه، آگاهی نامه ی سفارت افغانستان در پاریس و کلیه دیدگاه های پیروان برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود و عبدالرسول سیاف درباره ی رویداد های جنگی، آمیخته با دروغ پراگنی ها، لافیدن ها و هرزه گویی ها، در جریده ی مجاهد ارگان نشراتی جمعیت اسلامی بخش اروپا ( خبری شماره ۲۳ تاریخ ۶ / ۱ / ۱۹۹۴ و خبری شماره ۲۴ تاریخ ۱۰ / ۱ / ۱۹۹۴ ) بازتاب داده شده است. چون پاره ی از سخنان رکیک و بی مایه، به دور از عفت قلم و سخن و اخلاق خبرنگاری از سوی دست اندر کاران نشریه به نشانی مخالفان جمعیتی ها و شورای نظاری ها، گفته شده؛ از این رو از آوردن نقل قول ها از این دو شماره ی جریده مجاهد، پرهیز می شود. بدین سان گلبدین حکمتیار نیز با پررویی و بی آزر می به تبلیغات دشمنانه، پر از یاهو گویی ها و لاف زنی ها برضد برهان الدین ربانی و احمد شاه مسعود و دیگر همچشمان سیاسی خود، دست زده بود که در جریده الصبح ( خبری شماره ۱۲۱ تاریخ

۲۰ / ۱ / ۱۹۹۴) ارگان نشراتی حزب اسلامی افغانستان، چاپ آلمان، به نشر رسیده است. به سبب آلوده بودن با سخنان رکیک و بی مایه، بایسته نیست که از آن نقل قول آورده شود.

جنگ های خونین ماه دی/ جدی ۱۳۷۲ - جنوری ۱۹۹۴ در رسانه های همگانی جهان، بر عکس ادعا های بی بنیاد حکومت کابل، بازتاب داده شده بود:

رادیو صدای آلمان (Deutsche Welle) به روز ۴ / ۱ / ۱۹۹۴ بر پایه خبر تاریخ ۳ / ۱ / ۱۹۹۴ رادیو بین المللی مسکو، این خبر را به نشر رسانید (برگردان):

" در افغانستان درگیری های نظامی که به روز شنبه ۱ / ۱ / ۱۹۹۴ در کابل آغاز یافته بود، به استان های شمالی نیز گسترش پیدا کرد. بر بنیاد تازه ترین آگاهی دهی، نیرو های حکومت افغانستان حمله های خود را بر شهر مزار شریف پایگاه دفاعی مستحکم جنرال دوستم از بیگ، شروع نمودند. در شهر کابل جنگ به شدت ادامه دارد. پایتخت در زیر باران موشک و مرمی توپخانه به سر می برد. مخالفان به هدف برکنار کردن رییس جمهوری ربانی از قدرت، جنگ می کنند. اتهام اصلی چنین است: ربانی تنها به سود گروه قومی تاجیک در افغانستان [ دقیق تر و درست تر آن این است که به نفع تنظیم جمعیت اسلامی، شورای نظار و تنظیم اتحاد اسلامی، نه به سود کدام گروه قومی ]، بدون در نظر گرفتن حقوق کلیه گروه های قومی، حکومت می کند." ( برگرفته از آیینیه ی مطبوعات INFO/Pressespiegel، وابسته به سازمان عفو بین الملل -به زبان آلمانی، اپریل ۱۹۹۴، ص ۲۱، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

بانو Gabriele Venzky صاحب نظر در مسایل افغانستان نگاشته است (برگردان):

" حکومت در کابل جز یک کاریکاتور مسخره (Farce) چیز دیگری نیست. رییس جمهوری و نخست وزیر به یک اندازه نفرین شده و تهی از هر گونه توانایی هستند. سرنوشت افغانستانی ها که دنیای خارج آنان را به فراموشی سپرده است، در نزد افرادی به نام جنگجویان جهادی و فرماندهان جنگی انفرادی، هیچ مفهومی ندارد. جنگ سالاران تا آنزمانی که ابزار جنگی به دست می آورند و پول های شان به کلی به خرج نرفته است، به جنگ ادامه می دهند. این جنگ ها نه به خاطر منافع افغانستان؛ بلکه بر سر علاقمندی های شخصی و گروهی به پیش برده می شود. موضوع بر سر به دست آوردن غنیمت ها [یغما گری] و دستیابی به نگهداشتن قدرت و تحکیم آن می چرخد. درباره ی زندگی انسان ها هیچ یک از آنان فکر نمی کند."

( روزنامه ی آلمانی: Hannoverische Allgemeine Zeitung تاریخ ۴ / ۱ / ۱۹۹۴، مقاله ی: " صلح در افغانستان آنقدر فاصله دارد که در گذشته داشت").

حکومت بی پایه و ضد مردمی ربانی -مسعود- سیاف برای توجیه تبهکاری ها و عملکرد های تحریک آمیز و جنگ طلبانه خویش، دلیل درگیری ها را، به تعبیر خواب و باور های خود، توطئه " کمونیست ها" دانست. در حالی که دشمن سرسخت آن، دیدگاه دیگری را ابراز کرد:

" سخنگوی ربانی، در شهر مرزی پشاور گفت: ناگزیری حکومت را وادار کرد تا در برابر حمله ها از خود ایستادگی نشان دهد. در هنگامی که او از تلاش کمونیست ها به خاطر نابود کردن میوه ی جنگ مقدس، سخن بر زبان آورد؛ حکمتیار رهبر بنیاد-گرایان گفت: سخن بر سر یک قیام اسلامی علیه حکومت ربانی می چرخید."

(برگردان از روزنامه ی آلمانی: Frankfurter Rundschau تاریخ ۳ / ۱ / ۱۹۹۴).

با شتاب گرفتن درگیری های خانمانسوز، پس از روز ۱۱ / ۱۰ / ۱۳۷۲ - ۱ / ۱ / ۱۹۹۴ گروه های غارتگر و تشنگان قدرت، دو باره نقاب تزویر و ریا و دروغوبی را به رخ کشیده با دامن زدن و گسترش سخنان کلیشه ای، رنگ باخته و پیش پا افتیده در تلاش آن شدند تا گناه وحشیگری ها، تبهکاری ها، عملکرد ها و روش های شرم آور و نابخشوندی خویش را که در حق مردم و میهن روا داشته بودند، به گردن دیگران بیاندازند. برهان الدین ربانی از چریک های رهن و خودسر، فرماندهان زورگو و آدمکش، خواهش کرد تا به جهاد شان بر ضد کمونیست ها (!) ادامه دهند. ولی خوشبختانه مردم داغیده افغانستان سرشت و ماهیت اصلی این جنگجویان شریر و بیرحم، بی عاطفه، تجاوزگر، ویران کننده و

برباد دهنده را خوب می شناختند؛ بنابراین به تبلیغات فریبنده و بی بنیاد و سخنان میان تهی رهبران تنظیمی، بی باور بودند.

بصیر صبا نگاشته است:

" اکثراً می گفتند که گویا از جریان کودتا بابه جان به احمد شاه مسعود اطلاع داده است ولی طوری که همایون فوزی به نویسنده گفت که ما بتاريخ ۱۱ جدی هیچگونه پلان عملیات نظامی نداشتیم. مسعود خواست که به سالگرد حزب دموکراتیک خلق که دیگر به این نام و نام های دیگر حزب وجود نداشت ما را نام بد کرده باشد و اتهام بد را علیه ما وارد نماید شاید ما دست به عملیات می زدیم نه به این تاریخ چون ائتلاف ما بصورت شاید و باید تکمیل نگردیده بود و هنوز اعتماد کلی بین ما وجود نداشت و نیرو ها هنوز به هم توافق محاروبی نداشتند چون در مدت بیش از یک و نیم سال و از سال های پیشتر هنوز کدورت های بین جنبش و حزب اسلامی وجود داشت. و احضارات محاروبی نداشتیم در همین تاریخ جنگ بالای ما تمایل شد، احمد شاه مسعود بتاريخ ۱۱ جدی ۱۳۷۲ بسیار آگاهانه و پیش گیرانه عملیات را آغاز کرد اگر چند مدت بیشتر دوام می کرد شاید ورق بر می گشت. بتاريخ ۱۰ جدی در قسمت های پل محمود خان، پل مکروریان سوم، چوک جاده و پل خشتی زمین حفر شده بود تانک و پرسونل های دولت در حالت احضارات محاروبی قرار داشت و همه جای ساحه دولت از وقوی [وقوع] یک برخورد نظامی صحبت می گردید.

بتاریخ ۸ جدی ۱۳۷۲ میله بزکشی در دره ی پنجشیر با شور و شغف بی پایان در جریان بود که پلان ترتیب شده علیه دوستم را جوهره بیگ یکی از قوماندانان معتبر جنبش چنین برایم بیان کرد. مدت ها قبل از حوادث ۱۱ جدی ما اطلاع داشتیم که مسعود دارد علیه ما دست به دسیسه بازی می زند و بشکل [بشکلی] از اشکال می خواهد ما را تخریب نماید و همچنان ده روز قبل از بزکشی پنجشیر ما از طریق شبکه های اطلاعاتی آگاهی داشتیم که مسعود به بهانه بزکشی جنرال دوستم را دعوت و آنجا ترورش می نماید، ما قبل از بزکشی پیام را از مسعود دریافت کردیم که از جنرال دوستم دعوت نموده بود که در میله بزکشی شرکت نماید. ولی ما به این پیام خندیدیم. جهت دیگر اینکه در حمل سال ۱۳۷۱ قبل از افتتاح کابل ما از احمد شاه مسعود تقاضا کرده بودیم که در مراسم میله نوروز و برافراشتن جنده شاه ولایتاماب دعوت بعمل آوریم ولی مذکور جرئت نکرد که بیاید. ولی در گذشته دوستم سفر های به پنجشیر داشت. ولی ما بتاريخ ۱۱ جدی هیچگونه پلان نظامی نداشتیم که علیه شورای نظار کودتا کنیم کودتا را مسعود علیه ما انجام داد و علیه ما توطئه کرد. (" کتاب: " از تصرف کابل تا سقوط مزار"، سال چاپ: بهار ۱۳۷۹، مرکز مطبوعاتی افغانستان پشاور، صص ۱۳۸-۱۳۷)

Thomas Ruttig تحلیلگر مسایل افغانستان در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "تا واپسین افغانستانی [جنگ-جنگ-جنگ تا واپسین انسان در افغانستان که دیگر هیچکس زنده باقی نماند] نگاشته است ( برگردان):

" گزینش مناسب ترین لحظه: ربانی بر ادعای خود بر سر خوب ترین (Timing = هماهنگ سازی گذشت و پایان مدت ماموریت از لحاظ زمانی) اتکا می نماید: پس از چهار روز باید از ریاست دولت گذرا کنار رود و مقام خود را به شخص دیگری واگذار کند. این مدت را رهبران هشت حزب مهم مجاهدین در مارچ ۱۹۹۳ در جلال آباد تعیین نموده بودند؛ لیکن ربانی به سخنگوی خود اجازه داد تا به روز ۱۹ / ۴ / ۱۹۹۴ به آگاهی همگان برساند که به دلیل " شورش" حکمتیار و دوستم در روز ۱ / ۱ / ۱۹۹۴، ناگزیر نیست که از مقام ریاست جمهوری کنار برود؛ زیرا کناره گیری رییس جمهوری خلای قدرت را به وجود می آورد؛ بنا بران تا آنزمانی در قدرت باقی خواهد ماند تا یک " جایگزین پذیرفتنی" پیدا شود.

چنین به نظر می رسد که بونس خالص رییس حزب اسلامی شاخه ی جدا شده از حکمتیار، خود را مستحق این مقام می داند؛ ولی با وجود موضع گیری بیطرفی از سوی جنگجویان او در جنگ های پیشین (نیرو های او در حاشیه قرار داشتند) خالص در این نیت خود نتوانست، پشتیبانی هیچ کدام از رهبران حزب های مهم مجاهدین و فرماندهان جبهه های جنگ را به دست آورد. مولوی محمد نبی محمدی رهبر حزب حرکت انقلاب اسلامی، از وضعیت به وجود آمده استفاده نمود و گفت که می تواند بر سر موضوع جانشین مصلحتی ریاست جمهوری در آینده شمار نماید. محمدی در مصاحبه با ژانس خبر رسانی کویت (KUNA) از ته ی دل افغانستانی ها سخن گفت:

ربانی و حکمتیار هر دو، به خاطر کشتار بیگناهان در نزد خداوند، در نزد مردم افغانستان و مسلمانان جهان، پاسخگو پنداشته می شوند." (نشریه جنوب آسیا- Südasien، به زبان آلمانی، شماره ۶ سال ۱۹۹۴).  
بانو Gabriele Venzky نگاشته است (برگردان):

" سوتریسوس موسوریس Sottrios Mousouris معاون سردبیر سازمان ملل متحد بسیار متأثر و خشمگین است و هیچکس نمی تواند او را در این مورد ملامت کند. Mousoris برنامه ملل متحد برای افغانستان را رهبری می کند، در یک صحبت خود چنین گفت:

مجاهدین ثابت ساختند که برخوردار از آن جایگاه و شایستگی نیستند که بر کشور خود حکومت نمایند. در مزار شریف، ملل متحد بر پایه همکاری جنرال رشید دوستم، مرد قدرتمند در شمال و بسیار پویا در بخش های بازسازی، سهم فعال گرفت. در دور جدید جنگ ها، گدام های بزرگ جنگ ابزار به غارت رفتند و یا به آتش کشیده شدند. مهمانخانه ی ملل متحد نیز ویران گردید. نابود سازی و زیان های به وجود آمده نه تنها به سود افغانستانی ها نیست؛ بلکه در کار های سازمان ملل متحد، در بخش کمک رسانی به آوارگان تازه رسیده که همه روزه به مزار می آیند مشکل ها به وجود آورده و از این سبب آوارگان زیان می بینند." (روزنامه ی آلمانی Hannoverische Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۹ / ۱ / ۱۹۹۴).

بر بنیاد گزارش های خبری از چشمه های بنگاه خبری آلمان (afp) از کابل، در یادداشتی زیر عنوان " حمله های هوایی بر موضع های جنگی در کابل" چنین آمده است (برگردان):

" در کابل در شب یکشنبه سر از نو جنگ های سختی رخ داد. هواپیما های دوستم رهبر نظامی از بیگ در بامداد روز دوشنبه؛ بنابر گفته های گزارش گران، قصر ریاست جمهوری را در مرکز پایتخت افغانستان بمباران کردند. از محل انفجار بمب، ستون های دود سیاه و غلیظی به هوا بلند بود. گزارش های تأیید نشده حاکی از آن است که قصر خسارتی دیده است. در نخست محل بود و باش رییس جمهوری ربانی روشن نبود. بر پایه گزارش گزارشگر ها، بر برج تلویزیون نیز حمله های صورت گرفت. به سبب فرود آمدن یک موشک بر یک پل در بالای دریای کابل، شماری از مردم جان باختند. اندکی پس از این حمله های هوایی، نیرو های هوایی وفادار به ربانی دست به یک ضد حمله زدند.

در نیمه های روز بود که بمب افکن های احمد شاه مسعود وزیر دفاع پیشین و مهمترین متحد ربانی، موضع های از بیگ ها را در شرق کابل بمباران کردند. یکی از فرماندهان مسعود گفت که نیرو های مشترک دوستم و حکمتیار نخست وزیر، در هنگام شب حمله های جدید را بر کابل انجام دادند؛ ولی دوباره بند گردید. جنگجویان مسعود یادآور شدند که شماری از تانک های جنگی را به غنیمت گرفته اند. خیابان های بزرگ شهر کابل در روز دوشنبه تهی از مردم بودند. تنها در برخی از کوچه ها شهروندان ملکی تلاش می کردند تا از مناطق جنگی به محل دیگری فرار کنند. شاهدان عینی گفتند که بزرگ ترین مسجد شهر [ مسجد جامع پل خشتی ] از پیامد حمله های توپخانه تا اندازه ی ویران گردیده است... در این میان، نماینده کنفرانس کشورهای اسلامی (OIC) در اسلام آباد، از در پیشگیری ابتکار های صلح به وسیله ی آن سازمان خبر داد؛ لیکن رییس جمهوری ربانی، آمادگی برای هر گونه گفت و گو های صلح را با اتحاد مخالفان رد می کند.

کم از کم ۱۰۰۰۰ تن در هفته ی گذشته ( هر چند تأکید بر گفته ها کار مشکل است) به پاکستان آواره شده اند. بنگاه خیررسانی اسلامی افغانستان [ در پاکستان ] به آگاهی رسانید که ۵۰۰۰۰ تن آواره از کابل به شهر جلال آباد آمده اند. در پایان این هفته ۶۵ تن دیپلمات خارجی شهر کابل را ترک گفته و از راه مرز به پاکستان رسیده اند."

(روزنامه ی آلمانی زبان Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۳ / ۱ / ۱۹۹۴).

در یک یادداشت خبری زیر عنوان " مجاهدین در کابل خواهش آتش بس را کردند " بر بنیاد گزارش ها از چشمه های بنگاه خبری آلمان (dpa) و افغانستان پرس (AP) از شهر پشاور این سخنان درج است (برگردان):

" در افغانستان، ۴۵ تن از فرماندهان مجاهدین، از گروه هایی که به خاطر غصب قدرت با هم می جنگند، خواهش نمودند که موضع های جنگی خود را در کابل تا تاریخ ۳۰ / ۱ / ۱۹۹۴ ترک گویند. میانجی

گران پیشنهاد آتش بس را برای شهر کابل ارائه کردند. بر پایه برنامه‌ی پی‌ریزی شده از سوی فرماندهان، باید به روز ۴ / ۲ / ۱۹۹۴

یک کمیسیون به اشتراک علمای دینی، فرماندهان محلی و دو-تن نماینده از نه تنظیم بزرگ مجاهدین، تشکیل شود و تا تاریخ ۵ / ۳ / ۱۹۹۴ یک حکومت جدید در افغانستان به وجود آید؛ ولی تا کنون در این مورد هیچ یک از طرف‌های درگیر ( رییس جمهوری ربانی، حکمتیار نخست وزیر، جنرال دوستم فرمانده ازبیک) ابراز نظر نکرده‌اند. حکمتیار و متحدان او از آغاز جنگ‌ها در اول جنوری ۱۹۹۴ خواهان کناره‌گیری ربانی هستند. تلاش‌های میانجی‌گرانه‌ی پاکستان در این راستا بی‌نتیجه باقی ماند. در فرودگاه هوایی بگرام در شمال کابل، احمد شاه مسعود، فرمانده سپاه ربانی ادعا کرد که نیروهای او به ادامه، نقاط مهم و راهبردی شهر را در زیر اداره‌ی خود دارند و می‌توانند بر رسیدن قوای کمکی از سه استان دیگر تکیه کنند. ما آماده هستیم که تنها با حکمتیار پیرامون آتش بس صحبت کنیم. با دوستم گفت و گو صورت نخواهد گرفت."

(روزنامه‌ی آلمانی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۰ / ۱ / ۱۹۹۴).

در یک یادداشت کوتاه، بر بنیاد خبر تاریخ ۲۳ / ۱ / ۱۹۹۴ آژانس اطلاعاتی افغانستان (afp) آمده است (برگردان):

" شهر کابل پایتخت افغانستان، سر از نو هدف شلیک جنگ ابزارها قرار گرفت. بر بنای راپور گزارش گران، هواپیماهای مخالفان ربانی صبح امروز چند بمب را بر شهر پرتاب کردند، پس از آن توپخانه آتش گشود. بر پایه گزارش شاهدان عینی نیرو هوایی دوستم، در نزدیکی یک تپه بر موضع‌های وفادار به ربانی، حمله نمود؛ ولی به خطا رفت، به جای آن بمب‌ها بر خانه‌های رهائشی ریخته شد. برج تلویزیون و قرارگاه نظامی قوت‌های ربانی نیز موشک باران شدند.

Peter Stocker رییس هیأت نمایندگی کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در کابل (IKRK) می‌خواهد با یک پیام رادیویی توجه طرف‌های درگیر را به آن جلب بدارد تا زندگی شهروندان بیگناه ملکی را در نظر بگیرند. آگاهی نامه باید از ورای رادیوی دولتی و فرستنده‌ی رادیویی مخالفان، پخش شود." (روزنامه‌ی آلمانی زبان: Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۵ / ۱ / ۱۹۹۴).

در یک تبصره‌ی کوچک بر پایه خبر Reuters از اسلام‌آباد، این سخنان آمده است (برگردان):

" در افغانستان قوای هوایی رییس جمهوری ربانی، فرودگاه شبرغان در شمال کشور را که در زیر اداره‌ی اتحاد مخالفان است، ویران کرد. رادیو کابل به روز پنجشنبه آگاهی داد که در بمباران دو روزه‌ی فرودگاه، ۲۵۰ تن جنگجو کشته شدند. مرکز استان شبرغان به دست دوستم است که حکمتیار نخست وزیر با او اتحاد بسته است. جنگ‌هایی که یک ماه پیش آغاز شده بود تا کنون تنها در پایتخت لنگر انداخته بود؛ ولی حالا دامنه‌ی آن به استان‌ها نیز کشیده شده است. کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (IKRK) آگاهی داد که از شروع سال در جنگ‌ها ۸۰۰ تن جان باختند و ۱۰۰۰۰ تن دیگر زخم خوردند." ( آیینیه‌ی مطبوعات INFO/ Pressespiegel، اپریل ۱۹۹۴، ص ۳۴، نشریه سازمان عفو بین‌الملل، به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، بخش افغانستان.)

رادیو صدای آلمان (Deutsche Welle) به روز ۱۵ / ۲ / ۱۹۹۴ بر بنیاد خبر تاریخ ۱۴ / ۲ / ۱۹۹۴ رادیوی پاکستان، خبر زیر را به نشر رسانید (برگردان):

" بامداد فردا ساعت پنج، در افغانستان یک آتش بس چهار روزه برقرار می‌شود. این سخن را مولوی جلال‌الدین حقانی رییس شورای میانجیگری، پس از پیشبرد گفت و گو‌ها با طرف‌های درگیر، آگاهی داد. رییس جمهوری ربانی و نخست وزیر حکمتیار به برقراری آتش بس موافقت کرده‌اند. تحلیلگر رادیوی پاکستان در پشاور خبر داد که آتش بس می‌تواند در روند صحبت‌های دو طرف، تمدید گردد. یک کمیته وابسته به کمیسیون میانجیگری وظیفه‌ی نظارت از آتش بس را به دوش می‌گیرد. در مدت آتش بس کلیه بزرگراه‌ها و خط‌های ارتباطی به کابل باز نگهداشته خواهد شد...." ( آیینیه‌ی مطبوعات INFO/ Pressespiegel، اپریل ۱۹۹۴، ص ۳۴، نشریه سازمان عفو بین‌الملل، به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، بخش افغانستان.)

جنگ‌های میان گروهی دهه‌ی نود، بیخی ماهیت قدرت طلبانه و زورگویانه داشت که تنظیم‌های جهادی این پدیده‌ی شوم را از زمان زندگی، کار، آموزش و فعالیت‌های جنگی خویش در قلمرو پاکستان و ایران با خود به افغانستان آورده بودند. این درگیری‌های ویرانگر، بسیار به خوبی از بی‌عاطفه بودن و از

پررویی رهبران جهادی و جنگ سالاران در پیشگاه مردم افغانستان و خلق های جهان، سخن گفت و نشان داد که بیگانگان تا چه اندازه بر امیران و رهبران (!) حزب های اسلامی و فرماندهان زورمند محلی، رخنه کرده بودند. البته این تأثیر گذاری بیگانه های از مندر بر مدعیان تاج و تخت در افغانستان به یکبارگی در یک روز و یک ماه و یک سال به وجود نیامده بود؛ بلکه استعمار نو در این برنامه سال ها انرژی به مصرف رسانید و پول هزینه کرد، تا اینکه به هدف خود رسید.

Stefen Klein در نوشته ی زیر عنوان " پیروز- رشوه ستان، مکار و تشنه ی قدرت "، " در افغانستان وارثان اسلامی جنگ سرد، بنابر انگیزه ی انتقام جویی، کشور خود را ویران می کنند "، " گدام های جنگ ابزار سه سال برای پیشبرد جنگ کفایت می کند " نگاشته است (برگردان):

" کابل ماه مارچ: Peter Stocker انسانی است که برای اجرای ماموریت دشوار بشر خواهانه ساخته شده است. از ماه جولای سال گذشته، رهبری یک هیأت ۱۷ نفری کمیته بین المللی صلیب سرخ را در شهر کابل پایتخت جنگ زده ی افغانستان به دوش دارد. در جایی که همکاران او در دشوار ترین وضعیت کار های خوبی را به سر می رسانند. افزون بر این Stocker درباره ی کار های روزمره نیز می اندیشد، از جمله در مورد موضع گیری بیرحمانه و تهی از عاطفه ی جامعه ی بین المللی در برابر جنگ قدرت طلبی و آدمکشی مجاهدین، سخن هایی دارد:

بلی این جنگ، جنگ میان افغانستانی ها است؛ لیکن جنگ ابزار های در دست داشته از خود شان نیست. ما در افغانستان جنگ وابسته به خود را، جنگ غرب بر ضد شرق را به پیش بردیم؛ ما به ارزش ملیون ها دالر جنگ ابزار را به این کشور سرازیر کردیم. بدین سبب Stocker، رسانیدن کمک های بشری را به مردم افغانستان مسؤولیت اخلاقی خود می داند. ما با یک افغانستان شناس دیگر نیز دیدار نمودیم که دیدگاه همسان داشت:

آمریکایی ها، مجاهدین را آراسته با جنگ ابزار ها ساختند تا اشغال گران شوروی را به زانو در آورند، این کار یک تبهکاری اخلاقی بود: ( در افغانستان، آدم های کوچک را به شهزادگان و فرمانروایان مبدل کردند که از زمان گذشته، گدام های بزرگ جنگ ابزار را در اختیار دارند و هیچگاه آماده به ترک داوطلبانه ی موضع های خود نیستند.) و از اینکه شمار آنان زیاد است و به زور جنگ ابزار های در دست داشته توانایی های خود را جلوه گر می سازند، در جنگ برادر کشی بر همدیگر تیر اندازی می کنند. از اینکه جنگ ها خصلت مذهبی و تباری به خود گرفته است و همچنان علاقمندی های منطقه ای کشور های همسایه را در خود بازتاب می دهد، وضعیت را در کل پیچیده ساخته است. " ( روزنامه ی آلمانی: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۵ / ۳ / ۱۹۹۴).

گروه های جنگی افغانستان و پشتیبان های منطقه ای و بین المللی آنها هرگز به این سخن اهمیت نمی دادند که از پیامد سنگینی و دوام جنگ های میان گروهی، هزاران انسان جان خود را از دست می دهند، ده ها هزار تن زخم می خورند، معلول و معیوب می شوند، زندگی صد ها هزار تن بر باد می رود، ده ها هزار تن ناگزیر به ترک خانه و کاشانه و دیار خود می گردند، میهن ویران و به شوره زار مبدل می شود....

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " تلاش به گفتن حقیقت مکن "، " دو سال پس از آزاد سازی کابل، مجاهدین پیروز (!) موفق به یک دستاورد شدند: شهر کابل را که در گذشته پر رونق و شگوفان بود با خاک و خاکستر یکسان ساختند "، به قلم امتیاز گل، آمده است (برگردان):

"از اپریل ۱۹۹۲، هنگامی که مبارزان مقاومت (!) پس از به دست آوردن پیروزی بر رییس جمهوری نجیب الله به پایتخت مارش نمودند، کابل را چنان ویران کردند که در درازای یازده سال جنگ میان سپاهیان شوروی و مجاهدین هرگز به این وضعیت نرسیده بود. در خیابان های بزرگ شهر کابل: وزیر اکبر خان، کارته نو، مکروریان ها، تپه مرنجان، کارته سه، دارالامان... هیچ یک از ساختمان ها و [ آبادی های دولتی و خصوصی ] از مصیبت آتش موشک ها، بمب ها و توپخانه در امان باقی نمانده است. در پایتخت که زمانی زیب و زینت داشت و شگوفان بود، به جز خاک توده ها چیز دیگری دیده نمی شود. جاده ها را آهن پاره های بمب و موشک پوشانده است، شبکه های مخابراتی، ابرسانی و برق رسانی از



هم پاشیده است. دروازه های درآمدن و برون شدن کلیه وزارتخانه ها، از زمره وزارت داخله و وزارت خارجه بسته شده است. مواد خوراکی که غیر قانونی از راه های کوهی از پاکستان قاچاق می شود، رو به خلاصی است، مواد سوختی به اندازه ی کم موجود است. با فرود آمدن دو فیر موشک به گدام دارو ی بیمارستان های کمیته بین المللی صلیب سرخ در هفته ی دوم ماه اگست، ساختمان ها ویران شدند و دارو ها به غارت رفتند....

امروز چیزی بیشتر از دو سال از جنگ های میان گروهی در کابل سپری شده است. نهاد های آموزشی تهی از دانش آموزان است. چمن ها، اتاق های درسی و صحن دانشگاه کابل در کارته سخی پر از دانشجویان و استادان نیست؛ بلکه مجاهدین هزاره [حزب وحدت] با تانک ها و توپخانه آنجا را اشغال کرده اند. شمار زیادی از آموزشگاه ها نشان همسان به دانشگاه دارند. پیامد های این وضعیت فاجعه آمیز است؛ زیرا از دو سال بدین سوی، کودکان در کابل از آموزش و پرورش باز مانده اند. با آغاز درگیری های سخت در اگست ۱۹۹۲، ۷۰۰۰۰۰ تن ناگزیر به فرار از پایتخت شده اند و در کل به استان ننگرهار در شرق افغانستان پناه برده اند. در میان آوارگان استادان نهاد های آموزشی، انجیران، پزشکان و کارمندان ملکی (زن و مرد) نیز دیده می شوند.

ده ها هزار انسان آواره، در اطراف شهر جلال آباد، در مرکز های تجمع آوارگان، در وضعیت خراب در زیر خیمه ها شب و روز را می گذرانند و با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می کنند و هیچگونه امیدیی برای بازگشت به خانه های شان، وجود ندارد... (روزنامه ی آلمانی: Die Tageszeitung تاریخ ۹ / ۹ / ۱۹۹۴).

بر پایه برنامه راهبردی نظامی جنرال ضیاءالحق که " افغانستان باید آهسته آهسته بسوزد - (تلک خرس، ص ۳۵) " تنظیم های مجاهدین در بازی بزرگشی بر سر لاش قدرت و گسترش پهنای فرمانروایی خویش، گام به گام در راه به کرسی نشاندن این خواست و آرزوی دیرین نظامی گران پاکستان، به پیش رفتند و دامنه ی جنگ را در سراسر افغانستان گسترش دادند. چنانچه در یک یادداشت خبری با تکیه بر آژانس فرانسیس (AFP) از کابل، آمده است (برگردان):

" قوای رییس جمهوری ربانی و نیرو های مخالف دولت، در شمال افغانستان به جنگ های سختی پرداختند. به گفته ی شاهدان عینی، اتحاد گروه های ضد دولت، حمله های سنگینی را بر شهرک دوشی در پیش گرفتند. شورای عالی هماهنگی انقلاب اسلامی مدعی است که این منطقه را زیر اداره خود در آورده اند و در جنگ ها، ۴۰ تن سرباز و وابسته به نیرو های ربانی کشته شده است. از زبان برخی کارمندان در حلقه های نظامی در کابل شنیده می شود که قوای ربانی به یک ضد حمله دست خواهد زد. " (روزنامه ی آلمانی Die Tageszeitung تاریخ ۲۱ / ۷ / ۱۹۹۴).

بر بنیاد خبر بنگاه خبری فرانسیس (AFP)، از پیامد یک جنگ سخت بین جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار نخست وزیر افغانستان [ درست تر آن نخست وزیر در چهار آسیاب] و قوای وفادار به برهان الدین ربانی رییس جمهوری، شهرک مهم و راهبردی خنجان به زیر اداره ی مخالفان دولت در آمده است. البته با از دست دادن خنجان، مهمترین راه تهیه نیازمندی ها به پایتخت بریده شد. (برگردان از روزنامه: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۲ / ۹ / ۱۹۹۴).

در هنگامی که آتش جنگ های قدرت طلبی در استان های کشور زبانه می کشید و انفجار ها شهروندان بی دفاع ملکی را پارچه پارچه می کرد، در کابل بار دیگر حزب های جهادی اهل تشیع جنگ های خونین میان گروهی را شعله ور ساختند که تنها در یک روز ۱۵۰ تن کشته و ۷۰۰ تن زخمی از خود به جا گذاشت. در این جنگ خونین برتری جویی و امتیاز خواهی، نیرو های برهان الدین ربانی در ناسازگاری با حزب وحدت، با هواپیما های بمب افکن و فیر های توپخانه ای از حزب حرکت انقلاب اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی، پشتیبانی کرد. (برگردان از روزنامه آلمانی:

Frankfurter Rundschau تاریخ ۹ / ۱۹ / ۱۹۹۴، بر پایه خبر آژانس اطلاعاتی افغانستان <afp> تاریخ ۱۸ / ۹ / ۱۹۹۴، از کابل).

در پیوند به برخورد های نظامی تباه کن بین گروه های اهل تشیع، در یک نوشته زیر عنوان " جنگ های نیابتی در اطراف پایتخت افغانستان " آمده است (برگردان):

" از نیمه سپتامبر، در کابل دو گروه اهل تشیع به سختی با همدیگر خود دست به گریبان هستند. این درگیری آمار جان باختگان و زخمی ها را بالا برده است. جنگ ها نشانگر آن است که وفاداری های اندیشه ای و قومی (ایتنیکی) در پشت یک هدف، آنهم قدرت نظامی قرار گرفته است:

دهلی جدید:- ۱۴ / ۱۰ / ۱۹۹۴

جنگ در اطراف کابل، میدان نبرد های شهروندی افغانستان، در سه هفته ی پیشین، چنان سنگینی غیر اخلاقی به خود گرفته بود که تا کنون هرگز رخ نداده است. سنجش ها درباره ی شمار کشته شدگان بین ۶۰۰ تا ۷۰۰ تن در نوسان است. کمیته بین المللی صلیب سرخ، اندازه ی زخمی ها را در همین گاهه ی زمانی، رقم ۱۷۰۰۰ تن قلمداد کرده است. درگیری ها در جنوب غرب کابل تمرکز دارد که در جنگ های گذشته به آن جا ها زیان نرسیده بود. دلیل اصلی جنگ میان حزب وحدت و حزب حرکت انقلاب اسلامی، موضوع به دست گرفتن اداره ی محل بود. ائتلاف هر دو سازمان چریکی: حزب وحدت با گلبدین حکمتیار و حرکت انقلاب اسلامی با رییس جمهوری ربانی به سبب پشتیبانی آنها در بازنده ساختن همچشمان، جنگ را شدت داد. این دو تنظیم اهل تشیع توپخانه ی سنگین در اختیار ندارند. برای مبادله اسیران، بردن زخمی ها به بیمارستان صلیب سرخ در کارته ی سه، تسلیم دهی پیکر کشته شدگان، رفت و آمد شهروندان ملکی، رسانیدن مواد خوراکی یک راه کوچک ترانسپورتی را باز نگهداشته بودند. برای رفت و آمد به بخش در محاصره کشیده شده ی جنوب پایتخت، مردم اجازه داشتند که از این راه استفاده کنند.

همین اکنون جنگ با چنان سختی روان است که درگیری های گذشته را زیر سایه گرفته است. در درون حزب وحدت مخالفت ها پیدا شد، انوری [ سید حسین انوری ] فرمانده حزب حرکت انقلاب اسلامی از آن سود برد و بر ضد حزب وحدت حمله را آغاز کرد تا سازمان وابسته به خودش را یگانه گروه رهبری کننده ی اهل تشیع [ در افغانستان ] جلوه گر سازد. در جنگ های سخت خانه به خانه که در زبانه های آتش آن شماری از شهروندان ملکی جان باختند، تا کنون هیچ یک از طرف های درگیر به این پیروزی دست نیافته اند که جای مهمی را زیر اداره ی خود در آورند. حزب وحدت توانست پایگاه قطعه موشک های اسکاد شوروی ( با گدام های زیرزمینی پر از جنگ ابزار ) را از زیر اداره ی حزب حرکت بیرون کند و خود در آنجا حاکم شود. حزب حرکت به آن دست یافت که حزب وحدت را از قرارگاه نظامی آن در دانشگاه کابل به بیرون راند. اندازه ی بیهوده بودن این جنگ ها را با این گفته های یک افسر حزب وحدت، سنجش می نمایم که می گفت: نیرو های ما تا هنوز سالون های خوابگاه و میدان فوتبال دانشگاه را زیر اداره ی خود دارند" ( روزنامه ی آلمانی زبان: Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۷ / ۱۰ / ۱۹۹۴ ).

پس از یازده روز جنگ، در نتیجه ی میانجیگری سفیر ایران در کابل، دو گروه ی اهل تشیع افغانستان به برقراری آتش بس موافقت کردند؛ ولی در جنوب کابل جنگ با سنگینی ادامه داشت. در درگیری های تازه میان قوای حکومتی و جنگجویان حزب اسلامی حکمتیار، کم از کم ۱۹ تن کشته و ۳۸ تن دیگر زخمی شدند. در فاصله های مختلف بر شهر کابل موشک و نارنجک پرتاب می کردند که یک فیر آن در ساختمان سفارت سابقه ی آلمان فرود آمد ( روزنامه آلمانی Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۵ / ۱۱ / ۱۹۹۴ و روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۵ - ۱۱ / ۱۹۹۴ ).

مصطفی دانش، ژورنالیست آزاد و تحلیلگر سیاسی در بخشی از یک نوشته، نگاشته است ( برگردان): " جنگ بر سر اشغال تونل سالنگ: در جنگ های سختی که از ماه جنوری امسال آغاز شد، نیرو های ربانی و فرمانده مسعود، در برابر دوستم شکست خورده و اداره ی این منطقه را از دست دادند و نیرو های آنان به طرف جنوب تونل سالنگ عقب نشینی کردند. دوستم در حال حاضر کلیه راه های اصلی را که با مرز های شوروی امتداد می یابد و امروز در قلمرو ازبیکستان است، به فاصله ی ۴۰۰ کیلومتر، تا تونل سالنگ، در زیر اداره ی خود دارد. به دلیل اینکه مسعود به انفجار دادن (پرانند) تونل سالنگ، تهدید می کند، نیرو های دوستم از پیشروی به سوی کابل، دوری اختیار کرد. قوای مسعود به خاطر در هراس انداختن دوستم، چهار عراده موتر باربری پر از مواد انفجاری را در دروازه های در آمدن و بیرون شدن تونل سالنگ، جابجا کرده است تا در صورت نیاز، آنها را انفجار دهد.

**تهی کردن شهر پر نفوس از مردم:**

با از دست دادن اداره ی تونل سالنگ، راه های آمدن به کابل از چهار طرف بند شد. در بزرگراه ی کابل- جلال آباد - پشاور، جنگجویان حکمتیار، متحد جنرال دوستم در شورای هماهنگی، حاکم اند. در شورای

هماهنگی افزون بر دوستم و حکمتیار، حزب وحدت به رهبری مزاری و جبهه ی نجات ملی به رهبری مجددی نخستین رییس جمهوری دولت اسلامی افغانستان، نیز عضویت دارند. راه در آمدن از طرف جنوب، از پاکستان [مناطق مرزی] تا لوگر به سوی کابل در زیر اداره ی جنگجویان حکمتیار است. راه سومی از [منطقه چمن] پاکستان به طرف [سپین بولدک] کندهار و همچنان راه کندهار - غزنی - وردک - کابل، از سوی تفنگداران شورای هماهنگی اداره می شود. به این شکل کابل در محاصره قرار دارد. نیرو های رییس جمهوری ربانی، تنها در شمال کابل در منطقه ی پر نفوس خیرخانه و تا اندازه ی در یک بخش کوچک در شرق کابل، حاکمیت می رانند. مرکز شهر که نام حوزه ی جنگی را به خود گرفته است: بازار مندوی ( زمانی در اینجا بازرگانی رونق داشت)، کارته وزیر اکبر خان ( محل بود و باش بازرگان های ثروتمند و ماموران عالیرتبه ی حکومتی و ساختمان دفتری سفارتخانه ها)، مکروریان ها، همه ویران شده اند. شهر همه روزه زیر باران موشک قرار می گیرد. مواد انفجاری را همیشه در بازار ها و جای های رهائشی انفجار می دهند. هیچکس دقیق گفته نمی تواند که پس از به قدرت رسیدن مجاهدین به چه شمار انسان ها در کابل جان خود را از دست داده اند. در سنجش ها، از ۶۰۰۰۰ تن کشته و هزاران تن زخمی، سخن گفته می شود.

از جمله ی سه ملیون باشند، امروز در شهر کابل تنها چند صد هزار شهروند زندگی می کند که این شمار از شهروندان به دلیل فقر اقتصادی نتوانستند شهر را ترک گویند. بیمارستان های شهر کابل به درمانگاه های صحرایی تغییر شکل داده اند. شمار کمی از کارمندان بهداشتی ( پزشکان و نرس ها) در کشور باقی مانده اند. بیمارستان اندراگاندی که در گذشته کلینیک ویژه و پیشرفته برای کودکان بود، مورد شلیک چند فیر موشک قرار گرفت. در این شفاخانه چهار تن پزشک رشته ی بیماری های عمومی و یک تن پزشک جراحی، روزانه شمار زیاد کودکان و بزرگسالان را درمان و عمل های مهم را به پیش می برند و موارد عاجل بریدن اعضای بدن را عملی می کنند. در اینجا همه چیز کمبود است:

اتاق خواب، بستر برای بیماران، اتاق عملیات، دارو، وسایل پزشکی، ابزار کار های تخیکی، پرزه های اضافی. وضعیت درمانی فاجعه بار است: در شبکه ی آبرسانی، آب روان نیست، آشغال ها به بیرون برده نمی شود، انرژی برق موجود نیست. جنگ ها شهر کابل را پر از بد بویی کرده است و باشندگان را خطر گرفتار شدن به بیماری های خطرناک تهدید می کند. گرسنگی سختی دامنگیر هزارها تن شده است. آموزشگاه ها، دانشگاه ها و کارگاه ها بسته شده اند و یا به پایگاه های نظامی مبدل شده و در خدمت گروه های جنگی در آمده اند. کابل امروز به شش زون نظامی جدا شده است: در غرب و جنوب غرب شهر تانک های جنگی دو گروه اهل تشیع با هم همچشم ( حزب وحدت اسلامی و حزب حرکت انقلاب اسلامی ) در گردش اند. در شمال شهر رییس جمهوری ربانی سنگر بندی کرده است. در شمال غرب در پغمان حزب اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف متحد ربانی و گروه تحت پشتیبانی عربستان سعودی، موضع های مستحکم دارد. شورای هماهنگی ( جنرال دوستم و دشمن سابقه ی او، حکمتیار) وزنه ی نیرومند نظامی دارند و در محل هایی در شرق، جنوب و غرب شهر حاکمیت می رانند. شهروندان بی دفاع ملکی در همه جای هایی که زیر اداره ی گروه های جنگی است، رنج می کشند. هواپیما های بمب افکن ربانی شهر را بمباران می کنند، هواپیما های دوستم عمل یکسان را انجام می دهند. جنرال ازبیک ۸۰ فروند هواپیما در شمال افغانستان در اختیار دارد.

فرودگاه کابل در زیر اداره ی ربانی است؛ لیکن خط های رنوی میدان ویران شده است. تعمیر جدید فرودگاه که کار ساختمان آن در زمان نجیب الله به پایان رسیده بود، خرابه ای بیش نیست. در داخل ساختمان غرفه های بازرسی گذرنامه ها، سیستم دورانی که مسافران بکس های خود را پس از بیرون آوردن آنها از هواپیما به دست می آورند، به آتش کشیده شده است. یگانه فرودگاه فعال زیر حاکمیت ربانی، فرودگاه هوایی نظامی بگرام است که در ۴۰ کیلومتری شمال کابل قرار دارد. ربانی هواپیما های مسافبری را به هدف بارگیری نیازمندی های نظامی در آورده و از آنها استفاده می کند تا جنگ ابزار ها را به کابل برساند.

#### رشوه دهی و رشوه ستانی اصل تعیین کننده:

ارگ ( قصر ریاست جمهوری ) دفتر کار ربانی، محل بود و باش پادشاه پیشین افغانستان، تا اندازه ی زیادی ویران شده است. رییس جمهوری در هتل انترکانینتال نشسته حاکمیت می راند و آنجا را به عنوان قرارگاه نظامی نیرو های جمعیت اسلامی به کار گرفته است. جایگاه ربانی در حال حاضر نسبت

به گذشته بسیار ضعیف شده است. متحد نیرومند او، اسماعیل خان امیر حوزه ی استان های غربی ( هرات، فراه و نیمروز ) نمی تواند به کمک ربانی بشتابد. همچنان ربانی اداره ی استان کندز، هم مرز با تاجیکستان را نیز از دست داد. نصف این استان شمالی افغانستان به زیر اداره ی دوستم در آمده و قوای او همین اکنون در داخل شهر کندز قرار دارد. در نیمه ی ماه اکتوبر فرمانده نیرو های ربانی در کندز کشته شد، پس از این رویداد، جنگجویان وابسته به ربانی مورال خود را باختند.

بر پایه منطق نظامی باید چنان پنداشت که بر اندازی ربانی در شرف تکمیل است؛ ولی در افغانستان خط های سیاست را قدرت جنگ ابزار و پول تعیین می کند، نه کاربرد منطق. در آنجا هر چیز را می توان خرید. تا ماه مارچ تپه ی مهم راهبردی ( بالاحصار) در جنوب کابل در زیر اداره ی نیرو های دوستم بود تا اینکه ربانی و مسعود با پرداخت ملیون ها افغانی رشوه به یکی از فرماندهان دوستم، تپه را خریدند و زیر اداره ی خود در آوردند.... " ( روزنامه ی آلمانی زبان: Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱ / ۱۲ / ۱۹۹۴ ).

آنگونه که در بالا یادآوری شد، نیرو های برهان الدین ربانی، در درگیری های سخت چند روزه در استان کندز، شکست سنگینی را پذیرا شدند. در نتیجه ی ضربه زدن های نظامی، شهر مهم و استراتژیک کندز به زیر اداره ی نیرو های دوستم درآمد که از پشتیبانی فرماندهان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار برخوردار بود. قوای ربانی ناگزیر به عقب نشینی در روستا های شمال شهر کندز گردید. در این جنگ به شهروندان ملکی زیان های جانی و مالی رسید ( خبر تاریخ ۶ / ۱ / ۱۹۹۵ آژانس رویترز و آژانس فرانسپرس، Süddeutsche Zeitung تاریخ ۷ / ۱ / ۱۹۹۵ و روزنامه ی Neue Züricher Zeitung تاریخ ۹ / ۱ / ۱۹۹۵ ).

## جنگ افروزی طالبان و

### اوج درگیری های نظامی

درباره ی زایش، پیدایش نام، جان مایه، خصلت ذاتی و سرشت درونی طالبان، پشتیبان ها و برنامه ریزان فعالیت های آنان، آموزگاران - کمک گران مالی و همکاران سیاسی و تکیه گاه معنوی آنان در فصل مربوط سخنان بیشتر نگارش یافته است. در این بخش تنها به مسایل برخورد های جنگی و عملیات نظامی آنان پرداخته می شود.

Tomas Avenarius منطقه شناس و تحلیلگر سیاسی درباره ی افغانستان، در نوشته ی زیر عنوان " باور های مذهبی را آموختند؛ لیکن آموزش ها جنگ جویانه بودند" نگاشته است ( برگردان):

" افغانستان از داشتن جنگجویان خدا به کمبود روبرو نیست، کنون دارای یک گروه جنگی نو پیدا نیز شده است. در فاصله ی یک مدت کوتاه، شاگردان اسلامی، مجاهدین غارتگر را از شهر کندهار در جنوب غرب افغانستان به بیرون راندند و به تغییر دادن دوباره ی چهره ی شهر به وضعیت زندگی ملکی، آغاز کردند... افزون بر رهگیران و رهنان را که به زور کلاشنیکوف و انجام سوء قصد های انفجاری، محصول گمرکی بزرگراه کندهار - کابل را به جیب می زدند، خودرو های باربری ملل متحد را تاراج می کردند، از صحنه زدودند.

از زمان هجوم شوروی در سال ۱۹۷۹ بدین طرف در افغانستان، بدون ایستایی جنگ دوام دارد. پس از بیرون شدن سپاه سرخ در فیروزی ۱۹۸۹، جنگ شهروندی میان فرکسیون های مجاهدین آغاز شد. در حال حاضر مردم از جنگ خسته شده اند، کشور ویران گردیده است. یگانه کسانی که به ادامه ی جنگ علاقمندی نشان می دهند، رهبران و جنگ سالاران مجاهدین با هم همچشم، هستند که از درآمد سوداگری مواد مخدر و رهنی در بزرگراه ها زر اندوزی می کنند.... " ( روزنامه ی آلمانی: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۰ / ۲ / ۱۹۹۵ ).

از زمان نمایش سیاست " بازی بزرگ" از سوی زورمندان آزمند، بدین سوی، در کارزار برنامه ریزی های سیاسی جهانی، جایگاه مهم راهبردی - سیاسی و اقتصادی افغانستان بر نقشه ی جدا سازی حوزه های تأثر گذاری و زون های ساحه ای استثمار گران تثبیت گردیده و روشن شده که زمامداران این کشور می توانند در آینده ها در تحقق پیدا کردن هدف های ژئوپولیتیک و منافع دراز مدت استعمار نوین و وارثان استعمار کهن خدمت بزرگی را انجام دهند. افغانستان با داشتن پیدوار سرشار و دست نا خورده ی زیرزمینی، تامین کننده ی مواد خام و بازار خوب برای فروش کالا های مصرفی و فرآورده های فناوری سنگین و سبک کشور های غربی و متحدان منطقه ای آنها شمرده می شود و یک امر مهم به

شمار آمده بود که هر گاه در این سرزمین صلح و ثبات دلخواه امریکایی ها برقرار گردد، توانایی و گنجایش آن موجود است که دروازه های بازار های بازرگانی به رخ اقتصاد سالاران جهان باز شود، دسترسی و زمینه سازی برای استفاده از چشمه های نفت و گاز آسیای میانه و حوزه ی خزر، آسانتر گردد.

بر بنیاد همین سنایو بود که نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان در کابینه بی نظیر بوتو، در راه برآورده ساختن آرزوی های پشتون تباران با نفوذ در آن سوی خط مرزی دیورند و اعضای فعال در شبکه مافیای ترانسپورت کویته و چمن و شماری از شخصیت های سرشناس دیگر که در دفتر های حکومتی و نیرو های ارتش دارای وظایف بلند بودند، گام مهم گذاشت. در نظر بود که از راه های جنوب از گذرگاه های کویته و چمن با گذر از سپین بولدک کندهار و بزرگراه کندهار - هرات، راه رفت و آمد به آسیای میانه ( ترکمنستان، ازبیکستان، تاجیکستان، آذربایجان، قزاقستان، قرغزستان) باز گردد تا در صادر شدن کالا های بازرگانی پاکستان به آنجا و رسانیدن نفت و گاز از آنجا به پاکستان راهکار های سودمند در پیش گرفته شود؛ از این رو باید وظیفه ی تامین امنیت راه ها به دوش گروه مورد اعتماد و گوش به فرمان پاکستانی ها باشد.

رادیو صدای آلمان (Deutsche Welle) به روز ۱۱ / ۱۰ / ۱۹۹۴ بر بنیاد خبر تاریخ ۸ / ۱۰ / ۱۹۹۴ رادیوی پاکستان (از اسلام آباد) خبر زیرین را به نشر سپرد (برگردان):

" راه زمینی بین پاکستان و جمهوری های آسیای میانه از راه های افغانستان، هر گاه نخستین قطار موتر های باربری از شهر کویته به حرکت خود آغاز کند، به تاریخ ۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۴ گشوده می شود. این کاروان با بارگیری بسته های بزرگ کالا های مصرفی و دارو ها از نقطه مرزی چمن به حرکت در می آید، از کندهار - هرات و کوشک گذشته تا به ازبیکستان و تاجیکستان راه می پیماید. پاکستان می تواند از آنجا پخته (محلوج) و سمنت خریداری کند. جنرال نصیر الله خان بابر وزیر داخله ی پاکستان، این موضوع را، امروز در یک نشست خبری در اسلام آباد، به آگاهی رسانید. او به تازگی پس از سفر هجده روزه به افغانستان، ترکمنستان، ازبیکستان، قزاقستان، قرغزستان و چین، به پاکستان بازگشته است.

وزیر داخله ی پاکستان، در افغانستان با مقام های دولتی و دیگر شخصیت ها بر سر پرسشی به گفت و گو پرداخت که چگونگی گذر دادن با امن کاروان را از افغانستان، در بر می گرفت. نصیر الله خان بابر در پاسخ به پرسشی چنین گفت:

سفیر های این کشور ها: ایالات متحده آمریکا، جاپان، چین، اسپانیا، فرانسه، آلمان فدرال و کوریای جنوبی به روز ۲۰ / ۱۰ / ۱۹۹۴ به کندهار و هرات برده می شوند تا در محل درباره ی نیازمندی های افغانستانی ها به خاطر بازسازی آگاهی پیدا کنند. " ( آیینی ی مطبوعات INFO / Presspiegel، نشریه سازمان عفو بین الملل، به زبان آلمانی، شماره ۲۹، جنوری ۱۹۹۵، ص ۴۵، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

پس از این رویداد، پاکستان در نخستین اقدام در این راستا، یک قطار باربری تشکیل شده از سی عراده موتر را به سوی کندهار به هدف رسانیدن کالا ها به ترکمنستان، سوق داد. در درازای راه، از سپین بولدک تا تخته پل یک جنگ سالار محلی به نام امیر لعلی به دلیل اینکه پاکستان در امور داخلی افغانستان مداخله می کند، خودرو ها را ایستاده کرده به تاریخ ۲ / ۱۱ / ۱۹۹۴ جلو گذر کاروان را گرفت؛ ولی گروه تفنگداران ریشو، دستار سیاه که پاکستانی ها برای همراهی و تامین امنیت کاروان گماشته بودند، این فرمانده باج گیر را بازداشت و پس از آن حلق آویز کردند. افزون بر آن پوسته های رهنی و راه گیری گروه های جهادی را که مشغول آزار و اذیت دادن مردم بودند، برچیدند. تفنگداران و چریک های جنگی را خلع سلاح کرده و شماری را در محل سر بریدند و به حرکت خود ادامه دادند تا اینکه به روز ۴ / ۱۱ / ۱۹۹۴ کندهار را زیر اداره ی خود در آوردند و نام طالبان بر آنان گذاشته شد. اینکه گروه جنگی گسیل شده از آن سوی مرز ها، در کمترین وقت چگونه صاحب پیشرفته ترین جنگ ابزار ها شدند، سخنان زیرین آنرا روشن می سازد:

"... برای اینکه فهمیده شود که چگونه اسلحه از نقاط مختلف گیتی مانند آمریکا و یا انگلستان وارد جبهه جنگ می شد نخست از همه باید بدانیم که این خطوط مشتمل بر سه قسمت مشخصی بود، بخش اولی منوط به C.I.A بود اسلحه را خریداری و مخرج آن تا رسیدن به پاکستان را می پرداخت، بساطت [ واژه ی بساطت معنای ساده بودن، بی تکلیف بودن، شیرین زبانی، بی آمیختگی، کشاده رویی را می دهد. آشکار نیست که هدف ترجمه کننده از کاربرد این لغت در اینجا چه است؟ به هر حال بسیار بی ربط به

موضوع بوده و از نگر اصول دستور زبان غلط است. شاید هدف بساط باشد که درست به نظر می رسد - مؤلف [ دومی بر دوش I.S.I بود یعنی اینکه تمام جنگ افزار هایی که تسلیم می شد آنرا از پاکستان عبور داده و به قرارگاه های احزاب هفتگانه در نواحی پشاور و کونته اختصاص و تسلیم می داد. قسمت سومی و آخری این گردش مربوط به خود آنها می شد....(صص ۱۱۲-۱۱۱)

خط عمده اکمالاتی بجز شاخه کراچی - کونته از طریق راولپندی پشاور تا به سرحد ممتد بود که از اینجا توسط شاخه های بی شماری به افغانستان گسیل داده می شد. من این سیستم تدارکاتی را با درخت مشابه می دانم که ریشه آن عبارت از کشتی ها و طیاراتی بود که اکمالات را از کشور های گوناگون به پاکستان ارسال می داشت. تنه آن کراچی تا به مرز گسترده بود، جایی که شاخه های اصلی در امتداد آن واقع بود. این شاخه ها به صد ها رشته های کوچک در داخل افغانستان منشعب گردیده که شیره گیاهی ( سلاح و مهمات) را نثار جان برگ ها ( مجاهدین ) می نمود....(ص ۱۲۴)

خط چهارمی از کونته آغاز گردیده سرحد را در چمن عبور به کندهار و ولایت همجوار می رسید....(ص ۱۲۵)

یک سال بعد باز هم محدوده کندهار بود که ما شاهد یک سلسله نزاع ها در آن بودیم. در آن زمان حزب حکمتیار تسلط و نفوذ بیشتری در کندهار، زابل، هلمند و فراه داشت لیکن بتاسف اختلافات شدیدی بر سر استحقاق و تخصیص اسلحه فی مابین عده ای [از] قوماندان ها [ یک ی اضافی بود، حذف شد] و نماینده حزبی ایشان در کونته بروز نمود. در اثر این رنجش بعضی از این قوماندان ها از حزب اسلامی منشعب و با سایر تنظیم ها پیوستند. این امر حکمتیار را بیشتر از پیش خشمگین ساخته و خواستار شد تا اسلحه ای که وی در اختیار ایشان گذاشته باید دوباره تسلیم داده شود. در نتیجه قوماندانان متذکره تحت رهبری محمد خان پایگاه مستقل خویش را در ناحیه مرزی نسبتاً داخل پاکستان تاسیس و دست به کمین گیری ها بر علیه ستون های اکمالاتی حکمتیار نمود. حکمتیار جهت مقابله [با] این فعالیت ها یک قرارگاه نیرومندی تحت قیادت جانباز بداخل مرز افغانستان تدارک دیده و به تعقیب آن یک سلسله زد و خورد های مسلحی بین این دو قوماندان بوقوع [به وقوع] پیوست بعضی این زد و خورد ها در داخل قلمرو پاکستان نیز صورت گرفت که موجب دست و پاچگی و شرمساری جدی ما گردید....(ص ۱۴۷)" ( کتاب: تلک خرس " فاجعه قرن"، تألیف:

دگروال محمد یوسف و مارک ادکین، ترجمه ی: داکتر نثار احمد صمد، ناشر- محل چاپ - سال چاپ: نامعلوم، صص ۱۴۷، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۲-۱۱۱).

درست جان سخن در همین جا ست! جنگ ابزار های انبارشده در گدام ها در مرز با پاکستان، از زمان جنگ اعلام نا شده بر ضد مردم افغانستان، با سازماندهی و برنامه های سنجیده شده، در اختیار طالبان گذاشته شد که هزینه ی خرید آنها را جهان غرب، دستگاه سلطنتی آل سعود، شیخ های حوزه ی خلیج و کلیه نفت سالاران عربی، سرمایه داران بزرگ از چهار گوشه ی گیتی، مافیای بین المللی قاچاق مواد مخدر، قاچاقچیان سنگ های قیمتی و کمپنی های انحصاری جهانی، به هدف بر بادی، ویرانی و آدمکشی در افغانستان، در دهه ی هشتاد سخاوت مندانه پرداخته بودند. سی آی ای، آی اس آی، موساد اسرائیل، چین، مصر، ایران و پاکستان، پله های روند خرید و فروش جنگ ابزار ها ( پله های آماده سازی، بسته بندی و فرستادن جنگ ابزار ) را یکجایی و فعالانه سازماندهی کرده بودند.

احمد رشید تحلیلگر سیاسی ( پاکستانی تبار در لندن) و کارشناس مسایل افغانستان در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " زایش دوباره بنیادگرایی اسلامی؟ پاکستان و طالبان " نگاشته است:

" پاکستان برای طالبان زمینه تصرف یکی از گدام های بزرگ سلاح را که در خارج سپین بولدک قرار داشت، فراهم ساخت. این گدام که در آن جنگ افزار های گونه گون و حتا سلاح ثقیل حفظ می گردید، پیشتر به گلبدین تعلق داشت، اما از سوی عسکران مرزی پاکستان محافظت می گردید. قوای سرحدی زیر اداره وزارت داخله قرار داشت، تا اردوی پاکستان، آنگاهی که طالبان به نزدیک این گدام اسلحه (رسیدند) به عسکران امر داده شد، تا آنجا را ترک نمایند. به اینگونه طالبان به تعداد هژده هزار تفنگ کلاشینکوف و بیش از یک صد و بیست ارابه توپ و مقدار زیاد مهمات ( غنیمت جنگی ) به دست آوردند. " ( ماهنامه ی رویداد ها، شماره ۲۴، عقرب و قوس ۱۳۷۷-۱۳۷۸، نوامبر ۱۹۹۸، نشریه کانون روشنگران افغانستان در آلمان، ص ۱۱، ترجمه ی: صدیق رهپو)



با اشغال کندهار (۱۳ / ۱۱ / ۱۹۹۴) راه‌های به دست آوردن نیازمندی‌های نظامی به کلی باز شد و روزانه سیل آسای، جنگ ابزارهای سبک و سنگین از پاکستان به افغانستان، از راه‌های کویته و چمن به سپین بولدک و از آنجا به کندهار می‌رسید. طالبان به تحکیم موضع‌های جنگی خویش در کندهار و اطراف آن پرداختند و دامنه‌ی پیشروی و پیروزی نظامی خود را به استان‌های همجوار گسترش دادند و به تاریخ ۷ / ۱۲ / ۱۹۹۴ استان‌های هلمند و ارزگان را اشغال کردند.

" اما واضح است که این گروه برای دنبال کردن اهداف محدود خود نیازمند حمایت بودند. ابتدا کمک‌های [هایی] به شکل پول و اسلحه از جانب حاجی بشیر اهل [شهرستان] می‌یونند یکی از فرماندهان حزب اسلامی مولوی یونس خالص بود و نیز از جانب عبدالغفار آخوند زاده یکی از قدرتمندان عمده ولایت همسایه یعنی هلمند یا هیرمند به آنها رسید. اما در ماه سپتامبر ملا محمد ربانی یکی از یاران نزدیک مولوی محمد عمر با چندین نفر از همراهان به کابل سفر کرده و در ملاقات با رئیس جمهور ربانی توانست تأیید و کمک‌های مادی وی را بدست آورد. رئیس جمهور نیز ظاهراً در گروه طالبان نیرویی دیده بود که ممکن بود علیه حزب اسلامی گلبدین حکمتیار به کارش آید. حزبی که تهدیدی برای حکومت کابل به شمار می‌رفت." (سنگر، نور محمد، کتاب: "نیم‌نگاهی بر ائتلاف‌های تنظیمی در افغانستان"، سال چاپ: تابستان ۱۳۸۲، ناشر: مرکز کمپوز و دیزاین آرش، جنگی محله، قصه خوانی پشاور، ص ۱۸۳).

کنون باید دید که با شکل‌گیری رویدادها در کندهار و استان‌های همجوار و پیروزی‌های پی در پی طالبان در زون جنوب غرب افغانستان، هم‌مرز با پاکستان، در جاهایی در کل پشتون‌نشین، وضعیت در کابل و دیگر پایگاه‌های قدرت در داخل کشور به چه شیوه‌ی پیش می‌رفت؟ در گام نخست آژیرهای خطر تهدید از دست دادن قدرت به صدا درآمدند و لرزه بر اندام مدعیان تخت و تاج پهن شد. با آشکار شدن این سخن که پیدایش جنگجویان جدید، برنامه‌ی یکجایی آمریکا، انگلیس، عربستان و پاکستان است و در وجود آنان، نیرو و گنجایش بزرگ برقراری صلح و ثبات و هنر حکومت کردن، اشتها می‌شود، سرآیای نظام پوسیده را تب‌سختی فرا گرفت و دولت‌مردان سرخورده و سراسیمه در پی چاره‌جویی برآمدند.

راديو صدای آلمان (Deutsche Welle) به روز ۱۲ / ۱ / ۱۹۹۵ بر پایه‌ی خبر تاریخ ۱۰ / ۱ / ۱۹۹۵ ایرنا از تهران، این خبر را به نشر رسانید (برگردان):

" برهان الدین ربانی رییس جمهوری افغانستان، از کلیه گروه‌های افغانستانی دعوت کرد تا در کابل با هم دیدار کنند... ربانی در تلویزیون جلال آباد وابسته به شورای ننگرهار چنین گفت: ما در کابل انتظار گروه‌های افغانستانی را می‌کشیم تا گرد هم آیند و بر سر دشواری‌ها بحث و گفت و گو کنند. ربانی یادآور شد: آماده است که قدرت را تسلیم دهد؛ زیرا نمی‌خواهد با کاربرد زور در مقام خود باقی بماند. عبدالرسول سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی متحد ربانی پیروزی ماموریت صلح ملل متحد را به دیده‌ی شک نگریست. به نظر سیاف، ملل متحد مشکل‌های اساسی را از توجه به دور نگه داشته است... سیاف در پاسخ به یک پرسش چنین گفت: حزب او هرگز نظامیان ازبیک را به رسمیت نمی‌شناسد. از چشمه‌های خبری افغانستانی بر می‌آید که فرمانده ازبیک، عبدالرشید دوستم، از مستری فرستاده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل متحد خواسته است که جنبش ملی را که بخش بزرگ شمال را در زیر اداره‌ی خود دارد، به رسمیت بشناسد. این موضوع یکی از شرط‌های بازگشت صلح شمرده می‌شود." خبر دیگر از راديو افغانستان تاریخ ۱۰ / ۱ / ۱۹۹۵ (برگردان):

" چشمه‌های حکومتی به آژانس اطلاعاتی باخترا آگاهی دادند که امروز تاریخ ۱۰ / ۱ / ۱۹۹۵ در نتیجه‌ی میانجیگری هیأت صلح سازمان کشور‌های اسلامی، گفت و گو‌ها میان سه گروه‌ی جهادی: جمعیت اسلامی ربانی، اتحاد اسلامی سیاف طرفدار ربانی و حزب اسلامی در چهار آسیاب قرارگاه حکمتیار در غرب کابل، آغاز شد. در این نشست گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی، سید نور الله عماد وزیر زراعت و محمد صدیق چکری وزیر سرحدات نمایندگان جمعیت اسلامی، محمد موسی خان از حزب اتحاد اسلامی، شرکت ورزیدند.

این دیدار در فضای بسیار دوستانه از ساعت چهار پس از چاشت صورت گرفت. هر دو طرف نتایج صحبت‌ها را مثبت ارزیابی کردند. آنان به پیشبرد گفت‌وگو به هدف حل سیاسی مشکل‌ها تأکید بعمل آوردند. از آنجایی که دولت اسلامی یک سیاست جور آمد و بازگشت صلح را از راه گفت و گو دنبال می‌کند؛ بنابراین از ابتکارهای صلح در داخل و خارج کشور پشتیبانی می‌نماید. دولت تلاش‌های صلح‌جویانه‌ی هیأت سازمان کنفرانس اسلامی را در ناسازگاری با کوشش‌های محمود مستری

نماینده ی ویژه ملل متحد، نمی بیند. " ( آینه مطبوعات INFO /Pressespiegel، نشریه سازمان عفو بین الملل به زبان آلمانی، شماره ۳۰، اپریل ۱۹۹۵، ص ۱۲، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

چه کسی می توانست بداند که گردانندگان اصلی جنگ و خونریزی، کشتن و بستن و آواره ساختن شهروندان بی دفاع، بر بادی و ویرانی افغانستان، روزی دشمنی های خونین قدرت طلبانه و همچشمی های زور گویانه ی خود را کنار می گذارند و برای پس زدن خطر نابودی، مخالفت های پیشین را که در شعله های آتش آن میهن و انسان ها سوختند، به یکبارگی به فراموشی سپارند، دیدگاه های همگون پیدا کنند و آماده به گذشت شوند؟

به هر حال ایستا ناپذیری طالبان در به زیر اداره در آوردن شهر ها یک چیز بسیار ساده به نظر می رسید؛ زیرا آی اس آی کلیه سر نخ ها را در دست داشت و سازمان همکار (سی آی ای) یاری می رسانید و مشورت های سودمند می داد. دیگر کاروان کالا های بازرگانی پاکستان، به گونه ی تاریخ ۱ / ۱۱ / ۱۹۹۴ در بین راه سپین بولدک -کندهار به تاراج نمی رفت. بر پایه سناریوی نظامیان پاکستان، ۳۰۰۰ تن جنگجوی پاکستانی زیر نام طالب، به خاطر نیرومند سازی رده های طالبان به روز ۱ / ۱ / ۱۹۹۵ از شهر پشاور به افغانستان سرازیر شدند. این جنگجویان که در فن جنگیدن با تجربه و ماهر و در هنر کشتن و بستن آبدیده بودند، جبهه های جنگ را داغ تر کردند.

در این میان طالبان به سوی استان وردک به حرکت در آمدند و در میدان شهر، بر موضع های جنگی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و حزب وحدت، حمله های سنگین را در پیش گرفتند. میدان شهر پایگاه مستحکم حکمتیار، در جنوب غرب کابل قرار داشته و از مرکز ۵۰ کیلومتر فاصله دارد، از روز ۲ / ۲ / ۱۹۹۵ زیر رگبار مسلسل و آتش توپخانه و غیره جنگ ابزار های سنگین و سبک طالبان گرفته شد. آنگونه که در رسانه های جهانی بازتاب داده شده بود و چشمه های حکومتی در کابل نیز تأیید کردند، نیرو های وزارت دفاع حکومت برهان الدین ربانی، در میدان شهر، در ضدیت با گلبدین حکمتیار و عبدالعلی مزاری، به پشتیبانی از طالبان برخاستند. گروه طالبان به تاریخ ۱۰ / ۲ / ۱۹۹۵ میدان شهر را به زیر اداره ی خود در آوردند. به دنبال این پیروزی جنگی، طالبان به پیشروی خویش در قلمرو زیر اداره ی حزب اسلامی ادامه دادند. چریک های طرفدار گلبدین حکمتیار، گروه گروه، با جنگ ابزار های در دست داشته ی خود، بدون درگیری، به طالبان تسلیم می شدند و مناطق را به آنان وا می گذاشتند. هر چند حلقه های وابسته به حزب اسلامی در پشاور، گزارش دادند که بین طرف ها به خاطر نزدیک ساختن دیدگاه ها، گفت و گو ها آغاز شده بود، تا از دوام جنگ و خونریزی جلوگیری شود؛ ولی در آن هنگام خواست طالبان بر محور ترک گفتن بی قید و شرط موضع ها از سوی جنگجویان حزب اسلامی و واگذاری آنها به نیرو های طالبان، می چرخید. بر بنیاد همین برنامه بود که به روز ۱۱ / ۲ / ۱۹۹۵ استان لوگر بر انداخته شد و طالبان در آنجا حاکم گردیدند.

با اشغال میدان شهر، طالبان به کلیه گروه های درگیر هشدار دادند تا جنگ ابزار را زمین بگذارند و تسلیم شوند، در غیر آن نابود خواهند شد. طالبان در روند کامیابی های نظامی خویش، هر گونه عمل زشت، هولناک و بیرحمانه جزایی را به کار گرفتند تا سایه وحشت و دهشت، ترس و بیم و خوف را در بین شهروندان، پخش و گسترش دهند تا با این کار انگیزه ی استواری و پایداری را در مردم کشته باشند. گلبدین حکمتیار به روز ۱۴ / ۲ / ۱۹۹۵ قرارگاه مرکزی خود در چهار آسیاب را از دست داد و به شهرستان سروبی گریزان شد. با این پیروزی طالبان، موازنه ی قدرت در افغانستان تغییر پیدا کرد: در غرب کابل، ۶۰۰۰ جنگاور جنبش ملی جنرال دوستم سنگر گرفتند تا در پس زدن حمله های یکجایی شورای نظار و اتحاد اسلامی سیاف و هابی، به حزب وحدت عبدالعلی مزاری کمک کنند. جنگجویان حزب حرکت انقلاب اسلامی شیخ آصف محسنی و چریک های حزب وحدت جناح اکبری در پشتیبانی از ربانی و شورای نظار بر آمدند و پیوسته از مزاری می خواستند تا جنگ ابزار زمین بگذارد و از جنگ با حکومت ربانی دست بکشد. در استان های شمالی، شمال شرقی، شرقی و جنوب غربی مرکز های قدرت تا هنوز به حال خود باقی مانده بودند. با بر اندازی چهار آسیاب، شورای نظار سیاست وقت گذرانی را پیشه کرد و در جست و جوی راه های گفت و گو با طالبان برآمد؛ زیرا ملیشه های نو پیدای طالبان به قوای حکومتی هشدار داده بودند که باید سنگر های خود را به آنان تسلیم دهند، در غیر آن حمله های سختی آغاز می یابد. این خواست از سوی زمامداران در کابل پذیرفته شد، همان بود که در نتیجه ی این گفت و گو ها نیرو های برهان الدین ربانی - مسعود بدون درگیری، تا اندازه ی از مناطق جنوبی کابل عقب نشینی کردند و کم از کم سه سنگر جنگی رابه طالبان سپردند. پس از این واگذاری پایگاه های حزب وحدت را در غرب کابل با آتش توپخانه و جنگ ابزار های سنگین کوبیدند. ( یادداشت: رویداد هایی که در بالا پیرامون آنها سخن زده شد، در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۷ / ۲ / ۱۹۹۵ نیز تا اندازه ی بازتاب داده شده است ).

رادیو صدای آلمان (Deutsche Welle) به روز های ۲۸ / ۲ / ۱۹۹۵،

۱۹۹۵ / ۳ / ۳ و ۱۹۹۵ / ۳ / ۳ بر بنیاد خبر تاریخ ۱۹۹۵ / ۲ / ۲۷، تاریخ ۱۹۹۵ / ۲ / ۲۸ و تاریخ ۱۹۹۵ / ۳ / ۲ بنگاه خبر رسانی ایرنا (ایران) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" از حلقه های وابسته به حکومت افغانستان بر می آید که نماینده ی رییس جمهوری ربانی، دور جدید گفت و گو ها را با رهبری گروه طالبان، در نزدیکی های چهار آسیاب، منطقه ی زیر اداره ی آنان، آغاز کرده است. از استان های کندهار و غزنی خبر می رسد که طالبان به خلع سلاح طرفداران جمعیت اسلامی شروع نموده اند. بر پایه یک تعهد، قوای جمعیت در قلمرو های زیر حاکمیت طالبان، حق آزادانه ی عملیات را دارند. در ازای این امتیاز جمعیتی ها در جنگ ها، طالبان را در برابر قوای حکمتیار، باید کمک کنند. " گفت و گو های پیشین بین نماینده ی حکومت افغانستان و گروه طالبان در نزدیکی های کابل، بدون نتیجه به پایان رسید. گزارشگر ایرنا از قول سخنگوی طالبان گزارش داد که از حکومت ربانی خواسته شده تا جنگ ابزار های خود را تسلیم دهد، در غیر آن به کابل حمله می کنند؛ ولی سخنگوی حکومت گفته است که به دفاع خواهند پرداخت.

قوای طالبان در چهار آسیاب و بالاحصار جابجا بوده و هر زمان آماده ی حمله به کابل هستند. " در شهر های افغانستان و بیرون از آن تلاش ها روان است تا یک جبهه ی یکپارچه بر ضد گروه طالبان به وجود آید. به همین خاطر در روز های گذشته گفت و گو ها میان تنظیم های جهادی در شهر پشاور و جلال آباد رخ داد. چشمه های خبری جمعیت اسلامی گفتند که گفت و گو ها بین احمد شاه مسعود و نماینده ی طالبان بدون رسیدن به کدام نتیجه پایان پیدا کرد. این صحبت ها چند روز پیش در میدان وردک مرکز استان وردک آغاز شده بود تا اختلاف نظر های هر دو طرف بر سر خلع سلاح مردم و تامین امنیت در کابل از بین برود. سخنگوی جمعیت در پشاور به آگاهی رسانید که مسعود به نمایندگی از حکومت این خواست طالبان را رد کرد که جنگ ابزار ها پس از تسلیم دهی و تامین امنیت کابل به دست طالبان گذاشته شود. مسعود متحد قدرتمند ربانی، پیشتر گفته بود با این گونه دیدگاه مخالف است که جنگ ابزار ها در دست و در اختیار یک گروه در آید. باید یک کمیسیون تشکیل شود و پس از آن این نهاد زیر نظر و اداره ی حکومت، این مسؤولیت را به دوش گیرد. " ( آیینیه ی مطبوعات INFO /Presspiegel، شماره ۳۰، اپریل ۱۹۹۵، صص ۴۳، ۴۰، ۳۸، نشریه سازمان عفو بین الملل به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

ربانی و مسعود بسیار آگاهانه برنامه ریزی کرده بودند تا سنگینی جنگ ها، در غرب کابل، در جای های زیر اداره ی حزب وحدت به رهبری عبدالعلی مزاری، تمرکز پیدا کند؛ زیرا از سوی گلبدین حکمتیار با از دست دادن پایگاه مرکزی خود در چهار آسیاب، خطری متوجه آنان نمی شد. افزون بر آن، بند و بست های ضمنی به دست آمده بین طالبان و قوای برهان الدین ربانی، ضمانت های لازم را در یک گامه ی زمانی فراهم ساخته بود؛ بنابراین به هدف راندن و تار و مار کردن حزب وحدت در غرب کابل، باید دو نیروی زورگو و قدرتمند، فشار نظامی سنگینی را می آوردند : طالبان و نیرو های برهان الدین ربانی در همدستی با همدیگر بر بنیاد یک برنامه ی یکجایی، منطقه را یک پارچه آتشفشانی ساختند. وزارت دفاع به خاطر بیرون راندن جنگجویان حزب وحدت از کارته سه، جنگ های خانه به خانه را سازماندهی کرد، هواپیما های جنگی بمب می ریختند و توپخانه آتشیاری می نمود. فرود آمدن دو فیر موشک در بیمارستان کارته سه، شمار زیادی کشته و زخمی از خود بجا گذاشت (روزنامه ی آلمانی: Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۹۹۵ / ۳ / ۷ بر بنیاد خبر تاریخ ۱۹۹۵ / ۳ / ۶ از آانس خبرگزاری رویترز).

در جنگ ها در غرب کابل " بزرگ ترین ضربه ها را از لحاظ قوای بشری حزب وحدت اسلامی دید. این حزب که قبلاً به دو پارچه منقسم شده بود، نخست توسط ائتلاف سیاف- مسعود و بعداً توسط طالبان شدیداً سرکوب شدند. نخستین قربانی عمده و بزرگ این حزب کشته شدن عبدالعلی مزاری توسط طالبان در اثر توطئه قبلاً تنظیم شده بود. در عقب این توطئه دست های گلبدین حکمتیار و آی اس آی مشهود به نظر می رسد.

حزب وحدت به مشوره ی گلبدین [حکمتیار] و مجددی آماده شد تا به نفع طالبان سلاح بر زمین گذاشته و آنان را به خط اول دفاعی خویش جا دهند. طالبان با جمع آوری سلاح ماهرانه عقب نشستند و شانس مسعود برای سرکوب و انتقام کشی گل کرد. مسعود و سیاف برای آخرین بار بعد از چندین جنگ شدید اینک حریف را بی سلاح و بی دفاع به چنگ آورده و چه نا مردمی نبود که در حق آنان نکردند؟! " (سنگر، نور محمد، کتاب: " نیم نگاهی بر ائتلاف های تنظیمی در افغانستان "، سال چاپ: تابستان ۱۳۸۲، ناشر: مرکز کمپوز و دیزاین آرش، جنگی محله، قصه خوانی پشاور، صص ۱۹۷-۱۹۶).

در جنگ های نابرابر در غرب کابل، اندازه ی جان باختگان و شمار زخمی ها بسیار بالا بود. هزار ها انسان بی دفاع ملکی هراسان و پا برهنه آورده شدند. شلیک صد ها فیر موشک و انفجار هزار ها خمپاره و فرود آمدن هزار ها مرمی توپ و تانک، به سنگر های حزب وحدت آسیب بزرگ رسانید و توانایی رزمی را از آن گرفت. آنگونه که در بالا گفته آمد حزب وحدت بنابر سازش های گذشته از صحنه بیرون کشیده شد و میدان به طالبان تهی و فراخ باقی ماند. قوای مسعود در کمین نشسته بود و انتظار فراهم شدن فرصت را می کشید تا به مانند گذشته بر سر عهدها و پیمان ها پا بگذارد و حمله ها را بر دشمن آغاز کند.

بر پایه ی خبر بنگاه خبری رویترز، در یک گزارش کوتاه چنین آمده است (برگردان):

" طالبان به جنگ ها در کابل پایان دادند: ملیشه های افراطی طالبان به هدف خود به خاطر دریافت یک راه حل صلح آمیز به پایان دادن به جنگ شهروندی و تشکیل یک حکومت اسلامی در افغانستان، یک گام نزدیکتر شده اند. جنگجویان حزب وحدت اهل تشیع، پس از گفت و گو با فرماندهان طالبان، سنگر های خود را در جنوب کابل با به جا گذاری جنگ ابزار ها، ترک گفتند. مردم محل از طالبان پذیرایی کردند و جنگ ایستایی گرفت.

چندی پیش از این، مولانا فضل الرحمن رییس حزب جماعت العلماء پاکستان در سازگاری با طالبان، به کابل آمد تا بین رییس جمهوری ربانی و طالبان، به شیوه ی مسالمت آمیز میانجیگری کند. قوای ربانی مدت یک هفته با حزب وحدت جنگ های سختی را به پیش برد. ملا بور جان فرمانده محلی طالبان یادآور شد که از جنگجویان حزب وحدت و نیرو های ربانی خواسته شده تا بدون هیچ پیش شرط، جنگ ابزار زمین بگذارند، در غیر آن بر آنان حمله می کنند. طالبان می خواهند به کشتار انسان ها (!) پایان دهند. ملا بور جان تأیید کرد که زد و خورد اشتباه آمیز (سوء تفاهم) میان جنگجویان طالبان و نیرو های ربانی رخ داده است. قوای ربانی چنان فکر می کرد که هدف حمله ی طالبان، آنان هستند؛ ولی طالبان سنگر های حزب وحدت را در اشغال خود در آوردند. " (روزنامه ی *Frankfurter Allgemeine Zeitung* تاریخ ۱۰ / ۳ / ۱۹۹۵). درباره ی رویداد های جنگی در جنوب کابل، جنرال عبدالروف بیگی نگاشته است:

"... همزمان با عقب نشینی طالبان قوت های دولت از شمال و شرق بالای مناطق کارته ۳ و ۴ به تعرض گذشتند و بعد از زد و خورد های شدید غرب کابل را اشغال نمودند. چنان فجایع و آدمکشی [و] تجاوز بالای مردم کارته ۳ صورت گرفت که در جنگ های ۱۶ ساله نذیر [نظیر] آنرا ندیده بودند. مزاری جز چاره کنار آمدن با طالبان [راه دیگری] را ندید زیرا جنگ های سه ساله وحدت و اتحاد سیاف چنان عقده مندی را بار آورده بود که ملیت های هزاره و پشتون به مجرد روبرو شدن بر یکدیگر حمله می کردند و می کشتند و می سوختند و می بردند و سیاف قلع و قمع هزاره ها را یگانه آرزوی زندگی خود می دانست. به اثر تقاضای مزاری طالبان با او ارتباط گرفتند، جنرال فوزی از کابل بر آمده و طالبان مزاری را به خاطر مذاکره به چهار آسیاب دعوت کردند مزاری بدون هراس رهسپار چهار آسیاب می شود. طالبان او را اسیر می گیرند، دست و پای او را می بندند، زجر و شکنجه می دهند. در اثنای انتقال به قندهار در داخل هیلوکوپتر به سلاح طالبان دست می اندازد. چند طالب را می کشد و خودش با هشت نفر از همراهانش کشته می شود.

به اساس یک روایت دیگر بعد از تماس با طالب ها نسبت عدم اعتماد با تغییر قیافه می خواست از کابل برآید و به طرف بامیان برود. در پوسته عبوری طالب ها او را می شناسند و اسیر می کنند. دست و پای او را بسته کرده شکنجه اش می دهند و در اثنای انتقال به قندهار طوری که قبلاً تذکر دادم کشته می شود. مزاری از جفای مسعود دست و پا بسته به کام مرگ رفت و جنازه اش را به مزار آورده دفن کردند. " (بیگی، عبدالروف، کتاب: " افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان "، سال چاپ: ۱۳۸۱، ناشر: انجمن نشراتی دانش، شهر پشاور، صص ۱۹۵-۱۹۴).

به گروگان در آمدن و کشته شدن عبدالعلی مزاری (۱۳-۱۱ / ۳ / ۱۹۹۵)، چیره دستی غیر پیش بینی طالبان در جنوب غرب کابل و به زیر اداره گرفتن سنگر های حزب وحدت و خلع سلاح جنگجویان ملیت هزاره از سوی آنان (۸ / ۳ / ۱۹۹۵)، سبب برانگیخته شدن شورای نظار و دیگر فرماندهان جمعیتی شد و آتش اشتیاق یکه تازی را دوباره در وجود آنان تازه کرد. پیروزی نهایی بر حزب وحدت در غرب کابل تا مرز نابودی فزیکتی همه ی شهروندان هزاره و اهل تشیع در جا هایی که خواست بی چون و چرای احمد شاه مسعود و عبدالرسول سیاف بود، داشت تکمیل می شد. کنون باید حاکمان جدید (طالبان) نیز از محل رانده شوند و به مانند چند روز پیش، حساب اقتدار گرایی و سلطه طلبی بین طرف ها پاک شود. همان بود که نیرو های حکومت ربانی، آتش بس غیر رسمی را که دو ماه پیش با طالبان بسته بودند،

نقض کردند. هواپیماهای جنگی، توپخانه‌ی سنگین، موشک اندازها و نیروهای پیاده نظام چریکی به حرکت افتادند و آتشباری دوباره آغاز شد.

در یک نوشته‌ی خبری زیر عنوان "در نتیجه‌ی یک حمله‌ی ناگهانی، نیروهای حکومت، کابل را به زیر اداره‌ی خود در آوردند" بر بنیاد گزارش بنگاه خبری فرانپرس (AFP)، آمده است (برگردان): "قوای جنگی برهان الدین ربانی رییس جمهوری افغانستان، اداره‌ی پایتخت، شهر کابل را دوباره به دست گرفت. با تکیه بر چشمه‌های مورد اطمینان نیروهای حکومت زیر فرمان احمد شاه مسعود، متحد ربانی، پیروز شدند که در یک حمله‌ی شگفتی آور، واپسین سنگر نظامیان اهل تشیع حزب وحدت و ملیشه‌های طالبان را در جنوب غرب کابل به دست آوردند.

بر پایه گزارشها، نیروهای حکومتی پایگاه مهم و راهبردی دارالامان قصر شاه پیشین و دوغ آباد را نیز از اشغال آزاد کردند. طالبان توانستند عبدالعلی مزاری رهبر حزب وحدت را گروگان بگیرند و با خود ببرند. یک سخنگوی وزارت دفاع آگاهی داد که یکصد تن جنگجوی طالب به اسارت در آمده اند و هشت عراده تانک جنگی به غنیمت گرفته شده است.

بر بنیاد گفته‌ی شاهدان عینی، نیروهای جنگی ربانی به کمک آتش توپخانه، تانکها و بمب افکنهای هوایی، نظامیان هر دو طرف (حزب وحدت و طالبان) را تا پنج کیلومتری به پس راندند. همچنان قطعه موشکهای اسکاد پایگاه پیشین سپاهان شوروی، به دست نیروهای حکومت افتاد. بامداد امروز یکشنبه قوای جنگی ربانی، از استانهای شمالی افغانستان کمک به دست آورد. مسعود نه تنها طالبان را در برابر خود دارد؛ بلکه جنرال عبدالرشید دوستم، نیز که در چند استان شمالی حاکمیت می‌راند، مخالف او است.

جنگجویان طالبان پس از شکست خوردن از نیروهای ربانی، روند پیشرویهای پیروزمند را پشت سر گذاشتند و مزه‌ی تلخ نخستین شکست را چشیدند. ملیشه‌های طالبان از جمله‌ی ۳۰ استان، در ۹ آن، بدین معنا در ۱۳ حصه‌ی خاک کشور حاکم هستند. هدف آنان تشکیل یک دولت سختگیر اسلامی، است. در جنگها در سه سال گذشته ۲۰۰۰۰ تن کشته شده است و شمار زیاد جایهای رهاشده به ویرانه مبدل گردیده است. در روزهای پایانی هفته، شهر کابل زیر آتش توپخانه قرار داشت که از پیامد آن سفارت آلمان و هتل متروپول آتش گرفت." (روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۳ / ۳ / ۱۹۹۵).

با کشتن و بستن و پاشان ساختن و گروگان گرفتن جنگجویان حزب وحدت و طالبان در جنوب غرب کابل، دیگر بخت با ربانی و مسعود یاری کرده بود. شورای نظار ابتکار عمل را در دست داشت؛ بنابراین تحکیم سنگرها به تصرف درآمده و برنامه‌ی پاکسازی جایهای دیگر از وجود مخالفان را در سرلوحه‌ی کار خود قرار داده بود. در نزد شماری از انسانهای سادیست و مردم آزار، پیروزی بر دشمن در جنگهای تبه‌کن و خودخواهانه که رنگ به کلی شخصی، گروهی و تنظیمی را دارا بودند، کیف عجیبی می‌نمود و تشنگان قدرت را سرمست و کلان کار می‌کرد. بدین سبب حکومت پوشالی در کابل، به فکر به دست آوردن پیروزی دیگری شد و به تاخت و تاز و حمله‌های بیرون سازی و کشتن و بستن در جنوب شهر پرداخت.

در یک گزارش خبری بر بنیاد خبر روز ۱۳ / ۳ / ۱۹۹۵ بنگاه خبری فرانپرس و آژانس خبری آلمان (AFP/ dpa) از کابل، آمده است (برگردان):

"نیروهای نظامی ربانی رییس جمهوری افغانستان، به روز دوشنبه با حرکتهای جنگی بر ضد طالبان به پیش رفتند. شاهدان عینی از سوق قوای نظامی به طرف قرارگاه طالبان در چهار آسیاب در ۲۵ کیلومتری جنوب کابل گزارش دادند. آژانس خبری اسلامی افغانستان (AIP) در پاکستان با تکمیل خبر به آگاهی رسانید که به روز یکشنبه ۷۰ تن هنگام فرار از منطقه‌ی درگیری، جان باختند. بنابر گفته‌ی دیپلماتها، پایگاه طالبان در چهار آسیاب، در روز یکشنبه هدف هواپیماهای بمب افکن فرمانده احمد شاه مسعود قرار گرفت. در حال حاضر جنگها در ریشخور در ۲۰ کیلومتری در جنوب کابل تمرکز یافته است. رادیو کابل (زیر اداره‌ی ربانی) خبر داد که در حمله‌های [موشکی] طالبان به کابل شمار زیادی از مردم کشته شدند." (روزنامه‌ی آلمانی: Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۴ / ۳ / ۱۹۹۵).

طالبان رانده شده از کابل، شکستها را پذیرفته نتوانستند؛ از این رو به حمله‌ی جوابی دست زدند و جنگ ابرار بیشتر از جمله موشکهای استینگر را از جایهای زیر اداره‌ی خود در اطراف کابل، شلیک کردند. جنگها در چوک ارغندی در ۳۰ کیلومتری جنوب شهر تمرکز پیدا کرد، جنگجویان شورای نظار از کوهها و تپه‌های نزدیک، به سنگرهای طالبان ریخته و توپخانه‌ی سنگین آتشباری را

ادامه داد. ملیشه های بنیاد گرای طالبان در کنار اینکه جنگ های سخت را با کاربرد جنگ ابزار های سنگین به پیش می بردند، بزرگراه هارا که از طرف های جنوب و غرب به کابل امتداد پیدا می کردند، بند ساخته بودند و به موتر های باربری پر از مواد خوراکی و سوختی، کمک نهاد های بین المللی، اجازه گذر به شهر را نمی دادند. بزرگراه هرات -کندهار و کندهار-غزنی زیر اداره ی طالبان قرار داشت. افزون بر آن به روز ۱۰ / ۲ / ۱۹۹۵ میدان شهر مرکز استان وردک بروز ۱۱ / ۲ / ۱۹۹۵ استان لوگر به دست ملیشه های مخالف حکومت ربانی ، بر اندازی شدند؛ از این رو شهروندان بیچاره و بی روزگار شکنجه کمبود نیازمندی های اساسی را به دوش می کشیدند.

در گزارش های رسیده از آژانس رویترز Reuters و آژانس فرانسیس (AFP) تاریخ ۱۹ / ۳ / ۱۹۹۵ از کابل، آمده است ( برگردان):

" نیرو های جنگی ربانی رییس جمهوری افغانستان به روز یکشنبه قرارگاه مرکزی ملیشه های بنیادگرای طالبان را زیر اداره ی خود در آوردند. بر پایه گزارش تحلیلگر (AFP) نیرو های ربانی صحبگاهی به پایگاه طالبان در چهار آسیاب در ۲۵ کیلومتری شهر کابل حمله کردند. پس از آنکه حکمتیار بدون پرداختن به جنگ از چهار آسیاب عقب نشینی کرد، طالبان در آنجا در نیمه ی فیروزی سنگر گرفته بودند. در برابر حمله های قوای مسعود، ملیشه ها بسیار کم از خود پایداری نشان دادند. تا لحظه ی حاضر دربارہ ی جان باختگان و زیان های رسیده آگاهی به دست نیامده است. در روز جمعه در جنگ و مبادله ی آتش، ۴۱ تن جنگجوی طالب کشته شدند.

برعکس به نظر می رسد که ملیشه های طالبان، در جنوب غرب افغانستان، استان فراه را اشغال کرده اند. این رویداد در همسویی با استاندارد، بدون مبادله ی آتش انجام یافته است.

محمود مستری رییس ماموریت صلح ملل متحد برای افغانستان، در پایان هفته به این نکته اشاره کرد که موضوع تسلیم دهی قدرت از سوی ربانی به یک شورای تشکیل شده از ۸۰ تن، ممکن است، رخ دهد. مستری به ادامه افزود: مطمئن نیست که آیا وضعیت نظامی که تازه به وجود آمده است، ربانی را آماده ی مصالحه خواهد ساخت و یا خیر؟" ( روزنامه آلمانی: Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۰ / ۳ / ۱۹۹۵).

در هنگامی که وضعیت جنگی در کابل و اطراف آن به سود حکومت ربانی تغییر کرده بود، بر عکس وضعیت در استان ها به خرابی می گرایید و تنش آلود می شد. در روز هفتم اپریل ۱۹۹۵، طالبان حمله های گسترده ای را به قصد اشغال استان فراه آغاز کردند. نخستین هدف این حمله ها، به دست گرفتن اداره ی فرودگاه هوایی نظامی سبزوار (شیندند) بود. نیرو های وفادار به ربانی در یک حمله ی جوابی جلو تاخت و تاز نظامی طالبان را در استان های غربی گرفتند. در مبادله ی آتش میان طرف ها در نزدیکی های شهر هرات، صد ها تن جان خود را از دست دادند و کوشش های دوهفته ای طالبان برای اشغال میدان هوایی سبزوار نیز به ناکامی انجامید. بن بست در حرکت های نظامی دو طرف سبب آن شد تا به برقراری یک آتش بس ده روزه تن در دهند و به گفت و گو بپردازند. بنا بر گفته ی صدیق چکری رییس هیأت گفت و گو کننده از سوی حکومت برهان الدین ربانی آتش بس برقرار شده است؛ ولی با وجود آن جنگ ها در نزدیکی شهرک مهم و راهبردی میدان شهر روان است ( خبر آژانس خبری فرانسیس، روزنامه ی آلمانی: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۱ / ۶ / ۱۹۹۵).

در یک نوشته در روزنامه ی Neue Züricher Zeitung تاریخ ۹ / ۶ / ۱۹۹۵ آمده است ( برگردان): " از سر گیری فعالیت های دیپلماتیک نشان می دهد که رییس جمهوری برهان الدین ربانی، توانست که جایگاه خود را در ماه های واپسین تحکیم بخشد. در حال حاضر هیچکس از برنامه ی صلح ملل متحد سخن نمی گوید که بر پایه ی آن ربانی باید در پایان ماه فیروزی از مقام خود کناره یاری می رفت. دوام ماموریت ربانی را در چوکی ریاست جمهوری، می توان مرهون کارنامه های شگفتی آور و متضاد طالبان دانست. در آن زمان که آنان به دروازه های کابل رسیده بودند، نه تنها جلو عملی شدن برنامه ی صلح ملل متحد را گرفتند؛ بلکه گلبدین حکمتیار، دشمن سرسخت ربانی را از چهار آسیاب ناگزیر به فرار کردند. نخست وزیر دولت اسلامی در درازای سه سال از تپه ها و بلندی های قرارگاه خود در چهار آسیاب، پایتخت افغانستان را زیر باران موشک قرار داده بود. در ماه مارچ قوای مسعود -ربانی موفق شد که طالبان را از منطقه بیرون کند.

یک ماه پیش میدان شهر از زیر اداره ی طالبان، آزاد ساخته شد و جنگجویان آنان تا فاصله یکصد کیلومتری به طرف جنوب کابل رانده شدند. قوای نظامی طالبان که به هدف تهدید اسماعیل خان، از کندهار به هرات در حرکت افتیده بودند، از پیشروی آنان جلوگیری شد و حرکت شان با سد ها روبرو



گردید. در جنگ ها در اطراف میدان هوایی سبزوار در جنوب هرات، نظامیان ویژه ی مسعود، بمب افکن های Suchoi-22 را به پرواز در آوردند. او در این بازی مشکلی را نمی بیند که جنگجویان وی بدون اینکه آزمایش عملی در عملیات داشته باشند، با انجام حمله های هوایی، طالبان را بی روحیه سازند و بدین شیوه در کوتاه مدت آنان را از سنگر های جنگی به بیرون براند.

چیره شدن نیرو های دولت در اطراف کابل و ناپدید شدن جنگ ابزار های دشمن در فاصله های چند کیلومتری پایتخت و همچنان بازگشت باشندگان شکنجه شده به خانه های شان، به مفهوم آن نیست که وضعیت به شکل پیش از حکومت تنظیم ها بر می گردد. تحکیم قدرت ربانی- مسعود در کابل معنای آنرا نمی دهد که آنان گستره ی حاکمیت خود را به شمال افغانستان در جای های زیر اداره ی دوستم گسترش داده اند...."

در پیوند به هجوم نخست طالبان به هرات، احمد رشید ژورنالیست و تحلیلگر سیاسی پاکستان در لندن نگاشته است:

"آی. اس. آی به طالبان پند داد که از تصرف شهر هرات بگذرند، زیرا با اسماعیل خان به توافق رسیده بودند و هر لحظه انتظار آن را داشتند، تا علیه کابل دست به عصیان بزنند. اما طالبان به حرف آی. اس. آی گوش نداده و با هدایت حزب (جمعیت علمای اسلام) و مافیای ترانسپورت، در ماه می سال ۱۹۹۵، به یورش گسترده یی بر هرات دست زدند. در ابتدا این حمله به ناکامی منجر شد و طالبان برای بار اول مزه تلخ شکست را چشیدند. طالبان در حالیکه سه هزار کشته به جای گذاردند، عقب نشینی نمودند." ( ماهنامه رویداد ها، شماره ۲۴، عقرب و قوس ۱۳۷۷- نوامبر ۱۹۹۸، نشریه کانون روشنگران افغانستان در آلمان ص ۹، مقاله: زایش دوباره بنیادگرایی اسلامی؟ پاکستان و طالبان، ترجمه، صدیق طرزی رهپو).

پیروزی های پی در پی نظامی در کابل و دیگر شهر های افغانستان که به بهای جان هزار ها انسان و ویرانی میهن به دست آمده بود، ربانی و مسعود را چنان غره ساخت که به آنان این انگیزه را داد تا سنگر های جنگی بیشتری را به دست آوردند و گستره ی حاکمیت خویش را گسترش دهند. رسیدن به این هدف جز از راه جنگ و زورگویی از راه دیگری امکان پذیر نبود؛ بنابراین در جون ۱۹۹۵ حرکت های نظامی به سوی افغانستان مرکزی ( هزارستان) به راه انداخته شد. حزب وحدت که در جنگ ها با شورای نظار و تنظیم اتحاد اسلامی سیاف و طالبان به سختی آسیب دیده بود، توانایی آنرا نداشت که در برابر هجوم نیرو های حکومتی از خود ایستادگی نشان دهد و حمله ها را پس بزند. همان بود که به تاریخ ۲۸ / ۶ / ۱۹۹۵ شهر بامیان زیر اداره ی قوای وفادار به برهان الدین ربانی درآمد. بر اندازی بامیان هر چند گذرا بود؛ لیکن به نیرو های دولتی این امکان را فراهم کرد که از بلندی های سلسله کوه های هندوکش حمله ها را بر نیرو های جنرال دوستم در استان جوزجان در پیش گیرند.

در برگ های پیشتر نگاشته شده بود که بین حکومت برهان الدین ربانی و طالبان یک آتش بس غیر رسمی برقرار شده بود؛ ولی بر پایه برخی گزارش ها، قوای حکومت این آتش بس را نقض کرد و در غرب کشور، ملیشه های طالبان مورد حمله قرار گرفتند. هواپیما های بمب افکن، توپخانه ی سنگین و پیاده نظام یکجایی آتشباری نمودند و شهر دلارام را از زیر اداره ی طالبان بیرون کردند. هدف آینده ی حمله ها شهر گرشک بود، تا با آزاد سازی آن، قرارگاه مرکزی طالبان در استان هلمند، زیر تهدید قرار می گرفت. جالب است: حکومت پاکستان به دلیل حمله های هوایی حکومت برهان الدین ربانی بر سنگر های طالبان در مناطق مرزی در استان هلمند صدای اعتراض بلند کرده بود و به شارژدافیر سفارت افغانستان در اسلام آباد، یادداشت احتجاجیه علیه دولت افغانستان سپرد ( در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۵ / ۸ / ۱۹۹۵ بر بنیاد خبر بنگاه خبرگزاری رویترز، این موضوع به نشر رسیده بود).

از سوی دیگر، دامنه ی جنگ ها، به شرق افغانستان نیز کشیده شده بود. گلبدین حکمتیار با طرفدارانش با از دست دادن چهار آسیاب به شهرستان سرربی رفتند و قرارگاه بر پا کردند. در بند برق سرربی و بند برق نغلو و بزرگراه کابل - جلال آباد جنگجویان حزب اسلامی حاکمیت می رانندند. در میدان همچشمی های جنگی از بندش شاهراه و بریده شدن روندبرق رسانی، تنها باشندگان بیگناه و بی دفاع کابل زیان می دیدند. قوای حکومت ربانی به هدف آزاد سازی مناطق زیر اداره ی حزب اسلامی به حمله های نظامی دست زد؛ ولی هیچگونه موفقیتی در پی نداشت، جز اینکه شماری از نیرو های هر دو طرف در درگیری ها از بین رفتند. در هنگامی که تلاش دولت در پس راندن چریک های گلبدین حکمتیار به ناکامی انجامیده بود، ملیشه های طالبان به یک حمله ی جوابی دست یازیدند تا حرکت نیرو های حکومتی را به سوی کندهار سد شده باشند ( روزنامه ی آلمانی: Die Tageszeitung تاریخ ۲۸ / ۸ / ۱۹۹۵ بر پایه خبر آژانس خبرگزاری آلمان dpa).

با پیوستن جنگجویان تازه نفس به رده های طالبان، از مدرسه های دینی پاکستان به سازماندهی حزب بنیادگرای جمعیت العلمای اسلامی، سوق و اداره ی عملیات نظامی طالبان از سوی آی اس آی، سرانجام ملیشه ها موفق شدند که فشار جنگی را بر نیرو های وفادار به ربانی، در جنوب غرب افغانستان بیشتر سازند. از پیامد ضربه های پیهیم، استان فراه و فرودگاه سبزووار به تاریخ های ۲ / ۹ / ۱۹۹۵ و ۳ / ۹ / ۱۹۹۵ بر افتیدند و یک پیروزی بزرگ نصیب طالبان شد. در یک یادداشت خبری زیر عنوان " جنگ های دوباره در افغانستان " بر بنیاد گزارش تاریخ ۴ / ۹ / ۱۹۹۵ از دهلی نو، آمده است (برگردان):

" بر اندازی میدان هوایی نظامی سبزووار در غرب افغانستان، به دست طالبان، برای رییس جمهوری ربانی و فرمانده مسعود، یک شکست حساسیت برانگیز شمرده می شود؛ زیرا فرودگاه سبزووار دومین فرودگاه هوایی بزرگ نظامی در کشور بوده و نقش کلیدی را در کارزار داشتن اداره بر استان هرات در مرز با ایران، بازی می کند. تسلیم دهی فرودگاه به طالبان، تنها یک روز پس از آن صورت گرفت که آنان استان فراه را به اشغال خود در آورده بودند. این پیشامد بسیار شگفتی آور به نظر می رسد: قوای مسعود با انجام یک عملیات گسترده در بزرگراه کندهار - هرات، در عمل آتش بس غیر رسمی ده روزه را نقض کرد. در این حمله ها مسعود قصد آنرا داشت تا طالبان را به طرف شرق به سوی پایگاه مرکزی آنان در کندهار، به عقب راند. در حالی که شمار زیاد جنگجویان گروه های مجاهدین در منطقه، بیشتر به طالبان پیوسته بودند و پشتوانه ی نیرومندی شمرده می شدند.

امکان دارد که جنگ های جدید یک بخشی از برنامه ی راهبردی مسعود را بسازد تا به کمک آن بتواند مناطق زیر حاکمیت دولت را در کابل و اطراف پایتخت [بواسطه پل هوایی] با استان هرات زیر اداره ی اسماعیل خان، وصل کند. حکومت به ساحه ی بیشتر نمایش قدرت نیاز دارد و از این راه مشروعیت و قانونی بودن دیپلماتیکی نظام پایندانی می شود. در شمال افغانستان در استان های زیر اداره ی جنرال رشید دوستم، دولت نتوانسته است که کدام پیروزی مهم و چشمگیر را به دست آورد. همچنان در جنوب و شرق افغانستان در استان های پشتون نشین، امکان پیشروی به صفر رسید. به همین دلیل مسعود در تلاش است تا در غرب افغانستان پیروزی های خود را گسترش دهد. از چند هفته می شود که نیرو های مسعود در افغانستان مرکزی در استان بامیان با شهروندان هزاره اهل تشیع، در جنگ است.

بریدن راه های ارتباطی میان فرماندهان طالبان و بستن بزرگراه کندهار - هرات به عنوان یک اصل تضمین کننده، جز مهم آن برنامه ی را می سازد که مسعود می خواهد بواسطه آن با از دست دادن پشتیبانی هوایی از فرودگاه نظامی سبزووار، به سوی کندهار به پیش برود. لیکن طالبان با در اختیار داشتن اداره ی فرودگاه هوایی سبزووار، می توانند با هواپیما ها و جنگ ابزار های سنگین تهدید بزرگی در برابر استان هرات، شمرده شوند. " ( روزنامه ی آلمانی: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۵ / ۹ / ۱۹۹۵).

با بر اندازی پی در پی شهر ها، شیرازه ی ایستادگی و خط های دفاعی در جنوب غرب افغانستان در هم شکست و استان هرات با خطر بزرگ روبرو شد تا اینکه به روز ۵ / ۹ / ۱۹۹۵ بدون نشان دادن کوچکترین پایداری، به دست طالبان افتید.

### بر افتادن هرات و پیامد های غم انگیز آن

در پیوند با بر افتیدن هرات، دیدگاه های دست نخست در رسانه ها بازتاب یافته و هم در این باره کتاب نگاشته شده است که باید برخی از آن ها را به شکل فشرده، اشارت کرد:

- جنرال ظاهر عظیمی چهره ی سرشناس نظامی و یکی از پرسناژ های رویداد ها در جنوب غرب افغانستان، پیرامون عوامل سیاسی و شکست نظامی در هرات، کتابی زیر عنوان " طالبان چگونه آمدند؟" نگاشته و این رخداد را با شرح جزئیات روشن ساخته است؛

- اسماعیل خان امیر فراری و شکست خورده ی حوزه ی جنوب غرب به روز ۹ / ۹ / ۱۸-۱۹۹۵ / ۶ / ۱۳۷۴ در یک صحبت تلفونی (از شهر مشهد ایران) با ویس ناصری همکار جریده مجاهد(خبری) ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان بخش اروپا، دلیل های از دست دادن هرات را بر شمرده که نکته های مهم آن این ها اند:

شماری از جنگجویان اهل کندهار و هلمند در رده ی نیرو های اسماعیل خان می جنگیدند. آنان به یکبارگی تغییر جبهه داده در کنار طالبان قرار گرفتند (" علت عمده ی این شکست متأسفانه قندهاری های بدبخت و گمراه بودند."

" سوال: همان قندهاری هایی که در پهلوی شما بودند، یعنی قوماندانان سابق مجاهدین؟"

" جواب: بلی آنان همان قوماندانان سابق قندهاری بودند که در گذشته شکست خورده بودندو بعداً بکابل رفته بودند و پس از مدتی قندهاری های مذکور در کابل تنظیم گردیده و از طرف دولت مرکزی و شخص استاد ربانی به هرات فرستاده شدند که در حدود یکنیم [یک و نیم] هزار نفر قندهاری و هلمندی با ما اشتراک داشتند. که دایماً مدعی بودند که اگر اندک کمک شود، ما هلمند و قندهار و غیره را می گیریم. ولی عملاً در صحنه جنگ ناجوانمردانه از محل جنگ فرار نمودند و باعث تضعیف روحیه دیگران گردیدند و همه این نا مردان سبب شکست کلی همین جبهه تقریباً سه هزار نفری شدند."

" (اسمعیل خان)... متأسفانه همین برادران بدبخت و گمراه ما از هرات با وصف تاکیدات و تقاضا های مکرر ما که به آنها گفته می شد، که جبهه سه مراتب است که شکست خورده و تلفات سنگین دیده ایم، این نامرد ها بکمک و یاری ما نیامدند و حالت تا اندازه رسید، که در زمانی که از آب خرما فراه رود شکست خورده آمدیم و در میدان هوایی شیندند و بعضی در مناطق ادرسکن موضع گیری نمودیم. در این وقت من شخصاً به هرات آمدم که مصادف بحضور هیأت اعزامی از کابل بولایت هرات بود که شامل آقایون چکری، داکتر عبدالله، سید نورالله عماد و بعضی از برادران دیگر چون سید اسحق دلجو حسینی، قاضی زاده و آقای دلیلی و دیگران بودند. هیأت مذکور را استاد ربانی از مرکز فرستاده بود. زمانی که هیأت مذکور به نزد اینجانب به فراه آمدند، برایشان گفتم که شما برادران بروید به هرات و یکتعداد قوای تازه نفس روان کنید چرا که این جبهه سه بار شکست خورده و در هر مرتبه با تلفات مقابل گردیده است. تعداد آنها نظر به روز اول تقریباً به نصف رسیده است. آنها رفتند به هرات، ولی متأسفانه نتوانستند کاری بکنند، موقعی که ما در قسمت ادرسکن سنگر گرفته بودیم و خط دفاعی تدارک دیدیم، در این وقت من شخصاً به هرات رفتم و با همین قوماندانان ملاقات و دیدار داشتم... و در حضور داکتر عبدالله، چکری و غیره برادران همین قوماندانان مانند علاوالدین خان، قوماندان امنیه و غیره راجع نموده و برایشان گفتم که جبهه ما از یکماه مکمل است که در حالت عقب نشینی و پیشروی به سر می برد، یک جبهه که یکماه را در حالت جنگ گذشتانده باشد، و سه مراتبه به شکست روبرو و حدود یک و نیم هزار تلفات داشته باشد، شما چرا در حمایت از جبهه فعال نشده و سهم نمی گیرید و به آنجا نمی روید.

همان روز علاوالدین خان و ظاهر عظیمی و یک عده دیگر را با سه صد نفر به خط مقدم جنگ فرستادیم، همان شب را من نظر به خرابی وضع صحی ام بداخل شهر هرات در پهلوی داکتر عبدالله و غیره برادران در باغ آزادی ماندیم. ساعت ده شب بود که توسط بی سیم مخابره صورت گرفت و برایم گفتند که عقب نشینی شده است من برای داکتر عبدالله و چکری گفتم که در بی سیم چنین برایم می گویند. همین برادران ما که عقب نشینی کردند، (علاوالدین خان و ظاهر عظیمی و غیره) بدون اینکه به ما اطلاع بدهند، مستقیماً به ایران آمدند. ما در آن وقت به قول اردو رفته و در آنجا ماندیم. ساعت ۱۲ شب موتر تهیه دیده چکری، داکتر عبدالله و دیگر برادران جانب ایران حرکت کردند و خودم بداخل هرات ماندم. متأسفانه هر یک از این برداران قوماندان که شکست می خوردند، فرار را بر قرار ترجیح داده و بوسیله موتر ها مستقیماً بسوی ایران می رفتند.

در حالی که من اصلاً آگاهی نداشتم، قوماندانان مذکور حتی دو روز قبل فامیل هایشان را به ایران فرستاده بودند. زمانی که ما در جبهه فراه رود قرار داشتیم، آنها همه فامیل های شان را کلاً خارج ساخته بودند. بعد از آنکه دیگر شیرازه دفاعی و امنیتی از هم پاشیده بود و هر کس در تلاش بود با استفاده از امکانات و وسایط نقلیه شهر را ترک و بطرف مرز حرکت کند و ساعت دو شب شد و طالبان بداخل شهر هجوم آورده و به محوطه ولایت نزدیک شده بودند. من شخصاً به ساعت بعد از دو شب شهر را ترک داده و به سوی مرز ایران حرکت نمودم.

سوال: در طی صحبت دیروزه ای که توسط رادیو بی بی سی با عظیمی صورت گرفت، وی اظهار داشت که به امر و قوماندان شما شیندند تخلیه شده و ۱۲ ساعت غیر از وسایط و وسایل موجود در آنجا، کسی نبود و این قوماندان ها مدعی اند که بعد از غور و بررسی، مسؤلیت سقوط هرات را شخصاً بدوش شما است و شما را از عهده ریاست شورای نظامی عزل اعلام نموده اند. آیا این نوع طرز العمل را شما بحیث یک دسیسه و توطئه نمی دانید؟

جواب: بخدا سوگند یاد می کنم در همان شب که هرات سقوط نمود، چکری برایم گفت که این یک کودتای پشت پرده بود که در هرات صورت گرفت. بخاطریکه همین نامرد هایی که این حرف ها را می گویند، در باغ آزادی بهانه پول نمودند. ساعت ده صبح که اسناد هم موجود اند، خود همین وزرا نشسته بودند و شاهد اند که چهل میلیون افغانی همان دم به عظیمی سپردیم که او حاضر شد بطرف جبهه برود. مبلغ یصد میلیون افغانی را به شاروال سپردیم که البته او به جبهه نرفت.

قوماندانی جبهه را همان روز به علاوالدین خان و ظاهر عظیمی تفویض نمودیم. شما از این ها سوال نمایید که چرا شما فرار نمودید؟ فرضاً اگر شکست خوردید چرا بداخل شهر شما توقف نکردید و به چه علت، مستقیم بطرف ایران رفتید؟ علاوه از آنها پرسیده شود که جنگ در فراه بودید، چرا دو روز قبل

شما فامیل های خویش را به ایران فرستاده بودید. این ها همه دلایلی اند که کلاً افراد مذکور از شرمندگی ایکه دارند، در اینجا سر و صدایی را براه انداخته اند تا مردم از آنها سوال نکنند که چرا فامیل های تان را دو روز قبل انتقال داده و حینی که در جبهه شکست خوردید، چرا در داخل شهر اقامت نه نمودید و از شهر دفاع نه نمودید؟....

ناصری: این ها اعلان نمودند با این فیصله ایکه ما بعمل آورده ایم، کابل و بالاخص احمد شاه مسعود کاملاً توافق دارند، آیا این مشکلات که در هرات بوجود آمده، ریشه های داخلی و خارجی ندارد؟  
جواب: من فکر نمی کنم که خود دولت مبادرت به این عمل نموده باشد ( یعنی ایجاد اختلافات در صفوف قوماندانان در هرات)، ولی بعضی از اعضای دولت این دسیسه و اختلافات را تقریباً چند ماه قبل دامن می زدند، که حتی خود استاد ربانی در جریان قرار داشت. من یقین دارم که مسعود کاملاً از این دسیسه خبر دارد، چرا که قوماندان های مسعود از اولین روز تا آخرین با ما و در پهلوی ما بودند، یعنی مسعود خبر دارد که ما تا آخرین روز مقاومت نمودیم....

سوال: آقای عظیمی دیروز در رادیوی بی بی سی و همچنان آقای افضلی در تماس تلفونی در جرمنی مدعی شده اند و بطرفداران خویش گفته اند که ما اسناد داریم که شما با جان میجو سفیر آمریکا در پاکستان و سردار آصف علی وزیر خارجه پاکستان توافقاتی نموده اید که به اساس آن این کار صورت گرفته است، در بین باره آنها چرا تبلیغات منفی می نمایند؟

جواب: بخدا سوگند یاد می کنم که نسبت خجالتی که آنها دارند و وجداناً ناراحت هستند که در جنگ اشتراک نمودند و آخرین شب که قوماندۀ جنگ را باین ها سپردیم، شکست خوردند و فرار کردند بایران، دیگر چه باید بگویند، خوب است اگر کوچک ترین سندی، گزاشی و یا حرفی را از ما پیدا کردند، در رابطه با این ادعای پوچ و بی اساس آنها ما حاضریم به محکمه ملت افغانستان و حتی جهان کشانیده شویم...."

( ویس ناصری این صحبت تلفونی را زیر عنوان " حمایت از شورای جدید التاسیس نظامی یک خیانت به جهاد است " با نشانی محل بود و باش و گذاشتن شماره تلفون خود، چاپ و پخش کرده که یک نسخه ی از آن در اختیار مؤلف نیز است ).

در این صحبت تلفونی سخن های جالبی وجود دارد؛ ولی در بر گیرنده ی همه ی رویداد ها نیست. رشوه دادن صد ها ملیون افغانی به آدم های صف شکن و تسلیم طلب به خاطر رفتن به خط نخست جبهه، در آن لحظه های بسیار مهم نمی توانست که جلو توطئه های داخلی و خارجی را بگیرد و هرات باستان را از خطر بر اندازی از پیش سازمان یافته نجات دهد. حضور هیأت دولت در فراه و بردن آنان به ایران، در آن روز هایی که حوزه ی جنوب غرب در کام استیلا گری آی اس آی و حزب جمعیت العلمای پاکستان فرو می رفت، پرسش برانگیز است و از ژرفای مخالفت های درونی جمعیت اسلامی و خودخواهی های چهره های پرنفوذ و تأثیر گذار و داخل در شکل گیری رویداد ها، سخن می گوید.  
آموزگار و فرمانروای جنگجویان حزب های جهادی در پشاور نگاشته است:

"... من با اشخاصی داخل صحبت می شدم علیرغم اینکه مسلمانان دیندار و متعهد به جهاد بودند ولی با وصف آن غرق مخالفت ها، تعصب ها و انزجار شخصی بودند، که اکثراً در نطق ها و عملکرد ایشان مشهود بود. من باید بخاطر می داشتم که بدرجه اول افغان ها، در قدم بعدی سیاست مداران جاه طلب و در قدم سومی براه انداران جنگ بودند" ( کتاب: " تلک خرس (فاجعه قرن ما)"، تألیف: دگروال محمد یوسف و مارک ادکین، ترجمه: داکتر نثار احمد صمد، ناشر - سال چاپ- محل چاپ: نامعلوم، ص ۴۹).  
وجود خودخواهی ها، دشمنی ها، فریبکاری ها، چال و نیرنگ بازی ها در بین تنظیم ها و فرماندهان قدرتمند محلی، چیز تازه ای نبود که پس از به قدرت رسیدن آنها به مانند سمارق قد کشیده باشد؛ بلکه بر پایه ارزیابی دگروال یوسف پاکستانی، از مدت ها پیش در ژرفای فعالیت های آنها ریشه دوانیده بود و انفجار یکبارگی آن در یک اندازه ی گسترده و سرتاسری، مردم و کشور را دچار فاجعه های تباہ کن کرد. در پیوند به بر اندازی هرات در کنار دیگر سازش ها و دادن پول های هنگفت به دالر آمریکایی، ترنند و نیرنگ، دسیسه و توطئه، نیز جای خود را داشتند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " هزار ها افغانستان کوچک" نگاشته است ( برگردان):

" شکست یک متحد ایران در هرات: بر اندازی اسماعیل خان، مشهور به فرماندار هرات، از پیش در ماه مارچ رخ می داد، هر گاه فرمانروای شمال، جنرال ازبیک دوستم با او توافقنامه ی مصالحه را نمی پذیرفت و راه های پیشروی را در ناسازگاری با طالبان و دفع حمله های آنان، به روی او باز نگه نمی داشت. دوستم در آن وقت در هرات یک شکلی از منطقه ی امنیتی مصون از جنگ به نام ساحه ی بیطرف

(Pufferzone) را در یک پهنای گسترده و چشمگیر، به وجود آورده بود. این ساحه ی بدون جنگ، به اسماعیل خان کمک کرد که در آغاز سال در درگیری ها، طالبان را از فرودگاه نظامی مهم و راهبردی سبزووار به پس راند. همین که در میدان زد و خورد ها پیروزی نصیب اسماعیل خان شد، با شتاب بر ضد دوستم به دلیل اینکه او را دشمن "بی خدا" خود می دانست، " جهاد" اعلام کرد. جنگ قدرت طلبی میان دوستم و مسعود از یک طرف و عهد شکنی اسماعیل خان از سوی دیگر، سبب آن شد که تغییر زیاد در روابط بین دوستم و طالبان رونما شود.

در روز های آغازین سپتامبر (۵ / ۹ / ۱۹۹۵) دوستم و طالبان، فرماندار هرات را از سکوی قدرت به زیر انداختند. هواپیما های جنگی شمال، بر فرودگاه سبزووار بمب ریختند، به دنبال آن طالبان به پیشروی خود ادامه دادند. از پیامد غیر فعال شدن این پایگاه نظامی بود که اسماعیل خان از دریافت کمک های نظامی از کابل از سوی حکومت، محروم شد. در وضعیت سستی و ناتوانی نتوانست سد پیشروی طالبان شود، آنان در یک هجوم برق آسا، هرات را اشغال کردند و اسماعیل خان [ به ایران ] فرار نمود. با بر اندازی فرودگاه هوایی سبزووار، حکومت کابل نیز در تله گیر مانده است. دهلیز هوایی هرات فرجامین امکان داخلی بود که از راه هوا، کمک های نظامی به کابل می رسید. " (روزنامه ی Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۶ / ۹ / ۱۹۹۵).

پیمان شکنی ها و بی وفایی به قول و قرار ها تا مرز خیانت به یکدیگر، دلیل اصلی شکست و پیروزی گروه های جنگی و جنگ سالاران بوده است. آنگاه که موازنه ی جنگی و نظامی به سود یک طرف درگیر تغییر می کرد، فوری شگوفه های درخت گفت و گوی گروه سومی، باز می شدند که آی اس آی و حزب جمعیت العلمای اسلامی پاکستان در این نزدیک ساختن ها، نقش اساسی را بازی می کردند.

یک نمونه ی از این پیمان شکنی ها را، مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " فرو رفتن افغانستان به سوی تشکیل چندین دولت قوت می گیرد" برجسته ساخته است (برگردان):

"... بانک نوت های جدید یک هزار افغانگی در شمال افغانستان، از سر جمع سرمایه ی دورانی حکومت کابل، در چلند است. این پول ها سرگذشت پر ماجرای دارند: در آن هنگام که طالبان نخستین بار به دروازه های کابل پا گذاشتند، حکومت با دوستم درباره پایان برخورد های نظامی، راه گفت و گو را در پیش گرفت. مسعود وزیر دفاع حکومت ربانی ۳۲ میلیارد افغانی را به نام تخصیص بودجه ای، سهمیه استان های شمال، به دوستم پرداخت. در ازای این پول، دوستم پذیرفت که در جنگ با طالبان، از حکومت کابل پشتیبانی کند.

پول سهمیه، در بانک نوت های هزار افغانگی پرداخت شد، دولت اسکناس های بدون پشتوانه را در روسیه به نشر می رسانید. با به دست آوردن پول ها، دوستم برخورد های نظامی را با نیرو های حکومتی بند کرد و در سنگر دفاع از دولت قرار گرفت. مسعود [ به کمک نیرو های دوستم ] طالبان را به عقب نشینی وادار کرد و حمله ها را پس زد. پس از به دست آمدن این پیروزی، در دور دوم گفت و گو ها با دوستم، مسعود [ به یکبارگی با زیر پا گذاشتن وعده های سپرده شده ] در ماه می بر نیرو های شمال در تونل سالنگ، دست به حمله زد و تلاش به خرج داد تا شهرک مهم و راهبردی خنجان در ۳۰ کیلومتری شمال تونل را زیر اداره ی خود در آورد. همزمان با این حرکت های نظامی بر ضد دوستم، مسعود با طالبان به گفت و گو نشست، آتش بس را با آنان برقرار کرد و در همین حال در قلمرو های زیر حاکمیت حکومت، کلیه بانک نوت هایی را که به دوستم (۳۲ میلیارد افغانی) پرداخته بود، از چلند انداخت و باطل خواند... " (روزنامه ی: Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۲ / ۹ / ۱۹۹۵).

ماه اکتوبر ۱۹۹۵ بر مردم بیگناه کابل و دیگر استان های افغانستان بسیار با دشواری گذشت. از آغاز هفته ی دوم اکتوبر، کابل از طرف های جنوب و غرب در زیر سخت ترین حمله های گروه طالبان قرار گرفت. ملیشه های طالب با شلیک صد ها فروند موشک بر جای های رهائشی شهر، توانایی جنگی خود را به نمایش گذاشتند و شب و روز به آتشباری ادامه دادند. طالبان به تاریخ ۱۱ / ۱۰ / ۱۹۹۵ در یک حمله ی بزرگ، موفق به اشغال دوباره ی چهار آسیاب شدند و سنگر های جنگی خویش را تحکیم کردند.

بر پایه گزارش صلیب سرخ، از روز ۱۰ / ۱۰ / ۱۹۹۵ - ۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۵ در جنگ ها ده ها تن کشته و ۵۵۰ تن زخم خوردند. در انفجار مرمی ها و خمپاره ها، ژورنالیست سابقه دار بنگاه خبری فرانسیس در افغانستان، به نام Terrence White و محمد بشیر ترجمان وی، زخمی شدند.

افزون بر این، دو جناح حزب وحدت، خلیلی و اکبری، با هم درگیر شدند. جنگجویان گروه اکبری، بخش های از غرب کابل را اداره می کردند که در جنگ های گذشته از دست چریک های خلیلی بیرون ساخته بودند. به روز ۱۹ / ۱۰ / ۱۹۹۵ حزب وحدت خلیلی موفق شد که محل های از دست رفته را دوباره به دست آورد. در همین روز (۱۹ / ۱۰ / ۱۹۹۵) استان بامیان در جنگ های سخت با حزب وحدت به رهبری خلیلی، از زیر اداره قوای حکومتی برآمد که در ماه جون آنجا را اشغال نموده بود (بر بنیاد خبر اژانس خبری آلمان و آژانس رویترز تاریخ ۱۴-۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۵).

بر اندازی دوباره چهار آسیاب، چیره شدن بر نیرو های حکومتی در میدان شهر و استان لوگر، طالبان را در وضعیت بهتر قرار داد، بویژه که با اشغال فرودگاه سبزواری از داشتن قوای هوایی نیز برخوردار شدند. شهر کابل از سه طرف - شرق، غرب و جنوب زیر آتش توپخانه و دیگر جنگ ایزار های سنگین، نفس می کشید و فرود آمدن صد ها فیر موشک در جای های رهائشی، جان صد ها انسان را می گرفت و زیان های بزرگی را به وجود می آورد. طالبان از دروازه ی شرقی با اشغال پایگاه نظامی پلچرخ (قوای چهار زره دار)، فشار نظامی را بر پایتخت افزایش دادند و سد راه آوردن مواد خوراکی و سوختی از بزرگراه کابل - جلال آباد می شدند.

در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان "قتل عام در کابل"، بر پایه خبر آژانس فرانسیس (AFP) آمده است (برگردان):

"در بمباران هوایی پایتخت افغانستان شهر کابل، دیروز بنا بر گفته ها از چشمه های رسمی ۳۹ تن، از زمره سه کودک جان باختند و بیش از ۱۴۰ تن دیگر زخم خوردند. حکومت، ملیشه های طالبان را مسؤول این حمام خون دانست؛ ولی آنان تا دیشب مسؤولیت این حمله را نپذیرفته بودند. بر پایه گزارش ها، سه فروند هواپیما، ۹ عدد بمب را در جای های پر ازدحام شهر کابل پرتاب کردند. در نتیجه فرود آمدن یک عدد بمب خوشه ای، ساختمان ریاست دیوان عالی ویران شد. یک عدد بمب ۱۰۰۰ کیلویی دیگر در منطقه وزیر اکبر خان ۱۲ تن را کشت و چندین خانه را ویران کرد. چشمه های رسمی آگاهی دادند که بمب افکن ها از شهر کندهار در جنوب افغانستان، پرواز کرده بودند. یک عدد بمب ۵۰۰ کیلویی به وسیله ی پراشوت پرتاب شد و در بازار شلوغ فرود آمد و ۷ تن را جابجا هلاک کرد...." (روزنامه ی آلمانی: Die Tageszeitung تاریخ ۲۷ / ۱۱ / ۱۹۹۵).

در ماه های نوامبر و دسامبر ۱۹۹۵ و چهار ماه نخست سال ۱۹۹۶، گروه بنیادگرای طالبان، با وحشت، قساوت و بی شرمی، همه روزه با شلیک صد ها فیر موشک شهر کابل را به دوزخ روی زمین و ماتم خانه برای شهروندان بی دفاع ملکی مبدل ساخته بود. به پاسخ باران موشک طالبان، قوای هوایی حکومت، چهار آسیاب را بمباران می کرد، به جز همین کار، چیز دیگری از دستش ساخته نبود؛ زیرا کابل از سه طرف در محاصره ی مخالفان قرار داشت و مردم شکنجه زور آزمایی طرف های درگیر را می کشیدند. نان و آب، دارو و درمان، امنیت و آرامش، خوشی و تبسم، رحم و مروت، شفقت و مهربانی، بزرگواری و خویشنداری... از شهر رخت سفر بسته بودند و شهروندان در میدان شوره زار، بدترین روز ها و شب های ظلمانی را پشت سر می گذاشتند.

### بر افتیدن جلال آباد و پیامد های غم انگیز آن

حاکم بودن هرج و مرج سیاسی و اقتصادی در جامعه و نبود قدرت مرکزی (سازمانده نظم اجتماعی و نماد حاکمیت دولتی)، بدترین و دهشتناک ترین جاه طلبی های سیاسی گروهی و شخصی را فراهم آورد. زمینه سازی بر افتیدن جلال آباد به دست طالبان یک نمونه ی از این وضعیت شمرده می شود که در زد و بند های پشت پرده، با تطمیع کردن ها و رشوه دادن ها به سر رسید و در این فرایند آس آس نقش مهمی را بازی کرد.

ولی اصل موضوع بر محور چیز دیگری می چرخید و سخن بالاتر از آن بود که تنها با دادن تحفه ها به چند عضو شورای ننگرهار، به برآورده شدن هدف می انجامید. در این بازی سیاه باز هم فرماندهان و جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار نقش بنیادی را ایفا کردند.



مصطفی دانش نگاشته است (برگردان):

"در زمستان ۱۹۹۴ - ۱۹۹۵ طالبان به استان های جنوبی پیشروی کردند و به تازگی به جنوب کابل رسیده اند. سپاهیان حکمتیار از او روگردان شدند و از نزدش دوری جستند. نیرو های جنگی و فرماندهان حزب اسلامی دسته دسته به طالبان پیوستند. برای خود حکمتیار تنها امکان عقب نشینی به استان لغمان در شرق کشور، باقی ماند. از زمره ی ۳۰۰۰۰ مرد جنگی تنها ۲۰۰۰ تن آن دنبال حکمتیار رفتند. رهبر حزب اسلامی در پایگاه جدید خود نیز از سه طرف در محاصره گیر مانده است: در غرب و شمال غرب نیرو های مسعود جابجا شده اند، در شرق قوای شورای آزاد ننگرهار سنگر گرفته و از طرف جنوب طالبان محیط زندگی را تنگ ساخته اند...."

(روزنامه ی آلمانی زبان: Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۴ / ۸ / ۱۹۹۶).

گلبدین حکمتیار به خاطر رهایی از این منجلاب، بنابر سفارش دوستان و آمران زمان جهاد (!)، به تاریخ ۱۴ / ۵ / ۱۹۹۶ موافقتنامه ی پایان مخالفت با برهان الدین ربانی را به امضا رسانید و به نشستن بر چوکی نخست وزیری راضی شد. این پیشامد زمانی رخ داد که چند روز پس از آن (۳۰ / ۵ / ۱۹۹۶) گروه طالبان شهر چخچران را اشغال کردند. "در اثر توطئه و دسیسه ای.اس.آی (به میانجیگری جنرال حمید گل رییس اسبق آن دستگاه و قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و سایر احزاب به اصطلاح اسلامی آن کشور) تماس های آشکار و پنهان میان گلبدین حکمتیار و برهان الدین ربانی صورت گرفت و حکمتیار نیز بدون تمسک و اعتنا به شورای هماهنگی بطور یک جانبه به دولت پیوست و مقام نخست وزیری را اشغال کرد."

(سنگر، نور محمد، کتاب: "نیم نگاهی بر ائتلاف های تنظیمی در افغانستان"، سال چاپ: تابستان ۸۲: ۱، ناشر: مرکز کمپوز و دیزاین آرش، جنگی محله، فسه خوانی پشاور، ص ۲۰۷).  
به روز ۲۶ / ۶ / ۱۹۹۶ گلبدین حکمتیار در همراهی با نیرو های امنیتی به کابل آمد تا با برگزاری محفل ویژه و رسمی بر کرسی خویش بنشیند. گروه طالبان آمدن نخست وزیر را به کابل با شلیک صد ها فیر موشک بر فرق مردم بیچاره و بیگناه، پذیرایی (!) کردند و در سرک ها، جاده ها و کوچه ها جوی های خون روان شد. کمیته بین المللی صلیب سرخ شمار قربانیان این تبهکاری را ۶۴ کشته قلمداد کرد.

#### بر اندازی فاجعه انگیز جلال آباد از کجا آغاز شد؟

فرماندهان حزب اسلامی در استان های همجوار (کنر ها و لغمان) از ژست غیر پیش بینی امیر حزب سرگیجه و راه گم شدند، در گزینش راه و ادامه فعالیت ها، بی هدف ماندند: با شورای هماهنگی باشند و یا در کنار دولت یکجا با رهبر خویش نفس بکشند، کدام یک؟ آنان راه سومی را برگزیدند: دروازه ساخت و بافت را با گروه طالبان باز کردند و بر بنیاد سازش، همکاری و پشتیبانی جنگجویان حزب اسلامی بود که شهرستان ها یکی پی دیگر در زیر اداره ی طالبان در آمدند.

پیش از آنکه طالبان به کمک پاکستانی ها مرکز ننگرهار را اشغال کنند، نیرو های وفادار به دولت به جلال آباد داخل شده بودند تا سد راه پیشروی های آینده ی ملیشه ها به سوی شمال شرق شوند، همچنان نیرو های هوایی در پشتیبانی از آنان بمب می ریخت؛ ولی نتوانستند از بر اندازی شهر جلوگیری کنند. به روز ۱۱ / ۹ / ۱۹۹۶ طالبان اداره ی جلال آباد را به دست گرفتند. حاجی قدیر رییس شورای ننگرهار به پاکستان فرار کرد. دولت افغانستان نظامیان پاکستان، بویژه آی اس آی را در این درد و اندوه مردم، گناه کار دانست؛ ولی وزارت خارجه آن کشور این ادعا را بی بنیاد خواند و گفت که طالبان از راه حصارک داخل شهر شده بودند.

حاجی قدیر پس از فرار به پاکستان در یک گفت و گوی ویژه با مجله هفتگی (Der Spiegel تاریخ ۱۶ / ۹ / ۱۹۹۶) آلمان، یاد آور شد که از ماه ها پیش با طالبان در گفت و گو بودند تا آنان به تشکیل یک حکومت مرکزی با شرکت نمایندگان کلیه تنظیم ها، تن در دهند؛ لیکن این تلاش ها سودی در پی نداشت. زیرا به قول حاجی قدیر، بودند نیرو هایی که با همه ی توانایی از پیشرفت مثبت وضعیت جلوگیری می کردند. به پاسخ پرسش که آیا در تلاش آن خواهد شد تا استان ننگرهار را دوباره آزاد کند، گفت: شورای ننگرهار باورمند است که صلح را در افغانستان نمی توان با خونریزی به دست آورد. نباید مردم را فدای علاقمندی نگهداری قدرت سیاسی کرد. بدین سبب پیش از آمدن طالبان به جلال آباد، از وظیفه ی خود کناره گیری کرده بود.

در آن روز های جانسوز که جنگ و خونریزی، آتش و دود و ویرانگری، خشونت ها، زورگویی ها و قدرت طلبی ها در کابل و استان های جنوبی و جنوب غربی افغانستان بیداد می کرد، شهر جلال آباد از اهمیت ویژه ای سیاسی و راهبردی برخوردار بود:

- سازمان های کمک رسانی بشر خواهانه ی خارجی در همان جا دفتر های خود را گشوده بودند و فعالیت های یاری گرانه را به نیازمندان افغانستان سازماندهی می کردند؛  
- دفتر نمایندگی ملل متحد برای افغانستان، به ریاست نوربرت هول دیپلمات آلمانی کوشش های میانجی گرانه خود را از شهر جلال آباد به پیش می برد؛  
- به دلیل آرامش و صلح و ثبات نسبی در شهر، شمار زیاد آوارگان و بیجا شدگان داخلی، در آنجا در زیر خیمه ها و در پایگاه های پناه گزینان، پناهگاه یافته بودند؛  
- شورای ننگرهار یک ائتلاف تشکیل شده از نمایندگان کلیه گروه های درگیر، به استثنای طالبان، با مشیت آهنین در قصر شاهی باشگاه زمستانی پادشاه پیشین، وظایف رسمی را به سر می رسانید.

اینکه جلال آباد پس از بر اندازی به دست طالبان، باید در انتظار چه سرنوشتی می بود، می توان آن را از چگونگی برخورد ملیشه ها با مردم در استان های هرات، کندهار، خوست... به درستی فهمید.  
پیش از آنکه طالبان بر جلال آباد حاکم ساخته شوند، به روز ۱۰ / ۹ / ۱۹۹۶،  
۶۰ تن از فرماندهان استان ننگرهار یکجا با محافظان خویش در خط مرزی تورخم کشته شده بودند، بدون اینکه قاتلان و سازمان دهندگان این تبهکاری شناسایی شده باشد. در این کشتار های پنهانی دست های آدمکشان آی اس آی و حزب جمعیت العلمای پاکستان، با همه تبهکاری ها دخیل بود.

در اینجا نقش یک نیرنگ زهر آلود که ریشه در تاریخ خونین کشور پس از گرفتن آزادی سیاسی از استعمار انگلیس دارد، نباید از یاد برده شود:

اشغالگری، هجوم بردن ها، فرهنگ ستیزی ها، دشمنی های قومی و زبانی، برتری جویی های قومی و زبانی، تمامیت خواهی قبیله ای و حاکمیت ناروای قومی طالبان؛ با نام و حرکت ها و فعالیت های سیاسی محمد ظاهر، پادشاه پیشین افغانستان و اطرافیانش پیوند ناگسستنی دارد. اشغالگری و وحشیگری این تبهکاران تاریخ امروز افغانستان همیشه زیر پوشش آوردن دوباره ی ظاهر خان بر اریکه قدرت، انجام می یافت. چیزی را که نادر غدار در غصب سلطنت و قدرت بر پایه سناریوی آماده شده از سوی انگلیس ها به کار بست، کنون نیز روی دست گرفته شده است.

با تکیه بر رویداد های تاریخی، این دیگر بی نیاز از ثبوت کردن است که آل یحیی، دست پروردگان هند بریتانیایی در تفتین و توطئه و دسیسه سازی دست دراز و توانا داشتند. نادر خون آشام و برادران جلاد و جاه طلب وی، بیشتر از هر چهره ی سیاه در تاریخ در بر اندازی دولت امانی، نقش خائنه و وطن فروشانه بازی کردند. " همچنین باید بخاطر داشت که اصلاً نادر خان خواهان تاج و تخت افغانستان بود، در خفا مشغول کارشکنی بغرض انقراض دولت امانیه گردیده و در نظر داشت تا با بدست آوردن قدرت، کشور را در یک حالت ارتجاعی اداره نموده و در سیاست خارجی مشی یک جانبه را بطرفداری انگلیس پیروی کند.

... در حالیکه نادر خان و برادرانش بعد از گرفتن قدرت از هیچ نوع عمل و تبلیغ فجیع انتقامی در برابر امان الله خان خودداری نه نمودند، و حتی خدمات انقلابی او را در جامعه افغانستان " خیانت ملی " نام نهادند و تمام حامیان راستین او را در افغانستان سرکوب نمودند....

... در سال ۱۹۲۸ در افغانستان اغتشاش فیصله کن سکوی بوجود آمد، و شاه در قندهار مرکز گرفت. حکومت اغتشاشی توسط نامه و نماینده ( احمد شاه خان عمو زاده نادر خان) نادر خان را دعوت بآمدن کابل و سهم گرفتن در حکومت اغتشاشی علیه شاه امان الله نمود، زیرا تا حال به تمام مردم افغانستان آفتابی شده بود که نادر خان و خاندانش ضد شاه استند. همچنین بچه سقا [حبیب الله کلکانی]، برادر نادر خان (شاه محمود خان) را که در جنگ با بچه سقا [حبیب الله کلکانی] قوماندان جبهه "بی بی مهر" از طرف دولت بوده، بعد ها به بچه سقا [حبیب الله کلکانی] بعیت و باتفاق عمو زاده خود احمد شاه خان در اعلامیه تکفیر شاه امان الله (مورخ ۶ شعبان ۱۳۴۷ قمری طبع کابل) امضاء کرده بود، برای استحصال بعید نامه مردم پکتیا مقرر و اعزام نمود.

(کتاب: " افغانستان در مسیر تاریخ " ج دوم، تألیف: میر غلام محمد غبار، تاریخ چاپ: جون ۱۹۹۹ (چاپ اول)، چاپخانه: امریکن سپیدی، هرنند، ویرجینیا، ایالات متحده آمریکا، صص ۳۵-۳۴).

تاریخ تکرار شد: طالبان با نبرنگ های انگلیسی، ساخته شده در زرادخانه آی اس آی و حزب جمعیت العلمای اسلام زیر پوشش نام ظاهر خان، کار سیاسی، قومی و زبانی را به پیش بردند و استان های پکتیا، پکتیکا و خوست را اشغال کردند. بدین شکل با استفاده سوء از نام پادشاه پیشین، استان های ننگرهار، کنر و لغمان را نیز اشغال کرده، به سوی کابل به اشغالگری خود ادامه دادند.

قوای حکومت در شهرستان های ننگرهار ( نزدیک به کابل )، بویژه در شهرستان سروبی قرارگاه های مستحکم نظامی داشت؛ ولی بنابر سازش شماری از فرماندهان با طالبان در منطقه جگدلک، وضعیت به سود آی اس آی و ملیشه های طالبی تغییر کرد. نیرو های حکومتی از ترس گیر ماندن در محاصره ی هجوم آوران پاکستانی و تفنگداران ایله جاری طالبی، ناگزیر به عقب نشینی شدند. همین گونه دولت در جنوب و جنوب غرب کابل خط های دفاعی مستحکمی داشت که در برابر هجوم پاکستانی ها و ملیشه ها ایستادگی کرده نتوانستند.

با آمدن طالبان و متحدان پاکستانی و دهشت افگانان عربی آنان به ماهیپر، روحیه قوای تنظیمی ضعیف شده رفت و مورال جنگی و توان پایداری را از دست دادند؛ بنابراین از این محل ها نیز عقب نشینی کردند و راه پیشروی و میدان تاخت و تاز به روی هجوم آوران باز گذاشته شد.

احمد طاهری (Ahmad Taheri) تحلیلگر سیاسی مسایل افغانستان در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " سفر گروهی در همراهی با یک بانو در قلمرو افغانستان " پرسش های بانو Rita Griesshaber نماینده مردم در پارلمان آلمان و سخنگوی سیاسی بخش زنان، وابسته به فرکسیون پارلمانی حزب سبز ها را که از احمد شاه مسعود کرده بود، این گونه آورده است (برگردان):

" چرا کابل را کم از کم بدون جنگ تسلیم دادید؟

مسعود پاسخ داد: مسؤولیت دفاع از کمر بند امنیتی بیرون از شهر، به دوش گلبدین حکمتیار نخست وزیر گذاشته شده بود. من چند بار از حکمتیار خواهش کردم تا خط های دفاعی جبهه را یکجایی بسازیم؛ لیکن حکمتیار این خواست مرا رد کرد. سخنانی وجود دارد که حکمتیار از آن هراس داشت که میادا نیرو های من برای همیشه در جای های زیر اداره ی فرماندهان حزب اسلامی باقی بمانند و دیگر از آنجا ها بیرون نشوند.

زمانی که طالبان به پیشروی خود ادامه می دادند، فرماندهان حکمتیار گروه گروه به آنان پیوستند و یا به کوه ها فرار کردند. بدین خاطر ما ناگزیر شدیم که شهر را ترک بگویم. ولی در شمال افغانستان کار طالبان آسان بوده نمی تواند. در بخش شمالی تونل سالنگ هر دهکده بر ضد هجوم طالبان پشتون تبار به دفاع بر می خیزند؛ زیرا در حال حاضر چهره ی اصلی طالبان را خوب شناخته اند. آنان تنها ابزار دست پاکستان هستند و پیروزی های آنان مرهون خدمات استخبارات اسلام آباد است. در دره ی پنجشیر ۴۰ اجیر پاکستانی به اسارت در آمده اند که پیشتر در کشمیر می جنگیدند." ( روزنامه ی آلمانی: Die Tageszeitung تاریخ ۷ / ۳ / ۱۹۹۷).

بر پایه برنامه ریزی ها، به روز ۲۴ / ۹ / ۱۹۹۶ طالبان به سروبی رسیدند و به همکاری فرماندهان حزب اسلامی آنجا را اشغال کردند. این پیروزی طالبان مفهوم شکسته شدن و آسیب پذیری خط های دفاعی کابل را می داد. ملا احسان الله فرمانده طالبان با شادمانی خاطر نشان کرد که با گرفتن سروبی فرودگاه هوایی کابل در زیر تیررس جنگ ابزار های طالبان قرار گرفته است. در جنگ ها بر سر اشغال سروبی، فرمانده عمومی سوق و اداره ی طالبان، ملا بور جان آخوند کشته شد. " بیشترین فرماندهان طالب ها که حملات تهاجمی را ظرف دو سال رهبری کرده اند، دارای نام های مجازی و مصلحتی بوده اند. ملا بور جان، یکی از اعضای بنیاد گذار جنبش که دو روز قبل از اشغال کابل، کشته شد، دارای نام اصلی، تون عبدالرحمان بود. وی که اهل کندهار بود، سند فراغت را از دانشگاه نظامی کابل بدست آورد. او در کودتای قصری حفیظ الله امین در سپتامبر ۱۹۷۹ اشتراک ورزید که منجر به برکناری و قتل تره کی گردید. عبدالرحمان [عبدالرحمان] یا ملا بور جان زمانی که شوروی ها به افغانستان تجاوز نمودند و امین را سقوط دادند [دادند]، کابل را ترک گفته و به پاکستان پناه گزید. او به حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی پیوست که همچنان ملا عمر عضو آن بود." ( " عزم راسخ برای

تسخیر کابل - داستان ناگفته طالب ها " روزنامه Le Monde diplomatique شماره ۵۱۴، ترجمه ی مقاله در ماهنامه ی رویداد ها، شماره هفتم ثور ۱۳۷۶ (می ۱۹۹۷)، نشریه کانون روشنگران افغانستان در آلمان، ص ۷ برگردان از: زال بهرمان).

از بر اندازی جلال آباد (۱۱ / ۹ / ۱۹۹۶) تا اشغال سروبی (۲۴ / ۹ / ۱۹۹۶) در ۱۳ روز، استخبارات نظامی پاکستان و حزب جمعیت العلمای اسلام، کلیه امکان های لازم را به کار بستند تا اشغال کابل بدون

پیشامد کدام در دسر بزرگ، انجام شود. پس از کشته شدن ملا بور جان (تورن عبدالرحمان) ملا عبدالرزاق آخوند مسؤول پیشبرد جنگ های طالبان تعیین شد. کابل از دو طرف زیر تهدید قرار گرفت: از راه کوتل لته بند قوای هجومی به فرماندهی ملا دوست محمد و ملا فاضل و از راه ماهیپر به فرماندهی ملا عبدالرزاق آخوند به حرکت افتیدند. در آغاز زندان پلچرخ از سوی نیرو های تازه آمده از راه لته بند اشغال شد و پس از آن در منطقه دو سرکه هر دو قوا با هم یکجا شدند و یکجایی در قرارگاه قوماندانی قوای چهار زره دار، جابجا گردیدند. ملا عبدالسلام راکتی از چهار آسیاب به کمک قوای آمده از سروبی (از راه کوتل لته بند و از راه ماهیپر) شتافت. پس از سه روز برخورد های پراکنده و نامنظم و غیر جبهه ای و تا اندازه ای ناچیز و شاید هم ایستادگی برخی فرماندهان، به روز ۲۷ / ۹ / ۱۹۹۶ کابل با فرار و پراکنده شدن کلیه فرمانروایان گذشته به دست طالبان بر اندازی شد.

### بر افتادن کابل

#### اهمیت سیاسی و نظامی این رویداد و پیامد های غم انگیز آن

قوای طالبان در شب پنجشنبه تاریخ ۲۶ / ۹ / ۱۹۹۶ با جنگ ابزار های سنگین (زرهدار و توپخانه) و پیاده نظام از سه طرف: شرق، غرب و جنوب داخل شهر کابل شدند و در پیشروی های خود به هیچگونه سدی روبرو نگردیدند؛ زیرا قوت های حکومتی چند ساعت پیشتر از آمدن طالبان، شهر را ترک گفته بودند و با تانک و توپ و خودرو های باربری نظامی طرف شمال فرار کردند. ("با اشغال پایتخت افغانستان شهر کابل از سوی طالبان، در جنگ های سخت تن به تن شماری از اعدام ها رخ داده است. این سخن را Richard Williamson آمر دفتر سازمان کمک رسانی جهانی آلمانی " کمک به گرسنگان جهان" در کابل، در یک صحبت تلفونی با بنگاه خبری آلمان (dpa)، گزارش داد. حرکت و فعالیت جنگ ابزار های سنگین طالبان، زیان های بزرگی را به شهر به وجود آورده است، شهری که بخش بزرگ آن پیشتر در جنگ های میان گروهی ویران شده بود. به قول Williamson بر اندازی کابل با چنان شتاب به وقوع پیوست که کلیه وابستگان حکومت برهان الدین ربانی و گلبدین حکمتیار، موفق به ترک شهر شده نتوانستند. در یک ساختمان در نزدیکی دفتر "سازمان جهانی کمک به گرسنگان" در یک جای مشهور شهر، شماری از فرماندهان وفادار به حکومت اعدام شدند. Williamson یاد آور شد: هنگامی که طالبان داخل شهر گردیدند "به جست و جوی کسانی پرداختند که زنده ماندن آنان نا پذیرفتنی دانسته می شد." (روزنامه ی: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۸ / ۹ / ۱۹۹۶).

عبدالرحیم غفورزی معاون وزیر خارجه حکومت برهان الدین ربانی که در روز بر انداخته شدن کابل به دست طالبان، در نوپارک به سر می برد و ریاست هیأت افغانستان را در نشست عمومی سازمان ملل متحد، به دوش داشت، به خبرنگاران گفت:

"قوای حکومتی یک عقب نشینی تاکتیکی" کرده تا از آمدن تلفات و خونریزی در میان شهروندان جلوگیری شده باشد. برعکس فرماندهان طالبان گفتند که چهار اطراف کابل زیر حاکمیت آنان در آمده و پیشروی ها به سمت فرودگاه هوایی بگرام ادامه دارد

و به هدف بازداشت رییس جمهوری ربانی، نخست وزیر حکمتیار و فرمانده نظامی حکومت برکنار شده، احمد شاه مسعود گام به گام به پیش می روند. طالبان بر بنیاد سیاست اشغال گرانه و ویرانگر پی ریزی شده از سوی آی اس آی پاکستان، پیشروی به طرف شمال کابل را روی دست گرفتند و در عین زمان گفت و گو با رهبران حکومت پیشین و عفو کارمندان دولت را نیز پیشنهاد کردند. لیکن طالبان صحبت با رهبران و مورد عفو قرار دادن کارمندان حکومت گذشته را وابسته به پس دادن هرچه زودتر کلیه سرمایه ها و دارایی های همگانی که زمامداران در هنگام فرار با خود برده اند و غارت شده پنداشته می شود و همچنان تحویل دهی ابزار های نظامی، به حاکمیت طالبان دانستند.

با حاکم شدن طالبان بر کابل، شکل و شیوه جنگ ها تغییر کرد و اندازه درد و رنج مردم فزونی گرفت. محمد ظاهر، شاه پیشین که از حرکت های طالبان خشنود بود و به آرزوی نشستن دوباره بر اریکه ی قدرت، از هر عملکرد ماجراجویانه پشتیبانی می کرد، در یک اعلامیه رسمی به آگاهی رسانید که به زودی به افغانستان بر می گردد؛ زیرا در بیشتر شهر های شرقی، جنوبی و جنوب غربی، طالبان زیر نام برقراری نظام سیاسی ای که در آن شاه، نقش نخست را دارا خواهد بود، پشتیبانی و همکاری مردم را به دست آوردند.

گروه جنگی طالبان و حکومت آنان، چیز بهتر از گذشته نبود؛ بلکه کابوس مرگ و هیولای جنگ و وحشت قرون وسطایی و بی حرمتی به انسان و ارزش های انسانی، دهشت سادیستی و روش های قانون

جنگل، شاخص های شناخت هویت آنها را در بر می گرفت. اعجوبه های مذهبی، سیاسی، نظامی به نام طالبان، هدیه ی مرگ آفرین ایالات متحده آمریکا، انگلیس، اسرائیل، عربستان سعودی، پاکستان و امارات متحده عربی بودند که شهروندان افغانستان را در گودال بدبختی پرتاب کردند. محمد ظاهر، شاه پیشین نیز شریک این ترفند و نیرنگ شد و با طالبان ابراز همدردی و همبستگی کرد.

بانو Veronika Arendt-Rojahn (حقوقدان اهل شهر برلین) در بخشی از گزارش سفر سیاسی خود به افغانستان، زیر عنوان "جاده های ویران، کارگاه ها بر باد رفته و محتسب ها همیشه و در همه جا حاضر در صحنه" ننگاشته است (برگردان):

"بر پایه گزارش خبری از رادیوی هرات، شاه [محمد ظاهر] پیش از پیش خود را در رده ی طالبان قرار داده و حرکت این گروه را یک جنبش مردمی دانسته است. آشکارا فهمیده می شود که در نزد ایالات متحده آمریکا در حال حاضر، طالبان یگانه نیروی است که در وجود آنان این توانایی به مشاهده می رسد که در افغانستان یک حکومت سرتاسری و یکدست را برقرار کنند، و این کار برای آمریکا معنای آنرا می دهد که گستره ی رخنه کردن جیوپولیتکی خود را پایندانی کرده می تواند. موضوع همیشه بر سر سود بردن از داشته های زیرزمینی در آسیای میانه، چشمه های نفت و گاز، کان های طلا و نقره و افزون بر آن راه بازرگانی قدیمی [راه ابریشم] از بزرگراه های آسیای میانه، می چرخد. این ها تنها دلیل های بنیادی هستند که سبب شده تا آمریکا در برابر سرنوشت انسان ها در افغانستان، بی علاقه باشد." (روزنامه ی آلمانی: Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۹۹۶).

طالبان پس از جای گیری و جان گرفتن در کابل، به روز ۳۰ / ۹ / ۱۹۹۶ به هجوم بردن و استیلا گری به شمال کابل آغاز کردند تا وادی شمالی >> کوهدامن زمین (میربچه کوت، گلدره و شکردره، کلکان، استالف، قره باغ...) و استان پروان (بگرام، چهاریکار، جبل السراج، بزرگراه سالنگ، گلبهار، دره ی پنجشیر، دره ی غوربند، دره ی شکاری، سرخ پارسا، کوتل شیر...) را اشغال و مخالفان فراری را به چنگ آورند و به دنبال آن دامنه ی تجاوز و غارتگری را تا به شهرستان های استان کاپیسا گسترش دهند و هست و بود مردم را با خاک یکسان کنند.

در نخستین حمله ی گروه وحشی طالبان به وادی شمالی، با دریغ و درد باشندگان روستا ها آمادگی های بایسته ی دفاعی و جنگی را در برابر تاخت و تاز نیرو های منظم، آراسته با جنگ ابزار ها و فناوری نظامی پیشرفته که از سوی افسران کار کشته ی پاکستانی رهبری و اداره می شدند، نداشتند؛ بنابراین هجوم آنان با خاطر آرام با چنان وحشت و بیرحمی به آزار و اذیت شهروندان پرداختند که خاطره ی تبهکاری ها و وحشیگری های تاریخی نادر غدار و برادران جلدش را (در وجود محمد گل خان مهمند) در حق مردم شمالی، یکبار دیگر در پیش چشم های پیر و جوان زنده کرد. کشتار های تک تک و دسته دسته، ویران سازی تاکستان ها، خانه های رهائشی، شبکه های آبرسانی و آبیاری (چاه ها، چشمه ها، کاریز ها، جوی ها و جویبار ها)، از ریشه بیرون آوردن درختان، آتش زدن خرمن ها و فرآورده های کشاورزی، گروگان گیری... یک جزء این وحشت سازمان یافته و بی حرمتی برنامه ریزی شده را در برابر انسان ها، گواهی می داد.

قوای فراری وفادار به حکومت برکنار شده به دره ی پنجشیر جایگزین شد. احمد شاه مسعود با انفجار دادن یک بدنه ی کوه در دهنه ی داخل شدن به دره ی پنجشیر که به نام "تنگی" یاد می شود، جلو پیشروی طالبان را به پایگاه مستحکم خود گرفت. ملا شیر محمد عباس ستانکزی معاون وزیر خارجه ی طالبان در شورای شش نفری حکومت کابل، با گفتن این سخنان از روی نیت گروه خودر مورد مسعود، پرده برداشت: "ما تصمیم گرفته ایم که مسعود را از دره ی پنجشیر به بیرون برانیم" (برگرفته از کتاب دیجیتالی: گذر در گوچه های خون و آتش "جلد اول، مقاله: "قران و مخدرات" نشر شده در مجله هفتگی آلمانی: Focus شماره ۴۱ - ۷ / ۱۰ / ۱۹۹۶).

در روزنامه ی آلمانی Die Tageszeitung تاریخ ۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶، بر پایه گزارش خیری آژانس فرانسپرس، رویداد های شمال کابل این گونه بازتاب داده شده است (برگردان):

"جنگجویان گروه بنیادگرای طالبان، دیروز به پیشروی خود به طرف شمال ادامه دادند و به جنگ با فرمانده ازبیک عبدالرشید دوستم آمادگی می گیرند. بر بنیاد گفته های شاهدان عینی در آغاز، طالبان تا تونل مهم و راهبردی سالنگ به پیش رفتند.

تونل سالنگ راه گزری به سوی شمال است که در سمت غربی آن قوای جنگی دوستم و در بخش شرقی نیرو های برهان الدین ربانی رییس جمهوری برکنار شده اداره ی آنرا در دست دارند. تا کنون قوادوستم



در جنگ ها میان ملیشه های طالبان و نیرو های جنگی حکومت، اشتراک نداشتند. دیروز جنرال دوستم هزار ها سرباز تازه نفس را برای نیرومند کردن قوا به جبهه ی سالنگ گسیل کرد. ربانی " جهاد به خاطر رهایی افغانستان " را اعلام نمود و پاکستان را متهم به آن کرد که در پشت جنگ ها و پیشروی های طالبان قرار دارد. گمان ها در باره ی این که یک توافقنامه ی خودداری از تعرض بر یکدیگر میان دوستم جنگ سالار نیرومند و طالبان به امضا رسیده، تأیید نشده است.

به روز یکشنبه، طالبان که در حال حاضر ۲ بر ۳ بخش قلمرو افغانستان را اداره می کنند، شهر چهاریکار و شهرک جبل السراج، در شمال کابل را اشغال کردند. یکی از سخن گویان طالبان گفت که به آنان وظیفه سپرده شده است تا ربانی، فرمانده مسعود، جنگجویان و دیگر کسانی را که به آنان وفادار هستند تا دره ی پنجشیر زیر پیگرد بگیرند "

به هر حال، با سرازیر شدن ملیشه های طالبان به وادی شمالی، وضعیت دشوار نظامی پیش آمده بود که چگونگی موضع گیری ها، از زمره جهت گیری نیرو های دارای توانایی های رزمی، سرنوشت سمت یابی رویداد ها را تعیین می کرد. در دهلیز های سیاست تیره و تاریک آن روز ها، افزون بر فعال بودن طرف های داخلی، خارجی ها نیز دست بکار شدند تا روند حرکت مسایل را به میل و بر محور علاقمندی های خود سمت دهی کنند و از آن بهره برداری های سیاسی نمایند:

۱- پاکستان .

۲- روسیه به همدستی دولت های آسیای میانه ( کشور های آزاد مشترک منافع ) همسایه های شمالی افغانستان.

در پیوند به تلاش های مذبحخانه ی مقام های ارشد پاکستان به خاطر مداخله در مسایل داخلی افغانستان، در اینجا نقل قولی از کتاب یک شاهد عینی آورده می شود:

{ " مردم پروان با سرعت حرکت طالبان و داخل شدن برق آسای قوت های مسعود به پنجشیر نتوانستند به جایی حرکت کنند و به مسعود فحش و ناسزا می گفتند و تن به تقدیر داده در خانه های شان منتظر سرنوشت خود شدند. طالبان بدون آنکه در پروان توقف کنند یک قسمت آنها به طرف سالنگ حرکت کرده و یک قسمت شان از راه کوه ها به پنجشیر داخل شدند، جنرال دوستم در همین وقت مشغول صحبت با نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان و عزیز معاون ISI و ملا محمد غوث سرپرست وزارت خارجه طالبان در قلعه جنگی مزار بود. تقاضای بابر عدم مداخله و کمک در جنگ به مسعود بود و هئیت مذکور وعده دادن پست های مهم دولتی را به جنرال دوستم پیشکش کردند و گفتند در حکومت آینده به جنبش ملی اسلامی حقوق بیشتری خواهند داد. در جریان مذاکرات آنها تلیفون جنرال دوستم زنگ زد. تلیفون چی گوشی ستلایت را برداشت جانب مقابل گفت، من مسعود هستم با جنرال صاحب می خواهم صحبت کنم جنرال دوستم به دهلیز برآمد و گوشی را گرفته به احوال پرسسی پرداخت. مسعود با صدای گرفته خود گفت: " جنرال صاحب کمک کنید وضع ما خوب نیست"

جنرال دوستم مکث کرد و به طرف بابر دید و گفت: " آمر صاحب همین اکنون هدایت می دهم که قطعات سالنگ را عبور و به طرف شما حرکت کنند و شما هم به افراد و پوسته های سالنگ هدایت بدهید که ممانعت نکنند." و در آخر گفت: " آمر صاحب مطمئن باشید که یک تار موی شما را به هزار پاکستانی و موقفی که آنها به من می دهند برابر نمی کنم."

من در دهلیز ایستاده بودم یکبار به فکر گذشته ها افتادم و به خود گفتم که اگر این تماس ها و [از] خود گذری ها و این باور ها یک سال پیش و شش ماه پیش به وجود می آمد حالا سرنوشت به اینجا نمی رسید. در همین اثنا بابر به طرف ملا غوث دیده گفت: " من شنیده بودم که در افغانستان مداخله است." جنرال دوستم به طرف او دیده گفت: " بابر صاحب شما شنیده بودید که در افغانستان مداخله است و ما عملاً می بینیم که در افغانستان مداخله است، زیرا شما به ملا غوث اجازه نمی دهید که با ما صحبت نماید، فکر می کنم که شما قوماندان عمومی طالب ها باشید. بابر از جا بر می خیزد در این وقت داکتر عبدالرحمن می خواست چیزی بگوید که یکبار بابر به سوی او دیده با صدای تند گفت: " تو چپ باش. اگر همین جنرال نباشد ترا به وطن اصلی ات تاجیکستان می رساندم." جنرال دوستم مداخله کرده گفت: " بابر صاحب شما حق ندارید با ما به این شکل حرف زنید. شما یک پاکستانی هستید و ما افغان ها هر چه داریم بین خود داریم." بابر خدا حافظی کرد و از اتاق برآمد....

هئیت رهبری دولت مرکزی شام همین روز به قلعه جنگی نزد جنرال دوستم آمدند. جنرال دوستم آنها را به گرمی استقبال نموده و آمادگی خود را برای ارائه هر نوع کمک ابراز نمود. ( بیگی، عبدالروف، کتاب: " افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان "، سال چاپ: ۱۳۸۱، ناشر: انجمن نشراتی دانش، شهر پشاور، ص ۲۵۷ و ص ۲۶۱).



واکنش فدراتیف روسیه و جمهوری های آسیای میانه، پیش از پیش در نشست مشترک رهبران دولتی به تاریخ ۴ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در شهر الماتا پایتخت پیشین قزاقستان، روشن شده بود. با شکل گیری وضعیت جنگی خطرناک، جنرال الکساندر لبد Alexander Lebdr مشاور امنیتی رییس جمهوری آن وقت روسیه (بوریس یلتسن) و جنرال بوریس گروموف Boris Gromov نماینده ی مردم در پارلمان روسیه، پیوسته تأکید بر آن داشتند که از مخالفان طالبان پشتیبانی شود. چون هر دو جنرال در ستاد فرماندهی سربازان ارتش سرخ در افغانستان، خدمت کرده بودند؛ بنابراین باریکی های پیشامد های جنگی را بهتر و بیشتر از دیگران می فهمیدند. چنانچه گروموف بسیار آشکار گفته بود:

" زمانی که پشتیبانی از حکومت ربانی بند شد، افغانستان به طالبان تسلیم داده شد. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول، مقاله ی: " قران و مخدرات " نشر شده در مجله ی هفتگی آلمانی Focus شماره ۴۱ تاریخ ۱۰ / ۱۰ / ۱۹۹۶).

جنرال های روسی برای به وجود آوردن یک اتحاد هدف مندانه میان نیرو های مخالف طالبان، دست به کار بودند تا از پیشروی طالبان به شمال افغانستان جلوگیری کرده شود:

" این دیگر به شوخی ( خنده ی پنهانی Ironie ) تاریخ هم مانند است که روسیه کنون با دشمن خشمگین خود در افغانستان جبهه ی مشترک می سازد: با مسعود و دوستم. شخصیت کلیدی در این کار باز هم الکساندر لبد است. اشغال کابل از سوی افراطی های اسلامی طالبان و حاکم بودن شاگردان مذهبی بر ۳۴ بخش قلمرو کشور، روس ها و همچنان حکومت های کمونیستی پیشین آسیای میانه را که شهروندان مسلمان دارند، به این برنامه کشانید. نخستین ها اینها اند: پیشروی طالبان بند شود؛ ویروس بنیادگرایی به خاک آنها سرایت نکند. یگانه کسانی که خواسته های یاد شده را بر آورده کرده می توانند، مسعود و دوستم هستند. این دو تن ( مسعود و دوستم ) که در اصل مخالف همدیگر اند، باید در گذشته دوبار برای گفت و گو کردن به مسکو رفته باشند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول، مقاله ی: " اتحاد هدف مندانه بر ضد طالبان " نشر شده در روزنامه ی آلمانی: Die Rheinpfalz شماره ۲۳۷ تاریخ ۱۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶).

هنوز گروه های جنگی مخالف طالبان، اتحاد جدیدی را به وجود نیارود بودند که به روز ۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶ نخستین درگیری نظامی میان نیرو های جنرال دوستم و ملیشه های طالبان، در جنوب سالنگ رخ داد. همچنان جنگجویان طالبان که به دره ی پنجشیر داخل شده بودند، به روز ۶ / ۱۰ / ۱۹۹۶ پس رانده شدند؛ ولی با آن هم، آنان آرام نه نشستند؛ بلکه فشار نظامی را بر مسعود افزایش دادند. به روز ۸ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در دهنه ی پنجشیر ( یک بدنه ی کوه از پیش انفجار داده شده بود ) جنگ سختی در گرفت که در آن به طالبان زیان جانی زیادی رسید.

در گیر و دار این همه برخورد های نظامی، برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی، با سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعلیه و فرماندار استان بغلان، در شهر پلخمری به گفت و گو پرداخت تا زمینه ی به وجود آوردن یک ائتلاف جدید را ارزیابی کنند و حزب وحدت به رهبری عبدالکریم خلیلی نیز در آن انباز شود. برهان -الدین ربانی پس از این گفت و گو ها نزد جنرال دوستم به مزار شریف رفت و به تاریخ ۹ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در نزدیکی های آن شهر، با هم دیدار کردند. در همین وقت جنگ سنگینی در بزرگراه سالنگ روان بود.

گفت و گو ها نتیجه داد. نقش روسیه و ایران در این پیروزی خیلی برجسته بود. به روز ۱۰ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در نشست خنجان اتحاد جدید مخالفان طالبان زیر نام " شورای عالی دفاع افغانستان " بنا نهاده شد و سند رویداد جلسه از سوی:

جنرال عبدالرشید دوستم، احمد شاه مسعود، سید منصور نادری، عبدالکریم خلیلی و انجینر نسیم مهدی ( نماینده حزب اسلامی ) دستینه شد. مسوولیت وظایف نظامی اتحاد به جنرال دوستم سپرده شد و رهبری سیاسی آن را برهان الدین ربانی به دوش گرفت. پس از این رویداد شماری از رهبران تنظیمی در حال فرار، به کمک جنرال دوستم به شهر های مختلف ( برهان الدین ربانی به بدخشان، گلبدین حکمتیار به شهرستان بلخ، عبدالرسول سیاف به اطراف کندز ) رفتند و پایگاه های خود را بر پا کردند. افزون بر آن ۲۰۰ جنگجوی طالبان در دهنه ی دره ی پنجشیر کشته شدند.

در یک یادداشت خبری بر پایه آگاهی های نشر شده از سوی آژانس رویترز، آژانس فرانسپرس و آژانس خبری آلمان، زیر عنوان " مخالفان طالبان متحد شدند " آمده است ( برگردان):

" جنرال ازبیک رشید دوستم و قوای حکومت برکنار شده ی افغانستان، بر ضد ملیشه های بنیادگرا متحد شدند. سفیر افغانستان در هند به آژانس خبری PTT آگاهی داد که دوستم پذیرفته است که در برابر حمله ی طالبان، از حکومت رانده شده از کابل، پشتیبانی می کند. در شمال افغانستان نخستین جنگ بین نیرو های دوستم و طالبان، شعله ور شد.

مسعود خلیلی سفیر [ افغانستان در دهلی جدید ] تأکید کرد که برهان الدین ربانی، رییس جمهوری دولت قانونی (!) باقی می ماند و در حال حاضر درباره ی برنامه ی حمله جوبی، با دوستم سرگرم مشورت است. خلیلی به ادامه گفت: حکومت قرارگاه مرکزی خود را در شهر تالقان، در ۲۵۰ کیلومتری شمال کابل بنا نهاده است. جنرال دوستم تونل مهم و راهبردی سالنگ را که ۱۲۰ کیلومتر از کابل فاصله دارد، اداره می کند. این تونل شمال افغانستان را به جنوب پیوند می زند و مرز را میان طالبان و قلمرو های زیر حاکمیت دوستم، می سازد. بر بنیاد گزارش شاهدان عینی، به روز یکشنبه در همین جبهه نخستین جنگ رخ داد. پیش از این درگیری، جنرال دوستم قوای خود را در شهرک اولنگ بیشتر کرد. طالبان شهر کابل را به روز ۲۶ / ۹ / ۱۹۹۶ اشغال کردند. ملیشه های بنیادگرا در هنگام پیشروی های موفقیت آمیز خود، از جنگ ابزار کمیاب استفاده کرده اند. عبدالرحیم غفورزی معاون وزیر خارجه افغانستان، پاکستان کشور همسایه را متهم دانست که ملیشه های طالبان را با جنگ ابزار کمیاب آراسته کرده است. غفورزی در نشست سازمان ملل متحد در نیویارک گزارش داد که طالبان در ماه سپتامبر در صحبت های تلفونی خود ( این صحبت ها شنیده شده است ) چند بار از جنگ ابزار کمیاب یاد کرده اند. شاهدان عینی گفته اند که قربانیان حمله های طالبان از بینی و گوش ها دچار خونریزی شده اند. " ( روزنامه آلمانی: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۹ / ۱۰ / ۱۹۹۶).

اتحاد جدید مخالفان طالبان، تازه در حال شکل گیری بود که شیر مردان و شیر زنان، شیر دختران و شیر پسران، در شهر چهاریکار، در شهرستان جبل السراج، در گلپهار و روستا های وابسته به آن، بسیار جانانه و با از خود گذری بر ضد استیلاگران طالب- پاکستانی و عربی به پا خاستند و در همه جا با سنگ و چوب بر دشمن یورش بردند و شمار زیادی از این جانیان خون آشام و رهزن را از پا در آوردند. تجاوزگران در زیر ضربه های پی در پی مردمان محل ها تاب ایستادگی نیاورده، راه فرار را به سوی کابل در پیش گرفتند؛ ولی مردم داغدیده گام به گام آنان را دنبال می کردند و به سزای کردار زشت شان می رسانیدند. در درازای بزرگراه کابل - پروان باشندگان شهرستان ها چنان بر فرق دشمن کوبیدند که شمار کشته شدگان آنان را هفت مستوفی جمع کرده نمی توانست.

در آن هنگام که باشندگان وادی شمالی، طالبان و همکاران پاکستانی و عربی آنان را شکست سنگین داده و از مناطق بود و باش خود به بیرون رانده بودند، احمد شاه مسعود با جنگجویان خود در دره ی پنجشیر، روز و شب را در مخفیگاه های با امن سپری می کردند. قوای مسعود زمانی از پناهگاه های مستحکم کوهی بیرون شدند که دیگر طالبان با جنگ ابزار های سنگین و قوای جنگی، در محل ها حضور نداشتند ( سخنان بالا گپ دل مردمان محل است. آن شمار هموطنان عزیز مان که زاده ی آن جا ها هستند و در بدترین وضعیت زندگی در محل بودند و یا در حال حاضر خانواده ها، نزدیکان و خویشاوندان شان در آنجا ها زندگی می کنند، بی گمان به این گفته ها مهر تأیید می گذارند).

به هر حال، نیرو های جنگی جنرال دوستم و احمد شاه مسعود، توانستند که پیشروی ملیشه های طالبان را به شمال افغانستان بند کنند و دوباره اداره ی نقاط مهم و استراتژیک ( گلپهار، جبل السراج، چهاریکار ) را به دست گیرند. پس از آزاد سازی جبل السراج و چهاریکار به روز های ۱۳-۱۲ / ۱۰ / ۱۹۹۶ آتش جنگ ها در دروازه های کابل به فاصله ی ۱۵ کیلومتری رسید. به روز ۱۸ / ۱۰ / ۱۹۹۶ فرودگاه نظامی بگرام به کمک نیرو های زرهی جنرال دوستم، به زیر اداره ی آنان در آمد. با آمدن تغییر مثبت در وضعیت، مسعود از حکومت طالبان در کابل خواست تا بدون درگیری پایتخت را ترک کنند. ملا امیر خان متقی وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان، اخطاریه را بی معنا خوانده به آگاهی رسانید که ۵۰۰۰ جنگجوی تازه نفس برای نیرومند کردن قوا رسیده است.

با شکست خوردن طالبان در شمالی، به روال گذشته، بار دیگر، تشنگی یکه تازی احمد شاه مسعود بالا گرفت و خیال های قهرمان سازی و قهرمان بازی بر گرد سرش چرخ زد. همان بود که با عهد شکنی و بی وفایی به پیمان ها، در پی دسیسه و تقنین بر ضد متحد روز های دشوار برآمد و سعی کرد تا پیروزی های به دست آمده را تنها به نام خودش رقم بزند و زمینه ی خبر سازی را فراهم آورد. " بعد از استقرار نیرو های دوستم در میدان هوایی بگرام و صف آرایی آن در مقابل طالبان قوت های دوستم که فرماندهی آن را لعل پهلوان دارد [داشت] متوجه می گرد [شد] که بشکلی از اشکال از جانب مسعود تخریب می گردد و هم در داخل قوت ها هم آهنگی وجود ندارد موضوع را به جنرال دوستم گزارش [گزارش] می کند.

دوستم هدایت می دهد [داد] که قطعات عقب نشینی نمایید [نمایند]. تمام قطعات از ولایت پروان عقب نشینی نموده به سالنگ جابجا شود [شدند]. (صبا، بصیر، کتاب: " از تصرف کابل تا سقوط مزار"، ناشر: مرکز مطبوعاتی افغانستان پشاور، سال چاپ: بهار ۱۳۷۹ خورشیدی، ص ۱۷۸).

شکست طالبان در وادی شمالی، بادران پاکستانی آنان را سرگیجه کرد؛ بنابراین جرنیل های مداخله گر ناگزیر شدند تا این شرمساری را با پیشبرد گفت و گو ها جبران کنند. به همین منظور به روز ۲۰ / ۱۱ / ۱۹۹۶ نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان به مزار شریف رفت تا با جنرال دوستم گفت و گو کند و امکان برقراری یک آتش بس را فراهم آورد. پس از انجام صحبت ها میان این دو، دوستم به کابل آمد و با شورای حکومت طالبان دیدار کرد و به دنبال آن رهسپار کندهار شد.

در یک یادداشت خبری بر بنیاد گزارش بنگاه خبرگزاری فرانسیس آمده است (برگردان):  
" دو گروه مهم جنگی در افغانستان، دیروز با گذاشتن پیش شرط هایی به پذیرش پیشنهاد جنرال عبدالرشید دوستم درباره ی به برقراری آتش بس، آمادگی نشان دادند. یک سخنگوی ملیشه های بنیادگرای طالبان در شهر کندهار پایگاه مرکزی آنان، یاد آور شد: نخستین پیش شرط، برقراری آتش بس و مبادله ی همزمان اسیران جنگی، است.

سخنگوی احمد شاه مسعود فرمانده نظامی حکومت برکنار شده، برقراری آتش بس را وابسته به آمادگی طالبان به پذیرش پیشنهاد گفت و گو پیرامون غیر نظامی شدن کابل، دانست. بر بنیاد پیشنهاد دوستم، سر از روز دوشنبه باید در کلیه جبهه ها آتش بس برقرار شود.

ملا محمد حقانی سخنگوی طالبان آگاهی داد: نصیر الله بابر وزیر داخله ی پاکستان که برای از میان برداشتن نزاع ها میانجیگری می کند، نزد دوستم رفته تا به جنرال ازبیک، پاسخ طالبان را برساند. طالبان تشکیل یک کمیسیون ۱۲ نفری را با انبازی نمایندگان دوستم، مسعود، طالبان و حزب وحدت اهل تشیع جناح کریم خلیلی، پیشنهاد کرده اند تا از آتش بس نظارت شود...." ( روزنامه ی آلمانی: Die Tageszeitung تاریخ ۲۷ / ۱۰ / ۱۹۹۶ ).

ولی چرا باید نصیر الله بابر پاکستانی از زبان طالبان سخن بزند و به نمایندگی از آنان، پاسخ شان را به جنرال دوستم برساند؟ آیا طالبان در ارائه دیدگاه ها و دادن جواب به پیشنهاد های خویش بی اراده بودند و یا از بیماری رد صلاحیت شدن از سوی فرمانروایان خود رنج می کشیدند و یا هم، جرأت نداشتند که بدون اجازه و رهنمود بادر، لب به سخن گفتن بگشایند؟

در واکنش به پیشنهاد غیر نظامی شدن کابل، ملا عمر رهبر طالبان به دل پوری پاکستانی ها و سعودی ها و شیخ های خلیج و دوستان بین المللی گروه خود، به روز ۲۴ / ۱۰ / ۱۹۹۶، اعلام کرد که طالبان تا ریختن آخرین قطره خون، در نگهداری حاکمیت خویش و داشتن اداره بر کابل خواهند جنگید. از سوی دیگر دیدار و گفت و گو های جنرال دوستم در کابل و کندهار کدام پیشرفت و نتیجه ی روشنی را به بار نیاورد؛ بلکه زمینه ساز جنگ های آینده شد. چنانچه ملیشه های طالبان به کمک آی اس آی در جنگ با نیرو های جنرال دوستم به روز ۲۴ / ۱۰ / ۲۹۹۶ استان بادغیس را اشغال کردند. نمایش های لفظی و جنگی طالبان سبب آن شد که جنرال دوستم و احمد شاه مسعود بر سر پا بر جا ماندن ائتلاف خویش تأکید بیشتر کنند.

Erhard Haubuld تحلیلگر سیاسی مسایل افغانستان در بخشی از گزارش خود نگاشته است (برگردان):  
" و مسعود شیر پنجشیر در جنگ های آینده نمی خواهد اسیر جنگی بگیرد. او به سبب کشته شدن شماری از فرماندهان خود به دست طالبان در شهر چهاریکار، خشمگین است. افسران نظامی در خارج، پنجشیری های مسعود، شاید ۳۰۰۰ تن، را در شمار بهترین جنگجویان جهان می دانند که در پشتیبانی از آنان سپاهیان دوستم قرار دارند. جنرال می تواند ۱۰۰۰۰۰ تن و یا بیشتر از آنها آماده کند. این ها کسانی اند که در حال حاضر در افغانستان تا اندازه ای از نظم نظامی چیزی می دانند. از سر جمع افسران شماری از آنان را ارتش شوروی آموزش داده است. تا زمانی که این دو (دوستم و مسعود) متحد باقی بمانند، شکست نخواهند خورد. لیکن آیا آنان با هم باقی خواهند ماند؟ آنان تونل سالنگ و راه گذر به پنجشیر را بند کرده اند. آنان با هم و یکجایی طالبان را از جبل السراج و چهاریکار بیرون کشیدند و در چند کیلومتری نزدیک به کابل رسیده اند و فرودگاه هوایی کابل را با موشک هدف گرفته می توانند. از نگر نظامی امکان دوباره آزاد ساختن کابل در چند روز اندک پیدا شده است...."

بسیاری ها سخن از آن می گویند که دوستم و مسعود توانایی آنها دارند که هر لحظه پایتخت را زیر فشار نظامی قرار دهند. دوستم می تواند در شمال غرب به هرات حمله کند و آهسته آهسته بزرگراه ارتباطی به کندهار را بند کند. بدین شکل مسعود نیز توانایی آن را دارد که در بزرگراه کابل-تورخم (دره خیبر)

کاری را از پیش ببرد. او می تواند به جلال آباد و سروبی حمله کند...." ( روزنامه ی آلمانی: Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۴ / ۱۰ / ۱۹۹۶).

پس از آن که طالبان به روز ۲۴ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در استان بادغیس حاکم شدند، تلاش ها در راستای واپس گیری آن در پیش گرفته شد و به روز ۳۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶ جنگ سختی در آنجا رخ داد. در همین روز اسماعیل خان امیر فراری و میدان باخته ی حوزه ی جنوب غرب با شماری از طرفدارانش از مشهد ایران به استان فاریاب افغانستان، نزد جنرال دوستم آمدند. در گذشته اسماعیل خان در اوج قدرت و یکه تازی خود پیوسته بیرق دشمنی با دوستم را در دست داشت و از ادامه ی جهاد بر ضد حکمران شمال سخن می زد؛ لیکن دوستم از اسماعیل خان با سینه ی فراخ و جبین گشاده پذیرایی کرد و از دادن کمک های بایسته ی مالی و نظامی به هدف آزاد سازی استان هرات، دریغ نکرد. نخستین گام در این راه، بمباران فرودگاه هوایی سبزوار بود که هواپیما های جنگی عبدالرشید دوستم، به روز ۴ / ۱۱ / ۱۹۹۶ آنرا انجام دادند. این نخستین حمله بر پایگاه های نظامی در هرات از زمان بر اندازی این استان بود. جنرال دوستم همه ی کوشش های خود را به خاطر به دست آوردن کوتل سبزک، به کار بسته بود. این کوتل مرز میان استان فاریاب و استان بادغیس را می سازد و از اهمیت راهبردی برخوردار است.

در یک یادداشت خبری بر پایه خبر روز ۱۱ / ۱۱ / ۱۹۹۶ آژانس خبرگزاری رویترز ( از اسلام آباد ) آمده است (برگردان):

"... کارمندان کمشنری عالی ملل متحد در امور پناهندگان، از جنگ های سختی در بادغیس، بین قوای طالبان و نظامیان حکومت رانده شده از کابل به کمک نیرو های جنرال ازبیک دوستم، گزارش دادند. جنگ در بادغیس تا کنون کدام تغییری را نشان نداده است. استان بادغیس برای طرف های درگیر، منطقه مهم و راهبردی شمرده می شود. طالبان از این جا می توانند به قرارگاه مرکزی دوستم، راه باز کنند. همچنان دوستم و متحدانش توانایی آن را می یابند تا به طرف هرات به پیش بتازند.

نیرو های اسماعیل خان استاندار پیشین هرات در انتظار چنین یک پیشامد نشسته بودند. اسماعیل خان که به ایران رفته بود باید از آنجا صد ها جنگجو را به هدف جنگ بر ضد طالبان به میمنه مرکز استان فاریاب گسیل کرده باشد...." ( روزنامه ی آلمانی: Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۲ / ۱۱ / ۱۹۹۶).

فوت و فن کاری نظامیان پاکستانی و سیاست سازان آس آی در سوق و اداره ی طالبان در جبهه های جنگ همیشه این بود که نخست آتش درگیری ها را در یک نقطه شدت می دادند و با استفاده از روش های ترس آور و کاربرد شکنجه های گوناگون و غیر انسانی همراه با وحشت و خشونت، شهروندان را وادار به آن می کردند تا از مخالفان پشتیبانی نکنند. در هنگام رو به رو شدن با حمله های دفاعی گروه های جنگی دیگر و یا ایستادگی باشندگان محل ها، پس از نابود سازی ها، ویرانگری ها، آتش سوزی ها، چور و چپاول ها، منطقه را ترک می گفتند و در محل دیگری دست به تعرض می زدند و جبهه جدیدی را می گشودند.

به روز ۲۳ / ۱۱ / ۱۹۹۶ دور جدید حمله های طالبان در شمال کابل آغاز شد و به شکل پراکنده زد و خورد ها دوام یافت. ملیشه ها با استفاده از جنگ ابزار سنگین و گسترش دادن ترس و وحشت در بین شهروندان در صدد آن شدند تا به پیشروی خود ادامه دهند و مخالفان را به عقب نشینی ناگزیر کنند. همان بود که در نتیجه بمباران سنگین، واژگون سازی و ویران کردن خانه ها و کشتزار های مردم به وسیله تانک های زره دار، به آتش کشیدن خانه ها، بند کردن راه ها، پراندن پل ها، خراب کردن سرک ها، انفجار دادن کاریز ها - چاه ها و دیگر شبکه های آبرسانی و آبیاری، کشتار وحشیانه ی باشندگان شهر ها و روستا ها، ربودن و گروگان گیری ها، تجاوز و غارتگری ها، برخورد های جنگی گسترش پیدا کرد و در دسامبر ۱۹۹۶ در بدترین وضعیت سردی هوا، دامنه ی درگیری های نظامی بار دیگر به استان پروان رسید. ملیشه های بنیادگرا به روز ۱۷ / ۱ / ۱۹۹۷ پایگاه هوایی مهم و راهبردی بگرام را به اشغال خود در آوردند ( روزنامه ی Die Tageszeitung تاریخ ۱۷ / ۱ / ۱۹۹۷ بر پایه خبر آژانس فرانسپرس ) و به کمک دهشت افکنان عرب و حضور کارمندان آس آی در میدان درگیری ها، به پاکسازی های قومی، نژادی، زبانی و مذهبی و تهی کردن محل های رهائشی از مردم، دست زدند.

حکومت پاکستان در سازش با گروه طالبان به بهانه های عوام فریبانه و کاربرد نیرنگ های استعماری زیر نام پاکسازی منطقه از وجود مخالفان و خلع سلاح همگانی، صد ها هزار تن باشندگی وادی شمالی

(شهرستان های شمال کابل، استان های پروان و کاپیسا) را برنامه ریزی شده و سازمان یافته از زادگاه و محل های بود و باش همیشگی شان کوچ داده، در شهر های کابل و جلال آباد پراکنده و در به در و آواره کردند. در پیوند با این گفته ها در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "افغانستانی ها نباید گروگان جنگ سالاران بیرحم شوند" به قلم Willi Germund آمده است (برگردان):

"... در کابل شماری از شهروندان گروه قومی تاجیک از وادی شمالی به تلافی بمباران هوایی هدف ها در پایتخت توسط بمب افکن های وابسته به اتحاد شمال (جنرال عبدالرشید دوستم و فرمانده احمد شاه مسعود)، اعدام شدند. طالبان در تازه ترین حمله های شان در شمالی، در استان پروان و کاپیسا، شکلی از پاکسازی قومی را در برابر تاجیک ها دنبال می کنند. باشندگان روستا ها، شهرستان ها و شهرها جبری به شهر پر از از دحام کابل کوچ داده می شوند. حاجی فدا محمد فرمانده طالبان می گوید: ما می خواهیم نخست منطقه را از مردم تهی کنیم، پس از آن به پیشروی خود ادامه دهیم، ما نمی خواهیم خطا و اشتباه ماه اکتوبر را تکرار کنیم.

در اکتوبر ۱۹۹۶، طالبان ناگزیر به عقب نشینی شدند؛ زیرا مردم محل به نیرو های مسعود و دوستم در بیرون راندن آنان از محل ها، کمک کردند. طالبان حمله های جنوری ۱۹۹۷ خود را زمانی در پیش گرفتند که نخستین دور گفت و گو های صلح میان طرف های درگیر به ریاست نوربرت هول، نماینده ی سازمان ملل متحد برای افغانستان، بدون نتیجه پایان پذیرفت... بر خلاف دیدگاه دیگر صاحب نظران، جنرال اسلم بیگ، رییس پیشین ستاد ارتش پاکستان، باور بر این دارد که طالبان تا تابستان امسال همه ی قلمرو افغانستان را زیر اداره ی خود در می آورند...." (روزنامه ی آلمانی: Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۲ / ۱ / ۱۹۹۷).

باشندگان (غیر پشتون) در پروان، کاپیسا و شمال کابل از تبهکاری های نابخشودنی و عملکرد های فاشیستی و قوم پرستانه ی طالبان، حکایت های غم انگیزی دارند. ملیشه های بی فرهنگ طالبان با این ترند که مردم محل شهروندان افغانستان نیستند، جبری باید اینجا را ترک کنند و به وطن اصلی شان(!) به تاجیکستان، ازبیکستان و دیگر جمهوری های آسیای میانه بازگشت داده شوند، با کاربرد این ابزار سادیستی، زن و مرد، پیر و جوان و کودک را با کیبل و دنده ی چوبی لت و کوب می کردند شکنجه های وحشیانه می دادند، دست و پای اسیران را با سنگ می شکستند، خصیه ی مرد ها را با انبوس فشار می دادند....

Erhard Haubold صاحب نظر در مسایل افغانستان در بخشی از نوشته ی خود زیر عنوان "طالبان می خواهند تا تابستان همه ی قلمرو افغانستان را اشغال کنند" نگاشته است (برگردان):

"... جنرال مرزا اسلم بیگ که تا سال ۱۹۹۱ وظیفه ریاست ستاد ارتش پاکستان را به دوش داشت، در یک گفت و گوی ویژه با روزنامه ی Frankfurter Allgemeine Zeitung گفته است: طالبان در پایان ماه دسامبر سال گذشته کابل را اشغال کردند و کنون ۲۳ بخش افغانستان زیر اداره ی آنان است. آنان چند روز پیش توانستند، مخالفان خود، مسعود دوستم را به عقب برانند و زون جنگ را تا فاصله های (۴۰-۶۰) کیلومتری به طرف شمال بکشانند. طالبان در مناطقی که اشغال کرده اند (فرودگاه بگرام، شهر چهاریکار و استان کاپیسا) آهسته آهسته به پیش می روند و با استفاده از روش های جبر و زور باشندگان غیر پشتون: تاجیک تباران را به محل های دیگری می برند...." (روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۱ / ۱ / ۱۹۹۷).

تبهکاری ها و وحشیگری های طالبان در وادی شمالی، ادامه ی همان سیاست خاینانه ی نادر غدار و میراث شوم عبدالرحمان خان بود. در آنوقت نیز قوای حشری را شاه جی فراری (عبدالله شاه جی در قیام مردم کلکان بر ضد فشار حکومت نظامی نادری از صحنه فرار کرد و نایب سالار عبدالوکیل خان کشته شد) از مردم جنوبی و مردم میدان وردک در پکتیا تنظیم و به هدف سرکوب شهروندان به شمال گسیل کرد تا محمد گل خان مهمند رییس تنظیمه شمالی و یکی از تبهکاران تاریخ زمان خاندان حکمران به عنوان آله ی فشار، از آن استفاده کند (رجوع شود به کتاب: "افغانستان در مسیر تاریخ" ج دوم، صص ۷۴-۷۱، تألیف: شاد روان غبار).

طالبان با کاربرد شیوه های غیر انسانی، چند وقتی در شمالی پا بر جای شدند. احمد شاه مسعود با نیرو هایش بار دیگر در کوهپایه های پنجشیر سنگر گرفت و از راه های کوهی بین تالقان و پنجشیر در رفت و آمد بود و بهای سنگین عملکرد های او را مردم بیگناه با ریختن خون خود، با آواره شدن و با از دست دادن هستی و زندگی خویش پرداختند. جنرال دوستم در قرارگاه مرکزی خود در شهر مزارشریف

حکومت می کرد و نیرو های فرقه ی نظامی در بلندی ها و نقاط مهم تونل سالنگ لنگر انداخته بودند. به سبب اینکه بخش های از تونل سالنگ انفجار داده شده بود، حرکت های نظامی طالبان به سوی شمال برای مدت کوتاه بند شد؛ ولی آنان تلاش های دیگری را به خرج دادند و روش های جدیدی را در پیش گرفتند.

گزینه ی جدید طالبان راه دره ی شکاری بود: این بزرگراه کوهی دشوار گذر و قیریزی ناشده، پیش از کشیده شدن و گشایش بزرگراه سالنگ، سال ها راه رفت و آمد و گذرگاه ترابری و برای بردن و آوردن کالا ها از استان های شمالی و شمال شرقی افغانستان به پایتخت و عکس آن بود. طالبان تجاوزکار می خواستند با استفاده از امکان های این بزرگراه با رخنه دادن و جابجا کردن ملیشه های سلاحدار در شهرستان غوربند که در جای جایی از آن شهروندان پشتون تبار افغانستان مسکن گزین هستند، با گذر از کوتل شبر به استان بامیان و پس از آن به استان بلخ و دیگر قلمرو های زیر حاکمیت دوستم، رخنه کنند.

Erhard Haubold در بخشی از نوشته ی خود زیر عنوان " شماری از انسان ها تنها با خوردن نان و آب گرم زندگی می کنند " نگاشته است (برگردان):

" به گفته ی نظامیان هندی که صحنه های جنگ را دیدبانی می کنند، طالبان از پیشامد های غافل گیرانه سود برده اند: ۱- انتظار آب شدن برف ها را در کوهستان ها نکشیدند، ۲- منتظر موضع گیری و سیاست حکومت جدید در اسلام آباد پاکستان که از آنان پشتیبانی می کند، نه نشستند. آنان با استفاده از خاک پاکستان [از راه واخان] به استان بدخشان در شمال شرق افغانستان رخنه کرده اند، در یک محل راهبردی که در روز های پسین روسیه، چین و هند نیز تغییر وضعیت را در آنجا زیر نگر گرفته اند. طالبان برنامه ی پیشروی خود را به شمال افغانستان [از بزرگراه سالنگ] بند کرده اند و فشار بر مسعود و دره ی پنجشیر را نیز ایستایی داده اند. در حال حاضر تلاش دارند تا از شرق و غرب حرکت های نظامی را بر ضد دوستم در مزار شریف، در پیش گیرند. جبهه جنگ در راه کوتل سالنگ پس از آن آرام شد که مخالفان طالبان در دو جای، در فاصله پنج کیلومتری دور تر از جبل السراج، یک پل و یک دیوار حمایت کننده در برابر برف کوچ را پراندند و بدین گونه تونل از استفاده برای رفت و آمد موتر ها بیرون کرده شد. پس از آن سختی و سنگینی درگیری ها به طرف غرب تونل به سوی غوربند و راه بامیان تمرکز یافته است. هدف، اشغال کوتل مهم شیخ علی است که با شکسته شدن خط های دفاعی، راه رسیدن به قلمرو های زیر حاکمیت دوستم در شمال باز می شود.

روشن نیست که آیا کریم خلیلی رهبر یک جناح حزب وحدت اهل تشیع در استان بامیان، در برابر حمله های طالبان ایستادگی کرده می تواند و یا خیر؟ گپ های افواهی چنین می رساند که جبهه خیلی ناتوان است و طالبان می خواهند از بغاوت مردم بر ضد خلیلی آگاهی پیدا کنند. در استراتژی به محاصره کشیدن، جبهه چهارم جنگ در شمال غرب افغانستان، استان بادغیس است که از استان هرات اكمال می شود." ( روزنامه آلمانی: Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۱ / ۲ / ۱۹۹۷).

هر حرکت نظامی ( شکست و یا پیروزی ) به بهای خون صد ها انسان بیگناه ملکی، زخمی شدن هزار ها انسان، آوارگی مردم، نابود سازی و ویرانی و آتش سوزی، همراه می بود. این زیان ها نه تنها در نتیجه ی درگیری ها با گروه های مخالف به وجود می آمد؛ بلکه شهروندان نیز در ناسازگاری با رفتار قرون وسطایی طالبان و آیین وهابی از خود واکنش نشان می دادند که با آتش و خون و آهن، وحشت، دهشت، کشتار و بر بادی از سوی طالبان روبرو می شد. در جنگ های شمالی ( چهاریکار، جبل السراج، گلپهار، سالنگ ) طالبان انتقام شکست خویش در پیشروی به شمال افغانستان را از باشندگان ملکی گرفتند و باز هم در پیاده کردن برنامه ی تاخت و تاز به شمال و استان بامیان، راه دره ی شکاری را فراموش نکردند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " یکطرفه کردن جنگ ها در شمال غرب " نگاشته است (برگردان):

" در جنگ های زمستانی، طالبان نتوانستند پیروز شوند. حمله های ماه جنوری آنان در بزرگراه سالنگ، در ۴۰ کیلومتری جنوب تونل سالنگ، راه داخل شدن به شمال، ایستایی گرفت. جنرال ازبیک رشید دوستم راه را تا تونل سالنگ تحکیم بخشیده است. ( شاگردان مدرسه های آموزش قران )، طالبان پشتون تبار می خواهند مخالفان خود را از گذرگاه های افغانستان مرکزی و شمال غرب، زیر فشار بگیرند و از راه استان بامیان، محل بود و باش هزاره های اهل تشیع افغانستان به پیش روند. برنامه ی آنان چنین بود



که [در آغاز] کوئل مهم و راهبردی شبر در شمال غرب کابل را اشغال و [پس از] از این راه به شمال رخنه کنند؛ ولی بنابر ایستادگی و پایداری سرسختانه ی دوستم و حزب وحدت هزاره های اهل تشیع به ناکامی انجامید.

طالبان بخش بزرگ نیرو های خود را در استان بادغیس در شمال غرب جابجا کرده اند؛ زیرا در این جا اراضی برای استفاده از جنگ ابزار تانک مساعد است. دوستم از ماه جنوری بدین سو چندین بار، موج حمله های طالبان را واپس زده و آنان را تا فاصله ی ۸۰ کیلومتری به دور رانده است. در این جنگ بیش از ۱۵۰۰ تن جنگجوی طالب و ۳۰۰ تن سرباز دوستم جان باختند. چندی پیش در همین جا، دوستم در یک کمین، طالبان را به دام انداخت و به اندازه ی هنگفتی از وسایل جنگی را به غنیمت گرفت و صد ها جنگجوی طالب از بین رفتند.

سرنوشت افغانستان می تواند در شمال غرب تعیین شود. نیرو های نظامی دوستم در نزدیکی هرات در غرب افغانستان، جایی که باید راه طالبان با ترکمنستان، واپسین امکان ارتباط گرفتن آنان با آسیای میانه بریده شود، جابجا شده است. رفت و آمد از بزرگراه سالنگ ممکن نیست. به طرف شمال شرق در راه رفت و آمد به تاجیکستان، متحدان دوستم، برهان الدین ربانی رییس جمهوری برکنار شده و [فرمانده] مسعود، قوای خویش را جابجا کرده اند.

هر گاه دوستم موفق به بریدن این راه ارتباطی شود و به سوی هرات به پیش رود، در آنوقت تیر پشت طالبان در هم می شکند. پس از این رویداد می شود گفت که تلاش های [مذبوحانه ی پشتیبان های سیاسی] و تامین کنندگان مالی فعالیت های طالبان، کمپنی چند ملیتی آمریکایی یونیکال و دلتا [کمپنی نفتی عربستان] و همه پول های سی آی ای، به هدر رفتند...." (روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۸ / ۴ / ۱۹۹۷).

به هر حال، پس از یک آرامش نسبی شش ماهه در جبهه های جنگ و تنها درگیری های تیت و پراگنده در برخی نقاط افغانستان، برف های زمستانی در کوه های به هم پیوسته آب شدن گرفتند. ملا عمر رهبر طالبان بنیادگرا دستور آمادگی سراسری برای جنگ های آینده را داد؛ زیرا ملای بی عمل، راه مطمئن پیروزی کامل ملیشه ها را در جنگ می دید و جنگ را یگانه وسیله ی برای از بین بردن همیشگی مخالفان خود می پنداشت.

برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود، اسماعیل خان، حاجی قدیر، در گذشته با بر افتیدن هرات، ننگرهار و کابل از صحنه کنار زده شده بودند. تنها جنرال عبدالرشید دوستم با داشتن نیروی منظم نظامی به عنوان یک رکن کلیدی در جنگ شهروندی در افغانستان، در برابر طالبان باقی مانده بود و فراریان در پناه او نفس می کشیدند. دوستم در شمال افغانستان در شش استان تاجیک و ازبیک نشین حاکمیت می راند و شکلی از یک اداره ی دولتی را به وجود آورده بود که پشتیبانی بین المللی را نیز با خود داشت.

در مزار شریف پایگاه مرکزی دوستم، روسیه، ایران، پاکستان، عربستان سعودی، ترکیه، ازبیکستان و ترکمنستان نمایندگی سیاسی داشتند، بازرگانی و دیگر فعالیت های اقتصادی تا اندازه ی زنده باقی مانده بود، دیپلمات های غربی و هیأت های سیاسی شماری از کشور ها و خبرنگاران غیر وابسته به آنجا رفت و آمد می کردند؛ بنابراین باید از سر رشک بردن، تنگ نظری، خودخواهی با کاربرد ابزار دسیسه سازی و توطئه گری به کمک همچشمان داخلی و همکاری مالی - نظامی - استخباراتی مداخله گران بین المللی و منطقه ای، به این وضعیت پایان داده می شد:

بینظر بوتو با سازماندهی، آراسته کردن با جنگ ابزار، دادن پول های کلان و چوکات بندی ساختار تشکیلاتی ملیشه های افراطی طالبان و گسیل آنان به میدان های جنگ در افغانستان، وظایف پروتوکولی و تعهد شده ی خود را به پیشگاه ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی، تا اندازه ای انجام داد، بیش از این کار آمد شمرده نمی شد، باید در انزوا قرار می گرفت. همان بود که حزب مردم پاکستان در انتخابات پارلمانی در برابر حزب اسلام گرای نواز شریف، شکست خورد و بینظیر بوتو با چهره ی شکسته از صحنه کناره گیری کرد.

پس از تغییر حکومت، نواز شریف نخست وزیر جدید اعلام کرد که بر سیاست پاکستان در برابر افغانستان باز نگری می کند و بار دیگر از گلبدین حکمتیار، پشتیبانی می دارد. طالبان با شتاب بیشتر در برابر این دیدگاه با ناخرسندی واکنش نشان دادند و تهدید کردند هرگاه حکومت پاکستان از حکمتیار عضو اتحاد مخالف طالبان پشتیبانی کند، آنان به دشمن دیرین پاکستان، هند رو می آورند.

درست این پیشامد سر آغاز توطئه بر ضد شمال افغانستان و قلمرو های زیر حاکمیت جنرال عبدالرشید دوستم بود که بسیار هدف مندانه و سازمان یافته، پی ریزی شده بود. رویداد های پس از آن آشکار کرد که سیاست پاکستان در برابر طالبان نه تنها تغییری به سود مردم افغانستان پیدا نکرد؛ بلکه دوستانه تر شد و پشتیبانی سیاسی - نظامی و مالی پاکستان از طالبان گسترش بیشتر یافت.

به روز ۲۹ / ۲ / ۱۳۷۶ خ، جنرال عبدالملک مسؤول امور خارجی جنبش اسلامی افغانستان اعلام کرد که همراه با برادرش، گل محمد پهلوان فرمانده کل جبهه ی بادغیس، در ناسازگاری با جنرال دوستم قرار گرفته اند و کنون از طالبان پشتیبانی می کنند. جنرال شورشی به آگاهی رسانید که مخالفت با دوستم نه تنها در بادغیس و فاریاب روان است؛ بلکه غفار پهلوان در سرپل و مولوی عبدالقدوس در سمنگان نیز دست به شورش زده اند. افزون بر آن شورای عالی جنبش ملی اسلامی افغانستان سر از نو تشکیل یافته که در آن خودش (جنرال ملک)، جنرال عبدالمجید روزی، مولوی عبدالقدوس، قاری محمد علم استاندار فاریاب، جنرال گل محمد پهلوان و شماری از جنرال های دیگر عضویت دارند و جنرال دوستم را از مقام رهبری برکنار کرده اند.

جنرال ملک و گل محمد پهلوان خبر دادند که پنج هزار جنگجوی طرفدار جنرال دوستم را یکجا با اسماعیل خان، جنرال سلام بای، جنرال چاری، جنرال شراره، جنرال حکیم جرمن، جنرال عبدال چریک و غیره، گروگان گرفته اند و کنون در نزد آنان زندانی هستند.

از اینکه سی آی ای و آی اس آی سر نخ های سازماندهی بغاوت بر ضد جنرال دوستم را در دست داشتند؛ بنابراین آنها شتاب به خرج دادند تا هر چه زودتر میان طالبان و جنرال های شورشی خریداری شده، گفت و گو صورت گیرد و برنامه ی عملیات نظامی هماهنگی شود. بر بنیاد همین برنامه بود که به روز ۳۰ / ۲ / ۱۳۷۶ یک هیأت ۱۴ نفری (به گمان زیاد به سرپرستی ملا عمر) سوار بر یک فروند چرخبال به قرارگاه جنرالان شورشی در استان فاریاب فرود آمدند. تا این وقت قوای طالبان اجازه ی آمدن به مرز های حاکمیت شمال را پیدا نکرده بود. ولی طالبان مدعی بودند که خط های دفاعی جبهه ی جنگ در شمال غرب افغانستان در استان بادغیس در هم شکسته، نیرو های طالبان به جمع قوای شورشی پیوسته است. برعکس، جنرال مجید روزی گفت که آنان در فاریاب و بادغیس بر اوضاع حاکم هستند، ملیشه های طالبان در نقاط پیشین خود جابجا شده اند و در تفاهم با یکدیگر عمل می کنند. هر گاه به همکاری نظامی نیاز باشد، طرف ها آماده اند تا به خواسته ها پاسخ مثبت بدهند.

در آن هنگام که یاغیان سرگرم تنظیم برنامه ی شورش بودند، جنرال دوستم در نزدیکی های شهر مزار شریف تلاش به خرج داد تا امنیت را در جاده ها نگهداری کند و کمر بند دفاعی را در دیگر جای ها نیرومند سازد. همزمان با این رویداد حاجی محمد محقق فرمانده حزب وحدت اسلامی در شمال افغانستان خبر داد که شماری از بزرگان قومی و موسفیدان محل برای حل مسالمت آمیز اختلاف ها، اقدام به میانجیگری بین جنرال دوستم و جنرال ملک کرده اند که نتیجه ی آن تا هنوز روشن نیست.

جنرال گل محمد پهلوان به روز ۱ / ۳ / ۱۳۷۶ اعلام کرد که گفت و گو ها با هیأت نمایندگی جنرال دوستم، کدام نتیجه ای را به بار نیاورده است؛ بنابراین یکجا با قوای طالبان علیه دوستم، جنگ را آغاز می کنند. همچنان گل محمد از تسلیم دهی اسماعیل خان و یک هزار سرباز جنگی او، به طالبان، آگاهی داد.

نیرو های شورشی به روز ۲ / ۳ / ۱۳۷۶ از فاریاب به سوی شبرغان به حرکت آمدند و در یک جنگ سخت به ساعت یازده ی پیش از چاشت تاریخ ۳ / ۳ / ۱۳۷۶ شهر شبرغان بر انداخته شد و پیشروی مخالفان به مزار شریف ادامه یافت که پس از یک پایداری ناچیز شهر مزار شریف (۳ / ۳ / ۱۳۷۶) نیز بر افتید.

بدین گونه، برنامه ی از پیش پی ریزی شده از سوی سی آی ای و آی اس آی و توطئه احمد شاه مسعود دشمن سرسخت دوستم به خاطر اشغال مزار شریف، با پرداخت ملیون ها دالر رشوه، از سوی قوای شورشی به رهبری جنرال عبدالملک، تحقق پیدا کرد. به روز ۴ / ۳ / ۱۳۷۶ استان های سمنگان، بغلان، کندز، و همه ی قلمرو های زیر اداره ی جنبش ملی اسلامی افغانستان، زیر حاکمیت شورای نو تأسیس جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال ملک، در آمدند. فرماندهان نظامی محلی در ظاهر امر به دستور جنرال ملک؛ ولی در پشت پرده به فرمان سی آی ای و آی اس آی در استان های فاریاب، جوزجان، سرپل، بلخ، بغلان، کندز بیرق سفید طالبان را به اهتزاز در آوردند. برهان الدین ربانی رییس جمهوری برکنار شده شهر تالقان را به هدف رفتن به تاجیکستان ترک گفت تا پس از آن رهسپار ایران شود. دیگر رهبران جبهه ی متحد به هر طرف پراکنده شدند.

حرکت های نظامی در شمال افغانستان سبب شد که حکومت پاکستان (۴ / ۳ / ۱۳۷۶) و سلطنت آل سعود (۵ / ۳ / ۱۳۷۶) طالبان را به عنوان حکومت قانونی افغانستان، به رسمیت بشناسد.

در یک نوشته زیر عنوان " ملیشه های افراطی اسلامی، حمله هایی را در افغانستان آغاز کردند "، طالبان مخالفان را به متارکه طلبیدند " بر بنیاد خبر آژانس فرانپرس و خبر افغانستان پرس از کابل و اسلام آباد، آمده است (برگردان):

" ملیشه های افراطی اسلامی که ۲ بر ۳ بخش خاک افغانستان را در زیر اداره ی خود دارند، به روز شنبه حمله های خویش را آغاز کردند و مخالفان را به متارکه دعوت نمودند. قرار گفته های یک سخنگوی طالبان در کابل، حرکت های نظامی بر ضد زمامداران در افغانستان مرکزی نیز آغاز شده است. این حمله ها به دنبال بغاوت علیه جنرال رشید دوستم در شمال افغانستان، صورت می گیرد. بر پایه آگاهی دهی از سرچشمه های قابل باور، به روز دوشنبه شماری از زیر دستان جنرال دوستم که دارای وظایف مهم بودند به طالبان پیوستند و قدرت را در استان فاریاب غصب کردند. بنابر گفته ی سخنگوی طالبان کنون حمله های نظامی بر حزب وحدت اهل تشیع، متحد جنرال دوستم در پیش گرفته خواهد شد. همین حالا در کوتل شیر در ۱۲۰ کیلومتری شمال غرب کابل، راه در آمدن به استان بامیان، پایگاه حزب وحدت، جنگ روان است. کشیدن آتش جنگ به استان بامیان و موضوع شورش در برابر دوستم با همدیگر پیوند محکم دارند و یک برنامه ی هماهنگ شده به خاطر اشغال شمال شمرده می شود؛ لیکن تلاش داشتند تا قلمرو زیر حاکمیت دوستم را با وسایل صلح آمیز اشغال کنند....

سخنگوی حزب وحدت در پاکستان به آگاهی رسانید که حمله های طالبان را پس زده اند؛ ولی سخنگوی برهان الدین ربانی و فرمانده احمد شاه مسعود از وجود داشتن مشکل ها سخن زد. کنون مخالفان طالبان در محاصره گیر مانده اند و کلیه راه های رسانیدن جنگ ابزار به روی آنان بریده شده است. ملا عمر رهبر طالبان، در کندهار در جنوب غرب افغانستان اعلامیه پخش کرد: آن شمار مخالفان که جنگ ابزار زمین گذارند، می توانند از عفو برخوردار گردند و خطری آنان را تهدید نمی کند. کسانی که نمی خواهند تسلیم شوند، در یک روند دادگاهی در دادگاه اسلامی به کیفر خواهند رسید." ( روزنامه ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۱ / ۵ / ۱۹۹۷).

در پیوند به رویداد های شمال افغانستان، آژانس خبری آلمان به روز ۲۶ / ۵ / ۱۹۹۷، سخنان زیرین را به نشر سپرد (برگردان):

" گل محمد پهلوان رهبری کننده ی شورش و وزیر پیشین دوستم، به روز شنبه یکجا با شماری از جنگجویان طالبان، شهر مزارشریف واپسین پایگاه جنرال دوستم را اشغال کردند. شورشیان به روز یکشنبه به طرف استان های: سمنگان، کندز و بغلان به پیش رفتند. حاکمان جدید باید در چند روز آینده، بنابر یک آگاهی نامه ی رادیویی از قول سخنگوی پهلوان، قدرت خویش را در شمال افغانستان، تحکیم دهند. سخنگوی شورشیان به خاطر چور و چپاول و تجاوز های جنسی، پوزش خواست. یاغیان در مزارشریف به دفتر کمشنری ملل متحد در امور پناهندگان و به مهمانخانه ی آن سازمان، هجوم برده دست به چپاول زدند.

شمار زیاد شهروندان در شمال افغانستان به کشور های همسایه: تاجیکستان، ازبیکستان و قرغزستان، آواره شدند. این گفته را آژانس خیرگزاری روسیه بر پایه معلومات داده شده از سوی شعبه های سه کشور آزاد مشترک منافع به آگاهی رسانید. روسیه قوای نظامی خویش را، که در مرز های تاجیکستان و قرغزستان با افغانستان جابجا است، به حالت آماده باش در آورده است. همچنان ازبیکستان نیز با گسیل قوای تازه نفس، نیرو های رزمی خود را در مرز با افغانستان، نیرو مند کرد.

Jewgeni Primakow وزیر امور خارجه روسیه، به روز یکشنبه هشدار داد: در صورتی که طالبان قصد حمله به حریم سه کشور عضو اتحاد کشور های آزاد مشترک منافع ( تاجیکستان، ترکمنستان و ازبیکستان ) را داشته باشند، با واکنش سخت و اقدام های سنگین، روبرو خواهند شد. وزیر خارجه پاکستان آگاهی داد: سفیر پیشین پاکستان در کابل که پس از حمله به سفارت، در زمان رییس جمهوری برهان الدین ربانی، به گونه ی اعتراض فرا خوانده شده بود، به روز دوشنبه به مزارشریف پرواز می کند...." (آیینی ی مطبوعات:

INFO /Pressespiegel شماره ۳۹، جولای ۱۹۹۷، ص ۳۷، نشریه ی سازمان عفو بین الملل، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

با تغییر وضعیت سیاسی و نظامی در شمال افغانستان، جنرال عبدالرشید دوستم به سبب خیانت و جفای یاران و متحدان خود، زهر تلخ شکست را سر کشید و ناگزیر شد که به ترکیه برود و در فرودگاه مورد

پذیرایی گرم مقام های آن کشور قرار گرفت. دشمنان دوستم به خاطر این شکست بسیار خشنود شدند و میدان را برای عملی شدن برنامه های آینده ی خود، در نبود مخالف نیرومند، به کلی هموار یافتند. به هر حال، تنها سه روز از آمدن طالبان و متحدان پاکستانی آنان، در جایگاه مهمانان ناخواسته و نیرو های اشغالگر، به مزار شریف و دیگر استان های شمال افغانستان، نگذشته بود که آتش نفرت مردم در برابر آنان زبانه کشید و زمینه ی خیزش همگانی را فراهم آورد که در پایان کار به حساب گیری خونین شهروندان با آنان انجامید.

### آغاز به پا خاستن مردم علیه طالبان

به روز ۶ / ۳ / ۱۳۷۶ در منطقه سید آباد شهر مزار شریف در محل بود و باش شهروندان اهل تشییع، جنگجویان حزب وحدت اسلامی سه تن از ملیشه های طالبان را به جرم چور و چپاول، به قتل رسانیدند. هر چند طالبان و پاکستانی ها در گذشته نیز به هدف اشغال سنگر های حزب وحدت، با آتش تانک بر آنها حمله ور شده بودند و در داخل شهر به گونه ی تک تک به خلع سلاح جنگجویان جنرال ملک پرداختند که در هر دو رویداد با پایداری جانانه روبرو شدند.

مصطفی دانش که در هنگام شورش بر ضد جنرال دوستم و تاخت و تاز طالبان بر استان های شمال، در شهر مزار شریف بود، رویداد ها را در یک نوشته زیر عنوان :

" عملیات شاگردان قران به پیروزی نه انجامید " به رشته ی نگارش در آورده که در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۹ / ۷ / ۱۹۹۷ به چاپ رسیده است. بخش های از آن در اینجا آورده می شود:

{ " طالبان می خواستند ( قانون های خدایی ) خود را در شمال افغانستان نیز جبری کنند. در نتیجه تغییر جهت دادن ناگهانی جنرال سه ستاره ای دوستم، عبدالملک دیده می شد که این کار در روز های گذشته به یک بارگی صورت می گیرد. ملک یک همسفر سیاسی رهبر ازبیک، در سال های پایانی، وزیر خارجه ی دوستم بود. پس از فرار او، کنون وی خود را رییس ( جنبش ملی اسلامی افغانستان ) وابسته به دوستم، نامید. " من طالبان را ۱۷۰ کیلومتر پس راندم. من همه حمله ها را شکست می دهم " این سخن را برادر ملک، گل پهلوان قوماندان جبهه ی شمال غرب به روز ۱۱ می با اطمینان گفت. در همین گاهه ی زمانی برادران بایست برنامه های سرکشی را از پیش در جیب خود داشته بوده باشند. درست یک هفته پس از این، شهر ها و شهرستان ها را بدون جنگ به طالبان سپردند که امنیت آن در درازای هفت ماه به بهای کشته شدن صد ها انسان تمام شد. به روز ۱۹ می ملک آشکارا اعلام کرد که او از دوستم بریده است و در یک اتحاد با طالبان قرار دارد. دوستم ناگزیر است به زودی بداند که بخش بیشتر ارتش او به جنرال ملک پیوسته است. هنگامی که به روز ۲۴ می قوای هوایی، یکی از نیرومند ترین تشکیل نظامی او، شورش کرد، او (دوستم) به ترکیه فرار کرد.

" در هر ساعت در این جا در مزار شریف چندین هواپیما ی بزرگ باربری پر از جنگ ابزار و جنگجویان طالبان فرود می آیند "، این سخن را غلام سخی از دسته ی ناظران فرودگاه هوایی با آواز بلند در تلفون به من گفت. در سه روز به اندازه ی زیاد جنگ ابزار به شمال آورده شده است: هر گونه مرمی، موشک ها، مرمی های تانک و کلاشنیکوف ها. در نخستین ساعت ها و در روز های آینده از شهر کندهار پایگاه مرکزی طالبان در جنوب افغانستان با هواپیما های پاکستانی ۵۰۰۰ جنگجوی خدا به شمال پرواز داده شدند. با شتاب نقاط مهم و راهبردی را اشغال کردند: قرارگاه دوستم را در شبرغان و مزار شریف مرکز بازرگانی ( متروپول ) شمال را به اشغال خود در آوردند. طالبان زورگو، با ارتش اشغالگر، یکسان خوانده می شوند. در عین زمان آمادگی به آن می گیرند تا قانون های ( دولت خدایی ) خود را با خونریزی ها و آتش زدن ها عملی کنند....

کم از کم کلیه کسان در مقام های عالی رهبری طالبان به شمال کشور آمده اند. آنان به این خاطر بدین جا ریختند تا حاکمیت یکه تازانه ی خویش را در اینجا برقرار کنند. بسیار زود پیمان هایی که با جنرال بسته بودند، سخن کهنه و کاغذ بیکاره شمرده شد. " آنان بر تعهد خود به خود مختاری ما پایدار باقی نماندند " این سخن را جنرال ملک تلفونی گزارش داد. " ما به توافق رسیده بودیم که یک کمیسیون را موظف سازیم تا در کابل یک حکومت ائتلافی را به وجود آوریم. وعده داده بودند که نیرو های مرا خلع سلاح نمی کنند."

مردم خوب می فهمیدند، چه چیزی در انتظار شان بود:

لیکن طالبان پا بند هیچ یک از توافقنامه های خود نیستند. هنگامی که آنان تلاش کردند تا در مزار شریف ملیشه های اهل تشییع حزب وحدت، متحد پیشین دوستم را خلع سلاح کنند: رویداد ناخوشایندی رخ داد. نیرو های جنرال ملک به رده ی جنگجویان اهل تشییع پیوستند. مانند آتش دورانی جنگجویان در شهر با داشتن ۲,۵ میلیون نفوس به حمله ها پرداختند. همچنان مردم که می فهمیدند چه چیزی از سوی طالبان در انتظار آنان است، هزار های شان به جنگ ابزار دست بردند. در چند ساعت اندک خیابان ها از مرده ی جنگجوی طالبان پر شده است. مزار شریف می سوزد. " از ساعت ها بدین سو در اینجا به مانند وسایل آتشزا، آتش بازی روان است و شعله های آتش و دود به بالا می رود. در همه جا مرده ی طالبان افتیده است " احمد گل تخنیکر اداره ی تیلیفون افغانستان در شهر مزار شریف که از اتاق شبکه ی تیلیفون خود به سوی شهر نگاه می کرد، وضعیت را این گونه به تصویر کشید:

در مزار شریف و دیگر شهر ها در شمال کشور در دو روز، ۲۰۰۰ تن از طالبان کشته شدند، ۸۰۰۰ تن زخمی و یا اسیر گرفته شده اند. در بین این شمار باید ۳۰۰ تن پاکستانی بوده باشد. برخی افسران عالی رتبه ی ارتش پاکستان نیز بنابر گفته ی یک جنرال اتحاد شمال، در میان این اسیران بودند. شش فروند ماشین ( هواپیمای) باربری پاکستان به غنیمت گرفته شد. معاون جلسه ی پارلمانی اتحادیه اروپا (OSZE)، Willy Wimmer آلمانی چند روز پیشتر هشدار داده بود: " در پاکستان باید هر کس انگشت خود را از این کار به دور نگهدارد که کمبود و یا نبود جنگجویان را در رده های طالبان با آوردن نیرو های نظامی از پاکستان دوباره پوره کند. هزار ها جنگجوی اسیر پاکستانی در نزد اتحاد شمال و در زیر پرستاری صلیب سرخ سخن از مسؤولیت آشکار پاکستان می گوید."

تا کنون هرگز در تاریخ کوتاه ی شان، طالبان یک چنین شکست شرم آور را پشت سر نگذاشته بودند. سر بالای گردن رهبران آنان تلاش ورزیدند تا فرار کنند. در فرودگاه مزار شریف برخی از سران طالبان که می خواستند با هواپیمای دولتی (آریانا) به کابل بیایند، بازداشت و زندانی شدند: ملا غوث وزیر خارجه، ملا عبدالرزاق استاندار هرات، ملا احسان الله عضو شورای شش نفری طالبان در کابل و عزیز خان سفیر پاکستان، کسی که عملیات طالبان را در شمال سازماندهی و رهبری می کرد.... در این میان اتحاد شمال در همه ی جبهه های جنگ حمله ها را پس زدند. در شمال غرب در استان بادغیس، نیرو های شمال شهر قلعه نو مهمترین قرارگاه طالبان را از اشغال آزاد کردند و به طرف هرات به پیش رفتند. مسعود تاجیک بر طالبان در جاده ی سالنگ حمله برد و استان های پروان و کاپیسا را به دست آورد و بار دیگر در نزدیکی های کابل رسید. در افغانستان مرکزی، حزب وحدت، طالبان را از یک محل راهبردی کونل شبر در شمال غربی کابل، جایی که آنان ( طالبان ) آنجا را از چند ماه به محاصره کشیده بودند، بیرون راندند. بیشتر از ۳۰۰ جنگجوی طالبان بنابر گفته ی رهبری هزاره ها باید از بین رفته باشند و بالاتر از ۲۰۰ تن به اسارت در آمده اند.

بسیار به سختی و تلخی، طالبان در تلاش اند تا موضع های خود را نگداری کنند. در جایی که همیشه نیرو های تازه نفس را به میدان های زد و خورد می آورند، جنگجویان خود را پیوسته از مدرسه های آموزش قران در پاکستان سر باز گیری می کنند. یک طالب، که یک شاگرد آموزش قران است. همیشه پاکستانی ها هستند، همان جنگجویان خدا که همچنان در کشمیر بر ضد ارتش هند گمارده می شوند. هر گاه از کابل نیرو های تازه نفس خواسته شود، فوری هزار ها جنگجو را مارش می دهند، در زمره ی آنان سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) اعضای نظامی خود را پنهانی می فرستد. سوار بر موتر های باربری و یا بس ها آنان به کابل آورده می شوند و از آنجا به جبهه های جنگ در افغانستان گسیل می یابند، آنگونه که این روش در روز های پایانی پس از شکست طالبان در شمال به کار گرفته شد....

... در زمان اشغال شوروی، استخبارات نظامی پاکستان (آی اس آی) همه سر نخ ها را در دست خود نگهداشته بود، کلیه گروه های مجاهدین را بر ضد روس ها و متحدان شان در کابل، متحد کرده بود. ولی امروز جنگ بر ضد یک دشمن بیرونی نیست، این پاکستان است که طالبان را به عنوان یک بازوی قدرت به وجود آورد و کنون به یک گروه در جنگ شهروندی افغانستان مبدل شده است. در پشت پاکستان، ایالات متحده ی آمریکا سرگرم کش کردن سر نخ ها در افغانستان است. در شهر پشاور پاکستان، پنجاه تن اجنت سی آی ای نشسته اند و آنان سیاست آی اس آی را در مورد افغانستان رهبری می کنند. همچنان آنان با نیرومندی در درگیری ها بین افغانستانی ها، مداخله می کنند. اندکی پیشتر از بر افتیدن دوستم یک تن وظیفه دار سی آی ای یک نماینده از واشنگتن و دو تن از پاکستان به نزد او در شیرغان آمدند. " آنان سعی کردند تا مرا بترسانند ( تهدیدکنند)، در این میان مرا به آن متوجه ساختند که من تنها کمتر از سی



در صد قلمرو افغانستان را زیر اداره ی خود دارم. آنان از موضوع پشتیبانی خویش از طالبان پنهان کاری نکردند" چنین است سخنان از قدرت افنیده، جنرال از بیک دوستم...."

به روز ۷ / ۳ / ۱۳۷۶ ملیشه های طالبان در همه جبهه های جنگ در شمال افغانستان به پس رانده شدند. آژانس خبر رسانی ایران (ایرنا) گزارش داد که یک جبهه ی متحد جدید به اشتراک کلیه گروه های مخالف طالبان به وجود آمده است. قوای احمد شاه مسعود، حزب اسلامی حکمتیار، حزب وحدت اسلامی، جبهه ی نجات ملی، حرکت انقلاب اسلامی و جنبش ملی اسلامی شمال به این هدف متحد شده اند تا برخاستن همگانی را بر ضد طالبان سازماندهی کنند. سخنگوی جبهه ی جدید، هر گونه گفت و گو را با طالبان رد کرده، افزود که شهرستان های خنجان و دوشی از اشغال طالبان بیرون آورده شده است. در بین اسیران جنگی شماری از کارمندان نظامی پاکستان است که نمایندگان رسانه های جهان می توانند در محل با آنان دیدار کنند (خبر تاریخ ۳ / ۶ / ۱۹۹۷ رادیو تهران، برگردان از آلمانی).

کنون بایسته است تا پیش زمینه ها و پس گرد رویداد های شمال افغانستان، از دیدگاه های گوناگون به خوانش گرفته شود:

-در بخشی از یک نبشته زیر عنوان " اتحاد جدید مخالفان طالبان در افغانستان" بر بنیاد گزارش روز ۶ / ۶ / ۱۹۹۷ از دهلی جدید، آمده است (برگردان):

" ادامه ی جنگ در چند جای:

جنگ میان طالبان و نیرو های مخالف آنان در سه جبهه دوام دارد: در همواری های شمالی ( شمال کابل تا نقطه ی آغاز بزرگراه سالنگ) طالبان تلاش دارند تا شهرستان جبل السراج را دوباره اشغال کنند. از آن زمان که احمد شاه مسعود آتش جنگ ها را بر ضد طالبان در کوتل سالنگ، راه مهم و راهبردی و گذرگاه در آمدن به شمال افغانستان، شعله ور کرد و یک پل را بالای دریای غوربند در جنوب جبل السراج به هوا پراند ( انفجار داد)، امکان حمله ی طالبان از طرف شرقی از بین رفت. در شمال کوتل سالنگ، جنگ ها در شهر پلخمری در گره گاه جدا شدن سرک به سوی شمال غرب و شمال شرق کشور، تمرکز یافته است. ۳۰۰ تن جنگجوی طالب که در بین آنان [امیر خان] متقی وزیر اطلاعات طالبان نیز است در محاصره گیر مانده اند.

شکست طالبان در شمال دستاویز شکسته شدن دیوار محاصره ی حزب وحدت اهل تشیع در بامیان شد و طالبان را از دره ی غوربند به پس راندند و آنان نتوانستند حمله ی جوابی را سازماندهی کنند و خط های جبهه ی پیشین را سر از نو به وجود آوردند. پراکنده شدن نیرو های نظامی طالبان در جبهه های جنگ، بدون شک توانایی آنان را کاهش داد. این کار سبب شد که پاکستان مدافع سرسخت طالبان، پشتیبانی خود را از آنان بیشتر کند، همان چیزی که تا کنون مقام های پاکستانی آنرا نمی پذیرند و ارتباط شان را با طالبان پنهان نگه می دارند. گزارش های خبری آژانس های خبرگزاری از منطقه ی مرزی میان افغانستان و پاکستان سخن از آن می گویند که صد ها عراده بس و دیگر موتر های باربری [ پر از قوای تازه نفس ] با بیرق های سفید طالبان در تهانه اداره ی مرزی پاکستان در چمن به طرف پایگاه مرکزی طالبان، به شهر کندهار به راه افنیده اند. در میان سرنشین ها شمار زیاد جوانان خود را پاکستانی معرفی می کنند و می خواهند در کنار طالبان به خاطر اسلام بجنگند. روزنامه های پاکستان گزارش دادند که یک هفته پیش چهار افسر عالیرتبه ی سازمان استخبارات نظامی پاکستان ( آی اس آی ) در نتیجه ی واژگون شدن یک فروند هلیکوپتر در شمال افغانستان، کشته شدند. روزنامه ی سندی تیلگراف ( Sunday Telegraf ) چاپ لندن نگاشته است که اسلام آباد یک اندازه ی بزرگ جنگ ابزار را از راه مرز ها به افغانستان فرستاده است و افریدی رییس آی اس آی کلیه عملیات طالبان را از کابل رهبری می کند.

### رخنه ی چشمگیر اسلام آباد:

چنان دیده می شود که مردم در پاکستان بر ضد پشتیبانی از طالبان است. تحلیل گران فکر می کنند که گروه های اسلامی در حال نظامی ( ملیتاریزه) شدن هستند. این پیشامد می تواند دشمنی مردم را با حکومت در خود پاکستان بر انگیزد، هر گاه طالبان بتوانند قدرت خود را تحکیم دهند. برخورد های خونین فرقه ای کنونی میان سنی ها و شیعه های پاکستان نمایانگر همین گفته است. سخن نگفتن نواز شریف نخست وزیر درباره ی مسایل در افغانستان، حاکی از آن است که حکومت پاکستان در دو راهی، متحد



طالبان و یا بازیگر نقش میانجی گرانه، گیر مانده است. لیکن موضع گیری [گوهر] ایوب خان فرزند [فیلد مارشال ایوب خان] دیکتاتور نظامی پیشین پاکستان که خود یک شخص نظامی و وابسته به آی اس آی است، در حال حاضر وظیفه وزارت خارجه را به دوش دارد، با شناسایی رسمی و دیپلماتیک طالبان، پس از فرار جنرال دوستم رهبر ازبیک ها، چهره ی بیطرفی پاکستان را واژگون کرد. در عین زمان زمامداران در پاکستان تلاش می ورزند تا دیپلماسی پشتیبانی نظامی را با تامین تأثیر گذاری چشمگیر بر طالبان، یک برابر کنند. [شیر محمد عباس] ستانکزی معاون وزیر خارجه ی طالبان در هفته ی روان در اسلام آباد بود، دیدار او از پاکستان به خاطری صورت گرفته بود تا از موضع گیری ثابت رهبری طالبان در کابل، در برابر مخالفان در شمال به دوستان پاکستانی اطمینان بدهد...." ( روزنامه ی آلمانی زبان: Neue Züricher Zeitung تاریخ ۷ / ۶ / ۱۹۹۷).

اری! طالبان و متحدان پاکستانی آنان در یک نبرد خونین ۱۵ ساعته با پذیرش زیان های سنگین جانی شکست خوردند و از شهر مزار شریف به بیرون رانده شدند؛ ولی این پیروزی مفهوم چیره شدن کامل اتحاد شمال را نمی رسانید؛ زیرا این اتحاد تا آنجا لرزان و بی پایه بود که اعتماد بر آن دل شیر می خواست. چستی اصلی و بنیادی اتحاد به وجود آمده را پس از رانده شدن ملیشه ها، روش بی اعتمادی و دشمنی با همدیگر، آشکار می کرد. از سوی دیگر جنرال عبدالملک شورش از خود چهره دوگانه به نمایش می گذاشت. این دورویی وی در هنگام یک نشست خبری مشترک با برهان الدین ربانی، در مزار شریف به خوبی نمودار شد. رییس جمهوری برکنار شده به خبرنگاران داخلی و خارجی چنین گفت: " ما مطمئن هستیم که جنرال ملک پس از همه ی این آزمون ها، دیگر اجازه ی آمدن طالبان را به شمال افغانستان نمی دهد." بر عکس آن، جنرال ملک تالار کنفرانس را به بهانه ی گفت و گو با فرماندهان ترک کرد و با شتاب به دفتر خود آمد و در برابر خبرنگارانی که انتظار آمدن او را می کشیدند، گفت: " من هر لحظ آماده ی گفت و گو با طالبان هستم."

تنها این نبود: در اوج شادی بر افتیدن گذرای شمال به دست طالبان، ۲۰۰۰ و یا ۳۰۰۰ تن از ملیشه های بنیادگرا به هدف برپایی حاکمیت خویش، از مزار شریف به سوی پلخمری به راه افتیدند. لیکن پس از شکست طالبان، ارتباط این جنگجویان با کابل بریده شد. تنها یک حمله ی یکجایی و هماهنگ می توانست فعالیت و حرکت های آنان را خنثی کند و خود شان خلع سلاح می شدند؛ ولی قوای جنرال ملک بر ضد آنان اقدام پیگیر و راستین و کوبنده را در پیش نگرفت. این شمار جنگجویان طالبان به کمک بشیر خان بغلانی ( از حزب اسلامی گلبدین جکمیتیار ) استاندار بغلان و عارف خان ( فرمانده جمعیتی ) استاندار کندز، از پلخمری به کندز رسیدند و در آنجا پایگاه مستحکمی را بنا نهادند که پس از آن درد سر فراوانی را به بار آوردند.

پیشینه ی زمینه سازی برای آوردن تغییر منفی در وضعیت در شمال افغانستان، آمدن طالبان، شعله ور شدن جنگ های خانمان سوز، بر بادی و ویرانی و کشتار شهروندان بیگناه، در برگ های یک کتاب که با دیدگاه ها و تحلیل های صاحب نظران سیاسی، نزدیکی بیشتر دارد، به شرح زیرین آمده است:

" از جانب دیگر در داخل جنبش کشیده گی های قبلی وجود دارد [داشت] و رسول پهلوان در مقابل دوستم بی تفاوت برخورد می کند [کرد] که سر انجام رسول پهلوان ذریعه بادی گاردش ترور می شود پلان ترور رسول پهلوان بسیار آگاهانه ترتیب شده بود رسول پهلوان [به] وسیله محافظش کشته می شود و محافظ ذریعه شخص مسلح دیگر. اکثراً در صفحات شمال گفته می شد که محافظ رسول را بخاطر آن کشتند که در جریان تحقیق بعدی اعتراف نکنند که بوسیله کدام شخص پلان ترور رسول داده شده بود.

رسول پهلوان معاون جنبش ملی جنرال دوستم و قوماندان قرقه ۱۱ و ۵ ریس شورای نظامی ولایت فاریاب بود. آدم بیرحم، آدمکش و ظالم بود که قرار گفته مردم شمال هیچگونه رحم و شفقت نداشت چندین زن داشت آدم عیاش و خوشگذران بود.

بعد از کشته شدن رسول پهلوان هر کس هر چه می گفت یکی می گفت [که] توسط جنرال دوستم ترور گردیده و دیگری می گفت که [به دست] جنرال عبدالملک برادر ناتنی آن بخاطر غصب قدرت سیاسی و نظامی اش ترور گردیده است.

در داخل جنبش بصورت مخفیانه از جانب جنرال ملک گفته می شد که توسط جنرال دوستم ترور گردیده ولی دوستم بمراتب ها [همیشه] از قضیه منکر و کشته شدن رسول پهلوان را یک خساره جبران ناپذیر می گفت. قبل از آن و بعد از آن یک سلسله بی اعتمادی و نارضایتی در داخل جنبش به چشم می خورد و گل محمد پهلوان که در جای برادرش جانشین گردیده بود و ریس شورای نظامی ولایت فاریاب بود

قدرت نظامی اش را تحکیم بخشید و بطور دایم در فاریاب جابجای [جابجا بود] و به مزار شریف سفر نمی کرد.

احمد شاه مسعود با کینه [ای] که از جنرال دوستم در دل داشت موقع را غنیمت شمرد و کار سیاسی را با جنرال ملک و جنرال گل محمد برادران رسول پهلوان آغاز می کند [آغاز کرد] " اگر چه در صفحات شمال گفته می شد که رسول پهلوان روابط قبلی با مسعود داشت. "

[مسعود] جنرال ملک و جنرال گل محمد پهلوان را وادار می سازد که دست به قیام مسلحانه علیه دوستم بزنند [بزنند] آنان استدلال می کند [می کردند] که نمی تواند [نمی توانند] در مقابل دوستم مقاومت کند [کنند] و پلان مهم از جانب ایران و روسیه ترتیب می گردد تا بصورت موقت با طالبان ائتلاف صورت گیرد هم زمینه از بین رفتن دوستم مساعد می شود و هم طالبان ضربه می خورد [می خوردند] بناً قوت های رسول پهلوان با طالبان ارتباط می گیرد [می گیرند] و جنرال ملک به طالبان اطمینان می دهد که بعد از آن [که] شمال را تصفیه کردم شما را دعوت می کنم [تا] در صفحات شمال شریعت نافذ گردد. دوستم بعد از بوجود آمدن طالبان و سفر های متواتر آن به کشور های مختلف از جمله آمریکا، انگلستان، روسیه، ازبکستان و پاکستان دیگر علاقه چندان به جنگ ندارد [نداشت] و خط اول جبهه جنگ آن در غورماچ با طالبان اکثرأ آرام بوده و کم جنگ پیش می آمد.

و ملاقات های پی در پی آن با نمایندگان سازمان ملل متحد خواهان آمدن یک صلح سراسری در افغانستان است [بود] طوری که نماینده خاص سر منشی سازمان ملل متحد می گوید " تمام ملاقات های ما با جنرال دوستم نهایت سازنده بوده است، وی از مساعی ما کاملاً پشتیبانی کرده است. ...."

چگونه نیروهای طالبان در شمال به دام افتید [افتیدند]؟

در اثر کار سیاسی و اطلاعاتی احمد شاه مسعود روابط با جنرال ملک و جنرال گل محمد پهلوان پیدا می کند و پلان ترتیب می کند که دوستم را اسیر نموده جوزجان و سرپل را تصرف نمایند که در این ائتلاف تازه جنرال غفار پهلوان معاون جنبش و قوماندان فرقه ۵۱۰ ریس شورای نظامی ولایت سرپل نیز می پیوندد و در خط اول [به] طالبان نیز اطلاع می دهند که ما جوزجان و مزار شریف را اشغال و شما قانون اسلامی را تطبیق نماینده طالبان می پذیرند و در عین زمان تعداد هزار نفر از قوت های جنرال دوستم و هزار نفر از نیرو های حوزه جنوب غرب تحت قوماندۀ اسمعیل خان امیر عمومی حوزه جنوب غرب نیز می باشد. اسمعیل خان که در حوادث هرات مسعود را ملامت می کند و آن را باعث سقوط جنوب غرب می داند با دوستم در یک ائتلاف قرار می گیرد و ضدیت خاص نسبت به مسعود دارد و چند روز قبل در یک مصاحبه به BBC می گوید [گفت] که به تعداد ۴۰۰ نفر فدایی را جمع آوری و عنقریب پلان حمله بالای هرات را دارد.

پلان جنرال ملک و احمد شاه مسعود آغاز می گردد از غورماچ شروع می شود و تعداد هزار نفری را که از دوستم تحت رهبری عبدالمجید روزی معاون جنبش قرار دارد عرصه را به خود تنگ می بیند ناگذیر [ناگزیر] به کودتاچیان می پیوندد و اسمعیل خان را با نیرو هایش یکجا خلع سلاح [می کند] و ذریعه جنرال ملک به طالبان تسلیم می دهد که دست مسعود نیز [در] عقب پرده قرار دارد و دست بسته اسمعیل خان را تسلیم می نمایند تا بتواند رقیب اصلی خود را به دام اندازد و از جانب دیگر طالبان را مطمئن سازند که پیوستن جنرال ملک صادقانه است ولی یک نفر از یک اسیر نمی گردد و جنرال مجید روزی طی یک گفتگو با BBC از روی مجبوری دوستم را خاین خطاب می کند و او را مانع صلح در افغانستان می دانند [داند] که غفار پهلوان و همایون فوزی نیز همین گفتار را تکرار می کند [می کنند] و قرار گفته بعضی ها اسمعیل خان به نیرو های طالبان گفته است که بالای ملک اعتماد نکنید و هم زمزمه از هراتیان شنیده می شود که اسمعیل خان را باید یکجای [یکجا] با نیرو های از یک تسلیم می کردند....

کودتاچیان سرپل و فاریاب را سقوط می دهند [سقوط دادند] پیشروی به جانب جوزجان به کندی ادامه دارد [روان بود] و دوستم خط دفاعی را تشکیل می دهد [تشکیل داد] تا علیه ملک جنگ را آغاز کند ولی در اثر تقاضای ریش سفیدان و مردم محل جوزجان و مزار شریف را رها و ذریعه هواپیما عازم ترکیه می گردد [عازم ترکیه شد] و حوادث شمال را زیر نظر می گیرد [زیر نظر داشت] تا ببیند چه می شود و هم ترکیه رسماً اعلان می کند [اعلان کرد] که جنرال دوستم مهمان کشور ماست تا هر زمان که خواسته باشد می تواند در خاک ترکیه زندگی کند.

جنرال ملک تلاش دارد [کرد] که [تا] اگر بتواند حزب وحدت [را] در شمال که تحت رهبری حاجی محمد محقق است خلع سلاح نماید ولی حزب وحدت قضیه را درک می کند [درک کرده] و به استحقاقات خود توجه می نمایند [توجه نمود].

از ولایت جوزجان جنرال ملک نیرو های طالبان را دعوت می کند [دعوت کرد] که غرض تطبیق شریعت [شریعت] به مزارشریف بیابند، طالبان سرشار از باده پیروزی از زمین و هوا عازم مزارشریف می گردند [عازم مزارشریف شدند] بدون اینکه بدانند چه دام گسترده شده است.

نیروهای کابل آن [نیرو های آنها از کابل] نیز از طریق سالنگ [پس از آن] که به هدایت مسعود و تطبیق پلان بصیر سالنگی نیز به آنان تسلیم می گردد [تسلیم شد موفق به پیشروی به سوی شمال شدند]، سید منصور نادری نیز پلخمری را ترک و به دره کیان با تمام وسایل نظامی اش می رود [رفت] و چون جنرال دوستم دیگر در داخل کشور نیست باید بخاطر زنده ماندنش متحد تازه پیدا کند که مسعود بسوی دست دراز می کند [دراز کرد] و زمینه ائتلاف او را به شورای نظار مساعد می سازد [مساعد ساخت]. بعد از اینکه نیرو های طالبان از سالنگ عبور می کند [عبور کردند] مسعود با فیر راکت لونا به تونل سالنگ صدمه می رساند [صدمه رسانید] تا در بازگشت نیرو های طالبان نتوانند [نتوانند] از آن استفاده کنند [کنند]. آنجا [در اینجا] باید طالبان متوجه می شدند که زیر کاسه نیم کاسه ای موجود است. بعد از اینکه طالبان داخل مزارشریف می گردند [گردیدند] بعد از یکی دو روز بنام قیام مردم نیرو های حزب وحدت به رهبری محقق، نیرو های جنبش به رهبری جنرال ملک، نیرو های جمعیت به رهبری استاد عطا، نیرو های حزب اسلامی به رهبری جمعه خان همدرد یکجای [یکجایی] و مشترک علیه مهمانش [مهمانان ناخوانده] که در خانه اش [شان] حملات نظامی را آغاز می کند [آغاز کردند]. که قبلاً این نیرو ها در محلات مهم مخفی شده بودند.

از یک طرف از قسمت میمنه و از طرف دیگر از تونل سالنگ راهی [راه های] عقب نشینی قطع گردیده بود که طالبان دیگر عقب نشینی [کرده] نتوانست [نتوانستند].

در نبرد مزارشریف هزاران نفر از دو جانب کشته می شود [کشته شدند] و ائتلاف جنرال ملک مزارشریف، سمنگان، جوزجان و فاریاب میمنه و سرپل را از طالبان پاکسازی و صد ها نفر [از] طالبان را به اسارت می گیرند [به اسارت گرفتند]. که بعد ها اجساد طالبان از دشت لیلی کشف گردید که ذریعه جنرال ملک دسته جمعی تیر باران گردیده بود [شده بودند] سازمان ملل متحد [و] بعضی نماینده گان حقوق بشر نیز از آنجا دیدن کردند.

بعد از تصفیه شمال از [وجود] طالبان طرفداران جنرال دوستم را زندانی و اعدام می نمایند [اعدام کردند] که از آن جمله حیدر جوزجانی که [از] طرفداران دوستم است [بود] کشته می شود [کشته شد]. مسعود، جنرال ملک، نماینده گان حزب وحدت، سید جعفر نادری در یک نشست به [در دره ی] پنجشیر شورای دفاع که زمانی [به کوشش] دوستم ایجاد گردیده بود منحل و شورای تازه یی بنام جبهه متحد اسلامی برای نجات افغانستان ایجاد می گردد [ایجاد کردند] و احمد شاه مسعود به صفت ریس شورا و وزیر دفاع تعیین می گردد [تعیین گردید].

و در شورای گذشته جنرال دوستم ریس شورا و وزیر دفاع بود. که در بین شورای جدید التاسیس جنرال ملک وزارت خارجه را می گیرد و معاون آن همه کاره مسعود داکتر عبدالله تعین می گردد و وزیر داخله حاجی محمد محقق تعین می شود از حزب وحدت. دیگر جنبش وجود ندارد و تمام قوای آن تسلیم احمد شاه مسعود می گردد و قدرت سیاسی و نظامی شمال به او تعلق می گیرد و راکت های اسکاد به هدایت مسعود تخریب می گردد و طیاره های نظامی آن به کولاب انتقال داده می شود. " ( صبا، بصیر، کتاب: " از تصرف کابل تا سقوط مزار "، سال چاپ: بهار ۱۳۷۹ ش، ناشر: مرکز مطبوعاتی افغانستان پشاور، صص ۱۸۳-۱۷۸).

شکست ننگین و شرم آور طالبان و پشتیبانی پاکستانی ها و سعودی ها از آنان در تاخت و تاز به شمال افغانستان، در رده ی نیرو های سیاسی و جنگی محل نیز آرایش جدیدی را به وجود آورد و همزمان به آن دشواری های تازه ای را برای باشندگان روستا ها، شهرستان ها و شهر ها سر هم بندی کرد. هر چند ناکامی طالبان و پاکستانی ها و پیروزی جبهه ی متحد در شمال، رویداد های گذرا بودند و وضعیت به مانند روز های گذشته خیلی ها لرزان بود و هر آن، رخ دادن رویداد های خونین دیگری را گواهی می داد؛ ولی هوس قدرت نمایی های طرف ها به شکل گسترده بالا گرفته بود.

احمد طاهری (Ahmed Taheri) تحلیلگر مسایل افغانستان در بخشی از نبشته ی خود زیر عنوان " طالبان در تنگنا گیر مانده اند " نگاشته است (برگردان):

" از چند روز بدین طرف در کابل سر از نو آتش جنگ های سختی شعله ور شده است. پایتخت افغانستان که طالبان افراطی و بنیادگرا بر آن حکومت می رانند، از زمین و هوا زیر باران موشک قرار دارد. بخش های از شمال کابل به زیر اداره ی " جبهه ی متحد اسلامی برای نجات افغانستان "، همان اتحاد گروه های مخالف طالبان، در آمده است.

هسته اتحاد جدید از جنگجویان فرمانده تاجیک احمد شاه مسعود، نیروهای جنرال ازبیک ملک پهلوان و نظامیان حزب وحدت هزاره های اهل تشیع، تشکیل شده است. همزمان به اینکه ملک پهلوان و مسعود از راه های شمال برای پیشروی به سوی کابل در حرکت اند، از گذرگاه های غرب و جنوب پایتخت نیز هزاره ها علیه طالبان سنی مذهب می جنگند. با آزاد سازی میرپچه کوت در سی کیلومتری شمال کابل، جبهه ی متحد اسلامی توانایی آنرا پیدا کرده که به آسانی مرکز را زیر باران موشک، قرار دهد. با وجود آن، کابل را خطر بر افتیدن تهدید نمی کند؛ زیرا طالبان به کمک نظامیان پاکستانی دورا دور کمربند امنیتی شهر را، ماین فرش کرده اند. چون بزرگراه جنوب شرقی در راه کوتل خیبر باز است؛ بنابراین طالبان در خصوص تامین شدن با جنگ ابزار ها و مواد مصرفی از گدام های پاکستان، کشور همسایه افغانستان، به مشکلی روبرو نیستند و نگرانی نیز ندارند، به خاطری که پاکستان با همه ی توانایی از آنان پشتیبانی می کند...." ( روزنامه ی آلمانی Die Tageszeitung تاریخ ۱۹۹۷ / ۷ / ۲۶ ).

احمد شاه مسعود دلیل دست نزدن به حمله ی نظامی بر کابل را به خاطر بیرون راندن طالبان از پایتخت، جلوگیری از آمدن زیان های جانی در میان باشندگان، عنوان می کرد؛ ولی شلیک موشک ها را مجاز می دانست. در گذشته ملیشه های طالبان نیز چنین یاهه سرایی ها را به خورد مردم می دادند؛ لیکن از پایگاه نظامی در چهار آسیاب و کوه های اطراف کابل، همه روزه، دوامدار بر شهر، موشک پرتاب می کردند که زیان های جانی و مالی زیادی را به بار می آورد.

با رانده شدن پیروزمندانه طالبان از وادی شمالی، پس از جون ۱۹۹۷ نیرو های احمد شاه مسعود در فاصله ی ۲۰ کیلومتری نزدیک به شهر کابل جابجا شدند و گاه گاهی شهر را بمباران می کردند. در درازای سال های جنگ شهروندی در افغانستان که برای دوام و سنگینی آن، خارجی ها با هدف های غرض آلود، سر نخ ها را کش می کردند، همیشه رویداد های شگفتی آور رخ داده است. طالبان بنیادگرا که می خواستند با پشتیبانی آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی با شتاب و بدون توجه به بافت قومی، زبانی، روابط اجتماعی، رسم و رواج های مردم، برنامه های واپس گرایانه خود را در استان های شمالی افغانستان نیز پیاده کنند، با خشم و نفرت مردم روبرو شدند و شکست خوردند؛ ولی یگانه رمز پیروزی آنان در این بود که توانستند ناتوانی ها، ضعف ها و پراگندگی های ساختار اتحاد شمال را دریابند و برنامه ی حمله های آینده ی خود را بر بنای وضعیت حاکم در درون اتحاد هماهنگ سازند. آنگونه که در برگ های پیشتر یادآوری شد، ۳۰۰۰ تن جنگجوی ملیشه، زیر قوماندان ی امیر خان متقی وزیر اطلاعات طالبان به کمک فرماندهان محلی به دلیل پیوند های تباری و زبانی در استان کندز جای گرفتند. این قوای فراری و گیرمانده ی طالبان، برای جبهه ی متحد در دسر های بزرگی را به وجود آورد و حتا حرکت های جنگی آنان تا به دروازه های شهر مزار شریف نیز رسید.

احمد رشید در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " کمپاین جنگی برق آسای طالبان در شمال افغانستان " نگاشته است ( برگردان):

" ملیشه های اسلامی طالبان که از چهار ماه پیش کم از کم بر ۲ بر ۳ حصه ی خاک افغانستان حاکمیت می رانند، در این روز های پسین، ناگهانی به اقدام های جنگی تازه ای بر ضد مخالفان در مزار شریف دست زدند. به روز یکشنبه شماری از طالبان از پایگاه نظامی خود در کندز در ۱۴۰ کیلومتری شرق مزار شریف، کوتل ایرگنگ را به اشغال خود در آوردند و شتاب به خرج دادند تا به پیشروی به طرف غرب ادامه دهند.

طالبان به روز یکشنبه، شهرک بازرگانی تاشقرغان در بزرگراه کابل-مزار شریف را اشغال کردند. بر اساس گفته ی طالبان جنگجویان آنان به شمار ۲۰۰۰ تن، یک ضد حمله ی نیرو های جنرال ازبیک عبدالملک را واپس زدند. آنان اداره ی فرودگاه مزار شریف را به دست گرفتند و بنابر گفته ی خود آنان در روز چهارشنبه داخل شهر شدند.

اینکه در مزار شریف جنگ سختی روان است تا کنون از طرف کدام شاهد عینی غیر وابسته تأیید نشده است. بر پایه گزارش های تأیید نا شده: پیروزی های نظامی فوری طالبان [ در اطراف شهر مزار شریف ] باید پیامد شورش در درون جنبش علیه جنرال ملک بوده باشد؛ زیرا طرفداران جنرال دوستم که جنرال ملک [ از پی یک توطئه سازمان یافته از سوی سی ای ای و آی اس آی و استخبارات سلطنت آل سعود ] وی را [ به کمک طالبان ] از قدرت بر انداخت، کنون در برابر او به پا خاسته و ملک را از صحنه به بیرون رانند. ملیشه های طالبان ادعا کردند که یک شمار فرماندهان در شهر مزار شریف به آنان پیوسته و در جنگ ها با حزب وحدت اهل تشیع، در کنار طالبان قرار دارند؛ بنابراین برخی نواحی را به دست آوردند...." ( روزنامه ی آلمانی زبان: Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۹۹۷ / ۹ / ۱۱ ).

جنرال ملک و نزدیک ترین اطرافیان به دلیل اینکه از سوی آی اس آی با دالر های آمریکایی خریداری شده بودند، روز به روز از بین مردم راند می شدند. پهلوان شورشی تازه به قدرت رسیده از یک سو آدم بی تجربه بود و از سوی دیگر توانایی و کفایت کاری رهبری سیاسی و نظامی جنبش ملی اسلامی و حوزه ی شمال را نداشت. نبود پختگی سیاسی و نظامی و اراده ی استوار در وجود جنرال ملک و خیانت وی به مردم و سازشکاری با دشمنان، سبب آن شد که کشیدگی های آشکار و پنهان خود را با دیگر رهبران جبهه ی متحد، حل کرده نتواند. افزون بر آن سمت دهی کار های اداره و اقتصاد و نگهداری موازنه ی روابط با کشور های همسایه، بویژه با ازبیکستان، بالاتر از فهم، کفایت کاری و توانایی سازماندهی و تجربه ی سیاسی جنرال ملک بود؛ از این رو سرکشی و ناخشنودی مردم از شیوه ی کار و اداره ی او به اوج خود رسیده بود.

در گیر و دار این تغییر آمدن ها در وضعیت سیاسی، در سپتامبر ۱۹۹۷، جنرال ملک و برادرش گل محمد پهلوان، از پیامد به پا خاستن اعضای جنبش ملی اسلامی، ناگزیر شدند که مزار شریف را ترک گویند و رهسپار فاریاب شوند. در همین وقت بود که سخن بازگشت جنرال دوستم بالا گرفت. بنابر خواست مردم و قرار گزارش های نشر شده در رسانه های همگانی، به خواهش برهان الدین ربانی، کریم خلیلی و حاجی محمد محقق، زمینه ی آن فراهم آمد تا جنرال دوستم پس از یک دوری چهار ماهه به وطن برگردد و مورد پذیرایی مردم قرار گیرد.

جنرال دوستم موفق شد که در یک زمان کوتاه، آهسته آهسته اداره ی خود را بر موضع های از دست رفته، از جمله استان فاریاب دوباره تامین کند و در قلعه ی جنگی قرارگاه بنا نهد. با این پیشامد جنرال ملک و گل محمد به ایران و یا ترکمنستان فرار کردند. با آمدن جنرال دوستم و سر و سامان گرفتن فعالیت های جنگی و نظامی جبهه ی متحد در شمال به همت وی، حرکت های پیشروانه ی طالبان بند و شکست های پیهم نصیب آنان شد و از شهرک تاشقرغان منطقه مهم و راهبردی در پنجاه کیلومتری شرق مزار شریف، همچنان از اطراف فرودگاه هوایی و همواری های نزدیک به دو سرکه در بزرگراه کابل - مزار شریف - حیرتان به کلی رانده شدند.

با دریغ و درد، افزون بر بی اتفاقی میان نیرو های جبهه ی متحد، حتا کارمندان سازمان ملل متحد در شمال افغانستان از طالبان خاطر خواهی می کردند. در این باره در بخشی از یک یادداشت کوتاه بر بنیاد گزارش بنگاه خبرگزاری فرانسپرس از نیویارک و اسلام آباد آمده است (برگردان):

" مخالفان طالبان، کارمندان ملل متحد را گنه کار خواندند که در جنگ ها در اطراف شهر مزار شریف پیرامون وضعیت منطقه برای هجوم آوران طالب جاسوسی کرده بودند. جبهه ی متحد این کارمندان را تهدید کردند که با [ واکنش های سختی ] روبرو می شوند. یکی از سخن گویان حزب وحدت اهل تشییع یادآور شد: ( ما آگاهی داریم که بمباران های هوایی بر شهر مزار شریف پس از فعالیت های جاسوسی کارمندان ملل متحد صورت گرفته است). هر گاه ملل متحد برای بند کردن پرواز هواپیما های جنگی طالبان گام بر ندارد، [ واکنش های سختی ] در برابر کارمندان آن سازمان نشان داده خواهد شد. حمله های هوایی طالبان بر شهر مزار شریف از دو روز بدین سوی، دوام دارد. جیت های جنگی نیز بر هدف های ملکی بمب ریختند." ( روزنامه ی آلمانی: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۰ / ۱۹۹۷ ).

بدون شک که انگیزه ی این همدردی و همکاری کارمندان ملل متحد با طالبان، از این جا سر بالا کرده بود که در جنگ های چند روزه در می ۱۹۹۷، کلیه گدام های سازمان مواد غذایی جهان (WFP) در شهر مزار شریف چور شده بودند؛ از این رو در برابر جبهه ی متحد، فضای بدبینی و بی اعتمادی به وجود آمده بود.

ناگفته نباید گذاشت که پس از بیرون راندن طالبان از مزار شریف و دیگر استان های شمالی افغانستان شمار دشواری ها نیز افزایش یافت. در گذشته دوستم با مشت آهنین در آنجا ها حاکمیت می راند و در شهر مزار شریف امنیت و آرامش نسبی برقرار بود؛ لیکن وضعیت تغییر کرد و هر تنظیم به نوبه ی خود در صدد به دست گرفتن اداره ی مزار شریف بودند. بدین سبب بی نظمی، بی امنیتی و نا آرامی هستی و زندگی مردم را تهدید می کرد. در مزار شریف زون های قدرت وابسته به جنبش ملی اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب وحدت، حزب اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی به وجود آمده بود. حزب وحدت اسلامی تلاش می ورزید تا به کمک جمهوری اسلامی ایران نسبت به دیگران، سخن نخست را بزند و دست بالا داشته باشد.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " افغانستان آمریکایی ها را به [یادآوری] خاطره ها می طلبد"، نشر شده در روزنامه ی فرانکفورتر آلمگینه (Frankfurter Allgemeine Zeitung) تاریخ ۹ / ۵ / ۱۹۹۸ نگاشته است:

"... هوایما های ایرانی هستند، از راه ترکمنستان نیروی نظامی و جنگ ابزار را به مزارشریف می آورند. همه روزه شمار زیادی از هوایما های ایرانی در فرودگاه هوایی مزارشریف نشست می کنند و به حزب وحدت اهل تشییع کمک نظامی می رسانند. شمار کارمندان نظامی ایران که در آنجا [در مزارشریف] جابجا شده اند تا متحدان شیعه خویش را در برابر همچسبان در درون اتحاد شمال نیرومندی دهند، به صد ها تن می رسد. حزب وحدت به کمک ایرانی ها شهر مزارشریف مرکز پیشین جنرال دوستم را زیر اداره ی خود نگهداشته؛ زیرا نیرو های آن حزب در شهر از نگر نظامی تغییر هایی را به وجود آورده است.

حزب وحدت و دوستم در یک اتحاد سیاسی و نظامی بر ضد طالبان قرار دارند. شهروندان اهل تشییع هزاره و ازبیک ها هر دو در تاریخ افغانستان زیر ستم قرار داشتند و [ادامه ی این ستم] از چندین سال بدین سو هدف ویژه ی طالبان پشتون نیز است. پس از بر افتیدن حاکمیت کمونیستی نجیب الله در اپریل ۱۹۹۲ ( در افغانستان هیچگاهی حاکمیت کمونیستی بنا نهاده نشده بود. این برجسب ها بیشتر به کوبیدن آب در هاون می ماند. مؤلف ) هر دو [ حزب وحدت و دوستم ] متحد یکدیگر بودند؛ لیکن با کودتای عبدالملک بر ضد دوستم در ماه می سال گذشته، ساختار تشکیلاتی شمال افغانستان بر هم خورد. با باز گشت جنرال ازبیک [دوستم] در سپتامبر سال پار و بیرون راندن عبدالملک از افغانستان، حزب وحدت اجازه نمی دهد که دوستم موضع های پیشین خود را در شمال داشته باشد....

در مزارشریف به مانند کابل، غم و درد و فاجعه تکرار می شود...کنون مرکز بازرگانی شمال [مزارشریف] را که امروز در آن فرکسیون های داخل اتحاد شمال: طرفداران ربانی رییس دولت برکنار شده از کابل، جناح های حزب وحدت و همچنان نیرو های دوستم، آنجا را دچار نزاع کرده اند، این خطر تهدید می کند. شورای تفاهم که به کمک ایران در مزارشریف به وجود آمده است و باید میان فرکسیون های حزب وحدت میانجیگری کند به یک اتحاد و یا قوه ی نظامی بالا رفته است. در آنجا جنگجویان حزب وحدت را افسران ایرانی آموزش می دهند. جنرال کنسولی ایران که در گذشته بی اهمیت بود، امروز [کار آن] با گماشته شدن ۳۰۰-۲۰۰ تن کارمند، مهم به نظر می آید. رییس حزب وحدت در مزارشریف [حاجی محمد] محقق را می توان همیشه با جنرال کنسول ایران دید. همچنان شما زیادی از اعضای سپاه پاسداران انقلاب ایران در امور کاری مداخله می دارند. دو جنرال ایرانی، نصیری و رحمانی در شهر [مزارشریف] عملیات نظامی را تنظیم می کنند.

بیگمان تهران تنها از برادران هم باور پشتیبانی نمی کند؛ بلکه ایرانی ها در میان ازبیک ها، به عبدالملک کودتاچی که در شهر مشهد در وضعیت پناهجویی بسر می برد، نیز یاری می رسانند. تهران حتا حکمتیار رهبر پشتون ها را که از نگر سیاسی بار بار نیست و نابود خوانده شده، از بر افتیدن [و غرق شدن] نجات داد.

... همین اکنون حکمتیار که از سال ۱۹۹۶ در ایران به گونه ی مهمان زندگی می کند، در ظاهر امر خود را سر از نو آرایش [قوا] می دهد تا یک نقش باور نکردنی را [در آینده ی] افغانستان بازی کند. او [حکمتیار] در آغاز امسال بدون اینکه از پیش آگاهی داده باشد به مزارشریف آمد. در شهر قدیمی بلخ خود را آرایش نظامی داد و در کنار حزب وحدت ایستاده شد: در شروع ماه اپریل دوستم دو فروند هوایما را از جمله یکی آن باربری N-23 ساخت روسیه که از ایران به پرواز در آمده بودند، ناگزیر به نشست در شهر شبرغان کرد. در این هوایما ها ۵۰۰۰ میل کلاشینکف و چندین افسر سپاه پاسداران انقلاب به هدف کمک به حکمتیار در بلخ، فرستاده شده بود. بنابر گفته ها شورای تفاهم باید در مزارشریف، افراطی های اسلامی را از کشور های همسایه، تاجیکستان و ازبیکستان برای پیشبرد جنگ و بر اندازی حکومت ها در دوشنبه و تاشکند، آموزش نظامی بدهد." (برگرفته از کتاب دیجیتال: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول)

در آن هنگام که طالبان می خواستند آتش درگیری های نظامی را از استان کندز به استان تخار بکشانند، برخی جای ها را زمین لرزه ی سختی برای بار دوم (بار نخست در فبروری ۱۹۹۸) تکان داد و هزار ها کشته و زخمی و ویرانی های بی شماری از خود بجا گذاشت. بیکر بیش از ۴۵۰۰ تن را از زیر خرابه ها بیرون کشیدند. به شهرستان های رستاق و چاه آب در تخار و شهرستان شهر بزرگ در استان بدخشان بسیار آسیب رسیده بود و بیشتر از ۵۰۰۰۰ تن آواره و بی خانمان شده بودند. در همین وقت نیز، طالبان بی فرهنگ و بی عاطفه با این ترفند که از کمک های خارجی و همکاری سازمان های امداد رسان جهانی، مخالفان سود می برند، در راه بردن کمک های انسانی بندش به وجود می آوردند و جنگ ها را دامن می زدند.

صدای آلمان (Deutsche Welle) به روز ۷ / ۵ / ۱۹۹۸ بر بنیاد خبر روز ۶ / ۵ / ۱۹۹۸ رادیو تهران (چشمه ی خبر الحیات) این سخنان را به نشر سپرد (برگردان):



" در شمال افغانستان بر خورد های نظامی میان نیرو های جبهه ی متحد اسلامی برای نجات افغانستان و گروه طالبان ادامه دارد. آژانس خبر رسانی وحدت گزارش داد که نیرو های جبهه ی متحد و جنگجویان طالبان در استان های تخار و کندز و همچنان در منطقه بنگی و شهرستان خان آباد با استفاده از جنگ ابزار سنگین موضع ها و پایگاه های یکدیگر را زیر آتش گرفتند. از حلقه های وابسته به جبهه ی متحد آگاهی داده می شود که آنها حمله های طالبان را در بنگی دفع کرده و به فاصله ی چهار کیلومتر به سوی موضع های آنان پیشروی کرده اند. در این درگیری ها شمار زیاد طالبان کشته و یا زخمی شده اند."

جنگ های پراکنده میان طرف های درگیر در شمال کابل و استان های تخار و کندز چند ماه ادامه پیدا کرد. طالبان به کمک نظامی و استخباراتی پاکستان و پشتیبانی مالی عربستان سعودی در تلاش آن بر آمدند تا مخالفان را به کلی از صحنه نیست و نابود کنند و کلیه قلمرو افغانستان را به اشغال خود در آورند. همان بود که به حرکت های جنگی خویش از راه استان بادغیس شتاب دادند و وضعیت را در استان فاریاب بی ثبات ساختند. دالر های آمریکایی سخاوت دستگاه سلطنتی آل سعود و برنامه های آی اس آی پاکستان به طالبان این امکان را فراهم آورد تا فرماندهان جنگی پشتون تبار، بویژه اعضای حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را خریداری کنند و به پیشروی خود در استان فاریاب ادامه دهند. نیرو های جنبش ملی به رهبری جنرال دوستم که در آنجا بودند در برابر هجوم طالبان و شرکا با دلیری پایداری کردند؛ لیکن صف شکنی فرماندهان حزب اسلامی و انبازی نکردن دیگر گروه های عضو جبهه ی متحد در درگیری ها، طالبان موفق به اشغال شهر میمنه (به روز ۱۲ / ۷ / ۱۹۹۸) شدند و به طرف استان جوزجان به پیش تاختند.

به روز ۲ / ۸ / ۱۹۹۸ ملیشه های طالبان توانستند، شهر با رونق و استراتژیک شیرغان مرکز استان جوزجان، پایگاه نظامی بسیار مهم جنبش ملی را اشغال کنند. با بر افتیدن شیرغان راه طالبان به طرف مزارشریف باز شد. کارمندان سازمان های کمک رسانی وابسته به ملل متحد و دیپلمات های ایرانی شهر شیرغان را پیش از پیش ترک گفته بودند.

کارشناس مسایل افغانستان در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " آخرین بندش در Thomas Ruttig تاریخ ۴ / ۸ / ۱۹۹۸ نگاشته Die Tageszeitung راه پیشروی " نشر شده در روزنامه ی آلمانی: است (برگردان):

" پیروزی اخیر طالبان، اشغال قرارگاه مرکزی جنرال نیرومند دوستم، در شیرغان، در گام نخست بیشتر از نگر روحیه با مفهوم است تا به ارزش نظامی آن؛ لیکن تا اندازه ای به اسلامیت های سختگیر نیز که به یاری الله مطمئن اند، نهایت تکان دهنده بود. حرکت های هوایی از پایین به بالا [حرکت های دل خوش کننده] به خاطر یگانه هدف شان در حرکت های نظامی نو آنها وجود دارد: اشغال مزارشریف در شمال افغانستان.

بخت آزمایی برای اینکه آخرین شهر بزرگ افغانستان (مزارشریف) که تا کنون در زیر اداره ی طالبان نیست، بر اندازی شود، این بار نسبت به گذشته بهتر به نظر می رسد. قوای دوستم در سال ۱۹۹۷ دچار دو دستگی شد و توانایی های آن کاهش یافت. [افزون بر آن] جیت های جنگی و دیگر ساز و برگ نظامی خود را آتش زدند تا به غنیمت طالبان در نیایند و این کار اتحاد ضد طالبان را با یک کمبود [مهم] روبرو کرد. بر علاوه، این اتحاد بسیار لرزان بوده و در بین خود کشمکش ها دارند [و امکان] پارچه پارچه شدن آن نیز می رود. در آغاز جولای ۱۹۹۷ معاون جدید دوستم علیه او شورش کرد و اندکی پس از آن شماری از فرماندهان جبهه ی متحد، اعضای [حزب اسلامی] حکمتیار به طالبان پیوستند. این پیشامد منفی جبهه ی جنگ را در بخش شرقی شهر تهدید می کند، جایی که طالبان به گفته ی خود شان در حال پیشروی هستند.

ولی بر افتیدن شهر مزارشریف به مفهوم نابود شدن کلی ساختار نظامی اتحاد شمال نیست. با از دست دادن قرارگاه حکومت [در مزارشریف] نیرو های ضد طالبان، بدون در نظر گرفتن ارزش داشتن پایگاه منطقه ای، آنها (جبهه ی متحد) به پیشبرد جنگ های چریکی (Guerrilla) رو می آورند. در این صورت طالبان نمی توانند خود را فرمانروای قانونی در سراسر قلمرو کشور جلوه دهند."

Tomas Avenarius صاحب نظر در مسایل افغانستان در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " جنگجویان مدرسه های قران در نزدیکی واپسین استحکام ها"، نشر شده در روزنامه ی آلمانی: Süddeutsche Zeitung تاریخ ۷ / ۸ / ۱۹۹۸، دیدگاه همسان با Thomas Ruttig را ارائه کرده است (برگردان):

" میدان فعالیت برای رهبران افغانستان، احمد شاه مسعود، جنرال دوستم و برهان الدین ربانی رییس جمهوری که از بیست سال بدین سو جنگ را به پیش می برند، پیوسته تنگتر شده می رود. میل های تانک و توپ طالبان اسلامی متعصب، در چند کیلومتری دور تر از مزار شریف پایتخت [ اتحاد شمال ] آماده ی شلیک گلوله اند. باور اینکه از یک شهر بزرگ در همواری ها دفاع شود، چندان امیدوار کننده نیست. اتحاد شمال یک ائتلاف پارچه پارچه شده از گروه های قومی است که چهار سال می شود بر ضد شاگردان سلاحدار مدرسه های آموزش قران، ایستادگی می کنند و همیشه قلمرو ها را از دست می دهند. در آغاز، شهر کابل بر اندازی شد، کنون مزار شریف [ پایتخت جدید ] را خطر اشغال تهدید می کند و با این پیشامد امکان پایان گرفتن اتحاد ضد طالبان نزدیکتر شده می رود. با در اشغال در آمدن مزار شریف، نتیجه گیری های زیرین شده می تواند:

- ائتلاف مخالف طالبان هرگز این ادعا را کرده نمی تواند که جایگاه حکومت قانونی افغانستان را دارا است؛

- بدون داشتن قرارگاه ی حکومت، عقب نشینی به کوه ها و تشکیل هسته های جنگی و کمپ زدن در آنجا ها و گاه گاهی با استفاده از وقت، دست زدن به حمله های چریکی به هدف جلب کردن توجه جامعه ی جهانی، برهانی برای فروپاشی جبهه ی متحد شمال است؛ بنابراین این سخن زمینه ی آن را فراهم می آورد تا سازمان ملل متحد و کلیه کشور ها که تا کنون از شناسایی رسمی حکومت طالبان سر باز زده اند، به زودی از آن دست بردار شوند و [ به شناسایی رسمی امارت طالبان تن در دهند ]...."

ملیته های طالبان در درازای یک ماه به آهستگی پایگاه ها و مرکز های مهم نظامی و راهبردی، جنگ ابزار های سبک و سنگین و دیگر ساز و برگ نظامی را به غنیمت گرفتند. به روز ۸ / ۸ / ۱۹۹۸ شهر مزار شریف را نیز اشغال کردند و وحشت آفریدند. پیروزی نظامی ( نه سیاسی ) طالبان در شمال افغانستان که با دهشت و خونریزی های وحشتناک، نابود سازی ها و ویرانی های جنون آمیز همراه بود، در موجی از همچشمی های سیاسی، وضعیت را به گونه ی گذرا به سود پاکستان، عربستان سعودی، آمریکا و انگلیس تغییر داد. بازندگان اصلی در این بازی های منطقه ای: ایران، هند، فدراتیف روسیه، جمهوری های آسیای میانه ( سوای ترکمنستان ) بودند.

ملیته های ایله جاری طالبان که نتوانستند در برخورد های نظامی در رویارویی با گروه های درگیر حساب پاک کنند، با دستیابی به پیروزی های نظامی جدید در صدد آن شدند تا انتقام آنرا از شهروندان بیگناه و بی دفاع ملکی در روستا ها و شهر ها، بگیرند. آنان توانستند که با سهم گیری گسترده ی جنگجویان و افسران پاکستانی در جبهه های جنگ و دریافت کمک های مالی و نظامی از نیرو های اهریمنی بین المللی و منطقه ای، رویداد های خشنوت بار ( گسترش وحشت و دهشت و کشتار، شکنجه دادن، تجاوز گری، آدم ربایی، گروگان گیری، بازداشت و زندانی کردن، آتش سوزی ) که در زمستان سال ۱۹۹۶ در شهر ها و شهرستان های استان: ( کابل، پروان و کاپیسا ) انجام داده بودند، بار دیگر در شمال افغانستان، تکرار کنند.

رفتار دد منشانه ی طالبان با کاربرد بیرحمانه ترین روش های شکنجه، آزار و توهین به خاطر در هم کوبیدن پایداری مردم و کشانیدن میهن به پرتگاه و ازگونی، تباهی و نیستی، خاطره ی جنگ جهانی دوم را که نازی ها در تلاش آن بودند تا با نابود سازی کلی و قسمی ملت ها و ملیت ها، بر مردم کره ی زمین چیره شوند، یکبار دیگر در پیش چشمان جهانیان، تازه کرد ( در پیوند به کشتار های گروهی شهروندان ملکی و کارمندان نظامی بنابر انگیزه های قومی و مذهبی و زبانی با ماهیت جینوساید " نسل کشی " در فصل " فاجعه انسانی " آگاهی بیشتر داده شده است ).

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " حرکت به سوی زمان قرون وسطایی " نشر شده در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۱۱ / ۸ / ۱۹۹۸ آمده است ( برگردان):

" فرانکفورت دهم اگست ۱۹۹۸: به گونه ی جبری و فوری ریش گذاشتن مرد ها، پایان یافتن رفتن دختران و زنان به آموزشگاه ها، تماشای تلویزیون بند، موسیقی [ شنیدن و نواختن ] عمل شیطان، محتسب های [ اداره ی ] امر به معروف به شیوه ی باور مندان سختگیر از روز دوشنبه بدین سو از کابل و کندهار به قصد مزار شریف به حرکت افتیدند تا این شهر بزرگ افغانستان را به راه اسلام قرون وسطایی سوق دهند.

با پیروزی های اشغال گرانه در شمال این کشور [ واقع ] در آسیای میانه در کوهپایه های هندوکش، طالبان که از سوی اسلامیست های سیاه دل رهبری می شوند، چیزی نزدیک به همه ی قلمرو افغانستان را زیر اداره ی خود در آورده اند. این پیروزی ها بدون پشتیبانی پاکستان، جایی که [ شاگردان مدرسه های آموزش قران ] از بین کودکان خانواده های آواره برای [ ادامه ] جنگ مقدس " جهاد " بر ضد نظامیان شوروی پرورش یافتند، امکان پذیر نبود. لیکن عربستان سعودی نیز پس از رخداد انفجار های

تروریستی در کینیا و تانزانیا که توجه جهانیان را به خود جلب کرد، در اینجا [ در اشغال مزارشریف ] دست داشت و هزینه‌ی مالی " جنگ " را به طالبان پرداخت کرد.

موضوع از این قرار است: هنگامی که دو سال پیش مسلمان‌های افراطی شهر کابل، پایتخت افغانستان را اشغال کردند، سیاست سکوت و خموشی ایالات متحده آمریکا روشن ساخت تا انسان به این سخن باورمند شود: واشنگتن تلاش دارد تا قدرتمندان کنونی را با خود داشته باشد و با این کار زمینه‌ی بردن و رسانیدن نفت و گاز ترکمنستان به پاکستان و بحر هند با گذر دادن از قلمرو افغانستان فراهم گردد و بر علاقمندی‌های ایرانی‌ها و روس‌ها پا بگذارد و [ سد‌ها به وجود آورد ]....

لیکن پیشروی طالبان در شمال افغانستان می‌تواند پیامد‌هایی برای جمهوری‌های آسیای میانه شوروی داشته باشد. در ازبیکستان و تاجیکستان، حکومت‌ها پیش از پیش با صدای بلند و تند تر در برابر آژیر بر افتیدن شهر مزارشریف واکنش نشان دادند. از یک طرف این دو کشور با رهبران جبهه‌ی متحد که در آن جنرال ازبیک دوستم و مسعود فرمانده نظامی تاجیک، نقش مهم بازی می‌کردند، ارتباط دارند؛ از سوی دیگر امکان بردن افراط‌گرایی اسلامی از افغانستان به ازبیکستان و تاجیکستان وجود دارد که می‌تواند به مخالفان رهبران دیکتاتور ( اوتوکرات ) این دو جمهوری، توانایی بدهد. اینکه طالبان در آینده‌های بسیار دور بنا بر گفته‌ی خودشان، اشغال بخارا و سمرقند را در نظر گرفته‌اند، لازم نیست که پیرامون آن اندیشه کرد.

روسیه با اطمینان کامل از شوخی تاریخ می‌داند که [ در این بازی سیاسی ] با یک حکومت ملایی دیگر همسویی پیدا کرده است. ایرانی‌ها هم از پیشروی‌های طالبان پشتون اهل تسنن ناخشنود [ و غضبناک ] اند؛ زیرا در کنار اینکه طالبان در ناسازگاری با گروه‌های ملی افغانستان ( تاجیک‌ها و ازبیک‌ها ) قرار دارند، همچنان علیه [ گروه قومی ] هزاره‌های اهل تشییع که در استان افغانستان مرکزی بود و باش می‌کنند، نیز هستند. در حالی که مسکو و تهران در این تازگی‌ها [ رسانیدن ] کمک‌های لوژستیکی و مواد مورد نیاز را به اتحاد شمال شدت داده‌اند؛ لیکن نتوانستند جلو شکست اتحاد شمال را بگیرند. از جمله‌ی دلیل‌های آن یکی هم این بود که مهمترین گروه‌های گرد آمده در این اتحاد در پایان کار، بدون درمان پذیری از هم دور شدند. افزون بر آن این تصمیم که مسعود تاجیک فرمانده پیروزمند نظامی بر ضد ارتش شوروی

در جایگاه فرمانده ارشد نیروهای اتحاد شمال تعیین شود، بسیار نا وقت گرفته شد. مسعود توانست بر ضد طالبان تنها در شمال کابل یک جبهه‌ی دوم را به وجود آورد و تا کنون آنرا نگهداری کند، در غیر آن افراطی‌های مسلمان در حال پیشروی، توانایی آن را داشتند تا به بریدن سر‌های مردم، ادامه دهند.... " جنگجویان طالبان در نخستین ساعت‌های پس از اشغال شهر مزارشریف، به دفتر کنسولگری ایران هجوم برده، دست به ربودن و اسیر گرفتن شهروندان ایرانی ( یازده تن دیپلمات، یک تن خبرنگار و ۳۳ تن راننده‌ی موترهای باربری ) زدند. دولت ایران در واکنش به این عملکرد گروه طالبان، سفیر پاکستان را به وزارت خارجه فرا خواند. نماینده‌ی سیاسی پاکستان در صحبت با علاوالدین بروجردی، مسؤول مسایل افغانستان گفته است که گروه طالبان از سلامتی و امنیت جان شهروندان ایرانی، به حکومت پاکستان اطمینان داده‌اند، در ضمن یادآور شد که پاکستان تلاش خواهد کرد تا دیپلمات‌ها و دیگر ایرانی‌های ربوده شده هر چه زودتر آزاد شوند.

قرار آگاهی دهی بنگاه‌های خبری جهان، رهبران طالبان در آغاز کار از ربودن و اسیر گرفتن شهروندان ایرانی و حمله به دفتر کنسولگری ایران در شهر مزارشریف، انکار ورزیدند و حاضر به پذیرش تبهکاری خود نبودند. لیکن وعده و اطمینان سفیر پاکستان به دولت ایران، طالبان را نیز ناگزیر کرد تا به عملکرد خود اعتراف کنند.

رادیو صدای آلمان ( Deutsche Welle ) به روز ۲۰ / ۸ / ۱۹۹۸ بر پایه خبر روز ۱۸ / ۸ / ۱۹۹۸ رادیوی مسکو، این خبر را به نشر سپرد ( برگردان ):

" رهبری گروه طالبان به حکومت ایران از پیشنهاد خویش به خاطر مبادله‌ی ۳۵ تن شهروند ایرانی که در هفته‌ی گذشته در جنگ‌ها در شهر مزارشریف از سوی ملیشه‌های طالبان ربوده شده بودند، با جنرال عبدالملک، خبر دادند. بر بنیاد آگاهی برخی رسانه‌های خبری، کنون جنرال ملک در ایران به سر می‌برد. طالبان، اسیران ایرانی را به جاسوسی و رسانیدن جنگ ابزار به نیروهای اتحاد شمال، متهم دانستند. بر خلاف این ادعا، مقام‌های ایرانی اعلام کردند که اسیران دیپلمات‌ها و رانندگان موترهای باربری بودند که کمک‌های بشری را به مخالفان می‌رسانیدند. " ( آینه‌ی مطبوعات: INFO /Pressespiegel

1 شماره ۴۴، اکتوبر ۱۹۹۸، ص ۲۷، نشریه سازمان عفو بین الملل، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

پیروزی های نظامی پی در پی ملیشه های بنیادگرای طالبان و شرکای دهشت افکن آنان، از رده ی آدمکشان و خرابکاران بین المللی، آمریکایی ها و پاکستانی ها را خشنود کرد و تغییر وضعیت به سود سیاه ترین و ارتجاعی ترین گروه های جنگی در افغانستان، مورد پذیرایی آنان قرار گرفت. بر بنیاد کمک های سخاوت مندانه ی پاکستان، عربستان سعودی [ و در پشت پرده آمریکا و انگلیس ] پیشروی طالبان، دیگر ایستا ناپذیر بود. آنان توانستند که شهر ها را بر اندازی کنند و زیر اداره ی خود در آورند.

بر بنیاد گزارش آژانس خبرگزاری رویترز از کابل، در یک یادداشت نشر شده در نشریه Wiesbadener Blatt تاریخ ۱۴ / ۸ / ۱۹۹۸ آمده است (برگردان):

" در جنگ شهروندی در افغانستان، نیرو های طالبان بر پایه گفته های خود آنان، قلمرو های زیادی را در شمال کشور اشغال کردند و حاکمیت خویش را تحکیم بخشیدند. سخنگوی طالبان آگاهی داد که شهر پلخمیری و شهرک حیرتان را بدون رویرو شدن با کدام پایداری بزرگ اشغال کردند.... حکومت روسیه، پاکستان را گنه کار دانست که حمله های جنگی اسلامیت ها را سازماندهی و پشتیبانی کرده، اسلام آباد در برنامه ریزی فعالیت های جنگی طالبان انبازیده، جنگ ابزار ها را به آنان تحویل داده است. افزون بر آن جنگجویان و نظامیان پاکستانی در حرکت های جنگی پیشرونده ی طالبان نقش برجسته ی داشتند که به اسارت در آمدن شماری از افسران پاکستانی به دست مخالفان، این حقیقت را آشکار کرد."

ولی جبهه ی متحد این حقیقت را در نظر نگرفت و به آن بها نداد که پیامد آن تیره روزی مردم بود. شهروندان به یاد دارند: در آن هنگام که ملیشه های طالبان برای بار دوم به شمال افغانستان تاخت و تاز کردند، رهبران و فرماندهان جبهه ی متحد بیشتر پیرامون علاقمندی های شخصی و گروهی خود می اندیشیدند و به فکر پیشبرد جنگ متحدانه بر ضد دشمن نبودند و در پایان کار خون بیگناهان بر زمین ریخته شد.

ویلی ویمر (Willy Wimmer) عضو پارلمان آلمان و معاون جلسه ی پارلمانی سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSZE) در بخشی از پیام خود نگاهشته است:

" پیشروی طالبان به سوی شمال در کل در نتیجه ی پیروزی های نظامی صورت نگرفته؛ بلکه با هزینه کردن پول هنگفت و کاربرد زور فراهم آمده است. این رخداد می تواند یک شاخص بی ثباتی و نخستین هدیه به کل منطقه باشد و می شود گفت که به گونه ی نگران کننده امنیت ما را [ در اروپا ] نیز به خطر می اندازد. کشور های آسیای میانه، هند و چین تأثیر های ویرانی ها و بر باد دهی ها را که طالبان کرده اند، پیش از پیش دیده اند. جنگجویان تفاله شده و [ بی ارزش ] در هندوکش از سوی آن قدرت هایی تامین مالی و با جنگ ابزار ها آراسته می شوند که خود با علاقمندی فراوان مبارزه بر ضد تروریسم بین المللی را در بیرق ( سر لوحه ) خویش نوشته اند و با به دست گرفتن پیکان تیز [ برای رویارویی ] با این تروریسم به پیش می روند" ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

برهان الدین ربانی که پس از بر افتیدن مزار شریف در بدخشان قرارگاه بنا کرده است، به روز ۱۳ / ۸ / ۱۹۹۸ در گفت و گو با خبرنگار آژانس خبر رسانی ایران (ایرنا) گفت (برگردان):

" جنگ در افغانستان تا کنون پایان نیافته؛ بلکه به گاهه ی جدید خود رسیده است. نبرد با طالبان در شهر ها و کوه ها به پیش برده می شود. دولت اسلامی افغانستان یگانه حکومت قانونی در کشور است و وظیفه ی خود می داند که از قلمرو های افغانستان و منافع مردم (!) دفاع کند. جنگ در افغانستان تنها از راه گفت و گو و تشکیل یک حکومت فراگیر پایان خواهد یافت. طالبان با آوردن فشار و ترساندن مردم حاکمیت می رانند و آنان خوب می دانند که در عمل در بین مردم پایگاه ندارند. طالبان به کمک و پشتیبانی پاکستان به پیش می روند. ( چشمه ی خبر: رادیو صدای آلمان، تاریخ ۱۴ / ۸ / ۱۹۹۸، به زبان آلمانی ).

در برگ های بیشتر پیرامون ربوده شدن شهروندان ایرانی از سوی طالبان در مزار شریف، سخن زده شد؛ ولی با وجود وعده های داده شده، سرنوشت آنان پوشیده باقی مانده بود و از زنده و مرده ی آنان خبری به نشر نمی رسید. آخوند های ایرانی، در آغاز در دام فریبکاری های مقام های پاکستانی به خاطر رهایی اسیران ایرانی، گیر ماندند تا اینکه چهره ی زشت طالبان و دروغجویی سیاستمداران پاکستانی، بیشتر آشکار شد و کار به نمایش ها و تهدید های نظامی از سوی ایران، کشید.

در یک نیشته زیر عنوان " هشدار ایران به طالبان ، اجرای نمایش نظامی اشاره ی به پاکستان " نشر شده در روزنامه ی Neue Züricher Zeitung تاریخ ۳ / ۹ / ۱۹۹۸ ، آمده است:

" [سپاه] پاسداران انقلاب ایران با اجرای یک نمایش بزرگ نظامی در مرز با افغانستان اندازه ی بالا گرفتن خطر را بیشتر کرده است تا از این راه، حکومت در حال استحکام یافتن طالبان باید به گزینش یک راهکار دوستانه در برابر ایران ناگزیر شود. تهران دلیل های کشیدگی با کشور همسایه را ناپدید شدن شهروندان ایرانی، زورگویی و خودخواهی طالبان و تأثیر گذاری قدرت های خارجی، شاید پاکستان، بر شمرد.

دوم سپتامبر:

رهبران ایران نخستین بار سخن تهدید های نظامی را برگزیدند تا در برابر بی توجهی روز افزون که به آنان در آمدن تغییر در وضعیت به سود طالبان، به وجود آمده، واکنش نشان دهند. دلیل اصلی این بحران در این هفته است که شماری از ایرانی ها پس از اشغال شهر مزار شریف از سوی طالبان به روز ۸ / ۸ / ۱۹۹۸ ، ناپدید شدند و تهران فکر می کند که این شهروندان در اسارت شاگردان جنگجوی هستند. بدین سبب سپاه پاسداران انقلاب ایران، شمال شرق کشور خود را برای انجام نخستین نمایش بزرگ " گردان های هجومی " پس از بر افتیدن شاه در سال ۱۹۷۹ برگزیده است. آنها به روز سه شنبه آزمایش هارا به انبازای ۷۰۰۰۰ تن نیرو های پیاده و هوایی با ۱۱۰ عراده توپ و ۱۲۵ چین تانک و همچنان هواپیما های جنگی در برگزاری یک رژه ی [نظامی] در آخرین نقطه ی مرکزی ایران، در تربت جام و تأیبات که به طرف هرات امتداد می یابد، آغاز کردند

### جابجایی دایمی گردان های ارتش در مرز های شرقی:

فرمانده سپاه پاسداران جنرال رحیم صفوی در تربت جام موضوع مهمی را در کنار جابجا کردن گردان های ارتش در نظر گرفته است: نیرو های سوق داده شده و وسایط نظامی آنها پس از پایان آزمایش های سه روزه در مرز باقی می مانند. مانور نشانه ای است بر نیرومندی آشکار دفاع بی چون و چرا در برابر [به وجود آمدن خطر] از سوی افغانستان. تا کنون در مرز های شرقی ایران قوای امنیتی، بیش از همه در مبارزه با قاچاق مواد مخدر فعال بود. صفوی قوای هجومی را برای جابجا سازی فوری در محل آزمایش نظامی از داخل کشور گردآوری کرد. در این آزمایش باید سپاه و بسیج (داوطلبان) به موضع های جدید آشنایی پیدا کنند. آنان بازی یکجایی گردان های مختلف ارتش و کاربرد جنگ ابزار های جدید را آزمایش می کنند تا آمادگی های جنگی خود را بالا ببرند. همچنان پیشروی در پهنای ۴۰ کیلومتری در خاک کشور همسایه در نظر گرفته شده است. خود منطقه ی مانور گستره ی ۶۰۰ کیلومتر را در بر می گیرد و تنها چند کیلومتر اندک از افغانستان فاصله دارد.

سخنگوی وزارت خارجه در تهران به روز سه شنبه آشکارا مانور را با بحران به وجود آمده با طالبان، پیوند داد. " هر گاه طالبان مکلفیت های خود را در برابر سرنوشت دیپلمات ها و دیگر شهروندان ایران به درستی انجام ندهند، انتظار پیامد های سنگین این رویداد را داشته باشند." نمایش جدید هشدار به کسانی است که قاعده های جهانی را زیر پا می گذارند و به امنیت ملی و علاقمندی های ایران زیان می رسانند. سخنگوی رسمی [دولت]، ایرانی های ناپدید شده را گروگان شمرد. آنان دیپلمات ها، خبرنگار، رانندگان موتر های باربری و کارمندان ملکی بودند. مقام های ایرانی سازمان ملل متحد و کمیته ی بین المللی صلیب سرخ را برای میانجیگری فرا خوانده است. تهران شمار شهروندان ناپدید شده را نظر به چشمه های مختلف ۱۰ تا ۱۱ تن دیپلمات، یک تن خبرنگار، ۳۵ تن راننده و افراد ملکی دیگر قلمداد کرد. نماینده ی ایران به روز دوشنبه آگاهی هایی را که از مقام های بلند پایه طالبان به دست آورده بود، بازگویی کرد و یادآور شد که ده تن دیپلمات ایرانی به زودی آزاد می شوند.

بر پایه آگاهی دهی یک چشمه ی خبری دیگر طالبان، ایرانی ها در کندهار زندانی هستند؛ ولی آنان از طرف شاگردان جنگجو به گناه قاچاق جنگ ابزار، کشته شده اند. سخنگوی رسمی تهران هر گونه مداخله ی نمایندگان ایران را در امور داخلی افغانستان رد کرد، آنان تنها در کنسولگری های هرات و جلال آباد سرگرم وظیفه بودند.

### نگرانی در پیوند با آسیای میانه:

سخنی که ایرانی ها در این بحران به آن می اندیشند، خرابی دوامدار روابط با پاکستان و پیدایی یک دشمنی و درگیری سخت [سیاسی] تازه با آمریکا، است. جنرال صفوی با احتیاط فراوان در مورد این دشواری حرف زد. در یک نوشته ی نشر شده در ایران نیوز، اخبار نزدیک به حکومت، آمده است: " کشور های خارجی بیرون از منطقه، طالبان را به بودن دیپلمات ها انگیزه داده اند تا ایران را به حمله

ی نظامی بر افغانستان ویران، وادار کنند. " دیپلمات های ایرانی در پشت در های بسته بی پرده می گویند که پاکستان با برانگیختن و پشتیبانی گسترده ی خود از طالبان جنگجو علاقمندی های ایران را نادیده می گیرد. هر گاه اسلام آباد به مسیر درستی راه نه پیماید، ناگزیر است از گزند هایی که بر روابط دوستانه ی کنونی خود با تهران می رساند، زیان های دیگری را نیز پذیرا شود. " اینک که آمریکا از سال های دراز به کمک پاکستان در هندوکش ( افغانستان ) مداخله می کند، سخن به کلی روشن است. در حالی که پیروزی های پی در پی طالبان در مزارشریف و اطراف آن ادامه دارد، آشکار شده که این گروه می تواند زمینه ی رخنه کردن پاکستان را در سراسر قلمرو این کشور فراهم آورد.... " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

ایرانی ها مانور بزرگ نظامی را در مرز های مشترک، در ایالت خراسان با تیر اندازی بر روی دشمن خیالی، آغاز کردند و پیروزمندانه به انجام رساندند .  
 همیشه های طالبان در زیر چتر سوق و اداره ی نظامیان پاکستانی، در برنامه ی پیشروی های خود در برخی جای ها در استان های شمال شرقی، پیوسته از پشتیبانی قومی، قبله ای و زبانی برخوردار می شدند. در استان های بغلان و کندز نیز با استفاده از همین ابزار بود که پیروزی طالبان را پایندانی کرد و راه رخنه کردن آنان را به استان تخار گشود. ولی در استان بامیان سخن به گونه ی دیگر رخ داد: نیرو های حزب وحدت با رها کردن سنگر های خود در مزارشریف، به استان بامیان عقب نشینی کردند و موضع های نظامی را در آنجا نیرومندی بخشیدند. افزون بر این بامیان دارای فرودگاه هوایی است که کار رسانیدن کمک های نظامی ایران را به حزب وحدت، آسانتر می کرد.  
 طالبان بامیان را از چهار طرف در محاصره قرار داده بودند و بخشی از نیرو های آدمکش و دهشت افکن سرازیر شده به شمال افغانستان را به هدف اشغال استان، به آنجا گسیل کردند تا از زمین و هوا بر باشندگان بی دفاع و بیگناه بامیان آتشباری کنند. به روز ۱۴ / ۹ / ۱۹۹۸ استان بامیان به دست طالبان افتید.

رادیو صدای آلمان ( Deutsche Welle ) به روز ۱۵ / ۹ / ۱۹۹۸ بر بنیاد خبر روز ۱۴ / ۹ / ۱۹۹۸ رادیوی تهران، این خبر را به نشر سپرد(برگردان):  
 " هواپیما های پاکستانی، بامیان و اطراف آنرا بمباران کردند. دوکتور عبدالله سخنگوی جبهه ی متحد اسلامی برای نجات افغانستان در صحبت با گزارشگر رادیوی تهران گفت که بمب افکن های شکاری پاکستانی دارای سیستم پخش کنند ی اشعه که در شیرغان جابجا شده اند، در این بمباران انبازیده بودند. بنا بر یک گزارش دیگر، موتر های باربری، از ایالت (صوبه) شمال غرب و از شهر کوهات مقدار هنگفت کمک های نظامی را به طالبان، بارگیری کرده و از بامداد روز ۱۲ / ۹ / ۱۹۹۸ از بزرگراه تورخم به طرف کابل به حرکت در آمدند. گزارش دیگری حاکی از آن است که هواپیما های آمریکایی به نگهداری از دو فروند هواپیمای پاکستانی، در فرودگاه کندهار نشست کردند. جزئیات این خبر تا کنون به نشر نرسیده است. " ( آینه ی مطبوعات:  
 INFO / Pressespiegel، شماره ۴۴ اکتوبر ۱۹۹۸، ص ۳۸، نشریه سازمان عفو بین الملل، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).

طالبان و پاکستانی ها به پشتیبانی آمریکایی ها، نمونه ی تبهکار های وحشتناک و رفتار های ضد بشری را که در مزارشریف و دیگر استان های شمالی و شمال شرقی انجام داده بودند، پس از تاخت و تاز به استان بامیان، در حق باشندگان آنجا نیز روا دانستند. بر ده ها و صد ها زن، دختر و پسر جوان تجاوز جنسی کردند، خانه های رهاشده، فروشگاه ها و دکان ها، فرآورده های کشاورزی، درختان میوه دار و بی میوه را به آتش کشیدند و یک حمام خون را به وجود آوردند.

در اطلاعیه خبری تاریخ ۱۱ / ۹ / ۱۹۹۸ نهاد بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید، از شهر Göttingen آلمان، آمده است:

" ملل متحد کشتار مردم زیر تهدید را در افغانستان بدون نشان دادن کدام واکنشی به تماشا نشسته است. مجمع دفاع از خلق های زیر تهدید، برای ملیت هزاره ی افغانستان برپایی یک زون حمایتی را در چوکات سازمان ملل متحد خواستار است.

مجمع دفاع از خلق های زیر تهدید به روز جمعه دبیر کل سازمان ملل متحد، کوفی عنان را متهم به آن دانست که کشتار ملیت هزاره را در افغانستان بدون نشان دادن کدام واکنشی به نظاره نشسته است. چند روز پس از اشغال شهر مزارشریف از سوی طالبان در ۸ اگست ۱۹۹۸ که در روند آن بنا بر گزارش ها،



چند هزار تن از مردم هزاره قتل عام شدند، ملل متحد و اسپین کارمند خود را از استان بامیان بیرون کشید. از این رویداد سازمان حقوق بشر نیز انتقاد کرد.... همان گونه که در گذشته در هنگام کشتار های قومی در روندا، جایی که سر دبیر سازمان ملل متحد مسؤول بیرون کردن قوای حافظ صلح شناخته می شود، در حال حاضر هزاره ها [در افغانستان] تنها [و بدون پشتیبانی جهانی] رها شده اند. این سخن را Tilman Zulin رییس مجمع بین المللی دفاع از خلق های زیر تهدید، یادآور شد.

به درخواست نامه ی کمک خواهی کریم خلیلی منشی عمومی سازمان هزاره ها ( حزب وحدت ) که به میانجیگری سازمان امداد رسانی آمریکایی:

Kinghtsbrigde International ، در پایان ماه اگست سپرده شده بود، عنان پاسخ ارایه نکرد. خلیلی در خواهش نامه ی خود هشدار داده بود که اگر طالبان مرکز بامیان را که در آن سه صد هزار شهروند زندگی می کنند، اشغال بدارند، حمام خون وحشتناکی را به وجود می آورند. ده ها هزار تن آواره در روز های گذشته در این شهر هزاره نشین سرازیر شده اند. این گفته را مجمع بین المللی دفاع از ملیت های زیر تهدید، گزارش داد و درخواست کرد تا هر چه زودتر بامیان نیز مانند زون حمایتی کرد ها در شمال عراق به منطقه ی زیر حمایت سازمان ملل متحد در آورده شود. ملل متحد آشکارا زندگی صد ها هزار انسان را بازیچه ی دست طالبان ساخته است. همان گونه که در زمان محاصره ی اقتصادی استان بامیان به دست طالبان، در خزان سال ۱۹۹۷، [ ملل متحد ] تنها زمانی فرستادن و تسلیم دهی کمک ها را به مردم گرسنه در افغانستان مرکزی در دستور کار خود قرار داد، که طالبان به اجرای آن موافقت کردند. مجمع بین المللی دفاع از مردم زیر تهدید، سازمان جهانی [ملل متحد] را به این کوتاهی (گناه) متهم می کند.... " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

همین گونه در نامه ی سر گشاده ی روز ۱۸ / ۹ / ۱۹۹۸ ( از شهر گوتینگن آلمان ) نهاد بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید، عنوانی بانو مادلین البریت وزیر خارجه ی آمریکا، آمده است:

" به پشتیبانی خود از طالبان پایان دهید:

از کلیه گروه های مردم در افغانستان پشتیبانی کنید:

نهاد بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید که در کشور شما در کار پشتیبانی از حقوق بشر در بوزنین هرسیگوینا شهرت دارد، از این تصمیم تان که در روز دوشنبه آینده به همراهی وزیران خارجه ی هفت کشور دیگر پیرامون حل صلح آمیز جنگ داخلی (۹) در افغانستان به مشورت می پردازید، پذیرایی می کند. لیکن یک چنین دیدار زمانی می تواند موفقیت آمیز باشد که حکومت آمریکا سیاست خود را در مورد افغانستان سر از نو شکل دهد. تا کنون ایالات متحده ی آمریکا مسؤول شناخته می شود که افراطی های اسلامی طالبان توانستند تا در بخش بیشتر قلمرو افغانستان یک حکومت خودکامه و بیدادگر را بر پا کنند و در گستره ی حاکمیت آنان کلیه انسان ها، بویژه زنان و شهروندان غیر پشتون، همچنان گروه های مردم که سنی مذهب نیستند، شکنجه می شوند و زجر می کشند.

با اشغال شهر شمالی افغانستان - مزار شریف در ۸ / ۸ / ۱۹۹۸ نیرو های طالبان بر پایه گزارش های گوناگون چند هزار شهروند غیر نظامی پارسی زبان را که بیشتر آنان از ملیت هزاره اهل تشیع بودند، بسیار بیرحمانه کشتند. همچنان دیپلمات های ایرانی، ژورنالیست ها و کارمندان سازمان های کمک رسانی را به قتل رساندند. در رسانه های همگانی غربی گزارش یافته است که نیرو های [نظامی] پاکستان در حمله ها بر شهر مزار شریف انبازیده بودند. پس از اشغال شهر بامیان در ۱۲ / ۹ / ۱۹۹۸ با وجود تعهد طالبان به خاطر نرساندن آسیب به باشندگان آن استان ( مردم هزاره ) مجمع بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید نگران آن است که طالبان در آنجا دست به تبهکاری های دیگری نیازیده باشند؛ زیرا در کلیه قلمرو زیر حاکمیت آنان، همیشه و آشکارا حقوق بشری مردم به سبب وابستگی های تباری و مذهبی، به شیوه ی خشن نقض می شود.... " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

جنگ های دوامدار، طالبان را وادار به آن کرد تا شمار بیشتر جنگجویان را به جبهه های نبرد گسیل کنند و به سرباز گیری اجباری بپردازند؛ از اینکه باشندگان استان های جنوبی و جنوب غربی از درگیری ها خسته شده بودند؛ بنابراین نمی خواستند به جبهه های جنگ بروند. این سرکشی بر حق مردم از فرمان طالبان، در رده ی نیرو های جنگی آنان دشواری هایی را به وجود آورد و سبب کمبود قوا شد؛ ولی طالبان ترفند دیگری را پیشه کردند تا مردم را وادار به رفتن به جبهه های جنگ کنند.

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "یا جوانان و یا زمین" به قلم Willi Germund، آمده است (برگردان):

"... طالبان از خانواده های دهقان که مایل نیستند [جهاد] را به پیش ببرند، بنیاد زندگی [اقتصادی] آنها: زمین های شان را غصب می کنند.

به همین گونه طالبان در مهد زایش گروه خود [در شهر کندهار] در یک تنگنا قرار گرفته اند. باشندگان شهر کندهار در وقت راه اندازی برنامه ی سرباز گیری، بسیار با احتیاط گشت و گذار می کنند؛ لیکن در حال حاضر کشاورزان نیز در همه جای ها [در قلب تاریک اندیشی] دست به پایداری می زنند. یک کارمند یک سازمان کمک رسانی [خارجی] یاد آور شد: چون اندازه ی جان باخته ها بلند است؛ از این رو طالبان به جنگجویان تازه نفس نیاز دارند. راه بیرون رفت طالب ها از این مشکل:

رده های آنان با پیوستن جنگجویان خدا از پاکستان کشور همسایه ی افغانستان پوره می شود. از شمار ۳۵۰۰۰ تن جنگجوی طالبان، بر پایه نظر کارشناسان ۱ بر ۴ حصه ی نیروی نظامی آنان پاکستانی هستند. افزون بر آن ۳۰۰۰ تن انترناسیونالیست های اسلامی از جهان اسلام، [برای طالبان] جنگ می کنند. ملیشه های طالبان در کندهار در برابر آنهایی که با برنامه ی سرباز گیری آنان، از خود پایداری نشان می دهند، بسیار سخت و بیرحمانه برخورد می کنند...." (روزنامه ی آلمانی: Frankfurter Rundschau تاریخ ۹ / ۱۰ / ۱۹۹۸).

ولی داستان اشغالگری و وحشیگری طالبان در شمال و هزارستان نا تکمیل باقی ماند و همیشه با پیچیدگی ها و دشواری ها همراه بود و پیشروی های هیجان آور ملیشه ها در استان های شمالی و شمال شرقی، بر خلاف استان های جنوبی، شرقی و جنوب غربی افغانستان، هرگز از پایداری و استحکام بایسته برخوردار نشد. به مخالفان طالبان نه تنها این پیروزی دست می داد تا محل های زیر اداره ی خود را نگه بدارند؛ بلکه در جنگ ها می توانستند برخی شهر ها را از چنگ طالب ها و همکاران پاکستانی آنان آزاد کنند و گاهی هم چنین پیش می آمد که اداره ی شهر ها دست به دست شود. این رخداد ها بیشتر در استان های: تخار، کندز و بغلان صدق پیدا می کرد. استان های تخار و کندز بنابر داشتن مرز های مشترک و راه های ارتباطی بندری با تاجیکستان، از اهمیت ویژه ی راهبردی برخوردار هستند، برای رسانیدن جنگ ابزار های کمکی به جبهه ی متحد نیز از همین راه ها استفاده می کردند. طالبان با وجود تبهکاری های تکان دهنده و وحشیگری های بی مانند، پیروز نشدند که قدرت و حاکمیت یکه تازانه خود را در شمال و شمال شرق افغانستان، تحکیم بخشند؛ از این رو بار دیگر متوجه استان های پروان و کاپیسا و شهرستان های شمال کابل شدند و حمله های نظامی تازه را بر ضد باشندگان این جای ها آغاز کردند.

در یک یادداشت خبری به روز ۱۳ / ۱۰ / ۱۹۹۸ بر بنیاد خبر آژانس خبرگزاری فرانس پرس و آژانس خبری آلمان آمده است (برگردان):

"افرادی های اسلامی طالبان در افغانستان، بر سنگر های مسعود، واپسین مخالف باقیمانده ی خود از سه طرف دست به حمله زدند. طالبان به روز سه شنبه بزرگراه جبل السراج را در ۷۰ کیلومتری شمال کابل زیر آتش گرفتند. این سخن را افغانستانی هایی که در پشاور زندگی می کنند، گزارش دادند. همچنان مسعود راه رسیدن به تونل سالنگ را انفجار داده است. اداره ی پایتخت، شهر کابل به دست طالبان بوده، مسعود موضع های مهم و راهبردی را در شمال کابل در اختیار دارد. کنون طالبان می خواهند بر قلمرو های زیر اداره ی مخالف خود از سه طرف: در غرب از غوربند، در شمال از اندراب، در شرق از کاپیسا حمله کنند. طالبان در حال حاضر بر بیشتر از ۹۰ درصد قلمرو افغانستان حاکمیت می رانند که چهار سال پیش به کمک و پشتیبانی پاکستان و عربستان سعودی به اشغال نمودن شهر ها و پیشروی های خود آغاز کردند. از آنجایی که هر دو کشور متحد با وفای آمریکا هستند؛ بنابراین ناظران سیاسی به این باور اند که پیروزی های طالبان بدون تأیید عملکرد آنان از سوی ایالات متحده آمریکا امکان پذیر بوده نمی توانست...." (روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۴ / ۱۰ / ۱۹۹۸).

در هنگامی که طالبان استان های پروان و کاپیسا و شمال کابل را از زمین و هوا بمباران می کردند، جنگ های سختی در استان تخار در گرفت. پس از بر افتیدن کابل به دست طالبان، شهر تالقان قرارگاه مرکزی حکومت برکنار شده بود؛ لیکن استان تخار در اگست ۱۹۹۸ به اشغال طالبان در آمد و مخالفان

پایگاه خود را از دست دادند. آزاد سازی دوباره ی استان تخار برای ادامه ی پایداری و فعالیت های جنگی جبهه ی متحد دارای اهمیت ویژه ای بود؛ زیرا شهر تالقان از تاجیکستان یکصد کیلومتر فاصله دارد و بخش بیشتر جنگ ابزار ها، کمک کشور های آزاد مشترک منافع از همین راه به داخل افغانستان رسانیده می شد. نیرو های جبهه ی متحد حمله های نظامی را بر ضد اشغال گران طالب و پاکستانی های همکار آنان به راه انداختند که در این جنگ ها ۳۰۰ تن طالب به اسارت در آمد و استان تخار از وجود دشمن پاکسازی شد. پس از به دست آمدن این پیروزی نیرو های فرمانده احمد شاه مسعود به هدف ضربه زدن به طالبان در استان کندز، به طرف شهرستان خان آباد در حرکت شدند. ولی کندز و شهرستان های آن پیش از این از سوی طالبان بسیار محکم سنگر بندی شده بود که پیشروی چشمگیر در آنجا ها اندکی با دشواری هایی همراه بود.

افزون بر بیرون راندن طالبان از استان تخار، جبهه ی متحد در حمله های پیروزمندانه، راه های مهم رسانیدن نیازمندی های طالبان را که از فاریاب و جوزجان به مزارشریف امتداد می یافت، در شیرین تگاب بریدند. همین گونه نیرو های حزب وحدت در یک درگیری سخت با طالبان، شهرک یکاولنگ را از زیر اداره ی افراطی ها بیرون کردند( بر بنیاد گزارش نشر شده در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۱۹۹۹ / ۱ / ۱۹ و خبر Itar-Tass روسیه ).

نیرو های جنگی حزب وحدت با آزاد سازی شهرستان یکاولنگ، توانستند اندازه ی فشار نظامی را بر طالبان در استان بامیان افزایش دهند. بامیان در سپتامبر ۱۹۹۸ بر اندازه ی شده بود؛ ولی حزب وحدت به روز ۲۱ / ۴ / ۱۹۹۹ با واپس زدن طالبان و همکاران پاکستانی و عربی آنان، دوباره اداره ی آنجا را به دست گرفت.

با حاکم شدن حزب وحدت در بامیان، مردم افغانستان و جهانیان از اندازه ی وحشت و دهشت طالبان در آنجا، آگاهی درست یافتند و یک تصویر روشن از تبهکاری های نابخشودنی و عملکرد های شنیع آنان به دست آمد. لیکن پیروزی های حزب وحدت دیر پا نبود؛ زیرا از یک سو در هجوم نخست طالبان، ضربه ی سختی به آن زده شده بود و از طرف راه های رسانیدن نیازمندی ها به بامیان از پیش در اشغال طالبان بود که امکان کمک رسانی به حزب بسیار دشوار به نظر می رسید.

پس از سپری شدن چند روز اندک، طالبان افراطی، جنگجویان القاعده و داوطلبان پاکستانی، با جنگجویان و ابزار های جنگی سبک و سنگین بیشتر، از راه استان وردک و دیگر شهر های همجوار با هزارستان بر بامیان هجوم بردند و با آتش تانک و توپخانه و شلیک صد ها فیر موشک و خمپاره، هزار ها انسان بیگناه را هدف مندانه و سازمان یافته کشتند، زخم زدند و آواره کردند، صد ها تن جنگجوی حزب وحدت تیر باران شدند، بر دختران جوان و زنان شوهردار تجاوز جنسی شد و شماری را از خانواده های شان جدا کرده به جای های نامعلوم بردند، خانه های شخصی، آبادی ها و داشته های مردم را به آتش کشیدند. در یک سخن: بامیان به خاک و خون کشیده شد. تا اینکه طالبان به روز ۹ / ۵ / ۱۹۹۹ در آنجا حاکم شدند.

### پیامد حمله های تابستانی طالبان در سال ۱۹۹۹:

طالبان پس از اشغال کابل، هر سال به هدف اشغال قلمرو های بیرون از گستره ی حاکمیت خود، در جبهه های مختلف به حمله های تابستانی دست می زدند و به همین خاطر پیش از پیش به عملکرد ها و زمینه سازی ها پناه می بردند. فشار طالبان بیشتر بر محل هایی در شمال کابل، استان های پروان و کاپیسا، بخش های از استان های تخار-بغلان-بامیان-سمنگان-کندز-فاریاب-جوزجان-بلخ تمرکز پیدا می کرد. ولی آتش توپخانه، بمباران هوایی، غرش تانک ها، شلیک موشک ها و پرتاب هاوان ها در وادی شمالی (پروان، کاپیسا و شمال کابل) ایستا ناپذیر بود.

طالبان بر پایه برنامه ی جنگ های تابستانی خود، هزار ها جنگجوی تازه نفس را از استان های شرقی و جنوبی افغانستان به کابل آوردند تا در دور جدید درگیری های نظامی از آنان استفاده کنند. در یک یادداشت خبری بر بنیاد گزارش روز ۲۸ / ۷ / ۱۹۹۹ آژانس خبرگزاری آلمان آمده است (برگردان):

" ملیشه های حاکم بر افغانستان یک حمله ی بزرگ را بر ضد اتحاد مخالفان به رهبری فرمانده احمد شاه مسعود، در وادی شمالی به راه انداختند. شب گذشته، طالبان افراطی بر تگاب، کوه صافی و بگرام هجوم بردند که با پایداری اندک روپرو شدند. اسلامیت ها در این شهرستان ها، ۲۰۰۰۰ تن جنگجو را گسیل کرده اند. بنابر گفته های گزارش گران آزاد، جنگ سختی در دره ی پنجشیر رخ داده است.

در هفته‌ی گذشته تلاش‌های میانجی‌گرانه‌ی رهبران قومی میان طرف‌های درگیر به ناکامی انجامید. به گفته‌ی خود طالبان، آنان برخی محل‌ها را در استان‌های پروان و کاپیسا، اشغال کرده‌اند. بر بنیاد آگاهی‌دهی آژانس خبر رسانی اسلامی افغانستان (وابسته به طالبان در شهر پشاور - مؤلف) نیروهای اتحاد شمال، سر از نو بر فرودگاه هوایی خواجه‌رواش، موشک شلیک کردند...." (روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۹ / ۷ / ۱۹۹۹).

در سریال پایان‌ناپذیر جنگ‌های خانمانسوز، نقش و حضور جنگجویان خارجی، بویژه پاکستانی‌ها، در کنار طالبان، همیشه سازنده بوده است. تحویل‌دهی ابزارهای جنگی به طرف‌های درگیر از سوی کشور‌های همسایه آتش‌درگیری‌ها را تیزتر می‌کرد و مردم افغانستان را در سراسیمگی می‌برد. در پیوند به این موضوع، دو گفته‌ی جالب گزارش یافته است (برگردان):

" ۱ - بنگاه خبرگزاری آلمان به روز ۶ / ۸ / ۱۹۹۹ این خبر را به نشر سپرد: بنابر گفته‌ی کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد، هزارها تن خارجی در جنگ شهروندی افغانستان، انبازیده‌اند. آنان برخورد‌های نظامی را به طرف (اختلاف‌های فراملتی) از آن سوی مرزها از کشور‌های حوزه‌ی همالیا به داخل افغانستان گسترش داده‌اند. این گفته در اعلامیه کوفی عنان که به روز جمعه در نوپارک به نشر رسید، آمده است.

عنان یادآور شد: به اندازه‌ی زیاد ابزار جنگی (به گونه‌ی آزادانه) از طرف پشتیبان‌های خارجی به گروه‌هایی که جنگ را به پیش می‌برند، تحویل داده می‌شود.

شورای امنیت سازمان ملل متحد به روز پنجشنبه، پایان فوری دور جدید حمله‌های طالبان را بر ضد اتحاد شمال، خواستار شد و خاطر نشان کرد که هرگونه مداخله‌ی خارجی در مسایل افغانستان باید بند شود.

۲ - رادیو صدای آلمان (Deutsche Welle) به روز ۱۷ / ۸ / ۱۹۹۹ بر بنیاد گزارش تاریخ ۱۳ / ۸ / ۱۹۹۸ روزنامه‌ی جنگ پاکستان، خبر زیرین را به نشر رسانید: یک کاروان موترهای مسافربری، ۲۰۰۰ تن طالب، شاگردان مذهبی را از مدرسه‌های دینی دارالعلوم حقانی در خیرآباد پاکستان به افغانستان بردند. در هفته‌ی گذشته ملا محمد عمر رهبر طالبان یک هیأت را نزد سمیع الحق رییس مدرسه‌ی دینی که در عین حال رییس حزب جمعیت‌العلمای پاکستان نیز است، فرستاد تا خواهش کند که جنگجویان مدرسه‌ی دینی در اختیار آنها گذاشته شود. رهبری مدرسه دینی خواهش طالبان را پذیرفت. جنگجویان درس‌های سال را با سپری کردن آزمون چهار و نیم ماهه، به پایان رسانیدند و به خوشی خود به انبازی در جنگ به سود طالبان شناختند" (آیینی‌ی مطبوعات (INFO / Presspiegel) شماره ۴۸ اکتوبر ۱۹۹۹)

ص ۴۲، نشریه سازمان عفو بین‌الملل، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).

آری! این بار گروه وحشی و ایله جاری طالبان، در جنگ‌های خونین و ضد بشری خود در وادی شمالی که از امرداد/اسد ۱۳۷۸ (اگست ۱۹۹۹) آغاز یافت، نسخه‌ی رهنمونی "سمسور افغان" در سیاه‌نامه‌ی پر از گند به نام "دوهمه سفوی" را به کار گرفت که در برگ برگ آن اندیشه‌ها و باورهای فاشیستی، قوم‌گرایی و برتری‌خواهی زبانی و سمتی و خواب‌های افلاطونی ضد مردمی، رقم زده شده است. هدف از جنگ‌های تابستانی سال ۱۹۹۹ طالبان در وادی شمالی عملی‌سازی برنامه‌های شونیستی (افغان ملتی) برتری جویانه‌ی قومی - زبانی ضد انسانی "دوهمه سفوی" بود که به دستور آی اس آی، سیاست زمین سوخته با بمباران هوایی و حمله‌های زمینی همراه با نابودسازی، ویرانگری، آتش‌سوزی، بستن و گشتن به راه انداخته شد.

سیاست زمین سوخته‌ی طالبان با استفاده از قوای نظامی (هوایی و زمینی) با هجوم کردن وحشیانه بر خانه و کاشانه‌ی مردم، کشتزارها، تاکستان‌ها، درختان میوه‌دار و بی‌میوه، فرآورده‌های سردرختی و خرمن‌های گندم، شبکه‌های آبیاری و سرچشمه‌های آب آشامیدنی (کاریزها، چشمه‌ها، جویبارها و چاه‌ها) و در یک سخن: سنگ و چوب مردم آزاده و بیگناه شمالی در آغاز امرداد/اسد ۱۳۷۸ (اگست ۱۹۹۹) به این هدف در پیش گرفته شد تا آنان توجه سازمان ملل متحد را به خاطر واگذاری کرسی نمایندگی افغانستان به این گروه سیه‌کار و بانی ستم قرون وسطایی، جلب کنند.

این تبهکاری‌های تکان‌دهنده از سوی طالبان بی‌فرهنگ زمانی در پیش گرفته شده بود که یک هفته پیشتر از آن گردهمایی گروه کشور‌های ۲+۶ (پاکستان، ایران،

تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان، چین، روسیه و ایالات متحده آمریکا) با شرکت هیأت افغانستان، برای دریافت یک راه حل صلح‌آمیز پایان دادن به اندوه و درد مردم افغانستان، در تاشکند برگزار شده بود. افزون بر آن در مهر/میزان ۱۳۷۸ (اکتوبر ۱۹۹۹) در نشست عمومی سازمان ملل متحد، درباره‌ی

سرنوشت چوکی نمایندگی افغانستان در آن سازمان، رابرتی می شد. طالبان به کمک و پشتیبانی پاکستان و دهشت افکن های عرب و سخاوت های مالی عربستان سعودی، تلاش کردند تا نیرو های جنگی مخالف را از قلمرو های زیر اداره ی شان در شمالی، بیرون بکنند و آنجا ها را در اشغال خود در آورند تا در نظر شورای امنیت سازمان ملل متحد، یگانه گزینه ی حاکمیت سیاسی در افغانستان شمرده شوند. اجرایی شدن سیاست زمین سوخته ی طالبان در وادی شمالی، همان گونه که از خط های خشن ضد مردمی سیاه شده در گند نامه ی " دوهمه سقوی " تألیف جنرل مین " سمسور افغان " مایه می گرفت؛ همچنان ریشه در سیاست های بیداد گرانه ی امیر عبدالرحمان خان و نادر غدار نیز داشت که پسان ها بخش های باقیمانده ی آن از سوی محمد گل خان مهمند عملی شد. مرحوم غبار نگاشته است:

" در تابستان ۱۹۳۰ (۱۳۰۹ شمسی) مردم کلکان در برابر فشار حکومت نظامی قیام، و تقریباً شش صد نفر مسلح بالای عسکر ساخلو و حکومت محلی کوهدامن حمله کردند. از کابل سید عبدالله شاه جی و عبدالوکیل خان نایبسالار با یکدسته عسکر سوق گردید، و در جنگی که واقع شد، نایب سالار کشته و شاه جی فراری گردید.... متعاقباً جنرال محمد غوث خان با قوه تازه رسید، در عرض راه ها قلعه های مردم را آتش زد و اسرا را از برج های بلند بزمین پرتاب کرد. تا این وقت محمد گل خان مهمند وزیر داخله با عنوان رئیس تنظیمه شمالی رسیده بود (اسد ۱۳۰۹) و بسنت امیر عبدالرحمن لشکر های حشری مخصوصاً از ولایت پکتیا رسیدن گرفت. این عسکر از طرف شاه جی در پکتیا تنظیم و بشمال سوق شده بود. طوری که جریده اصلاح در شماره های اسد ۱۳۰۹ خویشتن نوشت تعداد لشکر حشری از مردمان احمد زائی، کروخیل، جاجی، منگل، طوطی خیل، وزیر، وردک، میدان و نگاو بر بیست و پنج هزار تفنگدار بالغ می شد، و این غیر از قوای منظم دولتی بود.

آیا وظیفه آقای محمد گلخان مهمند و این قوای بزرگ نظامی و حشری در ولایت کاپیسا و پروان چه بود؟ و آیا الله نواز خان هندوستانی یاور شاه و فیض محمد خان زکریا وزیر امور داخله که شخصاً از کابل به قلعه مراد بیگ مرکز محمد گلخان مهمند رفته و بر می گشتند، چگونه هدایات سری شفاهی به محمد گلخان می دادند؟ جواب این سوال [ها] را اعمال و رفتار محمد گلخان مهمند در این ولایت بوضوح می دهد و آن اینک:

قیام کلکانی ها و داودزائی های کوهدامن در سرطان ۱۳۰۹ شمسی بعمل آمد، محمد گلخان در ۴ اسد سال مذکور بریاست آن ولایت گماشته شد. او با اتکا بقوه بیست و پنج هزار نفری حشری و یک فرقه عسکر منظم و توپخانه دولتی در پروان و کاپیسا دست بعملیاتی زد که در یک کشور فتح شده خارجی هم مجاز نیست؟ محمد گلخان در بین ولایت قیامت یک مارشال فاتحی بخود گرفته، در کمال تکبر و بیگانگی با مردم پیشامد و روش دشمنانه و وحشیانه نمود. او قوای حشری و نظامی را در تاراج خانه ها، انهدام دیوار باغ ها، احتراق قلعه ها بگماشت، و خود از شکنجه و لت و کوب و اهانت مردم (اعم از قیام کننده و مطیع دولت) فرو گذار نکرد. او از قیام کننده جان می خواست و از مطیع مال. انکار کننده را چوب می زد و دشنام می داد، حتی تهدید به احضار زنش در مجلس عام می نمود. در خانه های که تلاشی می شد و اسلحه و پول بدست نمی آمد، زنان خانواده تهدید به فرو بردن سوزن در پستان شان می شد [می شدند]. با این روش تا تابستان ۱۳۰۹ شمسی (طبق اطلاع شماره ۵۸ مورخ دلو روزنامه دولتی اصلاح) محمد گلخان از مردم کاپیسا و پروان ۲۳۷۸ تفنگ و ۱۷۰ تفنگچه، و ۳۹۳۸۳ دانه طلا، و ۱۴۹۲۰۶ سکه نقره بیرون کشید و بکابل تقدیم کرد. البته آنچه را که قوای حشری و نظامی برای خود گرفته بودند، داخل این حساب نیست. این تنها نبود، محمد گلخان (طبق خبر شماره سابق الذکر اصلاح) پانزده نفر را در این ولایت بحکم شخص خود اعدام نمود، ۶۱۷ نفر را زنجیر پیچ بکابل فرستاد، ۳۶۰۰ نفر را محکوم باعمال شاقه نموده سرک های ولایت حتی راه پنجشیر را تا کوتل خاواک بالای شان بساخت و هفت کتدک عسکر از ایشان استخدام و در خارج محل اعزام نمود. همچنان محمد گلخان (طبق خبر اصلاح شماره ۶۱ مورخ حوت ۱۳۰۹) تهانه های عسکری بالای مردم بساخت و یک فرقه عسکر منظم در آنجا تمرکز داد. محمد گلخان بر طبق اطلاع همین شماره اصلاح، قسمتی از شهر چهاریکار را که مرکز اداری و تجارتی ولایت بود، حریق و خراب ساخت، همچنین او سرای خواجه مرکز کوهدامن را تماماً محترق و ویران نمود. در حالی که او قبلاً از مردم شش صد نفر گروگان گرفته و بکابل فرستاده بود. در هر قسمتی از بن ولایت چند، چند خانوار پکتیائی را جبراً اسکان، و بهترین اراضی مردم را بایشان اعطا نمود، تا آشتی را بین این دو ولایت ممتنع سازد.

این روش محمد گلخان مخصوص حالت صلح بود، و اما در حالت جنگ: طوری که شماره های جریده دولتی اصلاح مورخ اسد ۱۳۰۹ شمسی منتشر می ساخت، محمد گلخان نه تنها خانه های قیام کنندگان و مغلوب شده گان فراری را آتش می زد بلکه دهات معمور را نیز محترق می ساخت، چنانی که چهار قریه کلکان را آتش زد، و قلعه ها را بگلوله توپ بست، جراید اخیر هندی (مثلاً جریده همت) با رضایت خاطر از آتش زده شدن قریه های چهارگانه کلکان تذکر می دادند.

جریده اصلاح خود نوشت که یک نفر از اشرار بنام عمرا خان در مقابل کوه خواجه سیاران چهاریکار کشته شده ملک سلطان محمد خان "درنامه ئی" مرده مقتول را در خاک دفن نمود. سلطان محمد باین گناه که مرده یک نفر یاغی حکومت را دفن کرده بود، تعقیب و خانه او آتش زده شده و مرده عمرا خان را نیز از قبر کشیدند و بحضور ریس تنظیمه آوردند. بریدن سر های کشته شدگان یاغی، و فرستادن بدربار کابل ( مثل عهد خلفای بنی امیه) از همین وقت مروج و معمول گردید. محمد گلخان مقرر نمود که برای کشندگان و یا دستگیرکنندگان هر فردی از فرار کرده گان مردم شمالی فی نفر یک هزار افغانی جایزه داده شود.

روی همرفته روش محمد گلخان در کوهدامن و کوهستان، همان نتایجی را که می خواستند داد یعنی اول مردم دلیر این ولایت که در تاریخ قرن نهم افغانستان در راه دفاع از استقلال کشور بمقابل امپراتوری بریتانیا، کانون بزرگ و با افتخاری محسوب بود، سرکوب گردید. دوم نفاق و خصومت بین مردم افغانستان که هدف یگانه دشمن بود، در بین حادثه عملاً بمیان آمد، یعنی مردم کاپیسا و پروان تمام تعدی نسبت بخود را از حشری های پاکتیا دانستند، و نسبت بانان کینه سختی در دل گرفتند. خصوصاً که محمد گلخان خودش را بغلط نماینده پشتو زبانان کشور جلوه می داد. سوم دولت نو احداث افغانستان با دشمنی قسمت عمده ئی از مردم کشور مبتلاو در مقابل سیاست استعماری تنها، و لهذا مجبور به سازش بیشتر با استعمار گردید...." ( غبار، میر غلام محمد، کتاب: " افغانستان در مسیر تاریخ" ج دوم، سال چاپ: جون ۱۹۹۹ ویرجینیا- ایالات متحده آمریکا، صص - ۷۰- ۷۳).

بدین گونه دیده شد که تبهکاری ها، وحشیگری ها، بی شرمی ها، سنگدلی ها، جلادی ها و بی مروتی ها در دو گاهه ی از تاریخ افغانستان ماهیت، سرشت، مضمون و هدف یکسان داشتند و از یک سربند ( ارتجاع، استبداد، استعمار، استثمار) آب می خوردند. بی دلیل نبود که جنتل مین "سمسور افغان"، گنج فساد " دومه سفوی" را به نادر ( قران شرمانده)، محمد گلخان مہمند(قصاب انسان ها) و گروه مزدور - ایله جاری و آدمکش طالبان، اهدا کرده است.

بایسته است که به خاطر روشنی انداختن بیشتر به چند و چون جنگ ها، به نشریه ها نظر انداخته شود: در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۴ / ۸ / ۱۹۹۹ در نیشته ی زیر عنوان " طالبان با صدای بلند از پیروزی خود آگاهی دادند" به قلم: Willi Germund ، آمده است:

" ملیشه های طالبان افغانستان در تازه ترین حمله های گسترده ی خویش همواری های شمال کابل را به اشغال خود در آوردند. لیکن در دره ی پنجشیر پایگاه اصلی فرمانده احمد شاه مسعود یگانه مخالف باقیمانده، نتوانستند پیشروی کنند.

وزیر اطلاعات حکومت افراطی اسلامی طالبان در افغانستان، ملا امیرخان متقی بار دیگر با رسانه ها گفت و گو کرد و از پیروزی های طالبان آگاهی داد. پس از حمله های پنج روزه کلیه مناطق شمالی را در شمال پایتخت اشغال کرده اند. مجاهدین - جنگجویان خدا به دروازه ی در آمدن به دره ی پنجشیر پایگاه اصلی مسعود که بسیار دشوار گذر است، رسیده اند. او یگانه مخالف باقیمانده ی ملیشه های طالبان که به [برکت] پشتیبانی پاکستانی ها به پیشروی خود ادامه می دهند، است.

طالبان دو سال پیش نیز این همواری های خطرناک را اشغال کرده بودند؛ ولی از پیامد به پا خاستن مردم در شهر ها و شهرستان ها، ناگزیر شدند تا با سرافکنندگی راه فرار را اختیار کنند. ملیشه ها [تا کنون این شکست] را فراموش نکرده اند و تلاش می کنند که جلو اشتباه پیشین خود را بگیرند. در گذشته ها آنان پس از اشغال شهر ها و شهرستان ها از انجام کشتار های گروهی هراس نداشتند....

ملیشه های طالبان درد و رنج این مشکل را نکشیده اند که در رده های جنگی خود با کمبود جنگجویان روبرو شوند. شمار زیاد جنگجویان سازمان های پنهانی اسلامی که در کشمیر زیر اداره ی هند به سود پاکستان می جنگیدند، آگاهی دادند که برخی از آنان در حمله ها بر ضد مسعود [به طرفداری از طالبان] گسیل یافته اند.

با وجود نیرومندی [طالبان] چنین به نظر می رسد که جنگجویان افراطی اسلامی به دره ی پنجشیر پیشروی کرده نمی توانند. دره با دیوار های کوهی احاطه شده و می شود به گونه ی دلخواه دشمن پیشرونده را شکست شگفت انگیز داد. مسعود کم از کم ۱۵ تا ۲۰ در صد قلمرو را در شمال شرق افغانستان زیر اداره ی خود دارد و طالبان از مدت ها بدین سو تلاش می کنند تا از شمال هندوکش به طرف کوه های پامیر به پیش بروند.

آژانس خبر رسانی [افغانستان] وابسته به طالبان [در پاکستان] ادعا کرد که به روز سه شنبه ملیشه های جنگجوی خدا در مرز با تاجیکستان فرودگاه هوایی شیر خان بندر را به اشغال خود در آورده اند. هر گاه



طالبان در آنجا دست به حمله هایی بزنند وضعیت مسعود نگران کننده می شود...." ( برگرفته از کتاب دیجیتال " گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

در روزنامه مالی و اقتصادی Handelsblatt تاریخ ۵ / ۸ / ۱۹۹۹ در یک نوشته زیر عنوان " تلاش های دیپلماتیک برای بند کردن جنگ داخلی در افغانستان سر از نو به ناکامی انجامید"، آمده است:

" برای بار سوم در سه سال ملیشه های اسلامی طالبان در افغانستان از تابستان سود بردند تا با حمله های جدید و اسپین مخالف خود، احمد شاه مسعود را از نگر نظامی نابود کنند. کمپاین تازه ی آنان در پایان ماه جولای با حمله ی زمینی از کابل از دو دره ی شمالی و تگاب تا دروازه ی داخل شدن به دره پنجشیر برای اشغال تونل سالنگ آغاز یافت. این حمله ها با بمباران هوایی و آتش توپخانه ی سنگین همراهی شد. در مدت سه روز طالبان که هشتاد در صد خاک افغانستان را زیر اداره ی خود دارند، فرودگاه هوایی بگرام را اشغال کردند و توانستند در هفته ی گذشته جبل السراج را نیز اشغال کنند که از آنجا راه گذری به سوی تونل سالنگ و دره ی پنجشیر در شمال و همچنان به طرف دره ی غوربند در غرب منطقه مرکزی در هزارستان جدا می شود. در عین زمان نیرو های طالبان در شمال هندوکش فشار را بر استان تخار و بدخشان شدت داده اند، جایی که مسعود در محاصره گیر مانده است و در دره ی پنجشیر از آن راه ها تا کنون خود را با مواد خوراکی و جنگ ابزار تامین می کند.

پیشروی برق آسای جنگجویان طالبان در اصل به این مفهوم نیست که مسعود به این زودی ها به متارکه دست بزند. به یقین گردان های رزمی او با کمبود ابزار آتش زا ( ابزار جنگی) و افراد جنگی روبرو است، تا در میدان های جنگ پشت طالبان را به خاک بمالد... در این میان راه در آمدن به دره ی پنجشیر با انفجار دادن، گذر ناپذیر شده است. با این شیوه او [مسعود] مخالف خود را به جنگ های چریکی کلاسیک در بلندی های کوه ناگزیر می کند و از این روش رهبری اتحاد شمال بسیار به خوبی و ماهرانه استفاده می کند. او افزون بر این امکان های دیگری نیز در اختیار دارد تا راه های در آمدن به تونل راهبردی سالنگ را که کابل را به شمال افغانستان پیوند می دهد، از بلندی های کوه زیر اداره داشته باشد و در صورت نیاز بند کند. این گفته در مورد بلندی های دره ی پنجشیر در شمال که به آسانی دفاع شده می تواند، نیز صدق می یابد.

دلیل این کار می تواند این باشد که طالبان باشندگان جای های اشغال شده را ناگزیر کنند تا روستا های خود را رها کرده به دره ی پنجشیر پناه ببرند. لیکن این نخستین بار بود که حمله ی طالبان یک چنین کوچ دادن بزرگ را به وجود آورد....

در این جا یک سخن نگران کننده به نظر می رسد: هر گاه راه های رسانیدن نیازمندی های او [مسعود]، زیر فشار قرار گیرد، شماری از فرماندهان پله بین در افغانستان که برخی جا ها را در زیر اداره ی خود دارند و در جنگ تغییر جبهه می دهند، چنین پیشامد ها را امکان پذیر می کند. افزون بر آن حمله های تابستانی پس افتیده ی طالبان، می بایست در ماه می آغاز می یافت؛ لیکن این راز افشا و خنثی شد....

حمله های جدید یک هفته پس از ناکامی نشست صلح که چندی پیش در چوکات فعالیت گروه های منطقه ای ۲+۶ در تاشکند برگزار شده بود، آغاز یافت. این سخن آشکار کرد که خواسته های سنگین طالبان در تاشکند و رد آنها از سوی اتحاد شمال به جنگجویان اسلامی این بهانه را داد تا نشست دوباره صورت نگیرد. همچنان تلاش پیشتر آمریکا به خاطر ایفای احتیاط آمیز نقش میانجیگری به ناکامی انجامید؛ زیرا متهم [اصلی] انفجار در سفارتخانه های آن کشور [در نایروبی و دارالسلام] اسامه بن لادن، مهمان طالبان، است.

سخن همسان در مورد عربستان سعودی و تا اندازه ی پاکستان که هر دو یگانه کشور هایی هستند که طالبان را از نگر سیاسی به رسمیت شناخته اند، صدق پیدا می کند. ولی گزارش ها از پاکستان نشان می دهند که اسلام آباد به ادامه از طالبان پشتیبانی می کند. شمار زیادی از اعضای سازمان های افراطی سنی از کشور های مختلف اسلامی که یک ماه پیش در کارگیل [کشمیر] هند می جنگیدند، کنون از راه چترال به افغانستان آمده اند و یکجا با طالبان در حمله های اخیر اشتراک ورزیدند." ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

در روزنامه ی آلمانی زبان Neue Züricher Zeitung تاریخ ۹ / ۸ / ۱۹۹۹ در یک نوشته زیر عنوان " مخالفان در دره ی پنجشیر پنهان شده اند " آمده است:

" در جنگ داخلی در افغانستان افراطی های اسلامی طالبان که ۹۰ در صد خاک را در زیر اداره ی خود دارند، قوای جنگی وابسته به اتحاد شمال را بنابر گفته ی خود شان به دره ی پنجشیر پس زده اند. دره ی [پنجشیر] و اسپین پایگاه مهم مخالفان است. وزیر اطلاعات طالبان امیر خان متقی به روز دوشنبه

در شهر اشغال شده ی چهاریکار، یادآور شد: نیرو های حکومت برکنار شده از کابل در سال ۱۹۹۶ به رهبری وزیر دفاع، احمد شاه مسعود، صخره های راه در آمدن به طرف جنوب دره را انفجار داده و خود را در آنجا پنهان کرده اند. از فاصله ی ۸۰ کیلومتری دورتر از پایتخت (کابل) در سمت جنوب، هزار ها سرباز با تانک های جنگی به سوی شمال در حرکت افتیدند. افزون بر شهر چهاریکار مرکز استان پروان، مسعود به روز دوشنبه اداره ی محمود راقی مرکز استان کاپیسا را نیز از دست داد....

پشتیبانی هوایی از سوی پاکستان:  
 آنگونه که به روز دوشنبه از حلقه های آگاه ( دارای آگاهی ) افغانستان شنیده شد، نظر به گزارش شاهدان عینی، طالبان را در حمله ها بر ضد اتحاد شمال، هواپیما های جنگی Mirage پشتیبانی کرده است. نه طالبان و نه هم اتحاد شمال یک چنین هواپیمای جنگی را در اختیار دارند. طالبان هواپیما های Mig21 و Sucho17 [در جنگ] به پرواز در آوردند. این گفته این اتهام را برجسته می کند که هواپیما های جنگی پاکستان بودند و از آنجا [از پاکستان] هواپیما های Mirage3 و Mirage4 پرواز کردند. اسلام آباد از ملیشه های طالبان پشتیبانی می کند.

درگیری های دوامدار که از هفته ی گذشته آغاز شد و در زمره ی سنگین ترین جنگ ها در سال های پسین شمرده می شود، هزار ها باشنده را در شمال کشور وحشتزده کرد. بنابر گزارش های تأیید نا شده تا پنجصد هزار شهروند از ترس حمله هایی که طالبان در پیش روی دارند، محل بود و باش خود را رها کرده اند... (" برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).  
 پس از اوج گیری جنگ ها در استان های پروان و کاپیسا و بمباران های هوایی سنگر ها در دره پنجشیر ( بر پایه خبر آژانس خبری افغانستان وابسته به طالبان در پاکستان، بنگاه خبری آلمان به تاریخ ۵ / ۹ / ۱۹۹۵ خبری را نشر کرد که بر بنیاد آن، در این حمله ی هوایی سه شهروند خارجی، از زمره ی آنان یک ژورنالیست فرانسوی زخمی شدند)، طالبان در استان های شمال شرقی، در مرز ها با ازبیکستان و تاجیکستان دست به تبهکاری و وحشیگری زده اند و شهر تالقان را بمباران کرده اند. این گروه در یک آگاهی نامه رسمی به سیاست مداران تاجیکستان هشدار دادند که به خاطر گشودن راه جدید تحویل دهی جنگ ابزار به فرمانده احمد شاه مسعود، به واکنش های ضروری دست خواهند زد و آنان در انتظار پیامد های ناگوار آن باشند.

در مهر/ میزان ۱۳۷۸ خ، طالبان سنگینی جنگ را بر استان تخار بردند که بحران و آواره شدن گروهی را به بار آورد. در این مورد رادیو صدای آلمان به روز ۶ / ۱۰ / ۱۹۹۹ بر پایه خبر رادیو تهران ۵ / ۱۰ / ۱۹۹۹، این خبر را به نشر سپرد(برگردان):

" به هدف در دست داشتن اداره ی استان تخار، جنگ های سختی بین طالبان و جبهه ی متحد برای نجات افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی آغاز شد و سر از نو وضعیت بحرانی را به وجود آورد. طالبان در تخار سیاست زمین سوخته را به پیش می برند؛ از این رو به گفته ی سخنگوی جبهه ی متحد، شصت هزار شهروند به استان بدخشان پناه برده اند. دفتر انسجام کمک های سازمان ملل متحد برای افغانستان در اسلام آباد، گزارش داد که برخی از شهروندان به دره ی پنجشیر آواره شده اند که هیچ چیزی، جز لباس های تن شان، در اختیار ندارند. در این جنگ موضوع برسر در دست گرفتن اداره ی شهر تالقان می چرخد. تالقان مهمترین و آخرین شهری است که تا کنون زیر اداره ی حکومت ربانی قرار دارد. فرمانده احمد شاه مسعود بخشی از نیرو های جنگی را از دره ی پنجشیر، برای دفاع از شهر تالقان گسیل کرده است. در فرودگاه هوایی خواجه غار که در حال حاضر طالبان در آنجا حاکم هستند، نیز جنگ شعله ور شده است."

ولی به روز ۱۸ / ۱۰ / ۱۹۹۹، دو بنگاه خبری( رادیو صدای آلمان و آژانس خبری افغانستان در پشاور) گزارش دادند که از پی جنگ ها، جبهه ی متحد پیروز شد تا طالبان را از شهرستان خواجه غار و از شیرخان بندر، بیرون راند و اداره ی آنجا را در دست گیرد.

درگیری های نظامی بین طالبان اشغالگر و جبهه ی متحد مخالف آنان در استان های شمالی و شمال شرقی به یک کار روزمره در آمده بود و اداره ی شهر ها و شهرستان ها دست به دست می شد. طالبان به کمک ای اس آی و پشتیبانی ارتش و انبازی نیرومند دهشت افکنان سازمان القاعده در جنگ ها، با آوردن فشار های نظامی، تلاش ورزیدند تا با از بین بردن توان ایستادگی مخالفان، زمینه ی شناسایی رسمی امارت(!) خویش را از سوی سازمان ملل متحد و کشور های پیشرفته ی جهان فراهم آورند؛ از این رو دوام جنگ ها را به سود خود می دیدند. ولی این برنامه ی ملیشه های اجیر، در نزد رهبران

روسیه و جمهوری های آسیای میانه نگرانی ها را به بار آورد. پیرامون این نگرانی ها بنگاه خبری آلمان به روز ۱۰ / ۶ / ۲۰۰۰ این خبر را به نشر رسانید (برگردان):

" باور ها در مورد از سر گرفتن حمله ها از سوی ملیشه های افراطی طالبان در شمال افغانستان، بیشتر شده است. طالبان در مرز با جمهوری ازبیکستان، آغاز به جابجایی جنگ ابزار های سنگین کرده اند. این سخن را آژانس خبر رسانی Interfax روسیه به روز شنبه گزارش داد. بنگاه خبری روسیه بر پایه آگاهی های داده شده از سوی دفتر های نظامی جمهوری تاجیکستان، به ارائه این گزارش دست زد. جابجایی جنگ ابزار ها و جنگجویان نشانه ی آمادگی طالبان به حمله های نظامی به شمال است. بخش های از شمال افغانستان زیر اداره ی نیرو های اتحاد مخالف طالبان به رهبری احمد شاه مسعود وزیر دفاع، قرار دارد.

در روز های گذشته طالبان در شهرک حیرتان، در ۲۵ کیلومتری شهر مرزی ترمذ جمهوری ازبیکستان با گسیل ۲۵۰ تن جنگجوی بیشتر، جبهه ی جنگ آینده را نیرومند تر کردند. در پل دوستی که افغانستان و ازبیکستان را با هم پیوند می کند، ۱۲ عراده تانک جنگی، تانک های زره، همچنان ۱۵ فیر موشک دفاع هوا [استینگر] را جابجا کرده اند.

بین افغانستان و ازبیکستان در همین تازگی ها مشکلی به وجود آمده است. طالبان، ازبیکستان را متهم کردند که با پرواز هواپیما های جنگی حریم فضایی افغانستان را نقض کرده و هواپیما ها بر فراز شهر حیرتان دور زده اند."

طالبان بر بنیاد برنامه ریزی آی اس آی و افسران ارتش پاکستان که در رده های آنان بر ضد مردم افغانستان در شمال کشور فعال بودند، همیشه کوشش می کردند تا پایگاه جبهه ی متحد را در شهر ها، اشغال و از حضور فزینی مخالفان در میدان های سیاسی جلوگیری کنند. در همین راستا در هفته ی نخست سپتامبر ۲۰۰۰ در یک جنگ خانمان سوز با آتش توپخانه سنگر های دفاعی جبهه ی متحد را کوبیدند و شهر تالقان را بار دیگر اشغال کردند.

وکیل احمد متوکل وزیر خارجه حکومت طالبان با فرستادن نامه ی رسمی به کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد، خواستار آن شد تا شناسایی از حکومت برهان الدین ربانی به دلیل اینکه آدرس و پایگاه ی مشخصی ندارد، پس گرفته شود؛ زیرا نمی تواند سیاست های سازمان ملل متحد را در عمل پیاده کند. پس از بر افتیدن شهر تالقان، طالبان به پیشروی های خود ادامه دادند و شهرستان فرخار را اشغال کردند که احمد شاه مسعود در آنجا مهمترین قرارگاه نظامی داشت.

طالبان از آغاز سال ۲۰۰۰ عیسایی، سنگینی جنگ های اشغال گرانه خویرا بیشتر بر استان های شمال شرقی افغانستان، تمرکز دادند. در بغلان و کندز به دلیل اینکه برخی فرماندهان به سبب پیوند های تباری و زبانی به آنان پیوسته بودند، مشکلی وجود نداشت. تنها استان های تخار و بدخشان برای آنان مشکل ساز شده بود؛ لیکن وضعیت به گونه ی پیش آمد که در جنگ ها بر سر شهر تالقان، طالبان بشیر بغلانی استاندار بغلان را به اتهام همکاری و داشتن ارتباط با جبهه ی متحد، بازداشت کنند. این فرمانده پیش از این پس از شکست این گروه در جنگ های سال ۱۹۹۷ در شهر مزار شریف، یکی از همکاران نزدیک آنان بود.

دوام جنگ در شهر تالقان و بر افتیدن شهرستان های فرخار و اشکمش سیل بزرگ آوارگان را به وجود آورد و کم از کم یکصد هزار شهروند در مرز با تاجیکستان آواره شدند.

سکرتر شورای امنیت ملی تاجیکستان، امیر قل عظیموف، در مسکو از پدید آمدن یک فاجعه ی انسانی سخن گفت و یادآور شد که کشورش کلیه امکان ها را در اختیار ندارد تا به مشکل این پناهجویان رسیدگی کند و از سازمان ملل متحد خواستار کمک شد.

اندازه ی سختی های سیاسی و نظامی و دشواری های جنگی که جبهه ی مخالف طالبان با آن دست به گریبان بود، Bernard Imhasly در یک نوشته زیر عنوان "

" طالبان قدرت خویش را گسترش می دهند"، در نزاع افغانستان روسیه و ایالات متحده آمریکا بر تحریم های سازمان ملل متحد علیه حکومت طالبان، پایدار باقی می ماندند" نشر شده در روزنامه آلمانی Die Tageszeitung تاریخ ۴ / ۱۰ / ۲۰۰۰ بازتاب یافته است (برگردان):

" برهان الدین ربانی رییس جمهوری افغانستان به گونه ی فزاینده به یک پادشاه بدون سرزمین چهره عوض می کند. در هنگامی که کارمند سیاسی گماشته شده از سوی وی به عنوان نماینده رسمی دولت افغانستان در نشست سالانه سازمان ملل متحد اشتراک می کند، خاک های زیر حاکمیت فرمانده احمد شاه مسعود محدود و تنگتر شده می رود. طالبان در تابستان موفق شدند که بخش های بزرگ استان های کندز و تخار در شمال شرق را اشغال کنند. از دست دادن شهر تالقان پایگاه کنونی حکومت ربانی و مهمترین راه دریافت کمک های حیاتی مسعود، درد آور بود. طالبان به این هدف خویش نزدیک می شوند که راه

های ارتباطی میان سنگر های جنگی در دره ی پنجشیر و بخش های مرز شمالی با تاجیکستان را بند کنند.

افزون بر آن فشار بر مسعود از طرف شرقی راه دخیلی به دره ی پنجشیر، بیشتر می شود. در گذشته این فرمانده می توانست با بیرون راندن طالبان از شهر هاو شهرستان های شمال کابل، فضای بهتر تنفس برای خود به وجود آورد. در حال حاضر طالبان با کوچ دادن جبری شهروندان و پیشبرد سیاست زمین سوخته این امکان را از نزد مخالفان گرفته اند که بر جنگجویان طالبان در جبهه های جنگ از پشت خنجر بزنند. مسعود تنها در کوتل سالنگ که کابل را به شمال پیوست می کند، برای طالبان یک خطر است. در دست داشتن بلندی ها در کوتل سالنگ بخت خوب مسعود است تا طالبان ناگزیر شوند که راه های دشوار گذر را ببیمایند و تغییر جهت دهند.

گسترش حاکمیت طالبان در بالاتر از ۹۰ در صد قلمرو افغانستان، جامعه جهانی را در برابر پرسش شناسایی رسمی یک حکومت ظالم قرار داده است. سرسخت ترین مخالفان سیاسی طالبان در منطقه، جمهوری های آسیای میانه و فدراتیف روسیه هستند. نیرو های نظامی روسیه در آن طرف کناره های رود آمو جابجا اند و مسعود از راه تاجیکستان جنگ ابزار و مواد کمکی به دست می آورد. رییس جمهوری تاجیکستان نگران آن است که اگر در مرز های جنوبی، طالبان سنگر بندی کنند و حضور دائمی یابند، این کار می تواند مسلمانان جمهوری های آسیای میانه را علیه رژیم های کمونیستی (!) بشوراند. [وکیل احمد] متوکل وزیر خارجه طالبان این نگرانی و سراسیمگی را رد کرد. لیکن دست کم پشتیبانی لفظی و معنوی در یک زمان مشخص از چچینین از سوی طالبان، برای مسکو و دوستانش نشانه ی ناخوشایند است.

در ماه های پسین در روسیه این خواسته ها بالا می گیرد که با در پیشگیری حمله های نظامی، طالبان را از نزدیکی با قلمرو های خویش به دور نگهدارند. در گفت و گو های گروه ۲+۶ پیرامون افغانستان، در این دور نشست عمومی سازمان ملل متحد، مسکو با نیرومندی از موضع گیری این که طالبان به انزوا کشانیده نشوند، فاصله گرفت و ایالات متحده آمریکا از روسیه پشتیبانی کرد. آنها امیدوار اند که از راه تحریک های سازمان ملل متحد به هدف خود برای تسلیم دهی اسامه بن لادن برسند. مقام های حکومتی در جمهوری های آسیای میانه نگران آن اند که گسترش قدرت طالبان در سراسر شمال افغانستان نه تنها حاکمیت آنها را به خطر می اندازد؛ بلکه بحران آوارگان را نیز به وجود می آورد. آواره شدن مردم و نقض حقوق بشر (آوارگان و حقوق بشر) بر سیاست طالبان هیچ تأثیری نمی گذارد، آغاز حمله های تابستانی آنان بدون در نظر گرفتن بدترین خشکسالی، نشان دهنده ی آشکار همین سخن است. در این خشکسالی سخت ۱ بر ۴ بخش شهروندان افغانستان وابسته به تحویل دهی غله از سوی سازمان ملل متحد هستند."

تا آمد آمد زمستان ( ماه نوامبر و دسامبر ۲۰۰۰) روند جنگ و گریز طرف های درگیر در شمال شرق افغانستان، همراه با دست به دست شدن اداره ی شهر ها و شهرستان ها و برقراری آتش بس های گذرا، دوام یافت. این تنها مردم بود که در میان دو سنگ آسیاب با سخت ترین دشواری های روزگار دست و پنجه نرم می کردند. طالبان با کشتار بیگانهان، شهرستان های فرخار، هزار باغ و خواجه غار را اشغال کرده بودند و مخالفان به سختی کوشش داشتند تا آنجا ها را دوباره زیر اداره ی خود در آورند و اشغال گران را به بیرون رانند.

به هر حال، طالبان به خاطر حضور اسامه بن لادن در افغانستان زیر فشار آمریکا قرار گرفتند و تا اندازه ی فضا بر آنان تنگتر شده می رفت. این پیشامد از زمان انفجار های مرگبار در سفارتخانه های آمریکا در نایروبی و دارالسلام شکل گرفته بود. حمله ی دهشت افکنانه بر کشتی آمریکایی (Cole) در آب های کشور یمن از سوی سازمان القاعده، بر این فشار افزود و زمینه ساز آن شد که طالبان گوشمالی داده شوند.

در این مورد در مجله ی هفتگی آلمان Der Spiegel شماره ۴۸ تاریخ ۲۷ / ۱۱ / ۲۰۰۰، در یک نوشته زیر عنوان " ائتلاف برای ضربه زدن های انتقام جویانه " آمده است (برگردان):

" ایالات متحده آمریکا از روسیه و متحدان آن در آسیای میانه، خواهش کرد تا با حمله های هوایی یکجایی پایگاه های آموزشی دهشت افکنی اسامه بن لادن را بکوبند.

بمباران (دوزخ باندید ها) در افغانستان باید پاسخ انتقام گیرانه در برابر حمله بر کشتی ویرانگر (Cole) ایالات متحده آمریکا باشد که به تاریخ ۱۲ اکتوبر در آب های دریایی شهر عدن یمن، جان ۷ تن سرباز دریایی را گرفت. پنتاگون چند پایگاه آموزشی زیر اداره ی طالبان را در شمال افغانستان در نزدیکی های مزار شریف، کندز و تالقان، شناسایی کرده است. سفیر ایالات متحده آمریکا در پاکستان بیهوده تلاش

ورزید تا جنگجویان خدا را با دادن وعده های مالی تشویق به تسلیم دهی بن لادن کند. کنون باید با زبان جنگ ابزار سخن گفته شود.

جمهوری های شوروی: از بیبکستان، قزاقستان و قرغزبستان در اساس، وعده ی کمک داده اند، به این امیدواری که حمله های نظامی در عین زمان اسلام گرایان را در خود آن کشور ها در هراس اندازد، آنانی را که در افغانستان پرورش می یابند و از آنجا برنامه ی هجوم کردن و تاراج گری را در ازبیکستان و قرغزبستان در پیش می گیرند. از بیبکستان می تواند به هواپیما های آمریکایی فرودگاه هایی را در تاشکند و در شهرک مرزی ترمذ در اختیار بگذارد. شماری از سربازان از جمهوری های آسیای میانه همین اکنون در آمریکا در ایالت های مونتانا و الاسکا آموزش عملی می بینند. روسیه در مورد برنامه های آمریکا خاموش است؛ لیکن کابل (طالبان) را با در پیشگیری ضربه های انتقام گیرانه تهدید می کند. در حمله های طالبان بر ضد مخالفان چندین نارنجک و ماین در خاک تاجیکستان انفجار کرد که نیرو های روسی در آنجا جابجا هستند. بر بنیاد آگاهی کارشناسان، مسکو می تواند با هواپیما های بمب افکن راهبردی:

TU-99 و TU-160 در یک حمله ی هوایی انبازی کند، آزمایش یک چنین حمله از زمان لشکرکشی شوروی بر افغانستان، وجود دارد. در انوقت هواپیما های بمب افکن به فرماندهی Dschochar Dudajew (دادایوف) که پسان ها به ریاست جمهوری چچن رسید، بر پایگاه های مجاهدین در دره ی پنجشیر حمله بردند، البته هدف گیری ها دقیق نبود.

در هنگامی که طالبان در شمال و شمال شرق افغانستان به ویرانگری و کشتار شهروندان می پرداختند و به خاطر بر اندازی استان بدخشان آتش جنگ ها را شدت می دادند، در شمال کابل نیز درگیری های سخت نظامی رخ داد. نیرو های فرمانده احمد شاه مسعود با پرتاب نارنجک و آتش توپخانه بر پایگاه های طالبان حمله برده تا فرودگاه بگرام رسیده بودند و به پیشروی خود ادامه می دادند و شهر کابل دوباره زیر تیررس جنگجویان جبهه ی متحد قرار گرفته بود.

درگیری ها به آن اندازه سنگین بود که سازمان ملل متحد ناگزیر شد که برای برقراری یک آتش بس شش ماهه بین گروه های جنگی، دست به کار شود. پیشنهاد برقراری آتش بس از سوی Ruud Lubbers کمشنر عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان به طرف های درگیر ارائه شد. برهان الدین ربانی در دیدار با Lubbers به پذیرش آتش بس شش ماهه آمادگی نشان داد و یادآور شد که جنگ باید برای همیشه پایان یابد. لیکن این کمشنر ملل متحد نتوانست پاسخ روشن طالبان را به دست آورد.

جنگ ها ادامه یافت و جنگ ابزار های سبک و سنگین به افغانستان سرازیر می شد و در اختیار طرف های درگیر قرار می گرفت. کمک های مالی و لوژستیک و مشورت های نظامی کمر گروه های جنگی را چرب می کرد و فیصله نامه های شماره ۱۲۶۷ و شماره ۱۳۳۳ سال ۱۹۹۹ سازمان ملل متحد در مورد تحریم تحویل دهی جنگ ابزار به گروه های جنگی در افغانستان، به سختی نقض می شد. همین گونه فیصله ی ماه جولای ۱۹۹۹ نشست کشور های ۲+۶ در تاشکند، در باره ی جلوگیری از پشتیبانی نظامی از طرف های درگیر در افغانستان، نادیده گرفته شد و بی تأثیر ماند.

سازمان دیدبان حقوق بشر (Human Rights Watch) در گزارش جون ۲۰۰۱ که در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۶ / ۸ / ۲۰۰۱ به نشر رسیده است، پرده از روی برخی مسایل برداشته، که بخش هایی از آن در اینجا آورده می شود (برگردان):

" انبازی عملیاتی رو در رو:

سازمان دیدبان حقوق بشر گزارش داد، روزانه ۳۰ عراده موتر باربری، تنها در اپریل و می امسال مرز تورخم را در دره ی خیبر به طرف جلال آباد، با وجود تحریم های سازمان ملل متحد، گذر کرده است. افزون بر مرز کویته در جنوب بلوچستان - همان راه که به کندهار امتداد می یابد، تورخم یگانه راه رفت و آمد و آوردن کالا ها بوده و فعال است؛ ولی دشواری هایی هم وجود دارد؛ زیرا دیگر راه ها توانایی پذیرش موتر های باربری را برای گذر از مرز ۲۴۰۰ کیلومتری بین افغانستان و پاکستان ندارند. شمار زیاد این موتر های باربری بنابر گفته ی ناظران، مرمی های توپ، گلوله های تانک و نارنجک و موشک انداز بارگیری کرده بودند. شهرنشینان پشاور در شمال پاکستان، پیوسته از پرواز های غیر عادی هواپیما ها در هنگام شب گزارش دادند. جبهه ی مخالف طالبان ادعا دارند که از هواپیما های جنگی استفاده می شود. طالبان هواپیما های Mig-21 و SU20 / 22 باقیمانده از گذشته را به کار می گیرند. دانستی ست که این هواپیما ها از سوی تکنیکران پاکستانی فعال ساخته می شوند. سازمان دیدبان حقوق بشر آگاهی های باور کردنی را، از جمله از رده ی طالبان به دست آورده است و نمایانگر هنبازی آشکار پاکستان

در عملیات نظامی است. بدین گونه کارمندان خدمات مخفی و نظامیان پاکستانی نه تنها همه عملیات بزرگ نظامی طالبان را برنامه ریزی می کنند؛ بلکه برای عملی کردن آنها در کنار آنان می ایستند و چگونگی پیشبرد جنگ ها از سوی طالبان، مشورت های بیرونی را در خود بازتاب می دهد. در هنگام اشغال شهر تالقان در پاییز گذشته، در یکی از محل های کلیدی اتحاد شمال، ملیشه های طالبان یک روش دیگر را به کار گرفتند. نخست دوامدار بر شهر با توپخانه شلیک کردند، پس از آن دست به حمله زدند. برخورد های جنگی همیشه در شب اجرا می شد که زیان های بزرگ انسانی را در پی می داشت. در این ارتباط فرماندهان میدان های جنگ چنان با نظم بودند که در همان ساعت دست یافتن به پیروزی، نیاز به در پیش گرفتن حمله های نظامی در آینده دیده نمی شود، آنچه در گذشته پیوسته جان نیرو های جنگی را به خطر می انداخت....

اینکه اندازه ی دادن جنگ ابزار ها به اتحاد شمال چقدر گسترده است، یک کاپی گزارش پنهانی تهیه شده از سوی سازمان دیدبان حقوق بشر، آن را نشان می دهد. در اکتوبر ۱۹۹۸ به یک قطار باربری خط آهن، اداره ی امنیت ملی جمهوری قرغزستان دستور ایستایی داد که از مشهد ایران بارگیری کرده بود. [روند بازرسی روشن کرد که این قطار] گلوله های تانک های جنگی ساخت روسیه از گونه ی T-55

و T-62، ماین های ضد تانک، مرمی و موشک توپخانه mm122، موشک ها برای گراد- جنگ ابزاری که از آن چندین گلوله شلیک می شود، نارنجک ها، همچنان جنگ ابزار های سبک پیاده نظام با گلوله های آن را بارگیری کرده بود. این جنگ ابزار ها و مرمی ها از فرآورده های فناوری اتحاد شوروی بود؛ ولی بنابر گفته ی سازمان دیدبان حقوق بشر، آشکار نیست که جنگ ابزار های گیر آمده تولید کدام کشور است. افزون بر کمک های نظامی، مشاوران نظامی ایران با اتحاد شمال همکاری می کنند."

در اوج درگیری های نظامی ویرانگر، بر ضد طالبان جبهه ی جدید جنگ به وجود آمد که رهبری آنرا اسماعیل خان به دوش داشت. استاندار پیشین هرات در سال ۱۹۹۷ پس از بر افتیدن مزارشریف، از سوی جنرال ملک در شمال افغانستان به طالبان تسلیم داده شد و در بند افتید. اسماعیل خان مدتی را در شهرکندهار در زندان به سر برد و سرانجام به گونه ی اسرار آمیزی توانست فرار کند و خود را به حوزه ی جنوب غرب برساند و طرفداران خود را گرد آورد و جبهه ی جدید جنگ را بگشاید. در این مورد در روزنامه ی آلمانی Frankfurter Rundschau تاریخ ۱۲ / ۵ / ۲۰۰۱ در یک یادداشت کوتاه بر پایه خبر بنگاه خبری آلمان آمده است (برگردان):

" مخالفان طالبان بنابر گفته ی خود شان، از راه های مرزی با ایران، به غرب افغانستان حمله کردند. چهار صد مرد جنگی به رهبری اسماعیل خان به پیشروی خویش به سوی استان هرات ادامه می دهند. این خبر را بنگاه خبری افغانستان (وابسته به طالبان در پاکستان) گزارش داد. بدین گونه مخالفان از آغاز امسال سه جبهه ی جنگ را گشودند. به باور ناظران، آنان می خواهند خاطره ی سال های گذشته را تازه کنند."

آنگونه که در برگ های پیشتر یادآوری شد، به سبب بالا گرفتن فعالیت های دهشت افگنی سازمان القاعده از خاک افغانستان، امارت خود ساخته ی طالبان از نیمه سال ۱۹۹۸ زیر فشار های جامعه جهانی قرار گرفت و با برخی تحریم ها روبرو شد. پس از بمب گذاری های وحشتناک در سفارتخانه های آمریکا در نایروبی (کنیا) و دارالسلام (تانزانیا) به روز ۷ اگست ۱۹۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطعنامه ی شماره ۱۲۶۷ سال ۱۹۹۹ از رهبری گروه طالبان خواست که اسامه بن لادن را به حکومت ایالات متحده آمریکا تسلیم دهند؛ ولی این خواست برآورده نشد و طالبان خود را به انزوای بیشتر کشاندند.

شورای امنیت به روز ۱۹ دسامبر ۲۰۰۰ در قطعنامه ی شماره ۱۳۳۳، بار دیگر موضوع تسلیم دهی اسامه بن لادن را به ایالات متحده آمریکا، گنجانید. در این سند طالبان گنهکار دانسته شدند که به رهبران و جنگجویان سازمان القاعده پناه داده اند و در پیش چشمان شان در افغانستان، دهشت افگنان آموزش و پرورش می یابند و حمله های دهشت افگانه ی سازمان القاعده در همین جا برنامه ریزی می شود. با وجود دامن زدن به درگیری های خونبار و سازماندهی حمله های دهشت افگانه، زمان فرو ریزی خونتای فاشیستی طالبان و سرکوب سازمان القاعده، فرا رسیده بود و ماه های پایانی سال ۲۰۰۱ سرنوشت مرگبار این غده ی سرطانی را رقم زد؛ پیش از آن، این ها به تهیه کاری هایی دست یازیدند بودند که روند این فروپاشی و کوبیدن پایگاه های دهشت افگنی را شتاب بیشتر داد و حتمی کرد.

طالبان خونخوار در یک برنامه ریزی با رهبری سازمان القاعده، یکجا و هماهنگ با همدیگر توانستند که به تاریخ ۹ / ۹ / ۲۰۰۱ فرمانده احمد شاه مسعود را از پیش روی خود بردارند. مسعود در این روز از سوی دو دهشت افکن عرب عضو سازمان القاعده که زیر پوشش خبرنگار تا شهرستان خواجه بهاولدین پایگاه فرمانده، راه یافته بودند، ترور شد. گر چه این رویداد جبهه ی متحد و طرفداران مسعود را به سختی تکان داد و داشت که درگیری های نظامی شکل دیگری به خود بگیرد؛ لیکن رهبران القاعده



در برنامه های خویش چیز بالاتر از نابود سازی احمد شاه مسعود و شکستن پایداری جبهه ی متحد را پی ریزی کرده بودند.

در روز ۱۱ / ۹ / ۲۰۰۱ دو روز پس از کشته شدن مسعود، حمله های دهشت افگنی سازمان القاعده، ایالات متحده آمریکا و جهان را تکان داد؛ برج های دوقلوی سازمان بازرگانی جهانی در شهر نیویارک بر زمین ریختند و ساختمان پنتاگون را شعله های آتش در خود پیچید.

رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، شیوه ی درگیری های نظامی را در افغانستان تغییر داد. گروه طالبان و اسامه بن لادن و جنگجویان القاعده در تنگنا قرار گرفتند و ابتکار عمل از دست شان رفت. شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱، یک روز پس از حمله های وحشتناک دهشت افگنی در شهر های نیویارک و واشنگتن، در قطعنامه شماره ۱۳۶۸ این رخداد تروریستی را تهدید بسیار مهم برای صلح و ثبات جهانی و خطر خانمان سوز در برابر امنیت بین المللی دانست و بر اساس منشور سازمان، حق دفاع از خود را برای ایالات متحده آمریکا به رسمیت شناخت. شورای امنیت با تأکید، آمادگی نشان داد که همه گام هایی را بر می دارد که در واکنش به حمله های دهشت افگنی یازدهم سپتامبر، بایسته است و با کلیه گونه های دهشت افگنی پیکار می کند.

موضع گیری سازمان ملل متحد بر پایه حقوق بین الملل، سازمان دهندگان حمله های انفجاری ( اسامه بن لادن و سازمان القاعده ی وی )، همچنان حکومت طالبان را که به این بزه کاران پناه داده، پایگاه های آموزش و پرورش دهشت افگنی را در اختیار آنان گذاشته و از خاک افغانستان به عنوان تخته ی خیز برای پیشبرد فعالیت های دهشت افگنی و برنامه ریزی برای انجام دادن آن استفاده می شود، در وضعیت لژزان و خیلی ها وخیم قرار داد.

در چند روز پس از یازدهم سپتامبر، اتحاد جهانی پیکار علیه تروریسم شکل گرفت و همسویی ها و همصدا شدن ها به وجود آمد. پیش از این که پایگاه های دهشت افگنی، قرارگاه های نظامی طالبان و گدام های جنگ ابزار های سبک و سنگین و مرکز های فرماندهی و سوق و اداره ی آنان کوبیده شود؛ ایالات متحده آمریکا با پنج خواست مهم، طالبان را در هراس انداخت:

- تسلیم دهی کلیه رهبران القاعده پناه داده شده در افغانستان؛
  - رها کردن همه ی شهروندان خارجی افتیده در بند و زندان (بی موجب و خلاف اصل های حقوقی)؛
  - دادن اطمینان و بر دوش گرفتن تامين امنیت همه ی کارمندان سیاسی و خبرنگاران خارجی؛
  - بسته کردن فوری همه ی پایگاه های دهشت افگنی و تسلیم دهی کلیه فعالان این مرکز ها به نهاد های دادستانی و دادگاهی؛
  - باز گذاشتن راه های داخل شدن به پایگاه های آموزشی دهشت افگان به روی [بازرسان های] ایالات متحده ی آمریکا.
- ولی اداره ی جورج بوش به جای اینکه در انتظار دریافت پاسخ از سوی طالبان باشد، برای آغاز جنگ آمادگی می گرفت و نیرو های ارتش را به خاطر انجام وظیفه سازماندهی می کرد.

در این مورد در روزنامه ی آلمانی Die Tageszeitung تاریخ ۲۴ / ۹ / ۲۰۰۱ در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " مارش ایالات متحده ی آمریکا در دوردور افغانستان "، " گفته های ضد و نقیض پیرامون هدف های جنگ آمریکا: باید حکومت طالبان نیز بر انداخته شود " آمده است ( برگردان ):

" واشنگتن / مسکو / ریاض: در حکومت ایالات متحده بر سر این سخن جنجال روان است، که آیا در حمله های برنامه ریزی شده، طالبان افغانستان بیرون رانده شوند یا خیر؟ بانو کوندولیزا رایس ( Condoleezza Rice ) مشاور امنیت ملی به روز شنبه آشکار کرد: " در نبود این ها (طالبان) بر مردم افغانستان بسیار خوب می گذرد"، " لیکن می بینیم که برای به سر رسانیدن این کار کدام ابزار ها را در اختیار داریم ". بر خلاف این گفته ها، Colin Powell وزیر خارجه آمریکا گفت: " بر اندازی حکومت طالبان هدف ایالات متحده آمریکا نیست".

در این میان مارش نظامی ایالات متحده آمریکا در منطقه ادامه دارد. در ازبیکستان، یکی از همسایه های افغانستان، بنابر گفته ارتش آمریکا، هواپیما های جنگی آمریکا فرود آمده اند. بمب افکن های B-5، هواپیما های کشفی و نظاره گر باید در راه رسیدن به حوزه ی خلیج باشند.

همین گونه در آسیای مرکزی آمار گیر ها روان است. ویلادمیر پوتین رییس جمهوری روسیه به روز یکشنبه با رهبران جمهوری های آسیای میانه، که عضو دولت های آزاد مشترک منافع (GUS) هستند، پیرامون وضعیت کنونی در منطقه، مشورت کرد. بر بنیاد گزارش تشریه Sunday Times، نیرو های ویژه ی کوماندا ای آمریکا

( Special Air Service ) و اجنت های MI6، در جنگ ها بر ضد طالبان از جبهه ی متحد پشتیبانی می کنند. افزون بر این، هفت فروند هواپیمای جنگی تورنادو از نیروی هوایی بریتانیا (RAF) در خاک

دولت عمان در حوزه ی خلیج جابجا شده است. بر عکس، حکومت عربستان سعودی از واگذاری پایگاه های نظامی خود برای نیرو های ایالات متحده، سر باز زده است. ترکیه فضای هوایی و فرودگاه های خود را به روی هواپیما های باربری ایالات متحده باز گذاشته است. وزارت دفاع آلمان گزارش ها را رد کرد که گفته شده بود که نیرو های پیشناز " دسته ی پشتیبانی از بحران " برای گرفتن آمادگی ها به خاطر انجام یک وظیفه در یک کشور همسایه افغانستان پرواز کرده است. این تنها یک سفر روزمره به هدف مشورت در مورد پرسش های امنیتی بوده است.

به مانند گذشته، هزار ها شهروند در تلاش آن اند تا از افغانستان بیرون شوند. گذرگاه چمن به سوی پاکستان با سیم خاردار بسته شده است؛ لیکن رفت و آمد از آن طرف مرز روان است! صد ها مرد جنگی در راه رسیدن به افغانستان هستند تا در دفاع از طالبان قرار گیرند. حکومت طالبان کوشش می کند تا از راه دیگری تهدید جنگ را از سر خود دور کند: اسامه بن لادن دیگر در افغانستان نیست. او به سادگی ناپدید شده است."

آنچه به همکاری روسیه و جمهوری های آسیای میانه با آمریکا و متحدان آن می شود و چگونگی آمادگی آنها را در برنامه های جنگی بر ضد دهشت افگنی بازگویی می کند، در روزنامه ی *Neue Züricher Zeitung* تاریخ ۲۴ / ۹ / ۲۰۰۱ در یک نیشته زیر عنوان " هواپیما های نظامی ایالات متحده در ازبیکستان فرود آمدند " بازتاب یافته است:

" سه جمهوری اتحاد شوروی ( روسیه، ازبیکستان و تاجیکستان ) دیده می شود که تصمیم گرفته اند تا از عملیات [نظامی] آمریکایی ها در افغانستان، پنهانی پشتیبانی کنند. در اساس برای آمادگی به آوردن ضربه های نظامی، هواپیما های باربری آمریکا به ازبیکستان رسیدند.  
۲۳ / ۹ / ۲۰۰۱، مسکو A.R:

رییس جمهوری روسیه پوتین، از زمان حمله های تروریستی در ایالات متحده ی آمریکا به دادن یک تکانه ی [جدید] در سیاست خارجی آغاز کرده است. از یک طرف وعده ی پشتیبانی را در مبارزه بر ضد تروریسم بین المللی، به امریکایی ها داد، از سوی دیگر می خواهد از روند گسترش فضای ضد امریکایی در میان نیرو های عملیات پر شتاب روسی، جلوگیری کند؛ از این رو خود را در زیر بار خواسته های واشنگتن جمع و جور کرده است. همسان به این روش، رهبران جمهوری های شوروی ( ازبیکستان و تاجیکستان ) نیز با احتیاط کاری موضع گیری یکسان اختیار نموده اند.

هر دو جمهوری در جنوب با قلمرو افغانستان هم مرز هستند و به همین خاطر در نزد ایالات متحده آمریکا شرکای (همکاران) جذاب در عملیات نظامی برنامه ریزی شده علیه طالبان و اسامه بن لادن شمرده می شوند. در هر سه جمهوری، حکومت شهروندان را در مورد این سخن در تاریکی نگهداشته اند که آنها تا چه اندازه و چقدر تنگاتنگ می خواهند با ایالات متحده آمریکا در همکاری باشند. در روز های پسین نشانه ها چنان می رساند که این جمهوری ها خود را تنها به پشتیبانی لفظی محدود نکرده اند؛ بلکه پنهانی خواهان اجرای یک نقش فعال در عملیات بر ضد [طالبان در] افغانستان اند.

### تصمیم راهبردی پوتین:

مسکو بر بنیاد گفته ی وزیر خارجه Igor Iwanow آگاهی های استخباراتی را پیرامون پایگاه های دهشت افگنی در افغانستان، به امریکایی ها سپرده است. این لانه ها باید ویران شوند؛ زیرا آنها خطر تهدید به ایالات متحده آمریکا، روسیه و دیگر کشور ها هستند. شاید موافقت روسیه برای استفاده از فرودگاه های هوایی در آسیای میانه وابسته به اتحاد جماهیر شوروی از سوی قوای نظامی آمریکا، با ارزش تر نسبت به واگذاری آگاهی های پنهانی، شمرده شود. شمار زیاد سیاستمدار ها ی روسی این منطقه را هنوز هم به عنوان گستره ی زیر نفوذ مسکو می پندارند. چنانچه Sergei Iwanow وزیر دفاع در هفته ی پیش هر گونه بازی با خیالبافی ها را در مورد حمله از خاک تاجیکستان و یا ازبیکستان رد کرد و سیاستمدار های سرشناس بخش امنیت از افزایش رخنه گری آمریکا در آسیای میانه هشدار دادند. آشکار می شود که پوتین در ناسازگاری با این نیرو ها تصمیم گرفته است. در یک گفت و گو با کانال یک تلویزیون آلمان (ARD) تأکید کرد که کشور های علاقمند می توانند در پیوند با پذیرش نیرو های امریکایی [در خاک خود] خود شان تصمیم بگیرند. این گفته بیشتر از همه به تاجیکستان با اهمیت است، جایی که روسیه نیرو های نظامی خود را جابجا کرده و از رخنه گری سیاسی زیادتر برخوردار است. بر عکس ازبیکستان از مدتی بدین سو از حلقه ی مسکو دوری جسته و به جابجایی نیرو های نظامی آمریکا با وجود واکنش و پایداری روسیه موافقت کرده است. پوتین می داند که رفتار دوری گزینی روسیه در

بحران موجود مؤثر نیست و تنها روسیه را به انزوا می کشاند. در این میان رهبر کریملن می تواند به این سخن بسنده کند که از سوی غرب شریک با اهمیت شمرده می شود، او به این دل خوش کرده است که در نقش پیغمبری که از مدت ها کسی به آن توجه ندارد، حضور یابد، آنچه او در مورد اسامه بن لادن هشدار داده بود.

به مانند روز های گذشته، پوتین در پایان هفته در تماس فوری سیاسی با همتا های دولتی خویش در آسیای میانه، بود. به روز شنبه صحبت تلفونی درازی با رییس جمهوری بوش داشت که از محتوای آن آگاهی دقیق داده نشده است. ایالات متحده ی آمریکا بنابر نوشته ی روزنامه Washington Post به فکر آن است که از قلمرو ازبیکستان از هواپیما های جنگی بمب افکن برای کوبیدن هدف ها در افغانستان، استفاده کند. در تاجیکستان باید دسته های نجات و جست و جو گر جابجا شوند: هواپیما های جنگی در اینجا گاه گاهی نشست و پرواز کنند. لیکن هر دو کشور به روز پنجشنبه رد کردند که با ایالات متحده ی آمریکا یک چنین پیمانی را بسته اند و یا در این باره از آنها پرسشی شده است. آشکارا آنها می خواهند همکاری خویش را با آمریکایی ها تا آنجا که امکان دارد به گونه ی پنهانی گسترش دهند. ولی در پایان، چندین آژانس خبر رسانی آگاهی دادند که در یک قرارگاه در نزدیکی پایتخت ازبیکستان شهر تاشکند دو فروند هواپیمای باربری آمریکایی فرود آمدند. از هر دوی آن، یکصد تن نظامی پیاده شدند و وسایل گوناگون نظامی نیز بیرون آورده شد.

### فایده های در حال انتظار به حکومت کریموف:

بدین گونه نشانه ها حاکی از آن است که ایالات متحده ی آمریکا نخستین بار در تاریخ خود به خاطر یک عملیات جنگی از قلمرو اتحاد شوروی استفاده می کند. سنجش ازبیکستان پر نفوس ترین کشور از جمله ی پنج جمهوری آسیای میانه برای پذیرش نخستین هواپیمای آمریکایی، حیران کننده نیست. ازبیکستان خود را در آسیای میانه قدرت پیشتاز منطقه ای می داند و به همین سبب خواهان آن است تا از رخنه گری روسیه در منطقه جلوگیری کند. از دیر مدت بدین سو، رییس جمهوری کریموف در تلاش است تا روابط بسیار نزدیک امنیتی - سیاسی خود را تامین کند. سپاهیان ازبیک همیشه در آزمایش های نظامی با نیرو های آمریکایی شرکت می ورزند. در همین تازگی ها، ارتش جوان آن کشور برای این کار با وسایل مخابراتی آمریکایی آراسته شدند. بدون شک کریموف آرزومند است که ایالات متحده ی آمریکا کنون کمک های نظامی خود را ارزانی دارد و در عین زمان انتقاد خویش را در مورد پایمال سازی حقوق بشر در ازبیکستان نرم تر کند. پیش از همه او ( کریموف ) می تواند خوشحال باشد که جنبش اسلامی ازبیکستان، بخشی از شبکه ی اسلامی در شمار هدف هایی شناخته شده است که از سوی قدرت جهانی نظارت شود. این سازمان چریکی (گوریلابی) در زیر سایه پشتیبانی طالبان از راه افغانستان به عملیات می پردازد و در سر لوحه ی فعالیت خود بر اندازی کریموف و تشکیل خلافت اسلامی را در ازبیکستان نگاشته است. ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج دوم).

آمدگی های جنگی و شکل گیری اتحاد ها برای همکاری با آمریکا و همسویی با جبهه ی جهانی پیکار با دهشت افگنی بین المللی، نمایانگر آن بود که حمله ی نظامی بر افغانستان یک امر دوری ناپذیر شده است. هر چند رهبران گروه طالبان در پی کمایی کردن وقت بودند و به ترفند های گوناگون پناه می بردند؛ لیکن ایالات متحده این فرصت را به آنان نمی داد.

در هفته ی پایانی سپتامبر ۲۰۰۱ قصر سفید در یک یادداشت بسیار مهم به آگاهی مردم آمریکا رسانید که با آغاز حمله ی نظامی بر پایگاه های دهشت افگنان در افغانستان، باید ملیشه های طالبان نیز از قدرت به زیر انداخته شوند؛ زیرا آنان از مردم افغانستان نمایندگی نمی کنند. در این مورد گزارشگر روزنامه Financil Times آلمان به روز ۱ / ۱۰ / ۲۰۰۱ در یک نوشته زیر تیتر " ایالات متحده به طالبان فرصت نمی دهد " نگاشته است:

" در حکومت ایالات متحده در پیوند به ضربه ی نظامی بر طالبان در افغانستان، آشکارا اعضای سختگیر و آشتی ناپذیر سخن خود را به کرسی نشاندند. در واشنگتن در پایان هفته از قصر سفید یک Memorandum ( یادداشت برای گفتن نکته های مورد نگر و شیوه ی تفکر ) به آگاهی رسانیده شد که در آن بسیار روشن نسبت به گذشته، این هدف گنجائیده شده است: در صورت حمله بر افغانستان، ملیشه های طالبان حاکم در آنجا از قدرت کنار زده می شوند.

طالبان نمایندگی از مردم افغانستان نمی کنند، این سخن بر پایه گزارش های رسانه های همگانی در ممرورندم آمده است. لیکن ایالات متحده آمریکا نمی خواهد تصمیم بگیرد که چه کسی در افغانستان

فرمانروا باشد. آنها از کسانی پشتیبانی می کنند که در راه تشکیل یک حکومت دموکراتیک و آزاد گام بگذارند. Andrew Card آمر سناد قصر سفید دیروز در یک مصاحبه گفت: طالبان باید در قدرت نباشند، هر گاه آنان با انفجار ها پیوند داده می شوند.

تا کنون Colin Powell وزیر خارجه بر سر این سخن تأکید می کند که برکناری ملیشه ها نباید در زمره ی هدف های جنگی شمرده شود تا سبب از دست دادن پشتیبانی کشور های اسلامی نگردد.

پشتیبانی آنها به کلی چیز دیگری است، نسبت به اینکه عربستان سعودی مهمترین همکار وفادار در اتحاد جنگ خلیج [ از خود نشان داد ]، [این کشور ] در پایان هفته به آگاهی رسانید: ایالات متحده آمریکا اجازه ندارد از پایگاهی در قلمرو سعودی برای حمله علیه عرب ها و مسلمانان استفاده کند. " از ما هیچگونه کمک نظامی خواسته نشده است و هم هیچ صحبتی در این باره صورت نگرفته، از ما کسی نپرسیده و ما نیز نه نگفته ایم" این سخنان را وزیر خارجه، شهزاده Saud al Feisal سعود فیصل در ریاض به نشریه Finacial Times گفته است.

وزیر [خارجه ] آشکار کرد: این موضع گیری نباید به عنوان ضربه ی نامناسب به تلاش های ایالات متحده به خاطر برانگیختن اتحاد ضد تروریستی پنداشته شود. با وجود این ریاض به روشنی کوشش می کند تا از محل آغاز حمله ها بر کشور های برادر از نظر ها دور بماند. ریاض خود را در مبارزه بر ضد دهشت افگنی پا بند می داند. لیکن توده های مردم [در آنجا ] به سوی ایالات متحده آمریکا به دیده ی انتقادی می نگرند و حمله های انتقام جویانه که قربانیان زیادی در میان شهروندان کشوری افغانستان به جای می گذارد با حساسیت برخورد می کنند.

تا کنون از پایگاه های موجود ایالات متحده در خاک [عربستان ] تنها به هدف پرواز های گزمه زدن بر عراق استفاده شده است. هر گاه این مرکز ها به محل قومانده و قرارگاه و سر و سامان دادن برای کمپاین بزرگ نظامی به کار گرفته شود، در آن وقت می تواند به زودی موضع گیری ریاض را تغییر دهد. موافقت نکردن عربستان سعودی آن وضعیت را فراهم می آورد که ترکیه را به میدان بازی بیاورند. در حال حاضر ریاض خود را فارغ از نگرانی می یابد که واشنگتن حمله علیه ترور را با هوشمندی آمادگی می گیرد. وزیر [خارجه ] در این باره هشدار داد که جبهه را در برابر عراق سمت و سوی ندهند. آگاهی دهی خیلی ها اندک:

یک عملیات نظامی گسترده بنابر گفته ها از [حلقه های] وزارت دفاع بریتانیا، در افغانستان در پیش رو نیست. " ما به قدر کافی نمی دانیم"، این گونه سخنان [به گوش می رسد ]. پیرامون شکل عملکرد [نظامی ]، [باید] گفتمان سازنده ی بین المللی، میان متحدان راه اندازی شود.

این گفته باید بیدرنگ بالا گیرد، هر گاه سخن بر سر این موضوع بچرخد که گزینه چیست و چه کسی به جای طالبان پشتیبانی شود؟ " در بین طالبان دسته های وجود دارد و آنان از شبکه ی تروریستی [بن لادن] پشتیبانی نمی کنند." این حرف را وزیر دفاع آمریکا، Donald Rumsfeld بر زبان آورد. " و کسانی در افغانستان هستند و سرسختانه در برابر طالبان ایستادگی می کنند: اقوام در جنوب، اتحاد شمال. ما ناگزیر هستیم که این ارزش ها را بشناسیم و آنها را در یک تشکل ضد طالبان متحد سازیم، و راهی را پیدا کنیم که از آنها پشتیبانی کرده بتوانیم."

کم از کم دو تن فرمانده طالبان بر پایه آگاهی دهی حلقه هایی از افغانستان در پاکستان هر کدام همراه با سه صد تن سرباز به اتحاد شمال پیوسته اند. دلیل این علاقمندی، گزارش هایی بود که پادشاه پیشین محمد ظاهر باز می گردد و حکومت جدیدی تشکیل شده می تواند. یکی از سران قبایل این جمله را گفت. چشمه های دیپلماتیک به آگاهی رسانیدند، ظاهر شاه دیروز در روم [پایتخت ایتالیا ] با نماینده ی سازمان ملل متحد پیرامون تشکیل حکومت گذرا صحبت کرده است.

همچنان رییس جمهوری پاکستان جنرال پرویز مشرف دیروز اعتراف کرد: رسیدن به یک توافق صلح آمیز با طالبان دیگر انتظار برده نمی شود. " انسان می تواند تلاش های آینده را آزمایش کند؛ لیکن نشانه ها آنقدر جرأت دهنده نیستند." این سخنان را مشرف با فرستنده ی تلویزیون CNN در میان گذاشت. دیدگاه ها روشن می کند که

" ما به یک درگیری نظامی نزدیک می شویم." این حرف را یک کارمند حکومت در اسلام آباد گفت. نیرو های ویژه ی بریتانیایی و ایالات متحده پیش از پیش به فعالیت ها کشفی در افغانستان دست زده اند. آگاهی ها در این مورد که آیا سپاهیان بن لادن را بازداشت خواهند کرد، تأیید نشده است. پرسش این است: آیا واحد های [ویژه ی نظامی ] هنوز هم در داخل این کشور هستند، و چگونه آنها به درون قلمرو آمده اند؟ پاکستان حضور نیرو های آمریکایی را در خاک خود رد می کند. چنان معلوم می شود که باید به آن گفته ها مهر تأیید گذاشت: ایالات متحده آمریکا از خاک همسایه های شمالی افغانستان، ازبیکستان و تاجیکستان به عنوان تخته ی خیز استفاده می کند. " ( برداشت از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج دوم).

آنگونه که در برگ های پیشتر گفته آمد، دسته های ویژه کشفی آمریکایی و انگلیسی در داخل افغانستان فعال شدند تا آگاهی های لازم کشفی را گردآوری کنند که با آغاز حمله ها بر پایه آن بر هدف های جنگی ضربه های کاری و حساب شده زده شود. جورج بوش به آگاهی جهانیان رسانیده بود که به خاطر پیروزی بر دهشت افگنی، کلیه جنگ ابزار ها در اختیار ارتش ایالات متحده گذاشته خواهد شد تا توانایی های دشمن را نابود کند.

هوایما های جنگی یک ماشینه ی اف - ۱۶، هوایما های جنگی دو ماشینه ی اف - ۱۵ و اف ۱۴، هوایما های اف / آ - ۱۸ و اف / آ - ۱۱۷، بمب افکن های: ب - ۵۲ / ب - ۱ / ب - ۲، موشک های کروز میزائل و توماهاک، بمب های سنگین وزن Daisy Cutters، ناوگان های هوایما بردار: Carl Vinson،

Kitty Hawk و Theodore Roosevelt و Enterpreis در پایگاه ها و لنگرگاه های از پیش تعیین شده جایجا شده اند.

با وجود اینکه هوایما ها و ناوگان های جنگی آمریکا و بریتانیا در جمهوری های آسیای میانه و حوزه ی خلیج لنگر انداخته بودند و آمادگی های جنگی گرفته شده بود؛ ولی با آن هم Donald Rumsfeld وزیر دفاع در برابر دوربین رسانه ها می گفت:

ارتش حمله ی بزرگی را آغاز نمی کند تا در جنگ بر ضد دهشت افگنی پیروز شود؛ زیرا این جنگ می تواند بسیار دشوار و خطرناک باشد. در این جنگ، عملیات بزرگ زمینی آنگونه که در شهر Normandie در فرانسه در سال ۱۹۴۴ قوای متحدان در جنگ جهانی دوم (D - Day) در پیش گرفتند، رخ نخواهد داد. آمریکا به دنبال انتقام گیری نیست، تنها سخن بر سر دفاع از خود می چرخد؛ بنابراین شکل و شیوه ی دفاع از خود در برابر دهشت افگنی، پیکار با دهشت افکنان است. گسیل نیرو های نظامی و حضور آنان در حوزه ی خلیج، تنها به خاطر نشان دادن واکنش به سوء قصد های انفجاری یازدهم سپتامبر صورت گرفته است ( روزنامه ی Die Rheinpfalz شماره ۲۲۵ تاریخ ۲۷ / ۹ / ۲۰۰۱).

ولی بر خلاف این گفته ها، پرویز مشرف رییس جمهوری پاکستان از روی این راز نهفته پرده برداشت و از حمله ی نظامی زود هنگام بر پایگاه های طالبان و سازمان القاعده سخن زد و آشکار کرد که روز های زندگی حکومت طالبان به پایان خود نزدیک شده است. وزارت خارجه پاکستان به آگاهی رسانید که ایالات متحده در این حرکت نظامی خود، مردم افغانستان و دین اسلام را نشانه نمی گیرد؛ بلکه هدف حمله ها نابود کردن پایگاه های دهشت افگنی بین المللی است. در این میان، در عمان (اردن) ارتش بریتانیا دست به یک نمایش نظامی (مانور) زد که در آن ۲۴۰۰۰ تن افسر و سرباز شرکت ورزیده بودند) روزنامه آلمانی Die Rheinpfalz شماره ۲۲۹ تاریخ ۲ / ۱۰ / ۲۰۰۱).

پیش از آغاز ماموریت آزادی دوامدار ( Enduring Freedom ) رییس جمهوری آمریکا در یک صحبت تلویزیونی به مردم آمریکا و جهانیان آگاهی داد که دستور حمله های نابود کردن پایگاه های دهشت افگنی و قرارگاه های نظامی طالبان را داده است. اینک برگردان فشرده ی بخش های از بیانیه جورج بوش از روزنامه ی :

Die Rheinpfalz شماره ۲۳۳ تاریخ ۸ / ۱۰ / ۲۰۰۱ زیر عنوان " کنون طالبان بهای [عملکرد] خویش را می پردازند":

" ایالات متحده ی آمریکا به حمله های نظامی بر افغانستان آغاز کرد. جورج بوش رییس جمهوری ایالات متحده دیروز در یک صحبت تلویزیونی در قصر سفید از آغاز ماموریت آزادی دوامدار ( Enduring Freedom ) خبر داد. بخش های از بیانیه بوش:

بر بنیاد دستور من، ارتش به حمله بر پایگاه های آموزش تروریستی القاعده و حکومت طالبان در افغانستان آغاز کرده است.

مقصد این است تا با خردمندی و سنجیده شده حمله های [از پیش] نشانی شده را به هدف اینکه دیگر از افغانستان به عنوان زیربنای عملیات تروریستی استفاده نشود و با این هدف که به توانایی های نظامی حکومت طالبان حمله کنیم، انجام می دهیم (...)

در پشت این [هدف] ما خواست مشترک جهان قرار دارد. دو هفته پیش من از طالبان یک سلسله خواسته های روشن و درست را بعمل آوردم:



پایگاه های تروریستی را ببندید، رهبر شبکه ی القاعده را تسلیم دهید و کلیه شهروندان خارجی [ کارمندان سازمان خیریه آلمانی Shelter Now ] را که به ناحق زندانی کرده اید رها کنید تا به کشور خود برگردند. هیچ کدام این خواسته ها برآورده نشد. کنون طالبان بهای آنرا می پردازند (...)

امروز ما افغانستان را نشانه گرفته ایم؛ ولی جنگ بزرگتر از آن است. هر دولت ناگزیر است تصمیم خویش را بگیرد که از چه کسانی پشتیبانی می کنند. در این درگیری بیطرفی وجود داشته نمی تواند. هر گاه یک حکومت از تبهکاران و قاتلان انسان های بیگناه پشتیبانی کند، [ آن نظام ] خود را [ در عمل ] در رده ی گنه کاران و آدمکشان قرار می دهد. و آن حکومت با اینگونه رفتار خطر را متوجه خود کرده و به تنهایی در راه روان است (...)

ما یک ملت صلح جو هستیم؛ لیکن ما آنی و به گونه ی اندوهگین نتیجه به دست آوردیم که در دنیای ناگهانی ترور، صلح وجود ندارد. با در نظر داشت این تهدید جدید، به صلح تنها زمانی دسترسی پیدا کرده می توانیم، که در پی زیر پیگرد قرار دادن کسانی برآیم که صلح را تهدید می کنند. ما برای این ماموریت عبادت و دعا کرده ایم؛ ولی ما این وظیفه را به سر می رسانیم (...)

در ماه های آینده حوصله مندی باید از زمره ی نیرومندی های ما باشد، آن شکیبایی با ایستایی و درنگ انتظار آمیز دراز مدت که به دلیل های امنیتی ضروری پنداشته می شود. بردباری و درک این سخن که [ عملی کردن ] هدف های ما نیازمند زمان است؛ حوصله مندی با در نظر گرفتن قربانی ها که در این راه صورت می گیرد و متوجه ما نیز شده می تواند. امروز این قربانی را سربازان گردان های نظامی ما می دهند و در حال حاضر آنان از ما در فاصله ی بسیار دور از خانه های مان، دفاع می کنند، و آنان این قربانی را به خاطر خانواده های پریشان و نگران؛ ولی افتخار آمیز خود پذیرفته اند (...)

جنگ کنونی در شمار زیاد جبهه ها آغاز شده است. ما از آن هراس نداریم، ما خسته نمی شویم، ما در گمان نمی افتیم و تزلزل را نمی پذیریم، ما [ در ماموریت خویش ] کوتاه نیامده و از پا در نمی آیم. صلح و آزاد. پیروز می شوند. من از شما تشکر می کنم. امیدوارم، خداوند به ادامه پشتیبان آمریکا باشد. ( برگرفته از کتاب دیجیتال "گذر در کوچه های خون و آتش" ج دوم ).

هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ آسمان آبی رنگ و حریم فضایی افغانستان در اختیار برنامه ریزان حمله ی نظامی ایالات متحده آمریکا و انگلستان قرار گرفتند و ماشین جنگی سردمدار جهان سرمایه داری به حرکت افتید. یک قدرت بزرگ با پیشرفته ترین جنگ ابزار ها بر یک کشور ناتوان ( در اینجا هدف از امارت تبهکار و نفرین شده ی طالبان وحشی و لشکر ایله جاری سازمان دهشت افگن القاعده نیست؛ بلکه هدف یک سرزمین برباد رفته و ویران شده و مردم بیگناه و آواره ی آن، به نام افغانستان است ) هجوم آورد. این دیگر بسیار روشن است که اگر طالبان خون آشام به خواسته های رییس جمهوری آمریکا تمکین می کردند و در برآورده شدن آنها گام می گذاشتند، هرگز مورد خشم قرار نمی گرفتند و بدون شک تا پایان در قدرت باقی می ماندند. برای آمریکایی ها و متحدان آنان بی تفاوت بود که چه کسی در افغانستان حکومت می راند و برسر شهروندان چه می گذرد.

با آغاز حمله ها تونی بلیر نخست وزیر بریتانیا در پیش روی دوربین رسانه ها حاضر شد و از عملیات نظامی به انگلیس ها و جهانیان آگاهی داد.

اندکی پس از حمله های هوایی آمریکا بر افغانستان، رییس جمهوری فرانسه Jacques Chirac نیز از این عملکرد پشتیبانی کرد و یاد آور شد که جورج بوش از وی خواستار کمک شده است. پیش از آغاز حمله ها، شماری از کارمندان بخش کشف دستگاه استخبارات فرانسه به افغانستان داخل شده بودند تا برای عملیات زمینی، محل ها را بازشناسی کنند. قرار بر آن شده بود که پس از هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ کارمندان ریاست امنیت خارجی فرانسه ( بخش عملیات ویژه ) در کار جست و جوی پناهگاه های مغاره ای و گدام های جنگ ابزار در کوه ها، همچنان ویران کردن زیر ساخت های دهشت افگنی، رهایی اسیران، باز شناخت و شناسایی محل ها به خاطر سوق و اداره ی نیرو های زمینی... دوشادوش آمریکایی ها انجام وظیفه کنند.

بر بنیاد آگاهی دهی پنتاگون در شب هفتم اکتوبر ( نزدیک به ساعت شش و سی شب به وقت اروپای میانه ) در دور نخست عملیات نظامی ۵۰ فروند موشک دارای پرواز سریع شلیک شد. وزیر دفاع آمریکا به آگاهی جهانیان رسانید که حمله بر دستگاه ی پدافند هوایی طالبان و پایگاه های آموزشی دهشت افگنان صورت گرفته است.

در کابل انفجار های سنگین رخ داد و آتش جنگ ابزار پدافند هوایی دیده شد. شبکه ی برق رسانی از کار افتید. در اطراف فرودگاه نظامی بمب ها فرود آمدند، به هواپیما های جنگی زیان رسیده است.

Donald Rumsfeld به رسانه ها گفت: پیش از وقت است که در باره ی موفقانه بودن نخستین حمله ها سخن زده شود. در این عملیات برنامه ی پرتاب مواد خوراکی از بدنه ی هواپیما های باربری، برای مردم گرسنه نگهداشته شده ی افغانستان نیز گنجانیده شده است. برنامه ریزی شده است که در روز نخست عملیات به اندازه ی ۳۷۵۰۰ تن متری مواد خوراکی پرتاب شود.



کارمندان وزارت دفاع پاکستان در اسلام آباد تأیید کردند که در حمله بر هدف‌ها در افغانستان، از فراز هوایی آن کشور استفاده شده است که بخشی از پشتیبانی از ایالات متحده آمریکا و اتحاد جهانی مبارزه بر ضد دهشت افگنی بین‌المللی شمرده می‌شود (روزنامه آلمانی Die Rheinpfalz شماره ۲۳ تاریخ ۱۰/۲۰۰۱).

بربنیاد گزارش رسانه‌های دیداری ایالات متحده، در ادامه ی بمباران هوایی افزون بر کابل، شهر کندهار پایگاه اصلی طالبان نیز بمباران شد. رییس جمهوری آمریکا و Rumsfeld حمله‌های روز نخست را پیروزمندانه و بر پایه برنامه‌ها دانستند. از حمله‌های هوایی آمریکا و انگلیس در گستره ی جهانی پذیرایی شد. کوفی عنان سردبیر سازمان ملل متحد و وزیران خارجه ی کشور های عضو اتحادیه اروپا از این حمله‌ها پشتیبانی کردند (روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۲۳۴ تاریخ ۱۰/۲۰۰۱).

در سومین شب بمباران هوایی، نظامیان آمریکایی بر قلمرو فضایی افغانستان حاکم شدند. وزیر دفاع آمریکا گفت: نیرو های نظامی ما در حال حاضر در وضعیتی قرار دارند که در ۲۴ ساعت می‌توانند هدف‌ها را در افغانستان زیر آتش بگیرند، کلیه فرودگاه‌های هوایی زیر حاکمیت طالبان زیان دیده‌اند. جبهه ی متحد شمال باید جنگ بر ضد طالبان را ادامه دهد. از سوی دیگر به سبب فرود آمدن یک فروند موشک بر ساختمان دفتر نهاد ماین روبی سازمان ملل متحد، چهار کارمند این اداره که شهروندان افغانستان بودند، کشته شدند. محل بود و باش ملا عمر رهبر طالبان نیز مورد حمله قرار گرفت؛ لیکن خودش جان به سلامت برد. ولی طالبان در کابل، Michel Peryard خبرنگار روزنامه ی فرانسوی Paris-Match را بازداشت کردند.

در سه شبانه روز، وزیر دفاع آمریکا به این نتیجه رسیده بود که با بمباران هوایی و شلیک موشک‌ها به تنهایی نمی‌توانند دهشت افگنان را شکست دهند و حکومت طالبان را از قدرت به زیر اندازند (روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۲۳۵ تاریخ ۱۰/۱۰/۲۰۰۱).

در چهارمین شب بمباران هوایی، جبهه ی متحد شمال به آگاهی رسانید که استان غور از زیر اداره ی طالبان آزاد شده است. همچنان رییس جمهوری آمریکا در صحبت با رسانه‌ها در قصر سفید گفت که به طالبان یک فرصت دیگر داده می‌شود، هر گاه آنان اسامه بن لادن را به آمریکا تسلیم دهند. در ششمین شب، نظامیان آمریکایی به خاطر رخصتی روز های عید، حمله‌ها را اندکی کاهش دادند. با دیدن این وضعیت، Mary Robinson کمشنر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد از ایالات متحده خواهش کرد تا به برقراری یک آتش بس موافقت کند؛ ولی پذیرفته نشد. از سوی دیگر، دهشت افگنان سازمان القاعده به ایالات متحده و بریتانیا هشدار دادند که حمله‌های انفجاری جدیدی در پیش رو است. سلیمان ابو قیس (Sulaiman ABU Ghaich) در یک نوار ویدئوی از مسلمانان در آمریکا و انگلستان خواهش کرد که با هواپیما سفر نکنند و در ساختمان‌های بلند منزل زندگی نه نمایند. همچنان تهدید کرد که سربازان آمریکایی و بریتانیایی ناگزیر اند تا از جزیره ی عرب خارج شوند، در غیر آن زمین در زیر پای آنان آتش خواهد گرفت. لیکن آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها این تهدید را دست کم گرفتند و گفتند که "طوفان هواپیما" خاموشی نمی‌گیرد (روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۲۳۹ تاریخ ۱۵/۱۰/۲۰۰۱).

در چند شبی که گذشت، در حمله‌های موشکی و بمباران هوایی، شمار زیادی از شهروندان افغانستان کشته شدند. وزارت دفاع آمریکا تأیید کرد که پرتاب یک بمب هدایت شونده ی لایزری از یک جنگنده ی آمریکایی از هدف برنامه ریزی شده به خطا رفته است. در عین حال، طالبان از دسته‌های تلویزیونی غربی خواستند تا به افغانستان بیایند و از کشته شدگان در یک روستا در نزدیکی‌های شهر جلال‌آباد که در حمله ی هوایی بر فرودگاه نظامی رخ داده است، فیلم برداری کنند. لیکن حکومت پاکستان از آمدن خبرنگاران به افغانستان جلوگیری کرد (نشریه آلمانی آخر هفته: Sonntag Aktuell شماره ۴۱ تاریخ ۱۴/۱۰/۲۰۰۱).

در بمباران هوایی، ارتش ایالات متحده نخستین بار در افغانستان از هواپیمای جنگی بدون خلبان (Drohne) استفاده کرد. پیرامون این موضوع بنگاه خبری آلمان بر بنیاد آگاهی از واشنگتن، به روز ۱۸/۱۰/۲۰۰۱، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

"واشنگتن (dpa): ایالات متحده آمریکا نخستین بار در جنگ افغانستان هواپیمای بدون سرنشین آراسته با جنگ ابزار را به پرواز در آورد. کارشناسان نظامی به کارگیری این هواپیمای جنگی با موشک رهبری‌نا شده ی ضد تانک (RQ-1, Predator) را در افغانستان (یک گام انقلابی در پیشبرد جنگ) دانستند، آنگونه که به روز پنجشنبه، روزنامه ی آمریکایی Washington Post گزارش داد. بر بنیاد

خبری که از پنتاگون به بیرون بر آمده است، تا کنون در مورد کاربرد این هواپیمای جنگی، بسیار اندک آگاهی در دست است. لیکن چیزی را که می توان با اطمینان گفت، این است که این هواپیما چند بار بر هدف ها موشک شلیک کرده است."

این که هواپیمای جنگی بدون سر نشین آمریکایی بر هدف های جنگی در افغانستان، موشک رهبری ناشده ی ضد تانک را شلیک کرده است، کدام گپ شگفت انگیز نیست؛ زیرا در روز های پیش از این نیز، ارتش ایالات متحده بمب های خوشه ای را بر پایگاه های نظامی طالبان و قرارگاه های آموزش و پرورش سازمان القاعده، ریخته بود. رییس جمهوری آمریکا گفته بود که نظامیان حق دارند در این جنگ از کلیه وسایل و امکان های جنگی به خاطر چیره شدن بر دشمن، استفاده کنند. ولی در نزد نظامیان جهان سرمایه داری یک چیز به کلی بی مفهوم می آید که کاربرد این جنگ ابزار ها چه بلا ها و مصیبت ها و زیان ها را بر سر انسان های بیگناه می آورد. این تنها افغانستان نبود که مزه ی تلخ شلیک موشک ها و ریخته شدن بمب ها را چشیده است؛ بلکه کشور های دیگری نیز از این خشم و خشونت نظامی گران جهان سرمایه داری بی نصیب نمانده است، از جمله پرتاب بمب های خوشه ای که یک تبهکاری نابخشودنی شمرده می شود.

در روزنامه ی آلمانی Berliner Zeitung تاریخ ۱۳ / ۱۰ / ۲۰۰۱ در یک نوشته زیر تیتر " هر یک از ریزف ها و وسایل کمکی، هر جنگ ابزار و هر وسیله و ابزار دیگر " به قلم Katja Tichomirowa آمده است:

" برلین، ۱۲ اکتوبر: در جنگ هوایی بر ضد طالبان در افغانستان و پشتیبان آنان، اسامه بن لادن، ایالات متحده آمریکا بنابر گفته ی دفتر های رسمی در شب پنجشنبه اولین بار بمب های خوشه ای را پرتاب کرد. بمب های خوشه ای از رده ی آن بمب ها بودند که بر هدف های نظامی حکومت طالبان پرتاب شده اند، آنگونه که آگاهی دهی های وزارت دفاع آمریکا می رساند. پس از آن که در نخستین روز های عملیات نظامی از موشک های Cruise Missile از گونه Tomahawk استفاده شد تا پدافند هوایی ملیشه های طالبان را از کار اندازد و راه را به موشک های برد دراز B-52 و B-1 آمریکایی باز کند، هدف های حمله های دور دوم را زیر ساخت های نظامی و قوای زمینی ( پیاده نظام) طالبان در بر می گیرد.

### زخم های ژرف:

بمب های خوشه ای را در مبارزه علیه " هدف های ساحه ای = اراضی" به کار می گیرند. این هدف ها می توانند قرارگاه ها، موضع های توپخانه ای و همچنان خود ارتش باشد. جورج بوش رییس جمهوری آمریکا در یک محفل یادبود به روز پنجشنبه شرح داد که هرگونه جنگ ابزار در اختیار نظامیان ایالات قرار داده می شود تا بر تروریسم چیره شوند: " در ماموریتی که در پیش روی ارتش است، نظامیان حق دارند که همه چیز را داشته باشند که به آن نیازمندی پیش می آید - هر یک از ریزف ها و وسایل کمکی، هر جنگ ابزار، هر وسیله و ابزار دیگر، تا پیروزی کامل ایالات متحده ی آمریکا و حفظ آزادی تضمین شده باشد."

اینکه ایالات متحده ی آمریکا با یک عملیات نظامی به نام " صلح دایمی و پایدار " با استفاده از هر وسیله و ابزار، به هدف خود برسد؛ می شود آنرا به دیده ی دو دلی نگاه کرد. بمب های خوشه ای به مانند ماین های ضد نفر به جنگ ابزار های پیوند می گیرند که در کل استفاده از آنها جایز نیست. لیکن ارتش های جهان به آن پا بندی نشان نمی دهند، بمب ها را در گدام جنگ ابزار های خویش می گذارند و در وقت نیازمندی به کار می بندند. قوای نظامی آلمان نیز بمب های خوشه ای در اختیار دارد.

ارتش ایالات متحده بمب خوشه ای را در جنگ خلیج به کار برد، نظامیان روسیه در جنگ چین، همین گونه پیمان ناتو در یوگوسلاویا و ارتش اسرائیل در جنوب لبنان از آن استفاده کردند. تأثیر بمب خوشه ای وحشتناک است: هر گاه انسان ها در پهنای پراکنده شدن پارچه های چین بمبی باشند، چره های آن زخم های ژرف را به وجود می آورد و قربانیان آن فوری نه؛ بلکه پس از چند روز از بین می روند. بمب های خوشه ای را در انگلیسی "Cluster Bomb Units" می گویند و می توانند زمینه ی قتل عام را فراهم آوردند. اینکه استفاده از آنها با چنین جرأت و با دست باز تأیید می شود، آنگونه که کنون وزارت دفاع آمریکا انجام می دهد، به مفهوم آن است که به آن کمتر توجه شده است. بر عکس بمب هایی به نام "Intelligenten Bomben"

بمب های خوشه ای ارزان هستند و بدون صرفه جویی از آن استفاده می کنند، نسبت به آنکه همیشه نظامیان می خواهند آنرا باورمند جلوه دهند. بمب های خوشه ای در بین جبهه به پایین پرتاب شده و در

یک ارتفاع از پیش تعیین شده باز می شود و ۲۰۰ پارچه کوچک و یا بیشتر از آنرا از خود به جا می گذارد. همچنان بمب های شکننده ( به پارچه های کوچک بخش می شود ) که هزار ها گلوله ی کوچک به مانند گلوله ی پولادی و یا تیر های پولادی را در خود دارد، و هم ماین ها توانایی آن را دارند که در یک گستره ی بزرگ چند صد متر مربع ای، بخش شوند [که با بمب های خوشه ای برابر دانسته شده می توانند].

در آنجا چیزی نه کمتر از ۶۰۰ عدد بمب جداگانه انفجار ناکرده باقیمانده است. بانو Mary Robinson کمشنر حقوق بشر سازمان ملل متحد به خاطر پرتاب بمب های خوشه ای در جنگ کوسوو پس از آنکه او در یوگوسلاویا کودکان در حال بازی را در میان بمب های منفجر نا شده کلوستر دید، به سختی انتقاد کرد.

پس از به دست آمدن تجربه در جنگ کوسوو که پیمان ناتو بیشتر از یک هزار بمب خوشه ای را بر خاک یوگوسلاویا پرتاب کرد، کمیته بین المللی صلیب سرخ خواهش کرد که از کاربرد این گونه جنگ ابزار دوری گزینی شود. در حقیقت یک خواهش بی مفهوم؛ زیرا در کنوانسیون ژنیو آمده است: " اجازه نیست آن جنگ ابزار ها، ساز و برگ نظامی و همچنان روش ها به هدف پیشبرد جنگ به کار گرفته شوند که به روندی کمک کند که زخم ها [و زیان] های بسیار و یا رنج و درد را به مردم به وجود آورد." ( پروتوکول اضافی کنوانسیون ژنیو، ماده ی ۳۵ / ۲).

در دهمین شب بمباران هوایی، وزارت دفاع آمریکا به این باور رسیده بود که توانایی جنگی طالبان در سراسر افغانستان فلج شده است. با فرود آمدن یک بمب از بدنه ی جنگنده ی B-5، یک ذخیره گاه مواد سوختی جنگجویان طالب، در کابل آتش گرفت و یک گدام سازمان صلیب سرخ ویران شد. در شمال افغانستان، نیرو های جبهه ی متحد به فرماندهی جنرال دوستم به سوی شهر مزار شریف به پیشروی خود ادامه می دادند و فرودگاه نظامی دهدادی را آزاد کردند. در این وقت ملا محمد عمر رهبر طالبان خود را در جنگ علیه آمریکا، پیروز خوانده و از طرفداران خویش خواهش کرد تا در دفاع از امارت طالبان به کشته شدن آماده باشند.

سختی ضربه های بمب های سنگین وزن B-52 و شلیک موشک های میان برد، چنان با هیبت بود که طالبان را واداشت تا به ترفند جدیدی پناه ببرند. رهبران این گروه از خود آمادگی نشان دادند که در مورد تسلیم دهی اسامه بن لادن آماده ی گفت و گو با آمریکا هستند؛ هر گاه به حمله های هوایی پایان داده شود و نیز سند پذیرفتنی ارائه شود که گنه کار بودن اسامه را در انفجار های یازدهم سپتامبر بازگویی کند، در این صورت رهبر القاعده را به یک کشور سومی که در زیر تأثیر و فشار ایالات متحده قرار نداشته باشد، تسلیم می دهند. به همین خاطر بود که عبدالوکیل متوکل وزیر خارجه طالبان، پنهانی به پاکستان رفت و با رییس آی اس آی دیدار و مشورت کرد؛ ولی این پیشنهاد طالبان در همان لحظه ی نخست از سوی جورج بوش رد شد و بر تسلیم دهی بدون قید و شرط اسامه برای پاسخگویی در دادگاه، تأکید کرد( روزنامه ی آلمانی:

Neue Westfallische Zeitung تاریخ ۱۸ / ۱۰ / ۲۰۰۱).

در یازدهمین روز حمله های هوایی، نخستین بار بر موضع های طالبان در شمال کابل، بمب افکن های AC-130 بمباران را آغاز کردند تا زمینه ی پیاده شدن نیرو های زمینی فراهم شود ( روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۲۴۲ تاریخ ۱۸ / ۱۰ / ۲۰۰۱).

سرانجام پس از دو هفته بمباران هوایی، دور نخست یک عملیات بزرگ نظامی با گسیل نیرو های زمین آغاز شد. در شمال افغانستان فعالیت های جنگی ضد طالبان را در زمین، جنرال عبدالرشید دوستم در حالی که وی را کارشناسان نظامی آمریکایی همراهی می کردند، در پیش گرفت. چرخبال های آمریکایی برگ های آگاهی دهی را که به زبان پارسی و پشتو نوشته شده بود، در شهر ها در بین شهروندان پرتاب کردند که متن آنها چنین می رسانید:

" سربازان کشور های جهان به اینجا آمده اند تا به شما کمک کنند؛ کشور های جهان به اینجا آمده اند تا مردم افغانستان را کمک کنند." ( روزنامه ی Die Rheinpfalz شماره ۲۴۴ تاریخ ۲۰ / ۱۰ / ۲۰۰۱).

در اطراف شهر کندهار شماری از نیرو های واکنش پر شتاب ارتش آمریکا از چرخبال ها پیاده شدند و به گارنیزون شهر حمله بردند، پس از انجام وظیفه جنگی دوباره پرواز کردند. در روز آغاز جنگ زمینی، جورج بوش در شهر شانگهای چین بود و در نشست نهاد آسیا - پسیفیک (Apec) حضور داشت که برخی از رهبران کشور های دیگر نیز در آن هنبازیده بودند. رییس جمهوری آمریکا در یک گفتمان آزاد با این رهبران، گفت:

" جنگ ایالات متحده بر ضد دهشت افگنی پیشرفت خوبی داشته است. پناهگاه های دهشت افگان ویران شده و آنان در محاصره ی نظامیان ما قرار دارند، همه ی شان به دادگاه کشانیده می شوند " در این میان یک فروند چرخبال جنگی کمکی در خاک پاکستان به زمین خورد، دو سرباز آمریکایی جان باخت و یک تن دیگر زخمی شد. وزارت دفاع آمریکا و سخنگوی ارتش پاکستان از یک سانحه هوایی به دلیل نقص تخنیکی سخن زدند؛ لیکن طالبان گفتند که این جنگنده با شلیک گلوله پدافند هوایی در قلمرو افغانستان از کار افتید و در مرز ها در پاکستان و ازگون شد (نشریه آخر هفته Sonntag Aktuell شماره ۴۲ تاریخ ۲۱ / ۱۰ / ۲۰۰۱).

در پیوند به آغاز جنگ زمینی در روزنامه ی آلمانی:

Hannoverische Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۰ / ۱۰ / ۲۰۰۱ در یک نوشته به قلم Gabriele Chwallek زیر عنوان " ایالات متحده ی آمریکا کنون جنگ آرام و بی سر و صدا را آغاز می کند " آمده است:

" واشنگتن: با سوق کوماندو های ویژه زمینی دور جدید جنگ در افغانستان آغاز شد. ماموران حکومت آمریکا تأیید کردند که یک چنین عملیات در حال حاضر روان است. کارشناسان نظامی به این باور اند که شماری از واحد های نظامی ویژه از گذشته، پیش از حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر در افغانستان بودند تا محل ها را شناسایی و سازمان استخبارات (سی آی ای) را در کار انگیزه دادن به رهبران پشتون در راستای جدایی از ملیشه های طالبان، پشتیبانی کنند. " گسیل دسته های نظامی ویژه گپی است که ما آنرا از چندی پیش انجام داده ایم " این سخن را روزنامه نویارک تایمز (New York Times) به روز جمعه از قول یک کارمند عالیرتبه حکومت به نشر رسانید.

کنون سوق نیرو های زمینی سخن رسمی بوده و نسبت به کلیه عملیاتی که تا این دم انجام داده شده است، [اندازه و گستردگی آن] بیرون از سنجش است. به این معنا که آنها در آینده، همچنان حمله های رودر رو را بر جنگجویان طالبان و دهشت افگان القاعده انجام می دهند. برای جهانیان [در رسانه های همگانی] در مورد عملیات آگاهی بایسته داده نمی شود. حالا بخش " آرام و بی سر و صدا ی جنگ بر ضد طالبان و سازمان القاعده ی اسامه بن لادن آغاز می یابد.

حکومت ایالات متحده ی آمریکا مردم را به گونه ی سازمان یافته آماده ی به آن کرد تا [بپذیرند] که موضوع بر محور یک جنگ دراز مدت و پوشیده می چرخد. بخش بزرگ عملیات قوای ویژه پنهانی باقی می ماند، هر گاه اگر کدام پیروزی هم به دست آید. در لحظه ی حاضر ماموران پنتاگون تنها افشا می کنند که نیرو های زمینی تشکیل شده از دسته های کوچک سربازان ممتاز [مجرب و جنگ دیده] است " نه بیشتر از یک مشت پر ". کارشناسان به این نگر هستند که با گذشت زمان شمار آنان بالا می رود؛ لیکن حضور شان در میدان های جنگ هیچوقت دوامدار نخواهد بود، ولو اگر شمار آنان به اندازه ی قوای نظامی سوق داده شده در جنگ خلیج هم برسد. این سخن بر پایه ابراز نظر های Donald Rumsfeld وزیر دفاع و Colin Powell وزیر خارج، پخش شده که گفته بودند: نه [هیچ] "D-Day"، هیچ عمل به سبک هجوم جنگ جهانی رخ نمی دهد. تاریخ نگاران و تحلیل گران نظامی به این اشاره می کنند که در جنگ افغانستان پس از به دست گرفتن فرمانروایی بر قلمرو فضایی، کنون دیگر باید روش های " کوچک ولی ظریف " دنبال شود، بدین معنا که انگیزه دادن، تغییر پذیری، [انعطاف پذیری] و وقت شناسی در دست اجرا قرار گیرد.

حمله های هوایی از دید کارشناسان باید نقش مهمی را ایفا کند؛ زیرا می تواند ادعای برتری جنگی را به خوبی بازتاب دهد؛ ولی لازم است که وزنه ی [کاربرد ابزار جنگی] بسیار چشمگیر و [رو به افزایش] بر چرخبال های جنگی و نیرو های کوماندو ای ویژه تمرکز یابد. با این کار خطر جان باختن مردم که به جنگ سوق داده می شوند، فزونی می گیرد، آنچه که بر پایه برنامه های پنتاگون در زمان گذار تنها از سوی آمریکایی ها و بریتانیایی ها باید دنبال شود.

اینکه ایالات متحده آمریکا در دور جدید جنگ افغانستان تا چه اندازه به پیش می تازد به تنهایی از نگر تحرک فعالیت های نظامی تعیین شده نمی تواند. پشتیبانی دوامدار پاکستان در مبارزه بر ضد تروریسم برای ایالات متحده آمریکا سخنی است که صرف نظر کردن از آن کار دشوار است. در اسلام آباد پایداری سختی علیه ساختار حکومت آینده در کابل بر بنیاد خواست اتحاد شمال، هر گاه ایالات متحده آمریکا بخواهد حکومت طالبان را سرنگون کند، روان است.

این موضوع آمریکایی ها را در روز های گذشته ناگزیر کرد که یک اندازه عملیات نظامی خود را کاهش دهند و با این شیوه ی برخورد شورشیان شمال افغانستان [نیرو های اتحاد شمال] جرأت آنرا کرده نتوانند که به طرف کابل پیشروی کنند.

" این عملکرد به ایالات متحده آمریکا [مفهوم] گشت و گذار در تیغه ها، پشته ها و قله های کوه را می دهد "، این سخن را یک کارمند پنتاگون به روز جمعه، یادآوری کرد. ( و من باور دارم که با این پیشامد نه تنها گسیل کومانو های ویژه به کوه ها است )؛ ( بلکه به دست آوردن پیروزی نیز زیر پرسش می رود. ) " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج دوم).

بمباران هوایی و حمله های زمینی، جنگ را به مرز دشوارتری برد؛ زیرا جنگجویان طالب در شهر ها و روستا ها در خانه های رهایی مردم، در مسجد ها و در ساختمان های دولتی پنهان می شدند تا روند جنگ با سد ها روبرو شود. از سوی دیگر، نظامیان آمریکایی در میدان های جنگ به آگاهی همکاران افغانستانی خود می رسانیدند که طالبان قصد دارند، بسته های مواد خوراکی را که از هواپیما ها پرتاب می شدند، آلوده به زهر کنند تا ایالات متحده آمریکا بدنام شود.

جنگ به سومین هفته ی خود رسیده بود. طالبان و سازمان دهشت افکن القاعده سنگر های جنگی و موضع های نظامی خود را از دست می دادند و لحظه به لحظه از توانایی ایستادگی آنان در برابر حمله های پیهم کاسته می شد؛ از این رو در پاکستان در شهر های هم مرز با افغانستان، بنابر درخواست ( فتوای ) روحانی های دیوبندی تندرو و تأثیر گذار، شماری از پاکستانی ها ( به اندازه ۵۰۰۰ تن و یا بیشتر از آن ) جنگ ابزار های سبک ( تفنگ های ماشیندار، موشک انداز ها ) و شمشیر و تبر را به دست گرفتند و آماده ی رفتن به افغانستان برای کمک به طالبان شدند. گر چه نظامیان مرزی پاکستان سد راه این کار شدند؛ لیکن آنان از راه های دیگری خود را به جبهه های جنگ رسانیدند تا روحیه جنگی طالبان را نیرومند کنند.

پرویز مشرف حاکم نظامی پاکستان که با نخست وزیر آلمان دیدار داشت، یادآور شد که جنگ افغانستان می تواند برای ایالات متحده و متحدان آن شکل یک باتلاق بی بنیاد را به خود بگیرد؛ زیرا حمله های هوایی چندان تأثیر گذار نبودند. در این هنگام شورای ( پاکستان - افغانستان ) با دادن هشدار، از پرویز مشرف خواست که در این جنگ، از پشتیبانی ایالات متحده آمریکا دست بکشد.

هم چنان در داخل افغانستان صدا های ناخرسندی بالا می گرفت که در بمباران هوایی شهروندان افغانستان جان می بازند و روستا ها و کشتزار ها ویران می شوند. Paul Wolfowitz معاون وزیر دفاع آمریکا در پاسخ به پرسش خبرنگار روزنامه ی Sunday Telegraph گفت که ایالات متحده آمریکا در وضعیت جنگی به سر می برد.؛ بنابراین کلیه جنگ ابزار ها را به کار می بندد تا برنده ی این جنگ شود ( روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۹ / ۱۰ / ۲۰۰۱ ).

پیرامون موضوع بالا و در مورد گفته ی معاون وزیر دفاع آمریکا، در یک نوشته زیر عنوان " بمب ها برای پیروزی"، " آمریکایی ها بمباران ساحه ای یکه یکه را انجام می دهند تا به اتحاد شمال برای دستیابی به پیروزی کمک کرده باشند" به قلم Christian Leibig، نشر شده در مجله ی هفتگی Focus شماره ۴۶ تاریخ ۱۲ / ۱۱ / ۲۰۰۱) آلمان، آمده است:

" تصویر های تلویزیونی هر روز یکسان به چشم می خورند: در آسمان آبی خط های دود غلیظ و بخار که از حصه ی عقبی بدنه ی بمب افکن B-52 هشت موتوره بیرون می آیند، به پارچه ها بخش بخش می شوند. پس از آن شکلی از سلسله کوه ها و تپه های به هم پیوسته در افغانستان به وجود می آید. ناگهان چنان به نظر می رسد که همه ی محله ها انفجار می کنند، ستون های دود سیاه به هوا بلند می شود، انفجار ها همه جا را می لرزاند.

آیا افغانستان تا مرز ویرانی و خاکدان خاک شدن بمباران خواهد شد؟ کارشناسان نظامی به این گفته اشاره می کنند که تصویر بمباران های سنگین ساحه ای فریبنده است. " حمله ها با ریختن بمب ها، بدون گزینش محل صورت نمی گیرند "، این سخن را Nick Cook کارشناس نیروی هوایی در بنگاه نشرات نظامی بریتانیایی

(Jane's) یادآور شد. " هر هدف را درست انتخاب می کنند. " در این مورد رقم پایین حمله ها به گونه ی سنجشی نیز سخن می گوید. از آغاز ضربه های هوایی از پنج هفته پیش، آمریکایی ها بیشتر از ۲۰۰۰ حمله را انجام داده اند - به اندازه ی همین رقم در جنگ خلیج گاهی در یک روز، بمب ریخته می شد. بمباران ساحه ای بنابر اظهار نظر [مقام های] ایالات متحده تنها در خط های جبهه با طالبان، جایی که باید وضعیت برای در پیشگیری حمله های اتحاد شمال مساعد شود، محدود است.

نخستین پیروزی: به روز جمعه جنرال ازبیک عبدالرشید دوستم، آزاد شدن شهر مهم و راهبردی مزارشریف را به آگاهی رسانید - [ دلیل اصلی ] این پیشروی، بمباران سنگین آمریکایی ها بود. این [پیروزی] به مفهوم تامین آزادانه ی اتحاد شمال از ازبیکستان و تاجیکستان [با جنگ ابزار و مواد لوژستیکی] پنداشته می شود. در پایان هفته نیرو های اتحاد شمال می خواستند به سوی کابل به پیش روند.



در شهر ها نیرو های نظامی ایالات متحده کوشش می کنند که با بمباران هوایی هدف مندانه رهبران طالبان را نشانه گیرند. تا کنون با اندک کامیابی همراه بوده است. برعکس طالبان پی در پی از هلاک شدن شهروندان گزارش می دهند. با تکیه بر آگاهی های پخش شده از سوی آنان شمار جان باختگان شاید ۱۵۰۰ تن باشد، بنگاه خبر رسانی AIP (بنگاه خبر رسانی اسلامی وابسته به طالبان در شهر پشاور) از نزدیک به ۶۰۰ تن هلاک شده سخن گفت. در کوه ها، در جایی که مخفیگاه های سازمان دهشت افکن اسامه بن لادن دانسته می شوند، آمریکایی ها از بمب های ویران کننده ی ساختمان ها و ساختار های زیرزمینی محافظه ای، استفاده کردند. بمباران ساحه ای در این مناطق مؤثر نیست. در جنگ افغانستان آمریکایی ها از جنگ ابزار های دیگری نیز استفاده می کنند که آنها امروز کهنه شده اند و تأثیر [چندانی] ندارند. بمب افکن ها با برد دراز (B-52) در جنگ ویتنام جنگ ابزار راهبردی بسیار کارا بودند و همچنان بمب های سنگین وزن ۷۰۰ کیلویی "Daisy Cutter" و "Gänseblümchen-Mäher" = دروگر و یا نابود کننده ی همه ی گل ها و گیاه ها" در آنوقت از بدنه ی هواپیمای نظامی (B-52) پرتاب می شد. کاربرد دوباره ی این جنگ ابزار که در چهار طرفی خود در فاصله ی چند صد متری برای زنده جان فرصت زندگی را نمی دهد، از سوی معاون ستاد مرکزی نیرو های ارتش [آمریکا]، Peter Pace به این دلیل درست پنداشته شد: هدف این است که انسان ها کشته شوند. " (برگرفته از کتاب دیجیتال: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج دوم).

در پایان هفته ی دوم نوامبر ۲۰۰۱، طالبان از شهر کابل پا به فرار نهادند و حکومت آنان واژگون شد. نیرو های جبهه ی متحد یکجا با برهان الدین ربانی پس از پنج سال دوری از قدرت با سر دادن نعره ی تکبیر (الله اکبر) به کابل سرازیر شدند و تخت لرزان فرمانروایی را از آن خود کردند. جورج بوش رییس جمهوری و دونالد رومفلد وزیر دفاع آمریکا از سران جبهه ی متحد خواستند که از پیشروی بیشتر به سوی کابل خودداری کنند و از انتقام گیری بپرهیزند. جنگجویان طالب راه رفتن به کندهار را در پیش گرفتند؛ ولی مردم آمدن دوباره ی جنگجویان را به کابل، با بیم و هراس می دیدند؛ زیرا این ها از سال ۱۹۹۲-۱۹۹۶ در زمان جنگ های میان گروهی خاطره ی بدی از خود به جا مانده بودند و بیرحمی ها، ستمکاری ها، دزدی و رهنی و آدمکشی بسیاری از مجاهدین در پیش چشمان مردم سبز می شد.

پیش از این که طالبان به کندهار برسند، پنتاگون کار خود را کرده بود و شماری از سربازان و کارمندان سی آی ای را در جنوب و جنوب غرب افغانستان گماریده بود تا با هزینه کردن میلیون ها دلار، فرماندهان و سران قومی را خریداری و آنان را وادار کنند که از همکاری و کمک به طالبان دست بکشند. پنتاگون کلیه زیر ساخت های نظامی و پایگاه های آموزش و پرورش را که طالبان و دهشت افکنان القاعده در اختیار داشتند، در لیست هدف های نظامی گنجانید که باید ویران شوند. حکومت ایالات متحده آمریکا برای همکاری به بازداشت بن لادن، ۲۵ میلیون دلار جایزه تعیین کرد و به خاطر رسیدن به این هدف، بنابر گزارش روزنامه USA Today -

۱۶۰۰ کارمند نظامی را به آسیای میانه گسیل کرد. جنرال Tommy Frank که فعالیت نظامیان آمریکایی را در افغانستان زیر رهبری خود داشت، در ازبیکستان گفت که ارتش آمریکا همه ی گزینه ها را روی میز دارد تا دشمن را از پا در آورد. سربازان آمریکایی در جنوب افغانستان هستند تا بن لادن را به چنگ آورند. همچنان شماری از نیرو های دریایی سر به کف (Marine infanteristen) آمریکا به منطقه فرستاده شده اند تا در جست و جوی اسامه بن لادن آمادگی داشته باشند.

ولی پیش از این، محمد هاتف (Mohammad Sobhi ABU Sitta) با وفا ترین دوست و همکار بن لادن، در یک حمله هوایی کشته شده بود که آمریکا برای بازداشت وی، پنج میلیون دلار جایزه تعیین کرده بود. هاتف در یک جایی در نزدیکی های کابل در یک پایگاه سازمان القاعده از بین برده شد، جانشین رهبر القاعده تعیین می شد، هر گاه اسامه در نخستین دور حمله های نظامی آمریکا به سزای اعمالش می رسید.

با وجود آمدن تغییر و دگرگونی در وضعیت سیاسی - نظامی در افغانستان از پیامد حمله های هوایی و زمینی آمریکا و متحدان، از آن زمره شکسته شدن روحیه ایستادگی و دوام پایداری طالبان و دهشت افکنان القاعده، رهبر طالبان به این باور بود که آب از آب تکان نخورده است. در هنگامی که سران و فرماندهان جبهه ی متحد به سر و سامان دادن کار های خود در جا هایی که تازه زیر اداره ی آنان در آمده بود، می پرداختند؛ ملا عمر رهبر طالبان در صحبت با رسانه های پاکستانی گفت که در نزد او بی تفاوت است که چه اندازه قلمرو افغانستان را زیر اداره ی خود دارد، سخن برسر نابود کردن آمریکا است. در شمال افغانستان، در استان کندز، جایی که دهشت افکنان سازمان القاعده نیز حضور پر رنگ داشتند، سنگر های طالبان یکی پی دیگری در حال شکسته شدن بود. لیکن جنگجویان القاعده به آسانی آماده ی دست کشیدن از جنگ و تسلیم شدن نبودند و شعار می دادند: مرگ در جنگین و یا رفتن به سوی سر نوشت



اعدام پس از جنگ. دهشت افگنان خارجی در بلندگوها از پایداری و ادامه ی جنگ سخن می زدند. فرماندهان و جنگجویان جبهه ی متحد با جنگ ابزارهای سبک و سنگین برای بیرون راندن طالبان و دهشت افگنان خارجی از کندز به پیش می رفتند. در اینجا بین طالبان و همکاران خارجی آنان بر سر تسلیم شدن و یا برقراری آتش بس جنگ خونینی رخ داد. دهشت افگنان خارجی شماری از طالبان افغانستانی را که می خواستند از میدان درگیری ها فرار کنند به رگبار گلوله بستند، ۳۰۰ تن طالب دیگر که خواهان مزارکه بودند نیز کشته شدند، ۶۰ تن جنگجوی چینی خود را به قصد غرق شدن به رود آمو انداختند، در داخل شهر کندز حمام خون روان بود.

طالبان بسیار تلاش ورزیدند تا کندز را به عنوان پایگاه اصلی خود از دست ندهند؛ زیرا در داخل شهر و تپه های اطراف آن پایگاه های زیرزمینی داشتند و به اندازه کافی جنگ ابزار و مواد خوراکی ذخیره کرده بودند و جنگجویان خارجی (چینی ها، کشمیری ها، پاکستانی ها، عربستانی ها، ایغور ها، اندونزیایی ها، یمنی ها، مصری ها، ازبیک های وابسته به طاهر یلداش و جمعه نمگانی) در آنجا با آسایش زندگی می کردند و خون شهروندان افغانستان را می ریختند. بسیاری جنگجویان خارجی (۱۰۰۰ تن) پس از بر افتیدن حاکمیت طالبان در مزارشریف به کندز آمدند و شماری (۱۰۰۰ تن) هم از تالقان و پلخمیری خود را به آنجا رساندند؛ لیکن در پایان کار کندز از زیر اداره ی طالبان آزاد شد و جلو خونریزی را کسی گرفته نتوانست.

بمب افکن های آمریکایی از هوا و جنگجویان جبهه ی متحد از زمین، واپسین فشار نظامی را بر طالبان در شهر کندز آوردند ۲۰۰۰ جنگجوی جبهه ی متحد پیوستند و دیگر های شان کندز را ترک گفتند. سرنوشت اجیران خارجی باقیمانده نا روشن بود (روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۱ / ۱۱ / ۲۰۰۱).

با بر افتیده شدن کندز و مزارشریف، طالبان تا چند روز دیگر اداره ی استان های کندهار، هلمند، ارزگان، زابل و بخش هایی از استان غزنی را در دست داشتند و برای فرجامین جنگ ها آمادگی می گرفتند. رهبری طالبان با ۲۰۰۰۰ مرد جنگی، از زمره ی آن ۵۰۰۰ اجیر خارجی نشانه ی از شکست نظامی (!) را نمی دیدند و با سر زوری شعار می دادند: ما از ملت و دین خود تا مرز مرگ دفاع می کنیم و خداوند در کامیابی در این راه به ما کمک می کند.

در همین حال Tony Blair نخست وزیر بریتانیا با ناخرسندی خبر داد که ۶۰۰۰ سرباز این کشور نتوانستند برای اجرای ماموریت کمک رسانی، به افغانستان پرواز کنند؛ زیرا Tommy Frank جلو این کار را گرفت. آمریکایی ها مایل نبودند که با فرستادن سربازان خارجی بیشتر به افغانستان، سبب ناخشنودی جبهه ی متحد شوند (مجله ی هفتگی Der Spiegel شماره ۴۸ تاریخ ۲۶ / ۱۱ / ۲۰۰۱). در هنگامی که بمباران هوایی و جنگ زمینی به سختی روان بود، در شهر مزارشریف در زندان قلعه جنگی، طالبان زندانی (داخلی و خارجی) به روز ۲۵ / ۱۱ / ۲۰۰۱ دست به شورش زدند و آشوب آفرینی کردند که از پیامد حمله های هوایی ایالات متحده و بریتانیا بغاوت خاموش و شورشیان کشته شدند.

در پیوند به رویداد خونین زندان قلعه جنگی، در فصل "فاجعه ی انسانی" از ج دوم کتاب دیجیتال: "گذر در کوچه های خون و آتش" دو نوشته زیر تیتراهای: - کلیه مسایل چگونه آغاز شد. - همه ی شان نابود شوند.

آورده شده است. در اینجا در مورد آن رخداد، باز هم از همان کتاب، مضمون: "پرسش های ناراحت [کننده] پیرامون حمام خون در مزار" نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۹ / ۱۱ / ۲۰۰۱ بر گزیده می شود: "با فرو نشاندن شورش زندانیان در پایگاه قلعه جنگی در مزارشریف، طالبان اسیر گرفته شده، کشته شدند. بیشتر از همه از پاکستان پرسش های ناخوشایند به نشانی [اتحاد شمال] و ایالات متحده آمریکا سپرده می شود که با حمله های هوایی بر قلعه، ضربه های کوبنده را زدند.

اسلام آباد - ۲۸ / ۱۱ / ۲۰۰۱:

در هنگامی که دو نشست [در مورد] افغانستان برگزار می شود، یک گردهمایی در بن (آلمان) پیرامون آینده ی سیاسی و دیگری در اسلام آباد به خاطر بازسازی کشور؛ وضعیت در داخل افغانستان نمایانگر آن است که آینده تا کنون روشن نیست. صحن پایگاه ی قلعه جنگی در مزارشریف در شمال افغانستان، پس از فرو نشاندن شورش زندانیان یک تصویری از ویرانی و کشتار را به نمایش می گذارد. در جنوب جنگ بر سر سپین بولدک نشان می دهد که چرا طالبان توانستند تا مدت درازی قدرت خود را نگهدارند.

آنان تا روز چهارشنبه سپین بولدک منطقه مرزی را زیر اداره ی خود داشتند؛ زیرا مخالفان شان برای بخش کردن قدرت پس از عقب نشینی شاگردان [مدرسه های آموزش] قران به توافق نرسیدند.

### طالبانی که جان به سلامت برده باشند، وجود ندارد:

رقم کشته شدگان پس از سرکوب شورش زندانیان در مزار شریف بالاتر از ۶۰۰ تن تخمین زده می شود. در میان ۵۱۰ تن طالبان زندانی، شمار زیاد آنان اجبران خارجی بودند که هیچکس شان زنده نمانده است. رشید دوستم فرماندار جدید اتحاد شمال در محل از کاربرد ابزار جنگی، تانک ها و هواپیما های آمریکایی دفاع کرد، به این دلیل که شورش طالبان به هدف انجام حمله های انتحاری صورت گرفته بود و کلیه نشانه های به دست آمده نمایانگر آن است که زندانیان به فکر تسلیم شدن نبودند. گزینه ی دیگری در اینجا سراغ نمی شد، به جز اینکه آنان را تا آخرین شان خرد و خمیر می کردیم؛ ولی دوستم که در بیرحمی (؟) شهرت دارد، شهادی نیست که به آن باور کرد.

پیش از همه در پاکستان که ۱۰۰ تن شهروند خود را از دست داده است، پرسش های ناراحت کننده از اتحاد شمال و از آمریکا می شود که آیا ضربه های هوایی [بر قلعه جنگی] سرنوشت ساز بودند و یا خیر؟ روزنامه ی The News می پرسد: آیا طالبان در کندز خود را تسلیم کردند، هر گاه آنان در تلاش پذیرفتن مرگ می بودند؟ " آرزوی زنده ماندن این انگیزه را به آنان می داد که دست از ایستادگی و ادامه جنگ بکشند؛ بنابراین ارائه این دلیل که آنان در زندان در صدد حمله انتحاری بودند، باور کردنی نیست." و با پرسش دیگری از آمریکا، این " مدافع پر افتخار حقوق بشر (!)" رحیم الله یوسفزی خبرنگار رادیو بی بی سی آشکار کرد: این نخستین بار بود که از جیت های جنگی به هدف زخمی کردن و کشتن زندانیان استفاده شد. افزون بر آن [سازمان] عفو بین الملل در مورد رفتار مناسب با زندانیان به دیده بی گمانی نگریست و خواستار آن شد که پیرامون این موضوع بررسی های بیطرفانه شود.

مباران هوایی و جنگ زمینی در سراسر افغانستان با سنگینی ادامه داشت. در جنوب و جنوب غرب و در شرق و جنوب شرق کشور گروه طالبان و جنگجویان القاعده پایداری و ایستادگی روز های نخست خود را با شتاب از دست می دادند و جنگ به سوی یکطرفه کردن به پیش می رفت. در کندهار نیز، طالبان شکست را پذیرفته، به طرف پاکستان پا به فرار نهادند (درباره ی چند و چون شکست و فرار رهبران و جنگجویان گروه طالبان در جنوب و جنوب غرب افغانستان، در کتاب: " یک مرد و یک موتر سایکل " تألیف بانو بیته دم (نویسنده و ژورنالیست هالندی)، ترجمه ی: دوکتور احمد شکیب ظهیر، ناشر: بنگاه نشراتی عازم در کابل، سال چاپ: چاپ نخست ۱۳۹۴ خ، دارای ۲۱۲ برگ، به شرح نکته به نکته ی رویداد ها آگاهی داده شده است).

پیرامون شکست طالبان در کندهار و دست کشیدن از پایداری و ادامه ی جنگ، در روزنامه ی آلمانی Die Welt ( تاریخ ۸ / ۱۲ / ۲۰۰۱ در یک نوشته از قلم Daniel Kestenholz ، زیر عنوان " طالبان پس از تسلیم شدن بی قید و شرط) در اینجا تسلیم شدن به مفهوم دست کشیدن از پایداری و ادامه جنگ (است) پایگاه اصلی خویش [شهر کندهار] را به گونه ی فرار و با دست و پاچگی ترک گفتند" آمده است:

" اسلام آباد - دو ماه پس از آغاز جنگ در افغانستان، طالبان شکست خورده به [بایگانی] تاریخ سپرده شدند. افراطی های جنگجوی خدا از واپسین پایگاه مستحکم خود شهر کندهار همان گونه با دست و پاچگی فرار کردند که شهر را در سال ۱۹۹۴ از دست نیرو های در حال فرار اتحاد شمال به اشغال خود در آورده بودند. بر بنیاد گفته ی فرمانده مقاومت و رییس حکومت گذرای آینده حامد کرزی ( کرزی چند روز پیشتر از بر افتیدن امارت طالبان، سوار بر چرخبال توپدار آمریکایی در جایی در استان ارزگان پیاده کرده شد و یکجا با کوماندو های ویژه ارتش آمریکا و کارمندان سی آی ای به فعالیت ضد طالبان آغاز کرد- مؤلف ) در هنگام بر افتیدن کندهار جنگ و مبادله ی آتش رخ داد، گدام های نهاد کمک رسانی، دکان ها و خانه های شخصی مردم غارت شدند. در ساعت های پس از چاشت وضعیت زندگی اندکی آرام تر شد، مردم با بیرق های سبز و سیاه از زمان پادشاه [محمد ظاهر] به پیشواز پیروزی به خیابان ها بر آمدند. جنگجویان گروه طالبان یا اینکه در شب فرار کرده بودند و یا پس از آفتاب نشست زیر نظر روحانی های مذهبی و نمایندگان قوم ها، جنگ ابزار های خویش را زمین گذاشتند.

پس از مارش نیرو ها به قومانده، فرمانده مجاهدین ملا نقیب الله آرامش [به شهر] بازگشته است. افراد نقیب الله دفتر های نظامی و اداری را اشغال کردند، در هنگامی که نیرو های فرماندهان: کرزی و گل آقا از شرق و شمال، امنیت را در بخش هایی از شهر تامین کرده بودند. گل آقا استاندار پیشین کندهار که قوای زیر فرمان او به روز پنجشنبه فرودگاه هوایی را [از چنگ طالبان] گرفتند، گفت: " نقیب الله انسان

را فریب می دهد؛ بنابراین اگر توانش برسد قرارداد صلح را به خاطر تسلیم دهی کندهار تحریم می کند تا [بدین شیوه] خودش اداره ی شهر را در دست بگیرد."

ملا عمر رهبر طالبان پس از بستن پیمان متارکه از کندهار گریخته است. این سخن را بنگاه خبر رسانی اسلامی افغانستان از گفته های حاجی بشیر مجاهد گزارش کرده است و شرح داده که در شهر "آرامش" حکمفرماست.

کرزی به طالبان افغانستانی وعده ی عفو را داده است. اینکه آیا اجبران [خارجی] پشتیبان طالبان اسیر جنگی گرفته شده اند و با خیر و شمار آنان به چند تن می رسد، تا کنون روشن نیست. صلیب سرخ پس از بر اندازی خونین شهر مزار شریف هشدار داد که می تواند وحشت هم مانند در کندهار نیز رخ دهد. در مزار شریف ۶۰۰ تن جنگجوی طالبان قتل عام شدند.

این گپ هم روشن نشده که به چه شمار طالبان توانستند خود را از کندهار نجات دهند و کنون با انجام حمله های چریکی سبب نگرانی و آمدن فلاکت می شوند. از استان ها و همچنان از سپین بولدک شهرستان مرزی با پاکستان از رخ دادن جنگ میان فرماندهان با هم دشمن گزارش داده شده است.

طالبان به آگاهی رسانیدند که در دو هفته ی گذشته خط های دفاعی آنان از پیامد بمباران ایالات متحده آمریکا ناتوان شده و شمار قربانیان در جبهه های جنگ به گونه ی سرسام آور بالا رفته، آن چیزی که ملا عمر را ناگزیر به تسلیم شدن و [گذشت از پایداری و دست کشیدن از جنگ] کرد.

در هنگامی که جنگ با طالبان و جنگجویان سازمان القاعده داشت آهسته آهسته کاهش پیدا می کرد، در افغانستان بر بنیاد توافقنامه ی دستینه شده در نشست "بن" اداره ی سیاسی جدیدی (حکومت گذرا) تشکیل شد تا به آینده ی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی افغانستان پس از جنگ و بحران، سر و سامان بدهد.

در همایش "بن" فیصله شده بود که حامد کرزی در دوران گذار تا رسیدن به دوره ی انتقال، رهبری اداره ی جدید کشور را در دست داشته باشد (در کتاب: "یک مرد و یک موتر سایکل" تألیف بانو بیته دم، چگونگی به قدرت رسیدن حامد کرزی بازتاب یافته است). حامد کرزی برای این که زادگاه خود، شهر کندهار را آزاد(!) کند، دست به معامله گری ننگین و شرم آور با ملا عمر رهبر طالبان، زد، بدون اینکه پیامد های همگانی این زد و بند خودسرانه و ضد منافع مردم را درک کرده باشد. گذشت سال های پس از حکومت انتقالی، از دوره ی نخست ریاست جمهوری انتخابی، زیان های آن معامله ی ننگین، گریبانگیر مردم افغانستان شد و آی اس آی توانست با سازماندهی، آموزش و پرورش طالبان فرازی، دوباره به میدان های بازی های سیاسی و استخباراتی راه یابد و روز و روزگار شهروندان افغانستان را تلخ و تلخ تر کند.

پیرامون معامله ی ننگین حامد کرزی با ملا عمر رهبر طالبان، در یک نوشته زیر تیتیر "عمر، رهبر طالبان در حال فرار" نشر شده در روزنامه ی آلمانی زبان: Neue Züricher Zeitung تاریخ ۸ / ۱۲ / ۲۰۰۱، آمده است "

"یک شورای بر پا شده از فرماندهان پشتون به روز جمعه اداره ی شهر کندهار را به دست گرفت. ملا عمر رهبر طالبان ناپدید شده است. با از دست دادن سه استان جنوبی، طالبان واپسین قلمرو زیر حاکمیت خود را در افغانستان هفت سال پس از داخل شدن پیروز مندان به کندهار از دست دادند.

دهلی جدید - ۱۲ / ۷ / ۲۰۰۱

حاکمیت طالبان پایان گرفت: پس از امروز آنان دیگر بخشی از افغانستان نیستند. این سخن را حامد کرزی رییس اداره ی گذرا در کابل، پس از تسلیم شدن بی قید و شرط طالبان، به روز جمعه در پایگاه مرکزی آنان در شهر کندهار گفت: حکمرانی آنان هفت سال پیش در کندهار، در لحظه های پر از آشوب در زمان جنگ های [خونین و تبهکارانه ی تنظیمی] آغاز نهاد و در همان جا باز هم با بی نظمی به پایان رسید.

#### معامله ی سود آور سیاسی با ملا عمر:

کرزی موضوع تسلیم دهی [شهر] را با ملا عمر مورد گفت و گو قرار داد [و به موافقت رسید]. لیکن به جای تحویل دهی جنگ ابزار ها در ازای باز گذاشتن راه های عقب نشینی آنان که [پیمان آن] از سوی کمسیون مشترک بر پا شده از سران قوم ها، روحانیون و مجاهدان، [بسته شده بود] در شب جمعه مبادله ی آتش و چپاولگری رخ داد. از بی نظمی و وضعیت بر هم و در هم به وجود آمده، بسیاری طالبان به روز جمعه استفاده کردند تا شهر را با جنگ ابزار های شخصی، کلاشینکف ها و موشک انداز ها ترک گویند، نه اینکه [بر پایه توافق های گذشته] به تحویل دهی آنها گام می گذاشتند. حامد کرزی که چند کیلومتر دورتر در شمال کندهار در شاه ولی کوت بود و باش دارد، از آمدن به شهر تا بازگشت نظم و آرامش خودداری کرد. به عوض وی به روز جمعه یک شورای فرماندهان [اداره ی] کندهار را به دست

گرفت. ولی کشیدن یک تصویر درست از اوضاع حاکم بر شهر بسیار دشوار به نظر می‌رسد؛ زیرا در منطقه ناظران آزاد وجود ندارند. افزون بر آن وضعیت در لشکرگاه و قلات در استان های هلمند و زابل که در آنجا ها نیز طالبان به پذیرش تسلیمی بی قید و شرط تن در داده بودند، تاریک است. در شهرک مرزی سپین بولدک دیده می‌شود که پس از عقب نشینی طالبان، سه تن رهبر قومی با هم مخالف به خاطر به دست گرفتن اداره ی این مرکز سود آور از درآمد قاچاق [کالا ها] موی به موی در جنگ اند. بر عکس از سرنوشت ملا عمر، هیچ خبری در دست نیست. حاجی بشیر سخنگوی شورا ی گذرا ی کندهار و [یک فرمانروای] بدنام مواد مخدر "Druglord" چنین گفت: ملا عمر ناپدید شده است. حامد کرزی نیز این [دیدگاه را تأیید کرد] و [گفت] که داماد اسامه بن لادن به گمان زیاد که فرار کرده است. در این میان، کرزی عفو عمومی محدودی را که پیش از بر افتیدن کندهار، به ملا عمر وعده داده بود، پس گرفت؛ زیرا عمر شرط گذاشته شده را در محکوم کردن دهشت افگنی بجا نیاورد، او باید به دادگاه کشانیده شود. در کل می‌تواند گپ ناپدید شدن عمر بخشی از "راه حل جور آمد میان شهروندی" بوده باشد که کرزی به روز پنجشنبه پیرامون آن سخن زد. عمر کندهار را تسلیم داد و در ازای آن به او زمینه سازی شد تا [از میدان ناپدید شود]. این کار [به یقین] آمریکایی ها را خشمگین خواهد کرد؛ ولی با این عملکرد در شهر ویران شده با مردم زیان دیده ی آن از روان شدن یک سیلاب خون دیگر جلوگیری شد.

با بیرون شدن طالبان از کندهار و جابجایی آنان در شهر کویته پاکستان، پس از چند روز نظامیان آمریکایی بمباران هوایی را از سر گرفتند و بمب افکن های B-5، مغاره ها و گدام های جنگ ابزار سازمان القاعده را در کندهار بمباران کردند. این حمله از سوی حاکمیت سیاسی جدید در افغانستان نیز به دیده ی تأیید نگریسته شد. چنانچه حامد کرزی رییس حکومت گذرا در صحبت با شبکه ی تلویزیون جهانی CNN گفت:

نیرو های ارتش آمریکا تا آن وقت در افغانستان بوده می‌توانند که کلیه پایگاه های دهشت افگنی نابود شوند. فعالیت نظامی آمریکا در افغانستان بسیار بسیار با ارزش است. حکومت وظیفه دارد تا بن لادن و ملا عمر را زیر پیگرد بگیرد تا در دادگاه جهانی و یا در یک دادگاه در آمریکا، پاسخ بگویند (روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۷ / ۱۲ / ۲۰۰۱).

با بر افتیدن کندهار، ارتش آمریکا شرق افغانستان را زیر نظر گرفت تا پل پای اسامه بن لادن و دیگر رهبران و جنگجویان القاعده را ردیابی کند. پایگاه های دهشت افگنان در مرز با پاکستان زیر حمله های هوایی گرفته شد و جنگنده های B-52 بمب های سنگین وزن را پرتاب کردند و قرارگاه کوهی و دشوار گذر توره بوره به سختی کوبیده شد.

در باره ی بمباران پایگاه کوهی توره بوره که گمان می‌رفت اسامه بن لادن در آنجا پنهان شده باشد، در یک نوشته زیر عنوان "واپسین دژ مستحکم نظامی واژگون شد" به قلم Bernard Imhasl نشر شده در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۱۲ / ۱۲ / ۲۰۰۱ آمده است:

"در واپسین میدان زد و خورد نظامی در افغانستان [جنگ] در شماری از دره های باریک در صخره های به هم پیوسته در سفید کوه به [پایان] خود نزدیک شده می‌رود. در روز سه شنبه نخستین دیدار میان نمایندگان جنگجویان القاعده و حمله کنندگان "اتحاد مشرقی" صورت گرفت. بر بنیاد گفته ی مخالفان طالبان در جلال آباد از زمره ی دو فرمانده [محل] یکی آن به نام حاجی زمان دستور برقراری یک آتش بس را داده است تا به مدافعان گیر مانده در توره بوره یک خطاریه را بسپارند. [در خطاریه] گاهی ی زمانی ساعت هشت صبحگاهی روز چهار شنبه تعیین شده بود که خود را بی قید و شرط تسلیم کنند.

این دیدار به دنبال حمله های دوامدار بمب افکن های B-52، صورت گرفت که از دو هفته پیش در بخش شمالی کوهستان های پوشیده از جنگل، به پرواز در آمده اند و راه های در آمد به مغاره ها و پایگاه های پرورش نظامی را که در بریدگی های باریک دره ها قرار دارند، زیر دیدبانی گرفتند. [در تاریخ فعالیت های جنگی آمریکا] نخستین بار است که در حمله به [توره بوره] بمب های سنگین وزن Daisy Cutters از زرادخانه ی نظامی ایالات متحده را پرتاب و در زمین از [آتش] سنگین توپخانه استفاده کردند. در این حمله در ازای روز باید یک زیر بنای بزرگ القاعده با همه تانک ها، ساختمان های زیر زمینی و پایگاه آموزش نظامی به کلی ویران شده باشند.

آمادگی جنگجویان گیر مانده در محاصره برای گفت و گو در جلال آباد، دلیل پیروزی دانسته شد که در نتیجه ی فشار سنگین و بی پیشینه ی پرتاب بمب ها از هوا به دست آمد. ژورنالیست هایی که در نزدیکی

خط جبهه بود و باش داشتند، گزارش دادند که هزار ها تن دهشت افکن سنگر های خود را ترک گفته و در تیغه های کوه عقب نشینی کرده اند. انفجار راه رفتن به زیر زمینی جنگجویان را ناگزیر کرد که مخفیگاه های خود را رها کنند و در جنگ های زمینی انبازند. به حمله کنندگان سود آور این بود که در رده ی آنان شمار زیادی از جنگجویان دیده می شود که خم و پیچ دره ها و پشته های کوه را در توره بوره از زمان جنگ بر ضد اشغال شوروی [خوب] می شناسند. در بین پارتیزان ها باید طالبان نیز بوده باشند؛ آن هایی که توانستند آگاهی های لازم در باره ی راه های در آمدن و بیرون شدن به آنجا را به آمریکایی ها بدهند.

سفید کوه که [بلند ترین قله ی آن] ۴۷۰۰ متر بلندی دارد، منطقه مهم پیشروی مجاهدان بود. این محل کوهی به درازی ۸۰ کیلومتر به شکل رأس های مثلث بوده و یک رأس آن بخشی از قلمرو پاکستان است و در ژرفا به افغانستان می انجامد. منطقه توره بوره قله ی این سه کنجی بوده و از آنجا در گذشته مجاهدان هجوم ها و عملیات ویران ساز را به سه طرف: به غرب کابل، به جلال آباد و دره ی خیبر در شمال، به خوست و گردیز در جنوب انجام داده می توانستند. کار های ساختمانی در شمار مغاره های طبیعی و چیره گی های کوه و ساختن گدام های جنگ ابزار و مواد خوراکی در آنجا از گذشته در دهه ی هشتاد آغاز شده بود. اسامه بن لادن که بودن بی نظمی ها را از زمان فعالیت های میانجی گرانه خویش در بین مجاهدین بی گمان به خوبی می دانست، بایست پنج سال پیش کار آبادی سازمان یافته را در آنجا آغاز کرده باشد.

سفید کوه مرز بین افغانستان و پاکستان است، ولی خط مرزی برابر به روند [ جدا شدن آب های دو کشور ] امتداد نمی یابد. پاکستانی ها این امکان ها را دارند که راه های فرار را از بلندی های کوتل به خوبی زیر نگر بگیرند. حکومت در اسلام آباد دو بریگارد با نظم [دولتی] را در نقطه ی مرزی برای پیوستن به نیرو های گونه ی نظامی [جابجا شده در مرز ها]، (Frontier Corps) و ملیشه های نام نهاد قومی

(Khasadar) گسیل داشت. این بخش قلمرو پاکستان به نام "کرم اجتسی" منطقه ی آزاد قبایلی یاد می شود. بر بنیاد گزارش ها در روزنامه های پاکستانی این نخستین بار در تاریخ آن کشور است که نیرو های ارتش در این محل سوق [و آماده ی عملیات] می شود.

حکومت ناگزیر بود که در این مورد تأیید رهبران قومی را به دست آورد. فرستادن نیرو های ارتش با در نظر گرفتن این سخن که باشندگان محل جنگ ابزار به شانه دارند، نه تنها اقدام محتاطانه به شمار می آید و با بی گمانی نیز در مخالفت قرار می گیرد؛ بلکه می شود آنرا چنین دانست که بن لادن و جنگجویان القاعده می توانند از پشتیبانی طرفداران خود در میان قبایل برخوردار گردند، هر گاه آنان قصد فرار از راه کوتل ها را کنند. بر عکس برای حکومت [در پاکستان] یک پناهجوی دیگر به نام اسامه بن لادن افزود می شود و [این موضوع به دولت پاکستان] به دوام دادن حق پناهندگی به ملیون ها افغانستانی در بیست سال پایانی، [سخن تازه ای نیست]؛ ولی پناهجوی جدید با پذیرایی اندک روبرو خواهد شد. پس از بر انداخته شدن پایگاه کوهی توره بوره، بسیاری جنگجویان طالب و دهشت افکنان القاعده به پاکستان گریختند. در این میان بنابر گفته ی وزیر دفاع آمریکا، پولیس مرزی پاکستان صد ها دهشت افکن فراری را بازداشت کرده و به زندان افکنده است. کارمندان اداره ی پولیس فدرال (FBI) در افغانستان، از این بازداشت شدگان، بازپرسی می کنند تا در باره ی بن لادن آگاهی به دست آورند. Rumsfeld وزیر دفاع آمریکا گفت که ارتش کشورش می خواهد در شهر کندهار بازداشتگاه بسازد که گنجایش ۵۰۰ تن اسیر جنگی را داشته باشد (Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۰ / ۱۲ / ۲۰۰۱).

با شکست طالبان و سازمان القاعده در کندهار و ننگرهار (توره بوره) حکومت نو تشکیل افغانستان از ارتش آمریکا خواست تا به حمله های هوایی خود پایان دهد؛ زیرا پناهگاه های طالبان و پایگاه های القاعده ویران شده است، پس باید بمباران هوایی نیز پایان گیرد. افزون بر این در آینده باید حمله ها با وزارت دفاع افغانستان هماهنگ شود. به گفته ی وزارت دفاع، بن لادن توانست به پاکستان فرار کند؛ لیکن Rumsfeld این گفته را رد کرد و یادآور شد: ایالات متحده نمی داند که بن لادن در کجاست، زنده است و یا خیر؟ با وجود خواهش حکومت گذرای افغانستان، نیرو های آمریکایی، در استان غزنی یک پایگاه طالبان را بمباران کرد که اعضای بلند پایه ی این گروه در آنجا پنهان شده بودند. کنون که نظامیان آمریکا و متحدان آنان در سراسر افغانستان حضور فعال و جنگی دارند و در همه جا در گشت و گذار اند و به سختی به هدف به چنگ آوردن و بازداشت بن لادن در تلاش هستند، سر و صدا ها به تشکیل قوای حافظ صلح در افغانستان بالا گرفته است؛ ولی این موضوع نیز با اما و اگر ها و به وجود آوردن سد ها (در داخل و خارج) روبرو بود. در روزنامه آلمانی Financial Times تاریخ

۱۹ / ۱۲ / ۲۰۰۱ در یک نوشته زیر عنوان " انتظار بردن به [تعیین شمار] سپاهیان قوای حافظ صلح " به قلم Hubert Wetzel آمده است:

" چهار روز پیشتر از آغاز جابجایی برنامه ریزی شده ی سپاهیان حافظ صلح ملل متحد در افغانستان تا هنوز وضعیت نا روشن پیرامون شمار سربازان، ساختار فرماندهی آن حکمفرما ست. دیپلمات ها در این میان پیش بینی می کنند که شورای امنیت سازمان ملل متحد تا فردا یک قطعنامه را در باره ی گسیل نیرو ها به تصویب می رساند. پس از این فیصله شورای حکومت و پارلمان آلمان می توانند در مورد انبازی نیرو های آلمانی در این ماموریت ، گفت و گو کنند. قوای حافظ صلح که گمان می رود در نخستین ماه ها رهبری آن را لندن به دست گیرد، می باید به تاریخ ۲۲ / ۱۲ / ۲۰۰۱ در منطقه می بود، هر گاه حکومت گذرای افغانستان به رهبری حامد کرزی به کار خود آغاز می کرد.

کرزی دیروز پس از دیدار با پادشاه پیشین افغانستان، محمد ظاهر در روم، گفت: در انتظار آمدن نیرو ها در روز های آینده هستم. بنابر آگاهی های داده شده از حکومت در لندن تا روز شنبه تنها یکصد تن سرباز بریتانیایی در کابل خواهند بود.

وظیفه اصلی قوا باید پشتیبانی از حکومت گذرا باشد؛ لیکن شمار زیاد مسایل مهم باقیمانده که بر سر آن صحبت شود. چیزی که اتحاد شمال که در حال حاضر در کابل حکومت می راند تا کنون از پذیرش قوای تشکیل شده از پنج هزار تن سرباز درخواست شده از جهان غرب سرپیچی می کند. اتحاد [شمال] می خواهد تنها یک هزار سپاهی ملل متحد را بپذیرد، این سخن را یک سخنگوی [اتحاد شمال] گفت. در پیوند به این موضوع، دیده می شود که [دو کشور] بریتانیا و آلمان که نیروی بیشتر گسیل می کنند، تا کنون در باره ی ساختار فرماندهی نتوانسته اند به هم نگری برسند. برلین خواستار آن است که سلسله ی فرماندهی قوای ملل متحد و عملیات نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان باید از هم جدا باشند بر عکس لندن می خواهد این دو سلسله را در چوکات یک صلاحیت پیوند دهد. وزیر دفاع انگلیس Geoff Hoon دیروز گفت: این " بسیار مهم " است، راهکار هایی را به وجود آوریم که از بی نظمی و بی سر و سامانی میان نیرو های ملل متحد و قوای نظامی در حال جنگ آمریکا، جلوگیری کند. کارمندان [این گفته را] تکمیل کردند که بنابر دلیل های امنیتی، بودن یک بریگارد کوماندوی هوایی مشترک لازم می آید.

کارشناسان قوای حافظ صلح با تأکید، جدایی شکلی سلسله فرماندهی این دو را ضروری می دانند؛ لیکن در عین حال ارتباط تنگاتنگ بین مرکز قرارگاه های این دو عملیه را مهم می پندارند . " گذاشتن وظیفه سوق و اداره ی نیرو ها ، زیر فرماندهی ایالات متحده آمریکا دشواری هایی را با خود دارد. دوکتورین ایالات متحده از گذشته بر پیشبرد جنگ اتکا می کند." این سخن را Winrich Kühner از نهاد [پژوهشی] دانش و سیاست یاد آور شد. " جابجایی نیرو های ملل متحد پنج هزار تن افسر و سرباز؛ ولی نیاز به دادن ضمانت از سوی ایالات متحده آمریکا را دارد. افسران ارتباطی تنها یک نشانه (سمبول) به شمار می آیند. همچنان باید بستن یک پیمان پیرامون کمک های ایالات متحده در صورت نیازمندی فوری پیش بینی شود."

برلین دیروز بستن یک چنین پیمان را ناممکن ندانست. " جدایی ساختار های فرماندهی بدین معنا نیست که بین آنها ارتباطی بر قرار نشود." این گفته از حلقه های وابسته به حکومت شنیده می شود. وزیر دفاع آلمان Rudolf Scharping دیروز بار دیگر یادآوری کرد که پس از بریتانیا، آلمان رهبری قوای حافظ صلح ملل متحد را به دوش گرفته نمی تواند. لندن می خواهد تنها سه ماه رهبری نیرو ها را با خود داشته باشد.

انتقاد از به دست گرفتن رهبری [نیرو های حافظه صلح] از سوی لندن: دیروز ناگهانی بیشترین نمایندگان حزب سوسیال دموکرات آلمان در پارلمان در مورد نقش و بیطرف بودن لندن به دیده ی بدگمانی نگریستند. بریتانیای بزرگ در افغانستان به عنوان قدرت استعماری [سه] جنگ را به پیش برده است و از این خاطر برای رهبری قوای حافظ صلح ملل متحد نامناسب شمرده می شود، این انتقاد را Hans Ulrich Klose مسؤول سیاست خارجی حزب سوسیال دموکرات در پارلمان آلمان، کرد. .

همچنان این پرسش نیز بی پاسخ مانده که در کدام وضعیت سربازان اجازه ی استفاده از جنگ ابزار را دارند. برلین و لندن خواستار آن هستند که " قوای پایدار و نیرومند " بر پایه رهنمود بخش هفتم منشور ملل متحد جابجا شود. بدین معنا که نیرو ها تنها در دفاع از خود اجازه ی استفاده از زور را داشته باشند. اتحاد شمال این موضوع را رد می کند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج دوم).



کنون باید اندکی پیرامون هزینه برداری جنگ در افغانستان ( بمباران هوایی، شلیک موشک ها و درگیری های زمینی) سخن زده شود:

جنگی را که آمریکا در افغانستان به راه انداخت، هزینه های بزرگی را در پی داشت. بمب های سنگین وزن که هواپیما های جیت و بمب افکن های B-52 ریختند، موشک های کروز مزائل که از سکوی ناوگان های جنگی شلیک شدند، همچنان جنگ زمینی همه و همه در برگیرنده ی خرج گزاف بودند. اینکه هزینه ی این جنگ برای ایالات متحده آمریکا چقدر کمر شکن بود، روزنامه ی آلمانی Die Rheinpfalz شماره ۲۶۸ تاریخ ۱۹ / ۱۱ / ۲۰۰۱ به آن پرداخته است ( برگردان):

"... یک ساعت پرواز بمب افکن جنگی (FA-18) از بدنه ی ناوگان هواپیما بردار نزدیک به ۵۰۰۰ دلار ( برابر بر ۱۱۰۰۰ مارک و یا ۵۶۰۰ ایرو) هزینه می طلبد. یک دانه بمب (JDAM) که بیشتر از همین گونه استفاده شده است - ۲۵۶۰۰۰ دلار بها دارد، بهای یک فروند موشک دارای پرواز شتابنده "Tomahawk" بین ۶۰۰۰۰۰ تا یک میلیون دلار است. تنها در دور نخست حمله ها بر بنیاد آگاهی های داده شده از سوی حلقه های حکومتی ایالات متحده، ۵۰ فروند موشک کروز میزائل از گونه ی توماهاوک شلیک شده بود و چند فروند موشک دارای پرواز شتابنده بریتانیایی نیز به کار رفته است. چرخبال (Pave Lew) که در هنگام اجرای وظیفه در هوای خراب در افغانستان واژگون شد، ۴۰ میلیون دلار ارزش داشت و چرخبال واژگون شده در خاک پاکستان از گونه ی "Black Hawk" = شاهین سیاه" - ۱۱ میلیون دلار قیمت داشت.

Steven Kosiak مدیر دفتر بخش مطالعه ی بودجه در اداره ی مرکز سنجش هزینه ها (CSBA) تأکید کرد که بیرون دادن یک رقم تخمینی از کل پول های خرج شده دشوار است. با یک سنجش کمپیوتری هزینه ی جنگ می تواند در یک سال سر بر ۱۲ میلیارد دلار بزند که نیم این پول را حکومت ایالات متحده در پژوهش های پزشکی خرج می کند. به شکل مقایسه ای:

در جنگ کوسوو ایالات متحده ی آمریکا نزدیک به ۳ میلیارد دلار را خرج کرد، در جنگ خلیج [در سال ۱۹۹۱ در حمله بر عراق] کم از کم ۶۱ میلیارد دلار هزینه شد. در مورد پسین (جنگ خلیج) متحدان بخش زیاد هزینه ی جنگی را پرداختند و در برخی سنجش ها حتا به این نتیجه رسیدند که ایالات متحده آمریکا در این جنگ سود بیشتر برد [بالتر از خرج، پول به دست آورد].

پنتاگون گفت که تعیین رقم هزینه ی جنگ افغانستان وقت زیادی را در بر می گیرد. بانو Susan Hansen سخنگوی پنتاگون گفت: " وزارت دفاع آمار را گردآوری می کند؛ لیکن در زمان کنونی ما آن را در اختیار نداریم."

ولی این تنها حمله های نظامی در افغانستان نیست که ایجاب خرج بزرگ را می کند. ایالات متحده آمریکا باید در قلمرو خود نیز هزینه سنگین را از پیامد حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر به دوش بکشد. Peter Navarro دانشمند اقتصاد در دانشگاه کلفورنیا در Irvine تا اکنون هزینه ها را به یکصد میلیارد دلار سنجش می زند، کم از کم نیم این آمار از بخش باختن سودمندی تولید، کاهش در آمار فروش کالا ها، دریافت اندک سود از مدرک اشتهار ها و پایین آمدن رقم مسافران در پرواز ها - است. در سنجش Navarro بهای شدت بخشیدن به اقدام های امنیتی به اندازه ی هزینه ی پرواز آمده است. آنگونه که وی خرج یک فروند هواپیمای مسافربری را که از سر ناگزیری باید ۹۰ دقیقه در فرودگاه باقی بماند - بین ۳۰ تا ۶۰ دلار در نظر گرفته است. آمار ی که از پیش بینی های وی بیرون می آیند، Navarro آن ها را سخن " ساده و آسان، درامتیک و هیجان آور" دانست. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر دکوچه های خون و آتش" ج دوم).

جنگ آمریکا و متحدان در افغانستان با گرفتن نام جدید: " اتحاد جهانی پیکار با دهشت افگنی جهانی" دامنه دار شد. این جنگ نفرین شده و خانمانسوز، جان، زندگی و هستی ده ها هزار شهروند (لشکری و کشوری) افغانستان را به کام خود فرو برد. این که نظامیان آمریکایی و افسران و سربازان ۴۸ کشور جهان در افغانستان اشغال شده چه کارنامه های زشت جنگی را از خود به جا گذاشتند و مردم چه بهایی را در این جنگ پرداختند، به همگان آشکار است و تاریخ با خط های درشت و روشن بر آن داوری خواهد کرد.

در پایان این بخش باید خاطر نشان کرد که پیرامون رویداد های ماه سپتامبر ۲۰۰۱ ( ترور احمد شاه مسعود، حمله های دهشت افگنی در آمریکا ) و آمادگی ها برای بر اندازی خونتای طالبان و پس از آن تشکیل حکومت گذرا؛ در کتاب:

" ماموریت سقوط" ( در ۱۳ بخش، سوای: کتاب نامه - یادداشت های: ناشر، ترجمان، نویسنده - سیاستگزاری - سر آغاز - مؤخره)،

نوشتہ ی: گری سی. شرون

ترجمہ ی: اسد اللہ شفاپی

ناشر: مرکز مطالعات صلح و توسعه

سال چاپ: چاپ اول ۱۳۹۰ خ، چاپ دوم ۱۳۹۱ خ، چاپ سوم ۱۳۹۳ خ،

سخن هایی آمده است کہ می تواند بہ جویندگان حقیقت نقش آمریکا در رخداد های خونین افغانستان و شناخت کسانی کہ در عملی کردن برنامه های سی آی ای بہ خدمت در آمدہ بودند، کمک کننده باشد.

## پیامد های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درگیری های نظامی

درگیری های نظامی بین گروه های جنگی تازه به دوران رسیده که با بیرحمی ها و خشونت های تکان دهنده، نا آرامی ها و گسیختگی اجتماعی، نابود کردن زیر ساخت ها و چشمه های درآمد های اقتصادی، زیان های کمر شکن مالی، آواره کردن های گروهی و آواره شدن های ناخواسته، کوچ دادن های اجباری، تجاوز های جنسی، گروگان گیری ها، اسیر گرفتن ها، قحطی و قیمتی، بیکاری و بیماری، دربردی و بی روزگاری و سرانجام کشتار های جمعی شهروندان همراه بود؛ پیامد های اقتصادی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی زیانباری را از خود بر جای گذاشت.

جنگ های ویرانگر دهه ی خونین، دامنه ی فاجعه آمیزی داشت که در روند آن بیشتر به شهروندان غیر نظامی زیان رسید و بخش های بزرگی از روستا ها، شهرستان ها و شهر ها ویران شدند، صد ها هزار انسان بیگناه بی خانمان شدند و ده ها هزار دیگر (پیر و جوان، نوجوان و کودک) به خاک و خون افتیدند. در کل جنگ های این گاهه، بسیاری از شهروندان را از جا های اصلی و همیشگی بود و باش شان بیجا کرد، زیر ساخت ها و سرمایه ها را از بین برد، شیرازه ی اقتصادی و اجتماعی جامعه را فرو ریخت، روند آموزش و پرورش را به قهقرا کشانید، به فرهنگ و نهاد های ادبی و فرهنگی و ساختار های اجتماعی ضربه های کشنده زد. بساط آزادی های مدنی را بر چید، بحران های گوناگون اجتماعی را به وجود آورد، دشواری های اجتماعی و اقتصادی و بهداشتی را بیشتر و بیشتر کرد، چور و چپاول و غارتگری های مادی و معنوی ( غارت دارایی های همگانی و شخصی و بانک ها، تاراج فرهنگی، ویران کردن آبادی ها: ساختمان های دولتی و شخصی، ویران کردن راه ها- جاده ها- پل ها- پلچک ها- شبکه های آبرسانی و برق رسانی- چاه ها و چشمه ها و کاریز های آب - به آتش کشیدن: خانه ها، آموزشگاه ها، نهاد های دولتی، کشتزار ها، تاکستان ها) را به یک کار روزمره در آورد؛ با در نظر گرفتن این همه زیان کاری ها، خسارت های رسیده به مردم و ساختار های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سر به ملیارد ها ملیارد دالر زد.

### بر بنای پیش درآمد بالا، این بخش را باید با مسایل زیرین گره زد:

- فرو افتیدن روند های: اقتصادی - آموزش و پرورش - فعالیت های ادبی و فرهنگی؛
- به تاراج رفتن داشته های مادی و معنوی همگانی و شخصی؛
- ویران کردن نهاد های سیاسی- اقتصادی - اجتماعی - ساختمان های اساسی و مدنی - زیر ساخت ها و انفرآ اشتراکتور ( راه ها، خیابان ها، پل ها، پلچک ها، بزرگراه ها، شبکه های برق و آبرسانی...).

### الف - فرو افتیدن روند ها:

- \* اقتصادی؛
- \* آموزش و پرورش؛
- \* فعالیت های ادبی، فرهنگی و هنری؛

در به سر رسانیدن هدف های توسعه سیاسی و اقتصادی در یک جامعه، به کار گماردن نیروی انسانی با رسالت و میهن دوست و آراسته با آموزه های دانش مسلکی و آگاهی های حرفه ای با تجربه و دارای اندوخته های فنی در رشته های اقتصاد ملی تضمین کننده ی پیروزی ست. ولی پس از هشت اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱خ- ۲۸ / ۴ / ۱۹۹۲ افغانستان در گودال بدبختی فلج شدن روند فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی فرو رفت و به گلوله بسته شد. درگیری های خونین نظامی، نظام سیاسی و نظم اقتصادی و اجتماعی را بر هم زد و جای نهاد های اجرایی، تولیدی، بازرگانی و خدماتی را هرج و مرج، بی بند و باری، زورگویی، چور و چپاول، غارت و دزدی، زبان تفنگ، آتش گلوله های تانک و توپ و شلیک موشک ها گرفت.

اداره و مدیریت که روند فعالیت های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را رهبری و سازماندهی و بازرسی می کردند و چشمه های مادی و انسانی را به هدف بر آورده کردن نیازمندی های نخستین زندگی شهروندان

بسیج و هماهنگ می نمودند، چنان ضربه دیدند و بی اهمیت به شمار آمدند که دیگر کارایی خود را از دست دادند و به پرتگاه نابودی برده شدند.

نیروی کار انسانی فعال، مسلکی، تخصصی، آموزش دیده، کار فهم و کار آزموده که چرخ های فعالیت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی را می چرخانیدند، از میدان کار و اشتغال بیرون رانده شدند و یا خود کنار رفتند، از یک شهر به شهر دیگر آواره شدند و بسیاری ها از ناچاری به جهان خارج پناه بردند و برخی ها از سوی جنگجویان تنظیم ها کشته شدند؛ از این رو در دهه ی خونین در دستگاه دولت در رهبری اداره و مدیریت امور سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - خدماتی، بخش بزرگی از کارمندان کاردان و کارشناس و آموزش دیده و مسلکی، حضور نداشتند تا به کمک و همکاری آنان حکمرانان جدید:

- نقش دولت را در پیشبرد سیاست، اقتصاد، ارائه ی خدمات، فعالیت های اجتماعی و کار های ادبی و فرهنگی، می فهمیدند؛

- اهمیت صلح و پایداری و امنیت سیاسی را برای شگوفایی و رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی و رونق کار های ادبی و فرهنگی درک می کردند؛

- به اهمیت و نقش نیروی انسانی در فعالیت های سیاسی، اقتصادی (کشاورزی و دامداری، بازرگانی، صنعت) و اجتماعی و روند رشد و توسعه آنها پی می بردند؛

- با ساختار های نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نهاد های ادبی و فرهنگی شناخت و آشنایی می داشتند؛

- مفهوم پی ریزی و تحقق پیدا کردن برنامه های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و رشد و توسعه آنها را می دانستند؛

- از اهمیت سکتر های اقتصادی ( دولتی - خصوصی - مختلط ) و حمایت از آنها به هدف تامین نیازمندی های شهروندان و ارائه خدمات به آنان آگاه می بودند؛

- اهمیت سرمایه گذاری در بخش های اقتصادی ( کشاورزی - صنعت - بازرگانی ) و جلب و جذب سرمایه های داخلی و خارجی و پشتیبانی از سرمایه های خصوصی را برای بهبود - رشد و توسعه فعالیت های اقتصادی و اجتماعی می فهمیدند و مهم می شمردند؛

- سیاست های پولی، نظام بانکی و نقش بازار پول در رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در نزد آنان با مفهوم می بود؛

- تأثیر گذاری گسترش بازار مالی را در رشد و توسعه اقتصادی می فهمیدند؛

- از چشمه های در بر گیرنده ی درآمد های ملی آگاهی می داشتند و می دانستند که سرچشمه ی درآمد ها و هزینه ها ( عواید و مصارف ) کدام ها اند؛

- فعالیت های گمرکی و بندری و درآمد ها از این راه را سازماندهی کرده می توانستند؛

- نقش نهاد های بازرگانی و بهبود فعالیت آنها برای رشد اقتصادی، نقش تعیین کننده ی بازار ( عرضه و تقاضا ) و مبادله های تجاری ( صادرات و واردات ) را درک می کردند؛

- نگهداری شبکه های برق رسانی و آبرسانی، پاسداری از بند ها و نهر ها و سد های آب گردان موجود و ساختن شبکه های جدید از این دست، با اهمیت شمرده می شد؛

- مدیریت و رهبری منابع آبی، رشته های صنایع - ساختمان - ترابری - مخابرات دلسوزانه و با مسؤولیت و با برنامه ریزی صورت می گرفت و نقش آنها در رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی درک می شد....

بدین سان از آغاز کار، از ۸ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ خ تا پایان امارت اسلامی طالبان، فعالیت های اقتصادی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی از لیست مسؤولیت های وظیفه ای حاکمیت بیرون کشیده شد و چوکی های رسمی اداره های دولتی به عنوان غنیمت جنگی بین تنظیم ها بخش و سهمیه بندی شد و طالبان همه چیز را به تنهایی حق گروه خود دانستند.

تنظیم های جهادی تازه به دوران رسیده، همچنان طالبان؛ خیابان ها، پیاده رو ها، ساختمان های دولتی، خانه های شخصی را به پاسگاه ها و ایست های بازرسی، قرارگاه های نظامی و محل فرماندهی خود در آوردند. برخی نهاد های اداری، اقتصادی، خدماتی، ادبی، فرهنگی، آموزشی و پرورشی را در آتش جنگ ها سوزانیدند و شمار دیگری ( دانشگاه ها، نهاد های آموزش مسلکی تخنیک حرفه ای، شبکه های: آبرسانی، برق رسانی، مخابراتی، ترانسپورتی) از فعالیت باز ماندند. سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان، کودکستان های محل کار کارمندان و محل زیست شهروندان بسته شدند.

کنون نیاز است که از فرو افتیدن فعالیت روند های اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و پرورشی، ادبی و فرهنگی در دولت اسلامی مجاهدین و امارت اسلامی طالبان، نمونه های آورده شود:

در روزنامه ی آلمانی زبان Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۰ / ۹ / ۱۹۹۵ در یک نوشته زیر تیتر " دو چهره ی اقتصاد افغانستان " از خامه ی مصطفی دانش، پیرامون شماری از مسایل تماس گرفته شده است که بخش های از آن برگردان می شود:

" کابل در لبه ی تیز فروپاشی اقتصادی در لرزش است. مرکز های بازرگانی و بانک ها چپاول و ویران شده اند. سرمایه ها از شهر فرار داده شده است. به خاطر تامین هزینه ی هنگفت جنگی، حکومت ربانی پول کاغذی را به ارزش چند صد ملیارد افغانی در روسیه نشر کرد، یک تورم پولی بدون پشتوانه. پیامد های آن:

بالا رفتن قیمت ها به اندازه ۲۰۰ درصد در نیمه نخست سال ۱۹۹۵. دولت در اساس در وضعیتی قرار ندارد که ابتدایی ترین بنیاد های اقتصادی ( انفراسترکچر ) را بازسازی و نوسازی کند. در سراسر کابل برق و ارتباط تلفونی و فکس بریده شده است. پسته خانه ها غیر فعال هستند و توانایی ارائه خدمات پستی را ندارند. غارتگران سیم های شبکه ی مخابراتی را از پایه ها دزدیده اند. تنها چند تن از جنگ سالاران می توانند تلفون ماهواره ای داشته باشند....

در اصل، بنیاد اقتصاد جنگی حکومت کابل را کشت کوکنار می سازد. در استان های جنوبی و شرقی هر سال هزار ها تن مواد مخدر تولید می شود. در بدخشان در شمال شرق در شهر ها و [شهرستان های] و اخان و درواز در زمین های پهناور کوکنار کشت می کنند و هیروئین تولید می دارند....

### خریطة های پر از اسکناس های دالر

از آغاز سال ۱۹۹۴ با بر هم خوردن اتحاد بین جنرال دوستم و رییس جمهوری ربانی، کابل تلاش کرد که شمال را از نگر اقتصادی زیر فشار قرار دهد. کلیه حساب های بانکی دستگاه های صنعتی و نهاد های اقتصادی شمال افغانستان را در بانک مرکزی در کابل بند کردند.

در داخل کشور داد و ستد با پول نقره، دیگر امکان پذیر نبود. حتا فرستادن پول به گونه ی ساده ی آن از راه بانک از یکجا به جای دیگری صورت گرفته نمی توانست. بازرگان ها ناگزیر بودند تجارت خارجی خویش را به پول نقره به پیش ببرند و خریطه های پر از اسکناس های دالر را از داخل کشور جنگ زده به خارج برسانند. این کار بی خطر نیست. مثال نهادن: خریطه های پول به یک محل تسلیم دهی برده می شود که راه رسیدن به آنجا بندش دارد.

نظام اقتصادی را در عمل به زمان قرون وسطی برده اند و یا پیشتر از این سده ها؛ زیرا در قرون وسطی در اروپا بانک وجود داشت، بازرگان ها خریطه های پر از سکه ها طلا را از یکجا به جای دیگر نمی بردند. برای شمال به عنوان منطقه در حال پیشرفت اقتصادی، یک وضعیت نا پذیرفتنی پیش آمده بود. جنبش شمال یک گام بیرون از انتظار را برداشت در مزارشرف یک بانک مرکزی دومی را بنیاد نهاد که سرمایه آغازین آن ده ملیارد پول افغانی، برابر با دو ملیون دالر بود که باید در ماه های آینده تا پنج ملیون دالر بالا برده شود. پاکستان، ترکیه و ایران به این بانک مرکزی برای داد و ستد های خارجی آن، امتیاز پرداخت کریدت را قایل شدند و برای پیشبرد کار ها از دارایی های خود ضمانت می کنند. به این گونه، بانک مرکزی می خواهد اعتماد از دست رفته ی خود را در نظام بانکی افغانستان دوباره به دست آورد، پیش از همه در میان پنج ملیون شهروندان افغانستان که در این کشور ها زندگی می کنند.

آیا این که این خود مختاری مالی نخستین گام برای تجزیه، دست کم در بخش اقتصادی پنداشته شود، یک موضوع به کلی باز باقی می ماند. " تا زمانی که یک حکومت پذیرفتنی برای همه جناح ها در کابل تشکیل نشود، ما آزادی مالی خود را از بانک مرکزی نگهداری می کنیم " این سخنان را حیات بی ریا، رییس بانک مرکزی در شمال، بر زبان آورد.

### پیشرفت در شمال

یک " کمیسیون برنامه ریزی اقتصادی " باید نظم بازرسی را به وجود آورد، تا موازنه بین هزینه ها و درآمد ها برقرار و علیه تورم مبارزه شود. به سبب نبود وضعیت با امن و با اطمینان برای بازرگان ها، در سه سال گذشته ۳۳۰ تن بازرگان بزرگ و صاحبان شرکت ها از کابل به شمال آمده اند. " ما یک فضایی را به وجود آورده ایم، که در آن اقتصاد دوباره شگوفان شده می تواند" این سخن را [ظاهر] موفق کارشناس امور مالی و رییس کمیسیون در جمع بندی دیدگاه های خود گفت. بدین گونه بودن فضا و وضعیت خوب، نیرو های پیشبرد چرخ های اقتصادی کشور را به شمال کشانید. اداره ی دولتی نرخ دالر را برای پرداخت محصول گمرکی، ۵۰۰ افغانی در برابر یک دالر تعیین کرد، در کابل برای واردات

کالا ها بهای یک دالر، ۴۳۰۰ افغانی است. به سبب تعیین نرخ مبادله از سوی اداره ی بازرسی، اداره ی گمرک ها در شمال تنها ۱ بر ۹ حصه را می پردازد، چیزی که در کابل روز به روز بالا می رود. بر عکس شهر کابل که در محاصره قرار دارد، شمال افغانستان بنابر باز بودن راه های بازرگانی امروز دارای اهمیت راهبردی اقتصادی است. نه تنها از اروپا و آمریکا روزانه از راه های آسیای میانه هزار ها کانتینر کالا به حیرتان، بندر هم مرز با ازبیکستان می رسد؛ بلکه از راه دوبی نیز کالا ها از خلیج فارس و از تمام منطقه ی شرق دور به شمال افغانستان آورده می شود. از راه بندر عباس ایران کالا ها با گذر دادن از ترکمنستان و ازبیکستان به مزارشریف می رسد.

### چشمه های نفت و گاز

تیر پشت اقتصادی حوزه ی شمال را چشمه های زیرزمینی می سازد. تنها تا به کنون از پنج حلقه چاه برمه کاری شده در کل ۴۰ میلیارد تن نفت استخراج شده است. افزون بر آن در اینجا در میدان های گازی فعال کم از کم ۸۰ میلیارد مترمکعب گاز وجود دارد. تا سال ۱۹۷۹ اتحاد شوروی به ارزش بالاتر از ۳۵۰ میلیون دالر گاز طبیعی وارد می کرد. کنون جنرال دوستم با شرکت انگلیسی - ترکمنی به نام:

Joint-Venture - Firma Alemay قراردادی را برای ۲۵ سال به خاطر ساختن یک پالایشگاه، بسته است - در شمال یک چنین دستگاه وجود ندارد. این دستگاه باید گنجایش ۱۰۰ تن را در روز داشته باشد. در بهره برداری از این چشمه، شمال ۷۰ درصد شرکت می کند. همچنان یک قرارداد برای استخراج و صادر کردن گاز با این کمپنی بسته شده است، که دوستم گاز را به بهای ۳۰ دالر به هر متر مکعب تحویل می دهد، قیمت یک متر مکعب گاز در بازار جهانی ۱۲۹ دالر است. به سبب اینکه شمال لوله های انتقال و بندر آبی ندارد، دست اندر کاران می گویند که ناگزیر اند تا مواد خام را به همین قیمت به فروش برسانند. این کمپنی برای ۲۵ سال اعتبار قراردادی را به دست آورده که به استخراج نفت و گاز بپردازد و در جست و جوی داشته های زیرزمینی دیگر مانند جست، سنگ های قیمتی و آهن باشد. شرکت Alemay باید کلیه سرمایه گذاری را به دوش گیرد و از نیمی از سود بگذرد.

پس از آن که ده سال اتحاد شوروی از میدان های نفت و گاز، استخراج کرد، حالا انگلستان شریک ناتو علاقمندی نشان داده است. قدرت استعماری کهن به اتحاد شمال به گونه ی غیر رسمی از انبازی انگلیس در این پروژه نسبت به حکومت در کابل برتری داد. این تصادفی نیست که وزارت خارجه بریتانیا در همین سال در لندن برای پذیرایی از جنرال عبدالرشید دوستم قایلین سرخ هموار می کند. " در سخنان بالا به خوبی دیده می شود که پایتخت در چه وضعیت هلاکت بار اقتصادی قرار داشت و شهروندان با چه دشواری های روزگار دست به گریبان بودند. تنها اقتصاد جنگی و اقتصاد مافیایی مواد مخدر می توانست به زندگی خود ادامه دهند و کلیه امکان های زندگی را از مردم بریابند. کارکنان و کارمندان دولتی برای نجات از گرسنگی و زنده نگهداشتن اعضای خانواده های خویش، ناگزیر بودند که دار و ندار خانه را بیرون بکشند و در کنار خیابان ها به فروش برسانند.

گر چه وضعیت زندگی و کار و فعالیت شهروندان در شمال افغانستان نسبت به مرکز بسیار بسیار بهتر و آرام تر بود؛ لیکن دسیسه سازی و توطئه گری و فعالیت های زیرزمینی ویران گرانه از سوی کابل دشواری ها را به وجود می آورد. در این باره مصطفی دانش در یک نوشته زیر عنوان " گذاشتن پایه های محکم برای بر اندازی افغانستان به چندین دولت" نشر شده در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۲ / ۹ / ۱۹۹۵ به موضوع هایی اشاره کرده است، از زمره ی آن ها، نشر پول بی پشتوانه جالب به نظر می رسد. دانش به روایت سخنان محمد یک دانشجو اهل مزارشریف، در عین حال رهنما و همسفر خود می نویسد (برگردان):

" حکومت ربانی در همین تازگی ها برای پوشاندن وضعیت مالی بسیار بد دولت، اسکناس های ۵۰۰۰ افغانگی و ۱۰۰۰۰ افغانگی را در روسیه به نشر رسانید - تورم پولی. در هجده ماه پایانی به اندازه ۳۰۰ میلیارد اسکناس در چلند است. به زودی جنرال دوستم به خاطر اینکه اقتصاد شمال بی ثبات نشود، بانک نوت های جدید را نا چلند اعلام کرد.

با آن هم، اسکناس های جدید در شمال نیز در دوران است: در بانک نوت های ۱۰۰۰ افغانگی به اندازه ی ۳۲ میلیارد افغانگی که از درازی و بر، نسبت به اسکناس های سابقه تفاوت دارد. این پول جدید از سوی حکومت در کابل به رسمیت شناخته نمی شود.

هر کسی که پول های جعلی را با خود داشته باشد، گنهکار است؛ ولی صراف ها در مرز های بین دو حاکمیت، خموشانه به تبدیلی هر دو پول می پردازند. بانک نوت های ۱۰۰۰ افغانگی جدید در شمال، از حکومت کابل است. سرگذشت آن چنین است: زمانی که در آغاز سال طالبان به نزدیکی های کابل رسیده



بودند، حکومت پیرامون برقراری آتش بس، با دوستم داخل گفت و گو شد. احمد شاه مسعود وزیر دفاع به جنرال دوستم، ۳۲ میلیارد افغانی پرداخت. در اصل این پول را سهمیه مالی استان های شمال که حکومت تا کنون نگهداشته بود، دانستند. دوستم پذیرفت که راه را برای پیشروی حکومت علیه طالبان باز می گذارد و از حکومت پشتیبانی می کند. ۳۲ میلیارد افغانی در باندل های ۱۰۰۰ افغانگی از جمع آن پول های بی پشتوانه نشر شده در روسیه، پرداخت شد. دوستم درگیری ها را با نیرو های دولتی بند کرد همین که مسعود، طالبان را به عقب راند، در دور دوم گفت و گو ها با دوستم در ماه می، بر نیرو های شمال در تونل سالنگ حمله برد تا شهرک خنجان را تصرف کند. در این وقت مذاکره را با طالبان آغاز کرد و به برقراری یک آتش بس زود گذر توافق نمود و در نقاط زیر حاکمیت خود اسکناس های ۱۰۰۰ افغانگی را از جلند انداخت و آوردن آن را منع کرد، که در گذشته به دوستم پرداخته بود.

در پیوند به نشر پول جدید در روسیه از سوی حکومت برهان الدین ربانی و کاربرد آن برای هدف های جنگی، Thomas Ruttig کارشناس آلمانی در مسایل افغانستان در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " نشر بانک نوت ها به عنوان یک مجموعه ی از جنگ ابزار های سنگین " نشر شده در روزنامه Neues Deutschland تاریخ ۲۶ / ۱ / ۱۹۹۹ نگاشته است ( برگردان):

" اسکناس های ۱۰۰۰۰ افغانگی تازه نشر شده، بنابر گزارش رسانه های پاکستانی، بازار های پول منطقه ای را به اندازه صد ها بلیون، پر کرده است. ارزش پول افغانی از نگر تاریخی به شکل بی پیشینه پایین آمده است. در پشاور در چند هفته پیش یک دالر آمریکایی با ۴۲۵۰۰ افغانی تبدیل می شد. مسعود با این پول جدید نشر شده در روسیه، دو هدف را دنبال می کند: می خواهد اقتصاد حکومت طالبان را ناپایدار و هزینه ی جنگی حمله ها را تامین کند؛ با پرداخت پول فرماندهان گروه های مخالف را خریداری نماید."

به گونه ی دولت اسلامی افغانستان به ریاست برهان الدین ربانی، در زمان طالبان نیز سیاست پولی - بانک و بانکداری در افغانستان دستخوش دشواری های فراوان شد. در این باره در روزنامه آلمانی Die Tageszeitung تاریخ ۹ / ۵ / ۲۰۰۰ در یک نوشته زیر عنوان " سیاست پولی در افغانستان " به قلم Jan Heller آمده است:

" حیف که همین حالا در افغانستان فصل زمستان نیست، ورنه طالبان حاکم بر نود در صد خاک کشور، ماده ی سوخت جدیدی را کشف کرده اند. آنان پول را باندل باندل به آتش می کشند، بانک نوت های سبز و آبی رنگ افغانی را، به این خیال که با به دوران انداختن پول بیشتر، [ در سراسر ] افغانستان حکمرانی کنند.

در اساس پول افغانی، دیگر ورق بها دار نیست که با اتکا به آن [پول تازه] نشر شده بتواند: در آغاز ماه می پول افغانی پایین ترین سطح ارزش را در تاریخ زندگی خود پیمود، با ۷۵ هزار افغانی می توان تنها یک دالر به دست آورد. این سخن از نگر درسی بود؛ زیرا در کابل، طالبان می خواهند که دکان ها در بازار پول [سرای شهزاده عبدالعزیز] در کنار دریای خشکیده ی کابل، بسته باشد تا از اقتیدن بیشتر ارزش پول افغانی جلوگیری شود. همچنان در چوک یادگار، بزرگ ترین بازار پول (Transaktion) در پشاور در پاکستان همسایه افغانستان چندین روز پی در پی داد و ستد با پول افغانی امکان نداشت. در چهار روز در هفته ی پایانی ماه اپریل پول افغانی، ۲۰ در صد ارزش خود را از دست داد، در سه هفته از نیمه ی دوم ماه اپریل تا آغاز ماه می کم از کم به اندازه ی ۱ بر ۳ بهای افغانی پایین آمد. چهار سال پیش [ارزش پول افغانی] نه بار نیرومند تر نسبت به امروز بود. در سال ۱۹۸۹ هنگام بیرون شدن [نیرو های نظامی] شوروی از افغانستان، پول افغانی ارزش بیشتر داشت و به گونه ی دلخواه با ۵۰ افغانی یک دالر خریداری می شد.

به هدف برقراری اندکی ثبات پول افغانی، طالبان سلسله ی از گام ها را برداشتند. بر پایه فرمان های ملا عمر رهبر شان در هفته ی گذشته در روند کاری، کارکنان این بخش سد هایی را به وجود آوردند تا [در داد و ستد] از ارز های خارجی استفاده نکنند. از آن جایی که کلان ترین بانک نوت ده هزار افغانگی است؛ بنابراین افغانستانی ها ناگزیر اند به این کار عادت کنند تا در معامله های پولی بزرگ، باندل باندل پول را با خود به هر طرف ببرند.

تا کنون هر کسی که یک دربند خانه را به کرایه گرفته بود، پول آنرا با روپیه [پاکستانی] و دالر می پرداخت. هر کسی آرزوی خرید یک عراده خودرو و یا یک ماشین (موتور) بزرگتر را برای پیشبرد کار های دکانداری خود به شکل سیار، می داشت، پول آنرا به دالر و کدالر پرداخت می کرد. حالا انسان ناگزیر است پیش از هر چیز فرمان را رعایت کند: کابلی ها بسیار محتاط شده اند. " وقتی که طالبان

درازی ریش ما را بازرسی کرده می‌توانند"، " پس آنان [فرمان را نیز تطبیق] کرده می‌توانند" این سخنان را یک بازرگان افغانستانی گفت.

دلیل‌های پایین آمدن چشمگیر بهای افغانی زیاد است: در اصل اقتصاد [فرایند‌های اقتصادی] به کلی وجود ندارد. از پیامد آن پول در مبادله با کالاها، دارای ارزش برابر نیست. افزون بر آن بنابر خشکسالی، [در سال روان] تولید دلخواه تریاک خام در استان‌های جنوبی افغانستان با خطر روبرو بوده به اندازه‌ی بیشتر به دست نخواهد آمد - در سال گذشته ۴۶۰۰ تن تولید شده بود، آنچه که بر ذخایر پول فشار می‌آورد. بنابر گفته‌ی ناظران در محل، تجارت مواد مخدر به شکل گسترده از سوی طالبان اداره می‌شود و آنان در این میان روابط خوینتر را با مافیای مواد مخدر چینی برقرار کرده‌اند. چینی‌ها بخش بزرگ تجارت مواد مخدر را در اروپای شرقی، همچنان به گونه‌ی رو به افزایش در اروپای غربی در زیر اداره‌ی خود دارند.

افزون بر آن طالبان بدون دلیل یگانه مخالف باقیمانده خود، احمد شاه مسعود را متهم نمی‌کنند که به کمک روسیه، جایی که پول افغانستان از ده‌ها سال بدین سو در آنجا به چاپ می‌رسد، ملیارد‌ها افغانی پول جدید را به دوران می‌اندازد. آنان (طالبان) نیز به همین سبب بایست از چندی پیش با کشور سویدن ارتباط گرفته باشند تا پول جدید را در آنجا به چاپ برسانند. ولی این کار تحقق پیدا نمی‌کند؛ زیرا چاپ پول به هزینه‌ی هنگفت نیاز دارد و طالبان همین اکنون در زیر فشار دشواری‌های سربازگیری به خاطر دست زدن به حمله‌ها در آغاز سال، رنج می‌برند؛ بنابراین آنان هر دالر را برای هزینه کردن در جبهه‌ی جنگ ذخیره می‌کنند.

سازمان‌های یاری‌رسانی در محل، اندازه‌ی میانگین درآمد را در کابل ۸۵۰۰۰ افغانی گزارش دادند - یک کارمند دولت با دریافت ۳۰۰۰۰۰ افغانی در ماه، بیشتر درآمد دارد. ولی این [درآمد] هم با در نظر گرفتن سطح مبادله‌ی کنونی، پنج دالر نمی‌شود. برای افغانستانی‌ها، این [سنجش] یک مصیبت است، بویژه که بهای کالاها به گونه‌ی سرسام‌آور بلند می‌رود. گوشت و ترکاری که به اندازه‌ی کافی [در داخل] تولید می‌شود، [در لیست برنامه‌ی پخت و پز غذای روزانه شهروندان عادی] جا ندارد. به هر حال، این موضوع هم به خشکسالی در استان‌های جنوبی افغانستان ارتباط می‌گیرد، بنابر گفته‌ی دفتر‌های طالبان، خشکسالی [امسال در افغانستان] بدترین خشکسالی پس از سال ۱۹۷۱ بوده است. در آن زمان [خشکسالی] چنان یک ناخشنودی را [در میان مردم] به وجود آورد که سرانجام در سال ۱۹۷۳ منجر به براندازی پادشاه شد. نظر به سنجش سازمان ملل متحد امروز دونیم تا سه ملیون شهروند در خطر آسیب‌پذیری از خشکسالی قرار گرفته‌اند، بویژه کوچی‌ها زیان می‌بینند. شماری از [دامداران] تا نود درصد مواشی خود را از دست داده‌اند. لیکن در شهرها نیز آب کمبود است و خطر شیوع یافتن بیماری‌های تباہ‌کن وجود دارد.

وضعیت بسیار "خطرناک است"، James Barker نماینده‌ی محلی سازمان غذایی ملل متحد (FAO) چنین فکر می‌کند؛ "ولی تا حال بحرانی نشده است."

این [وضعیت بحرانی] می‌تواند پیش‌آید؛ زیرا سازمان‌های وابسته به ملل متحد به سبب نباریدن برف‌های موسمی در آغاز سال، نگران آن‌اند که شاید برداشت حاصل کشت‌گندم بسیار پایین باشد. افزون بر آن در زمستان برف کم بارید، آب شدن برف‌ها به نوبه‌ی خود چشمه‌ی اصلی آب برای آبیاری کشت‌زراعتی است. "کابل می‌تواند بی‌طلا زندگی کند" این یک داستان زدن افغانستانی‌ها است؛ "ولی بی‌برف زندگی کرده نمی‌تواند." [کابل بی‌زر باشد، بی‌برف نه!] " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه‌های خون و آتش" ج اول).

ولی از زمانی که گروه طالبان و همراهان پاکستانی و عربی آنان حاکمان کابل شدند، مردم به مانند دیگر بخش‌های زندگی از نگر اقتصادی نیز رنج بیشتر کشیدند؛ زیرا بسیاری از شهروندان در کابل برخی نیازمندی‌های روزمره‌ی خود را از راه برنامه‌های توزیع مواد غذایی سازمان ملل متحد، به دست می‌آوردند که طالبان با آن با دشمنی برخورد می‌کردند. در آن وقت بنابر گزارش‌های رسانه‌ای در هر هفته به اندازه‌ی ۸۰۰ - ۹۰۰ تن مواد غذایی نیاز بود.

طالبان که خود نمی‌توانستند به تامین نیازمندی‌های بنیادی شهروندان کاری بکنند و به خواسته‌های آنان پاسخ مثبت بدهند؛ لیکن در سر راه کار سازمان‌های امداد رسانی خارجی دشواری‌های گوناگون را به وجود می‌آوردند. در این روند سازمان‌های کمک‌رسانی از کشور‌های ناروی، دنمارک و سویدن صدای اعتراض بلند کردند که در محل‌هایی که زیر حاکمیت طالبان نیست، در سر راه کار‌های آنها سد‌هایی به وجود می‌آید تا به مردم کمک صورت نگیرد و فعالیت آنها بند شود.

از اینکه فعالیت‌های اقتصادی رسمی و سازمان‌یافته‌ی دولتی در مرکز افغانستان و بیشتر استان‌ها وجود نداشت و نهاد‌های اقتصادی (تولیدی و خدماتی) چپاول و ویران شده بودند، تنها بازار فروش کالا

های بی کیفیت پاکستانی گرم بود؛ سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا برنامه های کمک رسانی به مردم را به پیش می بردند که پیوسته با مخالفت، کارشکنی و تهدید طالبان روبرو می شدند، تا آنجا که دفتر های کاری آنها را بسته کردند.

در بخشی از یک نوشته در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۲ / ۷ / ۱۹۹۸، زیر عنوان " اتحادیه اروپا کمک ها را به کابل بند کرد، طالبان دفتر های اروپایی را بسته کردند/ کارمندان سازمان ملل متحد را کشتند" آمده است ( برگردان ):

" چهار سازمان کمک رسانی فرانسوی دفتر های خود را در پایتخت افغانستان بستند. پیش از این جنگجویان طالبان به دفتر های آنها هجوم بردند و کارمندان منطقه ای را بازداشت کردند. طالبان این کار خود را به خاطر اهمیت ندادن به دستور آنان از سوی سازمان ها، که باید در یک ساختمان ویران شده [دانشگاه پولی تخنیک] که کلکین و دروازه نداشت و بی برق بود، کوچ کنند، پیوند دادند. سازمان ها دلیل سرپیچی خود را از هدایت طالبان، ترس از گروگان گیری دانستند.

سازمان های کمکی فرانسوی ACTED و Aide Medicale Internationale و Medicny du Monde و Action Contre Le Faim زیر فشار طالبان قرار گرفتند تا ناگزیر به بیرون شدن از کابل شوند. ( آنان به دفتر های ما آمدند و دستور دادند که همه چیز را ببندیم ) این سخن را یک کارمند MDM گفت.

دو تن کارمند محلی سازمان ملل متحد که در هفته گذشته گروگان گرفته شده بودند، بنابر گفته ی کمشنری سازمان ملل متحد در امور پناهندگان، پیکر آنان به دست آمده است."

از وضعیت اجتماعی - اقتصادی بسیار زیاد خراب در افغانستان، پاکستان بیشتر از دیگران بهره برداری کرد. در حکومت مجاهدین و در امارت اسلامی طالبان، پاکستان برنامه های گذشته ی خویش را در به زانو در آوردن افغانستان و در نابودی زیر ساخت های افغانستان، با دست باز در عمل پیاده کرد تا مردم دست نگر و محتاج کمک های سازمان های یاری رسانی جهانی شوند. چنانچه طالبان به دستور پاکستان، کلیه دستگاه های تولید مواد ساختمانی و کارگاه های نساجی را تا آخرین خشت و پیچ آن پرزه پرزه کرده به پاکستان بردند و فروختند و نظام بانکی کشور را به کلی ویران کردند. در پاداش به آن آی اس آی پاکستان، ابزار جنگی سبک و سنگین پیشرفته به طالبان می رسانید که هزینه ی خرید آن را عربستان سعودی می پرداخت و جبهه های جنگ آنان با گسیل هزار ها جنگجوی دهشت افکن نیرومند می شد. مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " افغانستان آمریکایی ها را به [یادآوری] خاطره ها می طلبد" نشر شده در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۹ / ۵ / ۱۹۹۸ نگاشته است:

" زمانی که طالبان در سپتامبر ۱۹۹۵ استان غربی هرات را اشغال کردند، کارگاه تولید سمنت را در مرکز شهر [در پل هاشمی] تا سنگ ته‌داب [پارچه پارچه] از هم جدا کرده و به پاکستان بردند و فروختند. بدین گونه در افغانستان یک بازار برای سرازیر شدن [کالا های] پاکستانی به وجود آمد، پس از آن که تا دهه ی نود [در دهه ی هشتاد عیسایی] بازرگانان هوشمند [و کار آزموده ی] افغانستان بازار های پاکستان را با کالا های ارزان از سراسر جهان مالا مال کرده بودند و با به فروش رسیدن این کالا ها، فرآورده های داخلی [پاکستان] همچشمی کرده نمی توانست. " ( برگرفته از کتاب: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

برای پاکستان بسیار سخت تمام می شد که به غیر از عربستان سعودی، آمریکا، انگلستان، چین، شیخ های حوزه ی خلیج فارس و متحدان آنها، کشور های دیگر در افغانستان برنامه های اقتصادی داشته باشند. چنانچه در همین راستا طالبان به اشاره ی پاکستان، فعالیت بانکی یک نهاد بنگلادیشی را که به زنان افغانستان وام های کوچک می داد تا با در پیشگیری فعالیت های اقتصادی به پای خود ایستاده شوند، بند کردند. در این باره در بخشی از یک یادداشت کوتاه، در هفته نامه ی آلمانی Die Zeit تاریخ ۱۹ / ۹ / ۱۹۹۷ آمده است ( برگردان):

" به پا ایستاده شدن بانوان از نگر اقتصادی یک چیز ناپسند است، بویژه که از سوی یک پشتیبانی شوند. رهبران طالبان در افغانستان به همین باور اند و در این هفته به فعالیت بانکی Bangladscher Grameen Bank یک نهاد بانکی جمهوری بنگلادیش، نقطه ی پایان گذاشتند ] و کارمندان بانک را از

افغانستان بیرون رانند. این بانک یک نام جهانی به دست آورده بود؛ به بانوان کریدت (وام) می داد تا برای خود با این سرمایه یک دکان و یا فروشگاه، باز کنند. طالبان دلیل می آورند: انگیزه ی فعالیت این بانک خرابکاری و [ رواج دادن ] بی شرمی در بین زنان است."

ولی طالبان امکان ها، وضعیت و شرایط خوب فعالیت های اقتصادی را برای پاکستان فراهم آورده بودند و شرکت های بازرگانی یکجایی را بر پا کرده بودند. در پیوند به این موضوع رادیو صدای آلمان به تاریخ ۶ / ۷ / ۱۹۹۹ بر بنیاد خبر رادیو صدای شریعت طالبان (۴ / ۷ / ۱۹۹۹)، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" توافقی پیرامون بنیاد گذاری یک شرکت افغانستان - پاکستان با سرمایه گذاری یکجایی، امروز در اسلام آباد دستینه شد. آنگونه که بنگاه خبری باخترا از اسلام آباد گزارش داد، الحاج مولوی احمد جان وزیر معدن و صنایع امارت اسلامی افغانستان با نماینده پاکستان در امور ( نهاد رشد آسیایی ) دیدار و گفت و گو کرد که از سوی انور صیف الله وزیر نفت پاکستان رهبری می شد. هدف ویژه ی نهاد شریکی افغانستان - پاکستان را بنابر گزارش ها، بنا نهادن دستگاه پولاد و آهن کاری و شماری از بنگاه های صنعتی دیگر در افغانستان، در بر می گیرد. نماینده ی این موسسه به هیأت افغانستان اطمینان داد که کار عملی در داخل افغانستان به زودی آغاز می شود."

همچنان نمایندگان رییس جمهوری برهان الدین ربانی، نیز از فعالیت های بازرگانی خارجی در محل های زیر حاکمیت دولت اسلامی، به رسانه ها گزارش می دادند. رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱ / ۴ / ۱۹۹۹ بر اساس خبر نشر شده در رادیو تخار (۳۱ / ۳ / ۱۹۹۹) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" برای نخستین بار بردن کالا های بازرگانی از افغانستان به خارج، از بندرگاه آی خانم آغاز شد. آنگونه که گزارشگر رادیو تخار گزارش داد، بندر آی خانم که در کرانه ی دریای آمو در استان تخار ( دریای پنج) قرار دارد، به تاریخ ۲۰ / ۲ / ۱۹۹۹ بازگشایی شد. پس از این رویداد از این بندر به عنوان یک راه ترانسپورتی استفاده می شود. به تاریخ ۲۷ / ۳ / ۱۹۹۹ از راه بندر آی خانم ۱۰۰۰ جلد پوست حیوانی به مقام های بازرگانی چین تحویل داده شد. به سبب آغاز فعالیت های بازرگانی ( واردات و صادرات ) در این بندر، بهای کالا های مصرفی در بازار های زیر اداره ی دولت اسلامی افغانستان بسیار پایین آمده است. این پیشامد را شهروندان یک ابتکار مهم و با ارزش دولت اسلامی افغانستان برای رفاه مردم دانستند."

ولی این که سرنوشت توافقی شرکت بازرگانی افغانستانی - پاکستانی به کجا کشیده شد و چه دستاوردی داشت، تا کنون در باره ی آن چیزی گفته نشده است. تنها یک سخن روشن است که فرماندهان و جنگجویان درجه دار گروه های مجاهدین و طالبان، ماشینری دستگاه های صنعتی و تولیدی و ابزار جنگی سبک و سنگین ارتش افغانستان را پرزه پرزه کرده، به نام آهن داغمه به بهای بسیار ناچیز در بازار های پشاور پاکستان به فروش رسانیدند. شرکت سهامی " پولاد و آهن کاری " افغانستان - پاکستان شاید ادامه ی همان خدمت (!) بوده باشد.

پس از بمب گذاری ها در سفارتخانه های آمریکا در کینیا و تانزانیا ( نایروبی و دارالسلام) به تاریخ ۷ / ۸ / ۱۹۹۸ و بی توجهی طالبان به خواست آمریکا در تسلیم دهی اسامه بن لادن به خاطر پاسخگویی به پیشگاه دادگاه؛ قصر سفید بر ضد طالبان، تحریم های اقتصادی وضع کرد. درباره ی این تحریم ها در یک یادداشت کوتاه در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۷ / ۶ / ۱۹۹۹ آمده است (برگردان):

" واشنگتن ۶ / ۶ / ۱۹۹۹ رویترز: بنابر ناخشنودی از سرپیچی طالبان از همکاری با ایالات متحده آمریکا برای بازداشت دهشت افکن شناخته شده ( اسامه بن لادن)، واشنگتن به روز سه شنبه برای نخستین بار تحریم ها را بر ضد افغانستان وضع کرد. پس از این شرکت های آمریکایی اجازه ندارند که در افغانستان سرمایه گذاری و یا فعالیت بازرگانی کنند. این خبر را سخنگوی قصر سفید به آگاهی رسانید و افزود که سرمایه های طالبان در آمریکا بسته شده است. تحویل دهی کمک های بشر خواهانه در فهرست این تحریم ها نیست. پولیس مرکزی ایالات متحده ( FBI) بن لادن را در لیست ده تن تبهکار گنجانیده که به خاطر تبهکاری های شان زیر پیگرد قرار دارند."

به دنبال تحریم های آمریکا، سازمان ملل متحد نیز در نیمه ی نخست اکتوبر ۱۹۹۹ تحریم های اقتصادی را علیه طالبان وضع کرد که از تاریخ ۱۴ / ۱۱ / ۱۹۹۹ به اجرا در آمد. شورای امنیت سازمان ملل متحد به طالبان یک ماه وقت تعیین کرد تا اسامه بن لادن را به آمریکا تسلیم دهند. این خواست نیز جامه ی عمل نپوشید.

Thomas Ruttig در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " مصالحه ی آمیخته با خستگی ناپذیری جنگی در کابل" در روزنامه ی Die Tageszeitung تاریخ ۲۳ / ۱۱ / ۱۹۹۹، نگاشته است (برگردان):

" تأثیر گذاری تحریم های ملل متحد بر افغانستان [بر طالبان] بسیار گونه گونه سنجه زده می شود. قاری دین محمد وزیر برنامه ریزی طالبان به روز یکشنبه در گفت و گو با Tageszeitung خستو شد که تحریم ها تأثیر زیادی بر اقتصاد افغانستان گذاشته است. لیکن او خواست این موضوع را تنها در مورد شرکت های خارجی کارا بداند که در افغانستان سرمایه گذاری می کنند. فقط یک کمپنی کوچک آمریکایی که شبکه ی تیلیفون های همراه را می سازد، در حال حاضر از فعالیت شرکت های خارجی دیگر خبری نیست....

... شماری از رهبران طالبان که خود در عمل در کار خرید و فروش موتر و دیگر کالا های لوکس از امیر نشین های حوزه ی خلیج فارس، از افغانستان به پاکستان شریک اند؛ بنابراین تحریم ها می تواند متوجه خود طالبان نیز شود."

ولی برخی نهاد های خارجی در کابل به این باور بودند، که تحریم های وضع شده تغییر زیادی را در روند های اقتصادی به وجود نیاورده است. بالا ترین تأثیر گذاری را شاید بتواند بر پرواز ها و نشست های هواپیما های دولتی شرکت آریانا، آن هم در برنامه ی پرواز های خارجی آن داشته باشد. همچنان امکان دارد فعالیت های پستی به خارج دچار مشکل شود و بیشتر از همه بازرگان ها زیان ببینند با وجود این همه ارزیابی ها پیرامون تأثیر گذاری تحریم های اقتصادی آمریکا و سازمان ملل متحد بر ضد حکومت طالبان، این تنها شهروندان بی دفاع و محتاج کشور بودند که رنج می بردند، قحطی و قیمتی روز افزون امید زندگی را از آنان می گرفت و چاره ی دیگری جز سوختن و ساختن با وحشت طالبان و دهشت افکنان بین المللی شریک جرم و تبهکاری آنان، نداشتند. از سوی دیگر، پس از آن که آمریکا به تاریخ ۲۰ / ۸ / ۱۹۹۸ در یک حمله ی انتقام جویانه پایگاه دهشت افگنی البدر را در شهر خوست با شلیک ۷۵ موشک کروز مزائل کوبید؛ سازمان های کمک رسانی بین المللی از ترس انتقام گیری طالبان دچار مشکل شدند؛ از این رو سازمان ملل متحد کلیه کارمندان خارجی خود را از ۱۵۰ سازمان غیر دولتی از افغانستان بیرون کشید، کمیته بین المللی صلیب سرخ (IKRK) از سر جمع ۸۹ کارمند خود تنها ۲۰ تن آنان را در افغانستان گذاشت، اتحادیه اروپا کمک های مالی خود را به رسم همدردی با ایالات متحده به سازمان های کوچکی که در افغانستان فعال بودند - بند کرد. پیامد های این همه گام ها برای مردم بسیار ناگوار بودند.

شهروندان افغانستان رنج می کشیدند، طالبان روز به روز در انزوا می رفتند؛ لیکن این گروه وحشی با مردم آشتی ناپذیر بود و به جنگ و خونریزی ادامه می داد. بنابراین به درخواست کمک های مالی سازمان ملل متحد به افغانستان از سوی کشور های کمک کننده پاسخ مثبت داده نمی شد. در این وضعیت، شهروندان افغانستان زجر شکنجه ی دوگانه را می کشیدند.

در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۲ / ۱۲ / ۱۹۹۸ در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " افغانستان در بیستمین سال جنگ" آمده است (برگردان):

" دفتر سازمان ملل متحد در اسلام آباد به روند خواستن کمک سالانه به افغانستان، جان تازه بخشید. بودجه کمک رسانی در سال روان به این کشور ویران شده از پیامد جنگ ها، ۱۸۵ میلیون دالر را در بر می گیرد، که این رقم ۲۰ درصد بیشتر از سال گذشته است. بر بنیاد گزارش آژانس های خبری، ملل متحد توانست در سال ۱۹۹۸ تنها ۱۳۱ بخش وسایل ضروری را آماده کند. وضعیت [و امکان ها] برای برآورده شدن خواسته های جدید چندان خوب نیست. در واقع این که خواستن کمک از پایتخت پاکستان صورت می گیرد نشان دهنده ی آن است که ملل متحد نتوانسته است که روند کمک رسانی را در کشور مورد نظر به دست خود سازماندهی کند. چهار ماه پیش سازمان های کمک رسانی وابسته به ملل متحد، افغانستان را ترک گفتند، پس از آن که این سازمان ها نتوانستند پیرامون گرفتن تضمین امنیت برای دوام کار، کارمندان خود در کابل، با طالبان به توافق برسند. بی اعتمادی به وجود آمده تا مرز برخورد های دشمنانه از سوی طالبان که بخش بیشتر قلمرو افغانستان را اداره می کنند، ملل متحد را ناگزیر کرد که زیاد ترین فعالیت های خود را از پاکستان به پیش ببرد...."

ولی سازمان ملل متحد به زودی (به تاریخ ۱۲ / ۳ / ۱۹۹۹) تصمیم گرفت که کارمندان نهاد های کمک رسانی خود را دوباره به افغانستان بفرستد. بنابراین گفته ی

Fred Eckhard سخنگوی سازمان ملل متحد وضعیت امنیتی بهبود یافته و کارمندان می توانند به مردم کمک های انسان دوستانه را برسانند.

افزون بر دیگر ناهنجاری های اقتصادی که دامنگیر شهروندان بود، خشکسالی های پی در پی نیز مردم افغانستان را خاکستر نشین کرد و جان صد ها انسان را گرفت. پس از ۳۰ سال یک چنین خشکسالی سخت به سراغ مردم آمده بود و در کنار نابسامانی های دیگر شهروندان را خطر مرگ تهدید می کرد. در این باره سازمان زراعت و مواد غذایی ملل متحد (FAO) و سازمان برنامه ی مواد غذایی جهان (WFP) گزارش های ویژه به نشر سپردند و زنگ خطر پدیدایی فاجعه انسانی را در افغانستان از پیامد خشکسالی به صدا در آوردند.

در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " افغانستان را خطر گرسنگی به سبب خشکسالی تهدید می کند " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۴ / ۶ / ۲۰۰۰، آمده است (برگردان):

" ژنیو: ۲۳ / ۶ / ۲۰۰۰ - در افغانستان پس از یک خشکسالی ( سی سال پیش هم خشکسالی رخ داده بود ) خطر گرسنگی نیز در پیش رو است. این سخن را کمیساری عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان ( UNHCR ) به روز جمعه به آگاهی رسانید. هر گاه جامعه بین المللی به زودی کمک ها را روان نکند، دو میلیون انسان به پاکستان و ایران خواهند رفت. از زمره ی ۸,۷۱ میلیون دالر که از طرف سازمان ملل متحد به خاطر رسانیدن کمک های فوری، خواسته شده بود، تا کنون بنابر گفته ی ( UNHCR ) تنها ۲۰۰,۰۰۰ دالر گردآوری شده است. در جای هایی که مردم از خشکسالی زیان دیده اند، ۳۵ درصد مواشی هلاک شده و فرآورده های کشاورزی به اندازه ی صد در صد از بین رفته است."

#### فرو افتیدن روند های:

#### آموزش و پرورش؛

#### فعالیت های ادبی، فرهنگی و هنری؛

در یک نظام سیاسی، گسترش چندی و چونی پدیده ی آموزش و پرورش و بلند رفتن سطح آگاهی مسلکی و بینش سیاسی و اجتماعی شهروندان، به مفهوم آن است که روند رشد و توسعه ی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی پر شتاب و به درستی دنبال شده است. نهادینه شدن ارزش های والای آموزش و پرورش و شگوفایی فعالیت های خلاق و سازنده ی هنری - ادبی - فرهنگی، همچنان تشویق - انگیزه دهی و پشتیبانی از کار ها در بخش های آموزشی، پرورشی، هنری، ادبی و فرهنگی سدی بر آن می شود که خرافه گویی، افسانه پردازی و موهوم پرستی در میان مردم چیرگی پیدا نکند.

پژوهشگران، تحلیل گران سیاسی و اقتصادی و نظریه پردازان جامعه شناسی علمی پیرامون سرمایه گذاری در بخش آموزش و پرورش و نقش آن در فرایند رشد و توسعه اقتصادی و سیاسی، بررسی های کارشناسانه کرده اند و به این نتیجه رسیدند که آموزش و پرورش نقش اساسی در افزایش و گسترش سطح پیشرفت اقتصادی - سیاسی - اجتماعی در جامعه دارد و با اهمیت ترین و مهمترین فعالیت اجتماعی به خاطر پایه گذاری یک محیط زندگی پیروزمند برای شهروندان شمرده می شود.

سرمایه گذاری در بخش آموزش و پرورش به مفهوم سرمایه گذاری برای پروردن نیروی کار انسانی با مهارت های کاری مسلکی، دارای آگاهی دانشی و درجه ی علمی است. نیروی کار انسانی آموزش دیده با داشتن ویژگی و کاردانی مسلکی، پیشتازان فعالیت های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی بوده و نظام سیاسی به آنان سخت نیازمندی می داشته باشد.

از آن جایی که آموزش و پرورش رسمی راه را برای فراگیری مهارت های کاری و مسلکی هموار می کند؛ بنابر آن هر شهروندان با کسب دانش و مهارت های اجتماعی می تواند به گونه ی مؤثر و فعال در زندگی اجتماعی انباز شود و با ارزش ها، هنجار ها و نگرش های دسته های اجتماعی در جامعه همسویی، هم سازی و هم نوایی پیدا کند.

آموختن اصل ها، قاعده ها و نظم اجتماعی در زندگی روزمره با روش های علمی، از راه آموزش و پرورش امکان پذیر است و این پدیده یکی از هدف های جامعه پذیری نیز است؛ زیرا به وسیله ی آموختن مهارت ها است که جامعه پذیری توسعه می یابد. آموزش و پرورش ابزار مهم برای در عمل پیاده شدن درست هدف های اجتماعی و فرهنگی به شمار می آید و زمین های رشد و توسعه ی اجتماعی - سیاسی و اقتصادی را فراهم می آورد که همه در کل به هدف های جامعه پذیری خدمت کنند.

بر بنیاد جامعه شناسی علمی، آموزش و پرورش رسمی چرخه های چرخان رشد ذهنی و اندیشه ای انسان ها بوده و بواسطه ی آن باز آفرینی فرهنگی نیز صورت می گیرد. همچنان آوردن تحول بنیادی در حوزه



ی فرهنگی و جای گیری و گسترش نوگرایی در نهاد های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی، به مفهوم نهادینه شدن توسعه است.

فرهنگ رکن اصلی تمدن است؛ لیکن برای پایداری و تحکیم خلل ناپذیر آموزش و پرورش در خط نخست قرار می گیرد. آموزش و پرورش رسمی در یکپارچگی جامعه نقش اساسی دارد، نوآوری و تغییر و دگرگونی سالم اجتماعی را به وجود می آورد و از راه نیرومند سازی و توسعه ی پایگاه های فرهنگی و ادبی در جامعه، نهادینه می شوند.

انسان زمانی می تواند با زیستن در تمدن سازگاری نشان دهد که خود با فرهنگ باشد و اهمیت تمدن را بداند، به ارزش های فرهنگی ارج بگذارد، از دانش بهره مند باشد و دانش و فرهنگ در دیدگاه ها، در رفتار و گفتار و کردارش جایگاه ویژه ای را احراز کند و هنجار های اجتماعی را بپذیرد؛ با انبازی فعال نقش خود را در سپردن ارزش ها، گرایش ها، هنجار های اجتماعی، داشته ها و فرآورده های ادبی و فرهنگی و راه و رسم اجتماعی از بزرگراه آموزش و پرورش به نیروی بالنده ی جامعه و نسل های آینده ، ادا کند.

کنون آنچه در بالا گفته آمد، باید دید که در وضعیت به وجود آمده در دهه ی خونین در افغانستان، چه چیزی شکل گرفت و در حکومت تنظیم های جهادی و در خونتای طالبان، سرمایه های انسانی و چشمه های سرمایه گذاری بر نیروی کار انسانی چگونه نابود شدند؟

البته روشن است که جنگ یک پدیده ی اجتماعی بسیار پیچیده است و به دلیل ماهیت، هدف ها، ابعاد و سنگینی آن، پیامد های ناگوار سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی ، بویژه بر روند آموزش و پرورش از خود به جا می گذارد؛ لیکن آنچه که در افغانستان رخ داد بی اندازه دردآور بود، جامعه و روند رشد و پیشرفت اجتماعی را سال ها به پشت سر برد.

شایان یادآوری ست که دشمنی تندروان اسلامی ( پیروان اسلام سیاسی )

با آموزش و کار زنان در افغانستان، از دهه ی چهل خورشیدی آغاز شده بود و در دهه ی پنجاه برخی خشونت ها علیه زنان و دختران از جمله: تیزاب پاشی به سر و صورت زنان، شلیک مرمی به پا های زنان، رخ داد ( سوای دشمنی ملا های دیوبندی با جنبش روشنگری و روند آموزش و پرورش، بویژه دشمنی آشکار آنان با جنبش رهایی بخش زنان و گشوده شدن دروازه های دانش و آموزش بر روی آنان، پس از شکست استعمار و به دست آوردن آزادی سیاسی ).

این دسته تندروان اسلامی ( پیروان اسلام سیاسی ) در زمان سلطنت محمد ظاهر ، با شکل پوشیدن لباس زنان، با به آموزشگاه رفتن دختران، با آموزش دانشگاهی قشر زن، با کار زنان در دفتر ها و کارگاه ها و با آموزگاری زنان در آموزشگاه ها... دشمنی نشان می دادند و سر ناسازگاری داشتند. در گام آغازین انجمن نسوان و دسته های زنان آزاده و ترقی خواه و روشنفکر با این گروه تاریک اندیش به مقابله برخاستند و پیروزی هایی را به دست آوردند؛ پس از آن سازمان دموکراتیک زنان افغانستان با مبارزه ی پیگیر و هدفمند در برابر ارتجاع و واپسگرایی به خاطر رهایی زنان از ستم و تبعیض، درفش پیکار حق طلبانه و عدالت خواهانه را بلند نگهداشت و پیروزمندان به پیش رفت.

ولی ناسازگاری و دشمنی گروه های جهادی در دهه ی شصت خورشیدی نیز با روند آموزش و پرورش و فعالیت های هنری، ادبی، فرهنگی و دیگر کار های اجتماعی با سنگینی ادامه پیدا کرد که زیان های بزرگی را به همراه داشت. هدف اصلی گروه های جنگی بردن افغانستان به زمان قرون وسطی بود و اندیشه های بنیاد گرایی جا افتیده و حاکم بر آن ها، بخش بیشتر جنگجویان و فرماندهان جهادی را که بیسواد بودند و از نگر فرهنگی بسیار عقب مانده - دشمن روشنگری و ضد تغییر های پیش رونده کرده بود. از این رو ده ها و صد ها شخصیت علمی و فرهنگی، استادان دانشگاه ها، هنرمندان، آموزگاران، خبرنگاران، آموزگاران کورس های سواد آموزی، دانشجویان و دانش آموزان... را یا گروگان گرفتند و یا به گلوله بستند و یا در خیابان ها در شهر ها ترور کردند.

زیان های رسیده به بخش آموزش و پرورش و دیگر نهاد های اجتماعی و خدمات همگانی ( بهداشتی، ادبی، فرهنگی، هنری، خبرنگاری، خبر رسانی، پستی... ) بسیار وحشتناک بود. بر بنیاد آمار نشر شده بیش از دو هزار آموزشگاه ( ابتدایی، متوسطه، لیسه ) در شهر ها و شهرستان ها و روستا ها به آتش کشیده شدند، ده ها نهاد بهداشتی را انفجار دادند ( یادداشت: نمونه های زیادی از خرابکاری گروه های جهادی در کتاب های: " تلک خرس " تألیف دگروال یوسف و مارک ادکین، " افغانستان گذرگاه کشور گشایان " تألیف جورج آرنی، " جنگ اشباح " تألیف ستیو کول و در ده ها کتاب، رساله و رسانه ی چاپی دیگر بازتاب یافته است ).

هنگامی که تنظیم های جهادی به کابل ریختند و قدرت سیاسی را به دست گرفتند، در کنار ساختار های آموزشی و پرورشی و مرکز های خدمات اجتماعی که از گذشته ها وجود داشتند؛ نهاد های علمی،

آموزشی و پژوهشی، بنیاد های فعالیت های اجتماعی و ادبی و فرهنگی، همچنان اتحادیه های مسلکی زیرین که در دهه ی شصت خورشیدی بنیاد گذاشته شده بودند، برای آنان بجا ماندند:

- فرهنگستان (اکادمی) علوم افغانستان
- دانشگاه علوم اسلامی و مرکز تحقیقات اسلامی
- پرورشگاه وطن
- انیستیتوت علوم اجتماعی
- انیستیتوت اکمال تخصص آموزگاران
- انیستیتوت پداگوژی در کابل و استان های بلخ، هرات، ننگرهار، فاریاب
- جبهه ی ملی پدوطن
- کمیسیون مرکزی دولتی محو بیسوادی
- شورای مشورتی اقتصادی
- انجمن فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی
- انجمن فرهنگی رحمان بابا
- انجمن فرهنگی هرات باستان
- انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی
- انجمن فرهنگی فیض محمد کاتب هزاره
- انجمن فرهنگی حکیم سنایی غزنوی
- اتحادیه کارگران افغانستان
- اتحادیه کوپراتیف های زراعتی افغانستان
- اتحادیه ژورنالیستان افغانستان
- اتحادیه نویسندگان افغانستان
- اتحادیه هنرمندان افغانستان....

ولی از همان روز نخست ( ۸ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱خ- ۲۸ اپریل ۱۹۹۲م) همه ی این نهاد ها با بی مهری روبرو شدند و دستخوش چپاول گری و نابودی گردیدند. دروازه ی آموزشگاه ها، دانشگاه ها و مرکز های دانش و فرهنگ بسته شد و از سر دشمنی با آموزش و پرورش و فعالیت های ادبی، فرهنگی و هنری و کار های اجتماعی، پس از به چور و چپاول رفتن همه به آتش کشیده شدند. بنابر فیصله شورای قیادی، سازمان های اجتماعی ( سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان و سازمان دموکراتیک زنان افغانستان ) و نهاد های اجتماعی ارائه کمک ها و خدمات برای زنان و کودکان ( انجمن نسوان، کودکستان های محل کار و محل زیست ) از بین رفتند.

از آن جایی که جنگجویان گروه های جنگی فرهنگ روستایی را با خود به پایتخت و دیگر شهر های افغانستان آوردند؛ بنابر آن راه و رسم پوشیدن لباس در اداره های دولتی تغییر کرد و جای آن را پوشیدن پیراهن و تنبان دراز و کشال و واسکت های پاکستانی و به سر ماندن کلاه پکول گرفت. آمدن با لباس های شایسته ی کار های رسمی ( پوشیدن دریشی، پتلون، پیراهن یخن قاق و بستن نکتایی ) به بهای توهین و تحقیر، حتا جان انسان تمام می شد.

برنامه های نشراتی رادیو تلویزیون افغانستان از خط اصلی سبک و سیاق پیشه ی خبرنگاری بیرون رفت و به ابتدال گرایید. پخش موسیقی و نمایش فلم های هنری و سینمایی و برنامه های خوشی افزا و آموزشی سودمند برای خانواده ها، زنان و کودکان و جوانان بند شد. سینما ها، تالار های نمایش نامیانه ها، کتابخانه ها، بنگاه های نشر و چاپ کتاب ها - مجله ها و روزنامه ها در آتش گلوله ها و موشک ها سوختند.

زنان را که بخش بزرگ کارمندان و کارکنان دولتی و سازمان های اجتماعی بودند از وظیفه بازداشتند و زندانی کنج خانه کردند.

ولی فرو افتیدن روند آموزش و پرورش و فعالیت های ادبی و فرهنگی در زمان طالبان، از آغاز تا پایان حاکمیت این گروه ضد دانش، ادب، هنر و فرهنگ، حتا نسبت به گذشته ( حاکمیت گروه های تنظیمی به گفته ی طالبان: گروه های شر و فساد) چهره ی خراب تر و بدتری به خود گرفت. طالبان با ترفند تطبیق شریعت اسلامی به عنوان قانون خدایی بر زندگی روزمره ی شخصی و اجتماعی مردم، کوشیدند تا با زورگویی، کاربرد جنگ ابزار، از راه خشونت و قتل و کشتار، وحشت و دهشت؛ رسم و رواج عشیره ای و سنت های قبیله ای ( پشتونوالی) را بر شهروندان افغانستان جبری کنند.

سختگیری، ستمکاری و خودسری اندیشه ای طالبان، در برخی کشور های اسلامی نیز از سوی گروه های اسلامی زیر انتقاد سخت قرار گرفت. در این باره در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " طالبان مسلمانان را شوکه کردند"، در روزنامه ی آلمانی Handelsblatt تاریخ ۱۹ / ۱۰ / ۱۹۹۶ آمده است ( برگردان):

" گروه های اسلامی به این نکته ارزش بیشتر گذاشتند تا خود را از نورم ها و روش های بیرحمانه ی جنگجویان خدا در افغانستان به دور نگدارند؛ زیرا در سر لوحه ی کاری آنان نگاشته شده است: دختران به آموزشگاه نروند، زنان بیرون از خانه کار نکنند، زنان سر تا پا با حجاب پوشیده باشند، مرد ها ریش بگذارند. گروه برادران مسلمان در مصر، یک تشکیل نیرومند اسلامی در جهان عرب، سخت انتقاد کرد که طالبان می خواهند که بیرحمی ها و رفتار های به دور از افتخار خود را که ریشه در سنت های عشیره ای و رسم قبیله ای دارند، به نام اصول و قاعده های اسلامی از راه زور و به جبر بر مردم بقبولانند. " طالبان فرتور برداری و فیلم گیری از زنده جان ها را منع کردند. وزارت خارجه ی این گروه به رسانه های همگانی گوشزد کرد که این کار با شریعت اسلامی ناسازگار است. طالبان بخش آموزش و پرورش و فعالیت های ادبی و فرهنگی را چنان لگد زدند که زمان کتاب سوزی و استیلاگری جاهلان عرب دوباره زنده شد. این گروه با آموزش و پرورش به عنوان یک کالای بازرگانی برخورد کرد و آن را ابزار داد و ستد و امتیاز گیری خود قرار داد که بیشترین زیان را زنان، جوانان ( دختر و پسر) و کودکان افغانستان دیدند.

ملا ربانی ( شخص دوم در سلسله ی رهبری طالبان ) رییس شورای رهبری طالبان در کابل با Tomas Avenarius در کندهار گفت و گو کرده بود که متن آن در روزنامه ی آلمانی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۳ جولای ۱۹۹۷ به چاپ رسیده است. در این جا بخش هایی از آن صحبت که به روند آموزش و پرورش پیوند دارد، برگردان می شود:

" پرسش: طالبان پیوسته می گویند که نبود زمینه و ندادن فرصت آموزش برای زنان تا آن زمانی پا بر جاست که جنگ دوام داشته باشد؟

پاسخ: چرا خبرنگاران غربی همیشه پی همین پرسش را می گیرند؟

۱- حکومت افغانستان در آن وضعیتی نیست که هزینه ی برنامه های آموزش و پرورش را بپردازد. هر گاه حکومت ایالات متحده از نگر مالی به مانند ما به خاک نشسته باشد، آیا در بخش آموزش سرمایه گذاری می کند؟ اگر صلح برقرار شد ما دروازه های آموزشگاه ها را به روی دختران باز می کنیم. ۲- ما تا هنوز هم برنامه های آموزشی زمان شوروی را داریم - بدین سبب آموزگاران نمی توانند در زیر اداره ی یک حکومت اسلامی کار کنند. مواد درسی، کتاب ها و چیز های دیگر باید سر از نو آماده کرده شوند. افزون بر این شمار زیاد آموزشگاه ها ویران شده است. ما در پیوند به آموزش دختران تا آن زمان انتظار می کشیم که در وضعیت بهتر قرار گیریم. در لحظه ی کنونی در نزد ما تامین نیازمندی های مردم در رده ی نخست قرار دارد."

این دلیل آوردن های ملا ربانی را می توان به راحتی نادیده گرفت و آن را به فراموشی سپرد؛ زیرا طالبان از درون ساختار تنظیم های جهادی سر بیرون آورده اند و تافته جدا بافته از آنها نیستند. یک گپ به کلی روشن است که از آغاز دولت مجاهدین، قانون کلاشینکف در کشور حاکم شد و روند آموزش و پرورش و برنامه های درسی را از صحنه بیرون کرد که با آمدن طالبان در قدرت این فرهنگ ادامه یافت. یک فرتور بردار ایتالیایی به نام Riccardo Venturi از یک جنگجوی طالبان تصویری را برداشت که در سال ۱۹۹۷ در سالنامه ی فرتور های رسانه ای جهان (GFW) در آلمان در شهر Düsseldorf به چاپ رسید. نشر این فرتور به جهانیان روشن کرد که با آمدن سلاحداران بیسواد و بی بند و بار و غیر مسؤول در افغانستان چه می گذرد و روزگار دانش، ادب، فرهنگ و هنر چه درآورد شده است.

تفنگداران بی بند و بار و دهشت افکن از رهبران خود انگیزه می گرفتند و با شهروندان به مانند حیوان درنده برخورد می کردند با یک مثال نهادن می توان به ژرفای فاجعه پی برد.

در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " سراپا حجاب و ریش دراز " از خامه ی Christian Kreutzer (نویسنده به کابل رفته بود و آنچه را به چشم خود دیده بود، نگاشته است ) نشر شده در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۴ / ۱۰ / ۱۹۹۶ آمده است (برگردان):

" ملا شیر محمد استانکزی با طالبان، برآمد خود را آغاز نهاد. از زمان جهاد بر ضد روس ها این مرد ۳۸ ساله در رده ی دیگر گروه های تنظیمی جنگ کرده تا اینکه سه سال پیش به طالبان پیوست. کنون در شورای شش نفری حکومت گذرا در کابل، معاون وزیر خارجه است. او بسیار خوب به انگلیسی صحبت می کند. با ریش دراز و دستار [سیاه به سر] چشمانش درخشش جالبی دارد و انسان هوشیار معلوم می شود. او می داند که گزارش گران غربی کدام گپ ها را با علاقمندی می شنوند. نخستین کنفرانس خبری حکومت جدید را برگزار کرد. لیکن قاعده گذاشت که زنان خبرنگار با حجاب حضور یابند و اجازه ندارند از او پرسشی داشته باشند. ولی معاون وزیر خارجه واژه های آرامی بخش را در می یابد، " آموزش عالی، در کل یک چیز ضروری است. برای مرد ها و زن ها." او این سخنان را با آوردن یک ایستایی ساختگی در گفتار خود، یادآور شد. زنان و دختران تا آن زمان از رفتن به آموزشگاه و دانشگاه به دنگهداشته می شوند که وضعیت مناسب اسلامی به وجود آید. پس از آن کلیه مسایل به راه عادی خود بر می گردد و زنان اجازه می یابند در زندگی روزمره انباز شوند. زنانی که با پوشیدن لباس های شبک و فیشنی به کار های حکومتی می آمدند، همه شان با رخصتی با تنخواه به خانه فرستاده شدند. از ارائه پاسخ به پرسش هایی که چه چیز های دیگری در برابر حقوق و آزادی های زنان پی ریزی می شود و یا انجام داده خواهد شد و چرا زنان در خیابان ها لت و کوب می شوند، خودداری کرد."

آنگونه که پیشتر گفته شد، طالبان از سختگیری در روند آموزش و پرورش و رفتن زنان و دختران به دانشگاه و آموزشگاه، استفاده ی ابزاری می کردند و آنرا وسیله فشار برای امتیاز گیری و به کرسی نشاندن خواسته های گروهی خود برگزیده بودند و تلاش می کردند که جامعه جهانی، سازمان های بین المللی و نهاد های کمک رسانی را وادار به پذیرش خواسته ها و پیشنهاد های خود کنند، به این مفهوم که پاشنه ی اشیل را دریافته بودند. در این باره در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " طالبان افغانستان برای شناسایی رسمی خود از سوی سازمان ملل متحد، پافشاری می کنند" ، نشر شده در روزنامه آلمانی زبان Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۱ / ۳ / ۱۹۹۸ آمده است (برگردان):

" نرمش و پذیرش سیاست گذشت در برابر زنان؟

نویارک ۲۰ / ۳ / ۱۹۹۸: ملیشه های طالبان افغانستان پیرامون پرسش آموزش دختران، آماده ی پذیرش یک گذشت کوچک شدند، که در ازای آن باید از سوی سازمان ملل متحد در جایگاه نماینده ی قانونی افغانستان به رسمیت شناخته شوند. مولوی عبدالوهاب دیپلمات طالبان یادآور شد: می خواهند درباره ی آموزش دختران در افغانستان، گفت و گو کنند. طالبان که بخش بیشتر قلمرو افغانستان را زیر اداره ی خود دارند، کمک های مالی را می پذیرند تا برای دختران آموزشگاه بسازند. لیکن [مولوی عبدال] و هاب تأکید کرد که [تنها] به آن دخترانی که سن شان بالاتر از ۹ سال نباشد، اجازه داده خواهد شد که به آموزشگاه بروند. همچنان فرستاده ی طالبان در نویارک گفت که برای پایان دادن به کشت کونکار در افغانستان، نیز آماده ی گفت و گو هستند."

سیاست نا پذیرفتنی طالبان در خصوص آموزش و پرورش، بویژه محروم کردن زنان و دختران از کار و فرا گیری دانش، همیشه با مخالفت مادران و پدران خانواده ها روبرو می شد؛ لیکن ابزار های قانونی اعمال فشار در دست مردم نبود که بوسیله آن این اعجوبه های روزگار را به زانو در می آوردند و از سر خر جهالت به زیر انداخته می شدند. خانواده ها و زنان از خود گذر، به گونه ی پنهانی صنف های درسی را به خاطر یادگیری خواندن و نوشتن، برای دختران و پسران، باز کرده بودند و آموزش داده می شد. در کنار آن سازمان های کمک رسانی و جهانی و نهاد های بین المللی دیگر به خاطر دسترسی دختران و پسران به آموختن دانش صدا بلند کردند و این تلاش ها کم و بیش با پیروزی همراه می بود. بنابر ارزیابی یونسف نهاد بین المللی کمک به کودکان وابسته به سازمان ملل متحد، نظام آموزشی در افغانستان در دهه ی خونین تا مرز فروپاشی رسیده بود.

یک آمارگیری یونسف در سال ۱۹۹۹ نشان داد که بین سال های ۱۹۹۲ - ۱۹۹۷ تنها ۳۶ در صد پسران و ۱۱ در صد دختران در افغانستان به آموزشگاه های ابتدایی رفته بودند. در افغانستان گراف با سوادی در میان مرد ها ۴۷ در صد است و از سرجمع زنان تنها ۱۵ در صد خواندن و نوشتن را یاد دارند. این آمار می تواند بار دیگر تا سطح پیش از اردیبهشت / ثور ۱۳۵۷ - اپریل ۱۹۷۸ پایین بیاید که رقم های پنج تا یک در صد را در بر می گرفت ( برداشت از نوشته Thomas Ruttig در روزنامه ی Neues Deutschland تاریخ ۱۹ / ۹ / ۱۹۹۹).

Caritas ، نهاد بین المللی کمک رسانی برای انسان های نیازمند با نشر یک آگاهی نامه، پیرامون آموزش و پرورش در افغانستان، نگاشته است (برگردان):

" آگاهی دهی رسانه ای، شماره ۵۵ - ۱۹۹۹ افغانستان، نهاد بین المللی کاریتاس [شعبه ی آلمان فدرال] - " آموزشگاه ها - در مسجد ها" را تامین مالی می کند، برای دختران نیز، ( زمان پیشنهادی: ۲۷ / ۱۲ / ۱۹۹۹، بیستمین سالروز حمله ی شوروی بر افغانستان )

فراایبورگ (آلمان)، ۲۶ / ۱۲ / ۱۹۹۹ - در پایتخت افغانستان شهر کابل از جون امسال برنامه ی درسی آموزشگاه های ابتدایی را در داخل مسجد ها و در صحن باغچه ی آنها، Caritas تامین مالی می کند " بازگشتن برای انبازی در این برنامه، از آغاز کار آنقدر بزرگ بود، که کنون کم از کم ۴۰۰ آموزگار در ۱۰ " آموزشگاه در مسجد" بالاتر از ۱۰۰۰۰ دانش آموز را آموزش می دهند "، این سخن را Peter Schwittek آمر برنامه ی Caritas بین المللی برای افغانستان گزارش داد. نیمی از دانش آموزان دختران هستند.

حکومت طالبان افغانستان که در پرداخت حقوق ماهوار کارمندان ماه ها عقب مانده است، با احتیاط جواز فعالیت " آموزشگاه در مسجد" را داد. به دختران تنها درس های مذهبی داده شود و به هیچ وجه اجازه ندادند نوشتن را یاد بگیرند. طالبان پس از غصب قدرت کلیه آموزشگاه های دختران را بستند و زنان را از اجرای هر گونه وظیفه ی رسمی بازداشتند. کابل بیشترین زیان را دید؛ زیرا در آنجا در آموزشگاه ها زیاد ترین آموزگاران زنان بودند.

برنامه ی درسی در ۱۰ آموزشگاه در مسجد در کابل - ۲۵ در صد آموزش اسلامی و ۷۵ در صد آموزش غیر مذهبی را در بر می گرفت، و در بر گیرنده ی برنامه ی درسی چهار سال نخست مکتب ابتدایی بود. نهاد بین المللی Caritas در سال روان برنامه ی آموزشگاه ها را با هزینه کردن ۲۰۰ هزار مارک آلمانی برای پرداخت تنخواه آموزگاران و تهیه ابزار درسی، تامین مالی می کند."

ولی اگر فشار های بین المللی نمی بود، طالبان هرگز به باز شدن این مکتب های ابتدایی در مسجد ها گردن نمی نهادند. این گروه هر سال با رسیدن رخصتی های تابستانی هزار ها دانش آموز را از مدرسه های آموزش قران از پاکستان که از میان خانواده های آواره ی افغانستان سرباز گیری می شد، به جبهه های جنگ گسیل می کردند و یا در خیابان های شهر ها، بویژه در کابل به بازرسی شهروندان می پرداختند. در این باره در گزارش سالانه ی سازمان عفو بین الملل (سال ۱۹۹۹) آمده است (برگردان):

" بر پایه ی آگاهی های به دست آمده، طالبان کودکان افغانستان را در محل های بازرسی در گزومه کردن در خیابان ها و یا در وظیفه ی زیر نظر داشتن ورزشگاه کابل، جایی که جزا های بیرحمانه و غیر انسانی و توهین آمیز داده می شود، به کار می گمارند. شاهدان عینی گزارش دادند که کودکان در رده های جنگی طالبان نیز جابجا می شدند."

## ب: - به تاراج رفتن داشته های همگانی و شخصی

" کلیتوکراسی " که در هشتم اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ خ (۲۸ / ۴ / ۱۹۷۲) زیر نام دولت اسلامی افغانستان، بر گرده های شهروندان سوار شد؛ با به غارت رفتن سرمایه های ملی و دارایی های شخصی مردم، همراه بود و پایه های آن بر فساد گسترده، بی قانونی، هرج و مرج سیاسی - اقتصادی - اجتماعی، جنگ، خونریزی و کشتار مردم، گذاشته شد. همگام با به وجود آمدن این دولت: روند دزدی، چپاولگری، غصب و بر باد دادن داشته های مادی و معنوی همگانی و شخصی مردم آغاز یافت.

( یادداشت: داکلاس سیسیل نورت << ۵ / ۱۱ / ۲۳ - ۱۹۲۰ / ۱۱ / ۲۰۱۵ >> اهل ایالات متحده آمریکا، اقتصاد دان - تاریخ نگار اقتصادی و برنده ی جایزه ی نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۳؛ واژه ی سیاسی کلیتوکراسی را توضیح داده است.

پروفیسور داکلاس، دزد سالاری یا کلیتوکراسی را شکلی از حکومت دانسته که بر بنیاد چپاول دارایی هاو تاراج چشمه های ملی پایه گذاری می شود. به باور داکلاس این گونه دولت ها با ساختار دیکتاتوری، در کشور های توسعه نیافته که شهروندان آن در سطح پایین آگاهی قرار دارند و در آموزه های سیاسی و فرهنگی حتا به اندازه ی کمینه به پختگی نرسیده اند و هنوز از حقوق اساسی خود آگاه نیستند، به آسانی شکل می گیرد.

در مفهوم سیاسی " Kleptocracy " به دولتی گفته می شود که فرمانروایان بر سرنوشته مردم و کشور، شهروندان را در ازای افزایش ثروت و قدرت سیاسی شخصی خود، به هیچ می گیرند و با دستبرد به دارایی های همگانی و اختلاس از بودجه دولت، غارتگر تر و تبهکار تر می شوند.)

از همان آغاز پایه گذاری حکومت تنظیمی، از پی سرازیر شدن فرماندهان و جنگجویان گروه های مجاهدین به پایتخت و دیگر شهر های کشور، فضای نابسامانی در جامعه حاکم شد و افغانستان به بهشت چپاول گران سرمایه های ملی و دارایی های همگانی و انفرادی چهره عوض کرد. در هنگامی که افغانستان با موجی از آشوبگری، جنگ، کشتار و خونریزی سر دچار شد، دزدان وضعیت را برای غارتگری و دستبرد به سرمایه ها و داشته های فرهنگی و گنجینه های تاریخی افغانستان بهتر تر یافته، هر آنچه که از دست شان پوره بود، در حق دارایی های شخصی و همگانی و آثار باستانی افغانستان روا دانستند.

در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲ / ۲ / ۱۹۹۶، مصطفی دانش در بخشی از نوشته ی " سرزمین غارت شده و بی ارزش در هندوکش " به نقل قول از بشیر حسینی کارمند تلویزیون افغانستان، نگاشته است ( برگردان):

" این تبهکاران ( باندیت ها)، سراسر کشور را ملکیت شخصی خود می دانند، مردم را برده های خود می شمارند و بیرحمانه چپاول می کنند. خانواده های خود را به خارج فرستاده اند، جایی که آنان با ناز و نعمت و با خوشی زندگی بدارند."

نخستین ضربه ی کشنده ی چور و چپاول، دزدی و تاراج بر جز و تام ها و قرارگاه های ارتش، مفرزه های امنیت دولتی، حوزه ها و پاسگاه های پولیس، در پایتخت و استان ها، زده شد. تنها پایگاه نظامی، امنیتی و دفاعی در آمده به اشغال گروه های تازه به دوران رسیده، تا اندازه زیاد در شمال افغانستان و تا یک حدی در حوزه ی شمال غرب از دستبرد و چپاول فرماندهان و سلاحداران تنظیم ها به دور ماندند. در مرکز (کابل)، در حوزه ی شرقی و جنوبی و جنوب شرقی بیرحمانه ترین غارتگری ها، صورت گرفت.

اعضای گروه های جنگی، هواپیما های جنگی، چرخبال های نظامی، تانک های جنگی، توپخانه و تانک های زره دار، موشک انداز ها، برخی جنگ ابزار های سبک و سنگین دیگر، وسایط موتریزه ی نظامی، موتر های زیل... را پرزه پرزه کرده به پاکستان بردند و به بهای آهن داغمه در بازار های پشاور به فروش رسانیدند.

در کابل چند تصدی باربری دولتی ( افسوتر، کاماز ها...) و ده ها شرکت بار چلانی خصوصی وجود داشت و فعالیت می کردند. موتر های باربری دولتی و شخصی این شرکت های انتقال دهنده ی کالا ها دزدیده شدند. موتر های وزارتخانه ها و ریاست های مستقل، بس های رسانیدن کارمندان و کارکنان به دفتر های دولتی، موتر های شخصی خانواده ها از گراژ ها و پارک ها به چپاول رفتند.

در دفتر های رسمی، در نهاد های تولیدی و خدماتی و بازرگانی ( دستگاه های تولیدی در پارک صنعتی پلچرخ، شرکت افغان کارت، چاپخانه ها، ریاست پرچون فروشی، ریاست تعاونی و تجارتي و دوستی، ریاست ارزاق و سیلو ها، ریاست تجارت نظامی...)، در کارخانه ها ( فابریکه خانه سازی، دستگاه ساختمانی افغانی، دستگاه ساختمانی بنایی، دستگاه ساختمانی هلمند، کارخانه جنگلک، ترمیم خانه مرکزی ارتش، نساجی ها)، در شرکت ها و ریاست های خدمات ترانسپورتی ( تصدی بس های شهری و بس های برقی، ریاست اطفائی، اداره ی تنظیم شهرداری کابل، تصدی نفت و گاز...) در گدام ها، در سینما ها و تالار های نمایش های هنری، در بانک ها، در پسته خانه ها... هیچ چیزی سالم باقی نماند. فرش و ظرف، سامان و لوازم و وسایط آنها یا به تاراج رفتند و یا در آتش جنگ ها سوختند. دکان ها، فروشگاه های کالا های لوکس، مغازه های توزیع مواد کوپونی، مغازه های ریاست پرچون فروشی، چور و چپاول شدند.

در روزنامه ی Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۵ / ۴ / ۱۹۹۴ در یک نوشته زیر عنوان " ویران کردن های گسترده در کابل " بسیاری از غارتگری ها و چور و چپاول داشته های همگانی و شخصی مردم از سوی گروه های جنگی، برجسته ساخته شده است و در بخشی از آن آمده است ( برگردان):

" شهروندان در کابل به شکل گسترده ناگزیر شدند که داشته های پر بهای شخصی خود را، از زمره قالبین ها و زیور ها و جواهر ( طلا و نقره و دانه های قیمتی ) به فروش برسانند تا مواد خوراکی که همه روزه بهای آن ها به گونه ی سرسام آور بالا می رود، خریداری کنند. چنان معلوم می شود که لازم نیست تا به دنبال خریداران سرگردانی کشید، همه ی خریداران مجاهدین هستند - آنانی که کیسه های شان پر از پول است و از زمانی که مهاجر بودند به خوبی آگاه اند، از چه چیز ها در پاکستان در بازار سیاه، پول



زیادی به دست می آید. این که آنان این کار خود را بدون رسیدن به کیفر انجام داده می توانند، نشان می دهد که به فرماندهان از سر ناگزیری به این کار اجازه داده شده است - ( این کار را فرماندهان وابسته به مسعود و ربانی نیز انجام می دهند ) - تا از پیوستن جنگجویان یک گروه به گروه های دیگر جلوگیری کرده باشند."

در هنگامی که چور و چپاول، رهنزی و دزدی در کابل و دیگر شهر های افغانستان بیداد می کرد و غصب داشته ها و دارایی های شخصی و دولتی در نزد اعضای گروه های جهادی یک کار پیش پا افتاده به شمار می آمد؛ پس از سپری شدن بیشتر از دو سال، برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی افغانستان، به خاطر جلوگیری از بی نظمی ها و بی امنیتی ها و دزدی های بی مرز و بی اندازه، در نشست شورای حکومت، هدایت ها و رهنمود هایی را داد. در این باره رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۹ / ۹ / ۱۹۹۴ بر بنیاد خبر تاریخ ۲۷ / ۴ / ۱۹۹۴ رادیو افغانستان، خبری را به نشر رسانید که بخشی از آن به همین موضوع بستگی داشت. برای این که در شهر کابل امنیت دوباره برقرار شود و از ملکیت ها و دارایی های حکومت و بازرگان ها پشتیبانی شده باشد، رییس دولت اسلامی افغانستان هدایت داد تا به خاطر تامین امنیت مردم و نهاد های حکومتی، اداره های مسؤول مشخص شوند؛ زیرا تا کنون روشن نیست که وظیفه داران اداره های امنیتی چه کسانی هستند؟

در این جا بایسته است که یک نمونه ی وحشتناک آورده شود: احمد طاهری ( نویسنده و خبرنگار ایرانی تبار) در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " کابل از پیامد ویران کردن ها، مانند یک کابوس وحشتناک به نظر می آید " نشر شده در روزنامه ی Die Tageszeitung تاریخ ۲۷ / ۴ / ۱۹۹۵ از یک رویداد بیرحمانه پیش آمده بر یک خانواد در شهر کابل، نگاشته است ( برگردان):

" عبدالقادر، یک بازرگان قالین چین گفت: سه مرد نقاب پوش شب هنگام به خانه ی ما آمدند. وقتی که عبدالله فرزند بزرگم جلو راه آنان ایستاده شد، او را به گلوله بستند. پس از آن این دزدان، همه چیزی را که ما در خانه داشتیم، با خود بردند. در روز آینده، عبدالله را در صحن حویلی خود دفن کردیم. در کابل در بسیاری خانه ها، مرده ها در زیر خاک شده اند؛ زیرا در دو سال گذشته راه رسیدن به گورستان، از خط های جبهه های جنگ و گلوله باری میان طرف های درگیر، می گذرد."

Terry Pitzner آمریکایی، آمر دفتر امداد رسانی کمشنری سازمان ملل متحد در امور پناهندگان (UNHCR) برای افغانستان که در سال ۱۹۹۵ به خاطر بازگشایی دفتر و از سر گیری فعالیت ها و ارائه کمک های انسانی به شهروندان نیازمند، به کابل آمد، در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " زندگی در خرابه ها" نشر شده در نشریه ویژه ی پناهندگان (UN- UNHCR- 1996-II) نگاشته است ( برگردان):

" موبیل دفتر ما که در جایی از آن ۷۰۰۰۰ دالر را پنهان کرده بودیم، از سوی ۱۵ مرد سلاحدار دزدی شد. از اینکه از دست دادن تمامی پول نقده بر برنامه های ما تأثیر منفی می گذارد، مایه ی نگرانی است."

ولی دزدی و چپاولگری تنها در زمان حکومت مجاهدین بیداد نمی کرد؛ بلکه گروه طالبان در امارت اسلامی، در چور و چپاول و تاراج کردن کمتر از جهادی ها نبودند. چند نمونه:

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " سرزمین غارت شده و بی ارزش در هندوکش" در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲ / ۲ / ۱۹۹۶، نگاشته است ( برگردان):

" همین که طالبان هرات را اشغال کردند... همه چیز مردم را به تاراج بردند. افزون بر آن فابریکه سمنت هرات [واقع پل هاشمی که در برنامه های کمک دوستانه به مردم افغانستان از سوی کشور دوست چکوسلواکیا، در زمان جمهوری سردار محمد داوود، ساخته شده بود] و یک کارگاه چای را پرزه پرزه کرده در پاکستان به فروش رسانیدند. همچنان کلیه جنگ ابزار ها و وسایل جنگی به غنیمت گرفته را به پاکستان بردند و پول به دست آوردند."

در بخشی از گزارش سالانه سازمان عفو بین الملل ( سال ۱۹۹۷) آمده است ( برگردان):

" در فاصله بین چند روز اندک، پس از آن که ملیشه های طالبان، کابل را اشغال کردند، طالبان سلاحدار چندین بار به دفتر ها و خانه های کارمندان سازمان ملل متحد در کابل هجوم بردند و غارتگری کردند."

جنگ و بی نظمی در دهه ی خونین در کنار دیگر خرابی ها و مصیبت ها، دردآور ترین تیر های زیان آوردن ها و نابود کردن هارا به سوی داشته های فرهنگی، آیده های تاریخی و آثار باستانی کشور که بازگو کننده ی چیستی و کیستی تاریخی مردم افغانستان هستند، رها کردند و بسا تأثیر های منفی را از خود به جا گذاشتند.

ناگفته پیدا ست که آثار به جا مانده از گذشته های دور، می تواند تنها نشانی و مدرکی باشد که به واسطه ی آن ها از روند پیچ در پیچ رسیدگی تاریخی، فرهنگی و ادبی مردم یک سرزمین آگاهی به دست آورد، زمان ها و حوزه های بزرگ، پر درخشش و ماندگار فرهنگی و تمدنی را شناخت، گذرگاه های به وجود آمدن و رشد روش های زندگی انسان ها را در پهنه ی گسترده و در درازنای تاریخ، فهمید و شناسنامه ی ادبی و فرهنگی دسته های مردم را تثبیت کرد.

ولی در افغانستان: داشته های فرهنگی، آثار باستانی و گنجینه های تاریخی که سرمایه های همگانی مردم در سرزمین تاریخی آریانای کهن، خراسان سر افراز و افغانستان کنونی بودند و هستند و می بایستی برای نگهداری آنها تلاش دلسوزانه صورت می گرفت؛ لیکن به سبب فرو ریزی نهاد های دولتی در گودال هرج و مرج، گراف پاسداری و پاسبانی از این سرمایه های ملی به صفر رسید و در اندازه ی به تاراج بردن آنها در سطح گسترده، افزایش رخ داد.

در پی سرازیر شدن گروه های جنگی مجاهدین به پایتخت و دیگر شهر های افغانستان بسیاری از گنجینه های فرهنگی، آثار باستانی و داشته های تاریخی مردم افغانستان یا به تاراج رفتند و یا در شعله های آتش خمپاره ها و موشک پرانی ها سوختند و یا در زیر آوار شدند.

زنده نام استاد احمد علی کهزاد تاریخ نگار شهیر کشور در کتاب: " افغانستان در پرتو تاریخ " کلیه آگاهی های بایسته را در مورد شهر های تاریخی افغانستان، کاوش ها و پژوهش های باستانشناسی و آثار به دست آمده از این جا ها ( قره کمر، هزار سم، مندیگک، شمشیر غار، سکه های یونانی، کتیبه های آشوکادر لغمان و کندهار، شابهارو دیگر داشته ها در غزنه، حوزه ی ارغنداب و هیرمند، سرخ کوتل، نوبهار و کلیه افتخار های تاریخی در بلخ بامی، معبد کنشکا، بغلان، سیستان، تخارستان، غور، بامیان، ارزگان، پروان، سمنگان، نورستان، میرزکه، ننگرهار، آیده های بودایی، هرات، کابل...) در اختیار گذاشته است که بر بنیاد آن می توان فهمید که گروه های جنگی چه بلا ها و مصیبت ها را بر سر میراث های فرهنگی و آثار باستانی و تاریخی این سرزمین پر آوازه، آوردند.

در جنگ های میان گروهی تنظیمی و تاخت و تاز های پی در پی گروه طالبان، بسیاری از آثار باستانی ( فرهنگی، هنری و ادبی ) و بنا های تاریخی و یادگار های باستانی افغانستان به سبب دیدگاه دشمنانه ی تاریخی و یا از سر تعصب و نفرت دینی و مذهبی، از بین برده شدند. در برخی شهر ها زورگویان غارتگر به کندن کاری های خودسرانه پرداختند و هر آنچه به دست شان افتید از خود دانستند، بدون اینکه به جایی پاسخگو باشند.

غارتگران آثار تاریخی و فرهنگی افغانستان به خاطر پرکردن کیسه های خود، با قاچاقچیان بین المللی آثار باستانی همدست شده، خیانت بزرگی را به مردم افغانستان روا داشتند. دلالان و چپاولگران، آثار تاریخی و فرهنگی را به خواست استفاده جویان،

دزدان و تاجران جهانی و مجموعه داران خصوصی دسته بندی می کردند و همه را به شکل قاچاق به پاکستان می بردند و در بازار های پشاور به فروش می رسانیدند و از آنجا از سوی قاچاق بران بین المللی، بویژه پاکستانی ها در بدل دریافت صد ها هزار دالر به شهزاده های عرب پیشکش می شدند و یا به بازار های سویس و شهر های: لندن، پاریس، توکیو، نویارک، لاس انجلس... راه می یافتند و لیلام می شدند.

گر چه کنوانسیون های بین المللی در خصوص پاسبانی از داشته های فرهنگی - تاریخی در زمان جنگ و نگهداری از آنها، تکلیف همگان را روشن کرده است؛ لیکن طرف های درگیر در افغانستان، همچنان دلالان و قاچاقچیان بین المللی و کشور های استفاده جو به آنها هیچگونه وقع نگذاشتند و در برخی مسایل خود معاهده های بین المللی نیز کارایی چندانی ندارند. در اینجا باید از شماری از معاهده های جهانی یادآوری شود:

در گذشته، در سال های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ دو نشست جهانی در شهر لاهه در هالند، پیرامون جنگ و پیامد های آن برگزار شد که در آن بر نگهداری از یادگار های فرهنگی در هنگام جنگ و خودداری از تاخت و تاز بر داشته های فرهنگی - باستانی و تاریخی کشور ها تأکید صورت گرفت. نتایج به دست آمده از به کارگیری فیصله ها و رهنمود های این نشست ها، همچنان علاقمندی و توجه بیشتر مردم جهان به

پاسبانی و پاسداری از داشته های فرهنگی خویش، این انگیزه را به وجود آورد که در این خصوص در پیمان بین المللی در واشنگتن و کنوانسیون ژنیو (۱۲ اگست ۱۹۴۹) و پروتوکول وابسته به آن، سر از نو تعهد شود. پس از آن سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) در سال ۱۹۵۴ (۱۲ - ۱۴ ماه می) به پیشنهاد و دعوت حکومت هند، نشست را در شهر لاهه در هالند برگزار کرد و در آن کنوانسیونی که در زمان جنگ نیز اجرایی باشد، تدوین و به امضا رسید. کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه (معاهده اصلی، آیین نامه ی اجرایی، یک پروتوکول تکمیلی، سه قطعنامه) در برگیرنده دو گونه روش است:

۱- در زمان صلح و گرفتن تدابیر سراسری برای نگهداری از داشته های فرهنگی.  
 ۲- در زمان جنگ (ماده ی ۱۸ پیرامون جنگ بین دو و یا چند کشور، ماده ی ۱۹ درباره ی جنگ های شهروندی).

پروتوکول تکمیلی بیرون کردن آثار فرهنگی را از سرزمین های اشغالی بند کرده و خواستار برگرداندن آنها شده است.

جمهوری مصر در سال ۱۹۷۰ میزبان نشست جهانی یونسکو بود. کنوانسیون تصویب شده ۱۹۷۰ که در زمان صلح بار اجرایی دارد، خرید و فروش آثار باستانی به یغما رفته را ممنوع و پولیس بین المللی (انترپول) را وظیفه دار شناسایی و پیگرد قانونی خلاف ورزان کرده است. بر بنیاد این معاهده جلوگیری از بیرون و یا داخل کردن آثار باستانی و فرهنگی توسط دزدان، سوداگران و خریداران، وظیفه آن دولتی است که آن را تصویب کرده، در پای آن امضا گذاشته، به آن پیوسته و از آن پشتیبانی می کند. معاهده تصویب شده در سال ۱۹۹۵، تأکید بر آن کرد که تلاش های بین المللی در پیش گرفته شود تا آثار فرهنگی دزدی شده و غیر قانونی به جای دیگری برده نشود؛ بلکه برگردانیده شوند و علیه خریداران گام های حقوقی و قانونی برداشته شود.

پروتوکول دوم کنوانسیون ۱۹۵۴، در نشستی که از سوی یونسکو در شهر لاهه در ۲۶ مارچ ۱۹۹۹ برگزار شد به تصویب رسید. در این همایش برای از میان برداشتن دشواری های شکلی و ماهوی موجود در معاهده ۱۹۵۴ رایزنی شد که دستاوردش همین پروتوکول دوم بود. این دستاورد، پیشرفت چشمگیری در کارزار حقوق بین الملل در زیر نظر گرفتن کار شیوه ی نگهداری از داشته های فرهنگی در برابر زیان های برخاسته از جنگ، پنداشته می شود.

در هفتمین نشست یونسکو در پاریس (۱۶ نوامبر ۱۹۷۲)، کنوانسیون نگهداری از داشته های تاریخی، فرهنگی و طبیعی جهان به تصویب رسید. بر بنیاد آن کلیه کشورها، وظیفه ی الزامی پاسبانی از داشته های جهانی شناخته ی فرهنگی و طبیعی را به دوش دارند. افغانستان در ۲۰ مارچ ۱۹۷۹ به این کنوانسیون پیوست.

حال باید یکایک برشمرد و دید که با وجود ویژه شدن سند های با اعتبار جهانی، دزدان و قاچاقچیان درونی و بیرونی به چه تبهکاری هایی علیه آثار فرهنگی - هنری و داشته های تاریخی و یافته های باستانشناسی افغانستان، دست یازیدند و چه جفا هایی را در حق معماری های هنری - تاریخی، میناتور کاری ها، نسخه های خطی دست نویس، کتاب ها و کتابخانه ها، مکان های تاریخی و گردشگری و دیگر قطعه های دارای ارزش هنری و باستانشناسی، موزه ها، بایگانی ها و بنگاه های فرهنگی و آثار تاریخی، روا داشتند.

بنابر گزارش ها و گفته های کارشناسان، ده ها و صد ها قطعه ی خرد و بزرگ یافته های باستانشناسی و داشته های فرهنگی به یغما رفته ی افغانستان، تا هنوز گالری های هنری و مجموعه داران خصوصی کشور های جهان را زینت می بخشد و بسیار اندک از این آثار به افغانستان برگردانیده شده است. شوربختانه برای یافتن و بازگرداندن همه ی آثار دزدیده شده که از ارزش جهانی برخوردار هستند کار پیگیری در پیش گرفته نشده است؛ همین گونه سرنوشت شمار زیادی از آثار تاریخی افغانستان ناروشن است و تا کنون دولت و نهاد های جهانی موفق به باز گرداندن آنها نشده اند.

از سال ۱۹۹۲ تا بر اندازی امارت طالبان، استفاده جویان، ده ها قطعه ی باستانی افغانستان را از موزیم ملی، چپاول کردند. از پیامد موشک پرانی ها، بنای این بنگاه گنجینه های تاریخی آتش گرفت و سقف آن فرو ریخت و برخی آثار زیر خاک شد و شماری هم سوخت.

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "ویرانی گسترده در کابل" در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۵ / ۴ / ۱۹۹۴ آمده است (برگردان):

"شاهدان عینی گزارش دادند، که از برج ساعت (برخوردار از شهرت تاریخی) تنها یک توده ی سنگ باقیمانده است. مسجد آبی رنگ تا هنوز در جای خود است؛ لیکن چرک و سیاهی آن را بد نمود نشان می

دهد. موزیم ملی در جنوب غرب کابل تا سنگ تهادب ویران شده است. بسیاری از آثار هنری با ارزش - زیور های طلائی، سکه ها، ظروف کرامیک و تندیس ها - چیز هایی که در نخست در یک جای امن برده شده بودند؛ ولی در ماه های پایانی، خرابه های موزیم چندین بار از سوی مجاهدین چپاول شد. بنابر گفته ها، باید ۸۰ در صد داشته های موزیم، از زمره ی آنها، همه ی ۳۵۰۰۰ سکه ی گردآوری شده، ناپدید شده باشند. از پشاور گزارش رسیده است، که در آنجا در بازار به گردشگران سکه های انتیک [برای فروش] پیشکش می شود.

آشکار شد که افزون بر کابل، غارتگری ها و ویران کردن ها در جا های دیگر نیز رخ داده است. گزارش تأیید نا شده می رساند، که بر پیکره های ایستاده ی بودا در بامیان که در صخره ها تراش شده به هدف تمرین ، با مرمی شلیک می شود."

تنها این نبود که از سوی حکومت در برابر دزدان و قاچاقچیان آثار باستانی - هنری و فرهنگی، اقدامی صورت نمی گرفت و بی پروایی نشان داده می شد؛ بلکه حتی خود دولت به فروش دارایی های همگانی دست زد.

در این باره در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " دو چهره ی اقتصاد افغانستان " به قلم مصطفی دانش نشر شده در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۰ / ۹ / ۱۹۹۵ آمده است (برگردان):

" حکومت در کابل ذخیره طلا بانک شاهی ارگ را، که در قصر ارگ گذاشته شده بود و پستوانه پول افغانی شمرده می شد، به فروش رسانید. همچنان داشته های موزیم ملی - آثاری که دیگر هرگز تولید شده نمی توانند به فروش رفتند. تندیس طلائی مرد مشهور شمشیر در دست، یک اثر از زمان پیش از میلاد، ناپدید است. کمر بند طلائی با داشتن پیشینه ۴۰۰۰ سال، الماس ها و شماری زیادی از سکه های با ارزش گم اند. "

جالب و درخور توجه شاید این باشد که امارت اسلامی طالبان نیز از دزدی آثار هنری - فرهنگی و رسیدن زیان به آنها و ویران کردن نهاد های آموزش و پرورش و به هدر رفتن ساعت های درسی و کتاب سوزی ها، سخن زده و ابراز تأسف کرده است، بی این که عملکرد و رفتار بی خردانه ی خود را در برابر دانش و فرهنگ ملاک داوری قرار دهد. لیکن این ژاژ خایی و طفره رفتن ها نمی تواند تبهکاری ها و رفتار های وحشیانه ی این گروه خونخوار و ضد فرهنگ - هنر و دانش را پرده پوشی کند.

رادیو صدای آلمان (DW) به تاریخ ۲ / ۹ / ۱۹۹۷ بر بنیاد خبر صدای شریعت ( ۳۱ / ۸ / ۱۹۹۷ ) وابسته به طالبان، این خبر را به نشر سپرد(برگردان):

"... در کنار زیان های اقتصادی، زیان های رسیده به آثار فرهنگی بسیار بزرگ است. در جنگ ها بیشتر از ۳۵۰۰ مکتب ویران شد... تنها در اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ ( ۲۱ / ۵ / ۱۹۹۷ ) زیان های رسیده به آموزشگاه ها در کابل به ۱۵ میلیون دالر می رسد. پولی تخنیک کابل و دانشکده ی پزشکی بیشتر از چندین میلیون دالر آسیب دیده اند، ده میلیون ساعت درسی از دست رفته است. در کنار دیگر مسایل، ۵۰۰۰۰ جلد کتاب چاپ نا شده که تألیف استادان دانشکده ی پزشکی بود، از بین رفته است.

نزدیک به ۱۰۰۰۰۰۰ قطعه اثر هنری گوناگون از موزیم ملی افغانستان دزدیده شده است، ۱۰۰۰۰۰۰ سکه ی طلائی که ارزش آنها سنجش شده نمی تواند، دزدی شده است. دو جلد قران دست نویس که ارزش آنها به میلیون ها دالر می رسید، در جمله آثار هنری به غارت رفته، بوده اند. یک جلد آن در چنداول در باجور در پاکستان در ایالت شمال غرب به قیمت ۸۰۰۰۰۰ روپیه پاکستانی به فروش رسید؛ لیکن جلد دیگر آن گم است. نزدیک به ۵۹۶ اثر هنری از گالری ملی دزدیده شده است.

۱۵ پایه ماشین چاپ خرد و بزرگ در کابل به تاراج رفته است. بر پایه سنجش امروزی ارزش ماشین ها به یک میلیون دالر می رسد. افزون بر ماشین های چاپ، صد ها کتابخانه ی کوچک و بزرگ ویران شده است. سنجش می شود که تنها در شهر کابل ۱۰۰ میلیون جلد کتاب را دزدیده اند و یا در آتش سوزاندند. زیان های رسیده به دانشگاه کابل ۶۰ میلیون دالر تخمین زده می شود. از دست رفتن ۲۱ میلیون ساعت درسی در صدر همه قرار دارد. در دانشگاه کابل ۱۵۰۰۰۰۰ جلد کتاب در بخش های هنری، دانش، تاریخ و رشته های دیگر به زبان های گوناگون که شمار کل آنها در آغاز سال ۱۳۷۱ خ ( ۲۱ مارچ ۱۹۹۲ ) به اندازه ی دو میلیون جلد می رسید، موجود بود."

در رسانه های همگانی جهان ژرفای به غارت رفتن داشته های فرهنگی مردم افغانستان به تصویر کشیده شده است و کوشش های فراوانی برای به دست آوردن و برگرداندن قطعه ها به راه افتید که شوربختانه نتیجه ی چندانی در پی نداشت.

Thomas Ruttig در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۲۱ / ۱۱ / ۱۹۹۷ در بخشی از یک نوشته زیر تیتیر " آثار هنری، بودجه جنگ را پر می کند"، " گنجینه ی هنری افغانستان در جنگ شهروندی نابود شد و یا به غنیمت گروه های جنکی در آمد. جنگجویان آثار هنری را به مجموعه داران فروختند تا هزینه ی جنگ را برآورده کنند. بسیاری از آثار هنری ناپدید است" نگاشته است ( برگردان):

" خیلی حیران کننده است که ملا عمر رهبر طالبان در نیمه ماه اکتوبر وعده سپرد که پیکره های ۲۰۰۰ ساله ی بودا را نگه می دارد. او گفت: یکی از آموزش های اسلام این است که مذهب های دیگر تحمل شود.

با جرأت گرفتن از این سخنان Enrico de Maio سفیر ایتالیا در پاکستان به کابل پایتخت افغانستان سفر کرد. پیوست به خواست رییس نگهداری داشته های فرهنگی افغانستان (Spach)، وی نیز از طالبان خواهش بعمل آورد که یک برنامه برای ترمیم کاری ساختمان های مهم ارائه و نام یک پروژه را ویژه کنند که به کمک مالی خارجی ساخته می شود. هزینه ی مالی نهاد (Spach) را ایتالیا، اسپانیا، یونان، هلند و یونسکو می پردازند.

به یقین شمار زیادی از قطعه های پر بها گم است، بویژه از موزیم ملی مالامال از آثار باستانی در دارالامان، از دست رفته است. دو قطعه ی بسیار مهم موزیم که در سال های گذشته در آنجا دیده شده بود:

تندیس سنگی بدون سر کنشکا پادشاه، فرمانروای نیرومند زمان کوشانی ها در شمال افغانستان که نزدیک با آغاز سده دوم میلادی در آسیای میانه و هند حکمرانی می کرد، همچنان کتیبه ی سرخ کوتل که در آن برخی حروف [الفبای یونانی] حک شده بود، ناپدید است.

بسیاری داشته های فرهنگی در کام جنگ ها فرو رفته است. در آغاز دهه ی هشتاد مجاهدین رسم های پیش از اسلام را در موزیم هده از بین بردند. بمباران های قوای اتحاد شوروی در هرات در غرب افغانستان به یادگار های تاریخی قرون وسطی که یونسکو آنها را از زمره ی بازمانده های فرهنگی جهان شمرده است، زیان های جبران ناپذیری رسانید. پس از آن که طالبان شهر را اشغال کردند به غارتگری خود ادامه دادند.

بسیاری قطعه های باستانی از موزیم ها به سیف های مجموعه داران غربی، جاپانی و عرب ها راه یافتند. میناتورکاری های بگرام از موزیم کابل و قطعه های شهوت انگیز ساخته شده از دندان فیل به سبک هندی، بنابر گفته ی نهاد (Spach) به بهای ۲۰۰۰۰۰۰ پوند استرلینگ از راه اسلام آباد و لندن به شرق نزدیک رسید.

کلیه ۳۵۰۰۰ سکه های گردآوری شده در موزیم ملی تا اندازه ی قطعه های از زمان ساسانی ها و کوشانی ها، ناپدید هستند. ورق طلایی روپوش رسم های میناتوری، برداشته شده است. در سال ۱۹۹۴ در جنگ ها بین مجاهدین، آثاری که در موزیم به نمایش گذاشته شده بود، ناپدید شده اند.

نهاد (Spach) توانست تنها ۱ بر ۳ بخش آثار را رده بندی کند و در یگانه زیرخانه ی با امن در پایتخت افغانستان در هتل کابل، جایی که [رو به روی] آن بانک ملی قرار دارد، نگهداری کند. تنها تا یک اندازه پارچه های شکسته (Fragmente) آثار از زیر آوار بیرون کشیده شدند و خاک آنها را غربال کردند. لیکن حکومت کابل که از سوی طالبان بیرون رانده شد، از این هتل به جای یک مرکز بازرگانی پر رونق آثار هنری استفاده می کرد. تا به امروز آثار به گونه ی یکه یکه در بازار های پاکستان عرضه می شوند. نهاد (Spach) موفق شد فرتور قطعه های مهم را در شبکه های جهانی بگذارد.

در این کار، پیش از همه بانو Nancy Hatch Dupree شهروند ایالات متحده آمریکا گام گذاشت و تلاش هارا سر دست گرفت و فعالیت خود را از پشاور از درون سازمان های خارجی وابسته به دولت ها تنظیم کرد. واپسین گزارش پیرامون [سرنوشت] یافته های باستانشناسی خیلی با ارزش افغانستان - آن یافته هایی که باستانشناس روسی Wiktor Sariani از طلا تپه در کنار رود آمو، بیرون آورد، از سوی وی ارائه شده است...."

روزگار آرشیف ملی افغانستان بدتر از موزیم ملی بود. در این آرشیف به صد ها نسخه ی نفیس قلمی - خطی- هنری، فرمان های شاهی از زمان های گذشته، کتاب های تاریخی - ادبی - فرهنگی - معاهده ها و قرارداد ها... موجود بود که شوربختانه بیشترین آنها به یغما رفته و یا طعمه ی آتش مرمی ها و موشک ها شدند.

جنگجویان گروه های مجاهدین، از کتاب های کتابخانه ی عامه کابل، به جای چوب سوخت کار می گرفتند و به این گونه داشته های تاریخی مردم افغانستان را بدون به کیفر رسیدن نابود کردند.

### ج:- نابود کردن نهاد های سیاسی، زیر ساخت های اقتصادی و اجتماعی و ویرانی ساختمان های اساسی و مدنی

از نگر مفهوم واژگانی، واژه ی تخریب: ویران کردن و خراب ساختن را معنا می دهد. از دید حقوقی نیز در گفت و گو و کنجکاوی بر سر تباه کردن بنیاد ها و خراب نمودن داشته ها و دارایی ها ( شخصی و دولتی) کاربرد دارد. لطمه زدن قصدی را به بخشی و یا در کل به داشته های مادی و معنوی و دارایی های شخصی و همگانی مردم که به نابودی و یا از کار افتیدن آنها می انجامد، تخریب کاری می گویند. دست زدن به تخریب ملکیت های دولتی و اجتماعی به مفهوم سلب آسایش مردم، بر هم زدن نظم همگانی، اخلال نظم و آسایش و آرامش است. ولی در مورد ملکیت های شخصی، اصل های پذیرفته شده ی بین المللی، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر و فیصله های الزامی نهاد های جهانی با اعتبار شناخته می شود و بر پایه ی رهنمود :

" حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن، شغل اشخاص از تعرض مصون است " گام بر می دارند. واژه ی تخریب را نابود کردن، آتش زدن و سوزاندن و عملکرد هایی که با ترس و وحشت همگانی همراه باشد، نیز معنا کرده اند.

کنون با در دست داشتن مفهوم واژه تخریب، باید دید که از اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ خ تا بر اندازی خوننای طالبان؛ تنظیم های جهادی و گروه طالبان بر سر ملکیت ها و دارایی ها شخصی و همگانی مردم، چه بلا هایی را آوردند.

از همان روز نخست در پایتخت و استان ها: ساختمان دفتر های دولتی ( جمع: میز و چوکی، وسایل دفتر داری و ترانسپورتی)، پایگاه های اقتصادی ( تولیدی، بازرگانی، خدماتی)، شبکه ها ( برق رسانی، آبرسانی، مخابرات، ترانسپورت هوایی ملکی و زمینی)، جایگاه ها و آبدیه های تاریخی، فرارگاه های نظامی و امنیتی، فرودگاه های ملکی و نظامی، هواپیما ها ( مسافربری، نظامی، بمب افکن ها)، دانشگاه ها و دیگر نهاد های آموزش عالی و مسلکی، آموزشگاه ها، موزه ها، آرشیف ملی، سینما ها، تالار های نمایش، کتابخانه ها، بیمارستان ها، هتل ها ( کابل، آریانا، انترکانینتال، باغ بالا )، قصر های تاریخی ( باغ بابر، چهلستون، دارالامان، عمارت بالا حصار)، تپه ها ( مرنجان، بی بی مهر، وزیر محمد اکبر خان، کوه تلویزیون )، کوچه ها و خیابان ها ( کناره های جاده ی سیلو تا کوته سنکی، افشار، کارته مامورین، کارته سوم، کارته چهارم، دشت برچی، قلعه شاده، مکروریان ها، کارته پروان، خیر خانه... )، گدام های راهبردی نیرو های دفاعی و امنیتی ( ارتش، پولیس، امنیت) و ذخایر اداره ی مواد نفتی و گاز مایع، بس های شهری ( ملی بس، سرویس های برقی، وسایط مهار آتش ( اطفائیه) و ماشین های پاک کاری شهرداری کابل... هدف قرار گرفتند و یا چپاول شدند و یا در زیر باران هزار ها موشک ( بویژه موشک های سکر ۶۰) حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و در حمله های دفاعی جوابی سوختند، ویران شدند و یا به سختی زیان دیدند.

تاخت و تاز های پی در پی نظامی گروه های جنگی بر استان ها، شهر ها و روستا ها و شلیک هزار ها موشک، هزار ها گلوله تانک و توپخانه، هزار ها مرمی هاوان، صد ها هزار مرمی کلاشینکف، پرتاب صدها بمب از بدنه ی بمب افکن ها و کاربرد همه گونه های ابزار جنگی سبک و سنگین دیگر؛ سوای به جا ماندن ده ها هزار کشته و زخمی در میان شهروندان، چنان خرابی های وحشت آور و ویرانی های بی شمار را به وجود آورد که نمونه ی آن در صد سال پسین در منطقه دیده نشده است.

بر بادی ها و خرابه های باقیمانده از کارنامه های گروه های جنگی در افغانستان در دهه ی خونین، خاطره ی دردآور خرابی های به جا مانده از جنگ جهانی دوم در برخی شهر های بزرگ اتحاد جماهیر شوروی و در شهر های مهم کشور های اروپایی، بویژه آلمان و فرانسه را به یاد می آورد.

ولی با به میدان آوردن گروه طالبان بر بنیاد برنامه های آی اس آی و حزب های مذهبی پاکستان و اشتراک سازمان دهشت افکن القاعده در جنگ ها، روند ویرانی زیر ساخت های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نابود کردن نهاد های ادبی، فرهنگی، آموزشی و پرورشی بسیار تکان دهنده به پیش برده شد و شکل دشمنی آشکار با ادب و فرهنگ و زبان قوم ها را به خود گرفت و با مردم بدتر از گذشته با وحشت و خشونت برخورد شد.

وحشیگری و تبهکاری های طالبان در برابر شهروندان افغانستان تا آن اندازه گوناگون و گسترده بود، که کارنامه های تبهکارانه ی گروه های جنگی دیگر را به فراموشی سپرد. یادآوری بزه کاری و عملکرد های وحشیانه ی طالبان، مو را در بدن انسان راست می کند.



چند نمونه از ویرانگری ها و خرابکاری های طالبان ، که در رسانه های همگانی جهان بازتاب داده شده است:

- در گزارش سالانه ی سازمان عفو بین الملل (سال ۱۹۹۷) آمده است (برگردان):

" در جنگ های ایستایی ناپذیر، خانه های شهروندان ملکی را هدف وار ویران کردند. به تاریخ ۲۲ اکتوبر ملیشه های طالبان در منطقه Sarcheshma در شمال کابل در یک اقدام انتقام جویانه کم از کم ۱۱۶ خانه را آتش زدند؛ زیرا باشندگان روستا در برابر آن نیرو هایی که بر ضد طالبان می جنگیدند، ایستادگی نکردند."

- در نشریه سازمان عفو بین الملل ( News Service 103/ 99 )، ( AI Index, ASA 11 / 10 / 99 )، آمده است (برگردان):

" از یادداشت های به دست داشته ی سازمان عفو بین الملل بر می آید و هم گزارش شده است، که افزون بر کشتن و زندانی کردن شهروندان ملکی از سوی طالبان، در دو ماه پایانی در روستا ها در بامیان به رسم انتقام گیری در یک گام انتقام جویانه، بیشتر از ۲۰۰ خانه به آتش کشیده شده است . بنابر گفته ها این کار در می ۱۹۹۹، صورت گرفته و آن خانه هایی را در بر می گیرد که در روستا های دوکانی و حیدر آباد هستند. در ماه مارچ و اپریل بر پایه گزارش ها روستا ها در امتداد سرک شیر - بامیان، از آن زمره روستای شش پل و آهنگران، تا سنگ تهداب در آتش سوختند."

در گزارش سالانه سازمان عفو بین الملل (سال ۲۰۰۰) آمده است (برگردان):

" در اگست ۱۹۹۹ در ادامه ی سیاست کوچ دادن جبری شهروندان [از محل بود و باش اصلی شان ] در شمال کابل، طالبان به گونه ی سازمان یافته خانه های تاجیک های باشندده در منطقه را به آتش کشیدند، کشتزار های غله ( گندم، جواری، جو، شالی، باقلی، چاودار، ماش و غیره) را از بین بردند و سازو برگ کشاورزی را نابود کردند. بر پایه ی گزارش ها، طالبان در کابل و جای های دیگر، هزار ها کودک و مرد های جوان را از خانواده های نادار، به خدمت گرفتند که تاک های تاجیک ها را در تاکستان ها از ریشه بیرون بکشند و سرچشمه های آبیاری آنان را ویران کنند."

- در یک یادداشت کوتاه در روزنامه ی Frankfurter Rundschau تاریخ ۳۱ / ۸ / ۱۹۹۹ آمده است (برگردان):

" کابل، ۲۹ اگست: جنگجویان طالبان حاکم در افغانستان، در جای های تازه اشغال شده در شمال کابل، ساختار های کشاورزی را از بین بردند. آنان با این کار خود، گزارش های سازمان ملل را در این مورد تأیید کردند. آنگونه که مولوی عبدال لطیف منصور وزیرکشاورزی طالبان در پایان هفته به آگاهی رسانید، که باغ های پراز درخت های میوه و کاریز های آبیاری در وادی شمالی را ویران کردند؛ زیرا جنگجویان گروه های مخالف از ساختار های کشاورزی برای حمله بر نیرو های طالبان استفاده می کردند.

گفته های مقام های سازمان ملل متحد می رساند: طالبان پس از کوچ دادن جبری ۹۰۰۰۰۰ شهروند از منطقه، خانه های آنان را از بین بردند، کشتزار های گندم را نابود کردند و مواشی آواره شدگان را کشتند. در شورای امنیت سازمان ملل متحد به روز جمعه به گونه ی بی پیشینه و آشکارا، پاکستان زیر انتقاد قرار گرفت . بر پاکستان صدای اتهام زدن ها بلند است که در جنگ افغانستان با واگذاری جنگ ابزار و گسیل جنگجویان از طالبان پشتیبانی می کند. ایالات متحده آمریکا، روسیه و هالند بی پرده از پاکستان خواستند( در شورای امنیت چنین خواستن ها به ندرت پیش می آید ) که به پشتیبانی از طالبان پایان دهد."

- در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "بازار پشیمانی و عفو" در روزنامه ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۲ / ۲ / ۲۰۰۰، از قلم Peter Münch آمده است (برگردان):

" زندگی را در کابل، ترس و تهیدستی نا امید کننده در خود بازتاب می دهند. در طرف های پایین تر از قصر شاهی در شمال شهر، یک منطقه ی ویرانه قرار دارد، که در گذشته در آنجا ۳۰۰-۴۰۰ هزار شهروند خانه داشتند و زندگی می کردند. تا آن جایی که دید چشم یاری می رساند: چیز دیگری دیده نمی شود به جز از خانه های ویران که سنگ تهداب آنها مانند دندان های فرسوده، آسمان را می بینند."

بدترین و نابخشودنی ترین جفا ها و تبهکاری ها را گروه های جنگی جهادی و ملیشه های طالبان، به مانند دیگر بخش های زندگی، در حق داشته های تاریخی، گنجینه های باستانی و یادگار های باستانشناسی افغانستان به خاطر زدودن پیشینه ی شناسایی تاریخی مردم، روا داشتند. گنجینه های باستانی و یافته های باستانشناسی افغانستان نه تنها چپاول شدند؛ بلکه بسیاری از آنها را شکستند، ویران و نابود کردند و در آتش انداختند و سوختاندند.

حکومت طالبان در برابر داشته های تاریخی، آبده ها و یادگار های فرهنگی مردم افغانستان بسیار با بدبینی و تعصب برخورد می کرد و کمر بر نابودی آنها بسته بود. این خشم و خشونت طالبان در نابود کردن یادگار های تاریخی در افغانستان، سبب شد که اتحادیه اروپا و برخی کشور های دیگر موضع گیری روشن تری از خود نشان دهند.

اتحادیه اروپا با پخش یک آگاهی نامه، در پیوند به نگهداری داشته های فرهنگی افغانستان و تصمیم طالبان برای نابود کردن آنها، واکنش نشان داد (برگردان):

" بروکسل: ۱۴ می ۱۹۹۷

اتحادیه اروپا از ژرفای قلب نگران است. شماری از نمایندگان طالبان تهدید کردند که " پیکر های بودا در بامیان"، این شاهد بی زبان گنجینه پر بهای فرهنگی افغانستان و یک اثر باستانشناسی دارای ارزش سنجش ناپذیر، را به هوا می پرانند.

اتحادیه اروپا از ویران کردن محل های باستانشناسی و آبده ها و یادگار های تاریخی ابراز تأسف می کند.

اتحادیه اروپا از واپسین اطمینان بخشی نمایندگان حلقه های رهبری طالبان، که دو پیکر بودا را ویران نمی کنند، از ته ی دل خوشحال است.

اتحادیه اروپا می خواهد از فیصله های آمده در قرارداد ۲۳ نوامبر ۱۹۷۲ درباره ی پاسبانی از داشته های فرهنگی و طبیعی، یادآوری کند. در زمره ی کشور هایی که فیصله های این قرارداد را به رسمیت شناخته اند، یکی آن افغانستان است. بنابر آن پیش از همه، سلسله ی از اجرای وظایف این خواهد بود که گام هایی برای ثبت، پشتیبانی، نگهداری، پاسبانی و ارزشمندی گنجینه های فرهنگی و طبیعی زیر اداره ی خود، برداشته شود تا واگذاری آنها را به نسل های آینده پایندانی کرده باشند."

" پیکر های بزرگ (۵۳ متر) و کوچک (۳۸ متر) بودا در بامیان، بلند ترین و بزرگ ترین هیکل سنگی در جهان است که حتا از خرابکاری های ارتش چنگیز خان، در امان باقیمانده بود.

در زمانی که جنگ ها شدت می گرفت و نشانه هایی از کشیده آن به بامیان نیز دیده می شد، کلیه شهروندان خارجی آنجا را ترک گفتند. در همین هنگام بود که پیکر های بودا را هر گونه خطر تهدید می کرد. لیکن Paul Bucherer رییس انیستیتوت افغانستان در سویس در هماهنگی با وزارت خارجه سویس و در یافت کمک های مالی از آن وزارت، به بامیان سفر کرد تا کار ترمیم را راه اندازی کند. با سپری شدن چند روز اندک به وی این پیروزی دست داد که به کمک انجیران و کارکنان مسلکی در محل، کانال های پر از سنگ و خاک را پاک کاری و از رخنه کردن بیشتر آب به دیوار های نقاشی شده جلوگیری کند. Paul Bucherer از پیکر ها فرتور برداری و از وضعیت آنها مستند سازی کرد؛ ولی هیچ سودی در پی نداشت، سرانجام گروه وحشی طالبان آنها را انفجار دادندو پس از آن جشن و خوشحالی بر پا داشتند و یک صد راس گاو را کشتند. ملا عمر رهبر این گروه وحشی دستور داد که گوشت گاو ها را در بین شهروندان گرسنه بخش کنند.

برای پوره کردن سخن در این بخش، سه نوشته که به این موضوع پیوند دارد، یک یکی پی دیگر آورده می شود:

۱- در مجله ی هفتگی آلمانی Der Stern تاریخ ۲۷ / ۹ / ۱۹۹۹ در یک نوشته زیر عنوان " بت های بدون سر در بامیان" از قلم Tilman Müller آمده است:

" شاهدان گنگ، تندیس های ۱۵۰۰ ساله ی بودا در بامیان در صخره های هندوکش، آمدن و رفتن ارتش های غارتگر را دیده اند: از آن زمره باند های کوچی منگولیایی و در پایان مهاجمان شوروی. ولی هرگز بت های مشهور ۳۶ و ۵۳ متره " بزرگ ترین مجسمه های ایستاده ی بودا در جهان " دچار چنین خساره ی بزرگی نشده بودند، به جز اینکه در این تازگی ها " جنگجویان خدا" به بامیان تاخت و تاز کردند: طالبان متعصب.

در شهر کوچک که به فاصله ۲۰۰ کیلومتر از کابل دور است، آنان (طالبان) صادر کنندگان مذهب، سر مجسمه ی کوچک را با دینامیت پرانندند. در گذشته هر سال هزار ها گردشگر به تماشای این دستاورد عالی فرهنگی از زمان تولد عیسی مسیح [به این کشور] می آمدند.

پژوهشگر سرشناس سویسی درباره ی افغانستان، Paul Bucherer، در تابستان سال پار توانست از پیکر ها بسیار به خوبی عکسبرداری کند. قسمت عقبی سر و گوش های فیگور و روی بودا را می توان به خوبی شناخت و دیده می شود که ماسک های چوبی کار شده با آب طلا با پیشینه صد ها سال، کنون وجود ندارند. همچنان یک سال پیشتر بخش های چین خوردگی پلستر شده با گچ ظریف در وضعیت خوبی قرار داشت.

کنون این انتیک جاودانه از پیامد فیر های تانک طالبان زخم خورده است. این زخم ها را عکس هایی نشان می دهند که یک بانوی عکاس آماتور آماده کرده و می خواهد از ترس انتقام گیری بنیادگرایان مذهبی طالبان نامش آشکار نشود. آنان (طالبان) در بین جنگجویان خود نابودی " همه ی آثار هنری غیر اسلامی " را تبلیغ می کنند؛ ولی از دستور Vandalismus (ویرانگری آمیخته با جرأت) خود به [خارجی ها] همیشه انکار می ورزند.

همچنان به Ang Kor Vat که در سده ی دوازدهم در Tempelstadt (شهر مذهبی) در گستره ی حاکمیت خمر ها در کمپوچیا امروزی به وجود آمد، تندیس های بودای افغانستان در زمره ی یادگار های فرهنگی جاودان و با ارزش آسیا شمرده می شوند. " وحشیگری در بامیان " به گفته ی Bucherer " مفهوم از دست دادن بهای بزرگ " را می دهد. این سخن پیش از همه در مورد نابودی شمار زیاد نقاشی های روی دیوار صدق می کند.

نمایش هایی از دنیای باور های بودایی - از جمله فرتور های زنان که با لباس نازک آراسته بودند. نقاشی های بی نظیر روی سنگ ها و غار ها که از زمان های

Gandhara ( محل قدیمی هندی برای همواری های پشاورجایی که از پیامد پیشروی های اسکندر کبیر در میدان جنگ، یک هنر بزرگ بودایی به نام گندهارا به وجود آمد و صد سال پیش از میلاد و پنج صد سال پس از تولد مسیح دوام پیدا کرد. ) (برگردان از فرهنگ آلمانی Das große Lexikon in Farbe بنگاه نشراتی Zweiburgen شهر Weinheim، سال چاپ: ۱۹۸۵) نمایندگی می کردند و در آنها هنرمندان (نقاشان) یونانی در افغانستان برای نخستین بار نمایش بودا را بازتاب دادند. [نزدیک] به همه ی قشر گچ کاری شده (Farbfresken) در ماه گذشته با چاقو (کارد) از روی گل اصلی تراش شده و به جای دیگری برده شده است. این تنها کار طالبان نیست؛ بلکه همیشه غارتگران به نمایندگی از تاجران [آثار عتیقه] فعال بودند، تاجرانی که دزدی آثار هنری را از کشور همسایه - پاکستان سازماندهی می کنند. شماری از عکس ها که از کالک روی دیوار ها " Fresken = نقاشی های روی دیوار که بالای پلستر کاری گچ در حالت نمناک صورت می گیرد " کار شده بودند در گذشته به صدر بازار (Saddar Bazar) در شهر سرحدی پشاور برده شده است.

به گفته ی صاحب یک مغازه ی انتیک فروشی: " او نمی خواهد یک قطعه ی کوچکی از آثار زمان Gandhara را کمتر از ۵۰۰۰۰۰ دلار به فروش برساند " یک قطعه عکس ۶۰×۴۰ سانتی متر از بامیان دو چند قیمت دارد.

در نزد مالکان انتیک فروشی ها پول به دست آمده از تجارت هیروئین بسیار اندک شستشوی می شود. فرتور های قدیمی [از بت های بامیان] و تریاک تازه همیشه از افغانستان از یک راه می گذرد و بیشتر وقت با یک واسطه ی ترانسپورتی. مواد مخدر را همه ساله طالبان به ارزش ۲۰ میلیارد دالر از کشتزار ها تولید می کنند. در صدر بازار فروشندگان چنین هیاهوی سر می دهند: " با یک صد هزار دالر یک اثر انتیک بخريد و دو کیلوگرام هیروئین طور بخشش به تو داده می شود."

در سراسر افغانستان که از ۲۰ سال بدین سو غرق در بی نظمی و جنگ است، دزدی و فروش آثار با ارزش فرهنگی روان است. موزیم ملی کابل بار بار چپاول شد. برای نجات دادن آنچه که امکان نجات دادن آن وجود دارد، Bucherer در محله ی Bubendorf در شهر Basel یک موزیم افغانستان را گشوده است. در این موزیم باید تا آن زمان آثار تسلیم داده شود که جنگ در افغانستان پایان می یابد و وضعیت برای باز گرداندن آثار [به موزیم ملی در افغانستان] فراهم می آید. Bucherer موفق شد که توافق " جنگجویان خدا " را در افغانستان در این برنامه به دست آورد: " طالبان می خواهند در برنامه ی [تسلیم دهی] اشیای قیمتی به موزیم انبازی کنند."

۲- در نشریه سازمان عفو بین الملل: آینه ی مطبوعات (Presspiegel) شماره ۵۴ ماه می ۲۰۰۱، در یک نوشته زیر عنوان " پایداری در ضدیت با تخریب آثار فرهنگی در افغانستان افزایش می یابد " آمده است:

" پاریس / برلین ( آژانس خبر رسانی آلمان dpa): جامعه ی بین المللی می خواهد با تلاش پیگیر از ویران کردن برنامه ریزی شده ی آثار فرهنگی در افغانستان جلوگیری کند. مدیر عمومی یونسکو، Koichiro Matsuura به روز چهارشنبه علیه آنچه که افراطی های اسلامی طالبان فرو اندازی پیکر

های تاریخی را در نظر گرفته اند، به سختی اعتراض کرد. کشور های عضو اتحادیه اروپا در صدد آن شدند که به روز پنجشنبه یک اعلامیه یکجایی را در پیوند به نگهداری آثار فرهنگی که در خطر نابودی قرار دارند، تصویب کنند؛ بنابر آن سفرای کشورهای اتحادیه اروپا، در شهر اسلام آباد پایتخت پاکستان نشستی را بر پا خواهند کرد. این گفته را یک سخنگوی وزارت خارجه (آلمان) در برلین به آگاهی (dpa) رسانید. یونسکو نیز در این باره، به روز جمعه یک نشست خبری را پیرامون وضعیت در افغانستان، در پاریس برگزار می کند.

عملی کردن فرمان رهبر طالبان ملا محمد عمر یک فاجعه پنداشته می شود. این سخن را Matsuura در دفتر سازمان فرهنگی ملل متحد در پاریس گفت. وی به ملا عمر یک تیلگرام فرستاده و از او خواسته است که " فتوای " خود را پس بگیرد. وزیر خارجه طالبان، وکیل احمد متوکل تأکید کرد که تصمیم گرفته شده عملی می شود.

طالبان در نظر دارند که دو تندیس بزرگ چند صد ساله ی بودا را در بامیان نیز فرو اندازند. این دو پیکر به گونه ی رسمی در لیست داشته های فرهنگی گنجانیده نشده است؛ لیکن اداره ی یونسکو آنرا در رده ی یادگار های بی نظیر جهان می شمارد. حتا [حکومت] کابل در آغاز دهه ی هشتاد پیشنهاد کرد که پیکره ها را در لیست آثار باستانی جهان بگنجانند. ولی این کشور که در بیشتر از دو دهه جنگ ویران شده، نتوانست آنگونه که پیشنهاد کرده بود یک برنامه ی روشن را برای نگهداری تندیس ها پیشکش کند. سفرای دولت های اتحادیه اروپا به روز چهارشنبه در اسلام آباد در یک گفت و گوی تلفونی اوضاع را به بررسی گرفتند. این سخن از طرف سخنگوی [وزارت خارجه آلمان] در برلین در ضمن [دیگر مسایل] به آگاهی رسانیده شد. سفیر ایتالیا و سفیر یونان در روز گذشته در افغانستان بودند تا تصویر روشنی از وضعیت [روان در آنجا] را با خود داشته باشند. بر پایه گفته ها نابود کردن آثار باستانی موزیم ملی در کابل از پیش صورت گرفته است، اینکه [روند] آن تا چه اندازه عملی شده، واضح نیست. شارژدافر سفارت آلمان در اسلام آباد Günter Overfeld از هیأت آلمانی نمایندگی می کرد؛ زیرا سفیر در آن وقت در آن شهر حضور نداشت. این سخن را سخنگوی [وزارت خارجه] یادآور شد. کلیه کشور های اتحادیه اروپا روابط خویش را با کابل از راه پاکستان برقرار کرده اند.

افزون بر آن سریلانکا در پشتیبانی از نگهداری آثار هنری بودایی [در افغانستان] به ابتکار هایی دست زده است. وزیر خارجه Lakshman Kadirgamar از پاکستان، ایالات متحده آمریکا، سازمان یونسکو و دیگر کشور ها خواهش کرد تا به گونه ی گسترده تلاش ورزند که طالبان تندیس های بودا را ویران نکنند، این موضوع را وزارت خارجه در کلومبو به آگاهی رسانید. وزیر خارجه همچنان با نمایندگی های دیپلماتیک هند، تایلند، ماینمار و نیپال در تماس شد تا با مقام های عالیرتبه خویش مشورت کنند و یک راهبرد مشترک را در پیوند به تندیس ها در پیش گیرند.

طالبان که نود در صد قلمرو کشور را اداره می کنند، در افغانستان یک دولت سختگیر مذهبی را تشکیل داده اند و در چوکات آن به نمایش گذاشتن تصویر خداوند بند شده است. Matsuura یادآور شد که دو پیکر بودا در افغانستان مرکزی از ارزشمندی بسیار بزرگ تاریخی برخوردار هستند. آنها نه تنها اجزای بنیادین خاطره ها و شناخت [تاریخی] افغانستان را بازگویی می کنند؛ بلکه بسا وضعیت های فرهنگی و نماد های نوین زندگی را نیز در خود بازتاب می دهند. " فرو انداختن آنها به تغییر تاریخ نمی انجامد، تنها یکی از دارایی های [با ارزش جهانی مردم] افغانستان به غارت برده می شود."

این سرزمین جنگ زده یادگار های غنامند فرهنگ گذشته بودایی را در اختیار دارد. این تندیس ها پیش از همه در امتداد بزرگراه قدیمی ابریشم جا گرفته اند. " از دست دادن ( نابودی ) یادگار های افغانستانی از آن زمره پیکره های بامیان، ضربه [ضایعه فرهنگی] به کل جامعه بشریت شمرده می شود." این سخن را Matsuura بر زبان راند. با اینگونه عملکرد ها، حکومت طالبان نمی تواند در جهان جایی برای خود داشته باشد.

تندیس های ۵۵ و ۳۸ متره که تصاویر ایستاده ی فراغنه ی مصر را به یاد می آورد در قرن چهارم تا قرن ششم پس از میلاد ساخته شده اند و از زمان پیش از اسلام است. اینکه ویران کردن آنها در دست اجرا است، سبب اعتراض ها در سراسر جهان شده است. دبیر کل سازمان ملل متحد، کوفی عنان و حکومت فرانسه از طالبان خواسته اند تا فرمان [تخریب تندیس ها] را اجرایی نکنند. ملا محمد عمر در روز گذشته آشکارا گفت که سبب اندوه او نمی شود هر گاه جهان از این عملکرد شوکه شود. " ما اسلام را بالاتر از هر چیز دیگری قرار می دهیم، " " تنها خداوند توانا، سزاوار احترام و پرستش است " عمر تأکید کرد که او مسؤولیت دارد تا ارزش های اسلامی را تطبیق و نشان دادن تصویر های خدا را بند کند."

۳ - Tomas Avenarius در یک نوشته زیر عنوان " وحشیگری در جای دوکتورین دولتی، طالبان افغان بر آثار هنری با توپ ها شلیک می کنند و جهان [در جلوگیری از آن] تا اندازه ی ناتوان است"، در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۴ / ۳ / ۲۰۰۱، نگاشته است:

" تازه ترین خبر از طالبستان: دو زن در پیش چشم مردم در یک ورزشگاه در [کابل] قرار آگاهی دهی ها به جرم " خود فروشی " به دار کشیده شدند. پذیرفتنی است که این نگون بختان در پایان راه [زندگی] خویش به کلی پوشیده با حجاب بودند. کارکن موظف آویختن به دار خودش به پیروی از قانون های اسلامی در " امارت افغانستان " توجه به خرج می دهد. و به ادامه: در موزیم کابل سر تندیس های بودا دارای پیشینه چند صد سال از بدن جدا کرده شده است. هر گاه پیکره های بزرگ در " سیاست فرهنگی " طالبان جا نداشته باشند، آنوقت با توپ ها به سوی [آثار] هنری شلیک می کنند. فرق نمی کند که چه ارزشمندی را این داشته های باقیمانده از زمان پیش از اسلام در خود نهفته دارند - نکته مهم این است که در جلوگیری از تصویر سازی آمده در قران، از نگر حقوقی از آن استفاده ایزاری می کنند.

در غیر آن، خبر های تازه [و رخداد های جدید] از هندوکش وجود ندارد، تنها همان موضوع های گذشته هستند. جنگ دوام دارد، اسامه بن لادن تروریست که در سراسر جهان در جست و جوی آن تلاش ها روان است، از مهمان نوازی رسمی " امارت افغانستان " خوشحال است، کشور تا هنوز بزرگ ترین تولید کننده ی تریاک در جهان باقی مانده است، طالبان هزینه جنگ خود را از پول فروش مواد مخدر تامین می کنند. کنون ملا عمر رهبر طالبان فرمان از بین بردن کلیه آثار هنری غیر اسلامی را داده است. نامه های اعتراضی از سوی سازمان ملل متحد و حکومت ها می رسند؛ لیکن حیف بر کاغذ: نخست شمار بیشتر رهبران طالبان خواندن و نوشتن را یاد ندارند. از طرف دیگر کسی به پیش این کوردلان مذهبی برای گفتن دلیل و ارائه سند ها رسیده نمی تواند.

این حکومت بربرمنش با اسلام رابطه ی اندک دارد و با عقب ماندگی افغانستان پیوند های آن بیشتر است و [همین گونه] با آن کور بینی مذهبی پیوند می یابد که همیشه در دو راهی برخورد میان مدنیت و عادت های [قرون وسطایی] قرار می گیرد. اسلام طالبان فهم مذهبی ابتدایی روحانیون دهاتی آموزش نادیده است، آن کسانی که در بیچارگی در اردوگاه های پناهندگان بزرگ شده اند. این شیوه دید [و ارزیابی] با روش دشمنی با اسلام پیوند پیدا نمی کند. کم از کم همه دولت های اسلامی از اسلام بودن دوره ی حجر افغانی دوری جسته اند.

ویرانی این سرزمین در سال ۱۹۷۹ با آمدن قوای شوروی آغاز شد(۴). پس از آن ایالات متحده آمریکا جنگ افغانستان را [برای رسیدن به هدف های خود] به ابزار کارزار سیاسی و راهبردی خویش تغییر شکل داد: " جنگجویان خدا" با دالر های امریکایی یک جنگ نیابتی [جنگ به سود آمریکا] را بر ضد مسکو به پیش بردند. پس از بیرون شدن قوای اتحاد شوروی، جنگ شهروندی در گرفت (۴) [نیرو های دفاعی و امنیتی افغانستان چهار سال به تنهایی با دشمنان صلح و آرامش مردم، رزمیدند]. سرانجام حکومت پاکستان، طالبان را " اختراع" کرد و به قدرت رسانید و این نظام دست نشانده [حکومت کوککی] باید در افغانستان برای پاکستان زیر تهدید هند یک منطقه تجارتي [در آسیای میانه] و ساحه ی وسیع [تحکیم نفوذ سیاسی] را [در آینده] تضمین کند. " واقعیت فکر سیاسی " بازی های اندیشه ای که بر پایه آن " شاگردان مدرسه های قران " در کنار دیگر گپ ها، این کشور ویران شده از جنگ داخلی را صلح آمیز می سازند، غلط ثابت شد. شمار زیادی از افغانستانی ها نیز آرزو دارند که در زیر سلطه ی حکومت سختگیر؛ ولی [وابسته به رسم و رواج قبیله ای] در صلح زندگی کرده بتوانند. به زودی بهای این روش روشن می شود: [استفاده] از چوب [برای لت و کوب مردم]، کاربرد وسایل در بریدن اعضای بدن انسان ها و ریسمان [به خاطر بستن دست و پا های انسان و به دار آویختن] ابزار حقوقی روزمره شمرده می شوند، لغت حقوق بشر از واژه نامه کشیده شده است. بانوان از کلیه حقوق محروم اند، دوشیزه ها اجازه ی رفتن به آموزشگاه را ندارند، مادران نباید کار کنند. این همه مسایل با رسم و رواج [قبیله ای] پیوند دارد و در کل با پیشینه اسلام هیچگونه پیوندی نمی یابد. حکومت طالبان یک دولت ایدئولوژیک بوده و با وحشیگری بنا یافته است و در عین زمان یک [نشان] استفاده نا جایز از یک نشانه ی شناخته شده برای موضوع های دیگر، زیر نام مذهب، به شمار می آید. لیکن جهان خود را با این مشکل سازگار کرده بود، کنون به سبب فرو انداختن احمقانه آثار فرهنگی [از خواب] بیدار شده است.

درست است که زمان به طالبان سرحد تعیین می کند. تنها به چه شکل؟ تا کنون تمامی تحریم ها بی تاثیر بودند: افغانستان از فروش (درآمد) مواد مخدر و قاچاق آن، زندگی به سر می برد، هیچ فعالیت بازرگانی وجود ندارد. سازمان های امداد رسانی [بین المللی] خارج شوند؟ این [خواهش طالبان] متوجه [وضعیت زندگی] [میلیون ها انسان گرسنه می شود؛ ولی باید این خواهش به گونه ی هدفمند خفه کرده شود. پیش از همه، کلیه خواسته های طالبان را برای شناسایی رسمی آنان به عنوان حکومت [قانونی] نپذیرند. هر گاه یکبار هم آنها سرتاسر کشور را زیر اداره ی خود در آورند، ناگزیر اند از دیدگاه جامعه مدنی کار

های خود را به پیش برند. پاسخ اساسی به این پرسش که چه چیزی به سر رسد؟ در دست دولت های همسایه افغانستان گیر مانده است. پاکستان، طالبان را به میدان های جنگ فرستاد، مخالفان با جنگ ابزار هایی از روسیه، ایران، ازبیکستان، تاجیکستان شلیک می کنند. بدین گونه این سرزمین قربانی علاقمندی های جیوپولیتیک کشور های همسایه خود شده است و به همین شکل قربانی [سیاست های] طالبان نیز است."

شایان یادآوری است که تبهکاری ها و وحشیگری های گروه طالبان در خصوص ویرانگری و نابود کردن زیر ساخت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، ادبی، خراب کردن و به آتش کشیدن آبادی ها و آبدیه های تاریخی و باستانشناسی در شهر ها و شهرستان ها، همچنان خانه های شهروندان در استان های شمال و شمال شرق کشور، در هزارستان، در پروان و کاپیسا، در شهرستان های شمال کابل؛ ریشه در تاریخ دارد که تهداب آن را امیر عبدالرحمان خونخوار گذاشت و پس از آن با نظام نامه ناقلین و بیدادگری زمامداران آل یحی، تا تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ خ به شکل های گوناگون - گاهی با شتاب و زمانی به آهستگی ادامه پیدا کرد و الگوی شد برای طالبان تبهکار.

تبهکاری هایی را که نادر غدار، هاشم خان جلاد، شاه محمود خان و محمد گل خان مهمند آن فاشیست شناخته شده ی تاریخ؛ در از بین بردن ساختار های زندگی مردم در استان های شمال و شمال شرق و در شمال غرب و در هزارستان و پروان و کاپیسا و شهرستان های شمال کابل - روا دانستند، طالبان وحشی همه ی آنها را دنبال و تکمیل کردند.

محمد گل خان مهمند در تبنانی با نادر غدار و هاشم خان جلاد، با وحشیگری و روش های دشمنانه و از سر تعصب و بدبینی با آوردن قوای نظامی و حشری از جنوب و شرق افغانستان، خانه های مردم شمالی ( پروان، کاپیسا و شمال کابل) را تاراج، باغ های میوه، تاکستان ها و کشتزار ها را نابود کرد، دیوار باغ ها و قلعه ها را با شلیک مرمی توپخانه به زمین انداخت، شهر چهاریکار را نخست ویران و پس از آن خرابه ها را به آتش کشید، شهرستان میر بچه کوت (سرای خواجه) و کوهدامن را چنان ویران کرد و در آتش سوختاند که هیچ جلاد دیگری در این سه سده پسین نکرده بود تا اینکه طالبان وحشی به پیروی از کارنامه های شرم آور این خونخوار تاریخ به عملکرد های همسان دست زدند.

محمد گل خان مهمند، مردم بومی شمالی را جبری کوچ داد و آواره کرد. زمین های کشاورزی آنان را به قوای حشری پکتیایی سپرد و آنان را در خانه های کوچ دادگان جابجا کرد. در کلکان روستا ها را آتش زد، قلعه ها را با گلوله های توپ به زمین اداخت؛ آنچه که طالبان وحشی در شمالی انجام دادند، ادامه و تکمیل همان تبهکاری ها و وحشیگری های محمد گل مهمند بود که به آن سیاست زمین سوخته نام گذاشته شد.



## مداخله بیرونی در امور داخلی افغانستان در ناسازگاری با اصل عدم مداخله

در دهه ی خونین، مداخله ی خارجی در امور داخلی افغانستان، مهمترین عامل تأثیر گذار بر دوامدار شدن رنج و درد شهروندان و ویرانی میهن، بود که به شیوه های گوناگون صورت می گرفت. در نخست باید دانست که " مداخله " چیست، چرا و چگونه صورت می گیرد و چه راهکارهای حقوقی باز دارنده در این راه وجود دارد؟

### مداخله چیست؟

در فرهنگ نامه ی حقوق بین الملل، مداخله: دست درازی و رخنه کردن زورگویانه، همراه با فشار یک دولت و یا یک سازمان (بیرونی)، در امور داخلی و خارجی دولت دیگری، تعریف شده است. دولت های زورگو و مداخله گر می خواهند با استفاده از ابزار فشار (سیاسی، اقتصادی، راهبردی، نظامی)، اراده و نظم روان و شگرد های حاکم را در یک کشور از کار اندازند تا روش ها و شیوه های مورد پسند خود را با رفتار ویژه و به گونه ی جبری در آنجا حاکم کنند. در فرهنگ علوم سیاسی - مداخله یا " دخالت " کارکردی را گویند که با تکیه بر آن یک دولت در پی آن می برآید تا بر بنیاد خواست و اراده ی خود بدون اینکه حق و یا دستاویزی داشته باشد، یک دولت دارای آزادی را وادار کند که در سیاست داخلی و خارجی از رهنمود ها و برنامه های پی ریزی شده از سوی این دولت پیروی کند.

با در نظر گرفتن سخنان بالا، مداخله - عملکرد ها و راهکار های نا جایی را گویند که بواسطه رخنه یابی و تأثیر گذاری، همراه با کاربرد زور و فشار، بیرون از چهار چوب های حقوقی و قانونی، در امور داخلی و خارجی یک کشور آزاد و دارای حاکمیت صورت می گیرد تا به پذیرش و پیروی از خواست های ویژه ی مداخله گر، گردن نهد.

در برابر سیاست مداخله گرانه، سیاست عدم مداخله قرار دارد که یکی از مهمترین و بنیادی ترین مؤلفه های حقوق بین الملل بوده و نقض آن از سوی برخی کشور ها، بین دولت ها ناسازگاری ها را به وجود می آورد و سبب پیدایی فاجعه های اسفناک جهانی می شود و حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت ملل را زیر پا می گذارد.

در ادبیات سیاسی اصل های: حاکمیت ملی، آزادی سیاسی، برابری حاکمیت دولت ها جایگاه ویژه ی دارند که با اصل عدم مداخله گره می خورند.

اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت ها از نگر حقوق بین الملل، از زمره ی مکلفیت ها و حقوق اساسی دولت ها شمرده می شود و یکی از اصول بنیادین سازمان ملل متحد و جامعه بین المللی، نیز است و از اصل برابری حاکمیت دولت ها ریشه می گیرد.

حق آزادی و دیگر حقوق اساسی دولت ها می رساند که کلیه ملت ها این حق و حقوق را دارند که با توانایی دولتی و نیرومندی سیاسی، آزادانه و به دور از هر گونه مداخله و فشار و ناگزیر کردن به پذیرش برنامه ها و راهکار های دیگران، بر سرنوشت خود حاکم باشند و در کستره ی جهانی در سیاست بین المللی بر بنیاد سود های ملی شهروندان با کشور های جهان روابط برقرار کنند و در همه گردهمایی های رسمی جهانی و منطقه ای و در مسابقه ها و همچشمی های آزاد و سازنده انباز شوند.

گر چه تا کنون تعریف یکدست و همه جانبه از " اصل عدم مداخله " ارائه نشده است و آن را کار دشوار دانسته اند؛ لیکن دانشمندان رشته ی سیاست بین المللی پیرامون این موضوع دیدگاه ها و اندیشه های حقوقی و سیاسی را در ده ها عنوان کتاب و صد ها نوشته ی تحلیلی پیشکش کرده اند، همچنان در اسناد بین المللی نیز بازتاب یافته است که مرز بین مداخله در ناسازگاری با آموزه های حقوق بین الملل و مداخله الزامی برای تحقق پیدا کردن پیمان های بین المللی، را از هم سوا کرده است.

" در اساس مداخله در امور داخلی یک کشور، مطابق بند هفتم ماده دوم منشور سازمان ملل، روا نیست؛ زیرا هر کشور حق دارد که نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی خود را آزادانه برگزیند ( تهدید و کاربرد زور در روابط بین المللی بر پایه بند چهارم ماده دوم منشور سازمان ملل جواز ندارد). این حق در پرنسیپ از دست درازی مصون است. فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد این بندش را زمانی بر طرف شده می داند که از دید شورای امنیت، مداخله لازم آید تا بواسطه آن از صلح جهانی دفاع شده بتواند، حاکمیت و نظم حقوقی نگهداری شود و از آزادی سیاسی دولت های دیگر پشتیبانی گردد. هر گاه چنین یک وضعیت پیش آید، باید ناگزیری مداخله را شورای امنیت تثبیت کند، همچنان به مداخله ی

بشر خواهانه نیز بر بنیاد فیصله شورای امنیت ملل متحد اجازه داده می شود. در کنار مداخله آشکارا که با در نظر گرفتن سخنان بالا قانونی است، می تواند مداخله غیر آشکارا نیز به میان آید، هر گاه یک دولت (کشور) تلاش ورزد که نظام سیاسی و یا رهبران یک دولت (کشور) دیگری را بر اندازد و در این کار از مخالفان همان نظام دلجویی و پشتیبانی کند. این گونه مداخله با سیاست حق حاکمیت ملی و شناسایی حقوق ملت ها همخوانی ندارد. در زمان جنگ سرد سلسله ای از این مداخله های غیر آشکار رخ داده است. نمونه ها: حمله های پنهانی سی آی ای در امور داخلی ویتنام جنوبی در دهه ی شصت عیسایی ۱۹۶۰، حمله ی آمریکا در گرینادا در ۱۹۸۳ و یا ناسازگاری با ایران Iran- Contra Affäre در سال های دهه ی هشتاد ۱۹۸۰، [مداخله ی سی آی ای - آی اس آی - ام آی ۶-موساد- استخبارات عربستان سعودی - استخبارات ایران - استخبارات جهان غرب و عرب... در افغانستان در دهه ی هشتاد ۱۹۸۰]. گونه ی دیگر مداخله در امور داخلی کشور ها، مداخله ی بدون کاربرد زور، است. به این شکل مداخله، مداخله بیرونی(خارجی)، بیشتر آن مداخله غیر دولتی، مداخله بیطرفانه از سوی یک نهاد سومی، گفته می شود. به سخن دیگر: این موضوع را یک دسته روش هایی روشن می کند که به کمک روش Gene Sharp به پیش برده می شود ( برای نشان دادن یک واکنش بدون کاربرد زور). " ( برگردان از آلمانی: ( de.m.wikipedia.org

( یادداشت : Gene Sharp، شهروند آمریکا، زادروز ۲۱ جنوری ۱۹۲۸- درگذشت ۲۸ جنوری ۲۰۱۸ - دانشمند رشته ی سیاست و بنیاد گذار نهاد مطالعاتی البرت انشتاین، یا مرکز مطالعات گسترش عملکرد های بدون خشونت و زورگویی بود.)

پس از پایان جنگ جهانی دوم، سازمان ملل متحد در پیوند به اصل عدم مداخله قطعنامه های بسیار مهم و با اهمیت را به تصویب رسانید؛ لیکن برخی کشور ها، بویژه ابر قدرت ها که در پای این سند های حیاتی مهر تأیید گذاشته بودند، با بی احترامی به سختی به آنها با پشت پا زدند و مداخله های گوناگون را در امور داخلی دیگران روا داشتند و تا هنوز نیز ادامه دارد.

" پس از آن که کمیسیون حقوق بین الملل در سال ۱۹۴۹ در طرح اعلامیه حقوق و وظایف کشور ها به اصل عدم مداخله و وظیفه دولت ها در خودداری از مداخله اشاره نمود، این اصل در بسیاری قطعنامه ها که در مجمع عمومی سازمان ملل به تصویب رسید، نیز با واژه های رسا و به هم پیوسته مورد تأکید قرار گرفت. در قطعنامه شماره (۲۱۳۱) تحت عنوان " اعلامیه راجع به قابل قبول نبودن مداخله در امور کشور ها و حمایت از استقلال و حاکمیت آنها " مصوب ۲۱ دسامبر ۱۹۶۵، هر نوع مداخله مستقیم یا غیر مستقیم در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر، مداخله یا تهدید علیه شخصیت دولت یا عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن محکوم شده است. قطعنامه شماره (۲۶۲۵) مصوب ۲۴ اکتوبر ۱۹۷۰ با عنوان " اعلامیه اصول حقوق بین الملل راجع به روابط دوستانه و همکاری بین کشور ها بر طبق منشور ملل متحد " در یکی از اصول خود، اصل عدم مداخله را تکرار عبارات مندرج به قطعنامه قبلی مورد تأکید قرار داده است.

منع مداخله از طریق اقدامات اقتصادی (مانند انسداد دارائی ها یا تحریم معاملات بازرگانی) در قطعنامه شماره (۳۲۸۱) مصوب ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ تحت عنوان " منشور حقوق و وظایف اقتصادی کشورها" مورد تأیید قرار گرفته است. خودداری از سوء استفاده و مخدوش نمودن موضوعات حقوق بشری با عنوان ابرار دخالت در امور داخلی کشور ها و حمایت و پشتیبانی کامل از حق تعیین سرنوشت، آزادی و استقلال ملت های تحت استعمار و اشغال خارجی یا رژیم های نژادپرست در قطعنامه شماره (۱۰۳/۳۶) تحت عنوان " اعلامیه غیر قابل پذیرش بودن مداخله و دخالت در امور داخلی کشور ها" مصوب ۹ دسامبر ۱۹۸۱ مورد تأکید قرار گرفت. "

( برداشت از شبکه ی جهانی انترنت، jls.shirazu.ac.ir )

بیشتر گفته آمد که تا کنون برای اصطلاح " اصل عدم مداخله " تعریف یگانه ارائه نشده است و پیشکش آن نیز کار دشوار به نظر می رسد؛ لیکن در سیاست جهانی و منطقه ای، دولت ها و سازمان های بین المللی به تأیید و پیروی از این اصل و رعایت آن در روابط سیاسی میان کشور ها، پیهم تأکید می کنند. انتونو کاسسه حقوقدان پر آوازه ی ایتالیایی (۲۰۱۱-۱۹۳۷)، استاد رشته ی حقوق بین الملل در دانشگاه فلورانس، رییس دادگاه جزایی در یوگوسلاوی سابق، رییس کمیسیون هدایت بین المللی برای تحقیق پیرامون نسل کشی در دارفور سودان و نخستین رییس دادگاه ویژه برای بازرسی و بررسی پرونده قتل حریری نخست وزیر لبنان؛ اصل عدم مداخله را یک گرایش جهانی خوانده و در شرح دادن آن سه شاخص را برجسته کرده است:

- ۱- عدم مداخله در امور داخلی کشور های دیگر؛
  - ۲- الزامی بودن پشتیبانی نکردن از یک گروه و یا سازمانی که علیه مصالح کشور دیگری دست به خرابکاری می زند؛
  - ۳- کمک نکردن و نرسانیدن یاری ها به شورشیان و آشوبگران در جنگ های داخلی.
- کنون باید در پرتو آنچه گفته آمد، چند و چون مداخله ی تبهکارانه و خانمان بر انداز بیگانگان را در امور داخلی افغانستان در دهه ی خونین ، بر ملا کرد.
- برای کنجکاوی بیشتر پیرامون این موضوع، در نخست یک خبر آورده می شود:
- راديو صدای آلمان به تاريخ ۲۵ / ۱۰ / ۱۹۹۵ بر بنياد خبر راديو تهران (۲۱ / ۱۰ / ۱۹۹۵) اين خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" راديو تهران با جنرال مرزا اسلم بیگ رییس ستاد ارتش پاکستان، پیرامون اوضاع افغانستان صحبتی را انجام داده است. اسلم بیگ در پاسخ به پرسشی گفت: در پیوند به پرسش شما من سخنان پیشین خود را بار دیگر بازگویی می کنم: موضوع افغانستان آنقدر هم ساده نیست، باید این گپ را از ریشه به درستی فهمید. در آنجا یک اتحاد پنهانی بر ضد دیگران از گذشته وجود دارد. متن این پیمان پنهانی می رساند که رخنه یابی زمان کنونی ایالات متحده آمریکا [در منطقه] از سال ۱۹۵۳ آغاز شده بود، در آن وقتی که شاه را دوباره به ایران آوردند، این مکروب از ایران به پاکستان نیز سرایت کرد. در گام نخست این پیمان بستن میان دولت های آمریکا و پاکستان، تأکید بر حق پیشبرد جنگ در زمان ایوب خان بود و پسان تر در دور دوم و سوم، این پیمان بستن حق پیشبرد جنگ - تأثیر و رخنه یابی آمریکا را تحکیم بخشید. این رخنه زدن در این تازگی ها (در زمان حاضر) بسیار گسترش یافته است.

در مورد افغانستان ناگزیریم بگویم که ایالات متحده تلاش دارد که رخنه زدن خود را در این کشور گسترش دهد. هر گاه ایالات متحده نفوذ خود را در افغانستان تحکیم بخشد، در آن صورت، کل منطقه زیر تأثیر و بازرسی آمریکا قرار می گیرد. پس از آن که ایالات متحده ی آمریکا دست باز پیدا کند، آنچه را که همیشه خواستار آن بود در ایران و همچنان در آسیای میانه انجام خواهد داد. از افغانستان می شود برای این کار استفاده کند تا رخنه کردن خود را بر چین و هند نیز گسترش دهد. در اینجا یک قول و قرار پنهانی خیلی ها بزرگ نهفته است. آینده نشان خواهد داد که چه کسی در این پیمان پنهانی انبازی کرده بود...."

مرزا اسلم بیگ از زمانی گپ زد و از حق پیشبرد جنگ بر بنیاد رهنمود دور نخست پیمان پنهانی میان آمریکا و پاکستان که رخنه کردن ایالات متحده را در منطقه پایندانی کرد، سخن گفت که سردار محمد داوود به نخست وزیری افغانستان انتصاب شده بود و وی در نخستین گام های کاری خود، بازی بسیار خطرناک پشتونستان خواهی را در پیش گرفت. این سیاست سبب بر انگیخته شدن ارتش و آی اس آی پاکستان در برابر افغانستان شد که مقام های رهبری - افسران و کارمندان عالیرتبه ی آنها، هم آب دست خرابکاران استخبارات انگلیس را نوشیده بودند و هم در درس خانه های فتنه گری انگلیسی آموزش دیده بودند.

پس از به قدرت رسیدن دوباره ی سردار محمد داوود از پیامد کودتای ۲۶ تیر/ سرطان ۱۳۵۲ خ، تلاش های یکجایی شاه ایران و زمامداران پاکستان، بر بنیاد همان پیمان پنهانی گذشته در این راستا سمت و سو داده شد تا افغانستان را از نگر سیاسی، اقتصادی و نظامی، گوش به فرمان خود و جهان غرب، بویژه ایالات متحده آمریکا کنند و از نزدیکی آن با اتحاد جماهیر شوروی بکاهند؛ شبکه های جاسوسی: ساواک، سی آی ای، آی اس آی، ام آی ۶، استخبارات عربستان، موساد، دستگاه اطلاعات مخفی چین، اداره ی استخبارات شیخ نشین های حوزه ی خلیج و مصر... در این کارزار میلیون ها دالر را هزینه کردند و به پیروزی دست یافتند. مداخله های لجام گسیخته کشور های دور و نزدیک جهان در امور داخلی افغانستان در دهه ی هشتاد و نود عیسایی سده ی پیشین نیز ریشه در همان پیمان بستن پنهانی میان آمریکا و پاکستان داشت.

در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " جنگجویان مقدس سی آی ای" در نشریه آلمانی Das Sonntagsblatt تاریخ ۶ / ۱ / ۱۹۹۷، از قلم John.K.Cooley گزارشگر شرق نزدیک و شرق میانه در سرویس خبری تلویزیون ABC آمریکا، آمده است (برگردان):

" در سال ۱۹۸۰ برژنسکی Zbigniew Brzezinski مشاور امنیت ملی رییس جمهوری کارتر پروتوکول را با جنرال ضیا الحق رییس جمهوری پاکستان دستینه کرد. بر پایه بند های این پروتوکول سی

آی ای یکجا با متحدان آمریکا، از زمره ی آنها ملک فهد پادشاه سعودی و انور السادات رییس جمهوری مصر به شورشیان افغانستانی پول و ابزار جنگی تحویل دادند. در عین زمان واشنگتن تعهد سپرد که مجاهدین را آموزش و پرورش می دهد.

جنگجویان از سراسر جهان اسلام [به افغانستان و پاکستان] آمدند تا کمونیست ها را از کابل برانند. در کنار گروه ها از افغانستان و پاکستان، صد ها هزار داوطلب خارجی از کشور های عربی، از ایران و ترکیه و سرزمین های بسیار دور: فلپین و مالیزیا برای جنگ کردن نام نویسی کردند. سی ای ای پیشه ی کشتن را به آنان آموزش داد:

مجاهدین از سوی سی ای ای آموزش و پرورش نظامی یافتند و نیرو های ویژه ارتش آمریکا برای جنگجویان چریکی آموزش جنگی دادند. این سخنان را محمد یوسف جنرال بازنشسته ی استخبارات پاکستان در کتاب خاطرات خود [تلک خرس] چاپ سال ۱۹۹۲، گفته است: شماری از مولفان آمریکایی و بریتانیایی که به بخش های بالایی امنیتی ایالات متحده دسترسی پیدا کرده بودند، بر گفته های جنرال یوسف مهر تأیید گذاشته اند.

تا یک اندازه کار آموزش دادن مجاهدین در خود ایالات متحده آمریکا به پیش برده شد، از آن زمره در ویرجینیا (Virginia) در کمپ آموزشی وابسته به سی ای ای به نام (Perry) که به آن (Die Farm) نیز گفته می شود، به پیش برده شد. دیگر جنگجویان مسلک جنگیدن را در " دانشگاه جهاد" که کار سازماندهی و رهبری آن به دوش استخبارات پاکستان (آی اس آی) بود، در شهر پشاور آموختند...."

در دهه ی هشتاد عیسایی که سپاهیان شوروی در افغانستان بودند، در ایران به جای شاه، آخوند های خونخوار تر از وی حکمرانی می کردند و جهنم ساواک از دورن افتید و جای آن را دوزخ مذهبی وحشتناک تر از آن (اداره ی استخبارات اسلامی) گرفته بود، همچنان جنرال ضیا الحق و جنرال اختر عبدالرحمان صوبه شدن افغانستان و سوختن کابل و شهر های دیگر را هدف خود تعیین کرده بودند؛ بهانه گیری وضعیت در افغانستان، ایالات متحده آمریکا، جمهوری خلق چین و حکومت انگلستان را با هم متحد کرد؛ کشور های اروپای غربی و عرب ها نیز به این اتحاد پیوستند، عربستان سعودی و نفت سالاران خرپول حوزه ی خلیج فارس، پول پرداختند تا میدان همچشمی ها و جنگ نرم ابزاری استخباراتی میان دسته بندی های جهانی شرق و غرب گرم باشد و جنگجویانی را که آموزش خرابکاری می دادند و آراسته با جنگ ابزار می کردند و سرچشمه های پولی را در اختیار آنان می گذاشتند، با گذر دادن آنان از مرز ها، جنگ سخت ابزاری را در داخل افغانستان به پیش می بردند.

به بهانه ی رخداد های سیاسی و نظامی در افغانستان: مجلس سنای آمریکا معاهده ی سالت ۲ یا محدود کردن و کاهش دادن جنگ ابزار های راهبردی را که به تاریخ ۱۷ / ۶ / ۱۹۷۹ برژنیف و کارتر آنرا دستینه کرده بودند، به تصویب نرسانید؛ آمریکا با فرستادن زیردریایی ها و ناوگان های جنگی حضور نظامی خود را در خلیج فارس گسترش داد؛ پیمان ناتو با جابجایی موشک های اتمی میان برد در اروپای غربی بحران اعتماد و تنش های موجود میان شرق و غرب را بیشتر و بیشتر کرد؛ ابر قدرت ها در روابط سیاسی - اقتصادی - فرهنگی با یکدیگر برای به وجود آمدن فضای پر از تنش میدان را گسترده تر کردند و همچشمی ها و رویارویی سیاسی را به نقطه اوج خود بالا بردند تا دامنه ی مداخله در امور داخلی افغانستان چندین چند شود.

در روزنامه ی آلمانی Die Welt شماره ۸ تاریخ ۲۵ / ۲ / ۱۹۹۳ در بخشی از یک نوشته به قلم Brigitte Ceria آمده است (برگردان):

" هزینه ی کمک به مجاهدین در دهه ی هشتاد، به سازمان سی ای ای سه میلیارد دالر تمام شد که با استفاده از آن توانستند شوروی را از افغانستان بیرون بکشند. عربستان و دیگر مخالفان [حکومت] کمونیستی (!) [در افغانستان] در فرایند پرداخت این کمک ها انبازی داشتند. این کمک ها زیربنای هستی و بنیاد زندگی مردم را در کام خود فروبرد."

از یاد نباید برد که مشکل افغانستان در دهه های هشتاد و نود سده ی بیستم ریشه در همچشمی های بریتانیای بزرگ و برخی کشور های اروپای غربی با روسیه تزاری در سده های پیشین داشت که در سیاست های توسعه خواهی استعماری آن زمان در قاره ی آسیا در گام نخست: افغانستان، هندوستان، فارس (ایران امروزی) و چین در نظر گرفته شده بود تا افزون بر برقراری حاکمیت استعماری در سرزمین ها؛ هدف های سیاسی - اقتصادی (تجارتی و ترانسپورتی و بهره برداری از سرچشمه های اقتصادی و پیداوار زیرزمینی) - نظامی - راهبردی - فرهنگی و رایج کردن باور های آیین عیسایی، نیز به کرسی بنشینند. در زمان جنگ سرد این همچشمی ها شکل دیگری به خود گرفت.

Michal Poly تبار شناس و پزشک در انیستیتوت ایران شناسی در دانشگاه آزاد برلین در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " از کمونیزم به اسلامیزم " در روزنامه ی Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۷ / ۷ / ۱۹۹۵ نگاشته است ( برگردان):

" جنگجویان حکمتیار از زمان جنگ بر ضد شوروی با [جنگ ابزار های] آمریکایی آراسته بودند. دوستم از وقت خدمت به رتبه جنرالی در حکومت کمونیستی (!) جنگ ابزار های روسی در اختیار دارد. در حالی که چین به کمک ایران هزاره ها را با ابزار جنگی تامین می کند. کوشش های اسلام آباد در افغانستان در کل دارای انگیزه های راهبرد نظامی بود. پاکستان از روز به وجود آمدن خود در سال ۱۹۴۷ به سختی در دشمنی با افغانستان قرار گرفته است، هند این فرصت را غنیمت شمرد و با [حکومت] در کابل بر ضد اسلام آباد متحد شد. پاکستانی ها در هنگام جنگ با هند همیشه ترس داشتند که افغانستانی ها می توانند کمر پاکستان را بشکنند. از این سبب اسلام آباد در ماجرای پر از ریسک افغانستان سنجیده شده گام گذاشت. با پذیرش سه و نیم میلیون آواره از افغانستان، پاکستان خواست [برخی] افغانستانی ها را وادار [به برآورده شدن آرزو های خود] کند. در کابل باید یک حکومت دوست پاکستان قدرت را در دست گیرد. در گذشته خدمات استخبارات نظامی پاکستان، حکمتیار را برای اجرای این وظیفه آماده کرد. سال ها پیش از افتادن قدرت در کابل به دست نظامیان طرفدار شوروی در اپریل ۱۹۷۸، [باید این کار صورت می گرفت]. حزب اسلامی حکمتیار بنا بر گفته ها بیشتر از نیم جنگ ابزار های تحویل داده شده ی ایالات متحده به مجاهدین افغانستانی و کم از کم ۷۰ در صد موشک های ایستنگر را به دست آورده بود. بخشی از این جنگ ابزار ها هرگز بر ضد شوروی به کار برده نشد؛ بلکه برای روز های پس از آن ذخیره شد....

... تا سال ۱۹۹۳ [راه و روش] اسلامیت ها را آس آس پاکستان تعیین می کرد و بر دست پرورده ی خود، حکمتیار تکیه داشت. هدف تشکیل یک کنفدراسیون به اشتراک افغانستان و پاکستان بود. لیکن پس از این که بی نظیر بوتو به نخست وزیری رسید، جنرال حمید گل رییس آس آس را از وظیفه سبکدوش کرد. از آن زمان سیاست [پاکستان] در برابر افغانستان را نصیر الدین [نصیر الله] بابر چوکات بندی کرد که بیشتر با دیدگاه های اقتصادی نسبت به نظامی همراه بود. از دید جدید پاکستان، آسیای میانه جایی است پر از امکان بستن قرارداد های سودآور [اقتصادی]. باید بازار های فروش کالا ها را در ازبیکستان و قزاقستان از آن خود کرد، پیش از این که ایرانی ها و ترک ها به آنجا راه یابند. پاکستان بسیار چیز ها را پیشکش کرده می تواند، از آن زمره بندرگاه کراچی. ولی این هدف ها بدون نظم و آرامش در افغانستان، برآورده شده نمی توانست؛ بنا بر آن به همین هدف بود که گروه طالبان سر و سامان داده شد و جنگجویان آن به میدان های جنگ گسیل یافتند...."

به دنبال همچشمی کشنده ی ابر قدرت ها بر سر افغانستان در دهه ی هشتاد، با پایان جنگ سرد، این زور آزمایی در تخته شطرنجی به نام افغانستان پایان نگرفت؛ بلکه در رده ی بازیگران گذشته شماری از کشور های دیگر نیز داخل بازی شدند و با مداخله های گوناگون وضعیت را پیچیده تر کردند و به رنج و درد مردم و بر بادی افغانستان افزودند. به گفته ی بانو Robin Raphael معاون وزیر خارجه آمریکا در نشریه پر تیراژ International Herald Tribune تاریخ ۵ / ۱۱ / ۱۹۹۶، افغانستان در زمان جنگ سرد، یک آزمایشگاه آتش علاقمندی های راهبردی ایالات متحده بود؛ لیکن اکنون هیچ برنامه ی ندارد که به دشمنی ها پایان دهد ( برگردان از نشریه اختصاص سازمان عفو بین الملل زیر عنوان: " حمله و دخالت سنگین غیر قانونی (به علاقمندی های شخصی دیگران) با استفاده از نام دین " Schwere Übergriffe IM Namen Der Religion (ص ۶) به مانند ایالات متحده بازیگران دیگری نیز بنا بر انگیزه های سیاسی - اقتصادی - نظامی - راهبردی - ژئوپولیتیک و همچشمی های سرسختانه میان همدیگر به مداخله در امور داخلی افغانستان ادامه دادند.

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " افغانستان در یک کشمکش همیشگی " از قلم Klaus Natorp در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۷ / ۱۰ / ۱۹۹۵ آمده است ( برگردان):

" شماری از دولت ها در افغانستان مداخله می کنند: پاکستان، ایران، روسیه ( به کمک تاجیکستان )، ازبیکستان، هند، عربستان سعودی تا تنها همچشمی ها میان خود را به پیش برند. هیچ کدام از این کشور ها تا کنون نقش ارزنده ی خود را به خاطر تامین صلح و پایداری و بازسازی ادا نکرده اند. آنها از ژرفای قلب به سرنوشت مردم افغانستان بی علاقه هستند و تنها به سود خویش می اندیشند و به هدف اینکه گستره ی نفوذ خود را پهنه و گسترش بیشتر داده باشند و یکدیگر را از میدان بیرون بکشند، به همچشمی می پردازند و علیه یکدیگر به توطئه کردن سرگرم اند."

از گذشته ها، بویژه در سده های (۱۷، ۱۸ و ۱۹) دولت های استعمارگر می دانستند که در چیره شدن بر نیم قاره ی هند و به زیر اداره در آوردن منطقه، سرزمین خراسان تا کدام اندازه دارای اهمیت راهبردی بود و در دست داشتن آن پیشروی در جهان گشایی را چقدر آسان می کرد و همچنین های آنها نیز بر محور همین سخن می چرخید. رویداد های دهه ی نود سده ی بیستم این دیدگاه را به یک شکل دیگر سر از نو تازه کرد که نفت و گاز، بازار های فروش کالا ها و در کل سود سیاسی و اقتصادی در آن اهمیت نخستین پیدا کردند که پاکستان وارث استعمار انگلیس و شریک مورد اعتماد ایالات متحده ی آمریکا بیشتر از دیگران، سیاست در اختیار داشتن افغانستان را در پیش گرفت و صد ها هزار شهروند بیگناه سرزمین خراسان را بواسطه گماشته های خود به خاک و خون کشید و به شهر ها و شهرستان ها و روستا ها آتش دشمنی خود را انداخت.

رادیو صدای آلمان (DW) به تاریخ ۱۷ / ۱۰ / ۱۹۹۵ بر پایه خبر نشر شده ی رادیو پاکستان از اسلام آباد (۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۵) خبری را به نشر سپرد که در آن ژاژخایی ها و سفسطه گویی های نخست وزیر پاکستان، بازتاب داده شده است (برگردان):

" بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان یاد آور شد: هند حکومت کابل را کمک می کند تا جنگ ها در افغانستان داغ تر شود. بوتو شب گذشته ۱۴ / ۱۰ / ۱۹۹۵ در اسلام آباد در یک نشست خبری تأکید کرد که پل هوایی میان فرودگاه های دهلی جدید و بگرام در افغانستان وجود دارد. او گفت: آرزو مندم که تلاش های هند بی نتیجه باقی بماند و صلح در کشور برادر افغانستان برقرار شود. نخست وزیر گفت که پاکستان علاقمند برقراری دوباره ی صلح و ثبات در افغانستان است و از کوشش های سازمان کنفرانس کشور های اسلامی پشتیبانی می کند. بوتو گفت که پاکستان خواهان انبازی کلیه گروه های افغانستانی برای پایان دادن به بحران در افغانستان است. پاکستان علاقمند برقراری روابط خوب با همه گروه های افغانستانی بوده و به آن اهمیت می دهد. او از خشمگینی حکومت کابل در برابر این سیاست پاکستان با نشان دادن تأسف یادآوری کرد. نخست وزیر این اتهام ها را رد کرد که پاکستان در امور داخلی افغانستان مداخله می کند و گفت بر عکس پاکستان قربانی دهشت افگنی از سوی حکومت کابل است."

به همگان آشکار است که پس از ۸ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ خ تا بر افتیدن خونتای طالبان، مداخله ی کشور های دور و نزدیک در امور داخلی افغانستان و در زندگی مردم و حضور پر قدرت آنها در رویداد های خونین و خرابکارانه یک کار روزمره شمرده می شد و هر دولت به خود حق می داد که بر این زخم خون چکان نمک بپاشد. دیدگاه مداخله گران این بود که باید سراسر افغانستان در آتش جنگ ها بسوزد تا بحران به وجود آمده سخت تر شود و دوام بیشتر یابد.

در نشریه ویژه ی پارلمان آلمان - انتخابات دوره ی سیزدهم (شماره ۴۴۶۵ / ۱۳ تاریخ ۲۴ / ۴ / ۱۹۹۶) به موضوع مداخله ی کشور ها در امور داخلی افغانستان، انگشت گذاشته شده و یادآوری شده است که گروه های جنگی در افغانستان از چین، پاکستان، ایران، مصر، عربستان سعودی، آمریکا و متحدان اروپایی آن، ابزار جنگی به دست می آورند. ولی با به میدان آوردن گروه دهشت افکن و بنیادگرای طالبان و جابجایی آن در استان کندهار در جایگاه یک قدرت جنگی نو پیدا، شکل و شیوه و رنگ و بوی مداخله در امور داخلی افغانستان نیز تغییر کرد و بسیار با سنجش دنبال شد. حکومت پاکستان که از آغاز بحران وظیفه ی نمایندگی از علاقمندی های آمریکا و عربستان سعودی را نیز به دوش داشت، با سه شمشیر خون آلود مداخله گری می کرد. جنگ ابزار های سبک و سنگین در اختیار جنگجویان طالب می گذاشت، آدمکشان پاکستانی و عربی و عجمی را به جبهه های جنگ علیه مردم افغانستان در خدمت و جنگیدن برای طالبان، گسیل می کرد، آی اس آی با دالر های آمریکایی در خریداری فرماندهان محلی به سود طالبان سر نخ ها را در دست داشت و حکومت آمریکا از این کار به گرمی و با علاقمندی پذیرایی می کرد و آن را یک کار درست می دانست. در هنگامی که نیرو های ارتش پاکستان و کارمندان آی اس آی یکجا با طالبان به پیشروی برای اشغال هرات ادامه می دادند و می خواستند تا کار بر اندازی استان ها زودتر انجام یابد؛ لیکن با واکنش سخت نیرو های هوایی و زمینی دولت اسلامی افغانستان روبرو می شدند و با آوردن ضربه های کوبنده جلو پیشروی آنان گرفته می شد، در همین وقت هم این تنها پاکستان بود که در برابر عملکرد دفاعی افغانستان صدای اعتراض بلند می کرد. وزارت خارجه پاکستان به کاردار سفارت افغانستان در اسلام آباد به خاطر حمله های هوایی نیرو های دولتی بر طالبان در منطقه دلارام، یادداشت اعتراضی سپرد. پاکستان با گستاخی تا آنجا به پیش رفت که حتا بر افتیدن هرات ( در پنجم دسامبر ۱۹۹۵) را به دست طالبان، سخنگوی وزارت خارجه در اسلام آباد به آگاهی جهانیان رسانید.



عبدالرحیم غفورزی معاون وزیر خارجه افغانستان در نشست مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ ۴ / ۱۰ / ۱۹۹۵، از نقش آی اس آی در اشغال هرات و مداخله پاکستان در امور داخلی افغانستان، انتقاد کرد، از تجاوز ملیشه های پاکستانی به خاک افغانستان و از بالا کشیدن طالبان به هدف نصب آنان در قدرت و تشکیل یک حکومت دست نشانده در افغانستان یادآوری کرد، از واگذاری ابزار جنگی - تامین هزینه ی نظامی - مواد سوختی برای این گروه سخن گفت.

ولی احمد کمال نماینده ی دایمی پاکستان در سازمان ملل در صحبت خود در نشست تاریخ ۴ / ۱۰ / ۱۹۹۵ گفت که حکومت افغانستان از پشتیبانی مردم برخوردار نیست و قانونی بودن خود را از دست داده است؛ دلیل داخل کردن پای پاکستان در جنجال های امروزی در افغانستان از سوی نماینده ی آن، این است تا توجه مردم را از پایان زمان حکومت ربانی دور کند. حکومت کنونی افغانستان تک قومی است؛ از این رو قوم های دیگر در افغانستان بر ضد آن است.

همگان می دانند که حقه بازی های پاکستان و پنهان شدن در پشت دروغگویی ها کار را به جایی نمی برد. بی گمان که در پشت نا آرامی ها در هرات و دیگر استان های غربی افغانستان، پاکستان در همراهی با عربستان سعودی قرار داشت و به تجاوز در خاک افغانستان دست می زد و جنرال های پاکستانی فعالیت های جنگی نظامیان را رهبری می کردند.

در بخشی از یک نوشته زیر تیتیر " سرزمین بی ارزش در هندوکش " به قلم مصطفی دانش در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲ / ۲ / ۱۹۹۶ آمده است ( برگردان):

" ولی نصب یک حکومت طرفدار آمریکا در نزدیکی دروازه های جمهوری اسلامی ایران، برای آخوند های ایرانی نیز ترس و وحشت می آفرید؛ بنابر آن برای آنان این پیشامد پذیرفتنی نبود. علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران، در دسامبر ۱۹۹۵ در دیداری که با جنرال دوستم در شمال افغانستان داشت، در این مورد نگرانی نشان داد. در مارچ ۱۹۹۵ زمانی که حزب اسلامی گلبدین حکمتیار و گروه طالبان کابل را به محاصره کشیده بودند، ایران از راه هرات از فرودگاه هوایی سبزواری (شیندند) به حکومت برهان الدین ربانی کمک های لوژستیک و نظامی می رسانید."

مداخله ی خارجی در امور داخلی افغانستان تا آنجا رسید که دولت اسلامی را وادار کرد که به سازمان ملل متحد شکایت کند. نجیب الله الفرایبی وزیر دولت در وزارت خارجه افغانستان، نامه ی سرکشاده عنوانی بتروس عالی دبیر کل سازمان ملل متحد به خاطر مداخله ی خارجی ها، بویژه پاکستان در امور داخلی افغانستان، فرستاد و خواهش کرد تا زیر نام یک سند رسمی به شورای امنیت سپرده شود؛ لیکن وزارت خارجه پاکستان پیوسته به رد اتهام های دولت افغانستان می پرداخت و از این راه سد بررسی و رسیدگی به شکایت های افغانستان می شد.

گر چه گروه طالبان در حوزه ی غرب افغانستان تا رسیدن به هرات و اشغال آن به زور پاکستان پیروزی به دست آورد؛ ولی در کوشش های نخستین خود برای اشغال کابل با شکست های سنگینی روبرو شد که خشم حکومت پاکستان را برانگیخت. سردار آصف علی وزیر خارجه پاکستان از پی این شکست ها، به تاریخ ۲۵ / ۱۰ / ۱۹۹۵ از برهان الدین ربانی خواست که از مقام ریاست دولت اسلامی کنار رود. وزارت خارجه افغانستان در واکنش به این خواست پاکستان آن را مداخله آشکار در امور داخلی یک کشور آزاد و دارای آزادی سیاسی دانست.

در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۱ / ۱ / ۱۹۹۷ ( نوشته: Erhard Haubold ) و روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۷ / ۱ / ۱۹۹۷ (نوشته: Willi Germund ) گفته های جنرال مرزا اسلم بیگ رییس ستاد ارتش پاکستان بازتاب یافته است که نشان می دهد تا چه اندازه پاکستان، ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی در بر اندازی هرات نقش داشتند. بنابر گفته های مرزا اسلم بیگ، جنگجویان طالبان را نظامیان آمریکایی و پاکستانی آموزش داده بودند، همچنان آمریکا و عربستان پول مورد نیاز مدرسه های دینی را در مرز های افغانستان با پاکستان، پرداختند. آمریکا وقت مناسب را به دست آورده بود که ایران را فشار دهد و با اشغال هرات، مرز میان ایران و افغانستان بسته شد و کنون آمریکا بدون سنگ اندازی های ایران، می تواند افغانستان را بیلعد؛ ولی تهران نیز در تلاش آن شد تا جلو این کار را بگیرد که افغانستان و آسیای میانه به زون تاخت و تاز آمریکایی ها مبدل شود.

با به انجام رسیدن روند حاکم کردن گروه آدمکش و خرابکار طالبان در حوزه ی جنوب غرب به دست پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا؛ هراس افغانان بر پایه برنامه های آی اس آی و استخبارات سعودی، بار دیگر برای چپه کردن تاج و تخت در پایتخت و اشغال کابل، کمر بستند و از راه مرز های شرقی

افغانستان به پیشروی های خود ادامه دادند تا شکست دور نخست ( فبروری ۱۹۹۵) را جبران کرده باشند.

پیش از تاخت و تاز طالبان برای اشغال کابل، آمریکا به ابتکار های نمایشی دست زد تا نشان دهد که در پیوند به وضعیت خشونت بار در افغانستان بی تفاوت نیست. در این راستا در مارچ ۱۹۹۶ سناتور هنک براون عضو کمیته روابط خارجی مجلس سنا برای جنوب آسیا به راه افتید و به تاریخ ۸ اپریل به کابل رسید و از دیگر پایگاه های قدرت در افغانستان نیز دیدن کرد و تصمیم داشت که کلیه گروه های درگیر را به آمریکا فرا خواند و در واشنگتن به دور میز گفت و گو ها بنشاند. همچنان رابین رافائیل معاون وزیر خارجه آمریکا برای جنوب آسیا که به تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۹۵ به کابل آمده بود، بار دیگر به تاریخ ۲۰ اپریل ۱۹۹۶ به کابل آمد و به کندهار و مزار شریف نیز سفر کرد. در واقع این دید و بازدید ها تنها به هدف زمینه سازی به خاطر عملی کردن برنامه های اقتصادی، بویژه لوله کشی رسانیدن نفت و گاز کشور های آسیای میانه به پاکستان، صورت گرفته بود.

طالبان آدمکش و دهشت افکنان پاکستانی بر بنیاد برنامه ریزی اداره ی آی اس آی و استخبارات سعودی، به تاریخ ۲۵ / ۸ / ۱۹۹۶ به شهر جلال آباد هجوم آوردند و در نتیجه استان های شرقی ( ننگرهار، لغمان، کنر) یکی پی دیگری بر افتیدند، آنان در شب ۲۴ / ۹ / ۱۹۹۶ گله وار به شهرستان سروبی ریختند و به تاریخ ۲۷ / ۹ / ۱۹۹۶ به کابل رسیدند و شهر را اشغال و وحشت و دهشت را پهن کردند.

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " پیشروی طالبان اسلامی در دره ی پنجشیر، روسیه و ایران را در وضعیت آماده باش در آورد" به قلم Wilhelm Dietl، در مجله هفتگی آلمانی Focus تاریخ ۲ / ۶ / ۱۹۹۷ آمده است (برگردان):

"... حکومت در اسلام آباد از برادران هم باور خود از گذشته از سال های دهه ی هفتاد پشتیبانی می کرد. به کمک مشاوران نظامی و افسران خدمات مخفی، پاکستانی ها می خواستند در سال ۱۹۹۲ یک حکومت دست نشانده را در کابل نصب کنند. این خواست ابتدا زمانی عملی شد که طالبان پرورش یافته به دست پاکستان در سپتامبر ۱۹۹۶ پایتخت، کابل را اشغال کردند."

در روزنامه ی Neue Züricher Zeitung تاریخ ۷ / ۶ / ۱۹۹۷ به نقل قول از روزنامه ی Sunday Telegraph چاپ لندن، آمده است (برگردان):

" اسلام آباد به اندازه ی زیاد جنگ ابزار را از مرز ها به داخل افغانستان فرستاد و عملیات نظامی طالبان در کابل از سوی افریدی رییس آی اس آی رهبری می شد."

در عین حال در روزنامه ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۳۱ / ۷ / ۱۹۹۷ در نوشته ی Tomas Avenarius، از هشدار یک دیپلمات سازمان ملل متحد به نام Yasuhi Akashi از شخصی شدن و خصوصی کردن جنگ در افغانستان به دست شرکت های نفتی و دولت های مشخص جهان، سخن زده شده است. در اینجا هدف دیپلمات ملل متحد، تلاش های مارتی ملر کارمند شرکت یونیکال است که می خواست اشغال کابل را از سوی طالبان، با کشیدن خط لوله های رسانیدن نفت و گاز، با این گروه معامله کند و برای رسیدن به این هدف با شیلا هلسن در قصر سفید دیدار می کرد (در برگ ۳۶۷ کتاب " جنگ اشباح " تألیف ستیو کول، پیرامون این موضوع، سخن زده شده است).

طالبان را در کابل به قدرت رسانیدند و حکومت آنان از سوی پاکستان بنابر تصمیم آی اس آی بدون آگاهی نواز شریف نخست وزیر، به تاریخ ۲۶ می ۱۹۹۷، آنگاهی که این گروه مزار شریف را برای بار نخست اشغال کردند، به رسمیت شناخته شد. گوهر ایوب خان وزیر خارجه پاکستان هنگامی که از به رسمیت شناختن حکومت طالبان برای رسانه ها در اسلام آباد آگاهی می داد، گفت که طالبان همه ی شاخص های شناسایی رسمی را برآورده کرده اند، بخش بیشتر قلمرو افغانستان را زیر اداره ی خود دارند، از ملیت ها و گروه های قومی (!) نمایندگی می کنند؛ بنابر آن خرسندم که روابط واقعی با حکومت و مردم افغانستان به خاطر علاقمندی به صلح و امنیت در منطقه برقرار کردیم. ( برگردان خبر رادیو صدای آلمان تاریخ ۲۶ / ۵ / ۱۹۹۷)

آی اس آی پاکستان از عربستان سعودی خواست که طالبان را به رسمیت بشناسد. در همین وقت معاون اداره ی استخبارات سعودی، احمد بدیب در پاکستان با سران آی اس آی در شهر راولپندی مصروف گفت و گو بود. عربستان بنابر فشار پاکستانی ها حکومت طالبان را به رسمیت شناخت و به دنبال آن شیخ های

امارات متحده عربی نیز در شناسایی طالبان در کنار آن دو کشور قرار گرفتند. (در برگ ۳۵۱ کتاب " جنگ اشباح " شرح بیشتر داده شده است )

پاکستان تنها با گام به رسمیت شناختن حکومت طالبان بسنده نکرد؛ بلکه گام های فراتر از آن را نهاد و در صدد آن شد که به یک گروه مزدور وابسته به خود و به یک دسته ی قومی مشخص، شناسایی رسمی در منطقه کمایی کند؛ لیکن به این پیروزی دست نیافت:

" در حال حاضر کلیه تلاش های پاکستان به ناکامی انجامید که برای طالبان شناسایی دیپلماتیک به دست آورد. یک هیأت عالیرتبه اسلام آباد که در هفته ی گذشته در دفتر های دولتی پنج جمهوری آسیای میانه به خاطر شناسایی رسمی طالبان در جایگاه حکومت افغانستان در کوشش بود، پاسخ منفی دریافت کرد. پاسخ چنین بود: تا زمانی که در افغانستان جنگ ادامه داشته باشد، حکومت برهان الدین ربانی حکومت قانونی به نظر می رسد. " ( برگردان از روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۲۶ / ۷ / ۱۹۹۷ )

در بار نخست که طالبان برای چند روز اندک به شمال افغانستان دست یافتند و مزار شریف را اشغال کردند و در پیش چشمان کرنیل امام افسر آی اس آی و شماری از همکارانش، همچنان سفیر پاکستان در افغانستان، با وحشت به کشتار مردم و ویرانی ساختار های همگانی و شخصی دست زدند؛ جبهه ی ضد طالبان کارمندان ملل متحد را متهم دانست که در جنگ ها در شهر مزار شریف، به اشغال گران جاسوسی می کردند. مخالفان گروه طالبان هشدار دادند که این دسته از ماموران ملل متحد با واکنش سختی روبرو خواهند شد:

" ما آگاهی داریم که بمباران شهر مزار شریف در نتیجه جاسوسی کارمندان ملل متحد صورت گرفت. این مطلب را یکی از سخن گویان حزب وحدت گفت: اگر سازمان ملل متحد گام بایسته را در بند ساختن فعالیت هواپیما های جنگی طالبان بردارد، ما به واکنش های سخت بر ضد کارمندان آن سازمان دست خواهیم زد."

( برگردان از روزنامه ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲ / ۱۰ / ۱۹۹۷ )

ولی پاکستان که پشتیبانی عربستان سعودی و آمریکا را با خود داشت، بدون اندک ترین توجه به مشکل زندگی مردم افغانستان، به دنبال دریافت کمک های جهانی برای اداره ی سرکوبگر گروه وحشی طالبان بود  
رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲ / ۳ / ۱۹۹۸ بر بنیاد خبر رادیو پاکستان ۲۷ / ۲ / ۱۹۹۸، این خبر را به نشر رسانید ( برگردان):

" پاکستان از سازمان ملل متحد خواهش کرد که با اعتماد بودن بیطرفی خود را در میانجیگری در افغانستان ثابت کند، آنگونه که سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی این سیاست را دنبال می کند و چوکی افغانستان را خالی گذاشته است. گوهر ایوب خان وزیر خارجه پاکستان در اسامبله ملی یادآور شد که اگر سازمان ملل متحد از نزدیکی با کلیه گروه های درگیر در افغانستان فاصله اختیار می دارد، پس از میانجیگری بیطرفانه خود در پیش چشمان شهروندان افغانستان نیز با اعتماد بودن خود را بازتاب دهد. در آگاهی نامه وزارت خارجه آمده است که دبیر کل سازمان ملل متحد و نماینده ی ویژه ی وی از تلاش های پاکستان در پیوند به صلح در افغانستان ستایش کرده است و آن را تکمیل کننده ی کوشش های ملل متحد دانسته است."

همچنان مداخله دوامدار پاکستان در امور داخلی افغانستان سبب شد که فدراتیف روسیه نیز انگشت انتقاد را به سوی آن کشور دراز کند. واکنش وزارت خارجه ی روسیه در نشریه آلمان Wiesbadener Blatt تاریخ ۱۴ / ۸ / ۱۹۹۸ به گونه زیر بازتاب یافته است ( برگردان):

" حکومت جمهوری فدراتیف روسیه، پاکستان را متهم دانست که از طالبان بنیادگرا در افغانستان پشتیبانی می کند. اسلام آباد عملیات نظامی طالبان را برنامه ریزی و ابزار جنگی در اختیار آنان می گذارد. افزون بر آن نیرو های ارتش پاکستان در جنگ ها اشتراک کرده، که پیشروی های طالبان ممکن می شود. وزارت خارجه روسیه برای اثبات این ادعای خود، از اسیر شدن شماری از افسران پاکستانی به دست جبهه ی مخالف طالبان یادآوری کرد که در همین تازگی ها به اسارت در آمده اند."

از سوی دیگر، برای نخستین بار شورای امنیت سازمان ملل متحد، نگرانی خود را در باره ی آن گزارش ها نشان داد که بر بنیاد آن قدرت های خارجی از عملیات نظامی پشتیبانی می کنند. شورای امنیت خواهان پایان فوری هر گونه مداخله در امور داخلی افغانستان شد. این شورا خاطر نشان کرد که ارتش پاکستان و داوطلبان جنگی خارجی در عملیات جنگی از طالبان پشتیبانی بعمل می آورند. کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد از گسترش دامنه ی جنگ شهروندی هشدار داد که این مشکل می تواند درگیری های منطقه ای را سبب شود که حضور هزار ها جنگجوی خارجی در جنگ ها به سود طالبان، از آن سخن می گوید. لیکن این تنها پاکستان نیست که در امور داخلی افغانستان مداخله می کند؛ بلکه ایران هم با پشتیبانی از مسعود می خواهد در روند رویداد ها تأثیر گذار باشد. روسیه که از حمله ی اسلام گرایان به کشور های آسیای میانه هراس دارد، بسیار اندک به خود زحمت می دهد که از کمک های نظامی و لوژستیکی خود به اتحاد مخالف طالبان، پنهان کاری کند.

در دور دوم تاخت و تاز و اشغالگری طالبان در شمال افغانستان و استان بامیان، به سان دور نخست به خاطر انبازاری و نقش بارز آی اس آی و استخبارات سعودی در پیشروی ها و وحشیگری های این گروه مزدور، بخش بزرگی از مسئولیت کشتار ها و آواره کردن ده ها هزار شهروند افغانستان، به گردن پاکستان و عربستان سعودی بود؛ شهزاده ترکی فیصل و افسران آی اس آی با رفت و آمد ها به کندهار، برنامه ی حمله ی نظامی طالبان را سر و سامان دادند که بر پایه آن حمله ها از راه هرات و بادغیس بر فاریاب و شیرگان آغاز یافت و هزار ها انسان به گلوله بسته شد تا اینکه در ۸ اگست ۱۹۹۸ مزارشریف بر اندازی شد و از پیامد آن کشتار های گروهی و دربند کشیدن هزار ها شهروند و ویرانی شهر به خواست عربستان و به فرمان پاکستان رخ داد.

هنوز در مزارشریف خون می بارید که در بامیان نیز شعله های آتش وحشت و تبهکاری طالبان زبانه کشید و مرکز آن در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸ در اشغال طالبان درآمد و سیاست های پاکسازی قومی و مذهبی، نسل کشی، اسیر گرفتن زنان و دختران جوان که از مزار آغاز شده بود، کماکان دنبال شد و خون هزار ها انسان بیگناه بر زمین ریخت.

گروه وحشی طالبان زیر نظر افسران آی اس آی و پشتیبانی بی چون و چرای استخبارات سعودی، در شمال افغانستان و در استان بامیان و شهرستان های وابسته به آن به چنان تبهکاری های غیر انسانی و خیانت های ضد بشری و ضد باور های دینی مردم دست زد که آتش وحشت کوره های آدم سوزی، گردن زدن ها و زنده به گور کردن های زمان فرمانروایی کنست ها و کلیسا ها و شمشیر زنی استیلا گران عربی را دوباره تازه کرد و خاطره ی جنگ های اشغال گرانه ی سده های پیشین در اروپا و آمریکای لاتین را به یاد آورد.

در واکنش به مداخله، نقش و انبازاری پاکستان و عربستان سعودی در رویداد های شمال افغانستان و در ناسازگاری با وحشت و بزه کاری دهشت افکنان طالب، فدراتیف روسیه، کشور های آسیای میانه، ایران و ترکیه، موضع گیری درست اختیار کردند و به جنگ تبلیغاتی علیه یکدیگر دست زدند.

حکومت صهیونیستی اسرائیل به پیروی از سیاست های وزارت خارجه آمریکا در برابر حکومت آخوندی ایران، در پشتیبانی از طالبان قرار گرفت. موساد اسرائیل از گذشته ها از دهه ی هشتاد سده ی بیستم با آی اس آی پاکستان روابط بسیار نزدیک داشت و از این راه گروه های مجاهدین از کمک های اسرائیل برخوردار می شدند. رابطه آی اس آی و موساد زمینه ساز آن شد که بواسطه دفتر طالبان در آمریکا، موساد با رهبری گروه طالبان در داخل افغانستان تماس بگیرد و گفت و گو کند و از دل و جان به سود آن فعال شود. در نزدیک شدن موساد با طالبان شرکت نفتی یونیکال نیز نقش داشت. اسرائیلی ها زمانی از طالبان فاصله گرفتند که اسامه بن لادن رهبر سازمان القاعده از داخل افغانستان به فعالیت های ضد آمریکا و اسرائیل دست زد.

باید از یک پیشامد دیگر نیز یادآوری شود: در آن کش و گیر که ناگهانی در سفارت افغانستان در واشنگتن بین دو کارمند این نمایندگی سیاسی افغانستان، یکی در دفاع از دولت اسلامی به ریاست برهان الدین ربانی و آن دیگری در پشتیبانی از امارت اسلامی به رهبری ملا محمد عمر، رخ داد؛ سفارت عربستان سعودی در واشنگتن دست داشت ( در صص ۳۵۴-۳۵۲ کتاب: " جنگ اشباح" تألیف سنیو کول، ترجمه مهندس محمد اسحاق در این مورد آگاهی بیشتر داده شده است ).

در بخش های دیگر نیز پیرامون موضع گیری های جهانی در ناسازگاری با مداخله ی کشور ها، بویژه پاکستان - عربستان سعودی - آمریکا در امور داخلی افغانستان سخن زده شده و سخنان زیرین بازتاب یافته است:

- اطلاعیه تاریخ ۱۲ / ۸ / ۱۹۹۸ ویلی ویمر عضو پارلمان آلمان، معاون جلسه پارلمانی سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSZE) پیرامون شکل گیری رویداد ها در شمال افغانستان و مداخله ی بیگانگان در امور داخلی افغانستان؛

- اطلاعیه رسانه ای تاریخ ۱۱ / ۹ / ۱۹۹۸ موسسه ی بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید درباره ی کشتار گروهی شهروندان افغانستان در مزار شریف و استان بامیان به دست طالبان؛

- نامه ی سرگشاده ی موسسه ی بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید، عنوانی مادالین البرایت وزیر خارجه آمریکا، در مورد پایان دادن به پشتیبانی از طالبان.

مداخله ی بیرونی ها در امور داخلی افغانستان تا بر اندازی حکومت خون آشام طالبان به شکل گوناگون و با استفاده از ابزار های سیاسی، اقتصادی، نظامی، راهبردی، استخباراتی و باور های دینی، به سختی ادامه یافت. پس از تشکیل اداره ی توافق شده در نشست "بن" شیوه های مداخله گری زیر پوشش دموکراسی، حقوق بشر، مبارزه با دهشت افگنی بین المللی، مبارزه با کشت کونکار - تولید و قاچاق مواد مخدر، حکومت داری خوب و ده ها وازه ی زیبایی دیگر تغییر شکل داد و سراسر افغانستان را همچشمی های کشور ها و جنگ های استخباراتی و ناسازگاری سود اشغال گران با قدرت های اقتصادی و نظامی نو به پا خاسته در منطقه، غرق در آتش و خون کرد.

\* \* \*

در دهه ی خونین در کنار اینکه در امور داخلی افغانستان مداخله ی گوناگون صورت می گرفت؛ هرج و مرج سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی - نظامی - اداری حاکم بر سرنوشت شهروندان (تحلیل، ارزیابی و داوری دستگاه سیاست خارجی و نهاد های دادستانی و دادگاهی دولت های پر قدرت جهان، از زمره آلمان فدرال این بود که در افغانستان خلای قدرت به وجود آمده است و حکومت مرکزی که نمایندگی از یک نظام سیاسی دارای قوای سه گانه کند، وجود ندارد) زمینه ساز آن شد که هیأت ها و نمایندگان برخی کشور ها به افغانستان بیایند و به گونه رسمی و غیر رسمی (خلاف اصل های حقوقی پذیرفته شده ی جهانی) با رهبران گروه های درگیر و زمامداران در جزیره های قدرت، دیدار و گفت و گو کنند:

- در هنگامی که موشک پرانی جنگجویان حزب اسلامی بر شهر کابل، بیداد می کرد و روزانه ده ها شهروند جان و زندگی خود را از دست می دادند، به تاریخ ۸ / ۶ / ۱۳۷۱ جنرال حمید گل و قاضی حسین احمد به کابل آمدند تا در محفل امضای توافقنامه ی صلح و آتش بس میان حزب اسلامی (به رهبری گلبدین حکمتیار) و حزب جمعیت اسلامی (به رهبری برهان الدین ربانی) حضور داشته باشند. این صلح و آتش بس تنها یک روز دوام کرد و در روز دوم به سختی نقض شد؛

- جنرال حمید گل و قاضی حسین احمد به تاریخ ۲۲ بهمن/دلو ۱۳۷۱ (۱۲ / ۲ / ۱۹۹۳) برای بار دوم همراه با چند شخصیت عربی به کابل آمدند تا در برقراری یک آتش بس بین طرف های درگیر، تلاش ورزند؛

- اندری کوزیروف وزیر خارجه فدراتیف روسیه به تاریخ ۱۴-۱۳ / ۵ / ۱۹۹۲ از کابل دیدن کرد که در پایان بازدید وی، اعلامیه مشترک افغانستان و روسیه دستینه شد؛

- هیأت سازمان کنفرانس کشور های اسلامی به تاریخ ۹ اپریل ۱۹۹۳ به کابل آمد تا کمیته ای را برای دیدبانی از آتش بس، ایجاد کند؛

- اندری کوزیروف وزیر خارجه روسیه به تاریخ ۷ سپتامبر ۱۹۹۳ به کابل آمد و با برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی و گلبدین حکمتیار نخست وزیر، دیدار کرد تا در مورد رهایی اسیران جنگی ارتش شوروی در افغانستان و بازگشت دادن آنان به خانه، همچنان چگونگی جلوگیری از مداخله گسترده گروه های جنگی از قلمرو افغانستان در امور داخلی تاجیکستان و بند کردن حمله ها بر مناطق بود و باش مردم و مرزبانان روسی در تاجیکستان، رایزنی کند؛

- حسن ترابی رهبر جبهه ی ملی اسلامی سودان به تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۹۹۳ برای میانجیگری کردن میان فرمانده احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار و پایان دادن به درگیری های نظامی بین گروه های جنگی، به کابل آمد؛

- آصف علی وزیر خارجه پاکستان به تاریخ ۲۷ اکتوبر ۱۹۹۴ به مزار شریف سفر کرد و با جنرال عبدالرشید دوستم دیدار داشت؛

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱ / ۶ / ۱۹۹۵ بر بنیاد خبر تلویزیون ایران (۳۰ / ۵ / ۱۹۹۵) آگاهی داد که هیأت هایی از آلمان، عربستان سعودی، فرانسه و ایالات متحده آمریکا به هدف گسترش روابط فرهنگی با افغانستان به کابل آمدند. آنان با برهان الدین ربانی و دیگر نمایندگان دولت اسلامی پیرامون بازگشایی سفارتخانه های خود در کابل، صحبت کردند (برگردان از آلمانی)؛

- در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۹ / ۶ / ۱۹۹۵ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " تحکیم قدرت ربانی در کابل" آمده است (برگردان):

" برای نخستین بار پس از هفده سال یک کارمند عالی‌رتبه آمریکا به تاریخ ۶ جون از کابل دیدن کرد. دیدار John Monjo سفیر آمریکا در اسلام آباد از کابل این گمانه زنی را به وجود آورد که ایالات متحده می خواهد در پایتخت افغانستان نمایندگی سیاسی خود را بازگشایی کند. همچنان هیأت کشور های دیگر نیز به کابل آمدند. عربستان سعودی و ایران چندی پیش سفارتخانه های خود را باز کرده بودند. یک ماه پیشتر هند سفارت خود را گشوده بود و اندکی پس از آن پاکستان سفارت خود را از جلال آباد به کابل کوچ داد. یک روز پس از آمدن نماینده آمریکا یک هیأت روسی به کابل رسید. افزون بر آن [نمایندگان] کشور های آسیای میانه نیز در کابل حضور دارند و یک ماه پیش کابل ویران شده شاهد گفت و گو های صلح میان رحمانوف رییس جمهوری تاجیکستان و [سید عبدالله] نوری رهبر مخالفان، بود."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۰ / ۴ / ۱۹۹۵ بر بنیاد خبر رادیو افغانستان (۱۷ / ۴ / ۱۹۹۵) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

"وزارت خارجه دولت اسلامی افغانستان یادداشت احتجاجی را به سبب سفر ۱۲ تن هیأت پارلمانی فدراتیف روسیه به شمال افغانستان، به وزارت خارجه روسیه سپرد. دلیل بازدید نمایندگان پارلمان روسیه صحبت در مورد چند و چون بودن جنگجویان شورشی تاجیکستانی در شمال افغانستان، که از آنجا بر ضد حکومت تاجیکستان می جنگند، گفته شده است. سفر هیأت روسی به شمال افغانستان [در قلمرو زیر اداره ی جنرال عبدالرشید دوستم] خلاف قاعده ها و اصل های حقوق بین المللی بوده و نقض حاکمیت افغانستان شمرده می شود؛ زیرا بدون اجازه و آگاهی حکومت مرکزی صورت گرفته است."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۳۱ / ۵ / ۱۹۹۵ خبر دیدار ترکی فیصل و هیأت همراهان او را از کابل به نشر سپرد. به موجب این خبر رییس دستگاه استخبارات عربستان سعودی با برهان الدین ربانی درباره ی بازسازی افغانستان صحبت کرد که رسول سیاف رهبر تنظیم اتحاد اسلامی، همچنان احمد شاه مسعود نیز حضور داشتند؛

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱ / ۶ / ۱۹۹۵ به آگاهی رسانید که رییس استخبارات سعودی در اسلام آباد با بوتو نخست وزیر پاکستان و رهبران افغانستان دیدار داشت و صحبت های جداگانه کرد. روزنامه های منطقه ای گزارش دادند که ترکی فیصل دیروز در حالی که سردار آصف احمد علی وزیر خارجه و جنرال جاوید اشرف رییس استخبارات نظامی پاکستان نیز حاضر بودند، غذای چاشت را با بوتو صرف کرد. هر دو طرف پیمان بستند که تلاش های شان را برای پایان دادن به درگیری ها در افغانستان هماهنگ کنند.

ترکی فیصل در اسلام آباد با رهبران مجاهدین نیز دیدار داشت. آنگونه که آژانس های خبری گزارش دادند، این دیدار با دین محمد معاون یونس خالص و اعضای گروه طالبان ملا ربانی، ملا عباس، ملا غوث صورت گرفت. انتظار برده می شود که با صبغت الله مجددی رهبر جبهه ی نجات ملی نیز دیدار کند؛

- در اوایل ۱۹۹۵ [۱۰ جولای ۱۹۹۵] احمد بدیب معاون ترکی فیصل سوار بر هواپیما به کندهار سفر کرد و در فرودگاه از سوی طالبان پذیرایی شد. احمد بدیب در دهه ی هشتاد در نزدیکی مرز با کندهار یک آموزشگاه تخنیکی را گشوده بود که ملا ربانی یکی از فارغان آن بود. بدیب با ملا عمر نیز دیدار کرد، در اصل ترکی فیصل معاون خود را برای بررسی اوضاع به کندهار فرستاده بود؛

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۶ می ۱۹۹۵ با نشر خبری به آگاهی رسانید (برگردان):

" یک هیأت کاری جمهوری آلمان به ریاست معاون وزارت خارجه آن کشور در امور آسیای جنوبی، به کابل آمد و با نجیب الله الفرایبی وزیر دولت در روابط خارجی و عبدالرحیم غفورزی معاون وزیر خارجه افغانستان به تاریخ ۲۴ / ۵ / ۱۹۹۵ ، جداگانه دیدار کرد. الفرایبی از کمک های انسان دوستانه آلمان خوشی نشان داد و هیأت آلمانی از علاقمندی کشور خود به کار های بازسازی افغانستان تأکید کرد؛



- در فیروزی ۱۹۹۵ دو دیپلمات آمریکایی به کندهار رفتند و با شهردار که عضو گروه طالبان است، دیدار کردند. شهردار کندهار در نشست با آمریکایی ها از آنان خواهش کرد که به دین اسلام رو آورند. دیپلمات ها در صحبت با این ملا، موفق به کسب آگاهی درباره تشکیلات طالبان نشدند؛

- مارتی ملر یکی از کارمندان بلند پایه شرکت نفتی یونیکال کلفورنیای آمریکا در تابستان ۱۹۹۵ به افغانستان آمد و در بهار ۱۹۹۶ نیز از راه کوئته بلوچستان به کندهار و هرات سفر کرد؛

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۷ / ۸ / ۱۹۹۵ پیرامون سفر سردار آصف احمد علی وزیر خارجه پاکستان به افغانستان که به تاریخ سوم و چهارم اگست صورت گرفته بود، خبر درازی را به نشر سپرد که در بخشی از آن آمده است (برگردان):

" آصف علی در کابل با سید محمد علی جاوید معاون نخست وزیر و داکتر نجیب الله الفرابی وزیر دولت در مسایل خارجی دیدار کرد و در مورد برقراری صلح و امنیت در افغانستان و نیرو گرفتن روابط میان دو کشور، گفت و گو کردند. آصف علی به تاریخ ۴ / ۸ / ۱۹۹۵ با رییس جمهوری برهان الدین ربانی دیدار دوستانه داشت و از آمادگی حکومت خود درباره ی تشکیل یک کمیسیون یکجایی به خاطر گسترش همکاری های اقتصادی و فرهنگی اطمینان داد و از پیشنهاد پاکستان در خصوص به وجود آمدن یک کمیسیون سه جانبه که بر برنامه ی لوله کشی گاز تمرکز داشته باشد، سخن گفت."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۸ / ۸ / ۱۹۹۵ بر بنیاد خبر رادیو پاکستان (۶ / ۸ / ۱۹۹۵)، به آگاهی رسانید(برگردان):

" سردار آصف احمد علی وزیر خارجه پاکستان با ملا ربانی معاون رهبری طالبان و اعضای شورای رهبری طالبان در کندهار درباره ی روند آشتی در افغانستان، دیدار و صحبت کرده است. احمد علی از گروه طالبان خواست که شهروندان ملکی را خلع سلاح کنند؛ زیرا این کار گام نخست برای آوردن صلح شمرده می شود. او در این صحبت برنامه ی لوله کشی گاز را روی میز گفت و گو ها گذاشت که پایپ لاین از جای هایی که زیر اداره ی طالبان است، می گذرد. سردار آصف امیدواری نشان داد که طالبان به خاطر عملی شدن این پروژه همکاری بایسته می کنند."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۳۱ / ۱۰ / ۱۹۹۵ بر بنیاد خبر رادیو تهران (۲۶ / ۱۰ / ۱۹۹۵) این خبر به نشر سپرد(برگردان):

" علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران در امور آسیا و پسیفیک به تاریخ ۲۵ / ۱۰ / ۱۹۹۵ در رأس یک هیأت اقتصادی و فرهنگی به مزارشریف آمد و با جنرال دوستم رهبر جنبش ملی صحبت کرد. محور گفت و گو ها پیرامون رخدادهای سیاسی و نظامی تازه در افغانستان و همکاری های دو جانبه می چرخید. بروجردی تأکید به پایان جنگ ها در افغانستان کرده و گفت: جمهوری اسلامی ایران امید می کند که در افغانستان صلح برقرار شود و دیگر جنگ نباشد و مردم در صلح زندگی کنند. جنرال دوستم، این دیدار را با ارزش خوانده و از کوشش های جمهوری اسلامی ایران برای برقراری صلح و پایداری در افغانستان ستایش کرد."

- رادیو صدای آلمان بر بنیاد خبر رادیو تهران (۱۴ / ۱۱ / ۱۹۹۵) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):  
" علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران در روند ایستادن پذیر کوشش های کشورش برای بازگشت صلح و ثبات در افغانستان، به کابل آمد. رییس جمهوری برهان الدین ربانی در صحبت با وی گفت که تلاش می کند که مشکل افغانستان از راه های صلح آمیز و رسیدن به یک توافق حل شود."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲ / ۱۱ / ۱۹۹۵ بر پایه خبر رادیو افغانستان (۳۰ / ۱۰ / ۱۹۹۵) این خبر را به نشر رسانید (برگردان):

" احمد شاه مسعود امروز پگاهی (۲۰ / ۱۰ / ۱۹۹۵) در فرودگاه نظامی بگرام با ربین رافیل سکرتر دولتی در امور جنوب آسیا در وزارت خارجه آمریکا، دیدار کرد. آنگونه که بنگاه خبری باخترا گزارش داد، در این صحبت یک و نیم ساعته، آنان بر سر پرسش علاقمندی های همسان دو طرف، همچنان نقش سازمان ملل متحد برای حل مشکل کنونی افغانستان گفت و گو کردند."

- رادیو صدای آلمان در خبر تاریخ ۲ / ۱۱ / ۱۹۹۵ به نقل قول از خبر رادیو تهران (۳۰ / ۱۰ / ۱۹۹۵) گفت که رابین رافیل سکرتر دولتی در امور آسیا در وزارت خارجه آمریکا به تاریخ ۲۹ / ۱۰ / ۱۹۹۵ به افغانستان آمد و با جنرال عبدالرشید دوستم در مزار شریف و با حاجی عبدالقدیر رییس شورای جهادی ننگرهار و دیگر رهبران جهادی، در جلال آباد دیدار و گفت و گو کرد؛

- در راستای تلاش های سازمان ملل متحد برای باز گرداندن صلح به افغانستان، ابو نفیسه نماینده ی محمود مستری به تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۹۵ سفری به کندهار داشت و پیرامون لیست تعیین شده از سوی مستری در خصوص تشکیل حکومت پس از برهان الدین ربانی، با رهبران طالبان گفت و گو کرد؛

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۵ / ۱ / ۱۹۹۶ این خبر را به نشر رسانید (برگردان):  
" یک هیأت سیاسی ایران امروز (۱۳ / ۱ / ۱۹۹۶) به خاطر صحبت داشتن با رهبران طالبان، به کندهار رسید. دیدار هیأت بخشی از تلاش های میانجیگری ایران برای حل صلح آمیز اختلاف ها میان گروه های با هم درگیر در افغانستان است. این دیدار بنابر چند بار خواهش رهبری طالبان به هدف کشاندن گروه های افغانستانی به پشت میز گفت و گو ها، صورت گرفته است."؛

- رابین رافیل به تاریخ ۱۹ اپریل ۱۹۹۶ به کابل و کندهار سفر کرد و با رهبران دولت اسلامی و گروه طالبان دیدار و صحبت داشت؛

- گیری شرون مسؤل دفتر سی آی ای در اسلام آباد در سپتامبر ۱۹۹۶ به کابل آمد و با احمد شاه مسعود در مورد باز خرید موشک های استینگر آمریکایی که در سال های پایانی دهه ی هشتاد در اختیار گروه های جنگی گذاشته بودند، صحبت کرد.

بر پایه آگاهی ها شرون در آغاز سال ۱۹۹۷ سفری به کندهار داشت و موشک های استینگر را از طالبان به نرخ روز خریداری کرد، همچنان در بهار ۱۹۹۷ به شهر تالقان پرواز کرد تا با فرمانده احمد شاه مسعود درباره ی باز گرداندن موشک های استینگر صحبت کند؛

- بانو ایما بنینو یکجا با ۱۹ شخصیت دیگر، از نام اتحادیه اروپا به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۷ به کابل آمدند تا وضعیت زندگی زنان افغانستان را در اداره ی طالبان به تصویر بکشند؛ لیکن بانو بنینو از سوی این گروه بازداشت شد؛ ولی در نتیجه ی فشار های جهانی به زودی آزادی خود را به دست آورد. به پیشنهاد بانو بنینو از روز هشتم مارچ ۱۹۹۸ با شعار: " یک شاخه گل، برای زنان کابل" در سراسر جهان برگزاری شد؛

- سردار آصف احمد علی وزیر خارجه پاکستان به تاریخ ۱۱-۱۰ نوامبر ۱۹۹۵ به شمال افغانستان آمد و با جنرال عبدالرشید دوستم دیدار و صحبت کرد؛

- هنک براون سناتور آمریکایی به تاریخ ۸ اپریل ۱۹۹۶ به کابل آمد؛  
- هیأت سه نفری سازمان عفو بین الملل به تاریخ ۲۳ جون ۱۹۹۶ از افغانستان دیدار کرد؛  
- جنرال نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان به تاریخ ۲۰ اکتوبر ۱۹۹۶ به مزار شریف سفر کرد تا با جنرال دوستم دیدار کند؛  
- یک هیأت هندی به تاریخ ۱۴ نوامبر ۱۹۹۶ در مزار شریف با جنرال دوستم دیدار کرد؛

- در پیوند به سفر وزیر داخله پاکستان به مزار شریف به تاریخ ۲۰ اکتوبر ۱۹۹۶ در روزنامه Hannoverische Allgemeine Zeitung اکتوبر ۱۹۹۶ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " هشدار به طالبان " آمده است (برگردان):

" یک هیأت نمایندگی طالبان بنیادگرا یکجا با نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان برای گفت و گو با جنرال دوستم به شمال افغانستان سفر کردند."؛

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۳ / ۹ / ۱۹۹۶ به نقل از ایرنا (۱ / ۹ / ۱۹۹۶) خبر داد که حکمتیار نخست وزیر افغانستان در دیداری که با مرتضی صمدی معاون وزیر ترانسپورت ایران داشت، یاددهانی کرد: جمهوری اسلامی ایران باید در تامین صلح در افغانستان نقش مهمی را بازی کند. برگزاری نشست صلح در آخر اکتوبر در تهران، زمینه های خوبی را به دست می دهد. افزون بر آن حکمتیار گفت که ما

انتظار زیادی از کشور همسایه خود داریم. معاون وزیر ترانسپورت ایران از آمادگی کشورش در حل مشکل افغانستان، اطمینان داد؛

- در بخش از یک نوشته زیر تیتر " اختلاف های تباری و مذهبی و علاقمندی های قدرت بزرگ به افغانستان "، در روزنامه Die Tageszeitung ماه نوامبر ۱۹۹۶ آمده است (برگردان):

" در اکتوبر ۱۹۹۴ John C. Monjo سفیر آمریکا در پاکستان را وزیر داخله آن کشور در یک سفر به غرب افغانستان در جای هایی که زیر اداره طالبان است، همراهی کرد، بدون اینکه اجازه رسمی حکومت افغانستان را در دست داشته باشد. برای ایالات متحده آمریکا حکومت مسعود-ربانی از همان آغاز تنها یک تشکیل حزب هایی که با هم درگیر بودند، بود و بازگشایی سفارت آمریکا در کابل هیچگاهی مورد بحث قرار نگرفت. کابل تا هنوز به دست طالبان نافتاده بود که وزارت خارجه آمریکا در یک اطلاعیه پیروزی آنان را تغییر مثبت خواند و از فرستادن یک هیأت رسمی به کابل خبر داد."

- در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۷ / ۳ / ۱۹۹۷ از سفر گروهی یک هیأت پارلمانی حزب سبز ها و اتحاد نود به افغانستان جنگ زده به ریاست بانو Rita Griebhaber عضو پارلمان آلمان و سخنگوی فرکسیون پارلمانی آن حزب ویژه ی زنان، خبر داده شده است؛

- Monitor Dienst به تاریخ ۸ / ۱ / ۱۹۹۷ بر بنیاد خبر صدای شریعت طالبان (۷ / ۱ / ۱۹۹۷)، این خبر را به نشر رسانید(برگردان):

" رهبری طالبان در کابل در صحبت با John Holzman معاون کاردار سفارت ایالات متحده آمریکا در اسلام آباد، و جنرال کنسول آمریکا در پشاور خواهش همکاری مشترک و شناسایی رسمی را بعمل آورد. ملا محمد حسن معاون شورای رهبری طالبان بیلانس سیاست طالبان را در پیش چشم مهمانان گذاشت که از چند پیروزی آنان سخن می گفت. ملا حسن اشاره به سیاست حکومت خود پیرامون مواد مخدر کرده یادآور شد: کمپاین علیه تولید و تجارت مواد مخدر نه تنها هدف اصلی دولت اسلامی افغانستان است؛ بلکه وظیفه دینی ما نیز است."

- Monitor Dienst به تاریخ ۱۱ / ۳ / ۱۹۹۷ با دستاویز کردن خبر رادیو تهران (۹ / ۳ / ۱۹۹۷) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" هیأت آمریکایی [که چند روز پیش با طالبان در کابل دیدار داشت] با جنرال دوستم رهبر شورای عالی دفاع از افغانستان دیدن کرد. آنگونه که از برخی چشمه ها شنیده می شود، رییس هیأت آمریکایی در دیدار با دوستم، از طالبان انتقاد کرد. وی از پشتیبانی واشنگتن برای حل سیاسی بحران افغانستان خبر داد، از جمله از تلاش های سازمان ملل متحد در راستای تامین امنیت در افغانستان یادآور شد."

- Monitor Dienst به تاریخ ۱۲ / ۲ / ۱۹۹۷ بر بنیاد خبر نشر شده از رادیو تهران (۱۱ / ۲ / ۱۹۹۷)، خبر داد(برگردان):

" شیخ محمود بن صیاد رییس ستاد ارتش امارات متحده عربی با جنرال عبدالرشید دوستم رییس جنبش ملی و رهبر شورای عالی دفاع از افغانستان دیدار کرد. دوستم از آرزومندی شورای عالی در خصوص داشتن روابط دوستانه با همه کشور ها و سازمان ها سخن گفت. وی کوچ دادن جبری و زورگویانه ی هزاران شهروند را از استان های پروان و کاپیسا، از سوی طالبان غیر انسانی و غیر اسلامی خواند. محمود بن صیاد بر آمادگی امارات متحده عربی به همکاری یکجایی با شورای عالی دفاع از افغانستان تأکید کرد."

- Monitor Dienst به تاریخ ۱۲ / ۳ / ۱۹۹۷ با دستاویز کردن صدای شریعت (۱۱ / ۳ / ۱۹۹۷) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" امیر خان متقی وزیر فرهنگ و معلومات با هیأت دیپلماتیک بریتانیا دیدار کرد. مهمانان به متقی اطمینان دادند که از طرف بریتانیا کمک های اقتصادی و بشر خواهانه ادامه می یابد. حکومت بریتانیا آماده است که کمک های خود را به مردم افغانستان در بخش های مختلف گسترش دهد. هیأت از تامین دوباره صلح

و امنیت در افغانستان خشنودی نشان داد. هر دو طرف تأکید کردند که روابط میان دو کشور را گسترش دهند. در شمار هیات، James Watt معاون کمیسار عالی بریتانیا در اسلام آباد و Caroline Elms مسؤول شعبه جنوب آسیا در وزارت خارجه نیز بودند."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۱ / ۴ / ۱۹۹۷ بر بنیاد خبر صدای شریعت طالبان در کابل (۹ / ۴ / ۱۹۹۷) این خبر را پخش کرد(برگردان):

" عباس استانکزی معاون وزیر خارجه دولت اسلامی افغانستان امروز ۹ / ۴ / ۱۹۹۷ در دفتر کارش یک هیأت سیاسی آلمان را پذیرفت، که در سفارت آلمان در اسلام آباد برای اجرای کار های افغانستان وظیفه دارد. در این دیدار موضوع بازگشایی سفارت آلمان در کابل در میان گذاشته شد که رییس اداره کننده ی سازمان کمک های توسعه ای و نماینده سازمان عملیات زراعتی آلمان نیز حضور داشتند. معاون وزیر خارجه از علاقمندی آلمان در بازگشایی سفارت خود سپاسگزاری کرد."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۸ / ۷ / ۱۹۹۷ بر بنیاد خبر رادیو تهران (۱۵ / ۷ / ۱۹۹۷) این خبر را به نشر رسانید(برگردان):

" علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران در امور آسیا و پسیفیک امروز(۱۵ / ۷ / ۱۹۹۷) گفت که هر پیشنهاد برای حل بحران افغانستان باید از سوی رهبران افغانستان تأیید شود. بروجردی همین اکنون در افغانستان است تا به پایان دادن به درگیری های نظامی کمک کند. در دیداری که با جنرال عبدالملک یکی از رهبران جبهه ی متحد برای نجات افغانستان داشت درباره ی نیازمندی همکاری همه جانبه میان حزب ها و گروه ها به خاطر حل مشکل موجود صحبت کرد. بروجردی بر سر انبازای فعال سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی برای کنار گذاشتن بحران در افغانستان تأکید کرد و آرزو برد که پاکستان یک نقش مثبت را در برقراری صلح در افغانستان بازی کند."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۹ / ۸ / ۱۹۹۷ این خبر را پخش کرد (برگردان):

" علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران در امور آسیا و پسیفیک به تاریخ ۲۵ / ۸ / ۱۹۹۷ با برهان الدین ربانی رییس دولت افغانستان، در مزارشریف دیدار داشت و پیرامون رونما شدن واپسین تغییر در اوضاع افغانستان و حل صلح آمیز و سیاسی بحران کنونی صحبت کردند."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۷ با دستاویز کردن خبر رادیو تهران (۱۴ / ۱۰ / ۱۹۹۷) این خبر را به نشر رسانید(برگردان):

" بر اساس گزارش روزنامه ی پاکستانی Neus، پاکستان هیأت ۱۸ نفری را به پایگاه فرمانده احمد شاه مسعود فرستاده است. هیأت باید در باره ی رهایی اسیران جنگی پاکستانی گفت و گو کند. این دومین دیدار غیر رسمی هیأت پاکستانی در ماه های گذشته است. مسعود ۱۲ روز پیش شماری از اسیران را آزاد کرد. "

- در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۹۹۷ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " تحریم کمک های بین المللی علیه طالبان " آمده است (برگردان):

" همین اکنون دو هیأت بین المللی در افغانستان هستند تا یک تصویر روشن از وضعیت حقوق بشر و ادامه تحویل دهی کمک ها، به دست آورند. گزارش ها پیرامون غصب حقوق زنان و محروم کردن روز افزون آنان از حقوق حقه ی شان سبب شد که در دنیای غرب صدا ها بلند شود و کمک های بشری بند گردد.

هیأت سازمان پزشکی جهان می خواهد بداند که آیا امکان کمک و همکاری با بیمارستان زنانه وابسته به خود آن سازمان با در نظر گرفتن سیاست دشمنانه طالبان در برابر زنان، وجود دارد یا خیر؟"

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۳ / ۴ / ۱۹۹۸ بر بنیاد خبر رادیو تهران (۲ / ۴ / ۱۹۹۸) این خبر را پخش کرد(برگردان):

" یک کارمند عالی‌رتبه سازمان ملل متحد به تاریخ ۱ / ۴ / ۱۹۹۸ برای گفت و گو با نمایندگان طالبان به کابل آمد. وی می‌خواهد طرف مذاکره کننده ی خود را وادار به پیروی از اصل ها و قاعده های بین المللی، کند. Carl Bellamy مدیر هیأت اجراییه یونسف یادآور شد که پیام کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد را با خود آورده است و در آن نگرانی ژرف وی درباره ی وضعیت مردم افغانستان بازتاب یافته است. سفر Bellamy به افغانستان پس از رسیدن کارمندان سازمان ملل متحد به کندهار در هفته گذشته، صورت گرفته است و از برخورد خراب طالبان در برابر آنان در همان روز آگاه شد. Bellamy گفت: در گفت و گو های خود مشکل آموزش زنان و برابری آنان را با مردان در میان می‌گذارد."

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۴ / ۲ / ۱۹۹۸ با دستاویز کردن خبر رادیو تهران (۱ / ۲ / ۱۹۹۸)، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" جمهوری اسلامی دور جدید تلاش های سیاسی را به راه انداخته است تا در افغانستان صلح برقرار شود. علاوالدین بروجردی فرستاده ویژه ی رییس جمهوری ایران همراه با یک هیأت به تاریخ ۱ / ۲ / ۱۹۹۸ به مزارشریف رسید و از سوی وزیر داخله و دیگر اعضای دولت اسلامی افغانستان پذیرایی شدند. بروجردی هدف سفر خود را تامین صلح و ثبات در افغانستان خواند، ایران همین اکنون ریاست کنفرانس کشور های اسلامی را به دوش دارد و ما خود را پای بند می دانیم که جنگ و خونریزی پایان گیرد؛ زیرا حل بحران افغانستان از راه نظامی ناممکن است."

- " در زمستان ۱۹۹۸ ریچارد سن سفری را به جنوب آسیا برنامه کرد. این سفر او را به هند، سریلانکا، پاکستان و افغانستان برد. او به افغانستان می رفت تا ببیند که آیا مذاکرات سیاسی با طالبان ممکن است؛ یا خیر؟....

تشویش س.آی.ای از سفر ریچارد سن به افغانستان این بود که بن لادن با استفاده از حضور یک عضو کابینه کلنتن در افغانستان به خاطر عملی کردن تهدید خود بر او حمله کند. سی.آی.ای به ریچاردسن مشوره داد که سفر خویش به افغانستان را لغو کند، اما سفیر پاکستان در ملل متحد که سفر او را فرصتی در راه قانونیت بخشیدن به اداره طالبان از سوی جامعه جهانی می پنداشت، وعده داد که در جهت موفقیت سفر ریچاردسن همکاری خواهد کرد. ریچاردسن بالای وعده های پاکستان در مورد حفاظت خود و همراهانش اعتماد نمود تصمیم به سفر را گرفت.

طالبان مسلح ریشدار ریچاردسن، کارل اندر فورت و خبرنگار ای.بی.سی را از چهار راهی ای عبور دادند که در آنجا نجیب الله و برادرش را هژده ماه قبل به دار زده بودند.... ( جنگ اشباح، تألیف: ستیو کول، صص ۳۸۹-۳۸۸)؛

- در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " ابتکار آمریکایی ها در افغانستان" در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۰ / ۴ / ۱۹۹۸ آمده است (برگردان):

" بیل ریچاردسن سفیر آمریکا در ملل متحد، با ملا محمد ربانی رییس شورای حکومت طالبان در کابل دیدار و صحبت کرد و پس از آن به شیرغان رفت تا با [برهان الدین] ربانی، [جنرال عبدالرشید] دوستم، [عبدالکریم] خلیلی و نماینده ی [فرماند] احمد شاه مسعود دیدار کند. ریچاردسن نخستین عضو کابینه آمریکا است که از سال ۱۹۷۹ بدین سوی به افغانستان آمده است.

ریچاردسن از طرف های درگیر تعهد گرفت و دوباره به اسلام آباد آمد و خاطر نشان کرد که در ده روز آینده آنان در پایتخت پاکستان به گفت و گو می پردازند....

برای حکومت پاکستان این سخن اهمیت ویژه دارد که ابتکار حل اختلاف ها در افغانستان به دست ایران گذاشته نشود. در اسلام آباد صحبت بر سر آن است که دیدار ریچاردسن با مخالفان طالبان در شمال بدون موافقه ی ایران صورت نمی گرفت؛ زیرا آنان از نگر نظامی و سیاسی به پشتیبانی ایران وابسته هستند. این پیشامد نتیجه ی بهبود یافتن روابط بین ایران و واشنگتن، همچنان میان تهران و ریاض در ماه های پایانی شمرده می شود...."

- " در اوسط جون [هجدهم] سال ۱۹۹۸ جت حامل شهزاده ترکی در میدان قندهار پایین شد و او از پنجره هواپیما فارم ترنک را می دید. به او گفته شده بود که بن لادن از آن فارم استفاده می کند و بهتر است در وقت پایین شدن به آن توجه کند....

شیخ عبدالله بن ترکی، وزیر حج و اوقاف سعودی شهزاده ترکی را در این سفر همراهی می کرد...." (جنگ اشباح، صص ۴۰۳)

- "سی.آی.ای از زمان سفر گیری شرون به تالقان در سال ۱۹۹۷ با او [احمد شاه مسعود] تماس منظم داشت. از آن زمان به بعد گروه های کوچکی از افسران سی.آی.ای چندین نوبت با او در دره پنجشیر ملاقات نموده بودند. آن ها با خود وسایل کشف مخابره و مقداری پول نقد می بردند که در هر نوبت تا ۲۵۰,۰۰۰ دالر می رسید.

گروه سی.آی.ای بعضی اوقات تحت رهبری افسران بخش شرق نزدیک مدیریت عملیات سفر می کردند. گیری شرون معاون این بخش بود. در حالات دیگر آن ها را ماموران مدیریت مبارزه با تروریسم رهبری می کردند. وقتی که رهبری در دست بخش شرق نزدیک می بود. گروه یاد شده نام شفری نالت را به خود می گرفت، و وقتی که گروه توسط مدیریت مبارزه با تروریسم رهبری می شد، نام جابریکر را به خود می گرفت. اولین گروه (نالت-۱) در سال ۱۹۹۷ توسط هلیکوپتر مسعود از دوشنبه به پنجشیر پرواز نمود.

تا سال ۱۹۹۹ سه گروه دیگر سی.آی.ای به آن جا سفر نمودند.... " ( جنگ اشباح، صص ۴۸۳-۴۸۲ )؛

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۶ / ۲ / ۱۹۹۹ بر بنیاد خبر بنگاه خبری ایرنا ( ۱۵ / ۲ / ۱۹۹۹ )، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" یک هیأت جمهوری اسلامی ایران به روز جمعه (۱۲ / ۲ / ۱۹۹۹) در استان بدخشان با برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی افغانستان دیدار و صحبت کرد. هیأت ایرانی به ریاست محمد ابراهیم طاهریان آمر اداره مرکزی مسایل افغانستان در وزارت خارجه، بر اساس گزارش دفتر خبر رسانی آن وزارت، در کل بر سر تغییر وضعیت در افغانستان و راه های تامین ثبات، بر پایه گفت و گو ها تأکید کرد.

محمد ابراهیم طاهریان با عبدالرسول سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی نیز در استان پروان مذاکره کرد.؛  
- رادیو صدای آلمان در یک خبر دیگر به تاریخ ۱۰ / ۶ / ۱۹۹۹ با دستاویز کردن خبر ایرنا (۸ / ۶ / ۱۹۹۹)، آگاهی داد که محمد ابراهیم طاهریان مسؤول مسایل افغانستان در وزارت خارجه ایران، با برهان الدین ربانی در استان بدخشان دیدار و صحبت کرده است؛

- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۷ / ۵ / ۱۹۹۹ بر پایه خبر صدای شریعت طالبان (۵ / ۵ / ۱۹۹۹)، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" یک هیأت عالیرتبه دولت دوست ترکیه با کارمندان رهبری طالبان، از جمله آمر دفتر نمایندگی وزارت خارجه در استان بلخ، در شهر مزار شریف دیدار کرد. در شمار این هیأت کارمندان سفارت ترکیه در پاکستان، نیز بودند.؛

- به تاریخ ۳۱ جنوری ۱۹۹۹ نخستین هیأت کشور چین به کابل آمد و با رهبران طالبان دیدار و صحبت کرد؛

- به تاریخ ۳ مارچ ۱۹۹۹، شیخ مراد اوف وزیر خارجه ترکمنستان به کندهار رفت و درباره ی مسایل لوله کشی رسانیدن نفت و گاز و گذردادن آن از افغانستان، با ملا محمد عمر رهبر طالبان دیدن کرد؛

- به تاریخ ۲ جون ۱۹۹۹، عزیز کامل اوف وزیر خارجه ازبیکستان با ملا محمد عمر، در کندهار دیدار داشت؛

جنرال محمود احمد رییس آی اس ای پس از بازگشت از سفر آمریکا، که در اپریل ۲۰۰۱ صورت گرفت، به کندهار رفت و فهرست خواسته های آمریکا را با ملا محمد عمر در میان گذاشت که مهمترین آن بیرون کردن اسامه بن لادن، از افغانستان بود؛

- در کتاب " افغانستان و پنج سال سلطه طالبان " تألیف: وحید مزده، چند مورد وجود دارد که فشرده ی برخی از آنها در اینجا آورده می شود:

• یک هیأت ایرانی به ریاست غلام رضا بهرامی از راه هرات به قندهار آمد تا درباره کم شدن آب رودخانه هیرمند در مرز های ایرانی، با مقام های رهبری طالبان صحبت نماید. هیأت از بند دهله در قندهار و از دهر اود و سد کجکی دیدن بعمل آورد و روی شماری از مسائل دیگر، از جمله دیپلمات های کشته شده ایرانی در مزار شریف، با وکیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان مذاکره نمود (صص ۱۲۷-۱۳۰).



- ہیأتی تحت ریاست عبدالله یف یاراکى محمد ویچ معاون وزیر خارجه چینیا به کابل آمد و نامه ای از شیخ ابو سیاف یکی از معاونین جوهر دودایف و امیر " جماعه الاسلامیه" چینیا را با خود داشت که در آن تقاضای به رسمیت شناخته شدن جمهوری چینیا از سوی طالبان شده بود (ص ۱۳۶).
- هیأت چینیا به ریاست زلیم خه یندربی سابق ریس این جمهوری و اودوکف وزیر خارجه، به قندهار و کابل سفر نمود. هیأت یادداشت تفاهمی را با طالبان به امضا رسانید، در جریان این دیدار طالبان به تاریخ ۱۶ / ۱ / ۲۰۰۰ جمهوری چینیا را به رسمیت شناختند (ص ۱۴۰).
- هیأت های از جمهوری خلق چین به افغانستان مسافرت می نمودند. محور اصلی گفت و گو های چینایی ها را با طالبان، نگرانی آنان از آموزش نظامی ایغور ها در افغانستان، تشکیل می داد (ص ۱۴).

## گره خوردن علاقمندی های سیاسی و اقتصادی کشور ها در امور داخلی افغانستان

Carl Schmitt حقوقدان آلمانی و استاد دانشگاه در رشته ی حقوق دولتی (حقوق قانونی) و حقوق بین دول، همچنان نماینده در پارلمان نازی (تا سال ۱۹۳۶) که از نام نیک و شهرت خوب برخوردار نبود، گفته بود:

"سیاست به مفهوم مرزبندی در شناخت میان دوست و دشمن است."

درست، درد و غم و اندوه کنونی مردم بلا کشیده افغانستان را باید در پرتو سخن بالا، جست و جو کرد. پرسش این است که چه کسی می تواند در جهان سیاست "دوست" را از "دشمن" سوا کند؟ بیدرنگ باید پاسخ داد: کسی که سیاست را آموخته و درباره ی آن آگاهی دارد و در این راه تجربه عملی اندوخته، برخوردار از اخلاق و فراست سیاسی است و در سیاست کردن صادقانه سود همگانی مردم و کشور را در نگر گرفته و به آزادی ملی (سیاسی و اقتصادی) سرزمین خود ارج می گذارد و دفاع از آن را در رده ی نخست برنامه های کاری خویش قرار می دهد؛ می تواند در این کارزار "دوست" و "دشمن" را به خوبی بشناسد.

آگاهان سیاسی افغانستانی، تحلیل گران بحران های داخلی منطقه ای - بین المللی، پژوهشگران مسایل جنگ و صلح - بی هیچ چون و چرا می دانند که مشکل افغانستان در دهه های هشتاد و نود سده ی بیستم، در کجا نهفته بود.

سیاست کهن انگلیسی: "تفرقه بیانداز، حکومت کن" با سیاست نو آمریکایی: "ورشکست کن، حکومت کن" (استعمار کهنه و نو) با در پیشگیری سیاست های استعمار اقتصادی و نظامی گری به سود هدف های غارت گرانه، نقطه ی بارزی در سیاست های جهانی استثمار گران به خاطر بهره برداری های سیاسی و اقتصادی از درون بحران ها، بویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز، بوده است که استفاده ی ابزاری از موضع های راهبردی یک سرزمین به عنوان سنگر مستحکم برای چیره شدن بر همچشمان نیرومند با بنا نهادن پایگاه ها و مرکز های آموزش و پرورش نظامی برای مزد بگیران اجیر شده، از زمره ی همین شگرد های نو استعماری است.

استعمار گران کهن با مستعمره کردن سرزمین ها به تاراج مردمان جهان (در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) دست زدند؛ لیکن استعمار نو، برای رسیدن به هدف های خود به هر گزینه (فشار نظامی و سیاسی و محاصره ی اقتصادی و وضع ناروایی ها) چنگ می اندازد و سود می برد و از رشد و توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک کشور جلوگیری می کند و سد راه تحقق پیدا کردن برنامه های بهسازی و نوسازی روند های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی می شود.

در افغانستان در بیشتر از ۲۷۰ سال واپسین علاقمندی های سیاسی و اقتصادی غارتگران، بویژه در زمان همچشمی های روسیه تزاری و انگلیس (هند بریتانیایی) به شیوه های گوناگون به کرسی نشاندہ شده است؛ لیکن زمامداران وابسته به استعمار (کهنه و نو)، بنا بر جان مایه ضد مردمی خود، هرگز در "شناخت دوست و دشمن" گام بر نداشتند و کاری را از پیش نبردند؛ بلکه سود و راحت همگانی را فدای خواسته های شخصی - خانوادگی - قومی و تباری کردند و در خدمت دشمنان مردم، بودند.

هر چند در این بخش رخداد های دهه ی نود سده ی بیستم مورد نگر است؛ ولی گاهی چنین پیش می آید که باید به پیشینه ی رویداد ها نظر اندازی شود.

Stefan Klein در بخشی از نوشته خود زیر تیتر "توپ بازی، افغانستان" در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶ نگاشته است (برگردان):

"[در جهان] تا کنون کمتر پیش آمده است که جنگ های داخلی، به گونه ی افغانستان، با علاقمندی های قدرت های منطقه ای و نیرو های جهانی گره خورده باشد. اینکه ایران است و پاکستان، هند روسیه و یا ایالات ی آمریکا، همه و همه به یک شکلی در ژرف کردن زخم خونین افغانستان انبازی کرده اند و نقش داشتند؛ کم و یا زیاد، آشکارا از برخی فرماندهان دلخواه خود از میان جنگ سالاران، پشتیبانی کردند بدین سان کمتر فکر ثبات و سلامتی کشور ویران شده را در سر داشتند؛ ولی بر عکس بیشتر سود جویی و علاقمندی های خود را در نظر گرفتند. این کار زمانی آغاز شد که جهان غرب مجاهدین را با جنگ ابزارها آراسته کرد تا از آنان به جای آله ی فشار برای رسیدن به هدف های خود استفاده کند و

آنگونه که برژنسکی مشاور امنیت ملی ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا [در زمان جیمی کارتر] گفته بود که "بینی خون آلود - Blood nose"، به اشغال گران روسی ضربه زده شود. این آرزو بردن با ریخته شدن خون ۱۳۰۰۰ سپاهیان شوروی، پسان تر ها تحقق یافته شمرده شد. لیکن پیامد این کار، سربلند کردن انسان های هیولایی لجام گسیخته و [تا دندان] آراسته با جنگ ابزار، بود پس از بازگشت سپاهیان شوروی، همه در یک جنگ به خاطر دست یافتن به قدرت، به جان همدیگر افتیدند. در اصل در وجود همین گروه های به هم دست به گریبان در جنگ شهروندی بود که دولت های همسایه افغانستان به خاطر دستیابی به هدف ها و رسیدن به علاقمندی های خویش، تلاش کردند تا آنان را به سود خود به کار اندازند. افزون بر این در اینجا، پیش از هر چیز دیگری، سخن بر سر علاقمندی های اقتصادی، [گشودن] راه های بازرگانی به سوی کشور های آسیای میانه که سرشار از مواد خام برای صنعت هستند، همچنان اختلاف ها و همچشمی های مذهبی بین پیروان مذهب سنی و شیعه می چرخد...."

پس از رهایی نیم قاره ی هند از زیر اداره ی استعمار انگلیس و دو بخش شدن آن به نام های "هندوستان" و "پاکستان"؛ سیاست قدرت های بزرگ جهان در برابر افغانستان، شکل دیگری به خود گرفت و نیرنگ های جدید تری به کار رفت تا از جایگاه جغرافیایی و اهمیت راهبردی افغانستان به سود هدف های جیوپولتیکی و برنامه های نظامی گرانه استفاده شود.

این بار استعمار گران (نو و کهنه) و غارتگران جهانی وظیفه عملی کردن سیاست های استعماری و استثماری را به دوش نوزاد و میراث خوار انگلیس، دولت پاکستان گذاشتند که افغانستان از آغاز به وجود آمدن این کشور، زیان های بزرگ، سنگین و جبران ناپذیر را هم از نگر سیاسی و هم در بخش های اقتصادی دیده است و بسا رویداد های خونین و تکان دهنده ی در تاریخ روابط میان دو همسایه، به ثبت رسیده است.

فضای بی اعتمادی، سوء ظن ها و دشمنی سیاسی میان افغانستان و پاکستان پرتاب شده از دامن استعمار انگلیس، در هیچ یک از حکومت های پیش از به وجود آمدن حکومت تنظیمی و طالبی، آنگونه که روابط بین کشور ها برای اعتماد سازی و همکاری دو جانبه به آن نیاز دارد، از بین نرفت؛ بلکه همیشه تنش آلود و پر از جنجال بود. این تنها در زمان دولت اسلامی مجاهدین و امارت اسلامی طالبان بود که پاکستان به طرفداری از گروه های جنگی مورد پسند خود تا مرز شناسایی رسمی و سیاسی گام گذاشت. کنون باید دید که گذشته ی تاریخی چگونه شکل گرفته است:

"...اما دولت انگلیس تقویت دومینون [واژه ی لاتینی بوده، یک دولت آزاد بیرون از قلمرو حاکمیت بریتانیای بزرگ را معنا می دهد. این گونه دولت ها دارای یک حکومت و صاحب یک مجلس قانون گذاری دموکراتیک هستند؛ لیکن همیشه باید خود را پایبند به وفاداری به دستگاه سلطنتی انگلیس بدانند. - مؤلف] پاکستان را در ین منطقه آسیا بحیث پایگاه نظامی در برابر جهان سوسیالیست لازم می شمرد. او هنوز اداره سرحدات آزاد افغانی و کویت را در دست داشت. بهمین سبب دولت انگلیس، پاکستان را بحیث جانشین خود در تمام مناطق پشتون نشین آن طرف سرحد (بین خط دیورند و دریای سند) معرفی نمود. وزیر مستعمرات دولت انگلیس در [سال] ۱۹۵۰ اعلام کرد که پاکستان وارث حقوق و وظایف مقامات برتانوی هند در مناطق این طرف خط دیورند می باشد. این تنها نبود بعد ها دولت ایالات متحده آمریکا نیز (در محتوی پکت سنتو) "خط دیورند" را بین افغانستان و پاکستان "سرحد بین المللی" اعلان کرد، زیرا دولتین انگلیس و آمریکا مصمم بودند در جنوب قلمرو اتحاد شوروی زنجیری از ممالک اسلامی از اسلامبول تا کشمیر بکشند، و از اشتراک ممالک ترکیه و عراق و ایران و افغانستان و پاکستان در یک پکت نظامی زیر پرچم پان اسلامیزم، سنگر طولانی از شمال شرق مدیترانه تا بحر عرب آماده نمایند، و این خود مستلزم تنظیم و تقویت دولت جدید الظهور پاکستان بود. اما این نقشه طویل و عریض طوری ترتیب شده بود که بایستی بضرر افغانستان تکمیل و تطبیق می گردید: یعنی افغانستان مانند دوره استیلای دولت انگلیس در هندوستان، از نظر جغرافیایی همچنان مقطوع الاعضا و محروم از دروازه دریا باقیمانده، و هم حلقه جدیدی از یک پکت نظامی در پا می داشت." (غبار، میر غلام محمد، "افغانستان در مسیر تاریخ"، ج دوم، ص ۲۲۸، تاریخ طبع: جون ۱۹۹۹، ویرجینیا، ایالات متحده آمریکا).

بدین گونه بود که آمریکا و انگلیس و متحدان بین المللی و منطقه ای آنها در همدستی و همکاری با نیرو های ارتجاع جهانی و گروه های واپسگرا و ارتجاعي در داخل و برون از مرز ها، با استفاده ی ابزاری از فشار های رنگارنگ سیاسی و اقتصادی، تلاش به خرج دادند تا افغانستان در برابر پاکستان زانو زند که رویداد های دهه ی شصت خورشیدی (دهه ی هشتاد عیسایی) نقطه ی اوج آن را نشان می دهد.

در زمان حکومت جمهوری سردار محمد داوود بود که اندازه ی فشار های سیاسی و اقتصادی برخی کشور ها بر افغانستان، به گونه ناراسته، با دادن وعده ی کمک های اقتصادی، افزایش یافت. دولت چین، صندوق وجهی کویت، صندوق وجهی ویژه اوپک و بانک توسعه ی اسلامی، آماده به امضای قرارداد ارائه کمک به افغانستان شدند. عربستان سعودی، ترکیه، کویت، مصر، اسرائیل، ایران در یک طرف خط و اتحاد شوروی در طرف دیگر این خط به هموردی با همدیگر پرداختند.

" ایالات متحده آمریکا گام هایی را برای جلب رییس جمهور محمد داود (که اظهارات و شعار هایش و همچنان اشتراک اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان در حکومتش نگرانی هایی را در غرب و برخی از کشور های آسیایی و پیش از همه در ایران شاهنشاهی برانگیخته بود)، به طرح های برداشت [در همین راستا] هنری کسینجر وزیر امور خارجه وقت آمریکا دو بار برای گفتگو با رهبران افغانستان به کابل آمد. همگام با آن شبکه های استخبارات امریکا تماس هایی را با راست گرایان تندرو دارای پسند های اپوزیسیونی و همچنان با نیرو های تندرو چپگرا به شمول شماری از گروهک های هوادار مائویسم برقرار نمودند....

در این حال گرایش روز افزون سیاست خارجی حکومت داود به سوی ایران به ویژه در مسایل گسترش پیوند های بازرگانی - اقتصادی آشکار بود. در سال ۱۹۷۵ تصمیم گرفته شد یک کمیسیون مشترک اقتصادی ایران - افغانی برای هماهنگ سازی طرح های همکاری در چار چوب وام های ایران تشکیل گردد....

شاه ایران بار ها اظهار می داشت که از گسترش نفوذ اتحاد شوروی در افغانستان نگران است. با توجه به تمایل کشور همسایه به کمک های اقتصادی، او به رهبران کابل مساله شمولیت در یک سازمان اقتصادی منطقه یی را پیشنهاد نمود. افزون بر آن در ایران طرح های مبنی بر ایجاد " بازار مشترک آسیایی " در حوزه اقیانوس هند در سر پرور انیده می شد و پیشنهاد می گردید افغانستان نیز در آن شامل گردد. شاه پنهان نمی کرد که این سازمان منطقه یی باید نه تنها اهداف اقتصادی، بلکه در نهایت اهداف سیاسی را نیز پیگیری نماید. او در نظر داشت در آینده طرح " همگرایی نظامی " را مطرح سازد....

مقارن با آغاز ۱۹۷۸ محمد داود و همکارانش آغاز به درک این موضوع کردند که امید بستن به کمک مالی بزرگ تهران بدون یک رشته عقب نشینی ها در عرصه سیاست خارجی توهمی بیش نیست. در واقع کابل به جای وام موعود ۲ میلیارد دلاری ایران، در ۱۹۷۵ کمتر از ۳۰ میلیون دلار کمک اقتصادی از تهران دریافت کرد.

در سال های اخیر موجودیت رژیم، در سیاست محمد داود (که در گذشته به عنوان هوادار رفتار های " قاطع " در مساله " پشتونستان " نام داشت) تمایل به گسترش پیوند های اقتصادی و بهبود مناسبات با کشور دیگر همسایه پاکستان که پس از به قدرت رسیدن او پر تنش گردیده بود، دیده می شد.

در افغانستان با توجه به فزاینده یی با نا آرامی هایی که در میانه های سال های ۷۰ در نواحی پشتون نشین و بلوچ نشین پاکستان رخ داد، برخورد می کردند. رجال افغانی پی هم مدارکی را درباره قیام های آنان پخش می کردند. محمد داود بار ها رهبران قبایل شوریده بر حکومت مرکزی پاکستان را به حضور پذیرفت.

اسلام آباد به نوبه خود از نیرو های مخالف با داود که بیشتر آنها پس از ۱۹۷۳ به پاکستان پناهنده شدند، پشتیبانی می نمود. در اینجا دسته های " مجاهدان آینده " از جمع پناهندگان پرورش می یافتند و نخستین پایگاه های سازمان های تندرو مسلمان و هوادار سلطنت آماده می گردید....

هنگامی که اوضاع سیاسی و اقتصادی در کشور پر تنش گردید، محمد داود زیر فشار ایران به تنش زدایی در مناسبات با پاکستان دست یازید. در سال ۱۹۷۷ در گفتگو ها میان محمد داود و ذوالفقار علی بوتو، دو طرف به " رسیدگی شرافتمندانه " به مساله پشتون ها موافقت کردند، و در نتیجه بازدید داود از پاکستان (در آستانه کودتای آوریل ۱۹۷۸) با حکومت جدید پاکستان درباره بسط همکاری های اقتصادی و ایجاد کمیسیون مختلف به موافقت رسیدند....

رژیم محمد داود با قرار دادن هدف گسترش " جغرافیای " کمک گیری اقتصادی، در برابر خود در گام نخست به پویا ساختن تماس ها با کشور های عربی نفت خیز که مناسبات با آنها در سال های سلطنت، در تراز بالا نبود، دست زد. این گام های محمد داود مشی عمومی او را بازتاب می دادند: برای ادامه مشی " بیطرفی " و نگهداری موازنه؛ باید نه تنها در مناسبات میان خاور و باختر، بل نیز در " جهان سوم " مانور کرد... آنچه مربوط به عربستان سعودی می گردید و امیر نشینان خلیج فارس و سپس مصر، آنها در گام نخست به کم ساختن نفوذ اتحاد شوروی در افغانستان و منطقه، دلچسپی داشتند. این مشی با موقف ایالات متحده، دیگر کشور های غربی هماهنگی داشت و همزمان با آن با تمایلات رهبران کشور های پیمان گرای منطقه - ایران، ترکیه و پاکستان همساز بود. ( انستیتیوی خاور شناسی اکادمی علوم روسیه، کتاب: " افغانستان - مسایل جنگ و صلح "، نویسندگان: گروهی از دانشمندان و پژوهشگران

روسی و افغانی زیر نظر پروفیسور آ.د. داویدف، ترجمه: عزیز آریانفر، نوبت چاپ: نشر اول، زمستان ۱۳۷۸، نشر اندیشه - صص ۴۱-۳۴).

پس از سرنگونی سردار محمد داوود، توجه ی جهان غرب و کلیه کشور هایی که با وی در بخش های سیاسی و اقتصادی قرارداد هایی را بسته بودند، به افغانستان بیشتر شد؛ ولی در این گامه ی زمانی سلسله ی روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که باید میان دولت ها ادامه می یافت و گسترش داده می شد، با دریغ و درد آهسته آهسته به سردی گرایید و آنها رابطه ی خود را خلاف اصل های حقوق بین دول و روابط بین المللی، به گونه ی غیر رسمی بیشتر با دسته های مخالف حکومت افغانستان و فرماندهان جنگی در جبهه های جنگ، برقرار کردند.

در دهه ی شصت خورشیدی ( دهه ی هشتاد عیسایی) که اندازه ی دشمنی، دست درازی و سنگ اندازی جهان سرمایه داری و دولت های ارتجاعی هم پیمان آن در منطقه، در مسایل داخلی افغانستان به نقطه ی اوج خود رسیده بود؛ ریشه در همان نگر های گذشته ی آنها داشت؛ لیکن این بار در جو همچشمی های بین المللی ابر قدرت ها بر سر افغانستان، با در پیشگیری روش های سخت تر و خرابکارانه و همسو کردن گروه های جنگی مخالف حاکمیت سیاسی در افغانستان با خود، شتاب آن بیشتر شده بود و هر روز با استفاده از ابزار های گوناگون به فشار های سیاسی، اقتصادی و نظامی علیه مردم افغانستان افزایش داده می شد.

پس از پایان جنگ سرد که دیگر نه جمهوری دموکراتیک افغانستان وجود داشت و نه اتحادشوروی و نه کشور های سوسیالیستی در اروپای شرقی و نه هم پیمان وارسا؛ در افغانستان بسا رویداد هایی رخ داد که پیامد آنها برای مردم و کشور نهایت در آاور و زینبار بود؛ ولی افغانستان ویران شده و برباد رفته به عنوان گذرگاه به سوی تحقق پیدا کردن خواسته های علم بر های آزادی (!)، دموکراسی (!)، حقوق بشر (!)، و حق تعیین سرنوشت ملل (!)، در سیاست جهانی نقش و جایگاه جدیدی را به دست آورد.

توماس اوناریوس ( Tomas Avenarius ) در روزنامه ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۳ / ۱۲ / ۱۹۹۶، در یک نوشته زیر تیتر " بازی بزرگ Great Game"، " تا واپسین شهروند افغانستان"، " شانزده سال پس از هجوم شوروی در جشن کریسمس - افغانستان هنوز هم یک توپ بازی در دست ابر قدرت ها باقیمانده است"، در دیدار از کابل، نکته های جالبی را بازتاب داده است (برگردان):

" کابل - ماه دسامبر: شب ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ است: هنگامی که پراشوتیست های اتحاد شوروی در فرودگاه کابل پایین شدند، [شهروندان و سیاستمدار های ] جهان غرب [در حال ] هضم کردن گوشت بریانی جشن کریسمس بودند. هوا بازان قصر دولتی را به تصرف خود در آوردند و رییس حکومت [حفیظ الله] امین را کشتند، اندکی پس از آن تانک ها به غرش در آمدند. شوروی ها " کمک های برادرانه ی سوسیالیستی " کردند و افغانستان اشغال شد. پس از شانزده سال، دیگر شوروی وجود ندارد و در عمل یک افغانستان نیز موجود نیست. با در نظر گرفتن جنگ شهروندی میان گروه های مجاهدین پیروزمند، افغانستان را مشکل " لبنانی شدن" تهدید می کند، قدرت های بیگانه در پی تعیین سرنوشت این کشور هستند.

این گفته، کدام سخن تازه نیست: " ما تا واپسین شهروند افغانستان می جنگیم" این اعلان جنگ پنهانی آمریکایی ها پس از آمدن سپاهیان شوروی بود. امروز، شانزده سال می گذرد " شهروندان افغانستان به سختی و سنگینی، علیه یکدیگر می جنگند." کشاورزی بر باد رفته و ساختار های ارائه خدمات همگانی ویران شده است. وضعیت " نیرو های انسانی " بدتر از آن است: جنگ به بهای زندگی صد ها هزار انسان، هزینه برداشت و همین گونه شمار زیاد کودکان بی سرپرست باقیمانده است، خانه ها و جاده ها در کابل ویرانی های جنگ را به نمایش می گذارند، شهر کابل به جز یک خرابه، چیز دیگری بیش نیست.

دانشمندان، پزشکان، انجینران و صاحبان دستگاه های تولیدی، افغانستان را ترک کرده اند. بیسوادی رقم ۸۰ در صد را در بر می گیرد. یک نسل جدیدی به میدان آمده که به جز زبان کلاشینکف، چیز دیگری را نمی دانند

از آنچه گفته آمد، این پیام بد را می رساند: هیچ چیزی سالم باقی نمانده که تهداب رشد آینده را در کشور بسازد. در این سرزمین واپس مانده، امیدی برای پیشرفت دیده نمی شود. در نزد مجاهدین شاخص های رشد و توسعه و پیشرفت کدام ارزشی ندارند؛ لیکن مداخله گران بیرونی نیز به این مشکل بی توجه هستند. چهره [و اعتبار] بلند رتبه های مجاهدین شجاع (!) در جهان غرب از آغاز کار یک دروغ رمانتیک بود. واشنگتن از وضعیت استفاده کرد تا به مسکو شکست خرد کننده ی را بدهد. کمک های نظامی به

جنگجویان تنظیم های جهادی داده شد و در این راستا از نظامی گران پاکستانی پشتیبانی کرد و در پایان موشک های " استینگر " را در اختیار آنان گذاشت و "تلک خرس" نقش خود را بازی کرد. درست ده سال پس از آمدن، نظامیان شوروی در سال ۱۹۸۹ افغانستان را ترک گفتند.

اگر نفاق و چند دستگی میان مجاهدین در نظر گرفته شود، چرا باز هم جنگ ادامه دارد؟ پس از آن که جمهوری های آسیای میانه از زیر حاکمیت کریملن رهایی یافتند، همه کشور های جهان، تنها خواهان رسیدن به یک هدف اند: رخنه کردن در آسیای میانه. بی تفاوت است که سیاستمدار ها در مسکو، تهران، تاشکند و یا اسلام آباد در این راه تلاش می ورزند. این نیرو های بیرونی با هم همچشمی دارند تا سود سیاسی و اقتصادی خود را در منطقه پایبندی کنند؛ زیرا چشمه های بزرگ پیدوار زیرزمینی در همین جا است؛ بنابر آن سخن بر سر نفت و گاز و راه های بازرگانی می چرخد.

همین اکنون ایران کشور کلیدی در فشار نوین [برای برگشت] بازی بزرگ، در فاصله میان قفقاز پامیر، است. یک پیشرفتی که در واشنگتن به آن با کژ خوبی و بدبینی نگاه می شود. اگر این بزرگراه دراز که از افغانستان نیز می گذرد، امنیت خود را باز یابد، مواد خام به بندر کراچی پاکستان برده شده می تواند. پاکستان شریک و همکار آمریکایی ها بوده، توانایی جلوگیری از پیشروی ایران را در این منطقه دارد. به انزوا کشیده شدن ایران، به واشنگتن دست بالا می دهد تا به روی جهان غرب کلیه راه های تحویل دهی و رسیدن با تضمین مواد خام را در آینده باز نگهدارد. افزون بر این برای لوله کشی بردن نفت و بازسازی راه های بازرگانی گذرگاه های دیگری نیز وجود دارد. لیکن راه های [بردن] از قلمرو روسیه، بویژه مناطق نا آرام در قفقاز، با دشواری ها همراه است: همچنان گزینه ی ترکیه تهی از جنجال نیست. [به وجود آوردن سد ها] در سر راه عملی شدن این سیاست ها با علاقمندی های ایران همخوانی پیدا می کند. بی گمان، مسکو به دنبال این هدف می گردد که دوباره بر ازبیکستان، تاجیکستان و ترکمنستان نفوذ داشته باشد؛ ولی تا زمانی که افغانستان در چنگال جنگ شهروندی گیر بماند، یک سد بزرگ در برابر کوشش های پاکستان شمرده می شود تا پایش در کنج و کنار جغرافیای جنوب روسیه نرسد.

از همین رو، هر یک از قدرت های خارجی از گروه های مجاهدین " نزدیک به خود" پشتیبانی می کنند. پاکستانی ها شاگردان مدرسه های آموزش قران را به جبهه های جنگ فرستادند؛ ایرانی ها به حکومت در کابل کمک می کنند؛ مسکو به همکاری ازبیکستان به جنرال دوستم کمک می رساند، افزون بر آن ارتباط تنگاتنگ را با " رییس جمهوری" ربانی در کابل، نیز نگهداشته است. هندی ها هم در این مداخله شریک هستند و آشکارا به ربانی کمک می کنند؛ زیرا هر آنچه به پاکستانی ها زیان برساند به هند سودمند پنداشته می شود.

پرسش این است: رهبران مجاهدین چه می خواهند، این اسلامیت ها و بنیاد گرایان؟ بودن اسلام به عنوان یک اصل در سرلوحه ی فعالیت سیاستمداران در افغانستان، یک چیز الزامی است. لیکن این بدان معنا نیست که هر یکی از این رهبران از حکمتیار گرفته تا ربانی، در واقعیت امر آن نمونه ی جامعه اسلامی را در سر می پرورانند، آنگونه که ملا ها در تهران دارند. افغانستان کشور عقب مانده است و بیشتر رهبران مجاهدین عقب مانده فکر می کنند. موضوع بر سر آن است که چه گونه دارایی های همگانی را به سود قوم و سران قبیله ی وابسته به خود در قبضه داشته باشند، سیادت قومی ضمانت شده باقی بماند و برتری خواهی مذهبی را نگهدارند. این رهبران، کشور را دارایی همه ی مردم نمی دانند. در کنار مداخله ی بیگانه ها، دلیل ناکامی کوشش های صلح در افغانستان، یکی هم همین دیدگاه است. نماینده ی ملل متحد محمود مستری که تنها گاه گاهی در افغانستان حضور می یابد، چنان می نماید که از وی دیگر نه در کابل و نه در پایگاه گروه های جنگی به گرمی پذیرایی صورت می گیرد، در حالی که از Yasuhi Akashi در بوزنین با خوشی پذیرایی می شود.

افزون بر علاقمندی های کشور های همسایه و وابستگی به قدرت های بزرگ خارجی، همچنان کاغذ پرانی رهبران مجاهدین، ادامه ی جنگ در افغانستان یک چیز تضمین شده به شمار می رود. مسایل در افغانستان، همسان به رویداد ها در لبنان آنگونه به پیش می رود که در پایان کار کلیه گروه ها چنان سست و بی پایه می شوند که از میان آنها، همان گروهی که نسبت به دیگران یک اندازه نیرومند تر باقیمانده است،؟ قدرت را به دست می گیرد. به گمان زیاد چنین کاری به مانند لبنان در زیر رهبری یکی از دولت های همسایه به وقوع خواهد پیوست. لیکن این کار عملی نخواهد شد؛ زیرا تا هنوز همه گروه ها نیرومند باقی مانده اند. سالروز "جنگ" تاریخ ۲۷ / ۱۲ / ۱۹۷۹ واپسین روز بوده نمی تواند."

آنگونه که در بالا گفته آمد، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و با پایان جنگ سرد، افغانستان به عنوان گذرگاه برای عملی شدن سیاست های اقتصادی و علاقمندی های سیاسی جهان سرمایه داری و کشور های منطقه، جایگاه و نقش جدیدی را در سیاست های جهانی پیدا کرد؛ از این رو با افتیدن قدرت به دست گروه های جنگی، هر حکومتی که یکی پی دیگری در پاکستان حکمفرما شد، یگانه تلاش آن، رسیدن به هدف دیرینه ی پیوند دادن راه های بازرگانی زمینی با جمهوری های آسیای میانه، بود که امکان برآورده



شدن این آرزو، تنها با به گروگان گرفتن افغانستان عملی شده می توانست و بس. ایالات متحده آمریکا و متحدان آن نیز افغانستان را ابزاری برای دستیابی به هدف های اقتصادی و سیاسی خویش پنداشتند که می شود با یک حکومت دلخواه و دست نشانده در کابل، از آن به عنوان تخته ی خیز به سوی جمهوری های شوروی (ترکمنستان، ازبیکستان، قزاقستان، آذربایجان) که سرشار از پیدوار زیرزمینی اند، استفاده کرد.

افغانستان باید در برنامه ریزی های کلان و چند جانبه ی ایالات متحده و متحدان، نقش خط نخست جبهه را در کارزار سیاسی و اقتصادی، بازی کند تا هدف های زیرین برآورده شوند:

- چیره دستی انحصارات غول پیکر (کنسرن ها، کارتل ها، کمپنی ها و نهاد های چند ملیتی سرمایه داری) بر بازار های منطقه؛
- وابسته شدن کشور های کم رشد و نیمه صنعتی منطقه به فرآورده های صنعتی و دیگر کالا های فرآوردی کارگاه های جهان سرمایه داری به هدف ورشکست کردن صنایع داخلی (زدیدن فرصت های شغلی و جلوگیری از پیشرفت اقتصادی و جایی فرهنگ استفاده از فرآورده های داخلی)؛
- حضور شرکت های مهم بانکی و بازرگانی استمارگر در منطقه برای سرمایه گذاری در کار بهره برداری از چشمه های بزرگ نفت و گاز.

میشال پولی (Michael Poly) پزشک و تبار شناس در انیستیتوت ایران شناسی در دانشگاه آزاد برلین در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "از کمونیسم به اسلامیسیم" در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۷/۷/۱۹۹۵ نگاشته است (برگردان):

" دیده می شود که ایران و پاکستان علاقمندی های خویش را در افغانستان، پیشتر تعیین و روشن کرده بودند، آنچه که پیدایی اختلاف های پس از آن را نمی توان نادیده گرفت. در میان گروه های مجاهدین دسته های وجود دارد که تعصب گرا و ضد شیعی هستند و از کمک و پشتیبانی عربستان سعودی برخوردار اند و از قلمرو پاکستان عملیات می کنند. هزاره های افغانستان، گروه بزرگ اهل تشیع در کنار ایران ایستاده اند، شیعه های جدا از ملیت هزاره به دور آیت الله محسنی گرد آمده اند که با "ملا-کراتی" در تهران نزاع پیدا کرده و در پاکستان دفتر گشوده است. تا آن زمان که افغانستان در عمل بخش بخش نشده در قلب آن "اختلاف های مرزی" میان پاکستان و ایران به وجود می آید. این ها از زمره ی آن کشور هایی هستند که سفارتخانه آنها در کابل، کمتر در عملیات اشتراک کرده اند. به دلیل پشتیبانی یک جانبه اسلام آباد از حکمتیار، به سفارت پاکستان در کابل در سال ۱۹۹۳ از سوی دسته ای از اوباشان خشمگین حمله شد که پس از آن به جلال آباد چهارمین شهر بزرگ در افغانستان کوچ داده شد که همین اکنون پایگاه حکمتیار است. بدین گونه بخش شدن کشور میان گروه ها، آشکارتر شد...."

رویداد های خونین دهه ی هفتاد خورشیدی (دهه ی نود عیسایی) گواهی بر آن می دهد که نه جنگجویان مقدس (!) برژنسکی - سی آی ای - آی اس آی - MI6 - ترکی فیصل - موساد - خمینی... در افغانستان و نه کشور های مداخله گر (آمریکا - انگلیس - پاکستان - عربستان - چین - ایران - روسیه - جمهوری های آسیای میانه - هند - ترکیه - امارات متحده عربی...) کوچکترین توجه به سرنوشت غمبار مردم افغانستان داشتند؛ بلکه همه بیشتر برای رسیدن به هدف های سیاسی خویش و همچشمی کردن و دامن زدن به اختلاف های مذهبی و به دست آوردن سود های کلان اقتصادی، به شدت گرفتن درگیری های خونین میان گروهی، میدان می دادند تا برنده و بازنده ی جنگ ها نمایان شود. در این همچشمی های تبهکارانه، بویژه ایالات متحده آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی بسیار علاقمند بودند که با چیره شدن دسته ی جنگی وابسته به خود شان، صلح و آرامش در افغانستان برقرار شود؛ زیرا در این کار سود چشمگیری از نگر اقتصادی و سیاست های جیو استراتژیکی نصیب آنها می شد. بازار های بازرگانی پنج جمهوری آسیای میانه (ترکمنستان، ازبیکستان، تاجیکستان، قزاقستان و قزاقستان) بدون کدام مشکل به روی آنها گشوده می شد و از چشمه های نفت و گاز، زغال سنگ، مس، طلا، اوران، همچنان فرآورده ی کشاورزی پخته، به گونه ی دلخواه استفاده می کردند.

قدرتمندان در آمریکا که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و از میان رفتن پیمان وارسا، خود را در کارزار جهت دهی سیاست های جهانی، یکه تاز میدان یافتند؛ بسیار با دست باز و با روش های مداخله گرانه توانستند که سمت گیری سیاست خارجی برخی کشور های آزاد را تعیین کنند و در سیاست های داخلی و پی ریزی برنامه های اقتصادی آنها تأثیر گذار باشند. در این بازی جدید آمریکا و متحدان آن، بویژه

انگلیس عربستان و پاکستان، توجه ی بیشتر را به شکل گیری و رقم خوردن رویداد ها در آسیای میانه تمرکز دادند و افغانستان را قرارگاه عملیاتی خویش برگزیدند. ایالات متحده آمریکا پیشبرد سیاست های خود را در افغانستان، بخشی از استراتژی خویش در ناسازگاری با ایران می پندارد که در این راستا حتا سیاستمداران دولتی در بن آلمان و پاریس فرانسه، هشدار دادند که از نزدیک شدن با حکومت آخوندی در ایران دوری گزینند.

بانو Briget Ceria در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " در افغانستان زورگویی و بی نظمی حکمفرما ست، برقراری صلح به چشم نمی خورد"، در روزنامه ی آلمانی Die Welt تاریخ ۲۵ / ۲ / ۱۹۹۳ نگاشته است (برگردان):

" بدین شکل این کشور پس از بیرون رفتن روس ها و آمریکایی ها از چنبره ی بازی [ در سیاست ]، جایی که می تواند هسته ی مرکزی اقتصادی را در آسیای میانه بسازد، امروز بار دیگر میدان کشمکش ها و اختلاف ها میان قدرت های منطقه ای شده است. سعودی ها خواهان گسترش باور های اسلام و هابی هستند تا با این روش با نیرومندی بر ایرانی ها چیره شوند و یا جمهوری های مسلمان آسیای میانه اتحاد شوروی در پی دست یافتن به هدف های خود اند. پاکستان که ثبات خود را دست کم با سرنوشت افغانستان گره خورده می بیند، بویژه اسلام آباد هراس از پدید آمدن نا آرامی ها در میان بیست میلیون (!) پشتون در قلمرو خود دارد. هر گاه برادران قومی آنان در همسایه شمالی [ افغانستان ] از قدرت [ سیاسی ] کنار گذاشته شوند، نغمه ی تشکیل یک پشتونستان آزاد با گذر از مرز زنده باقی خواهد ماند."

رویداد های جهانی از آغاز تا پایان دهه ی نود عیسایی، می رساند که دنیای سرمایه داری غربی در برابر بسا رخداد ها، از زمره در افغانستان، یوگوسلاویا، سودان، روند، فلسطین و غیره جای های درگیر بحران، زمانی از خود واکتش آشکار نشان داد که دیدگاه ها و الگو های سیاسی - اقتصادی پی ریزی شده از سوی آن برای کشور های بسیار نا امن، بی ثبات، دچار هرج و مرج و دست خوش جنگ ها، با خطر رو به رو شد.

غربی ها بسیار خوش دارند که با آب و تاب درباره ی آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، حقوق شهروندی، عدالت، برابری و خیلی چیز های دیگر صحبت ها را داغ کنند؛ لیکن هیچگاهی پابند تحقق یافتن بی چون وچرای این اصل های ارزشمند و پذیرفتنی برای همگان، نیستند و در هر وضعیت هر گونه تغییر و پیشامد که خلاف نمونه های رسامی شده و خط کشی کرده ی خود شان باشد، به زودی در پی بدنامی و ناکام کردن آن می بر آیند و پول های هنگفتی را در این راه هزینه می کنند.

### چگونگی شکل گیری و نضج یابی علاقمندی های سیاسی و اقتصادی بیرونی ها در امارت طالبان

پیدایی باند وحشی طالبان در کندهار آمیخته با راز ها و پوشیدگی های شگفتی آور در زمستان ۱۹۹۴ در جایگاه یک گروه جنگی و نظامی نیرومند، در زمانی بود که پاکستان در گرداب سیاسی و دشواری های سنگین اقتصادی و اجتماعی گیر مانده بود. از سوی دیگر ایالات متحده آمریکا علاقمند آن بود که پاکستان هر چه زودتر کار گروه های جنگی را در افغانستان یک طرفه کند و صلح و آرامش را در این کشور باز گرداند؛ زیرا موقعیت جیو استراتژیک افغانستان برای آنها از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و است.

پاکستان به عنوان دوست و شریک راهبردی آمریکا و انگلیس در منطقه، دارای ویژگی های بازرگانی است که از زمره ی آنها وجود بندرگاه های آبی به شمار می آید؛ ولی از نگر نداشتن راه های بازرگانی زمینی همیشه با مشکل رو به رو بوده و رنج می کشد. در شرق هندوستان و در شمال افغانستان، از این سبب پاکستان رشد صنایع تجارتي در حال گسترش خود را در محاصره می بیند که باید شکسته شود و با پیوند یافتن با راه های زمینی به آسانی از بازرگانی جهانی سود ببرد، در داد و ستد تجارتي میان آسیا و اروپا شرکت ورزد و سودی به دست آورد و با دستیابی به راه های بازرگانی، مانند دیگر کشور های آسیایی که به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی نایل آمده اند، اقتصاد خود را نیرو مند و پویا کند. بانو بی نظیر بوتو در دور دوم حکومتش، یکجا با افسران کار کشته ی بخش افغانستان در آی اس آی، به کمک حزب های مذهبی پاکستان و به همکاری سی آی ای، کلید حل این مشکل را دریافت:

## شکل دهی و تشکیل گروه طالبان!

در اینجا به خوبی دیده می شود که رنج های بیکران مردم و بر بادی سرزمین تاریخی افغانستان در برابر خواسته ها و علاقمندی های اقتصادی و سیاسی و هدف های شوم و دیدگاه های آزمند پاکستان، ایالات متحده آمریکا، انگلیس، عربستان سعودی و دیگران، کوچکترین مفهوم و ارزشی نداشت. ( یادداشت: پیرامون شکل گیری گروه طالبان، خاستگاه، فعالیت های جنگی و نظامی و بر افتیدن پی در پی شهر ها و استان ها به دست آنان، در بخش وابسته، بسیار سخن گفته شده که نیاز به تکرار آنها نیست. در اینجا سخن تنها بر سر مسایل سیاسی و اقتصادی می چرخد.)

مصطفی دانش در پیوند به پیدایش گروه طالبان ، در بخشی از یک نوشته در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۹ / ۵ / ۱۹۹۸، نگاشته است (برگردان):

" طالبان زاده ی فعل و انفعال (Phänomen) های عجیب و غریبی هستند که در بیرون به وجود آمدند و به افغانستان آورده شدند. آنان باید گروه های مجاهدین با هم درگیر را خنثی کنند و برکشور حاکمیت رانند تا علاقمندی های اقتصادی آمریکا و پاکستان را در منطقه تضمین کرده باشند...." ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول)

بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان، طالبان را به عنوان پایندانی کنندگان ثبات و امنیت در افغانستان به پیش کشید و کمک های مالی و نظامی را به آنان ارزانی داشت و آمریکایی ها را نیز با خود هم نظر کرد که گروه نو تشکیل می تواند خواسته های مهم اقتصادی و سیاسی هر دو دوست دیرینه را برآورده کند. برخی کارمندان در قصر سفید، در وزارت خارجه آمریکا و در اداره ی سی ای ای نیز زیر تاثیر تبلیغات حکومت پاکستان و طالبان رفته به سود آنان سخن می زدند.

در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۳۰ / ۵ / ۱۹۹۸ آمده است (برگردان):

" آمریکا از آغاز عملیات خود در افغانستان به مشورت های پاکستان اتکا کرد. هنگامی که همسایه شرقی [پاکستان] پس از بیرون شدن نظامیان شوروی، در پشتیبانی از گلبدین حکمتیار به عنوان شخص مهم در آینده ی افغانستان قرار گرفت، ایالات متحده ی آمریکا نیز دنباله روی کرد. لیکن حکمتیار در جنگ های واپسین [پس از تشکیل حکومت مجاهدین] نتوانست نیرومندی خود را به نمایش بگذارد. بدین سبب پاکستان در سال ۱۹۹۴ با به میدان آوردن گروه جدید به نام طالبان، در هرج و مرج [جامعه ی] افغانستان، سنگینی توجه خود را بر پشتیبانی از " شاگردان جنگجو" انداخت. این بار نیز واشنگتن [از پاکستان] پیروی کرد. طالبان مدعی اند که آنان توانایی آن را دارند که در جای هایی که به اشغال خود در می آورند، نظم و آرامش را برقرار کنند. از نگر آمریکایی ها این سخن [تامین نظم و آرامش] پذیرفتنی است، نسبت به اینکه [طالبان] از وحشت و خشونت کار می گیرند، نمونه ی آن: رفتار ناشایست در برابر زنان.

ولیک این تنها، نه به خاطر آوردن ثبات جیو پولیتیکی بوده که طالبان به شکل پنهانی کمک های ایالات متحده آمریکا را به دست می آورند؛ بلکه افزون بر آن آمریکا در کوشش است که ایران را در انزوای بیشتر قرار دهد و جو مساعد را برای تامین روابط بسیار خوب بازرگانی به سوی مکه ی نفت در آسیای میانه به وجود آورد. در نتیجه، برنامه چنین پی ریزی شده که لوله های بردن نفت از آسیای میانه به پاکستان، کشیده شود. چون این لوله ها از خاک افغانستان گذر داده می شود؛ بنابراین واشنگتن علاقمندی به برقراری نظم و آرامش در این کشور دارد. در آغاز چنان به نظر می رسید که طالبان می توانند این خواست را برآورده کنند. زمانی که اسامه بن لادن پس از ترک سودان، [در افغانستان] در نزد طالبان پناهگاه یافت (و این امکان برای او با پرداخت بخشی از سه میلیون دالر، داده شد) و درخواست فرستاده ی ویژه آمریکا، بیل ریچاردسن [از طالبان] به خاطر زندانی کردن بن لادن، پذیرفته نشد، واشنگتن سیاست خود را [در برابر آنان] تغییر داد.

کنون موشک های Cruis Missiles داخل برنامه شده است که چندی پیش یکی از پایگاه های آموزش دهشت افگنی را با خاک یکسان کرد. ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان و کلیه ساختار های سیاسی - اقتصادی - مذهبی در آن کشور ( آی اس آی و دیگر نهاد های کشوری و لشکری، حزب های مذهبی بسیار بنیادگرا و تعصب گر، شبکه ی مدرسه های دینی، مافیای مواد مخدر، مافیای تجارت و ترانسپورت) خوب می دانستند که آراسته

کردن اجبران آدمکش با ابزار های نظامی و فرستادن آنان به جبهه های جنگ برای آزاد کردن راه های بازرگانی، در راه و رسم دیپلماتیک و روابط بین المللی، عملکرد تبهکارانه به شمار می آید و نمی توانست توجیه پذیر باشد؛ ولی همان گونه که در پایان دهه ی هفتاد و کل سال های دهه ی هشتاد سده ی بیستم، پاکستان با سنجش های غلط و شیطانی، جهان را افسون نیرنگ های انگلیسی خود کرده بود و ایالات متحده نیز سیاست های رسمی خود را در مورد افغانستان بر پایه ی همان فریبکاری ها شکل می داد، این بار هم با زایش نوزاد جنگی خود (طالبان) بازی همسان را در پیش گرفت.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "رقص به خاطر کابل بی جان در افغانستان"، در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۷ / ۵ / ۱۹۹۵ نگاشته است (برگردان):

"مداخله ی پاکستان در جنگ شهروندی افغانستان انگیزه ی پرفردت سیاسی و اقتصادی دارد. افغانستان از گذشته ها بدین سو امکان تامین ارتباط بازرگانی را میان پاکستان و آسیای میانه از راه های بسیار مهم زمینی، شریان های زندگی اقتصادی برای پاکستانی ها، در خود نهفته دارد. سه راه ی بسیار با اهمیت، بردن کالا های تولیدی پاکستان را به جمهوری های آسیای میانه (ترکمنستان، ازبیکستان، تاجیکستان و قزاقستان) ممکن می کند: بزرگراه به طرف شمال با گذر از تونل سالنگ به سوی مزارشریف تا بندر حیرتان در مرز با ازبیکستان؛ راه دیگر شاخه ی از بزرگراه اصلی از شهرک خنجان در شمال سالنگ تا شیر خان بندر در شمال شرقی سرحد با تاجیکستان پیوند می شود؛ راه بازرگانی سوم از جنوب غرب افغانستان به طرف غرب از راه استان هرات تا بندر تورغندی در مرز با ترکمنستان امتداد می یابد. به سبب دوام جنگ ها، ارتباط پاکستان با شریک های بازرگانی خود برقرار نیست. دو راه ارتباطی نخست بنابر درگیری ها میان نیرو های جنرال دوستم (هشت استان را در شمال زیر حاکمیت خود دارد) و سربازان ربانی، بند شده است. راه سوم به خاطر دوام جنگ ها بین گروه های گوناگون مجاهدین و باند های جنگجو نا امن است. از این رو پاکستان زیان های اقتصادی زیادی را بر دوش کشیده است. کنون باید طالبان که اسلام آباد پشتیبان آنان است، راه های بازرگانی را دوباره باز کنند."

ایالات متحده با انگیزه های سیاسی و اقتصادی، سرنوشت مردم افغانستان را به بازی گرفت و به خاطر به کرسی نشاندن برنامه های ایران ستیزانه خویش، در همکاری و هماهنگی با پاکستان و عربستان سعودی به کمک و پشتیبانی بی چون و چرا از طالبان بر آمد که در پایان کار بهای آن را باز هم مردم افغانستان با ریختن خون خود پرداختند. اینکه حرکت گروه طالبان با شتاب گسترش پیدا کرد و سرانجام آنان توانستند در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل را اشغال کنند، تنها یکسانی برنامه ها میان پاکستان - آمریکا - عربستان سعودی، آن را امکان پذیر کرد.

برای آگاهی بیشتر پیرامون این همسویی و همدستی، باید به چند نوشته از تحلیل کران سیاسی تکیه کرد:

Bernard Jmhasly - در نوشته ی زیر عنوان "امید بستن به انسان های اندک پراگماتیکر در کابل" در روزنامه مالی و اقتصادی Handelsblatt تاریخ ۱۹ / ۱ / ۱۹۹۸، نگاشته است (برگردان):

"نوآوری های عملی برای در پیشگیری یک روش عالی در اصل از ایالات متحده آمریکا بر می خیزد که در دور نخست ریاست جمهوری بل کلینتن خیلی اندک پیرامون واکاوی اختلاف ها علاقمندی وجود داشت؛ زیرا اتحاد شوروی از بین رفته بود. پایمال شدن حقوق بشر از سوی طالبان، در آوردن تغییر در دیدگاه نقش نداشته است.

Karl Inderfurth معاون سکرتر دولتی در امور جنوب آسیا، در همین تازگی ها، در نشست مجلس سنا در واشنگتن یادآور شد که جنگ [در افغانستان] پیش از همه سد راه تحقق پیدا کردن علاقمندی های ایالات متحده در آسیای میانه ی آزاد شده، است. این جنگ سد راه بهره جویی از چشمه های بزرگ انرژی در آنجا شده و در برابر گسترش روابط بازرگانی میان آسیای میانه و جنوب آسیا که افغانستان نیز از آن سود خواهد برد، بندش به وجود آورده است...."

Wolfgang Günter Lerch -۲ در یک نوشته زیر عنوان "تا کجا همراه با طالبان؟" در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶ نگاشته است (برگردان):

" و چنان شگفت آور است که آمریکا قدرت رهبری کننده ی جهان آزاد تا امروز با همه نیرومندی از طالبان پشتیبانی می کند. واشنگتن می خواهد که در هندوکش یک شکلی از برابری قوت ها حاکم شود، بدین سبب آماده است که این جنگجویان اندیشه ای خشن (طالبان) را به عنوان نیروی با نظم ببیند. یک دلیل دیگر آن دشمنی با جمهوری اسلامی ایران است. ملا ها در تهران از حکومت قانونی (!) ربانی پشتیبانی می کنند و در ناسازگاری با طالبان قرار دارند؛ زیرا آنان از یک شاخه ی سنی ارتدکس سخت گیرانه نمایندگی می کنند. بر عکس ایرانی ها اهل تشیع هستند و این سخن نیز به آن افزوده می شود که واشنگتن در پی به انزوا کشاندن ایران در یک پهنای گسترده بر آمده است. آمریکایی ها در سال گذشته علیه ایران که متهم به پیشبرد تروریسم دولتی دانسته شده بود و هنوز هم این دیدگاه پا برجاست، تحریم های اقتصادی وضع کرده بودند و خواستار آن شدند که اروپایی ها نیز از آن پیروی کنند. به باور آمریکایی ها، ایران از زمره ی کشور هایی است که در دشمنی به حل صلح آمیز مسایل شرق نزدیک میان اسرائیل و فلسطینی ها قرار دارند."

۳- Thomas Ruttig در نوشته ی " پا بندی محکم و غلو آمیز مذهبی واشنگتن = Bigotterie " در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۱۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶ نگاشته است (برگردان):

" چرا نه، همچنان بیطرفی ایالات متحده آمریکا در این نزاع با بیگمانی همراه است؛ زیرا شمار زیادی از شهروندان آواره ی افغانستان به این باور اند که نه تنها پاکستان در پشت طالبان قرار دارد؛ بلکه واشنگتن و یا دست کم سی ای ای نیز [در این بازی شریک است]. دو نکته در این مورد سخن می گوید: نخست، ایران در کنار اسرائیل هسته ی سیاست شرق نزدیک ایالات متحده را می سازد. تأثیر گذاری بر طالبان می تواند به اجرای عملیات پنهانی بر ضد ملا های ایرانی کمک کند. این بار نخست نیست که واشنگتن یک چنین دل بدی کوچک را می خواهد. دوم، علاقمندی های اقتصادی در میان است. شرکت های نفتی ایالات متحده از مدت زمانی است که برنامه ی لوله کشی نفت و گاز را از منطقه های جنوبی کشور های آزاد مشترک منافع از گذرگاه های افغانستان به طرف اقیانوس هند مساعد می دانند و در این کار از سوی واشنگتن پشتیبانی می شوند. نخستین قرارداد کار لوله کشی گاز از ترکمنستان به پاکستان از گذشته ها در جعبه ی میز گذاشته شده است، می خواهند ایران را در معامله ی بازرگانی با جمهوری های آسیای میانه، کنار زنند. بدین اساس بر بنیاد آگاهی ها، وزارت خارجه آمریکا در نظر دارد که رابطه ی خود را با طالبان - با وجود کلیه بیدادگری آنان در برابر زنان افغانستان، نگهدارد."

در اینجا نیاز است تا یک نکته یادآوری شود:

با توجه به شکل گیری وضعیت نا آرام کننده در افغانستان که لبه ی تیز آن در گام نخست علیه ایران نشانه گرفته شده بود؛ پس از افتیدن هرات به دست طالبان بود که آخوند ها در تهران و ادار با آن شدند که از دایره یک تماشاجی بیرون شوند و در پی پیدا کردن سر نخ های رخنه کردن بر افغانستان بر آیند. از سوی دیگر رهبران جمهوری اسلامی نمی توانستند بیننده ی آن باشند که بواسطه ی آمریکایی ها از خلیج فارس تا بحیره کسپین در محاصره قرار می گیرند؛ ولی در برابر آن از خود واکنش نشان ندهند. درست این کار زمانی رخ داد که روسیه بسیار ضعیف بود.

۴ - احمد رشید ژورنالیست و تحلیلگر پاکستانی تبار نگاشته است:

" ترکیه نقش مؤثر در تغیر [تغییر] پالیسی اسرائیل در مورد افغانستان، بازی نمود. ترکیه و اسرائیل بعد از موافقتنامه ۱۹۹۳ "اسلو" روابط خیلی نزدیک نظامی و ستراتیژیکی داشتند. اسرائیل و شماری از یهود ها به نفع طالبان، در امریکا فعالیت نمودند. اسرائیل در تبعیت از پالیسی وزارت خارجه امریکا، طالبان را علیه ایران تشخیص داده بود و فکر می کرد می تواند با استفاده از آنها جلو نفوذ ایران را در افغانستان و کشور های آسیای میانه بگیرد. بر علاوه تمدید خطوط لوله های گاز ایران از آسیای میانه می شود.

دستگاه استخبارات اسرائیل، موساد Mossad با گروه طالبان باب مذاکره و مباحثه را از طریق دفتر ارتباطی طالبان در امریکا انکشاف داد و با شرکت های نفتی، ارتباط قایم نمودند. دستگاه استخبارات نظامی پاکستان، آی.اس.آی، با وجودی که پاکستان اسرائیل را برسمیت نمی شناسد، از دیالوگ اسرائیل و طالبان حمایت کرد. آی.اس.آی، در دوران جهاد با موساد و سی.آی.ای روابط نزدیک داشت. با میانجیگری اولی ترکیه، اسرائیل و ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان روابط نزدیک برقرار نمودند. اسرائیل در رشته های زراعت، صنایع نفت و مخابرات در آسیای میانه سرمایه گذاری کرد.

مگر بعد تر پالیسی امریکا در مورد طالبان تغییر [تغییر] خورد، اسرائیل از روش امریکا پیروی نمود. علت تغییر [تغییر] پالیسی امریکا، پناه دادن طالبان به اسامه بن لادن و تشویق تجارت و تولید مواد مخدر بود. ترکیه توانست اسرائیل را قناعت دهد که طالبان تهدیدی به امنیت هستند و می توانند بنیادگرایی اسلامی را به آسیای میانه صادر نمایند. طوری که شرکت یونیکال از صحنه دور شد و اسرائیل نفرت و انزجار جمهورییت های آسیای میانه و ترکیه را علیه طالبان مشاهده نمود، موساد با اتحا مخالف طالبان دروازه صحبت را گشود. اسرائیل با وجودی که به احمد شاه مسعود کماکان مظنون است و به او اعتماد ندارد، علاقه ندارد مشاهده کند که طالبان بر تمام افغانستان تسلط پیدا کند. طالبان اتحاد شمال یکدیگر را بخاطر دریافت حمایت از اسرائیل، متهم می سازند. " ( کتاب: طالبان - اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، مؤلف: احمد رشید، مترجم: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، تاریخ چاپ: ۱۳۸۷ خ - ۲۰۰۸ م، صص: ۲۳۱-۲۳۰ )

ایالات متحده آمریکا که خود را نخستین و پیشتاز ترین نیروی جهانی در پشتیبانی و دفاع از آزادی، دموکراسی، حق تعیین سرنوشت سیاسی از سوی خود ملت ها، حقوق بشر... می داند؛ لیکن عملکرد آن چیز دیگری را به نمایش می گذارد. آمریکا در درازای سال های پس از تشکیل سیاسی خود، هرگز به اصل ارج گذاری به منافع همگانی کشور های جهان پا بند نبوده است؛ بلکه از شگرد های سرکوبگری، نظامی گری و تهدید (سیاسی - اقتصادی - نظامی) برای برده کردن و فرمانروایی بر مردم جهان، استفاده کرده است. از زمره ی روش های بسیار خطرناک آمریکا، یکی هم پشتیبانی گسترده از بیدادگران در گوشه گوشه ی جهان و نصب کردن گروه ها و سیاست گران دهشت افکن و ضد مردمی، در قدرت سیاسی است.

پس از آن که طالبان کابل را به کمک آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی اشغال کردند، وزارت خارجه در آگاهی نامه ی خود نوشت:

- طالبان در ناسازگاری با ایران و کمونیست ها قرار دارند؛

- طالبان علاقمند به صدور انقلاب اسلامی نیستند؛

- بیش از این اجازه نیست که افغانستان پایگاه تروریستان بین المللی که [ آمریکا و متحدان عربی آن، مصر و عربستان سعودی را تهدید کنند] و همچنان منطقه کشت کوکنار باشد.

به همین خاطر بود که بانو Robin Rafael مسؤل شعبه ی آسیای جنوب شرقی در وزارت خارجه، چندین بار با برخی از اعضای بلند پایه طالبان، دید و بازدید کرد.

ولی بر خلاف آنچه وزارت خارجه آمریکا در آگاهی نامه ی خویش به خورد مردم جهان داده بود؛ قلم درشت صادرات افغانستان را مواد مخدر و دهشت افگنی در بر می گرفت. ۳ بر ۴ کشتزار های خاشاک در قلمرو زیر حاکمیت طالبان قرار داشت و از درآمد فروش فرآورده ی کوکنار هزینه جنگ مقدس (!) خود را تامین می کردند. بیشتر از هر وقت دیگر در زمان طالبان بود که افغانستان به یک پایگاه امن برای فعالیت های خرابکارانه دهشت افکنان بین المللی در آمد و صدور انقلاب اسلامی بیرون از افغانستان در دستور کار آنان قرار گرفت و دهشت افکنان آموزش دیده در افغانستان در سراسر جهان، فعال شدند ( با استفاده از مقاله " قران و مخدرات"، کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول)

پیش از این که به چند و چون مسایل تخنیکی برنامه های بیرون آوردن پیداور زیرزمینی در آسیای میانه و افغانستان و کشیدن خط شاه لوله ی بردن نفت و گاز، پرداخته شود؛ باید گفت که در آن زمان قرارداد های زیادی، دو طرفه و چند جانبه میان کشور ها و شرکت های نفتی جهان دستینه شده بود که هیچ کدام آن با همدیگر همخوانی نداشتند. کوشش های آمریکا، عربستان سعودی، پاکستان و شرکت های بزرگ نفتی چند ملیتی، گاهی هماهنگ می بودند و زمانی در همچشمی اقتصادی کشنده، صورت می گرفت. نمونه ها:

- وسیم حسین (Waseem Hussain) در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " نفت در آتش " در نشریه آلمانی Die Woche تاریخ ۱۶ / ۵ / ۱۹۹۷ نگاشته است (برگردان):

" در آغاز ۱۹۹۵ یونیکال کنسرن آمریکایی یکجا با شرکت نفتی دلتای عربستان سعودی با طالبان قرارداد بستند. بر پایه ی آن هر دو شرکت نفتی اجازه یافتند که کار لوله کشی بردن نفت و گاز را از راه افغانستان، آغاز کنند، به آن زودی هایی که طالبان سراسر افغانستان را در زیر حاکمیت خود در آورند. باید با استفاده از این شاه لوله سومین ذخیره ی نفت و گاز جهان، در ترکمنستان استخراج و به بحیره عرب برده شود. این است جزئیات موضوع با آب و تاب آن:



یونیکال در این معامله ی بازرگانی، چارلی سنتوز (Charly Santos) معاون پیشین دفتر نمایندگی ویژه ی ملل متحد برای افغانستان را در رده ی طرفداران خود ایستاده کرد. این آمریکایی دوست طالبان پس از پایان زمان ماموریت در سازمان ملل متحد، یکه راست به عنوان عضو رهبری تجارتي شرکت یونیکال گماشته شد.

به هر صورت، یونیکال بدون همچشم باقی ماند. همچنان Konsortium [ اتحاد و پیوند شرکت های بزرگ و یا میانه برای تامین هزینه ی مالی یک معامله ی بازرگانی در یک گاهه ی معین] ترکمنستان - افغانستان - پاکستان (TAP) به رهبری شرکت انرژی بریداس ارجنتاینی نیز کوشش به خرج داد و پشتیبانی سیاسی دست و پا کرد تا امتیاز کار لوله کشی را به دست آورد.

Glen Nelle سفیر پیشین ایالات متحده در ترکمنستان در جایگاه میانجی بین طالبان، حکومت ترکمنستان و کونسورتیم (TAP) حضور یافت و به پادش تلاش ها و زحمتکشی هایش در چوکی معاون رییس کنسرن انرژی بریداس ارجنتاینی مقرر شد.

۲- رادیو صدای آلمان در خبر تاریخ ۱۴ / ۸ / ۱۹۹۶ بر پایه خبر تاریخ ۸ / ۸ / ۱۹۹۶ آژانس خبری (Interfax) روسیه در مسکو، به آگاهی رسانید(برگردان):

" ترکمنستان با شرکت گاز روسی گاز پروم (Gasprom)، شرکت یونیکال آمریکایی و شرکت نفتی دلتای عربستان سعودی، در نشستی در مسکو، در مورد لوله کشی رسانیدن گاز ترکمنستان به پاکستان با گذر دادن از خاک افغانستان به توافق رسیدند. این کونسورتیم به شرکت نو بنیاد ترکمن - روس گاز (Joint Venture) پیوست. این سخن را سفر مراد نیازوف رییس جمهوری ترکمنستان آگاهی رسانی کرد.

بر بنیاد گفته های نیازوف، شرکت های دیگر نیز می توانند به این پروژه ببیوندند؛ زیرا لیست شرکت های اشتراک کننده در این کونسورتیم تا کنون تکمیل نشده و آرزومندی برای شریک شدن شرکت های دیگر وجود دارد.

در ارتباط به تامین امنیت شاه لوله، رییس جمهوری ترکمنستان یادآور شد که گفت و گو ها میان عشق آباد و اسلام آباد و با کلیه نیرو های سیاسی موجود در افغانستان، صورت گرفته و از امنیت لوله ها در قلمرو افغانستان اطمینان داده شده است. هزینه ی لوله کشی به درازای بالاتر از ۱۰۰۰ کیلومتر، دو میلیارد دالر آمریکایی سنجش زده می شود.

از آغاز سال ۱۹۹۹، ترکمنستان رسانیدن ۲۰ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی را در هر سال به پاکستان، از راه شاه لوله ی جدید، برنامه ریزی کرده است. در سال ۲۰۰۲ باید به ۴۰ میلیارد متر مکعب گاز بلند برده شود.

۳- در خبری از مسکو (تاریخ ۱۷ / ۱۲ / ۱۹۹۶) با دستاویز کردن خبر نشر شده از اسلام آباد، آمده است( برگردان):

" کونسورتیم نفتی آمریکایی - سعودی آمادگی ها را به خاطر پروژه لوله کشی بردن گاز از چشمه ی گازی دولت آباد ترکمنستان به سواحل پاکستان در اقیانوس هند، به پایان رسانید. معاون رییس شرکت یونیکال مارتین میلر (Martin Miller) در جایگاه عضو کونسورتیم در اسلام آباد آگاهی داد که کار پروژه دو میلیارد دالری لوله کشی بردن گاز به درازای ۱۴۰۳ کیلومتر، هر زمان می تواند آغاز یابد؛ لیکن پیش از این باید وضعیت سیاسی در منطقه روشن شود. شرکت نفتی دلتای عربستان سعودی دومین شریک کونسورتیم است.

روشن نیست که در ازای بردن گاز از قلمرو افغانستان، چه کسی باید پول دریافت کند؟ گذرگاه شمالی امتداد شاه لوله در ساحه حاکمیت جنرال عبدالرشید دوستم قرار دارد و در سمت جنوبی طالبان حکومت می رانند که به تاریخ ۲۷ سپتامبر پایتخت را به اشغال خود در آوردند؛ ولی از سوی کدام کشور ی در جهان شناسایی رسمی ندارند. میلر یادآور شد که او در گذشته گفت و گو ها را با کلیه طرف های درگیر در افغانستان، به پیش برده است. او افزود که همه گروه های جنگی برنامه ی لوله کشی را پذیرفته اند و از هر گونه پشتیبانی خود اطمینان داده اند. بر بنیاد برنامه ی در دست داشته، باید به اندازه ۱۲ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی با استفاده از همین لوله ها تحویل داده شود.

۴- رادیو صدای آلمان بر پایه ی خبر نشر شده در رادیو پاکستان - اسلام آباد به تاریخ ۸ / ۶ / ۱۹۹۷، این خبر را به نشر سپرد ( برگردان):

" بوریس شیخ مرادوف (Boris Schichmyradow) معاون نخست وزیر و وزیر خارجه ترکمنستان گفت و گو های خود را بار هیران پاکستان بسیار سودمند خوانده و کنون از نیرومندی روابط دوستانه میان کشور ها ابراز خشنودی کرد. پیش از بازگشت به ترکمنستان، امروز پگاهی (۸/۶/۱۹۹۷) در اسلام آباد گفت: پاکستان دولت دوست و برادر است. دوگانگی دیدگاه ها در مسایل منطقه ای و روابط دوجانبه وجود دارد. او افزود که موضوع لوله کشی رسانیدن نفت و گاز ترکمنستان به پاکستان از قلمرو افغانستان، بخشی از برنامه ی صحبت ها بود.

بوریس شیخ مرادوف در سخنان خود یادآور شد که صلح و ثبات در افغانستان اصل مهم زندگی برای پیشرفت اقتصادی در منطقه به شمار می آید. به خاطر دست یافتن به این هدف، پاکستان و ترکمنستان تلاش به خرج می دهند که کلیه گروه ها را در افغانستان با هم نزدیک کنند. وزیر خارجه پاکستان گفت که دیدگاه های خوبی وجود دارد که دولت های همسایه به یک شکلی می خواهند اندیشه ی برقراری صلح دوامدار را در افغانستان رشد دهند. مرادوف افزود: " ما گام های برداشته شده از سوی پاکستان را خوب درک می کنیم و رسیدن به یک توافق فوری را در افغانستان آرزو می بریم " وی این نیاز را برجسته کرد که کلیه گروه های مردم افغانستان را پشت میز گفت و گو بنشانند تا مشکل حل شود.

۵- رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۸ / ۱ / ۱۹۹۹ بر بنیاد خبر نشر شده در تلویزیون پاکستان در اسلام آباد (۲۶ / ۱ / ۱۹۹۹)، این خبر را نشر کرد (برگردان):

" پاکستان و ترکمنستان هر دو به این نگر هستند که باز گرداندن صلح همیشگی در افغانستان یک نیاز فوری است. بودن صلح در افغانستان جو بسیار خوب را برای برقراری روابط اقتصادی و دادو ستد بازرگانی میان دو کشور، فراهم می کند. این سخنان امروز در صحبت های دوستانه ی بوریس شیخ مرادوف وزیر خارجه ترکمنستان و سر تاج عزیز وزیر خارجه پاکستان، در اسلام آباد گفته شد.

وزیر خارجه ترکمنستان با چودری نثار علی خان وزیر نفت و منابع طبیعی پاکستان نیز دیدار کرد که افزون بر تأکید بر سر همکاری های دوجانبه، در مورد برنامه لوله کشی بردن گاز ترکمنستان به پاکستان، نیز صحبت صورت گرفت. شیخ مرادوف از تعهد پایدار حکومت خود درباره ی این پروژه اطمینان داد و وعده سپرد که همه گام های ضروری را بر می دارند که برنامه ها را برای رسیدن به هدف آسانتر کنند و کار ها را به دوران اندازند. چودری نثار علی خان (Chaudhary Nisar Ali Khan) این پروژه را نمونه ی همکاری های تنگاتنگ میان پاکستان - ترکمنستان دانسته که در راه گذاشتن سنگ بنای خوب به خاطر استواری روابط اقتصادی، در آینده خدمت خواهد کرد.

در دیدار ها فیصله شد که دو ماه پس یک نشست سه جانبه در سطح کارمندان بلند رتبه ی افغانستان، ترکمنستان و پاکستان یا در عشق آباد و یا در اسلام آباد برگزار شود که در آن نه تنها راه ها و وسایل فعال کردن پروژه پیشنهاد شود؛ بلکه درباره ی برداشتن گام های آشکار تری نیز صحبت شود. هر دو وزیر توافق کردند که پروژه ی لوله کشی گاز این گنجایش را دارد که در آینده در جایگاه زیربنای همکاری های منطقه ای میان آسیای میانه و جنوب آسیا خدمت کند.

آنگونه که ژانسن خبر رسانی چین (XINHUA) به تاریخ ۲۶ / ۱ / ۱۹۹۹ با دستاویز کردن خبر ژانسن خبر رسانی پاکستان (APP)، گزارش تکمیلی را به نشر رسانید؛ وزیر خارجه ترکمنستان در اسلام آباد با نمایندگان طالبان نیز به این هدف که تماس ها جو " همکاری های دوجانبه و منطقه ای را نیرومند می کند " گفت و گو ها را به پیش برد. هر دو طرف توافق کردند تا نشست یکجایی به اشتراک نمایندگان طالبان - ترکمنستان - پاکستان درباره ی پروژه ی شاه لوله بردن گاز، برگزار شود. هیأت طالبان را مولوی وکیل احمد متوکل سخنگو و مشاور ملا عمر، رهبری می کرد. بر بنیاد گزارش (APP) با تکیه بر چشمه های شناخته شده در افغانستان " طالبان از روابط خویش با ترکمنستان خرسند هستند " و در صحبت ها موضع گیری مثبتی داشتند.

شایان یاد دهانی ست که پاکستان و ترکمنستان و شرکت های بین المللی با سرمایه گذاری بالاتر از دو میلیارد دلار به خاطر لوله کشی بردن نفت و گاز، به درازای ۱۴۶۲ کیلومتر که از دولت آباد در جنوب شرقی ترکمنستان آغاز و باید تا ملتان در ایالت پنجاب امتداد می یافت و ۷۵۰ کیلومتر آن از خاک افغانستان گذر داده می شد؛ گام های نخست را بسیار نا سنجیده گذاشته بودند.

وزرای نفت و انرژی پاکستان و ترکمنستان، مینجر های شرکت های نفتی یونیکال و دلتا و نماینده گروه طالبان، در هنگام برگزاری نشست برای پذیرفتن قرارداد به وجود آوردن کونسورتم بین المللی نفت به خوبی نه فهمیده بودند که حکومت افغانستان به ریاست برهان الدین ربانی در سازمان ملل متحد شناسایی

رسمی دارد و به سبب اشتراک نداشتن نماینده این حکومت در آن نشست، قرارداد آنان هیچگونه اعتبار قانونی و اجرایی نداشت.

طالبان در افغانستان و جهان یک گروه جنگی به شمار می آمد؛ از این رو آنان شایستگی و جایگاه رسمی دستینه کردن قرارداد را نداشتند. هر چند که آمریکا، پاکستان، عربستان و دیگران تلاش کردند که با برنامه ی لوله کشی نفت و گاز، گروه طالبان را حکومت قانونی افغانستان جلو دهند. بایسته است که به هدف آشکار کردن هرچه بیشتر بازی های سیاسی و اقتصادی بازیگران اصلی که تلاش داشتند به خاطر عملی شدن برنامه های سیاسی و راهبردی افغانستان را در آتش جنگ ها بسوزانند و مردم را در تنور داغ مداخله گری ها کباب کنند؛ برخی دیدگاه ها، بررسی ها، پیش بینی ها، تحلیل های علمی و ارزیابی های فنی پژوهشگران، کارشناسان، تحلیل گران، صاحب نظران، در اینجا آورده شود:

۱- Tomas Avenarius در نوشته ی " همراه با طالبان به سوی نفت و گاز در آسیای میانه" در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۳ / ۳ / ۱۹۹۷ نگاشته است (برگردان):

" در غرب هیچکس خواهان آن نیست که به گونه ی رسمی با طالبان افغان کدام ارتباطی داشته باشد. سرانجام شاگردان قران، کار کردن و آموزش زنان را بند کردند و حقوق بشر را پایمال می کنند. با وجود آن در ماه فیروزی یک هیأت طالبان در واشنگتن با نماینده ی کمپنی یونیکال آمریکا به گفت و گو نشست و با نماینده ی حکومت [آمریکا] نیز دیدار کرد. به چه دلیل: یونیکال می خواهد از چشمه های زیرزمینی آسیای میانه سود ببرد. با راه اندازی کار [شبکه ی] لوله کشی باید گاز طبیعی ترکمنستان و نفت قزاقستان با گذر دادن از خاک افغانستان به پاکستان - هند و بحیره ی عرب برده شود. در [اداره ی] یونیکال بر پایه گزارش Dew Jones News دفتر اطلاعاتی Walt Street Journal، سخن تنها از " صحبت های آگاهی رسانی" در میان است. لیکن نماینده ی طالبان عبدالحکیم مجاهد یادآور شد: یونیکال در همین نزدیکی ها دفتری را در افغانستان می گشاید. یونیکال نزد خود دلیلی دارد که ارتباطش را با طالبان ضروری می داند - هنوز بسیار شرکت های آمریکایی هستند که در داوطلبی همچشمی کنند. چشمه های نفت و گاز از زمره ی بزرگترین چشمه ها در جهان به شمار می آیند و نیاز به انرژی در اقتصاد ملی در حال رشد در آسیای شرقی و آسیای جنوبی بسیار بزرگ است.

با امضای قرارداد بنابر گفته ی نماینده ی طالبان که تا آینده های نا روشن در پیش رو است، آشکار می شود که چگونه این اتفاق افتاد که طالبان در پایان سال ۱۹۹۴ از " آسمان صاف در میدان های جنگ پیدا شدند" و در جایگاه فرکسیون پیروزمند در جنگ داخلی افغانستان [رشد] کرده توانستند.

برای اینکه کمپنی های غربی پیداوار زیرزمینی آسیای میانه را بیرون آورده باشند، از سر ناگزیری باید به برقراری صلح و [ثبات] در افغانستان علاقمندی نشان دهند. این تنها راه و چاره ای است که می توانند پیداوار کانی را از ایران بگذرانند و به بحیره عرب برسانند. به این خاطر بود که طالبان از سوی پاکستان و ایالات متحد آمریکا زاده شدند و به میدان های جنگ گسیل یافتند. واشنگتن و تا اندازه ی هم اسلام آباد این سخن را به سختی رد می کنند.

با در نظر گرفتن این سخن که در جنگ داخلی پیروزی های نظامی طالبان پهنای چشمگیری پیدا کرده است و آنان ۳ بر ۴ بخش افغانستان را اداره می کنند، کنون باید هدف های اقتصادی به کرسی نشانداده شود. " آن کمپنی که قرار های [پیش بینی] شده ی ما را به خوبی برآورده کند، قرارداد را به دست می آورد"، این سخن را مجاهد نماینده ی طالبان یاد آور شد. به نقل قول از Dow Jones News شاگردان قران درخواست کرده اند که در کار لوله کشی تنها شهروندان افغانستان در زیر اداره ی خارجی ها به خدمت گماریده شوند. در این زمینه آنان از امنیت ضمانت می کنند. هزینه ی [کار لوله کشی] از ۲ تا ۵ میلیارد دالر آمریکایی سنجش شده و می تواند کار آن در سال ۲۰۰۰ پایان یابد.

همگام به صحبت های اقتصادی، طالبان تلاش به خرج می دهند که جای کمبود شهرت و نیک نامی را پر کنند؛ ولی حکومت ایالات متحده ی آمریکا به شکل رسمی به دلیل دیدگاه های بیرحمانه ی طالبان در کش کردن سر نخ ها شریک نمی شود. واشنگتن تأکید کرد که در نخست آنان ناگزیر اند به حقوق بشر احترام بگذارند. آیا این اصل ها بنیاد قرارداد را در بر می گیرد؟ هر گاه قرارداد ها آماده ی امضا باشند؛ لیکن اجازه داریم آنرا به دیده ی بد گمانی بنگریم. در پایان شاگردان قران پذیرفتنی و مورد پسند شناخته می شوند.

و در بن [آلمان] آنان [طالبان] پیش از پیش حضور به هم رسانیده اند: در آنجا [در بن] شش ماه پیش در وزارت خارجه با آنان گفت و گو صورت گرفته بود. البته تنها آنگونه که در وزارت خارجه می

گویند: " در چوکات نگهداشتن ارتباط با همه گروه های جنگی در افغانستان." ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول ).

۲- بانو Gabriele Venzky در روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۱۲۰ تاریخ ۲۵ / ۵ / ۱۹۹۷ در نوشته ی زیر تیتر " جنگ بر سر نفت و گاز طوفان دارد" نگاشته است ( برگردان):

" طالبان - مسلمانان اهل تسنن از روز شنبه بدین سوی بخش بیشتر [قلمرو] افغانستان را زیر اداره ی خود در آوردند. حمله ی بزرگ و به دور از انتظار آغاز شده است. در افغانستان بهار است و راه های یخ زده و پوشیده از برف دوباره باز می شوند. همچنان پشتیبان ها [و دستور دهندگان] این جنگ عجله دارند [که موضوع یک طرفه شود]؛ زیرا دیگر سخن تنها بر سر افغانستان نیست؛ بلکه در اصل جمهوری های آسیای میانه در نگر است که سرشار از مواد خام هستند و افغانستان در [کوه های] هندوکش برای رسیدن به سوی آنها از جایگاه کلیدی برخوردار است.

قرار گمانه زنی ها در آسیای میانه بزرگ ترین چشمه های نفت و گاز جهان در زیر خاک بوده و باید در اینجا در آینده لوله کشی صورت گیرد؛ بنابر آن ایران، پاکستان، عربستان سعودی، ایالات متحده ی آمریکا تلاش دارند که در این منطقه زمینه های رخنه کردن را به دست آورند. روسیه بیشتر نیرو های خود را در تاجیکستان [جمهوری] هم مرز با افغانستان جابجا کرده و با این کار می خواهد این جمهوری آشوب زده را زیر پوشش پشتیبانی خود داشته باشد. دهلی هراس از آن دارد که همسایه دشمن (پاکستان) نیرومند شود، هر گاه " گودی کوکی" آن کشور، طالبان به خاطر آزاد کردن راه ها به طرف آسیای میانه، بچنگند.

قرار گزارش ها، طالبان، شاگردان مذهبی افغانی از مدرسه های قران در غرب پاکستان، چهار سال پیش از هیچ در میدان های جنگ پیدا شدند و با شتاب بخش بیشتر افغانستان را اشغال کردند. در سپتامبر ۱۹۹۶ پایتخت افغانستان شهر کابل نیز بر افتید.

ایران، مسکو و جمهوری های آسیای میانه ترس زیاد از رخنه کردن بنیادگرایی اسلامی طالبان در قلمرو های خود دارند. بدین سبب از اتحاد شمال پشتیبانی می کنند و [از باز گفتن این سخن] هم احساس خستگی نمی کنند که پاکستان، عربستان سعودی و ایالات متحده ی آمریکا را به خاطر پشتیبانی همه جانبه ی شان از طالبان گنهکار بدانند [و به باد انتقاد بگیرند].

در عمل دو شرکت نفتی به دنبال نفت و گاز در تلاش اند و از پیش پیمان ها را با طالبان بسته اند: کمپنی نفتی بریداس ارجنتائینی و حضور متحدانه شرکت یونیکال امریکایی و دلتای عربستان سعودی. دو کمپنی: یونیکال از چندی بدین سو دفتر [نماینده] در کندهار باز کرده و شرکت دلتا در کابل دفتر گشوده است.

چه مشکل پیش می آید، اگر سخن از بازرگانی زده شود: کمپنی یونیکال [این سخن را] در گذشته در برما به اثبات رسانیده است:

بدون آوردن [زور و فشار] و ناگزیر کردن، در کنار دیکتاتور نظامی برما، "Firmen Kansortium" = شرکت های مشترک " توانستند علاقمندی های اقتصادی خود را در عمل پیاده کنند." ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

۳- مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " عملیات شاگردان قران به پیروزی نه انجامید " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۹ / ۶ / ۱۹۹۷، نگاشته است (برگردان):

" سه دلیل انگیزه ی آن شد که " پولیس جهانی =ژاندارم بین المللی " پس از پایان دشمنی های شرق و غرب، به ادامه در افغانستان پویا باشد: رخنه کردن ایران در منطقه واپس زده شود؛ نیرو های دوست آمریکا در افغانستان در قدرت نصب شود؛ طالبان به آمریکایی ها وعده داده اند که جلو کشت کوکنار و قاچاق مواد مخدر را می گیرند. با وجود وعده ی طالبان، امروز آنان تریاک و هیروئین بیشتر نسبت به گذشته تولید می کنند. " کشاورزان کشت کوکنار در یک سال دو بار حاصل می بردارند؛ ما به پول نیاز داریم که از فروش تریاک به دست می آید، با این کار نمی گذاریم که مردم ما در گرسنگی زندگی به سر ببرند "، با این سخنان، ستانکزی در پیش روی ویلی ویمر (Wimmer) نقش افغانستان را به عنوان یکی از بزرگ ترین تولید کننده ی مواد مخدر در جهان تأیید کرد. و یک بار دیگر سخن بر سر نفت است: در آسیای میانه و شمال غرب افغانستان چشمه های بزرگ آن وجود دارد که آمریکایی ها می خواهند بیرون بکشند و از راه های افغانستان به پاکستان برسانند. همین اکنون کمپنی نفتی آمریکایی یونیکال و دلتای سعودی و شرکت بریداس ارجنتائینی بر سر بالا بردن قیمت ها و به دست آوردن قرارداد در همچشمی هستند که ده میلیارد دالر را در آسیای میانه سرمایه گذاری کنند. به خاطر این کار باید یک برنامه ی لوله کشی از قلمرو های افغانستان تا شهر بندری کراچی پاکستان سر دست گرفته شود. برای

اینکه افغانستان آرام و با صلح و ثبات باشد، آمریکایی‌ها بر طالبان تکیه کردند، آنان به همین هدف حتا با وجود پذیرش شکست روزهای گذشته، کوشش کردند که در شمال افغانستان در استان‌های نفت خیز به پیشروی خود ادامه دهند." (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه‌های خون و آتش" ج اول).

طرفداری و پشتیبانی ایالات متحده آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی از طالبان بیدادگر و نفرین شده، سخنان دیگری را نیز در خود نهفته داشت. آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها بسیار تلاش کردند که به کمک مالی سعودی‌ها و بر پایه برنامه ریزی‌های نظامی پاکستانی‌ها؛ طالبان با انبازای نظامیان پاکستان، هر چه زودتر شمال افغانستان را زیر فرمانروایی خود در آورند؛ زیرا استان‌های شمال، شمال شرقی و شمال غربی افغانستان به خاطر داشتن چشمه‌های بزرگ نفتی و گازی و دیگر پیداوار کانی برای آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است.

شرکت‌های نفتی یونیکال و دلنا نه تنها خواهان بهره‌برداری از نفت گاز ترکمنستان بودند و در قزاقستان و آذربایجان فعالیت داشتند؛ بلکه می‌خواستند میدان‌های نفتی ازبکستان و شمال افغانستان را نیز در برنامه‌های بهره‌برداری خود بگنجانند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "نیروی پیروز در افغانستان تا هنوز معلوم نیست" در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۴ / ۵ / ۱۹۹۵، نگاشته است (برگردان):

"در میدان گاز طبیعی در اطراف شبرغان، جایی که اتحاد شوروی در دهه‌ی هفتاد یک پالایشگاه پیشرفته ساخته بود، بالاتر از ۱۰۰ میلیارد متر مکعب گاز وجود دارد. اتحاد شوروی تا سال ۱۹۸۹ سالانه به ارزش بالاتر از ۳۵۰ میلیون دالر، [از افغانستان] گاز خریداری می‌کرد. امروز ترکیه، شرکت انگلیسی - ترکمنی (Joint-Venture) در داد و ستد بازرگانی گاز، شریک و [همکار] دوستم هستند. همچنان روسیه نیز می‌خواهد در این بخش سرمایه‌گذاری کند."

۴- توماس اوناریوس (Tomas Avenarius) در نوشته‌ی "افغا- نستان: طالبان درباره‌ی تامین انرژی در آسیای میانه تصمیم می‌گیرند" در روزنامه‌ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۳۱ / ۳ / ۱۹۹۷، پیرامون این مسایل نگاشته است (برگردان):

" اجنت‌ها و انجینر‌ها:

اینجا جای گزینی [دفتر] کمپنی نفت امریکایی یونیکال است و مهمانان بیگانه (خارجی) می‌آیند؛ زیرا اینجا در کندهار در کوه‌های تهی از صخره‌های سنگین و به هم پیوسته به مانند یک شهر که دورادور آن را سد‌های گذری [چوب‌های نوک تیز (فانه) را بر زمین کوبیده اند تا جلو گشت و گذار را بگیرند] گذاشته باشند و سر نخ‌ها مشترک کش می‌شوند تا داد و ستد بازرگانی صورت گیرد که می‌تواند خود را بزرگ‌ترین پیروزی شگفت‌انگیز در جنگ قدرت و کشمکش دولتی Coup، [میان طالبان و دیگر گروه‌های جنگی در افغانستان] در پایان سده‌ی بیستم ثابت کند. سخن بر محور پول می‌چرخد، پول هنگفت، آنقدر پول فراوان که هادید الله طالب شاید هرگز به آن پی نبرد که سخن بر سر چند میلیارد دالر است. چشمه‌های زیرزمینی آسیای میانه است، این‌ها سبب شده‌اند تا آزمندی کمپنی‌های نفتی و اشتباهی سودجویی کشورها برانگیخته شود. در سال ۱۹۹۲ جمهوری‌های مسلمان شوروی، ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان و آذربایجان از زیر سیاست‌های مسکو آزاد شدند.

از آنوقت بدین سوی در آسیای میانه و اطراف بحیره کسپین مسابقه‌ی پهلوانی (کشمکش) تلخی بر سر این سخن، حکمفرماست: چه کسی از مواد خام سود ببرد و بخش بزرگ چشمه‌های تامین انرژی سده‌ی آینده را زیر اداره خود داشته باشد؟ لیکن سخن اصلی بالاتر از این پرسش است: چه کسی توانایی آنرا دارد تا برنده‌ی میدان شود و نیازمندی روز افزون به انرژی برای رشد اقتصاد [ملی] با بیلانس بلندی که چین، هند و دیگر کشور‌های آسیایی دارند، تامین کند؟ در کل سخن بر سر سیاست دور می‌زند: آیا می‌شود دومین چشمه‌ی بزرگ نفت و گاز جهان را [بدون] گذر دادن از راه‌های روسیه و ایران به بازارهای جهانی رسانید؟ ویا جبری پول - قدرت و سیادت را همیشه با روس‌ها و ملاها بخش کرد؟ چیزی که در این جا به بازی گرفته شده، شکل جدید (Great Game = بازی بزرگ) است، آن بازی (مونوپولی) سیاسی که در سده‌ی نهم در قلب آسیا دنبال می‌شد. در آن زمان روسیه تزاری و [دولت] استعمارگر بریتانیا بودند که هر دو کشور با به کار انداختن اجنت‌های زیر پوشش و جاسوسان خویش در کوه‌ها و دشت‌های بی‌ارزش (!) افغانستان به خاطر محکم‌بندی قدرت استعماری خود، با هم می‌جنگیدند.



امروز طرف های جنگ آمریکا- روسیه، همچنان ایران- پاکستان و عربستان سعودی هستند که در این درگیری انبازی دارند و [نقش] اجنت ها و جاسوسان را انجینران و تبلیغ گران برنامه ها در شرکت های نفتی اجرا می کنند. در یک نقطه و یا (در کنج کوچکی) از این بازی طالبان جا یافته اند، بنیادگرایان وابسته به یک قشری از مردم افغانستان هستند که در رده ی آنان هادید الله ی طالب جنگ می کند و از هیچ سخنی آگاهی ندارد و به گمان زیاد که هرگز از آن خبر نخواهد شد. سه تریلیون متر مکعب گاز طبیعی (یک تریلیون برابر است به ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ بلیون و یک بلیون برابر است به ۱۰۰۰ میلیارد -م) و شش میلیارد بیبرل نفت از چشمه های نفت و گاز ترکمنستان به دست خواهد آمد که ارزش آنها نمونه وار، برابر به ارزش کان طلا است. این پیداوار باید بیرون کشیده شوند و به فروش برسند. دو راه مطمئن وجود دارد که نفت و گاز با گذر دادن از آنها برده شود، از راه روسیه و یا ایران - هر دو امکان مورد پسند ایالات متحده ی آمریکا نیستند. راه حل همه ی مشکل شرکت های نفتی غربی در [آغاز] کار لوله کشی [بردن نفت و گاز] از قلمرو افغانستان به سوی مرز های ایران تا پاکستان و تا بندرگاه های آن کشور، در همین جا نهفته است. ولی در افغانستان جنگ حکمفرما ست، جنگجویان چون هادید الله جنگ می کنند و پایان دادن به جنگ ها پیش بینی شده نمی تواند. ائتلاف های همیشه در حال تغییر [میان گروه های جنگی] و آوردن ضربه های سنگین بر یکدیگر هر گونه سرمایه گذاری را با زیان های سنجش ناپذیر رو به رو می کند و به دوران انداختن میلیارد ها دالر پول را به خاموشی می گرایاند. لوله کشی ۸۰۰ کیلومتری از گذرگاه های افغانستان این خود راهی است که از کشتزار های مابین می گذرد.

ولی سخن درست این است، آن چیزی که خوشبختی آفرینان صنایع نفت خود را به فرق نشانده اند: شاه لوله ی بردن نفت و گاز از مرز های ایران به سوی کندهار و از آنجا با داشتن گنبد مقدس و بالاپوش سوراخ سوراخ پیغمبر گذشته تا بندرگاه های پاکستان و پس از آن به بحیره عرب کشیده شود. و با سوا کردن یک شاخه ی آن برای دهلی، هندی ها نیز باید سود دریافت کنند. " هر گاه گمان، داشتن یک مشکل جدی گرفته می شد، پس باید این فناوری هرگز به وجود نمی آمد" رییس کمپنی یونیکال جان امله (Jan Imle) به خوبی روشن کرد که او داد و ستد بازرگانی با افغانستان را تحقق یافتنی می داند. در آلماری دفتر های طالبان در کندهار به همین سبب برگ های داوطلبی کمپنی های نفتی که با هم همچشمی می کنند یکی بر سر دیگری گذاشته شده است. بر سر پروژه ی "Central Asian Oil Pipeline Project" وابسته به یونیکال تا جزئیات آن کار شده است: نقشه های جلادار کشور، عکس های ماهواره ای، چارت های رنگارنگ با خط های برنامه ریزی شده ی راه های گذری شاه لوله. همچنان کمپنی همچشم ارجنتائینی بریداس نیز پیشنهاد خود را ارائه کرده است. از مدت چهار سال بدین سوی شهروندان آمریکای جنوبی [رهبری کمپنی بریداس] با کشور های اشتراک کننده در پروژه ی لوله کشی گاز گفت و گو می کنند. آنان تلاش به خرج می دهند تا کمپنی یونیکال آمریکایی را که نسبت به دیگران پسان تر داخل معامله شده، از پیشروی باز دارند و آنهم با پیشکش کردن پیشنهاد های همیشه بهتر و سپردن وعده های دهن پر کننده: در ورق داوطلبی بریداس، رییس کمپنی Carlos Bulgheroni خود را در یک دانه ی انگور در سیمای کودکان با لباس های پاره پاره نشان می دهد. در پشت عکس، کودکان افغانستان ایستاده اند- بدین گونه آنان باید یک آینده ی خوبتر نسبت به جنگ داشته باشند.

طالب لعل گل روحانی به تصمیم کمپنی های نفتی باور راسخ دارد. او کارت دیدار با نمایندگان کمپنی ها را در جیب خود داشت و انجینران خارجی را در پژوهش های روزانه ی آنان در گذرگاه های برنامه ریزی شده همراهی کرده است. لعل گل روحانی به گونه هادید الله ضعیف نیست. او در وزارت انرژی در کابل مسؤل پیشبرد گفت و گو با کنسرن های نفتی است " این کمپنی ها به ما پیشنهاد های بی نهایت مناسب می کنند."، " و لوله کشی یک امکان خوب به افغانستان است. با پولی [که به دست می آید] ما می توانیم وطن ویران شده ی خود را آباد سازیم " این سخنان را لعل گل بر زبان آورد.

چیزی باقی نمانده که کمپنی های نفتی سخت در همچشمی با همدیگر به رهبران طالبان وعده نداده باشند: آنها می خواهند سرک بسازند، آموزشگاه ها آباد کنند، خط آهن را بکشند، لین های برق را امتداد بدهند و حتا یک شبکه ی تلفون را به کار اندازند. باید ده ها هزار جای کار [امکان شغلی] به شهروندان افغانستان با لوله کشی فراهم شود. افزون بر آن خواهان آن اند که اجاره داری لوله ها را بپردازند که در آینده از طرف افغانستان صورت می گیرد، سالانه یک میلیارد دالر و یا شاید دو میلیارد دالر، همچنان در آرزوی پیشکش کردن بیشتر هستند، در آنجا هایی که آنها بتوانند. تنها یک مشکل با بر جا باقیمانده و آنهم شگفتی آفرینی بیش از حد طالبان است. آنچه که به " سیاست اسلامی در مورد زنان " ارتباط پیدا می کند، لعل گل روحانی آنرا آشکار کرد: " ما نمی گذاریم که بر سر ما فشار آورده شود؛" ولی بند کردن آموزش زنان و بریدن دست دزدان به پسند غرب نیست، بیشتر از همه در رسانه های همگانی در ایالات متحده ی آمریکا و اروپا، طالبان با رد شدن رو به رو می شوند. یک داد و ستد بازرگانی با انسان هایی از این دست، می تواند کمپنی یونیکال و همین گونه حکومت ایالات متحده را زیر فشار قرار دهد.



بر طالب لعل گل روحانی این سخن خیلی اندک تأثیر می‌گذارد، آن چیزی که مورد علاقه رهبر او ملا عمر بوده می‌تواند [و یا] مردم در آمریکا درباره‌ی اسلام و طالبان چه می‌گویند. " ما تا کنون قرارداد را به امضا نرسانیده ایم. ما تصمیم بستن قرارداد را با آن کمپنی می‌گیریم که بهترین پیشنهادها را ارائه می‌کند " این سخنان را لعل گل روحانی یادآور شد و به گونه‌ی وانمود می‌کرد که انسان خود را در یک جایگاه نیرومندی در می‌یافت. و او یک سطر دیگر را نیز به خوانش گرفت: " آنچه یونیکال از ما خواستار است، تا اندازه‌ی زیاد به زیان آن تمام می‌شود."

ولی واشنگتن تکیه‌گاه کمپنی یونیکال است، به خاطر چه یکی از مینجرهای کمپنی بریداس در یک روزنامه اعتراض کرد: " ما تنها یک شرکت نفتی هستیم؛ لیکن ما در یک بازی داخل شده ایم که در آن قدرت‌های بزرگ در کشمکش اند. " ایالات متحده‌ی آمریکا در پشتیبانی از یونیکال ایستاده و بر پاکستان - ترکمنستان و دیگر کشورها که در کشیدن لوله‌ها انبازی می‌کنند، فشار می‌آورد. با آوردن فشار بیشتر، ارائه‌ی پاسخ به پرسشی که همیشه پرسیده می‌شود، یک سخن را نشان می‌دهد: چگونه اتفاق افتید که طالبان سه سال پیش از آسمان صاف (از نیست) به وجود آمدند و توانستند که در یک جهش پرشتاب ۲ بر ۳ بخش خاک افغانستان را اشغال کنند تا اینکه جلو این پیشروی‌ها در تابستان [امسال] در شمال کشور گرفته شد...."

بازی‌های سیاسی که به خاطر هدف‌های استعماری (نو) و برنامه‌های راهبردی تبهکارانه در پیش گرفته می‌شود، در خود شگفتی‌های عجیبی دارد که می‌تواند مردم یک کشور را به پرتگاه نیستی نزدیک کند. آنچه که در افغانستان در پیوند به پروژه لوله‌کشی بردن نفت و گاز برنامه‌ریزی شده بود، یکی از همین بازی‌های بسیار خطرناک بود.

بی‌نظیر بوتو نخست‌وزیر پاکستان می‌دانست که کمبود چشمگیر نفت و گاز به بحران انرژی در آن کشور می‌انجامد؛ لیکن از این رهگذر هیچ‌هراسی را به دل راه نمی‌داد؛ زیرا آمریکا از وی پشتیبانی همه‌جانبه می‌کرد. در وزارت خارجه آمریکا، بانو رابن رافیل معاون وزیر خارجه در امور جنوب آسیا، از دیدگاه‌های بی‌نظیر بوتو، در مورد باز شدن راه‌های بازرگانی آسیای میانه به روی پاکستان، دفاع می‌کرد.

اداره‌ی بل کلینتن پیش از پیش بر بی‌نظیر بوتو سرمایه‌گذاری کرده بود که دوباره به قدرت برسد. زمانی که بوتو نخست‌وزیر شد، کمک‌های آمریکا به پاکستان که به سبب آزمایش جنگ ابزار اتمی بند شده بود، سر از نو فوران کرد و امیدواری بیشتر به حل مشکل کمبود نفت و گاز نیز به وجود آمد. چون کلینتن طرفدار و پشتیبان شرکت یونیکال بود؛ بنابراین مشکل پاکستان را در خصوص انرژی حل شده می‌پنداشت؛ از این رو حکومت آمریکا به کمپنی یونیکال وظیفه سپرد که گام به گام با گشوده شدن راه‌های بازرگانی، گره مشکل بحران انرژی در پاکستان نیز باز کرده شود.

مهم‌تر از همه، در آن هنگام سیاست خارجی و اقتصادی دولت آمریکا در آسیای میانه، با بهره‌برداری و سود بردن از چشمه‌های نفتی و گازی این منطقه گره خورده بود که در این راستا تنها برنامه‌ی لوله‌کشی از سوی شرکت یونیکال با سیاست‌های اداره‌ی بل کلینتن همخوانی پیدا می‌کرد. همچنان در شورای امنیت ملی آمریکا نیز وزنه‌ی طرفداری از پروژه یونیکال سنگین بود. به همین دلیل بود که در نتیجه میانجیگری آمریکا و پاکستان، طالبان و شرکت یونیکال با هم نزدیک شدند و رییس جمهوری ترکمنستان سفر مراد نیازوف به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۹۹۵ با رییس کمپنی نفتی یونیکال، قرارداد لوله‌کشی بردن گاز را در شهر نوبارک دستینه کرد.

ولی با وجود این همه زد و بندها و خاطر خواهی‌ها، بی‌نظیر بوتو در آغاز کار، بر بنیاد یادداشت‌هایی که دستینه شده بود، طرفدار شروع کار لوله‌کشی از سوی شرکت نفتی بریداس ارجنٹاین بود؛ زیرا پاکستان و ترکمنستان در این مورد در ۱۶ مارچ ۱۹۹۵ یادداشتی را به امضا رسانیده بودند. افزون بر این بی‌نظیر بوتو با کارلوس بلگرونی رییس شرکت بریداس، روابط بسیار دوستانه داشت که نمی‌خواست این دوستی سودآور خدشه دار شود و کیسه‌های آصف علی زرداری از پول‌های رشوه که بریداس می‌پرداخت، تهی بماند. حتا کارلوس بلگرونی راه نزدیکی بی‌نظیر بوتو را با سفر مراد نیازوف، نیز پل زده بود.

در گیر و دار و گرمی بازار پروژه‌ی لوله‌کشی، بخت با بانو بی‌نظیر بوتو یاری نکرد و در سال ۱۹۹۶ از کرسی نخست‌وزیری برکنار شد و بر جایش نواز شریف نشست.

نواز شریف طرفدار سرسخت شرکت یونیکال بود. آی‌اس‌آی و برخی افسران ارتش، وزیر نفت پاکستان چوهدری نثار علی‌خان نیز از شرکت یونیکال پشتیبانی می‌کردند و در این کار همفکر و همدست نخست‌وزیر شدند. همین که کمپنی یونیکال جواز کشیدن لوله‌های بردن گاز ترکمنستان را به دست آورد، حکومت پاکستان تلاش کرد تا هر چه زودتر کار لوله‌کشی آغاز یابد. هدف این بود که طالبان از این

راه، مشروعیت پیدا کنند و از سوی آمریکایی ها شناسایی رسمی به دست آورند؛ لیکن چرخ زمان به کام سازمان دهندگان این درامه ی مضحک نچرخید.  
به ادامه ی گپ هایی که تا اینجا گفته آمد، سخنان دیگری نیز وجود دارد که درخور اهمیت اند:

۱- ویلی ویمر ( Willy Wimmer ) معاون جلسه پارلمانی سازمان امنیت و همکاری اتحادیه اروپا، در آگهی نامه خبری تاریخ ۳۰ / ۱۰ / ۱۹۹۷ خود یادآوری کرده است (برگردان):

" در مورد تصمیم طالبان برای واگذار کردن قرارداد کشیدن خط لوله ی بردن گاز ترکمنستان از خاک افغانستان از سوی اتحادیه ی آمریکایی - سعودی، یادآوری باید کرد: این تصمیم طالبان می تواند با در نظر گرفتن واقعیت های افغانستان بی نتیجه باقی بماند. انسان اجازه دارد [پیش بینی کند] که هدف تصمیم گیری ها از این دست این است که یک [اتحاد نا مقدس] بین طالبان به عنوان دارندگان نفت و گاز و شرکت های آماده به لوله کشی به وجود آید، و از آغاز کار برنامه همین گونه بود. این فیصله سبب نابودی مردم افغانستان و پدید آمدن تهدید خطر به کشور های عضو سازمان [امنیت و همکاری اتحادیه اروپا] پنداشته می شود.

لیکن در واقعیت امر، این علاقمندی از اجزای گوناگون بنا یافته است. " در جو نبودن صلح، لوله کشی نیز بوده نمی تواند. " این سخنی است که نمایندگان دستگاه رهبری کنسرن ساختمانی شاه لوله ها آنرا در نگر دارند و خود این سخن بیشتر واقعیت ها را بازگو می کند تا به تکیه کردن بر گرفتن تصمیم از سوی طالبان. تا زمانی که در افغانستان امکان به وجود آمدن صلح فراهم نشود، هر شرکت ساختمانی مایل به کشیدن لوله ها، جبری باید با خود سنجش کند که حتمی یک چنین مجتمع با خطر هر گونه سوء قصد های انفجاری رو به رو می شود. از این موضوع خود شرکت نیز به خوبی آگاهی دارد و یگانه برنده در این برنامه، ایران خواهد بود.

تصمیم گیری طالبان پیرامون این برنامه به معنای کتمان واقعیت جامعه ی افغانستان است. با وجود اینکه طالبان کم و یا بیش محل های پشتون نشین را زیر اداره ی خود دارند؛ ولی در حقیقت ۲ بر ۳ بخش مردم افغانستان در قلمرو حاکمیت اتحاد شمال زندگی می کنند.

این مردم نشان دادند که هر گونه تلاش طالبان به هدف اشغال گری و اشغال مناطق با خونریزی واپس زده می شود.

نه تنها خود طالبان در افغانستان در بیراهه روان هستند؛ بلکه آنانی که به تصمیم طالبان از دیدگاه برنده بودن می نگرند، می توانند پایان خواب خویش را ببینند.

(برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول.)

۲- توماس روتیگ ( Thomas Ruttig ) تحلیلگر سیاسی و افغانستان شناس در یک نوشت زیر عنوان: " ملا ها کلاس تجارت پیشگان " در روزنامه ی Neues Deutschland تاریخ ۲۱ / ۱ / ۱۹۹۸ نگاشته است (برگردان):

" دو کمپنی در همچشمی اند تا امتیاز کار لوله کشی بردن نفت و گاز را از نزد طالبان به دست آورند: یونیکال از کلفورنیا و بریداس از ارجنتاین. زمان تصمیم گیری نزدیک است.

یک چیز را بگوئید، طالبان دشمن تمدن و سختگیر هستند، از روی این سخن چند روز پیشتر Washington Post پرده برداشت، شماری از اعضای هیأت فرستاده شده از سوی اسلامپست های بنیادگرای افغانی در همراهی با [مهماندار] خویش سوار بر چرخبال بر فراز یک کارگاه نفتی در خلیج مکزیک پرواز کردند. از زمان دیدار نخستین خود در زمستان گذشته ملا ها گپ هایی را آموختند. آنان دیگر نه تنها لباس های نازک نمی (پیراهن و تنبان) را به تن نه کرده بودند و چلی را در پا های [بدون جراب] نه پوشیده بودند؛ بلکه همچنان یک گشت و گذار در شهر نیز در برنامه گنجانیده شده بود که در آن " چیز های فیشنی " بازتاب دارد (دیده می شود). مهماندار هیأت کمپنی یونیکال United Oil Company of Colifrnیا بود. این شرکت از چندین سال بدین سو می خواهد لوله کشی [بردن نفت و گاز] را از ترکمنستان با گذر دادن از خاک افغانستان بنا نهد. مهمانان را پیشرفته ترین تکنیک برمه کاری زیر آب شگفت زده کرد، کاری که زیان آن تا یک اندازه در پروژه Myanmar (برما) آشکار شد. پیش از همه هیأت فرستاده شده با رییس کمپنی دیدار کرد؛ زیرا موضوع میاردها دالر تا هنوز نهایی نشده است. طالبان به همکاران [کمپنی یونیکال] این امیدواری را دادند که بهترین امتیاز را به آنها می دهند. یونیکال چندی پیش هزینه ی برنامه های آموزش ۱۳۷ تن افغان [افراد وابسته به گروه طالبان] را که در دانشگاه Nebraska به پیش برده شد، پرداخته است.

به خاطر اینکه کمپنی خود را پیشگام نشان داده باشد، پیش از پیش در افغانستان چیزهای مورد نیاز مدرنیزه کردن را به طالبان آماده کرد. در کنار "کمک های انسانی" در ایران از کمک دو صد هزار دالری دیگر نیز سخن زده می شود. دلیل این افواه های دامنه دار در این است که واشنگتن به طالبان پول خرید دستگاه فکس و تلفون ها را پرداخت کرده و البته می خواهد با این کار پیوند های مخابراتی و بازرگانی خویش را بهتر کند. [خودرو های] لند کروزر کولر دار ساخت جاپان که طالبان با سوار شدن بر آنها با اشتیاق تمام خود را به نمایش می گذارند، از کمک های کشور های حوزه ی خلیج فارس بوده که در ازای [این سخاوت، به شیخ نشینان] اجازه ی شکار باز (شاهین) از طرف طالبان داده شده است و این پرنده از زمره ی جانوران زیر خطر تهدید به شمار می آید. و پولیس مذهبی طالبان را که زنان افغانستان را [به بهانه ی] پوشیدن لباس غیر اخلاقی جزا می دهند، عربستان سعودی تامین مالی می کند.

کمپنی یونیکال یگانه شرکت نیست که می خواهد کار پروژه ی لوله کشی آسیای میانه "Central Asian AOP - Oil Pipeline Project" را بنا نهد. در اصل برنامه ی این پروژه از سوی کمپنی ارجنتائینی بریداس پی ریزی شده بود. این شرکت که [کنون] به رده ی دوم این شعبه ی از معامله پایین آمده است، به عنوان نخستین موسسه ی غربی در ترکمنستان فعالیت را آغاز کرد، در آنجا در شروع کار ۲۰۰ میلیون دالر در میدان گازی Yaschar بزرگ ترین چشمه ی جهان، سرمایه گذاری کرد و در سال ۱۹۹۴ برنامه ی آن که دست کم صاف و پاک به دماغ آتش زد، پی ریزی شد تا مواد خام سنجیده شده را از قلمرو افغانستان ویران شده از پیامد جنگ ها به [خارج] برسانند. رییس کمپنی بریداس کارلوس بولگارونی (Carlos Bulgheroni) از رهبران گروه های جنگی در این مورد امضا گرفت. رییس کمپنی صورت حساب را بدون اشتراک یونیکال آماده کرد. هنگامی که شمال (باد) کلفورنیا از برنامه بهره برد [آگاهی پیدا کرد] برای هر دو حکومت (ترکمنستان و پاکستان) و همچنان طالبان پیرنگ پروژه ی همسان را ارائه کرد و در نظر گرفت که دست کم یک خط لوله ی دیگر برای بردن نفت، همزمان با کار لوله هایی که در افغانستان بنا نهاده می شود، تا سواحل پاکستان (بندر کراچی) کشیده شود.

اینکه ترکمنستان و پاکستان قرارداد را شکستند و به پروژه ی [جدید پی ریزی شده ی شرکت یونیکال] پیوستند باید دلیل این کار را تأثیر گذاری بسیار نیرومند حکومت ایالات متحده دانست. رییس جمهوری ترکمنستان سفر مراد نیازوف یگانه رییس دولت کشور های آزاد مشترک منافع است که روابط خدشه ناپذیر با طالبان دارد، از یک نزاع با کمپنی بریداس استفاده کرد تا امتیاز انباز شدن در بیرون آوردن گاز طبیعی را به خود ویژه کند و کلیه قرارداد ها را با ارجنتائینی ها بشکند. ارجنتائینی ها شکایت نامه به اتاق تجارت بین المللی سپردند، روند بررسی به این اعتراض تا به امروز پا در هوا مانده است. کنون رییس جمهوری کلینتن می خواهد وزنه ی خود را به سود کمپنی یونیکال به کفه ی ترازو بگذارد. تا هنوز لوله کشی به طرف پاکستان یک خواب مذهبی است؛ ولی اینکه به چه زودی این کار برآورده شده می تواند، آنرا در ماه دسامبر رییس جمهوری نیازوف نشان داد، وقتی که او با رییس جمهوری ایران محمد خاتمی در یک رژه ی کوچک دولتی (رسمی) وال یک لوله ی ۲۸۷ کیلومتری را باز کرد تا گاز طبیعی ترکمنستان از گذرگاه های ایران به بازار های جهانی سرازیر شود. این در اصل خود از دو دیدگاه یک گام تاریخی بود: در نخست، این نخستین بار است که گاز یکی از جمهوری های شوروی از راه های به کلی جدا از راه های روسیه برده می شود و دوم اینکه ایالات متحده ی آمریکا از این سخن دوری جست که بر ترکمنستان فشار آورد که بر سر تحریم های وضع شده بر ضد ایران پا نهاده است.

همین گونه به مانند این لوله، کار پروژه ی لوله کشی آسیای مرکزی (CAOP) در یک زمان سرنوشت ساز همچشمی به هدف سود بردن از چشمه های طبیعی جمهوری های شوروی در آسیای میانه، سازماندهی شده است. کارشناسان این بخش، مواد خام این منطقه را به عنوان واپسین چشمه های بیرون آورده نا شده، دارای اهمیت جهانی دانستند. در آنجا دست کم ۱۰ بر ۱ حصه نفت وجود دارد که در خلیج فارس تثبیت شده است. تنها ترکمنستان سومین ذخیره گاه بزرگ جهان را در اختیار دارد. به خاطر تضمین امنیت لوله هایی که از یک منطقه ی بسیار مهم راهبردی گذر داده می شود، ایالات متحده ی آمریکا آگاهانه آمادگی نشان می دهد که حاکمیت ضد انسانی طالبان را که بیشتر از همه بر ضد زنان است، تحمل کند و حتا با در نظر گرفتن علاقمندی کنسرن نفتی خود (یونیکال) در جایگاهی قرار گرفته که تحریم ها علیه ایران را از بین ببرد.

یک چیز دیگر نیز است که می تواند در سنجش های آنها خط تیره بکشد. جنبش زنان در ایالات متحده ی آمریکا در ارتباط به افغانستان تا کنون یکی از بزرگ ترین کمپاین تبلیغاتی خود را در گستره ی جهانی راه اندازی کرده است. هر گاه واشنگتن خود را دوست طالبان وانمود کند امکان آن می رود که میلیون ها تن از طرفدارانش را از دست بدهد، کسانی را که می توانند بر انتخابات میان دوره ی کانگرس در پایان

سال ۱۹۹۸ تأثیر چشمگیری داشته باشند و همچنان برگزیده شدن جانشین کلینتن، ال گور را ناممکن کنند. ( برگرفته شده از کتاب دیجیتال " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

۳- مصطفی دانش در بخشی از نوشته ی " افغانستان آمریکایی ها را به [یادآوری] خاطره ها فرا می خواند " در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۹ / ۵ / ۱۹۹۸، نگاشته است (برگردان):

"... کلیه نگاه ها پیش از همه متوجه چشمه های نفت و گاز در آسیای میانه، در ازبیکستان، ترکمنستان و قزاقستان است. برنامه این است که یک شاه لوله ی بزرگ از ترکمنستان از راه های غرب و جنوب افغانستان بنا نهاده شود تا نفت و گاز را از راه پاکستان به هند و بنگلادیش برسانند. تنها در ترکمنستان به همین سبب، بیش از شش میلیارد دالر سرمایه گذاری در نظر گرفته شده است. همچنان به خود پاکستان که چشمه های نفتی در اختیار ندارد، این پروژه از نگر اقتصادی دارای اهمیت بزرگ است. از سوی دیگر از خاک افغانستان راه های ترانزیت پاکستان به آسیای میانه امتداد می یابند؛ ولی بنابر جنگ ها، شش سال است که این راه ها بند است.

لیکن آشکار می شود که خواست آمریکایی ها و پاکستان بر آورده نخواهد شد. بدین گونه تلاش ها برای حکمرانی طالبان بر سراسر افغانستان بی نتیجه باقی می ماند. همین اکنون شمال [افغانستان] را که از نگر اقتصادی دلچسب و جایگاه راهبری مهمی است، طالبان نتوانستند زیر اداره ی خود در آورند. بنابر آن از کوشش های شرکت نفتی آمریکایی برای ساختن دهلیز [بردن نفت و گاز] از مناطق زیر اداره ی طالبان، پیروزی به دست نمی آید. " تا زمانی که در افغانستان یک نارنجک پرتاب شود، در آنجا کار لوله کشی بنا نهاده نخواهد شد. " این سخنان را رییس شرکت یونیکال (Imle) چند ماه پیشتر به آگاهی رسانید. هر گاه کنسرن های بین المللی با در نظر گرفتن نبود امنیت در افغانستان تصمیم به بردن نفت از قلمرو ایران به حوزه ی خلیج فارس بگیرند، این کار هیچگاه به خواست آمریکا همخوانی ندارد؛ زیرا ایران را به یک نیروی اقتصادی و سیاسی در آسیای میانه میدل می کند. عکس موضوع نمی تواند با علاقمندی ملا ها در تهران برابر باشد، هر گاه در پیش دروازه های آنان، ایالات متحده با نیرومندی رخنه کند و با طالبان در مرز های شرقی شان یک قدرت طرفدار آمریکا محکم بندی شود. ولی به هر اندازه که جنگ در افغانستان ادامه یابد، به همان پیمانه امکان دارد که گزینه ی مناسب (Option) ایرانی تحقق پیدا کند. این یک چیز پنهان نیست که رؤسای جمهوری قزاقستان و ترکمنستان نظر بایوف و نیازوف به ایران دیدگاه دوستانه دارند.

بی ثباتی در افغانستان نمی گذارد که روابط آمریکا و پاکستان با چین بهبود یابد. در رسانه های چینیایی گفته و نگاشته می شود که طالبان جنگجویان خود را به ایالت مسلمان نشین سینکیانگ [به پشتیبانی] از ایغور ها گسیل کرده اند [قاچاقی فرستاده اند].

این سخن در شمال غرب چین به قدرتمندان در پکن نگرانی بیشتر را نسبت به درگیری ها در تبت فراهم می آورد. افزون بر این، موضوع دیگری نیز بر آن سنگینی می اندازد و آن اینکه چینیایی ها هم چشم به چشمه های نفت و گاز در آسیای میانه دوخته اند. کشیدن یک شاه لوله از قزاقستان تا چین برنامه ریزی شده است و در مورد خط شاه لوله ی دیگری از ازبیکستان گفت و گو ها روان است. به همین خاطر چینیایی ها نیز به بودن صلح، امنیت و ثبات در منطقه علاقمند هستند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

۴- در بخشی از نامه ی سرگشاده ی تاریخی ۱۸ / ۹ / ۱۹۹۸ نهاد بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید، از شهر گوتینگن (Göttingen) آلمان، عنوانی بانو مادالین البرایت وزیر خارجه آمریکا، آمده است (برگردان):

" مجمع بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید به یاد دارد که در سال های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ سفیر آن وقت آمریکا در پاکستان (John D. Monjo) بستن قرارداد لوله کشی رسانیدن گاز ترکمنستان را از راه افغانستان به پاکستان، بین طالبان و شرکت نفتی آمریکایی یونیکال و شرکت دلتای عربستان سعودی (Cil) سازماندهی کرد، پول و نفت (پترول و دالر) بود که به طالبان جرأت اشغال نظامی [مناطق] را داد و به [زور] همین امکان ها، آنان در وضعیت کنونی در آورده شدند.

به تاریخ ۵ / ۹ / ۱۹۹۸ شرکت دیگر آمریکایی سیستم تلفون بین المللی (TSI) در محله ی New Jersey Hackettown یک قرارداد را با طالبان پیرامون تمدید شبکه ی تلفون بی سیم در افغانستان بسته است که باید کار آن در سال روان آغاز یابد، آنگونه که معاون شرکت تی اس آی، Gary Breshinsky به تاریخ ۱۶ / ۹ / ۱۹۹۸ به ژانسن خبررسانی San Francisco Chronicle آگاهی داد، وزارت خارجه آمریکا این معامله را تأیید کرده است. این سخن در نزد مجمع بین المللی دفاع از مردمان زیر ستم به کلی دور از انتظار پنداشته می شود که طالبان به کمک آمریکایی ها توانایی می یابند تا حاکمیت خود را در افغانستان تحکیم دهند. سازمان حقوق بشر وابسته به مجمع ما از حکومت شما

خواهش کرد که یک چنین معامله با طالبان از راه های قانونی بند شود، در غیر آن تحریم های جاری شده از سوی آمریکا بر ضد حکومت هایی که حقوق بشر را به سختی پایمال می کنند، مورد اعتماد بوده نمی تواند." ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

۵- توماس روتیگ ( Thomas Ruttig ) در نوشته ی زیر تیتر " در معامله ی تجارتي وابسته به طالبان "، در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۱۲ / ۵ / ۱۹۹۸، نگاشته است (برگردان):

" افغانستان با وجود پایمال شدن حقوق بشر از سوی طالبان، باز هم مورد علاقه ی روز افزون سرمایه گذاران قرار گرفته است. بیرون شدن کمپنی نفت و گاز آمریکایی یونیکال از برنامه ی بزرگ لوله کشی، کدام تغییری را رونما نمی کند.

از یک هفته بدین سو انجیران آفریقای جنوبی به نمایندگی از یک کنسرسیوم بین المللی کار های پژوهشی را به هدف بیرون آوردن مس از کان عینک لوگر که شاید بزرگ ترین چشمه ی مس جهان در کوه های افغانستان باشد، آغاز کرده اند.

در حال حاضر، وضعیت به کلی تغییر کرده است. لوگر در منطقه زیر حاکمیت طالبان قرار دارد و در آنجا امنیت حکمفرماست. بدین خاطر بر پایه آگاهی دهی از چشمه های خبر رسانی، شماری از سرمایه گذاران: انگلیس ها، آمریکایی ها، آفریقای (جنوبی) ها، فرانسوی ها، پاکستانی ها، آلمانی ها به آنجا رفته اند.

اینکه آلمانی ها در این معامله انبازیده اند یا خیر؟ روشن نیست. طالبان در موضع گیری خود در این باره از احتیاط کار گرفتند. تنها نماینده ی آنان در آلمان، نیک محمد نیک مل تأیید کرد که کمپنی های Siemens و Hoechst علاقمندی خویش را به فعالیت در افغانستان به وی ابراز داشته اند. همچنان آژانس خبر رسانی چین از انبازی کمپنی Siemens در جمع این سرمایه گذاران آگاهی داد. به روز یکشنبه نشریه ی

Observer چاپ لندن یک نام را افشا کرد: کنسرن در این سفر از سوی پرویز افتخار پاکستانی نمایندگی می شد. لیکن کنسرن در پاسخ به پرسش روزنامه (TAZ) این سخن را به کلی رد کرد. خیر، هیچکس در این معامله نانبازیده و کسی هم به هیچ صورت اجرای فعالیت در افغانستان را در پیش رو ندارد. بدین گونه یکی از نمایندگی های بانک Barclays به نشریه Observer یادآور شد: " هیچکس ( به کلی) در سفر به افغانستان اشتراک نکرده، تنها یکی از مینجر های ما (برای گردش) و آن هم بیخی (شخصی) به افغانستان رفته بود." ولی معاون وزیر معادن و صنایع افغانستان (طالبان) کارت دیدار های مینجر نمایندگی بانک Barclays را با افتخار به گزارشگر انگلیسی نشان داد.

هیأت سرمایه گذاران با وزیر معادن و صنایع و وزیر مخابرات [طالبان] دیدار کرده و به چهار استان نیز سفر کردند. این سفر به امضای "Memorandum of Understanding" تشکیل یک کونزرسوم "Afghanistan Development Co" برای برنامه ریزی درکان مس عینک، پایان یافت. همچنان بازگشایی یک پالایشگاه نفت و گاز و یک کارگاه سمنت نیز هدف قرار داده شده بود.

سخنگوی طالبان مولوی وکیل احمد متوکل (امضای) این قرارداد ها را قناعت بخش و یک " پیشرفت بسیار بزرگ و غیر منتظره " خواند و گفت که به افغانستان ارزش عالی زیر نام [داشتن] " گنجایش بلند سرمایه گذاری " را می دهد. نه تنها این پیشامد؛ بلکه یک پیروزی دیگر نیز: یک کمپنی یونانی علاقمند است که در آینده در اطراف شهر هرات به جست و جوی [چشمه ها و میدان های] نفتی شود.

پیش از همه طالبان در آرزوی به دست آوردن یک سیستم جدید تلیفون هستند. سرمایه دار انگلیسی Start Benthان تأیید کرد که از گذشته در این بخش کار آغاز شده است. کمپنی های انبازیده، طالبان را به طرفی کشانیده اند که در قرارداد ها، سخنانی را درباره امکان به کار گماریدن برابر زنان با مردان بگجانند.

Benthان در یک گفت و گو با صدای آمریکا ( Voice of America ) از مهمان نوازی طالبان خرسندی نشان داد و دلیل سفر خود را به افغانستان، جایگاه کلیدی این کشور برای جمهوری های آسیای میانه شوروی و همچنان نیازمندی به بازسازی در آنجا دانست. [از Benthان پرسیده شد که آیا] در مورد نقض حقوق زنان با میزبانان خود صحبت کرده است یا خیر؟ او یادآور شد: " ما بازرگان و سرمایه گذار هستیم، نه سیاستمدار؛ لیکن ما تنها در محیطی کار و سرمایه گذاری کرده می توانیم که مورد پذیرش جامعه ی جهانی، بویژه اتحادیه بانک ها باشد."

بیرون شدن شرکت یونیکال از افغانستان [از برنامه ی کار لوله کشی رسانیدن نفت و گاز ترکمنستان با گذر دادن از خاک افغانستان به پاکستان و غیره کشور ها] پیامد فشار روز افزون سازمان های زنان



[آمریکایی] بر واشنگتن و رهبری شرکت یونیکال، بود." ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

۶- Ewal Stein در یک نوشته زیر عنوان " نظر اندازی دقیق در چند کنجی استراتژیکی" در روزنامه مالی و اقتصادی آلمان ( Handelsblatt ) تاریخ ۱۳ / ۱ / ۱۹۹۹، نگاشته است ( برگردان):  
 "... تا جایی که دیده می شود برنامه های چند جانبه بیشتر با راه های بیرون رفت برای تعیین راه گذر خط های بردن و رسانیدن مواد خام انرژیکی از چندین مرز بسیار مهم با هزینه ی سنگین ملیارد دلاری، تنها بخشی از بازی را در بر می گیرد؛ [ولی اصل] سخن بر محور علاقمندی سرحد کشی و سرحد بندی استراتژیکی می چرخد که در این [نقشه] پای یگانه ابر قدرت باقیمانده، ایالات متحده ی آمریکا کشیده شده است که حتا خط نخست جبهه به دست همین کشور است و به کسانی که بیرون رانده شده اند و دچار کمبود آگاهی درونی هستند، در این بازی [بزرگ] به آنان جایی وجود ندارد.  
 این سخن، بویژه سیاست آمریکا را در برابر افغانستان و پاکستان نشان می دهد و کم از کم در نقطه مرکزی این چند کنجی جایگاه خود را احراز می کند. انسان در تلاش آن است تا آنجا که امکان دارد یک کمربند امنیتی پهن جغرافیایی را در اطراف کشور های خلیج عربی به عنوان چشمه ی بزرگ انرژی جهان بکشد، جایی که واشنگتن آنرا منطقه ی علاقمندی نخستین خویش می پندارد و همکاران دلخواه خود را نیز در این پیرنگ شریک کند.

بدین گونه پاکستان توانست از گذشته های دور از دلگرمی و خاطر خواهی ویژه ی آمریکا در برابر آن کشور، خرسند باشد. نشانه های این تلاش ها در زمان اشغال افغانستان از سوی شوروی در دهه ی هشتاد و با دادن کمک های اقتصادی و البته سخاوت های بزرگ نظامی نیز بازتاب یافته و با وجود کمبود و حتا نبود دموکراسی در این سرزمین دلخواه، برای [دولت آمریکا] خیلی سنگین تمام شد. با آن که اسلام آباد [در آن زمان] به خاطر دست یافتن به جنگ ابزار اتمی می کوشید؛ لیکن با آن هم در شکم آمریکا به سختی جا گرفته بود. نخستین بار پس از امضای قرارداد صلح ژنیو در سال ۱۹۹۰ که پاکستان بدون کدام دلیل تصویب آنرا چندین سال به پس انداخت، بعد از بیرون شدن قوای سرخ از افغانستان، واشنگتن تا یک اندازه از [پاکستان] دوری گزینی کرد.

لیکن این سخن [دوری گزینی] زیاد دوام نکرد. واکنش خیلی ناچیز [آمریکا] در پیوند به انجام انفجار اتمی [آزمایشی] پاکستان به پاسخ انفجار اتمی آزمایشی هند در می ۱۹۹۸، این سیاست را نمایان کرد. تحریم های برقرار شده ی اقتصادی گذشته [علیه پاکستان] همچنان بر ضد هند دوباره نرم شد و راه برای پرداخت وام ها از سوی صندوق بین المللی پول باز گردید. چیزی که همین اکنون در چهار چوب زندگی [سیاسی و اقتصادی] پاکستان که چون یک بوته ی گیاه زندگی به سر می برد، تامین آن دشوار به نظر می رسد. [مرز های پاکستان] با ایران که واشنگتن این کشور را ناقض حقوق بشر می خواند، فاصله ی چندان زیادی ندارد، همچنان فاصله ی مرزی با هند که ایالات متحده ی آمریکا با آن روابط دو گانه دارد، نزدیک و دور دوراز است و هم مرز مشترک [پاکستان] با چین دور نیست.

افغانستان یک چنین نقش را در جایگاه پل ارتباطی به سوی آسیای میانه و همزمان راه جدا کننده به طرف روسیه بازی کرده می تواند. با در نظر گرفتن این ویژگی ها باید از پیش برنامه ی لوله کشی به خواست آمریکا پی ریزی شده باشد. به عنوان پیروزمند که گاز ترکمنستان را با گذر دادن از خاک افغانستان به پاکستان و اقیانوس هند می رساند، وابستگی ها روشن شده باشد. با [عملی شدن] این کار، انسان می تواند که با آوردن یک ضربه دو مگس را از بین ببرد:

نخست اینکه گاز [ترکمنستان] نباید از خاک روسیه برده شود، دوم اینکه از بردن گاز از راه ایران نیز جلوگیری شود؛ زیرا این کشور (ایران) در گذشته با کوشش های زیاد هدف های آینده خود را در آسیای میانه گسترش داده است.

بدین خاطر علاقمندی فروان وجود داشت و به یقین که هنوز هم وجود دارد تا هر چه زودتر جنگ داخلی (!) در افغانستان پایان یابد، اینکه چه کسی همیشه در لباس پیروز میدان، تامین ثبات [در افغانستان] را می پسندد، به کلی بی تفاوت است. لیکن اینکه چه کسی و با چه ابزاری از این گفته پابندانی می کند، جان سخن را می سازد.

کنون پی ریزی چنین نقشه بار دیگر از روی تخته ی نقشه کشی برداشته شده است. پذیرش این اتهام ها [اتهام نبوده؛ بلکه یک حقیقت روشن و انکار ناپذیر است- م] که ایالات متحده ی آمریکا آشکارا با طالبان بند و بست محکم بسته و روابط تنگاتنگ برقرار کرده، [بسیار سنگین تمام می شود] و انسان نمی خواهد در این گاهه ی زمانی ریسک را بپذیرد. به هر صورت، دیده می شود که واشنگتن از این گپ ناخشنود است که جهانیان می دانند که حکومت سرکوبگر و [ناقض] حقوق بشر ( حکومت طالبان ) به یک اندازه ی بزرگ جنگ ابزار آمریکایی را در اختیار دارد و این ساز و برگ را پاکستان به آنان تحویل داده و متحد مورد اعتماد آمریکا، عربستان سعودی پول هزینه ی خرید جنگ ابزار ها را پرداخته است. و



سرانجام اینکه [ امروز همه کس می داند ] که افراطی های اسلامی جنگجویان خدا به دهشت افکن اسامه بن لادن پناه داده اند، کسی که متهم به بمب گذاری در سفارتخانه های آمریکا در نایروبی و دارالسلام است.

در این میان نظریه پردازان آمریکایی برنامه ی لوله کشی را از ترکمنستان با گذر دادن از بحیره ی کسپین به طرف ترکیه در نظر گرفته اند و در این تازگی ها کمپنی آمریکایی " Trode and Development Agency " به حکومت [ترکمنستان] در عشق آباد، ۳۵، ۱ میلیارد دلار را در دو قسط به خاطر تامین هزینه ی لوله کشی و رونق گرفتن کار آن پرداخت کرده است. ولی عملکرد طالبان تنها به خاطر آمدن تغییر در دیدگاه آمریکایی ها نیست. افغانستان که بیشتر باشندگان آن سنی مذهب هستند با شیعه های جمهوری اسلامی ایران از سال ها بدین سو در لبه ی تیز جنگ قرار دارد [ این گون تحلیل ها و گفته ها به کلی نادرست است؛ زیرا به گواهی تاریخ در درازای سده های گذشته و در حال حاضر مردم دلبر افغانستان با مردم دوست و برادر ایران که زبان، ادبیات فرهنگ و پیوند های فراوان تاریخی دارند، همیشه در صلح و صفا و دوستی در کنار هم زندگی کرده اند؛ ماجراجویی های زمامداران و گروه های افراطی در هر دو کشور را نمی توان به اراده و عملکرد شهروندان وابسته دانست -م] نمایش های بزرگ نظامی از طرف [ایران و طالبان] که در این تازگی ها در مرز های هر دو کشور صورت گرفت، خاطره ی آن تا هنوز زنده باقیمانده است. هر گاه جنگجویان [طالبان] دست به جنگ ابرار ببرند، پاکستان در جایگاه تامین کننده مالی طالبان هرگز نمی تواند خود را [از روند رویداد ها] کنار بکشد. چنین پیشامد سبب خواهد شد که دهلی نیز در این برنامه کشانیده شود ....

سود این جهت گیری جدید آمریکایی ها در شرق میانه، آنگونه که خود آن کشور در برنامه ریزی لوله کشی همیشه از آن یاد می کند، به ترکیه می رسد؛ زیرا افزون بر دریافت سود چرب از درآمد بردن گاز ترکمنستان، سودجویی از نفت آذربایجان نیز در در این جا نهفته است. در این برنامه نیز انقره، واشنگتن را در کنار خود می یابد.

به همین شکل واشنگتن در اساس به موضوع رسانیدن نفت آذربایجان از راه بحیره سیاه با گذر دادن از خاک گرجستان به سوی سواحل بحیره میانه و به ترکیه برتری داده است. هر چند این راه دراز و پر هزینه به نظر می آید؛ لیکن گزینه ی (الترناتیف) بردن [نفت و گاز] از راه ساحل بحیره ی سیاه روسیه و گرجستان نزد آمریکایی ها مشکل بلعیدن و غارت کردن منافع آن کشور را می رساند؛ زیرا با وجود این که برنامه های شماری از لوله کشی های جدید از راه های دیگر پی ریزی شده است، با آن هم روسیه تا هنوز انحصار بردن و آوردن مواد خام آسیای میانه را در اختیار دارد که باید شکستنده شود و همین اکنون بیش از همه برای خاطر جمعی سیاسی مردم، این کار صورت گیرد.

ترکیه به سبب عضویت در پیمان ناتو، محل با امنیت نسبت به روسیه است که همیشه به خاطر [بردن] نفت باکو بی ثبات به شمار می آید. مسکو بی سر و صدا به مانند گذشته [از طرف آمریکا] زیر دست قرار خواهد گرفت؛ زیرا شاید روزی فرا رسد که آن کشور خواهان اصلاح [دوباره] مرزبندی ها در آسیای میانه شود. بنابر این نیامندی است که می توان دید، واشنگتن برای پذیرفته شدن ترکیه در اتحادیه اروپا تلاش همیشگی می کند. کنون [کارشناسان] در آمریکا پیرامون مرکز فرماندهی رایزنی می کنند که در دراز مدت در پی یک روش حرکت به چپ و راست: در پیوند به پیشگیری سیاست در برابر پاکستان بر یک استراتژی تمرکز پیدا می کند: آن هم تامین امنیت تا آنجا که امکان پذیر است زیر پوشش بسیار نیرومند اقتصادی و سیاسی، نه تنها در چند کنجی؛ بلکه در دورا دور آسیای میانه. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

از لایبلی نگارش های بالا که به چند و چون این موضوع مهم پرداخته اند، بر می آید که دولت آمریکا (سی آی ای و وزارت خارجه)، حکومت پاکستان، عربستان سعودی، شیخ های حوزه ی خلیج، ترکمن باشی (سفر مراد نیازوف) و غیره دلالات بین المللی نفت و گاز کور خوانده بودند و نمی دانستند که با طالبان انسان ستیز و دهشت افکنان جهانی گرد آمده در حلقه ی آنان، نمی توان به سر منزل مقصود رسید. اعتماد کردن به یک گروه تاریک اندیش و بنیادگرا، خشونت گر، تفرقه افکن، تمامیت خواه، دهشت گر و بیگانه با فرهنگ زندگی انسانی... جز شکست و ناکامی چیز دیگری را در پی ندارد.

شریک های شرکت یونیکال خیلی ساده انگاشته بودند که با برنامه ریزی بهره برداری از چشمه های نفتی و گازی منطقه و با آغاز کار لوله کشی رسانیدن نفت و گاز آسیای میانه به پاکستان و دیگر کشور های آسیایی با گذر دادن از راه های شناخته شده در افغانستان، پیروزی به دست می آورند که یونیکال را در جایگاه بزرگ ترین کمپنی نفتی جهان قرار دهند، در فرجام کار چنین نشد. نیاز است که به یکی دو مورد از مشکل قانونی و برنامه ای فرا راه شرکت یونیکال اشاره شود:

- بازار برنامه ریزی برای بردن نفت و گاز حوزه ی کسپین از راه ایران گرم بود و بی هیچ چون و چرا، این پروژه به برنامه ی لوله کشی رسانیدن گاز ترکمنستان با گذر دادن از افغانستان، زیان می رسانید. از سوی دیگر، حکومت آمریکا در جولای ۱۹۹۷ اعلام کرد که در کار لوله کشی رسانیدن گاز ترکمنستان از راه های ایران، کدام مشکل و سدی را به وجود نمی آورد؛

- بانک جهانی و بانک توسعه آسیایی خبر رسانی کردند که به شرکت یونیکال در صورتی وام می دهند که در افغانستان یک حکومت با ثبات و دارای شناسایی بین المللی برقرار باشد؛

- نهاد های مدنی دفاع از حقوق زنان در آمریکا، بویژه " نهاد زنان اکثریت " دیدگاه مردم آمریکا را علیه طالبان و شرکت یونیکال بسیج کردند تا این که برخی شریک های شرکت یونیکال نیز به خاطر رفتار های خشونت آمیز و غیر انسانی طالبان علیه زنان در افغانستان، صدای اعتراض بلند و درخواست کردند که این برنامه نباید عملی شود؛

- سرانجام شرکت یونیکال برنامه ی لوله کشی گاز ترکمنستان را کنار گذاشت. رهبری شرکت دلیل صرف نظر کردن از این پروژه را کمبود چشمه های مالی دانست؛ زیرا بانک جهانی آماده نبود که تا زمانی که صدای شلیک یک مرمی از جنگ ابزار در افغانستان به گوش برسد، بخشی از هزینه مالی را در این برنامه بپردازد؛

- پس از انفجار های دهشت افکنانه در سفارتخانه های آمریکا در نایروبی و دارالسلام، در اگست ۱۹۹۸ آمریکا پایگاه آموزشی دهشت افکنان را در ژوره در کوه های پکتیا در افغانستان که سازمان القاعده اسامه بن لادن از آن استفاده می کرد، با موشک های کروز میزائل از رده ی توماهاک بست. حمله ی موشکی آمریکا سبب شد که شرکت یونیکال کارمندان خود را از افغانستان بیرون بکشد و در دسامبر ۱۹۹۸ کونسور تیم گاز را ترک بگوید و دفتر های نمایندگی خود را در پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان و قزاقستان، ببندد.

ماجرای برنامه ی لوله کشی نفت و گاز آسیای میانه و استفاده ابزاری از افغانستان در این سرگردانی ها را با دو نوشته بسیار ارزشمند زینت بخشیده به این بخش نقطه ی پایان گذاشته می شود:

۱- دوکتور فریدمن مولر ( Dr. Friedmann Müller ) در نیشته ی زیر عنوان " بازی بزرگ - آمریکا، افغانستان و نفت " در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۳۰ / ۱ / ۲۰۰، نگاشته است (برگردان):

" پیوسته این سخن شایع می شود که آیا در حمله های نظامی آمریکا بر افغانستان به علاقمندی های اقتصادی " علاقمندی به نفت " نگاه کرد؟ چنین می رساند که تأکید پی هم به حمله ی نظامی، به اجرایی شدن برنامه های اقتصادی دارد [ نیرومندی ] می دهد. این بدگمانی از هوا پایین نیامده است. در دهه ی نود سده ی گذشته، یک سخن [ گفته ی کهن، Mythos ] بالا گرفت که در سده ی نوزدهم کار برد داشت. در آن زمان افغانستان به عنوان منطقه ی جدا کننده ی خطر رخنه کردن، میان قدرت بحری سلطنت بریتانیا و قدرت زمینی روسیه (تزاری) شمرده می شد. در آن وقت سخن بر سر چشمه های نفت از پیش شناخته شده در بحیره ی کسپین نمی چرخید. لیکن رمان:

Rudyard Kipling پیرامون بازی بزرگ "Great Game" که به چند و چون این بازی به خاطر دست یافتن به تأثیر گذاری بیشتر می پردازد، پس از فروپاشی اتحاد شوروی یک لغت به ثبت رسیده را برای آشکار کردن بافت علاقمندی ها برای راهیابی به چشمه های انرژی در بحیره ی کسپین به دست می دهد. فیلم جیمز باند ( James Bond ) به خودی خود این بافت افسونگر را ارائه کرد که شاخص های آن این ها اند: بازار شرقی، علاقمندی های بزرگ، عملکرد های پویای بین المللی و اعتقاد بر این امر که کسی می تواند بر جهان حاکمیت راند که راه گذر کردن به سوی این چشمه های انرژی را در اختیار داشته باشد. مواد برای ساختن یک فیلم.

واقعیت موضوع با سنجش های صورت گرفته مایوس کننده است. در منطقه ی با بنیاد ها و ویژگی های اسلامی در غرب افغانستان دو محل گاز و نفت خیز دارای اهمیت بین المللی وجود دارد: منطقه اطراف خلیج فارس و بحیره ی کسپین. منطقه ی خلیج ۶۴ چشمه ی شناخته شده نفت را در بر می گیرد. پنج کشور همسایه در خلیج قلب سازمان اوپک را می سازند. از آن جمله: ایران، عراق، کویت و امارات متحده ی عربی هر کدام نزدیک به ده در صد چشمه های مهم نفتی را در سراسر جهان دارا هستند. عربستان سعودی به تنهایی ۲۵ در صد نفت را در اختیار دارد.

چشمه های نفتی شناخته شده در بحیره ی کسپین بسیار ناچیز است و دو در صد چشمه های نفتی جهانی را در بر می گیرد؛ ولی کارگاه های بیرون آوردن [نفت] که چندین دهه فعال بودند (استخراج نفت

صورت می گرفت) فروکش کرده اند، آنگونه که باور ها در این مورد اشتباه آمیز نیستند، شمار زیاد پایگاه های بهره برداری از نفت تا کنون بسته نشده است. این امکان نیز وجود دارد که چشمه های شناخته شده و نا آشنا بیشتر از یک بر دهم چشمه های نفتی در خلیج باشد، با آن هم چشمه های نفت بحیره ی کسپین مهم هستند، این اهمیت بیشتر به اروپا نسبت به ایالات متحده ی آمریکا [دیده می شود].

در پیوند به گاز طبیعی وزنه ی مناطق به گونه دیگری است. در خلیج فارس و بحیره ی کسپین یکجایی نزدیک به ۴۰ در صد چشمه های شناخته شده جهان موجود است. نمونه ی آن ایران، کشوری که هر دو منطقه را با هم پیوند می زند و خودش به تنهایی ۱۷ در صد چشمه های دنیا را در اختیار دارد، در خلیج مناسب چنان است که هر دو منطقه کم از کم یک بر پنج را به سود خلیج در بر می گیرد. دیگر چشمه های نفت و گاز بر خوردار از اهمیت جهانی در محل های بین بوسپوروس (Bosporus) و هند و یا چین، شناخته شده و یا بودن آن گمان می رود، است. این سخن در مورد افغانستان و چین نیز صدق پیدا می کند.

منطقه خلیج از چندین دهه بدین سو برای کشور های صنعتی غربی دارای اهمیت راهبردی بوده است؛ لیکن در این میان زیاده تر به دولت های جنوب و شرق آسیا و همچنان به کشور های رو به رشد مهم جلوه می کند. سازمان اوپک در سال ۱۹۶۰ تشکیل شد و یکی از کارتل های با اهمیت در کره ی زمین است، کشور های دیگر چون: ونزویلا و اندونزی نیز عضو آن هستند؛ ولی ۸۵ در صد چشمه های اوپک از [چشمه های نفتی] پنج کشور حوزه ی خلیج بر می خیزد. در سال ۱۹۷۳ اعضای این سازمان با کاهش دادن اندازه ی بیرون آوردن نفت، جهان صنعتی را در میدان های سیاسی و اقتصادی به مبارزه فرا خواندند. در آن وقت ۲/۳ بخش نفت حوزه ی خلیج به آمریکای شمالی و اروپای غربی سرازیر می شد. امروز ۲/۳ بخش نفت به دولت های جنوب و شرق آسیا داده می شود، [تنها] ده در صد به اروپا و آمریکای شمالی، ویژه شده است. با وجود این سرازیر سازی آشکار، ایالات متحده ی آمریکا پیوسته با کشتی های جنگی در خلیج حضور دارد تا در صورت امکان، بردن نفت را از راه [تنگی] هرمز تضمین کند.

هر گاه ناوگان پنجم نیروی دریایی آمریکا در خلیج، راه دریایی را امنیت بگیرد، با آن هم ثبات سیاسی [کشور های] دارای چشمه های نفت را پایندانی کرده نمی تواند. عربستان سعودی در اینجا دارای وزنه ی ویژه است؛ زیرا این کشور نه تنها چشمه های بزرگ نفت را در اختیار دارد؛ بلکه از دهه ی هفتاد تا کنون وظیفه " Zwing suppliers = آوردن جبری فشار " را به دوش گرفته است. هنگامی که اندازه ی به در آوردن نفت خود را ثابت نگه می دارد، عربستان سعودی نسبت به دیگر اعضای اوپک، نوسان ها میان عرضه و تقاضا را در گستره ی جهانی برابر نگه می کند. از این خاطر سلطنت آل سعود می تواند بر پشتیبانی ایالات متحده ی آمریکا اعتماد داشته باشد. ولی این کار، رخنه کردن آمریکایی ها را محدود نمی کند. واژگونی خاندان شاهی به دست نیرو های اسلامی یک فاجعه به اقتصاد جهانی از کلفورنیا گرفته تا شرق آسیا به شمار می آید و همین گونه به کشور های جنوب مصیبت بار است. به این شکل بایسته است نه تنها علاقمندی های ایالات متحده و اروپا در نظر گرفته شود؛ بلکه چین، جاپان، هند، شمار زیاد دولت های رو به رشد، اوپک و شهروندان حکومت های حوزه ی خلیج را نیز نباید از نگر انداخت، پیش از اینکه یک داوری پر شتاب درباره ی بازیگران "خوب" و " زشت" در منطقه داشته باشیم.

زمانی که [انگیزه ی] خود مختاری در بین جمهوری های اتحاد شوروی در وقت زمامداری گرباچف پیدا شد، شماری از شرکت های بین المللی کوشش کردند که در بیرون کشیدن نفت از چشمه های نفتی در بحیره کسپین به مانند بسیاری جای های دیگر در دنیا، بهره برداری کنند. در سال ۱۹۹۳ کمپنی Chevron پس از پنج سال گفت و گو به عنوان نخستین شرکت یک قرارداد را به خاطر بیرون کشیدن نفت از حوزه ی نفتی Tengiz در کناره ی شمال شرقی بحیره ی کسپین با دولت آزاد قزاقستان به امضا رسانید. یک قرارداد با اهمیت دیگر در سال ۱۹۹۴ بین جمهوری آذربایجان و یک کمپنی انحصاری چند ملیتی به اشتراک یازده شرکت نفتی بسته شد. برای نخستین بار در همین وقت بود که حکومت آمریکا در برنامه همچشمی مداخله کرد. پیش از همه اداره ی کلینتن به حق ویژه ی روسیه در " مرز های نزدیک" به آن کشور ارج گذاشت. تلاش های تب آلود و دوامدار ایالات متحده ی آمریکا به خاطر آرزوی دست زدن به بیرون آوردن نفت در آنجا نبوده است؛ بلکه سخن اصلی این بود که گمان می رفت، ایران توانایی آن را پیدا می کند که از تغییر های به وجود آمده ی سیاسی به سود خود بهره برداری کند و با فراهم شدن فضا، به رشد پر شتاب خود نیرومندی دهد.

دولت خدا (اسلامی) تشیع ایران باید به هر وسیله ی که می شود از قرارداد چوکات بندی شده ی سال ۱۹۹۶ و نوآوری آن زیر عنوان " تأیید جلوگیری از رخنه کردن ایران -لیبیا = Iran-Libya Sanction" بهره نگیرد و آنها از روند بردن نفت بحیره ی کسپین به دور نگهداشته شوند.

نخستین قربانی این سیاست، شرکت آمریکایی Chevron بود که می توانست نفت خود را توسط لوله هایی که در گذشته بر سر آن به توافق رسیده بود، از میدان نفتی Tengiz با گذر دادن از قلمرو ایران به سوی خلیج فارس برساند. دو گزینه پیشنهاد شد: لوله کشی توافق شده به طرف بندر بحیره ی سیاه Noworossisk و یا بردن نفت میدان نفتی Tengiz با استفاده از شبکه ی منطقه ای موجود شوروی. واپسین گزینه را روسیه خیلی ها ناسازگار پنداشت، در مورد گزینه ی نخست روسیه به دلیل به دست آوردن جایگاه انحصاری جدید با شتاب موضع گیری نکرد. در این میدان به مانند کشمکش پیرامون حیثیت حقوقی بحیره ی کسپین، بخش کردن سکتور گونه و یا حاکمیت مشترک چند دولت (Kondominium) همه کشور های همسایه در آب های داخلی، سیاست روسیه در نیمه دوم دهه ی نود، تغییر کرده است. از پای بند بودن روش سد شدن به سود سیاست در میدان همچشمی ها بر پایه پدیده ی جهانی شدن و یا همان Globalisierung دست بردار شد.

ایالات متحده ی آمریکا زیر تأثیر " elder state men = گفتار، شرح دادن، ترتیب دادن، نمایش کهنه تر" که در دهه های هفتاد و هشتاد، سیاست بر بنیاد آن استوار بود و پس از آن در نقش " مشاور" از آن کار گرفته شد، یک سیاست مالامال از ناسازگویی را به پیش برد. به این هدف که ایران را در انزوا قرار دهد، این آرزو را به سر می رساند تا ترکیه را در جایگاه قدرت منطقه ای بالا بکشد. به این گونه برنامه ی لوله کشی با گذر دادن از خاک ترکیه پی ریزی شود (Baku- Ceyhan) تا دوباره با دانش اقتصادی و بر خلاف روش های شرح داده شده در این مورد، کار یک شبکه ی لوله کشی چند ملیتی را در منطقه به راه اندازد. تا آنجا که امکان دست می دهد کلیه نفت منطقه باید خوراک این شاه لوله شود تا آنرا اقتصادی تر و سودآور کرده باشند. بدین گونه برای اینکه نفت بخش شرقی بحیره ی کسپین را نیز برده باشند، اندیشه کشیدن شاه لوله ی بردن نفت حوزه ی کسپین زاده شد، با وجود اینکه، این لوله ها هم از دید اقتصادی به کژ راه روان بود و هم از نگر محیط زیست خطرناک و شایان توجه به شمار می آمد. با وجود بستن قرارداد های دارای تأثیر در رسانه های گروهی به سبب کمبود سرمایه گذاری، تهداب گذاری کار های ساختمانی تا به امروز آغاز نشد. در برابر لوله کشی با گنجایش بیشتر که در گذشته از طرف ایالات متحده ی آمریکا برنامه ریزی شده بود، از میدان نفتی Tengiz تا بندر شهر Noworossisk در تاجیکستان سال ۲۰۰۱ به فعالیت آغاز کرد: یک پیروزی اندیشه های اقتصادی که روسیه دنبال می کند بر بد قسمتی تاکتیکی ایالات متحده با دور ماندن از رسیدن به پیروزی عملیات انجام داد. ترکمنستان که در منطقه ی کسپین بزرگ ترین چشمه گاز را در اختیار دارد و در زمان اتحاد شوروی تا ۱۵ در صد نیازمندی [گاز طبیعی] را فراهم می آورد (برآورده می کرد) در تلاش استفاده از راه گذری از جنوب روسیه است تا از وابستگی های گذشته رهایی یابد. راه اقتصادی تر به سوی بازار [فروش]، لوله کشی بردن گاز از قلمرو ایران به ترکیه بود. در این باره سه کشور در سال ۱۹۹۶ به یک توافق دست پیدا کرده بودند، بویژه توجه به [بازرسی] از ترکیه به تندی بالا گرفت و خطر وابستگی به روسیه افزایش یافت. لیکن ایالات متحده ی آمریکا بر ترکیه فشار آورد تا از [کشیدن شاه لوله] از این راه صرف نظر کند. دو پروژه پر ماجرا می باید به جای قرارداد های پیشین، گاز طبیعی ترکمنستان را به [کمپنی] های تسلیم گیرنده برساند.

پروژه ی نخست، بازار های آسیای جنوبی را در بر می گیرد، در گام اول پاکستان در آن در نظر است. این کار باید یک آزمایش باشد، بنابر توانایی، کوشش و همکاری میان دو همسایه ی با هم دشمن، همچنان به بردن ماده ی انرژی به طرف هند نیز خدمت کند. برای این که ایران از برنامه های لوله کشی نفت و گاز بیرون کشیده شود، افغانستان به میدان آورده شد و مورد علاقمندی قرار گرفت. در زیر چتر پشتیبانی حکومت آمریکا، در ۲۳ جولای ۱۹۹۷ قرارداد کشیدن شاه لوله ی رسانیدن گاز طبیعی به فاصله ۱۵۰۰ کیلومتر از دولت آباد [ترکمنستان] با گذر دادن از کندهار [افغانستان] به کوئته و ملتان [پاکستان] در اسلام آباد به امضا رسید. ادامه ی کشیدن لوله ها تا دهلی جدید به عنوان گزینه ی آزاد (Option) گفته شد. شریک های قرارداد دولت های پاکستان و ترکمنستان و همچنین کمپنی نفتی آمریکایی یونیکال و کمپنی دلتا (Corp) عربستان سعودی بودند. یک نماینده از حکومت طالبان افغانستان در هنگام امضای قرارداد حضور نداشت. طرف های قرارداد امیدوارند که تا زمان آغاز کار لوله کشی در پایان سال ۱۹۹۸ ثبات در افغانستان باز گردد. هنگامی که این امیدواری به یأس کشیده شد، سرمایه گذاران یکجایی از این برنامه پای خود را بیرون کشیدند. افزون بر آن در ایالات متحده نیز بر ضد برنامه ی لوله کشی بردن نفت و گاز پایداری صورت گرفت.

از همه بیشتر اتحادیه های زنان علیه رسیدن به توافق با حکومت زن ستیز طالبان به اعتراض ها دست زدند. پس از پایان حاکمیت شاگردان مدرسه های قران و با ثبات کردن افغانستان می توان به این قرارداد تکیه کرد. تنها چیزی که در اینجا بی اهمیت پنداشته می شود، این است که این سخن در راه علاقمندی

های راهبردی و اقتصادی ایالات متحده در چهره ی پروژه ی رده ی سوم تأثیر چشمگیری بر ضربه زدن های نظامی بر حکومت طالبان داشته است.

پروژه ی دوم بر تلاش های تکیه دارد که در کار لوله کشی رسانیدن گاز از ترکمنستان به آذربایجان و از آنجا با گذر دادن از خاک گرجستان به ترکیه هم رأیی به دست آید. این لوله کشی ها از نظر ایالات متحده دارای ارزش نخست است که قلمرو های ایران و روسیه را در بر می گیرد و ترکیه را خرسند می کند. البته هیچ سرمایه گذار وجود ندارد که با در نظر گرفتن نبود آگاهی روشن درباره ی حیثیت حقوقی بحیره ی کسپین، کار لوله کشی را خلاف میل، با دادن حق نخست به ایران و روسیه، به زیان اقتصادی خویش در پیش گیرد. افزون بر آن آذربایجان در آغاز سال ۲۰۰۰ میدان گازی بزرگی را که [در لیست قرارداد های مورد نظر ایالات متحده ی آمریکا نیست] پیدا کرد و از همین سبب فروش گاز طبیعی را با پذیرش برنامه گذر دادن شاه لوله ی بردن گاز از قلمرو های خود، وابسته دانست. سرانجام رییس جمهوری قدرتمند ترکمنستان نیازوف تصمیم گرفت که به تحویل دهی از راه شبکه ی اتحاد شوروی حق نخست را بدهد. روسیه پس از سال ۱۹۹۰ در به در آوردن گاز همیشه از عملی کردن برنامه ها پس مانده است، پیمان های خود را در تسلیم دهی گاز عملی نکرده است و در ترکمنستان همچنان خود را به گونه ی دوامدار نمی بیند؛ بلکه به آن به عنوان کسی که در تحویل دهی گاز به بازار های اروپایی پیشی گرفته است، نگاه می کند.

حکومت جدید آمریکا به رهبری رییس جمهوری بوش آماده است که سیاست بر هم و در هم و بسیار اندک موفقیت آمیز کلینتن را کنار بگذارد. وضعیت پیشبرد کار و شوق سرمایه گذاری در منطقه ی کسپین کاهش یافته و همچنان علاقمندی به برنامه های لوله کشی نفت و گاز پایین آمده است. آنچه که همین اکنون در بخش فناوری نفت و گاز رخ داده است، بوش به تلاش هایی که کلینتن در پیش گرفته بود، پایان داد تا با عملکرد های سیاسی زیان هایی را که به سرمایه گذاران می رسید، بر طرف کند. لیکن بوش به پیروزی دست نیافت که تحریم های [اقتصادی] را که بیشتر علیه ایران وضع شده بود، بر ضد کمپنی های نفت و گاز آمریکایی، به شکل طوفانی به کار گیرد و در تابستان سال ۲۰۰۱ به راحتی اجرایی کند. یک نمایش قدرت را با کنگره، پیرامون این پرسش، بوش نمی خواهد. بدین گونه ایالات متحده به شکل رسمی به ادامه می کوشد تا ایران را در انزوا قرار دهد و از ترکیه پشتیبانی بعمل آورد. چشمه های گازی تازه پیدا شده و یا چشمه های موجود گاز در بحیره ی کسپین و در بخش شرقی آن از اهمیت نخستین برخوردار نیست و جدی گرفته نمی شوند.

### نقش حوزه ی خلیج در بازار ها افزایش می یابد:

ایالات متحده برای تامین نیازمندی های خود، با علاقمندی به تحویل دهندگان حوزه ی خلیج تکیه می کند؛ زیرا بردن آن در تانکر های بزرگ از یک بندر به بندر دیگر از نگر نظامی بازرسی شده می تواند. بنابر آن چشمه های نفتی در منطقه ی بسته ی کسپین که در رسانیدن مواد چندین بار باید از شاه لوله به تانکر پر کرده شود و از تنگنا های دشوار گذر آبی بگذرد، به آمریکا دلچسب نیستند. بنابر علاقمندی ها به چشمه های انرژی، منطقه کسپین توجه اروپا را به خود جلب کرده است. به خاطر نزدیکی به چشمه های نفت و گاز، اروپا در یک جایگاه خوبی قرار دارد. نفت و گاز کسپین در شمال و جنوب در منطقه، بازار فروش می یابد؛ زیرا کشور ها در آنجا خودشان نفت و گاز صادر نمی کنند. بردن مواد انرژی از یک کشور ثابت به شرق و جنوب آسیا سرمایه گذاری (هزینه) کلان می خواهد و رسانیدن نفت با استفاده از تانکر ها غیر اقتصادی است. بر عکس نفت و گاز را می توان با در نظر گرفتن شرط نامه های همچشمی، به اروپا رسانید، هر گاه ساختار های مناسب (انفراستراکتور) وجود داشته باشد. یک چنین چیز تا کنون کمبود است و اروپا در دادن حق نخستین به این پیش بینی شتاب به خرج نمی دهد. در این میان اندازه ی نفت در چشمه های نفتی در اقیانوس شمال پایین می آید و با پیوستن برخی کشور ها، اتحادیه اروپا دارای عضو های جدید می شود که آنها چشمه های نفت گاز ندارند.

همه ی پیشگویی های (پیش بینی های) آزاد پیرامون افزایش نقش بازار های منطقه خلیج در تامین جهان با نفت سخن می گویند. اگر بخش بیشتر نفت بحیره ی کسپین به اروپا رسانیده شده بتواند، نباید ناگزیری وابستگی به حوزه ی خلیج به گونه ی خطرناک بالا گیرد. در سکتور گاز طبیعی می تواند یک بازار رقابتی را به وجود آورد که به اروپا نسبت به آمریکای شمالی سود زیادی می رسد.

افغانستان دیگر اهمیت جیواستراتژیک را در پیوند به بیرون کشیدن و بردن انرژی نمی داشته باشد. پاشنه های آشیل (جای های آسیب نا رسیده) اقتصاد جهانی در حوزه ی خلیج جا گرفته است. به اهمیت آن افزوده می شود؛ زیرا چشمه های نفتی در دیگر جا ها بیشتر خشک می شوند به آن زودی که تمام جهان به این قطره (نفت) وابسته شوند و رژیم های سیاسی در این منطقه قدرت انفجاری نیرومندی را در خود جابجا بکنند. از بین بردن این اختلاف بستگی به تضمین تامین انرژی ما و علاقمندی به نفت و گاز دارد.



در این گستره، وضعیت در حوزه ی خلیج خود را با سرنوست افغانستان پیوند می زند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: گذر در کوچه های خون و آتش " ج دوم ).

۲- Eric Follath در نوشته ی زیر عنوان " لوله کشی به سوی دوزخ" در مجله ی هفتگی Der Spiegel شماره (۱) سال ۲۰۰۲ نگاشته است (برگردان):

" یک نمایشنامه بی ماهیت، کمیدی فریب کاران آزماینده ( فریبکاری جز عادت شان است ) و اجزای بی شمار یک تراژیدی یونانی - یک داستان به گونه تهیه شده برای هالیوود. در نقش های مرکزی: شورشیان اسلامی، آن هایی که از پیامد فریب کاران از به دست آوردن سرمایه های کلان بی بهره شدند؛ صاحبان آزمند [کمپنی های] نفتی ( سرمایه گذاران) که با کاربرد کلیه چال و نیرنگ یکدیگر خود را از میدان راندند؛ سیاستمداران بی انصاف که قدرت در نزد آنان جایگاه بالاتر از اخلاق و ادب را دارد. در نقش های فرعی: Henry Kissinger- هنری کیسنجر ( از سال ۱۹۶۸ مشاور رییس جمهوری نکسن در امور سیاست خارجی و امنیت و در سال ۱۹۷۳ به مقام وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا رسید- م) ؛ ملا عمر؛ خانم Madeeine Albright ( در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتن، در نخست سفیر و نماینده فوق العاده آمریکا در سازمان ملل متحد بود و پس از آن در کرسی وزیر خارجه نشست-م). یک نمایشنامه در پنج پرده، زیر عنوان: برنامه ی لوله کشی (پایپ لاین).

پرده ی نخست: واشنگتن در آغاز سال ۱۹۹۵ در نتیجه فعالیت های جدید کمپنی انرژی ارجنتاینی بریداس (Bridas) به سبب اینکه در ترکمنستان قرارداد هایی را پیرامون بیرون آوردن چشمه های گاز، بسته کرده بود، تکان خورد و از خواب بیدار شد: لوله های بردن گاز باید از خاک ایران بگذرد و از قلمرو افغانستان تا کناره های آبی پاکستان امتداد یابد. یک گروه کاری با عضویت کارمندان وزارت خارجه و سازمان سی آی ای که با شتاب به همین کار گماریده شده است، می خواهد از این برنامه جلوگیری کند.

چه یک اتفاق خوبی بود که کمپنی چند ملیتی کلفورنیایی یونیکال (Unocal) یکجا با شریک سعودی خود کمپنی دلتا (Delta) پیرامون یک پروژه ی همسان فکر می کردند - واشنگتن به خاطر برداشتن این گام فشار آورد. دیکتاتور ترکمنستان نیازوف (Nijasow) همراه با الکساندر هیک (Alexander Haig) کارمند پیشین وزارت خارجه آمریکا به نوپارک سفر کردند و در آنجا در اکتوبر ۱۹۹۵ یک قرارداد را با آمریکایی ها به امضا رسانید. در هنگام نشست رسمی بستن قرارداد یک "مشاور" مهم کمپنی یونیکال حاضر بود: وزیر خارجه پیشین آمریکا: کیسنجر.

بریداس بی تفاوتی و سستی نشان نداد، از دست کمپنی های یونیکال - دلتا از اینکه در پروتوکول آماده ی امضا مداخله می کنند، به دادگاه شکایت کرد. در فبروری ۱۹۹۶ نیازوف بازرگان با ارجنتاینی ها نیز یک قرارداد، افغانستان - لوله کشی را امضا کرد. به نظر می رسید که روند و دوام جنگ شهروندی در سرزمین هندوکش به کسی آزار دهنده نیست و یا اینکه در نقش پیروز جنگ ها یک گروه اسلامی ناقض حقوق بشر به میدان آمده است؛ [ناخوشایند باشد]: طالبان. بر عکس شاگردان بیرحم آموزش قران در پیش سیاستمداران غربی به مانند رهبران بازرگانی (Business Bossen) یک امید در راستای برقراری روابط "با ثبات" پنداشته می شوند: لوله های دارای امنیت (مطمئن).

بخش نخست پول های جهان غرب که به [جیب] های جنگجویان اندیشه ای فوران کرد، دست کم ۱۵ ملیون دالر بود. خدمات مخفی پاکستان در کار به وجود آوردن و به پیروزی رساندن گروه طالبان به عنوان ابزار برای تسلیم دهی و [بخش کردن] "کمک ها" خود را بسیار سودمند ثابت کرد.

پرده ی دوم: در ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل به دست طالبان افتید. امر کمپنی یونیکال، Taggert با خوشحالی اعلام کرد که کنون برنامه به سادگی به حقیقت می پیوندد. وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن آگاهی داد: ایالات متحده طالبان را در جایگاه حکومت قانونی افغانستان به رسمیت می شناسد. تنها چند ساعتی سپری نشده بود که هر دو موضع گیری پس گرفته شد- بر بنیاد خبر ها، به خواهش قصر سفید چنین [پشیمانی] رخ داد.

لیکن در آسیای میانه انسان [صدای] آهنگ آمریکایی ها را ثبت کرد و خود را با آن هماهنگ ساخت: تهران و مسکو سخت باورمند اند که ایالات متحده آمریکا بر سلام صلح طالبان "Pax Talibana" تکیه می کند و می خواهد کابل را به کناره براند. در اینجا چیز های دیگری وجود دارد، دیدگاه های ابراز شده پا برجاست و خلل ناپذیر و این از ماه های واپسین وجود دارد. سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا (Davies) می گوید: " ما در دیدگاه طالبان در مورد برقراری اصول و روش های حقوق اسلامی سخنان را که بر ضد کار های خوب و پذیرفتنی باشد، نیافتیم." سناتور ایالات متحده، Hank Brown یادآور شد: " سرانجام یک گروه در افغانستان به میدان آمد تا یک حکومت با ثبات را تشکیل دهد."



رئیس جمهوری ترکمنستان از حکمرانان جدید در کابل خواست تا برنامه های پروژه را یکجا با کنسورتیم (Konsortium = شرکت تعاونی که برسر یک هدف مشخص اتحاد شده باشد) آمریکایی - سعودی به پیش برند. در کمپنی یونیکال در کلفورنیا [در پذیرایی و خوشحالی از این رویداد] کارک دهن بوتل های شمپاین به هوا پریدند. ولی همچشم ارجنتائینی از روابط نیک و بسیار خوب خود با شهزاده ترکی [فیصل] رئیس اداره ی خدمات مخفی عربستان سعودی، استفاده می کند. [کسی که] در پیش خانه در اتاق کار شماره یک [نشسته] و از نام رفقای خود (طالبان) سخن می زند. در نوامبر ۱۹۹۶ یک (Fiesta = جشن ملی) آمریکای جنوبی سر بالا کرد: حاکمان کابل و همچنان فرمانده نظامی منطقه ای، دوستم که در بیرحمی معروف است (؟)، با زیرکی و هوشمندی دروازه را به روی کمپنی بریداس باز گذاشتند.

یک رویداد دراماتیک دیگر، چند روز پس از (پیشامد های گذشته) در کندهار، وزیر خارجه پاکستان از ملا عمر بسیار جدی خواهش کرد که از رنجاندن آمریکایی ها بپرهیزد. رهبر طالبان خود را از اندازه ی پول اجاره که کمپنی یونیکال در ازای حق استفاده از قلمرو [افغانستان] آماده ی پرداخت آن بود، آگاه کرد. همین که ملا عمر شنید که سخن بر سر یکصد میلیون دالر آمریکایی است، وعده سپرد که نمایندگان با صلاحیت خود را به ایالات متحده ی آمریکا می فرستد.

پرده ی سوم: در فبروری ۱۹۹۷ دو گروه از هیأت نمایندگی طالبان به کشور های شریک در معامله سفر کردند و آنان خود را در دنیای بی دین ها به گونه شگفت انگیزی، خوب سر حال و حق به جانب یافتند. یک گروه هیأت در ارجنتاین از طرف [کارمندان] بریداس پذیرایی و هیأت دیگر در ایالات متحده از سوی [مسوولان] یونیکال پرسش و پاسخ شد. آنان [درکشور های میزبان] می خندیدند، [به سخنان] گوش فرا می دادند، از اندازه ی پولی که در این معامله به آنها پیشکش می شد یادداشت می گرفتند. در راه بازگشت هر دو هیأت یکجایی در عربستان سعودی فرود آمدند و با رئیس خدمات مخفی شهزاده ترکی (Turki) دیدار کردند. هیأت ها از مکه نیز بازدید بعمل آوردند تا مشورت خداوندی را در پیوند به تصمیم گرفتن و فیصله هایی که در پیش روی آنان قرار دارد، با خود داشته باشند؟ در اپریل ۱۹۹۷ طالبان یک نوشته

(salomonische = نوشته) شهنشاه گونه را بیرون دادند: آنان می خواهند با آن کمپنی که در گام نخست کار کشیدن لوله ی بردن [نفت و گاز] را آغاز کند، قرارداد نهایی را به امضا برسانند. رئیس کمپنی یونیکال (Imle) در مورد این گفته ی طالبان " شگفت زده " شد و [گفت]: انسان باور داشت که همه مسایل در دستمال های خشک (پس از امضای قرارداد ها رنگ قلم با کاغذ جاذب خشک شده است. م) جا داده شده است؛ ولی صاحب شرکت آمریکایی گپ را فهمیده بود. یک پایگاه آموزشی در افغانستان ساخته شده است تا کارمندان مسلکی در بخش کشیدن لوله ها، آموزش ببینند. افزون بر آن کمپنی یونیکال ماشین های فکس و جنراتور را به حکومت طالبان تحویل داد و یکی از مدیران خود را به کندهار فرستاد. در اکتوبر ۱۹۹۷ شرکت یونیکال، پاکستان و ترکمنستان یک قرارداد را پیرامون بردن گاز طبیعی به امضا رسانیدند: به اندازه ی ۱۵ در صد حق گذر از قلمرو افغانستان به طالبان تعیین شد. سرمایه داران نو به روز رسیده

(Neokapitalisten) در کابل با آن با خشم و ناخرسندی برخورد کردند. طالبان این پیشکش را خیلی اندک پنداشتند. بار دیگر شرکت بریداس به میدان این بازی پا گذاشت.

سیاست بزرگ پیرامون طالبان، تا آن زمان در کشتی همراه با بازرگانی کلان (Gig Business)، همه چیز به پیش با گماریده شدن وزیر خارجه بانو Albright به باز نگری آغاز کرد. همچنین گروه های آمریکایی مدافع حقوق زنان با سودجویی مؤثر از رسانه های همگانی برخوردار غیر انسانی طالبان را با زنان در افغانستان آشکارا در روند گفتمان سیاسی گذاشتند.

یک حمله ی (گام برداشتن) دیگر: در پاییز ۱۹۹۷ وزیر صنایع طالبان، احمد جان یک بازرگان سابقه دار قالین می خواست در همراهی با یک هیأت به ارجنتاین به قرارگاه کمپنی بریداس پرواز کند. دفتر های پاکستانی از این کار سر باز زدند که افغانستانی ها را بگذارند که از قلمرو آن کشور به خارج سفر کنند، تا آن زمانی که طالبان برنامه ی بازدید از یونیکال را پی ریزی نکنند، به [جای دیگری از قلمرو پاکستان سفر کرده نمی توانند]. بدین شکل دیدار دوباره و دوگانه اسلام گرایان با رفقای غربی شان ممکن شد.

آمریکایی ها طالبان را به فروشگاه های بزرگ، به باغ وحش ایالت Houston، به پایگاه (Nasa = National Aeronautics and Space Administration) اداره ملی پرواز های فضایی آمریکا) بردند. آنان مهمان شخصی منیجر Miller بودند و از دیدن حوض آبیازی او شگفت زده شدند. یونیکال برنامه ی یک دیدار و گفت و گو [هیأت طالبان] را با سکرتر دولت در امور جنوب آسیا تنظیم کرد؛ ولی او نمی توانست در مورد شناسایی [رسمی حکومت طالبان] وعده بدهد و نخستین بار فشار را

بر آوردن بهبود در وضعیت حقوق بشر انداخت. همین گونه (-VIP - Very important personal Tours = گشت و گذار شخصیت های مهم و عالیرتبه) در کمپنی بریداس صورت گرفت. پرده ی چهارم: واشنگتن بن لادن را مسؤول حمله ی انفجاری در سفارتخانه های ایالات متحده در نایروبی و دارالسلام [۲۶۳ نفر کشته از خود بجا گذاشت] در اگست ۱۹۹۸، می داند. آمریکایی ها پایگاه آموزشی [آموزش نظامی] دهشت افگنان را در افغانستان بمباران کردند. یونیکال پروژه ی لوله کشی را از برنامه های کاری خود بیرون کشید و کارمندان خود را از کندهار فرا خواند. بریداس نیز نمی خواهد در این بخش به فعالیت پردازد. یک گروه وکلای مدافع حقوق بشر فکر ارائه یک شکایت نامه را بر ضد کمپنی یونیکال به خاطر نزدیکی با طالبان و "انجام تبهکاری بر ضد ارزش های انسانی" در سر پروراندند. یونیکال این گام (پیشامد) را غلو آمیز خواند.

ولی اسلام آباد تسلیم رویداد ها نشد. در یک دیدار در اپریل ۱۹۹۹، پاکستان، ترکمنستان و طالبان به آگاهی رسانیدند که آنها در جست و جوی (پیدا کردن) سرمایه گذاران جدید برای پروژه لوله کشی هستند. وزیر خارجه آن وقت ترکمنستان، شیخ مرادوف در یک دیدار با ملا عمر در کندهار، نامی از خود بجا ماند (امتیازی به دست آورد).

واپسین پرده ی درامه ی لوله کشی تا کنون نگارش نیافته است. وضعیت جدید در افغانستان می تواند، به پروژه بار دیگر تکانه دهد. واشنگتن در پشت پرده به این کار علاقمندی بزرگی از خود نشان داده است. و دوباره یک ضلع مهم در این ماجرا، جهت گیری خود را بدل کرد. یک نمونه: شیخ مرادوف ترکمن در این روز ها به مسکو آمد؛ لیکن پس به وطن خود بر نمی گردد. او کنون می خواهد "دیکتاتور کوچک (ساده)" را در عشق آباد سرنگون کند. حکومت روسیه به این ناراضی سیاسی پناه داده، در حالی که آشکارا در نگهداری روابط بسیار خوب خود با حکومت نیازوف نیز تلاش می ورزد.

انسان هیچگاه نمی تواند بفهمد [که چه وضعیتی پیش خواهد آمد]: شاید از این آدم های جنجال بر انگیز و مرموز، یک باری بازیگران با اهمیت در بازی بزرگ (Great Game) ساخته شود. در تیاتر لوله کشی پرده ی [ستیز نمایش] کش شده و کلیه راه برای پرسش ها باز است (همه ی پرسش ها را می شود پرسید). " (برگرفته از کتاب دیجیتال: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج دوم).

## روابط افغانستان با کشورهای همسایه؛ نقش آنها در شکل‌گیری ناهنجاری‌های داخلی

افغانستان (آریانا، خراسان) در جایگاه یک سرزمین تاریخی، با داشتن ۶۵۲۸۶۴ کیلومتر مربع گستردگی خاک، در جنوب آسیا قرار دارد، چهل و یکمین کشور پهناور جهان به شمار می‌رود، حد فاصل میان آسیای غربی و خاورمیانه، همچنان پل ارتباطی بین آسیای مرکزی و جنوب آسیا است و در کل با همسایگان ۵۵۱۴ کیلومتر به گونه‌ی زیرین مرز مشترک دارد:

- در شمال با تاجیکستان ۱۲۰۴ کیلومتر، با ازبکستان ۱۳۷ کیلومتر، با ترکمنستان ۷۴۴ کیلومتر؛
- در جنوب و شرق با پاکستان ۲۲۴۰ کیلومتر؛
- در غرب با ایران ۹۳۶ کیلومتر؛
- در شمال شرق با چین ۷۶ کیلومتر.

مرزهای مشترک در سراسر جهان بیانگر آن است که میان مردمان دو طرف خط مرزی پیوند‌های تاریخی، زبانی، ادبی، فرهنگی، دینی و مذهبی و رسم و رواج‌های همسان وجود دارد و این هنجارها همیشه زنده می‌ماند و می‌تواند در به وجود آمدن و شکل‌گیری و تحکیم پیوند‌ها، گفت و گو‌ها و سازگاری‌ها میان دولت‌ها نقش بارزی را بازی کند.

اگر پیوند‌های یک دولت با همسایگان بر پایه‌ی اندیشه‌های دوستی و همکاری دو جانبه با تکیه بر آموزه‌های حقوق بین‌الملل و فیصله‌های رهنمودی در پروتوکول‌ها و قرارداد‌های جهانی استوار باشد؛ مناسبت‌های سیاسی، اقتصادی (بازرگانی و همکاری‌های فناوری) و اجتماعی (فرهنگی، ادبی، هنری و بخش‌های آموزشی و پرورشی) نیز به بهترین شکل آن رشد می‌یابد، که روابط افغانستان با همسایه‌ها نیز در همین چهار چوب می‌گنجد.

در اصل مشکل امروزی افغانستان با برخی همسایه‌ها ریشه در هم‌چشمی‌های استعماری انگلیس و فرانسه در سده‌ی هجدهم و رقابت‌های استعماری انگلیس و روسیه تزاری در سده‌ی نوزدهم و فزون‌خواهی‌های انگلیس در نیمه‌نخست سده‌ی بیستم، دارد. معاهده گندمک (۲۶ می ۱۸۷۹)، معاهده دیورند (۱۲ نوامبر ۱۸۹۳)، موافقتنامه سپتامبر ۱۹۰۴ (درباره‌ی سیستان و رود هیرمند، با ایران) معاهده‌ی ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ (با انگلیس)، معاهده‌ی ۱۹۰۷ (بین روس و انگلیس در باره‌ی افغانستان)، قرارداد صلح راولپندی (۱۸ اگست ۱۹۱۹ - ماده‌ی پنجم)، معاهده کابل (۲۲ نوامبر ۱۹۲۱)، مبادله‌ی یادداشت تأییدی در ۱۹۴۰ در لندن پیرامون معاهده ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱، پروتوکول گفت و گو‌های (۱۴ نوامبر ۱۹۴۷ - جنوری ۱۹۴۸) در پاکستان همه و همه‌کنه موضوع را آشکار می‌کنند.

بایسته است که سخنی چند درباره‌ی "جامعه‌ی امن-همسایه امن" بر بنیاد اندیشه‌های Karl Wolfgang Deutsch دانشمند دانش سیاسی و اجتماعی، گفته شود، همچنان از دیدگاه‌های جدید، روابط بین‌الملل و جامعه‌ی بین‌المللی و تلاش با هم زیستن که جلوگیری از رخنه کردن و فرستادن ناامنی و بی‌ثباتی از مرزهای برونی به داخل یک کشور و در پیشگیری سیاست راهبردی بر بنای همگرایی و همسویی، هسته‌ی آن است، نیز سخن زده شود؛ زیرا پس از پایان جنگ سرد وضعیت داخلی در برخی کشورهای منطقه، بویژه در افغانستان به گونه‌ی شکل‌گرفت که پیوند‌ها میان دولت‌ها بیشتر از پیش خدشه دار شود و روند تفاهم، هماهنگی، همدیگر پذیری و مناسبت‌ها برای پیشرفت و گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فراهم‌آوری فضای بهتر برای سرمایه‌گذاری - بازرگانی - حمل و نقل (ترانسپورت) و همکاری‌های امنیتی... زیان ببیند.

در ۲۵ دسامبر ۱۹۹۱ اتحاد جماهیر شوروی به کشور‌های مشترک منافع تغییر نام داد و جمهوری‌های آزاد به وجود آمدند. در ۸ اردیبهشت/ثور ۱۳۷۱ (اپریل ۱۹۹۲) افغانستان نیز نام دولت اسلامی را به خود گرفت؛ از این رو همسایه‌های شمالی، راهبرد جدید روابط سیاسی و اقتصادی را پی‌ریزی و رابطه‌های نوین را با افغانستان برقرار کردند، از جمله نمایندگی‌های بازرگانی آزاد تاجیکستان و ازبکستان در کابل گشوده شد. گرچه در سال ۱۹۹۲ دولت اسلامی افغانستان می‌خواست با جمهوری‌های آسیای میان‌شوروی رابطه‌ی ویژه داشته باشد؛ لیکن چارچوب آن روشن نبود. در این هنگام در تاجیکستان نیز به مانند افغانستان، مشکل جنگ‌های داخلی پدید آمد و جنگجویان اسلامی مخالف دولت تاجیکستان با بنیادگرایان اسلامی در افغانستان و پاکستان، هم‌نشان و هم‌صدا شدند. ده‌ها هزار شهروند تاجیکستان به افغانستان پناه آوردند و در استان‌های بدخشان، تخار، کندز و بلخ جابجا شدند.

درگیری های داخلی در تاجیکستان، دولت اسلامی افغانستان را که خود در بدترین وضعیت قرار داشت و در گرداب دشواری های داخلی غرق بود، با یک مشکل دیگر نیز سر دچار کرد، از جمله حزب های جهادی افغانستان به سر باز گیری از میان آورگان تاجیکستانی آغاز کردند.

برهان الدین ربانی تلاش کرد تا با دادن کمک های بشر دوستانه (!) آواره ها را تشویق کند که به میهن خویش باز گردند؛ لیکن حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرسول سیاف که اداره ی برخی اردوگاه ها را در دست داشتند، به آموزش و پرورش دادن بنیادگرایان اسلامی تاجیکستانی آغاز کردند. جنگجویان پس از آموزش، برای ادامه ی جنگ به تاجیکستان گسیل می شدند و در بسا وقت ها جنگجویان اسلامی افغانستان نیز در جبهه های جنگ شرکت می ورزیدند.

برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی افغانستان (حکومت تنظیم های جهادی) در پایان دسامبر ۱۹۹۳ به تاجیکستان سفر کرد و پیمان دوستی، همسایگی نیک، همکاری های دو جانبه و توافقنامه هایی را در خصوص همکاری های امنیتی و پرواز های هوایی دستینه کرد که همه ی آنها تنها در صفحه کاغذ باقی ماندند؛ زیرا ربانی از یک طرف خواهان بیرون شدن نیرو های نظامی روسیه از تاجیکستان بود و از سوی دیگر ناتوانی خود را در جلوگیری از رفتن جنگجویان اسلامی افغانستان به خاک تاجیکستان و برگشت آورگان تاجیکستانی به میهن شان، نشان داد.

ولی دولت تاجیکستان به بیرون شدن نظامیان روسیه به دلیل بی ثباتی در مرز ها، توافق نکرد. همچنان روسیه نگرانی ژرف خود را از گذر قاچاقچیان مواد مخدر و بنیادگرایان اسلامی از خاک افغانستان به تاجیکستان، نشان داد؛ از همین خاطر از نیرو های دفاعی تاجیکستان پشتیبانی می کرد.

با وجود این همه کش و قوس ها، دولت اسلامی افغانستان در کارزار فراهم آوری وضعیت خویتر برای امضای معاهده صلح میان حکومت تاجیکستان و مخالفان دولت به میانجیگری سازمان ملل متحد، ایران و افغانستان، نقش مثبتی را بازی کرد و برهان الدین ربانی از تاجیکستان دیدار رسمی بعمل آورد.

پیرامون این موضوع، تلویزیون روسیه در مسکو به تاریخ ۷ / ۳ / ۱۹۹۶ این خبر را به نشر سپرد (برگردان از متن آلمانی):

" برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی افغانستان امروز تاریخ ۷ / ۳ / ۱۹۹۶ به پایتخت تاجیکستان رسید. در برنامه ی سفر وی چند دور دیدار و گفت و گو با امام علی رحمانوف رییس جمهوری تاجیکستان، جا دارد و از جمله یک دیدار در پشت در های بسته صورت می گیرد. افزون بر آن در نظر است که یک دور گفت و گو میان هیأت ها و یک دیدار با نمایندگان رسانه های همگانی بعمل آید. در تاجیکستان به این دیدار اهمیت زیادی داده اند. برنامه ریزی شده تا درباره ی مشکل امنیت منطقه ای نیز تصمیم گرفته شود.

موضوع گفت و گو ها باید عادی کردن وضعیت در مرز های تاجیکستان و افغانستان، بازگشت آورگان تاجیکستانی به میهن شان، همچنان چونی رابطه با نیرو های مخالف دولت تاجیکستان در افغانستان، بویژه شاخه ی آشتی ناپذیر آن، باشد؛ زیرا این یک چیز آشکار است که پایگاه های مهم [نظامی] و قرارگاه مرکزی مخالفان حکومت تاجیکستان در افغانستان، بنا نهاده شده اند. تاجیکستان به عادی شدن وضعیت نظامی و سیاسی در افغانستان اهمیت بزرگ می دهد؛ زیرا بهبود یافتن وضعیت سیاسی و اجتماعی در افغانستان، نه تنها بر اوضاع در تاجیکستان؛ بلکه بر تمام منطقه ی آسیای میانه تأثیر می گذارد." (برگرفته از نشریه سازمان عفو بین الملل، اپریل ۱۹۹۶).

نباید از یاد برده شود که افغانستان پس از پاکستان، دراز ترین مرز را با تاجیکستان دارد که در سده ی نزدهم به شکل استعماری، در همچشمی های غارتگرانه بین روسیه تزاری و بریتانیا در اوج سیاست های دفاعی و هجومی غیر انسانی این دو غول استعمار کهن، کشیده شده بود.

به تاریخ دهم دسامبر ۱۸۸۵ نمایندگان روس و انگلیس و نماینده ی رسمی انگلستان در افغانستان (امیر عبدالرحمان خان) قراردادی را به امضا رسانیدند که بر بنیاد آن پنجاه از پیکر افغانستان جدا و به روسیه تزاری بخشیده شد.

در جدا کردن پنجاه و مرز کشی در دو سوی رودخانه ی آمو و رودخانه ی پنج، میان مردمی که دارای یک تاریخ بودند، از یک نژاد و یک تیره و تبار سر بیرون آورده بودند، به یک زبان سخن می زدند، فرهنگ و ادب و دین و آیین و گذشته و داشته ها و یادگار های تاریخی مشترک داشتند؛ جدایی آوردند. برای چه؟ برای اینکه مردم هرگز در برابر ستمگری های استعمار بریتانیا و تزار روس و تبهکاری های دست نشانده ی انگلیس در افغانستان، سر بالا نکنند و برنامه های جابجایی و اسکان دادن تیره و تباری( جابجا کردن مردم از شرق و جنوب و جنوب شرق به شمال و شمال شرق و شمال غرب افغانستان به بر بنای یک هدف مشخص) تحقق یابد. آن برنامه ی که امیر دوست محمد خان آغاز نهاده بود، امیر عبدالرحمان خان آن را ادامه داد، امیر حبیب الله خان به سلسله پیش رفت و در زمان امیر امان الله خان

بر بنیاد نظامنامه ی ناقلین استوار شد، در سلطنت نادر خان و محمد ظاهر پسرش با خشونت و بیدادگری همراه با نابود کردن فرهنگ و ادب و یادگار های تاریخ و ادبی ( تبهکاری های هاشم خان و محمد گل خان مهمند) تکمیل شد.

ولی در دهه ی نود تا پایان سال ۲۰۰۱، در این نقطه ی مرزی نا آرامی های سیاسی و اجتماعی، بی ثباتی و نا امنی های نگران کننده، از سوی فدراتیف روسیه بسیار جدی گرفته می شد. در این ارتباط در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲ / ۹ / ۱۹۹۶ در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " مسکو از کابل خواستار به وجود آوردن یک زون غیر نظامی شد" آمده است( برگردان):

" کابل (AP): روسیه از حکومت افغانستان خواستار به وجود آوردن یک زون غیر نظامی در امتداد سرحد شمالی شد تا از رخنه کردن اسلام گرایان جنگجو به تاجیکستان، جمهوری اتحاد شوروی جلوگیری شده بتواند. یک سخنگوی حکومت افغانستان به آگاهی رسانید که این درخواست رسمی در هنگام دیدار یک هیأت روسی از افغانستان، سپرده شده است. از دید روسیه، این زون غیر نظامی باید ۲۵ کیلومتر دامنه داشته باشد. حکومت افغانستان تا کنون پیرامون این موضوع تصمیم نگرفته است؛ لیکن کار گزاران سیاسی به این باور اند که شاید نخست وزیر جدید افغانستان - گلبدین حکمتیار این خواست را رد کند. از نگر روس ها اسلام گرایان جنگجو از شمال افغانستان به عنوان منطقه ی هجومی برای پیشبرد جنگ بر ضد حکومت تاجیکستان، دوست روسیه استفاده می کنند. "

این خواست روسیه از دولت افغانستان بی جا نبود؛ زیرا در قرارداد سال ۱۹۹۲ که پیرامون امنیت همگانی میان قزاقستان، تاجیکستان، قرغزستان و ازبیکستان در تاشکند به امضا رسیده بود، روسیه وظیفه گرفت تا با پدید آمدن خطر و یا تجاوز نظامی در کنار آنها باشد.

هنگامی که گروه طالبان کابل را اشغال کردند و پس از آن به استان های پروان و کاپیسا هجوم بردند و تا نزدیکی های تونل سالنگ رسیدند، سران حکومت فدراتیف روسیه و رییس های جمهوری های آسیای میانه برای ریزنی درباره ی اوضاع منطقه، در شهر الماتا گرد آمدند تا راهکاری را در دفاع از تجاوز احتمالی طالبان به مرز ها جست و جو کنند. فرمانده نیرو های سرحدی روسیه جنرال نیکالیف (Nikalajew) نیز در این نشست انبازیده بود و از قزاقستان و قرغزستان خواهش کرد که روسیه را در دفاع از مرز ها میان تاجیکستان و افغانستان، کمک و پشتیبانی کنند.

پیش از این در شمال افغانستان، جنرال عبدالرشید دوستم با مشت آهنین دروازه های رخنه کردن و پیشروی به سوی آسیای میانه را به روی بنیادگرایان اسلامی، بسته بود؛ ولی در می ۱۹۹۷ بنابر خیانت و سازش تبهکارانه ی برخی فرماندهان و اعضای ارشد جنبش ملی و معامله گری آنان با آی اس آی و عربستان سعودی و طالبان، همچنان همکاری و همسویی فرماندهان و اعصاب حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار با طالبان، جنگجویان طالب یکجا با نیرو های ارتش پاکستان و دهشت افگانان القاعده، از راه استان بادغیس به شمال غرب و شمال افغانستان سرازیر شدند و در ۱۹ می ۱۹۹۷، استان بلخ پایگاه مرکزی جنرال دوستم برای مدتی بر افتید و اوضاع امنیتی به بی ثباتی گرایید، استان های کندز، تخار و بغلان به سختی زیر تهدید قرار گرفتند و به این شیوه مرز های افغانستان با جمهوری های آسیای میانه، بویژه تاجیکستان بیشتر آسیب پذیر شد.

پس از این رویداد بود که شمال و شمال شرق افغانستان آشکارا به میدان بازی پاکستان، عربستان سعودی (در پشت پرده آمریکا و انگلیس) و ایران از یک طرف و ما به نگرانی برای روسیه، چین و جمهوری های آسیای میانه از سوی دیگر، بدل شد.

اگر در سده ی نهم در قلب اسیا ( افغانستان ) روسیه تزاری و دولت پادشاهی بریتانیا، بازی بزرگ را به پیش می بردند و به خاطر رخنه کردن و به دست آوردن قدرت و حکمفرمایی، بیشتر با هم در جنگ بودند؛ لیکن در این هنگام روش بازی تغییر کرده بود، بازیگران اصلی در این بازی جمهوری های آسیای میانه، فدراتیف روسیه، ایالات متحده آمریکا، چین، ایران، پاکستان، عربستان سعودی و تا یک اندازه ترکیه شمرده می شدند.

پیش از بر اندازی قلمرو های زیر حاکمیت جنرال دوستم به سود آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان، برخی از شرکت کنندگان بازی بزرگ امروزی ( روسیه، ایران، پاکستان، عربستان، ترکیه، ترکمنستان و ازبیکستان) در پایگاه مرکزی وی، شهر مزار شریف نمایندگی سیاسی داشتند و یک برابری نسبی در سلسله ی روابط با کشور ها برقرار بود.

جنرال عبدالرشید دوستم در سپتامبر ۱۹۹۷ از ترکیه به شمال افغانستان بازگشت و به تحکیم سنگر های خود مشغول شد؛ لیکن این بار از آن توانایی و اختیار گذشته برخوردار نبود و ناگزیر شد که با حزب وحدت در شهر مزار شریف همکار باشد. ولی به زودی دور دوم تاخت و تاز ها برای بر اندازی شمال افغانستان آغاز یافت و در اگست ۱۹۹۸ طالبان به کمک آی اس آی پاکستان و پشتیبانی مالی عربستان سعودی و انبازی جنگجویان القاعده با ریختن خون صدها و هزار ها انسان، بار دیگر بر شهر ها و

شهرستان‌ها در شمال غرب و شمال و بخش‌های از شمال شرق و استان بامیان، حاکم شدند. تغییر وضعیت سیاسی - نظامی سبب شد که ارتش در تاجیکستان و ازبیکستان، همچنان نیروهای نظامی روسیه در منطقه و قوای حافظ صلح جمهوری‌های آزاد مشترک منافع، به حال آماده باش در آیند.

این بار آژیرهای خطر با هشدارهای جدی به صدا درآمدند و نگرانی بیشتر به وجود آوردند که مبادا بیماری افغانستان به تاجیکستان سرایت کند و کل آسیای میانه ناپایدار شود؛ زیرا بنیادگرایان اسلامی مخالف مردم و دولت تاجیکستان پیش از این طالبان را " برادران اسلامی" خود خوانده بودند.

یادآوری باید کرد که با تاخت و تاز بار نخست طالبان به شمال افغانستان، درگیری‌های داخلی در تاجیکستان تا یک اندازه فروکش کرد، تا اینکه به تاریخ ۲۷ جون ۱۹۹۷ حکومت دوشنبه و مخالفان به میانگیری ایران، روسیه و سازمان ملل متحد، در مسکو معاهده‌ی صلح را بسته کردند؛ ولی در مارچ ۱۹۹۸ آتش جنگ‌ها بار دیگر شعله‌ور شد.

با تغییر وضعیت در شمال افغانستان، تاجیکستان به یک سنگر سیاسی و راهبردی مستحکم برای جبهه‌ی پایداری ضد طالبان، بدل شد و اهمیت حیاتی پیدا کرد، راه‌های رسانیدن جنگ ابزارها به محل‌های زیر حاکمیت آنها باز شد و مرزهای آن کشور برای تحویل‌گیری کمک‌های نظامی و لوژستیکی روسیه، ایران و دیگر دولت‌های دوست جای مناسبی به شمار آمدند. دولت تاجیکستان با نیرومندی از اتحاد شمال دفاع می‌کرد، فرماندهان و جنگجویان که در جبهه‌های جنگ زخم می‌خوردند، در بیمارستان‌های شهر دوشنبه کمک‌های پزشکی دریافت می‌کردند، همچنان فرودگاه نظامی کولاب (Kuljab) در اختیار احمد شاه مسعود قرار گرفت. این نزدیکی، کمک‌ها و پشتیبانی سبب شد که طالبان به دولت تاجیکستان هشدار دهند.

رادیو صدای آلمان بر بنیاد خبر بنگاه خبر رسانی ازبیکستان (۵ / ۱۰ / ۱۹۹۹) خبری را به نشر رسانید که در آن رهبری طالبان، سیاستمداران تاجیکستان را متهم به آن دانستند که راه‌های مهم را برای تسلیم دهی جنگ ابزارها به نیروهای احمد شاه مسعود باز کرده است. طالبان در آگهی نامه‌ی رسمی به دوشنبه از پیامد‌های منفی این گونه‌راه و روش هشدار داده و یادآور شده‌اند که این را حق خود می‌دانند که گام‌های بایسته را بردارند.

دولت تاجیکستان پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، در چارچوب اتحاد جهانی مبارزه علیه دهشت افگنی بین المللی با نیروهای عملیات شتابنده همکاری و کمک گسترده کرد و از حمله‌های نظامی آمریکا بر سازمان القاعده و طالبان در افغانستان پشتیبانی بعمل آورد و اجازه داد که دسته‌های نجات و جست و جوگر آمریکایی برای ردیابی دهشت افگنان و پناهگاه‌های آنان، در خاک آن کشور پایگاه‌های گذرا را بر پا کنند.

همسایه دیگر افغانستان در شمال، ازبیکستان پر نفوس‌ترین جمهوری آسیای میانه به مانند تاجیکستان در شکل‌گیری رویدادها و پیچیده شدن وضعیت در دهه‌ی نود در افغانستان، تأثیر گذار بود.

پیوند‌های نژادی (تیره و تباری)، زبانی و فرهنگی، ادبی و هنری و دینی، رسم و رواج‌ها و دلبستگی‌های دیرینه‌ی تاریخی میان مردم در دو سوی رودخانه‌ی آمو از گذشته‌ی مشترک حکایه می‌کنند. شهرهای سمرقند و بخارا یا خوارزم، وادی فرغانه و دره‌ی زرافشان به عنوان کانون‌های ادبی و هنری و جایگاه رونق‌یابی ادبیات پارسی و ازبیکی، راه تاریخی ابریشم، یادگارهای کهن، آیده‌های تاریخی، معماری‌های پرشکوه در ازبیکستان، بیانگر روشن تاریخ مشترک مردمان دو کشور است.

دولت ازبیکستان در پاییز ۱۹۹۲ بود که به گونه‌ی آزاد با افغانستان با گشودن سفارتخانه روابط سیاسی برقرار کرد. در اکتوبر ۱۹۹۲ رییس دولت اسلامی افغانستان از تاشکند دیدن بعمل آورد که دستینه شدن چند سند مهم را در بخش همکاری‌های سیاسی - اقتصادی - علمی و فنی، در پی داشت؛ لیکن توافقنامه‌ها هرگز نتوانستند جامه‌ی عمل بپوشند؛ زیرا رهبران ازبیکستان تنها در تلاش آن بودند که از سرایت آفت نا آرامی‌های داخلی افغانستان، به داخل آن کشور جلوگیری کنند.

ولی اوضاع نا آرام در تاجیکستان سبب شد که ازبیکستان به خاطر ثبات و امنیت در مرزهای خود در برابر رخنه کردن بنیادگرایی مذهبی و خنثی سازی عملیات خرابکارانه

دست به کار شود و از دوشنبه پشتیبانی کند و کمک‌های مادی و نظامی به آنجا بفرستد. در درگیری‌های داخلی در تاجیکستان، گروه‌های جنگی و جهادی افغانستان نیز شرکت داشتند که برانگیزنده‌ی رویارویی با ازبیکستان شد.

ازبیکستان در دهه‌ی نود جنگ ابزار و ساز و برگ نظامی را به برخی گروه‌های درگیر در افغانستان، غیر قانونی به فروش رسانید، همچنان با جنرال عبدالرشید دوستم فرمانروای شمال روابط نزدیک داشت و به وی کمک‌های نظامی و اقتصادی می‌کرد. همکاری ازبیکستان با جنرال دوستم، خشم زمامداران را در کابل بر انگیخت تا این که در مارچ ۱۹۹۴ در یک آگهی نامه‌ی رسمی که از مسکو پخش شد،



دولت اسلامی افغانستان بر تاشکند اتهام زد که اصل بیطرفی را نقض کرده و به مخالفان کمک نظامی می‌رساند و هیأت‌هایی از ازبیکستان بدون هماهنگی با دستگاه دیپلماسی افغانستان به شمال کشور سفر می‌کنند.

ازبیکستان عضویت سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، سازمان همکاری‌های منطقه‌ای (اگو)، سازمان کشورهای حوزه‌ی دریای خزر، جامعه کشورهای آزاد مشترک منافع را به دست آورده بود و برای شکوفایی و رونق یابی هر چه بیشتر اقتصادی خود نیاز به استحکام روابط سیاسی و بازرگانی و ترابری با دولت‌های آسیای جنوبی و راهیابی به بندرگاه‌های آبی و بازارهای تجارتي در هند و پاکستان داشت که تنها در موجود بودن ثبات سیاسی و امنیت پایدار در افغانستان به آن‌ها دست می‌یافت؛ از این رو رهبران دولتی ازبیکستان با دور اندیشی در برابر رویداد‌های افغانستان موضع‌گیری می‌کردند. پل دوستی که در دهه‌ی شصت خورشیدی از سوی اتحاد شوروی در برنامه کمک‌های دوستانه به جمهوری دموکراتیک افغانستان، بر فراز رود آمو ساخته شد و بندر حیرتان را به ترمذ پیوند داد، در دهه‌ی نود نیز یکی از گذرگاه‌های بسیار با اهمیت بود که تا سال ۱۹۹۷ در رفت و آمد مسافران و رسانیدن کمک‌ها به جنرال دوستم، نقش مهمی را بازی کرد. پس از این که طالبان در کابل حاکم شدند و پای‌شان به شمال رسید، این گذرگاه بسته شد.

در شورش و بغاوت ماه می ۱۹۹۷ بر ضد دوستم و حضور طالبان، پاکستانی‌ها و اعضای القاعده در شهر مزارشریف، ملیشه‌های خون‌آشام طالبان شهر بندری ترمذ را به رگبار موشک بستند و شمار زیادی از مردم را به قتل رسانیدند.

ازبیکستان زمینه‌ی آن را فراهم کرد که کنفرانس منطقه‌ای جلسه‌ی پارلمانی سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSZE) به سازماندهی و ابتکار آلمان، از تاریخ ۲۲ / ۹ / ۱۹۹۷ - ۲۷ / ۹ / ۱۹۹۷ در شهر تاشکند برگزار شود. در این نشست از نگر پرسش امنیت در آسیای میانه، افغانستان و تاجیکستان کشورهای بحرانی خوانده شدند که می‌تواند خطر جدی به مجمع سازمان امنیت و همکاری اروپا شمرده شود. با رخنه کردن طالبان به شمال افغانستان به کمک پاکستان و عربستان سعودی، برای حل بحران افغانستان به ابتکار ازبیکستان پیرنگ تشکیل گروه (۲+۶) در سال ۱۹۹۷ ریخته شد. در اعلامیه‌ی که از سوی این گروه در سال ۱۹۹۹ در تاشکند بیرون داده شد، تأکید شده بود که حل بحران افغانستان گزینه‌ی نظامی ندارد باید از راه گفت و گو و دیدار‌ها زیر رهبری سازمان ملل متحد به آن نقطه‌ی پایان گذاشته شود. این نهاد تا سال ۲۰۰۱ به کار خود ادامه داد؛ لیکن در بهبود یافتن وضعیت هیچگونه تأثیری از خود بجا نگذاشت تا اینکه پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ از بین رفت.

در اصل پیش از بغاوت ماه می ۱۹۹۷ بر ضد جنرال دوستم و سازش شورش‌گران با آی اس آی و طالبان، برای رهبران جمهوری‌های آسیای میانه و فدراتیف روسیه نگرانی به وجود آمده بود. در این باره در مجله‌ی Spiegel آلمان (۱۸ / ۳ / ۱۹۹۷) در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان "ترس از طالبان" آمده است (برگردان):

" روسیه و ارتش جمهوری‌های آزاد مشترک منافع در برابر پیشروی‌های بیشتر جنگجویان طالبان افغانستان خود را آماده می‌کنند. هر گاه نیروهای جنگی زمامداران جدید در کابل به مرزهای جنوبی جمهوری‌های آسیای میانه نزدیک شوند با واکنش سختی رو به رو خواهند شد. این گفته در یک نشست پنهانی وزیران دفاع، در تاشکند بر سر زبان آمد. یک بدیل دیگر تشکیل دو قطعه‌ی موتوریزه را پیش بینی می‌کند. خود ازبیکستان تا کنون متحد نزدیک عبدالرشید دوستم فرمانروای شمال و مخالف طالبان، اعتماد به جبهه‌ی دفاعی در افغانستان ندارد. وزیر دفاع (Achmedow) به جلب سربازان احتاط امر داده است."

کنون که طالبان در شمال حضور دارند؛ از این رو آنان خطر را در پشت دروازه‌های خود می‌دیدند. رهبران جمهوری‌های آسیای میانه به خاطر پیشگیری از بحرانی شدن بیشتر وضعیت در مرزهای جنوبی کشور‌های خود، پیوسته در نشست‌ها در مورد افغانستان به رایزنی می‌پرداختند و چگونگی جلوگیری از رخنه کردن بنیادگرایی را در قلمروهای خود، که طالبان به دنبال آن بودند، در میان می‌گذاشتند. در این باره بنگاه خبری فدراتیف روسیه (Itar Tass) به تاریخ ۲ / ۶ / ۱۹۹۷، از مسکو خبری را پخش کرد که صدای آلمان به تاریخ ۴ / ۶ / ۱۹۹۷ آن را نیز نشر کرد (برگردان):

" اسلام کریموف رییس جمهوری ازبیکستان گفت: درگیری‌های نظامی در افغانستان می‌تواند از مرزهای کشور گذر کند. کریموف که به روز دوشنبه (۲ / ۶ / ۱۹۹۷) برای یک بازدید دو روزه به الماتا آمده بود، در یک نشست خبری یادآور شد: خطر این که جنگ شهروندی در افغانستان گسترش پیدا کند، حقیقی است، بویژه برای ازبیکستان که مرز مشترک با آن کشور دارد. ازبیکستان می‌تواند در صورت نیاز یکجا با دولت‌های آزاد مشترک منافع گام‌های امنیتی را بردارد. جنگ شهروندی در افغانستان

زمانی پایان می یابد که کشور های دیگر در امور داخلی آن مداخله نکنند. امکان برداشتن یک گام مؤثر از سوی سازمان ملل متحد آرزو برده می شود که باید در برابر گروه ها تحریم فروش و تسلیم دهی جنگ ابزار وضع شود.

کریموف به ادامه گفت: جدید ترین جنگ ابزار ها از دستاورد های دانش و فناوری سیل آسا به افغانستان سرازیر شده و جای ابزار های جنگی را می گیرد که از زمان حضور نیرو های اتحاد شوروی در نزد گروه های جنگی افغانستان باقیمانده است. تغییر وضعیت در شمال افغانستان نشان داد که هیچ کدام از گروه های جنگی پیروز شده نمی تواند؛ بنابراین کنون تنها یک راه وجود دارد و آن هم تشکیل یک حکومت ائتلافی که در آن کلیه گروه های افغانستان انبازیده بتوانند. او دلیل واپسین پیروزی ملیشه های اسلامی طالبان را خریداری شماری از افسرن دانست که آماده شدند با دریافت پول هنگفت در خدمت حاکمان جدید قرار گیرند. مشکل دیگر در این کارزار، وجود چند دستگی آشکار در میان گروه های ضد طالبان است."

یک سال و اندی از شکست طالبان (در اصل شکست پاکستان، عربستان سعودی و در پشت پرده ایالات متحده ی آمریکا) در شمال افغانستان سپری شده بود که بار دیگر آی اس آی و شهزاده ترکی فیصل، برنامه ی حمله ی گسترده طالبان را به شمال پی ریزی کردند و کمک های لازم مالی و مادی را در اختیار گروه اشغالگر طالبان، گذاشتند.

در جولای ۱۹۹۸ دهشت افکنان حشری: پاکستانی ها، ازبیکستانی ها، چچنی ها، عرب ها یکجا با طالبان خون آشام از راه هرات و بادغیس به شمال افغانستان هجوم آوردند و دست به اشغالگری زدند و با خریدن برخی از فرماندهان بی آرم، بخش کردن هنگفت پول دالری و رشوه دادن به عناصر وطن فروش و زبون، شهر ها و شهرستان ها را یکی پی دیگری اشغال کردند و به تاریخ ۸ اگست به شهر مزارشریف رسیدند و در هر گامی از پیشروی های خود کشتار های گروهی کردند که در این وحشت و تبهکاری های تکان دهنده، فرماندهان و جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار با طالبان و پاکستانی ها شانه به شانه همکار و همدست بودند و قتل عام تاجیک ها، ازبیک ها و هزاره ها به کمک این جانیان رقم خورد.

پاکستان و عربستان سعودی در راه اندازی این وحشت و تبهکاری تاریخی به دست دهشت افکنان طالب و لشکر اجیر، افزون بر هدف های سیاسی و راهبردی در منطقه، می خواستند برای حکومت گروه نفرین شده ی طالبان، امکان شناسایی رسمی را فراهم آورند که هرگز تحقق نیافت. پس از حاکم شدن طالبان در شمال افغانستان به نمایندگی از پاکستان و عربستان سعودی، حمله ی گسترده ی این گروه وحشی به استان بامیان آغاز شد و در ۱۳ اگست ۱۹۹۸ به براندازی آنجا انجامید. پیشروی های پی در پی در پی ماه اگست ۱۹۹۸ طالبان در شمال و مناطق مرکزی افغانستان، نگرانی های منطقه ای را افزایش داد. بار دیگر وزیران خارجه و دفاع قزاقستان، قرقزستان، تاجیکستان، ازبیکستان و روسیه به تاریخ ۲۵ اگست ۱۹۹۸ در تاشکند گرد هم آمدند و یک پیرنگ یکجایی و هماهنگ سیاسی - نظامی را به هدف بند کردن تاخت و تاز بیشتر طالبان، ریختند.

ولی پیش از رویداد های اگست ۱۹۹۸ در شمال افغانستان، دولت ازبیکستان با جای بند شدن پای طالبان در شمال افغانستان، آنان به رهبر جنبش اسلامی ازبیکستان، طاهر یلداش اجازه دادند که در نزدیکی های شهر مزارشریف چند کیلومتر دورتر از مرز افغانستان با ازبیکستان، پایگاه پرورش نظامی بر پا کنند تا جنگجویان ازبیکستانی، تاجیکستانی، قزاقستانی و آزادی طلبان ایغور آموزش یابند.

جنبش اسلامی ازبیکستان بخشی از یک شبکه ی اسلامی بود که زیر چتر همکاری و پشتیبانی طالبان، بر اندازی حکومت اسلام کریموف را در سر لوجه ی فعالیت های خود قرار داده بود و تشکیل خلافت اسلامی را می طلبید و برای رسیدن به این هدف از خاک افغانستان عملیات می کرد.

بایسته ی یاد دهانی ست که بنیادگر ایان حرکت اسلامی ازبیکستان به رهبری طاهر یلداش و جمعه نمنگانی در زمان حاکمیت طالبان، داخل افغانستان شدند و پناهگاه امنی پیدا کردند. پس از افتیدن طالبان از قدرت، افراطی های حرکت اسلامی ازبیکستان به مناطقی در مرز های افغانستان و پاکستان رفته به فعالیت خود ادامه دادند.

رویداد های ماه اگست ۱۹۹۸ سبب شد که مرز ها بین افغانستان و ازبیکستان محکم بندی شود و بسته بماند، امنیت پل دوستی و بندرگاه ترمذ نیز بیشتر از گذشته گرفته شود. ولی باز هم دولت ازبیکستان در تلاش آن شد که روابط خود را با طالبان بهبود دهد و در این راستا گام مهمی را بردارد، چنانچه یک هیأت حسن نیت را به کندهار فرستاد. در این ارتباط رادیو صدای آلمان به تاریخ ۷ / ۶ / ۱۹۹۹ بر بنیاد خبر ۲ / ۶ / ۱۹۹۹ رادیو شریعت طالبان، خبری را به نشر سپرد (برگردان):

" یک هیأت حکومت ازبیکستان به رهبری کاملوف وزیر خارجه آن کشور در یک بازدید رسمی از افغانستان با رهبری طالبان در شهر کندهار دیدار کرد. کاملوف در صحبت های خود گفت: ازبیکستان با لشکر کشی شوروی بر افغانستان موافق نبود و دیگر نمی خواهد در مسایل داخلی افغانستان مداخله کند. رهبری طالبان از طرف خود اطمینان داد که برقراری صلح و ثبات در افغانستان به مفهوم پیام حقیقی صلح و ثبات در منطقه است. ازبیکستان در گذشته پایگاه اصلی مخالفان امارت اسلامی افغانستان شمرده می شد. کنون واقعیت اسلام را درک کرده، می خواهد رابطه ی خوب با امارت اسلامی افغانستان داشته باشد و آنرا نیرو بخشد، نه با مخالفان ما."

اسلام کریموف رییس جمهوری ازبیکستان که بنابر نگر غربی ها در یک جامعه ی بسته حاکمیت می راند و کمتر حضور مخالفان را در صحنه ی سیاسی کشور خود می پذیرد؛ پس از چندی بیشتر توجه به خرج داد تا از انتقاد های سنگین جهان غرب بر شیوه ی حکمرانی در ازبیکستان بکاهد، به این سبب در پی آن شد که راه های برقراری روابط را با همه طرف ها پیدا کند و از همین راه، سختی انتقاد ها و داوری های تند و تیز را نسبت به خودش کاهش دهد. در این مورد در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۹ / ۱۰ / ۲۰۰۰ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " رقص در دورادور طالبان " به قلم Rudolph.G آمده است (برگردان):

"... لیکن کنون اسلام کریموف رییس جمهوری ازبیکستان که یکی از سرسخت ترین مخالفان طالبان بود، آمادگی نشان داد که خود را با حکومت در کابل هماهنگ کند. کریموف در تاشکند چنین گفت: پرسش این نیست که آیا این رژیم خوش ما می آید و یا خیر؟ مهم این است که آیا مردم افغانستان به آن باور دارند یا خیر؟ او خواهان دوام اختلاف با افغانستان نیست و علاقمند برقراری صلح دائمی در کشور همسایه است. طالبان کدام خطری را به ازبیکستان به وجود نمی آورند. رییس جمهوری ازبیکستان با این تغییر جهت دادن، تیزس هایی را که تا به حال از سوی شمار زیاد جمهوری های آسیای میانه پذیرفته شده بود، زیر پرسش برد که به هجوم های تهدید آمیز اسلام گرایان تنها با پشتیبانی روس ها ایستایی داده شده می تواند. کریموف این گفته ی خود را در هفته ی گذشته در دیدار با Leonid Kuschma رییس جمهوری اوکراین بر زبان راند و افزود: در تلاش های مسکو به خاطر گسترش گستره ی قدرت روسیه همیشه دیدگاه های جیواسترژیکی نهفته است."

روزنامه ی Kommersant مسکو در پیوند به این دیدگاه از نشر یک اطلاعیه (Memorandum) گزارش داد که در نگارش آن Igor Sergejew وزیر دفاع برای ارائه به Waldimir Putin رییس جمهوری روسیه، پیرامون وضعیت در آسیای میانه، کار کرده است. یک سطر آن چنین است: "پیشروی بنیادگرایان اسلامی به ما این فرصت را می دهد که موضع گیری خود را در منطقه، نیرومند کنیم."

با تکیه بر این گفته، می توان بر روس ها اتهام زد که شورشیان اسلام گرا را پشتیبانی می کنند. رهبر چریک ها که در تابستان گذشته به ازبیکستان و قرغزستان رخنه کرد، جمعه بای Kodschijew است که بر اساس محل زادگاهش در دره ی فرغانه " نمنگانی" نیز نامیده می شود. یک گزارشگر کار آزموده ی روزنامه Figaro پاریس [گزارش داد] که همه کهن سالان روستا ها در اطراف تاجیکستان، که نمنگانی پایگاه دارد، تأیید کردند که آنان در تابستان چرخبال های سنگین بار روسی را دیده اند که به منطقه پروار کرده اند.

این ژورنالیست فرانسوی از زبان یک جنگجوی وابسته به فرمانده احمد شاه مسعود، مخالف سرسخت طالبان، شنیده بود که یک افسر نیرو های روسی در تاجیکستان خواهش کرده بود که نیرو های ما باید یک دهلیز را در شمال افغانستان باز کنند که شورشیان نمنگانی پس از سفر به تاجیکستان، ازبیکستان و قرغزستان [دوباره] نزد طالبان فرار کرده بتوانند. آشکار است که ما این خواهش را رد کردیم. چند ماه پیشتر مسکو تهدید کرد که پایگاه های چینی ها و شورشیان آسیای میانه را در افغانستان بمباران می کند. کنون از سوی روس ها نیز سخنان نو به گوش می رسد.

Igor Iwanaw وزیر خارجه می گوید: ما دیگر طالبان را به عنوان شریک گفت و گو های سیاسی رد نمی کنیم، بر عکس ما از طالبان دعوت می داریم که در پشت میز گفت و گو ها بنشینند. ما نیز آماده هستیم که در آن اشتراک کنیم.

... اسلام کریموف در برابر ژورنالیست ها تأکید کرد که نمی شود دیگر طالبان را نادیده گرفت؛ زیرا آنان قدرت حاکم در افغانستان هستند.

در بها دادن به حکومت طالبان، دلایل دیگری نیز وجود دارد. در ماه سپتامبر پیش از اینکه کریموف تغییر بزرگی را [در دیدگاه] خود آشکار کرده باشد، وی نزد [سفر مراد] نیازوف رییس جمهوری ترکمنستان، در عشق آباد بود. ارتباط میان ازبیکستان و طالبان در این وقت با میانجیگری سفیر برگزیده ی پاکستان تامین شده بود. "ترکمن باشی" - آنگونه که نیازوف بر خود نام گذاشته است، به مانند دیگر دولت های آسیای میانه، هرگز جبهه گیری بر ضد [طالبان] افغانستان نکرده است. او همیشه روابط خوب را با طالبان نگهداشته بود. در عین زمان، نیازوف علاقمندی خود را نسبت به کشیدن لوله های بردن گاز از قلمرو افغانستان به پاکستان و به سوی اقیانوس هند، از دست نداده است...."

ولی نزدیکی حکومت اسلام کریموف که در خودخواهی شهرت دارد، با حکومت افراطی و بنیادگرایی طالبان وحشی، نمی توانست پایدار باقی بماند؛ زیرا طالبان در شمال افغانستان به سرکوب خونین مردم دست می زدند و تعصب زبانی و پاکسازی تباری را ادامه می دادند. روش های وحشیانه طالبان، سبب برانگیخته شدن حساسیت ها در میان مردم در کشور های آسیای میانه می شد و حکومت ها را وادار می کرد که در برابر تبهکاری های این گروه واکنش نشان دهند و این کار زمینه ساز می شد که طرف ها بر یکدیگر اتهام بزنند.

بنگاه خبری آلمان به تاریخ ۱ / ۶ / ۲۰۰۰ به استناد خبر های نشر شده از مسکو و پشاور، خبری را با عنوان درشت "ازبیکستان، اتهام نقض حریم هوایی افغانستان را رد می کند" به نشر سپرد (برگردان): "مسکو / پشاور (dpd) تاریخ ۱ / ۶ / ۲۰۰۰: ازبیکستان به روز پنجشنبه این اتهام ملیشه های طالبان افغانستان را رد کرد که هواپیما های جنگی آن کشور، چندین بار حریم هوایی افغانستان را نقض کرده است.

نظر به آگاهی دهی آژانس خبر رسانی روسیه (Itar Tass)، وزیر خارجه ازبیکستان، در تاشکند چنین گفته است: این تهمت نهادن ها برای فریب دادن ذهنیت جامعه ی بین المللی است.

بر عکس طالبان گفته اند: به روز سه شنبه و چهار شنبه هواپیما های جنگی ازبیکستان سه بار به حریم هوایی افغانستان داخل شدند و بر فراز شهر حیرتان پرواز کردند. این گفته را آژانس خبر رسانی افغانستان (AIP) وابسته به طالبان که مقر آن در پاکستان است، به آگاهی رسانید. طالبان در یک نامه به نماینده سازمان ملل متحد در اسلام آباد، ازبیکستان را تهدید کردند که اقدام های سخت تری را در پیش خواهند گرفت.

روسیه که متحد نظامی ازبیکستان است، در روز های گذشته چندین بار تهدید کرد که بر پایگاه های تربیه دهشت افکنان در افغانستان حمله می کند. مسکو طالبان را متهم دانست که بنیادگرایان اسلامی را آموزش می دهند و از آنان پشتیبانی می کنند، از جمله از شورشیان جمهوری چین. ملا عمر این اتهام ها را رد کرده است."

تا حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، روابط میان دولت ازبیکستان و گروه طالبان به گونه ی جنگ و گریز لفظی، تیره و تار باقی ماند؛ لیکن پس از آن، ازبیکستان شریک بسیار به درد بخور آمریکا در سرنگونی امارت طالبان در افغانستان، بویژه در شمال شمرده شد و نقش پر اهمیتی را در این راستا بازی کرد. راه های مرزی و بندرگاه ها میان افغانستان و ازبیکستان برای رسانیدن کمک های انسانی به مردم و تسلیم دهی یاری های نظامی به جبهه ی پایداری ضد طالبان، دوباره باز شد، همچنان پایگاه هوایی Kakaida در ترمذ در اختیار آمریکایی ها گذاشته شد و هواپیما های جنگی آمریکا برای نابود کردن پایگاه های نظامی طالبان - بمباران خط های جنگی و پایگاه های تجمع دهشت افکنان بین المللی از فرودگاه نظامی Karschi ازبیکستان استفاده کردند.

در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۵ / ۱۱ / ۲۰۰۱ در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان "ازبیکستان مرز ها را برای رسانیدن کمک ها گشود" آمده است (برگردان):

"کشتی رانی از راه دریای آمو به افغانستان

سازمان ملل متحد دهلیز جدید رسانیدن کمک ها را به افغانستان باز کرد. این دهلیز از ازبیکستان از راه دریای آمو به افغانستان وصل می شود. چند سال مرز ها میان افغانستان - ازبیکستان بسته بود. برای رسانیدن کمک به مردم گرسنه در شمال افغانستان، راه جدید می تواند اهمیت بزرگی داشته باشد.  
A.R.Termes - ۲۰۰۱ / ۱۱ / ۱۴

به روز چهارشنبه، پس از سه سال، ازبیکستان نخستین بار مرز خود را با افغانستان

باز کرد تا تحویل دهی کمک ها به شمال افغانستان ممکن شود. نخستین کشتی چارتر شده ی ملل متحد پس از چاشت امروز بندر ترمذ را ترک گفت تا با پیمودن ۱۸ کیلومتر مسافه کمک ها را از راه دریای آمو به بندر حیرتان برساند. این کشتی باربری آزمایشی ملل متحد، مقدار ۵۰ تن آرد گندم، لباس های زمستانی، پاپوش و بوتل های آب آشامیدنی را به افغانستان می رساند.

بر بنیاد گفته ی Richard Conray هماهنگ کننده ی کمک های ملل متحد در ازبیکستان، این کمک ها برای نادر ترین مردم در شمال افغانستان ویژه شده است که از پیامد جنگ ها و خشکسالی های دوامدار ناگزیر به ترک روستا های خود شده اند. ملل متحد تخمین می زند که همین اکنون ۳,۴ میلیون انسان، نیمی از جمعیت شمال افغانستان برای زنده ماندن، وابسته به کمک ها از بیرون هستند. نیم میلیون انسان دیگر پا به آواره شدن نهاده اند. با سپاس از گشایش دهلیز جدید رسانیدن کمک ها، این امیدواری وجود دارد که در هفته های آینده کمک های بیشتر روان شده بتواند. در صورتی که این راه جدید باز باشد، ترمذ به زودی در نزد ملل متحد یک نقش کلیدی را در تامین مردم افغانستان با مواد کمکی بازی خواهد کرد...."

همان گونه که رخداد یازدهم سپتامبر، جهان را تکان داد و در سیاست های منطقه ای و جهانی نظام سرمایه داری، رده بندی های جدیدی را به وجود آورد، به همین اندازه به برخی کشور ها زمینه ی آن را فراهم کرد تا در سیاست گذاری های پس از این رویداد، جایگاه مهمی داشته باشند.

چون در آن روز ها سیاست های بین المللی در چرخه ی رخداد ها در افغانستان می چرخید و اتحاد بین المللی مبارزه با دهشت افگنی جهانی پیرامون آن شکل گرفت؛ بنابر آن همسایه های افغانستان نیز هر کدام در تلاش به دست آوردن اعتبار بیشتر و داشتن نقش بهتر شدند که ازبیکستان توانست از این پیشامد ها، زیادتز از دیگران سود ببرد.

در پیوند به خوش قسمتی ازبیکستان، در بخشی از نوشته ی Erich Follath در مجله ی هفتگی Spiegel شماره (۱) سال ۲۰۰۲، آمده است (برگردان):

" پس از حمله های یازدهم سپتامبر، ازبیکستان برنده نخست جنگ شمرده می شود. Colin Powell وزیر خارجه آمریکا در آغاز ماه دسامبر در دیدار از ازبیکستان، کریموف را (خیلی مهم) دانست و وی را به واشنگتن دعوت کرد. این کشور با داشتن ۲۵ میلیون نفوس در آسیای میانه، کلیه امکان ها را دارد که به یک قدرت منطقه ای بدل شود و این کار به بهای نادیده گرفتن کشور همسایه قزاقستان که بزرگتر از ازبیکستان است، به دست می آید...."

همین اکنون نام هیچ جمهوری دیگر به مانند نام ازبیکستان با ناز و نزاکت ورد زبان ها نیست. کنون تاشکند باید در کنار دریافت پول هنگفت حق استفاده از پایگاه های هوایی، کمک های اقتصادی آمریکا را به اندازه ی یکصد میلیون دالر به دست آورد. افزون بر این نیرو های ارتش ازبیکستان صاحب جنگ ابزار های کمکی آمریکا نیز می شود. ایالات متحده آمریکا در ماه اکتوبر بدون ارائه دللی، نام ازبیکستان را از لیست کشور هایی که در آنها آزادی های مذهبی و اجرای مراسم دینی زیر تهدید قرار دارد، بیرون کشید...."

بدین گونه ازبیکستان توانست که از کلیه رویداد های پیش آمده در افغانستان پس از سال ۱۹۹۲، در همه برنامه هایی که دنیای غرب برای آسیای میانه و جنوب آسیا پی ریزی کرده بود، جایی دست و پا کند و سودی را نصیب شود و بعد از یازدهم سپتامبر به عنوان یکی از راه های مهم کمک رسانی برای نیرو های جهانی در افغانستان کسب اهمیت کند.

ترکمنستان همسایه ی هم مرز در شمال غرب افغانستان، که در دسامبر ۱۹۹۱ از اتحاد جماهیر شوروی جدا شد، برنامه ی اساسی سیاست خارجی خود را بیطرفی مثبت نام گذاشت تا در روابط سیاسی با کشور های جهان، بویژه با همسایه ها، بر بنیاد تحکیم آزادی و ثبات سیاست داخلی، به پیش رود. سفر مراد نیازوف رییس جمهوری ترکمنستان بسیار هوشمندانه، در سیاست های آنوقت در آسیای میانه، راه یی را برگزید که از رویداد های پس از اپریل ۱۹۹۲ در افغانستان، فاصله بگیرد تا به هدف های اقتصادی جمهوری آزاد در آینده زیان نرسد. از سوی دیگر افراط گرایی مذهبی و بنیادگرایی دینی در ترکمنستان رخنه نکرده بود و هم کدام سازمان و یا حزب سیاسی با گرایش های تند روانه و تعصب آمیز دینی و مذهبی که با سیاست های دولت در رویارویی قرار گیرد موجود نبود؛ از این رو در سنجش با دیگر دولت های آسیای میانه در درگیری های داخلی در افغانستان نقش بارزی نداشت. لیکن از خاطر این که مبدا افکار و باور های بنیادگرایانه ی اسلامی از افغانستان به ترکمنستان راه خلاص کند و هرج و مرج سیاسی و اجتماعی را به بار آورد، همیشه نگران بود.



از سوی دیگر مافیای قاچاق و خرید مواد مخدر در مرز های هر دو کشور فعال بودند و قوای سرحدی ترکمنستان هیروئین و چرس قاچاقی از افغانستان را کشف و ضبط می کرد؛ ولی در زمان طالبان به سبب پالیسی مصالحه طلبی حکومت با این گروه، ترکمنستان یکی از راه های عمده ی قاچاق مواد مخدر فرآورده در افغانستان، بود.

ترکمنستان افزون بر راه های مرزی، از راه بندرگاه های بازرگانی قره تپه (تورغوندی) در هرات و آقینه در فاریاب با افغانستان وصل می شود؛ بنابراین زمینه های خوب برقراری رابطه های محکم و دوامدار بازرگانی میان دو کشور وجود داشت و دارد؛ لیکن سفر مراد نیازوف نسبت به افغانستان بیشتر به تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی با ایران و ترکیه اهمیت می داد.

پس از دسامبر ۱۹۹۱، ترکمنستان از نگر اقتصادی تا اندازه ی زیادی وابسته به فدراتیف روسیه بود، از این سبب "ترکمن باشی" در پی آن شد که راه های رهایی از این وابستگی را در یابد. دشواری های اقتصادی در ترکمنستان، شاید یکی از دلایلی بوده باشد که نیازوف خواست در آغاز سیاست بیطرفی را در منطقه دنبال کند و خود را از پیوستن به دسته بندی های نظامی و اقتصادی میان جمهوری های آزاد مشترک منافع، دور نگهدارد و از جناح های درگیر در افغانستان جانبداری و پشتیبانی نکند.

ولی ترکمنستان با داشتن چشمه های زیرزمینی نفت و گاز این آرزو را در سر می پروراند که با بیرون آوردن و فروش آنها در بازار های جهانی به رونق اقتصادی و پایداری سیاسی دست یابد. بنابراین برنامه این بود که لوله های بردن نفت و گاز ترکمنستان از راه آسیای میانه و قلمرو افغانستان به جنوب آسیا، کشیده شود؛ از این رو پایان جنگ و برقراری صلح و ثبات در افغانستان را به سود خود می دانست. شرکت های بزرگ نفتی تنها در وضعیت آرام آمده بودند که به بهره برداری از نفت و گاز ترکمنستان بپردازند، با آن هم در این برنامه ی سودآور چندین ملیون دلاری، شرکت نفتی بریداس ارجنتاین و شرکت نفتی یونیکال از کلفورنیای ایالات متحده و شریک آن شرکت نفتی دلتای عربستان سعودی به میدان آمدند و همچشمی کردند.

در سال ۱۹۹۴ شرکت بریداس امتیاز لوله کشی بردن گاز ترکمنستان را به سوی پاکستان و هندوستان با گذر از خاک افغانستان، گرفت. در سال ۱۹۹۵ پاکستان و ترکمنستان یادداشت تفاهمی را دستینه کردند که بر بنیاد آن بریداس حق بررسی آغازین پیرنگ لوله کشی گاز را از راه های افغانستان به دست آورد؛ ولی سفر مراد نیازوف به زودی خواهان باز نگری در قرارداد به دلیل اینکه به زیان ترکمنستان است، شد و برخی کارمندان فنی کمپنی را که سرگرم برمه کاری بودند، از آنجا بیرون کرد، آنان پس از این واکنش، به افغانستان آمدند و با ماموران عالیرتبه وزارت خارجه دیدار کردند.

در اصل کمپنی یونیکال با نیازوف تماس برقرار کرده بود تا شرکت بریداس را به زانو در آورد و خودش صاحب کار بیرون آوردن و بردن نفت و گاز ترکمنستان شود. از همین سبب بود که رهبری شرکت بریداس با کارمندان دولت اسلامی افغانستان در کابل و با طالبان در کندهار تماس گرفتند تا از این شکست نجات یابند.

به هر حال، دولت ترکمنستان تلاش کرد تا از همچشمی شدید میان شرکت های نفتی به سود خود بهره برداری کند و هم زمامداران را در افغانستان، خرسند نگهدارد. همین گونه ترکمنستان تا سال ۱۹۹۵ هم اسماعیل خان امیر حوزه ی غرب و یک پایه اساسی دولت اسلامی افغانستان را کمک کرد و کنسولگری های خود را در شهر هرات و در مزارشریف باز نگهداشته بود و هم با طالبان روابط بسیار نزدیک داشت و به این گروه کمک می رسانید.

هنگامی که طالبان بر هرات حاکم شدند، در می ۱۹۹۷ قرارداد لوله کشی بردن گاز میان شرکت یونیکال - پاکستان - ترکمنستان، در عشق آباد دستینه شد، که باید از آغاز سال ۱۹۹۹ کار ساختمان راه اندازی می شد. در همین وقت بود که آی اس آی به آمریکایی ها و دولت ترکمنستان اطمینان داد که طالبان به زودی شهر مزارشریف پایگاه سیاسی جبهه ی پایداری ضد طالبان را اشغال می کنند. هدف حکومت پاکستان در آرزومند کردن شرکت یونیکال برای آغاز کار لوله کشی، این بود که پشتیبانی همه جانبه ی آمریکا به دست آید و به نظام طالبانی رسمیت داده شود.

به همین گونه حکومت بی نظیر بوتو وضعیت را طوری آماده کرد که روابط نیک میان شرکت بریداس و طالبان برقرار شود. در سال ۱۹۹۷ رییس این شرکت به افغانستان آمد و در کابل و کندهار با رهبران این گروه دیدار کرد و از طالبان خواست که یک هیأت را به ارجنتاین بفرستند تا از شرکت بریاس دیدن کند. همچنان نمایندگان این شرکت با جنرال عبدالرشید دوستم دیدار کردند و قراردادی را به امضا رسانیدند؛ زیرا لوله ها از شهرستان بالا مرغاب عبور داده می شد و تامین امنیت آنها مهم بود.

ولی شرکت یونیکال زرننگ تر از بریداس بود؛ زیرا شماری از شهروندان افغانستان را که از سال های زیادی در آمریکا زندگی می کردند و یک پارچه آمریکایی بودند، برای انجام کار ها گمارید



که سرشناس ترین آنان زلمی خلیلزاد بود. کارمندان دفتر داری و تخنیک شرکت یونیکال اجازه یافتند که دفتر های خود را در کندهار و کابل بگشایند.

به تاریخ ۲۳ جولای ۱۹۹۷ قرارداد لوله کشی بردن گاز از دولت آباد ترکمنستان با گذر دادن از کندهار و امتداد آن تا کویت و ملتان پاکستان و دهلی نو، میان دولت های ترکمنستان و پاکستان و شرکت های نفتی یونیکال و دلنا، در اسلام آباد به امضا رسید.

در پیرنگ پیشنهادی شرکت بریداس لوله کشی به درازای ۱۳۲۰ کیلومتر از ترکمنستان تا بلوچستان پاکستان در نظر گرفته شده بود؛ لیکن یونیکال و دلنا فاصله ۱۵۰۰ کیلومتر را برنامه ریزی کرده بودند که نه تنها لوله کشی بردن گاز را در بر می گرفت؛ بلکه لوله کشی نفت را از آسیای میانه تا بحر هند نیز در خود گنجانیده بود.

به سبب همین برنامه های اقتصادی سودآور بود که ترکمنستان کوشش می کرد تا در افغانستان یک صلح نسبی برقرار شود. برای به کرسی نشاندن این هدف در پی آن شد تا زمینه های گفت و گو و تفاهم را میان طرف های درگیر فراهم کند. چنانچه بر بنیاد برنامه های سازمان ملل متحد، به تاریخ ۱۱ مارچ ۱۹۹۹ نشست مشترک طالبان و مخالفان آنان را برای پیشبرد گفت و گو های صلح و پایان دادند به جنگ و مخالفت ها، در عشق آباد میزبانی کرد؛ لیکن کدام سودی را از پی نداشت؛ زیرا رهبر طالبان به دوام آن نقطه ی پایان گذاشت.

به این گونه، رنج و درد و آزار مردم را در شمال افغانستان، از جمله در مرز ها با ترکمنستان پایانی نبود و طالبان بی فرهنگ به خاطر تحکیم هر چه بیشتر حاکمیت خود از هر ابزار برای سرکوبگری استفاده می کردند و به جابجایی دهشت افکنان بین المللی در پایگاه های نظامی و در جبهه های جنگ در شمال، ادامه می دادند که سبب نگرانی جمهوری های آسیای میانه می شد و آنها بیشتر از دیگران به خطر این کار پی برده بودند؛ بنابراین دولت ها بر آن شدند تا پیرامون برنامه ی تشکیل نیروی مشترک تعرضی که در گذشته پی ریزی شده بود، بار دیگر فکر کنند، تنها از بیکستان و ترکمنستان از آن دوری گزینند.

در پیوند به این موضوع، Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۶ / ۵ / ۲۰۰۱ در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان "مسکو و متحدان، گردان های نظامی بر ضد طالبان تشکیل می در روزنامه دهند" آمده است (برگردان):

ایروان- ۲۵ / ۵ / (dpd) : "روسیه و متحدان در آسیای میانه به تشکیل گردان های هجومی ۲۰۰۱ مشترک بر ضد تجاوز حکومت اسلامی طالبان افغانستان از آن سوی سرحد، رأی مثبت دادند. تشکیل یک

چنین نیروی نظامی برای جمهوری های شوروی در آسیای میانه در مرز های جنوبی، یک نیاز است. این سخن را ایگور ایوانوف وزیر خارجه روسیه بروز جمعه در یک نشست وزیران کشور های آزاد مشترک منافع در پایتخت ارمنستان شهر ایروان بزبان راند و ولادیمیر پوتین رییس جمهوری جمهوری روسیه از این گفته وزیر خارجه پشتیبانی کرد.

پیوند مردم افغانستان با همسایه شمال شرقی کشور - جمهوری خلق چین، پیشینه ی بیش از دو هزار سال دارد جاده ی ابریشم که از راه بلخ به سوی چین کشیده شده بود، این رابطه ی تاریخی را باز گویی می کند.

سفرنامه های جهان گردان چینی که در روزگاران پیشین از سرزمین (آریانای کهن و خراسان دیروز) دیدن کرده بودند و کنون در بایگانی های رسمی چین موجود است، درباره ی این پیوند ها سخن های بسیار دارند. برخی تاریخ نگاران این رابطه را به سده ی هفتم عیسایی گره می زنند که یکی از رجال برجسته چین به نام "سوان ژنک" از بامیان دیدن کرده بود.

ولی روابط نوین چین با افغانستان بر می گردد به سال ۱۹۲۲ که افغانستان تازه از زیر ستم استعمار کهن بریتانیا، رهایی یافته بود؛ لیکن پس از آن تا سال ۱۹۵۵ رابطه های سیاسی، بازرگانی، همکاری های اقتصادی و فرهنگی کمرنگ تر شده رفت.

افغانستان در سال ۱۹۵۵ جمهوری نو بنیاد خلق چین را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۵۷ چوئن لای نخست وزیر آن کشور از افغانستان دیدار رسمی بعمل آورد و پیرامون تحکیم روابط دو جانبه، با پادشاه و صدر اعظم گفت و گو کرد که در نتیجه پیرنگ یک قرارداد مرزی ریخته شد و در نوامبر ۱۹۶۳ معاهده مرزی تنگی و اخان به درازای ۱۰۰ کیلومتر به امضا رسید.

مرز مشترک بین چین و افغانستان بسیار کوتاه است و به سبب بلندی گذرگاه ها از سطح بحر، راه ها همیشه پوشیده از برف بوده و خیلی دشوار گذر است؛ لیکن چین با جمهوری های آسیای میانه به

در ازای ۳۳۰۰ کیلومتر مرز های مشترک دارد که بیشتر آن با قزاقستان، قرغزستان و تاجیکستان کشیده شده است.

در دهه ی هشتاد عیسایی در زمان جنگ سرد، چین دشمن سرسخت جمهوری دموکراتیک افغانستان بود و موضع گیری غیر دوستانه داشت و از مخالفان دولت افغانستان پشتیبانی سیاسی و نظامی می کرد و کمک های وافر، از جمله ابزار جنگی در اختیار آنان می گذاشت. در این زمان دولت چین به هدف از پا در آوردن جمهوری دموکراتیک افغانستان، همدست - هم پیمان - هم فکر و همصدا با ایالات متحده آمریکا، پاکستان، عربستان سعودی، ایران، انگلستان، اسرائیل و کلیه نیرو های ارتجاعی و امپریالیستی جهان شده بود که چند و چون آن در کتاب " تلک خرس " به روشنی بازتاب یافته است. سیاست های چین در برابر افغانستان در دهه ی هشتاد با سیاست های آمریکا و در کل جهان غرب و در هماهنگی با حکومت پاکستان دنبال می شد که زیان فراوانی را به مردم افغانستان رسانید. در کتاب " جنگ در افغانستان " آمده است:

مجله کانادایی (ماکلینس ماگازین) در نوشتاری درباره دست اندازای بیگانگان در امور افغانستان " گزارش داد که ماموران خدمات آمریکایی در مبارزه با مواد مخدر با نمایندگان چین در پاکستان در نزدیکی مرز افغانستان برخوردند. در آغاز آن ها می پنداشتند که با بازرگانان مواد مخدر از هنگکنگ [هان کانگ] روبرو اند که شیره تریاک می خردند، مگر بعد ها دانستند که تصادفی یکی از راز های نهانی را کشف نموده اند. آنها با حسادت از حکومت پاکستان همانا در مورد حضور افسران و مربیان چینی در خاک پاکستان خواهان اطلاعات گردیدند.

در ماه مارس - آوریل ۱۹۷۹ فرمانده نیروی هوایی چین از پاکستان بازدید کرد و با مقامات نظامی پاکستان مسایل هم آهنگی عملیات خرابکارانه بر ضد افغانستان و امکانات ارائه کمک در این زمینه به پاکستان را بررسی نمود " کرسچن سیانس مانیفور " نوشت که مقصد دیدار بریژنسکی همکار رییس جمهور در مسایل امنیت ملی از پاکستان و " تحکیم ائتلاف نظامی " میان چین و پاکستان بود. " نیویورک دیلی نیوز " خاطر نشان کرد که مقصد این چنین بازدید ها - افزایش یاری های نظامی به شورشیان افغان [افغانستانی] از طریق چین است. شایان یادآوری است که بخشی از خاک افغانستان در کتاب " تاریخ فشرده چین معاصر " که در سال ۱۹۵۳ نوشته شده است، به عنوان "زمین های از دست رفته چین " یادآوری گردیده است.

همانا در بخش خاوری " کریدور (دالان) و اخان " که به مرز چین منتهی می گردد، بود که گروه های زیر فرمان رحمانقل زمیندار بزرگ پامیر که شمار آنها به ۵۰۰ نفر می رسید، آغاز به تکاپو کردند. آنها یونینفرم مرزبانان چین را پوشیده و با تفنگ های ساخت چین مسلح بودند. نمایندگان پکن رحمانقل را تشویق می کردند تا " استقلال " خود را اعلام نماید. رحمانقل سرزمین گسترده بی را زیر کنترل داشت. در سال ۱۹۸۷ یک گروه بزرگ دیگر که با جنگ افزار های ساخت چین مجهز بودند، در استان بدخشان در تکاپو بود.

مرکز استخبارتی چین در سین زیان (کاشغر) گروه های " پارتیزان " افغان [افغانستانی] را پرورش داده و به پاکستان می فرستاد که از آنجا به قلمرو افغانستان می آمدند.

طبق یک گزارش دیگر: خبرگزاری ژاپنی کیودو و تسوسین... هزاران نفری که به یاری کارشناسان چینی برای پیشبرد جنگ های پارتیزانی آموزش دیده بودند، به نواحی مرزی برای پیشبرد عملیات صاعقه آسا بر ضد سپاهیان مرزبانی افغان [افغانستان] که از مرز میان افغانستان و پاکستان پاسداری می کردند و همچنان برای حمایت از شورشیان افغان [افغانستان] فرستاده شدند. " ؛

"در ماه مه ۱۹۷۷ بژیژنسکی با دین سیاوپین نخست وزیر چین دیدار و با وی در زمینه " امنیت با همی " به تفاهم رسید. در برخی از اسناد آماده شده در آن هنگام کلمه " افغانستان " به چشم می خورد. پس از گریز شاه از ایران، کارتر خود نیز به منظور توافق رسیدن روی مسایل " امنیت با همی " به این روند پیوست. " تا کمیسیون سنا " را از برنامه ها آگاه ساختند، هارولد براون وزیر دفاع آمریکا به چین سفر کرد. بخش محرم برنامه بازدید او اساساً مسأله افغانستان بود. چین توافق کرد به هواپیما های پر از اسلحه اجازه بدهد تا از فراز خاک آن کشور بگذرند. چینی ها اظهار آمادگی کردند موشک های سام - ۷ و نارنجک انداز های دستی ضد تانک نوع آر.پ.گ را در دسترس چریک ها بگذارند. چینی ها همچنان تعهد سپردند که هر گاه مرز میان افغانستان و پاکستان بسته شود، وظیفه رسانیدن اسلحه به درون افغانستان را به دوش می گیرند. آنها به هواپیما ها اجازه می دهند در فرودگاه های چین فرود آمده و بار های خود را پایین کنند. آنگاه چین سلاح های یاد شده را از راه گذرگاه های سخت گذر مرز خود با افغانستان به درون آن کشور خواهد فرستاد. " ( کتاب: " جنگ در افغانستان "، تألیف: گروهی

از دانشمندان انستیتوی تاریخ نظامی فدراسیون روسیه، ترجمه: عزیز آریانفر، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: چاپ دوم - ۲۰۰۳م، صص ۱۸۶-۱۸۸ و ۱۹۴-۱۹۳).

ولی در دهه ی نود عیسایی در اوج جنگ های میان گروهی، چین بسیار کوشید که بیشتر متوجه ثبات و امنیت در مرز خود با افغانستان باشد. بی نظمی و هرج و مرج سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و سختی جنگ ها در افغانستان، سبب نگرانی زمامداران در چین می شد و از رخداد ها در سرحد غربی خود تشویش داشتند که مبادا دهشت افگنی و افراط گرایی مذهبی به منطقه ی خودمختار ایغور نشین سین کیانگ رخنه کند و بی ثباتی و بر هم زدن امنیت را در آنجا به بار آورد.

با وجود این که دولت چین از دهه ی هشتاد عیسایی با گروه های جهادی افغانستان پیوند های گسترده داشت و آنها از کمک های این کشور برخوردار بودند، با آن هم دهشت افگان افغانستانی - پاکستانی و عربی در دهه ی نود از راه افغانستان با جنبش اسلامی ترکستان شرقی در سین کیانگ رابطه برقرار کردند تا در آنجا بی ثباتی و دشواری های امنیتی را به وجود آورند و منطقه را نا آرام کنند؛ بنابراین سیاستمداران چینی نگران آن بودند که می تواند این خطر به شهر های دیگر راه پیدا کند.

در نیمه نخست دهه ی نود عیسایی، کلیه تلاش های چینیایی ها این بود که از گرایش های جدایی طلبانه در استان سین کیانگ جلوگیری کنند که از سرچشمه ی برنامه های برخی حزب های افراطی و بنیادگرای اسلامی آب می خورد. همچنان برنامه های اقتصادی کلانی در منطقه در پیش رو بود، لوله کشی بردن نفت و گاز جمهوری های آسیای میانه پی ریزی شده بود و چین کوشش می کرد که در این بخش ها انباز شود و از آن ها سودی ببرد.

همین که طالبان و پاکستانی ها کابل را اشغال کردند و به تحکیم حاکمیت خود پرداختند، چشمه های امنیتی چین آگاهی یافتند که طالبان جنگجویان خود را به پشتیبانی از ایغور ها به ایالت سین کیانگ گسیل کرده اند؛ از این رو دولت چین در آغاز کار از طالبان فاصله گرفت و رابطه ی خود را با افغانستان بند کرد. ولی از این که برنامه ی بردن نفت و گاز قزاقستان به چین، سردست بود و در مورد لوله کشی نفت و گاز از بیکستان نیز گفت و گو روان بود؛ بنابراین حکومت چین به کمک پاکستان با رهبر طالبان تماس گرفت و با این گروه رابطه برقرار کرد و موفق شد که جلو رخنه کردن و تأثیر گذاری طالبان و سازمان القاعده را در سین کیانگ بگیرد و با گذشت مدتی، پیوند ها میان دولت چین و طالبان دوستانه شد.

پیرامون بهبود روابط طالبان با چین، رادیو صدای آلمان به تاریخ ۳ / ۲ / ۱۹۹۹ بر بنیاد خبر صدای شریعت طالبان (۳۱ / ۱ / ۱۹۹۹) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

چین خواهان برقراری روابط، به گونه پیشین با افغانستان است - جمهوری خلق چین کوچک ترین " مشکلی با امارت اسلامی افغانستان ندارد و می خواهد رابطه ی گذشته ی خود را با افغانستان کشور همسایه، دوباره برقرار کند. این خبر را رییس دفتر آسیا در وزارت خارجه چین در دیدار با معاون وزیر خارجه طالبان، مولوی عبدالرحمان واعظ به آگاهی رسانید.

هیأت چینی انگیزه سفر خود را برقراری تماس ها و همکاری دو جانبه میان افغانستان و چین وانمود کرد. سیاست چین، سیاست عدم مداخله در امور دیگران است و آرزومند آن است که هر چه زودتر در کشور همسایه جنگ پایان یابد.

در این دیدار، معاون وزیر خارجه امارت اسلامی افغانستان از بازدید هیأت چینی خرسندی نشان داد و از پیوند های تاریخی میان افغانستان و جمهوری خلق چین یادآوری کرد. وی افزود که جمهوری توده ای خلق چین در زمان جهاد بر ضد روس ها، به مردم افغانستان کمک فراوان کرده و از اصل آزادی افغانستان در جامعه بین المللی پشتیبانی بعمل آورده بود. در وضعیت کنونی، افغانستان از چین کشور همسایه خود انتظار دارد که در بازسازی و پایان کار ساختمان دستگاه های صنعتی که در گذشته چینیایی ها کار آنها را بنا نهاده بودند، همکاری و کمک کند و برای رونق گرفتن بازرگانی راه های ارتباط هوایی و زمینی باز شود...."

با وجود این نزدیکی میان چین و گروه طالبان، چین از قاچاق و سرازیر شدن مواد مخدر از افغانستان به آنجا، رنج می برد و با این مشکل از آغاز حکومت اسلام گرایان دست به گریبان بود. ولی پس از بر اندازی حکومت طالبان، دیدگاه ها و رویکرد های چین در برابر افغانستان و کشور های منطقه، بیشتر خصلت اقتصادی به خود گرفت.

چگونگی رابطه ی افغانستان با همسایه غربی (ایران امروزی) در یک روند تاریخی با پیشینه ی هزار ها سال می تواند به درستی بررسی شود. هر دو کشور در یک حوزه ی تمدنی و فرهنگی مشترک

دارای ریشه های کهن و تاریخی قرار دارند که بر بنیاد پیوند های نژادی، زبانی، ادبی، فرهنگی، دینی و داشته های ماندگار تاریخی مشترک، شکل گرفته است.

تاریخ گواهی می دهد که از گذشته های دور، همچنان پس از استیلای عرب و تاخت و تاز غارتگران دیگر؛ در آریانای کهن و خراسان باستان و در خراسان پس از اسلام، سرنوشت مردم هر دو سرزمین (افغانستان و ایران) با هم محکم گره خورده بود و بر بنیاد همین ویژگی ها بود که روابط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی و بازرگانی و ترانزیتی بین دولت ها، ژرف و پهنای گسترده پیدا کرد. ولی از زمان پایه گذاری و آغاز به فعالیت کمپنی هند شرقی در سال ۱۶۰۰م و در سده های هجدهم و نوزدهم و دهه های نخست سده بیستم همچشمی های استعمار گرایانه روس و انگلیس بر سر منافع سیاسی و اقتصادی، روابط بین افغانستان و ایران دچار دشواری ها شد و فراز و فرود های زیادی را پیمود.

ایران در سال های نخست سده ی نوزدهم با روسیه عهد نامه ی گلستان و در ۲۲ / ۲ / ۱۸۲۸ عهدنامه ی ترکمن چای را بست که بر بنیاد آنها روسیه دست باز پیدا کرد تا در امور داخلی آن کشور مداخله کند. " انگلستان نیز با امضای عهدنامه مورخ ۱۸۵۷ پاریس، قسمت اعظم زمین های از دست رفته خود را بازیافته و مسأله هرات نیز فیصله یافته بود. " ( کتاب: " رقابت های روس و انگلیس "، تألیف: پیوکارلوتر نزنو، ترجمه: عباس آذرین، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: ۱۳۸۳ خ، ص ۱۳۷). در پیمان پاریس ( بین ایران و انگلستان) تأکید شده بود که بریتانیا در روابط میان ایران و افغانستان (البته در آن وقت، هر دو کشور نام دیگری داشتند) حق میانجیگری و دادن رأی نهانی را دارد. این عهدنامه در مورد حقایق رودخانه هیرمند، سبب پیدایی مشکل های مهم سیاسی - اجتماعی و زیست محیطی شد. با وجود این که سران دو کشور در سال های ۱۳۰۷ خ (۱۹۲۸م) و ۱۳۲۷ خ (۱۹۴۸م) در این رابطه به گفت و گو نشستند؛ لیکن به نتیجه ی پذیرفتنی برای هر دو طرف، نرسیدند.

ولی افغانستان پس از رهایی از اسارت استعمار کهن انگلیس، روابط سیاسی بهتری را با ایران برقرار کرد. در سال ۱۹۲۰ هیأت افغانستان با پیشنهاد های روشن ( آغاز گفت و گو های دوستانه، تعیین سفیران دو کشور، گشودن کنسولگری در شهر مشهد، برقراری رابطه ی بازرگانی و پستی) به ایران رفت و پس از صحبت ها و دیدار ها، معاهده ی دوستی سال ۱۹۲۱ بیرون آمد که از پی آن در سال ۱۹۲۶ عهدنامه ی دوستی دیگری با تأیید معاهده ی گذشته به امضا رسید.

" به تاریخ ۱ / ۴ / ۱۳۰۰ خ به اساس معاهده مودت که توسط عبدالعزیز خان سفیر کبیر و نماینده فوق العاده افغانستان در تهران و مجدالملک نماینده دولت ایران امضا شد، نمایندگی های سیاسی دو کشور در تهران و کابل افتتاح گردید. قرارداد و دادیه و تأمینیه ۱۳۰۶ اصول روابط ذات البینی دو کشور را به ویژه در موضوعات بین المللی تثبیت کرد. افغانستان و ایران، دارای سرحدات طولانی ( حدود ۹۲۵ کیلومتر ) می باشد به طور مختصر باید یادآور شد که در مجموع به اساس چهار حکمیت:

گول سمت ۱۸۷۲، ماکلین ۱۸۹۱، مک ماهون از ۱۹۰۳ الی ۱۹۰۵ و تثبیت ۹۰ میله مرزی از کوه ملک سیاه تا سیاه کوه به طول ۴۷۵ کیلومتر و فخرالدین آلتای ۱۹۳۵ سرحدات افغانستان با کشور ایران به طول مجموعی ۹۲۵ کیلومتر خشکه و آبی تعیین شده است. " ( برگرفته از مقاله ی: " جایگاه ایران در سیاست خارجی افغانستان "، تارنمای شورای راهبردی روابط خارجی " www.Scfr.ir ).

بدین گونه دیده می شود که افغانستان و ایران با هم اختلاف ارضی ندارند، تنها مشکل بخش بندی اندازه ی آب رودخانه هیرمند گاه گاهی به وجود می آید. در مورد استفاده از آب رودخانه هیرمند از سوی ایران، در سال ۱۹۳۹ حکومت افغانستان و حکومت رضا شاه پهلوی توافقنامه ای را امضا کردند؛ لیکن شورای ملی افغانستان آن را نپذیرفت و تصویب نکرد.

" در سال ۱۹۴۸، تلاش دیگری برای حل اختلاف در واشنگتن به عمل آمد. بر اساس پیشنهاد آمریکایی ها، کمیسیون سه نفره ای از سوی ایران و افغانستان انتخاب شد تا به بررسی موضوع و ارائه توصیه های لازم بپردازد. در فوریه ۱۹۵۱، کمیسیون دلتای رود هیرمند گزارش خود را تسلیم کرد. بر اساس این توصیه ها، سهم ایران از آب هلمند ۲۲ متر مکعب تعیین شد. ایران این پیشنهاد را رد و تقاضای سهم آب بیشتری کرد. روند طولانی مذاکره طی شد. اسدالله علم وزیر دربار شاه ایران در خاطرات خود نوشته است که افغان ها [ افغانستانی ها ] اعلام آمادگی کردند که در صورتی که ایران دسترسی افغانستان به بندر های چابهار و بندر عباس را بهبود بخشد و در کمک های توسعه این کشور مشارکت کند، آب بیشتری در اختیار ایران بگذارند.

چهار سال بعد در سال ۱۹۷۳ [ ۱۳ / ۳ / ۱۹۷۳ - ۲۳ / ۱۲ / ۱۳۵۱ خ ] امیر عباس هویدا نخست وزیر ایران و موسی شفیق نخست وزیر افغانستان قراردادی را امضا کردند که بر اساس آن جریان آب افغانستان

به ایران ۲۲ متر مکعب در ثانیه و برای ایران امکان خرید میزان اضافی ۴ متر مکعب در ثانیه در " سال های نورمال آبی" تعیین شد. در عوض ایران موافقت کرد که بندر های چابهار و بندر عباس بدون قید و شرط در اختیار افغانستان قرار بگیرد. اما این قرارداد هم در پی تحولات سیاسی دو کشور، از جمله کودتای ۱۹۷۳ افغانستان، انقلاب ۱۹۷۹ ایران، اشغال افغانستان توسط شوروی سابق در همان سال و روی کار آمدن طالبان در سال ۱۹۹۵ [در ۱۹۹۴ در کندهار و اشغال کابل در اکتوبر ۱۹۹۶]، نه تصویب شد و نه به اجرا در آمد. ( برگرفته از مقاله ی: " اختلاف ایران و افغانستان بر سر آب بالا می گیرد"، نوشته: فاطمه امان، [www.atlanticcouncil.org](http://www.atlanticcouncil.org)، تارنمای: شورای اتلانتیک).

پیمان نامه ی آب هیرمند به تاریخ ۹ خرداد/ جوزای ۱۳۵۲ در مجلس نمایندگان تأیید شد و به تاریخ ۱۳ خرداد / جوزای ۱۳۵۲ شاه افغانستان آن را توشیح کرد. همچنان پارلمان ایران نیز آن را به تصویب رسانید.

با بر انداخته شدن نظام شاهی و اعلام کردن جمهوریت در افغانستان، شاه ایران تا اردیبهشت / ثور ۱۳۵۷ بسیار کوشید که حکومت افغانستان را به دام خود اندازد و با وعده دادن وام دو میلیارد دالری با خدمات بانکی آسانتر و کمک های اقتصادی با قید و شرط باید دستور پذیری رقم می خورد و شبکه گسترده ی دستگاه ساواک، در افغانستان فعالیت می کرد و به خرابکاری دست می زد.

در اردیبهشت / ثور ۱۳۵۴ (اپریل ۱۹۷۵) سردار محمد داوود، به تهران سفر رسمی کرد و تهداب نزدیکی بیشتر و بیشتر را با ایران با چرخش به طرف راست گذاشت که پیامد آن تشکیل کمیسیون های مشترک اقتصادی و فرهنگی بود. با وجود این نزدیکی، نگاه شهنشاه آریا مهر به مردم و دولت افغانستان چندان خوب و دوستانه نبود که دادن کمک های نظامی به مخالفان سلاحدار جمهوری در هماهنگی با پاکستان یک نمونه ی آن است.

تیرگی روابط بین افغانستان و ایران از ۷ اردیبهشت / ثور ۱۳۵۷ و ۲۲ اسفند/ حوت ۱۳۵۷ ( انقلاب اسلامی در ایران ) آغاز شد. آخوند های ایرانی پس از انقلاب ۱۳۵۷ با شعار نه شرقی و نه غربی به میدان آمدند و مدعی شدند که پیرنگ نو را بر بنیاد اصول اسلامی ریخته اند.

نخستین اقدام دشمنانه ی خمینی و دیگر آیت الله های ایرانی علیه حکومت تره کی - امین، بنا نهادن پایگاه های آموزش و پرورش نظامی برای شورشیان در خاک ایران بود. به دنبال آن از روز ۱۵ - ۲۰ مارچ ۱۹۷۹ در هرات نا آرامی و شورش به راه انداخته شد. زمامداران افغانستان انگشت اتهام را به سوی آخوند های ایرانی دراز و یادآوری کردند که ۴۰۰۰ تن نظامی ایرانی از مرز گذشته و در هرات به شورش دست زده اند؛ ولی خمینی اتهام را رد کرده، بر عکس نور محمد تره کی و حفیظ الله امین را مسؤول کشتار مردم دانست.

ولی در دهه ی شصت خورشیدی، سیاست رسمی جمهوری اسلامی ایران در برابر جمهوری دموکراتیک افغانستان با سیاست های پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا نزدیک بود و با روش های مداخله گرانه در امور داخلی افغانستان دنبال می شد. در نشست های سازمان کنفرانس کشور های اسلامی، در گردهمایی های منطقه ای و در اجلاس سالانه سازمان ملل متحد؛ موضع گیری جمهوری اسلامی ایران در مخالفت با جمهوری دموکراتیک افغانستان بسیار دشمنانه بود.

ایران در تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سازمان واحد نهضت ها را به مدیریت سید مهدی هاشمی به وجود آورد تا گروه های شیعه افغانستان را تشکل دهد. این سازمان، جبهه ی آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان را از انبازی سازمان نصر، حرکت اسلامی، نیروی اسلامی، نهضت اسلامی، اتحادیه علما و نهضت روحانیت و جوان به وجود آورد که به زودی این جبهه ی متحد انقلاب اسلامی از هم فرو پاشید. پس از آن نهاد پاسداران جهاد اسلامی افغانستان به وجود آمد و سازمان نصر نیروی بیشتر پیدا کرد و جنگ های میان گروهی رابرای بر اندازی حزب های شورای انقلابی اتفاق اسلامی و حرکت اسلامی افغانستان، به راه انداختند، که در نتیجه ستاد پشتیبانی افغانستان شکل گرفت.

سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، نخستین پایگاه آموزش نظامی را بواسطه علی تجلایی در خاک افغانستان بنا نهاد و به آموزش دادن جنگجویان گروه های شورشی شیعه افغانستان آغاز کرد که تا بیرون شدن سپاهیان شوروی ادامه یافت.

در سال ۱۳۶۶ خ به کوشش جمهوری اسلامی ایران، شورای ائتلاف هشتگانه اعلام هست بودن کرد و پس از برگزاری چند نشست دیگر در بامیان، باز هم به کمک ایران، حزب وحدت اسلامی افغانستان پایه گذاری شد.

در سال های پایانی دهه ی هشتاد عیسایی، ایران با یک نقش فعالتر دست به کار شد و در حلقه ی کوشش گران دریافت یک راه حل سیاسی به مشکل افغانستان حضور بیشتر پیدا کرد؛ لیکن عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا که از آغاز کار، در شکل گیری دشواری ها در افغانستان دست بالا داشتند و در همدستی و هماهنگی با پاکستان، از گروه های مخالف دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان ستایش و پشتیبانی سیاسی می کردند و کمک های مادی و نظامی می رسانیدند؛ سد های بسیار را در سر راه رخنه



کردن و داشتن نقش فعال ایران در رویداد های افغانستان می گذاشتند و در همدستی با دولت های غربی و عربی، ایران را در انزوای بین المللی قرار داده بودند. تهران زمانی خود را با کابل نزدیک کرد که سپاهیان شوروی افغانستان را ترک گفته بودند و حزب وحدت نیز فعال شده بود؛ ولی حساسیت آمریکا در برابر ایران و همچشمی وهابی های سعودی با اخوند های قمی برای تهران خیلی ها آزار دهنده بود. با وجود این مشکل، ایران تلاش می کرد که حزب وحدت به نمایندگی از شهروندان هزاره ی افغانستان در نشست ها و گردهمایی ها پیرامون سرنوشت سیاسی افغانستان، حق انبازی و ابراز رأی را داشته باشد. لیکن ایران به این موفقیت دست نیافت که گروه های سیاسی افغانستان ساکن تهران را در حکومت موقت مجاهدین شریک کند که در فیروی ۱۹۸۹ در یک هوتل در راولپندی بر بنیاد برنامه آی اس آی و به کمک مالی عربستان سعودی، در وجود تنظیم های جهادی، بنا نهاده شده بود.

در اصل آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان نمی توانستند که نقش ایران را در رویداد های افغانستان نادیده بگیرند؛ زیرا پس از سال ۱۳۵۷ و از سال های گذشته ( شهروندانی که برای کار کردن به ایران رفته بودند) افزون بر گروه ها و حزب های جنگی و سیاسی، دو ملیون شهروند افغانستان به ایران پناه برده بودند و آن کشور بودن پناهجویان افغانستانی را از زمره ی دشواری های اجتماعی خود می شمرد. قرار معلوم ایران در این وقت از میان پناهجویان افغانستان سرباز گیری کرد و شماری از آنان را به جبهه های جنگ با عراق فرستاد که برخی ها جان باختند.

پس از اعلامیه ۲۱ می ۱۹۹۱ دبیر کل سازمان ملل متحد پیرامون افغانستان یک نشست چهار جانبه ( پاکستان، ایران، تنظیم های جهادی و بنین سوان) در اسلام آباد صورت گرفت. محسن رضایی نماینده سپاه پاسداران شعار آزادی افغانستان را سر داد. ابراهیمی نماینده ولایت فقیه در امور افغانستان در این نشست گفت:

" پیروزی نظامی مکمل حل سیاسی است و ادامه عملیات نظامی مجاهدین، موجب پیروزی های هر چه سریعتر آنان می گردد." ( کتاب: " از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان"، تألیف: عبدالوکیل، ناشر: انتشارات یوسف زاد، سال چاپ: چاپ اول سال ۱۳۹۵خ، جلد ۲، ص ۶۶۰).  
پیش از تشکیل دولت اسلامی افغانستان و تسلیم دهی رسمی قدرت به جهادی ها، پاکستان و عربستان سعودی در هماهنگی با سیاست های آمریکا، ایران را از تأثیر گذاری در امضای توافقنامه ی پشاور (۱۹۹۲) میان تنظیم ها که چگونگی انبازیدن و بخش بندی قدرت و صلاحیت را در حکومت مجاهدین بازتاب می داد، به دور نگهداشتند و توانستند گروه های جنگی و سیاسی شهروندان هزاره ی افغانستان را به کناره برانند؛ چیزی که در توافقنامه های اسلام آباد و جلال آباد (۱۹۹۳) نیز رخ داد. بدین گونه افغانستان با آغاز جنگ های میان گروهی از (۱۹۹۵-۱۹۹۲) به میدان همچشمی های عربستان سعودی و ایران بر سر رهبری جهان اسلام، بدل شد.

در جنگ های نیابتی و میان گروهی در افغانستان، ایران بر خلاف خواست و آرزوی عربستان و پاکستان، دست به کار شد و افزون بر پشتیبانی سیاسی و نظامی از حزب وحدت، از برهان الدین ربانی و جنرال عبدالرشید دوستم نیز پشتیبانی سیاسی و نظامی می کرد که پاکستان این روش را برخورد با منافع خود در افغانستان، دانست. لیکن ایران در این هنگام به کمک روسیه و جمهوری های آسیای میانه، موضع بهتری پیدا کرده بود و تا اشغال کابل توسط طالبان ( در پشت پرده پاکستان و عربستان سعودی ) توانست آن را نگهداری کند.

دیدگاه رسمی جمهوری اسلامی ایران درباره ی اشغال کابل چنین بود:

" تصرف کابل در واشنگتن طرح شد، ریاض آن را تمویل نمود و بکمک لرجیستکی [ لوژستیک ] اسلام آباد در عمل پیاده شد." ( کتاب: " اسلام، نفت و بازی بزرگ"، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: ۱۳۸۷خ- ۲۰۰۸، ص ۳۰۴).

با وجود این موضع گیری ایران در برابر طالبان، وزارت خارجه آن کشور دروازه ی گفت و گو را با آنان باز گذاشته بود تا کمکی به روند صلح در افغانستان شده باشد. در این مورد رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۸ / ۸ / ۱۹۹۶ بر پایه خبر رادیو تهران ( ۲۶ / ۸ / ۱۹۹۶ ) این خبر را به نشر سپرد ( برگردان): " بنابر گفته های معاون وزارت خارجه ایران در امور آسیا و پاسیفیک [ علاوالدین بروجردی ] صحبت ها بین هیأت های ایران و گروه طالبان مثبت به پیش می رود. وی آرزو کرد که طالبان گام های لازم را به خاطر صلح بردارند؛ زیرا ایران در آینده نیز می خواهد با طالبان مذاکره کند تا کمکی به تامین صلح کرده باشد."



به هر حال بر افتیدن کابل، آخوند های بر سر اقتدار را در ایران تکان سختی داد، بویژه این که عربستان سعودی و پاکستان سر نخ های سمت حرکت را در دست داشتند، فرمان می دادند و آینده ی سیاست را در افغانستان رقم می زدند. در پیوند به این موضوع در روزنامه ی مالی و اقتصادی: Handelsblatt تاریخ ۱۹ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " شکست های راهبردی آزار دهنده برای تهران " آمده است ( برگردان):

" پیشامد ها در افغانستان، ایران همسایه را نا آرام کرده است. روابط میان تهران و طلاب ملیشه اسلامی بر آمده از مدرسه های آموزش قران در پاکستان، بویژه از زمان اشغال کابل در پایان ماه سپتامبر، به خرابی گرایید. به زودی پس از نخستین حمله ی وحشیانه ی طالبان بر کابل، رهبر مذهبی ایران [علی] خامنه ای حاکمان جدید را متهم دانست که به نام اسلام عمل کردن هایی دارند که پذیرفتنی نیستند و بیگانه با [دین] و مذهب است."

همچنان در مجله هفتگی Focus تاریخ ۲ / ۶ / ۱۹۹۷ در بخشی از یک نوشته با تیتیر " در دره ی شیر" از قلم Wilhelm Dietel آمده است ( برگردان):

" دگرگونی ها (انقلاب ها) را در هندوکش [ افغانستان ]، ایران نیز با بدگمانی می نگرد. ملا های تهرانی و سنی های کله گرم از مدرسه های قران پاکستانی دشمن سر یکدیگر هستند. این سخن پایانی نیست؛ زیرا طالبان از آغاز پیشروی های خود در سال ۱۹۹۴ با شهروندان شیعه [در افغانستان] جنگ کردند و می خواستند به استان بامیان هجوم ببرند. همین اکنون ایران از شمار بازندگان بازی در کشمکش های جدید است. این سخن در واشنگتن به خاطر رسیدن زیان به ایران، با خوشحالی پذیرفته می شود. برنده ی اصلی [در این کشمکش ها] پاکستان نام دارد. گوهر ایوب خان وزیر خارجه آن کشور گفته است:

" حکومت طالبان کلیه شاخص های شناسایی رسمی یک حاکمیت دولتی را بر آورده کرده است، بخش بزرگ خاک را اشغال کرده و از همه ی گروه های مردم ساکن در سرزمین نمایندگی می کند. " حکومت در اسلام آباد از برادران هم باور خود از دهه ی هفتاد پشتیبانی کرده است. به کمک مشاوران نظامی و افسران خدمات مخفی خواستار آن بود که یک حکومت دست نشانده را در سال ۱۹۹۲ در کابل حاکم کند. این پیروزی نخستین بار زمانی به دست آمد که طالبان پرورش یافته به دست خود پاکستان، در سپتامبر ۱۹۹۶ پایتخت را اشغال کردند."

پس از بر افتیدن کابل، کمک های نظامی ایران به مخالفان طالبان، که وظیفه رسانیدن آن را سپاه قدس و بخشی از سپاه پاسداران به دوش داشتند، با استفاده از ترانسپورت هوایی و زمینی از راه های جمهوری های آسیای میانه ( ترکمنستان، ازبیکستان و قزاقستان ) افزایش یافت که خشم طالبان و پشتیبانان آنان ( عربستان سعودی و پاکستان ) را برانگیخت. در واکنش به این عملکرد زمامداران ایرانی، طالبان در کندهار به گروه اهل سنت و جماعت ایرانی پناهگاه بنا کردند تا جنگجویان سنی مذهب بر ضد حکومت آخوندی فعالیت کنند.

در روز های پسین می ۱۹۹۷ طالبان به کمک و برنامه ریزی خاینانه یک دسته ی شورشی خود فروش و اجیر شده به شهر مزارشریف هجوم بردند و وحشت و دهشت قرون وسطایی را با خود آوردند که سرانجام در هنگام خلع سلاح فرمایشی جنگجویان حزب وحدت به تاریخ ۲۸ / ۵ / ۱۹۹۷ جنگ سختی در گرفت و از پیامد ایستادگی جانانه ی شهروندان، طالبان با دادن تلفات سنگین شکست خوردند و برخی از آنان با سر افکندگی و شرمساری یکجا با دهشت افکنان خارجی، دیپلمات ها و افسران پاکستانی پا به فرار نهادند که موفق به این کار نشدند؛ بلکه اسیر شدند.

پس از این شکست طالبان در شمال افغانستان، ایران به کمک های نظامی خود به اتحاد ضد طالبان و پشتیبانی از آنان ادامه داد. مصطفی دانش در بخش هایی از یک نوشته زیر عنوان " افغانستان آمریکایی ها را به [یادآوری] خاطره ها می طلبد" در روزنامه ی Frankfurter Allgemeiner Zeitung تاریخ ۹ / ۵ / ۱۹۹۸ نگاشته است ( برگردان):

" همه روزه شمار زیاد هوایما های ایرانی در فرودگاه هوایی مزارشریف نشست می کنند و به حزب وحدت اهل تشیع کمک نظامی می رسانند. شمار کارمندان نظامی ایران که در آنجا (مزارشریف) جابجا شده اند تا متحدان شیعه خود را در برابر هم چشمان شمال نیرومند ی دهند به صد ها تن می رسد. حزب

وحدت به کمک ایرانی ها شهر مزارشریف پایگاه پیشین جنرال دوستم را زیر اداره خود نگهداشته و نیرو های آن حزب در شهر از دید نظامی تغییر هایی را به وجود آورده است...  
... شورای تفاهم که به کمک ایران در مزارشریف تشکیل شده است و باید بین جناح های حزب وحدت میانجیگری کند کار آن به یک اتحاد و یا قوه ی نظامی بالا گرفته است. در آنجا به جنگجویان حزب وحدت، افسران ایرانی آموزش می دهند. جنرال کنسولگری ایران که در گذشته بی اهمیت بود امروز [کار آن] با گماریده شدن ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن کارمند، مهم به نظر می آید. رییس حزب وحدت در مزارشریف [حاجی محمد] محقق را می توان همیشه در همراهی با جنرال کنسل ایران دید. همچنان شمار زیادی از سپاه پاسداران انقلاب ایران در امور مداخله می کنند، دو جنرال، نصیری و رحمانی در شهر [مزارشریف] عملیات نظامی را سازماندهی می کنند.

بی گمان تهران خود را تنها به پشتیبانی از برادران هم باور خود محدود نمی کند. ایرانی ها از زمره ی ازبیک ها، عبدالملک کودتاچی را نیز نیرومندی می دهد که در شهر مشهد در حال پناهندگی به سر می برد. حتا تهران حکمتیار رهبر پشتون ها را که مرده شمرده می شد، از پرتگاه [غرق شدن] نجات داد. ... همین اکنون حکمتیار که از سال ۱۹۹۶ در ایران در مهاجرت زندگی می کند، خود را سر از نو آرایش [قوا] می دهد تا یک نقش باور نکردنی [غیر قابل انتظار و دوست نا داشتنی] را [در آینده ی] افغانستان بازی کند.

او [حکمتیار] در آغاز امسال بدون دادن آگاهی در مزارشریف حضور یافت. در شهر قدیمی بلخ خود را آرایش نظامی داد و در کنار حزب وحدت ایستاده شد. در آغاز ماه اپریل دوستم دو فروند هواپیما را، یکی آن ترانسپورتهی از گونه N-32 ساخت روسیه که از ایران به پرواز در آمده بود، ناگزیر به نشست در شهر شبرغان کرد. در این هواپیما ۵۰۰۰ میل کلاشینکف و چند افسر سپاه پاسداران انقلاب برای کمک به حکمتیار در بلخ، گسیل شده بود. بنابر گفته ها باید "شورای تفاهم" در مزارشریف - افراطی های اسلامی را از کشور های همسایه: تاجیکستان و ازبیکستان برای پیشبرد جنگ به خاطر بر اندازی حکومت ها در دوشنبه و تاشکند، آموزش نظامی بدهد. ("برگرفته از کتاب دیجیتال: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

کشیدگی ها میان ایران و طالبان، همچنان میان ایران و پاکستان کمک گر و پشتیبان طالبان روز به روز اوج می گرفت و طرف ها بر یکدیگر اتهام می بستند تا افکار جهانی را به سوی خود جلب کنند. برخی رسانه های چاپی نیز با نشر گزارش های فتنه آمیز سبب تیرگی روابط می شدند.

یک نمونه: رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۷ بر پایه خبر تاریخ ۱۳ / ۱۰ / ۱۹۹۷ رادیو تهران، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

"یک چشمه آگاه در وزارت خارجه این گزارش روزنامه ی الحیات چاپ لندن (۸ / ۱۰ / ۱۹۹۷) را رد کرد که بر بنیاد آن ایران برنامه دارد که هواپیما های جنگی MiG-21 عراقی را به افغانستان [به حکومت رییس جمهوری ربانی] تسلیم دهد."

نشانه ها حکایت از آن داشت که ایران تلاش می کرد تا با استفاده از رویداد ها در افغانستان، در برنامه های بحث و گفت و گو ها برای حل بحران افغانستان از راه صلح آمیز، خود را از انزوای سیاسی در سطح بین المللی بیرون بکشد و از سختی تحریم های جهان غرب علیه ایران کاسته شود و زمینه ی آن فراهم آید تا روابط میان آمریکا و ایران، همچنان میان ایران و عربستان سعودی بهبود یابد. در حالی که کلیه کوشش های آمریکا، پاکستان و عربستان این بود که ایران را از برنامه های بزرگ لوله کشی بردن نفت و گاز جمهوری های آسیای میانه، به دور نگهدارند؛ از این رو ایران هرگز نمی توانست به صداقت گروه طالبان، آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی، اطمینان داشته باشد، چنانچه دور دوم بر اندازی شمال افغانستان در اگست ۱۹۹۸ این سخن را به اثبات رسانید.

پس از رخداد اگست ۱۹۹۸ در استان های شمال افغانستان، رهبران ایران برای بار نخست گپ از تهدید نظامی زدند تا در برابر بی توجهی روز افزونی که به منافع ایران صورت می گرفت، از خود واکنش نشان داده باشند.

در هنگام اشغال شهر مزارشریف به تاریخ ۸ / ۸ / ۱۹۹۸، ملا دوست محمد فرمانده طالبان یکجا با جنگجویان سپاه صحابه پاکستان به کنسولگری ایران هجوم برده، کارمندان سیاسی، خبرنگار و رانندگان وسایط باربری را به گروگان گرفته در زیر خانه کنسولگری به دستور ملا عمر رهبر طالبان، به گونه وحشیانه از بین بردند.

پس از رویداد های شمال افغانستان، سپاه پاسداران انقلاب ایران تصمیم گرفت که با اجرای یک نمایش بزرگ نظامی به اشتراک ۷۰۰۰۰ تن نظامی ( هوایی و زمینی) با تانک ها و توپخانه و بمب افکن ها،

در مرزها با افغانستان، در برابر طالبان و پشتیبان های آنان قدرت نمایی کند. این نمایش، هشدار به کسانی پنداشته شد که اصول بین المللی را زیر پا می گذارند و به امنیت ملی و علاقمندی های ایران زیان می رسانند.

در رسانه های ایرانی بازتاب داده شد که کشور های خارجی بیرون از منطقه، طالبان را به حمله بر کنسولگری و کشتن دیپلمات ها و دیگر شهروندان ایرانی تشویق و برانگیخته اند تا ایران را در حمله ی نظامی به افغانستان وادار کنند؛ ولی رهبران ایران نگران آن بودند که کشمکش با طالبان می تواند سیاست تهران را با دور اندیشی در حال نزدیک شدن با آمریکا است، دچار مشکل کند. وضعیت در افغانستان و کشیدگی گروه طالبان با ایران، خطر جدی به صلح و ثبات در منطقه به شمار می رفت؛ بنابراین هم ملیشه های افراطی طالبان و هم آخوند های ایرانی از رفتن به خط سرخ درگیری نظامی دوری می گزیدند و در جست و جوی پیدا کردن یک راه حل مناسب بودند. رهبران طالبان نشست عالمان دینی را برگزار کردند تا برای دریافت راه های بهبود یافتن روابط با ایران مشورت کنند. از سوی دیگر طالبان هشدار دادند که با شعله ور شدن آتش جنگ از موشک های پدافند هوایی آمریکایی ( استینگر ) و موشک های زمین به زمین روسی ( لونا ) که در مرزها با ایران جابجا کرده اند، استفاده می کنند و در هنگام نیاز جنگجویان طالب داخل خاک کشور همسایه می شوند.

در یک گزارش کوتاه ( از کابل و نیویارک تاریخ ۱۶ / ۹ / ۱۹۹۸ ) در روزنامه ی Frankfurter Rundschau تاریخ ۱۷ / ۹ / ۱۹۹۸ آمده است ( برگردان):

" بر خلاف تهدید به درگیری نظامی از سوی ایران، رهبران طالبان به روز چهارشنبه سخنان آشتی جویانه زدند. ملا محمد عمر رهبر افراط گرایان اسلامی، از ایران خواهش کرد تا کشیدگی های پیشین از راه های صلح آمیز کنار گذاشته شود. نواز شریف نخست وزیر پاکستان پیشنهاد میانجیگری کرد. ... شورای امنیت سازمان ملل متحد کشتن ۹ تن دیپلمات و یک خبرنگار ایرانی را " عملکرد بی شرمانه ی نقض حقوق بین الملل " شمرد...."

ولی به پیشنهاد میانجیگری نخست وزیر پاکستان، برای عادی سازی روابط میان جمهوری اسلامی ایران و امارت گروه طالبان، می توان کم بها داد؛ زیرا در اصل مشکل در پشتیبانی و کمک دایمی پاکستان به طالبان نهفته بود که آنان در نقش لشکر نیابتی آن کشور، با مردم افغانستان و بر ضد علاقمندی های سیاسی و اقتصادی ایران، می جنگیدند. پاکستان به نوبه ی خود ایران را متهم دانست که به بی ثباتی در افغانستان دامن می زند تا برنامه ی لوله کشی بردن نفت و گاز جمهوری های آسیای میانه را با گذر دادن از افغانستان به پاکستان و جنوب آسیا ناممکن کند. یک سال پس از هجوم طالبان به کنسولگری ایران در مزارشریف، در پاکستان نیز سوء قصد های انفجاری به جان دیپلمات های ایرانی با انگیزه ی سیاسی رخ داد که روابط میان تهران و اسلام آباد را بیشتر زهر آگین کرد.

لیکن آنچه به برقراری رابطه ی دوباره میان ایران و امارت طالبان وابسته می شد، دولت ایران ملاحظه های داشت و از طالبان به سبب کشتن دیپلمات ها در مزارشریف، خواستار پوزش خواهی رسمی بود. در این مورد در بخشی از یک یادداشت کوتاه در روزنامه ی Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۴ / ۹ / ۱۹۹۸ نگاشته شده است ( برگردان):

" رییس جمهوری محمد خاتمی صلح با افغانستان ( گروه طالبان ) را وابسته به آن دانست که شرط های ویژه برآورده شود، پس از آن دلیلی برای برخورد نظامی باقی نمی ماند. این سخن را خاتمی به روز چهارشنبه در تهران بر زبان آورد. ایران خواستار رهایی ۵۰ تن ایرانی است که ملیشه های طالبان زندانی کرده اند. افزون بر آن به سبب کشتن دیپلمات ها و خبرنگار ایرانی در مزارشریف، پوزش خواهی رسمی کنند و آدمکشان به دادگاه کشانیده شوند...."

سید محمد خاتمی با رسیدن به ریاست جمهوری ( در می ۱۹۹۷ ) شعار گفت و گوی تمدن ها را پیش کشید که سبب تشویق آمریکا شد تا از این برنامه پشتیبانی کند و آن را ابزار نزدیکی خود با ایران بداند. در اپریل ۱۹۹۸ بیل ریچارد سن نماینده ی آمریکا از کابل و مزارشریف دیدن کرد و در صحبت های خود با شخصیت های تأثیر گذار، یادآور شد که آمریکا حق انبازی ایران را در بحث ها و گفت و گو ها پیرامون حل مشکل افغانستان به رسمیت می شناسد.

همچنان در همین وقت ایران توانسته بود که روابط خود را با عربستان سعودی اندکی بهبود دهد و فضای مناسب را به وجود آورد تا در حل مشکل افغانستان همکاری صورت گیرد. به نظر می رسد که طالبان از سوی عربستان، پشتیبان سیاسی و کمک کننده ی بسیار مهم خود، نیز به انزوا کشیده می شوند. عربستان سفیر طالبان را بیرون کرد و ژاژدافیر خود را از کابل فرا خواند و این کار را به علاقمندی های ملی خود وابسته دانست و از طالبان خواست که اسامه بن لادن را از افغانستان بیرون کنند؛ لیکن ملا عمر در دیدار با ترکی فیصل این خواست را رد کرد؛ از این رو سعودی ها آزرده شدند.

هر چند روابط ایران و افغانستان پس از حمله ی طالبان به کنسولگری در مزارشریف، به سردی گراییده بود؛ ولی این وضعیت نمی توانست به سود ایران باشد. ایران از قاچاق مواد مخدر تولیدی در افغانستان (در مناطق زیر اداره ی طالبان) رنج می برد و روز به روز به شمار معتادان ایرانی افزوده می شد و ناهنجاری های اجتماعی را به بار می آورد؛ بنابراین در جست و جوی پیدا کردن راه های جلوگیری از آن بود که تنها در همکاری با طالبان به آن دست می یافت، باید این همکاری جلب و دروازه های گفت و گو باز گذاشته می شد تا منافع سیاسی و اقتصادی ایران در افغانستان، زیان بیشتر نمی دید. بر پایه همین دیدگاه بود که نمایندگان طالبان دیدار های پنهانی را با کارمندان عالی رتبه ی جمهوری اسلامی ایران انجام دادند (رییس اتاق بازرگانی حکومت طالبان به تهران سفر کرد) و مامورین ایرانی با نمایندگان طالبان در دوی (۲ / ۲ / ۱۹۹۹) دیدار و گفت و گو کردند.

ولی با وجود این نزدیکی ها، مشکل های هم پیدا می شد و هر دو طرف بر همدیگر اتهام می زدند که فضای روابط را غبار آلود می کرد. افزون بر ناخشنودی طالبان از دوام کمک های نظامی ایران به جبهه ی مخالف، گاه گاهی ادعای حمله های هوایی و زمینی بر خاک یکدیگر را نیز می کردند.

بنگاه خبری آلمان (دی پی آ) به تاریخ ۱۸ / ۵ / ۱۹۹۹ خبری را از تهران با این عنوان "ایران ادعای طالبان را در مورد حمله بر افغانستان، رد کرد" به نشر سپرد (برگردان):

در نزد ایران این ادعا دروغی بیش نیست، این سخن را یکی از سخنگویان وزارت خارجه " ایران بر اساس گفته ی روزنامه ی تهران تایمز به روز سه شنبه یادآور شد. طالبان به روز یکشنبه در برابر دیپلمات های ایرانی در پاکستان به خاطر این رویداد به سختی اعتراض کردند که نظامیان ایرانی در پایان هفته به استان مرزی نیمروز با پرتاب نارنجک ها حمله کرده بودند".

همچنان ایران نیز ادعا کرد که طالبان بر ایران از زمین و هوا دست به حمله زده اند. در این باره رادیو صدای آلمان بر بنیاد خبر رادیو تهران (۱۹ / ۵ / ۱۹۹۹) به تاریخ ۲۰ / ۵ / ۱۹۹۹ خبری را با تیتر " ایران در مورد حمله ی افغانستان به مرز های خود به سازمان ملل متحد آگاهی داد" به نشر رسانید (برگردان):

متن کامل چهار یادداشت اعتراضی جمهوری اسلامی ایران که به دولت اسلامی افغانستان فرستاده شده بودند، به عنوان سند ملل متحد به نشر رسید. یادداشت های اعتراضی به سفارت افغانستان در تهران در پیوند به مسایل جداگانه تسلیم داده شده بود. در یادداشت ها بر ۲۳ رویداد رخنه کردن به مرز های ایران و نقض حریم هوایی در منطقه ی مرزی با افغانستان، اعتراض شده بود. جمهوری اسلامی ایران نقض قلمرو های خود را با نقض آن دسته پرنسیب هایی برابر می داند که روابط دو جانبه را میان کشور ها تنظیم می کند و در ناسازگاری با همسایگی نیک قرار می گیرند و صلح و ثبات را در مرز های هر دو طرف تهدید می کند. بر پایه یادداشت های اعتراضی ایران انتظار آن را می کشد که افغانستان به اقدام های دست یازد تا به تمامیت ارضی جمهوری اسلامی احترام گذاشته شود. در عین زمان ایران این حق را به خود نگه می دارد که از مرز های بین المللی و امنیت داخلی خود پاسبانی کند".

روابط حکومت طالبان با ایران تا یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ به شکل جنگ و گریز و کجدار و مریز دوام پیدا کرد؛ لیکن در استانه ی حمله ی نظامی آمریکا و متحدان بر افغانستان، آیت الله خامنه ای رهبر مذهبی ایران در یک صحبت رادیویی با صراحت لهجه موضع گیری کرد و یادآور شد که جمهوری اسلامی ایران هیچگونه کمکی به آمریکا و متحدانش در حمله ی نظامی بر افغانستان، نخواهد کرد؛ زیرا آمریکا دشمن ایران است و جمهوری اسلامی را در لیست کشور هایی گنجانیده بود که از دید واشنگتن از دهشت افگنی بین المللی پشتیبانی می کند.

دشمنی آمریکا با ایران هم چیز پوشیده نیست و آن را در این گفته های کاندولیزا رایس مشاور امنیت ملی حکومت جورج والتز بوش رییس جمهوری آمریکا، می توان به خوبی دید:  
 "او در یکی از صحبت هایش ایران را منبع تامین تکنالوژی، پول و وسایل دیگر به گروه های تروریستی، به شمول طالبان خواند؛ در حالی که رهبران شیعه ایران و ملا های سنی افراطی طالبان دشمن همدیگر بودند. علاوه از آن ایران پول و سلاح به احمد شاه مسعود می فرستاد، تا علیه طالبان بجنگد. وقتی که یک خبرنگار در این مورد مجدداً سوال نمود، رایس اصرار کرد که ایران مواد را به منطقه بی ارسال می دارد که به دست افراد نادرست در افغانستان و پاکستان افتد. خانم رایس واضح نساخت که این افراد نادرست کی ها بودند. وقتی که از او بار سوم سوال شد، او گفت، البته او می دانست که میان طالبان و ایران دشمنی وجود دارد." ( کتاب: " جنگ اشباح"، نویسنده: سنیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲خ- ۲۰۱۳م، ق ۶۰۴).

با وجود این دیدگاه های با هم مخالف، در شبکه ی جهانی انترنت سخنانی بازتاب یافته است که کم از کم یک مورد از همکاری نیروی های وابسته به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را با آمریکایی ها نشان می دهد:

"در جریان حمله آمریکا به افغانستان سپاه قدس در عبور نظامیان آمریکایی از رود کوکچه بین تاجیکستان و افغانستان و پیشروی به سمت کابل به آنان کمک کرده بود.  
 ( fa. m. Wikipedia. org )"

به هر حال، نمی شود از تأثیر گذاری و نقش مثبت و سازنده ی دو کشور همسایه ( افغانستان و ایران ) در بهبود وضعیت برای همکاری های منطقه ای و سود بردن از آن در فرایند پیشرفت، توسعه و گسترش روابط سیاسی - اقتصادی - اجتماعی به خاطر تحکیم و نیرومندی صلح و ثبات و امنیت داخلی یکدیگر، چشم پوشی کرد.  
 افغانستان می تواند از توانایی های بازرگانی - ترانزیتی- ترانسپورتی ایران سود ببرد و به بستر آب ها و خشکه ها راه یابد. همین گونه ایران فرصت می یابد که از راه افغانستان بازار های بازرگانی در آسیای میانه را با عرضه و فروش فرآورده های گوناگون مالا مال کند.  
 پس از سپتامبر ۲۰۰۱ برای افغانستان و ایران بستر ها و آسانی های زیاد همکاری های اقتصادی و سیاسی به وجود آمد که زمینه ساز رشد و توسعه پایدار روابط دو کشور همسایه شمرده می شد؛ لیکن شور بختانه از آن استفاده ی بایسته صورت نگرفت.

ولی بحث پیرامون روابط افغانستان با همسایه شرقی، کشور پاکستان از نگر تاریخی بسیار آسان می آید و چیز جالبی در آن دیده نمی شود؛ زیرا پاکستان یک دولت نو بنیاد بوده و فلسفه ی وجودی اندکی بیشتر از هفتاد ساله دارد. لیکن از نگر سیاسی - اقتصادی - نظامی - راهبردی رابطه میان دو همسایه بسیار پر خم و پیچ و پر از دشواری های حساسیت برانگیز و جنجال آفرین بوده است. (یادداشت : نگارنده در باره ی پاکستان و تبهکاری هایی که زمامداران آن کشور در حق مردم افغانستان روا داشته اند، در گذشته سخنان زیادی نگاشته است که در شبکه ی جهانی انترنت، در تارنگاشت " سپیده دم " و در رخ نامه ی " نشرات راه پرچم " به نشر سپرده شده است. از زمره ی آنها، نوشته ی: " در پاکستان چه می گذرد؟! " است که در اینجا نیز باید از آن استفاده کرد).  
 در جون ۱۹۴۷، لورد مونتباتن وایسرای هند بریتانوی از برنامه ی آزادی و دو بخش شدن نیم قاره ی هند آگاهی داد. به تاریخ ۱۴ / ۸ / ۱۹۴۷ حزب مسلم لیک در شهر بندری کراچی، سند به رسمیت شناختن آزادی را به دست آورد و دولت پاکستان به وجود آمد که پیامد های نامیمون و فاجعه باری را با خود به همراه داشت.

پاکستان به عنوان یک تولید مصنوعی از بیداد خانه ی استعمار انگلیس، کانون توطئه های رنگارنگ ( سیاسی - اقتصادی - نظامی - مذهبی) در منطقه، محل زایش و پرورش و افزایش بنیادگرایی مذهبی، مهد نظامی گری در سیاست، وسیله ی فشار و آله ی دسیسه سازی در دست ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی به وجود آمد و پسان ها به بازیچه ی عظمت طلبی مائویست های چین، بدل شد.

نخستین عمل دشمنانه و ضد بشری زمامداران دولت نو بنیاد پاکستان، افروختن آتش اختلاف های مذهبی به هدف بر هم زدن همزیستی مسالمت آمیز شهروندان، بود که در برابر حکومت هند در پیش گرفته شد و ادامه یافت و پس از آن بنا بر سیاست های نا عاقبت اندیشانه ی حکومت های

سلطنتی، چشم به افغانستان دوختند و در دهه ی هشتاد و نود عیسایی با سیاست های مداخله گرانه ی سیاسی و نظامی و استخباراتی مردم را در آتش جنگ های تبهکارانه بریان کردند. و درست فرو رفتن پاکستان در لجن زار مداخله گری پر از حيله و نیرنگ، همسایه ستیزی دیوانه وار و هستریک، گرایش به سوی بنیادی کردن بیداد گری مذهبی، دنباله روی نوکر صفخانه از سیاست های ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی، شکل گیری کودتا های عسکری و برقراری حکومت های خشن و خشک نظامی، ورشکستگی (سیاسی - اقتصادی) ... از همین جا آغاز شد - در زمان زمامداری کودتایی جنرال ضیا الحق به نقطه ی اوج خود رسید و تا به امروز بی کم و کاست به گونه ی تهدید آمیز، ادامه دارد.

در سال ۱۹۴۸ سازمان اطلاعات نظامی پاکستان (انتر سرویز انتیلی جنس - آی اس آی) به رهبری کارفود یک جنرال بریگارد انگلیسی، بنیاد نهاده شد. در آغاز کار فعالیت آن را کارمندان ملکی سمت و سو می دادند؛ لیکن با گذشت چند سال صلاحیت و رهبری وظیفه ها به دست نظامیان افتید. این سازمان دوزخی عملیات مخفی و اطلاعاتی پاکستان را در بیرون به پیش می برد که با افتیدن قدرت به دست نظامیان، سنجه های شاخص خدماتی فرو پاشید. با دریافت حق جنگ در سال ۱۹۶۹،

استخبارات یک بخش زندگی سیاسی شد و در زمان دیکتاتوری جنرال ضیا الحق، اهمیت آی اس آی بالا گرفت که افغانستان و تا اندازه ی هند تا کنون در آتش تبهکاری های آن، آرامش ندارند. در اینجا بایسته نیست که پیرامون متن و چند و چون معاهده لاهور (۱۸۳۸م)، معاهده گندمک (۱۸۷۹م)، معاهده دیورند (۱۸۹۳م)، معاهده راولپندی (۱۹۱۹م)، و معاهده کابل (۱۹۲۱) صحبت شود؛ زیرا انگلیس ها الزامی بودن و اجرایی شدن آنها را از آغاز مرحله با خود داشتند. هر چند حکومت افغانستان در ارتباط به پیوستن پاکستان به مجمع عمومی سازمان ملل متحد، مخالفت کرد و در جون ۱۹۴۷ در مورد سرنوشت مردم آن طرف خط دیورند، یادداشتی را به سفارت بریتانیا در کابل سپرد؛ لیکن به آن اهمیت داده نشد تا اینکه دولت نو تشکیل پاکستان در مارچ ۱۹۴۹، منطقه را جز خاک خود شمرد. در واکنش به این عملکرد پاکستان، شورای ملی افغانستان ( دوره ی هفتم ) در جولای ۱۹۴۹، معاهده های گذشته را بی اعتبار خواند، با آن هم سودی را در پی نداشت.

در زمان نخست وزیری سردار محمد داوود از همان روز نخست: ۱۴ شهریور / سنبله ۱۳۳۲ - ۵ سپتامبر ۱۹۵۳، شعله های آتش سیاست پشتونستان خواهی زبانه کشید و روابط میان دو کشور همسایه بحرانی تر شد. گر چه در سال ۱۹۵۴ سردار محمد نعیم خان وزیر خارجه، به مقصد حل موضوع پشتونستان به کراچی سفر کرد؛ لیکن بی نتیجه به کابل برگشت. در فروردین / حمل ۱۳۳۴ - ۱۹۵۵ پاکستان دست به تشکیل پاکستان غربی زد. داوود از شدت قهر در ۸ حمل ۱۳۳۴ بیانیه خطاب به ملت را داد و با محکوم کردن پاکستان، احساسات مردم را بر انگیزت. شهریان کابل در نهم حمل ۱۳۳۴ - آخر مارچ ۱۹۵۵ به سفارت پاکستان حمله برده و بیرق پشتونستان را بر افراشتند. پاکستانی ها این رویداد را بی احترامی به نمایندگی سیاسی خویش دانسته، به کنسولگری افغانستان در پشاور حمله نمودند و بیرق را پاره کردند؛ ولی پس از شش ماه نمایندگی های سیاسی بازگشایی شدند. با آن هم عطش پشتونستان خواهی فرو نه نشست و در نشست فرمایشی بزرگان (لویه جرگه) وابسته به این سیاست ( ۲۵-۲۰ نوامبر ۱۹۵۵ ) که ریاست آن را محمد گل مهمند، یکی از جلادان تاریخ و یک فاشیست شناخته شده در دست داشت، دنبال کردن آن را به تصویب رسانیدند؛ ولی کوچک ترین اهمیتی به آن داده نشد؛ زیرا پاکستان با آمریکا و انگلیس آنقدر نزدیک بود که از دست حکومت افغانستان کاری بر نمی آمد.

در سال ۱۹۵۶ آمریکا در چوکات پیمان " سیتو = بغداد " که پاکستان و آمریکا عضویت آن را داشتند ( پاکستان در سال ۱۳۳۴ خ - ۱۹۵۵ م به پیمان بغداد پیوست )، خط دیورند را به عنوان مرز بین المللی به رسمیت شناخت و پشتیبانی همه جانبه خود را از پاکستان اعلام کرد. بدین سان سراسر مدت نخست وزیری محمد داوود (۱۹۶۳-۱۹۵۳) با در پیشگیری سیاست ادعای ارضی، در تنش سیاسی با دولت پاکستان گذشت که درگیری های مرزی را نیز با خود به همراه داشت. پس از پایان گرفتن غایله ی حمله به سفارت پاکستان در کابل و به کنسولگری افغانستان در پشاور و بی احترامی به درفش دولتی دو کشور، روابط سیاسی دوباره بهبود یافت. به تاریخ ۸ جون ۱۹۵۷ محمد وردی نخست وزیر پاکستان به افغانستان آمد و به دنبال آن به تاریخ ۵ فبروری ۱۹۵۸ محمد ظاهر، شاه افغانستان از پاکستان دیدن کرد؛ ولی نزدیکی سیاستمداران دو دولت همسایه بی دوام بود و بر بنیاد همان مشکل همیشگی پشتونستان خواهی با سپری شدن یکی دو سال دوباره بر هم خورد و در ۶ سپتامبر ۱۹۶۱ بحران جدیدی پدید آمد که سبب بند شدن روابط شد و تا لبه ی



درگیری نظامی رسید، مرزها را بسته کردند و در بردن و آوردن کالا های بازرگانی افغانستان از راه بندر کراچی اخلاک‌گری صورت گرفت:

"در سال ۱۹۶۲م- ۱۳۴۰ خ دولت ایران آمادگی خود را جهت میانجیگری میان افغانستان و پاکستان برای رفع اختلاف ها بر سر مساله ی پشتونستان اعلام نمود در ۷ خرداد ۱۳۴۲ طی مذاکراتی در وزارت خارجه هر سه کشور اعلامیه منتشر کردند و برقراری روابط دیپلماتیک بین افغانستان و پاکستان صورت گرفت." شبکه ی جهانی انترنت، تارنمای خبرگزاری فارس (www.farsnews.com)

بهبود دوباره ی روابط سیاسی زمینه ساز آن شد که جنرال ایوب خان رییس جمهوری پاکستان به روز اول جنوری ۱۹۶۴ به کابل سفر کند و گفت و گو های سیاسی انجام دهد. در دهه ی معروف به قانون اساسی، در سال ۱۹۶۵ میان پاکستان و هند بر سر کشمیر، درگیری نظامی رخ داد. دوکتور محمد یوسف نخست وزیر افغانستان، در این ماجرا اعلام بیطرفی کرد و در ۱۵ مارچ ۱۹۶۷ محمد ظاهر، شاه افغانستان بار دیگر به پاکستان رفت که محمد هاشم میوندوال کرسی نخست وزیری را در اختیار داشت.

در سال ۱۹۶۹ زمامداری ده ساله جنرال ایوب خان به پایان رسید و به جای وی یک جنرال دیگر به نام یحیی خان نشست. رییس جمهوری جدید با دادن وعده برگزاری انتخابات آزاد در پاکستان به میدان آمد. در انتخابات ۱۹۷۰ در بنگال شرقی حزب عوامی لیگ به رهبری شیخ مجیب الرحمان و در پاکستان غربی حزب مردم به رهبری ذوالفقار علی بوتو پیروز شدند؛ ولی جنرال یحیی، مجیب الرحمان را به زندان افکند و در پی سرکوب جنبش آزادی بخش بنگال شرقی برآمد و در پایان کار، در آغاز سال ۱۹۷۲ در نتیجه پایداری مردم دولت آزاد بنگلادیش به رهبری شیخ مجیب الرحمان ایجاد شد. در این نا آرامی ها در پاکستان، دوکتور محمد ظاهر نخست وزیر افغانستان، اعلام بیطرفی کرد. در جولای ۱۹۷۳ (۲۶ تیر/ سرطان ۱۳۵۲) از پیامد کودتای نظامی در افغانستان، به جای نظام شاهی، نظام جمهوری بنا نهاده شد. پیش از این در پاکستان ذوالفقار علی بوتو به قدرت رسیده بود که در نخستین گام سیاسی، قانون اساسی جدید را با ساختار نظام فدرالی پیشکش کرد و حزب خدایی خدمتگاران ( حزب عوامی ملی) خان عبدالغفار خان پشتیبانی خود را از آن اعلام کرد که پس از آن تا اندازه ی داعیه پشتونستان خواهی به سردی گرایید.

ولی با آمدن سردار محمد داوود در قدرت سیاسی، دور جدید آتش اختلاف ها بین افغانستان و پاکستان شعله ور شد و فضای روابط سیاسی را تیره و تار کرد و موج تازه ی از جنگ تبلیغاتی علیه یکدیگر به راه افتید.

ذوالفقار علی بوتو حکومت ایالتی بلوچستان را لغو کرد و سردار محمد داوود در نواحی کندهار برای بلوچ های مخالف حکومت پاکستان، پایگاه تربیت نظامی بنا نهاد. در سال ۱۹۷۴ کنفرانس کشور های اسلامی، در شهر لاهور برگزار شد. چندی پیش از این نشست، در ۳ فبروری ۱۹۷۴ وزیر دفاع و وزیر خارجه پاکستان به کابل آمدند و دعوتنامه رسمی اشتراک را به محمد داوود سپردند؛ لیکن رییس دولت افغانستان از انبازی در این نشست ابا ورزید و به عوض خود، عبدالرحمان پژواک را فرستاد. پژواک در سخنرانی خود از پشتونستان سخن زد که سبب ناخشنودی پاکستانی ها شد؛ زیرا در گذشته سازمان جنوب شرقی آسیا " پیمان سیتو" که آمریکا، انگلستان، ترکیه، عراق و پاکستان عضویت آن را داشتند، به دلیل اینکه در معاهده ی دیورند ادعای خود ارادیت برای پشتون های آن طرف مرز مطرح بوده نمی تواند، بر آن مهر تأیید گذاشته بودند. پس از سال ۱۳۵۲- پایان ۱۹۷۳ تندروان اسلامی در افغانستان در کابل و برخی شهر ها، شهرستان ها و روستا های دیگر دست به آشوبگری زدند و می خواستند کودتای ضد جمهوری را به راه اندازند که برنامه های آنان پیش از پیش افشا شد و رهبران و سازمان دهندگان کلیدی این حرکت ها به پاکستان فرار کردند و با پذیرایی گرم، احترام، شفقت و پشتیبانی ذوالفقار علی بوتو، گروه های بنیادگرای مذهبی و دستگاه ای اس آی روبه رو شدند و کمک های مالی، نظامی و لوژستیکی به دست آوردند تا در فرصت مناسب از آنان برای بی ثبات کردن اوضاع در افغانستان، استفاده کنند. " سلسله آذیت و آزار داود ذریعه مقامات پاکستانی وقتی به نقطه اوج خود رسید که تحت سرپرستی اسلام آباد بر یک تعداد اهداف در داخل افغانستان حملات صورت گرفت. ساواک، سی آی ای و عمال پاکستان در کودتا های ناکام بروج سپتمبر و دسمبر سال ۱۹۷۳ و جون ۱۹۷۴ بنیادگرایان علیه داود دست داشتند." ( کتاب: " حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان"، تألیف: دیاکوکوردویز و سلیک هریسن، ترجمه: عبدالجبار ثابت، ناشر: مرکز نشراتی میوند، سال چاپ: چاپ دوم جوزای ۱۳۷۷ خ، ص ۲۸).

ناکامی شورش ها و آشوبگری ها در سال های ۱۹۷۳، ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ در استان بدخشان، استان لغمان و شهرستان پنجشیر که همه در پاکستان پی ریزی شده بودند، عملکرد رهبری جمهوری را در برابر تند روان اسلامی، تندتر کرد.

در ۸ فبروری ۱۹۷۵ حیات الله شیر پاو رهبر ایالتی حزب مردم در سرحد شمال غربی، در شهر پشاور به گونه ی پوشیده گشته شد. ذوالفقار علی بوتو، حزب عوامی ملی را متهم به این قتل اسرار آمیز دانست و رهبران آن را بازداشت کرد و خود حزب را غیر قانونی خواند. حکومت افغانستان در واکنش به این اقدام پاکستان، با ناخشنودی دست به اعتراض زد لیکن در نتیجه ی تلاش ها و تماس های ایران و آمریکا، تنش های سیاسی فروکش کرد و روابط بهبود یافت و فکر می شد که زمان کنار گذاشتن موضوع پشتونستان فرا رسیده است.

بنابر دعوت سردار محمد داوود، ذوالفقار علی بوتو به تاریخ ۷ جون ۱۹۷۶ از افغانستان دیدن کرد. در روند گفت و گو ها هر دو طرف به عادی شدن روابط سیاسی و بازرگانی تأکید کردند و در پایان اعلامیه ی مشترک دو کشور به نشر رسید که در آن بر حل مشکل پشتونستان از راه صلح آمیز بر پایه اصول پذیرفته شده ی کنفرانس باندونگ، موافقت شد.

دو ماه از دیدار ذوالفقار علی بوتو از افغانستان سپری شده بود که سردار محمد داوود به تاریخ ۲۸ دسامبر ۱۹۷۶ به پاکستان سفر کرد. این رفت و آمد ها فضای تفاهم سیاسی را میان دو طرف بیشتر فراهم آورد و دیدگاه ها را پیرامون حل موضوع پشتونستان نزدیکتر کرد که رهبران پشتونستان نیز از آن پشتیبانی کردند.

به تاریخ ۹ جون ۱۹۷۷، ذوالفقار علی بوتو برای بار دوم به افغانستان آمد و با سردار محمد داوود دیدار و گفت و گو کرد؛ ولی این بار در بازگشت به پاکستان ستاره ی اقبال وی به زمین نشست. به تاریخ ۵ جولای ۱۹۷۷، جنرال ضیا الحق رییس ستاد ارتش، بر بنای برنامه ریزی هنری کیسنجر، به دستور کمیته ۳۰۰، از پی یک کودتای نظامی، قدرت را به دست گرفت و بوتو را به زندان انداخت که دو سال در بند و زنجیر باقی ماند و سرانجام در ۴ اپریل ۱۹۷۹ بر اساس حکم یک دادگاه فرمایشی در بندی خانه ی راولپندی به چوبه دار کشیده شد و حزب مردم نیز غیر قانونی خوانده شد.

جنرال ضیا الحق حاکم نظامی پاکستان سه ماه پس از به قدرت رسیدن، به تاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۷۷ بنابر دعوت سردار محمد داوود به کابل آمد و درباره ی توافق هایی که در گذشته صورت گرفته بود، صحبت کردند. به دنبال آن به تاریخ ۵ مارچ ۱۹۷۸ سردار محمد داوود به دعوت جنرال ضیا الحق به پاکستان رفت؛ ولی این بار ستاره ی اقبال وی به زمین نشست.

در هفتم اردیبهشت / ثور ۱۳۵۷ (۲۷ اپریل ۱۹۷۸) از پیامد قیام افسران، سردار محمد داوود از قدرت سیاسی به زیر افتید و در افغانستان جمهوری دموکراتیک اعلام شد. تغییر نظام سیاسی در افغانستان دستاویز بهانه جستن را به دست جنرال ضیا الحق دیکتاتور نظامی پاکستان سپرد تا به کمک سی آی ای، موساد، استخبارات چین و دستگاه های اطلاعاتی جهان غرب و کشور های ارتجاعی عرب، گروه های تندرو اسلامی افغانستان را که در گذشته در پشاور و اسلام آباد دفتر نمایندگی داشتند، برای جنگ بر ضد حکومت جدید در افغانستان، آماده کند و خونین ترین رویداد ها را در شهر ها، شهرستان ها و روستا های افغانستان رقم بزند و با آمدن سپاهیان شوروی به افغانستان آن را فراخی و گسترش دهد.

" نقش سی. آی. ای در این ماجرا حدود هجده ماه قبل از آن در اواخر ۱۹۷۸ آغاز شد، یعنی زمانی که رژیم خلق ندانسته دست به یک اشتباه کوچک، اما جدی زد. آن ها پرچم ملی جدیدی [در ۱۹ اکتوبر ۱۹۷۸] برای کشور برگزیدند. یک تصویر از این پرچم چند روز بعد در واشنگتن پست منتشر شد. ظرف یک هفته آلن اف، هیجان زده و خشمگین، به اسلام آباد رفت. ولف آن موقع رییس بخش شرق نزدیک و جنوب آسیا در سی. آی. ای بود که مسؤولیت امور عملیاتی در افغانستان و پاکستان را نیز بر عهده داشت. ولف که سال ها در مورد مسایل جنوب آسیا کار کرده بود، در درون سی. آی. ای مردی شناخته شده به شمار می رفت. چند سال بعد او به عنوان رییس ما در کابل و سپس با همین عنوان در اسلام آباد خدمت کرد؛ وی کارشناسی مسلم در مورد تاریخ منطقه بود. همسر وی نیز محقق شناخته شده در مورد تاریخ و سنت های قبایلی به شمار می رفت. " ( کتاب: " ماموریت سقوط "، نویسنده: گری سی. شرون، ترجمه: اسدالله شفاهی، ناشر: مرکز مطالعات صلح و توسعه - انتشارات مقصودی، سال چاپ: چاپ سوم - پاییز ۱۳۹۳، ص ۶۸).

گری شرون که خود در تابستان ۱۳۵۷ (۱۹۷۸) در اسلام آباد بود تا وظیفه ی رسمی را در چوکات فعالیت های سی آی ای به پیش ببرد؛ در مورد هدف و برنامه ی آمدن آلن ولف به اسلام آباد پاکستان و نشست مشترکی که وی در سفارت آمریکا در پیش چشم سفیر و دیگر کارمندان داشت، این گونه نگاشته است:

" من و همسر هفت هفته ی پیش پس از کار در ایوان خانه نشسته بودیم. مشغول صرف شام بودیم و من نگاهی به واشنگتن پست انداختم. نمی توانستم آن چه را می دیدم باور کنم. تصویری از پرچم جدید افغانستان روی صفحه ی اول روزنامه به چشم می خورد. رویم را به سوی همسرم برگردانده و گفتم: عزیزم، آن کمونیست های حرامی حق ندارند با افغانستان ما این چنین رفتار کنند. من می روم که این رژیم لعنتی را ساقط کنم. اکنون آقایان، من این جا هستم تا کار ها را شروع کنم. افراد ما در کابل، در احاطه ی رژیم، کار چندانی نمی توانند بکنند؛ اما مجاهدین در این جا در پاکستان، در پشاور و در اسلام آباد نمایندگانی دارند. جنگ ما از همین جا آغاز می شود. شما افرادی را در بین هر گروه مجاهدین به کار بگیری. من می خواهم بدانم آن ها چه کار می کنند، و نبرد شان چگونه پیش می رود. من می خواهم بدانم آن ها به چه چیز نیاز دارند و ما چه کمکی می توانیم به آن ها بکنیم. من به دنبال عمل هستم. من نتیجه ی کار را می خواهم."

" ما تا اوسط ۱۹۷۹ و به دنبال دستورات فوق العاده ی ولف، در میان تمام هفت گروه عمده ی مجاهدین، افراد مناسب را یافتیم. علاوه بر این، دولت آمریکا در اثر تلاش های ولف، پس از بازگشت به واشنگتن و با همکاری دولت پاکستان یک برنامه ی محرمانه را به منظور تامین کمک های بشر دوستانه برای مجاهدین روی دست گرفت." ( همان کتاب، صص ۶۸ و ۶۹).

در زمستان ۱۳۵۷ در پاکستان افزون بر پایگاه های آموزش و پرورش نظامی که برای گروه های تندرو اسلامی، بر پا شده بود، پایگاه های جدید بنا نهادند. از میان اعضای این گروه ها، بر بنیاد برنامه های سی ای ای و آی اس آی دسته های جنگجو را به افغانستان گسیل کردند تا اعمال خرابکارانه را انجام دهند. عملکرد نظامی گران پاکستان در همدستی با دستگاه استخباراتی آمریکا از دید رسانه پنهان نماند:

" بریژنسکی در حالی که بر اوضاع متحول آن زمان اشاره می کرد بعد از رفتنش از قصر سفید در یک مصاحبه ای ۵۸، گفت که وی در آن مرحله به این پالیسی ریس جمهور مقید بود که به مجاهدین کمک مستقیم آمریکا فرستاده نشود. از آنجای که [آنجایی که] کمک غیر مستقیم با مجاهدین ممنوع قرار داده نشده بود. سی، آی، ای رژیم نظامی ضیا الحق را که جدیداً خود را مستحکم ساخته بود تشویق می کرد که یک پروگرام کمک های نظامی با مجاهدین طرح و مورد تطبیق قرار دهد. او گفت که سی، آی، ای و آی، اس، آی پاکستان در طرح و تطبیق پروگرام های تربیه نظامی برای مجاهدین از نزدیک با هم همکاری می کردند و کمک های عربستان سعودی، کویت، چین و مصر را که تازه شروع شده بود هماهنگ می ساختند.

در اوایل فبروری ۱۹۷۹ وقتی که واشنگتن پست در مورد تربیه نظامی مجاهدین یک مقاله نوشت، این همکاری سی، آی، ای و آی، اس، آی یک راز آشکار گردید. واشنگتن پست نوشت که در حدود دو هزار افغان [افغانستانی] در یکی از قشله های عسکری سابق پاکستان تحت تربیه نظامی قرار گرفته اند." ( کتاب: " حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان " تألیف: دیاگور دوویز و سلیک هریسن، ترجمه: عبدالجبار ثابت، ناشر: مرکز نشراتی میوند، سال چاپ: چاپ دوم جوزای ۱۳۷۷، ص ۶۷).

در بیشتر خراب شدن روابط میان افغانستان و پاکستان، افزون بر پشتیبانی و دفاع ی حکومت نظامی از مخالفان دولت جمهوری دموکراتیک، موضوع پشتونستان خواهی حفیظ الله امین نیز نقش داشت. وی از داعیه داران پشتونستان بود و با قرار گرفتن در کرسی نخست وزیری شعله های آتش پشتونستان خواهی در وجودش هر چه بیشتر زبانه کشید.

ولی با وجود تبلیغات گسترده ی نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین علیه پاکستان و ناسازگاری آشکار جنرال ضیا الحق در برابر حکومت آنان، کوشش ها برای نزدیک شدن با همدیگر نیز روان بود. عزیز اکبری رییس اداره ی امنیت (اداره کام) در آغاز خونتای حفیظ الله امین، در برنامه ی رادیو بی بی سی از روی یک موضوع مهم پرده برداشت:

" به دستور شوروی، رهبران حزب دموکراتیک خلق هم تماس هایی را با مخالفین رژیم ضیاء الحق، برقرار ساختند؛ از جمله با پیپلز پارتی (حزب مردم) بوتو. از خانم بوتو دعوت کردند که به کابل بیاید. او هم به کابل آمد و من شخصا" مهماندار خانم بوتو بودم. او در قصر نمیر دوم (شماره دو) زندگی می کرد. یک سلسله مذاکرات با این ها شد و از بلوچ ها ( رهبران مخالف بلوچ) هم دعوت شد که به کابل بیایند. یک مانور را کابل شروع کرد. البته، یک مقدار سلاح هم به حزب بوتو، پیپلز پارتی، انتقال داده شد و این ها نمایشی یک چند انفجار را سازمان دادند در پاکستان تا ضیاء الحق را مجبور بسازند که سیاست خود را در قبال افغانستان تغییر بدهد. بالاخره ضیاء الحق خودش آمد به کابل و در پغمان با تره کی دیدار کرد. در جریان یک ملاقات کوتاه من بودم که تره کی به ضیاء الحق گفت که اگر شما مخالفین ما را در

آنجا نگاه کردید (نگه داشتید) ما هم می توانیم که برای شما مشکلات ایجاد کنیم." (کتاب: " افغانستان در قرن بیستم (۱۹۹۶-۱۹۰۰) " از مجموعه برنامه های بی بی سی، تألیف: ظاهر طنین، ناشر: محمد ابراهیم شریعی افغانستانی، سال چاپ: چاپ اول ۱۳۸۴ خ تهران، صق ۲۸۲-۲۸۰).

حفیظ الله امین پس از آن که نور محمد تره کی، استاد بزرگ خود را به قتل رسانید و قدرت حزبی و دولتی را غصب کرد، بسیار علاقمند بود که به پاکستان سفر کند و با جنرال ضیا الحق دیدار و گفت و گو داشته باشد.

دوکتور شاه ولی معاون نخست وزیر و وزیر خارجه در حکومت صد روزه ی حفیظ الله امین، در برنامه ی رادیو بی بی سی " افغانستان در قرن بیستم " چنین گفت:

" بعد از سنبله (شهریور) دو نامه برای آقا شاهی و یکی برای رئیس جمهور پاکستان ضیاء الحق ارسال گردید و نیات افغانی [افغانستانی] به خاطر بهبود روابط بین هر دو کشور به جانب پاکستان گوشزد شد. قبلاً هم روابط و مذاکراتی صورت گرفته بود و جانب پاکستان حاضر شده بود مذاکرات را در سطح بالاتر یعنی در سطح وزرای خارجه، انجام بدهد و موافقت شد که آقا شاهی به کابل بیاید که این، یک هفته قبل از هجوم اتحاد شوروی بود. لکن متأسفانه هوا خراب شد. دید در میدان هوایی کابل وجود نداشت. مسافرت آقا شاهی تا هفته بعد به تعویق افتاد." ( همان کتاب، ص ۲۷۹).

لیکن پس از گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان، بر بنیاد دوکتورین نظامی جیمی کارتر که در بیانیه تاریخ ۲۳ جنوری ۱۹۸۰ اعلام شد، اندازه وحشیگری، تبهکاری و مداخله گری حکومت های نظامی و ملکی پاکستان ( ارتش، آی اس آی و حزب های بنیادگرای مذهبی رهبری آن را در دست داشتند ) در مسایل داخلی افغانستان بسیار بالا گرفت و با رویکرد های دد منشانه و دهشت افکنانه و خرابکاری های سیاسی، اقتصادی، نظامی... تا فرو پاشی نظام سیاسی در هشتم اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱، ادامه یافت و با به قدرت رسیدن گروه های جهادی شکل مداخله تغییر کرد.

جنرال ضیا الحق با شروع جنگ خانمان سوز بر ضد مردم یک سرزمین تاریخی، سیاست در آتش سوختن افغانستان و واژگانی نظم سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و نابود کردن نهاد های تولیدی، اجتماعی، خدماتی، فرهنگی و آموزشی افغانستان را، همچنان از بین بردن زیربنا ها و نماد های تمدن را، کشتار وحشتناک مردم افغانستان را در شهر ها، شهرستان ها و روستا ها ( ترور شخصیت های علمی و فرهنگی، استادان دانشگاه ها، آموزگاران، دانشجویان و دانش آموزان، افسران و سربازان و شهروندان غیر حکومتی ) با برنامه ریزی های خونین و ویرانگر توسط دستگاه دوزخی آی اس آی به ریاست اختر عبدالرحمان و جنرال حمید گل، به کمک سی آی ای، موساد، استخبارات عربستان سعودی، انتلجنس سرویس انگلیس، استخبارات مصر... و همکاری همه جانب دولت چین؛ با به کار گماشتن رهبران - فرماندهان و جنگجویان گروه های هفتگانه ( حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی، حزب اسلامی به رهبری محمد یونس خالص، اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول سیاف، محاذ ملی اسلامی به رهبری سید احمد گیلانی، حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی، جبهه ی ملی نجات افغانستان به رهبری صبغت الله مجددی) آغاز نهاد و گام به گام آن را به پیش برد تا این که به سبب مداخله ی بیش از حد در بالا گرفتن جنگ در افغانستان، به تاریخ ۱۷ / ۸ / ۱۹۸۸ به دستور " باشگاه روم به نمایندگی کمیته ۳۰۰ " یکجا با اختر عبدالرحمان، سفیر و آتشه نظامی آمریکا در اسلام آباد و ۸ جنرال پاکستانی دیگر در یک سانحه ی هوایی در بازگشت از بهاولپور، کشته شد.

پیش از این رویداد خونین هوایی، جنرال ضیا الحق برای افغانستان تشکیل حکومت گذرا را برنامه ریزی کرده بود تا آی اس آی و ارتش پاکستان در نصب یک حکومت در کابل دست به کار شوند؛ لیکن به هدف خود نرسید و آماده گیری ها برای امضای موافقتنامه های ژنیو، اجرای این کار را به عقب انداخت.

پس از هشت دور گفت و گو های غیر حضوری، سرانجام به تاریخ ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ توافقنامه ی ژنیو میان افغانستان و پاکستان در دفتر اروپایی سازمان ملل متحد در سویس، ( از طرف عبدالوکیل وزیر خارجه افغانستان و زین نورانی وزیر خارجه پاکستان ) به امضا رسید که پاکستان در جایگاه امضا کننده و آمریکا تضمین کننده برخی ماده ها و بند های توافقنامه را به سختی نقض کردند. بدین گونه دور جدید مداخله گری ها و تحریک کردن ها برای دوام جنگ و خشونت در افغانستان، آغاز شد.

در اکتوبر ۱۹۸۸ بی نظیر بوتو به کمک ایالات متحده آمریکا، نخست وزیر پاکستان شد و در نیمه دوم دسامبر از سوی آمریکا وظیفه گرفت که دولت گذرا مجاهدین را تشکیل دهد که به واسطه آن توجه ی گروه های جنگی افغانستانی در پشاور، به مسایل سیاسی جلب شود. حکومت به جنرال حمید گل رییس آی اس آی و مرزا اسلم بیگ رییس ستاد ارتش و سپرد تا دستور آمریکا را عملی کنند و پیمان کار دیگر - عربستان سعودی پول هزینه ی آن را پرداخت کرد و حکومت گذرای گروه های جنگی افغانستان در فبروری ۱۹۸۹ در راولپندی تشکیل شد.

به تاریخ ۶ مارچ ۱۹۸۹ - ۱۶ / ۱۲ / ۱۳۶۷، سی آی ای و آی اس آی پیرنگ برنامه ی حمله نظامی بر شهر جلال آباد را ریختند که بر اساس آن گروه های جنگی تنظیمی یکجا با ملیشه های پاکستانی و دهشت افکنان عربی جنگ را آغاز کردند و در یک درگیری نظامی چهار ماهه با نیرو های ارتش و قوای امنیتی افغانستان شکست شرم آور را نصیب شدند. جنرال حمید گل در جون ۱۹۸۹ کرسی ریاست آی اس آی را از دست داد و جایش را جنرال شمس الرحمان گلو گرفت و چندی پس از آن بی نظیر بوتو نیز به امر غلام اسحاق خان، سبک دوش شد و نواز شریف به نخست وزیری رسید.

با پیروزی ارتش و کلیه نیرو های دفاعی و امنیتی افغانستان در جنگ جلال آباد، آی اس آی و سی آی ای در هماهنگی با هم پیرنگ حمله های بهاری سال ۱۹۹۰ (۱۳۶۹) گروه های جنگی را ریختند. در این برنامه تشکیل اردوی ایثار حزب اسلامی گلبدین حکمتیار نیز جا داشت. پیش از این، حکمتیار، افسران آی اس آی و کارمندان سی آی ای با هم دیدار کرده بودند و در نتیجه ی فیصله ی بعمل آمده، امکان آن فراهم آمد که نیرو های جنگی حزب اسلامی فرودگاه بگرام را زیر باران موشک بگیرند و از کار اندازند و در کل راه های رسانیدن کالا ها، از جمله بزرگراه سالنگ بر روی حکومت افغانستان بسته شود.

به تاریخ ۱۶ اسپند / حوت ۱۳۶۹ (۷ مارچ ۱۹۹۰) بر بنیاد برنامه ریزی آی اس آی کودتای شهنواز تنی - گلبدین حکمتیار به راه انداخته شد. جنرال جاوید نصیر رییس آی اس آی می خواست که حکمتیار به قدرت برسد، بدین سبب قرار بود واحد های لشکر ایثار داخل کابل شوند. کودتا در یک پایداری جسورانه و دفاع جانانه ی ارتش و نیرو های امنیتی افغانستان، شکست خورد؛ لیکن:

" آی اس آی به تقویت لشکر ایثار ادامه می داد و می خواست تا جنرال تنی و افسران دیگر ارتش افغانستان را به عنوان قوماندانان آن مقرر نماید. در ماه اکتوبر ۱۹۹۰ سی آی ای از یک اقدام یک جانبه دیگر آی اس آی اطلاع حاصل نمود. چندین صد موتر پاکستانی که چهل هزار راکت دور برد زمین به زمین را حمل می کرد از مرز گذشت و جانب کابل حرکت نمود. حکمتیار می خواست با راکت باران بی سابقه خویش پایتخت را به تسلیمی وا دارد. اگر چنین چیزی می شد هزاران تن جان خود را از دست می دادند....

آی اس آی بعد از آن به لغو حمله برنامه ریزی شده و باز گردانیدن راکت ها به پاکستان موافقت کرد که رئیس جمهور بوش طی نامه به اوکلی [سفیر آمریکا در اسلام آباد] نوشت که اگر این حمله صورت بگیرد نتایج ناگواری بر رابطه میان پاکستان و آمریکا خواهد داشت. این عملیات که در سفارت آمریکا به نام تنی- ۲ معروف شده بود، در آخرین دقیق لغو شد؛ ولی این حادثه نشان داد که ارتش پاکستان نسبت به گذشته به موضع گیری های مستقل از سی آی ای در مورد افغانستان می پردازد. " (کتاب: " جنگ اشباح " نویسنده: ستیو کول، ت جمه: مهندس محمد اسحاق، ناشر: بنگاه انتشارات و مطبوعه میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲ - ۲۰۱۳، صص ۲۰۸ - ۲۰۹).

نواز شریف نخست وزیر پاکستان، نماینده ی گوش به فرمان حزب های افراطی و گروه های مذهبی بنیادگرا و خشونت، پیروز کردن اسلام را در افغانستان شعار روز خود برگزیده بود. گرچه با همه گروه های تندرو: جلال الدین حقانی، عبدالرب رسول سیاف، محمد یونس خالص، مولوی محمد نبی محمدی و دیگران روابط ژرف داشت؛ لیکن به پیروی از خط جنرال ضیا الحق، به گلبدین حکمتیار و حزب اسلامی اعتماد بیشتر می کرد و در این سیاست از پشتیبانی اعجاز الحق (فرزند جنرال ضیا الحق) نیز برخوردار بود.

در این هنگام برنامه ی راهبردی سی آی ای و آی اس آی و استخبارات سعودی این بود که پس از شکست در جنگ جلال آباد، باید بار دیگر بر یکی از شهر های مهم هم مرز با پاکستان حمله ی گروهی تنظیمی های جهادی راه اندازی شود که نیرو های ارتش پاکستان و آی اس آی در آن شرکت داشته باشند. برای رسیدن به این هدف، سی آی ای، آی اس آی و استخبارات عربستان در یک برنامه ی مشترک، ابزار جنگی سنگین به غنیمت در آمده ی ارتش عراق در جنگ خلیج ( اشغال کویت از سوی عراق و حمله های سخت هوایی و موشکی ایالات متحده آمریکا بر عراق به خاطر بیرون راندن آن از کویت) را از کویت به کراچی بردند و زره دار ها، تانک ها و توپ های جنگی را در اختیار جلال الدین حقانی، گلبدین حکمتیار و دهشت افکنان عربی، گذاشتند.

بر پایه پیرنگ ریخته شده، در زمستان ۱۳۶۹ از چندین راه و جبهه ی جنگ حمله های گسترده بر خوست آغاز شد و در نیمه ی نخست فروردین/ حمل ۱۳۷۰ بر اندازی خوست تکمیل شد. " ماموران آی اس آی جنگ علیه خوست را از فراز تپه های مشرف به این شهر رهبری کردند. در حمله بر خوست گروه های مختلف مجاهدین شرکت داشتند. در آخر مارچ ۱۹۹۱ خوست به دست مجاهدین افتاد و این اولین

پیروزی مجاهدین بعد از خروج نیرو های شوروی از افغانستان بود؛ اما امیدواری تامسن [پیتر تامسن سفیر آمریکا برای گروه های جهادی] در مورد این که این پیروزی به شورای قوماندانان منجر شود، عملی نگردید. استخبارات پاکستان زمینه را طوری مساعد ساخت که حکمتیار در جمله اولین گروهی بود که خود را به خوست رسانید. او در سخنرانی های خود تصرف خوست را دستاورد خود خواند. رئیس آی اس آی اسد درانی به صفت یک فاتح از خوست دیدار نمود و همچنان قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی از خوست بازدید نمود. این وقایع نشان داد که استخبارات پاکستان و شبکه اخوان المسلمین ( حکمتیار و جماعت اسلامی پاکستان ) در این عملیات نقش اساسی داشتند. " ( کتاب: " جنگ اشباح" نویسنده: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، ناشر: بنگاه انتشارات و مطبعه میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲ - ۲۰۱۳، ص ۲۱۹).

اندکی پس از بر افتیدن خوست، خاویر پرزدکویبار سر منشی سازمان ملل متحد به تاریخ ۲۱ می ۱۹۹۱ در مورد حل سیاسی مشکل افغانستان، آگهی نامه بیرون داد ( اعلامیه پنج فقره ای) که آمریکا، پاکستان، ایران، عربستان، شیخ های حوزه ی خلیج از آن سوء استفاده کردند و دست به نشست چهار جانبه ( پاکستان، ایران، تنظیم های جهادی، بنین سوان) در اسلام آباد زدند و شعار آزادی افغانستان را سر دادند. " همچنان مقامات پاکستانی از جمله، اکرم ذکی سکرتر جنرال وزارت خارجه پاکستان، بعد از اعلامیه سر منشی، هیأت اشتراک کننده مجاهدین را، بغرض اشتراک در کنفرانس وزرای خارجه کشور های سازمان اسلامی منعقد استانبول، با صدور پاسپورت های پاکستانی، در پرواز مخصوص همراهی نمود. همچنان بعد از کنفرانس اسلام آباد، مقامات استخباراتی پاکستان، جهت فراهم آوری امکانات مسافرت هیأت مجاهدین به رهبری صبغت الله مجددی به نیویارک، هنگام اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد، غرض تبلیغات ضد جمهوری افغانستان مساعدت نمود. قابل یادآوری ست که همه این اعمال رهبران پاکستانی ها، ایرانی ها و بنین سیوان با اعلامیه پنج فقره یی سر منشی سازمان ملل متحد در ضدیت قرار داشت. " ( کتاب: " از پادشاهی مطلقه الی سقوط جمهوری دموکراتیک افغانستان " تألیف: عبدالوکیل، ناشر: انتشارات یوسف زاد- مطبعه کاروان، سال چاپ: ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۶۶۱).

پس از آن که سران تنظیم ها با انبازی نواز شریف، نشستی را در پاکستان برگزار و به تاریخ ۲۴ اپریل ۱۹۹۲ شورای ۵۱ نفری را ایجاد کردند تا به رهبری صبغت الله مجددی زیر نام حکومت گذرا ( بعد از فرار نافرجام نجیب الله و پناه بردن وی به دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در کابل) قدرت را تسلیم شوند، مداخله های خونین پاکستان ( حکومت، آی اس آی، ارتش، حزب های افراطی مذهبی و بنیادگرایان اسلامی ) در مسایل زندگی مردم افغانستان و امور داخلی کشور به گونه ی گسترده، با شگرد های گوناگون و در جهت های متفاوت، از هشتم اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ تا واپسین روز های حاکمیت طالبان ادامه پیدا کرد و تا هنوز هم دوام دارد.

وحشت، دهشت و تبهکاری های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - نظامی حکومت های نظامی و ملکی پاکستان ( جنرال ضیا الحق، بی نظیر بوتو، نواز شریف، جنرال پرویز مشرف) را در حق مردم افغانستان، در دهه های هشتاد و نود عیسایی، می توان در ده ها جلد کتاب و رساله که از سوی نویسندگان و تحلیل گران سیاسی ( داخلی و خارجی)، ژورنالیستان، پژوهشگران، استادان دانشگاه ها، بنگاه های پژوهشی و اکادمی های نظامی به چاپ رسیده است، به مطالعه گرفت.

از زمره ی آنها، برخی نشانی می شود:

- تلک خرس یا حقایق پست پرده ی جهاد افغانستان، نویسندگان: دگروال محمد یوسف و مارک ادکین، ترجمه کنندگان: بار نخست: داکتر نثار احمد صمد، بار دوم: محمد قاسم آسمایی .

- طالبان، اسلام - نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری .

- جنگ اشباح، نویسنده: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق .

- ماموریت سقوط، نویسنده: گری شرون، ترجمه: اسدالله شفایی.

- گذر در کوچه های خون و آتش (جلد اول و دوم)، ترجمه مقالات، از: مؤلف.

در کل، رهبری حکومت های نظامی و ملکی پاکستان، از اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱ تا واپسین روز امارت اسلامی دست نشانده ی خود ( طالبان )، تنها یک برنامه را پی ریزی کرده بودند:

نابودی قدرت نظامی و ارتش نیرومند افغانستان، از بین بردن توانایی های جنگی و ابزار های جنگی نیرو های دفاعی افغانستان، در دست گرفتن اختیار سیاست خارجی افغانستان، ناتوان کردن بنیاد های اقتصادی و ویرانی کارخانه های صنعتی افغانستان و سرانجام فرو ریزی شیرازه ی سیاسی دولت داری در افغانستان با نصب مهره های درشت اجیر شده در قدرت سیاسی. پاکستانی ها برای تحقق یافتن این هدف ها، از هر وسیله و ابزار استفاده کردند.

از اینکه در بخش های دیگر پیرامون ناروایی های حکومت پاکستان در برابر مردم افغانستان، سخن زده شده است؛ بنابراین به این فصل پایان داده می شود؛ ولی شایان گفتن است که شوربختانه افغانستان چنان در گرداب مداخله های گوناگون همسایه های آزمند، بویژه شرقی و غربی گیر مانده بود که در آن گاهه



## دہم توہینہ

ی زمانی فرصت‌ها و زمینہ‌های گسترش و تحکیم پایه‌های همسایگی نیک ربوده شده بود؛ از این رو به روند بهبود روابط سیاسی و اقتصادی و همکاری‌های علمی و فناوری، فرهنگی و هنری و ادبی زیان سختی رسیده بود که سد راه رشد کمی و کیفی اعتماد سازی شد.

## کوشش های بین المللی برای آوردن صلح و پایداری در افغانستان

پیش از هر چیز دیگری، باید چند سخنی درباره ی صلح و قرارداد های مهم جهانی گفته شود:

در معنای سیاسی و از نگر وازگانی، صلح (سازش، آشتی و توافق) چیز دیگری، جز روند برقراری، نگهداری، پایداری و تحکیم رابطه ها و مناسبت های نیک و پسندیده - یکسان و همگانی، تهی از خشونت - جنگ و زورگویی میان انسان ها در جامعه (شهروندان) و نهاد سیاسی - حقوقی (دولت) بر پایه حاکمیت قانون و روش عدالت اجتماعی در زندگی روزمره و در کلیه بخش های زندگی انسانی و زیست با همی، نیست.

پایداری و شکست ناپذیری رابطه ها و مناسبت ها بین شهروندان و نظام سیاسی حاکم وابسته به این پیمان ها و ریشه ها و قاعده ها است؟

- احترام گذاشتن به همدیگر؛
- تطبیق کردن یکسان قانون؛
- رعایت کردن عدالت اجتماعی؛
- شناختن حقوق - وظایف و مکلفیت های دو طرف؛
- عملی کردن وظایف و دانستن مسولیت ها...

روند زیست با همی همراه با انگیزه ی همکاری هم جانبه - دوستی و احترام دو طرفه، حل مسالمت آمیز و کنار گذاشتن اختلاف ها در چوکات اصل ها و قانون های برخوردار از اعتبار اجرایی، پناه نبردن به خشونت و دوری گزینی از کاربرد زور، معنای صلح بین توده های مردم (شهروندان که به نوبه ی خود سازمان های سیاسی، گروه های اجتماعی و نهاد های مردمی را می سازند) را می دهد.

صلح بین دولت ها و یا اتحادیه ها (تشکیل شده از دولت ها مانند اتحادیه اروپا) بر پایه قرارداد ها و پیمان های بین المللی و بر بنیاد پروتوکول های منطقه ای استوار می شود. رابطه صلح آمیز و دوستی بی آلیشانه و همسان میان خلق ها و دولت ها بر پایه حقوق بین دول و سنجه های بشر خواهانه و همکاری های انسان دوستانه، زمانی استواری می داشته باشد که طرف ها به آزادی سیاسی و اقتصادی همدگر، ارج بگذارند و از هر گونه مداخله که به حق حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و منافع همگانی کشور خدشه و یا زیان می رساند، دوری گزینند.

در قرون وسطی به خاطر نگهداری آرامش و مهار کردن سئیزه جویی ها، موضوع های باز شناخته شده را در جای های معینه و در یک گاهه زمانی مشخص در زیر پوشش پشتیبانی حقوقی در می آوردند که می توان از صلح بازار (داد و ستد در بازار) و صلح دادگاه ها (مسایل دادگستری و دادگاهی = عدالت) یادآوری کرد.

جنبش صلح به مفهوم کلیه تلاش های سازمان یافته به هدف دستیابی به صلح و دست کشیدن از جنگ است. هدف این است که روش های استفاده از قدرت (زور آزمایی ها)، بویژه دست زدن به جنگ برچیده شود و روند ارتباط های سیاسی و اقتصادی، دلبستگی های تاریخی، پیوند های فرهنگی و ادبی و هنری و اجتماعی میان خلق ها و دولت ها زیان نینند و کشیدگی ها بر بنیاد سنجه های حقوقی و پیروی از عدالت، حل و فصل شود. این بدان معنا نیست که در وقت نیاز و در جای لازم حق دفاع از خود را نادیده بگیرند؛ بلکه این حق نیز با تکیه بر قاعده ها و اصل های حقوق بین الملل تنظیم و روشن می شود.

در سده ی هفدهم گروهی به نام کویکر ها { } Quäker = اعضای یک فرقه ی مذهبی دوستدار دین عیسایی است که در سال ۱۶۵۰ در انگلستان از سوی George Fox بنیاد گذاشته شد و پس از آن به واسطه William Penn در آمریکای شمالی گسترش یافت و در سال ۱۶۸۱ به پنسلوانیا راه پیدا کرد. { } از هدف های جنبش صلح نمایندگی می کردند. (جمعیت کویکر ها به خاطر انبازای پوپا در عملیه های کمک رسانی در جنگ جهانی اول و دوم، در سال ۱۹۴۷ به دریافت جایزه ی صلح نوبل نایل آمد.)

پس از کانگرس وین (گردهمایی سران حکومت ها و کارمندان سیاسی سفارتخانه های اروپایی به رهبری Clemens wenzel Nepomuk Lothar Metternich نخست وزیر اتریش که از تاریخ ۱۰ / ۱ / ۱۸۱۴ تا ۱۸۱۵/۶/۹ در چند نشست کاری در مورد سر و سامان دادن به روند مناسبت های نوین در

اروپا پس از بر افتیدن ناپلیون، تصمیم های بایسته را گرفتند) بود که بر بنیاد رهنمود های آن در ایالات متحده ی آمریکا، انگلستان، فرانسه و سویس سازمان های صلح به وجود آمدند. در سال ۱۸۱۵ در شهر نویارک اتحادیه صلح ( Peace Society ) و در سال ۱۸۴۳ نخستین کانگرس پاسیفست ها ( Pazifisten Kongress ) در لندن پایه گذاری شد. مهمترین نهاد های جنبش جهانی صلح و آشتی این ها اند:

۱- فیلو شیپ بین المللی برای صلح و آشتی - ( International Fellowship of Reconciliation )  
؛(IFOR)

۲- جنبش پایداری بین المللی ضد جنگ

؛( War Resistors International ) - WRI -

۳- اتحادیه بین المللی زنان برای صلح و آزادی؛

- Women's International League for Peace and Freedom - WILPO

۴- کنفرانس صلح هاگ: کنفرانس هایی که در شهر هاگ هالند به مقصد جلوگیری از وقوع جنگ ها و همچنان رعایت کردن سنجه های انسانی در جنگ، برگزار شدند. نخستین کنفرانس در سال ۱۸۹۹ به ابتکار ( Zaren Nikalaus II ) و دومین کنفرانس در سال ۱۹۰۷ به ابتکار ( Theodore Roosevelt ) رییس جمهوری آمریکا برگزار شدند.

در کنفرانس اول و دوم، پیشنویس قانون ها و لایحه ی عملکرد های بایسته و پیروی کردن از آن ها در جنگ های داخلی مورد بررسی قرار گرفتند و به تصویب رسیدند. شگرد های حقوقی ( نظم و قانون الزام آور در جنگ های شهروندی ) که اجرایی شدن آنها را از گردانندگان چرخ های جنگ می خواستند، به معنای استوار کردن نوشتاری ( رسمی ) بخشی از حقوق روزمره و بر حق شهروندان، در آن زمان بود. روش نیک و پسندیده و انسانی با مردم ملکی دوری گزیده از درگیری های نظامی، بند کردن کاربرد ابزار جنگی زیان آور ( گاز های زهری، جنگ ابزار کمیاب و بیالوژیکی )، برخورد انسان دوستانه با اسیران جنگی، انجام ندادن و جلوگیری کردن از کشتار های تک تک و گروهی با انگیزه های انتقام جویی و روش های قصدی و هدفمندانه، دوری جستن از نابود کردن و ویرانی و سوزاندن نهاد های خدمات همگانی و ملکیت های مردم، کوشش های بایسته برای دریافت راه حل مسالمت آمیز درگیری ها، کنار گذاشتن و پایان دادن به اختلاف ها و ستیزه جویی هایی که به دشمنی می انجامد... فرا گیرنده ی فیصله های این کنفرانس ها بود.

پس از پایان جنگ جهانی دوم ، در سال ۱۹۴۵ سازمان ملل متحد به عنوان نهاد بین المللی به خاطر نگهداری و تحکیم صلح و امنیت در جهان، گسترش همکاری های دو طرفه و همگانی در بخش های زندگی اجتماعی ( سیاسی و اقتصادی ) به وجود آمد و جایگاه ملت ها خوانده شد؛ لیکن بایسته ی یادآوری ست که هنوز جنگ جهانی دوم دوام داشت که نیازمندی به وجود آمدن یک چنین نهاد جهانی مدافع حقوق خلق های گیتی، دیده می شد. به همین سبب نشست های:

- در واشنگتن در سال ۱۹۴۲؛

- در تهران و مسکو در سال ۱۹۴۳؛

- در دومبارتون اوکای - Dumbarton Oaky در سال ۱۹۴۴؛

- در جاتا - Jatta در سال ۱۹۴۵؛

برگزار شد تا آمادگی های نخستین برای دستینه کردن منشور سازمان گرفته شود. در گام نخست نمایندگان ۵۱ دولت در پای منشور امضا گذاشتند و بدین گونه سازمان ملل متحد به وجود آمد.

در سال ۱۹۶۱، جان اف کندی رییس جمهوری آمریکا، نهاد خدمات کمک رسانی را به نام ( Peace Corps ) برای کمک به کشور های رو به رشد بنیاد گذاشت.

( یادداشت: در نگارش سخنان آغازین این بخش از فرهنگ آلمانی: Herder Neues Volkslexikon چاپ پنجم، ناشر بنگاه نشراتی Herder KG - Freiburg im Breisgau : سال چاپ: ۱۹۷۴ استفاده شده است).

\* \* \*

کسانی که به گونه ای زندگی شان با سیاست و فرایند های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اداری گره خورده است، در بیش از هفت دهه ی پسین سازمان ملل متحد را به عنوان نهاد با اعتبار بین المللی در دفاع و پشتیبانی از صلح و ثبات جهانی شناخته اند؛ لیکن دید آگاهانه به رویداد ها و داوروی آزاد و عادلانه به رخداد ها این پندار را تغییر داد؛ زیرا سازمان ملل متحد از روز بنیاد گذاری تا کنون هرگز توانایی آن را به دست آورده نتوانست که از زیر بار سنگین سیاست های استعماری ( کهنه و نو ) و استثماری

جهان سرمایه داری، رهایی یابد و به عنوان یک سازمان جهانی، برای حل دشواری های سیاسی در سیاست جهانی و در روند جنگ و صلح، داور آزاد و بیطرف باشد. تاریخ زندگی و فعالیت این نهاد بین المللی نشان می دهد که از نگر مالی همیشه وابسته به ارز نیرومند و با پشتوانه ی کشور های بزرگ سرمایه داری بوده و است؛ بنابراین در اجرای وظایف خود در میدان سیاست جهانی بیشتر خواست آمریکا و متحدان آن را در نظر گرفته است؛ از این رو هیچ وقت نتوانسته است که مشکل ها، نزاع ها و اختلاف های بین المللی و منطقه ای، همچنان درگیری های نظامی میان کشور های همسایه ( نزاع های مرزی، ادعای حق مالکیت بر قلمرو ها - آب ها و بندرگاه های آبی، گسترش دامنه ی رخنه کردن سیاسی - اقتصادی - مذهبی و فرهنگی، برخورد ها با انگیزه ی پشتیبانی از گروه های قومی ) و جنگ های شهروندی را با تکیه بر منشور و صلاحیت های کاری خود با پیروی از اصل های انصاف و عدالت حل و فصل کند.

استاد داکتر رضا اسراری نگاشته است:

"... تا چند دهه اخیر خاصه بعد از جنگ جهانی دوم اکثریت جوامع رو به توسعه از استقلال برخوردار نبودند و قدرت های غربی حاکمیت ملی این کشور ها را محدود کرده بودند. به اعتقاد خوش باوران و ساده دلان هر پرچمی که در سازمان ملل بالا می رود و هر عضوی که بر اعضا این مجمع می پیوندد، ملتی و جماعتی دیگر بر جمع ممالک آزاد و از بند رستگان استعمار اضافه می گردد. این خواب خوشی است که تمامی آزادی خواهان در آرزوی به حقیقت پیوستن آن هستند و این در صورتی است که بتوانیم تحول میکانیکی این جوامع را به حساب آزادی اقتصادی و سیاسی آنها بگذاریم." ( کتاب: " جامعه شناسی سیاسی جهان سوم"، تألیف: داکتر رضا اسراری استاد دانشگاه ملی ایران، ناشر: بنگاه انتشارات آرش - چاپ دوم -، تهران، سال چاپ: پاییز ۱۳۵۸، ص ۵۶).

تاریخ رویداد های سیاسی در بیش از چهار دهه ی پسین در افغانستان نیز نشان داد که با دریغ و درد نقش سازمان ملل متحد در پایان یافتن جنگ و خونریزی، برقراری صلح و ثبات سیاسی - نظامی و به وجود آمدن فضای همدیگر پذیری و همزیستی مسالمت آمیز میان افغانستانی ها و بازگشت وضعیت زندگی و کار صلح آمیز در سرزمین تاریخی خورشید، بسیار ضعیف و حتا منفی بوده است. آنچه به بازی های چند پهلو و ناکام سازمان ملل متحد در افغانستان پیش از اپریل ۱۹۹۲ (۸ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۱) پیوند می یابد، پیرامون آن بسیار نگاشته شده است؛ بنابراین نیازی به بازگویی آنها دیده نمی شود. در اینجا تنها از اقدام ها و تلاش های سازمان ملل متحد و دیگر نهاد های بین المللی و منطقه ای، در درازای سال های حکمفرمایی گروه های جنگی ( دهه خونین) سخن زده می شود: در دو سال نخست حکومت تنظیم ها (۱۹۹۳-۱۹۹۲) تلاش های جامعه جهانی به خاطر آوردن صلح در افغانستان بنابر دلایل زیرین به پیروزی نرسید:

- ۱- میانجی گران در شناخت و دآوری پیرامون سخنان دروغ و راست ( غلط و درست ) سرگردان بودند. شماری از آنان می کوشیدند که تنها توجه جهانی را به خویشتن خویش جلب کنند و یا در فرایند پایان دادن به جنگ و خونریزی، دنباله رو سیاست رسمی و علاقمندی های سیاسی کشور های خود باشند.
  - ۲- شاخص مهم، ضعیف بودن گستره ی میانجیگری نمایندگان نهاد های میانجیگر بود که دستیابی به صلح پایدار را خدشه دار کرد.
  - ۳- مداخله ی آشکار و دوامدار کشور های همسایه ( پاکستان، ایران، چین، جمهوری های آسیای میانه) در مسایل داخلی و سرنوشت ساز مردم افغانستان با در پیش گرفتن سیاست برتر شمردن گروه ی جنگی وابسته و یا علاقمند به خود نسبت به دیگر گروه های جنگی، سرازیر شدن کمک های بزرگ مالی و نظامی به تنظیم ها، افزون بر پشتیبانی سیاسی و دیپلماتیک از آنها. این مشکل در سال های پسین نیز کماکان با شتاب بیشتر ادامه یافت.
  - ۴- همچشمی میان همسایگان افغانستان بر سر تامین و تحکیم رخنه کردن های سیاسی - اقتصادی و نظامی و راهبردی در منطقه که دست کشور های بزرگ جهان ( آمریکا، انگلیس، فرانسه، فدراتیف روسیه، هند، ترکیه، عربستان سعودی، شیخ نشینان حوزه ی خلیج فارس، شماری از دولت های عضو اتحادیه اروپا ) آشکارا در این بازی زیان آور دخیل بود. همچشمی ابر قدرت ها و متحدان منطقه ای آنها در درازای سال های جنگ در افغانستان به اندازه ی فزاینده و با پهنای گسترده دوام پیدا کرد و به رنج و درد و اندوه مردم افغانستان افزود.
- درگیری های خانمان سوز در سال های نخست حاکمیت تنظیم ها، صدای انتقاد ملل متحد را بلندتر کرد. در این باره در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۷ / ۷ / ۱۹۹۴ در یک نوشته زیر عنوان " ملل متحد جنگ قدرت خواهی را انتقاد کرد" آمده است ( برگردان ):

" در جنگ شهروندی در افغانستان بر بنیاد ارزیابی ملل متحد هیچ یک از گروه های درگیر امکان پیروزی از راه نظامی را ندارد؛ لیکن با آن هم به خاطر دستیابی به قدرت و دریافت پول به آتش جنگ دامنه ی بیشتر می دهند. این سخن در یک گزارش نماینده ی ویژه ملل متحد، Sotirios Mousouris که به روز چهارشنبه در شهر اسلام آباد پایتخت پاکستان به نشر رسیده، آمده است. در نزد بخش بزرگ مردم ادامه این جنگ بی معنا بوده، پذیرفتنی نیست. از دید همگانی این درگیری ها به گونه ی جنگ بر ضد هجوم شوروی در سال های (۱۹۹۲-۱۹۷۹)، " جنگ مقدس" نبوده؛ بلکه تنها و تنها جنگ بر سر قدرت است. در وجود رهبران هشت سازمان مجاهدین هیچکس امید و اعتماد به حل صلح آمیز این نزاع را ندارد....

بر بنیاد این گزارش، بیشتر جنگجویان جوانان بی سواد و یا مردان جوان اند که آموزش های نظامی و جنگی را فرا نگرفته اند. آنان تنها برای پول می جنگند؛ زیرا در این سرزمین ویرانه از پی جنگ ها، راه دیگری برای به دست آوردن پول (در آمد مالی) سراغ نمی شود. همیشه اجیران مزد بگیر به شکل گروهی تغییر جبهه می دهند، هر گاه گروه جنگی دیگری به آنان دستمزد هنگفت پرداخت کند...."

بانو Gabriele Venzky در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " نبودن راه برون رفت به قربانیان جنگ شهروندی در افغانستان " در روزنامه Hannoverischer Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۹ / ۱ / ۱۹۹۴، گفته های Sotirios Mousouris معاون سر دبیر ملل متحد که برنامه آن سازمان را در افغانستان رهبری می کرد، این گونه آورده است (برگردان):

" مجاهدین ثابت کردند که در جایگاهی قرار ندارند که در کشور خود حکومت رانند. " دوام جنگ های خونین که منجر به کشته شدن هزار ها تن و ویرانی کشور شد، سکوت سازمان ملل را نیز شکست و این نهاد را وادار به آن کرد تا به ابتکار های تازه ای دست بزند. در جنوری ۱۹۹۴ شورای امنیت به پیشنهاد ایالات متحده آمریکا وضعیت روان در افغانستان را به بحث گرفت و از این نیت سر دبیر سازمان ملل متحد که نماینده ویژه ی خود را نزد رهبران گروه های مجاهدین می فرستد، پذیرایی کرد.

شورای امنیت از گروه های مجاهدین خواست که هر چه زودتر به جنگ ها پایان دهند تا امکان تشکیل یک حکومت فراگیر مورد پذیرش افغانستانی ها فراهم شود؛ لیکن یک سخنگوی Sotirios Mousouris فرستاده ی ویژه ی سازمان ملل متحد برای افغانستان در شهر پشاور پاکستان چنین گفت:

" هیچ نشانه ای از پایان درگیری ها دیده نمی شود. در این جنگ نمی توان برنده یی را سراغ کرد؛ بلکه جنگ تنها از مردم قربانی می گیرد. نماینده ی سازمان ملل با کلیه طرف هایی که علاقمند به صلح اند، ارتباط گرفته است؛ ولی راه حل دشواری ها را باید خود افغانستانی ها دریابند. از حلقه های معین سیاسی در افغانستان سخنانی به گوش می رسد که هیأت حکومت ایران تلاش دارد که یک راه حل صلح آمیز را به مشکل افغانستان پیدا کند."

( برگردان از گزارش خبری: ملل متحد نگران فرار <آواره شدن> گروهی است، روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۱۳ / ۱ / ۱۹۹۴).

همزمان با آشکار شدن کوشش های سازمان ملل متحد برای پایان دادن به درگیری های بنیاد بر انداز در افغانستان، سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی (OIC) نیز به هدف دریافت یک راه حل صلح آمیز به این نزاع، دست به ابتکار هایی زد. نماینده ی آن سازمان در اسلام آباد پاکستان خبر داد که تمام تلاش ها در این راستا سازماندهی خواهد شد که از دوام برادر کشتی جلوگیری شود؛ ولی مشکل اصلی کار در این نهفته است که " رییس جمهوری ربانی پیشبرد هر گونه گفت و و ها را در مورد صلح، با مخالفان خود رد می کند. " ( برگردان از گزارش خبری: حمله های هوایی بر موضع ها در کابل، روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۳ / ۱ / ۱۹۹۴).

هدف و ماهیت جنگ ها نشان داد که سد بزرگ در سر راه حل بحران افغانستان، در کنار دست اندازی بیگانگان، یکی هم اشتهای سیری ناپذیر سلطه طلبی رهبران و فرماندهان تنظیمی و علاقمندی آنان به تحکیم یک جانبه ی قدرت شخصی و حزبی، بود. تشنگان قدرت برای رسیدن به تاج و تخت بدون کوچک ترین توجه به سرنوشت دردناک ملیون ها انسان، چرخ های ماشین جنگ را به بهای بر بادی

سرزمین تاریخی افغانستان، فعال نگداشته بودند و همه روزه در زیر آتش توپخانه و شلیک صد ها موشک و ریختن صد ها بمب، شهروندان بیگناه جان می باختند و خانواده های بی شماری داغدار می شدند. جامعه جهانی بر خلاف سال های پر از درد سر زمان جنگ سرد، در زمان حکومت تنظیم ها، مردم افغانستان را به فراموشی سپرد؛ بنابراین سرنوشت غمبار افغانستانی ها در نزد رهبران حزب های ساخت پشاور و تهران و جنگ سالاران انفرادی، چیزی بیشتر از یک کالای بی ارزش شمرده نمی شد. فوران چشمه های پول به بودجه ی حزب ها و کیسه ی شخصی رهبران از کانال های جهان خارج و تحویل دهی جنگ ابزار و ساز و برگ نظامی و مواد لوژستیک به گروه های درگیر از سوی کشور های مداخله گر، تنور جنگ را داغتر و دوام آنرا دراز تر کرد. همگان آگاه بودند که ادامه ی زد و خورد های خونین میان گروهی نه به خاطر افغانستان و پاسداری از منافع ملی شهروندان بود؛ بلکه کلیه مسایل بر محور علاقمندی های حزب های جهادی (!) و سلیقه های شخصی رهبران و فرماندهان با اقتدار به هدف دستیابی به قدرت بیشتر، زر اندوزی از راه زدوی و چپاول دارایی های همگانی... می چرخید. زندگی انسان ها در معادله ی جنگ ها و مداخله های بی شرمانه از بیرون، هرگز سنجش نمی شد. هر چند پس از جنگ های خانمان سوز تنظیمی در سال نخست حاکمیت جهادی ها (!) سرانجام بنابر فشار هایی از سوی پاکستان، ایران و عربستان سعودی گروه های همچشم با هم نشستند و به تاریخ ۳ / ۷ / ۱۹۹۳ قرارداد صلح ۹ ماده ای را در اسلام آباد به امضا رسانیدند (متن موافقتنامه ی اسلام آباد در بخش وابسته درج است)؛ لیکن موافقتنامه به دلیل نبودن صداقت بین طرف های امضا کننده، تحقق نیافت. شایان یادآوری ست که گروه های جنگی، ائتلاف ضد برهان الدین ربانی، در گذشته در شهر جلال آباد گرد آمده بودند و دو روز در پیش روی سفیران (پاکستان و عربستان سعودی) به گفت و گو پرداختند. در نتیجه فیصله نامه ی بیرون داده شد که در آن پایان هر چه زودتر جنگ ها در کابل خواسته شده بود، شورای قیادی باید کار خود را از سر می گرفت، پس از یک سال انتخابات ریاست جمهوری برگزار می شد و رهبران حزب ها از جمله ربانی، در روند گفت و گو ها تنها به عنوان رهبر حزب ها می انبازیدند. چون فیصله نامه ی جلال آباد جامه عمل پوشیده نتوانست؛ بنابراین حکومت پاکستان به تاریخ ۲۵ فبروری ۱۹۹۳ (۶ / ۱۲ / ۱۳۷۱ خ) از گروه های درگیر خواست که به خاطر حل مشکل، برای گفت و گو به پاکستان سفر کنند. یک چنین خواست از سوی زمامداران ایران نیز صورت گرفته بود. به تاریخ ۳ / ۱ / ۱۹۹۳ - ۱۰ / ۱۲ / ۱۳۷۱ سر کردگان تنظیمی به پاکستان رفتند و مدت شش روز را به گفت و گو پرداختند، در پایان بحث ها، در خانه نواز شریف در حالی که شهزاده ترکی فیصل رییس اداره ی استخبارات عربستان و علاءالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران، حاضر بودند، به جز از مولوی خالص، همه رهبران در پای سندی امضا گذاشتند که به توافقنامه ی اسلام آباد شهرت پیدا کرد. سر دسته های گروه های جنگی در هم رکابی با نواز شریف به تاریخ ۳ / ۸ / ۱۹۹۳ به عربستان سعودی رفتند تا با ملک فهد نیز پیرامون موافقتنامه صحبت کنند. صحبت ها پنج روز به درازا کشید (مشکل عمده: پافشاری ربانی به باقی ماندن احمد شاه مسعود در مقام وزارت دفاع با مخالفت سرسختانه ی گلبدین حکمتیار، رو به رو شد. وی خواستار برکناری مسعود بود). سرانجام به تاریخ ۳ / ۱۲ / ۱۹۹۳ - ۲۱ / ۱۲ / ۱۳۷۱ موافقتنامه از سوی پادشاه عربستان و نواز شریف، در جایگاه تضمین کنندگان به امضا رسید. جمهوری اسلامی ایران نیز به تاریخ ۳ / ۱۳ / ۱۹۹۳ - ۲۲ / ۱۲ / ۱۳۷۱ این سند را به عنوان تضمین کنند، دستینه کرد.

در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۳ / ۲ / ۱۹۹۴ در یک نبشته زیر تیتر " دست نیافتن به چیره شدن نظامی در افغانستان " آمده است (برگردان):

" یک ماه پس از شعله ور شدن جنگ های تازه در افغانستان، حمله های توپخانه ای و بمباران های هوایی در اطراف شهر کابل با سنگینی تمام ادامه دارد. تا کنون نشانه ی از آن دیده نمی شود که فشار های سیاسی از خارج بر گروه های مجاهدین که با هم همچشمی دارند، تأثیر گذاشته باشد. نه خواهش های پاکستان، ایران و عربستان سعودی و نه ابتکار سازمان کنفرانس کشور های اسلامی و سازمان ملل متحد در آرامش اوضاع، کار ساز بوده اند. یک دلیل محکم که گروه های جنگی با هم درگیر پی در پی بر یکدیگر آتشباری می کنند، این است که در برابر جنگ، گزینه ی سیاسی کمبود است. همه ی راه ها برای برگرداندن آرامش و نظم صلح آمیز در قرارداد (سال ۱۹۹۲) پشاور و موافقتنامه های سال گذشته در جلال آباد و اسلام آباد آزمایش شد، کلیه آنها نادرست (ناموفق و غیر عملی) ثابت شدند. معاهده های پیشین در نتیجه ی بی میلی و غیر فعال بودن نمایندگی حکمتیار و مسعود به خاطر دستیابی به توافق بر سر بخش کردن قدرت برای یک دوره ی گذار به ناکامی انجامید، چیزی که از وزنه ی (توانایی) نیرومند سیاسی و نظامی آنان حکایه می کرد."



بتروس بتروس غالی دبیر کل سازمان ملل، در مارچ ۱۹۹۴، محمود مستری وزیر خارجه پیشین تونس را که در وظایف سیاسی و دیپلماتیک دارای آگاهی و تجربه ی کافی بود، به عنوان نماینده ی سیاسی خود در امور افغانستان گماشت تا در روند تماس ها و گفت و گو ها با طرف های دخیل در نزاع روان، راه های بیرون رفت از جنگ و تامین صلح را جست و جو کند. نخستین اقدام مستری این بود که یک آتش بس را در کابل برقرار سازد تا به پایتخت افغانستان سفر کرده بتواند؛ زیرا از تاریخ ۹ / ۱ / ۱۹۹۴، دفتر ملل متحد و سفارتخانه های کشور های غربی در کابل قفل زده بودند. تنها نمایندگی کمیته بین المللی صلیب سرخ در کابل فعال بود و به کمک نیازمندان، زخمی ها و معیوبان جنگ ها، بازماندگان قربانیان موشک پرانی ها و حمله های توپخانه ای، می شتافتند.

سازمان ملل متحد که وضعیت در افغانستان را از شهر پشاور و اسلام آباد پاکستان به نظاره نشسته بود، توانست به میانجیگری محمود مستری و تأیید گروه های درگیر در افغانستان، یک آتش بس گذرا را برقرار کند. رییس جمهوری ربانی و نخست وزیر حکمتیار، پشتیبانی خود را از هیأت ملل متحد ابراز داشتند و تعهد کردند که در هنگام آمدن و در مدت بود و باش نمایندگان سازمان ملل متحد در کابل، آتش جنگ ابزار ها خاموش می شود. لیکن نخستین کوشش محمود مستری برای برقراری آتش بس دائمی در کابل بی نتیجه باقی ماند؛ زیرا در دیدار و صحبت با حکمتیار در پایگاه مرکزی او در چهار آسیاب، رهبر حزب اسلامی برخاسته ی خود در کنار رفتن ربانی از قدرت پافشاری می کرد و آنرا پیش شرط پایان جنگ ها می دانست.

در یک تبصره از رادیو تهران، تاریخ ۱۲ / ۴ / ۱۹۹۴ آمده است (برگردان):

" در وضعیت کنونی در افغانستان، پیش بینی های باور کردنی درباره ی برقراری صلح در این کشور دشوار به نظر می رسد. تلاش های تازه ی فرستاده ی ویژه ی ملل متحد برای افغانستان " بی نتیجه " بود؛ [زیرا] طرف های انباز در جنگ شهروندی از همکاری با او سر باز زدند. مخالفان بر سر برکناری رییس جمهوری ربانی تأکید می کردند که در نزد طرفداران او پذیرفتنی نبود. مهم این است که کدام گروه گام نخست را در این راه می گذارد و دست دوستی دراز می کند." ( برگرفته از آیین مطبوعات (INFO/Presspiegel)، نشریه سازمان عفو بین الملل (ai) به زبان آلمانی، جولای ۱۹۹۴، ص ۱۳، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).

در پیوند به موضوع بالا، رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۹ / ۴ / ۱۹۹۴ بر بنیاد خبر نشر شده از رادیو تهران (۱۸ / ۴ / ۱۹۹۴)، این خبر را به نشر رسانید (برگردان):

" نماینده ویژه ی ملل متحد برای افغانستان، محمود مستری گفت و گو های خود را با طرف های انباز در جنگ شهروندی، ادامه داد. در مزارشریف، جنرال دوستم خواست خود را برای کناره گیری رییس جمهوری ربانی تکرار کرد. " ( همان کتاب، ص ۱۹).

همچنان رادیو صدای آلمان در خبر تاریخ ۲۲ / ۴ / ۱۹۹۴ با تکیه بر خبر تاریخ ۲۰ / ۴ / ۱۹۹۴ رادیو افغانستان این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" هیأت صلح ملل متحد به رهبری محمود مستری گفت و گو های خود را با نمایندگان حوزه ی جنوب غرب به پایان رسانید. گفت و گو ها پیشرفت خوبی داشت و امیدوار کننده بودند. مستری، هرات را محل مناسبی برای برگزاری همایش ملی در پیش رو، دانست. هیأت در ادامه ی سفر خود به استان بامیان رفت. " ( همان کتاب، ص ۱۹).

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۸ / ۴ / ۲۹۹۴ بر بنای خبر آژانس خبر رسانی ایرنا ( خبر تاریخ ۲۷ / ۷ / ۱۹۹۴ از نویارک ) این خبر را پخش کرد (برگردان):

" محمود مستری نماینده صلح دبیر کل سازمان ملل متحد برای افغانستان به سفر سه هفته ای خود در این کشور جنگ زده پایان داد و به روز جمعه ۲۹ / ۴ / ۲۹۹۴ برای پیشبرد گفت و گو ها آنجا را به سوی ریاض و تهران ترک گفت. هیأت در افغانستان با طرف های با هم درگیر در کابل، مزارشریف، هرات، کندهار و جلال آباد صحبت کرد. " ( همان کتاب، ص ۲۰).

از آغاز کار، پیش از بر افتیدن جمهوری افغانستان به دست تنظیم ها، آشکار شده بود که ملل متحد در فرایند پیدا کردن یک راه سیاسی با دشواری ها رو به رو است. این دشواری ها در اصل از درون برنامه های ناموفق و خطرناک، زد و بند های پشت پرده و تهی از صداقت خود آن سازمان در مسایل افغانستان،

پیدا شده است؛ بنابراین در جو تیره و تار دست درازی همسایگان آزمند، علاقمندی های سیاسی - اقتصادی و راهبردی بیگانگان، بویژه ابر قدرت ها به این سرزمین، پا بند نبودن و پیمان شکنی گروه های جنگی افغانستانی تا دندان آراسته با جنگ ابزار در به سر رساندن وعده های شان؛ ثابت کرد که چسبیدن به میانجیگری و دل بستن به ابتکار های صلح ملل متحد، جز سرگردانی و خانه خرابی، چیز دیگری را به مردم افغانستان به بار نیاورد.

به هر حال، محمود مستری از نتایج سفر خود به افغانستان ( کابل، جلال آباد، مزار شریف، هرات و کندهار) و روند گفت و گو ها با رهبران و فرماندهان مقتدر تنظیمی و همچنان از چگونگی دیدار و صحبت خود با مقام های دولتی در پاکستان، ایران، عربستان سعودی و فدراتیف روسیه، گزارش همه جانبه آماده کرد و به تاریخ ۲۵ / ۵ / ۱۹۹۴ در شهر نوپارک به سر دبیر سازمان ملل متحد سپرد.

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱ / ۷ / ۱۹۹۴ بر پایه خبر ایرنا تاریخ ۲۹ / ۶ / ۱۹۹۴، این خبر را پخش کرد ( برگردان):

" احمد علی [سردار آصف] وزیر خارجه پاکستان از آمادگی سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی (ICO) در باره ی انبازی در برنامه ی پی ریزی شده پیرامون حل صلح آمیز مشکل افغانستان، آگاهی داد. او از ربانی و حکمتیار خواست که این پیشنهاد را بپذیرند. احمد علی در پیوند به پایان وظیفه ی رییس جمهوری ربانی چنین گفت: آنچه پس از تاریخ ۲۸ / ۶ / ۱۹۹۴ در افغانستان می گذرد، قانونی نیست. قدرت باید به شورای رهبری و به هشت رهبر و گذاشته شود." ( برگرفته از: آئینه مطبوعات) (INFO/ Presspiegel) نشریه سازمان عفو بین الملل به زبان آلمانی، جولای ۱۹۹۴، ص ۴۶، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).

در همین جا آشکار می شود که مشکل افغانستان بسیار با خواست و فرمایش آمرانه ی پاکستان، محکم گره خورده بود. بخش پایانی گفته های وزیر خارجه پاکستان بیشتر به مداخله در امور داخلی افغانستان می ماند تا به یک مشورت خیر خواهانه (!)؛ زیرا بر بنای درخواست، تسلیم دهی قدرت تنها به رهبران هشت تنظیم که در پشاور فعالیت داشتند، خواسته شده بود. روشن نیست که به حزب های اهل تشیع چه امتیازی داده می شد تا سبب خشنودی جمهوری اسلامی ایران نیز می شد؟ مهم تر از همه جایگاه شخصیت های آزاد افغانستانی را در کجا در نظر گرفته بودند و چه بهای به آن می دادند؟

در بخشی از یک نوشته ی خبری ( گزارش آژانس رویترز از کابل) زیر عنوان " رییس جمهوری افغانستان مخالفان خود را تهدید می کند " در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۳۱ / ۸ / ۱۹۹۴، آمده است ( برگردان):

" سازمان ملل متحد همین اکنون برنامه ریزی کرده تا زیر نگر محمود مستری وزیر خارجه ی پیشین تونس، نشست گروه های با هم درگیر در افغانستان را برگزار کند. بتروس بتروس غالی سر دبیر سازمان ملل متحد، شاید در هفته ی آینده از پاکستان دیدن کند. آنگونه که از گفته های حلقه های وابسته به این سازمان در نوپارک، بر می آید، بتروس غالی می خواهد در هنگام این بازدید خود، با شخصیت های سیاسی افغانستان که در پاکستان زندگی می کنند، نیز دیدار کند."

این گونه اقدام ها نشان دهنده ی آن بود که آمادگی های نخستین برای آغاز دور جدید کوشش های هیأت ویژه ی سازمان ملل متحد، روی دست گرفته شده بود. محمود مستری به هدف پیشبرد وظیفه ی خود به منطقه بازگشت، در نخست از ازبیکستان دیدن کرد و از آنجا به افغانستان آمد و باز به پاکستان رفت. سبب این همه رفت و آمد های میانجیگر سازمان ملل متحد به کشور های همسایه این بود تا توافق پشتیبانان خارجی گروه های جنگی را به خاطر راه اندازی و برگزاری یک همایش صلح به دست آورد و سران تنظیم ها را وادار کند که در نشستی در اسلام آباد انبازند. بی مناسبت نبود که رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۲ / ۹ / ۱۹۹۴ بر اساس خبر تاریخ ۲۰ / ۹ / ۱۹۹۴ این خبر را به آگاهی رسانید ( برگردان):

" الفزایی ( داکتر نجیب الله الفزایی وزیر دولت در امور خارجه ی دولت اسلامی افغانستان ) در اسلام آباد در مورد گفت و گو های غیر رو در روی حکومت ربانی با نمایندگان شورای هماهنگی، سخن زد. وی بر بنیاد پیشنهاد ولایتی [علی اکبر ولایتی] همتای ایرانی خود که خواهش میانجیگری را کرده بود، این گفته را در میان گذاشت."

( برگرفته از: آینه ی مطبوعات ( INFO/ Presspiegel ) نشریه سازمان عفو بین الملل به زبان آلمانی، اگست ۱۹۹۴، ص ۲۱، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

بتروس بتروس غالی سر دبیر سازمان ملل متحد با آگاهی دادن از برنامه ی بازگشایی دفتر سیاسی سازمان در شهر جلال آباد، به این روند تکانه ی بیشتر داد. به باور سر دبیر، دفتر سیاسی باید در راه حل مشکل افغانستان کمک کند و تا پایان جنگ ها از شهر جلال آباد به مسایل رسیدگی بدارد و این کار زمینه ساز آوردن دفتر به کابل شود؛ ولی حکومت ربانی با این برنامه مخالفت کرد. لیکن تلاش های محمود مستری در برگزاری نشست صلح در اسلام آباد به ناکامی انجامید: زیرا شماری از سرکردگان تنظیم ها از انبازی در آن سر باز زدند و اشتراک نماینده ی جنبش ملی اسلامی افغانستان را بهانه گرفتند:

۱- عبدالرسول سیاف در مصاحبه با خبرنگار جریده اتحاد اسلامی اظهار داشت: " مستری اصرار دارد که ملیشه های دوستم و بقایای رژیم سابق را در تعیین سرنوشت افغانستان سهیم سازد، وی در حقیقت خواهان استمرار فساد، بی نظمی و هرج و مرج در افغانستان است...."

۲- مولوی محمد نبی محمدی رهبر تنظیم حرکت انقلاب اسلامی در مصاحبه با رادیو کابل چنین گفت: " خواهش ما از مستری این است که به شمولیت و به رسمیت شناختن دوستم پافشاری نکند. ملت مجاهد افغانستان از جنبش خاطره بی بدی دارد...."

۳- مولوی محمد یونس خالص در یک کنفرانس خبری یادآور شد: " نظر استاد ربانی را که با دوستم مذاکره نمی کند، معقول می دانم، تلاش های که زیر نام حل بحران افغانستان برای شامل کردن دوستم و طرفداران وی در مذاکرات جریان دارد، نتیجه مثبتی نمی دهد زیرا این کوشش ها به نفع افغانستان نیست...."

۴- در اعلامیه وزارت خارجه دولت اسلامی تحت عنوان " شرکت نمایندگان دوستم در مذاکرات م.م پروسه کنونی صلح را با موانع بیشتری روبرو خواهد ساخت" آمده است: " وزارت خارجه دولت اسلامی افغانستان در اعلامیه ای خاطر نشان ساخت که دولت اسلامی افغانستان از اولین روز های آغاز تلاش های هیأت صلح سازمان ملل متحد برای مسله افغانستان پشتیبانی بعمل آورد و همکاری خویش را در زمینه ابراز داشته که تا کنون به آن متعهد است. آرزومندی دولت اسلامی از آقای مستری آن بوده تا به منظور یک آغاز خوب و یافتن راه حل سیاسی در ابتدا تلاش های خود نقاط مشترک و مسایل قابل تفاهم ممکنه را مطرح نماید و از نقاط اختلاف انگیز در مرحله آغاز مساعی اجتناب کند. اما متأسفانه که مسایل مورد اختلاف در اولین مرحله تلاش های وی مطرح گردید. دولت اسلامی افغانستان با در نظر داشت موقف قبلی و هم بنابر این که اکثر تنظیم های جهادی تا کنون جنبش ملی را به رسمیت نه شناخته اند، موافق نبوده تا نمایندگان دوستم در مذاکرات شرکت ورزند. از سوی دیگر شرکت آنها در مذاکرات مشکلات موجوده افغانستان را مرفوع ننموده بلکه پروسه کنونی صلح را با موانع بیشتری روبرو خواهد ساخت." { جریده ی مجاهد " خبری" ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان بخش اروپا، شماره ۳۸، تاریخ ۲۵ / ۹ / ۱۹۹۴).

دور دوم کوشش های صلح ملل متحد از سوی محمود مستری با یک سلسله ابتکار هایی در داخل نیز همراه بود. اسماعیل خان امیر حوزه ی جنوب غرب و فرماندار استان هرات، نشست شورای عالی نمایندگان را دعوت کرد تا برای مشکل افغانستان یک راه حل صلح آمیز را پیدا کند؛ ولی نتیجه ی دلخواه را به بار آورده نتوانست ( درباره ی نشست شورای عالی هرات در بخش وابسته سخن گفته شده است ). در آن هنگام که محمود مستری سرگرم گرفتن آمادگی ها برای برگزاری نشست اسلام آباد بود، دوکتور حمید عابد سکرتر جنرال سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی ( ICO ) در جولای ۱۹۹۴ به پاکستان آمد و افزون بر پیشبرد گفت و گو ها با سران تنظیم ها، با شماری از شخصیت های افغانستانی نیز دیدار کرد.

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۸ / ۷ / ۱۹۹۴ ( بر بنیاد خبر تاریخ ۱۴ / ۷ / ۱۹۹۴ آژانس خبری SPA از جده عربستان) خبری را زیر عنوان " راه حل نظامی به کلی رد شد " به نشر رسانید ( برگردان): " بیلائس دور نخست گفت و گو های سکرتر جنرال سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی حمید عابد با نمایندگان گروه های افغانستانی:

" عابد امروز به دور نخست ابتکار های صلح خود در افغانستان پایان داد. وی در بازدید از منطقه، گفت و گو های همه جانبه را با رهبران و نمایندگان گروه های افغانستانی و هم چنین با شماری از شخصیت های ( سیاسی آزاد )، دانشمندان و روشنفکران افغانستان به پیش برد. در مرکز صحبت ها موضوع پیدا

کردن راه حل های سازنده و پذیرفتنی برای همه، قرار داشت تا با استفاده از آن، حزب های افغانستانی بتوانند گفت و گو های سودمند را با یکدیگر به هدف تامین صلح و ثبات و آرامش در افغانستان به پیش ببرند.

در آگاهی نامه که امروز از طرف سازمان به نشر رسید، راه های در پیشگیری ابتکار های صلح، به حزب های افغانستانی نشان داده شده است. باید به رهبری سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی بر پایه رهنمایی (فورمول) های دبیر کل، اقدام ها صورت گیرد. سردبیر (ICO) از تلاش های صلح در افغانستان پشتیبانی و تأکید کرد تا یک راه حل پذیرفتنی برای همه ی مردم افغانستان پیدا شود.... به اتکای گفته های [سخنگویان] سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، اتفاق نظر همگانی به وجود آمده است که راهکاری پیدا شود تا به روند صلح تکانه ی جدید بدهد. در پیوند به این موضوع از پیشنهاد سر دبیر سازمان پذیرایی شد که گفته است تا یک کمیته آمادگی به رهبری (ICO) تشکیل شود. شماری از حزب ها در افغانستان نمایندگان خود را برای عضویت در این کمیته تعیین کرده اند و دیگران در پرنسیب به تشکیل یافتن آن موافقت کردند و انتظار می رود که نمایندگان خود را معرفی کنند...." ( برگرفته از آیینیه ی مطبوعات (INFP/ Pressespiegel) نشریه سازمان عفو بین الملل به زبان آلمانی، اکتوبر ۱۹۹۴، صص ۳۵-۳۴، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

از نشر آگاهی نامه و گفته های سخنگویان سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، دبیری نگذشته بود که خوشبینی های حمید عابد به یأس مبدل شد و برنامه ی پی ریزی شده به هدف برقراری یک آتش بس امکان عملی شدن را نیافت.

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " گسترش جنگ شهروندی در افغانستان " در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۳ / ۷ / ۱۹۹۴ آمده است ( برگردان):

" پایان بی نتیجه ی تلاش های دیپلماتیک در راه خاتمه دادن به درگیری ها نشان داد که چگونه فرصت ها برای باز کردن گره خونین جنگ ها در افغانستان به سادگی از دست می روند. از سکرتر جنرال سازمان کشورهای اسلامی، حمید عابد در هنگام آمدن به کابل با باران بمب ها و آتش توپخانه ی حکمتیار، پذیرایی شد و وی را وادار به آن کردند که وظیفه ی میانجیگری خود را بند کند، پیش از اینکه آغاز یافته باشد. میانجی سازمان ملل متحد، مستری سه ماه وقت داشت که گزارش خود را به شورای امنیت ارائه کند. رسیدن به این قله های بلند که بسیار سخت است، گواه آن است که صلح بدون اشتراک فعال کشورهای همسایه به دست آمده نمی توانست، نشانه ی آشکار آن این سخن است که پاکستان، ایران، عربستان و جمهوری های آسیای میان دامنه ی درگیری ها را گسترش می دهند و آن را زنده نگه می دارند. گزارش مستری به خطر دیگری نیز اشاره دارد: افزایش کشت کونار که به عنوان سرچشمه ی مالی به جنگ سالاران افغانستان (Warlords) سودآور است و در عین حال علاقمندی را به کشت گندم نیز کمتر می کند.

میانجی سازمان ملل به این باور است که جنگ ها به خاطر کابل به خود مجاهدین اندک ضرر می رساند؛ ولی زیان های بزرگ شهروندان ملکی را نشان می دهد...."

در زمانی که Mousouris نماینده ی ویژه ملل متحد برای افغانستان گزارش خود را به شورای امنیت ارائه می کرد و خواهان کوشش های بین المللی برای حل صلح آمیز مشکل افغانستان بود و پیشبرد گفت و گو ها را بارهبران این کشور، یک نیازمندی فوری می دانست تا با پشتیبانی و موافقت آنان یک آتش بس برقرار شود؛ لیکن در همین وقت از ناکامی میانجیگری ملل متحد در افغانستان نیز سخن هایی شنیده می شد.

در پیوند به این موضوع در یک یادداشت کوتاه ی خبری زیر عنوان " ناکامی تلاش های میانجی گرانه ی سازمان ملل متحد در افغانستان " در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۶ / ۹ / ۱۹۹۴، آمده است ( برگردان):

" اسلام آباد، ۳ / ۹ / ۱۹۹۴ ( آژانس خبری افغانستان ): ملل متحد کوشش های میانجی گرانه ی خود را در جنگ شهروندی در افغانستان که در ماه اپریل آغاز کرده بود، کنون به دلیل ناکامی، ایستایی داد. در چند دور گفت و گو ها با وجود ارائه پیشنهاد های صلح جویانه، پیروزی به دست نیامد که رهبران گروه های افغانستانی با هم درگیر، به دور یک میز بنشینند و با یکدیگر صحبت کنند. سخنان یاد شده را محمود مستری نماینده ی ویژه ی سازمان ملل متحد به روز شنبه در اسلام آباد به آگاهی رسانید. مستری در عین وقت خبر داد که کوشش می کند تا گروه ها و شخصیت های آزاد اندیش افغانستانی را در کار تامین صلح

با خود داشته باشد. به باور ناظران سیاسی، گروه‌ها و شخصیت‌های آزاد، آن افغانستانی‌های آواره و کارمندان حکومت‌های گذشته هستند، که پیش از کمونیست‌ها، در کابل در قدرت بودند...."

پیشتر یادآوری شد که بر پایه گزارش Mousouris، مشکل افغانستان در شورای امنیت به بحث گرفته شد تا راه‌های برون رفت از وضعیت بحرانی را پیدا کنند و به درد و غم مردم پایان دهند. سرانجام در نشست (۳۵۱۴) تاریخ ۱۱ / ۸ / ۱۹۹۴، اعلامیه زیرین بیرون داده شد:

### { " اعلامیه شورای امنیت | سازمان ملل متحد | " }

{ " شورای امنیت با کمال قدردانی از مساعی هیأت خاص ملل متحد در افغانستان ( باساس فیصله نامه شماره ۲۰۸ مجمع عمومی ۴۸) تحت ریاست سفیر محمود مستری، از گزارش تاریخی اول جولای ۱۹۹۴ که تحت شماره ۷۶۶ اسناد شورای امنیت صادر شده و بطور خاص از توصیه‌های حاوی فقره ۴۰ آن گزارش، حسن استقبال می‌کند.

شورای امنیت از همکاری که مردم و رهبران افغانستان با هیأت خاص نموده اند اظهار قدردانی می‌کند. شورای امنیت از همه افغانان تقاضا می‌کند تا به همکاری با هیأت خاص ادامه دهند که در صدد کمک به افغان‌هاست تا یک عملیه مسالمت آمیز سیاسی را بمنظور خاتمه دادن به اختلافات شان آغاز نمایند. شورای امنیت از تداوم جنگ داخلی در افغانستان که باعث تلفات مردم و تخریب افغانستان شده و تهدیدی را متوجه ثبات و امنیت سایر کشور های منطقه ساخته، اظهار تأسف کرده است. شورای امنیت از همه جوانب منازعه تقاضا می‌کند تا به مخالفت های شان خاتمه داده در پروسه مصالحه سیاسی، بازسازی و رشد و انکشاف شامل گردند.

شورای امنیت از همه دول تقاضا می‌کند تا به مقصد ایجاد و تقویت صلح در افغانستان قدم های لازم را گذاشته و جریان انتقال سلاح را به جوانب درگیر قطع کنند و به این مقابله تباه کن خاتمه دهند. همچنان شورای امنیت از جامعه بین المللی جدا " تقاضا می‌کند تا افغانان را در مساعی شان برای بازسازی کشور تباه شده، به اندازه که شرایط میسر شود، مساعدت نمایند.

شورای امنیت مساعی ادارات کمک بشر دوستانه ملل متحد را در افغانستان تحسین نموده و تأکید می‌کند که بر تمام دول لازم است تا به کمک شان در این مساعی ادامه دهند.

شورای امنیت آمادگی خود را برای مساعدت به مردم افغانستان در مساعی شان برای عودت صلح و حالت عادی در کشور شان مجدداً تأیید نموده و کشور های همسایه افغانستان را تشویق می‌کند تا مساعی خویش را به این منظور ادامه دهند.

شورای امنیت تعهد خود را به حاکمیت و تمامیت ارضی افغانستان مجدداً اعلام می‌کند. - اخبار افغانستان، شماره اول، سپتامبر ۱۹۹۴، سنبله ۱۳۷۳- ( برگرفته از کتاب: " مقدمه بی بر کودتای ثور و پیامد های آن در افغانستان "، تألیف: اعظم سیستانی، صص ۳۳۳-۳۳۴ ).

گفته‌ها در بالا می‌رساند که به دلیل حاکم بودن فضای بی اعتمادی میان گروه‌های جنگی، نبود فرهنگ همديگر پذیری، زورگویی، جنگ طلبی، خودخواهی و یکه تازی رهبران تنظیم‌ها و فرماندهان محلی، مداخله‌ی آشکار همسایگان و قدرت‌های بزرگ در مسایل داخلی افغانستان برای رسیدن به هدف‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و راهبردی از راه دادن کمک‌های خانمان بر انداز برای جنگ سالاران و پشتیبانی مالی- نظامی - سیاسی از گروه‌های افغانستانی مورد نظر، کوشش‌های پی در پی هیأت نمایندگی ملل متحد بی نتیجه ماندند. سرانجام بتروس بتروس غالی سر دبیر سازمان ملل متحد اعلام کرد که از آغاز سپتامبر ۱۹۹۴ در اسلام‌آباد دور سوم تلاش‌های سازنده را به خاطر برقراری صلح در افغانستان، در پیش می‌گیرد؛ ولی باید گفت که ابتکار دور تازه هرگز نمی‌توانست شکست برنامه‌های دو دور گذشته‌ی این سازمان را پرده پوشی کند.

دور سوم تلاش‌های صلح ملل متحد با شرکت شماری از کارمندان عالی‌رتبه‌ی نظام‌های پیشین و برخی از بزرگان سرشناس افغانستان به سرپرستی محمود مستری از تاریخ ۲۹ / ۹ / ۱۹۹۴ - ۲۶ / ۱۰ / ۱۹۹۴ در شهر کویت، آغاز شد. انبازی بخش گسترده‌ی از شخصیت‌های افغانستانی زیر نام " شورای مشاوران" در این دور گفت و گو‌ها، روزنه‌های امید را به روی شهروندان خسته از جنگ و خونریزی گشود و چنان به نظر می‌رسید که پایان جنگ‌های خانمان سوز و رهایی کشور از بن بست، امکان پذیر شده است. محمود مستری در هماهنگی با " شورای مشاوران" از رهبران تنظیم‌ها خواهش کرد که نمایندگان با صلاحیت خود را برای اشتراک در نشست کویته معرفی دارند که تا اندازه‌ی به این خواست لیبک گفته شد.

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۱۹۹۴ بر بنیاد خبر تاریخ ۲۵ / ۱۰ / ۱۹۹۴ از تهران و اسلام‌آباد، این خبر را پخش کرد ( برگردان):

" محمود مستری فرستاده ی ویژه سازمان ملل متحد برای افغانستان، امروز از اسلام آباد به جلال آباد در شرق افغانستان سفر کرد. بنابر گفته دفتر رسمی ملل متحد و آگاهی دهی حلقه های آگاه در افغانستان، مستری یک سفر چهار ساعته دیگر را در اطراف کابل به هدف دیدار با گلبدین حکمتیار نخست وزیر در پیش رو دارد. این دیدار باید در پایگاه مرکزی گلبدین حکمتیار در چهار آسیاب صورت گیرد. مستری در هفته ی پیش دو بار گفت و گو های جداگانه را در جلال آباد با رییس جمهوری ربانی و مولوی محمد نبی محمدی رهبر حزب حرکت انقلاب اسلامی و همچنان با اکبری رهبر یک جناح حزب وحدت، به پیش برد. پروفیسور عبدالرب رسول سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی به سبب اعتراض و ناسازگاری با اشتراک جنرال ازبیک عبدالرشید دوستم [ در فرایند صلح ] از روند گفت و گو ها به دور نگهداشته شد. پیش از صحبت کردن با رهبران تنظیم ها، مستری نشست های دراز و خسته کنی با شخصیت های افغانستانی در شهر کویته پاکستان داشت. در این نشست ها پیرامون تشکیل حکومت گذرا، برگزاری همایش بزرگ ملی ( لویه جرگه) به خاطر تعیین رهبری حکومت آینده، رایزنی شد. مستری در دیدار با ربانی مسایل پیرنگ شده در نشست کویته را با او در میان گذاشت و قرار است در مورد پیشنهاد ها، با حکمتیار نیز صحبت کند. " ( برگرفته از آیینیه مطبوعات ( INFO/Presspiegel ) نشریه سازمان عفو بین الملل شماره ۲۹، جنوری ۱۹۹۵، به زبان آلمانی، ص ۲۶، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

در دور سوم گفت و گو ها در شهر کویته، برنامه ها و راهکار های گسترده پی ریزی و به تصویب رسیده بود؛ بدون اینکه راه ها و امکان های تحقق پیدا کردن آنها را با جلب کمک و همکاری صادقانه و پشتیبانی بی دریغ نیرو های داخلی و خارجی، در نظر گرفته باشند:

- مداخله های خارجی کماکان ادامه داشت و وضعیت داخلی روز به روز پیچیده و پیچیده تر می شد؛
- جنگ ابزار های سبک و سنگین و لوژستیک نظامی به داخل افغانستان به مانند گذشته بی کم و کاست، سرازیر می شد؛
- روند کمک های مادی - مالی خارجی به گروه های درگیر و پشتیبانی سیاسی و دیپلماتیک از تنظیم ها در گستره ی منطقه و جهان از سوی شماری از کشور ها، بر پایه علاقمندی های سیاسی - راهبردی و جیوپولتیک آنها ایستایی را نمی پذیرفت؛
- در آن هنگام در جو انحصار طلبی و قدرت خواهی گروه های جنگی و سلطه گرایی فرماندهان محلی و دوام جنگ های ویرانگر، برقراری آتش بس ناشدنی به نظر می رسید؛
- خلع سلاح همگانی و جمع آوری ابزار جنگی سنگین ( موشکی، توپخانه ای، هوایی، تانک ها، زره دار ها، ماشین های محاربوی ) و سبک بیشتر به رویا های سرگردان می ماند؛ زیرا بودن جنگ ابزار ها در دست فرماندهان، چریک های تنظیمی بهترین چشمه ی درآمد مالی و تضمین کنندگی نگهداری قدرت شخصی به شمار می آمد؛
- چور، چپاول، راه گیری و رهنی، دستبرد به دارایی های همگانی و ملکیت های شخصی... در نزد سلاح به دستان به یک راه و رسم و کار روزمره بدل شده بود.

بانو Gabriele Venzky در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " جنگ پایان ناپذیر " در هفته نامه ی Die Zeit تاریخ ۱۸ / ۱۱ / ۱۹۹۴، نگاشته است ( برگردان):

" محمود مستری، وزیر خارجه پیشین تونس، در این میان با خوش بینی می درخشد: او گفت: ( ما چندین سانتی متر به پیش حرکت کردیم.) در جایگاه نماینده ویژه سردبیر سازمان ملل متحد، پیوسته پشت سرکردگان مجاهدین سرگردان است و از نزد این رهبر به سوی آن رهبر سفر می کند تا آنان را به دور برنامه ی جدید صلح گرد آورد؛ زیرا رهبران و فرماندهان با همدیگر خود صحبت نمی کنند. پس از آن که چهار برنامه صلح ملل متحد در گذشته به ناکامی انجامید، این بار تلاش صورت می گیرد که در نبود آنان، عملیه صلح آزمایش شود. در نشست " شخصیت های مهم افغانستان " پروفیسور ها، سیاستمداران و نظامیان پیشین، نمایندگان حزب های با هم درگیر، در شهر کویته پاکستان، پیشنهاد های چوکات بندی شده که بر پایه آنها سرانجام باید صلح و [ثبات] به کشور باز گردد: برقراری آتش بس، تشکیل حکومت گذرا به هدف دعوت نشست شورای بزرگان و گرفتن آمادگی ها برای برگزاری انتخابات، تشکیل قوای امنیتی بیطرف (۲۰۰۰) نفری که می تواند از میان خود افغانستانی ها و نیرو های ملل متحد به وجود آید، خلع سلاح همه گروه های مجاهدین. در گام نخست همه ی این پیرنگ ها و پیشنهاد ها عاقلانه به نظر می رسد و فرماندهان از همکاری خود در پیاده شدن برنامه ی صلح در عمل، به مستری اطمینان دادند. لیکن اینکه، این توضیح دادن ها و ارائه کردن این گونه دیدگاه ها تا چه اندازه از ارزشمندی برخوردار هستند، رویداد های دو نیم سال پایانی آن را به اثبات رسانید. "



در مورد رویداد های دلخراش، تباہ کن و خانہ بر انداز کہ سبب ناکامی بسیاری از برنامه های صلح ملل متحد در آن گاہه ی زمانی شد، در روزنامہ Die Tageszeitung تاریخ ۲۶ / ۱ / ۱۹۹۴، در یک نوشتہ خبری زیر عنوان " سازمان ملل متحد در افغانستان [ گروه های درگیر ] را بہ پذیرش صلح فرا می خواند " ، " پاکستان طرفدار برگزاری کنفرانس منطقہ ای است " بر بنای خبر آژانس فرانسپرس (AFP) از نیوارک و اسلام آباد، آمدہ است ( برگردان ):

" آیا شورای امنیت ملل متحد توانایی آن را دارد کہ میان گروه های با ہم دشمن در افغانستان میانجیگری کند؟ با در نظر گرفتن جنگ های سخت، عالی ترین مرجع سازمان ملل متحد در شب روز دوشنبہ برای نخستین بار خود را سرگرم بررسی وضعیت در این کشور در آسیای میانه (افغانستان) پس از بر افتیدن حکومت نجیب اللہ در سال ۱۹۹۲ کہ از پشتیبانی مسکو برخوردار بود، ساخته است. شورای امنیت از گروه های مجاہدین خواہش کرد کہ جنگ ها را بند کنند و در برنامه تشکیل دادن یک حکومت فراگیر و پذیرفتنی برای کلیہ مردم افغانستان، شرکت ورزند. شورای امنیت از تصمیم سردبیر سازمان ملل متحد بتروس غالی، بہ خاطر فرستادن ہر چہ زودتر نمایندہ بہ افغانستان، بہ هدف جست و جوی راه های از سرگیری فعالیت های میانجی گرانه، پذیرایی کرد.

شورای ہماہنگی، ہمچشم رییس جمہوری برہان الدین ربانی، از آن زمرہ نمایندہ ی نخست وزیر حکمتیار، بر بنیاد گزارش آژانس خبررسانی پاکستان (APP) یک برنامه ی ہشت فقرہ ای را بہ سردار آصف احمد علی وزیر خارجہ پاکستان ارائه کرد. در برنامه بیشتر از ہمہ پیش بینی شدہ کہ ربانی و دشمن سرسخت او، حکمتیار از وظایف خود کنار روند و قدرت را بہ یک شورای گذرا تسلیم دہند تا اینکہ انتخابات صورت گیرد. پاکستان می خواہد یکجا با کشور های ہمسایہ ( ایران، جمہوری های آسیای میانه ) و عربستان سعودی و اشتراک گروه های افغانستانی یک نشست را بہ خاطر حل بحران افغانستان برگزار کند. شورای ہماہنگی بہ این پیشنهاد واکنش "مثبت" نشان دادہ است.

ربانی کہ خود وابستگی بہ یک گروه جنگی دارد، بہ روز دوشنبہ از امکان برپایی انتخابات جدید سخن گفت و آشکار کرد کہ کشورش شاید بہ کمک های ملل متحد نیاز پیدا کند؛ [لیکن] حکمتیار شرط برقراری یک آتش بس را وابستہ بہ کنارہ گیری ربانی از مقامش دانست.

بر بنیاد گفتہ های سخنگوی وزارت دفاع در کابل، جنگجویان حزب اسلامی حکمتیار یکجا با نیرو های جنرال ازبیک رشید دوستم بہ شب روز سہ شنبہ حملہ های خود را در نزدیکی های قصر ریاست جمہوری و وزارت دفاع، از سر گرفتند.

از دیروز بدین طرف از سنگینی حملہ های توپخانہ ای کاستہ شدہ است. شمار زیاد زنان و دختران از این فرصت استفادہ کردہ از مناطق جنگی شہر بیرون شدند. بر پایہ یک گزارش کمیٹہ ی بین المللی صلیب سرخ (IKRK) در جنگ های شہر کابل و اطراف آن در سہ ہفتہ ی گذشتہ (۸۰۰-۷۰۰) تن کشتہ و چند ہزار دیگر زخم خوردند."

بتروس بتروس غالی در گزارش سالانہ (۱۹۹۴) بہ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، بر پایہ گزارش های محمود مستری، در پیوست بہ مسایل افغانستان پیشنهاد های آشکار ارائه کرد کہ چرخ های آن بر محور فیصلہ های نشست کویتہ می چرخید. در گزارش بتروس غالی از موضوع بازگشایی دفتر ملل متحد در آغاز در شہر جلال آباد و پس از آن، اگر وضعیت اجازہ داد[پس از پایان جنگ ها] بردن آن بہ کابل نیز یادآوری شدہ بود.

دربارہ ی بحران افغانستان، رییس شورای امنیت سازمان ملل متحد در نشست نوبتی شمارہ ۴۷۴ تاریخ ۳۰ / ۱۱ / ۱۹۹۴ بیانیه یی ایراد کرد کہ بہ مانند پیشنهاد های سردبیر، بیشتر تکیہ بر گزارش های محمود مستری و رویداد های ہمایش کویتہ داشت ( یادداشت: تنہا متن انگلیسی - 11 / 22 / 1994 , A / 49 / 688، این بیانیہ در اختیار مؤلف قرار دارد).

ہنوز چگونگی پذیرش و بازتاب واکنش ها در برابر پیشنهاد های سردبیر سازمان ملل متحد روشن نشدہ بود کہ جمہوری اسلامی ایران دست بہ ابتکار زد و در پی آن برآمد تا انبازی گروه های جنگی افغانستان، نشست صلح را در تہران برگزار کند و برنامه ی یکجایی را بہ خاطر بازگشت صلح در افغانستان بہ تصویب برسانند.

پیش از برگزاری نشست، عالمی بلخی کہ رییس ہیأت نمایندگی حکومت کابل تعیین شدہ بود بہ آگاهی رسانید کہ در این نشست دولت افغانستان برنامه ی صلح ویزہ یی را ارائه خواہد کرد تا جنگ و خونریزی پایان یابد. باید بہ کمیسیون وظیفہ دادہ شود کہ بر آتش بس دیدہ بانی کند و کمیسیون دیگری عملیہ تسلیم دہی قدرت را بہ یک حکومت گذرا شتاب دہد. حکومت افغانستان بہ برقراری بی چون و چرای آتش

بس، بازگشایی راه های ارتباطی و ترانسپورتی به کابل و بازرسی مؤثر از مرز ها به هدف جلوگیری از سرازیر شدن جنگ ابزار ها به داخل افغانستان، علاقمند است.

پیرامون نشست صلح تهران، رادیو صدای آلمان به تاریخ ۹ / ۱۲ / ۱۹۹۴ بر بنای خبر تاریخ ۷ / ۱۲ / ۱۹۹۴ رادیو تهران، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" گفت و گو های غیر رودر رو میان نمایندگان صلاحیت دار هشت حزب جهادی امشب ( ۷ / ۱۲ / ۱۹۹۴ ) به پایان رسید. گروه های جهادی تنها بر سر یک نکته، همان آوردن صلح به افغانستان سازگاری کردند. بر بنیاد گزارش خبرنگار ایرنا، گفت و گو های هفت روزه به سرپرستی نماینده ی سازمان کنفرانس کشور های اسلامی، با انبازی فرستاده ی ملل متحد و هیأت حکومت پاکستان، به پیش برده شد. موسوی [ میر محمود موسوی مسؤول امور افغانستان در وزارت خارجه ایران ] نماینده ی ایران در گفت و گو ها، از برگزاری این نشست خشنودی نشان داد و افزود که همه گروه ها بر سر یک برنامه ی سه فقره ای توافق کردند: ۱- برقراری آتش بس، ۲- تشکیل حکومت گذرا، ۳- برگزاری انتخابات آزاد. تصمیم گرفته شد که نتایج گفت و گو ها به کنفرانس کشور های اسلامی که در آینده ی نزدیک در کزابلانکا برگزار می شود، ارائه گردد.

در گزارش آمده است که جریر [ همایون جریر نماینده ی حزب اسلامی به رهبری حکمتیار ] نماینده ی شورای هماهنگی انقلاب اسلامی افغانستان از برگزاری نشست ابراز خرسندی کرده، یادآور شد که انبازی کردن نمایندگان گروه های جهادی افغانستان در نشست تهران، نمایانگر پشتیبانی از نتایج آن است. نماینده ی ربانی گفت و گو را سودمند خوانده و افزود که در کنفرانس تهران پیرامون راه های عملی بازگشت صلح بحث شد و دیدگاه های باور کردنی گروه های با هم درگیر به آن جلب شد. " ( برگرفته از آینه ی مطبوعات INFO/ Pressespiegel ، نشریه سازمان عفو بین الملل (به زبان آلمانی)، شماره ۲۹، جنوری ۱۹۹۵، ص ۳۹، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

محمود موسوی پیش از برگزاری نشست تهران، در صحبت های جداگانه با سران گروه های جنگی در کابل، ضمن تسلیم دهی دعوتنامه ی رییس جمهوری ایران به رهبران افغانستان و موافقت کردن آنان برای انبازیدن نمایندگان تنظیم ها در نشست تهران، در مورد حل مسالمت آمیز مشکل افغانستان بسیار خوشبین بود و می پنداشت که وقت مناسب برای مهار کردن جنگ قدرت در این سرزمین بلا کشیده فرا رسیده است. ولی با دریغ و درد که این گونه خوش بینی ها و پیش بینی ها به چیز دیگری، جز یک رویای گمشده هم مانند نبود؛ زیرا پس از سال ۱۹۹۲، بیرون از مرز های افغانستان بسیار نشست ها با انبازی کردن رهبران و نمایندگان تنظیم های جنگی برگزار شد که از هیچکدام آن نتیجه ی بایسته به دست نیامد. از سوی دیگر در نزد کشور های همسایه و سازمان های بین المللی و منطقه ای همیشه سنجه این بود که حل بحران افغانستان را تنها در چهره ی حزب های جنگی ببینند و حق تصمیم گیری را بر سر سر نوشت مردم و کشور به گروه های جنگی بدهند. بدین ترتیب شهروندان را به کناره می راندند و نقش سازنده ی ملیون ها انسان را نادیده می انگاشتند، بدون اینکه پی برده باشند که در اصل همین سرکردگان جهادی - فرماندهان محلی و تفنگداران وابسته به آنان بودند که با در پیشگیری روش ها و سیاست های یکه تازانه و زورگویانه نسبت به مردم و موضع گیری های تنگ نظرانه و دشمنانه در برابر یکدیگر، سد راه ی برقراری صلح و آرامش در افغانستان، می شدند.

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۲ / ۱ / ۱۹۹۵ بر پایه خبر آژانس خبرگزاری ایرنا تاریخ ۱۰ / ۱ / ۱۹۹۵ از تهران با پخش این خبر به درست بودن سخنان بالا، مهر تأیید زد (برگردان):

{ " رییس جمهوری افغانستان، برهان الدین ربانی کلیه گروه های افغانستانی را به کابل فرا خواند: ربانی در تلویزیون جلال آباد ظاهر شد و رویاروی با مردم سخن گفت: ما از گروه ها انتظار داریم که در کابل جنگ زده گرد هم آیند و بر سر دشواری ها صحبت کنند. او از آمادگی خود به تسلیم دهی قدرت سخن زد و یادآور شد که نمی خواهد به زور قوه مقام خود را نگهدارد. در عین زمان یک متحد همیشگی ربانی، پروفیسور عبدالرسول سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی، گفته است که در مورد به پیروزی رسیدن ماموریت صلح ملل متحد، خوشبین نیست؛ زیرا سازمان ملل متحد به مشکل های بنیادی توجه ندارد. سیاف بدون گفتن جزئیات به عناصر کمونیست اتهام زد، که به گروه های مجاهدین پیوسته اند و مسؤولیت بحران کنونی را به گردن آنان انداخت. سیاف در پاسخ به یک پرسش گفت که حزب او هرگز نظامیان ازبیک را به رسمیت نمی شناسد. از چشمه های افغانستانی بر می آید که جنرال عبدالرشید دوستم فرمانده ازبیک از مستری فرستاده ویژه ی ملل متحد با تأکید خواهش کرد که از زیر بار تأثیر گروه های همچشم او بیرون شود و جنبش ملی اسلامی شمال افغانستان را که بخش گسترده ی شمال کشور را در زیر اداره

ی خود دارد، به رسمیت بشناسد، پیاده شدن این سخن در عمل، یک شرط بازگشت صلح به شمار می آید. ( برگرفته از آیینیه ی مطبوعات: INFO/ Pressespiegel نشریه سازمان عفو بین الملل به زبان آلمانی، شماره ۳۰ اپریل ۱۹۹۵، ص ۱۲، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

تا اینجا دیده شد که خواست ها و آرزو های گروه های جنگی همیشه بر محور قدرت خواهی، قدرت نمایی و زور آزمایی استوار بود. موضوع تشکیل حکومت و تحکیم نظام سیاسی و اقتصادی و بنیان گذاری اداره ی مردم سالار بر پایه حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی از برنامه های کاری آنها فرسخ ها فاصله داشت. این گفته را زمان زمامداری و سلطه گرایی آنها به خوبی به نمایش گذاشت و آنچه را که در درازای حکومت خود [ حتا پیش و پس از آن ] بر مردم بیچاره روا داشتند به کلی آگاهانه بود و از بطن فعالیت های آنها سرچشمه می گرفت. گروه های هفتگانه و هشتگانه هرگز و هیچگاهی به برقراری صلح و ثبات دایمی در افغانستان علاقمند نبودند؛ زیرا در بودن نظم و آرامش امکان چپاولگری، دزدی، غارتگری، غصب دارایی های رسمی و شخصی ( همگانی و از مردم ) تجاوزگری، آدمکشی و آدم ربایی... را از دست می دادند. از همین سبب بود که برنامه های برقراری صلح فرصت تحقق را پیدا نمی کردند.

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " افغانستان: یک رقص خونین دیوانگی " در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱۳ / ۲ / ۱۹۹۵، آمده است ( برگردان):

" کلیه تلاش های میانجی گرانه به خطا رفت ( بی نتیجه بود). یک معاهده ی صلح که از سوی پاکستان آماده شده بود در نخستین ساعت هایی [ که باید اجرایی می شد ] به ناکامی انجامید، مساعی ایران و عربستان سعودی بختیار تر از کوشش های پاکستان نبود. افزون بر آن ماموریت صلح فرستاده ی ویژه ی ملل متحد کدام پیروزی را در پی نداشت؛ از این رو بود که سازمان ملل در جنوری ۱۹۹۵ به تلاش های خود پایان داد."

- هنوز اندوه و درد جانکاه مردم افغانستان را به سبب دوام برخورد های خونین نظامی میان گروه های جنگی همچشم پایانی نبود؛

- هنوز زد و بند های داخلی و خارجی بر سر بحران افغانستان، ائتلاف های زودگذر و اتحاد های شکننده میان رهبران تنظیم ها به خاطر رسیدن به قدرت و یا تحکیم توانایی های سیاسی، زورگویی فرماندهان مقتدر محلی برای یکه تازی و به دست آوردن امتیاز بیشتر، کمر شهروندان را دو لا کرده بود و زیان های جبران ناپذیر انسانی، مادی و معنوی به بار می آورد؛

- هنوز سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی در چندین نشست و در تلاش های خود برای برگشت صلح و ثبات سیاسی به افغانستان، هیچ دستاوردی نداشتند و سرزمین خورشید هر روز نسبت به روز پیشتر به سوی ویرانی و بر بادی برده می شد و مردم پیوسته آواره و در بدر می شد و قربانی می داد؛

در جو حاکم بودن یک چنین وضعیت بود که ایالات متحده آمریکا، انگلستان، نظامی گران پاکستان، خاندان سلطنتی آل سعود در همدستی و همکاری با متحدان خود، گروه جدیدی را به نام طالبان، با برنامه های سختگیری دینی، بنیادگرایی مذهبی، عصبیت قومی، تمدن زدایی و زن ستیزی به میدان های جنگ در افغانستان گسیل کردند و با این پیشامد روند صلح بار دیگر با بازدار های وحشی و دشواری های بی شمار دست به گریبان شد.

### پیچیده شدن روند صلح

#### پس از پدید آمدن طالبان و پیدایی دشوار های جدید در این راه

سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی بنابر دلایل های گوناگون از جمله نداشتن شناخت درست از نبض و روان اجتماعی مردم افغانستان، جمع جانبداری های غرض آلود همسایگان و دیگر کشورهای مداخله گر از گروه های جنگی مورد نظر؛ در کوشش های خود برای برقراری صلح به کدام پیروزی دست نیافتند. از سوی دیگر نهاد های بین المللی و منطقه ای بدون در نظر گرفتن واقعیت های جامعه ی افغانستان، پیوسته امکان تحقق عملی برنامه های صلح را تنها در وجود تنظیم ها و جنگ سالاران می دیدند و با این دیدگاه نقش و اهمیت توده های مردم و نمایندگان واقعی آنان را نادیده می گرفتند. نیروهای وفادار به آرمان های صلح - پیشرفت اجتماعی - دموکراسی و حقوق بشر ( دانشمندان، پژوهشگران، روشنفکران، فرهنگیان، آگاهان سیاسی، استادان دانشگاه ها، آموزش دیدگان ملکی و نظامی، کارمندان کار آزموده و نیک نام رژیم های گذشته ) از روند گفت و گو های صلح ( سوای نشست

کوئته) به دور نگهداشته شدند. بدین سبب بود که محمود مستری در زیر بار زور گویی ها و خواست های بیش از حد گروه های درگیر قد راست کرده نتوانست و در ماموریت خود ناکام ماند. ولی پیدایش گروه جنگی تازه نفس به نام طالبان در میدان های جنگ و سیاست پر از نفرت و کینه و سراپا بر هم و در هم افغانستان و گسیل آنان به جبهه ی کشمکش های نظامی برای غصب قدرت، عملیه تامین صلح را چندین بار پیچیده تر کرد و مردم داغ دیده و عذاب کشیده ی افغانستان به دور جدید قربانی دادن و فدا شدن در راه میهن و دفاع از ارزش های انسانی و افتخار های تاریخی خود فرا خوانده شدند.

در پیوند به دشواری های به وجود آمده به روند صلح از سوی طالبان، در یک نوشته زیر عنوان " صلح نامطمئن ملل متحد " به قلم Gunnar Heesch در مجله ی هفتگی Focus تاریخ ۲۰ / ۱ / ۱۹۹۵، آمده است ( برگردان):

" طالبان، محمود مستری میانجی سازمان ملل متحد را نیز با دشواری رو به رو کرده اند. پس از جنجال های دراز، مستری توانست به روز دوشنبه این هفته، بر سر تشکیل یک حکومت گذرا به گفت و گو بپردازد. رییس جمهوری ربانی و مخالف سرسخت او حکمتیار نخست وزیر که همین اکنون با هم در جنگ اند، طرف های گفت و گو کننده هستند. نماینده ی ملل متحد تلاش می کند که یک راه حل سیاسی پیدا کند، این بار طالبان نیز در فرایند گفت و گو ها شرکت می ورزند. رییس دفتر ماموریت سازمان ملل متحد در افغانستان

Francis Okelo در مصاحبه با گزارشگر مجله ی Focus خوشبینی خود را این گونه بازتاب داد: "طالبان از آمادگی خود برای انبازیدن در یک حکومت گذرا چراغ سبز نشان داده اند. ما می توانیم بر پایه ی برنامه ی پی ریزی شده صحبت ها را به پیش ببریم." شخص طرف گفت و گو ها رانده شده است: یک دید بان ملل متحد در اسلام آباد یادآور شد: " نمایندگان حزب های اسلامی تا هنوز در کابل هستند؛ لیکن با خود حکمتیار هیچ ارتباط وجود ندارد." از زمانی که حکمتیار از سر راه کنار زده شده است، چنان به نظر می رسد که رییس جمهوری ربانی می خواهد در قدرت باقی بماند.

هر گاه کوشش های ملل متحد در هفته ی روان به نتیجه نرسد، طالبان به پیشروی خود به طرف کابل بر ضد رییس جمهوری ربانی ادامه می دهند، آن گامی که معنای پایان تلاش های صلح خواهانه را در لحظه ی حاضر، در خاطره ها نقش می بندد. به باور دیپلمات های غربی ( طالبان آماده نیستند که با گروه های جنگی پیشین به دور یک میز گفت و گو و در یک کمیسیون انتخابات بنشینند). "

وضعیت موجود گواهی می داد که سطح بلند خواسته های جدید گروه های جنگی برنامه ی صلح ملل متحد را سر از نو با خطر ناکامی رو به رو می کرد. ملیشه های طالبان در دیدار با محمود مستری خواستار آن شدند که در کمیته ی مسؤل که به گونه ی گذرا وظیفه ی رهبری کشور را به دوش می گیرد باید تنها به نمایندگانی از ۳۰ استان اجازه ی شرکت در آن داده شود که به اسلام پابندی محکم دارند. بر پایه برنامه ی صلح ملل متحد، برهان الدین ربانی ناگزیر بود به زودی از وظیفه کنار برود تا قدرت در کابل به یک کمیسیون جدید واگذاری شده بتواند و چوکی ها در شورای گذرا به ۲۴ نماینده، میان گروه های همچشم، بخش بندی شود. لیکن ربانی شرط کنار رفتن خود را از قدرت وابسته به پیوستن رسمی ملیشه های طالبان به برنامه ی صلح دانست. زمان ماموریت او در اصل در دسامبر ۱۹۹۴ به پایان رسیده بود. طالبان به مستری سفارش کردند که در تشکیل یک نیروی امنیتی بیطرف همکاری دیگر گروه ها را جلب کند و این قوای امنیتی باید پیش از تشکیل شورای رهبری جدید به وجود آید. هدف طالبان از این پیشنهاد این بود که قطعه ی ضربتی تنها از شمار جنگجویان آنان پوره شود؛ زیرا به باور طالبان آنان از اعتماد کامل مردم برخوردار هستند.

طالبان در دستیابی به هدف های خود بیشتر بر حکومت پاکستان، دستگاه دوزخی آی اس آی و حزب های مذهبی پاکستانی و به کمک این نهاد ها به دولت آمریکا ( سی آی ای و انحصارات غول پیکر نفتی) و وهابی های سعودی اتکا داشتند. بر بنیاد همین پیوند بود که در اوج جنگ های سنگین میان گردان های هوایی و زمینی وزارت دفاع و نیرو های حزب وحدت در جنوب غرب کابل ( کارته سوم، دشت برچی)، مولانا فضل الرحمان رهبر حزب جمعیت العلمای پاکستان بنابر تأیید و موافقت طالبان به کابل آمد تا بر سر یک پیمان صلح کذایی و فریبنده بین ربانی و طالبان

میانجیگری کند ( بر بنیاد گزارش خبری در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۰ / ۳ / ۱۹۹۵، از چشمه خبری آژانس خبر رسانی رویترز)

Michael Pohly پزشک و تبار شناس در انیستیتوت ایران شناسی در دانشگاه آزاد برلین در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " از کمونیسم به اسلامیسیم" در روزنامه ی Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۷ / ۷ / ۱۹۹۵، نگاشته است (برگردان):

" مدت زیادی گاهی در جنگ و زمانی در گفت و گو سپری شد. مخالفان اصلی، حکمتیار پشتون و مسعود تاجیک بار بار با هم "آشتی" کردند؛ لیکن در نشست وزیران خارجه ی کشور های اسلامی در سال ۱۹۹۴ در اسلام آباد در پیش روی شخص سوم به گفت و گو پرداختند. شمار زیاد برادران هم باور در گذشته در افغانستان کدام پیروزی به دست نیاوردند. [سرانجام] حکمتیار و ربانی را از اسلام آباد در پرواز هوایی به مکه بردند تا در آنجا با به جا آوردن سوگند به خانه ی مقدس کعبه، از پا بندی خود به پیمان صلح؛ تعهد کنند؛ ولی کلیه گام ها بی نتیجه بودند.

به نظر می رسد که ایران و پاکستان علاقمندی های ویژه ی خود را به افغانستان بازتاب می دهند و نمی توان پدید آمدن اختلاف ها را از این رهگذر نادیده گرفت. در میان مجاهدین دسته بندی هایی وجود دارد که با سختگیری در ناسازگاری با تشیع هستند. این گروه های سختگیر از پشتیبانی عربستان سعودی برخوردار بوده و از خاک پاکستان عملیات می کنند. هزاره ها به عنوان گروه بزرگ اهل تشیع در افغانستان در کنار ایران قرار گرفته و از آن کشور طرفداری می دارند. شیعه هایی که به ملیت هزاره وابستگی ندارند، بیشتر با آیت الله محسنی در یک حزب گرد آمده اند. محسنی به نوبه ی خود به " رژیم ملایی= ملا کراسی" تهران وابسته است و فرارگاه فعالیت های حزبی وی در پاکستان است."

هیچ جای شگفتی نیست که محمود مستری با وجود تلاش های خستگی ناپذیر موفق به برقراری صلح در افغانستان نشد و نتوانست میان گروه های همچشم افغانستانی هم زبانی به وجود آورد. البته پیروزی زمانی به دست آمده می توانست که به نیروی مردم تکیه صورت می گرفت و رهبران تنظیم ها و فرماندهان مقتدر از سوی قدرت های بیگانه کمک، سمت دهی و مورد استفاده قرار نمی گرفتند. از طرف دیگر سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی برای پایان دادن به مداخله های خارجی در امور داخلی افغانستان گام های عملی و مؤثری را بر نداشتند؛ زیرا اعضای دایمی شورای امنیت ملل متحد ( آمریکا، روسیه، انگلستان، فرانسه و چین) و شماری از دولت های عضو کنفرانس کشور های اسلامی ( عربستان سعودی، پاکستان، ایران، جمهوری های آسیای میانه و ترکیه) در رویداد های افغانستان بیطرف نبودند.

Thomas Ruttig در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " سازمان ملل متحد بر افغانستان خشمگین است " در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۲۲ / ۸ / ۱۹۹۵، نگاشته است (برگردان):

{ " حکومت کنونی حکومت واقعی نیست. این رژیم پایه قانونی ندارد و از جمله ی پنج شهر مهم افغانستان تنها دو شهر: کابل و هرات را اداره می کند، افزون بر آن از شمار ۳۲ استان تنها بر ۸ استان حاکمیت می راند. " این ارزیابی از سوی کدام دشمن سرسخت برهان الدین ربانی رییس جمهوری گذرای افغانستان صورت نگرفته است؛ بلکه این سخنان از زبان محمود مستری میانجی سازمان ملل متحد بیرون بر آمده است....

در کنار سومالیا، افغانستان یگانه کشوری است که از نماینده ی آن به گونه رسمی در نشست بزرگداشت از پنجاهمین سالروز به وجود آمدن سازمان ملل متحد ( در اکتوبر ۱۹۹۵) دعوت نشده بود. }

مستری با وجود شکست های پی در پی و بر داشتن زخم های کاری به سبب به پیروزی نرسیدن ماموریتش در افغانستان، تصمیم گرفت که تلاش های صلح آفرین خود را از سر بگیرد. در آغاز به جلال آباد رفت تا تصویری از وضعیت به دست آورد، همچنان چهار تن کارمند دیگر ملل متحد به کابل، هرات، کندهار و مزار شریف سفر کردند تا با گروه های جنگی در تماس باشند. برهان الدین ربانی در دیدار با مستری در این دور گفت و گو ها، آمادگی نشان داد که قدرت را به یک شورای گذرا می سپارد. در این باره رادیو صدای آلمان بر بنیاد خبر تاریخ ۴ / ۱۱ / ۱۹۹۵ رادیو تهران، این خبر را پخش کرد (برگردان):

" یک سخنگوی جنبش ملی اسلامی به رهبری جنرال دوستم، در شهر پشاور به رسانه های پاکستانی لیست نام نویس کسانی را سپرد که قدرت را از رییس جمهوری ربانی باید تسلیم بگیرند. سخنگوی جنبش، مولوی ترکستانی یادآور شد: مستری نماینده ی ویژه ی ملل متحد لیستی را به جنرال دوستم ارائه کرده است که هیچکس نمی تواند بر آن ایرادی داشته باشد، به جز آن هایی که به ربانی اعتماد دارند. در لیست نام این شخصیت ها درج است: صبغت الله مجددی رهبر جبهه ی نجات ملی و رییس شورای هماهنگی، پیر سید احمد گلانی رهبر محاذ ملی، آیت الله محسنی رهبر حرکت اسلامی، دوکتور عبدالله سخنگوی وزارت دفاع، دوکتور ارغندیوال [وزیر عدلیه در رژیم های پیشین]، سلطان محمود غازی [پسر کاکای شاه پیشین]، مولوی محمد غوث [عضو رهبری طالبان] " ( برگرفته از آیینیه ی مطبوعات / INFO Pressespiegel، نشریه سازمان عفو بین الملل، شماره ۳۳، جنوری ۱۹۹۶ ص ۴۹، به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).



به تاریخ ۸ / ۱۱ / ۱۹۹۵، محمود مستری با برهان الدین ربانی در قصر ریاست جمهوری دیدار کرد و پس از پایان صحبت ها این آگاهی نامه را به نشر سپرد:

" از آن جایی که گروه های جنگی افغانستان تلاش می کنند که اختلاف های خود را کنار بگذارند؛ بنابراین من ماموریت خود را پایان یافته می پندارم." ( بر پایه یک گزارش واحد مرکزی خبر ایران تاریخ ۸ / ۱۱ / ۱۹۹۵، آیینی مطبوعات، شماره ۳۳، جنوری ۱۹۹۶ ص ۵۰).  
ولی مستری این بار نیز با خوشبینی پیش از وقت سخن زد و با یک ارزیابی نادرست نشان داد که تا هنوز نبض زمامداران تازه به دوران رسیده را در افغانستان، درست نشناخته بود. همه ی گزارش ها را با حدس و گمان تهیه می کرد تا در لابلای آن ها فعالیت های ملل متحد را مثبت جلوه داده باشد. در اساس برنامه ی جدید صلح مستری طرف تأیید کلیه گروه های درگیر قرار نگرفته بود و بیشتر با هيجان ها سر و کار داشت تا به بازتاب واقعیت ها. همزمان با اعلام برنامه صلح، طالبان مدعی شدند که برقراری آتش بس به ربانی زمینه ی آنرا فراهم می آورد که نیرو های خود را سر از نو آرایش بدهد؛ بنابراین باید در گام نخست از مقام خود کنار برود. بر عکس ربانی استدلال می کرد که در صورت کناره گیری از قدرت، کشور در تالاب بی نظمی و بی امنیتی سراسری و جنگهای اداره ناشدنی، می افتد.

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۱ / ۱۱ / ۱۹۹۵ بر بنیاد خبر تاریخ ۱۹ / ۱۱ / ۱۹۹۵ رادیو تهران این گزارش را به نشر سپرد (برگردان):

" جنرال عبدالرشید دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی افغانستان و گروه عبدالکریم خلیلی برنامه ی جدید محمود مستری را پیرامون آوردن صلح و تسلیم دهی قدرت در افغانستان، رد کردند. آنگونه که ایرنا از کابل راپور می دهد، هر دو گروه که عضو شورای هماهنگی هستند، برنامه ی جدید سازمان ملل متحد را که بر پایه آن، باید قدرت به یک شورای ۲۸ نفری که از اعضای تنظیم ها و شخصیت های آزاد تشکیل یافته است، سپرده شود، تحقق نیافتنی خواندند و ضعف های آنرا بر شمردند. یک عضو جنبش ملی یادآور شد که این برنامه تنها پاسخگوی خواسته های رییس جمهوری است و دیدگاه های حزب های دیگر از توجه انداخته شده است. به باور خلیلی، تنها نمایندگان هشت منطقه در برنامه ی مستری جا دارند؛ ولی مناطق هزاره نشین را به عنوان زون جداگانه، قصدی از نظر به دور نگهداشته است." (برگرفته از آیینی مطبوعات INFO/Presspiegel نشریه سازمان عفو بین الملل، شماره ۳۳ جنوری ۱۹۹۶، ص ۵۰، به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).

از سوی دیگر همسایگان افغانستان با دیدگاه های مداخله جویانه به ادامه به کوره ی آتش جنگ روغن و هیزم می ریختند و علاقمندی خود را برتر از سرنوشت دردناک مردم افغانستان می دانستند. رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۳ / ۱۱ / ۱۹۹۵ بر پایه خبر تاریخ ۱۲ / ۱۱ / ۱۹۹۵ رادیو پاکستان، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" پاکستان و ازبیکستان برای کمک به مردم افغانستان (!) هم رأی شدند که با سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی، همکاری کنند. این توافق هنگام گفت و گو ها به تاریخ ۱۱ / ۱۱ / ۱۹۹۵ بین بی نظیر بوتو و اسلام کریموف در تاشکند، صورت گرفت.  
نجم الدین شیخ سکرتر دولت در وزارت خارجه پاکستان که بانو بوتو را در سفر همراهی می کرد، در برابر خبرنگاران به نقل قول از رییس جمهوری ازبیکستان، چنین گفت: هیچ کشوری به اندازه ی پاکستان از مشکل موجود در افغانستان، آسیب (!) ندیده است. بی ثباتی در افغانستان به پاکستان زیان های (!) زیادی رسانیده است. ازبیکستان در مورد بازگشت صلح و ثبات به افغانستان بسیار علاقمند است و از همکاری خود با پاکستان، سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی اطمینان می دهد.  
به باور کریموف، تشکیل یک حکومت با قاعده ی گسترده که در آن همه گروه های قومی در افغانستان نمایندگی داشته باشند، به کوشش خود افغانستانی ها بهترین راه حل شمرده می شود. به قول نجم الدین شیخ، پاکستان و ازبیکستان خواستار آن اند که با محمود مستری همکاری کنند و مشکل افغانستان باید بدون مداخله ی بیرونی ها حل شود و بی ثباتی برای همیشه از آن کشور رخت سفر بر بندد." (برگرفته از آیینی مطبوعات INFO/Presspiegel نشریه سازمان عفو بین الملل، شماره ۳۳ جنوری ۱۹۹۶، ص ۵۶، به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).



پس از آن که مستری پیشنهاد های خود را ارائه کرد و نقطه مرکزی آن کناره گیری بی چون و چرای ربانی از قدرت بود، دو پیشنهاد دیگر نیز: یکی از سوی زمامداران افغانستان و دومی از طرف دولت پاکستان، پی ریزی شد. در پیشنهاد حکومت افغانستان تأکید شده بود که پس از تسلیم دهی قدرت از ربانی به یونس خالص، احمد شاه مسعود در مقام وزیر دفاع باقی بماند. پاکستان در پیشنهاد خود این گماریدن ها را در نظر گرفته بود: ملا عمر در مقام رییس جمهوری، گلبدین حکمتیار در چوکی نخست وزیری، حاجی قدیر از شورای ننگرهار وزیر دفاع. صبغت الله مجددی، جنرال دوستم و عبدالکریم خلیلی اعضای شورای هماهنگی پیشنهاد اسلام آباد را رد کردند.

در همین هنگام بود که فرستاده ی حکومت آمریکا، بانو روبین رافیل سکرتر دولت در امور جنوب آسیا در وزارت خارجه، پس از دیدار و گفت و گو با رهبران تنظیم ها، از پیشنهاد مستری برای تسلیم دهی قدرت، پشتیبانی کرد؛ لیکن آشکار نبود که این پشتیبانی چه نقشی را در پیروزی پیرنگ های مستری ادا کرده می توانست؛ زیرا شماری از رهبران از بازدید نماینده ی آمریکا از افغانستان، ناخرسند بودند، از جمله حکمتیار آماده به دیدار با بانو روبین نشد.

پیرامون شکست برنامه ی جدید مستری در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۲۴ / ۱۱ / ۱۹۹۵ در یک نوشته زیر عنوان " همسایه های افغانستان به خاطر دست یافتن به تأثیرگذاری بیشتر در نبرد اند" به قلم Thomas Ruttig، آمده است (برگردان):

" نماینده ی ویژه ی سردبیر سازمان ملل متحد بتروس غالی، جدید ترین برنامه ی صلح خود را برای افغانستان بی تأثیر کرد. فرمانده ازبیک جنرال دوستم و حکمتیار رهبر حزب اسلامی به محمود مستری گوشزد کردند که جنگ تا آن زمان ادامه خواهد یافت که ربانی "رییس جمهوری گذرا" از جایگاه خود کنار برود و نیرو هایش پایتخت افغانستان را ترک گویند. افزون بر آن ملیشه های طالبان مایل نیستند که از پیشنهاد های صلح سازمان ملل متحد چیزی بفهمند: ملا نور محمد ثاقب یک مقام بلند رتبه ی طالبان چند روز پیش در شهر کندهار چنین گفت: طالبان یگانه نیروی هستند که به کشور صلح را می آورند. لیکن قوت های اسلامیست ها (طالبان) در ثبوت کردن این گفته ی خود کم آمدند. آنها کابل را در محاصره ی دائمی قرار داده اند، به مناطق رهائشی تحت محاصره حمله می کنند و مردم را می کشند. در هفته ی روان کم از کم هشت تن شهروند ملکی کشته شد....

در این نوبت فرستاده ی ملل متحد به پیروزی [برنامه ی صلح] خود باور دارد. در روند گفت و گو ها تعهد ربانی را به دست آورده که باید قدرت را به یک شورای گذرا تشکیل شده از ۲۸ تن نمایندگان گروه های همچشم، بسپارد؛ ولی ربانی هرگز در این باره در پای یک توافقنامه امضا نگذاشته است. با صداقت می توان یادآور شد که او به سان گذشته این بار نیز بازی همسان را به کار می گیرد: با توافق نیم بند، مستری را چشم به راه می کند و بدین شیوه به ماموریت خود دوام می دهد....

... بیشتر گروه ها، قوای حافظ صلح خارجی را نمی پذیرند، پیش از هر چیز دیگر، مستری به طالبان اطمینان داد که شورای گذرا حیثیت حکومت را ندارد و آنها مکلف نیستند که بخش کردن قدرت را بپذیرند و به گروه های همچشم اعتماد کنند.

افزون بر آن، کشور های همسایه از برنامه ی فرستاده ی ملل متحد خشنود نیستند. بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان که کشور محل پیدایش و قرارگاه فعالیت های نظامی طالبان است، در هفته ی پیش به ازبیکستان و ایران سفر کرد تا تحرک های جنگی ازبیک های افغانستان را که از پشتیبانی تاشکند برخوردار هستند با عملیات طالبان بر ضد ربانی هماهنگ کند. در تهران: با وجود اینکه معاون وزیر خارجه ایران از برنامه مستری پذیرایی کرد، بر یک نقطه پافشاری دوام دارد: آخوند ها در آینده نیز خواستار " نقش مرکزی" به ربانی هستند. دیده می شود که بازی به خاطر تأثیر گذاری بیشتر بر افغانستان به تندی روان است."

مستری برای اینکه در ماموریت صلح خود در افغانستان، میدان را با دستان تهی رها نکرده باشد، دست به ابتکار تازه ای زد و پیشنهاد کرد که به خاطر حل مشکل افغانستان یک نشست بین المللی برگزار شود. مستری به تاریخ ۲۱ / ۵ / ۱۹۹۶ در دیدار با اعضای انیسیتوت پژوهش های بین المللی پاکستان در شهر کراچی پیشنهاد کرد که با انبازای ایالات متحده ی آمریکا، روسیه، همسایه های افغانستان و رهبران افغانستانی نشستی برگزار شود و نیرو های جهانی گروه های جنگی را ناگزیر به پایان دادن به جنگ و پذیرش صلح، کنند.

ولی در میان صد ها من خاک و خاکستر، هزار ها تن باروت و دود آن، نابودی و ویرانی های بی شمار و جبران ناپذیر، ده ها هزار کشته و صد ها هزار معیوب و آواره، هزار ها در هزار بیوه زن و کودک نیم... تلاش های محمود مستری در پایان دادن به جنگ به نتیجه نرسید. همان گونه که درد و اندوه مردم

افغانستان را در آن گاهه ی زمانی پایانی نبود، بدان سان ستاره ی بخت فرستاده ویژه ی سازمان ملل متحد نیز افول کرد و از سر ناگزیری و ناتوانی از وظیفه ی خود بدون به دست آوردن کدام پاداشی کنار رفت. مستری در نامه ی رسمی دلیل کناره گیری خود را مشکل بیماری (خرابی وضعیت بدنی) خواند و استعفا نامه ی خود را به بتروس بتروس غالی پیشکش کرد.

### آغاز نهادن کار نوبرت هول و دشواری روند صلح

کناره گیری محمود مستری از ماموریت صلح در افغانستان به هیچوجه به مفهوم پایان ابتکار ها و تلاش های سازمان ملل متحد نبود؛ بلکه دوام این کار بزرگ به دوش شخص دیگری گذاشته شد. بتروس بتروس غالی سردبیر سازمان، این بار Norbert Holl دیپلمات آلمانی را برای پیشبرد ماموریت صلح در افغانستان، گمارید.

نوبرت هول در سال ۱۹۳۶ در یک خانواده روشنفکر به دنیا آمد. پدرش در شهر Köln مدیر آموزشگاه بود. هول پس از پایان آموزش دانشگاهی در رشته ی حقوق، در ۲۷ سالگی در آن شهر وظیفه رسمی گرفت و در بخش های حقوقی (داور) کار کرد. پس از آن به وظایف مهم دیپلماتیک در آتن، Houston، قاهره، پاریس و دهلی گماریده شد. بر عکس محمود مستری، هول از آگاهی هایی در مورد منطقه برخوردار بود و از سال های گذشته علاقمندی ویژه ای به افغانستان داشت. پیش از برگزیده شدن به عنوان نماینده ی ملل متحد در افغانستان جنگ زده، در شعبه ی مسایل جنوب آسیا در وزارت خارجه ی آلمان، کار می کرد. از اینکه آلمان و افغانستان از گذشته ها با هم پیوند های نیک و دوستانه ی سیاسی - اقتصادی - فرهنگی داشتند؛ بنابراین بر بنیاد همین ویژگی ها، در حلقه های سیاسی جهان باور بر آن بود که زمینه های کاری سرشار از پیروزی برای دیپلمات آلمانی فراهم شده می تواند؛ ولی واقعیت زندگی سرانجام چیز دیگری را به نمایش گذاشت.

هول به ماموریت صلح خود نه از شهر اسلام آباد و یا پشاور؛ بلکه از داخل افغانستان از شهر جلال آباد آغاز کرد و می خواست با نیرومندی به پیش برود؛ ولی در نخستین گام ها دشواری ها را در سر راه خود می دید: ایالات متحده ی آمریکا و همسایگان افغانستان از گزینش او ناخشنود بودند و بودندش در منطقه سبب نگرانی شده بود.

Willi Germund در بخشی از یک نوشته زیر تیتر "علاقمندی های جدید به افغانستان" در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۵ / ۶ / ۱۹۹۶، نگاشته است (برگردان):

"با تکیه بر دریافت آگاهی از حلقه های دیپلماتیک در جنوب آسیا و از محور سازمان های کمک رسانی، شماری از حکومت ها با گزینش هول به وظیفه در افغانستان خرسند نیستند. زمامداران در برخی از کشور ها پس از گماشته شدن وی از خود نگرانی نشان دادند؛ زیرا هول دومین شهروند آلمان است که به عنوان نماینده ی سازمان ملل متحد در منطقه برگزیده شده است. چند هفته پیش Gerd Merren آلمانی از سوی بتروس غالی به هدف پیشبرد گفت و گو های صلح بین طرف های درگیر در تاجیکستان، همسایه شمالی افغانستان گماریده شد تا راه های پایان دادن به جنگ شهروندی در آن کشور را جست و جو کند. پاکستان از برگماشته شدن هول بسیار اندک علاقمندی نشان داده است. تحلیل گران سیاسی در روزنامه های پاکستانی در کل بر سر این سخن تأکید می کنند که هول در گذشته چند سالی در سفارت آلمان در دهلی جدید سرگرم خدمت بود؛ بنابراین بیطرفی او می تواند زیر پرسش رود. افزون بر آن ایالات متحده آمریکا در واشنگتن درباره ی گزینش هول ارزیابی محتاطانه کرده همراه با نگرانی ابراز نظر داشته است؛ زیرا این دیپلمات آلمانی پیوند های خوبی با ایران دارد."

در این جا باز هم دیده می شود که سرنوشت دردناک و منافع مردم افغانستان در نزد کشور های مداخله گر به کناره ها رانده شده بود، آنها بیشتر درباره ی هدف های غرض آلود راهبردی - سیاسی - اقتصادی خود می اندیشیدند. با این شیوه ی دید، جنگ در افغانستان پایان نمی یافت و آتش همچشمی ها تیز تر می شد.

نخستین وظیفه یی که از سوی دفتر ملل متحد در نوپارک به هول سپرده شد، این بود که گزارش سالانه را پیرامون نقض حقوق بشر در افغانستان، ارائه کند. دشوار ترین کاری که در میان گذاشتن آن با گروه های افغانستانی، که باید با هم گفت و گو کنند، جرأت، توانایی و حوصله مندی می خواست. هول آهنگ آن را داشت که در روند حل صلح آمیز مشکل افغانستان کلیه گروه های قومی و قشر های اجتماعی جامعه افغانستان، از زمره اتحادیه ی زنان را شریک کند؛ ولی این هدف در چهار چوب همان یک آرزو باقی ماند.

Willi Germund در یک نیشته زیر عنوان " از اعتماد [ امید و خوشبینی ] هیچ سخنی در میان نیست " در روزنام Frankfurter Rundschau تاریخ ۱۳ / ۸ / ۱۹۹۶، از زبان هول این گفته را آورده است ( برگردان):

" همین اکنون برای ما نکته ی مهم [ و موضوع محوری و با اهمیت ] این است تا دریابیم که تا چه اندازه اتحاد حکومت در کابل نیرومند است، آیا می توان آن را گسترش داد و یا خیر؟ اقدام های پسین ما وابسته به همین سخن است."

در هنگامی که هول به تلاش های میانجی گرانه ی خود ادامه می داد، جمهوری اسلامی ایران نیز پیشنهاد برگزاری نشست منطقه ای را درباره ی افغانستان ارائه کرد که مورد تأیید مقام های پاکستانی قرار گرفت. علاءالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران در امور آسیا و پاسیفیک به همین سبب به پاکستان آمد و به روز ۲۸ / ۸ / ۱۹۹۶ به دیدار خود از آن کشور پایان داد. بروجردی در پایان سفر خود به رسانه های پاکستانی آگاهی داد که ابتکار های جدید جمهوری اسلامی برای میزبانی از برگزاری نشست صلح منطقه ای درباره ی افغانستان، پشتیبانی اسلام آباد را به دست آورده است. این گردهمایی باید از تاریخ ۲۲ / ۱۰ / ۱۹۹۶ - ۲۰ / ۱۱ / ۱۹۹۶ در تهران برگزار شود و نمایندگان دولت های همسایه و گروه های همچشم افغانستانی در آن اشتراک داشته باشند (خبر تاریخ ۲۹ / ۸ / ۱۹۹۶ رادیو صدای آلمان بر بنای خبر تاریخ ۲۸ / ۸ / ۱۹۹۶ رادیو تهران).

به روز ۱۱ / ۹ / ۱۹۹۶ شهر جلال آباد بدون هیچگونه پایداری به دست طالبان افتید. این پیشامد تا اندازه ای وضعیت سیاسی - نظامی را در افغانستان پیچیده تر کرد؛ زیرا حرکت پس از آن به هدف اشغال کابل صورت می گرفت، چنانچه نیرو های طالبان به روز ۲۴ / ۹ / ۱۹۹۶ داخل سربوی شدند. در گیر و دار این رویداد های داغ بود که معاون سردبیر سازمان ملل متحد در امور سیاسی (Marrack Goulding)، برای پیشبرد گفت و گو ها به کابل آمد و یکجا با نوربرت هول، به روز ۱۴ / ۹ / ۱۹۹۶ در یک نشست خبری شرکت کرد و یادآور شد که سازمان ملل به مقصد پایان دادن به جنگ در افغانستان به تلاش های خود ادامه می دهد و روند گفت و گو ها میان طرف های درگیر بند نمی شود (خبر رادیو صدای آلمان تاریخ ۱۶ / ۹ / ۱۹۹۶ بر بنیاد گزارش خبری آژانس اطلاعاتی باختار تاریخ ۱۴ / ۹ / ۱۹۹۶).

به روز ۲۷ / ۹ / ۱۹۹۶ طالبان به کمک آی اس آی و حزب های بنیادگرای پاکستان و پشتیبانی مالی عربستان سعودی، کابل را به اشغال خود در آوردند. شورای رهبری برای اداره ی شهر با عضویت شش تن، جانشین زمامداران دولت اسلامی افغانستان شد. برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود و دیگر سران حکومتی یکجا با نیرو های نظامی شهر را ترک کردند و به سوی شمال کابل رو نهادند. طالبان پس از آویختن نجیب الله و برادرش، در نخستین اقدام فرودگاه هوایی کابل را به روی پرواز های کمکی هواپیما ها از پاکستان به هدف رسانیدن کمک ها برای آنان، باز کردند. (فرودگاه بین المللی کابل پیش از بر افتیدن شهر پیوسته زیر حمله های موشکی طالبان قرار داشت؛ از این رو روند نشست و برخاست هواپیما های ملکی و نظامی با دشواری رو به رو بود). نوربرت هول با استفاده از این امکان توانست به کابل بیاید و با دولتمردان جدید (!) گفت و گو کند.

در روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۲۲۸ تاریخ ۳۰ / ۹ / ۱۹۹۶ در پیوند به بازگشایی فرودگاه کابل در یک یادداشت کوتاه آمده است (برگردان):

{ " با بازگشایی فرودگاه هوایی کابل، نماینده ی ویژه ی ملل متحد دیپلمات آلمانی نوربرت هول برای انجام گفت و گو با حاکمان جدید، از " پایتخت " دیدن کرد. هول چنین گفت: " پیام اصلی من، پیشنهاد ملل متحد بود که با طالبان از نگر سیاسی در گفت و گو باقی بمانم تا همکاری دو طرفه صورت بگیرد." شورای امنیت سازمان ملل متحد به روز شنبه نگرانی خود را در پیوند به درگیری های نظامی در افغانستان، ابراز داشته و اعدام نجیب الله رییس جمهوری پیشین را محکوم کرد. عالی ترین مقام ملل متحد در یک آگاهی نامه که از طرف روسیه پیشنهاد شده بود، پایان دادن به جنگ ها را خواستار شد. افزون بر آن شورای امنیت " تمام کشور ها" را فرا خواند که در امور داخلی افغانستان مداخله نکنند. [در آگاهی نامه ] از انتقاد آشکار بر طالبان که پس از اشغال کابل شمار زیاد مردم را تیرباران کردند، پرهیز شده بود. ایران غربی ها را گنهکار دانست که در مسایل داخلی افغانستان مداخله می کنند. }

حکومت پاکستان که به دلیل مداخله آشکار در امور داخلی افغانستان زیر فشار روز افزون جهانی قرار گرفته بود، به خاطر فریب دادن مردم جهان، پیشنهاد غیر عملی بند شدن فرستادن ابزار جنگی را به

طرف های درگیر ارائه کرد که ایالات متحده آمریکا نیز از آن پشتیبانی کرد. ولی هیچکس نمی توانستند باور کند که در این پیرنگ پیشنهادی صدقاتی نهفته باشد؛ زیرا این آمریکا و متحد و همکار منطقه ای آن، دولتمردان پاکستان و عربستان سعودی بودند که از آغاز دهه ی هشتاد افزون بر دادن پول به ارزش میلیارد ها دالر ابزار جنگی را از طریق ای اس آی به گروه های جنگی افغانستان، تحویل دادند. در پیوند به این موضوع، Pierre Simontsch کارمند سازمان ملل متحد در ژنیو در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " افغانستان یک بازار جنگ ابزار است" در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۱ / ۱۰ / ۱۹۹۶، نگاشته است (برگردان):

" شورای امنیت شتاب به خرج نمی دهد که در افغانستان صلح را تامین کند. Nicholas Burns سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، این پیشنهاد را که پایتخت افغانستان شهر کابل زیر نظر سازمان ملل متحد غیر نظامی شود " تصمیم پیش از وقت " دانست. برعکس ایالات متحده از درخواست پاکستان به خاطر بند کردن فرستادن جنگ ابزار به گروه های جنگی در افغانستان پشتیبانی می کند. " در یک یادداشت خبری زیر تیتر " آمریکا با بند شدن فرستادن جنگ ابزار به افغانستان موافق است " بر پایه خبر تاریخ ۲۸ / ۱۰ / ۱۹۹۶ آژانس رویترز، در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۹ / ۱۰ / ۱۹۹۶، آمده است (برگردان):

" ایالات متحده آمریکا آمادگی نشان داد که از یک [برنامه ی] ملل برای بند کردن فرستادن جنگ ابزار به افغانستان به هدف پایان دادن به جنگ شهروندی، پشتیبانی کند. سخنگوی وزارت خارجه Burns یادآور شد: غیر نظامی کردن کابل می تواند کمک کننده باشد. گسیل نیروی بین المللی حافظ صلح به افغانستان پیش از وقت است، کشور های همسایه که به جناح های درگیر جنگ ابزار تحویل می دهند باید از داغ ساختن اختلاف ها بپرهیزند.

حکومت [برکنار شده] پیشنهاد کرد که شهر کابل از سوی ملل متحد اداره شود. مسعود، وزیر دفاع به روز جمعه خاطر نشان کرد: به هر شکلی که می شود طالبان باید کابل را ترک گویند. به جای نیرو های نظامی دولتی در آنجا قوای بین المللی حافظ صلح زیر نظر سازمان ملل متحد جابجا شود."

پس از اشغال شدن کابل و خرابی بسیار خطرناک وضعیت سیاسی - نظامی در افغانستان، جمهوری اسلامی ایران بار دیگر برگزاری نشست صلح را سازماندهی کرد. هویدا بود که پاکستان و ایران با پشتیبانی خود از طرف های درگیر در افغانستان، تا گلو در گناه دوام جنگ و خونریزی و ویرانی، غرق بودند؛ بنابراین گاه گاهی به هدف سرپوش گذاردن بر تبهکاری های خلاف منافع مردم افغانستان، صدا بلند می کردند و از صلح و آتش بس سخن می زدند؛ ولی به سبب همچشمی ها بین دو کشور بر سر داشتن نفوذ بر افغانستان، اقدام های آنها در کل بی نتیجه می بود. چنانچه بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان، سفر علی هلالی نماینده ی ویژه خود را به تهران فرستاد تا پیرامون وضعیت روان در افغانستان با مقام های ایرانی گفت و گو کند. هیأت پاکستانی با علی اکبر رفسنجانی رییس جمهوری، علی اکبر ولایتی وزیر خارجه و علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه، دیدار کرد و بر سر برنامه ی یکجایی صلح که باید نمایندگان هر دو کشور با گروه های افغانستانی در میان می گذاشتند، صحبت کردند. در برنامه ی جدید صلح برقراری آتش بس و تشکیل حکومت فراگیر در نظر گرفته شده بود. چند روزی از پیشبرد این گفت و گو ها نگذشته بود که رادیو پاکستان در خبر تاریخ ۲۸ / ۱۰ / ۱۹۹۶ به بهانه ی کمبود وقت و روشن نبودن آجدای کاری و لیست دعوت شدگان، به آگاهی رسانید که پاکستان نمی تواند در نشست تهران، شرکت کند. سخنگوی وزارت خارجه در اسلام آباد فاش کرد که ایران به روز ۲۵ / ۱۰ / ۱۹۹۶ درباره ی برگزاری همایش، آگاهی داده بود (به استناد خبر تاریخ ۲۴ / ۱۰ / ۱۹۹۶ و خبر تاریخ ۲۹ / ۲۰ / ۱۹۹۶، Monitor - Dienst آلمان).

Erhard Haubald در بخشی از یک نوشته زیر عنوان { " یک برنامه ی مرحله ای پیرامون حل بحران افغانستان" ، "امروز کنفرانس ملل متحد در نیویارک آغاز می یابد، نقش پاکستان؛ } در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۸ / ۱۱ / ۱۹۹۶ نگاشته است (برگردان):

" به روز دوشنبه در شهر نیویارک یک نشست بزرگ ملل متحد در مورد افغانستان در میان امیدواری های بسیار برگزار می شود. پس از تغییر حکومت در پاکستان دیدگاه های خوشبینانه و امیدوار کننده به خاطر از سرگیری فرایند گفت و گو های سیاسی، برقراری آتش بس و غیر نظامی کردن شهر کابل، به وجود آمده است. نوربرت هول فرستاده ی ویژه ی ملل متحد برای افغانستان نیز به همین باور بود و موفق شد که یک روز پس از بر افتیدن بی نظیر بوتو، نخستین بار به تاریخ ۷ / ۱۲ / ۱۹۹۶ در اسلام آباد، نمایندگان گروه های افغانستانی ( ملیشه های بنیادگرای طالبان و اتحاد شمال به رهبری جنرال ازبیک

عبدالرشید دوستم) را به دور میز گفت و گو ها بنشانند. هول بر سر برنامه صلح ناکام [نصیر الله] بابر وزیر داخله برکنار شده ی پاکستان (هدف آن را برقراری آتش بس در بر می گرفت) برای آوردن تغییر ها و اصلاح کاری ها در آن، به کار آغاز کرد تا به هدف بررسی و گفت و گو و تصمیم گیری بر سر آن، به کنفرانس نوپارک ارائه کند. در این نشست نخستین بار به نماینده ی دولت هند اجازه انبازی داده شد. بنابر دستور سردبیر سازمان ملل متحد، در نشست های پیشین از شرکت نماینده ی هند جلوگیری می کردند؛ زیرا بتروس غالی نمی خواست در همایش هایی که به نام افغانستان برگزار می شد، بین نمایندگان هند و پاکستان بر سر مشکل کشمیر برخورد های لفظی صورت گیرد. در نشست نوپارک افزون بر اعضای شورای امنیت و فرستاده ی دولت های همسایه ی افغانستان، نماینده ی شماری از کشور های دیگر که با افغانستان پیوند های دوستانه ی تاریخی دارند: آلمان، ایتالیا و جاپان، به خاطر اعتبار دادن به گفت و گو ها و فیصله ها، شرکت می کنند. البته به نماینده ی زمامداران افغانستان (حکومت ربانی و یا رژیم طالبان) حق انبازی داده نشده است...."

پیشتر از این در نشست سالانه ی وزیران خارجه سازمان کنفرانس کشور های اسلامی در جاکارتا به روز ۲ / ۱۱ / ۱۹۹۶ با وجود اینکه هیأت هایی به نمایندگی از حکومت ربانی و رژیم طالبان به اندونیزیا سفر کرده بودند، بر بنیاد پیشنهاد میزبان گردهمایی، چوکی افغانستان آزاد گذاشته شد و فرستاده های هر دو طرف ناگزیر بودند که با آغاز رسمی کار نشست، تالار را ترک کنند. عبدالرحیم غفورزی معاون وزیر خارجه ی حکومت برهان الدین ربانی این فیصله را غیر قانونی دانست. تا اینجا به نظر رسید که کلیه تلاش های صلح جویانه سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی برای برقراری صلح و امنیت و آرامش در افغانستان بدون کدام نتیجه ی کمک کننده پایان یافته است. هر باری که فرستاده های ویژه در ماموریت خود از پیامد بی صداقتی گروه های جنگی در افغانستان، بازی فریب کارانه ی کشور های همسایه افغانستان، بی میلی و دغل بازی ابر قدرت ها، با شکست رو به رو می شدند؛ باز هم به خاطر پیدا کردن راه های بیرون رفت از بحران و جست و جوی راهکار های بهتر به هدف پیشبرد گفت و گو ها میان مدعیان تاج و تخت، دستیابی به توافق بر سر برقراری آتش بس، مبادله ی اسیران جنگی و به وجود آوردن فضای اعتماد بایسته بین تشنگان قدرت... بر همان مهره های نا کار آمد داخلی و خارجی گذشته تکیه می کردند و با این سیاست های ریاکارانه فرصت ها، هزینه ی مالی گزاف و وقت گران بها، به هدر می رفتند.

در یک یادداشت خبری تاریخ ۵ / ۱ / ۱۹۹۷ آژانس خبرگزاری آلمان (dpa) زیر عنوان "کنفرانس سه قدرت درباره ی افغانستان" که در روزنامه ی Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۶ / ۱ / ۱۹۹۷ به نشر رسیده، آمده است (برگردان):

{ "ترکیه، ایران و پاکستان به روز یکشنبه از گروه های جنگی در افغانستان خواهش کردند که جنگ ابزار ها را کنار بگذارند و گفت و گو های صلح را آغاز کنند. این سه قدرت [منطقه ای و پشتیبان گروه های درگیر که از پنجره ی منافع راهبردی و هدف های جیوپولیتیک خود به مشکل های موجود در افغانستان نگاه می کردند و بر سر رخنه کردن سیاسی و اقتصادی بیشتر در منطقه با هم در همچشمی بودند] در یک نشست وزیران خارجه در استانبول به خاطر دریافت راه های حل صلح آمیز به مشکل افغانستان، تشکیل حکومت ائتلافی با انبازی کلیه گروه های قومی، بازگشایی بزرگراه ها و راه های پیوندگاه میان شهر ها و شهرستان ها به هدف تامین مردم به کمک های انسانی، به گفت و گو پرداختند. در سند نهایی این نشست یادآوری شده است: "نیرو های خارجی باید به سود هیچ کدام از طرف های درگیر، در امور داخلی افغانستان مداخله نکنند." }

ولی با دریغ و درد که گرد آمدن سه قدرت منطقه ای در استانبول به سان نشست های گذشته، دستاوردی را در پی نداشت و نتوانست وضعیت را تغییر بدهد! در آنجا نیز بر یخ نوشتند و در زیر نور آفتاب گذاشتند که آب شود و آبش به آبریز ها بریزد!

چرا این همه نشست ها و گفت و گو های به اصطلاح صلح آفرین، نتیجه دلخواه و پذیرفتنی را به ارمغان نمی آوردند؟

چرا پس از پایان یافتن هر گردهمایی، جنگ قدرت طلبی میان گروه های جنگی شدت می گرفت، جان و زندگی صد ها و هزار ها انسان را به کام خود فرو می برد و میهن را ویران می کرد؟ مردم افغانستان، آگاهان و تحلیل گران سیاسی به این چرا ها پاسخ روشن داشتند: از نگر آنان، جامعه جهانی و نهاد های وابسته به آن، بویژه سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی، برای پیدا کردن راه های حل به مشکل افغانستان، بر سر اسب غلط سوار بودند. نهاد های جهانی و سفیران صلح، تحقق یافتن برنامه های پی ریزی شده را به دیدگاه های آزمندانه (تأیید، خشنودی، سازگاری)

رهبران تنظیم ها و چند جنگ سالار قدرتمند که به زور جنگ ابزار ها و با راهکار وحشت و دهشت، مردم را به گروگان گرفته بودند، پیوند می دادند. به سبب همین خاطر خواهی ها بود که تلاس های آنها برای تامین صلح و آرامش و بند کردن جنگ و خونریزی و تشکیل حکومت فراگیر و مدافع منافع توده های مردم، کارگر نمی افتید.

هنوز توت غوره و سبز رنگ درخت نشست استانبول سفیدی و سرخی نیاورده بود که سر و کله ی گردهمایی دیگری از گریبان اسلام آباد بیرون آمد.

در یک یادداشت خبری از کابل و اسلام آباد زیر عنوان " گفت و گو های صلح برای افغانستان " در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۴ / ۱ / ۱۹۹۷، آمده است ( برگردان ):

" در پایتخت پاکستان به روز دوشنبه به هدف پایان دادن به بحران در افغانستان، گفت و گو های صلح آغاز شده است. به سرپرستی نماینده ی سازمان ملل متحد، نوربرت هول، هیأت ملیشه های اسلامی طالبان و فرستاده ی جنرال دوستم از بیبک و یک نماینده از حکومت برکنار شده، گرد هم آمدند. انتظار می رود که در این نشست، اتحاد ضد طالبان غیر نظامی کردن شهر کابل را پیشنهاد کنند. شیر محمد ستانکزی معاون وزیر خارجه ی حکومت طالبان یادآور شد که آنان هرگز پیرنگ غیر نظامی کردن کابل را نمی پذیرند."

همین گونه Monitor Dienst آلمان به روز ۱۶ / ۱ / ۱۹۹۷ بر پایه خبر تاریخ ۱۵ / ۱ / ۱۹۹۷ رادیوی پاکستان، خبر پایان گفت و گوهای اسلام آباد را با به دست آوردن " نتیجه سوئمنند" به نشر رسانید که در آن از یک دید روشن ( برقراری آتش بس، توافق بر سر دوام فعالیت گروه کاری افغانستان به خاطر پیشبرد گفت و گو ها بین طرف های درگیر ) یادآوری شده بود.

دو ماه پس از پایان دور نخست گفت و گو ها در اسلام آباد که هیچ نتیجه ی را در پی نداشت، نوربرت هول موفق شد که دور دوم گفت و گو ها را میان نمایندگان شورای عالی دفاع از افغانستان و گروه طالبان، در پایتخت پاکستان رهبری کند. در این نوبت نیز خواسته های مخالفان طالبان را:

غیر نظامی کردن کابل، برقراری آتش بس و مبادله ی اسیران در بر می گرفت و به سختی بر آن تأکید می کردند؛ ولی طالبان هرگز به پذیرش پیرنگ های پیشنهادی آنها گردن نمی نهادند. همین که هیأت های دو طرف میز گفت و گو ها را ترک گفتند، طالبان بر ضد نیرو های مخالف به حمله های گسترده دست زدند و آتش جنگ در تمام جبهه ها شعله ور شد ( خبر تاریخ ۳ / ۳ / ۱۹۹۷، Monitor Dienst ).

نوربرت هول در کنار اینکه با رهبران تنظیم ها و سرکردگان طالبان صحبت ها را در داخل افغانستان به پیش می برد، دریچه ی گفت و گو ها را با قدرت های منطقه ای و همسایگان نیز باز گذاشته بود. چنانچه در سفری که در جون ۱۹۹۷ به روسیه داشت با Wiktor Posuwaijak معاون وزیر خارجه آن کشور دیدار کرد. هر دو سیاستمدار بر سر اصل های عدم مداخله در امور داخلی افغانستان تأکید کردند، Posuwaijak یادآور شد که روسیه به برقراری صلح و ثبات وضعیت سیاسی در افغانستان علاقمند است تا خطر بی امنیتی به کشور های آزاد مشترک منافع سرایت نکند (برگردان خبر Interfax تاریخ ۱۷ / ۶ / ۱۹۹۷). بی گمان که مردم افغانستان در درازای سال های جنگ فرسایشی، گپ های بسیار با واژه های زیبا به گونه ی سخنان معاون وزیر خارجه ی روسیه، شنیده بودند؛ لیکن سخن گفتن به تنهایی کافی نبود و نمی توانست بر زخم های خونین مردم مرهم بگذارد.

با پیچیده شدن دوامدار وضعیت سیاسی - نظامی در افغانستان، خوشبینی نوربرت هول نیز کمتر شده می رفت. او درباره ی این نگرانی خود در دیداری که با وزیر خارجه جاپان، Yukihiro Ikeda در اسلام آباد داشت، سخن زد و از دشواری موجود برای تعیین محل راه اندازی گفت و گو ها میان گروه های درگیر در افغانستان و پرسش دشوار چگونگی برخورد با اسیران جنگی آگاهی داد. وزیر خارجه ی جاپان از پشتیبانی کشورش از تلاش های ملل متحد در پایان دادن به جنگ شهروندی در افغانستان از راه گفت و گو های سازنده، اطمینان داد (برگردان خبر تاریخ ۲۳ / ۷ / ۱۹۹۷ بنگاه خبری Kyodo جاپان و خبر تکمیلی تاریخ ۲۴ / ۷ / ۱۹۹۷ رادیو پاکستان ).

کوشش های نوربرت هول به دلیل بی میلی گروه های جنگی بر سر برقراری صلح - امنیت و ثبات و تشکیل حکومت با قاعده ی گسترده زیر دیدبانی سازمان ملل متحد، مداخله آشکار کشور های همسایه و قدرت های بزرگ در مسایل افغانستان به خاطر قبولاندن خواسته ها و علاقمندی های ویژه ( دراز مدت



و کوتاه مدت) مورد نگر خودشان، نتیجه‌ی مثبتی را به بار نیاورد؛ بنابراین ملل متحد در پی آن شد که راه‌ها و ابزار دیگری را به آزمایش بگیرد تا بر دشواری‌ها چیره شود. همان بود که در کنار نوربرت هول، اخضر ابراهیمی را به ماموریت صلح در افغانستان گماشت و فصل تازه‌ای را در فعالیت‌های میانجی‌گرانه‌ی خود گشود.

Willi Germund در بخشی از یک نوشته‌ی زیر عنوان "سازمان ملل متحد میانجی‌جدیدی را به کابل فرستاد و با این کار جایگاه هول در نظر گرفته‌نشده" در روزنامه‌ی Frankfurter Rundschau تاریخ ۳۱ / ۷ / ۱۹۹۷، نگاهشسته است (برگردان):

{ " اخضر ابراهیمی وزیر خارجه پیشین الجزایر باید به عنوان نماینده‌ی با صلاحیت سازمان ملل متحد به کابل سفر کند تا در آنجا " موضوع چگونگی ادامه‌ی فعالیت‌های صلح‌آفرین را بررسی کند"، " با گروه‌های درگیر در افغانستان و کشور‌های با هم همچشم" به گفت و گو بپردازد. در اصل پیشبرد این کار در شمار وظایف نوربرت هول رییس ماموریت ویژه‌ی ملل متحد برای افغانستان گنجانیده شده بود؛ ولی نشر خبر گماریده شدن میانجی جدید از دفتر سازمان در نوپارک حتا شماری از کارمندان کنونی وظیفه دار در دفتر ماموریت صلح در اسلام را شگفت زده کرد. نوربرت هول، دیپلمات آلمانی در صحبت با روزنامه‌ی Frankfurter Rundschau چنین گفت: " نوپارک فعالیت‌های مرا در حضور خودم انتقاد نکرده است ". فرستادن ابراهیمی می‌تواند بر روند کار‌های آینده‌ی هول تأثیر ناخوشایندی داشته باشد. یکی از دیپلمات‌های ملل متحد، در اسلام گفت: " تصمیم ملل متحد به اعتبار هول در منطقه زیان زد و جایگاه او را استواری نمی‌دهد."

... حکومت آلمان به این نظر است که ابراهیمی بی‌گمان در همکاری نزدیک با رییس ماموریت ویژه‌ی ملل متحد برای افغانستان به فعالیت خود ادامه می‌دهد....

... ابراهیمی ۶۳ ساله از سال ۱۹۹۳-۱۹۹۱ وزیر خارجه‌ی الجزایر بود. از سپتامبر ۱۹۹۴ تا مارچ ۱۹۹۶ ماموریت صلح ملل متحد را در هایتی رهبری می‌کرد. افزون بر آن وظایف میانجی‌گرانه را در یمن، لائوس و زایر نیز به پیش برده است. اینکه یک " رمز جذاب و جادویی" را که کلید حل دشواری‌ها در افغانستان شود، پیدا کرده بتواند یا در نظر گرفتن آزمایش‌های به دست آمده از دوام جنگ شهروندی ۱۸ ساله در افغانستان بسیار دور به نظر می‌رسد."

رویداد گماریدن ابراهیمی به ماموریت صلح در افغانستان در زمانی صورت گرفته بود که بتروس بتروس غالی نیز جای خود را به کوفی عنان واگذار کرده بود. تا آن دم ملل متحد نتوانسته بود که به بحران افغانستان راه حلی پیدا کند و بیرون دادن آگاهی‌نامه‌ها و فیصله‌های جذاب با گنجانیدن واژه‌ها و جمله‌های زیبا تأثیر گذاری نداشتند؛ بنابراین دوام برخورد‌های نظامی هر روز از میان شهروندان بیگناه و بی دفاع ملکی قربانی می‌گرفت و کشور به طرف نیستی برده می‌شد.

در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۳۱ / ۱۰ / ۱۹۹۷ در یک نوشته‌ی زیر عنوان " ملل متحد در افغانستان ناکام ماند" آمده است (برگردان):

{ " فرانکفورت ۳۰ اکتوبر: ملل متحد در تلاش‌های خود برای جلب گروه‌های جنگی به پذیرش برنامه‌های صلح در افغانستان، با تکیه بر دریافت آگاهی‌ها از حلقه‌های انبازیده، به شکست جبری " تا مرز مایوسی درد آور" رو به رو شده و ناگزیر است بپذیرد که " سیاست تأثیر گذاری و رخنه کردن، با دادن بیانیه‌ها و مشورت‌های خوب " به هدف نمی‌رسد. هول آلمانی نماینده‌ی ویژه‌ی ملل متحد برای افغانستان پس از یک و نیم سال اجرای وظیفه در محیط بحرانی، در زمانی از ماموریت خود کنار می‌رود که پیش از او نیز سه تن فرستاده‌ی ملل متحد از ماموریت میانجی‌گرانه‌شان میان گروه‌های درگیر در افغانستان " مبارزان آزادی (!)" بر ضد ارتش شوروی، بدون دستیابی به کدام نتیجه‌ای کنار رفتند. کنون کوفی عنان سردبیر سازمان ملل به کشور‌های همسایه افغانستان امید بسته است که به کمک روسیه و آمریکا، پیروز شود تا جنگی را که بیست سال پیش در هندوکش آغاز شده بود، پایان دهد. به باور دیدبان‌ها در منطقه، امکان رسیدن به این هدف این است که در آغاز کلیه کشور‌ها از علاقمندی‌ها و تا اندازه‌ای از هم‌چشمی‌های خود، در مسایل افغانستان، دوری جویند و تلاش‌های خود را با کوشش‌های حل سیاسی این درگیری هماهنگ کنند....

کارمندان در دفتر سازمان ملل در نوپارک در اساس به این فکر هستند که توجه را به پیشرفت آینده‌ی وضعیت در منطقه‌ی جنگی محدود کنند در غیر آن باید برای پیدا کردن راهکار صلح به فعالیت‌های

نیرومند قدرت های خارجی اتکا شود. این " نمونه ی جدید" با در نظر گرفتن ناکامی های پی در پی تلاش های میانجی گرانه ی هول، کوفی عنان سردبیر سازمان ملل متحد را واداشت تا اخضر ابراهیمی وزیر خارجه پیشین الجزایر را به عنوان نماینده ی ویژه ی خود به افغانستان بفرستد که یکجا و در همکاری با هول پیرنگ برنامه ی صلح را بریزند. پس از آن باید شش کشور همسایه ی افغانستان ( ایران - پاکستان - چین- ترکمنستان - ازبیکستان- تاجیکستان ) یکجا با آمریکا و روسیه با کوشش های هماهنگ به پیش روند.

پس از نخستین نشست هشت کشور در دفتر سازمان ملل متحد در نیمه ی ماه اکتوبر، دیدار دومی آنها را به روز پنجشنبه پیش بینی کرده اند؛ لیکن به نظر می رسد که روند گفت و گو ها با بحث های دراز و خسته کن به پیش خواهد رفت؛ زیرا برخی دولت های اشتراک کننده در چهره ی پیشرفت گفت و گو ها درباره ی افغانستان، هدف دستیابی به منافع گوناگون خود را دنبال می کنند...."}

گام های نخستین کوفی عنان در مقام سردبیر سازمان ملل متحد، برای برقراری صلح در افغانستان در وجود فرستاده های ویژه، به سان اقدام های بی حاصل گذشته با شکست ها همراه بود. ناکامی ها و تلاش های بی نتیجی این نهاد جهانی در مسایل افغانستان تا اندازه ی به حیثیت و اعتبار آن در پهنای منطقه و جهان لطمه ی سختی زد؛ بنابراین تصمیم گرفته شد که سازمان ملل جای خود را به سازمان کنفرانس کشور های اسلامی واگذار کند. هر چند این نهاد نیز در گذشته در این راه به ابتکار هایی دست زده بود؛ ولی با ناکامی های درد آوری رو به رو شده بود.

راديو صدای آلمان به روز ۱۷ / ۱۱ / ۱۹۹۷ بر پایه خبر تاریخ ۱۴ / ۱۱ / ۱۹۹۷ رادیوی تهران، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" ابراهیم باقر معاون سکرتر جنرال سازمان کنفرانس کشور های اسلامی (ICO) بر بنیاد گزارش آژانس خبر رسانی پاکستان (APP) پیرنگ یک برنامه ی صلح را برای افغانستان ( برنامه ی که از سوی همه جناح های درگیر مورد پذیرش قرار گرفت) ارائه کرده است. بر اساس گزارش (APP)، باقر با سفیر طالبان و همچنان با نماینده ی اتحاد مخالف آنان، در اسلام آباد دیدار کرد. بر بنیاد این برنامه، در ماه روان باید آتش بس برقرار شود. گروه دیدبان (ICO) به افغانستان آمد. در این گروه کارمندان ستاد فرماندهی نظامی را کشور های مالیزی و بنگلادیش گسیل می کنند. افزون بر آن ملل متحد وعده ی همکاری داده است. بر پایه برنامه ی ریخته شده قرار است در ماه آینده در جده گفت و گو ها صورت گیرد و در کار آن کلیه گروه های افغانستانی باید انباز شوند. در این برنامه آمده است که به هیچ کشور بیگانه اجازه داده نمی شود که در امور داخلی افغانستان مداخله کند، همچنان برای دیدبانی بر فرایند انتخابات در آینده بر سر تشکیل شورای کارشناسان در این بخش، صحبت می داشته باشند." ( آیینی ی مطبوعات INFO/Pressespiegel، نشریه سازمان عفو بین الملل شماره ۴۱، جون ۱۹۹۸، ص ۲۷، به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).

پیش از این که حاصل این دید و بازدید ها و گفت و گو ها پیرامون برنامه ی صلح، روشن شود، انکار ورزی طالبان از رسیدن به توافق با معاون سازمان کنفرانس کشور های اسلامی بر سر عملی کردن برنامه ی جدید صلح، بر آن سایه افگند؛ ولی بدون در نظر گرفتن گفته های ضد و نقیض گروه های جنگی افغانستانی، سازمان به کوشش های خود ادامه داد، هر چند در پایان به نتیجه ای نرسید. کارشناسان عالیرتبه سازمان کنفرانس کشور های اسلامی پیشنویس قطعنامه ای را به تصویب رسانیدند که در آن از جناح های درگیر خواسته شده بود که به زودی و بدون قید و شرط به برقراری آتش بس موافقت کنند، کشور های جهان را فرا خوانده بود که به تسلیم دهی ابزار جنگی به طرف های درگیر در افغانستان، پایان دهند. افزون بر آن به خاطر به وجود آوردن یک راهکار پذیرفتنی، پیرامون نیازمندی ادامه ی همکاری میان سازمان ملل متحد و (ICO) تأکید شده بود.

در پیشنویس قطعنامه از کشور های عضو کنفرانس اسلامی و انیستیتوت های مالی اسلامی خواسته شده بود که به آوارگان افغانستان در خاک ایران و پاکستان کمک برسانند.

طرف های درگیر افغانستانی را به آن فرا خوانده بود که زندانیان جنگی را رها کنند و با عملکرد های سازنده جلو فرآوردن و فرستادن غیر قانونی مواد مخدر را بگیرند و جامعه بین المللی برای تغییر دادن زمین های زیر کشت کوکنار به کشتزار گیاهان زراعتی ثمر بخش از همکاری بایسته با کشاورزان افغانستان دریغ نمی ورزد. در پیرنگ قطعنامه پا بندی به احترام داشتن به تمامیت ارضی، آزادی ملی، خصلت اسلامی و مداخله نکردن در امور داخلی افغانستان نیز بازتاب داده شده بود (به استناد خبر تاریخ ۱۸ / ۱۱ / ۱۹۹۷ رادیو صدای آلمان بر بنیاد خبر تاریخ ۱۶ / ۱۱ / ۱۹۹۷ رادیو تهران).

کوشش های صلح خواهانه ی سازمان کنفرانس کشور های اسلامی که از پشتیبانی کامل سازمان ملل متحد برخوردار بود، در زمانی روان بود که در نقاط مختلف افغانستان ( در استان های شمال و شمال

شرقی، در بامیان < هزارستان > و در شمال کابل < پروان و کاپیسا > جنگ سنگینی میان طالبان و جبهه ی متحد ادامه داشت و اداره ی واحد های اداری دست به دست می شد، هیبت شعله های درگیری ها زندگی مردم و هستی میهن را به کام خود فرو می برد ( در این مورد در فصل وابسته بیشتر نگاشته شده است )؛ بنابراین زورگویی ها و تمامیت خواهی گروه های جنگی به برنامه های صلح کمتر جولانگاه پیروزی می داد؛ از این رو نمایندگان سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی بار دیگر پای خود را از انبازی فعال در حل مشکل افغانستان پس کشیدند و دوباره سازمان ملل متحد و دولت های همسایه (پاکستان و ایران) به میدان آمدند.

ولی ملل متحد چه کرده می توانست؟ همسایگان افغانستان باز در چه فکر و خیال بودند و چه گل تازه ای را می خواستند به آب دهند؟

پیش از این که فرستاده ی ویژه ی سازمان ملل متحد دست به کار شود، نخستین جرقه ی ناخشنودی باور ها را خدشه دار کرد؛ زیرا کارمندان آن سازمان از سوی جبهه ی اتحاد شمال، گنهار به همکاری و همدستی با طالبان شناخته شدند. در پیوند به همین گفته،

Willi Germund در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " ملیشه های طالبان می خواهند بازماندگان چنگیز خان ( ملیت هزاره ) را با ابزار گرسنه نگهداشتن از بین ببرند " در روزنامه ی Frankfurter Rundschau

تاریخ ۲۸ / ۱۱ / ۱۹۹۷، نگاشته است (برگردان):

{ "... رهبران اتحاد شمال ملل متحد را متهم دانستند که در همکاری با طالبان است و یکسان عمل می کنند. این سخن تا اندازه ای درست است؛ زیرا در آن هنگام که طالبان بدون توجه [به زندگی مردم]، " سیاست راهبردی گرسنه نگهداشتن " را به کار گرفته بودند، در کلیه جا های زیر اداره ی ملیشه های افراطی اسلامی طالبان، کمک های جهانی بدون گسست می رسید و تسلیم داده می شد. افزون بر آن، نهاد بین المللی ( سازمان مواد خوراکی جهان WF، World Food Programm )

بسیار نا وقت به وضعیت اندوهبار " هزارستان " محل های بود و باش هزاره ها، توجه به خرج داد، این سازمان می توانست مدت ها پیش نخستین گام ها را در جلوگیری از این فاجعه بردارد. " ولی پیشبرد گفت و گو های صلح بر بنیاد ابتکار های کشور های همسایه و رسیدن به یک توافق، با دشواری ها رو به رو بود. طالبان پیشنهاد می کردند که صحبت ها درباره ی صلح باید در پاکستان به پیش برده شود؛ لیکن احمد شاه مسعود به نمایندگی از جبهه ی متحد، به دلیل مداخله ی آشکار پاکستان در امور داخلی افغانستان، خواهان برگزاری نشست ها و انجام گفت و گو ها میان طرف ها، در یک کشور بیطرف زیر نظر سازمان ملل متحد بود. با آن هم ملل متحد به سلسله ی سرگردانی های گذشته، توانست که گردهمایی را در اسلام آباد برگزار کند.

در یک یادداشت خیری زیر عنوان " گروه های جنگی افغانستان با یکدیگر گفت و گو می کنند " در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۵ / ۲ / ۱۹۹۸ به نقل از آژانس خبرگزاری رویترز (Reuters) تاریخ ۲۴ / ۲ / ۱۹۹۸ از اسلام آباد، آمده است ( برگردان):

" بر پایه برنامه ی ملل متحد، طرف ها در جنگ شهروندی در افغانستان، با هم دیدن کردند. در این دیدار که در اسلام آباد صورت گرفت سه سه تن نماینده از هر دو طرف ( طالبان و اتحاد شمال ) انبازیده بودند. گفت و گو ها به ابتکار نوربرت هول به راه انداخته شده بود. چون از نشست ماه جنوری کدام نتیجه ای به دست نیامد؛ بنابراین این بار ملل متحد می خواهد ملیشه ها را در برنامه ی برقراری آتش بس و مبادله ی اسیران جنگی فعال سازد.... "

سیاست اغواگری و فریباندن زمامداران پاکستان و ایران با پنهان شدن در پشت مشکل افغانستان بی پایان بود؛ ولی گاه گاهی زیر پوشش کوشش های صلح به ابتکار های لرزان و ناموزون نیز دست می زدند. بر بنای همین سیاست بود که افتخار مرشد مسؤول مسایل افغانستان در وزارت خارجه ی پاکستان به تاریخ ۷ / ۱ / ۱۹۹۸ به ایران سفر کرد و با علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه در امور آسیا و پاسفیک، دیدار کرد. در این دیدار، مرشد از چگونگی صحبت های خود با رهبران طالبان در کندهار، به بروجردی گزارش داد و افزود که پاکستان به تلاس های خود در راه برآورده شدن صلح در افغانستان ادامه می دهد و از طالبان نیز خواسته شده است که در روند گفت و گو ها انبازند. بروجردی به نوبه ی خود اطمینان داد که ایران کلیه ابزار ها را به کار خواهد بست تا قطعنامه ی سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی درباره ی افغانستان در عمل پیاده شود.

Bernhard Imhasly در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " چشم امید به بودن شمار اندکی از عمل گرایان در کابل " در روزنامه ی مالی و اقتصادی Handelsblat تاریخ ۱۸ / ۱ / ۱۹۹۸، نگاشته است (برگردان):

" ایالات متحده ی آمریکا برای در پیشگیری یک روش پسندیده به ابتکار هایی دست می زند که در دور نخست ریاست جمهوری بل کلینتن به سبب نبود شاخص اتحاد شوروی کمتر به آن علاقمندی نشان می داد. نقض دوامدار حقوق بشر از سوی طالبان در تغییر شیوه ی برخورد با این مشکل، نقش عمده ای داشته است. Karl Inderfurth معاون شعبه ی امور جنوب آسیا در وزارت خارجه در همین تازگی ها، در مجلس سنا در واشنگتن خاطر نشان کرد که جنگ [در افغانستان] در گام نخست سد اساسی در راه تحقق یافتن علاقمندی های ایالات متحده، در کشور های آسیای میانه [شوروی] به شمار می آید. در گام دوم این جنگ، کار بهره برداری از چشمه های بزرگ انرژی (نفت و گاز) و رشد بازرگانی بین کشور های آسیای میانه و حوزه ی جنوب آسیا را سد شده که خود افغانستان نیز از آن سود برده می توانست. در اصل از پیامد انبازی فعال واشنگتن بود که پس از اکتوبر ۱۹۹۷ سه دور گفت و گو ها میان کشور های ۶+۲: (ایران - پاکستان - تاجیکستان - ازبیکستان - ترکمنستان - چین)، روسیه و ایالات متحده ی آمریکا به پیش برده شد. این دیدار ها را سازمان ملل متحد برنامه ریزی و هماهنگ کرده بود که در آن نقش محوری ایالات متحده به خوبی دیده می شد.

این پیشامد، بخت پیروزی ابتکار های تازه ی کوفی عنان سردبیر سازمان ملل متحد را بهتر می کند که در ماه دسامبر در جلسه ی عالی سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی در تهران، پیشنهاد کرد. عنان یک برنامه ی سه مرحله ای را چوکات بندی کرده است: ۱- برقراری آتش بس و تحریم فرستادن جنگ ابزار به گروه های جنگی، ۲- برگزاری یک نشست بین المللی به اشتراک کلیه طرف ها، ۳- گفت و گو درباره ی تشکیل حکومت فرا گیر در کابل.

گام نخست را در این راه شورای امنیت برداشت: شماری از کارشناسان را وظیفه داد که چگونگی عملی شدن برنامه ی تحریم جنگ ابزار را مطالعه کنند. اتحادیه اروپا درباره ی بند کردن تسلیم دهی جنگ ابزار ها حکم داد و همین اکنون اجرایی است. روزنامه های هندی گزارش دادند که ملل متحد تا هنوز دستور تحریم جنگ ابزار را نداده است.

برگزاری نشست بین المللی مناسب خوبی بود برای آب شدن یخ های موجود در روابط سیاسی میان ایالات متحده ی آمریکا و ایران، که نشانه های آن در نخستین نشست کشور های ۶+۲ به گونه ای نمایان شد. هر گاه در فرایند گفت و گو ها همه طرف ها شرکت ورزند، معادله ی پیروزی کنفرانس وزن بیشتر پیدا می کند. انبازی نمایندگان هند، ترکیه، اتحادیه اروپا و جاپان برای بارور شدن روند گفت و گو های آینده یک چیز حتمی شمرده می شود.

موضع گیری پاکستان در این نشست دارای اهمیت ویژه ای است. البته اسلام آباد در برنامه ی صحبت ها انبازی می کند؛ ولی دیپلمات های آمریکایی علاقمند اند و رجحان می دهند که در گفت و گو ها با ایران به پیشرفت های نایل آیند؛ زیرا میان آن ها نشانه های از دشمنی وجود دارد. از راه مرز های دشوار گذر افغانستان با پاکستان نه تنها سیل جنگ ابزار به داخل افغانستان جنگ زده سرازیر می شود؛ بلکه مواد مخدر که سرچشمه ی مهم کار سازی هزینه ی خریداری جنگ ابزار ها است، نیز از همین راه ها قاچاق و به بیرون از مرز ها برده می شود. افزون بر آن پاکستان، متحد سیاسی طالبان، پایگاه و مرکز تصمیم گیری فعالیت های آنان است.

ایدون ایالات متحده ی آمریکا در تلاش آن است که خود را از گرداب انزوای به وجود آمده به سبب گزینش [دوستان قرون وسطایی] بیرون بکشد. هر چند وزیر خارجه بانو Madeleine Albright، " سیاست حقوق بشر " طالبان را " وحشتناک " خوانده است؛ ولی در ماه های پسین شماری از نمایندگان طالبان اجازه یافتند که به ایالات متحده سفر کنند و مهمان کمپنی نفتی یونیکال شوند. [مقام های رسمی آمریکا] می خواهند از طالبان در هنگام بود و باش آنان در آمریکا به عنوان ابزار استفاده کنند.

با به پای مسایل یاد شده در بالا، سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی برای آوردن صلح در افغانستان، کوشش های تازه را آغاز کردند. به تاریخ ۶ / ۴ / ۱۹۹۸، اخضر ابراهیمی و مختار لمائی نماینده ی دایمی سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی با نواز شریف نخست وزیر پاکستان، در اسلام آباد دیدار داشتند. پیش از این، ابراهیمی به تاشکند و عشق آباد رفته بود و با برهان الدین ربانی و عبدالکریم خلیلی گفت و گو کرده بود. همچنان در قطر، جزیره ی شیخ نشین، وزیران خارجه ی کشور های اسلامی، برای نخستین بار یک قطعنامه را به تصویب رسانیدند که در آن از کلیه دولت ها خواسته شده بود که از فرستادن جنگ ابزار به افغانستان خودداری کنند.

همزمان با کوشش های سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، بیل ریچادسن سفیر آمریکا در ملل متحد به افغانستان آمد. این یگانه مقام بلند پایه ایالات متحده بود که پس از سال ۱۹۷۹ از افغانستان دیدار کرد. وی در کابل با ملا محمد ربانی و در شبرغان با برهان الدین ربانی، عبدالرشید دوستم، عبدالکریم خلیلی و یک نماینده ی احمد شاه مسعود، دیدن کرد و توانست که موافقت آنان را به خاطر انبازی در دور جدید گفت و گو ها در اسلام آباد، به دست آورد و پس از آن به پاکستان پرواز کند. قرار بر آن شد که ده روز پس از سفر ریچادسن به افغانستان، زیر نظر سازمان ملل متحد، در اسلام آباد گردهمایی برگزار و اعتبار از تاریخ ۲۷ / ۴ / ۱۹۹۸ در جبهه های جنگ در شمال کابل، آتش بس برقرار شود. در هنگامی که هیأت آمریکایی از رسیدن به توافق سخن می زد، بر خلاف آن سخنگوی وزارت خارجه ی پاکستان بر بنیاد گزارش روزنامه های پاکستانی گفته ها را بسیار با احتیاط ارزیابی کرد. در رسانه های پاکستان سخنان ملا محمد عمر رهبر طالبان، بازتاب یافته بود که گفت و گو با مخالفان خود را نپذیرفته است. او خواهان تشکیل کمیسیونی با شرکت علمای اسلام بود که با تکیه بر نظر آنان باید آینده ی افغانستان بر اصول شریعت روشن شود.

هدف کوشش های پاکستان در این دور گفت و گو ها این بود که نگذارد ابتکار حل اختلاف ها در افغانستان را، ایران به دست گیرد. مقام های پاکستانی می پنداشتند که دیدار ریچادسن با مخالفان طالبان در شمال افغانستان بدون تأیید ایران هرگز صورت گرفته نمی توانست؛ زیرا اتحاد شمال از نگر نظامی و سیاسی وابسته به پشتیبانی تهران است. پاکستان هراس داشت که آمدن ریچادسن به افغانستان و دیدار با مخالفان طالبان، سبب نزدیکی ایران و آمریکا خواهد شد که بهبود یابی روابط میان تهران و ریاض را از پی می آورد.

از پیامد این همه دید و بازدید ها و گفت و گو ها، طالبان و جبهه ی متحد شمال به تشکیل کمیسیون رهبری موافقت کردند که ابتکار پی ریزی آنرا اخضر ابراهیمی، مختار لمانی و نواز شریف در دست داشتند. در این باره رادیو صدای آلمان به روز ۲۷ / ۴ / ۱۹۹۸ بر بنیاد خبر تاریخ ۲۶ / ۴ / ۱۹۹۸ رادیو پاکستان، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" کمیسیون یکجایی رهبری تشکیل شده از نمایندگان طالبان و جبهه ی متحد شمال، امروز در اسلام آباد به گفت و گو های خود آغاز کرد و نمایندگان پیرامون پنج نکته ی مهم به هدف ادامه یافتن نشست های کمیسیون به توافق رسیدند:

- ۱- ریاست این دیدار ها را نماینده ی سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی و نمایندگی افغانستان، یکجایی به دوش می گیرند.
- ۲- زبان رسمی در کار کنفرانس فارسی و پشتو است. صحبت ها به انگلیسی و عربی نیز ترجمه می شود.
- ۳- معاون رییس، در هر نشست کمیسیون رهبری، پس از تأیید اشتراک کنندگان، درباره ی روند گفت و گو ها به رسانه ها آگاهی می دهد.
- ۴- در تصمیم های گرفته شده ( فیصله ها) در گفت و گو ها، نوشته ی: " در پرنسیپ تأیید است " دارای اعتبار است.

۵- نشست کمیسیون رهبری کم از کم سه روز و حد بیشتر آن تا پنج روز، دوام می کند. نماینده ی سازمان ملل متحد N 'Gobi که ابراهیم صالح باقر، معاون سکرتر جنرال سازمان کشورهای اسلامی را همراهی می کرد، یادآور شد: " ابراهیم صالح باقر باور راسخ دارد که نشست کمیسیون رهبری در اسلام آباد به یک نتیجه ی مثبت می رسد. نشست رسمی کمیسیون رهبری با شرکت حکومت (از نگر پاکستانی ها رژیم طالبان - مؤلف ) و نمایندگان اتحاد شمال، امروز زیر نظر سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی آغاز می شود. این نخستین دیدار رو در رو میان دو طرف است. هیأت نمایندگی طالبان در بر گیرنده ی پنج تن به رهبری مولوی وکیل احمد متوکل بوده و هیأت نه نفری جبهه ی متحد شمال را فضل هادی شنواری رهبری می کند.

هدف اصلی نشست کمیسیون رهبری آماده کردن یک آجندای استراتژیک برای پیشبرد کار کمیسیون علمای دینی، است... گوهر ایوب خان وزیر خارجه ی پاکستان از تلاش های صلح ملل متحد و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، به قدردانی یادکرد و افزود: " ما به این پیروزی دست یافتیم که روند صحبت های بسیار مهم را بین طرف های درگیر در افغانستان، رهبری کنیم." نماینده ی سازمان ملل متحد N ' Gabi و ابراهیم صالح باقر معاون سردبیر سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی به نوبه ی خود از پاکستان ابراز خوشی کردند که در برگرداندن صلح به افغانستان (!) تلاش می کند. ( برگرفته از آیینی ی مطبوعات INFO/ Pressespiegel، نشریه سازمان عفو بین الملل شماره ۴۲، اپریل ۱۹۹۸، ص ۱۹، به زبان آلمانی، شهر هامبورگ، بخش افغانستان ).

این رویداد یک روزنه ی امید برای پایان دادن به جنگ ها و رسیدن به توافق بر سر یک راهکار پذیرفتنی به طرف های درگیر، شمرده می شد؛ ولی سست پیمانی و بی ارادگی جنگجویان افغانستانی به همگان آشکار بود. گروه های با هم دشمن نمی توانستند و یا هم نمی خواستند که به این سادگی اختلاف های خود را کنار بگذارند و به خواست مردم و منافع کشور، گردن نهند. به همین دلیل بود که پس از چند روز روند گفت و گو ها، به یکبارگی بند شد و این بار نیز تلاش های سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی به ناکامی انجامید.

رادیو صدای آلمان به روز ۴ / ۵ / ۱۹۹۸ بر پایه خبر تاریخ ۳ / ۵ / ۱۹۹۸ تلویزیون پاکستان، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

{ " دور نهم گفت و گو های رو در رو میان حکومت افغانستان ( هدف پاکستان اداره ی طالبان است - مؤلف ) و اتحاد شمال، بنابر وجود اختلاف در دیدگاه های آنها تا آینده های نا روشن به پس افکنده شد. اتحاد شمال آمدن تغییر در هیأت طالبان را بهانه گرفته به دلیل اینکه هیأت جدید، در نشست از صلاحیت بایسته برخوردار نیست؛ بنابراین ادامه ی گفت و گو با این هیأت سودی ندارد ( هیأت گفت و گو کننده ی پیشین طالبان به ریاست وکیل احمد متوکل، برای ادامه ی رایزنی ها، به اسلام آباد باز نیامد - مؤلف ). معاون رییس جلسه [James N ' Gabi فرستاده ی ملل متحد ] گزینه ی دیگری، جز پس انداختن دور نهم گفت و گو ها به یک زمان نامعلوم، نداشت.

عبدالحکیم مجاهد سفیر طالبان در پاکستان و عضو هیأت گفت و گو کننده، گفت: " ما به پذیرش گذشت ها آماده شدیم. ما ۸۰ در صد قلمرو افغانستان را زیر اداره ی خود داریم. ما از زمره ی ۳۰ استان، ۲۱ و یا ۲۲ آنرا به اشغال خود در آورده ایم. ما می توانیم بگوییم که در کمیسیون علما ۸۰ در صد نمایندگان از ما باشد. ما روز ششم ماه می را تاریخ برگزاری و شهر جلال آباد و یا اسلام آباد را محل بر پا کردن کمیسیون عالی، پیشنهاد نمودیم."

فضل هادی شنواری، رییس هیأت جبهه ی متحد شمال گفت: " ما به ادامه ی صحبت ها پا بند هستیم و دروازه ی گفت و گو ها را باز نگه می داریم. ما از تلاش های صلح ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی در افغانستان پشتیبانی می کنیم. ما از حکومت پاکستان به خاطر مهمان نوازی سپاسگزاریم. همچنان از فراهم آوری زمینه ی برگزاری نشست گفت و گو ها و کوشش برادران پاکستانی برای دستیابی به پیشرفت [در روند صلح ] قدردانی می کنیم." { (برگرفته از آیینیه ی مطبوعات INFO/Pressespiegel، شماره ۴۳ جولای ۱۹۹۸، صص ۲۱-۲۲).

چنان به نظر می رسد که پذیرفته نشدن بسا مسایل در آجدای گفت و گو ها از سوی طالبان، سبب شکست سیاست جدید ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی، برای پایان دادن به بحران در افغانستان، شد. در حالی که دولت ایران نیز به گفته ی علاوالدین بروجردی از ابتکار های جدید پشتیبانی کرده بود. برجسته ترین نکته های اختلاف این ها بودند: ۱- طالبان به پایان محاصره ی اقتصادی و سیاسی و نظامی هزارستان موافقت نکردند. ۲- آتش بس در جبهه های جنگ در شمال کابل به سود طالبان نبود؛ بنابراین از پذیرش و پیروی از آن سر باز زدند. ۳- برنامه ی مبادله ی اسیران با دشواری سنگین رو به رو بود؛ زیرا هر دو طرف خواهان قبولاندن زورگویانه ی خواسته های خود بر یکدیگر به گونه یکطرفه بودند.

پس از شکست گفت و گو ها در اسلام آباد، بار دیگر آتش جنگ ها زبانه کشید و در شعله های آن شماری از انسان های بیگناه سوختند و به اندازه ی ویرانی کشور و تباهی مردم افزوده شد. چند ماه میدان بازی های سیاسی سرد بود و فضای فعالیت های سیاسی را دود بی اعتمادی ها پوشانیده بود، تا اینکه اخضر ابراهیمی ماموریت یافت که به افغانستان و کشور های همسایه سفر کند و زمینه را برای برگزاری دور جدید نشست ها و گفت و گو ها فراهم کند.

همزمان با این رویداد، شورای امنیت سازمان ملل متحد به نوبه ی خود دست به کار شد و برنامه ی تشکیل کمیسیون صلح را از سر گرفت:

" کمیته مذاکرات صلح به پیشنهاد سازمان ملل متحد تشکیل می شود و نمایندگان طرفین متخاصم ضمن گفتگو درباره برقراری صلح در افغانستان سرنوشت آینده آن کشور را تعیین خواهد نمود.

لخضر ابراهیمی در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران [ آژانس خبرگزاری رویترز ] گفت، وی امیدوار است در این جلسات که نمایندگان دو طرف متخاصم حضور" گفتگو خواهند کرد بیشتر مسائل موجود حل بشود و افغانستان بعد از قریب بیست سال روی صلح و آرامش را بخود ببیند....



گزارش خبرگزاری رویترز در بخش دیگری از همین خبر خاطر نشان می‌سازد، طالبان هیئت پنج نفری خود را که بعنوان نمایندگان در کمیسیون صلح شرکت خواهند کرد تعیین کردند. ائتلاف شمال نیز نمایندگان خود را تعیین نموده‌اند.

هفته پیش لخصر ابراهیمی با رهبران و نمایندگان ائتلاف شمال در عشق آباد پایتخت ترکمنستان ملاقات کرد و پیشنهاد تشکیل کمیسیون صلح را با آنان در میان گذاشت و پذیرش آنرا از طرف رهبران و نمایندگان مذکور به اطلاع مقامات طالبان رسانید....

تاریخ آغاز گفتگوها تعیین نشده است ائتلاف شمال می‌خواهد در آغاز گفتگوها مسئله آتش بس و مبادله زندانیان جنگی بین طرفین متخاصم حل بشود و می‌خواهد تعداد بیشتری بعنوان نمایندگان دو طرف در جلسات کمیسیون صلح شرکت داشته باشند. ائتلاف شمال همچنین خواهان تشکیل جلسات دیگری نیز زیر نظر سازمان ملل و سازمان کنفرانس اسلامی می‌باشد که بایستی همزمان با جلسات کمیسیون صلح در ترکمنستان و ایران تشکیل بشوند...." (برگرفته از: هفته نامه ی نیمروز افغانستان، شماره ۱۲، سه شنبه ۱۳۷۷/۱/۲۶ برابر با ۱۵/۴/۱۹۹۸، چاپ لندن).

همگام با این آمد و شد در جهان دیپلماتیک، شورای امنیت سازمان ملل متحد، پیشنهاد تحریم فرستادن جنگ ابزار به افغانستان را نیز در میان گذاشت: "لخصر ابراهیمی فرستاده ویژه سازمان ملل برای افغانستان در عشق آباد پایتخت ترکمنستان به خبرنگار بی بی سی گفت، "سازمان ملل متحد برای تحریم صدور اسلحه و مهمات به افغانستان طرح جامعی تهیه نموده و آن را به موقع خود در افغانستان تحویل خواهد کرد.

وی همچنین گفت، این مسئله را با ایالات متحده، روسیه و کشورهای همجوار افغانستان نیز در میان گذاشته است. خبرنگار بی بی سی گفت، ابراهیمی خاطر نشان ساخت تا وقتی که کشورهای همسایه افغانستان برای طرفین متخاصم اسلحه و مهمات صادر می‌کنند هیچ امیدی نمی‌توان به برقراری صلح در این کشور داشت.

به گزارش خبرنگار بی بی سی ابراهیمی در پاسخ به سوال وی که پرسیده بود کدام کشورها نیاز طرفین متخاصم را به اسلحه و مهمات تامین می‌کنند گفت، "من فعلا نمی‌توانم نام این کشورها را بزربان بیاورم همینقدر می‌گویم که اسلحه و مهمات از آسمان برای طرفین متخاصم می‌بارد و این مسئله وضع را وخیم تر می‌کند"

در این راستا گوهر ایوب خان وزیر امور خارجه پاکستان مرتبا از سازمان ملل متحد می‌خواهد که چنین تحریمی را هر چه زودتر به کشورهای صادرکننده اسلحه و مهمات به افغانستان تحویل بکند (!). ابراهیمی در پاسخ سوال به این که چرا تا کنون سازمان ملل اقدام مؤثری در این زمینه بعمل نیاورده است گفت "سازمان ملل تنها بر اساس علاقه طرفین متخاصم به ملاقات و گفتگو در مورد برقراری صلح می‌تواند وارد عمل بشود و در این مورد بخصوص هیچ یک از طرفین متخاصم در افغانستان تمایلی به انجام مذاکرات درباره صلح از خود نشان نداده‌اند." (همان هفته نامه چاپ لندن). آنچه در بالا آمده است، به خوبی آشکار می‌کند که هیچکس به نقش مردم اهمیت نمی‌داد و اشتیاق شهروندان به خاطر برقراری صلح و تامین نظم و امنیت، سخن بی‌معنا به نظر می‌رسید. به هر حال نخستین نشست طرف‌های درگیر در عشق آباد صورت گرفت:

{نمایندگان جبهه متحد اسلامی افغانستان اولین دور گفتگوهای چند جانبه خود را با نمایندگان سازمان ملل و کنفرانس اسلامی، عصر روز شنبه در عشق آباد شروع کردند. "برهان الدین ربانی" رئیس دولت اسلامی افغانستان که در عشق آباد بسر می‌برد، نیز در این نشست شرکت دارد.

این نشست به دعوت نماینده کل سازمان ملل انجام می‌شود و "کریم خلیلی" رهبر حزب وحدت اسلامی و نمایندگان "گلبدین حکمتیار" و ژنرال "عبدالرشید دوستم" مذاکرات فشرده‌ای را پشت درهای بسته آغاز کرده‌اند.

همچنین نشستی در چهار چوب شش کشور منطقه "ایران، افغانستان، ترکمنستان، پاکستان، اوزبیکستان، چین، آمریکا و روسیه" [۲+۶] در عشق آباد برگزار شد، اما هنوز درباره نتایج مذاکرات انجام شده هیچ خبری نشر نشده است.

یک سخنگوی جبهه متحد اسلامی افغانستان درباره جزئیات نشست روز شنبه عشق آباد گفت، در این جلسه دو پیشنهاد از سوی جبهه متحد اسلامی و گروه طالبان در خصوص برگزاری اجلاس صلح عشق آباد و نیز برقراری آتش بس در جبهه جنگ افغانستان با حضور "لخصر ابراهیمی" نماینده دبیر کل سازمان ملل در امور افغانستان بررسی شده است.

وی افزود، طرفین درگیری ها در افغانستان با تشکیل اجلاس عشق آباد بطور ضمنی موافقت کرده اند ، اما هنوز به مرحله قطعی تصمیم گیری نرسیده اند." { ( هفته نامه ی نيمروز افغانستان، شماره ۱۲، سه شنبه ۲۶ / ۱ / ۱۳۷۷ برابر با ۱۵ / ۴ / ۱۹۹۸، چاپ لندن ).

چند روز پیش از دست زدن به این ابتکار ها، برای فراهم کردن زمینه های آغاز گفتمان صلح، گروه ی (۶+۲) تشکیل شده بود تا مسؤلیت فرایند گردهمایی و گفت و گو های نمایندگان طرف های جنگی افغانستانی را به دوش بگیرد. موافقت جنگجویان افغانستانی بر سر تشکیل حکومت یکجایی در نشست عشق آباد، همان گونه که شگفتی بر انگیز به نظر می رسید، می توان آنرا یک سیاست بهانه جویی و گریز از روند تلاش های سیاسی، به شمار آورد.

Willi Germund در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " آب و هوای یخ شکن دیپلماتیک در هندوکش " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۱۵ / ۳ / ۱۹۹۹، نگاشته است (برگردان):

{ " ملیشه های افراطی اسلامی طالبان افغانستان پس از چهار دور گفت و گو ها با اتحاد شمال، در شهر عشق آباد پایتخت ترکمنستان به شگفتی آور آمادگی نشان دادند که آماده اند با مخالفان خود حکومت یکجایی را تشکیل دهند. " هر دو طرف درگیر موافقت کردند که کمیته ی اجرائیه مشترک، نهاد قانون گذاری مشترک و دستگاه حقوقی مشترک را بنا نهند " این گفته ها در گزارش نماینده ی ویژه ی ملل متحد برای افغانستان (Unsmat) آمده که به روز یکشنبه به نمایندگی از گروه های درگیر به نشر رسیده است.

پیش از این که برف های زمستانی [در کوهپایه های ] هندوکش آب شوند و سال نو با حمله های نظامی ناخوشایند آغاز شود، نشانه های از آب و هوای یخ شکن سیاسی دیده می شود؛ ولیک گمان ها را نیز به دنبال خود آورده است. در گام نخست باید فضای ژرف بی باوری میان طرف ها، دور کرده شود تا پیرامون برقراری آتش بس گفت و گو شده بتواند و جزئیات بسا مسایل دیگر نیز آشکار شود. " { ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

در پیوند به این رویداد، Tomas Avenarius در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " پیمان صلح با بند های شکننده " در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۷ / ۳ / ۱۹۹۹، نگاشته است ( برگردان):

" این سخن که گروه های درگیر، در یک طرف افراطی های اسلامی طالبان و در طرف دیگر جبهه ی متحد شمال، قدرت را میان خود بخش کرده بتوانند، پیش بینی شده نمی تواند؛ ولی با میانجیگری ترکمنستان و ملل متحد، کوشش هایی که برای پیدا کردن قاعده ها، روان است، باید محتوای آن، همین سخن را در بر گیرد. تنها پس از چهار روز گفت و گو و هفت سال جنگ داخلی، انسان به بخش های از این توافق بسیار مهم دست یافته است:

- ۱- تشکیل حکومت ائتلافی؛
- ۲- تشکیل نهاد قانون گذاری یکجایی؛
- ۳- تشکیل نهاد های حقوقی واحد [ دادگاه عالی و دادستانی کل].

همچنان با وجود اینکه مخالفان پس از پایان گفت و گو ها در پایتخت ترکمنستان شهر عشق آباد یکجا به مسجد برای ادای نماز رفتند و اینکه آنان پیرامون آتش بس زود هنگام به موافقت نرسیدند، ارزیابی دور اندیشانه را قوت می دهد.... " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی:

" گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).  
گفت و گو های صلح در عشق آباد، با دریغ و درد بدون نتیجه در یک نقطه ی نا روشن متوقف شد. دور آینده ی گفت و گو ها، بر بنیاد توافق های پیشین می بایستی در فاصله میان تاریخ های ۲۱ / ۳ / ۱۹۹۹ - ۲۱ / ۴ / ۱۹۹۹ صورت می گرفت؛ ولی چنین نشد؛ زیرا طالبان بر سر خواسته های از پیش تعیین شده خود، از آن زمره پذیرش " امارت اسلامی " و شناسایی ملا عمر به عنوان " امیر المومنین " پافشاری می کردند.

آژانس خبرگزاری آلمان (dpa) بر بنیاد یک خبر از پشاور، گزارش داد (برگردان):

" افراطی های اسلامی طالبان ادامه ی صحبت های برنامه ریزی شده را با اتحاد شمال که باید در هفته آینده رخ می داد، رد کردند. خبرگزاری افغانستان [ AIP = آژانس خیر رسانی وابسته به گروه طالبان در پشاور ] سخنان ملا عمر رهبر طالبان را به نشر سپرد: ( اتحاد شمال به توافق های دور نخست گفت و گو ها در شهر عشق آباد پایتخت ترکمنستان، پا بندی نشان نداد. اتحاد شمال، امارت اسلامی را که از سوی طالبان تشکیل شده و به عنوان عالی ترین مقام، حکومت جدید افغانستان را رهبری می کند، نمی پذیرند. ) " ( آیین مطبوعات INFO/Presspiegel شماره ۴۷ جولای ۱۹۹۹ ص ۳۳، شهر هامبورگ، بخش افغانستان).

با ناکامی دیدار ها و گفت و گو ها در عشق آباد، شورای امنیت سازمان ملل متحد به تاریخ ۲۰ / ۴ / ۱۹۹۹ از ملیشه های اسلامی طالبان و گروه های مخالف آنان در شمال کشور خواست که روند گفت و گو های صلح را از سر بگیرند؛ زیرا خبر های ناراحت کننده می رساند که هر دو طرف به دور جدید حمله های بزرگ نظامی بر سنگر های یکدیگر آمادگی می گیرند. سازمان کنفرانس کشور های اسلامی نیز یادآور شد که با بریده شدن بی نتیجه ی گفت و گو ها، مردم افغانستان از پیامد سیاست جنگ طلبانه و قدرت خواهی یکه تازانه ی گروه های جنگی افغانستان و مداخله ی بیگانگان، آخرین بخت را برای تامین صلح، تشکیل حکومت فراگیر و بازسازی، از دست دادند.

شیوه باور های آکنده با تعصب مذهبی، فرقه گرایی، ملیت پرستی، قبیله گرایی با اندیشه های قرون وسطایی، انحصار گری در قدرت، سلطه طلبی در حاکمیت عواملی بودند که همیشه منجر به ناکامی گفت و گو های صلح می شد. کشور های همسایه و قدرت های بزرگ از پیشرفت ها در بازگشت صلح و آرامش به افغانستان سخن می رانند؛ ولی در پشت سر با تیشه به ریشه ی خواست بر حق مردم می زدند.

در کنار دیگر حرکت های صلح طلبانه (!)، محمد ظاهر، شاه پیشین نیز از جا تکان خورده دست به کار شد. در یک خبر رادیو صدای آلمان تاریخ ۱۸ / ۵ / ۱۹۹۹ به استناد خبر تاریخ ۱۵ / ۵ / ۱۹۹۹ رادیوی تهران، آمده است (برگردان):

" دیروز ایالات متحده ی آمریکا از کوشش های تازه ی صلح محمد ظاهر، پادشاه سابق افغانستان، پذیرایی کرد. سخنگوی وزارت خارجه آمریکا، James Rubin گفت که ایالات متحده از تلاش های کلیه افغانستانی ها و میانجی گران از جمله شاه سابق که منجر به آمدن صلح شود، پذیرایی می کند. روبین از طرف های درگیر در افغانستان با تأکید خواهش کرد که از ابتکار های ظاهر شاه پشتیبانی و آنها را به کار گیرند و در تشکیل حکومت با شرکت نمایندگان ملیت های افغانستان به توافق برسند، حکومتی که با اصل های بین المللی: مبارزه با تروریسم و مواد مخدر، رعایت حقوق بشر و حقوق زنان، برابر باشد. ظاهر شاه در همین ماه از فرستادن مشاوران خود از روم به افغانستان برای پیشبرد گفت و گو ها با طالبان و جبهه ی متحد، خبر داد. در برنامه ظاهر شاه، موضوع گرفتن تدابیر و آمادگی ها به برگزاری نشست بزرگان (لویه جرگه) به انبازی ۳۵-۳۰ تن از شخصیت های افغانستانی، در نظر گرفته شده که باید به نوبه ی خود بر سر قرارداد صلح کار کنند." ( آیین مطبوعات INFO/Presspiegel شماره ۴۷ جولای ۱۹۹۹، ص ۳۴، شهر هامبورگ، بخش افغانستان)

آغاز دور جدید جنگ ها، کوشش های صلح را سر از نو دچار دشواری ها کرد، تا آنجا که به کلی بند شد. جنگجویان طالبان شمال کابل را زیر آتش توپخانه گرفتند و جبهه ی متحد همه روزه به سوی کابل موشک شلیک می کرد. اخضر ابراهیمی هشدار داد که زمان بیهوده از دست می رود و روند گفت و گو ها به بن بست رسیده است، طرف های درگیر با نیرومندی خود را به دور آینده ی جنگ ها آماده می کنند.

در یک یادداشت کوتاه از نویارک زیر عنوان " عنان طالبان را محکوم کرد " در روزنامه Frankfurter Rundschau: تاریخ ۱۴ / ۴ / ۱۹۹۹، آمده است (برگردان)

" کوفی عنان سردبیر سازمان ملل متحد بند شدن گفت و گو های صلح افغانستان را از سوی ملیشه های طالبان حاکم در کابل، مایه تأسف خواند. وی پیامد این تصمیم را از سر گیری جنگ های سخت و پریشان حالی مردم، دانست. "

هر زمانی که در برخورد های نظامی، برنده و بازنده روشن شده نمی توانست، آنگاه بود که گروه های جنگی با کاربرد روش های جدید به فکر از سر گیری گفت و گو های صلح می شدند تا بدین شیوه وقت کمایی کنند و به جنگ های خانمان سوز آینده آمادگی بگیرند.

آژانس خبرگزاری آلمان (dpa) به روز ۲۰ / ۷ / ۱۹۹۹ به نقل از بنگاه خبری از تاشکند، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" نمایندگان طرف های جنگ داخلی در افغانستان، به روز سه شنبه در پایان دور جدید گفت و گو های صلح به توافق رسیدند که به صحبت های خود ادامه دهند. در نشستی به رهبری سازمان ملل متحد در پایتخت ازبیکستان شهر تاشکند، طرف های درگیر از سوی نمایندگان هیأت های خارجی در نشست، فرا خوانده شدند که قرارداد صلح را امضا کنند.

این چهارمین دیدار در تاشکند، به خاطر کنار گذاشتن دشمنی ها در افغانستان، بود. نماینده ی اتحاد شمال پیشنهاد کرد که آتش بس برقرار شود، این سخن را آژانس خبری افغانستان [ رادیو ی وابسته به طالبان در پشاور ] به آگاهی رسانید. برعکس، ملیشه های افراطی اسلامی طالبان خواستار آن شدند که مناطق راهبشی هدف حمله های نظامی قرار نگیرند.

اشتراک کنندگان غیر افغانستانی نشست، شب گذشته آگاهی نامه مشترک را در مورد افغانستان به امضا رسانیدند که در آن آمده بود: گروه های جنگی در افغانستان برای حل صلح آمیز اختلاف های خود گام بگذارند. از طرف های درگیر خواسته شده بود که در گفت و گو های سیاسی در دو مرحله در از بین بردن دشمنی ها به یک دستاورد خوبی نایل آیند:

در مرحله ی نخست: اعتماد به یک دیگر جلب شود و قرارداد آتش بس به امضا برسد.  
در مرحله ی دوم: تهداب شکل دولت آینده و تشکیل " حکومت با انبازی نمایندگان اقوام و ملیت ها" را به دست خود بگذارند. ( برگردان از آیینه مطبوعات، شماره ۴۸ اکتوبر ۱۹۹۹، صص ۱۸-۱۷ ).

هنوز نتایج نهایی نشست در تاشکند روشن نشده بود و هیچکس نمی دانست که چه گام هایی در راه تحقق پیدا کردن آنها برداشته شود، بار دیگر گل میانجیگری پاکستان سبز کرد؛ ولی به نتیجه نرسید:

" دومین دور تلاش های میانجی گرانه ی پاکستان در درگیری ها در افغانستان پس از چند روز به ناکامی انجامید. اتحاد مخالف طالبان در صحبتی که با نمایندگان پاکستان در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان، داشتند پیشنهاد میانجیگری پاکستان را نپذیرفتند. زیرا پاکستان آشکارا از طالبان پشتیبانی می کند، بدین سبب نمی تواند در روند گفت و گو ها جایگاه بیطرفانه داشته باشد. این خبر را آژانس Itar-Tass روسیه از قول نمایندگان هیأت اتحاد شمال به نشر سپرد ( خبر آژانس خبرگزاری آلمان تاریخ ۲۳ / ۸ / ۱۹۹۹ ).

طالبان با نشان دادن پیروزی های نظامی، آن هم به کمک پاکستان و پول های سرشار سعودی، تلاش کردند که جامعه بین المللی را باورمند کنند که آنان به تنهایی یگانه نیرو ی حاکم و چیره در افغانستان هستند و می توانند صلح و ثبات را در کشور بیاورند و از مردم نمایندگی می کنند. افزون بر آن ایالات متحده، پاکستان، عربستان سعودی با کار های دیپلماتیک کوشش کردند که شناسایی رسمی طالبان ممکن شود؛ ولی پیوسته با شکست رو به رو می شدند. چنانچه در سال ۱۹۹۹ کمیسیون اعتبار نامه ی مجمع عمومی سازمان ملل متحد، بدون گذاشتن به رأی گیری، اعتبار عضویت ۱۳۳ کشور را پذیرفت که در میان آنها دولت افغانستان به رهبری برهان الدین ربانی نیز جا داشت. خواهش طالبان برای شناسایی آنان به عنوان حکومت قانونی افغانستان از سوی کمیته اعتبار نامه، رد شد.

در دهه ی خونین به دلیل مداخله ی کشور های همسایه و قدرت های بزرگ در امور داخلی افغانستان و پشتیبانی یک جانبه از گروه های جنگی طرفگیر، همچنان بی میلی سرکردگان و فرماندهان تنظیم ها در پایان دادن به جنگ و مردم کشی، میانجی گران ملل متحد به پیروزی دست نیافتند؛ بنابراین بیشترین تغییر و تبدیل نمایندگان در آن سازمان رخ داده است و یا فرستاده ها به خوشی خود از وظیفه کنار رفته اند. سرنوشت اخضر ابراهیمی نیز جز همین، چیز دیگری بوده نمی توانست باشد.

آژانس خبرگزاری آلمان از قول یک چشمه خبری از شهر نویارک از سازمان ملل متحد، به روز ۲۰ / ۱۰ / ۱۹۹۹ این خبر را به نشر سپرد ( برگردان):

{ " با ابراز تأسف و با تلخ کامی باید گفت که به سبب کندی روند گفت و گو های صلح و دست نیافتن به نتایج درست، اخضر ابراهیمی می خواهد تلاش های خود را درباره ی بازگشت صلح به افغانستان بند کند. این تصمیم یکجایی با کوفی عنان سردبیر سازمان ملل متحد گرفته شده است. ابراهیمی در نویارک یادآور شد: " من در افغانستان چیزی را نمی بینم که برای به دست آوردن آن تلاش صورت گیرد." در صحبت خود در شورای امنیت، ابراهیمی وضعیت افغانستان را " بسیار بسیار تأسف بار" خواند و گفت: هر زمانی که ملیشه های افراطی طالبان و مخالفان سلاحدار در شمال افغانستان " به گفت و گو های

سازنده " آمادگی نشان دادند، او نیز به پشت میز مذاکره بر می گردد. { ( برگرفته از آیین مطبوعات  
INFO/Pressespiegel

شماره ۴۹ جنوری ۲۰۰۰، ص ۴۳، نشریه سازمان عفو بین الملل، شهر هامبورگ، بخش  
افغانستان).

از کناره گیری اخضر ابراهیمی چند روزی نگذشته بود که گروه های جنگی در افغانستان، باز شوق  
صحبت کردن را در سر پروراندند. تشویق کننده و انگیزه دهنده ی این دور گفت و گو ها ترکمنستان  
بود که می خواست پروژه ی لوله کشی رسانیدن نفت و گاز عملی شود.

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۱۹۹۹ بر پایه خبر روز ۲۵ / ۱۰ / ۱۹۹۹ ( ASIA-PLUS )  
از شهر دوشنبه، این خبر را به نشر رسانید (برگردان):

" طرف های درگیر در افغانستان به از سر گیری گفت و گو ها در عشق آباد، آماده اند. بر بنیاد یک  
چشمه ی با اعتبار خبری در وزارت خارجه ترکمنستان، وکیل احمد متوکل وزیر خارجه ی طالبان و  
داکتر عبدالله وزیر خارجه ی حکومت برهان الدین ربانی، در همین تازگی ها یکی پی دیگر از عشق آباد  
دیدن کردند. بنابر گفته ی یک کارمند وزارت خارجه ترکمنستان، طرف های درگیر به دوام گفت و گو  
ها در عشق آباد که بیشتر به دلیل نامساعد بودن وضعیت بند شده بود، تأکید کردند. یک نماینده ی طالبان  
شرح داد که دیدار ناکام تاشکند در چوکات گفت و گو های (۲+۶) دلیل اصلی شکست نشست ها در عشق  
آباد بود. در دیدار تاشکند نه تنها پیروزی به دست نیامد؛ بلکه سبب سخت تر شدن موضع گیری طرف  
ها نیز شد. کناره گیری اخضر ابراهیمی نماینده ی ویژه ی سردبیر سازمان ملل متحد برای افغانستان،  
پیامد دیدار ناکام در تاشکند بود." ( برگرفته از آیین مطبوعات، شماره ۴۹ جنوری ۲۰۰۰، ص ۴۳ ).

عملکرد جنگجویان افغانستان حکایت از آن می کرد که آوردن صلح در افغانستان در نزد آنان جز یک  
بازیچه چیز دیگری نبود؛ بنابراین به آن به عنوان یک نیاز همگانی و خواست بر حق مردم ارزش نمی  
دادند. هر زمانی که بر سر نمایندگان طرف های درگیر، هوای خارج رفتن دور می زد، فوری زیر نام  
از سر گیری گفت و گو های صلح، آمادگی سفر را می گرفتند و با این نبرنگ به ریش سازمان ملل متحد  
و سازمان کنفرانس کشورهای اسلامی، می خندیدند. گام تازه ی گروه های جنگی آن بود که به سرپرستی  
کنفرانس کشورهای اسلامی به گفت و گو های صلح در شهر جده ی عربستان سعودی آماده شدند. در  
این دور صحبت ها هیأت هایی از پاکستان و ایران و Francese Vendrell فرستاده ی ویژه ی ملل  
متحد برای افغانستان، نیز انبازیدند. در آغاز، نماینده کنفرانس کشورهای اسلامی با هیأت های افغانستانی  
جداگانه گفت و گو کرد تا توافق آنها را به نشستن در پشت میز مذاکره به دست آورد ( روزنامه  
Zürcher Zeitung بر پایه خبر تاریخ ۸ / ۳ / ۲۰۰۰ امریکن پرس از شهر ریاض سعودی ).

در فاصله های جداگانه میان ابتکار های بسیار صلح طلبانه ی (!) ملل متحد ، کنفرانس کشورهای  
اسلامی، دولت های همسایه افغانستان و قدرت های بزرگ جهان، حلقه هایی از افغانستانی های دور از  
میهن نیز گاه گاهی گردهمایی ها و نشست های را برگزار می کردند تا راه های برون رفت از بن بست  
در روند صلح و سازماندهی گفت و گو های نتیجه بخش را جست و جو کنند؛ لیکن به دلیل نداشتن پشتوانه  
ی بین المللی و منطقه ای و یا تا اندازه ای یک جانبه بودن محفل ها ( از سوی طرفداران طالبان و یا  
هواخواهان جبهه ی متحد به راه انداخته می شد ) داوری ها و قطعنامه های اینگونه گردهمایی ها بی  
تأثیر بودند و تنها واژه ها و جمله ها بر صفحه ی کاغذ نقش می بستند.

در سال ۲۰۰۰، حکومت طالبان بار دیگر تلاش کرد تا چوکی افغانستان در سازمان ملل متحد را از آن  
خود کند؛ ولی این بار نیز خواست آنان موفقیتی در پی نداشت. بر بنیاد فیصله کمیسیون اعتبار نامه، به  
ادامه چوکی افغانستان در اختیار نماینده برهان الدین ربانی گذاشته شد ( با تکیه بر گزارش: Neue  
Zürcher Zeitung تاریخ ۴ / ۱۱ / ۲۰۰۰ ).

در روزنامه Neue Zürcher Zeitung تاریخ ۶ / ۱۱ / ۲۰۰۰ بر بنیاد خبر تاریخ ۵ / ۱۱ / ۲۰۰۰  
امریکن پرس در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " گروه های جنگی افغانستان می خواهند صحبت ها را  
از سر گیرند " آمده است (برگردان):

" میانجی سازمان ملل متحد می گوید: گروه های جنگی در نوشتاری آمادگی نشان دادند که به سرپرستی  
ملل متحد گفت و گو های صلح را از سر گیرند. نماینده ی ویژه ی آن سازمان، Francese Vendrell

در شهر نوپارک به آگاهی رسانید: طالبان و اتحاد شمال از آمادگی خود به پیشبرد گفت و گو های گسترده خبر داده اند؛ ولی مهم این است که با در نظر گرفتن تلاش های ناکام گذشته این بار هم می توان به آن به دیده بی باوری نگاه کرد. تفاوت این دور گفت و گو ها با گردهمایی های پیشین در این است که بدون تعهد نبشته ای وجود دارد. آخرین دور گفت و گو های صلح با میانجیگری سازمان ملل متحد در ماه جولای سال گذشته به ناکامی انجامید. افغانستان که از پیامد جنگ های داخلی به ویرانه مبدل شده است، به سبب خشکسالی به سختی رنج می کشد."

گروه های جنگی در سال های حاکمیت خود، چندین بار در پیوند به برقراری صلح در افغانستان، تعهد نوشتاری سپرده بودند و در پای موافقتنامه هایی که به خاطر تامین صلح بسته می شد، امضا گذاشته بودند و در مکه سوگند یاد کرده بودند که به پیمان خود وفادار باقی می مانند؛ ولی با دریغ و درد که آنها در این کارزار آزمون بسیار خراب داده و پیوسته قول و قرار خود را نقض کرده بودند. مدت کوتاهی از گفته های Francese Vendrell گذشته بود که وکیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان در مصاحبه ای با آژانس خبرگزاری آلمان در شهر کندهار، ملل متحد را مسؤول جنگ های دوامدار در افغانستان دانست؛ زیرا این سازمان از مخالفان طالبان پشتیبانی می کند و به باور او این عملکرد سبب به درازا کشیده شدن اختلاف ها شده است.

Erhard Haubold در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "کشور دوست داشتنی که جنگجویان اسلامی از سراسر جهان به آنجا قصد سفر را می کنند، افغانستان است" در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۱ / ۴ / ۲۰۰۱، نگاشته است (برگردان):

"به آغاز گفت و گو ها در وضعیت کنونی نمی توان باور کرد. سازمان ملل متحد بواسطه فرستاده ی ویژه ی خود، Francese Vendrell برای این کار تلاش می کند؛ ولی به نتیجه نخواهد رسید. آلمان هزینه ی {"Brainstorming on Afghanistan"} چند دور گفت و گو های غیر رسمی افغانستانی های آواره در پاکستان، ایران، روسیه و آمریکا را پرداخت. گروه های کارشناس افغانستانی در هر سه ماه یکبار در برلین به هم دیدار می کردند و کوشش به خرج می دادند که سکوت و رکود موجود در روند گفت و گو های ۲+۶ را بر طرف کنند. حتا زمامداران پاکستان در اسلام آباد زیر فشار نیرو های داخلی قرار گرفتند تا در راه پایان دادن به ماجرای افغانستان که به نفع پاکستان و اسلام اعتدال پسند، لطمه زده است، صادقانه دست به کار شوند...."

برقراری صلح و ثبات و آرامش در کشور، برای مردم تنها و تنها یک رویا و یک آرمان بدون پیدا کردن دسترسی به آن باقی ماند.

صلح و امنیت و آرامش آمدنی نبود؛ ولی دهشت افکنان و آدمکشان دسته دسته از سراسر جهان به نام اسلام و اعضای سازمان القاعده با برنامه ریزی آی اس آی به افغانستان می آمدند و در رده های طالبان وحشی در دفاع از باور های اسلام و هابی - دیوبندی و به خاطر پایدار شدن حکومت تبهکار گروه بی فرهنگ و دانش ستیز طالبان که ماهیت تک قومی و تک زبانی داشت می جنگیدند.

تا رویداد دهشت افکنانه ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در شهر های آمریکا (نوپارک و واشنگتن) وضعیت بحرانی ادامه پیدا کرد و صلح و آرامش در مرز همان آرمان گمشده ی مردم افغانستان باقی ماند. پس از واژگونی امارت نام نهاد طالبان، سازمان ملل متحد با ترفند های آمریکایی و نیرنگ های اتحادیه اروپا و پیمان ناتو، نشست "بن" را مدیریت کرد و سنگ بنای ساختار سیاسی جدیدی را برای اداره ی افغانستان گذاشت که اشغال کشور را در پی داشت.

در زمان اشغال، گام های استوار و سازنده برای سرکوب دهشت افکنان طالب و سازمان القاعده، برداشته نشد؛ بلکه راه ها را باز گذاشتند که آی اس آی و شیخ های حوزه ی خلیج (قطری ها در جایگاه یک مهره سیاه در دفاع از برنامه های آمریکا) گروه ی شکست خورده طالبان، بویژه شبکه ی حقانی را دوباره زنده کنند و آهسته آهسته افغانستان را به سوی بحران ببرند. همان بود که با این تبهکاری های سازمان یافته، آرامش و امنیت نسبی بار دیگر جایش را به بی امنیتی، جنگ و خونریزی، انفجار و انتحار، بمب گذاری و دهشت افکنی واگذار کرد و صلح و ثبات و آرامش باز هم همان آرمان گمشده ی شهروندان افغانستان به شمار آمد.



## نشست ها ، گردهمایی ها و همایش ها در مورد افغانستان

در دهه ی خونین با این که یک نظام سیاسی قانونمند و قانون مدار ( قلمرو جغرافیایی که در آن قدرت و حاکمیت دولت حکمفرما باشد، نفوس " جمعیت " که در آن جغرافیا، انسان های جامعه بواسطه ی شاخص های پیوند دهنده ی مادی و معنوی با هم وابسته و در پیوستگی باشند، قدرت سیاسی " توانایی حکومتی همگانی و فراگیر " بر پایه قاعده های حقوقی و پذیرفتنی برای همه ی شهروندان ) وجود نداشت؛ ولی با آن هم به ابتکار برخی فرماندهان گروه های جهادی در چند استان افغانستان گردهمایی ها، نشست ها و همایش ها به خاطر دریافت راه ی حل های پذیرفتنی به کلیه گروه های درگیر و پایان دادن به جنگ های ویرانگر، برگزار شد.

در دانش جامعه شناسی، نشست ها و همایش ها در گام های سرنوشت ساز و تاریخی در یک کشور که به هدف گره گشایی از پیچیدگی های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - نظامی و دریافت راه ی حل های فراخور وضعیت، برگزار می شود، از اهمیت ویژه ای برخوردار است و می تواند برای گذر از دشواری های کشوری ( داخلی)، منطقه ای و جهانی تأثیر ژرفی از خود بر جا بگذارد. همچنان در مسایل پیچیده ی جهانی و منطقه ای، نقش گردهمایی ها که در آن برای رسیدن به هدف ها، تصمیم های بایسته گرفته می شود، سازنده است.

بر پایه آموزش سیاسی: هر گاه برگزاری نشست ها و همایش ها دانش محور باشند، افزون بر بستر سازی مناسب به روند کاری پژوهشگران و نخبگان جهان سیاست و اقتصاد و جامعه شناسی ( در اینجا بخش های تکنیکی و انجینری و بهداشتی و کشاورزی و محیط زیستی... در نگر نیست ) از تازه ترین یافته های دانشی، شکوفایی و غنا مندی کارزار پژوهش و رشد فرهنگ و آگاهی می شود و راه را برای شناسایی و حل پیچیدگی ها، دشواری ها و تنگنا ها باز می کند؛ همچنان زمینه را به برنامه ریزی های سنجیده شده به خاطر رشد و توسعه سیاسی- اقتصادی - اجتماعی فراهم می آورد.

### در اینجا نمونه ی جنگ و صلح به بررسی گرفته می شود:

برگزاری نشست ها و همایش های کشوری - منطقه ای - جهانی درباره ی جنگ و صلح ( برقراری صلح و حل منازعه) هر گاه صادقانه و غیر جانبدارانه باشد و در آنها هدف های ارتجاعی، استبدادی، استعماری، استثماری، نژادپرستانه و زورگویانه نهفته نباشد؛ می تواند که به پیچیدگی های وضعیت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - نظامی در یک کشور راه ی حل های مناسب را جست و جو و پیدا کند و راهکار های سازنده را پیشنهاد و فیصله های الزامی را بعمل آورد که بر بنیاد آن صلح و ثبات و امنیت تامین شود و فضای همدیگر پذیری و همزیستی مسالمت آمیز به وجود آید و آرامش پایدار و دایمی برقرار شود؛ زیرا وقتی سخن از نزاع بر زبان می آید؛ نا امنی، خشونت، جنگ، خونریزی و ویرانی را در خود بازتاب می دهد.

در بودن صلح و امنیت و پابندی به اصل عدالت اجتماعی ( سیاسی و اقتصادی ) رشد، پیشرفت، توسعه و همزیستی مسالمت آمیز تحقق می یابد؛ لیکن پیامد جنگ و خشونت: ویرانگری، نابودی، بر بادی، چپاولگری... است.

برگزاری نشست ها و همایش ها ( کشوری- منطقه ای - جهانی) پیرامون برقراری صلح و حل منازع ها بستری را برای رایزنی ها، شریک کردن دیدگاه ها و ببیشکش کردن پیرنگ ها و دیدگاه های نو، فراهم می کند و میدان را به گشایش گفتمان سازنده درباره ی راهکار های صلح و هنر و مهارت دستیابی به راه ی حل های نزاع، هموار می کند.

صلح، خشونت و حل نزاع هر کدام از خود کلید واژه هایی دارند که در بر گیرنده ی راهبرد ها، دیدگاه ها، روانشناسی، جامعه شناسی، انسان شناسی، آموزش و فرهنگ آوردن صلح و حل نزاع، پیوند اخلاق و حقوق انسان ها با صلح و خشونت، می شود و نقش رسانه ها، هنر، ادبیات و ورزش را در حل نزاع ها با اهمیت می دانند. همچنان دید و بازدید های میان شهروندی، دیدار هیأت ها و فرستاده های خارجی برای میانجیگری و شریک کردن دیدگاه ها و مبادله ی پیام های حسن رأی به خاطر برقراری صلح و حل نزاع ، نیز می تواند از اهمیت به سزایی برخوردار باشد و نقش مهمی را در پایداری و گسترش روابط میان دولت ها، نهاد ها، سازمان های دولتی - غیر دولتی و جهانی ایفا کند و بستر بهتر را در بخش های سیاسی - اقتصادی (بازرگانی) - فرهنگی و افزایش همکاری های دوستانه و برابر را به وجود آورد.

با همین پیش در آمد به چند و چون شماری از نشست ها و گردهمایی ها که در این دهه ی پر از خونریزی و آتش افروزی، وحشت و دهشت، جنگ و ویرانگری و نابود کردن و چپاولگری، برگزار شده بود، پرداخته می شود.

در توافقتنامه ی پشاور گنجانیده شده بود که پس از پایان ماموریت دو ماهه صبغت الله مجددی، برهان الدین ربانی رییس شورای رهبری برای چهار ماه دولت اسلامی را ریاست کند و در این مدت شورای اهل و عقد برگزار شود و به تاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۹۲ این شورا قدرت را به دست گیرد و رییس دولت را برگزیند که مدت خدمت آن یک و نیم سال باشد. در این یک و نیم سال زمینه ی مناسب برای بازگشت آوارگان از خارج، فراهم آورده شود و انتخابات سراسری به خاطر تشکیل یک اداره ی سیاسی با ثبات و برخاسته از اراده ی مردم، راه اندازی شود.

ولی جنگ های تبهکارانه ی میان گروهی برگزاری شورای اهل و عقد را در زمان حکومت چهار ماهه ی برهان الدین ربانی ناممکن کرد. با نزدیک شدن تاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۹۹۲ (زمان تعیین شده برای کنار رفتن وی از قدرت) برخی رهبران حزب های جهادی (از زمره ی آنان یونس خالص و سید احمد گیلانی) در یک نشست در شهر جلال آباد هم رأی شدند که قدرت به شورای قیادی سپرده شود و با تا برگزاری شورای اهل و عقد، رهبری یکی از تنظیم ها برای مدت دو ماه ریاست دولت را در دست بگیرد. سرانجام این سازش نیز به کرسی نشست؛ بنابراین شورای قیادی به این نتیجه رسید که برهان الدین ربانی دو ماه دیگر ریاست کند و به تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۹۲ شورای اهل و عقد برگزار شود؛ لیکن بنا بر ناسازگاری ها بین سران حزب های جهادی، نشست آغازین این شورا به تاریخ ۱۹ دسامبر ۱۹۹۲ در هوتل انترکانتیننتال در کابل برگزار شد که در آن افزون بر رهبران - فرماندهان و نمایندگان تنظیم ها از استان ها، برخی کارمندان عالیرتبه دولت شاهی و نظام جمهوری محمد داوود، نیز انبازیده بودند.

نشست شورای اهل و عقد را سید نور الله عماد رییس کمیسیون برگزاری این شورا و دبیر کل جمعیت اسلامی افغانستان، رهبری می کرد. برای برگزاری شورای اهل و عقد پیش از پیش یک لایحه در پنج فصل نگارش یافته بود. گردهمایی اهل و عقد با بیرون دادن یک قطعنامه ی هفت ماده ای در واپسین نشست در تالار وزارت داخله به روز ۳۰ آذر/ قوس ۱۳۷۱ پایان گرفت.

(یادداشت: لایحه شورای اهل و عقد و قطعنامه ی این نشست، در جریده مجاهد، خبری شماره ۱۳، ۲ جدی ۱۳۷۱ - ۲۲ دسامبر ۱۹۹۲، ارگان نشراتی جمعیت اسلامی بخش اروپا، به نشر رسیده است.) برنامه ها و شیوه ی برگزاری شورای اهل و عقد مورد تأیید و پذیرش کلیه سران حزب های جهادی، بویژه گلبدین حکمتیار قرار نگرفت؛ از این رو همه رهبران و فرماندهان در آن شرکت نکردند. تصمیم های گرفته شده در شورای اهل و عقد به دلیل جانبدارانه بودن آنها، نه تنها به پایان تنش های سیاسی و درگیری های نظامی نه انجامید؛ بلکه به آنها شتاب بیشتر داد و به رنج و درد مردم افغانستان افزود.

در هنگامی که کار شورای اهل و عقد روان بود بنا بر گزارش جریده ی مجاهد، در خارج از تالار، این فیصله نامه ی پنج تنظیم جهادی و سیاسی پخش و توزیع می شد:

بسم الله الرحمن الرحيم  
شهر کابل ۷ / ۱۰ / ۱۳۷۱  
فیصله پنج گروه جهادی و سیاسی

پنج تنظیم جهادی سیاسی افغانستان به نقاط برای ایجاد اصلاح در وضع فعلی کشور و عواقب وخیم آن به توافق رسیدیم که قرار ذیل است:

- ۱- تشکیل شورای اهل و عقد دولت بشکل فعلی آن ناقص بوده و لذا آن اگر تدویر می گردد، غیر قانونی بوده و فیصله های آن برای همه غیر قابل قبول می باشد.
- ۲- قدرت را دولت فعلی باید بصورت فوری و کامل به شورای محترم رهبری انتقال دهد تا یک دولت مؤقت سرپرست جدید از آن طریق تشکیل گردد و طوری که همه تنظیم ها و گروه های جهادی و سیاسی در آن اشتراک ورزند.
- ۳- دولت مؤقت جدید با تغییرات اساسی در ریاست دولت و کابینه تشکیل گردد.
- ۴- اصلاح و تشکیل شورای اهل و عقد پس از تطبیق ماده ۴ از طریق یک کمیسیون مشترک گروه های جهادی و سیاسی تحت اجرا گرفته شود.

امضا کنندگان

- ۱- جبهه ملی نجات افغانستان
- ۲- حزب اسلامی افغانستان

۳- حزب وحدت اسلامی افغانستان

۴- جنبش ملی اسلامی افغانستان

۵- محاذ ملی اسلامی افغانستان

{ برگرفته از جریده مجاهد (خبری) ارگان نشراتی جمعیت اسلامی، بخش اروپا، شماره ۱۴، اول فبروری (۱۹۹۳)

فیصله نامه ی پنج تنظیم جهادی و سیاسی که فیصله های شورای اهل و عقد را زیر گرفت، وضعیت سیاسی و نظامی را در افغانستان دشوار تر و تنور جنگ را داغتر کرد و به درد ورنج مردم افزود و سیل جدید آوارگان را به کشور های همسایه (پاکستان و ایران و جمهوری های آسیای میانه) کشانید. در میان کشمکش های جنگی، نواز شریف نخست وزیر پاکستان از سران تنظیم های جهادی دعوت کرد که به خاطر بیرون رفت از وضعیت ناهنجار سیاسی - نظامی در افغانستان به اسلام آباد بیایند و در پشت میز گفت و گو ها بنشینند. پیش از این قاضی حسین احمد رییس حزب جماعت اسلامی پاکستان به کابل آمده بود و یکجا با سفیر کشورش و سفیر عربستان سعودی میان طرف های درگیر میانجیگری می کردند.

بر بنیاد برنامه ریزی حکومت پاکستان، نشست اسلام آباد در آغاز اسفند/حوت ۱۳۷۱ با انبازی نواز شریف، ترکی فیصل، همچنان نماینده جمهوری اسلامی ایران برگزار شد که پس از گفت و گو ها و چانه زنی های بسیار، رهبران تنظیم ها بر سر دو موضوع با هم سازش کردند:

- موافقتنامه درباره ی ساختار حکومت، آتش بس و مبادله ی اسیران جنگی.

- سوا کردن وظایف و صلاحیت ها بین رییس جمهوری و نخست وزیری.

در این نشست سران گروه های جهادی فیصله کرده بودند که در پای سند های توافق شده به خاطر با وزنه شدن و اعتبار بخشی به آنها، باید ملک فهد پادشاه عربستان سعودی، هاشمی رفسنجانی رییس جمهوری ایران و نواز شریف نخست وزیر پاکستان، در جایگاه شاهدان و تضمین کنندگان امضا بگذارند؛ بنابراین رهبران تنظیم ها به شهر مکه رفتند و در یک نشست باز یکجا با ملک فهد و نواز شریف موافقتنامه ی اسلام آباد را به امضا رسانیدند و پس از آن سران گروه های جهادی به تهران آمدند و در یک نشست باز، هاشمی رفسنجانی نیز در پای پیمان امضا گذاشت.

از آنجایی که چشمه ی دیگری در اختیار نبود؛ بنابراین از سر ناگزیری توافقنامه ی اسلام آباد نکته به نکته از کتاب: " دسایس پنهان چهره های عریان " تألیف: گلبدین حکمتیار، ناشر: نشر مداد(تهران)، سال چاپ: چاپ نخست ۱۳۷۹، صص ۱۴۹-۱۵۴، برگرفته شد:

### " متن کامل موافقتنامه اسلام آباد

با انقیاد کامل به اراده خدایوندی و حصول هدایت از قران و سنت و با یادآوری از موفقیت های شکوهمند جهادی که ملت مجاهد و شجاع افغانستان بخاطر آزادی و نجات کشور براه انداخته بود.

و به امید اینکه جهاد شکوهمند ما با اقامه صلح، برای مردم افغانستان، سعادت و ترقی به ارمغان بیاورد. و با درک این حقیقت که تشکیل یک حکومت اسلامی با قاعده وسیع، شامل همه احزاب و گروه ها، ضرورت وقت است، تشکیل حکومتی که آرمان های همه اقشار و ملیت ها در آن تمثیل شود، پروسه انتقال سیاسی را در فضای آرام و مسالمت آمیز میسر خواهد ساخت.

با تعهد به حفظ اتحاد، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان.

و با توجه به اولیت دادن به اعمار مجدد افغانستان و زمینه سازی برای برگشت مهاجرین.

و با تعهد به تامین صلح و امنیت در کشور و منطقه.

و با احترام به دعوت خادم الحرمین مبنی بر این که اختلافات میان افغان ها از طریق صلح آمیز حل گردد.

و با اظهار قدردانی از تلاش های نیک آقای نواز شریف صدر اعظم جمهوری اسلامی پاکستان، بخاطر اعاده صلح و آرامش در افغانستان.

همچنان با اظهار قدردانی از تائید حکومت سعودی و ایران که از طریق وفود فرستاده شده شان صورت گرفته است.

و با اذعان به این امر که مذاکرات بین الافغانی بطور جدا جدا و به شکل دسته جمعی بخاطری آغاز گردیده است که دست آورد های جهاد حفظ گردد، تمام احزاب و گروه های ذیدخل بر مواد آتی توافق نموده اند:

- ۱- تشکیل حکومت مؤقت برای مدت هجده ماه که در آن استاد برهان الدین ربانی به صفت رئیس جمهور و مهندس حکمتیار و یا نماینده اش بحیث صدر اعظم ایفای وظیفه خواهند کرد. صلاحیت های رئیس جمهور و صدر اعظم و کابینه اش که از طریق مشوره مشخص شده، جزء موافقتنامه و ضمیمه آن می باشد.
- ۲- کابینه در ظرف دو هفته بعد از امضای موافقتنامه، به مشوره رئیس جمهور و رهبران تنظیم های جهادی تشکیل می گردد.
- ۳- بر پروسه انتخاباتی ذیل که بیش از ۱۸ ماه را در بر نخواهد گرفت، توافق شده که اعتبار آغاز این مدت از ۲۹ دسامبر ۱۹۹۲ می باشد.
- الف: تشکیل عاجل یک کمیسیون انتخاباتی مستقل و با صلاحیت کامل، مشتمل بر نمایندگان همه احزاب.
- ب: کمیسیون انتخابات مکلف است در ظرف ۶ الی ۸ ماه متصل امضای این موافقتنامه، انتخابات برای تشکیل یک شورای بزرگ قانون ساز را برگزار کند.
- ج: قانون اساسی کشور توسط این شوری منتخب قانون ساز تصویب می گردد که در روشنایی آن انتخابات عام برای انتخاب رئیس جمهور و پارلمان در خلال همین ۱۸ ماه برگزار می شود:
- ۴- یک شورای دفاعی مشتمل بر دو دو نماینده از هر تنظیم برای انجام امور آن تشکیل می شود:
- الف: اردوی ملی کشور را بسازد.
- ب: اسلحه ثقیله را از همه احزاب و منابع تسلیم شود و در صورت لزوم آن را از شهر کابل و سائر شهر ها بیرون برده و در نقاطی خارج از آن جابجا سازد و به این ترتیب امنیت شهر ها تأمین گردد.
- ج: تأمین امنیت همه راه های تدارکاتی غرض استفاده عام.
- د: عدم استفاده از امکانات دولت برای اكمال قطعات شخصی و باند های مسلح.
- ه: تضمین این امر که صلاحیت سوق و اداره قوای مسلح در اختیار کمیسیون دفاعی می باشد.
- ۵- باید همه زندانیانی که توسط حکومت و احزاب در جریان خصومت های مسلحانه دستگیر شده اند فوراً و بدون قید و شرط رها شوند.
- ۶- همه اپارتمان ها و املاک شخصی و دولتی و مناطق مسکونی که در جریان خصومت ها توسط گروه ها غصب و اشغال گردیده است، باید به صاحبان اصلی آن مسترد گردد.
- ۷- کمیته ای تشکیل می گردد تا اجراءات مالی و سیستم پولی کشور را تحت کنترول و نظارت قرار داده و جریان پول را مطابق قوانین موجوده مالی نگهدارد.
- ۸- کمیته یی مشتمل بر نمایندگان همه احزاب غرض نظارت بر توزیع مواد غذایی، مواد سوخت و سائر مواد ضروری تشکیل می گردد.
- ۹- غرض نظارت بر آتش بس و قطع مخاصمات، کمیسیون مشترکی از نمایندگان همه احزاب تشکیل می گردد.

## وظایف و صلاحیت ها

### رئیس جمهور

- رئیس جمهور، سمبول وحدت و یکپارچگی کشور بوده؛ باید امور دولت را به مقتضای شریعت اسلامی و اصول قران و سنت اداره و رهبری کند.
- به مشوره رئیس جمهور، صدر اعظم کابینه را تشکیل داده سپس آن را به رئیس جمهور تقدیم می نماید تا رسماً آن را اعلان نموده و مراسم تحلیف را بجا آرد.
- ۱- کابینه باید بحیث یک تشکیل متحد، تحت قیادت صدر اعظم، عمل نموده بر اساس اصل مسؤلیت دسته جمعی فعالیت کند.
  - ۲- صدر اعظم و کابینه باید در همه قضایای مهم به شکل منظم در تفاهم با رئیس جمهور عمل کند.
  - ۳- رئیس جمهور و صدر اعظم باید در تفاهم با همدیگر عمل نموده و اگر اختلافاتی تبارز می کرد باید از طریق مناقشه با همدیگر حل نمایند. در صورتی که قضیه لاینحل باقی ماند، باید به مجلس مشترک رئیس جمهور و کابینه مفوض گردد.
  - ۴- همه تصامیم مهم مربوط به پالیسی در مجلس کابینه که تحت ریاست صدر اعظم دائر می گردد، اتخاذ می شود.
  - وزراء، معاونین وزراء و وزراء دولت برای امور کشور، بصورت انفرادی و دسته جمعی در مورد تصامیم حکومت مسؤلیت دارند.
  - ۵- تقرر رسمی قوماندانان قوای مسلح، مطابق تعامل موجود و پس از تفاهم ذات البینی صورت می گیرد.

## صلاحیت های رئیس جمهور

- ۶- رئیس جمهور دارای صلاحیت ها و وظایف آتی می باشد:
- الف: تقرر معاون رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان.
- ب: نصب و عزل قضات ستره محکمه و قاضی القضاة به مشوره صدر اعظم مطابق به حکم قانون.
- ج: فرماندهی عالی قوای مسلح کشور، در روشنایی اهداف و موازین قوای مسلح افغانستان.
- د: اعلان جنگ و صلح مطابق به مشوره کابینه و پارلمان.
- ه: انعقاد و خاتمه جلسات پارلمان مطابق مقررات.
- و: استحکام وحدت ملی، حفظ استقلال، تمثیل بی طرفی و تشخص اسلامی افغانستان به نفع همه اتباع آن.
- ز: تائید یا لغو فیصله های محاکم، مطابق به شریعت و در حدود مقررات.
- ح: توظیف رؤسای هئیت های دیپلماتیک افغانستان در کشور های خارجی و تقرر نمایندگان دائمی افغانستان در سازمان های بین المللی مطابق عرف دیپلماتیک و مقررات مربوط و پذیرش اعتبار نامه های رؤسای هئیت دیپلماتیک خارجی.
- ط: توشیح قوانین و مقررات و امضای معاهدات بین المللی مطابق به قانون.
- ی: رئیس جمهور می تواند مطابق به صوابدید خود برخی از اختیاراتش را به معاون رئیس جمهور و یا صدر اعظم انتقال دهد.
- ک: در صورت وفات یا استعفای رئیس جمهور، امور ریاست جمهوری مباشرًا" به معاون رئیس جمهور مفوض می گردد که تا زمان انتخاب رئیس جمهور جدید، مطابق قانون اساسی، از امور نیابت می کند.
- ل: اعطای اجازه رسمی به طبع بانک نوت ها.
- م: رئیس جمهور می تواند جلسه فوق العاده کابینه را در امور حیاتی و مهم ملی که در چوکات اجراءات روزمره و عادی کشور نمی گنجد دایر نماید.

## صلاحیت های صدر اعظم

- ۷- صدر اعظم و کابینه دارای صلاحیت ها و وظایف آتی می باشد:
- الف: وضع و تنفیذ سیاست داخلی و خارجی کشور، مطابق به نص و روح این موافقتنامه و در حدود قانون.
- ب: اداره و سرپرستی از امور وزارتخانه ها و سایر مؤسسات و ارگان های اجتماعی و اداری و ایجاد هماهنگی میان آن ها.
- ج: اتخاذ تصمیم اجرایی و اداری، مطابق به مقررات و سرپرستی از امور تنفیذ آن.
- د: تنظیم و کنترل بودجه دولت و اتخاذ تدابیر غرض بکار انداختن منابع، به خاطر اعمار مجدد اقتصاد کشور و بنیان گذاری سیستم ارزشمند پولی و بانکی در کشور.
- ه: وضع پروگرام های اقتصادی، اجتماعی و تعلیمی کشور و نظارت بر تنفیذ آن و تأسیس یک کشور اسلامی متکی بخود.
- و: تحفظ و ارتقای اهداف و مقاصد افغانستان در جوامع بین المللی و بحث و مناقشه درباره تعهدات خارجی، پروتوکول ها، معاهدات بین المللی و تدابیر اقتصادی.
- ز: اتخاذ تدابیر غرض تامین صلح و امنیت، تعلیم اخلاق اسلامی، تأمین عدالت و انصاف در ادارات توسط ارگان عدلی مستقل و بیطرف.
- بخاطر تائید از مواد فوق شخصیت های آتی امضا های شان را به تاریخ ۷ مارچ ۱۹۹۳ در اسلام آباد درج نموده اند.

انجنیر احمد شاه احمدزی  
اتحاد اسلامی

برهان الدین ربانی  
جمعیت اسلامی افغانستان،  
رئیس جمهور دولت اسلامی  
افغانستان

انجنیر گلبدین حکمتیار  
حزب اسلامی

مولوی محمد نبی محمدی  
حرکت انقلاب اسلامی

پروفیسور صبغت الله مجددی  
جبهه نجات ملی

یر سید احمد گیلانی  
محاذ ملی

شیخ آصف محسنی  
حرکت اسلامی

آیت الله فاضل  
حزب وحدت اسلامی

( یادداشت:

جریده مجاهد <خبری> شماره ۱۶، ۱۹ مارچ ۱۹۹۳، ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان بخش اروپا، نیز در صفحه پنجم متن موافقتنامه اسلام آباد <ترجمه از عربی> را به نشر رسانیده است، که از بسیاری نگاه ها با موافقتنامه ی که در بالا آورده شده است، همخوانی ندارد.)

بر بنیاد پیمان اسلام آباد، با بازگشت سران تنظیم ها از مکه و تهران، باید همه در جلال آباد گرد می آمدند و درباره تعیین اعضای حکومت به فیصله می رسیدند. پس از چند روز، این نشست به تاریخ ۲۵ اسپند/حوت ۱۳۷۱ (۱۶ مارچ ۱۹۹۳) برگزار شد، که در آن نه همه رهبران؛ بلکه نمایندگان گروه های جهادی انبازیده بودند و کدام دستاوردی در پی نداشت. در همین نشست تصمیم گرفته شد که گردهمایی آینده به تاریخ ۱۰ / ۱ / ۱۳۷۲ ( ۳۰ مارچ ۱۹۹۳) در شهرستان چهار آسیاب پایگاه فرماندهی گلبدین حکمتیار، برگزار شود؛ لیکن درگیری های سخت میان جنگجویان حزب اسلامی و قوای جانبدار رییس جمهوری برهان الدین ربانی در استان پروان، همه چیز را بر هم زد.

با میانجیگری شورای جهادی ننگرهار، رهبران تنظیم ها (سوی حزب وحدت) بار دیگر به تاریخ ۹ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۲ ( ۲۹ اپریل ۱۹۹۳) در شهر جلال آباد گرد آمدند تا در مورد تشکیل کابینه به یک نتیجه برسند؛ ولی این بار نیز بنا بر جنگ های سنگین در غرب کابل و در استان های پروان و کاپیسا رسیدن به سازش خدشه دار شد؛ با آن هم، رهبران گروه های مخالف در پشت میز گفت و گو نشستند و بر سر تشکیل یک حکومت گذرا به نتیجه رسیدند که بر بنیاد آن برهان الدین ربانی برای یک سال ریاست جمهوری را مدیریت کند و گلبدین حکمتیار وظیفه نخست وزیری را به دوش گیرد. کمیسیون هایی تعیین شد که از وزارت دفاع (به ریاست برهان الدین ربانی) و وزارت داخله (به ریاست گلبدین حکمتیار) سرپرستی کنند و برای رهبری وزارت های دیگر، نمایندگان تنظیم ها گماریده شدند. چند روز پس از این، در یک نشست در شهر جلال آباد بر سازشنامه های به دست آمده مهر تأیید گذاشته شد؛ ولی دوام جنگ ها سد راه آغاز کار حکومت جدید شد تا اینکه در قلعه ی حیدر خان پغمان سوگند وفاداری به جا آورده شد و حکومت در چهار آسیاب به کار خود آغاز کرد.

بر پایه توافقنامه اسلام آباد، برهان الدین ربانی باید به تاریخ ۲۸ جون ۱۹۹۴ از قدرت کنار می رفت. به همین سبب یک هفته پیش از رسیدن این تاریخ، فرمانده اسماعیل خان با ریختن یک پیرنگ بر نامه ای را سر دست گرفت و تلاش ورزید که در مقام ریاست جمهوری یک شخصیت بیطرف پذیرفتنی برای همه تنظیم های جهادی، قرار گیرد، که از سوی یک شورا رهبری شود.

در همین روز ها در کابل و اطراف آن درگیری های سختی میان نیرو های زیر اداره ی برهان الدین ربانی و مخالفان وی، بیداد می کرد و جان و زندگی مردم بیگناه و بی دفاع را می گرفت. خیز و جست های بی نتیجه ی دیپلماتیک به خاطر از بین بردن اختلاف ها نشان داد که بخت پیروزی برای پایان دادن به جنگ های خونین از راه گفت و گو های سیاسی به میانجیگری و انبازی سازمان ملل متحد و سازمان کنفرانس کشور های اسلامی و نمایندگان سیاسی قدرت های بزرگ جهان و همسایه های افغانستان، بسیار اندک است؛ بنابراین فرماندهان وابسته و طرفدار به برهان الدین ربانی، پی کاری رفتند که شکلی از مشروعیت را به دوام کار وی پیدا کنند. به همین هدف بود که شورای حوزه ی جنوب غرب به رهبری اسماعیل خان و به همکاری و پشتیبانی قاری بابا فرمانده استان غزنی، از تاریخ ( ۵ / ۵ / ۱۹۹۴ - ۹ / ۵ / ۱۹۹۴ برابر بر ۱۵ - ۱۹ اردیبهشت / ثور ۱۳۷۳) همایشی را در شهر تاریخی غزنی برگزار کردند که در آن فرماندهان جهادی و استانداران ۱۴ استان و مولوی حقانی رییس شورای اصلاحی انبازیده بودند.

در همایش شهر غزنی درباره ی تشکیل ارتش یکجایی سازش شد، همچنان در مورد از میان برداشتن اختلاف ها بین گروه های جهادی گفت و گو کردند و یک فیصله نامه ده ماده ای را بیرون دادند.

دو نیم ماه پس از نشست غزنی، به تاریخ ۳ / ۵ / ۱۳۷۳ - ۲۵ / ۷ / ۱۹۹۴ بر پایه تصمیم گیری ها در غزنی، گردهمایی بزرگ در شهر تاریخی هرات برگزار شد. در این نشست بزرگ استانداران استان ها، فرماندهان جهادی و برخی شخصیت های افغانستانی در جهان خارج نیز انبازیده بودند. چند روز پیش از این، اسماعیل خان به دیدار گلبدین حکمتیار شتافت و از وی خواست که در گردهمایی هرات حضور به هم رساند؛ لیکن این خواهش پذیرفته نشد.

در همایش هرات فیصله شد که در سه ماه آینده گردهمایی بزرگ (لویه جرگه) برگزار شود، ارتش دارای یکصد هزار سرباز و پنج فرقه ی لشکری تشکیل شود، رهبر کشور (رییس جمهوری) در جلسه بزرگان که در ماه آبان / عقرب برگزار می شود، گزینش یابد. نخستین وظیفه ارتش جدید اسلامی: امن کردن راه ها و بزرگراه ها، خلع سلاح همگانی، پس زدن حمله های رهگیر ها و رهن ها و شکستادن محاصره ی اقتصادی کابل خوانده شده بود.



در این نشست یک قطعنامه ی یازده ماده ای به تصویب رسید. کمیسیون سیاسی به خاطر برگزاری نشست بزرگان، مصوبه ای را با دوازده ماده تصویب کرد کمیسیون نظامی مصوبه ی هفت ماده ای را بیرون داد.

تا آن جایی که آشکار است در گردهمایی هرات همه رهبران جهادی انبازی نداشتند. در رسانه های چاپی حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار به آدرس نشست هرات زشت ترین حرف ها گفته شده است. نه نشست فرماندهان جهادی در غزنی و نه هم فیصله های گردهمایی بزرگ در شهر هرات بر زخم های خونین مردم مرهم گذاشتند و نه هم توانستند بر وضعیت سیاسی - نظامی تأثیر بگذارند و درگیری های خانمانسوز و ویرانی و بر بادی را کاهش دهند؛ بلکه جنگ، کشتار، خونریزی، رهنزی، گروگان گیری گسترده تر و بیشتر شده رفت و شهروندان روز های سختی را پشت سر می گذاردند و میهن در آتش جنگ ها می سوخت. همسایه های شرقی و غربی، خادمین حرمین شرفین و غول های سرمایه بر این آتش روغن و هیزم بیشتر می ریختند و بهای آن را مردم افغانستان با خون خود می پرداختند. در میان این همه دود و آتش، جنگ و ویرانی، حکومت به تاریخ ۱۴ / ۷ / ۱۹۹۴ با برگزاری نشست خبری، پیشنویس قانون جدید گزینش نمایندگان به شورای ملی اسلامی را به شناسایی گذاشت و خبرنگاران به برخی از ماده های آن آشنایی پیدا کردند، که یک حرکت نمایی و یک برنامه ی پا در هوا بود. همین گونه بر بنیاد فیصله های گردهمایی بزرگ در شهر هرات، کمیته ی آمادگی برای برگزاری نشست بزرگان افغانستان، در یک جلسه در شهر کابل، مولوی محمد نبی محمدی رهبر حزب حرکت انقلاب اسلامی و عبدالرب رسول سیاف رهبر حزب اتحاد اسلامی را در جایگاه رییس و معاون رییس برگزید؛ ولی در عمل اندک ترین کاری به پیش برده نشد.

با گذشت چند ماه، گپ ها و تصمیم های گرفته شده در نشست های غزنی و هرات به کلی بی مفهوم پنداشته شدند، در یخ نوشته بودند و در آفتاب گذاشتند که آب شود. ابتکار های دیگری جای آن قیل و قال و بزرگنمایی ها را گرفتند. رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۸ / ۱۰ / ۱۹۹۴ با تکیه بر خبر رادیو افغانستان (۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۴)، این خبر را به نشر رسانید (برگردان):

" در نشست امروز در شهر جلال آباد، چهار رهبر جهادی درباره ی پرسش های سیاسی بسیار مهم، دیدگاه یکسان پیدا کردند. در این دیدار [ مولوی محمد نبی محمدی ] رهبر حرکت انقلاب اسلامی، مولوی محمد یونس خالص رهبر حزب اسلامی، [ برهان الدین ربانی ] رهبر جمعیت اسلامی و [ عبدالرب رسول سیاف ] رهبر اتحاد اسلامی که دو روز پیش آغاز شده بود، انبازی کرده بودند. خبرنگار آژانس باخترا گزارش داد: چهار رهبر در نشست امروز در پای این سازشنامه امضا گذاشتند:

- ۱- نظام اسلامی در کشور باید قوی شود و تحکیم یابد.
- ۲- یک شورای اسلامی تشکیل شود و صلاحیت آن را داشته باشد که یک راه حل برای مشکل همگانی مردم پیدا کند که به از میان برداشتن دشواری های موجود بانجامد.
- ۳- باید یک سازمان و یا جماعت علما به وجود آید و وظیفه ی آن این باشد که از تصمیم ها و سازش های حکومت بازرسی کند و فتوای حقوقی اسلامی بدهد.
- ۴- امنیت کشور باید از سوی مجاهدین گرفته شود.
- ۵- کارمندان نظامی باقیمانده از رژیم ملحد (!) پیشین باید نابود شوند.
- ۶- رهبران تنظیم های جهادی باید مورد احترام قرار گیرند و به آنان حق اولین داده شود.
- ۷- به خاطر جلوگیری از بیدادگری ها بر مردم بنابر انگیزه ی قومی و زبانی و یا پیوند داشتن به یک قشر ویژه ی اجتماعی، باید کلیه کار ها در همخوانی با اصول بنیادی اسلام به پیش برده شود.
- ۸- یک شورا تشکیل شود که دارای ۳۰ عضو از نمایندگان همه استان های کشور باشد تا درباره ی برگزاری همایش بزرگان (لویه جرگه) تصمیم بگیرد و این همایش رهبر دولت را برگزیند و وظایف دیگر را انجام دهد. ما از تنظیم های جهادی می خواهیم که این خط های اساسی و رهنمود ها را تأیید کنند.

#### امضا ها

مولوی محمدنبی محمدی      مولوی محمد یونس خالص      استاد عبدالرب رسول سیاف  
استاد برهان الدین ربانی

همان گونه که سازش ها و تصمیم های نشست های گذشته از اثر بخشی و مقبول شدن برخوردار نبودند و در سراسر افغانستان بخت پذیرش نداشتند و در عمل به کرسی نمی نشستند، به همین شکل سازش های نشست رهبران جهادی در جلال آباد نیز بی تأثیر و پا در هوا بودند و در حوزه های جداگانه قدرت به آن توجه صورت نمی گرفت؛ از این رو رهبران و فرماندهان گروه های جنگی و شخصیت های غیر وابسته،

پیوسته در جست و جوی راه حل های دیگری می شدند و نشست هایی را سازمان می دادند و رایزنی می کردند. چنانچه شهر کویت پاکستان شاهد یک چنین گردهمایی بود.

بانو Gabriele Venzky در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " جنگ پایان ناپذیر " در هفته نامه ی Die Zeit تاریخ ۱۸ / ۱۱ / ۱۹۹۴، نگاشته است (برگردان):

" در یک نشست <شخصیت های مهم افغانستان > در برگیرنده ی پروفیسور ها، نظامیان و سیاستمداران پیشین، نمایندگان گروه های جنگی، در شهر کویت پاکستان، پیشنهاد هایی ارائه شد و پیرامون آنها روشنی انداخته شد تا سرانجام در این سرزمین آرامش برگردد، آتش بس برقرار شود، یک شورای گذرا به وجود آید که انتخابات را برگزار کند و برای دعوت همایش بزرگان آمادگی بگیرد و تشکیل یک نیرو امنیتی بیطرف دارای ۲۰۰۰۰ سرباز را از میان شهروندان افغانستان و قوای ملل متحد سر و سامان دهد و برنامه ی خلع سلاح گروه های مجاهدین را عملی کند."

دیده می شود که نشست های برگزار شده به سختی در زیر سایه خواسته های سیاسی - اقتصادی - راهبردی کشور های همسایه، بویژه پاکستان و ایران، همچنان بازیگران منطقه ای ( عربستان سعودی، ترکیه، هند، برخی کشور های عربی) و ابر قدرت ها ( آمریکا، روسیه، چین، اتحادیه اروپا، اعضای پیمان ناتو) قرار داشتند. هر چند رهبران، فرماندهان و شخصیت های غیر وابسته یکدست و در هماهنگی با همدیگر تصمیم می گرفتند و سازشنامه ها را بیرون می دادند؛ ولی همه روی صفحه ی کاغذ باقی می ماندند و کارا نمی افتیدند؛ لیکن با آن هم از پی هر ناکامی نشست دیگری را برگزار می کردند.

رادی صدای آلمان به تاریخ ۹ / ۱۲ / ۱۹۹۴ به اتکای خبر رادیو تهران (۷ / ۱۲ / ۱۹۹۴)، خبر یک نشست را به نشر رسانید (برگردان):

" گفت و گو های غیر مستقیم میان نمایندگان شایسته و کل اختیار هشت گروه چهادی، امشب ( ۷ / ۱۲ / ۱۹۹۴) در تهران به پایان رسید. طرف های درگیر در پیوند به بازگشت صلح در افغانستان بر سر نکته هایی به سازش رسیدند. بر بنیاد گزارش، گزارشگر ما، این گفت و گو های هفت روزه در زیر چتر انبازی کردن نمایندگان از سازمان ملل متحد، سازمان کنفرانس کشور های اسلامی و حکومت پاکستان به پیش برده شد.

موسوی نماینده ایران در گفت و گو ها، از چگونگی روند نشست ها ابراز خشنودی کرد و یادآور شد، که همه ی گروه ها پیرامون یک برنامه ی سه ماده ای توانستند به سازش برسند و آنها این ها اند: آتش بس، گاهه ی گذار و انتخابات آزاد. موسوی به ادامه گفت: تصمیم گرفته شد که نتایج این دیدار در نشست سازمان کشور های اسلامی که به زودی در کزابلانکا برگزار خواهد شد، پیشکش شود.

افزون بر آن در این گزارش آمده است، که جریر [ همایون جریر عضو هیأت رهبری حزب اسلامی] نماینده شورای هماهنگی انقلاب اسلامی افغانستان، از چگونگی روند این گفت و گو ها خرسندی نشان داده است. حضور پر شمار گروه های جهادی افغانستان در نشست تهران پایندانی کننده ی نتیجه مثبت این گفت و گو است. نماینده حزب [برهان الدین] ربانی نتایج گفت و گو ها را سودمند خواند و یادآور شد: در نشست تهران امکان تامین صلح سنجش شد و گروه ها بر سر هر نکته ی این برنامه به همدیگر اعتماد پیدا کردند."

گردهمایی و گفت و گو های تهران نشان دهنده ی آن بود که افغانستان و مردم بلا کشیده - آواره و دربدر آن چیزی دیگری، جز بازیچه دست یک مشت رهبران و فرماندهان جنگ افروز و استفادہ جو و هیزم سوخت جنگ های نیابتی ویرانگر، شمرده نمی شدند. باید خون مردم می ریخت، کشور بر باد می رفت و هستی مادی و معنوی شهروندان چپاول و نیست و نابود می شد تا ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی همچشمی های سیاسی و راهبردی و جیوپولتیک خود را به بهای خون افغانستانی ها در همین جا به پیش می بردند و به بهانه ی رایزنی و گفت و ها به خاطر پایان دادن به جنگ، آوردن صلح، تامین ثبات - امنیت و آرامش، نشست ها و گفت و گو های پی در پی؛ ولی تهی از سودمندی را راه اندازی می کردند.

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۳ / ۴ / ۱۹۹۵ بر پایه ی خبر رادیو تهران ( ۱ / ۴ / ۱۹۹۵) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" شورای عالی هماهنگی، در برگیرنده ی چهار حزب، اپوزیسیون حکومت رییس جمهوری برهان الدین ربانی، از آمادگی خود برای گفت و گو ها آگاهی داد تا یک راه حل به مشکل افغانستان پیدا شود. از چند و چون این تصمیم در پایان دیدار هفته ی گذشته خبر داده شد که در آن نمایندگان جبهه ی نجات ملی [ به رهبری صبغت الله مجددی ]، حزب اسلامی [ به رهبری گلبدین حکمتیار ]، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی شمال افغانستان، در شهر مزار شریف انبازیده بودند.

آنگونه که دوکتور رسول طالب سخنگوی شورای هماهنگی آشکار کرد: شرکت کنندگان در این نشست در روند صحبت ها پیرامون وضعیت در افغانستان، همچنان درباره ی سیاست های آینده ی شورای عالی هماهنگی، رایزنی کردند و گفتند که بحران موجود در افغانستان با جنگ حل نمی شود. او گفت: شورای عالی هماهنگی صبغت الله مجددی را به حیث رییس این شورا برگزیده است. مجددی که پس از بر افتیدن حکومت کمونیستی (!) برای دو ماه دولت ائتلافی را در کابل ریاست می کرد، جانشین حکمتیار شد. این سخنگو که در مزار شریف سخن می زد، گفت: شورای عالی هماهنگی از پیشنهاد سازمان ملل متحد در مورد تسلیم دهی قدرت در کابل طرفداری می کند و برخاست تشکیل یک کمیسیون تأکید کرد که در آن نمایندگان کلیه گروه ها در افغانستان و شماری از شخصیت های بیطرف عضویت داشته باشند و مشورت های آنان به هدف رسیدن به یک سازش برای تسلیم دهی قدرت، خارج از کابل عملی شود. فرستاده صلح سازمان ملل متحد تلاش می کند که یک شورای گذرا را تشکیل دهد که در آن از هر استان دو نماینده، کارمندان حکومت های پیشین، شخصیت ها و رهبران سرشناس افغانستان عضویت داشته باشند تا راه را برای تسلیم دهی قدرت در کابل هموار کند. در پیوند به این گفته، سخنگوی شورای هماهنگی گفت: شورا تأکید بر آن دارد، که نمایندگان استان های افغانستان به عنوان عضو شورای گذرا با در نظر گرفتن شمار نفوس بر پایه ی ساختار های اجتماعی در هر استان برگزیده شوند."

دو بار دیدار و گفت و گو میان گروه های جنگی افغانستان در تهران، به هدف پایان دادن به جنگ و آوردن صلح، بیشتر به یک برنامه ی وقت کشی می ماند. جنگ ادامه داشت، بی اعتمادی و ناباوری رهبران - فرماندهان و جنگجویان تنظیم های جهادی در برابر همدیگر به آن افزوده می شد، بویژه اینکه آی اس آی پاکستان گروه جنگی بنیادگرا و تازه نفس را به نام " طالبان " به جبهه های جنگ خانمانسوز افزود و با پیدا شدن این نوکران وضعیت سیاسی - نظامی در افغانستان پیچیده و پیچیده تر شد. در این اوضاع و احوال پیش آمده، همه گروه ها در تلاش آن شدند که در گرفتن تماس و برقراری روابط با طالبان پیشی بگیرند و به این شیوه دسته ی مخالف خود را از میدان هموردی بیرون برانند و پیروزی به دست آورند.

در سال ۱۳۷۵ (۱۹۹۴) بود که طالبان نخست در کندهار دست بالا پیدا کردند و برای خود پایگاه های جنگی ساختند و در سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۵) تا نزدیکی های شهر کابل رسیدند که از پیامد آن دروازه های گفت و گو و دیدار ها میان نمایندگان این اجوبه ی نو پیدا و گروه های جنگی پیشین باز شد. همچنان تنظیم های جهادی و زون های قدرت تلاش کردند که در برابر حرکت های جنگی طالبان، یک جبهه ی یکجایی را تشکیل دهند؛ از این رو در پشاور پاکستان و جلال آباد با هم نشستند و به گفت و گو پرداختند. فرمانده احمد شاه مسعود به نمایندگی از تنظیم جمعیت اسلامی با نمایندگان طالبان در میدان شهر در استان وردک، دیدار و گفت و گو کرد؛ لیکن نتیجه ای در پی نداشت؛ زیرا دوگانگی دیدگاه ها بر سر خلع سلاح همگانی و سپردن وظیفه ی تامین امنیت شهر کابل به طالبان، نگذاشت که سازش حاصل شود.

سه ماه پس از این دیدار احمد شاه مسعود، به تاریخ ۹ / ۶ / ۱۹۹۵ میان نمایندگان حکومت و فرستاده های گروه طالبان، در استان لوگر گفت و گو های غیر رو در رو صورت گرفت. حکومت افغانستان این دیدار را نشانه ای از حسن نیت در سیاست های خود دانست که به خاطر حل صلح آمیز بحران افغانستان، پیشنهاد های ارائه شده از سوی شخصیت های خیر خواه در داخل و خارج از کشور را پذیرفته است. در این دیدار درباره ی بازگشایی راه ها و برقراری آتش بس، رهایی اسیران و دوام گفت و گو های رو در رو و یا بر عکس آن در کابل، سخن گفته شد. زمینه ی این دیدار بنا بر میانجیگری مولانا محمد خان شیر علی یک عضو جمعیت العلمای پاکستان فراهم شده بود تا از خطر درگیری ها در کابل جلوگیری شده باشد. به پیشواز این دیدار، حکومت شس طالب اسیر گرفته شده را آزاد کرد و در پیش روی خبرنگاران داخلی و خارجی به مولانا محمد خان شیر علی تسلیم داد.

تا اینجا هر چه سخن زده شد، چیزی به نام نزدیکی دیدگاه های همدیگر پذیری و پایان اختلاف ها و درگیری های نظامی بین گروه های تا دندان آراسته با جنگ ابزار های سبک و سنگین به چشم نمی خورد؛ ولی با وجود شکست پی در پی گفت و گو ها، این مبارزان راه اسلام (!) خواستند به مردم فریبی های خود ادامه دهند. چنانچه در رسانه های زیر اداره ی حکومت در کابل پخش شد، که قرار بود یک روز پس از توافقنامه ی جلال آباد عبدالرب رسول سیاف و یک نماینده از سوی دولت اسلامی با ملا محمد ربانی فرستاده ی گروه طالبان که به خاطر دستخط کردن توافقنامه صلح و آتش بس به جلال آباد

آمده بود، دیدار کنند؛ لیکن آشکار نشد که بنابر چه دلیل و مشکلی این دیدار صورت گرفته توانست. نماینده ی رییس جمهوری برهان الدین ربانی گفته بود که امضای سازشنامه با طالبان تنها مسایل وابسته به آغاز کار روند صلح و نزدیکی مجاهدین و درک آنان از همدیگر، سوای جنبش ملی به رهبری عبدالرشید دوستم، را در بر می گیرد. هر چند اندکی پیش از این نمایندگان برهان الدین ربانی و جنرال عبدالرشید دوستم، در شهر تاشکند با هم دیدار و گفت و گو کرده بودند؛ ولی بدون نتیجه ای پایان یافته بود. از همین رو دولت در نشست جلال آباد موضع گیری خود را در برابر جنرال دوستم تغییر داد و تهدید کرد که اگر دوستم و نیرو هایش هر چه زودتر تسلیم نشوند، پس از حاصل شدن سازش میان گروه های مجاهدین، آنان به سادگی از کشور به بیرون رانده خواهند شد.

در این گفت و گو ها در جلال آباد، نماینده ی سازمان ملل متحد برای افغانستان حضور نداشت. یکی از تأیید کنندگان سرسخت حرکت های گروه طالبان، محمد ظاهر، شاه پیشین افغانستان و دسته ی وابسته به وی بودند. طالبان زیر نام به قدرت رسانیدن دوباره ی محمد ظاهر، هر تبهکاری را که می توانستند در حق مردم روا داشتند. به سلسله ی فتنه گری های گذشته، بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان، از سردار عبدالولی پسر عمو و داماد محمد ظاهر دعوت کرد که از آن کشور دیدن کند. این ترفند سیاسی حکومت پاکستان، خشم دولت افغانستان و گروه های جهادی طرفدار و همسو با آن را برانگیخت و سبب پیدایی واکنش ها شد. سردار عبدالولی به پاکستان آمد تا پیرامون برگزاری نشست بزرگان (لویه جرگه) با شخصیت های سرشناس افغانستانی رایزنی کند، که بخت با ایشان یاری نکرد.

دوباره ی پذیرفتن نقش سیاسی به محمد ظاهر، در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " هزار ها افغانستان کوچک" مصطفی دانش در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۵ / ۹ / ۱۹۹۵، نگاشته است (برگردان):

" از تابستان بدین سو در پاکستان گفت و گو های سازنده میان دوستم از اتحاد شمال و طالبان روان است. آنان به [محمد] ظاهر، شاه پیشین در اختلاف های داخلی یک نقش سیاسی با اهمیت و مهم را در نظر گرفته اند، چیزی که حکومت ربانی به کلی آن را رد می کند. در هماهنگی با طالبان، دو ستم اعلام کرد که آماده است در شمال امنیت پادشاه [پیشین] را تامین کند تا وی بتواند ماموریت صلح خود را آغاز بدارد. و چنین است بازی قدرت در افغانستان...."

از یک طرف دیدار ها و گفت و گو ها صورت می گرفت، از سوی دیگر درگیری های نظامی و تاخت و تاز های وحشیانه به شهر ها و شهرستان ها سنگین شده می رفت و بیشتر تعیین کننده پنداشته می شد؛ زیرا گروه ها می خواستند یکدیگر خود را در میدان های جنگ و سیاست شکست دهند. محمود مستری فرستاده سازمان ملل متحد برای افغانستان در آغاز سال ۱۹۹۵ یک برنامه صلح را پی ریزی کرد که تسلیم دهی قدرت از برهان الدین ربانی به یک شورای رهبری مجاهدین، جز آن بود. در این وقت در افغانستان افزون بر کابل پایتخت، چهار حوزه ی دیگر قدرت نیز شکل گرفته بود:

۱- هرات در غرب، ۲- مزارشریف در شمال، ۳- جلال آباد در شرق، ۴- کندهار در جنوب شرق. آنگونه که Thomas Ruttig در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۲۲ / ۸ / ۱۹۹۵ نگاشته است: چوکی ریاست جمهوری برهان الدین ربانی بسیار لرزان بود.

مولوی محمد نبی محمدی به طالبان پیوست و شماری از جنگجویان اتحاد اسلامی سیاف که کمک های مالی عربستان سعودی را به دست می آوردند، نیز به طالبان پیوستند. همچنان بنابر میانجیگری مسکو، روابط بین حکومت کابل و جنرال دوستم بهبود یافته بود.

در همین وقت سردار آصف احمد علی وزیر خارجه پاکستان به تاریخ ۴-۳ / ۸ / ۱۹۹۵ به افغانستان آمد و با مقام های حکومت و با ملا محمد ربانی عضو شورای رهبری طالبان در کندهار دیدار و گفت و گو کرد.

ولی حکومت در کابل راهکار سیاسی دیگری داشت: وقتی می دید که جنگ ها اندکی فروکش کرده است، نماینده ها را می فرستاد تا با رهبران گروه های جنگی و رهبری گروه طالبان در کندهار، تماس بر قرار شود. هیأت ها گاهی در چهار آسیاب با گلبدین حکمتیار دیدن می کردند و گاهی به شبرغان می رفتند و با جنرال دوستم گفت و گو می کردند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " سرزمین بی ارزش [بر باد رفته] در هندوکش" در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲ / ۲ / ۱۹۹۶ نگاشته است (برگردان):

" در آغاز اکتوبر سال گذشته [۱۹۹۵]، در اسلام آباد پاکستان، نخستین بار یک هیأت بلند پایه اتحاد شمال با رهبری طالبان دیدار کرد و از آنان بسیار به سردی پذیرایی صورت گرفت. یک نماینده ی گروه طالبان با نشان دادن انزجار گفت، که حزب وی " حزب الله " هیچگاه با کمونیست های پیشین همکاری و یکجایی کار نخواهد کرد و نه با دوستم، کسی که پشتیبان نجیب الله رییس جمهوری کمونیست بود، هر چند در پایان در بر اندازی حکومت انقلابی نقش داشت [ این نماینده ی طالبان نمی تواند انکار کند که شماری از افسران و کارمندان ملکی جمهوری دموکراتیک افغانستان وابسته به جناح خلق، بویژه خلقی های فراری در پاکستان در خدمت و در رده ی طالبان بودند و یکجا با این گروه بر ضد مردم و کشور می جنگیدند]. سخنان وی نه تنها در داخل تالار کنفرانس شنیده می شد؛ بلکه در بیرون نیز، جنرال مجید معاون دستگاه آی اس آی پاکستان آماده شده بود که سخنان سخنگوی طالبان را دنبال کند، البته این کار وی برای سخنگوی طالبان با اهمیت بود.

ده دقیقه پس از این، زمانی که این طالب به تالار برگشت از " سخنان بی ادبانه " خود پوزش خواهی کرد. جنگجویان شمال مسلمان های خوبی هستند. پس طالبان در این کار مشکلی نمی بینند، هر گاه آنان در زیر بیرق طالبان به خاطر " اسلام واقعی " بر ضد حکومت ربانی بجنگند.

در هنگامی که آتش جنگ در شمال، جنوب، شرق و غرب افغانستان شراره داشت، رهبران شورای عالی هماهنگی به تاریخ ۱۱ / ۲ / ۱۹۹۶ در اسلام آباد پاکستان گرد هم آمدند و به گفت و گو پرداختند تا یکجایی راهی را برای برقراری صلح و آرامش در کشور دریابند. در این دیدار جنرال عبدالرسید دوستم، گلبدین حکمتیار، حاجی محمد محقق، صبغت الله مجددی و پیر سید احمد گیلانی حضور به هم رسانیده بودند. گزارش های سیاسی می رسانید که در این دیدار پیرامون پیشنهاد های تک تک شرکت کنندگان و دیدگاه های محمود مستری فرستاده ی ویژه ی سازمان ملل متحد، سخن زده شد. رهبران می خواستند بر سر یک برنامه ای کار کنند که تسلیم دهی قدرت از رییس جمهوری ربانی به یک شورای گذرا که تشکیل آن با یک قاعده ی وسیع در دستور کار بود، آسان شود؛ ولی آشکار نبود که آیا گروه طالبان با این برنامه سازگاری نشان داده بود یاخیر؟ ( گزارش کوتاه در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۱۴ / ۲ / ۱۹۹۶ و خبر صدای آلمان تاریخ ۱۲ / ۲ / ۱۹۹۶ بر بنیاد خبر رادیو پاکستان تاریخ ۱۱ / ۲ / ۱۹۹۶).

در واکنش به این پیشامد، حکومت افغانستان با پخش یک خبر ( ۱۱ / ۲ / ۱۹۹۶) دیدار و گفت و گو های رهبران را در اسلام آباد یک گام دیگر به سوی آغاز دور جدید جنگ ها پنداشته و آن را برنامه ی بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان دانست. سخنگوی حکومت گفت که کلیه تلاش هایی که به نام بازگشت صلح به افغانستان در خارج صورت گرفته ، ناکام بوده است. باید پیرامون مسایل در داخل افغانستان به سخن گفتن نشست برگزار کرد.

در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۳ / ۲ / ۱۹۹۶ در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " پاکستان باید میانجیگری کند" آمده است (برگردان):

" گلبدین حکمتیار نامزد نخست وزیری افغانستان از پاکستان کشور همسایه خواهش کرد که یک دیدار بین رهبران کلیه گروه های جنگی افغانستان را سازماندهی کند. حکمتیار بنیادگرا در تلویزیون دولتی پاکستان گفت که این کشور باید همه رهبران ، از جمله رییس جمهوری برهان الدین ربانی دشمن سرسخت وی را برای یک گفت و گوی سازنده به پشت میز مذاکره بکشاند. حکمتیار به پاکستان آمده تا همراه با دیگر گروه های مجاهدین یک جبهه ی ضد ربانی را تشکیل دهد. طالبان که قوی ترین گروه جنگی است، به مانند دیگر نشست ها، اینبار نیز گفت و گو ها را تحریم کردند."

پیش از دیدار رهبران در پاکستان، به تاریخ ۳ / ۱ / ۱۹۹۶ یک هیأت سیاسی ایران برای دیدار و گفت و گو با رهبران طالبان به کندهار آمده بود که بخشی از تلاش های میانجی گرانه ی آن کشور گفته شد. حکومت ایران از دید خودش به این فکر بود که با این گونه کوشش ها می تواند یک راه حل صلح آمیز برای مشکل افغانستان پیدا کند. بنابر خواهش طالبان، ایران به این ابتکار دست زد و خواست گروه های با هم مخالف را به پشت میز مذاکره بنشانند. چند روزی از این رویداد سپری نشده بود که علی اکبر ولایتی وزیر خارجه ایران به تاریخ ۱۰ / ۱ / ۱۹۹۶ در پاکستان با مولوی محمد نبی محمدی و سید احمد گیلانی دیدار کرد. این رهبران جهادی از تلاش های ایران به خاطر حل صلح آمیز بحران سیاسی در افغانستان، ابراز خرسندی کردند.

در نتیجه کوشش های میانجی گرانه ( در زبان دیپلماسی به آن میانجی گرانه می گویند؛ ولی در اصل بسیار هدف های ویران گرانه در آن نهفته بود) پاکستان و ایران ؛ شورای هماهنگی به تاریخ ۳ / ۵ /



۱۹۹۶ در یک نشست در شهر پشاور، به ریاست صبغت الله مجددی آمادگی نشان داد که با حکومت برهان الدین ربانی گفت و گو های رو در رو را آغاز کند و یک دسته ی کاری را تشکیل دهد که یک برنامه را آماده و به حکومت در کابل ارائه کند. با دریافت پاسخ مثبت به این پیشنهاد ها، گفت و گو های رو در رو به پیش برده خواهد شد. در همین وقت قاضی حسین احمد در افغانستان بود و به تاریخ ۱۳ / ۵ / ۱۹۹۶ به اسلام آباد برگشت و یادآور شد که در گفت و گو های دوامدار میان حکومت افغانستان و گلبدین حکمتیار پیشرفت هایی به دست آمده است. حسین احمد گفت که نقش میانجی را بازی کرده است؛ بنابراین از گفت و گو های آنان که از چند ماه پیش آغاز شده بود، پشتیبانی می کند و در دیدار و نشست شورای وحدت ملی که چهار حزب سیاسی - مذهبی در آن عضویت دارند، پیشنهاد می کند که یک هیات را نزد طالبان بفرستند تا گفت و گو ها را با گروه های دیگر از سر گیرند.

به دوام تلاش های گذشته، در هنگامی که محمود مستری پیشنهاد برگزاری یک نشست را درباره حل بحران سیاسی - نظامی و پایان دادن به جنگ ها در افغانستان با پشتیبانی آمریکا، روسیه، کشور های همسایه، همچنان رهبران گروه های جنگی افغانستان، کرده بود؛ رادیو صدای آلمان به تاریخ ۲۸ / ۵ / ۱۹۹۶ بر بنیاد خبر رادیو صدای آزادی، رادیو پاکستان، رادیو تهران و خبر تاریخ ۲۴ / ۵ / ۱۹۹۶ رادیو افغانستان، این خبر را پخش کرد (برگردان):

" به خاطر آوردن صلح در کشور و تحکیم آن، پروفیسور برهان الدین ربانی و انجینر گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی افغانستان، به روز جمعه تاریخ ۲۴ / ۵ / ۱۹۹۶ یک موافقتنامه را به امضا رسانیدند. در هنگام امضای این سند پروفیسور عبدالرب رسول سیاف، احمد شاه مسعود و نمایندگان دیگر از هر دو حزب حضور داشتند.

دفتر رسانه های ریاست جمهوری آگاهی داد که این توافقنامه در نتیجه دیدار ها و تماس های دوامدار و گفت و گو های همه جانبه و باور داشتن به یکدیگر به امضا رسیده است.

به خاطر زدودن بی اعتمادی ها و دوام گفت و گو های میان شهروندی و برقراری صلح و ثبات در میهن، امضای توافقنامه امروزی یک عملکرد درست است و نشان می دهد که افغانستانی ها در سخت ترین وضعیت می توانند در حل دشواری ها با هم کنار بیایند.

#### قرارداد صلح این نکته ها را در بر داشت :

- ۱- به جنگ های کنونی پایان داده می شود و باید در سراسر کشور صلح برقرار باشد.
- ۲- تهداب بنیادی و باور کردنی برای نظام اسلامی گذاشته می شود.
- ۳- هر دو طرف بر سر یک نکته سازش کردند که یکجا با دیگر حزب ها هر چه زودتر یک حکومت گذرا تشکیل شود که مورد پذیرش همه باشد.
- ۴- انتخابات برگزار شود و هماهنگ با آمدن صلح و امنیت در افغانستان، حکومتی بنا یابد که بنیاد آن بر اصول اسلامی استوار باشد.
- ۵- گام های یکجایی برداشته شود که به نیرومندی وحدت ملی بانجامد و از بر افتیدن کشور جلوگیری کند و کلیه دسیسه ها نقش بر آب شود که هدف آنها را دوام جنگ ها و بر اندازی افغانستان در بر می گیرد.
- ۶- در سراسر افغانستان ارتش ملی اسلامی و نیروی امنیتی ملی و اسلامی به وجود می آید."

ولی بر ضد این یکی شدن و توافقنامه ی جدید، ناخرسندی و ناسازگاری شکل گرفت، هر چند حزب اسلامی در یک اعلامیه آگاهی داد که امضای آن بر خلاف هیچ حزب و گروه نیست؛ بلکه به خاطر برقراری صلح و ثبات است. به تاریخ ۳۰ / ۵ / ۱۹۹۶ مولوی یونس خالص و مولوی محمد نبی محمدی یکجا با مشاوران خویش نزد رهبری طالبان به کندهار رفتند تا امضای یک توافقنامه راهبردی را سازماندهی کنند که با سند جور آمدن ربانی - حکمتیار رویارویی کرده بتوانند.

در همین هنگام بود که هانک برون سناتور آمریکایی تصمیم گرفت که نمایندگان همه گروه های جنگی مهم در افغانستان، همچنان محمد ظاهر پادشاه پیشین را به واشنگتن فرا خواند و آنان در یک نشست که برگزاری آن به تاریخ ۲۵ / ۶ / ۱۹۹۶ در نظر گرفته شده بود، موضع گیری های خود را آشکار کنند. تنها از گلبدین حکمتیار و عبدالرب رسول سیاف دعوت نشده بود. ملا عباس آخوند و شیر محمد عباس ستانکزی نمایندگان طالبان، از راه آلمان در سفر با هواپیما به نوپارک رسیدند.

در واکنش به تصمیم سناتور آمریکایی، عبدالرب سیاف در دیدار با علاوالدین بروجردی، دعوت رهبران جهادی را به واشنگتن، مداخله در امور داخلی افغانستان دانست.

حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار نیز در یک خبرنامه، تصمیم سناتور آمریکایی،



بویژه دعوت شدن محمد ظاهر، شاه پیشین را محکوم کرد. گروه طالبان با شلیک موشک به تاریخ ۲۶ / ۶ / ۱۹۹۶ بر محله های رهاپشی و نقاط پر از رفت و آمد در شهر کابل، از توافقتنامه میان ربانی و حکمتیار پذیرایی کردند و شهروندان بیگانه را کشتند.

در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۳ / ۵ / ۱۹۹۶ در یک یادداشت کوتاه نگاهشده شده است ( برگردان):

" بنابر دعوت وزارت خارجه آلمان، هیأت طالبان از آلمان دیدن کرد. این هیأت به تاریخ ۲۲ / ۵ / ۱۹۹۶ در بن، خواستار آن شد که خونریزی در افغانستان پایان یابد تا برگزاری انتخابات آزاد امکان پذیر شود. هیأت به آگاهی رسانید که طالبان خواهان حل بحران موجود در افغانستان هستند و آماده اند که در این باره گفت و گو کنند؛ لیکن به یک شرط که به باور های دینی و رسم و رواج ها احترام گذاشته شود."

در دوستی و دشمنی زودگذر، نزدیک شدن ها و دوری جستن های لحظه ای تنظیم های جهادی راز های زیادی نهفته بود. روزی که منافع شخصی و گروهی شان در خطر می افتید با هم کنار می آمدند، زمانی که بخش کردن گنج های باد آورده و واگذاری چوکی ها و مقام ها می بود گپ به جنگ و خشونت و دشمنی می کشید که مردم را تباه و کشور را ویران می کرد. در برگ های پیشتر از مخالفت خالص، محمدی و گیلانی با ربانی سخن گفته شد؛ ولی یک بار دیگر زیر نام مشورت پیرامون روند صلح به هم نشستند و درد دل کردند.

رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۱ / ۷ / ۱۹۹۶ بر پایه خبر رادیو افغانستان (۲۹ / ۶ / ۱۹۹۶) این خبر را به نشر رسانید ( برگردان):

" محمد یونس خالص، مولوی محمد نبی محمدی و پیر سید احمد گیلانی در یک نشست با برهان الدین ربانی رییس جمهوری دولت اسلامی افغانستان، تأکید بر ادامه ی گفت و گو های میان شهروندی کردند و تصمیم گرفتند که گردهمایی بزرگان ( لویه جرگه) را برگزار کنند. دفتر رسانه های ریاست جمهوری به آگاهی رسانید که رییس جمهوری را شماری از کارمندان بلند رتبه حکومت و فرماندهان در سفر به جلال آباد همراهی کردند تا با رهبران جهادی و اعضای شورای استان ننگرهار درباره ی روند صلح مشورت کنند...."

لیکن این همه دیدار ها و گفت و گو ها به دلیل بر افتیدن پی در پی شهر ها و استان ها به دست طالبان به نیابت از آی اس آی و حکومت پاکستان، هیچ و یک چیز بی مفهوم شدند. بر اندازی شهر جلال آباد، پهن کردن و گسترش دادن دامنه ی ترس و وحشت از سوی طالبان و حرکت آنان به طرف پایتخت، مردم و حکومت را در کابل سراسیمه کرد. در همین وقت Marack Goulding معاون دبیر کل سازمان ملل متحد در امور سیاسی و نوربرت هول فرستاده ویژه سازمان ملل متحد برای افغانستان به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۱۹۹۶ در کابل نشست خبری برگزار و به دوام تلاش های گذشته به خاطر پایان دادن به جنگ و آمدن صلح و باز نگهداشتن راه گفت و گو ها، تأکید کردند. Goulding آشکار کرد که جنگ مشکل افغانستان را حل کرده نمی تواند؛ بنابراین با وجود اینکه طالبان در شهر جلال آباد حاکم شدند، با آن هم این کارمند ملل متحد خواست به مزارشریف برود و گروه های مخالف طالبان را به پذیرش برنامه صلح ملل متحد تشویق کند.

بر افتیده شدن شهر جلال آباد سبب شد که زمینه ی نزدیکی جنرال دوستم با حکومت در کابل فراهم شود. با در نظر گرفتن پیشامد های کش و قوسی، جنبش ملی اسلامی افغانستان به این نتیجه رسید که در جنگ بر ضد طالبان، با حکومت همکاری کند و یکجایی جلو حمله های طالبان را بگیرند. این تصمیم در یک نشست فرماندهان نظامی جنبش ملی به تاریخ ۱۶ / ۹ / ۱۹۹۶ در شهر مزارشریف گرفته شد. همچنان تصمیم گرفتند که ۲۰۰۰ تن سرباز را برای دفاع از شهرستان سروبی، به کابل بفرستند.

از سوی دیگر، علاوالدین بروجردی معاون وزیر خارجه ایران در امور آسیا و پسیفیک، در یک نشست خبری در اسلام آباد پاکستان به تاریخ ۲۷ / ۸ / ۱۹۹۶ به آگاهی رسانید که ایران میزبان یک نشست منطقه ای پیرامون افغانستان خواهد بود و قرار است به تاریخ ۲۲ اکتوبر تا ۲۰ نوامبر در تهران برگزار شود که در آن همسایه های افغانستان و نمایندگان گروه های جهادی شرکت می ورزند و حکومت پاکستان نیز از این ابتکار صلح جویانه ایران پشتیبانی کرده است.

ولی این برنامه ی ایران جامه ی عمل پوشیده نتوانست؛ زیرا در کابل دیگر حکومتی وجود نداشت. آی اس آی پاکستان نماینده ها و مزدوران خود را گله وار به پایتخت سرازیر کرده بود و از در و دیوار شهر

وحشت و دهشت می بارید و طالبان خونخوار و بی سر و پا در همه جا انسان می کشتند و خون می ریختند. چند روز پس از این رویداد، مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تاریخ ۲ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در نیویارک برگزار شد، در کناره ی این نشست علی اکبر ولایتی وزیر خارجه ایران و بی نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان، درباره ی وضعیت در افغانستان گفت و گو کردند. آنان تأکید کردند که تجربه نشان داده است که مداخله از خارج در امور داخلی افغانستان به خرابی بیشتر اوضاع می انجامد و وضعیت بحرانی تر می شود. شهروندان افغانستان باید درباره ی سرنوشت خویش، خودشان تصمیم بگیرند.

پس از دیدار و گفت و گوهای بی نظیر بوتو و علی اکبر ولایتی، نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان به افغانستان آمد و در کابل با شورای رهبری طالبان، در مزارشریف با جنرال عبدالرشید دوستم و در کندهار با رهبر طالبان دیدن کرد. برهان الدین ربانی در همین وقت در تهران بود و این دید و بازدید بابر را مداخله آشکار در امور داخلی افغانستان خواند و از سازمان ملل متحد انتقاد کرد که چرا در مورد مداخله ی پاکستان خاموشی اختیار کرده است.

بی نظیر بوتو نماینده ی ویژه خود، ظفر هلالی را به تهران فرستاد. وی با هاشمی رفسنجانی رییس جمهوری ایران، علی اکبر ولایتی و علاوالدین بروجردی دیدار کرد و برنامه صلح پاکستان برای افغانستان را با آنان در میان گذاشت تا به خاطر عملی شدن آن، گروه های درگیر آتش بس را برقرار کنند و پشت میز گفت و گو ها بنشینند و تهداب ساختار یک حکومت فراگیر را بگذارند.

ولی حکومت پاکستان که در دشمنی با مردم افغانستان و ویران کردن کشور پیشینه ی تبهکارانه دارد و در این راه از کلیه ابزار ها استفاده کرده است، هرگز پا بند و صادق به گفته های خود نبوده است. یک نمونه ی آن: قرار بود که نشستی پیرامون وضعیت در افغانستان، به ابتکار و سازماندهی ایران برگزار شود. سخنگوی وزارت خارجه پاکستان گفت: به دلیل اینکه دعوتنامه را به تاریخ ۲۵ / ۱۰ / ۱۹۹۶ دریافت کرده اند و خیلی نا وقت است؛ از این رو به نمایندگی از حکومت پاکستان کسی در آن شرکت نمی کند.

با وجود دشواری ها، ایران دور جدید تلاش های صلح در افغانستان را در پیش گرفت. علاوالدین بروجردی در شبرغان با جنرال دوستم و در کندز با گلبدین حکمتیار دیدار کرد و درباره ی برگزاری نشست تهران با هم گفت و گو کردند. در صحبت ها حکمتیار تأکید بر بایسته بودن حضور همه گروه های افغانستانی در صحنه ی سیاسی کرد. همچنان بروجردی با برهان الدین ربانی در یک محلی که از آن نام نبردند، دیدار داشت.

تا این جای کار، تلاش های پر از توطئه و دسیسه ی پاکستان و ایران، برای برقراری آتش بس، پایان دادن به درگیری ها و جلوگیری از خونریزی در افغانستان بی نتیجه بود. ایدون نوربرت هول برگزاری یک نشست سه روزه را در اسلام آباد پاکستان سازماندهی کرد و گروه های جنگی را به پشت میز گفت و گو ها کشانید. نماینده ی گروه طالبان، فرستاده ی جنرال دوستم و هیأت حکومت برکنار شده از کابل، در این نشست حضور یافتند؛ ولی نتیجه ای را در پی نداشت.

لیکن نوربرت هول آرام ننشست و به تلاش های خود ادامه داد. در آغاز مارچ ۱۹۹۷ بار دیگر نمایندگان گروه طالبان و شورای عالی دفاع از افغانستان را به پشت میز گفت و گو ها فرا خواند. در این دیدار، مخالفان طالبان خواستار غیر نظامی شدن کابل، برقراری آتش بس و مبادله ی اسیران جنگی شدند؛ ولی طالبان نپذیرفتند و نشست بدون نتیجه پایان یافت و در تمام جبهه ها آتش جنگ ها سر از نو شعله ور شد. در پایان می ۱۹۹۷ شهر مزارشریف پایگاه جنرال دوستم بنابر عهد بستن و سازشکاری جنرال عبدالملک و برادرانش با آی اس آی، برای چند روز جولانگاه گروه طالبان شد و پس از یک درگیری با خونریزی، اشغال گران شکست خوردند و از مزارشریف رانده شدند. از پیامد این رخداد، گروه های مخالف طالبان ( جمعیت اسلامی، حزب اسلامی <حکمتیار>، حزب وحدت، جبهه ی نجات اسلامی، جنبش اسلامی شمال <عبدالملک> ) ساختار جدیدی را به نام " جبهه ی متحد اسلامی برای نجات افغانستان " تشکیل دادند تا یکجایی بر ضد حمله های طالبان به رویارویی بپردازند. پیش از این رویداد، ایوب خان وزیر خارجه پاکستان و علی اکبر ولایتی وزیر خارجه ایران نیز در باره ی وضعیت افغانستان رایزنی کرده بودند تا مگر گروه های درگیر را در پشت میز مذاکره بنشانند.

یک ماه پس از شکل گیری جبهه ی متحد اسلامی برای نجات افغانستان، فرمانده احمد شاه مسعود به تاریخ ۳۰ / ۶ / ۱۹۹۷ در یک نشست در شهر تالقان با فرماندهان جنگی استان های: تخار، بدخشان، کندز و بغلان درباره ی حل مشکل به وجود آمده در کندز، گفت و گو کرد تا از درگیری و خونریزی جلوگیری شده باشد. به دنبال آن گلبدین حکمتیار به تاریخ ۳ / ۹ / ۱۹۹۷ در شهر زاهدان ایران، نشست دو روزه ی حزب اسلامی را گشود و در صحبت خود بر بایستن برگزاری انتخابات و تشکیل حکومت گذرا در افغانستان تأکید و ایجاد حکومت ائتلافی را رد کرد و آمادگی نشان داد که به مشکل افغانستان یک راه حل را پیشکش کند. وی یادآور شد که برای پایان دادن به جنگ ها باید به مداخله ی خارجی در کشور مجال داده نشود، بویژه آمریکا که مخالف به وجود آمدن یک حکومت ملی در افغانستان است.

گروه وحشی طالبان به اشاره ی آی اس آی و برای فریب دادن مردم افغانستان و جهان در هنگامی که به جنگ و تبهکاری و عملکرد های نابخشودنی خود ادامه می داد، پیشنهاد گفت و گو های صلح و تشکیل کمیسیون ها را نیز می کرد. چنانچه بر بنیاد برنامه ریزی پاکستان آماده شد که زیر نام رفع اختلاف ها و از بین بردن فاصله ها، با جبهه ی متحد اسلامی برای نجات افغانستان، کمیسیون علما را بسازند. کار های آغازین رو به راه شد، گپ هایی هم زده شد و دیدار هایی هم کردند، برهان الدین ربانی لیست نام نویس علمای وابسته به جبهه ی نجات را به شمشاد احمد سکرتر در وزارت خارجه پاکستان، سپرد؛ لیکن در پایان کار، مولوی نجیب الله کنسول طالبان در شهر پشاور، مؤثر بودن این گونه کمیسیون ها را زیر پرسش برد؛ از این رو کار به جایی نرسید. ولی سه ماه پس از این نه گفتن، هر دو طرف بار دیگر در مورد تشکیل کمیسیون علما، در اسلام آباد در پشت میز گفت و گو ها نشستند و سازش کردند که لیست های ارائه شده ی گذشته تغییر نیابد و کمیسیون در تصمیم گیری های خود قانون ها اسلامی را ملاک عمل قرار دهد.

پیش از این که سخن تشکیل کمیسیون علما دوباره بر زبان آید، رهبران جبهه ی متحد اسلامی برای نجات افغانستان و شماری از شخصیت های سیاسی و نظامی این جبهه، نشست مهمی را در شهر مزارشریف برگزار کردند و به فیصله های با اهمیت دست یافتند. در این نشست برهان الدین ربانی، جنرال دوستم، احمد شاه مسعود و حاجی محمد محقق شرکت ورزیده بودند و به نگهداری و پایداری همبستگی و پیوستگی جبهه تأکید کردند و در بخش کردن وزارتخانه ها، وزارت های: خارجه، آموزش و پرورش، اطلاعات و فرهنگ و هوانوردی به جنبش ملی اسلامی رسید.

پس از این نشست، درگیری های سنگین و هجوم های پی در پی گروه طالبان بر قلمرو های زیر اداره ی جبهه ی متحد، سد راه آن شد که دیدار ها و نشست ها میان دو طرف در گستره ی بزرگتر صورت بگیرد تا اینکه به تاریخ پنجم دسامبر ۱۹۹۸ فرماندهان میدان جنگ در حالی که کریم خلیلی، عبید الله سیاوون از حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و عبدالرب رسول سیاف نیز حضور داشتند، در یک نشست در دره ی پنجشیر پیمان بستند که فاصله ها را از میان بردارند و در چوکات یک برنامه ی راهبردی نظامی - سیاسی، یکجایی بر ضد طالبان پیکار کنند. در این گردهمایی احمد شاه مسعود به عنوان فرمانده کل نظامی جبهه ی ملی برای نجات افغانستان برگزیده شد که آن را یک گام بسیار با اهمیت سیاسی در پنج ماه پسین شمردند.

به دنبال این نشست، طالبان نیز دست به کار شدند و گردهمایی را سازمان دادند. آنگونه که بنگاه خبری رویترز به تاریخ ۲۸ / ۵ / ۱۹۹۹ خبری را به نشر رسانید، گروه بنیادگرای طالبان ده هزار تن نماینده را در شهر کندهار گرد آوردند تا درباره ی سیاست حکومت خود رایزنی کنند. امیر خان متقی وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان گفت که در این نشست دو روزه باید پیرامون اداره، آموزش و اقتصاد در کشور، همچنان مسایل سیاسی و نظامی صحبت شود. هدف از این دیدار، پیشبرد روند آموزش برای طالبان است تا در آینده به مردم بهتر خدمت کنند.

به هر اندازه که نشست ها و گردهمایی ها سازمان داده می شد، به همان اندازه جنگ و خونریزی و وحشیگری طالبان شدت می گرفت، برنامه ریزان اطلاعاتی فعال می شدند و هوای پیشبرد گفت و گو های صلح بر گرد سر افغانستانی های خارج نشین نیز دور می زد. چنانچه بر بنیاد همین برنامه ها یک هیأت " شورای آشتی و اتحاد ملی افغانستان " که در شهر بن آلمان دفتر داشت، به ایران سفر کرد و در شهر مشهد با نمایندگان حکومت آن کشور " گفت و گو های پر ثمر و مثبت " را در پیوند به حل اختلاف ها در افغانستان، انجام داد. عبدالستار سیرت سخنگوی این شورا، همچنان سخنگوی محمد ظاهر، شاه پیشین به آگاهی رسانید که نتیجه دیدار و صحبت ها قناعت بخش بود. هدف شورا به دست آمدن توافق بر سر برقراری آتش بس و برگزاری گردهمایی بزرگان مردم افغانستان است. با طالبان نیز تماس گرفته شده است و آنان پیشنهاد های شورا را تا کنون رد نکرده اند.

ولی گروه طالبان هرگز منش و نرمش صلح پذیری از خود نشان نمی داد و به غیر از خود دیگران را در قدرت نمی خواست؛ از این رو شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطعنامه ی مجمع عمومی تهدید به وضع تحریم ها می کرد.

جنگ های خونین که طالبان علیه مردم افغانستان به پیش می بردند، حتا پشتیبان های آنان را تکان می داد و آن ها ناگزیر می شدند که برنامه های نشست ها و گفت و گو ها را به راه اندازند. سازمان کشور های اسلامی، طالبان و مخالفان را در مارچ ۲۰۰۰ در شهر جده فرا خواند و در پشت میز گفت و گو ها نشاند. در این نشست نمایندگان همسایه های افغانستان ( پاکستان و ایران )، همچنان Francese Vendrell فرستاده ی ویژه سازمان ملل متحد برای افغانستان نیز شرکت ورزیدند. این ابتکار هم کدام دستاورد سودمندی در پی نداشت.

بنگاه خبرگزاری آلمان به تاریخ ۱ / ۱۱ / ۲۰۰۰ با تکیه بر رسانه ی سویسی خبری را پخش کرد که بر بنیاد آن، نماینده ی فرمانده احمد شاه مسعود و فرستاده ی طالبان در شهر ژنیو پنهانی با هم دیدار و گفت

و گو کردند. آنگونه که روزنامه سوپسی Le Temps گزارش داد، دیدار ماه مارچ را وزارت خارجه سوپس سازماندهی کرده بود که در آن نمایندگان صلیب سرخ جهانی و سازمان ملل متحد نیز انبازی کردند و درباره ی سیاست بهداشتی صحبت داشتند و پیرامون صلح کدام سخن روشن گفته نشد. در سال ۱۹۹۹ نیز یک چنین گفت و گو انجام شده بود؛ ولی هیچ نتیجه ی از آن به دست نیامد.

آنگونه که در برگ های پیشین یادآوری شده است، دیدار ها و گفت و گو هایی که در هنگام فروکش کردن زودگذر جنگ ها سازمان داده می شد، بیشتر وقت کشی و فرصت کمایی کردن بود، تا رسیدن به هدفی که در آن نشانه های از پایان دادن به جنگ ها و برقراری صلح دیده شود. تا اینجا همگان شاهد بودند که گروه طالبان تنها و تنها خواستار تسلیم شدن مخالفان خود بودند، نه چیز دیگری؛ از این رو پس از هر نشست بی نتیجه با وحشت و دهشت جنگ هارا از سر می گرفتند، به شهر ها و شهرستان ها هجوم می بردند، مردم را به رگبار می بستند، آبادی ها را ویران می کردند و یا آتش می زدند.

در نوامبر ۲۰۰۰ Francese Vendrell در نوپارک به آگاهی رسانید که گروه های جنگی افغانستان با سپردن یادداشت نوشته ای به نمایندگی سازمان ملل متحد، از خود آمادگی نشان داده اند که گفت و گو های صلح را از سر می گیرند؛ ولی این بار نیز از همان آغاز کار به این گفته ها با بی گمانی نگریده شد و هیچکس، هیچگونه انتظاری را از آن نداشت.

پس از این نشست تا بر افتیدن خونتای طالبان، کدام نشست و گردهمایی مهم و با اهمیت دیگری برگزار نشد.

به تاریخ ۵ / ۱۲ / ۲۰۰۰ در قصر پیترس برگ در شهر "بن" آلمان نشست تاریخ ساز، برگزار شد( در حقیقت باید آن را درامه ی بن گفت ) تا ساختار جدید سیاسی برای افغانستان بنیان گذاری شود، بدین سبب آن را کنفرانس نهاد سازی نامیدند. تهداب گذار نشست "بن" اخضر ابراهیمی نماینده ویژه سازمان ملل متحد در امور افغانستان بود که اندیشه ی برگزاری آن از پشتیبانی گسترده ی آمریکا، اتحادیه اروپا و به خصوص جمهوری فدرال آلمان برخوردار شد.

هدف اصلی برگزاری نشست "بن" که در سند رسمی آن بازتاب یافته است نکته های زیرین بود: تشکیل حکومت گذرا و به دنبال آن حکومت انتقالی مشروع؛ پایان دادن به جنگ ها؛ برقراری صلح و ثبات پایدار؛ الزامی کردن احترام به حقوق بشر؛ ایجاد چهار چوب های حقوقی دفاع از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان؛ شناسایی رسمی حقوق مردم افغانستان برای انتخاب آینده سیاسی خویش؛ پیروی از شگرد های دموکراسی؛ تشکیل حزب های سیاسی؛ تشکیل کمیسیون آماده کردن پیشنویس قانون اساسی جدید برای افغانستان؛ پایه گذاری بنیاد ها برای پیروی از عدالت اجتماعی؛ برگزاری انتخابات پارلمانی؛ تشکیل ارتش ملی؛ جلب و جذب کمک های جامعه جهانی و بازسازی افغانستان....

در نشست "بن" از سوی اخضر ابراهیمی نمایندگان چهار گروه افغانستانی فرا خوانده شده بودند: - گروه روم: ۸ تن از طرفداران محمد ظاهر، شاه پیشین افغانستان که رهبری آن را عبدالستار سیرت به دوش داشت. همچنان از گروه دیگری از طرفداران محمد ظاهر که به نام (فرانکفورت - بن) یاد می شد، بانو مونا (ویا هم مینا) یوسف منصوره دختر دوکتور محمد یوسف نخست وزیر پیشین افغانستان انبازیده بود.

- گروه قبرس: از این دسته که پشتیبانی و کمک ایران را با خود داشت، همایون جریر نمایندگی می کرد. - گروه پشاور: افزون بر دیگران، حامد گیلانی فرزند سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی، شرکت کرده بود.

-گروه اتحاد شمال: از این دسته ۱۱ تن به رهبری یونس قانونی انبازی کردند.

نشست "بن" پس از ۹ روز گفت و گو ها و رایزنی ها به پایان رسید.

## فعالیت های دهشت افگنی ( تروریستی )

پیش از در آمدن به اصل گپ، بایسته است که اندکی درباره ی ترور ( دهشت ) و تروریست ( دهشت افگن ) سخن گفته شود:

### ترور چیست؟

واژه ی ترور را می شود در زبان لاتینی ریشه یابی کرد. ترور: ترس و وحشت و عملکرد های خشونت آمیز با کاربرد زور را معنا می دهد و می تواند به شکل های گوناگون و با انگیزه های جداگانه ( سیاسی، اقتصادی، نظامی، اندیشه ای، مذهبی، قومی، زبانی، قلمی...) به اجرا در آید و گونه ی از زیاده روی سیاسی است.

### تروریست کیست؟

تروریست ( دهشت افگن ) کسی ست که یک کار وحشتناک و پر از تبهکاری را برنامه ریزی و به سر می رساند و یا در انجام آن با تلاش هایی همراه با پیروزی و یا نافرجام به پیش می رود.

### عمل تروریستی چیست؟

دست به کار شدن زورگویانه سراسر با بیرحمی، خشونت، قساوت و سنگدلی را عمل تروریستی گویند و اجرا کننده ی آن در پیاده کردن برنامه های خود از کلیه ابزار ها و امکان ها استفاده می کند.

### تروریزم :

دست زدن به دهشت (ترور)، فراخی و گسترش دامنه ی آن به هدف وجود یافتن ترس و وحشت در میان مردم و آوردن بی نظمی، ناپایداری، نا امنی و نا آرامی در جامعه با عملکرد های جنایی زورگویانه ( کشتار های گروهی، گروگان گیری ها، هواپیما ربایی، آدم ربایی ها، سوء قصد های خونین، انفجار دادن ها، حمله های انتحاری، آتش افروزی ها، ویرانگری ها...) را تروریزم گویند که به خاطر دستیابی به هدف های سیاسی، مذهبی، اندیشه ای، برتری طلبی: نژادی، قومی، زبانی... به راه انداخته می شود. پروفیسور دوکتور Peter Waldmann (آلمانی) حقوقدان، جامعه شناس و کارشناس بخش تروریسم و زورگویی، در کتاب: " تروریسم: تفتین قدرت" تعریف تروریسم را اینگونه پیشنهاد کرده است (برگردان):

" به سوء قصد های زورگویانه و وحشت آور، همراه با خشونت بر ضد یک نظم سیاسی که به گونه ی پنهانی برنامه ریزی و آمادگی ها برای اجرای آن گرفته می شود. این عملکرد ها باید بی ثباتی و وحشت و در کنار آن طرفداری و جو آمادگی به پشتیبانی را نیز به وجود آورد؛ تروریسم گفته می شود." (بنگاه نشراتی: اکادمی Gerling، مونشن سال ۱۹۹۸، ص ۱۰، شبکه ی جهانی انترنت).

تروریسم گونه ی ویژه ای از روش زورگویانه بر ضد یک نظم سیاسی بوده و پهنای رخداد آمیخته با خشونت را نشان می دهد. یک عمل تروریستی در کل بر بنیاد برنامه ریزی در پیش گرفته می شود و پنهانی به اجرا در می آید. این دو شاخص پیوند محکم با یکدیگر دارند.

از نگر دانش سیاست، تروریسم هم به شکل جنگ و هم در شکل عملکرد های تبهکارانه، عمل می کند که در هر دو صورت نیرو های دفاعی و تامین ثبات همگانی با پیشبرد جنگ، علیه آن به پیکار بر می خیزند و نیرو های ویژه ی پولیس برای نگهداری و پاسبانی از آرامش و امنیت شهروندان، با تبهکاران و خنثی کردن حرکت های آنان مبارزه هدفمندانه می کنند.

پیرامون تاریخ پیدایش تروریسم، پدید آمدن پدیده ی ترور و آغاز فعالیت های تروریستی ( از گذشته های دور تا به ایدون) جامعه شناسان، تحلیل گران جهان جنگ و صلح، پژوهشگران سیاسی، کارشناسان رشته های جنایی و کارمندان نهاد های جهانی مبارزه با تبهکاری های سازمان یافته، با پژوهش های پیگیر به شرح مسایل پرداخته و صد ها اثر با ارزش را به چاپ رسانیده اند و همین اکنون ده ها جلد کتاب، رساله ها و نوشته های پژوهشی در شبکه ی جهانی انترنت ( شبکه های اجتماعی ) گذاشته شده است؛ بنابراین نیازی به داخل شدن به چونی و چگونگی آن دیده نمی شود. تنها آنچه در این بخش شرح آن نیاز باشد، بر آن تماس گرفته خواهد شد.

برخی ها به این باور اند که کلمه ی ترور و واژه ی تروریست، نخستین بار با داشتن بار مثبت در زمان انقلاب کبیر فرانسه به کار رفت و هدف این بود که دموکراسی را از راه زور و کاربرد خشونت (گروه جگین) در عمل پیاده کنند. ولی شماری از اندیشه پردازان، از زمره ی آنان داوید راپوپورت (David Rapoport) پروفیسور دانش سیاست در دانشگاه لاسنجلس (کلیفورنیا) و چهره ی برجسته در بنیاد گذاری نهاد پژوهشی درباره ی تروریسم و اساس گذار ژورنال "تروریسم و زورگویی سیاسی" در سال ۱۹۸۹، ریشه های عملکردهای تروریستی را در خشونت های دو هزار سال پیش بر پایه بینش دینی و در رویداد های هزاره ی پسین (تروریسم در گونه ی مذهبی آن) به بررسی گرفته اند. دانشمندان تروریسم را با ارائه آگاهی پیرامون هر یک و آوردن نمونه ها، اینگونه رده بندی کرده اند:

- تروریسم دولتی؛
- تروریسم مذهبی؛
- تروریسم قومی؛
- تروریسم تبلیغاتی (ترور شخصیت در رسانه ها)؛
- تروریسم بین المللی (برای رسیدن به هدف های سیاسی گسترده جهانی)؛
- تروریسم هسته ای؛
- سایبر تروریسم؛
- تروریسم نوین (پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در ادبیات راه یافت).

از دهه های پایانی سده ی نوزدهم بدین سو، دهشت افکنان در سراسر جهان در شکل نو و تازه ی تروریسم، برای رسیدن به هدف های خود کاربرد شیوه هایی را در پیش گرفتند که نظم جهانی را بیشتر و به گونه ی فزاینده دچار مشکل کرد. کاربرد شیوه ها این ها اند:

آدمکشی و کشتار های سیاسی، حمله به هدف های نظامی، گروگان گیری، هواپیما ربایی، آدم ربایی، ویرانگری، بمب گذاری، دزدی بانک ها (بانک زنی به زور سلاح)، حمله های انفجاری و انتحاری.... دهشت افکنان در فعالیت های دهشت افگنی، بنیاد ها و بنا های خدمات همگانی (ساختمان های دولتی و راهپشی - مدنی - صنعتی، درمانگاه ها، راه ها، سرک ها، بزرگراه ها، پل ها، بند های آبگردان، بند های برق، شبکه های آبرسانی و برق رسانی و ترابری زمینی و هوایی، فرودگاه های ملکی و نظامی) و نهاد های آموزشی و پرورشی، حقوقی، دفاعی، امنیتی، اجتماعی، ادبی، هنری، فرهنگی و داشته های تاریخی را آگاهانه هدف می گیرند و با بی پروایی به پیامد های ویرانگر برخاسته از آن، عمل می کنند. استفاده از دستاورد های دانش فناوری از سوی دهشت افکنان، سازماندهی هدفمند فعالیت ها، داشتن سرچشمه ها و امکان های مالی کافی، وجود فضای باز برای آموزش و پرورش و انجام آزمایش فعالیت های دهشت افگنی... تروریسم امروزی را درنده تر از پیش کرده است.

پروفیسور Waldmann نگاشته است که تروریسم می تواند در چوکات یک جنگ شهروندی نیز به پیش رود؛ به گونه ی نمونه جنگ های جدایی طلبانه سال های ۱۸۶۱-۱۸۶۵ در آمریکای شمالی، جنگ داخلی در اسپانیا در سال های ۱۹۳۶-۱۹۳۹ و درگیری های خونین در بوزنین هرسیگوینا (یوگوسلاویا)، (همان کتاب ص ۲۸). ولی نمونه ی آشکار این جنگ خانمانسوز را در درازای بیش از چهار دهه ی پسین می توان در افغانستان به تماشا نشست.

در هسته گذاری سازمان ها و تشکیل گروه های دهشت افکن و هماهنگ کردن و تنظیم فعالیت آنها، در کنار بهتر بودن امکان ها و آمادگی نشان دادن آدم ها در پیوستن به این تشکیل ها؛ داشتن انگیزه ی ضربه زدن به نهاد های دولتی و منافع سیاسی - اقتصادی و اجتماعی بخش های بیشتر از مردم و تبلیغ و ترویج گسترده ی اندیشه های افراط گرایانه سیاسی و مذهبی و ملی گرایی پر از کینه و تعصب و جایگاه جغرافیایی کشور ها نیز نقش داشته است. اینکه امروز صحبت از تروریسم: دولتی، جهانی، هسته ای، سایبری و غیره در میان است و هر کدام در مرکز توجه ی پژوهشگران و نهاد های کشوری و جهانی مبارزه با دهشت افگنی قرار دارد، از همین جا پدید می آید.

\*\*\*

در افغانستان پدیده ی دهشت افگنی و فعالیت های دهشت افکنانه (اگر از پرداختن به شرح شکل کهنه ی آن، از آغاز سده ی نخست خورشیدی تا نیمه ی نخست سده ی چهاردهم خ بگذریم) در پنجاه سال پسین افزون بر وجود داشتن کم و یا بیش گونه های دیگر، بیشتر در شکل دولتی آن نمایان شده است، که همیشه با وحشت، خونریزی، ویرانگری، آتش افروزی، کشتار شهروندان در شهر ها، شهرستان ها و روستا ها و نابود کردن ساختار های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی همراه بوده است.



در شبکه‌ی جهانی اینترنت، در دانشنامه‌ی آزاد ویکی‌پدیا، درباره‌ی تروریسم دولتی نگاشته شده است: "واژه تروریسم دولتی واژه‌ای جنجال برانگیز است. تروریسم دولتی اصطلاحی است که برای دخالت دولت یا دولت‌هایی در امور داخلی یا خارجی دولتی دیگر که به وسیله اجرا یا مشارکت در عملیات تروریستی یا حمایت از عملیات نظامی برای زوال، تضعیف و براندازی دولت مذکور یا کل دستگاه حاکمه آن کشور انجام می‌شود.

کمک‌های مادی و معنوی (مثل حمایت سیاسی) به گروه‌های مخالف و مشارکت در عملیاتی چون بمب‌گذاری، مین‌گذاری بنادر و سواحل، آدم‌ربایی، هواپیما ربایی و ترور مقام‌های عالی مملکتی، نمونه‌هایی از تروریسم دولتی هستند.

برایان جنکینسن از خبرنگاران مشهور در موضوع تروریسم، تروریسم دولتی را "جنگ از طریق قائم مقام" تعریف می‌کند. وی می‌گوید: "این کشورها (پیروان تروریسم دولتی) بر محدودیت‌های جنگ‌های متعارف واقف اند؛ بنابراین این ترجیح می‌دهند از امکانات سازمان‌های تروریستی، که خود را "آنها را ایجاد کرده‌اند یا تغذیه مالی آنها را بر عهده دارند، برای تهدید دشمن یا اخلاص در ثبات سیاسی و اقتصادی آن کشور یا ایجاد بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی در آن مملکت بهره‌گیرند." جنکینسن معتقد است که این شکل از تروریسم به سرمایه‌گذاری بسیار کمتر نسبت به یک جنگ متعارف نیاز دارد، دشمن را از پای می‌اندازد و می‌توان ارتباط با تروریست‌ها را به کلی منکر شد.

با در نظر گرفتن سخنان بالا تهداب تروریسم دولتی در افغانستان با پایه‌های محکم و با فراهم‌آوری نیازمندی‌های مادی و معنوی و واگذاری پول‌های سرشار و ابزار جنگی به گروه‌های آشوبگر، بسیار ماهرانه گذاشته شد که زیان‌های آن تا به امروز مردم را به خون‌نشانده و سرزمینی را به نام افغانستان در ژرفای بی‌پایان فاجعه‌ها فرو برده و در همه جا از خود خون و خاک و خاکستر بجا مانده است. برای اینکه از کینه این پیشامد شوم بیشتر پرده برداری شده باشد، باید چند سخنی را از کتاب "حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان" تألیف دیاگور دوویز و سلیک هریسن، ترجمه‌ی عبدالجبار ثابت، در اینجا آورد:

"نتیجه غیر مریی شاه توسعه و فعالیت‌های شبکه‌ی جاسوسی ساواک بود که می‌خواست جاگ‌زین کی‌جی‌بی در افغانستان گردد.

عمال شبکه‌ی جاسوسی عربستان، هند، چین و یک تعداد دیگری از کشور های خلیج فارس و شرق میانه نیز بعد از سال ۱۹۷۳ در افغانستان نفوذ نمودند. نقش ایران را در سال ۱۹۷۵ "اولا" فریدون هویدا، نماینده ایران در ملل متحد بمن بیان نمود. وی به این نقش ایران بحیث یک نمونه همکاری امریکا و ایران اشاره کرد. بعداً من در مورد شبکه‌ی جاسوسی در کابل و رقابت‌های آنها، در جریان سفر های خویش به آن شهر و مراکز ممالک منطقه مطالب زیادی آموختم.

ساواک و سی‌ای‌ای با هم همکاری می‌نمودند. این دو سازمان بعضی اوقات فعالیت‌های خود را با دستپاری گروه‌های مخفی مسلمانان بنیادگرا به پیش می‌بردند. گروه‌های مسلمانان بنیادگرا در مخالفت خویش با اتحاد شوروی، با سی‌ای‌ای و ساواک شریک بودند، اما از خود اهداف علیحده ای داشتند....

تهران از یک طرف از طریق کمک‌های خویش بر داؤد فشار می‌آورد که آنها را از کار حکومت برکنار سازند که گمان می‌شد با کمونیست‌ها ارتباط دارند. از طرف دیگر ساواک اسلحه، وسایل مخابراتی و سایر کمک‌های شبه نظامی را به جمعیت‌های ضد داؤد می‌رسانید. برخی از این کمک‌ها توسط ایران مستقیماً به ناراضیان قبایلی که در غرب افغانستان فعالیت داشتند توزیع می‌گردید؛ قسمتی از آن ذریعه پاکستان به دسته‌های بنیادگرایان که فعالیت‌های زیرزمینی داشتند می‌رسید. سلسله‌ادبیت و آزار داؤد ذریعه مقامات پاکستانی وقتی به نقطه اوج خود رسید که تحت سرپرستی اسلام آباد بر یک تعداد اهداف در داخل افغانستان حملات صورت گرفت. ساواک، سی‌ای‌ای و عمال پاکستان در کودتا های ناکام بروج سپتمبر و دسمبر سال ۱۹۷۳ و جون ۱۹۷۴ بنیادگرایان بر علیه داؤد دست داشتند." (سلیک هریسن، فصل اول کتاب، صص ۲۸-۲۷، ج ۱، چاپ دوم: جوزای ۱۳۷۷، ناشر: مرکز نشراتی میوند).

بدین گونه از سال‌های آغازین دهه‌ی هفتاد تا نخستین سال‌های دهه‌ی هشتاد سده‌ی بیستم، دور نخست تروریسم دولتی در افغانستان بنا گذاشته شد و پس از آن تا پایان سال اول دهه‌ی نود، ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، فرانسه، چین، عربستان سعودی، شیخ‌نشینی‌های حوزه‌ی خلیج فارس، مصر، اردن، اسرائیل، حکومت اخوندی ایران، کشور های عضو اتحادیه اروپا و پیمان ناتو و در کل ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین‌المللی در یک دشمنی سرسختانه با اتحاد شوروی در گامه‌ی جنگ سرد؛ در همکاری با یکدیگر، دور دوم تروریسم دولتی را در افغانستان به پیش بردند و هیزم سوخت جنگ را از میان شهروندان فراهم کردند و غمنامه‌ی مردم را در لابلای برگ‌های کتاب‌ها، از آن زمره کتاب "تلک خرس" رقم زدند.

اگر مؤلفه‌ها و شاخص‌های شناختی که برای تروریسم دولتی از سر هم بندی فعالیت‌های خرابکارانه‌ی گروه‌ها و سازمان‌های دهشت افکن به دست آمده است، در نظر گرفته شود، همچنان روش‌هایی که دهشت افکنان در عملکردها و گزینش هدف‌های خود در اروپا، آمریکای شمالی، جهان عرب، شرق نزدیک و کشورهای آسیایی و افریقایی به کار برده‌اند، به دقت مطالعه شود به خوبی می‌توان دریافت که مردم افغانستان تا کدام اندازه از این پدیده‌ی زندگی بر انداز زیان دیده است.

برای اینکه اندازه‌ی به زیان بردن مردم افغانستان را از سبب تروریسم دولتی در دهه‌ی هشتاد سده‌ی بیستم فهمید، لازم می‌افتد تا کتاب " جنگ اشباح - تاریخچه مداخلات (سی.ای.ای)، ( آی.اس.ای)، (کا.جی.بی) و استخبارات سعودی در افغانستان " - ( از فصل سوم تا فصل ششم، صص ۵۱ - ۱۳۸ )، تألیف: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، چاپ سال ۱۳۹۲ خ را به مطالعه گرفت.

احمد رشید نگاشته است:

" اداره سیا آمریکا، ام آی ۶ [MI 6] بریتانیا و آی اس آی پاکستان موافقت کردند تا به داخل شوروی در تاجیکستان و ازبیکستان حملات تحریک آمیز مجاهدین صورت گیرد. وظیفه حمله را به گلبدین حکمتیار، رهبر طرف اعتماد و شخص دلخواه آی.اس.آی سپردند. در ماه مارچ ۱۹۸۷، یک یونت کوچک مجاهدین با گذشتن از دریای آمو، اولین حملات راکتی را بقریه‌های تاجیکستان انجام دادند. ولیم کیسی از شنیدن خبر خرسند شد و طی یک سفر مخفی دیگر به پاکستان، با جنرال ضیاء الحق از سرحد عبور و داخل خاک افغانستان گردید تا وضع مجاهدین را مطالعه و ارزیابی بدارد.

ولیم کیسی، رئیس اداره سیا ابتکار پاکستان را در دعوت استخدام جوانان رادیکال اسلامی از سراسر جهان بخاطر اشتراک در جهاد علیه اتحاد شوروی تأیید و حمایت کرد. دستگاه استخبارات نظامی پاکستان، آی.اس.آی، از سال ۱۹۸۲، موضوع سهیم ساختن افراطیون اسلامی را در نظر داشت و استخدام‌شان را تشویق می‌نمود. در آنوقت هر بازیگر عمده صحنه جهاد برای قبول این نظر دلایلی داشت. جنرال ضیاء پلان داشت اتحاد اسلامی را مستقر و مستحکم گرداند و پاکستان را در رهبری جهان اسلام قرار دهد و یک جبهه اسلامی مخالف را در آسیای میانه، تشویق کند. واشنگتن خیال داشت که بجهان اسلام نشان دهد که تمام مسلمانان علیه اتحاد شوروی در کار افغان‌ها [افغانستانی‌ها و یا مردم افغانستان] که از حمایت آمریکا برخوردار هستند، می‌جنگند. سعودی‌ها می‌خواستند که هم و هابیت را از این طریق ترویج و توسعه دهند و هم افراطی‌ها و متعصبین و ناراضیان خود را از عربستان دور نگهدارد. هیچ یک از این بازیکنان به این اندیشه نبودند که این رضا کاران افراطی با قبول آمدن به افغانستان از خود اجندا و پلان جداگانه دارند که در اخیر بغض، کینه و نفرت خود علیه اتحاد شوروی را بصد رژی‌های خود در کشورهای شان و علیه آمریکا، بکار می‌برند.

پاکستان به تمام سفارت‌های خود هدایت داد که هر کسی که بخواهد بصورت رضا کار در جهاد علیه شوروی اشتراک کند، بدون سوال و جواب برایش ویزه داده شود. در شرق میانه " برادران مسلمان" در عربستان، لیگ جهانی مسلمان و در فلسطین " رادیکال اسلامی فلسطین"، مراکز استخدام، بنا نهادند و روابط استخدام شده‌گان را با مقامات پاکستانی تأمین کردند. آی.اس.آی و جماعت اسلامی کمیته‌های قبولی و پذیرائی تاسیس نمودند. رضا کاران جنگجو را پذیرائی نمودند، خانه و منزل رهایی آماده کردند و تشویق‌شان کردند که در کنار مجاهدین خصوصاً " حزب اسلامی گلبدین قرار گیرند. مصارف مستقیماً" از اداره استخبارات عربستان پرداخته شد. دانشمند فرانسوی اولیور رای [روا]، آن را " پروژه مشترک عربستان، برادران مسلمان و جماعت اسلامی در دست آی اس آی " نام نهاد.

در بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۲ در حدود ۳۵۰۰۰ مسلمان افراطی از ۴۳ کشور اسلامی شرق میانه، شمال و شرق افریقا، آسیای میانه و شرق دور میزان اسلامیت خود را در کنار مجاهدین در زیر آتش جنگ ثابت کردند و غسل تعمید نمودند. ده‌ها هزار مسلمان افراطی خارجی دیگر به پاکستان رو آوردند و در صد‌ها مدرسه جدید الاحداث در پاکستان و مناطق سرحدی که رژی‌های نظامی جنرال ضیاء آنها را تمویل می‌کرد، شامل شدند. با الاخره [بالاخره] بیش از یکصد هزار رادیکال اسلامی زیر تأثیر جهاد، با پاکستان و افغانستان در تماس و ارتباط مستقیم قرار گرفتند.

این رادیکال‌ها در کمپ‌های نزدیک پشاور و در داخل افغانستان، برای بار اول با هم دیدند، یکجا درس خواندند، تریبیه‌ئی جمع‌ئی شدند و در کنار هم جنگیدند.... کمپ‌ها در حقیقت برای شان حیثیت دانشگاه‌ها را پیدا نمود که در آن افراط‌گرایی اسلامی [را] فرا گرفتند. هیچ کدام از اداره‌های استخباراتی مربوط و شامل در قضایا نخواستند، متوجه پیامد و پس لگد تجمع هزاران افراطی اسلامی از تمامی کشورهای اسلامی، باشد. برژنسکی، مشاور سابق امنیت ملی آمریکا، اظهار داشت، " چی چیز از نظر تاریخ اهمیت زیاد تر داشت؟ طالبان و یا فروپاشی اتحاد شوروی؟ چند مسلمان تحریک شده و یا آزادی اروپای مرکزی؟ و یا ختم دوران جنگ سرد؟ امریکایی‌ها در زمانی بیدار شدند و متوجه پیامد تجمع این همه جنگاوران

اسلامی تربیه شده در افغانستان، گردیدند که مرکز تجارت جهانی در نیویارک در سال ۱۹۹۳، منفجر ساخته شد، شش نفر در آن کشته و یک هزار دیگر مجروح گردیدند. ( کتاب: " طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: ۱۳۸۷ - ۲۰۰۸، صص ۱۹۲-۱۹۰).

در رسانه های همگانی سخنانی بازتاب یافته است که تروریزم دولتی و فعالیت های دهشت افگنی را در افغانستان در پنج دهه ی پسین سده ی بیستم زیر پوشش گرفته است؛ از این رو به خوانش گرفتن آنها به هدف آگاهی بیشتر، برای مؤلف بسیار آموزنده و کمک کننده بوده اند.

در نشریه Die Sonntagsblatt تاریخ ۶ / ۱ / ۱۹۹۷ زیر تیتر " جنگجویان مقدس سی آی ای" نوشته ای از قلم John K. Cooley کارشناس مسایل شرق میانه و شرق نزدیک در تلویزیون خبری آمریکا (ABC) به نشر رسیده است، که هر سه دوره ی تروریزم دولتی را در افغانستان در بر می گیرد؛ بنابراین ان برگردان بخش های از آن لازم آمد:

"... در این جنگ، دستگاه اطلاعات مخفی آمریکا سی آی ای، یکجا با استخبارات پاکستان که عملیات را به پیش می برد، و حکومت سعودی که پول را در اختیار قرار می داد، شرکت ورزیدند. با این اتحاد ایالات متحده آمریکا خواست بر کمونیسم در جنوب آسیا پیروز شود.

در سال ۱۹۸۰ مشاور امنیت ملی رییس جمهوری کارتر، زبیکنو برژنسکی یک قرارداد را با جنرال ضیاء الحق رییس جمهوری پاکستان، بسته کرد. پس از آن سی آی ای یکجایی با متحدان آمریکا، از جمله فهد شاه سعودی و انور سادات رییس جمهوری مصر، به شورشیان افغانستان پول و جنگ ابزار تسلیم دادند. در عین زمان واشنگتن هزینه آموزش مجاهدین را به دوش گرفت.

جنگجویان از کلیه کشور های اسلامی آمدند تا کمونیست های بی خدا (!) را از کابل به بیرون برانند. در کنار گروه هایی از افغانستان و پاکستان، صد ها هزار داوطلب خارجی از کشور های عربی، از ایران و ترکیه و از جا های بسیار دور مانند فلپین و مالیزیا، ثبت نام کردند.

سی آی ای و نیرو های ویژه ارتش ایالات متحده مجاهدین را برای توانمند شدن در جنگ های چریکی (گوریلابی) آموزش دادند. به هر صورت، جنرال پیشین در استخبارات پاکستان، محمد یوسف در کتاب خاطرات خود [تلک خرس] نشر شده در سال ۱۹۹۲، مسایل را همین گونه آورده است، شماری از مولفان آمریکایی و بریتانیایی که در عالی ترین بخش های امنیتی ایالات متحده رخنه کرده بودند، گفته های او را تأیید کرده اند.

کار آموزش و پرورش تا اندازه ای در خود ایالات متحده آمریکا، به گونه ی نمونه در ورجینیا در پایگاه Perrv وابسته به سی آی ای که به نام "Die Form" نیز یاد می شود. به پیش برده شد. جنگجویان دیگر این پیشه را در " دانشگاه جهاد" آموختند که از سوی خدمات مخفی پاکستان در شهر پشاور به پیش برده می شد. مهارت هایی که جنگجویان در آنجا آموختند، از خفه کردن با گردنیدن آهنی (Garrotte = زنجیر یا پیچ خفه کننده برای اعدام انسان ها) گرفته تا استفاده از جنگ ابزار های دارای قوه ی آتش شتابنده و به اشغال در آوردن شهر های کوچک، بود. این نیرو های مزدور با داشتن انگیزه ی عالی و دریافت مزد خوب، نخستین ارتش سچه ی اسلامی بود که ایالات متحده آمریکا آنان را سرباز گیری کرد [و به جنگ کردن در افغانستان فرستاد].

جنگ با بیرون شدن ارتش سرخ از افغانستان، پایان یافت [این حرف نویسنده نادرست است؛ زیرا جنگ و فعالیت های دهشت افگنی نه تنها پایان نیافت؛ بلکه شدت بیشتر به خود گرفت. جنگ جلال آباد و شلیک موشک های زمین به زمین و زمین به هوا از سوی گروه های دهشت افگن، بویژه حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب رسول سیاف و حزب اسلامی به رهبری یونس خالص، بر شهر ها از جمله پایتخت، یک نمونه ی انکار ناپذیر آن است. مؤلف]. شکست شوروی سر آغاز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را چند سال پسان تر نمایان کرد.

غربی ها برنده ی جنگ شدند؛ لیکن بهای پیروزی بسیار بلند بود؛ زیرا پس از برآمدن آمریکایی ها [ باز هم اشتباه نگارشی نویسنده، این بیرون شدن نیرو های شوروی بود، نه رفتن آمریکایی ها- مؤلف ] شاگردان آموزش یافته ی سی آی ای بر ضد آموزگار خود تغییر جهت دادند.

سیاستی را که حکومت کارتر در پایان دهه ی هفتاد آغاز کرده بود و با نیروی بیشتر در زمان حکومت های زیر رهبری ریگان و بوش [پدر] به پیش برده شد، پیامد آن تا به امروز از نیویارک، الجزیره، قاهره، خرطوم و نیم قاره ی هند گرفته تا به آسیای میانه، روشن است؛ زیرا جنگجویان پیشین که در افغانستان آموزش دیده بودند، مهارت های خود را در خدمت گروه های دهشت افگن اسلامی در سراسر جهان قرار دادند. دست کم در همه جا، جا هایی که دسته های دهشت افگن بنیادگرا باور های خود را با

انفجار دادن بمب ها و کشتار مردم نشان می دهند، آنان [ دهشت افغانان آموزش یافته در افغانستان ] در این رویداد های خونین ، انبازی دارند.

نه ایالات متحده آمریکا و نه متحدانش، از آن زمره اداره ی خدمات مخفی آلمان، استخبارات بریتانیا - فرانسه و اسرائیل بر سر این سخن فشار آوردند که پاکستان اداره و بازرسی خود را بر خطرناک ترین جنگجویان خدا، از دست داده است....

همین گونه پرداخت کنندگان هزینه های مالی جنگجویان افغانستان، در این کار غفلت کردند که خارجیان - پیش از همه داوطلبان عرب را پراکنده کنند. شماری از مجاهدین فلسطینی از زمره ی آنان عبدالله عزام توانست بی هیچ مشکل به ایالات متحده سفر کند و برای "جهاد" تبلیغ بدارد. این کار به او کمک کرد که جنبش فلسطینی حماس را سازماندهی کند.

جنگجویان دیگر به کشور های : الجزیره، سودان، فلیپین و ایالات متحده ی آمریکا برگشتند. گروه های " افغانستان " آنگونه که آنان کنون این نام را بر خود گذاشته اند، جوانان را در آن مهارت های مرگ آور آموزش می دهند که خود از سی آی ای و پاکستانی ها آموخته بودند.

- در بوزنین [ هرسیگوینا ] قوای بین المللی حافظ صلح و ملل متحد تلاش دارند تا چند صد جنگجوی پیشین افغانستان را زیر اداره و بازرسی خود در آورند. افغانستانی های بوزنیایی [ بوزنیایی هایی که در دهه ی هشتاد در افغانستان جنگیدند ] آزادانه و یا همراه با ارتش اسلامی بوزنیا به جنگ می روند. با گفتن سپاس از آموزش های عالی و بی مانند خود [ در افغانستان ] آنان اکنون نیروی کوبنده ی اسلامی در جنگ بر ضد صرب ها، شمرده می شوند.

- افغانستانی های اردنی [دهشت افغانان اردنی اشتراک کننده در جنگ ها در افغانستان در دهه ی هشتاد] پس از بازگشت به وطن خود، در شهر عمان پایتخت کشور، ساختمان یک سینما را به هوا پراندند و سوء قصد را به جان ملک حسین، برنامه ریزی کردند.

- در کشمیر و بخش هندی پنجاب، بر پایه یک پژوهش و بررسی نظامیان و گروه های مدافع حقوق بشر، داوطلبان در فعالیت های دهشت افگنی خود از روش هایی کار گرفتند که در افغانستان آموخته بودند و از جنگ ابزار های آمریکایی استفاده کردند.

- در آسیای میانه، آذربایجان در جنگ بر سر ( Nagorny – Karabach ) قره باغ کوهی بر ضد ارمنستان، افغانستانی ها [اشتراک کنندگان در جنگ افغانستان در دهه ی هشتاد] را سوق داد.

- در پاکستان، رمزی احمد یوسف جنگجوی پیشین در افغانستان، به زندان افکنده شد. یک دادگاه در شهر نیویارک، وی را به این گناه مجرم دانست که برنامه ریزی کرده بود که تنها در یک روز در سال ۱۹۹۴، نه کمتر از یازده فروند هواپیمای باربری ایالات متحده را بر فراز پسیفیک [اقیانوس آرام] در هوا انفجار دهد. تیر برنامه به خطا رفت. در وجود رمزی یوسف می شود شبکه ی جهانی افغانستانی ها [ داوطلبان جنگ در افغانستان ] را بسیار به خوبی دید. در فلیپین رمزی یوسف با گروه افراطی اسلامی ابوسیاف همکاری کرد. این گروه نام خود را از نام یک رهبر افراطی اسلامی [ عبدالرسول سیاف ] افغانستان مورد پشتیبانی عربستان سعودی، گرفته است. پس از پایان جنگ افغانستان در سال ۱۹۸۹ (؟) گروه دهشت افگن، فعالیت های خود را در شرق دور تمرکز داد.

- در مصر و الجزیره جنگجویان جنگ های [دهه ی هشتاد] افغانستان، امروز رهبران جنبش های افراطی اسلامی هستند : از الجزیره گروه ارتش اسلامی GIA ، از مصر گروه اسلامی سلاحدار الجهاد " Al-Jihad " که در ماه اکتوبر ۱۹۸۱ [انور] سادات رییس جمهوری مصر را به قتل رسانید.

### پیوند های شیخ نابینا:

آوردن نمونه مصر، بسیار غم انگیز است. رییس جمهوری سادات خواست و خواهش آمریکایی ها را پذیرفت که در وطن خود مجاهدین را برای جنگیدن در افغانستان آموزش دهد و آراسته با جنگ ابزار کند. برادر یکی از قاتلان سادات به نام خالد اسلامبولی به افغانستان رفته بود تا شورشیان اسلامی را بر ضد حکومت مورد پشتیبانی روسیه در تاجیکستان، رهبری کند. در همین میدان زد و خورد پسران عمر عبدالرحمان شیخ نابینای مصری که امروز مدت حبس ابد خود را در یکی از زندان های ایالات متحده سپری می کند [عمر عبدالرحمان در آمریکا در زندان درگذشت ] اشتراک داشتند. شیخ در رویداد بمب گذاری در مرکز بازرگانی جهانی ( World Trade Center ) در فیرووری ۱۹۹۳ محکوم به زندان ابد شد. افزون بر آن، در آغاز دهه ی هشتاد، شیخ و همدستانش، در ایالات متحده آمریکا جنگجویان را به هدف جنگیدن در افغانستان با تأیید و موافقت سی آی ای، سرباز گیری کردند."

با یک نگاه به نوشته ی بالا، دیده می شود که افغانستان از سال های پایانی دهه ی هفتاد، در عمل میدان زورگویی و همچشمی های سیاسی و راهبردی ابر قدرت ها بود و در نتیجه زمینه ی آن فراهم شد که

مرکز ها و پایگاه های آموزش و پرورش نظامی و روش های آدمکشی و خرابکاری در خاک پاکستان، ایران و چین و جا های دیگر بنا نهاده شود و دهشت افکنان آماده ی سازماندهی و اجرای آن کار هایی شوند که زیر تیتر تروریسم ، فعالیت های تروریستی و تروریسم دولتی قرار می گیرند:

ترور کارمندان دولتی و شخصیت های سیاسی سرشناس، آدمکشی سیاسی در جاده ها و خیابان ها، گروگان گیری، آدم ربایی، هواپیما ربایی، بمب گذاری، انفجار، انتحار، فرش ماین ها، کشتن شهروندان ملکی، شبیخون زدن ها به روستا ها - شهرستان ها و شهر ها، حمله بر پایگاه های ارتش و نیروهای امنیتی، بریدن و بند کردن راه ها - سرک ها و بزرگراه ها، به وجود آوردن سد ها در روند فعالیت های شبکه ی ترابری، ویران کردن شبکه های مخابراتی - برق رسانی و آبرسانی و واژگون کردن پایه ها و لین های رسانیدن برق و مخابرات، پراندن بند های آبگردان و بند های برق، به آتش کشیدن آموزشگاه ها - درمانگاه ها - کلینیک ها - نهاد های خدمات همگانی... از همان سال های پایانی دهه ی هفتاد سازمان یافته آغاز شده بود که در دهه نود نیز پی گیری شد.

در اینجا چند برش بسیار مهم، با ارزش و آگاهی دهنده که مشت بر نامه های اسارت آور تروریسم دولتی جهان غرب و ارتجاع عرب را در افغانستان باز و هدف های شوم آنها را خط کشی می کند؛ از کتاب " جنگ اشباح " آورده می شود تا کشور های غارتگر و شخصیت های تأثیر گذار در این نقشه ی اهریمنی و بنیاد بر انداز، بیشتر شناسایی شوند:

" - اکثریت سلاح های خرید شده برای مجاهدین از نوع سلاح های شوروی بود. سی آی ای از افسران ناراضی پولیندی سلاح های شوروی را برای مجاهدین خریداری می کرد. چینی ها میلیون ها دالر سلاح و مهمات را به سی آی ای فروختند و بدین ترتیب در جنگ مخفی علیه شوروی با سی آی ای سهم گرفتند. دوستان دیگر امریکا نیز خواستند از فروش سلاح های اضافی خویش پول به دست بیاورند. از مصر و ترکیه می توان در این ارتباط نام برد. (ص ۶۱)

- [احمد] بدیب بعدا" به عنوان مدیر استخدام در ریاست استخبارات سعودی به وظیفه گماشته شد. پس از تهاجم شوروی بر افغانستان شهزاده ترکی الفیصل رئیس استخبارات سعودی او را با بکس های مملو از دالر به پاکستان اعزام نمود تا از طریق سی آی اس به مجاهدین داده شود. استخبارات سعودی و مؤسسات خبریه آن کشور به زودی به عنوان منبع مهم تهیه پول برای سی آی اس برای عملیات آن سازمان در افغانستان در آمد.

بدیب به ملاقات جنرال ضیاء برده شد. او به ضیاء گفت سعودی تصمیم گرفته است تا برای خرید راکت انداز ها و سلاح های دیگر برای سی آی اس پول بدهد و او اولین کمک نقدی را با خود آورده است. سعودی به عنوان تأمین کننده عمده پول برای هزینه جهاد بر آمد. (ص ۶۵)

- ترکی فکر می کرد که از نگاه جغرافیایی پاکستان را برای مقابله علیه تهاجم شوروی بر افغانستان را آماده می کند. او همچنین فکر می کرد که کمک به مجاهدین از طریق اردو و استخبارات پاکستان آن کشور را پس از جنگ تپاه کن ۱۹۷۱ با هند به شدت ضعیف شده بود، تقویت خواهد کرد.

ترکی در جولای ۱۹۸۰ موافقت کرد که کشورش معادل کمک امریکا به مجاهدین کمک نماید. سعودی هر سال پول مورد توافق را به سفارت آن کشور در واشنگتن ارسال می کرد که توسط سفیر سعودی در امریکا شهزاده بندر به حساب بانکی سی آی ای در سوئیس داخل می گردید. سی آی ای با استفاده از این شماره بانکی به خرید سلاح و مهمات می پرداخت. ترکی به خاطر علاقه بی که به کمک به مجاهدین داشت ماهانه تا پنج بار به پاکستان سفر می کرد و از داخل شدن به خاک افغانستان نیز خودداری نمی نمود. (ص ۷۳)

- ویلیام کیسی در سال ۱۹۸۴ به عنوان یکی از حامیان سرسخت جهاد در آمده بود. او در سال ۱۹۸۱ به صفت رئیس سی آی ای مقرر شد و دو سال را در بر گرفت تا خود را با جزئیات جنگ در افغانستان آشنا سازد. او با استفاده از طیاره سی-۱۴۱ ستارلفت خود به سفر های مسلسل می پرداخت تا با ترکی الفیصل و جنرال ضیاء الحق راجع به جنگ افغانستان صحبت نماید و در آخر سال ۱۹۸۴ تصمیم گرفت تا کمک به مجاهدین را دو برابر سازد. او همچنین به عملیات تحریک آمیزی به خاک شوروی اجازه داد، که تنها در حواشی قانون امریکا مجاز بود. افغان ها، که با هاوان ها، کشتی ها و نقشه های نظامی و قران های مجید با ترجمه از بیکی مجهز بودند، با گذشتن از دریای آمو به عملیات تخریبی و تبلیغی در داخل قلمرو اتحاد شوروی دست زدند. (ص ۷۹)

- کیسی به این نتیجه رسیده بود که ماموران فنی سی آی ای چندان جسورانه عمل نمی نمودند؛ اما در بخش اجرایی دولت امریکا افراد پر نفوذی از گروه محافظه کاران وجود داشتند که او را در ین راه همکاری کرده می توانستند. افرادی چون اولیور نارت و یک عده افراد ضد کمونیستی در ارگان های تحقیقاتی محافظه کار از همین گروه بودند. کیسی به کمک این افراد یک برنامه جدید را برای کمک به



مجاهدین تدوین نمود. این برنامه بنام ان اس دی دی - ۱۶۶ نامیده شد که اساس حقوقی برای کار های سی آی ای در افغانستان که از آغاز سال ۱۹۸۵ به بعد بسیار وسیع شده بود، فراهم می نمود. این برنامه منطق افزایش بی سابقه کمک های امریکا به مجاهدین در اواخر سال ۱۹۸۴ را توجیه می نمود. برنامه دادن سلاح های پیشرفته امریکایی به مجاهدین، آموزش مجاهدین در تخنیک های عملیاتی و آماده کردن آنها به حملات مستقیم علیه افسران شوروی را توصیه می کرد. هدف حملات مستقیم بر افسران را شکستاندن روحیه قوماندانی عالی نیروی شوروی تشکیل می داد، این برنامه سی آی ای علاوه بر پیامد های دیگر، مجاهدین و استخبارات پاکستان را به ساحه جنجال برانگیز تروریزم و قتل های سیاسی نزدیک می کرد. (ص ۱۱۹)

- سی آی ای به مجاهدین به طور فزاینده تعلیم می داد که چگونه بم ها را در موتر ها جا سازی نماید و در شهر ها منفجر کنند. هدف آن بود تا نیرو های و افسران بیشتر شوروی کشته شوند. کیسی هرگز حمله بر اهداف خاص غیر نظامی را تأیید نمی کرد؛ اما او از طرفداران عملیات جسورانه علیه دشمن بود که افغانستان را محل خوبی برای حمله بر متجاوزین شوروی تشخیص داده بود. (ص ۱۲۳)

- اکل و پلزیبری [طراحان اصلی برنامه ان اس دی دی - ۱۶۶ بودند] روز ۳۰ اپریل ۱۹۸۵ به اسلام آباد آمدند تا آنها قانوناً حق نداشتند محتویات فرمان ان اس دی دی - ۱۶۶ رئیس جمهور ریگن را افشاء کنند؛ اما جنرال اختر را در جریان اهداف توسعه طلبانه آن گذاشتند آنها طی دو ساعت گفتگو توانستند محتویات حکم رئیس جمهور امریکا را به جنرال اختر برسانند. در فهرست درخواست های بعدی که از مرکز سی آی ای اسلام آباد مخابره شد، راکت های ضد هواپیما، تفنگ های دور زن دوربین دار، دوربین های شب، تایم پنسل و وسایل کشف مخابره شامل بود. (ص ۱۲۳)

- سی آی ای در سال ۱۹۸۳ یک بم را در یک بکس دستی جا سازی کرد و به مجاهدین داد. بمب در دانشگاه کابل منفجر شد نه شوروی به شمول یک استاد زن در انفجار کشته شدند. به نظر یوسف دانشگاه کابل هدف مناسب برای این عملیات بود؛ زیرا در آن جوانان افغان [افغانستان] با اندیشه های کمونیستی آشنا می شدند. رئیس دانشگاه (پل تخنیک) در آن سال به قتل رسید، کماندو های مجاهدین در یک سال ۹ افسر شوروی را به قتل رسانیدند. تلاش برای کشتن نجیب رئیس وقت خاد صورت گرفت؛ اما ناکام شد. (ص ۱۲۶)

- اما با ارسال راکت های چینی و مصری به مجاهدین، آن ها این راکت ها را از راه دور و بدون هدف گیری دقیق به شهر انداخت می نمودند و باعث مرگ بسیاری از افغان ها [افغانستان] می شدند. افراد سی آی ای به یوسف هدایت داده بودند که از استعمال کلماتی چون قتل سیاسی و تخریب کاری در صحبت هایش با اعضای کانگروه خودداری کند. (ص ۱۲۷)

- با آن هم سی آی ای چندین تن مواد انفجاری نوع (سی-۴) را به پاکستان ارسال کرد. ام آی - ۶ انگلیسی نیز بمب های مخصوص مقناطیسی را برای تخریب پل حیرتان، که بر سر رود آمو قرار دارد، فرستاد. بعد از سال ۱۹۸۵ سی آی ای بمب هایی را در اختیار مجاهدین قرار داد که از راه دور منفجر می شد و یا در آن سوچی قرار داده می شد که پس از یک مدت آن را منفجر می کرد. این سوچ تایم پنسل خوانده می شد. (ص ۱۲۹)

(جنگ اشباح: تاریخچه مداخلات "سی. آی. ای"، "ای. آی. ای"، "ک. جی. بی" و استخبارات سعودی در افغانستان - نویسنده: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، ناشر: بنگاه نشراتی میوند، سال چاپ: ۱۳۹۲ خ - ۲۰۱۳م)

از آنچه که گفته آمد و آنچه پس از این به خوانش گرفته می شود، نشان می دهد که پایه های پخته کاری شده برای دور دوم تروریزم دولتی و فعالیت های دهشت افگنی در افغانستان و گسترش آن در سراسر جهان با برنامه ریزی و سازماندهی آن در خاک افغانستان در دهه ی نود؛ در دهه ی هشاد گذاشته شده بود.

کلیه فعالیت های دهشت افگنی در دهه ی نود در زمان حکومت مجاهدین و یا در امارت اسلامی طالبان، چه در داخل و چه بیرون از مرز ها به وقوع پیوست، در اجرای آن ها دهشت افگنان آموزش دیده در پایگاه های آموزشی و پرورشی دهشت افگنی در پاکستان، افغانستان، ایران، چین... انبازی داشتند که در سراسر جهان پنهانی دست به عملیات می زدند، یک نمونه ی آن انفجار مرکز بازرگانی جهانی در شهر نیویارک است.

Tomas در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "تیر اندازان ویژه ی پیغمبر" در روزنامه Sueddeutsche Zeitung تاریخ ۳۱ / ۷ / ۱۹۹۶ نگاشته است (برگردان): Avenarius

"در دیوار مهمانخانه ی شهر ویران شده ی خوست یک تابلو [با داشتن این نوشته] آویزان است: "به خاطر جهاد در کشمیر می جنگد" در سرباز گیری برای "جنگ مقدس" در اینجا مشکلی وجود ندارد.



امکان سوق دادن به سراسر جهان وجود دارد، آنانی که در این راه شهید می شوند به بهشت می روند. از مجاهدین افغانستان، جنگجویان بی هراس از مرگ یک قوای اسلامی هجومی عملیات کننده ی جهانی به وجود آمده است. " ناوگان نیروی دریایی محمد" در چین، بوزنین، کشمیر و حتا در سینکیانگ منطقه نا آرام مسلمان نشین در چین، جنگ می کنند. همچنان سوء قصد های تروریستی اسلامی، همیشه در میان جنگجویان پیشین در افغانستان، شهروندان همه ی کشور های اسلامی، رد یابی می شود.

شیخ عمر عبدالرحمان نابینای مصری مسؤول بمب گذاری در مرکز بازرگانی جهانی در شهر نیویارک، از پیشینه کاری و پیوند های خود با افغانستان، استفاده کرد. همچنان حمله بر پایگاه نظامی ایالات متحده در عربستان سعودی از سوی جنگجویان سعودی جنگ افغانستان برنامه ریزی شده بود. اینکه هدف چه است، اسامه بن لادن شهروند سعودی آشکارا گفت: " یک جنگ مسلمانان بر ضد ایالات متحده آمریکا ". گفته ی او می تواند کلیه جهان غرب را در بر گیرد.

ماموریت قاتلان مذهبی به اجرای وظیفه ی مرگ آور، پیامد فعالیت های ایالات متحده آمریکا در افغانستان است. در آنجا مجاهدین اگر شهروند افغانستان بودند و یا شهروند کشور های اسلامی، شیوه ی استفاده از جنگ ابزار و ساختن بمب را آموختند.

ایالات متحده ی آمریکا در سال ۱۹۷۹ تصمیم گرفت که شوروی را در افغانستان با شکست روبه رو کند. به کمک پاکستان، واشنگتن جنگجویان راه خدا را با جنگ ابزار آراسته کرد تا در آغاز با تفنگ های جنگ جهانی دوم بر قشون سرخ شلیک کنند. کلاشینکف ها و توپ های جنگی به اندازه کافی موجود بود و آموزش و پرورش نظامی به آن افزود شد. از جنگ های تن به تن گرفته تا چگونگی کاربرد موشک های پدافند هوایی استینگر آموزش داده می شد. بر شمار مجاهدین داخلی [افغانستانی] " بریگارد های اسلامی " نیز پیوستند: سعودی ها، ایرانی ها، مصری ها، الجزایری ها و دیگران، آنانی که آماده بودند که به خاطر " جنگ مقدس " بر ضد شوروی بجنگند. هفده سال پس از آن فرهنگ کلاشینکف شاخص ویژه ی افغانستان شمرده می شود و ۵۰۰۰۰ تن بریگارد های پیشین، جهان را نا امن کرده اند. در هر جایی که اسلامیست ها با برداشت غلط از اسلام پیوسته دست به جنگ ابزار می برند، تیر اندازان ویژه ی پیغمبر [عرب های با تجربه با مهارت های جنگی آموزش دیده در افغانستان] آماده ی اجرای وظیفه می شوند.

برای ایالات متحده ی آمریکا این کار سودآور نبود که با بیرون شدن شوروی در سال ۱۹۸۹ هر گونه علاقمندی واقعی را به افغانستان از دست داد. آمریکا نه تنها بر سر یک مکانیزم صلح فشار نیاورد؛ بلکه کشور را در یک جنگ داخلی غرق کرد. در واشنگتن مردم این را هم دانستند که سعودی ها در گذشته در جنگ بر ضد ارتش سرخ از گروه های مجاهدین مورد پسند خود پشتیبانی می کردند و بدین گونه تلاش کردند تا رهبری خویش را بر جهان اسلام پایبندانی و محکم بندی کنند. عمل مشابه را پاکستانی ها و ایرانی ها نیز انجام دادند. بدین ترتیب ائتلاف ها پس از بیرون رفتن شوروی ها با پیدایی جنگ های داخلی، تشکیل شد و جنگ شهروندان افغانستان علیه یکدیگر به جنگ برآورده کردن علاقمندی ها و سود جویی دیگران مبدل شد. همچنان مجاهدین پیشین خدمت خوبی را برای پاکستان کردند. آنان در کشمیر یکجا با کشمیری ها بر ضد ارتش هند می جنگیدند، " افغان های " سودانی بایست مسؤول سوء قصد نافرجام به جان حسنی مبارک رییس جمهوری مصر بوده باشند.

لیکن از دیر زمان " افغان ها " [عرب هایی که در رده های گروه های جهادی بودند و در دهه ی هشتاد علیه مردم و دولت افغانستان می جنگیدند، تجربه و مهارت جنگی کسب کرده بودند] به سر فرمانروای خود دست بلند کرده اند. آنان با انفجار دادن بمب، در شهر Dharan سعودی، گارنیزین ایالات متحده را به هوا پراندند. افزون بر آن سوء قصد انفجاری در پایگاه ایالات متحده در ریاض، کار مجاهدین پیشین بود، به همین سبب چهار تن کیفر اعدام گرفتند، هر گاه به آنان وقت و امکان یاری می کرد، در همان جا ملک فهد پادشاه " بی خدای " سعودی را از بین می بردند؛ زیرا نیرو های نظامی ایالات متحده را در شهر های مقدس مکه و مدینه جابجا کرده است؛ ولی در گذشته همین ملک فهد هزینه آموزش و پرورش این عرب ها را پرداخته بود، کنون آنان قصد کشتن وی را دارند.

راه حل " مشکل افغان ها = عرب ها " که در همایش ضد دهشت افگنی در پاریس نیز در جست و جوی آن شدند، چیست؟ این راه حل وجود ندارد؛ زیرا از چندی بدین سو، هزار ها تن اسلام گرا از سوی این " افغان ها = عرب ها " آموزش نظامی دیده اند. تا زمانی که دهشت افگنی اسلامی وجود داشته باشد و پیوسته مفهوم موجود بودن مناسبت های اجتماعی غیر عادلانه را در دنیای اسلام ارائه کند، " افغان ها = عرب ها " همیشه در درون آن حضور می داشته باشند.

پیش از این که گفتار پیرامون فعالیت های دهشت افگنی هراس افگنان داخلی و خارجی ( عربی و جمعی) آموزش دیده در پایگاه های آموزشی در افغانستان و پاکستان که در گذشته در دهه ی شصت

خورشیدی (دهه ی هشتاد عیسایی) در جنگ ها در افغانستان، نیز انبازیده بودند، پیگیری شود؛ نیاز است تا درباره ی مشکل به وجود آمدن بی ثباتی و بی امنیتی در کشور های همسایه شمالی برخاسته از قلمرو افغانستان و مداخله ی آشکار و پنهان حکومت آخوندی ایران، از زمره کمک های نظامی به شورشیان، پرداخته شود.

در رسانه های همگانی در جهان از فعالیت های دهشت افکنانه ی گروه های اسلامی علیه نظام سیاسی در تاجیکستان و دیگر جمهوری های آسیای میانه اتحاد شوروی، سخنان زیادی بازتاب یافته، که نقش دولت اسلامی افغانستان در دهه ی نود در آن برجسته نشان داده شده است. از آن جمله انبازی اجیران جنگی دهشت افکن در جنگ، به طرفداری حکومت آذربایجان علیه ارمنستان، مایه نگرانی مقام های رسمی ارمنی را فراهم آورد تا اینکه برهان الدین ربانی رییس دولت اسلامی افغانستان (حکومت جهادی ها) در یک نامه رسمی به Ter Petrosjan رییس جمهوری آن وقت ارمنستان، اطمینان داد که جلو رخنه کردن دهشت افکنان را در این جنگ، خواهد گرفت. (خبر روز ۲۰ / ۵ / ۱۹۹۴ صدای آلمان بر پایه خبر تاریخ ۱۶ / ۵ / ۱۹۹۴ رادیو افغانستان).

در هنگامی که وضعیت سیاسی در تاجیکستان دشوار شده می رفت و نا آرامی ها به اوج خود رسیده بود، ده ها هزار آواره ی تاجیکستانی به افغانستان پناه آوردند و در استان کندز جابجا شدند. در میان این آواره ها شمار زیادی از مخالفان دولت تاجیکستان با گرایش به بنیادگرایی اسلامی وجود داشت که از سوی حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، حزب اتحاد اسلامی به رهبری عبدالرب سیاف و نیرو های حکومت برهان الدین ربانی - آموزش نظامی می دیدند و به هدف خرابکاری و دهشت افکنی به تاجیکستان گسیل می شدند. ولی فرمانروایی جنرال عبدالرشید دوستم در شمال افغانستان، سد محکمی فرا راه گروه های جهادی بود که بتوانند بنیادگرایی و انقلاب اسلامی را با کاربرد زور، به جمهوری های آسیای میانه شوروی، ببرند.

در برگ (۱۹۸) کتاب "افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" تألیف پروفیسور محمود قاریف رییس اکادمی علوم فدراسیون روسیه، ترجمه ی عزیز آریانفر، آمده است:

"ژنرال عبدالرشید دوستم هنگام بازدید از ترکمنستان اعتراف کرد که در افغانستان نیرو های اندک می خواهند به هر بهایی که شده تاجیکستان را شامل افغانستان سازند. این نیرو ها مرگ و ویرانی را نه تنها به تاجیکستان همسایه به "ارمغان" می آورند، بلکه تمامیت ارضی دولت افغانستان را نیز تهدید می نمایند.

نیرو های به قدرت رسیده در افغانستان و دسته های مسلح آنها آغاز به رخنه کردن فعالانه در تاجیکستان و دیگر جمهوری های آسیای میانه می نمایند و اهداف خود را در زمینه راهیابی به این جمهوری ها پنهان نمی نمایند و بدین ترتیب تهدید جدی را در جنوب برای همه کشور های "اتحاد کشور های مستقل" ایجاد می نمایند. در نتیجه در مرز های جنوبی با خطر به بار ها بزرگتری نسبت به (۱۵) سال پیش که برای جلوگیری از آن سپاهیان شوروی را به افغانستان فرستادند روبرو گردیدیم. تصادفی نیست که جنگ افغانستان را بیشتر از گذشته به نام "جنگ پایان ناپذیر" یاد می کنند." (چاپ: بزرگترین مرکز پخش کتاب، سال: ۱۹۹۸).

ولی بار دیگر باید پیرامون خطر جدی وحشت و دهشت که از قلمرو پاکستان و تا اندازه ای از ایران بر می خاست و پیوسته افغانستان را تهدید می کرد و در دهه ی نود برخی کشور های آسیای میانه، بویژه تاجیکستان را بی ثبات کرد، پیچید و سخن گفت تا زیان هایی را که مدرسه های دینی پاکستانی و درسرخانه های آخوندی ایرانی به زندگی مردم رسانیدند، بر شمرده شود.

پس از مرگ ژنرال ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان در واژگون شدن هواپیما، دیوار های محکم پیوند میان بنیادگرایی اسلامی و فعالیت های دهشت افکنی، از هم فرو نپاشیدند؛ بلکه در زمان حکومت های ملکی (نواز شریف و بانو بی نظیر بوتو) که به سختی زیر تأثیر سیاست های ژنرالان ارتش و دستگاه استخبارات نظامی (آی اس آی) بودند، نیز تحکیم بیشتر یافتند و درد سر بزرگی را به مردم افغانستان و در منطقه و جهان فراهم آوردند.

در مدرسه های دینی در پاکستان، بیشتر کاربرد جنگ ابزار، درس بمب گذاری - فرش ماین ها - انفجار دادن پل ها و پلچک ها و ساختمان های دولتی و نهاد های خدمات همگانی و واژگون کردن پایه های شبکه های برق رسانی... آموزش داده می شد.

لشکر اجیر عربی و عجمی آموزش دیده در "مکتب خدمات مجاهدین" عبدالله عزام و دیگر مدرسه های دینی و پایگاه های آموزشی که بر آنان نام "عرب های افغانستان" را گذاشتند، یکجا با گروه های جنگی افغانستان به کشتار، خونریزی و ویرانگری دست زدند، همه در پاکستان باقی ماندند. هر چند نصیر الله بابر وزیر داخله پاکستان در مصاحبه با نشریه شرق الاوسط (۸ / ۲ / ۱۹۹۶) چاپ لندن، از بیرون راندن آن شمار از عرب ها که به گونه غیر قانونی در پاکستان زندگی داشتند، سخن گفت؛ لیکن دو دهشت

افگن عربی ( شهروندان سودان) با انفجار دادن سفارت مصر در پاکستان با حمله ی انتحاری با موتر بمب، از بودن خود در صحنه خط و نشان کشیدند.

در روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۲۱ تاریخ ۲۵ / ۱ / ۱۹۹۷ در یک نوشته زیر تیتر " افغان ها - انبار تروریستان آتش افروز" به قلم Hannes Barth، درباره ی عرب های دهشت افگن آمده است:

" از مدتی بدین سو در [ کارزار] تروریزم بین المللی از انگیزه های اندیشه ای گرفته تا خرسندی های مذهبی تغییری دیده می شود. در این باره، حلقه ای از افراد [ دارای آگاهی] در مورد قوه ی انفجاری [ موضوع بسیار با اهمیت در لحظه ی کنونی] به دفتر های امنیتی هشدار دادند: " افغان ها؛" زیرا در این میان از سوی آنان تهدید های تروریستی در سراسر جهان پدید می آید.

زیر نام " افغان ها" آن شمار از جنگجویان، شهروندان کشور های عربی قلمداد می شود که در دهه ی هشتاد در " جنگ مقدس" در افغانستان چریک های مسلمان را بر ضد ارتش سرخ اتحاد شوروی پشتیبانی کردند. بسیاری از این بنیادگرایان داوطلب از الجزایر آمده بودند. ولی افزون بر آن مصری ها، لبنانی ها، تونسلی ها، سودانی ها، کویتی ها، عربستانی ها، یمنی ها، عراقی ها، شهروندان سوریه، فلسطینی ها در این " جنگ بر ضد کفار" انبازیدند. از رویداد بیرون شدن مهاجمان شوروی از افغانستان بنیادگرایان سلاحدار به عنوان " با ارزش ترین پیروزی اسلام بر منحرفان " برگزاری کردند. جنگجویان خدا خویشان را در رسیدن به خواسته ی خود بسیار نیرومند یافتند تا " جنگ مقدس " را به سراسر جهان بکشانند.

پس از [پایان] جنگ شوروی در افغانستان، دست کم ۶۰۰۰ تن عرب " افغان ها" به وطن اصلی خود برگشتند. آنان در کشور های خود مواد انفجاری خطرناکی را به وجود آوردند؛ زیرا شماری از این جنگجویان خواهان آنند که آنچه را در افغانستان آموخته و اندوخته اند در " جنگ چریکی" برای تحقق یافتن انقلاب اسلامی در میهن خود، به کار گیرند. پشاور پاکستان محل رسانیدن و تحویل دهی کمک های لورستیکی و شهر جبهه ای گوریلا های افغانستان آشکارا به تخته ی خیز برای عرب های " افغانی" به سوی الجزیره و قاهره مبدل شده است.

کنون رد پای این داوطلبان افغانستان در الجزایر و مصر آشکارا دیده می شود. شماری از فعالان الجزایری " گروه اسلامی سلاحدار" و یا " جماعه اسلامی" مصر در یک پایگاه در نزدیکی های شهر پشاور برنامه ی آموزش چریکی را به پایان رسانیدند. [اداره ی] خدمات مخفی شرق نزدیک فعالیت های تروریستی این " افغان ها" را، بویژه در لبنان، اردن، لیبیا، تونس و ترکیه شناسایی کرده است. بنابر آگاهی ها، این افراد در رویداد سوء قصد به جان رییس جمهوری مصر [حسنی] مبارک در ادیسه بابا دست داشتند [در ۲۶ جون ۱۹۹۵ دو عضو جماعت اسلامی مصر با گذرنامه های سودانی].

نزدیک به ۲۶۰۰ تن داوطلب عربی در افغانستان و پشاور باقی مانده اند؛ زیرا آنان خواهان آن اند که در تشکیل دولت خدا در اینجا ها تأثیر گذار باشند و یا این داوطلبان در کشور های خود رد داشتن شهروندی شده اند. برخی از این بی وطنان عربی در زیر چتر پشتیبانی حکمتیار رهبر بنیادگرایان افراطی افغانستان پناهگاه پیدا کردند. بنابر آگاهی [اداره ی] اطلاعات مخفی مصر، این جنگجویان باید در همکاری نزدیک با شیخ عمر عبدالرحمان نابینای مصری بوده باشند که در رویداد بمب گذاری در سال ۱۹۹۳ در مرکز تجارت جهانی در شهر نیویارک در آمریکا در زندان به سر می برد. رمزی احمد یویف شخص متهم به [سازماندهی] انفجار در نیویارک نیز بیشتر مدت را با این " افغان ها" در شهر پشاور یکجا زندگی کرده است.

در این شبکه ی بین المللی استفاده از تروریزم، رژیم انقلابی ایران نیز مداخله می کند. این سخن را یک کارشناس تروریزم در شرق نزدیک به Rheinpfalz آگاهی داد. یک نمونه ی آن: یک نماینده ی مرد ثروتمند سعودی اسامه بن لادن در جون سال گذشته در یک نشست در ایران به شماری از فرماندهان افراطی از پشتیبانی رهبر خود اطمینان داد.

اسامه بن لادن دشمن خاندان سلطنتی سعودی در توافق با رهبری ایران در ساختن یک پایگاه آزمایشی و آموزشی تروریستی در اطراف شهر جلال آباد در استان ننگرهار افغانستان، کمک مالی می کند. در رویداد انفجار بمب در قرارگاه های نظامی آمریکا در Dahrhan سعودی [به تاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۹۵ موتر حامل ۲۵۰ کیلوگرام مواد انفجاری در پیش روی دفتر گارد ملی عربستان در ریاض منفجر شد، که پنج آمریکایی کشته و ۳۵ تن دیگر زخمی شدند]، اعضای گروه تروریستی عرب های " افغانی" انبازیده بودند. در زیر رهبری ایران جنگجویان " افغانی" برای پهن کردن باور های انقلاب اسلامی در جنگ های بوزنیا و چین به خاطر فرا گیری آموزش تروریستی به افغانستان بازگشتند و در آنجا انتظار دریافت هدایت به انجام عملیات تروریستی جدید را می کشند.

دفتر های مصری تا چه اندازه [پیدایی] خطر از سوی جنگجویان مسلمان از افغانستان را سنجش کرده می توانند. این گفته با این رویداد آشکار می شود:  
هر بازگشت کننده ی مصری "افغان" در هنگام آمدن [به کشور] خود به همین اتهام دستگیر می شود و در نخستین دقیقه ها به عنوان یک چشمه ی تروریستی به شمار می آید."  
(برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول)

### گسترش دهشت افگنی در خونای طالبان:

همان گونه که نام طالبان با تعصب قومی، بنیادگرایی اسلامی، تاریک اندیشی، فرقه گرایی مذهبی، وحشیگری... پیوند ناگسستنی دارد، به همان شکل زمینه سازی برای گسترش دهشت افگنی و بالا گرفتن فعالیت های هراس افکنانه، نیز با نام این گروه وحشی گره خورده است.

این گروه واپس گرا با همین شاخص های شناختی نفرت انگیز، از سال ۹۴ - ۱۹۹۵ مورد پشتیبانی آمریکا، با پا در میانی دوستان دیرین ایالات متحده (پاکستان و عربستان سعودی) قرار گرفت و از سال ۱۹۹۷-۱۹۹۵ برنامه ریزی پروژه لوله کشی نفت و گاز ترکمنستان از سوی شرکت یونیکال به اندازه ی حمایت و تأیید آمریکا از طالبان، افزود.

در نخستین ماه های حاکمیت طالبان بر کندهار در سال ۱۹۹۴، دیپلمات های آمریکایی به دیدار رهبران این گروه به آنجا رفتند. سرکرده های طالبان به مهمانان آمریکایی خود وعده دادند که به زودی دهشت افگنان عربی را از افغانستان به بیرون می اندازند؛ لیکن سیاستمداران آمریکایی نمی دانستند و یا نمی خواستند به یاد آورند، که از پایگاه های آموزش بنیادگرایی در افغانستان و پاکستان، ساخته شده در دهه ی هشتاد سده ی پیشین، دهشت افگنی سر بیرون آورد و در دهه ی نود گسترش پیدا کرد. پایگاه های آموزش و پرورش آدمکشان در داخل افغانستان و پناهگاه های امن برای دهشت افگنان عربی و عجمی که در دهه ی هشتاد به کمک آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، عربستان سعودی، پاکستان و شیخ های عرب و دیگر کشور ها ساخته شده بود؛ در گذشته در اختیار حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار قرار داشتند. با افتتاح اداره ی استان های شرقی و جنوبی افغانستان به دست طالبان، آنان بر این پایگاه ها و پناهگاه ها نیز دست پیدا کردند. پسان ها که حاکمیت طالبان تحکیم بیشتر یافت، سپاه صحابه وابسته به جماعت العمای اسلام در آنجا ها جابجا شد و کمپ بدر در نزدیکی های شهر خوست، در سال ۱۹۹۶ به گروه حرکت الانصار به رهبری فضل رحمان خلیل سپرده شد ("عرب های افغانی" به تشویق طالبان و اسامه بن لادن، به رده های گروه حرکت انصار پیوستند تا در کشمیر به طرفداری پاکستان بر ضد هندی ها بجنگند. اداره ی بیل کلنتن در سال ۱۹۹۶ این سازمان را یک نهاد دهشت افگن خواند، پس از آن ناگزیر شد که به گروه حرکت مجاهدین تغییر نام دهد).

پیش از آمدن طالبان در میدان درگیری ها، شهر خرطوم پایتخت سودان، پناهگاه افراطی های اسلامی و هراس افگنان بین المللی بود که اسامه بن لادن نیز در آنجا فعالیت داشت. در آن وقت در سودان، جبهه ی ملی اسلامی به رهبری حسن ترابی در قدرت بود.

با پایان جنگ سرد و بیرون شدن سربازان شوروی از افغانستان، اسامه بن لادن افغانستان را ترک گفت و به میهن خود عربستان سعودی بازگشت و علیه خاندان شاهی به تبلیغ پرداخت تا اینکه حوصله ی دستگاه سلطنتی به سر رسید و در سال ۱۹۹۱ از آنجا رانده شد و حسن ترابی او را به آغوش کشید و در سودان پناه داد. اسامه در جلالی وطن، با گروه دفاع از حقوق قانونی یک سازمان ضد خانواده سلطنتی عربستان در لندن، همدست شد و به سخن سنجی کول (جنگ اشباح، ص ۲۵۹) سازمانی را زیر نام کمیته مشورتی و اصلاح تأسیس کرد و برگه های تبلیغاتی را بر ضد خاندان سعود به چاپ رسانید و پخش کرد. اسامه بن لادن شماری از دهشت افگنان عربی را از پاکستان به هزینه ی شخصی به سودان برد و در شمال سودان سه پایگاه آموزشی بنا نهاد که در آنها هراس افگنان مصری، الجزایری، تونسی، فلسطینی پرورش می یافتند.

در آن هنگام که طالبان دو استان تاریخی افغانستان (کندهار و هرات) را به اشغال خود در آورده بودند، در شبکه ی جهانی دهشت افگنی، نسل جدیدی از دهشت افگنان جا افتیده بود که رمزی یوسف آغاز گر فعالیت های دهشت افگنی در این شبکه ی جهانی شمرده می شد. این تبهکار نامی در پایگاه های آموزشی جهادی ها در افغانستان، در دهه ی هشتاد، آموزش و پرورش نظامی یافته بود و در فعالیت های دهشت افگنی خود در سال های پسین، از کمک های اسامه بن لادن و دو بنیاد کمکی عربستان به نام های: نهاد خیریه بین المللی و سازمان رابطه ی عالم اسلامی سعودی، برخوردار بود، که حمله بر مرکز بازارگانی جهانی، برنامه ی ربودن هواپیما های غیر نظامی از مانیلا و حمله بر جان حسنی مبارک رییس جمهوری مصر، نمونه های روشن فعالیت این شبکه ی جهانی است. رمزی یوسف در سال ۱۹۹۵ به چنگ پولیس افتید و در بازجویی از وی پیرنگ برنامه ی انفجار دادن هواپیما های نظامی آمریکایی بر فراز اقیانوس

آرام افشا شد [ کاکای رمزی یوسف صاحب یک اپارتمان در مانیلا بود، که در آن عبدالحکیم مراد یک تروریست زندگی می کرد. این اپارتمان در آتش سوخت ] و کارمندان سی آی ای و اف بی آی در پی بازداشت خالد شیخ محمد که در قطر زندگی می کرد، بر آمدند. ولی پیش از این که وعده دادن طالبان به دیپلمات های آمریکایی، در عمل پیاده شده باشد، به عوض بیرون راندن " عرب های افغانی"، برای آنان پایگاه دهشت افگنی " آزادی" را بنا نهادند.

در مجله ی هفتگی اشپیگل آلمان ( ۲۸ / ۱۰ / ۱۹۹۶ ) در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " پایگاه ها در افغانستان " آمده است ( برگردان):

" نظامی گران افراطی اسلامی طالبان، آنانی که میهن خود را " گنجینه ی دفاع از دین الله " نام گذاشته اند، در یک دره ی کوهی در نزدیکی های شهر هرات مرکز بازرگانی در غرب افغانستان، یک پایگاه پرورش نظامی را برای عرب ها که در کنار آنان شانه به شانه می جنگند، بنا کرده اند. بیشترین این سپاهیان داوطلبان جبهه ی جنگ دنیای اسلام بر ضد نیرو های شوروی هستند. دیپلمات های غربی گزارش دادند که بالاتر از ۲۰۰ تن " عرب های افغانستان " به پایگاه " آزادی " برده شدند تا از سوی افسران طالبان برای انجام خرابکاری های دهشت افگانه در کشور های خود شان، آموزش داده شوند. رو آوردن و [ثبت نام کردن] به این پایگاه زمانی افزایش یافت، که پولیس پاکستان آغاز به بیرون راندن و تسلیم دهی این اسلام گرایان دهشت افگن به عربستان سعودی و الجزایر، نهاده بود. به باور کارشناسان روسی این پایگاه آموزشی را اسامه بن لادن که شهروندی سعودی خود را از دست داده است، رهبری و تامین مالی می کند. بن لادن بنا بر آگاهی های تازه ی اداره های خدمات مخفی، مسؤول بمب گذاری در پایگاه نظامی آمریکا در شهر های ریاض و Chnbar است."

هنوز طالبان سایه شوم خود را بر شهر کابل نیافکنده بودند، که دست به ترور هوایی زدند. در اگست ۱۹۹۵ هواپیمای باربری الوشن (IL-76) روسی را که از سوی حکومت رییس جمهوری برهان الدین ربانی، با پرداخت کرایه برای آوردن جنگ ابزار چارتر شده بود ناگزیر به نشست در فرودگاه هوایی کندهار کردند و شش تن خلبان هواپیما یک سال را در بند طالبان به سر بردند. در این مدت کوشش های مسکو و تلاش های سازمان ملل متحد برای رهایی اسیران روسی، کدام نتیجه ی مثبت نداد؛ زیرا رهبران طالبان در ازای رها کردن خلبان ها، خواستار بازگرداندن ۶۸۰۰ شهروند افغانستان بودند که در جمهوری های اتحاد شوروی زندگی می کردند.

در اگست ۱۹۹۶ یک سناتور آمریکایی به کندهار سفر کرد و این کار زمینه ساز شد که خلبان ها اجازه یابند تا به ترمیم هواپیمای خود بپردازند و به خاطر به دست آوردن اطمینان تخنیکی، یک پرواز آزمایشی را بر فراز فرودگاه انجام دهند. در زمان عملی کردن این برنامه، خلبان ها موفق شدند که طالبان محافظ را خلع سلاح کنند و هواپیما را به طرف امارت متحده عربی ( ابوظبی) ببرند. هواپیمای جت شکاری و چرخبال جنگی طالبان نتوانستند که هواپیمای روسی را ردیابی کنند. برخی ها به این باور بودند که دور از امکان نبود که خود گروه طالبان زمینه فرار خلبان ها را در نتیجه ی تماس های سیاسی فراهم آورده باشند.

ایدون باید دید که اسامه بن لادن دهشت افگن جهانی، چگونه با رهبران دهشت افگن طالب و فعالیت های دهشت افگانه ی امارت طالبان، پیوند پیدا کرد؟

از جون ۱۹۹۶، اسامه بن لادن بر بنیاد فرمان شماره ۳۹ جون ۱۹۹۵ رییس جمهوری آمریکا، از سوی دفتر مبارزه با دهشت افگنی وابسته به سی آی ای، در سودان زیر پیگرد قرار گرفت؛ از این رو امکان ادامه ی بودن در سودان برای او و همکارانش تنگ و تنگتر شده می رفت. از سوی دیگر در سال ۱۹۹۴ دولت عربستان سعودی به دلیل دشمنی و تبلیغ علیه خاندان سلطنتی، اسامه را رد داشتن حق شهروندی کرد که نمی توانست به وطن اصلی خود برگردد. همچنان ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی خواهان بیرون راندن وی از سودان بودند و بر حسن ترابی فشار می آوردند که به این خواست شان لبیک بگوید.

اسامه بن لادن بنا بر پیوند های محکم با رهبران جهادی و برخی فرماندهان پرقدرت در افغانستان، اطمینان داشت که هیچکس از پذیرش و پذیرایی از او سر باز نمی زند. از پی تماس های رو در رو با دوستان و همکاران پیشین، به هدف خود نایل آمد.

دولت سودان در می ۱۹۹۶ با چارتر کردن هواپیمای خط هوایی آریانا، کمک کرد که بن لادن - اعضای خانواده ( همسران و فرزندان )، یکجا با شماری از جنگجویان و نگهبانان، خرطوم را به قصد شهر جلال آباد افغانستان ترک گویند. او در افغانستان زیر چتر حمایتی شورای ننگرهار قرار گرفت و به قول احمد

رشید " آی اس آی اسامه بن لادن را در سال ۱۹۹۶، به طالبان معرفی نمود" و این هم زمانی بود که گروه طالبان برای اشغال کابل، با برنامه ریزی جنگ ها در جبهه های شرقی کشور آمادگی می گرفتند. نقش اسامه در بر اندازی کابل خیلی ها برجسته بود؛ زیرا کمک های چند میلیون دلاری وی به طالبان امکان آن را فراهم آورد که برخی فرماندهان شورای ننگرهار خریدار شوند و شهر جلال آباد بر افتد و پیشروی به سوی کابل آسان شود. فرماندهان تنظیم های جهادی، بویره جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار در شهرستان سروبی، با دریافت پول های هنگفت دلاری، بدون پایداری تسلیم شدند و راه را باز گذاشتند که دهشت افکنان طالب به کابل برسند.

تا سپتامبر ۱۹۹۶ که طالبان کابل را اشغال کردند، اسامه در جلال آباد باقی ماند و از دوستان و همکاران دهشت افکن دیرین خود سرپرستی کرد.

در دهه ی هشتاد در کوه های سرحدی میان افغانستان و پاکستان، بین شهر های خوست و جلال آباد، پایگاه های دهشت افگنی ساخته شده بود که در تهادب گذاری و بنای آنها اسامه بن لادن نقش سازنده داشت، در برنامه های آموزش و پرورش دهشت افگنان سرمایه گذاری کرده بود و هزینه ی آموزش جنگجویان را می پرداخت. پس از اشغال جلال آباد و خوست، این مرکز های آموزشی به دست طالبان افتید. در کمپ بدر دهشت افگنان عربی مصروف آموزش بودند، در کمپ های: امیر مواوین (Amir Muaween) و سلمان فارسی (Salmen Farsi) و ژوره در خوست، افزون بر عرب ها، پاکستانی ها و کشمیری ها آموزش می دیدند و آزمایش دهشت افگنی می کردند.

اسامه در سال ۱۹۹۷ به کندهار، مرکز طالبان رفت و در آنجا مسکن گزید؛ لیکن همیشه از پایگاه های دهشت افگنی در اطراف شهر های خوست و جلال آباد دیدن می کرد و فعالیت های جنگی و روند آموزش و پرورش دهشت افگنی را زیر نظر داشت.

به تاریخ ۷ / ۸ / ۱۹۹۸ در سفارتخانه های آمریکا در کینیا ( نایروبی) و تانزانیا ( دارالسلام) از پی بمب گذاری، انفجار رخ داد که به بهای جان ۲۲۴ تن، از جمله ۱۲ شهروند آمریکا تمام شد. حکومت آمریکا با تکیه به قانون ضد ترور که در سال ۱۹۹۶ پس از انفجار در یک ساختمان در شهر هوکولاما، به تصویب رسیده بود؛ به تاریخ ۲۰ / ۸ / ۱۹۹۸ پایگاه ها را در شهر های خوست و جلال آباد با شلیک موشک های کروز مزائل از سکوی کشتی های جنگی در دریای سرخ و دریای عرب، کوبید که با واکنش های گوناگون همراه بود.

در روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۱۸۵ تاریخ ۱۲ / ۸ / ۱۹۹۸ در یک نوشته زیر تیتر " انگیزنده ی جنگجویان متعصب و هزینه گر ترور" از قلم Hannes Barth، پیرامون کار و فعالیت و برگشت اسامه به افغانستان، نگاشته شده است ( برگردان):

" او در پول غسل می کند و هزینه فعالیت تروریست ها، یا گروه های سلاحدار اسلامی را می پردازد. نامش: اسامه بن لادن است. از زمان بمب گذاری در سفارتخانه های آمریکا در نایروبی و دارالسلام، اسامه بن لادن بار دیگر در نقطه مرکزی پژوهش ها و افوا ها جای گرفته است. در مبارزه بر ضد تروریسم او به عنوان انگیزنده ی جنگجویان متعصب ( ترور مقدس) به شمار می آید.

اسامه بن لادن ۴۱ ساله فرزند یک خانواده ی ثروتمند در سال ۱۹۹۴ از طرف اداره های عربستان سعودی رد شهروندی شده است؛ زیرا از سازمان های افراطی در مصر و الجزایر پشتیبانی می کرد. بن لادن تجارت فعالیت های مخفی را در جنگ افغانستان بر ضد اشغال گران شوروی به راه انداخته بود. پس از آن تجارب را در سودان ادامه داد، در آن جایی که بنا بر آگاهی های سازمان استخبارات آمریکا ( سی آی ای) هزینه ی ساختن پایگاه آموزش تروریستان را پرداخت کرده است، در هنگامی که ملل متحد سودان را به وضع تحریم ها تهدید می کرد، بن لادن ناگزیر شد که در سال ۱۹۹۶ خرطوم را ترک گوید؛ لیکن او در آنجا مالک یک قطعه زمین است.

این مرد صاحب دستگاه ساختمانی سرانجام برای بار دوم به افغانستان آمد. اسامه بن لادن در کندهار از پشتیبانی افراطی های اسلامی ملیشه های طالبان برخوردار شد. در جلال آباد در مرکز استان ننگرهار برای ساختن یک پایگاه آزمایش فعالیت های تروریستی پول پرداخت کرد. در شهر سرحدی پشاور پاکستان، این انگیزنده ی ترور، هوتلی دارد که رمزی یوسف انفجار دهنده ی بمب در مرکز بازرگانی بین المللی در سال ۱۹۹۳ مدت سه سال در آن زندگی کرده است. بن لادن نمی پذیرد که یوسف را می شناسد؛ لیکن ولی خان شریک جرمی رمزی را به عنوان " دوست خوب" او می خواند. ولی خان در سال ۱۹۹۵ از طرف یک دادگاه در آمریکا در پیوند به تلاش برای اجرای چندین سوء قصد بر هواپیما های آمریکایی متهم دانسته شد.



در ماه مارچ امسال کوماندو های ویژه ی سی آی ای و اف بی آی، در پاکستان کوشش نافرجامی را به راه انداختند تا اسامه بن لادن و عبدالیاسط لیبیبی را گرفتار کنند؛ زیرا بن لادن تهدید کرده بود که در سفارت آمریکا در اسلام آباد و کنسولگری های آن در پشاور، لاهور و کراچی به حمله های تروریستی دست می زند. بن لادن گفته بود که افراد ملکی می تواند از حمله ها، سوا ساخته نشوند.

بن لادن به خود حق داد تا در ماه می یک " فتوای " مذهبی صادر کند و در آن جنگ مقدس بر ضد ملحدان، یا کسانی که سرزمین مسلمان ها را در اشغال خود دارند، بگنجانند. او می گوید: مبارزه علیه آمریکایی ها، یهود ها، صلیبی ها یک وظیفه ی مذهبی است. ایالات متحده ی آمریکا می تواند در این جنگ از راهی پیروز شود، آنگونه که بر اتحاد شوروی به کمک مجاهدین در افغانستان به پیروزی رسید.

اسامه بن لادن به تاریخ ۲۸ ماه می در قرارگاه مرکزی خود در خوست در جنوب افغانستان تشکیل یک " جبهه ی جهانی جنگ مقدس بر ضد آمریکا و اسرائیل " را اعلام کرد. او به آگاهی رسانید که ایمن ظواهری " Aiman Al – Zawahiri " فرمانده سازمان

" جهاد " مصری از زمره ی بنیاد گذاران این جبهه ی بین المللی است. گروه های اسلامی از کشور های جهان، از جمله از پاکستان به این اتحاد پیوستند. در شمار پایه گذران این [ جبهه ی جهانی ] رفاهی احمد تا ها ( Rifai Ahmad Taha ) رهبر یک گروه دهشت افکن که پس از کشتن جهانگردان در شهر Luxor در نوامبر ۱۹۹۷ نام آن بر سر زبان ها افتید، نیز است.

در نظر اسامه و جنگجویان او، دنیای امروزی به سادگی جهان " غرب " پنداشته می شود، چیزی جدا از " دار اسلام " خانه ی اسلام. او گفت: در دنیای اسلام نیز باید بر شهروندان اسلامی غر بزرده و یا آن " حکومت های پرگماتیستی " دولت های اسلامی به عنوان " ستون پنجم "، " غرب " مبارزه صورت گیرد. بن لادن در شمار " حکومت های پرگماتیستی " کشور خود عربستان سعودی را هم به شمار می آورد؛ زیرا به جابجایی نیرو های ارتش آمریکا در آنجا اجازه داده شده است.

اسامه کمبود رده های دسته های تروریستی را که هزینه ی آموزش و پرورش آنان را می پردازد، با سرباز گیری از میان داوطلبان عربی جنگ افغانستان بر ضد اتحاد شوروی، پوره می کند. از بین آن شمار " عرب های افغان " نام نهاد که پس از پایان جنگ، در افغانستان باقی ماندند و بدون رهبری بودند. در سال ۱۹۹۶ زمانی که اسامه دوباره به افغانستان آمد، به کمک او مشکل مالی آنان حل شد. از میان همان " عرب های افغان " یک شمار آنان به وطن اصلی خود بازگشتند. در مصر و الجزایر این جنگجویان به خطری که بر ضد حکومت خود جنگ می کنند، افراطی ترین و خطرناک ترین دشمن شناخته می شوند. همین اکنون در افغانستان چند صد تن از این " عرب های افغان " مسکن گزیده اند ( باقی مانده اند).

در یک گزارش تحلیلی به تاریخ ۲۸ جون به نام گزارش مبارزه بر ضد تروریسم، آمده است: " آنچه را که اسامه بن لادن در ماه می آشکارا در برابر رسانه های گروهی یادآور شده بود، می رساند که او می تواند در رهبری یک شورای انقلابی قرار گیرد، شورایی که همکاری مشترک و لوژستیک سازمان های اسلامی را دوباره سازمان می دهد. " در این جا سخن از پیوستن شش گروه تروریستی از افغانستان، مصر، الجزایر، بنگلادیش، پاکستان و کشمیر در میان است.

یک کارشناس ضد ترور هالندی در این تازگی ها از خطر یک تغییر تهدید آمیز جدید هشدار داد، چیزی که همکاری نزدیک، نیرومند و دوامدار میان دفتر های امنیتی اروپایی و آمریکایی را در ناسازگاری با تروریسم، خواستار است، به این همکاری یکجایی باید شماری از حکومت ها در شرق میانه و شرق نزدیک کشانیده شوند. بنابر پیش بینی های برخی از تحلیل گران امنیتی آمیزشی از ثروت و افراطی گرایی وجود دارد و این شاخص در چهره ی اسامه بن لادن بازتاب می یابد. عرب های انبازیده در جنگ در افغانستان جایگاه ویژه در رده ی سازمان های خطرناک تروریسم بین المللی دارند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول )

پس از رویداد دهشت افکنی بمب گذاری در کینیا و تانزانیا، کارزار گسترده ی جهانی برای بازداشت اسامه و دیگر رهبران بلند پایه سازمان دهشت افکن وی و به دادگاه کشانیدن آنان، به راه انداخته شد. ایالات متحده آمریکا، انگلستان، عربستان سعودی و پاکستان ( پاکستان از سر ریا و فریبکاری و نیرنگ بازی ) بر طالبان فشار آوردند که بن لادن را به آمریکا تسلیم دهند؛ لیکن ملا عمر رفتن زیر بار پذیرش خواست واشنگتن - لندن - ریاض - اسلام آباد را لکه ی سیاه و ننگین برای افغانستان زیر رهبری خودش، دانست و آن را زمینه ساز انگیزش بنیادگرایان و افراطی های طرفدار وی خواند. از سوی دیگر رهبران طالبان از پیامد های منفی پذیرفتن این خواست به کلی آگاه بودند؛ زیرا سرمایه بن لادن در خدمت آنان قرار داشت و جنگجویان عربی در جبهه های جنگ به سود این گروه می جنگیدند و در پیروزی های پی در پی آنان نقش به سزایی داشتند.

ملا عمر در صحبت با اخبار ZRAB-E-Momen نشریه وابسته به طالبان که در کراچی به نشر می رسید گفت که اگر افغانستان چپه و نابود شود، باز هم اسامه بن لادن به آمریکا تسلیم داده نخواهد شد؛ زیرا این یک کار شرم آور است که شخص مسلمان را به نامسلمان ها تسلیم دهیم. سر باز زدن طالبان از همکاری بدون چون و چرا با ایالات متحده آمریکا، در بازداشت اسامه سبب آن شد که از طرف حکومت آن کشور بر ضد افغانستان تحریم ها وضع شود و سرمایه های این گروه در آمریکا بند شود و هم FBI (اداره ی پولیس فدرال ایالات متحده آمریکا) اسامه را درج لیست آن ده دهشت افکن کند، که زیر پیگرد جهانی قرار دارند.

در روزنامه Die Welt تاریخ ۱۵ / ۸ / ۱۹۹۸ در یک نوشته زیر عنوان ( " جنگ بدون پایه دولتی" بر ضد غرب از پیش آغاز شده است ) به قلم Uwe Siemen-Netto، تبهکاری های اسامه و طرفدارانش بسیار با باریک بینی رده بندی شده است (برگردان):

" ژنیو: خواب نوین جای همچشمی های شرق و غرب را گرفته است، خطر " جنگ بدون پایه دولتی" که شخصی اعلام شده و هزینه ی آن را می پردازد، انگیزه مذهبی دارد؛ ولی در سراسر جهان به پیش برده می شود، همچنان با [استفاده] از جنگ ابزار های تباه کن گروهی. از زمان رخ دادن انفجار در سفارتخانه های آمریکا در کینیا و تانزانیا، کارشناسان امنیتی غربی فکر می کنند که یک چنین جنگ از پیش آغاز یافته است.

" جنگ بدون پایه دولتی " عنوانی است که از سوی کلارک اشتاتن Clark Staten رییس یک انیستیتوت خدمات آگاهی رسانی به نام رسیده در شیکاگو پی ریزی شده است. این سخن بیوند می یابد به اعلام جنگ بر ضد آمریکا که آن را شهروند سعودی مالک دستگاه ساختمانی ( اسامه بن لادن ) به راه انداخته و خودش در افغانستان زندگی می کند. در صورتی که این سوء ظن که اسامه در پشت کشتار های گروهی قرار داشت، تأیید شود، در آنوقت صفحه های اخبار شهر مایلند (ایتالیا)، به نام Corriere della Sera حق دارد که هشدار بدهد: " گروه های اسلامی پیشبرد جنگ کیمیای را بر ضد غرب آمادگی می گیرند." این نشریه از چشمه های عربی آگاهی به دست آورده است که سازمان تشکیل شده از سوی بن لادن: " جبهه ی اسلامی برای پیشبرد جنگ بر ضد یهود ها و عیسوی ها" در آغاز ماه می در یوگوسلاویا سه پایه دستگاه تولید مواد جنگی کیمیای و بیالوژیکی را خریداری کرده است. افزون بر آن وی یک چنین دستگاه را در افغانستان نیز پایه گذاشته است.

جبهه ی [اسلامی بن لادن] باید بیالوژی دانان و کیمیا گران اوکراینی را به کار گماریده باشد و هفت تن شهروند سعودی و یک تن مصری را برای آموزش در رشته ی فارموکولوژی و پزشکی و میکروبیالوژی به هنگری و رومانی فرستاده است. افرادی که در گذشته در جنگ بر ضد شوروی اشتراک کرده بودند، تولید " کلتور مرگ آور بیالوژیکی" را آموخته اند.

در دفتر ملل متحد در ژنیو با نگرانی هشدار داده شد که پیدایی خطر از این ناحیه را با سنجش غلط نادیده نگیرند. از ماه ها بدین سو هشدار های کارشناسان مسلکی جهان در این باره یکی بالای دیگری انبار شده است که انجام یک انفجار تروریستی با جنگ ابزار بیالوژیکی نه تنها امکان پذیر است؛ بلکه محتمل به نظر می رسد. سکرتر جنرال ملل متحد در ژنیو Wladimir Petrowsky یادآوری کرد: " من می دانم، وسایل آگاهی رسانی جمعی غربی، در پیوند به پیدایی یک خطر بزرگ به خواب رفته اند، چیزی که بشریت پس از پایان جنگ سرد به آن رو به رو است."

در مجله ی Foreign Affarias (سیاست خارجی) Richard K. Betts پژوهشگر مسایل صلح از دانشگاه کولمبیا یک سناریم ( اصول نگاشته شده برای انجام یک نمایش در سر ستیژ) اسرار آمیز جهانی را گسترش داده است. از یک هواپیمای چارتر شده تروریست ها توسط یک آله ی خود ساخته [ Aerosal Gerät = اشپری که Kolloidale = محلول را از داروبه گاز بخش می کند ] مواد کیمیای جنگی بیالوژیکی ( مقدار دو Zenter ) را به نام ( Anthrax ) بر فراز واشنگتن و اطراف آن پراکنده کردند. نزدیک به سه میلیون تن در نتیجه ی خونریزی داخلی از بین رفتند.

کاردان های آلمانی رهبری کننده ی این بخش در وضعیت هم مانند قرار گرفتند. " ما در ساحه ی یک تهدید بیالوژیکی گسترده و باور نکردنی قرار داریم " این سخن را پروفیسور Erhard Geißler از نهاد پژوهشی Max – Delbrück برای دانش پزشکی مالیکولی نوشت. این پروفیسور در [جمهوری] دموکراتیک آلمان یک پژوهشگر شناخته شده در امور نظامی در سراسر جهان بود.

اینکه این تشویش تا چه اندازه واقعیت دارد از محتوای "فتوای" اسامه بن لادن و جبهه‌ی اسلامی آن بر ضد ایالات متحده‌ی آمریکا فهمیده می‌شود. این دیدگاه حقوقی مذهبی که برابر به یک فرمان پنداشته می‌شود از همه مسلمانان جهان چنین می‌خواهد:

"آمریکایی‌ها و متحدان آنان را به قتل برسانید - ملکی‌ها را مانند نظامی‌ها نابود کنید و پول آنان را برابید، در هر جایی که خواستار آن هستید."

بن لادن در یک گفت‌وگوی خبری با فرستنده‌ی تلویزیون آمریکایی ABC یادآور شد: "ما هیچگونه تفاوتی را میان کارمندان با یونیفورم و مردم ملکی نمی‌شناسیم. آنان همه هدف‌های حمله‌ها در این فتوا هستند." "تاریخ آمریکایی‌ها هم کدام تفاوتی را بین مردم ملکی و نظامی نمی‌شناسد، این سخن زنان و کودکان را نیز در بر می‌گیرد. بمبی که بر نگاساکی پرتاب شد فرقی را بین کودکان و نظامیان در نظر نگرفته بود؟"

بن لادن پول دارد تا هزینه‌ی جنگ را بر ضد یگانه قدرت جهانی باقیمانده بپردازد. دارایی شخصی او ۵۰۰ میلیون مارک سنج زده می‌شود و از خانواده اش چندین میلیارد را در بر می‌گیرد. او به اندازه کافی ثروتمند است. ایالات متحده‌ی آمریکا برای خریداری دوباره‌ی موشک‌های پدافند هوایی "استینگر" پول بسیار می‌پردازد، موشک‌هایی که واشنگتن به واسطه آن جنگجویان چریکی افغانستان را در مبارزه برضد اتحاد شوروی آراسته کرده بود و تا کنون شمار زیادی از این موشک‌ها در اختیار جنگجویان قرار دارد. بن لادن برای خرید یک فیر این موشک‌ها ۲۵۰۰۰۰۰ دلار پیشکش می‌کند. این گفته را شازدافیر سفارت افغانستان در پاریس، داوود میر در این تازگی‌ها به روزنامه‌ی Figaro گزارش داد. [داوود] میر، افغانستان وطن انتخابی بن لادن را که از طرف افراطی‌های اسلامی طالبان اداره می‌شود، چنین توصیف کرد: "در جایگاه یک [آزمایشگاه] که در آن جنگ ابزارهای مرگبار، دیدگاه‌ها و دوکتورین بدون مجازات آزمایش می‌شوند... انسان‌ها، آدمکش و با روحیه تفر و فئاتیزم (تعصب) پرورش می‌یابند."

رهبران دولت‌های غربی از نیرنگ بازی سردسته‌های گروه طالبان در پیوند به اسامه بن لادن و سازمان القاعده به ستوه آمده بودند؛ از این رو شورای امنیت سازمان ملل متحد به تاریخ ۱۵ / ۱۰ / ۱۹۹۹ با بیرون دادن قطعنامه‌ای به گروه طالبان یک ماه وقت داد تا اسامه را تسلیم دهند و در آن یادآوری شده بود که اجازه نیست افغانستان سال‌ها پناهگاه امنی به یک دهشت افکن و اعضای سازمان وی باشد که در سراسر جهان زیر پیگرد قرار دارد. در این قطعنامه تأکید شده بود که اگر طالبان آن را در نظر نگیرند، حساب‌های بانکی و دیگر دارایی‌های این ملیشه‌ها در خارج از کشور بسته می‌شود. چون طالبان به تصمیم شورای امنیت سازمان ملل گردن نه نهادند؛ بدین سبب تحریم‌های وضع شده به تاریخ ۱۵ / ۱۱ / ۱۹۹۹ اجرایی شد. حساب‌های بانکی این گروه در خارج منجمد شدند و پروازهای شرکت هوایی آریانا بند شد.

ملا عمر به خورد مردم و رسانه‌ها می‌داد که اسامه دهشت افکن نیست؛ بلکه یک مسلمان واقعی است. همچنان وکیل احمد متوکل وزیر خارجه حکومت طالبان می‌گفت: اسامه دهشت افکن نبوده؛ بلکه یک قهرمان جهاد مقدس است، جهان غرب نیز باید با علاقمندی این حقیقت را بپذیرد.

وضع تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد بر طالبان، به خواست حکومت عربستان سعودی برابر نبود؛ از این رو شهزاده نائف بن عبدالعزیز برادر ملک فهد، در گفت‌وگو با روزنامه‌ی کویتی، آن را مبالغه‌آمیز خواند و یادآور شد که اسامه بن لادن برای عربستان سعودی دیگر مشکل امنیت به شمار نمی‌آید. در این گفته‌ی وزیر داخله‌ی عربستان دلیل و رازی نهفته بود. در روزنامه‌ی آمریکایی USA Today بنا بر گزارش دستگاه استخبارات آمریکا نگاشته شده بود که پنج تن سرمایه‌دار سرشناس سعودی، پول‌های چند میلیون دلاری را به حساب بانکی سازمان رفاه اسلامی در بانک بزرگ عربستان، بانک نوپارک و بانک لندن ریخته‌اند که در اصل به اسامه بن لادن تعلق دارند و از این پول‌ها در پیشبرد فعالیت‌های دهشت افکنی استفاده می‌کند. (برگردان بخش‌های از یک نوشته از روزنامه‌ی Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۳ / ۱۱ / ۱۹۹۹)

وضع تحریم‌ها و یا هر گام دیگری که فعالیت دهشت افکنی را در خون‌نای طالبان سد می‌شد و دست کم آن را کند می‌کرد، در چهار چوب یک برنامه‌ی عملی و سودمند پی‌ریزی نمی‌شد تا دست اندرکاران به این مشکل که جهان را به وحشت انداخته بود، برخورد بایسته و کوبنده می‌کردند.

در روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۱۹۵ تاریخ ۲۴ / ۸ / ۱۹۹۸ در یک نوشته زیر عنوان " اسامه بن لادن اندازه و پهنای گونه ی جدید ترور را بازتاب می دهد " از قلم Hannes Barth، گام هایی که می توانند تهدید دهشت افگنی را کاهش دهند، برشمرده شده است (برگردان):

" این یک نمونه ی ویژه است که انبازیده ی عربی رویداد های افغانستان، اسامه بن لادن آنرا بازتاب می دهد. ثروت و دارایی چند ملیونی او یکجا با اندیشه های افراطی اسلامی سرایت کننده به قلمرو دیگران یک در آمیختگی انفجاری را از خود به جا می گذارد و آن، اندازه و پهنای جدید تروریزم بین المللی است. اسامه بن لادن از آن کاری بهره برداری می کند که تا کنون از برنامه های راهبردی کشور ها در مبارزه با تروریزم، کدام چیز سودمندی به دست نیامده است.

سازمان تروریستی " جبهه ی اسلامی برای پیشبرد جنگ مقدس علیه یهودیان و عیسویان " که آن را اسامه بن لادن رهبری می کند و می خواهد فعالیت این سازمان را به کمک کشور های اسلامی به پیش ببرد، بر ضد غرب، بویژه ایالات متحده آمریکا اعلام جنگ داده است. بن لادن در این راه ( در جنگ مقدس) از چشمه های اسعاری حسن بن سبها Hassan Ibn Sabbah استفاده می کند، این شخص رهبر یک فرقه مذهبی قرون وسطایی (Assasinen) است که اعضای آن شرکت کنندگان چوک اسپ دوانی هستند و شخصیت های دیگر را در خوشحالی " مذهبی " از بین بردند. حسن یادآور شد: " همه چیز اجازه است ". در همین نقطه است که دنیای کهن با دنیای نوین با هم رو به رو می شوند. یکجا شدن یک مرد از رسته ی اسامه بن لادن با یک گروه که تمرین کرده است، با رخنه کردن ایدئولوژیکی اسلامی " Indoktrination " و با جنگجویان آموزش دیده به شکل " اندرگروند. پنهانی " یک ظرفیت مرگ آور را به وجود می آورد.

سازمان اسامه بن لادن نیز از کلیه آزمایش های [ به دست آورده ی ] خویش خرسند است، که این تلاش ها با استفاده از روش های بی سر و صدای سیاسی ( روش سیکساک) و آرام و سودمند پیگیری شده است. تروریست ها گفت و گو های دراز مدت را می پسندند. شگفت آفرینی آشکارا یکی از خواست های اصلی آنان به شمار می آید؛ ولی تروریست ها نمی توانند [به تنهایی ] یک طرف بحث و گفت و گو باشند. تروریسم یک جنبش (منفی) است که تهداب آن بر بنیاد ویرانی و نابودی دانش و زندگی بنا یافته است. نقش آن در تاریخ به کلی منفی و ناخوشایند بوده است.

چه می توان انجام داد و چه چیزی الزامی در مبارزه با تروریزم اجرا شود؟ گزارش ها، در برنامه ی راهبردی آزمون شده بر ضد ترور همیشه سه شاخص را بازتاب داده است:

۱- گام های اوپراتیفی با کارایی و گسیل قوای نظامی و نیرو های امنیتی در جنگ با هدف های تروریستی در جایی که تروریست ها آمادگی برای عملیات می گیرند. این گام های عملیاتی بر آنست که تحقق پیدا کردن برنامه ی ترور را پیش از آغاز و یا در روند آزمایش ها سد شود.

۲- گام های پدافندی - هدف از این گونه اقدام ها بر بنای آن استوار است که تلاش های عملیات تروریستی را بند کند. هنگامی که پیش از پیش قوماندانده ی انجام ترور برای ضربه زدن به هدف های تعیین شده و یا اقدام به حمله در همین لحظه ها آغاز می یابد.

۳- گام های کیفری و قانونی بر ضد کمک گر، برنامه ریزی و فعالان عملیات تروریستی. این گام ها را می توان در کلیه مرحله های انجام یک عملیات تروریستی از برنامه ریزی تا به سر رسانیدن یک حمله ی تروریستی، برداشت.

بنابر خلای موجود در متن قانون، حمله ی انتقام جویانه ی آمریکا در افغانستان و سودان بر ضد تروریزم بین المللی از سوی برخی کشور ها، عمل خلاف حقوق ملت ها پنداشته شد؛ لیکن نص [قانون پیرامون ] حقوق ملت ها اجازه می دهد که از آن یک حق کمک کننده به خود ملت ها جدا شود. در گذشته، Hugo Gratius هالندی مدافع حقوق ملت ها در اثر خود " درباره حق جنگ و صلح " نشر شده در سال ۱۶۲۵، داشتن یک چنین حق را در مبارزه بر ضد دزدان دریایی ( Piraten ) تأیید کرده است.

ماده ی ۵۱ منشور سازمان ملل متحد به کشور ها حق داده است که با نیروی جنگی و [ابزار ] نظامی از خود دفاع کند. شرط به کارگیری این وسیله ی نظامی نظر به شرح منشور ملل متحد این است: کشوری که از خود دفاع می کند باید آشکار شود که با خطر حمله ی نظامی [از بیرون] رو به رو است. ولی در منشور سازمان ملل متحد پیرامون خصوصیت ها و [چهار چوب] حمله ی جوابی با یک باریک بینی رهنمود داده شده است. در حمله ی آمریکا بر پایگاه های تروریستی در افغانستان و سودان، در اعلامیه های اسامه بن لادن، آن نکته هایی گنجانیده شده که ایالات متحده انتظار حمله های تروریستی را در آینده بر ضد شهروندان خود بکشد.

هرگاه تروریست ها بیرون از مرز های یک دولت عمل کنند و دولتی که می خواهد بر آنان حمله کند؛ ولی کشوری که در خطر عمل تروریستی قرار می گیرد و توانایی رویارویی را علیه پایگاه های تروریست ها، با وسایل کلاسیک نظامی ندارد، هدف در این جا این است که کم از کم شمار حمله های

تروریستی را کاهش دهند و اندازه ی [ویرانی های] یک انفجار تروریستی را پایین نگهدارند. این روند را نظریه پردازان مبارزه با تروریسم کم کردن رسیدن خساره ی جانی می دانند.

بدون در پیش گرفتن اجراءات همگانی (Globalen Konsens) برای فروکش کردن تروریسم و مبارزه بر ضد آن ناقص باقی می ماند، کنون آمریکایی ها در این مبارزه ی (دشوار) به سان اسرائیلی ها هستند که در گذشته به [اجرای] حمله ها گام گذاشته اند. حمله بر پایگاه های آموزشی تروریست ها - در این مرکز ها [انسان های] بیطرف و غیر اشتراک کننده موجود نیست - باید پایگاه های آنان از کار باز ماند و یا ویران کرده شوند. در کل این گونه روش ها تنها زمانی می تواند موفق آمیز باشد که رهبر تروریست ها و برنامه کننده ی ترور از صحنه زدوده شوند و سازمان های تروریستی دیگر نتوانند که کشور های پشتیبان (جدید) را پیدا کنند. مبارزه علیه ترور تنها وقتی می تواند پیروزی به دست آورد که رهبر ترور اعتماد خود را از دست دهد، آمادگی تروریست های تازه کار را با دشواری ها رو به رو کند و کسانی را که با دشمن همکاری دارد، در هراس اندازد.

با قدردانی از آگاهی استخباراتی که از چشمه های مختلف پیگرد کنندگان به دست می آید، همین اکنون بسیار دقیق در پیوند به صحنه های تروریسم آگاهی حاصل می شود. بخش بیشتر آگاهی درباره ی پایگاه های آموزشی تروریستی به کمک ماهواره های جاسوسی مخابره می شود. این ماهواره ها عکس های بسیار شفاف و دقیق در مورد حرکت های انسان ها در آموزشگاه ها در اختیار می گذارند. پیشرفت تخنیکی چنان در سطح بلند است که بزرگ کردن فوتو های گرفته شده از بلندی ۲۵۰ تا ۳۰۰ کیلومتری امکان پذیر بوده و این عکس ها نشان می دهند که یک آدم [در آموزشگاه ها] ریش دارد و یا ریش خود را تراشیده است.

این چنین پیشرفت می تواند در جلوگیری از انفجار ها خدمت کند و زندگی انسان ها را از خطر نجات دهد. ولی با اطمینان، یک چیز روشن است: هر گاه عمل هم مانند از سر انتقام گیری انجام گیرد و نه به هدف اینکه از بحران آفرینی ترور جلوگیری شود، در آن صورت می تواند نتایج آن در گستره ی بین المللی مصیبت بار باشد. با آن هم آمادگی عمومی این گونه تروریسم [برای پیشبرد فعالیت های خرابکارانه] رو به افزایش است و پیش از پیش به سوی تبدیل شدن به یک بار سنگین به همگان تغییر می یابد. این وظیفه که [از پیامد های خطرناک آن پیشگیری شود] تعهد، تصمیم و واکنش را می خواهد. (برگرفته از کتاب دیجیتال: "گذر درکوچه های خون و آتش" ج اول).

تحریم های اقتصادی نمی توانست که حکومت طالبان را از پا در آورد؛ زیرا پاکستان با همه ی توانایی در زنده نگهداشتن آن می کوشید و دارایی مالی اسامه بن لادن و کمک های پولی سرمایه داران سعودی و افراتی های عربی خون تازه را در رگ های این دستگاه خون آشام و دهشت افکن، تزریق می کردو به آن نیروی تازه می داد تا به مانند گذشته به خرابکاری در افغانستان و در سرزمین های دیگران دست زند.

بر بنای یک چنین خط و نشان بود که طالبان و سازمان القاعده به کمک آی اس آی به پشتیبانی از آدمکشان چینی بر آمدند تا فدراتیف روسیه را بی ثبات کنند. طالبان در نخست به تاریخ ۱۶ / ۱ / ۲۰۰۰ آزادی چینیا را به رسمیت شناخته و به تاریخ ۲۳ / ۱ / ۲۰۰۰ سفارت آن را در کابل گشودند تا زمینه ی همکاری با اسلم مسخدوف و گسیل دهشت افکنان به آنجا، فراهم شود. در پیوند به همین برنامه بود که طالبان چهار فیر موشک زمین به هوای استینگر را (به اساس گزارش دستگاه امنیت داخلی روسیه FSB) در اختیار دهشت افکنان چینی گذاشتند تا هواپیما های روسی را سرنگون کنند. افزون بر این در انفجار های وحشتناک در ساختمان های رهائشی مردم، دهشت افکنانی اشتراک داشتند که در افغانستان از سوی طالبان آموزش دیده بودند.

از سوی دیگر، در افغانستان رویدادی رخ داد که دامنه ی آن به کشور های آسیای میانه رسید. یک فروند هواپیمای مسافربری خط هوایی "آریانا" افغانستان (بوینگ ۷۲۷) با ۱۷۰ سرنشین که در پرواز داخلی از کابل به قصد مزار شریف بود - ربوده شد. ربایندگان در آغاز هواپیما را به فرودگاه تاشکند دستور نشست دادند و پس از آن به شهر Aktjubinok قزاقستان بردند و از آنجا به مسکو و سرانجام به لندن در فرودگاه Standed فرود آمد که پولیس انگلیس بدون خونریزی به این ماجرا پایان داد، بیشتر سرنشینان و کلیه هواپیما ربایان در لندن خواستار پناهندگی سیاسی شدند. تا جایی که تحلیل ها و بررسی های سیاسی می رسانید این رویداد یک برنامه ی ساختگی و از پیش تنظیم شده و سازمان یافته بود (چند و چون این رخداد در روزنامه های: Die Tageszeitung تاریخ ۷ / ۲ / ۲۰۰۰ Süddeutsche Zeitung تاریخ ۷ / ۲ / ۲۰۰۰، Die Tageszeitung تاریخ ۱۱ / ۲ / ۲۰۰۰ به نشر رسیده است).

در آن هنگامی که دست اندازی های دهشت افکنان طالب و القاعده در قلمرو جمهوری های آسیای میانه رو به افزایش بود، Sergej Iwanow مشاور امنیت ملی رییس جمهوری روسیه، در سی و هفتمین نشست برای سیاست امنیتی در شهر مونشن آلمان به آگاهی رسانید که گروه طالبان ۳۰ پایگاه پرورش و آموزش را به دهشت افکنان جهان، از آن زمره شهروندان جمهوری های مسلمان نشین اتحاد شوروی،

بر پا کرده که در آنها، افزون بر پیشبرد برنامه های آموزشی و پرورشی، به قاچاق مواد مخدر و خرید و فروش جنگ ابزار نیز دست زده می شود.

معاون وزیر خارجه روسیه Sergej Ordschonikidse، در مسکو یادآور شد که پایگاه های آموزش دهشت افکنان بین المللی را در افغانستان می شناسند که در مناطق زیر اداره ی حکومت طالبان فعال هستند. این عملکرد حکومت گروه طالبان در ناسازگاری به تصمیم شورای امنیت ملل متحد در پیوند به بند کردن هر گونه کمک و پشتیبانی از دهشت افگنی بین المللی، قرار دارد، این آگاهی دقیق به کمیسیون تحریم های سازمان ملل سپرده خواهد شد. مسکو در گذشته نیز در صورت زیر تهدید قرار گرفتن علاقمندی های ملی روسیه و متحدانش، حمله بر پایگاه های تروریستی در افغانستان را از نگر دور نداشته است.

در سپتامبر ۲۰۰۰ غند ۵۵ سازمان القاعده در قرارگاه ارتش در ریشخور یکجا با هزاران طالب پاکستانی به کمک آی اس آی و افسران ارتش پاکستان در جنگ های تابستانی طالبان در بر اندازی شهر تالقان مرکز استان تخار، انبازی کردند. سازمان دیدبان حقوق بشر از قرارگاه ریشخور گزارشی تهیه کرد و در آن نگاشت که آموزگاران این پایگاه آموزش دهشت افگنی، افسران ارتش پاکستان هستند.

یک ماه پس از بر افتیدن شهر تالقان، به تاریخ ۱۲ / ۱۰ / ۲۰۰۰ دهشت افکنان سازمان القاعده یک کشتی مملو از مواد انفجاری را بر کشتی بزرگ جنگی یک میلیارد دلاری آمریکا به نام Cole، در آب های بندر عدن پایتخت یمن، کوبیدند که از پیامد آن ۱۷ تن جان باخته و ۳۰ تن دیگر زخمی شدند. این دهشت افکنان پیش از انجام ماموریت خود، در یک مهمانخانه در کندهار بود و باش داشتند. در کندهار با اسامه بن لادن چینی ها، الجزایری ها، مصری ها، یمنی ها، سودانی ها، بنگلادیشی ها، پاکستانی ها، فلیپینی ها، ازبیک ها، سعودی ها، مسلمان های سیاه پوست آمریکایی و غیره زندگی می کردند. پس از حمله بر کشتی جنگی Cole وزارت دفاع آمریکا چندین پایگاه آموزشی تروریستان را در نزدیکی شهر های: مزارشریف، کندز و تالقان شناسایی کرد که از سوی طالبان اداره می شدند.

ایالات متحده آمریکا با مقام های فدراتیف روسیه و حکومت های جمهوری های آسیای میانه داخل تماس شده تا حمله های هوایی یکجایی را بر پایگاه های آموزشی دهشت افکنان القاعده در افغانستان برای جبران کردن حمله بر کشتی Cole انجام دهند. ازبیکستان، قزاقستان و قرغزستان از همکاری خویش در این برنامه به آمریکایی ها اطمینان دادند؛ زیرا دهشت افکنان شهروندان این کشور ها، در افغانستان آموزش می دیدند و به خرابکاری ها در آسیای میانه دست می زدند. حکومت ازبیکستان پذیرفت که هواپیما های جنگی آمریکا از فرودگاه هوایی تاشکند استفاده کنند و یا در شهر سرحدی ترمذ به فعالیت بپردازند. ولی روسیه طالبان را تهدید کرد که در پاسخ به پرتاب نارنجک ها و موشک ها به خاک تاجیکستان، قرارگاه های آنان را با بمب افکن های TU-96 و TU-160 خواهد کوبید.

پیش از این نیز رویدادی وقوع یافته بود که مشتت گروه طالبان را باز کرد و نشان داد، که دهشت افکنان تا چه اندازه در زیر چتر کمک و پشتیبانی از همدیگر به فعالیت های خرابکارانه می پردازند. به تاریخ ۲۴ / ۱۲ / ۱۹۹۹ هواپیمای (A-300) خط هوایی هند با ۱۸۹ تن سرنشین در پرواز از کتمندو به طرف دهلی، از سوی دهشت افکنان سازمان حرکت مجاهدین یک گروه متحد طالبان، ربوده شد. در آغاز کار رباینندگان از خلبان خواستند که هواپیما در فرودگاه شهر امریتسر هند فرود آید و پس از سوخت گیری به پرواز خود به طرف امارت متحده عربی ادامه دهد. با سپری شدن ۲۴ ساعت از این رویداد، به خلبان فرمان داده شد که هواپیما به افغانستان پرواز کند و در فرودگاه کندهار، فرود آید.

پنج تن زردان هوایی کشمیری عضو گروه حرکت مجاهدین که در پایگاه های آموزش دهشت افگنی در افغانستان پرورش یافته بودند ( مرکز اصلی فعالیت این گروه در شهر راولپندی قرار دارد )، بنابر گفته ی مقام های هندی، با استفاده از هواپیمای خط هوایی پاکستان، به کتمندو پایتخت نیپال آمده؛ از این رو جسونت سنگ ( Jaswant Sing ) وزیر خارجه هند، اسلام آباد را مسؤول هواپیما ربایی دانست. هواپیما ربایان خواهان رهایی ۳۶ تن دهشت افگن، از زمره ی آنان، مولانا مسعود از هر آموزش دیده در دانشگاه Jamia Ulloom-i-Islami (جامعه علوم اسلامی) در شهرکراچی پاکستان، از زندان های هند بودند. افزون بر این، یک میلیون دالر پول نقد می خواستند.

در نشریه Westfälische Nachrichten تاریخ ۲ / ۱ / ۲۰۰۰ بر پایه خبر بنگاه خبری آلمان (dpa) آمده است ( برگردان):

" کندهار - دهلی جدید (dpa) - پس از پایان آرام [ بدون خونریزی ] هشت روز، ربوده شدن پرسش برانگیز هواپیمای خط هوایی هند، سرنشینان به گروگان گرفته شده، اتهام های سنگین را بر طالبان نهادند.



پس از رسیدن هواپیما در شهر کندهار در جنوب افغانستان، ربایندگان با جنگ ابزارها آراسته شدند. این سخن را روزنامه های هندی از قول اسیران آزاد شده گزارش دادند. در آغاز پنج تن هواپیما ربا با چاقو - تفنگچه و یک نارنجک آراسته بودند، " هنگامی که هواپیما در کندهار بر زمین نشست، ربایندگان فوری تفنگچه ها و نارنجک ها را به دست آوردند. من یک هواپیما ربا را دیدم که شماری نارنجک ها را با خود می برد." این گفته را Chandra Prakash Chabbaro هندی بر زبان راند.

ربایندگان کانگستر و سه تن زندانی مشهور، جدایی طلبان کشمیری که در نتیجه ی فشار آنها رها شدند، از افغانستان بیرون رفته اند. این خبر را آژانس خبر رسانی افغانستان (AIP) به روز شنبه گزارش داد؛ ولی در این مورد تأیید رسمی وجود ندارد. با آن هم آژانس از قول یک تن نماینده ی ملیشه های طالبان که نخواست نامش افشا شود، از شهر کندهار در جنوب افغانستان چنین گزارش می دهد: " من به کلی مطمئن هستم که ربایندگان، دیگر در افغانستان نیستند."

یک تن گروگان آزاد شده که در روزنامه های هندی از او به نام Rajiv یادآوری شده است، می گوید: همه ی ربایندگان با ملیشه های طالبان در میدان هوایی کندهار آشنایی داشتند. " آنان بدون آوردن فشار" با این ها صحبت کردند. ربایندگان هواپیما با تفنگ های آتشزا از گونه ی Typ AK - 47 و نارنجک ها آراسته شدند.

رویداد هواپیما ربایی، شب پایانی سال روان پس از هشت روز جنگ عصبی، بدون خونریزی به پایان رسید. ۱۵۵ تن گروگان در میدان هوایی کندهار در جنوب افغانستان با سه تن جدایی طلب کشمیری که در میان آنان رهبر افراطی سازمان پان اسلامی حرکت مجاهدین، مسعود ازهر نیز بود، مبادله شدند. پایان پیروزمندانه ی این رخداد، اندکی پیشتر از پایان هزاره ی سال، در سراسر جهان احساس آرامش بزرگ را به وجود آورد.

گروگانان آزاد شده، از زمره چندین تن اروپایی سوار بر دو هواپیما به سوی دهلی جدید پرواز گرفتند. از آنان در دهلی پذیرایی خوشایندی کردند. بسیاری از گروگان ها آزادانه راه بیرون شدن از هواپیما را پیمودند و از نگر جسمی در وضعیت قناعت بخش قرار داشتند. شماری از آنان زانو زدند و زمین را به نشانه ی شکران از بازیابی آزادی خود، بوسیدند. به هر یک شان یک شاخه گل هدیه داده شد. انسان های نجات یافته از وحشت مرگ، با خوشحالی بازوان اعضای خانواده خود را گرفتند و پس از آن برای انجام بازرسی های بهداشتی به بیمارستان برده شدند.

بدین گونه حکومت هند نخستین بار بود که در برابر فشار تروریستی هواپیما ربایان زانو زد. پنج تن دزد هوایی وابسته به شورشیان مسلمان کشمیری، آزادی ۳۶ تن همفکران خود را از زندان در هند و یک ملیون دالر پول نقد خواستار بودند.

پیروزی در مبادله ی اسیران [ با رهبر سازمان حرکت مجاهدین و دو تن دیگر ] در پنج روز از پی ده بار گفت و گو میان نمایندگان هند و هواپیما ربایان به میانجیگری افغانستان (طالبان) و نماینده ملل متحد، به دست آمد. هواپیمای A-300 خط هوایمی هند به تاریخ ۲۴ / ۱۲ / ۱۹۹۹ با ۱۸۹ تن سرنشین در پرواز از کتمنندو به طرف دهلی جدید رفته شد و پس از نشست در فرودگاه هوایی امریتسر و امارت متحده ی عربی، در روز دیگر در کندهار فرود آمد.

هواپیما ربایان در نخستین ساعت ها یک شهروند هندی را به ضرب کارد به قتل رسانیدند که از فرمان آن ها سرکشی کرده بود. آنان در روز نخست ۲۷ تن گروگان: زنان، کودکان و برخی بیماران دچار به بیماری شکر را رها کردند.

نخست وزیر هند اتل بهاری واجپایی در تلویزیون در برابر انتقادها از عملکرد خود دفاع کرد. نگرانی از امنیت جان گروگان ها و علاقمندی دراز مدت ملی سبب رهنمونی حکومت در گرفتن تصمیم شد. انسان می توانست خواسته های دزدان هوایی را به کلی ناچیز می پنداشت. " (برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر درکوچه های خون و آتش" ج اول).

خطر حمله های دهشت افگنی که اجرا کنندگان آن از درون ساختار شبکه ی تروریستی پر از شاخ و برگ القاعده و طالبان سر بیرون می آوردند، روز به روز افزایش می یافت. چنانچه سه تن دهشت افکن الجزایری عضو سازمان القاعده، آموزش دیده در افغانستان، قصد داشتند که با حمله های انتحاری سفارت ایالات متحده ی آمریکا را در شهر روم ایتالیا انفجار دهند. به همین سبب مقام های آمریکایی این تهدید را جدی گرفتند و برای چند روز سفارت را بستند. مقام های امنیتی ایتالیا نیز این تهدید را در حد یک خطر رده بندی کردند و در فرودگاه ها و پایگاه های نظامی آمریکا و ناتو در آن کشور، کار ساختن های امنیتی را گرفتند.

در مورد شبکه ی دهشت افکن اسلامی ( سازمان القاعده و اقمار آن ) در روزنامه ی Frankfurter Allgemeine Zeitung / ۶ / ۴ / ۲۰۰۱ در یک نوشته زیر عنوان؛  
" یک شبکه ی ترور اسلامی " از قلم Nikolas Busse آمده است ( برگردان):

" فرانکفورت - ۵ اپریل: اینکه به روز پنجشنبه در ایتالیا و آلمان همکاران اسامه بن لادن گرفتار شدند، یک اشاره ی دیگر به این سخن است که دهشت افکن اسلامی از مخفیگاه خود در افغانستان، پیروان خویش را در سراسر جهان هدایت می دهد. از گذشته ها اداره های خدمات استخباراتی غربی آگاهی دارند که گروه تروریستی بن لادن ( " پایگاه های نظامی " ) [سازمان ] القاعده در اروپا و آمریکای شمالی " شبکه های " را بر پا و در آنجا ها آموزش داده می شود، این ها سوء قصد های انفجاری را آمادگی می گیرند و یا به عنوان سازمان های پنهانی پول جمع آوری می کنند. همچنان در شرق نزدیک، در افریقا و آسیا، [سازمان ] القاعده روابط را با باند های اسلامی برقرار کرده است. در ایالات متحده ی آمریکا، جایی که همین اکنون یک فرایند دادگاهی به خاطر اجرای بمب گذاری های بن لادن در سفارتخانه های آمریکا در کینیا و تانزانیا، روان است، انسان درباره ی این. شبکه ی تروریستان بنیادگرایی جهانگیر از مدت ها بدین سوی، بسیار نگران است. رییس اداره ی سی آی ای، George Tenet در این تازگی ها حتا بن لادن را یک " تهدید تروریستی آشکار و جدی" برای ایالات متحده دانست.

جنگجویان وابسته به [اسامه بن لادن ] که در گذشته مالک دستگاه ساختمانی در عربستان سعودی بود، در عمل پیشتر ویا پسان تر، در کلیه نا آرامی ها در جهان اسلام حضور بهم می رسانند، به همین گونه باند بن لادن در این آخری ها به این کار آغاز کرده است که روابط خود را با افراطی های فلسطینی بیشتر کند. نیرو های امنیتی اسرائیلی در سال گذشته یک شبکه القاعده را در کناره های غزه [شناسایی و] نابود کردند. بنابر گفته ها، بن لادن کوشش دارد که همکاری های خود را با [سازمان ] حماس فلسطین و حزب الله لبنان افزایش دهد. هردو سازمان تروریستی که سوء قصد های انفجاری بیشماری را در شرق نزدیک انجام داده اند. از چندی بدین سو خدمات استخباراتی آمریکا به این باور است که بن لادن، از جنگجویان خدا در چین و کشمیر به گمان زیاد با پول و جنگ ابزار پشتیبانی می کند. ولی تنها این مسایل نیستند، درگیری های بزرگ که رسانه های جهانی از آنها گزارش می دهند، دیده می شود که در آنها دوستان و متحدان بن لادن برای باور های اسلامی می جنگند. جنبش اسلامی از بیکستان (IMU)، یکی از آن شمار گروه های بنیادگرا که در تاجیکستان و قرغیزستان نیز فعال است، بنابر گفته ها از سوی یکی از نزدیکان بن لادن رهبری می شود. افزون بر آن، شورشیان ایغور در ایالت سنگکیانگ چین باید بخشی از این " انترناسیونالیزم اسلامی" باشد، همان گونه که افراطی های مسلمان در [جزیره ی Molukken اندونزی و یا [مسلمانان ] جنوب فلپین ] اعضای این شبکه هستند]. هنگامی که در سال گذشته یک خانواده از شهر Göttingen آلمان از سوی یک گروه دهشت افکن در جنوب فلپین ربوده شد، یادآوری می شود که این آدم ربایان با بن لادن پیوند داشتند، به مانند او این ها نیز در افغانستان بر ضد شوروی جنگیده اند.

این که این پیوند چقدر تنگاتنگ است و چه نقشی را القاعده در آن بازی کرده، در غرب هیچکس نمی تواند آنرا به شکل درست بگوید. کارشناسان آمریکایی گمان می کنند که سخن بیشتر پیرامون یک شبکه ی پراکنده می چرخد تا به یک سازمان بین المللی مستحکم عملیات کننده. به این گونه شاخه های القاعده نیمه خود مختار هستند و بسیاری از گروه های تروریستی دوست این سازمان، زیادتیر علاقمند به مسایل خود بوده تا به انقلاب جهانی اسلامی. تنها یک چیز روشن است: تروریست ها با استفاده از اینترنت با یکدیگر خود رابطه برقرار می کنند. بسیار کم همدیگر را از پایگاه آموزشی در افغانستان، سودان و جا های دیگر می شناسند.

اسامه بن لادن با اطمینان در این همبستگی برادرانه رهبر کوچک نیست. هنگامی که او در سال های دهه ی هشتاد مسؤولیت رهبری دستگاه ساختمانی پدری را به خاطر انبازی در جهاد در افغانستان، کنار گذاشت، به دنبال مسایل بنیادگرایی رفت، البته که با جاه طلبی و تعصب گرایی به تلاش های خود ادامه داد. به او در این [فعالیت] این امکان کمک کرد که او دارایی را در اختیار داشت که هیچ یک از تروریست های دیگر صاحب آن نبودند. نه کمتر از سه صد میلیون دالر باید بن لادن حق خود را از کل سرمایه خانوادگی به دست آورده باشد، اندکی پیشتر از آن که در سال ۱۹۹۱ بنابر برخی نظریه های افراطی از وطن خود عربستان سعودی ناگزیر به فرار شود. با وجود دارایی هایش، آمریکایی ها در مرحله ی نخست او را یک " Gucci-Terroristen = تروریست خوب" ناتوان می خواندند؛ لیکن بن لادن از سرمایه خود استفاده کرد تا در آغاز از سودان و پسان تر از قلمرو افغانستان یک سلسله سوء قصد های بیرحمانه را بر ضد پایگاه ها و نهاد های آمریکایی آمادگی بگیرد و یک سازمان بسیار خوب

فعال را بنیاد نهد. هر گاه بن لادن امروز بمیرد، با وجود آن القاعده به کار های خود دوام می دهد، این نگرانی در حکومت آمریکا وجود دارد.

نسبت به دیگر حرکت های بن لادن، این سخن نگران کننده معلوم می شود که ایشان پس از سال [۱۹۹۲] پیوسته کوشش کرده که برای ساختن جنگ اتمی اجزای آنرا خریداری کند. در روسیه سعی کرد که یک سر گلوله انفجاری را، غیر قانونی به دست آورد، در یک جمهوری دیگر شوروی می خواست اورانیم غنی شده را خریداری کند. با وجود اینکه ساختن یک بمب اتمی می تواند توانایی خود بن لادن را از بین ببرد؛ لیکن هر گاه خواستار داشتن جنگ ابزار کشتار جمعی باشد، پس امکان دارد که آن چیز هایی که در ساختن جنگ ابزار های کیمیاوی و بیالوژیکی نیاز است، تهیه کند - آنها خیلی ها ارزان هستند." (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش"، ج دوم)

نمونه ی به هم پیوستگی و پیوند تنگاتنگ شبکه ی ترور اسلامی و سازمان های افراط گرای مذهبی که در سراسر جهان دست به برپایی وحشت و دهشت می زنند و انسان های بیگناه را به نام دین و مذهب از بین می برند؛ در نشست سه روزه در یادبود از یکصد و پنجاهمین سالروز بنیاد گذاری مکتب دیوبندی، در شهر پشاور پاکستان در اپریل ۲۰۰۱، به خوبی دیده شد. در این نشست پیام شادباش اسامه بن لادن به خوانش گرفته شد که در آن از انبازیده ها خواسته شده بود که به "جهاد" آمادگی بگیرند؛ زیرا سازمان ملل متحد در پشتیبانی از جهان غرب، بر ضد طالبان در افغانستان تحریم هایی را وضع کرده است و این یک توطئه ی ملحدان علیه مسلمان ها است.

شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطعنامه ی شماره ۱۲۶۷ اکتوبر ۱۹۹۹، از حکومت طالبان تقاضا کرد که اسامه بن لادن را به ایالات متحده ی آمریکا تسلیم دهد. در این نشست پیش از تصویب قطعنامه، مشکل تروریزم در کل به بررسی گرفته شد و بدون چون و چرا آنرا محکوم کرد و بر نقش رهبری کننده ی سازمان ملل در مبارزه علیه دهشت افگنی تأکید صورت گرفت. به دنبال آن شورای امنیت به تاریخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۰، در قطعنامه ی شماره ۱۳۳۳ درباره ی این مشکل جهانی بسیار آشکار و با بررسی گسترده موضع گیری کرد و طالبان را متهم دانست که در پیش چشمان شان در افغانستان، دهشت افگنان آموزش می بینند و پناهگاه امن یافته اند و برنامه های دهشت افگنی را برنامه ریزی می کنند. در قطعنامه از اسامه بن لادن، به شکل ویژه یادآوری شده بود که یک شبکه ی از فرارگاه های پرورش نظامی را بنا کرده و از افغانستان به عنوان پایگاه دهشت افگنی جهانی استفاده می کند.

به تاریخ ۹ / ۹ / ۲۰۰۱ (۱۸ شهریور / سنبله ۱۳۸۰) فرمانده احمد شاه مسعود از پیامد یک توطئه ی یکجایی پاکستان و عربستان سعودی، به دست دو عرب در یک رویداد دهشت افگانه، در شهرستان خواجه بهاوالدین، ترور شد.

دهشت افگنان عربی به نام های کاسم باکلی و کریم توزانی با گذرنامه های بلژیکی، دارای ویزه دخولی پاکستان (در لندن داده شده بود) و ویزه امارت اسلامی طالبان (در اسلام آباد داده شده بود) به نام خیرنگار به افغانستان آمده بودند و از طرف عبدالرسول سیاف به هدف انجام مصاحبه با احمد شاه مسعود، به کارمندان جبهه ی پایداری ضد طالبان معرفی شده بودند. در اصل از بین بردن فرمانده مسعود، افزون بر نقش محوری پاکستان و عربستان سعودی، از سوی اسامه بن لادن در کابل، سازماندهی شده بود (در پیوند به رویداد ترور احمد شاه مسعود، در فصل "فاجعه انسانی" بیشتر نگاشته شده است).

هنوز سخن ترور فرمانده مسعود بر سر زبان ها بود که در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ مرگبار ترین حمله های تروریستی در تاریخ ایالات متحده ی آمریکا رخ داد و مردم جهان را شوکه کرد و پیامد های ناگوار سیاسی، اقتصادی، امنیتی و نظامی گوناگون برای آمریکا و در کل به نظم جهانی با خود آورد. تحلیل گران سیاسی و نظامی می گویند که این رویداد بسان حمله ی ژاپن به بندر "پرل هاربر" تاریخ آمریکا را نیز تغییر داد.

حمله های انتحاری روز سه شنبه (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ - ۲۰ شهریور / سنبله ۱۳۸۰) که از سوی هراس افگنان سازمان دهشت افگن القاعده در خاک آمریکا انجام داده شد، نزدیک به ۳۰۰۰ تن کشته و بیش از ۶۰۰۰ زخمی از میان شهروندان ۹۰ کشور جهان، از خود به جا گذاشت.

چهار فروند هواپیمای بازرگانی و مسافربری وابسته به خط هوایی ایالات متحده ی آمریکا (امرکن ایرلاینز و یونایتد ایرلاینز) که از فرودگاه بین المللی لوگان، فرودگاه بین المللی دالس واشنگتن و فرودگاه بین المللی لیبرتی نیویارک به قصد فرودگاه لس آنجلس در پرواز بودند، از سوی ۱۹ تن دزدان هوایی سازمان القاعده (پانزده شهروند عربستان سعودی، دو شهروند امارات متحده عربی، یک شهروند مصر و یک شهروند لبنان) ربوده شدند. ربایندگان در فاصله های زمانی دو هواپیما را به دو ساختمان آسمانخراش (مرکز بازرگانی جهانی) در شهر نیویارک کوبیدند. هواپیمای سوم به ساختمان وزارت دفاع (پنتاگون) کوبیده شد و هواپیمای چهارم را در یک قطعه زمین هموار نزدیک به شنکسول در ایالت پنسلوانیا سرنگون کردند و نتواست به هدف تعیین شده (در ساختمان کاپیتول و یا کاخ سفید) تصادف کند.

درباره ی چند و چون حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر به قدر کافی نگاشته شده و همه در دسترس است؛ بنابراین باید از به درازا کشیده شدن سخن پرهیز کرد. در اینجا تنها بر سر یک سلسله مسایل بسیار مهم که به این رویداد بستگی دارد، حرف زده می شود:

کانگرس ایالات متحده به تاریخ دهم سپتامبر ۲۰۰۱ گزارشی را به نشر رسانید و در آن گفته شده بود که دهشت افگنان شبکه ی القاعده در بیشتر از ۳۰ کشور جهان آماده ی انجام عملیات خرابکارانه هستند و ۱۹ سازمان تروریستی با این شبکه ی دهشت افکن پیوند دارند.

همچنان در اگست ۲۰۰۱، استخبارات اسرائیل (موساد) به دستگاه سی آی ای و اداره ی اف بی آی نامه ی رسمی سپرده بود که ۲۰۰ تن دهشت افکن غیر قانونی داخل ایالات متحده ی آمریکا شده و برنامه ی انجام بزرگ ترین سوء قصد دهشت افگنی را بر یک هدف بسیار کلان در دست دارند؛ لیکن این هشدار از سوی اداره های استخباراتی و امنیتی جدی گرفته نشد.

پس از حمله های وحشتناک در آمریکا، شورای امنیت ملل متحد به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ در قطعنامه ی شماره ۱۳۶۷ این حمله ها را یک تهدید به صلح جهانی و امنیت بین المللی دانست، در عین زمان در هماهنگی با منشور سازمان ملل متحد حق دفاع از خود را برای ایالات متحده ی آمریکا به رسمیت شناخت. شورای امنیت در این قطعنامه به تأکید آمادگی نشان داد که کلیه گام ها را بر می دارد تا در پاسخ به حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر اقدام های بایسته را در پیش گیرد و با همه شکل های دهشت افگنی مبارزه کند.

وجود دشواری هایی که در پیشگیری از یک حمله سنگین دهشت افگنی در ایالات متحده ی آمریکا، به نظر می رسید، در گذشته پیش از یازدهم سپتامبر، بر سر آنها سخن زده شده و بررسی صورت گرفته بود؛ لیکن به پیرنگ های پیشنهادی نهاد های پژوهشی از سوی مجلس سنا و مجلس نمایندگان کمتر بها داده شده بود.

در مجله ی هفتگی Spiegel آلمان تاریخ ۱۷ / ۹ / ۲۰۰۱ در یک نوشته زیر تیتر "دیدگاه تیره و غم انگیز" از قلم Gunther Latsch، دشواری های موجود با برجستگی آشکار شده است (برگردان):

"تا کنون سطر نخست زدن یک شلاق به کسانی که پاسخگو هستند، بود." ما مردم طالع (خوشبختی) داشتیم. خوشبختی (طالع) دیگر وجود ندارد. گزارشی که دسته ی دانشمندان کمک در برابر رویداد های فاجعه بار و کارشناسان ضد دهشت افگنی در ۱۵ دسامبر سال گذشته به رییس جمهوری ایالات متحده سپردند و در آن نارسایی هایی را که یگانه ابر قدرت باقیمانده در رویارویی با دهشت افگنی در خاک خود به آنها رسیدگی نکرده بود، برجسته شده بود.

کمیسون گیلوره (Gilmore) که به نام رییس آن استاندار ایالت ویرجینیا آمریکا، James S. Gilmore نامگذاری شده است، به سبب "مشکل ها در همه بخش هایی که برای مبارزه با تروریسم با اهمیت هستند" شکایت کرد. یک راهبرد ملی به هم پیوسته "کمبود است (وجود ندارد)، سازمان برنامه های فدرال در پیکار با تروریسم "شککنده و پراکنده" است.

همچنان افزون بر George W. Bush، کانگرس دومین آدرس سپردن گزارش بود و نمره ی خراب به دست آورد. در پنج سال گذشته سلسله ی از تلاش ها در پیش گرفته شد تا دفاع ملی در رویارویی با ترور سر از نو تعریف کرده شود؛ لیکن همه ی آن ها در نتیجه اصطکاک ها بی فایده باقی ماند. [در کجا؟] در کمیته ۱۱ مجلس سنا و در شعبه ی ۱۴ مجلس نمایندگان همگام و برابر در کمیسون های بازرسی هر دو نهاد بندش پیدا کرد.

پس از انفجار دادن گاز اعصاب از سوی فرقه مذهبی Aum در متروی (قطار زیرزمینی) در شهر توکیو در مارچ ۱۹۹۵ و یک ماه پسان تر، انفجار بمب در شهر Oklahoma، دفاع از جان و زندگی مردمان ملکی را در برابر فعالیت های تروریستی، بیل کلینتن رییس جمهوری ایالات متحده ی آمریکا، وظیفه ی نخست دانست. پیامد تلاش ها یک برنامه ی پنج ساله بود، برای پیشبرد فعالیت های عملی از سوی اداره های رسمی در جلوگیری و دفع کاروایی های تروریستی.

ولی به زودی یک شگاف میان سیاستمدار ها، نظامی ها و کارمندان خدمات استخبارات (سی آی ای) و میان تحلیل گران اکادمیک ترور، همچنان میان کارکنان نهاد کمک در مقابله با رویداد های فاجعه بار، به وجود آمد. یکی از این طرف ها خطر مرکزی را در حمله های تروریستی، همراه با زیان های سنگین، ("Iow – probability – but – higher – Cosequence – Threads") به گمان قوی بسیار اندک می دید. نمونه: اینکه با به کار گرفتن جنگ ابزار های هسته ای، کیمیاوی و یا بیالوژیکی (هدف تروریستی، به سر برسد، بسیار اندک پیش بینی می شود)، دسته ی دیگر از حمله ها به گمان زیاد با ویرانگری کمتر و تلف کردن کمتر ("higher – probability – but – lower – Conseuence – Events")

" هشدار داد. لیکن این فراقسیون کسی را پیدا نکرد که به سخن شان گوش بدهد. در این باره کمیسر Gilmore در گذشته در نخستین گزارش خود در سال ۱۹۹۹ موضع گیری روشن اختیار کرد: " مواد انفجاری ساده به آسانی ابزار کار تروریستان بوده و به گمان زیاد در آینده نیز نخستین گزینه برای این گروه باقی می ماند."

همچنان Bruce Hoffman کارشناس تروریسم در انیستیتوت پژوهشی Rand از وضعیت خراب ایالات متحده در پیکار با دهشت افگنی شاکی است و یک تحلیل جدید و همه جانبه را خواستار است که صحنه های داخلی و خارجی ترور [که همیشه تغییر می یابد] را در بر گیرد. جا دادن غلط نخستین ها در بخش بندی های نامساوی وسایل مالی نیز خود را بازتاب می دهد.

به همین گونه هزینه ی مبارزه بر ضد تروریسم با جنگ ابزار های کشتار جمعی که در سال ۱۹۹۸، ۶۴۵ میلیون دلار در نظر گرفته شده بود، در سال مالی ۲۰۰۱ (در بودجه سال ۲۰۰۱) به ۱٫۶ میلیارد دلار بالا رفت - بخش بیشتر این پول، ۹۰ درصد آن، که Hoffman بر آن انتقاد دارد، در بخش دفتر داری "Management" از پیامد یک انفجار تروریستی هزینه می شود، به عوض اینکه در راه جلوگیری از این حمله خرج شود. این ناممکن به نظر می رسد، آنگونه که Hoffman از چشم انداز بد از سال های گذشته به یاد می آورد: " اینکه ایالات متحده همین اکنون آمادگی بهتر داشته باشد نسبت به پنج سال پیش، تا پیرامون یک حمله ی انفجاری مانند انفجار در شهر اوکلاهما از خود واکنش نشان دهد."

آشکارا و بدون پرده پوشی پس از تراژدی روز سه شنبه آن نمونه، خود را نشان داد که پژوهشگر انیستیتوت Ran، تیزس های خود را روشن کرد و بازتاب داد. یک آتش سوزی در قطار زیرزمینی واشنگتن در اپریل ۲۰۰۰ نشان داد که به خودی خود در یک شهر که از طرف همه ی کارشناسان به آن، هدف ترور شماره یک بها داده شده است در رویداد سنگین امکان بیشتر مبادله ی آگاهی ها برای آنها موجود نیست. پولیس، کارمندان خدمات مهار آتش و نیرو های نجات نتوانستند یکدیگر خود را در آتش سوزی قطار زیرزمینی، درک کنند. بند و بست یکجایی کمبود بود. بدتر از آن: در دسته های جداگانه ابزار کار در دست داشته شان در شهر در پایتخت کارا نبودند.

پیشنهاد های Hoffman همسان پیشنهاد کمیسر Gilmore بودند. او نیز خواستار آن بود که میان برنامه ی راهبردی دفتر های مسؤل یک هماهنگی وجود داشته باشد. و: چیز بیشتر از آن پول برای جلوگیری از حمله های دهشت افگانه و آشکار کردن چند و چون آن در اختیار اداره های خدمات دولتی بخش مبارزه بر ضد ترور قرار داده شود. آیا این نظر که اعتنا نکردن اجنت های ایالات متحده و کارمندان امنیتی بود که سد آن شد تا از انفجار های اخیر جلوگیری می شد، درباره ی آن سخن گفتن و آوازه ها را پخش کردن با در نظر گرفتن این عملکرد ظالمانه زیاده گویی پنداشته می شود.

و چیزی که روشن است: در یک سوء قصد همراه با شمار زیاد قربانیان که عدد آن می تواند بالاتر از سناریوی یک حمله با جنگ ابزار های کیمیاوی و بیالوژیکی باشد، هیچکس را به اندیشه کردن در این باره و نداشتن است. " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج دوم ) دانستن این سخن که سازمان القاعده هزینه ی فعالیت های ضد انسانی خود را، از جمله حمله های دهشت افگنی بر هدف های ملکی و نظامی در کشور های مختلف جهان، از کدام درآمد ها و سرچشمه های مالی پرداخت می کرد، بسیار مهم است. در این باره در نشریه Financial Times تاریخ ۱۲ / ۹ / ۲۰۰۱ در یک نوشته با عنوان " تجارت بن لادن " به قلم این تحلیل گران: Anton Notz, Arne Stern Christoph Winter, آگاهی بایسته داده شده است ( برگردان ):

" اسامه بن لادن گوشه نشین می شود. جورج بوش خواهان به دست آوردن زنده و یا مرده ی او است. و رهبری طالبان به زودی شاید فیصله شورای روحانیون را عملی کند و از او خواهش کنند که افغانستان را به خوشی خود ترک گوید؛ لیکن به کجا؟

در جایگاه بازرگان، این آدم که متهم است که در پشت سوء قصد های انفجاری در مرکز تجارت بین المللی و پنتاگون قرار دارد، همیشه می دانست، در کجا میلیون ها دلار پول خود را واریز کند - برای افزایش پول ۳۰۰ میلیون دلار دارایی خودش به کار گیرد و یا در برنامه ی تشکیل یک دولت اسلامی ( دولت خدا) آنرا به دوران اندازد.

" بن لادن یک بازرگان تروریست است. او آگاهی (فهم) یک رهبری کننده عالی را در خود دارد. این شاخص او را از دیگر تروریست ها سوا می کند و بسیار خطرناک نشان می دهد،" این سخن را Kai Hirschmann عضو اکادمی فدرال برای سیاست امنیتی در شهر بن یادآور شد.

از گذشته از چندین سال بدین طرف، بازرس های ایالات متحده در تلاش آن اند که راه های پیچ در پیچ مالی بن لادن را در پشتیبانی از تروریست های اسلامی دریابند. به تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۹۵ بیل کلینتن رییس جمهوری آنوقت آمریکا به شورای امنیت ملی و اداره ی خدمات مخفی (سی آی ای) فرمان داد که سرچشمه های پول بن لادن را جست و جو و آنرا بند کنند. William Wechster مسؤول دوره ای (Task-Force = واحد ویژه ی) مبارزه بر ضد شستشوی پول های تروریست ها، امروز پذیرفت: " ما به تنهایی بسیار اندک موفقیت آمیز بودیم، پیش از همه به این خاطر که ما از کشور های دیگر به کلی کمک های بایسته دریافت نکردیم."

بدین گونه پژوهشگران درباره ی دلیل اتهام نهادن حیرت زده شدند که دشمن شمار یک دولت آمریکا [فعالیت] دهشت افکنی خود را کنون، امکان دارد از راه های ناپاک [بازرگانی و ارونه] در بازار اسعار تامین مالی کند. به هر حال در فروش و سرمایه گذاری بر حقوق خرید پیشکی (Option) بر سهام شماری از خط های هوایی و انستیتوت های مالی اندکی پیش از انفجار ها به اندازه بالا و غیر عادی و استثنایی، معامله صورت گرفته بود، بویژه بر سر خط هوایی آمریکا (American Airlines) و خط هوایی (United Airlines) که با کوبیدن هواپیما های وابسته به این دو شرکت کوماندو های انتحاری جهنم آفرینند و همچنان بر سر خط های هوایی (Morgan Stanley) و (Citigroup) که شرکت دختر (Travelles) آن کنون برای دریافت پول خساره های بلند دعوی حقوقی به پیش می برد، به بازار خرید و فروش سهام، توجه داشت.

" عملکرد ها چنین می رساند که برخی ها از برنامه ی سوء قصد ها از پیش آگاهی داشتند و بر اوراق بها دار که ارزش آنها پایین آمده است، داد و ستد کردند"، این سخن را یک دلال اسعار (Broker) در فرانکفورت یادآور شد. دیدبان های بازار اسعار (مشاوران اقتصادی) در بازار های مالی (خرید و فروش اسعار) اروپایی به پژوهش خود آنگونه که در ایالات متحده ی آمریکا و توکیو روان است، ادامه می دهند. ولی کارشناسان بازار های مالی خوشبین نیستند که انبازی آشکار بن لادن را در این معامله پیدا کرده بتوانند. " او بسیار هوشیار است و دیگران را به خدمت می گیرد تا داد و ستد او را به سر رسانند" یک نمونه:

اسامه بن لادن در گذشته آموخته بود که قانون های سرمایه داری چگونه فعالیت می کنند. پدرش محمد، نیرومند ترین دستگاه ساختمانی (Saudi Binladen Group) را بنیاد گذاشت که امروز دارایی آن در یک سال به اندازه پنج میلیارد دالر را در بر می گیرد، شهر های مقدس مکه و مدینه را آباد کرد و به سبب افزایش بهای نفت بسیار ثروتمند شد که در سراسر عربستان سعودی پهن بود. اسامه از جمله ی ۵۷ فرزند محمد پیشه ی پدر را ادامه داد و در دانشگاه سلطان عبدالعزیز در جده در رشته اقتصاد صنعتی به فراگیری دانش پرداخت. پس از آن از توانایی های خود کار گرفت و با دریافت ۶۰ میلیون دالر از دارایی پدر، شبکه ی ترور خود را همچون یک شرکت بخش بندی شده، سازماندهی کرد.

تا آنجا که خدمات اطلاعاتی به سرچشمه های مالی او نظر اندازی کرده است توانستند، آنها بنابر گزارش های رسانه ای به این نظر هستند که او سازمان القاعده را با ۵۰۰۰ جنگجوی اسلامی از راه درآمد قانونی تامین مالی می کند: از یک طرف از پول بخشش خانواده های ثروتمند از کشور های حوزه ی خلیج فارس که می خواهند نفرت بنیادگرایی اسلامی خود را به سبب ناتوانی و (بدبینی فرهنگی) در برابر غربی ها، نشان دهند؛ از سوی دیگر از سودی که از دستگاه [ساختمانی] شخصی به دست می آورد.

" او بازرگانی ماهی را همان گونه به پیش می برد که بازرگانی آلماس را می کند " این گفته را کارشناس مسایل تروریسم، Phil Hirschhorn که به شبکه ی بن لادن تا یک اندازه دست پیدا کرده است، یادآور شد. بر بنیاد آگاهی اداره های خدمات مخفی این مرد ۴۶ ساله از مخفیگاه خود در افغانستان بیشتر از ۶۰ شرکت [نهاد فعالیت های بازرگانی] را رهبری می کند. شمار زیادی از این نهاد های اقتصادی در افریقا و شرق نزدیک است. پیش از همه در سودان، جایی که او از سال ۱۹۹۱ تا سال ۱۹۹۶ زندگی می کرد، بن لادن پیوند بسیار خوب بازرگانی با شرکت های: Althamar al Mubarak و Ziqani و

Quadrat Transportation داشت. شرکت ساختمانی خودش به نام: Al-Hijrah for Construction and Development یک بزرگراه ی دور و دراز موتر رو را به درازای ۲۲۰۰ کیلومتر از شهر خرطوم به سوی Sudan ساخته است و همچنان میدان هوایی آنجا را ساخت. شرکت Wadi al – Aqiq Company یکجا با شرکت دیگرش به نام Taba Investment Company در عمل انحصار بر صادرات فرآورده های زراعتی چون رابر، جواری، گل آفتاب پرست و گیاهان روغنی را پایندانی کردند (به انحصار خود در آوردند). شرکت بن لادن به نام



در نزدیکی شهر خرطوم یک بخش بزرگ زمین های زراعتی را به زیر اداره ی خود در آورد. و این پایان کار نبود؛ بلکه بن لادن با ۵۰ میلیون دالر از بانک اسلامی

AI – Shamal Islamic Bank

[اسهام و اوراق بها دار] را خریداری کرده بود.

شاهدانی که از ماه فبروری در روند بازرسی بر ضد فرد متهم به بمب گذاری در سفارتخانه های آمریکا در کینیا و تانزانیا گواهی خواهند داد، افزون بر سخن زدن، یک تصویر با کمبود ها [شگاف دار]، (Puzzle) از اسامه بازرگان نیز در پشت پرده رسم می کنند. از لابلای بررسی های شخص تامین کننده ی آب (آبرسان) سازمان القاعده که (در زندان است)، پرسش کنندگان دریافته اند که بن لادن همچنان در بسیاری کشور ها راه دارد و کالا های بازرگانی می فرستد: گوشت شتر مرغ به کینیا، زیتون و بادام به تاجیکستان، چوب به ترکیه، الماس به تانزانیا و سنگ های قیمتی به یوگندا.

با آن هم افواها پخش است که بن لادن پول خود را نه تنها از راه های بازرگانی قانونی به دست می آورد؛ بلکه در تجارت مواد مخدر افغانستان نیز دست دارد و بسیاری آزمایشگاه های تولید هیروئین را اداره می کند. " این حکایت ها نه دست و نه پا دارند"، یک کارمند پیشین اداره ی مبارزه با مواد مخدر سازمان ملل متحد این سخن را در شهر وین گفت. " پول کلان را در افغانستان کمایی نمی کنند؛ بلکه از فروش مواد مخدر در اروپا به دست می آید. چرا باید بن لادن دست خود را در این معامله کثیف کند؟" تریاک، ماده ی خام برای تولید هیروئین در نزد طالبان، کار شیطان (!) شمرده می شود. بدین سبب از جولای ۲۰۰۰ کشت خشخاش بند شد. " کشت خشخاش در ناسازگاری با قاعده های اسلام است" چنین یک دستور را رهبر طالبان در آنوقت داد. از آن هنگام پهنای زمین های زیر کشت کوکنار تا ۵۵ درصد پایین آمده است، در یک گزارش سازمان ملل متحد این گفته تأیید شده است. نتایج آن به افغانستان بسیار تأثیر گذار بود. از این خاطر که تریاک بزرگ ترین چشمه ی درآمد پول در آن کشور بود. برای آوردن یک برابری عاقلانه، قاچاقچیان کالاها می توانند یخچال ها، کولر ها و موتر ها را وارد کنند و به فروش برسانند. گفته می شود که در این معامله ی بازرگانی نیز بن لادن سر نخ ها را در دست دارد.

Wolfgang Peter Zingel کارمند در انیستیتوت جنوب آسیا این باور را نیز سفته بازی می داند و می گوید: درآمد این متعصب مذهبی با اطمینان از جای دیگری سرچشمه می گیرد. به پیمانیه زیاد باید از بخشش های بازرگان های عربی پول به دست آورد. " شماری از ثروتمندان علاقمند به یک جامعه با اصول و قاعده های اسلامی، آن چیزی که بن لادن خواستار آن است [به کیسه او پول می اندازند]" این سخن را Eberhard Serauky مؤلف کتاب " به نام خدا" گفت. این کار به پشتیبان های بن لادن، زحمت دهنده نیست؛ زیرا آنان یک بخشی از دارایی خویش را مرهون [داد و ستد] با غرب می دانند، با کسانی که بن لادن با آنها در نبرد است.

کارشناس مسایل دهشت افگنی، Rohan Gunaratan پژوهش کرده که چگونه بن لادن با این پول ها فعالیت های القاعده را تامین مالی کرد و سر و سامان داد. همچنان بن لادن را یک شورا پشتیبانی می کند، این شورا ۱۲ تن عضو دارد. مسؤولیت بردن پول به دوش محمد جمال خلیفه، شوهر همشیره ی بن لادن گذاشته شده است. بیشترین داد و ستد بازرگانی و یا اجراءات (Transaktion) در یک جایی در خلیج فارس در چرخش است. بانک ها در امارات متحده ی عربی، عربستان سعودی و کویت نقش چشمگیری را بازی می کنند، در یک شبکه ی بین المللی حساب های بانکی که از سودان از راه Barclays Bank در لندن تا هانگانگ، مالیزیا و فلیپین امتداد پیدا می کند.

بازرسان ها کار خود را دو چند می کنند، اگر این راه را پیگیری بدانند؛ زیرا القاعده از تخنیک رسانیدن پول به شیوه و رسم قدیم به نام " حواله" استفاده می کند که بدون سند نوشتاری اجرا می شود و به اعتماد هر دو طرف معامله بستگی دارد. در این معامله در یک داد و ستد روزمره در هر جا که دل کس خواست، می توان پول را پرداخت کرد و در جای دیگر با گذاشتن یک شفر از پیش تعیین شده و یا یک چیز گروی پول را می پردازند. در روان کردن (Transfer) پول میان دو طرف، حواله ی بانک ها ناشناخته باقی می مانند.

دارایی بن لادن بیشتر در خدمت نگهداری سازمان القاعده بوده تا هزینه ی حمله های تک تک را پرداخت کند. بنابر گفته ی Gunaratna کارشناس تروریسم، هر عضو سازمان [القاعده] در رده های پایین ۸۰۰ دالر و در رجه های بالاتر ۱۰۰۰ دالر ماهوار تنخواه دارند. برای اینکه انفجار ها به مانند آمریکا، برنامه ریزی و عملی شود، هزینه ی پولی اندک، کافی به نظر می رسد. Gunaratna می گوید: " به حمله های هفته ی اخیر، انسان کم از کم ۲۰۰۰۰۰۰ دالر نیاز داشت."

فاکت های جمع آوری شده از روند بازرسی افرادی که در تابستان به پایان رسید و آنان در سال ۱۹۹۸ در دو سفارتخانه آمریکا در نایروبی و دارالسلام انفجار ها را انجام داده بودند، به این سنجش برابر می آید. اجرا کنندگان سوء قصد ها پیش از بازداشت شدن شان در ایالات متحده ی آمریکا و کانادا در جعل کاری کریدت کارت ها و دزدی های گوناگون راه باز کرده بودند. تنها به خاطر کاربرد موثر باربری در انفجار ها به چند هزار دالر نیاز بود - پرداخته شد، از ادامه ی آن [ ادامه ی پرداخت پول در آینده ] از دهشت افگنان بازرسی نشده است. " ( برگرفته از کتاب دیجیتال: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج دوم ).

نشانه ها گواهی بر آن می دهند که سنگ بنای رخداد یازدهم سپتامبر در سال ۱۹۹۳ با انفجار دادن بمب در مرکز بازرگانی جهانی به تاریخ ۲۶ فبروری از سوی رمزی احمد یوسف، گذاشته شده بود. پس از آن رهبر القاعده به پیشنهاد خالد شیخ محمد پاکستانی [در مارچ ۲۰۰۳ در پاکستان به چنگ پولیس آمریکا افتید] در سال ۱۹۹۶ تصمیم گرفت که با ربودن هواپیما ها به هدف هایی حمله کند، تا اینکه در یازدهم سپتامبر جامه عمل پوشید.

رویداد یازدهم سپتامبر زمینه ساز آن شد که در پاسخ به خرابکاری های تبهکاران جهانی، اتحاد بین المللی پیکار با دهشت افگنی شکل گیرد و آمریکا و انگلیس به حمله های خود بر افغانستان آغاز نهند و تلاش گسترده برای بازداشت دهشت افگنان در پیش گرفته شود ؛ ولی بر خلاف این هدفمندی، واقعیت زندگی در افغانستان - منطقه و جهان، چیز دیگری را به نمایش گذاشت.

در دسامبر ۲۰۰۰، در آلمان چهار دهشت افگن عربی عضو سازمان القاعده بازداشت شده بودند. روزنامه های آمریکایی پس از رخداد یازدهم سپتامبر درباره ی پیوند میان ربابندگان هواپیما ها و دهشت افگنان زندانی در آلمان، گزارش ها را به نشر سپردند؛ از این رو اداره ی بازپرسی آلمان به دنبال پیدا کردن سر نخ ها بر آمد و این کار به خاطری بود که برخی هواپیما ربایان در شهر هامبورگ زندگی می کردند و در زمستان ۱۹۹۹ در افغانستان با اسامه بن لادن دیدار داشتند.

افزون بر این، در آلمان، طالبان از طریق سفارت نام نهاد و غیر قانونی خود در پی آن شدند که بنیادگرایان اسلامی را به سوی خود بکشانند. این اداره ی تبهکار به شمار زیاد پاکستانی ها به نام شهروندان افغانستان شناختی سند داده بود.

با در نظر گرفتن سخنان بالا، دیده می شود که دهشت افگنی در حکومت طالبان به یک اصل حکومتی مبدل شده بود و دهشت افگنان بخشی از نیرو های جنگی آن خونتای بود.

اداره ی خدمات استخباراتی فدراتیف روسیه در مارچ ۲۰۰۱، در مورد وجود داشتن پایگاه های دهشت افگنی در افغانستان، گزارشی را تهیه و به سازمان ملل متحد سپرد. در این باره در روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۲۳۵ تاریخ ۲۷ / ۹ / ۲۰۰۱ آمده است ( برگردان ):

" اسامه بن لادن افراطی زیر پیگرد ایالات متحده آمریکا بایست در آغاز سال روان، ۵۵ پایگاه و دفتر را همراه با ۳۰۰۰ تن پیروان خود در افغانستان [ در خدمت به عملی کردن هدف های خود ] گماریده باشد. این سخن در گزارش تهیه شده از سوی روسیه که در ماه مارچ به سازمان ملل متحد ارائه شده بود، آمده است. قرارگاه های آموزشی و پایگاه های نظامی در چهار طرف پایتخت در شهر کابل، همچنان در استان کندهار و در شهر های جلال آباد و مزار شریف تمرکز یافته اند. در شرق افغانستان، از جلال آباد در کنار کابل به نام قرارگاه فرماندهی نظامی بن لادن، سخن زده می شود. پایگاه های [ آموزشی و نظامی ] در قرارگاه های ارتش جمهوری افغانستان، فارم های زراعتی پیشین از دوران اشغال شوروی [این رسانه های غربی در بسا مسایل چقدر بی خبر هستند. فارم های زراعتی از زمره ی سخاوت های اتحاد شوروی بودند که در چوکات برنامه ی کمک های توسعه ای آن کشور به افغانستان در زمان شاهی به شکل رایگان ساخته شده بودند -م] و در مغاره ها در مناطق کوهی دشوار گذر جای گرفته و [فعال اند].

بر پایه این گزارش که نیم سال پیش آماده شده بود، در شمار پیروان بن لادن در افغانستان افزون بر عرب ها و فلیپینی ها، همچنان ۲۵۰۰ تن جنگجو از جمهوری جدایی طالب و خواستار رسیدن به آزادی چین در منطقه قفقاز روسیه، نیز وجود دارد. در ماه مارچ، ۳۵۰۰ تن بنیادگرای پاکستانی در این کشور ( افغانستان ) بود و باش داشتند. در کل از شمار ۳۱ تن پاکستانی، که همه دیپلمات ها و جنرال ها هستند به نام مشاوران در حکومت افراطی های اسلامی طالبان در کابل، در گزارش یادآوری شده است. افزون بر آن، در گزارش آمده است که در رهبری نظامی طالبان در داخل، شش تن پاکستانی وظایف بلند و چشمگیر را به دوش داشتند. به ادامه گفته شده که یک قصر شاهی در جنوب غرب شهر کابل به نام پایگاه و قرارگاه مرکزی، در خدمت فرماندهان ارتش پاکستان در افغانستان گذاشته شده بود.

فرا تر از آن پاکستان در شهر مزار شریف در شمال افغانستان، مرز های ترکمنستان و ازبیکستان را با استفاده از یک فروند هواپیمای جاسوسی آواکس (Awacs) زیر نگر داشت. پاکستان نخستین کشور جهان است که در نخست حکومت طالبان را به رسمیت شناخته بود؛ ولی همشه از پشتیبانی نظامی خود از ملیشه ها (طالبان) انکار کرده است. " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر درکوچه های خون و آتس" ج دوم).

همین که اتحاد بین المللی مبارزه با دهشت افگنی شکل گرفت، ایالات متحده ی آمریکا در پی آن برآمد که کشور های دارای نیروی اثر گذاری را به این همبستگی پیوند دهد. نخستین سازش با پاکستان کمک گر و پشتیبان طالبان و جایگاه اصلی پایگاه های مهم دهشت افگنی، صورت گرفت و پیمان بسته شد تا در حمله های هوایی، لانه های هراس افگنان در افغانستان نیز کوبیده شوند. ولی جمهوری اسلامی ایران به این خواست لبیک نگفت و با ایالات متحده همسویی نشان نداد و از برنامه ی حمله نظامی آمریکا بر افغانستان پشتیبانی نکرد. دلیل این موضع گیری ایران به کلی روشن بود.

پس از رویداد گروگان گیری در سفارت آمریکا در تهران، رابطه ی سیاسی بین دو کشور بسیار خراب شد و آمریکا نام ایران را در لیستی جا داد که از نگر و اشنگتن از دهشت افگنی پشتیبانی می کند. با آن هم آخوند های ایران حمله های وحشتناک یازدهم سپتامبر را محکوم کردند و آمادگی نشان دادند که در روشنی منشور سازمان ملل متحد، در مبارزه ی جهانی بر ضد تروریسم بین المللی همکاری می کنند.

" یک هفته قبل از تهاجم هوایی امریکا به افغانستان حکمتیار آخرین تلاش خود را برای مذاکره و تفاهم با طالبان انجام داد. وی با استفاده از ارتباطات شخصی خویش با بعضی حلقه ها در ایران خواستار آن شد تا هیئت از طرف امارت اسلامی به ایران برود و ظاهراً با مقامات ایرانی به مذاکره بپردازد. این هیئت تحت ریاست مولوی عبدالرحمن زاهد، معین وزارت خارجه در ترکیب آن مولوی عبدالرئیب وزیر شهدا و معلولین و اینجانب [وحید مژده] به حیث مسؤل بخش شرق میانه و افریقا در وزارت خارجه شامل بودیم. هیئت پیامی به امضای ملا محمد حسن معاون ریاست الوزرا باید به رئیس جمهور ایران تقدیم می نمود [متن پیام در صص ۱۷۱-۱۶۹ کتاب درج است].

طالبان در این مورد نیز چندین روز وقت را ضایع کردند تا سرانجام دو روز قبل از آغاز حمله، زمینه سفر آماده گردیده، اما وقتی من [وحید مژده] با وزارت خارجه ایران در تماس شدم، معلوم شد وزارت امور خارجه ایران در جریان این سفر قرار ندارد. از طرف دیگر ضیاع وقت موجب افشای این خبر شد و رسانه های گروهی بین المللی از سفر یک هیئت از طرف طالبان به ایران سخن گفتند که موجب شد تا وزارت خارجه ایران با این سفر موافقت ننماید. " (افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، تألیف: وحید مژده، ناشر: بنگاه نشراتی نی تهران، سال چاپ: ۱۳۸۲، صص ۱۷۱-۱۶۹).

ولی برعکس آنچه در پیام هیأت طالبان به رییس جمهوری ایران گفته شده بود، دو هفته پس از حمله های یازدهم سپتامبر، سازمان القاعده از پایگاه مرکزی خود در کندهار اطلاعیه پخش کرد و آن را در پاکستان به نشر رسانید. در اطلاعیه که با دستخط مسؤل نظامی سازمان القاعده پخش شده بود، اسامه بن لادن کلیه مسلمانان جهان را به آن فرا خوانده بود که به یک جنگ مقدس (جهاد) دیگر آمادگی بگیرند و در هر کجایی که آمریکایی ها و اسرائیلی ها بود و باش دارند، هدف گرفته شوند. همچنان ملا عمر رهبر ملیشه های طالبان، آمریکا را متهم به انجام اعمال وحشیانه بر ضد جهان اسلام کرده و تهدید کرد که آمریکایی ها ناگزیر اند تا بدانند که رویداد های در پیش رو، نتیجه ی سیاست های خطا کارانه ی حکومت خود شان است.

در روند تلاش های آمریکا برای کشانیدن کشور های منطقه به اتحاد بین المللی مبارزه با تروریسم، Colin Powell وزیر خارجه ایالات متحده و Advani وزیر داخله ی هند، پروتوکول همکاری مشترک را بر ضد دهشت افگنی و تبهکاری های بین المللی، در دهلی جدید به امضا رسانیدند. این قرارداد زمینه ی آسان سازی همکاری ها را میان اداره های دادگستری هر دو طرف فراهم آورد و اجازه داد که سند های ثبوتی را با هم رد و بدل کنند.

جمهوری های آسیای میانه، بویژه ازبیکستان، در اتحاد بین المللی مبارزه با دهشت افگنی، پیش از پیش در نزد ایالات متحده به عنوان همکاران خوبی شمرده شدند.

پیش از آغاز حمله های هوایی، حکومت ایالات متحده از حکومت طالبان درخواست کرد که اسامه بن لادن را به آمریکا تسلیم دهد و پایگاه های دهشت افگنی را در خاک افغانستان ببندد؛ ولی رهبران طالبان به خواسته های آمریکا توجه نکردند، بدین سبب حمله های سنگین نظامی دوری ناپذیر بود.

رییس جمهوری بزرگ ترین قدرت نظامی جهان، دستور آغاز حمله بر پایگاه های آموزش و پرورش دهشت افگنان و قرارگاه ها و سنگر های نظامی طالبان را داد و در مدت هفت هفته، از پیامد حمله های

هوایی و زمینی، حکومت طالبان به زیر انداخته شد و رهبری این گروه و رهبران سازمان القاعده به پاکستان فرار کردند و در آنجا پناهگاه یافتند.

در حمله های هوایی آمریکا در کندهار، هاتف ( محمد صبحی عبدالعزیز ابو سعته ابو حفص ) یکی از مشهور ترین دهشت افکنان جهان و یکی از بنیاد گذاران سازمان القاعده و مسؤول بخش نظامی آن، عضو کلیدی نیروی کوماندوهای شبکه ی بین المللی دهشت افگنی و همکار دست راست اسامه بن لادن در افغانستان و سودان، که ایالات متحده برای بازداشت وی، پنج میلیون دالر جایزه و یا بهای سر تعیین کرده بود، در چهل زینه کشته شد. همچنان جمعه بای نمگانی رهبر دهشت افکنان ازبیکستان و فرمانده کل نیرو های خارجی در شمال افغانستان در بمباران های هوایی در نخست به سختی زخمی شد و پس از آن در بیمارستان درگذشت.

پس از آن که شهر کابل از زیر پاشنه های خونین طالبان رهایی یافت و دهشت افکنان سازمان القاعده و رهبران ملیشه های طالب، خانه های بود و باش خود را ترک گفته و پا به فرار نهادند، در روند بازرسی خانه ها، برگه هایی به دست آمد که از آن ها به نام رهنمون درسی برای ساختن جنگ ابزار های کشتار جمعی استفاده می شد. در این باره در روزنامه Berliner Zeitung تاریخ ۱۶ / ۱۱ / ۲۰۰۱ در یک نبشته زیر تیتیر " Times : القاعده برنامه هایی برای ساختن جنگ ابرار اتمی داشت" آمده است ( برگردان):

" لندن تاریخ ۱۵ / ۱۱ / ۲۰۰۱: در یک پایگاه آموزشی شبکه ی تروریستی القاعده در افغانستان بنابر گزارش های رسانه ای برگه های رهنمود دهنده برای ساختن جنگ ابزار های هسته ای و دیگر جنگ ابزار ها پیدا شده است. سند ها در یک خانه که در آن کسی بود و باش نمی کرد، در پایتخت در شهر کابل به دست آمده است. باشندگان خانه پس از واژگونی آن، آنجا را ترک گفته بودند، این سخن را به روز پنجشنبه روزنامه انگلیسی "The Times" گزارش داد. محتوای سند ها را به زبان های عربی، آلمانی و انگلیسی و همچنان به اردو، زبان دولتی پاکستان نوشته بودند و متن آن با جزئیات آگاهی ها را درباره ی [ساختن] موشک، بمب ها و جنگ ابزار های اتمی به دست می دهد، این سخن را نیز نشریه انگلیسی گزارش داده است.

بدین سبب جورج بوش رییس جمهوری ایالات متحده و هم نخست وزیر بریتانیا تونی بلیر پیشتر تکرار در تکرار گفته بودند: آنان به این سخن باورمند هستند که بن لادن دسترس به مواد هسته ای دارد. کارشناسان به نشریه Times گفتند، برنامه ها به آن بمب اتمی سر می خورد که در سال ۱۹۴۵ بر ناگاساکی پرتاب شده بود. لیکن این یک کار بسیار پیچیده است که با استفاده از سند های به دست آمده یک سر گلوله کار آمد را بتوان ساخت.

اینکه جنگجویان القاعده در جایگاهی بوده باشند که سر گلوله اتمی بسازند، کارمندان مسلکی که به پرسش های نشریه Times پاسخ گفته اند، با بی گمانی به آن نگاه کردند. این کار به ماشین های ویژه نیاز دارد که در افغانستان در هیچ جای پیدا نمی شود. افزون بر آن [ ساختن جنگ ابزار اتمی] بدون دانشمندان با داشتن آموزش های دانشگاهی، ممکن نیست، آنگونه که سند های به دست آمده نیز این سخن را بازتاب می دهد، در گزارش با شرح بالا یادآوری شده است. گزارشگر نشریه Times با آن هم فکر می کند که فراریان توانستند " مواد انفجاری اصلی " را با خود ببرند.

چهار طرف منطقه ی که سند ها به دست آمده است، مابین گذاری شده بود. این سخن نیز در گزارش نشریه ی تایمز آمده است. تلاش صورت گرفته بود که سند ها را آتش بزندند؛ ولی بسیاری برگ ها (سند ها) سالم باقی مانده است....

باشندگان محل نیرو های تازه رسیده ی اتحاد شمال در کابل را متوجه یک خانه در کارته پروان کردند. بر بنیاد گفته های آنان، دو سال پیش در این خانه " شماری عرب ها و پاکستانی ها" مسکن گزیده بودند " در اینجا ۶۰ تا ۷۰ تن زندگی می کردند"، این موضوع را یک همسایه به گزارشگر Times آگاهی داد. بن لادن در یک گفت و گو با حمید میر خبرنگار پاکستانی در هفته ی پسین گفت: القاعده راه به سوی [دسترسی] به جنگ ابزار هسته ای دارد. " من می خواهم به آگاهی برسانم، هر گاه آمریکا از جنگ ابزار کیمیایی و یا هسته ای بر ضد ما استفاده کند، ما هم با جنگ ابزار کیمیایی و یا هسته ای به دفاع از خود پاسخ می دهیم.

بنابر آگاهی اجنت های سرویس خدمات مخفی غربی بایست القاعده بالاتر از ۲,۵ میلیون مارک را در راه [تهیه] مواد ضروری برای جنگ ابزار اتمی به مصرف رسانیده باشد. نشریه تایمز می خواهد بداند که یک بخشی از این مواد از چشمه های پاکستان بوده است. لیکن نمی فهمد چه مقداری از آن در اختیار تروریستان قرار گرفته است. برای ساختن یک بمب از گونه ی ناگاساکی، هشت کیلوگرام نیاز است. به هر حال کارشناسان پاکستانی در گاهی ی زمانی دو سال پسین با طالبان و یا اعضای القاعده تماس داشتند.

نشریه تایمز از یک کارشناس به نام John Large نقل قول می کند: " خود تروریست ها نمی توانند بمب را بسازند، آنان با این اندیشه به بازی می نشینند که از ماده رادیواکتیف کار بگیرند." ساختن یک بمب بر بنای اصل های تعریف شده در قرارداد های جهانی، پی برده شده می تواند که نور رادیواکتیف پلوتونیم را در یک ساحت بزرگ پهن کند. در جای هایی که پر از مردم است و می توانند شمار بسیار را بکشد، محیط و فضای بزرگی را ناپاک کند و دست پاچگی همگانی را به وجود آورد. (fr.). (برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج دوم )

به مانند موضوعی که در بالا از آن سخن گفته شد، چند مورد دیگر نیز وجود دارد، که باید پیرامون آنها نگاشته شود:

۱- پس از سرنگونی حکومت طالبان، Uwe Klußmann خبرنگار آلمانی از شهر کابل گزارشی را تهیه کرده بود، که در مجله ی هفتگی Spiegel شماره ۴۸ سال ۲۰۰۱ به نشر رسیده بود (برگردان): " در یک خانه، محل بود و باش اعضای القاعده، یک جلد کتاب ۱۰۰۰ صفحه ای دارای تیتیر " امنیت و واضح کردن Sicherheit und Aufklärung " به دست آمده است. کنون یک ملا در منبر مسجد این کتاب را از عربی به پارسی ترجمه می کند. کتاب در پاکستان از سوی سازمان اسلامی جمعیت العلمای اسلام به چاپ رسیده است و در پیشگفتار آن از اسامه بن لادن به خاطر انبازی وی در جهاد، ستایش شایسته ( در جایگاه آغاز گر جنگ مقدس علیه ملحدان ) کرده اند. ناشر از دولت پاکستان به سبب اینکه به جهاد گران کمک رسانیده ، سپاسگزاری کرده است. با وجود پژوهش گسترده، اداره های ضد ترور در جهان غرب، موفق نشده اند که نویسنده ی کتاب را شناسایی کنند، نام آن را تنها خداوند می داند. این کتاب بسیار خوب و محکم جلد کرده شده و در متن با رهنمایی جزوار از زندگی دهشت افکن سخن می زند. با گفتن کلمه ها و با رسم ها آموزش می دهد که چگونه با در آمیختن اسیتون مواد انفجاری تولید و محکم بندی شود و با فلیته ی برقی انفجار داده شود. کسی که برای انجام دادن یک حمله ی تروریستی وظیفه گرفته و به کابل می رود، آموخته است که چگونه از یک شانه ی موی به جای یک بمب استفاده کند. به چه شکل آدم از جیب کرتی خود با تفنگچه شلیک می کند و یا پس از اجرای وظیفه ی انفجار در یک رستوران به کدام شیوه انسان خود را با اطمینان از صحنه بیرون بکشد. درباره ی کلیه روش های آموزشی دهشت افگنی در این کتاب شرح داده شده است. کتاب با این درخواست پایان می یابد:

در روند اجرای یک وظیفه عملیاتی تنها با کلمه ها و جمله های شفوی تماس بگیرید و آگاهی بدهید." ۲- در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "...همه ی شان نابود شوند" از قلم Peter Gruber در مجله ی هفتگی Focus آلمان شماره ۴۹ دسامبر ۲۰۰۱ آمده است ( برگردان):

" بر بنیاد آگاهی دهی پنتاگون ارتش ایالات متحده، در افغانستان مطبخ گاز [دستگاه تولیدی گاز های کشنده ] دهشت افگنان را پیدا کرده است. جنرال Tommy Frank فرمانده سوق و اداره ی نیرو های آمریکایی در افغانستان گفته است: ما بیشتر از ۴۰ محل را شناسایی کردیم که در آنجا ها پیروان بن لادن با جنگ ابزار های کیمیاوی ABC، آزمایش می کردند."

۳- در روزنامه Rheinpfalz شماره ۲۴۰ تاریخ ۱۶ / ۱۰ / ۲۰۰۱ در یک یادداشت خبری زیر عنوان " لیست کسانی که برنامه ی ترور آنان از سوی طالبان، پیرنگ ریزی شده بود، به دست آمده است " نگاشته شده است ( برگردان):

: " Mainz ( ap)

اداره ی فدرال پولیس جنایی آلمان، لیستی را که در آن نام ۱۰۶ تن از مخالفان طالبان درج است و می بایست از بین برده می شدند، مورد بازرسی و ارزیابی قرار می دهد. بر پایه گفته های رسانه ی

Südwestrundfunk (SWR)

که این سند را به نشر سپرده است، از برای دریافت حقیقت و اطمینان یافتن به درست بودن آن، زمره ی ۱۰۶ تن، ۴ تن آن در آلمان زندگی می کنند. لیست که در پای آن ملا عمر رهبر طالبان امضا گذاشته است به آدرس سفارت و یا کنسولگری غیر قانونی حکومت طالبان گسیل شده بود. این لیست از داخل نمایندگی طالبان در شهر فرانکفورت که کنون [پولیس آلمان آن را ] بسته است، به دست آمد. برخی نام ها باواژه انگلیسی (کشته شده) نشانی شده است. بر بنیاد کاوش های این (رسانه)

باید شماری از کسانی که در لیست بودند، اندکی پیشتر از حمله های یازدهم سپتامبر، از بین برده شده باشند. در میان ۱۰۶ تن مخالفان طالبان طرفداران محمد ظاهر، شاه پیشین، کمونیست ها و سوسیالیست ها و هوا خواهان اتحاد شمال، جا دارند."

در پایان این بخش، کمال دلچسپی است که از سخنان رسانه ای اسامه بن لادن نیز چیز هایی آورده شود:  
 ۱- "پاریس (rtr) : اسامه بن لادن کسی که متهم به برنامه ریزی بمب گذاری در سفارتخانه های ایالات متحده در شرق افریقا است، بنابر گفته های خودش، در نیمه دهه ی نود از ایالات متحده ی آمریکا و پاکستان کمک به دست آورده است. این گفته را روزنامه ی فرانسیسی France Soir از مصاحبه ی رسانه ای چاپ نا شده ی سال ۱۹۹۵ بن لادن نقل قول کرده است. وی در این مصاحبه گفته است: جنگجویان اسلامی او در جنگ افغانستان علیه اتحاد شوروی، از طرف آمریکا و پاکستان آموزش داده شدند و آمریکا جنگ ابزار ها را در اختیار ما گذاشت. کمک های مالی از عربستان سعودی سرازیر می شد." (برگردان از روزنامه Hannoversche Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۸ / ۸ / ۱۹۹۸).  
 ۲- "عربستان مرا تعیین نمود تا بضد بی خدایان روسی و دنباله روان افغانی شان مقابله کنم. در پاکستان متصل سرحد افغانستان مسکن گزیدم. رضا کاران عربستانی و کشور های اسلامی را دور خود جمع کردم. اولین مرکز تربیوی را بکمک افسران نظامی پاکستان و آمریکا، احداث نمودم. سلاح و مهمات از طرف آمریکا تهیه می گردید و پول از عربستان می رسید. بعد تر درک کردم که این کافی نیست در داخل افغانستان جنگ کنیم، بلکه لازم است در تمام جبهات به مقابله پردازیم. هم علیه کمونیست ها و هم بضد سیستم جهان غرب."

(طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه نشراتی میوند، سال چاپ: ۱۳۸۷ - ۲۰۰۸، ص ۱۹۵).  
 این دیگر به کلی روشن و یک سخن انکار ناپذیر است که حمله های هوایی و زمینی هفت هفته ای و کار های جاسوسی و استخباراتی ایالات متحده ی آمریکا و همکاری و انبازی اتحاد بین المللی مبارزه با تروریسم جهانی در این روند، پیروزی را به ارمغان نیاورد که هسته ی رهبری خشن و جنایت پیشه ی دو گروه دهشت افکن و افراطی (طالبان و سازمان القاعده) از بین برده شوند؛ تنها و تنها شماری از جنگجویان و پایگاه ها و سنگر های آنها در افغانستان نابود کرده شدند. همین اشتباه نظامی و سیاسی سبب شد که پس از گذشت چند سال اندک، طالبان و سازمان القاعده به رهنمایی، کمک و پشتیبانی ای اس آی و برنامه های حکومت پاکستان، در توافق با ایالات متحده ی آمریکا (سی آی ای) و انگلستان (ام آی ۶) و پیمان ناتو، دوباره جان بگیرند و فعال شوند.



## کشت خشخاش، تولید و قاچاق مواد مخدر

مواد مخدر (Narcotik) آن دسته از دارو های در هم آمیخته ی طبیعی و کیمیایی هستند که مصرف آنها سبب پیدایی بی نظمی، نابسامانی و دگرگونی در فعالیت درست و عملکرد هوشیارانه مغز می شود. مخدر ها " سستی زا ( آرامبخش)، توان افزا ( برانگیزاننده ) و توهم زا " ماده ی کرختی آور، ناتوان کن و بیحس کننده بوده، که به کار بردن آنها در فعالیت و عملکرد دستگاه مرکزی عصب ( مغز ) تغییر های غیر عادی و غیر طبیعی را به بار می آورد.

" بر اساس برخی اسناد موجود، سابقه آشنایی بشر با مواد مخدر حدود (۴۰۰۰) سال پیش از میلاد برآورد شده است. "پلین" دانشمند رومی قرن اول میلادی، اولین کسی است که شیره غلیظ خشخاش را به نام اپیوم عرضه کرد. " اپیوم " از ریشه "اپوس" " Opos" به معنی شیره است که از کلمه " اهی پی نا" " AHIPENA از زبان سانسکریت گرفته شده و بنا به تلفظ های دیگر " افیون" یا "هیپون" خوانده می شود. " ( برگرفته از شبکه ی جهانی انترنت [Www.beytoote.com](http://Www.beytoote.com)).

انسان ها از همان آغاز آشنایی با فرآورده های گیاهی خواب آور: خشخاش، شاهدانه، بنگ، تنباکو، کوکا... در کنار اینکه از شماری از آنها برای آرامش خود، به نام دارو های ضد درد و تسکین دهنده استفاده می کردند؛ از زیان های بر باد دهنده و کشنده ی آنها نیز آهسته آهسته آگاه می شدند. ولی در سده ی سیزدهم ترسایی در نیم قاره هند، در آن هنگام که کمپانی هند شرقی (در سرزمین های جنوب و جنوب شرقی آسیا) در غارتگری و چپاول دسترنج مردم (در بخش بازرگانی) حد و مرز را نمی شناخت؛ بریتانیایی های حاکم بر هند زیر رهبری نظام پادشاهی انگلستان برای رهایی از کمبود نقره در ذخایر خویش که کاهش آن در کشور آشکار شده می رفت؛ کشت خشخاش را گسترش دادند تا تریاک به دست آمده از آن را به نام کالا ی بازرگانی به چین ببرند و در ازای آن چای چینیایی خریداری کنند. در گذشته بازرگان های انگلیسی در برابر پول خرید چای، به چین نقره صادر می کردند. به سبب اینکه مردم روز به روز به تریاک رو می آوردند و اندازه ی به کار بردن آن نیز بالا می رفت و به جامعه آسیب می رسانید؛ بنابراین زمامداران چینی آوردن تریاک را بند کردند و سرانجام کلیه محموله های تریاک را که بازرگان های انگلیسی قاچاقی از هند به چین می بردند، در بندر کانتون آتش زدند. لیکن دولت شاهی انگلیس به زور ماشین نظامی خود به عملکرد چینیایی ها، واکنش نشان داده و با چین از در جنگ در آمد.

از جنگ نخست تریاک ( ۱۸ مارچ ۲۹-۱۸۳۹ تا اگست ۱۸۴۲ ) چین شکست خورد و با دستینه شدن پیمان نانجینگ، بندرگاه های چین به روی بازرگان های انگلیسی باز شد و انگلیس ها امتیاز بیشتری، از جمله پیوست شدن هانگانگ به پادشاهی بریتانیا، به دست آوردند. در جنگ دوم تریاک ( ۱۸۶۰-۱۸۵۶ ) که آن را " جنگ چین دوم"، " جنگ پیکان یا اردوکنشی انگلو-فرانسوی ها " نیز می گویند، به دلیل بازرسی یک کشتی بریتانیایی، امپراتوری بریتانیا و امپراتوری دوم فرانسه، جنگ را علیه چین به راه انداختند. در این جنگ نابرابر بار دیگر چین بازنده شد و در نتیجه ی دستینه شدن پیمان تین تسین ( تیانجین)، تجارت تریاک به چین شکل قانونی به خود گرفت و جنوب کولون به بریتانیا وابستگی پیدا کرد. بدین گونه دیده می شود که اروپایی ها، بویژه انگلیس ها و فرانسوی ها در بازرگانی قاچاقی تریاک در سرزمین های جنوب و جنوب شرق آسیا، پیشینه درازی دارند و مثلث طلایی ( میانمار - لاوس - تایلند ) و هلال طلایی ( افغانستان - ایران - پاکستان ) نیز در مستعمره های پیشین آنها پدید آمدند. مشکل خوگر شدن به مواد مخدر از گذشته ها توجه ی دولت های جهان را به خود جلب کرده بود. نخستین اقدام جهانی بر ضد این ماده ی تباه کن، تشکیل مجمع بین المللی و تعیین هیأت تریاک بود، که در نشست شانگهای در فبروری ۱۹۰۹ با انبازی ۱۳ کشور، صورت گرفت. مجمع بین المللی تریاک به مردم جهان درباره ی زیان ها و خطر های اجتماعی و بهداشتی فرآورد و قاچاق، فروش و به کار بردن مواد مخدر هشدار داد و از حکومت ها خواست که برنامه بازرسی خود را بر این ماده ی کشنده داشته باشند. سه سال پس از این رویداد، در جنوری ۱۹۱۲ کنوانسیون بین المللی تریاک تشکیل و به کار بردن غیر بهداشتی آن را نا جایز اعلام کردند.

خطر ها و ویرانی های باقیمانده از جنگ جهانی اول ( از آغاز تا پایان جنگ ) روند کشت خشخاش، فرا آورد و قاچاق مواد مخدر را افزایش داد؛ لیکن با به وجود آمدن جامعه بین الملل و نوشتن میثاق آن، زمینه های همکاری بین المللی در پیکار با قاچاق مواد مخدر فراهم شد ( جامعه بین الملل در جایگاه یک سازمان بین المللی میان دولتی در دهم جنوری ۱۹۲۰ بر بنیاد عهدنامه ی وارسا، ایجاد و فعالیت آن تا

۱۹۴۶ دوام پیدا کرد). در چوکات این مجمع جهانی در سال ۱۹۲۱ کمیته مشورتی تریاک به هدف بررسی قاچاق آن، به وجود آمد.

در سال ۱۹۲۴ با انبازی نمایندگان ۳۶ کشور جهان، همایش بین المللی در ژنیو سویس برگزار شد. در این نشست راهکار هایی برای دریافت سر نخ های بازرگانی مواد مخدر و مبارزه با قاچاقچی های جهانی، پیش بینی شد و یک نظام بین المللی برای گردآوری آگاهی ها درباره ی روند های فرا آورد و بازرگانی ( واردات و صادرات ) مواد مخدر، تعیین شد.

در نشست سال ۱۹۳۱ در ژنیو با انبازی نمایندگان ۵۴ کشور جهان، کنوانسیون منع تولید و توزیع مواد مخدر در ۳۴ ماده به تصویب رسید. به دنبال آن در سال ۱۹۳۶ کنوانسیون سرکوب قاچاق و داد و ستد غیر قانونی مواد خطرناک تصویب شد.

سی سال از تصویب کنوانسیون منع تولید و توزیع مواد مخدر و ۲۵ سال از تصویب کنوانسیون سرکوب قاچاق غیر قانونی مواد خطرناک، گذشته بود که در سال ۱۹۶۱ برخی از دولت ها به هدف جمع بندی نتیجه های به دست آمده از تصمیم های گرفته شده در کنفرانس های گذشته و چگونگی عملی شدن کنوانسیون ها و پروتوکول های گذشته، نشست هایی را برگزار کردند که در فرجام از درون آن بسته شدن کنوانسیون واحد مواد مخدر بیرون آمد و هیأت بین الملل بازرسی مواد مخدر تشکیل شد.

ده سال پس از این رویداد، در ۱۹۷۱ کنوانسیون مواد توهم زا ( روانگردان) در شهر وین (اتریش) به امضا رسید و کلیه مواد مخدری را که از بازرسی کنوانسیون واحد (۱۹۶۱) بیرون مانده بودند؛ ولی به کاربردن آنها دوام داشت، زیر پوشش گرفت (پیش از این پروتوکول مواد مخدر در ۱۹۴۷، پیوند نامه پاریس در ۱۹۴۸، پروتوکول تعیین حد و کرانه (تحدید) و تنظیم کشت خشخاش، تولید و تجارت عمده ی بین المللی تریاک در ۱۹۵۳ به تصویب رسیده بودند).

اراده ی سیاسی، پیگیری و قاطع بودن کشور های جهان برای مبارزه ی سرسختانه با پدیده ی شوم و خانمان سوز خوگر شدن به مواد مخدر و قاچاق آن در همایش بین المللی چند روزه وین ( از تاریخ -۱۷ ۲۶ جون ۱۹۸۷) بازتاب روشن داده شد. در این نشست سندی در چهار فصل تنظیم و آماده شد که بیش از ۳۵ مورد رویکرد های عملی را در بر می گرفت که مهمترین آنها این ها اند:

- ارزیابی کردن اندازه ی استفاده از مواد مخدر؛
- ریشه کن کردن کشت خشخاش؛
- نابود کردن شبکه های بزرگ و چشمگیر قاچاق مواد مخدر؛
- پیشگیری از استفاده ی مواد مخدر از راه گسترش فعالیت های آموزشی؛
- بلند بردن نقش رسانه ها در تبلیغ بازگشت خو گرفتگان به زندگی عادی در جامعه و درمان آنان؛
- همکاری حقوقی بین دولت ها....

این سند برنامه ای به تاریخ ۲۶ جون ۱۹۸۷ از سوی شرکت کنندگان نشست بین المللی تأیید شد و به اتفاق آرا به تصویب رسید که سالروز تأیید و تصویب آن را به نام روز جهانی مبارزه با مواد مخدر، یاد می کنند.

کنوانسیون علیه قاچاق مواد مخدر و مواد توهم زا ( روانگردان) مهمترین و با ارزش ترین کنوانسیون جهانی است که همکاری و انبازی بین المللی را برای مبارزه با مواد مخدر و جرایم سازمان یافته، به گونه ی درست تنظیم کرده است.

در روشنی کنوانسیون های بین المللی، سازمان ملل متحد نیز نهاد های دیدبان و بازرسی بر کشت، فرا آورد و بخش کردن مواد مخدر و دفتر هماهنگی کار و تلاش های جهانی در مبارزه با آنها را بنیاد نهاد . برنامه ی اقدام جهانی سازمان ملل متحد که در سال ۱۹۹۰ به تصویب رسید، از کلیه کشور های جهان درخواست کرد که در مبارزه با مواد مخدر و تأثیر های ویرانگر آن در جامعه، کوشش بیشتر کنند و به روند همکاری های بین المللی در این راه تکانه و شتاب دهند.

افزون بر اقدام ها و تلاش های جهانی در گذشته، در سال ۱۹۹۷ دفتر پیکار با مواد مخدر و جرم های سازمان یافته سازمان ملل متحد (United Nation Office an Drugs and Crime) به اختصار (UNODC) به هدف واریسی مواد مخدر، پیگیری از جرم و پیکار با دهشت افگنی جهانی بنیاد نهاده شد. این نهاد بین المللی بیش از ۱۵۰ کشور را زیر پوشش خود قرار داده است، دفتر مرکزی آن در شهر وین بوده و دارای دفتر های ویژه و کارشناسی و منطقه ای نیز است.

از آنچه گفته آمد، دیده می شود که جامعه انسانی از گذشته های دور تا به امروز ، تا کدام اندازه با مشکل کشت خشخاش، تولید، توزیع، استفاده و قاچاق مواد مخدر دست به گریبان است که در این فرایند مردم

سرزمین جنگ ها و درد ها و رنج ها ( افغانستان امروزی ) نیز از زیان های جانسوز آن بی درد و داغ نمانده است. ولی افغانستان از آغاز دهه ی هشتاد سده ی پسین بدین سو بدترین و دشوار ترین روز ها را پشت سر می گذارد و از پیامد های سوء این پدیده ی خطرناک رنج می برد.

" از سال ۱۹۸۰، تمام جنگ سالاران، از پول درآمد تریاک بخود و در امور نظامی خود استفاده نموده اند، خانه، موتر، بزنس در پشاور خریده اند و حسابات بانکی در خارج باز نموده اند. هر یک از آنها داشتن ارتباط را با معامله داران و قاچاق بران تریاک انکار نموده، مخالفین و رقبای خود را به آن متهم می کنند. مگر هیچ یک به تناسب طالبان جرات و صداقت اعتراف را نداشته اند. طالبان بصراحت اظهار داشتند که قصد ندارند جلو کشت کوکنار و قاچاق تریاک را بگیرند. به تخمین ملل متحد و آمریکا، در حدود ۹۶ در صد هروئین از ساحات زیر سیطره طالبان، حاصل می شود." ( کتاب: طالبان - اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، تاریخ چاپ: ۱۳۸۷ - ۲۰۰۸، ص ۱۷۶).

افغانستان پس از سال ۱۹۹۲ در جایگاه بزرگ ترین تولید کننده ی تریاک جهان ثبت شد و در این دستاورد (!) از میانمار (برما)، مکزیک و کلمبیا پیشی گرفت. پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، حضور نظامیان ایالات متحده آمریکا و انگلیس و نیرو های جهانی مبارزه با دهشت افگنی بین المللی زیر فرمان پیمان ناتو، سال به سال کشت کوکنار و تولید تریاک را در افغانستان افزایش داد و به بالا ترین پهنای آن رسانید.

با آمدن گروه های جنگی به کابل و شکل گیری دولت اسلامی، بی سبب نبود که سید احمد گیلانی رهبر تنظیم محاذ ملی گفته بود:

" دیده می شود که جهان غرب پس از چیره شدن بر کمونیسم شوروی آن هم به کمک ما، بیش از این به افغانستان علاقمند نیست). این شیوه برخورد می تواند یک اشتباه ی فاجعه آمیز را به دنبال داشته باشد؛ زیرا امکان آن وجود دارد که این سرزمین به سوی لبنانی شدن به پیش رود: این جا مرکز بازرگانی مواد مخدر و تروریزم بین المللی شده است."

( برگردان از مجله ی Spiegel شماره ۲۹ سال ۱۹۹۲ )

اینکه افغانستان از سال ۱۹۹۲، بزرگ ترین صادر کننده ی غیرقانونی ( مرکز قاچاق ) مواد مخدر در جهان شد؛ بیشتر به دوام جنگ ها، نا امنی ها و ناپایداری سیاسی وابستگی پیدا می کند و گروه های مافیایی از آن سود بردند و تا هنوز این سودجویی ادامه دارد.

سخن دیگری که افغانستان را در هلال طلایی جا داد، این بود که جهاد گران، بازرگان ها و قاچاقچیان مواد مخدر، از دهه ی هشتاد آزمودگی و مهارت بردن تریاک را از افغانستان به پاکستان، داشتند. در آن زمان کاروان های موتر، جنگ ابزار های آمریکایی، چینیایی، مصری، اسرائیلی... را از بندر کراچی بارگیری و به پشاور و کوئته بلوچستان می رسانیدند و سپس ابزار جنگی سهمیه بندی شده به تنظیم های جهادی با استفاده از امکان های گوناگون ( خر، اسب، قاطر، موتر) به جبهه های جنگ به داخل افغانستان رسانیده می شد و در بازگشت تریاک خام را به پاکستان می آوردند و سران قبایل در ازای باز نگهداشتن راه ها، از سوی سی ای ای و آی اس آی پشتیبانی مالی می شدند.

در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " مواد مخدر در آسیا: کوشش کنید، خشکاش کشت کنید، مرکز مواد مخدر جهان " هلال طلایی " افغانستان، [ایران] و پاکستان " به قلم بانو Gabriele Venzky در روزنامه Der Tagesspiegel تاریخ ۲ / ۱۱ / ۱۹۹۴، آمده است ( برگردان):

"... بر بنیاد آمار نشر شده از سوی سازمان ملل متحد، برداشت فرا آورد تریاک در هلال طلایی، هیچگاه به اندازه امسال، بسیار نبوده است - نزدیک به ۳۰۰۰ تن در افغانستان و ۱۰۰۰ تن دیگر در پاکستان تولید شده است.

این اندازه کم از کم دو چند تولید مواد مخدری است که تا کنون در مثلث طلایی ( برما- لاوس- تایلند) تولید می شد و در اصل باید همین اکنون همه ی ناقوس های [خطر] در اروپا و ایالات متحده آمریکا به مانند طوفان به صدا در آیند. لیکن فهمیده نشد که چرا چنین کاری رخ نداد، بویژه این که اروپا را در خود پیچیده است. با این کار می گذارند که بی ثباتی سیاسی در پاکستان و بیشتر از همه در افغانستان به یک تهدید جدی به کل جهان مبدل شود. اینکه این تهدید کدام شکل ها را به خود می گیرد، در پاکستان پیش از پیش شناخته شده است. روند سرازیر شدن مواد مخدر از افغانستان، کشور همسایه پاکستان را چنان بی ثبات کرده که درباره ی آینده ی آن می توان یک نشان پرسش گذاشت. چیز دیگری که انتظار

آن می رود و در این زمان در پیش چشم مردم در الجزایر و مصر بازتاب می یابد، توانایی و پیمانه ی دهشت افگنی و بنیادگرایی، عرب های تعصب گر پرورش داده شده از سوی مجاهدین افغانستان است. افغانستان از گذشته ها به مرکز دهشت افگان شماره یک در جهان مبدل شده بود، ایدون عنوان پایگاه شماره یک مواد مخدر جهان به آن افزوده شده است.

جای های اصلی کشت [خشخاش] برای تولید تریاک در افغانستان استان غربی [شرقی] ننگرهار و استان های چهار اطراف آن، همچنان استان هلمند در جنوب هستند، جایی که زمانی به نام سبد نان افغانستان شهرت داشت. کنون به سبب اینکه در زمین های آبی این کشور گندم و دیگر گیاه های کشاورزی از رده ی مواد غذایی کشت نمی شود، جای آن را کشت خشخاش گرفته است و این هفتاد در صد زمین های هموار را در بر می گیرد. با وجود اینکه کشاورزان تنها شش در صد از بهای فروش تریاک را به دست می آورند، با آن هم کشت خشخاش و فرا آورد تریاک برای آنان سودمند است. یک دهقان می گوید: از کشت خشخاش ده برابر سود می برد، نسبت به این که گندم بکارد و باز هم دو برابر حاصل بر می دارد، نسبت به این که پیاز کشت کند، این گفته از تبلیغات سازمان ملل متحد بود.

کشت خشخاش را در افغانستان خطری تهدید نمی کند؛ زیرا نهاد های دولتی که به واری و پیگیری بپردازند، وجود ندارد و فرماندهان گروه های مجاهدین، بودجه ی جنگی خود را که هزینه ی خیلی بلند می طلبد، از چشمه ی دریافت پول فروش تریاک از آزمایشگاه ها، پر می کنند. این آزمایشگاه ها در شمال افغانستان در سرحد ها با جمهوری های آسیای میانه شوروی هستند که از آن جا ها هایدرید تیزاب سرکه تحویل داده می شود که بدون آن مبدل کردن تریاک به هیروئین ناممکن است.

تریاک و هیروئین افغانستان با هیچ بازرسی رو به رو نمی شود و با گذر از راه های آسیای میانه، در مدت یک هفته به اروپا می رسد. راه مطمئن دیگر دهلیز ایران به ترکیه است که در آنجا مواد خام زیر کار گرفته می شود. سران قبایل جنگجوی [و تا دندان سلاحدار] کاروان بردن [مواد مخدر] را همراهی می کنند، هر گاه در راه کسی مزاحم آنها شود، با بی توجهی به مردم، از جنگ ابزار استفاده می کنند؛ لیکن بیشترین مواد مخدر سهمیه بندی شده به پاکستان می رود. در سایه جنگ در افغانستان، پاکستان به بزرگ ترین مصرف کننده مواد مخدر جهان مبدل شده است. سه ملیون انسان خو گرفته، از آن زمره ۱,۸ ملیون آن عادت به گرفتن هیروئین دارند و هر سال ده درصد آمار آن افزایش می یابد. ۱۰۰۰ تن تریاک نیاز سالانه خود پاکستان را برآورده کرده نمی تواند. دست کم ۵۰۰ تن تریاک از افغانستان خریداری می کند. افزون بر آن، هیروئین به ارزش ۱,۵ میلیارد دالر از کشور به بیرون می رود و این ۲۰ در صد مجموع صادرات پاکستان را در بر می گیرد.

با وجود دادن تعهد های کلان از سوی نخست وزیران پاکستان و آخرین آن بی نظیر بوتو، بر ضد مافیای وحشتناک و قدرتمند مواد مخدر، هیچگونه اقدامی نکردند؛ زیرا موضوع بر سر یک معامله بازرگانی می چرخد و از یک سود دو و یا سه میلیارد دالری سخن می گوید که از آن بخش بزرگی را سیاستمدار ها، نیرو های ارتش و کارمندان دولتی به خود سوا کرده اند. در این محور قدرتمند، هیچ کدام از حکومت های کمزور در اسلام آباد داخل کرده نشده است."

در پیوند به تولید تریاک و تجارت هیروئین در هلال طلایی، احمد رشید نگاشته است:

" انفجار در تولید هیروئین نه در افغانستان، بلکه در پاکستان صورت گرفت. پاکستان مولد عمده تریاک در دهه هشتاد بود که با تولید ۸۰۰ تن تریاک سالانه، ۷۰ در صد تولید جهان را تا سال ۱۹۹۸، بدوش داشت. تولید تریاک پاکستان زیر چتر حمایت مشترک عملیات مخفی سی ای ای و آی اس آی، به مجاهدین، صورت گرفت. یک گزارش درباره ناکامی پالیسی مواد مخدر امریکا، درباره چنین بیان می دارد: " در جریان دهه هشتاد، اختلاس، فساد و دهشت، عملیات سری و مخفی تریاک را خیلی مغلق و پیچیده گردانیده بود که نمی شد آن را از موضوعات عمده حیاتی مانند، امنیت منطقوی و جنگ و سنیز جدا کرد" دستگاه سی ای ای (سیا) که از تجارت و قاچاق تریاک ذریه قوای گوریلائی ضد کمونیست، چشم پوشی می نمود، ساخت و بافت مجاهدین افغانی را با قاچاق بران مواد مخدر و نظامیان پاکستانی، نادیده گرفت." (طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، تاریخ چاپ: ۲۰۰۸-۱۳۸۷، ص ۱۷۷).

قاچاق مواد مخدر از افغانستان، کشور های آسیای میانه شوروی را دچار دشواری های اجتماعی، بویژه افزایش روزمره در شمار استفاده کنندگان داخلی، کرده بود. پالایشگاه های پاک کاری تریاک خام تولیدی افغانستان در پاکستان که پسان ها به افغانستان آورده شدند، رونق چشمگیری داشتند و هیروئین مصرفی و قاچاقی را تولید می کردند و قاچاق بران فعال تر شده می رفتند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "سیمای دوگانه اقتصاد افغانستان: کشت پر از رونق و مرداب مواد مخدر" در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۰ / ۹ / ۱۹۹۵، نگاشته است (برگردان):

"در اصل زیر بنای اقتصاد جنگی [حکومت در] کابل، کشت خشخاش است. در استان های جنوبی و شرقی هر سال هزار ها تن مواد مخدر تولید می شود. در بدخشان در شمال شرق افغانستان، در اطراف شهرستان های واخان و درواز در زمین های پهناور تریاک کشت شده و به هیروئین مبدل می شود. مسئولیت تولید و بردن مواد به جای های تعیین شده به دوش بصیر خالد فرمانده حزب بر سر اقتدار در حکومت و شهردار فیض آباد، است. بخش بیشتر [مواد مخدر] با استفاده از چهارپایان بارکش رسانیده می شود و از خط راه های شرقی به استان لغمان و با گذر از دره ی خیبر و کوه های دشوار گذر تا سرحد چین می رسد. در بدخشان مهاجران تاجیکستان که در پایگاه های نظامی حکومت افغانستان آموزش و پرورش می بینند، مواد مخدر را تحویل گرفته به تاجیکستان قاچاق می کنند. بدین شکل مواد مخدر از روسیه به اروپا راه پیدا می کند."

در دهه ی هشتاد و حتا پس از آن شماری از افسران ارتش و برخی کارمندان آی اس آی پاکستان در قاچاق مواد مخدر دست داشتند. گسترش تولید و قاچاق مواد مخدر در پاکستان، افزون بر بالا بردن شاخص بازار اقتصاد سیاه، به شمار خو گرفتگان داخلی نیز افزود، شبکه های تولید و قاچاق آنقدر بزرگ و نیرومند شدند که روند سیاسی را نیز زیر تأثیر خود در آورده بودند؛ لیکن پس از سال ۱۹۹۲ جهان به این باور شد که در بازار جهانی، افغانستان در تولید و قاچاق مواد مخدر نقش تعیین کننده دارد.

Thomas Ruttig در یک نوشته زیر تیتر "بحث درباره ی افغانستان: سازمان ملل متحد بر ضد حکومت کابل به خاطر تجارت مواد مخدر و جنگ ابرار"، در روزنامه Die Tageszeitung دسامبر ۱۹۹۵، نگاشته است (برگردان):

"برلین - افغانستان آنچه امروز است، حتا در زمان اشغال شوروی چنین نبود. هنگامی که نماینده ی دایمی [حکومت] کابل در سازمان ملل متحد، روان فرهادی در نشست عمومی، می خواست به آن دست یابد تا پاکستان کشور همسایه را به سبب مداخله در امور داخلی افغانستان محکوم کند به پیروزی نرسید؛ زیرا تنها هند، دشمن سرسخت پاکستان به آن مهر تأیید می گذاشت؛ [از این رو نماینده حکومت] کابل بیرنگ پیشنهادی خود را پس گرفت. نماینده افغانستان با این کار خود توانست تنها یک پیروزی به دست آورد و آن هم اینکه یک قطعنامه ی اندکی نرم تر، پیشنهادی آلمان با تأیید ۱۶ دولت دیگر، شب گذشته در نشست عمومی سازمان ملل متحد، به کنگاش گرفته شد. به جای اینکه "حکومت افغانستان" به دلیل تجارت جنگ ابرار و مواد مخدر، همچنان پشتیبانی از تروریزم بین المللی محکوم می گشت، کنون در آن این گونه تغییر آورده شده است: از قلمرو افغانستان صورت می گیرد...."

پاکستان در دهه ی هشتاد، از رهبران، فرماندهان و جنگجویان تنظیم های جهادی بسیار به خوبی میزبانی کرد تا در روز مبدا به دردش بخورد؛ بنابراین همین که در افغانستان دولت اسلامی اعلام شد و پس از پنج سال امارت اسلامی به وجود آمد، مقام های رهبری آن کشور روند تولید مواد مخدر را به برادران خود سپردند و خود که تا این هنگام بر پایه آمار رسمی نزدیک به سه ملیون خو گرفته داشت، وظیفه ی بردن و قاچاق هیروئین تولیدی در افغانستان را به بازار های جهانی به دوش گرفت. لیکن بخشی از قاچاق و خرید و فروش مواد مخدر را در نقاط مرزی با جمهوری های آسیای میانه (تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان و قزاقستان) قاچاقچیان نامی افغانستان و مافیای مواد مخدر در منطقه به پیش می بردند.

مصطفی دانش در یک نوشته زیر عنوان "جنگ و هیروئین: در افغانستان گروه های با هم درگیر به کشت کوکنار و بازرگانی مواد مخدر اتکا می کنند" در روزنامه ی Süddeutsche Zeitung تاریخ ۲۰ / ۷ / ۱۹۹۶ نگاشته است (برگردان):

"کابل: ماه جولای - جنگ پایان ناپذیر در افغانستان ساختار های همگانی را در این کشور کوهی و دشتی در هندوکش، به کلی ویران کرده است، فناوری و کشاورزی به پیمانہ زیاد نابود شده اند، همچنان دیری ست از کمک های خارجی هم سخن در میان نیست. در این میان ستون پشت اقتصاد جنگی افغانستان



را کشت کوکنار و بازرگانی مواد مخدر استوار کرده است، در پایان کار بخش بیشتر درآمد ها را در این معامله بازرگانی، جنگ سالاران به دست می آورند. از چند سال بدین سو، افغانستان در راه مبدل شدن به یکی از بزرگ ترین تولید کنندگان هیرویین در جهان، روان است، سالانه چند هزار تن تریاک تولید می شود و سپس در داخل، در پالایشگاه های پیشرفته از آن هیروئین می سازند.

حاکمان آزاد مواد مخدر ["Drogenbaron"]، [Baron] = واژه فرانسوی بوده، حکمفرمای آزاد را معنا می دهد [ خاک افغانستان را در بین خود بخش کرده اند. گلبدین حکمتیار نخست وزیر جدید تا آن زمانی که از سوی طالبان اسلامی رانده نشده بود، در مناطق زیر اداره ی خود در جنوب کشور یک قلمرو مواد مخدر آباد کرده بود. هنوز هم بخش های از خاک افغانستان در جنوب شرق در زیر فرمان او قرار دارد. مافیای مواد مخدر به دولتی در درون دولت رشد یافته که همیشه کشت می کند و فرا آورد آن از راه پاکستان صادر می شود. برادر قومی حکمتیار، رسول سیاف بازار داد و ستد مواد مخدر خود را در استان جنوبی پکتیا فعال نگهداشته است. [سیاف] متحد سیاسی حکومت کابل در آنجا در منطقه خیبر، جدران و منگل کشت کوکنار و تولید هیروئین را در سطح بالا به پیش می برد. در زمان اشغال افغانستان از سوی شوروی، آمریکایی ها و شرکای غربی آنان در همه جا روند کشت کوکنار، تولید تریاک و هیروئین را می دیدند؛ لیکن در برابر آن بی تفاوت بودند و چشم پوشی می کردند و بر ضد آن اقدامی را در پیش نمی گرفتند. در آن وقت مجاهدین برای غربی ها انسان های دارای قلب قوی و آماده قربانی بودند و به نام مبارزان آزادی یاد می شدند. ولی در همین تازگی ها که شماری از گروه های افغانستانی به هدف گفت و گو به ایالات متحده ی آمریکا دعوت شده بودند، حکمتیار و سیاف را دعوت نکرده بودند. آمریکایی ها گفتند: نمی خواهیم در این نشست بازرگان های مواد مخدر را با خود داشته باشیم.

در بدخشان استان شمال شرقی در اطراف شهرستان های واخان و درواز شاه نه تنها زمین ها در یک ساحه پهناور کوکنار کشت می شود؛ بلکه فرمانده نظامی بصیر خالد شهردار شهر فیض آباد و عضو حزب حاکم به رهبری برهان الدین ربانی رییس دولت افغانستان، سر نخ های داد و ستد با مواد مخدر را نیز در دست دارد. حاجی محمد از زمره ی دست فروشان در خیابان های کابل که در وقت نجیب الله رییس جمهوری کمونیستی (!) کارمند وزارت داخله بود، آگاهانه گزارش داد که در خود پایتخت که [در جنگ های میان گروهی] به سان زمین لرزه به خاک برابر شد، تجارت تریاک و هیروئین رونق دارد. وی با خشم و تمسخر گفت: "با دالر می توانید در این جا هر اندازه هیروئین که خواسته باشید به دست می آورید - چه کسی آن را تجارت می کند؟ همانا که حکومت ما"، " شما درباره ی این سخن که چرا وزیران و فرماندهان در هر ماه تنها یک بار به کابل حضور می یابند، چه فکر می کنید؟ آنان در سرحد با پاکستان از تولید هیروئین در مناطق زیر اداره ی خود واری می کنند."

بخش بزرگ مواد مخدر با چهارپایان بارکش از راه های کوهستانی دشوار گذر از شرق افغانستان به سوی شمال شرقی در فرجامین نقطه جدا شدن مرز ها، در جایی که افغانستان با پاکستان، هند، چین و تاجیکستان هم سرحد است، برده می شود. در آنجا حکومت کابل قرارگاه نظامی دارد و پناهنده های تاجیکستان برای جنگیدن در وطن خود آموزش می بینند. این شورشیان اسلامی مواد مخدر را از فرماندهان تسلیمی می گیرند و به تاجیکستان می رسانند. سپس مافیای روسی مواد مخدر که جز نیرو های نظامی روسی در تاجیکستان است، زمینه سازی می کنند که ماده ی نشه آور را از روسیه به اروپا باز کند. قوای روسی تا دندان آراسته با جنگ ابزار و شورشیان تاجیکستان [روند بردن مواد مخدر] را دیدبانی می کنند.

در کل، نیرو های روسی نقش دوگانه را بازی می کنند. آنها برای این در آنجا هستند که از حکومت جمهوری تاجیکستان در برابر مخالفان بنیادگرا پاسبانی کنند، مخالفانی که از پشتیبانی ربانی و حکومت وی برخوردار اند. از سوی دیگر نظامیان روسی به حکومت کابل کمک می رسانند و جنگ ابزار تحویل می دهند. هرشب از مرز تاجیکستان [با افغانستان] چرخبال های روسی با بار سنگین به هوا بلند می شوند و در شهر تالقان مرکز تخار فرود می آیند و بار شان تخلیه می شود. از آنجا کمک های نظامی روسی را با هواپیما های حکومت به کابل می رسانند. در راه بازگشت برخی پیلوت های چرخبال ها مواد مخدر را که فرماندهان حکومت کابل در تاریکی شب به فرودگاه می آورند، تسلیمی می گیرند.

همچنان " شاگردان مدرسه های آموزش قران"، طالبان از گذشته در داد و ستد مواد مخدر دست داشتند. زمانی که آنان جنوب کشور را اشغال کردند و در سپتامبر پارسال هرات را نیز اشغال کردند یک بخش چشمگیر صنایع تولیدی مواد نشه آور افغانستان در اختیار آنان قرار گرفت. اسماعیل خان استاندار هرات و متحد ربانی، در شهرستان گذره، Siaschen، پشتون زرغون و Adabikarch تریاک تولید می کرد.



هیروئین در روستای Dadschan در نزدیکی های گذره تولید می شد. در ترکمنستان جمهوری شوروی و همسایه هرات، مافیای مواد مخدر روابط تنگاتنگ با مافیای روسی دارند و انتظار تسلیم گیری مواد مخدر را می کشند."

بر بنیاد گزارش های دفتر مواد مخدر سازمان ملل متحد و دیگر نهاد های جهانی، به سبب افزایش: کشت خشخاش، تولید تریاک و قاچاق هیروئین؛ افغانستان و پاکستان در نظر مردم گیتی رسوا و بدنام شد. از زمان بنیاد نهادن دولت اسلامی افغانستان تا سرنگونی خونتای طالبان؛ کدام برنامه ی ساخت و ساز، آبادانی، کشت و کشاورزی، رشد سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و ارائه خدمات (بهداشتی، آموزشی، پرورشی...) وجود نداشت؛ بلکه نابود کردن ها، ویرانگری، چور و چپاول، دزدی و رهنی بیداد می کرد و تبهکاری های سازمان یافته سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با بازار های بازرگانی و قاچاق مواد مخدر گره خورد و با فراهم شدن زمینه های بیشتر برای تبهکاران؛ افغانستان در بالا ترین مقام تولید کننده ی تریاک و هیروئین جهان، جا یافت.

" در بین سال های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵، افغانستان از ۲۲۰۰ تن تا ۲۴۰۰ تن تریاک سالانه تولید نموده بود و با کشور برما که بزرگ ترین مولد تریاک خام در جهان بود. رقابت کرد. افغانستان در سال ۱۹۹۶ تا ۲۲۵۰ تن تریاک تولید نمود. مامورین پروگرام کنترل مواد مخدر آمریکا گفتند که در سال ۱۹۹۶، تنها ولایت قندهار ۱۳۰ تن تریاک از ۳۱۶۰ هکتار زمین، " ۳۸ کیلوگرام در هکتار " حاصل کرده بود. در حالی که در سال ۱۹۹۵، از ۲۴۶۰ هکتار زمین محض ۷۹ تن تریاک " ۳۰ کیلوگرام در هکتار " در قندهار بدست آمده بود. این افزایش تولید در هر هکتار در یک سال برای مولدین بسیار تشویق کننده بود. در سال ۱۹۹۷ که تسلط طالبان بر کابل و شمال افغانستان گسترش داده شد، تولید تریاک هم در حدود ۲۵ در صد صعود نمود و به ۲۸۰۰ تن تریاک رسید. ده ها هزار مهاجر پشتون که به مناطق تحت تسلط طالبان عودت می کنند، از زمین های خود در کشت و تولید تریاک استفاده می نمایند. " ( کتاب: طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، تاریخ چاپ: ۲۰۰۸-۱۳۸۷، ص ۱۷۵).

### طالبان و مواد مخدر:

با پیدایی گروه طالبان، کشت کوکنار و تولید تریاک در افغانستان افزایش بی پیشینه پیدا کرد. هر چند طالبان در آغاز در کندهار و هلمند بر مردم منت گذاشتند که صلح و آرامی را با خود آورده اند؛ لیکن در عمل دیده شد که امنیت و آرامش طالبی به مفهوم برقراری صلح در گورستان بود؛ زیرا در روستا ها، شهرستان ها و شهر هایی که زیر اداره ی طالبان در آمدند، اندازه ی کشت خشخاش و تولید تریاک نسبت به گذشته بالا گرفت و جواز قانونی پیدا کرد.

در مجله ی هفتگی Focus (آلمان) شماره ۴۱ تاریخ ۷ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " قران و مخدرات " آمده است (برگردان):

"... آنگونه که دیده می شود یک هدف راهبردی ایالات متحده آمریکا برآورده شد. هدف دیگر چیست؟ کشت و تجارت مواد مخدر باید بند شود. طالبان چند تن قاچاقچی مواد مخدر را به دار کشیدند. قرار برآورد کارشناسان در سال ۱۹۹۵ به ارزش ۷۵ میلیارد دالر هیروئین از افغانستان به بازار های اروپا و آمریکا سرازیر شده است. بخش بزرگ تریاک از کشتزار های زیر اداره ی طالبان به دست آمده که در این باره نماینده طالبان به Focus چنین اطمینان داد:

گام های بایسته را بر ضد این مشکل بر می داریم." (برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

تا این هنگام، بازار های اروپای غربی مالا مال از مواد مخدر تولیدی در افغانستان شده بود که قاچاقچیان از راه های گوناگون به محل های داد و ستد رسانیده بودند.

نمایندگان دولت های اروپایی در دیدار با رهبران دست نخست طالبان، همیشه درباره ی مشکل مواد مخدر که از افغانستان به اروپا آورده می شد، صحبت می کردند و خواستار اقدام جدی در این مورد می شدند. درخواست ها و فشار ها، رهبری طالبان را ناگزیر کرد که گامی برای کاهش کشت کوکنار بردارند.

ملا عمر رهبر طالبان برای فریب دادن مردم جهان، یکی دو فرمان بیرون داد و کشت کوکنار را نا جایز دانست؛ لیکن پیش از بر آمدن این فرمان ها، به سبب تولید بی پیشینه ی تریاک، بهای فروش آن پایین آمده بود؛ بنابراین به دستور رهبر طالبان، تریاک از تولید کنندگان به بهای ارزان خریداری شد و در گدام ها به روز مبادا نگهداشته شد.

در آن هنگام که کشت کوکنار با برنامه ی پی ریزی شده کاهش گرفت، بهای تریاک بالا رفت و طالبان از فروش مواد انبار کرده ی خود، سود فراوان به دست آوردند.

فرمان های ملا عمر تنها ریختن واژه ها در روی کاغذ بود و هیچ کاهشی را در تولید و قاچاق مواد مخدر از افغانستان، رونما نکرد و در گستره ی جهانی نیز سودی را برای طالبان به بار نیاورد.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " عملیات شاگردان قران به پیروزی نه انجامید " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۹ / ۶ / ۱۹۹۷ نگاشته است (برگردان):

" طالبان به آمریکایی ها تعهد سپرده اند که کشت خشخاش و داد و ستد با مواد مخدر را بند می کنند. با وجود این تعهد، آنان امروز تریاک و هیروئین بیشتر نسبت به گذشته، تولید می کنند. " برای دهقانان کشت خشخاش در یک سال دو بار حاصل می دهد - ما به پول فروش آن نیاز داریم با همین پول مردم از گرسنگی رهایی می یابند " این گفته را [شیر محمد عباس] ستانکزی در پیش روی [ویلی] ویمیر در پیوند به نقش افغانستان در جایگاه بزرگ ترین تولید کننده مواد مخدر در جهان، یادآور شد. " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

عملکرد طالبان به خوبی نشان داد که آنان اندک ترین اراده ای برای پایان دادن به کشت خشخاش، تولید تریاک و قاچاق هیروئین نداشتند؛ زیرا اهمیت اقتصادی مواد مخدر را می دانستند، از سوی دیگر گرفتن ۲۰ درصد مالیه از کشاورزان کوکنار، درشت ترین سرچشمه عایداتی اقتصاد جنگی طالبان بود.

" طالبان بر علاوه توسعه و ترویج کشت و تولید تریاک، راه های تجارت و قاچاق تریاک را بصورت قابل ملاحظه انکشاف داده اند. هر ماه چندین کاروان مسلح و مجهز موتر های لندن کروز توپوتا، هلمند را که ۵۰ درصد تریاک افغانی را تولید می دارد، بمقصد یک سفر طولانی ترک می کنند. بعضی از این کاروان ها به سوی جنوب بطرف بلوچستان در بندر آبی مکران، برخی بطرف غرب بسوی ایران بمقصد شرق ترکیه، سفر می نمایند. کاروان های دیگر بطرف شمال غرب بسوی هرات و ترکمنستان، رهسپار می گردند. قاچاق بران و تجار تریاک، از سال ۱۹۹۷ تریاک را توسط طیاره از جلال آباد و قندهار به بنادر خلیج، مانند شارجه و دبی می رسانند. " ( کتاب، طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تألیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود ظفری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، تاریخ چاپ: ۱۳۸۷-۲۰۰۸، ص ۱۷۶).

ولی، با وجود این که کشور های جهان، نهاد های جهانی مبارزه با مواد مخدر و تأثیر های سوء آن، پیهم تأکید می کردند که در ناسازگاری با کنوانسیون های جهانی و برنامه های سازمان ملل متحد، ریکارد جهانی کشت کوکنار، تولید تریاک و قاچاق هیروئین را حکومت طالبان از آن خود کرده است؛ طالبان ادعا کردند که کلیه سازمان های بین المللی دشمن آنان هستند و در مورد تولید و قاچاق مواد مخدر در قلمرو زیر اداره ی شان، دروغ می گویند.

در این باره، رادیو صدای آلمان به تاریخ ۳۰ / ۶ / ۱۹۹۷ بر پایه ی خبر تاریخ ۲۶ / ۶ / ۱۹۹۷ صدای شریعت ( به زبان پشتو) از کابل، این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" آیا مواد مخدری که به اروپا می رسد، از قلمرو دولت اسلامی افغانستان به دست آمده است و یا از مواد تولیدی در تاجیکستان، ازبیکستان و فدراسیون روسیه، بدانجا راه یافته است. تحلیلگر سیاسی آژانس اطلاعاتی باخترا می نویسد:

شماری از حلقهات در غرب ادعا دارند که مواد مخدر، بویژه هیروئین تولیدی در مناطق زیر اداره ی دولت اسلامی به شهر های اروپا راه یافته است. افزون بر آن، آنها گفته اند که کشت کوکنار نیز افزایش پیدا کرده است. این گونه اتهام ها از حقیقت بسیار به دور است. این گفته ها، افوا هایی اند که از سوی مخالفان دولت اسلامی به راه انداخته می شود تا حکومت افغانستان را در سراسر جهان بدنام کنند. آنچه به دولت اسلامی افغانستان ارتباط می گیرد، به کلی روشن است که پس از عملی کردن شریعت هیچ عمل خلاف آن صورت گرفته نمی تواند و این کار به خاطری رخ نمی دهد که خود حکومت بر آن حاکم است...."

در رسانه های همگانی جهان، صد ها نوشته، گزارش و تحلیل علمی به نشر رسیده که به مشکل جهانی مواد مخدر که از افغانستان زیر اداره ی طالبان به بازار های دنیا راه یافته بود، پرداخته است.

در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۲ / ۱ / ۱۹۹۷ در بخشی هایی از یک نوشته زیر عنوان " یک شگوفه ی مرگ آور برای ملحدان " به قلم Peter Münch، آمده است ( برگردان):

"... در جهان این [جنگ] به فراموشی سپرده شده است؛ لیکن این جنگ نیابتی ویرانگر را دنیای ثروتمند غرب [آغاز نهاده است]: بالاتر از نیم، کل هیرویین در بازار جهانی، بر پایه داده های سازمان ملل متحد از تریاک افغانستان به دست می آید. در اروپا هیرویین تولیدی در هندوکش ۸۰ در صد خواست ها را برآورده می کند....

... امسال برداشت فرا آورد تریاک به بازرگان ها نزدیک به ۱۷۰ میلیون مارک سود آورد. هیرویین تولیدی در افغانستان، بنابر سنجش های ملل متحد در بازار های کشورهای غربی ۷۰ تا ۱۰۰ میلیارد مارک سود کمایی کرد.

از آن زمانی که جنگ ها شدت گرفت و نظم دولتی در افغانستان از هم پاشید، داد و ستد مواد مخدر در کنار تجارت جنگ ابزار بیگانه چیزی است که رونق بیشتر دارد. سال به سال برداشت فرا آورد بالا می گیرد و همه گروه های جنگی از آن سود می برند و ماشین جنگ را از پول فروش مواد مخدر چرب می کنند. کنون ملل متحد زنگ های خطر را به صدا در آورده است، در سال ۱۹۹۷ اداره ی بازرسی مواد سازمان ملل متحد (UNDCP) ریکارد برداشت فرا آورد [تریاک] را در افغانستان ثبت کرد: ۲۸۰۰ تن تریاک، ۲۰ در صد بیشتر از سال گذشته است. از پالایشگاه های ساده که در افغانستان به وجود آمده است، به سان آزمایشگاه هایی که در پاکستان و یا در ترکیه وجود دارد؛ به اندازه ی ۲۸۰ تن هیرویین به دست آمده است.

همین اکنون افغانستان در لیست تولید کنندگان مواد مخدر جای برما را گرفته است. ۹۶ در صد تریاک جهان از مناطقی به دست آمده است که طالبان بر آن حاکمیت دارند. مرکز جهانی تولید مواد مخدر کنون در جایی است که نوشیدن الکل و استفاده از مواد نشه آور به کلی بند شده و مردم به خاطر ترس از خدا لت و کوب می شوند و کوچک ترین کجروی، از آن زمره، دیدن برنامه های تلویزیونی گناه شمرده می شود.

بسیاری مسایل از این سخن می گویند: طالبان که نخستین بار در سال ۱۹۹۴ به عنوان یک گروه جنگی جدید به میدان های جنگ آمدند و همین اکنون بر ۳/۴ حصه ی خاک کشور حاکم هستند، از تریاک آنگونه سود می برند که در گذشته گروه های مجاهدین نصیب می شدند، طالبان با کاربرد زور، افغانستان و کشتزار های کوکنار را از شر آنان خلاص کردند. چنانچه طالبان پس از اشغال نخستین استان [کندهار] برداشت حاصل خشخاش را آتش زدند و سوداگران مواد مخدر را به دار آویختند. به تاریخ ۲۲ اکتوبر طالبان به شکل رسمی استفاده، تولید و بازرگانی مواد مخدر را بند کردند؛ لیکن عملکرد چیز دیگری بود و نشان داد که برای پایان دادن به تولید تریاک هیچ گامی را بر نداشته اند. شماری بر این باور اند که طالبان با بند کردن تجارت مواد مخدر، می خواهند انحصار آن را در دست خود داشته باشند و در آینده نیز آن را برای خود پایبندی کنند... در همین سال Pino Arlacchi ایتالیایی رییس جدید اداره ی بازرسی مواد مخدر سازمان ملل متحد، گماشته شده بود."

طالبان در بازی های شیطانی، شاگردان آموزش دیده ی استادان پاکستانی هستند که برای رسیدن به هدف های خود به دروغگویی و فریبکاری با ترفند های ریاکارانه پناه می بردند. این گروه بر سازمان ملل متحد اتهام زدند که نه حقیقت و نه واقعیت را در نظر می گیرد و به بهانه های گوناگون بر ضد امارت اسلامی افغانستان سخن می گوید و چوکی. افغانستان را در آن سازمان در اختیار حکومت پیشین گذاشته است. آنان ادعا کردند که ملل متحد به گناه این که در امارت اسلامی، کشت کوکنار و تولید تریاک افزایش یافته، تجارت و قاچاق مواد مخدر به خارج بالا گرفته و گسترش پیدا کرده است؛ بنابراین سازمان ملل متحد، آنان را به رسمیت نمی شناسد.

ملا عمر رهبر طالبان با بیرون دادن اعلامیه [۶ اکتوبر ۱۹۹۸] به سازمان ملل متحد پیشنهاد کرد که اگر امارت اسلامی بدون کدام پیش شرط به رسمیت شناخته شود، آنان در سراسر افغانستان از کشت کوکنار، تولید تریاک و قاچاق هیرویین جلوگیری می کنند و به این مشکل پایان می دهند. این در حالی ست که پیشتر از این انکار می کردند و می گفتند که در قلمرو زیر اداره ی طالبان چنین کاری صورت نمی گیرد. Erhard Haubold در یک نوشته زیر تیتر " ریکارد برداشت فرا آورد تریاک از کشتزار های افغانستان "، در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۶ / ۷ / ۱۹۹۷، نگاشته است (برگردان):

" بنکاک، ماه جولای: هر گاه آنان یک شهروند نایجریا را ببینند، پولیس آسیایی به یک بارگی بیدار [هوشیار] می شود؛ زیرا مردان تنومند از افریقا، قاچاقچیان ماهر مواد مخدر بین ترکیه و هند و چین، میان " هلال طلائی " و " مثلث طلائی " پایگاه های رهبری کننده ی تولید تریاک و هیروئین به شمار می آیند و آنان مواد مخدر را به بازار های اروپا و آمریکا و همچنان در خود بازار های آسیا می رسانند. در دهلی جدید یک تن نایجریایی به نام Stanley Gogo در " وضعیت نا روشن " مرده است. در نتیجه ی بازرسی پزشکی پیکرش، از معده وی، ۷۵ قرص کپسول که ۲،۱ کیلوگرام هیروئین در آنها جابجا شده بود، پیدا شد. پس از آن یک همکار دیگر او به مرگ رسید؛ زیرا یکی از کوندوم ها (Kondome)، که با مواد مخدر پر بود و آنرا به شکم خود فرو برده بود، سوراخ بود. در پاکستان یک هموطن دیگر Gogo بازداشت شد که می خواست ۱۵۰ کیلو گرام هیروئین را در بسته های تار سه گرامه بسته بندی کند. ماشین ها از پیش آماده ی فعالیت و نیروی کار ارزان به اجرای وظیفه داوطلب شدند. در اینجا معامله بر سر پول هنگفت می چرخید. در پاکستان ارزش هیروئین، ۴۵۰۰۰۰۰۰ دالر بود، در جاده های شهر نوپارک بیشتر از ۷،۵ میلیون دالر را به دست می داد. بر بنیاد [آگاهی دهی] از چشمه ی سازمان ملل متحد، بازرگانی جهانی با مواد مخدر، مرز ۴۰۰ میلیارد دالر را در سال پیموده است، یک [نمودار] بالا رفتن پنجاه در صد در پنج سال را می رساند و این ده بار بیشتر از تجارت بین المللی با جنگ ابزار، شش بار بیشتر از کمک های توسعه ای به شکل رسمی آن، است.

یک نقش رو به افزایش در این سوداگری ( بزرگران ساده در اصل از آن خیلی ناچیز می دانند) را افغانستان دارد که امروز یکجا با برما در لیست در جایگاه دومین تولید کننده تریاک قرار می گیرند. از زمین های (زراعتی) در استان کندهار و هلمند در جنوب و همچنان در ننگرهار در شرق کابل، امسال ریکارد برداشت حاصل انتظار برده می شود. در سال گذشته در افغانستان در کل ۲۲۰۰ تن تریاک خام - ۴۰ در صد تولید جهانی که از آن ۲۲۰ تن هیروئین به دست می آید، تولید شده است. کم از کم ۸۰ در صد هیروئین ضبط شده در اروپای غربی از همین مناطق سر بیرون آورده و بخش زیاد این ماده در زیر نظر طالبان بنیادگرا فرا آورده می شود. ، آنهایی که از مدت یکسال بدین سو ۳/۲ خاک افغانستان را اداره می کنند و مواد مخدر را غیر اسلامی " حرام " دانسته اند. ولی بزرگران از علاقمندی خود به کشت خشکاش پنهان کاری نمی کنند و این گیاه در مناطق سرحدی کندهار [با پاکستان] خوب نمو می کند و به هر یک تولید کننده به شکل میانگین یک هزار دالر در سال سود می دهد، یک درآمد بسیار خوب در وضعیت [اقتصادی کنونی در جامعه ی] افغانستان پنداشته می شود. در کل نظر به سنجش سازمان ملل متحد این درآمد ۶۰ میلیون دالر در سال است. تنها پنج در صد تریاک با " کیفیت عالی " از استان های شمال زیر اداره ی مخالفان [طالبان] به دست می آید.

در سال ۱۹۷۸ با فرا آورد ۲۰۰ تن تریاک در سال، افغانستان یک بازیگر کوچک در تجارت مواد مخدر بود و این پس از بیرون شدن قوای شوروی بود که تولید تریاک بسیار سرسام آور بالا گرفت. دلیل آن جنگ دوامدار و رخنه کردن بی اندازه ی سازمان های استخباراتی آمریکا (سی آی ای) و پاکستان (آی اس آی) بود که بخش بزرگ نیازمندی به جنگ ابزار گروه های جنگی [مجاهدین] از چشمه ی قاچاق مواد مخدر تامین مالی می شد که چندین میلیون دالر در سال [هزینه می طلبید]. امروز یکی از زارعان می گوید که سرک ها و شبکه های آبیاری ویران شده است؛ بنابراین با برداشت فرا آورد ها، به پول فروش تریاک نیاز دارند تا بار دیگر به جمع کردن سرمایه پردازند. و طالبان شاگردان [مدرسه های آموزش] قران تعهد های خویش را در برابر حمایت گران خود در پاکستان و عربستان سعودی تا کنون برآورده نکرده اند. با آنکه آنان به یک مامور عالیرتبه وزارت خارجه ی بریتانیا Derek Fatchett نشان داده اند، با آن هم از فروش و تجارت مواد سود سرشار نصیب شان می شود و از این درآمد خریداری جنگ ابزار خود را تامین مالی می کنند و با فریبکاری از این کار انکار می ورزند. آنان نمی خواهند دهقانان فقیر شوند، امکان بازرسی نیز کم است، تا زمانی که شمار زیادی از آنان در شمال باشند، از کشاورزان به نام مواد مخدر پول می گیرند و این در جامعه ی اسلامی " ذکات " نامیده می شود، یک مالیه زراعتی از ده در صد است. کارشناسان غربی تخمین می زنند که با همین شیوه سالانه ۲۰ تا ۵۰ میلیون دالر به حساب [صندوق پس انداز] ملیشه ها سرازیر می شود. بدین سبب باید انسان علاقمندی واشنگتن را به بنیادگرایان ( همچنان به خاطر ضدیت شان با ایران همسایه شیعه مذهب ) پرسش برانگیز بدانند. تعهد های سپاریده شده خویش را در برابر دیپلمات های آمریکایی و کارمندان پولیس مواد مخدر (DEA) در پیوند به کاهش چشمگیر تولید ماده ی هیروئین، طالبان تا کنون برآورده نکرده اند. باید انتظار کشید که آیا برنامه ی ملل متحد تأیید شده از سوی بنیادگرایان تحقق پیدا می کند یا خیر؟ با هزینه کردن ۱۶ میلیون دالر در چهار سال آینده باید آزمایش شود تا دهقانان استان های کندهار و ننگرهار را از کشت خشکاش باز نگهداشت و به آنان امکان دریافت درآمد های دیگری را از فروش ( نخود، پیاز و میوه ها) فراهم آورد.

در سیالکوت پاکستان در این تازگی ها پولیس دو تن چرس را به دست آورد که در توپ های فوتیبال و توپ های پزشکی دوخته شده بود که باید در کانتینر ها به آلمان برده می شد. به کنایس دارای کیفیت درجه اول ("افغان سیاه") در [بازار های] اروپا بهای بلندی پرداخت می شود، قاچاق آن افزایش یافته و از گذرگاه هایی برده می شود که بخش بزرگ هیرویین را از آن راه ها ترانسپورت می کنند: از راه ترکمنستان، ازبیکستان، قرغزستان و تاجیکستان به سوی مسکو و از آنجا به سرحد پولند می رسانند.

" در اصل هیچ بازرسی صورت نمی گیرد "، یک کارمند [اداره ی پولیس] جنایی آلمان این سخن را شرح داد و گفت که بارگیری و بردن با قطار [خط آهن] و موتر های باربری از گذرگاه های جمهوری های شوروی بازرسی نمی شود. پنج در صد موتر های باربری " مواد مخدر بارگیری " می کنند و همیشه به نام " کشمش در کانتینر ها " بارنامه می داشته باشند. در عمل بازار چرس یک داد و ستد بازرگانی نیابتی باقی می ماند، تنها از راه [تجارت] هیرویین می شود " بسیار پول کمایی کرد " این سخن را نیز کارمند اداره ی پولیس جنایی آلمان یادآور شد. در قاچاق مواد مخدر به اروپا نقش مرکزی را ترکیه بازی می کند. نه تنها در آنجا پالایشگاه موجود است؛ بلکه در آنجا در نتیجه ی در هم آمیختن ماده ی کیمیاوی با تریاک هیرویین به دست می آید - شماری از این گونه تهکاوی های پالایش کننده ( دستگاه های شستشوی) در مناطق سرحدی پاکستان وجود دارد و دسترسی پولیس به این جا ها بسیار مشکل به نظر می رسد و این در منطقه ی قبایلی " خبیر اجنسی " است. در واپسین " عملیات " با یک نیروی تشکیل شده از پنج هزار تن سرباز، شش تن تریاک از پانزده پالایشگاه به دست آمد، این گفته ها، از گزارش یک جنرال پاکستانی بود. برخی از این دستگاه های پختن مواد را می توان هنگام خطر از یک جا به محل دیگر به آسانی برد و باقیمانده دستگاه ها به شکل استحکام های کوچک بنا یافته اند. و به طور روز افزون این چنین دستگاه ها در مرز های افغانستان ساخته می شود.

همچنان هر چند پاکستان از گذشته یک کشور صادر کننده ی مواد مخدر شمرده می شد؛ لیکن انسان باید در تجارت هیرویین پاکستان و افغانستان را در یک گستره ی اقتصادی در نگر داشته باشد. قاچاق تنها تریاک و هیرویین را در بر نمی گیرد؛ بلکه همیشه موتر های باربری که به پاکستان می رسند، تاثیر های شان تبدیل می شود یک پنهان گاه مطمئن برای کالا های قاچاقی. محصول گمرکی قصدی بالا تعیین می شود تا بواسطه ی آن قاچاق کلیه کالا ها، همیشه از راه افغانستان به پشاور با جاذبه باقی بماند. قاچاق و بازرگانی با هیرویین بزرگتر از اقتصاد ملی رسمی بوده و می گویند " بدون هیرویین پاکستان در حقیقت به گندیدگی می رود = گندیده می شود "، این گفته ها را کارمندان مواد مخدر یادآور شد. آنان و همکاران غربی شان به این موضوع اشاره می کنند که در هلال طلایی هیرویین تولید شده در پیش چشمان طالبان بنیادگرا به بازار های اروپا می رسد و مرز ها در جمهوری های آسیای میانه به کلی باز و آسان گذر است. از قزاقستان، کشوری با بزرگی پنج برابر فرانسه دارای ۱۷ میلیون نفوس، ترانزیت روزانه ی تریاک خام تا یکصد کیلوگرام آگاهی داده شده است. ولی باز جو کنندگان خطر های ناشی از آن را تنها متوجه جوانان اروپا نمی بینند؛ بلکه بیشتر این خطر [جوانان] کشور های تولید کننده را نیز تهدید می کند، در جا هایی که فقر، گرسنگی و دیگر سختی های زندگی زمینه را به افزایش خو گرفتن به مواد مخدر هموار می کند، چنانچه در یک گزارش سازمان ملل متحد در مورد افغانستان [پیرامون این موضوع] خواندیم.

در هندوستان هیچگاهی بدون انگیزه ی شادی درباره ی زیان از سوی بیگانه ها و در مورد " فرهنگ - کلاشنیکوف و هیرویین " صحبت نمی شود، چیزی که همسایه ی شرقی، پاکستان آنرا به دوش کشید. در عمل این کشور (پاکستان) بهای سنگین را به خاطر اجرای وظیفه ی پل پیوند دهنده [تحویل دهی جنگ ابزار های آمریکایی] در جنگ بر ضد شوروی اشغالگر می پردازد.

در پاکستان باید امروز سه میلیون قبضه (میل) تفنگ هجومی " کلاشنیکوف " موجود باشد، افزون بر آن نزدیک به پنج صد فیر موشک استینگر نیز باقیمانده است. سخن تشویش آور به هند، افزود بر این ها، موضوع خود آگاهی اسلامی بوده که در افغانستان و پاکستان از زمان جنگ مقدس موفقیت آمیز " جهاد " بدین سو گسترش می یابد. " آنان یکی از دو ابر قدرت را شکست (!) دادند و کنون در برابر ابر قدرت باقیمانده می جنگند " این سخن را دیپلمات های آمریکایی گفتند. به همین سبب رمزی یوسف کسی که مسئولیت انفجار بمب در مرکز بزرگ بازرگانی جهانی (World Trade Centre) در شهر نیویارک را به دوش دارد و همچنان میر امل کانس (Mir Amal Kansi) کسی که دو تن کارمند سی آی ای را باید به قتل رسانیده باشد و در یک عملیه شگفت انگیزی از افغانستان به واشنگتن " برده " شد، بابست هر دو کس از طرف خود اداره ی سی آی ای در هنگام جنگ افغانستان پرورش یافته باشند. کارشناسان غربی با دیدگاه انتقادی درباره ی نشان دادن واکنش های ناهمگون با نمایش شبیه " Ambivalenzen [دارای ارزش دو چند] " توسط آمریکا در مبارزه با مواد مخدر برخورد می کنند. " از زمان جنگ ویتنام سازمان های استخباراتی آمریکا - سی آی ای و غیره با ورق های نشانی شده بازی کردند، نقش آنها در



رشد بازرگانی با مواد مخدر در آسیا چشمگیر بود " این سخن را یک دیدبان از فرانسه یادآور شد. " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

غوغای افزایش تولید مواد مخدر در مناطق زیر اداره ی طالبان و قاچاق آن به بیرون از مرز ها، گوش فلک را کر کرده بود؛ لیکن خود طالبان از جا نمی جنبیدند و با خاطر آرام به وحشیگری علیه مردم افغانستان ادامه می دادند و در بی ثباتی و نا آرام کردن منطقه می کوشیدند.

سازمان ملل متحد، سازمان کنفرانس کشور های اسلامی، ایالات متحده ی آمریکا، اتحادیه اروپا از پیش روی تبهکاری های طالبان با بی تفاوتی گذر می کردند و تنها با بیرون دادن قطعنامه های بی تأثیر و ابراز نگرانی ها و درخواست کاهش و جلوگیری از کشت خشخاش و تولید تریاک، رفع مسؤولیت می کردند و دست طالبان و حکومت پاکستان را باز گذاشته بودند که هر چه دل شان می شد و می خواست، در حق مردم افغانستان روا دارند.

کنون باید دو خبر را که آژانس خبرگزاری آلمان (dpa) بر بنیاد خبر هایی از نویارک، در فاصله پنج روز از یکدیگر به نشر رسانید است، آورد. خبر ها بر سخن های بالا صحه می گذارند و نشان می دهند که جهان در پیکار با برنامه های کشت کوکنار، تولید تریاک و قاچاق هیروئین طالبان چقدر درمانده بود:

۱- به تاریخ ۲۸ / ۲ / ۲۰۰۰ خبری با این سرخط به نشر رسید (برگردان):

" سازمان ملل متحد به سبب تولید تریاک در افغانستان بسیار نگران است: افغانستان بنابر پژوهش های نهاد های ملل متحد، تولید تریاک را " در یک پهنای بسیار نا آرام کننده " گسترش داده است. در سال گذشته این کشور که دچار جنگ شهروندی است، ۴۶۰۰ تن تریاک را به بازار ها سرازیر کرد. Pino Arlecchi مدیر دفتر پیکار با مواد مخدر و جرم های سازمان یافته ی سازمان ملل متحد (UNODC) به آگاهی رسانید که این مقدار، ۷۵ درصد تولید غیر قانونی مواد مخدر در سراسر جهان بوده است.

Arlecchi در دفتر سازمان ملل متحد در شهر نویارک، یادآور شد که ۴۶۰۰ تن تریاک برابر است با دو چند استفاده از مواد مخدر در سال ۱۹۹۹ در جنوب آسیا، اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا. Arlecchi در نشست نمایندگان کشور های ۶۲+۶ افغانستان، پاکستان، چین، تاجیکستان، ازبیکستان، ترکمنستان، همچنان ایالات متحده آمریکا و فدراتیف روسیه [ سخن می زد و درخواست کرد که یک " کمربند امنیتی " در اطراف افغانستان افراز شود. بدین گونه می توان از تولید تریاک و بازرگانی با مواد مخدر جلوگیری کرد."

۲- به تاریخ ۱ / ۳ / ۲۰۰۰ خبری با این سرخط به نشر سپرده شد (برگردان):

" سرازیر شدن سیل آسای هیروئین از افغانستان به آسیای میانه: تولید آزادانه ی تریاک و هیروئین در افغانستان بنابر راپور کارشناسان سازمان ملل متحد، دلیل اصلی افزایش در شمار خو گرفتگان به مواد مخدر در آسیای میانه است. هیروئین افغانستان در سراسر منطقه پیدا می شود. کارشناسان در گزارش خود هشدار دادند که شمار دچار شدگان در آسیای میانه نسبت به اروپای غربی بیشتر است.

افغانستان نه تنها به عنوان بزرگ ترین تولید کننده ی تریاک در آسیا، در شماره ی نخست جدول قرار گرفته است؛ بلکه در تولید هیروئین نیز به طرف بالا رفتن راه می پیماید. این سخن در گزارش دفتر پیکار با مواد مخدر و جرم های سازمان یافته ی سازمان ملل متحد که به نشست کشور های شش به علاوه دو در شهر نویارک ارائه شد، آمده است. آنها می خواهند گام های یکجایی را به خاطر جلوگیری از سرازیر شدن هیروئین از کشور های جنگ زده به جا های دیگر آزمایش کنند.... " ( برگردان از نشریه معلوماتی دفتر سازمان عفو بین الملل در آلمان - شعبه ی افغانستان: Presspiegel، شماره ۵۰ اپریل ۲۰۰۰، صص ۳۴ و ۳۵).

پیامد های افزایش تولید تریاک در افغانستان، تجارت و قاچاق هیروئین از راه کشور های همسایه ( پاکستان و ایران ) و از مرز های شمالی در یک رقم درشت و تکان دهنده در رسانه های همگانی جهان بازتاب گسترده داشت. از سوی دیگر در داخل افغانستان وضعیت هر روز بدتر شده می رفت و دهشت افگنان اسلامی از سراسر جهان در کنار طالبان علیه مردم می جنگیدند، شهروندان را به نام های گوناگون می کشتند، روستا ها و شهرستان ها و شهر ها را ویران می کردند و یا آتش می زدند.



سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، پیمان ناتو و در پیشاپیش همه ایالات متحده ی آمریکا و بریتانیا با سیاست های دو روی و کجدار و مریز در برابر طالبان و همکاران و پشتیبان های آنان، با سرنوشت و زندگی میلیون ها انسان بازی می کردند که این روش آنها ریشه در گذشته داشت و از سال های پایانی دهه ی هفتاد آغاز و تا پایان دهه ی هشتاد ترسایمی ادامه یافت و پس از آن در سیمای طالبان در جایگاه وارث نیرو های واپسگرای آموزش دیده و پرورش یافته از سوی ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی جلوه گر شد. هدف و برنامه این بود که بواسطه لشکر جهل، همچسلمان شناخته شده را در کلیه بخش ها، سر جایش بنشانند و نقشه های راهبردی خود را در عمل پیاده کنند. این تنها رویداد بمب گذاری و انفجار در سفارتخانه های آمریکا در کینیا و تانزانیا (نایروبی و داراسلام) بود که معادله را تغییر داد و دهشت افگنان بین المللی، از جمله طالبان زیر فشار قرار گرفتند.

احمد طاهری در یک نوشته زیر عنوان ( " طلای سیاه" طالبان ) در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitun تاریخ ۵ / ۸ / ۲۰۰۰، نگاشته است (برگردان):

" در پیش روی چپری [ از چوب و شاخه های درخت ساخته می شود و آنرا با خار و علف می پوشانند ] کشاورزان در روستا ها، پلیت های سیاه ( رنگ ) به درازی و بر(طول و عرض) خشت های سنگی سر به سر چیده اند. برداشت حاصل تریاک امسال افغانستان در این روز ها آماده ی فروش است. در بازار ها، سوداگران و [بازرگان ها] انتظار کالا را می کشند. کار دشوار، مهارت و تجربه ی [لازم] را " طلای سیاه" افغانستان می طلبد. در آغاز تابستان بزرگران در چند هفته هر روز پیش از آفتاب برآمد در کشتزار های خشخاش کمر خم کرده، با کارد (چاقو) کوچک کپسول [کوکنار] های سبز را نشتر می زنند. از جای نشتر زدگی یک شیر ی شیر مانند [عصاره] فوران می کند که در یک کاسه جمع آوری می شود.

مایع ستبر در آفتاب خشک شده و به یک ماده ی تیره و نرم ( مایع نهایت ستبر) تبدیل می شود. این ماده را جوش می دهند و صاف می کنند، به شکل خشت در می آورند و بار دیگر خشک می کنند. تلاش ها ثمر بخش است. در برابر یک کیلوگرام تریاک، خریداران، ۵۰ دالر می پردازند، یک پول بسیار به یک دهقان فقیر افغانستان. از کشت گندم و دیگر غله ها (حبوب ها) کمتر از نیم برداشت حاصل به دست می آید، در سنجش به آنچه که یک دهقان از تریاک خام پول به دست می آورد.

افغانستان در سال ۱۹۹۹ با ۴۶۰۰ تن تریاک، ریکارد برداشت فرآورد تریاک را بسته کرد. برما در همین سال با ۱۲۰۰ تن تریاک با وجود داشتن پیشینه بزرگ ترین تولید کننده تریاک جهان، در رده ی دوم قرار گرفت. دهقانان افغانستانی دلیل این پیروزی ( برداشت حاصل خوب) را در (بودن) افراطی های اسلامی طالبان در قدرت می دانند و از آنان سپاسگزار اند. از هنگامی که در بخش بزرگ کشور آرامش برقرار است، در ماه می گل های سرخ آتشی [بوته های کوکنار] موج می زنند، چنان که تو گویی، کشتزار ها را شعله های آتش گرفته باشد. هیروئینی که در سوریش [Zürich در سوئیس]، لندن و یا برلین تزیق می شود، فرآوردی است از چشمه ی تریاک افغانستان.

زمانی که طالبان در سال ۱۹۹۴ از پاکستان به افغانستان سرازیر شدند، [در برخی مناطق] بر کشتزار های کوکنار و گیاهان روغنی به افتخار پیغمبر ( خدا) آتش افروختند. کشور باید از اعمال شیطان پاک شود، در آغاز نظر شاگردان [مدرسه های آموزش] قران همین گونه بود. بر خلاف چرس، ماده ی نشه آور دوست داشتنی در افغانستان که کشت و استفاده از آن غیر قانونی اعلام شده است، طالبان کشت خشخاش را به خاطر دادن اولویت به فعال بودن دولت در بخش های نظری و عملی، تحمل می کنند. این که شهروندان افغانستان در دام مواد مخدر گیر بمانند، از امکان به دور است؛ زیرا استفاده از مواد شفابخش دارای تریاک در نزد بیشتر مردم افغانستان، بویژه پشتون ها دشمنی [مضر] پنداشته می شود. تریاک و هیروئین جرأت جنگی را کاهش می دهد و بدتر از این قوه ی مردی را فلج می کند. تنها در بین ترکمن ها در شمال و یا در کوه های بدخشان در نزدیکی سرحد با چین تریاک را دود و یا قرت می کنند. گاه گاهی انسان در شهر های بزرگ پیش از همه در کابل با خو گرفتگان هیروئین سر می خورد؛ لیکن آنان آوارگانی هستند که از ایران و یا پاکستان به وطن بازگشته اند.

تریاک افغانستان برای خارج ویژه شده است. به چه چیزی طالبان مذهبی توجه به خرج می دهند، [ به هیچ و خود را ناگزیر هم نمی دانند ] هر گاه ملحدان در غرب خود را در نتیجه ی استفاده از مواد مخدر، تا سرحد مرگ برسانند. بویژه که داد و ستد با مواد مخدر به " امارت اسلامی افغانستان " آنگونه که طالبان در این تازگی ها نام حکومت خود را گذاشته اند، [پول هنگفت] اسعاری را به دست می دهد. تریاک یک چشمه درآمد همیشگی اسعاری بوده که کمبود آن در این کشور آسیای میانه ( افغانستان ) به شدت دیده می شود. ۸۰ میلیون دالر را طالبان در جنگ با مخالفان خویش، اتحاد شمال خرج کردند [ این پول تنها در سال ۲۰۰۰ بوده است ]. بخش زیاد بودجه ی جنگی را درآمد مالیات تریاک پر می کند

کشتکاران باید از ده حصه ی برداشت حاصل خود یک بخش آنرا، طوری که اسلام در نظر گرفته، به دولت بپردازند.

به مناسبت روز جهانی [مبارزه] با مواد مخدر در جون ۲۰۰۰ کمیسیون سازمان ملل متحد در کار بازرسی مواد مخدر از قدرتمندان در کابل درخواست کرد که از کشت خشخاش جلوگیری کنند. این چنین درخواست ها در پایتخت افغانستان با گوش های ناشنوا رو به رو می شود. " غربی ها" یک کارمند عالیرتبه ی کمیته ی بازرسی مواد مخدر در افغانستان چنین گفت: " باید خرید مواد شفافخش دارای تریاک را در کشور های خود بند کنند، به عوض اینکه از ما می خواهند که کشت کوکنار را ایست دهیم. دهاتیان ما به پول نیاز دارند." همین اکنون تنها در پهنای ۶,۲ در صد زمین های زیر کشت، خشخاش کشت می شود؛ ولی با در نظر گرفتن علاقمندی ها به مواد خام افغانستان این میلان می تواند افزایش یابد، کارشناسان به نتیجه گیری یاد شده رسیده اند.

[ در این داد و ستد ] پول بیشتر را افغانستانی ها به دست نمی آورند؛ بلکه مافیای تجارت مواد مخدر در پاکستان، صاحب پول هنگفت می شوند. در مناطق آزاد قبایلی در سرحد با افغانستان، جایی که پولیس پاکستان چیزی برای ثبت کردن ندارد، شمار زیاد پالایشگاه ها آراسته با وسایل موجود است. در اینجا از تریاک افغانستان در یک کارکرد بسیار ساده، ماده ی "Diacetylmorphin" به دست می آید و آن به هیروئین شهرت یافته است. [ این نام را صد سال پیش کمپنی دارو سازی Bayer آلمان در اختراع جدید خود به کار برد. ؛ زیرا این پودر قهرمان (دلیر) را Felix Hoffmann در پالایشگاه (شخصی) خویش در آمیخته بود و ماده ی شگفت انگیز دیگری برای درمان بی حالی ها از پیامد برانثیت و یا سرطان تا مرز های چیره شدن بر " بیماری درمان ناپذیر "Nymphomonie" نیمفومانی آنگونه که یک پزشک (Gynäkologie = دوکتور ولادی و نسایی) در شهر وین ( اتریش) آشکار کرده، به دست آورد.] بخش بزرگ بازار ( تجارت) را بر بنای آگاهی های به دست آمده از سوی آلمان ها، افریدی شخص قدرتمند از قبایل پشتون در دره ی خیبر، در دست خود نگهداشته است، افریدی ها ( مردمان) جنگی شجاع بر ضد استعمار بریتانیا، به برکت ماده ی خطرناک مخدر، افراد سرسخت سنگ گونه ی قرن بیستم شده اند. سردار هیروئین، عجب خان افریدی که کاخ بود و باش او در دره ی خیبر با دیوار های بلند احاطه شده تا حمله های تروریستی علیه او صورت نگیرد، از جمله ی ثروتمند ترین باشندگان در پاکستان شمرده می شود. لشکر شخصی او در جنگ با سربازان پاکستانی که تنها عضلات خود را به نمایش می گذارند، درگیری های خونین را به پیش برده است به سان رفقای قبایلی خود در افغانستان، پتان ها همان گونه که پشتون ها در خاک پاکستان به همین نام یاد می شوند، از این ابزار شیطان [مواد مخدر ] استفاده نمی کنند؛ ولی در مناطق دیگر پاکستان استفاده از " مرگ سفید" رواج دارد. در شهر های بزرگ چون کراچی و یا لاهور بسیار کم پیش می آید که رانندگان تکسی در هنگام سفر یک سگرت پر شده با پودر زرد سفید رنگ را دود نکنند و با احترام یک دانه از آنرا به مهمان (سواری) خود تعارف ندارند.

ولی بخش زیاد مواد مخدر، پیش از همه هیروئین به غرب می رود. راه اصلی بردن مواد مخدر جمهوری اسلامی ایران است. قلمرو زیر حاکمیت آیت الله ها سرحد مشترک ۱۲۰۰ کیلومتری با افغانستان و پاکستان دارد. بلوچ ها که در هر دو طرف سرحد بود و باش دارند، سازماندهی بردن مواد را به دوش گرفته اند. در ساعت های (نیمه) شب موتر های باربری و یا کاروان های شتر از سرحد می گذرند. پس از اینجا باند های مافیایی مسؤولیت ترانسپورت مواد را به سوی کشور های حوزه ی خلیج [فارس]، جمهوری های آسیای میانه و نخست از همه از راه ترکیه به سوی کشور های غربی؛ به عهده می گیرند. از چندین سال است که ایرانی ها تلاش به خرج می دهند تا قاچاقچیان را که با جنگ ابزار های پیشرفته آراسته هستند، از سر راه خود بردارند. در " مثلث طلایی " جدید، ایران، افغانستان و پاکستان شعله های آتش یک جنگ خونین تریاک زبانه می کشد. سه هزار تن نگهبان های سرحدی ایرانی بر پایه ی گزارش های رسمی تا کنون جان باخته اند، دو برابر این قربانی باید در بین سوداگران مواد مخدر رخ داده باشد. " بر گرفته از کتاب دیجیتالی: گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

همه پژوهشگران، تحلیل گران (سیاسی و اقتصادی و اجتماعی) و سیاستمداران جهان، همچنان اجنت های فعال سی آی ای در افغانستان، به یک نظر بودند که طالبان هزینه ی برنامه های پر از وحشت، دهشت و خشونت خود را در جنگ ها ( در روستا ها، شهرستان ها و شهر ها - حتا تا درون خانه های مردم و به رگیار بستن اعضای خانواده ها)؛ از سرچشمه ی کمک های سخاوت مندانه ی عربستان سعودی، پاکستان ( حکومت، آی اس آی و حزب های مذهبی افراطی ) و شیخ های حوزه خلیج و بخش بیشتر آن را از درآمد تجارت مواد مخدر، تامین می کردند.

طالبان در کار داد و ستد با مواد مخدر و رسانیدن آن به بازار های جهان، نه تنها قاچاقچیان و مافیای فروش هیروئین را در کنار خود داشتند؛ بلکه سوداگران، شبکه ی ترابری، بازرگان های خرید جنگ

ابزار و مواد سوخت نیز در خدمت آنان در آمده بودند که در گذشته در شهر های هم سرحد با افغانستان و ایران فعال بودند.

مافیای پاکستانی راه های رسانیدن مواد مخدر را به کشور های جهان، از دهه ی هشتاد سده ی پیشین بلد بودند؛ ولی در دهه ی نود " راه تاریخی ابریشم " که از قلمروهای " هلال طلائی "، ( افغانستان - پاکستان - ایران ) و کشور های آسیای میانه ( تاجیکستان، ازبیکستان، قرغزستان، ترکمنستان و قزاقستان ) می گذرد، اهمیت بیشتر پیدا کرد؛ زیرا مواد مخدر از این دهلیز به روسیه و اروپای شرقی راه یافت و به اروپای غربی رسید و سنگینی بار ترکیه که قاچاقچیان مواد مخدر را از حوزه بالکان به اروپای غربی و مرکزی می رسانیدند، سبک شد.

کارشناسان سیاسی و اقتصادی در جهان غرب که تغییر وضعیت را در افغانستان دنبال می کردند، بویژه سازمان القاعده به رهبری اسامه بن لادن را زیر نظر داشتند، به این نتیجه رسیده بودند که بخشی از دارایی میلیارد دلری اسامه از سرچشمه ی بازرگانی با مواد مخدر به دست آمده بود. در رسانه های جمعی بار بار بازتاب داده شد که بن لادن در سوداگری پر از گند مواد مخدر دست داشت و از این راه پول زیادی را به جیب می زد؛ لیکن برخی ها به آن به دیده ی دو دله بودن می نگرستند.

**Friedrich Schneider** پروفیسور رشته ی اقتصاد از شهر **Linz** اتریش گفته بود که رهبر سازمان تروریستی القاعده، اسامه بن لادن بالاتر از پنج میلیارد دلار در اختیار دارد.

**Schneider** در یک سمپوزیم اداره ی فدرال خدمات اطلاعات اتریش، پیرامون شستشوی پول یادآور شد: برای سازمان القاعده یک بودجه سالانه از ۲۰ تا ۳۰ میلیون دلار واگذار می شود. سرچشمه با اعتماد درآمد، سوداگری مواد مخدر بود که نزدیک به ۳۰ تا ۴۰ درصد پول مورد نیاز را تأمین می کرد. پول های دیگر را حکومت ها، نهاد های اسلامی و صاحبان سرمایه بخششی می دادند، باج گیری های مالی و درآمد ها از راه اعمال جنایی ( دزدی، رهگیری) به آن افزوده می شد (روزنامه **Die Rheinpfalz** شماره ۲۴۹ تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۲۰۰۱).

پس از حمله های دهشت افگانه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، حلقه ی زندگی سیاسی بر امارت اسلامی طالبان، همچنان بر فعالیت و زندگی اسامه و دیگر دهشت افگان سازمان القاعده تنگ و تنگتر شد. طالبان در تلاش آن شدند که پیش از آغاز عملیات نظامی ایالات متحده ی آمریکا و انگلیس برای براندازی آنان، گدام های مواد مخدر خود را به فروش برسانند و پول کمایی کنند.

بانو **Gabriele Venzky** در روزنامه **Die Rheinpfalz** شماره ۲۳۱ تاریخ ۵ / ۱۰ / ۲۰۰۱ زیر عنوان " در افغانستان تریاک به بهای پایین تر از ارزش خود وجود دارد " نگاشته است (برگردان):

" مبارزان اروپایی [جلوگیری از قاچاق و استفاده از مواد مخدر] می گویند که در آینده ی نزدیک با روند سرازیر شدن هیروئین رو به رو خواهند شد. دلیل اصلی این پندار ها کاهش بیشتر بهای تریاک خام در بازار های افغانستان است؛ زیرا در ظاهر امر کشاورزان و همچنان باند های تبهکار در افغانستان آمادگی می گیرند که به زودی پس از حمله های ایالات متحده ی آمریکا ذخایر خود را به فروش برسانند. از یازدهم سپتامبر بدین سوی، بهای تریاک در افغانستان تا ۸۰ درصد پایین آمده است. دفتر بازرسی مواد مخدر سازمان ملل متحد در شهر وین چنین می انگارد: " بزرگران که می خواهند فرار کنند و یا آنانی که بر سر ذخایر گردآوری کرده خود نشسته اند، مواد خود را می فروشند تا به یک جای امن برسند "

در سال گذشته طالبان به آگاهی رسانیدند که آنان از سوداگری سودآور و موفقیت آمیز دست می کشند و کشت خشخاش را بند می کنند. از شیریه ی کوکنار تریاک خام تولید می شود و در پالایشگاه ها در مرز های افغانستان که به مانند رشته ی (تار) مهره های گردنبنند بنا یافته است - پیش از همه در پاکستان، تاجیکستان و ایران، از آن پودر مورفین به دست می آورند. به هدف تولید یک کیلوگرام این ماده، ده کیلوگرام تریاک خام نیاز است. بند کردن رسمی کشت خشخاش که می بایستی چهره ی طالبان را در دیدگاه همگانی روشن و شفاف نمایش می داد، روی هم رفته تنها یک شیوه ی رو پوشانیدن بود.

سرانجام طالبان، بنابر باور کارشناسان با این گام خود، تلاش کردند که پیش از هر چیز دیگری قیمت ها را بالا ببرند؛ زیرا آنان یک ذخیره ی نزدیک به ۳۰۰۰ تن را در اختیار دارند. در عمل آنان به این هدف خود دست یافتند. پیش از بند کردن کشت خشخاش یک دهقان افغانستانی که بزرگر کوکنار است، ۳۰ دالر در برابر یک کیلوگرام تریاک خام به دست می آورد؛ لیکن پس از آن به یکبارگی بهای آن تا ۷۰۰ دالر افزایش یافت و از این کار طالبان سود جستند. تنها درآمد آنان از سوداگری مواد مخدر بالاتر از ۶۰

میلیون دالر سنجش زده می شود، در حالی که در بازرگانی جهانی این ماده، ۵۰۰ میلیارد دالر را در بر گیرد.

در پالایشگاه ها در تاجیکستان و پاکستان یک کیلوگرام هیروئین نزدیک به ۱۰۰۰۰ دالر بها دارد، در اروپا، بازار مرکزی هیروئین افغانستان بهای یک کیلوگرام آن به ده چند می رسد. در امتداد شاهراه اصلی قاچاق مواد مخدر بیشترین خو گرفتگان جهان بوده و به تنهایی در پاکستان ۱,۵ میلیون انسان دچار استفاده از مواد مخدر هستند.

صاحب نظران مطمئن نیستند که در صورت واژگونی امارت طالبان چه تأثیری بر بازار مواد مخدر به وجود می آید. دو چیز ممکن است رخ دهد: کاهش و یا افزایش تولید. افغانستان با حاصل برداری ۳۰۰۰ تن در سال همین اکنون بزرگ ترین تولید کننده تریاک در جهان است.

Marion Caspers-Merk مسؤول مسایل مواد مخدر در حکومت فدرال آلمان به همین سبب درخواست کرد که باید از فرصت به وجود آمده استفاده شود و مبارزه با تروریسم را با جد و جهد بیشتر و با اعلام جنگ با کشت و استفاده از مواد مخدر، هماهنگ کرد؛ زیرا اکنون آشکار شده است: در سراسر جهان در همه جا یک پیوند محکم میان سازمان های دهشت افکن و بازرگانی با مواد مخدر برقرار است.

نخست وزیر بریتانیا - Tony Blair به روشنی یادآور شد: "جنگ ابزار هایی که امروز طالبان خریداری می کنند، بهای آن به بهای زندگی انسان های جوان پرداخته می شود، آن هایی که در جاده ها مواد مخدر را خرید می کنند. ما ناگزیریم آنان را در نظر گیریم، همچنان بخشی از حاکمیت طالبان را نابود کنیم."

آمریکایی ها پس از یک رشته حمله های دهشت افکنانه از سوی آدمکشان سازمان القاعده در برخی کشور های جهان که برنامه ی اجرای آنها در افغانستان در زیر نظر امارت طالبان پی ریزی شده بود، راهکار هایی را سر دست گرفتند که به بازداشت اسامه بن لادن بانجامد. از شمار راهکار ها، یکی هم برقراری تماس ها با دفتر های مبارزه با مواد مخدر بود. "سی آی ای و اداره مبارزه با مواد مخدر آمریکا با پولیس پاکستان در مورد مسایل مربوط به مواد مخدر در تماس بودند. آن ها به بحث پرداختند که آیا امکان آن وجود داشت تا با استفاده از این تماس ها برای دستگیری بن لادن اقدام شود." (کتاب: "جنگ اشباح"، تألیف: ستیو کول، ترجمه: مهندس محمد اسحاق، ص ۶۲۴)؛ لیکن این تلاش و کوشش نیز بی نتیجه ماند.

حکومت پاکستان در گذشته از هر امکان و از هر ابزار استفاده کرد تا آمریکایی ها را قانع کند که طالبان در پایین آوردن اندازه ی کشت کوکنار و تولید تریاک در افغانستان گام گذاشته و در پی آن اند که آن ها را هر چه بیشتر کاهش دهند. ملیحه لودی سفیر پاکستان در آمریکا با لابی گری برای وحشت طالبان، خواست که مقام های آمریکایی، از جمله کان دولیز رایس را باورمند کند که طالبان به خاطر نابودی کشت کوکنار گام های عملی برداشته اند؛ ولی این همه مکارگی ها کار ساز نمی افتیدند تا این که حمله ی نظامی آمریکا و بر اندازی حکومت طالبان حتمی شد و باید گدام های مواد مخدر از سوی فرزندان ناز دانه ی حکومت پاکستان، بویژه آی اس آی، به کلی به فروش رسانیده شود.

در نشریه Neue Westfälische تاریخ ۶ و ۷ / ۱۰ / ۲۰۰۱، در یک نوشته زیر تیتر "مواد مخدر در [مرحله ی] پایانی فروش" به قلم Thomas Seibert، آمده است (برگردان):

"استانبول: پس از انفجار های تروریستی در ایالات متحده ی آمریکا حرکت بهمن (برف کوچ) قدرتمند هیروئین از افغانستان به سوی اروپا بالا گرفته است، دفتر های امنیتی غربی به این سخن باور دارند؛ زیرا طالبان با در نظر گرفتن تهدید جنگ نیاز فوری به پول دارند و گدام های تریاک در افغانستان سر وقت، پیش از حمله های نظامی غربی ها باید تهی شوند، عرضه ی مواد در بازار های جهان در هفته های پسین پیش از پیش چهار برابر شده است.

ترکیه که مهمترین جای برای پالایش مواد خام از افغانستان و کشور ترانزیت آن است، اکنون مرز ها و اداره های گمرکی خود را در وضعیت آماده باش در آورده است تا در برابر طوفان رسیدن مواد مخدر که در انتظار آن است، ایستادگی کنند.

ایالات متحده ی آمریکا و بریتانیا کبیر در برنامه ریزی حمله های نظامی خود بر افغانستان می سنجند تا شرارت خانمانسوز را از ریشه برچینند و در حمله بر گدام های تریاک همه ی آنها را جابجا ویران کنند. "رخ دادن یک حمله ی ایالات متحده باند های مواد مخدر را در هر اس انداخته و دست پاچه کرده است." یک سخنگوی اداره ی گمرک ترکیه دلیل بازرسی سخت مرز ها را از سوی دفتر های گمرک به همین موضوع پیوند داد. "طالبان می خواهند ذخایر خود را تهی کنند، تا آن وقتی که توانایی آنها داشته باشند." و این ذخایر بسیار پر اند: بنابر آگاهی های دفتر مبارزه با مواد مخدر آمریکا (DEA)، افغانستان با پیشکش کردن ۷۰ درصد در بازار های (خرید و فروش) در سراسر جهان، رهبری تولید تریاک را به

دوش دارد که از آن هیروئین تهیه می شود. برداشت حاصل تریاک در دو سال پیش، ۴۶۰۰ تن بود، به سبب آب و هوای خراب، پارسال ۳۶۰۰ تن تریاک به دست آمد. در جون ۲۰۰۰ طالبان کشت خشخاش را بند کردند که شیره ی زهر آلود آن تریاک است و این کار ناخرسندی دهقانان فقیر را برانگیخت. به شکل رسمی طالبان کشت مواد مخدر را " غیر اسلامی" دانستند، غیر رسمی آنان به سویی گام گذاشتند که راه را برای ( ریختن) کمک های پولی سازمان ملل متحد باز کند. در اساس، ناقدان به این باور اند که طالبان می خواهند با این کار، تنها بهای آن را در بازار های جهان بالا ببرند و انبار های تریاک خود را به فروش برسانند. در عمل بهای یک کیلوگرام تریاک خام بنابر گزارش های دیدبان های ملل متحد، پیش از بند کردن کشت خشخاش از ۳۰ دالر نظر به زمان تا به ۷۰۰ دالر بالا رفته است. ایدون کم از کم ۳۰۰۰ تن تریاک در افغانستان در گدام ها موجود است، این مقدار را دستگاه های خدمات اطلاعات غربی تخمین می زنند. با انجام دادن کار های پالایش گری بر استلین (Acetylen)، ۳۰۰ تن هیروئین به دست می آید - این کافی ست که بازار های اروپا را با داشتن یک و نیم ملیون خو گرفته تا سال های دیگر تامین کند. و بردن آن به اروپا از پیش آغاز شده است. بنابر بررسی دفتر های آمریکایی مبارزه با مواد مخدر، سوداگری تریاک از افغانستان پس از حمله های تروریستی یازدهم سپتامبر چهار برابر بالا گرفته است. دفتر های امنیتی ترکیه در مرز های کشور، چند روز می شود که حمله های ضد هیروئین [ضبط و جلوگیری از قاچاق آن] را یکی پی دیگر در پیش گرفته اند. و اداره ها در پاکستان دیدند [تشخیص کردند] که بهای یک کیلو گرام ماده ی خام در سرحد با افغانستان در دو هفته ی گذشته برابر بر ۳/۱ پاییین آمده است. کنون یک کیلوگرام تریاک خام در آنجا با پرداخت ۴۶۰ دالر دستیاب می شود.

"بازرگان های مواد مخدر با خریطه های پر از تریاک از سرحد می گذرند تا ذخایر خود را در این وقت نا امن هر چه زودتر پول نقد کنند"، این سخن را یک سخنگوی نظامی پاکستانی گفت. "افزون بر آن این سوداگران می خواهند گدام های خود را تهی بکنند؛ زیرا با سرنگونی فوری طالبان لحظه شماری می دارند، هر گاه حکومت تا زمان تخم افشانی در ماه اکتوبر از قدرت بر انداخته شود، دهقانان آرزو می کنند، پس از آن نمی توانند دوباره خشخاش بکارند."

اینکه سیلاب مواد مخدر به این آسانی در بازار های جهانی با عرضه و تقاضا همخوانی پیدا می کند، کشور های غربی می خواهند آنرا باور کنند. حکومت بریتانیا به تأیید از آگاهی های خدمات دولتی خود چنین می بیند که در پشت فروش تریاک طالبان، حتا خود بن لادن افراطی قرار دارد. "بن لادن به شکل تنگاتنگ در داد و ستد مواد مخدر افغانستان داخل است و به قاچاقچیان در گذشته جرأت داد که اروپا و ایالات متحده ی آمریکا را با هیروئین لبریز کنند تا بی ثبات شوند" این سخن را یک سخنگوی حکومت در لندن گفت.

طالبان از مدت ها است که از درآمد تجارت مواد مخدر تامین مالی می شوند. همچنان دفتر مواد مخدر آمریکا می خواهد ثبوت باور کردنی را درباره ی پیوند طالبان با تجارت مواد مخدر داشته باشد، آنگونه که رییس اداره، Asa Hutchinson در این هفته به کانگرس گزارش داد. افزون بر آن، نشانه ها گواهی می دهند که بن لادن از سال ها بر سر تولید یک نمونه ی هیروئین با کیفیت عالی "Super Heroin" کار می کند تا مشکل مواد مخدر را در میتروپول های غربی بیشتر کند، این سخن را نشریه آمریکایی New York Times از گفته های رییس اداره ی (DEA) نقل قول کرد.

ملل متحد نیز پیش از انفجار ها در ایالات متحده ی آمریکا، این موضوع را زیر نگر داشت و می دید که طالبان با برداشت حاصل تریاک، پایگاه های آموزشی را برای تروریستان تامین مالی می کنند. "دهشت افگنی و سوداگری مواد مخدر با هم پیوند دارند." رییس دفتر (DEA)، Hutchinson چنین می گوید: "به یکی پول ابزار زحمت فراهم می آورد و آن دیگری به پول نیاز دارد، هر دوی شان بی اندازه سرگرم زورگویی هستند؛ ولی به یکدیگر خود احتیاج دارند."

این آزمایش را ترکیه نیز در جنگ چندین ساله با شورشیان کرد ( حزب کارگران کردستان PKK) از سر گذرانیده است: اینکه PKK هزینه ی جنگ های خود را از درآمد تجارت هیروئین پرداخت کرده است (!)، چیز تضمین شده شمرده می شود (!)؛ لیکن بدگمانی تنها در این است که آیا نیرو های گوریلابی در حمله بر ضد دولت از همین چشمه ها سود برده است و یا خیر؟

از آن سال ها، زیر ساخت هایی ساخته شده که ترکیه از آنها برای پالایش مواد مخدر افغانستان کار می گیرد. در کارخانه های پخته کردن مواد مخدر در جنوب شرق این کشور و در استانبول از تریاک افغانستان که از گذرگاه های ایران رسانیده می شود هیروئین تولید می کنند و در موتر های باربری و بارنامه های کشتی، طلای سفید از آنجا به سوی اروپای غربی برده می شود. دست کم ۱۰۰ میلیارد مارک در سال از داد و ستد مواد مخدر به تنهایی نصیب بازرگان ها ترکی می شود که در استانبول زندگی پر سر و صدا و با عیش و نوش دارند، در حالی که کارمندان گمرک که با خطر رو به رو هستند



از پیامد های انفلاسیون و پایین آمدن ارزش ها، از درآمد [ماهوار] خود به مشکل شکم فرزندان خود را سیر کرده می توانند.

قدرت های غربی به گمرک ترکیه اعتماد نمی کنند، هر گاه پایداری در برابر خطر رو به افزایش (ترافیک) مواد مخدر از افغانستان در نظر باشد. در واشنگتن و لندن صحبت از آن است، که اگر حمله ی نظامی بر ضد بن لادن، همچنان علیه پایگاه های تولید مواد مخدر در افغانستان صورت گیرد، باید کدام های تریاک در جلال آباد و در اطراف پایگاه های [نظامی] بن لادن، نیز از بین برده شوند. این سخن را روزنامه های بریتانیایی به آگاهی رسانیدند. مجله ی خبری آمریکایی Newsweek گزارش داد که حمله های هوایی بر کدام های مواد مخدر در برنامه است. هر دو حکومت نخواستند رسمی این موضوع را تأیید کنند؛ لیکن، بویژه لندن از اراده ی خود دست بردار نیست. هر گاه در حمله های نظامی بر افغانستان، سوداگری مواد مخدر نیز نابود کرده شود " پس از آن هیچکس اشک نمی ریزد " این سخن را یک سخنگوی حکومت در پیوند به گزارش، یادآور شد: ما خواستار پایان دادن به تولید تریاک در افغانستان هستیم. " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج دوم).  
 آنگونه که از آغاز این بخش گفته آمد، افغانستان پس از سال ۱۹۹۲ لقب بزرگ ترین تولید کننده ی تریاک جهان را از آن خود کرد. با به زیر انداخته شدن خونتای طالبان، نه تنها به کشت خشخاش و تولید تریاک و بازرگانی سودآور مرگ سفید پایان داده نشد؛ بلکه بر عکس سال به سال روند آن افزایش چشمگیر به خود گرفت.

گر چه در عقدنامه ی بن (بخش پنجم جز سوم) به اداره ی گذرا وظیفه سپرده شده بود که در مبارزه با تروریزم و مواد مخدر، گام های عملی و مؤثر بردارد؛ لیکن از تشکیل اداره گذرا تا به آخر، دولت افغانستان، نمره منفی زیر صفر دارد و در هر دو وظیفه به کلی ناکام بود و بی نتیجه حیات به سر برد. جامعه ی جهانی کمک گر و پشتیبان دولت، پس از نشست بن، برای هماهنگ کردن اقدام های بین المللی در مبارزه با مواد مخدر در افغانستان، نمایندگان حکومت بریتانیا را تعیین کرد؛ ولی این چه نیرنگ بود، در جایی که (استان هلمند) نیرو های نظامی انگلیس لنگر انداخت، کشت خشخاش و تولید تریاک ریکارد جهانی را برقرار کرد و قاچاق مواد مخدر به بالا ترین پهنای خود رسید و بازار های جهان از تولید تریاک افغانستان مالا مال شد و ملیارد ها دالر به کیسه ی مافیای بین المللی و قاچاقچیان مواد مخدر ریخته شد؟



### فاجعه ی انسانی ( تراژدی بشری )

از نگر معنای واژگانی و مفهوم سیاسی، فاجعه و یا مصیبت ( Katastrophe = disaste ) مسایل فراگیرنده و گسترده تری را در بر می گیرد. پیشامد آنی رویداد های زیان آور ( طبیعی و غیر طبیعی ) سنگین، توان فرسا، بر افتیدن ناگهانی نظم اداره و فروپاشی نظام سیاسی در لجن زار با پیامد هایی از گونه ی هرج و مرج بیرون از توانایی در زیر اداره در آوردن آن، همراه با بحران های اجتماعی ( سیاسی و اقتصادی ) که گیر ماندن زندگی و سرنوشت انسان ها در گرداب رخداد های فلک زدگی را در پی داشته باشد، به آن فاجعه می گویند.

با در نظر گرفتن سخن بالا، در افغانستان فاجعه انسانی در پهنای گسترده تر آن به دوام ناخشنودی های گذشته پس از آن که گروه های سلاحدار سیاسی تنظیمی به قدرت دولتی رسیدند، آغازید؛ زیرا همزمان با تشکیل دولت جهادی ها، در سراسر افغانستان وضعیت بی قانونی و پراگندگی و بی نظمی سیاسی و اقتصادی به وجود آمد. دولتمردان جدید کلیه نهاد های دولتی، دادگاه و دادستانی، بنیاد های حقوقی، ارتش و پولیس را با زورگویی و زور آزمایی آمیخته با ترور، چور و چپاول، تجاوز، کشتار، آدم ربایی، شکنجه، آزار و اذیت... اشغال کردند. بدین سان نظم همگانی از هم فرو پاشید، گروه های جنگی با وحشت و خشونت، شهروندان بیگناه را هدف عملکرد های تبهکارانه خود قرار دادند و حمله های نظامی خانمانسوز را بر جای های رهاشده، بویژه بر جای های بود و باش گروه های قومی و پیروان مذهب ها و دین ها ی دیگر در پیش گرفتند.

در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۸ / ۱۲ / ۱۹۹۵ در یک نوشته زیرعنوان " آنچه تا اندازه ی بیشتر از سوی جهان فراموش شده: فاجعه افغانستان است " نویسنده با تلخی دیدگاه Peter Iseli سخنگوی کمیته بین المللی صلیب سرخ (IKRK) را در کابل این گونه آورده است: " ما شاهدان عینی یک فاجعه انسانی در این جهان هستیم." همچنان در همین نوشته هشدار کورنیلو سوماروگوا (Cornelio Sommargua) رییس کمیته جهانی صلیب سرخ، پیرامون وضعیت در افغانستان، با این سخنان آمده است: " دشمنی ها و [درگیری ها] همانند افغانستان را می توان یک وحشیگری بی چون و چرا در این گاهه ی زمانی شمرد. "

پس از پایان جنگ جهانی دوم، با وجود به تصویب رسیدن اعلامیه جهانی حقوق بشر، رویداد های خونبار بی شماری در گوشه و کنار این جهان رخ داده است که فاجعه انسانی شمرده می شوند: جنگ های چندین ساله آمریکا در ویتنام، خشونت های ویرانگر و کشتار های وحشیانه رژیم پوپلت در کمپوچا، جنگ های میان گروهی در ( انگولا، موزمبیق، کانگو، لایبیریا...) نقش و اندازه ی کمک های نیرو های مداخله گر خارجی در این درگیری ها، برخورد های مرزی بین ایتوپیا ( حبشه ) و سومالی با برنامه ریزی و پشتیبانی نیرو های جنگ افروز جهانی، تبهکاری های حکومت فردینان مارکوس در فلپین، وحشت حکومت جنرال سوهارتو در اندونیزیا، برقراری خونتای فاشیستی در چیلی از پی کودتای خونین جنرال اگستو پنچه به کمک آمریکا بر ضد حکومت سلوادور آلاندی، بیرحمی های خونین در نیکاراگوا (سومزا) و السلوادور، ستمگری حکومت های سرکوبگر در عراق - پاکستان و ایران ( در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی و در حکومت ولایت فقیه آخوندی )، درگیری های نظامی و فرقه ای در لبنان، بیدادگری نژادی رژیم نژادپرست افریقای جنوبی، جنگ ها و کشتار های گروهی و نابود کردن سازمان یافته ی گروه های قومی و نژادی در روندا و یوگوسلاویا، جنگ و زورگویی نیابتی تا مرز کشیده شدن پای نیرو های نظامی خارجی به افغانستان... .

ولی هر گاه به تراژدی بشری، در افغانستان نگاه انداخته شود، با خوبی آشکار می شود که ژرفای فاجعه، گسترش و شیوه ی دامنگیر شدن مردم به آن با رویداد های یکسان در دیگر نقاط جهان همخوانی دارد. شوربختانه مدافعان دروغی آزادی و دموکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی بنابر علاقمندی های سیاسی و اقتصادی، بویژه هدف های دراز مدت نظامی و ژئوپولیتیک در منطقه به درد و رنج شهروندان افغانستان کمتر توجه نشان دادند و بیشتر زمینه های لازم را برای پیشبرد و دوام آن فراهم آوردند. Heinz – Rudolf Othmerding خبرنگار آژانس خبرگزاری آلمان (adp)، گفته های پیتر اشتوکر ( Peter Stocker ) رییس دفتر نمایندگی کمیته بین المللی صلیب سرخ در کابل را چنین آورده است: " آنچه [ امروز ] در کابل رخ می دهد، می توان آنرا با بی خردی در سراپوه ( Sarajevo ) همسان دانست؛ لیکن دیده می شود که جهان افغانستان را به فراموشی سپرده است."

همگان آگاهی دارند که افغانستان از آغاز دهه ی هفتاد ، به گونه ی آشکار بیشتر به میدان همچشمی های ناسالم ابر قدرت ها با انبازی و همکاری متحدان منطقه ای آنها، مبدل شد و هرکدام علاقمندی های ویژه ی سیاسی - اقتصادی - ژئوپولیتیک خود را به این سرزمین داشتند. ولی در دهه ی نو، با به قدرت رسیدن گروه های جنگی و پیدایی و حکمرانی گروه وحشی، جاهل و جهل پرست طالبان؛ در فرایند درگیری های خونین نظامی محقق شد که بازندگان اصلی در بازی های سیاسی و نظامی درونی ها و بیرونی ها، مردم بیگناه افغانستان بودند که از پیامد جنگ های تبهکارانه، هست و بود شان به یغما رفت، خانه ها ویران و هزارها انسان کشته شد، ملیون های دیگر در داخل و بیرون از مرز ها به جمع آوارگان و بیجا شدگان جهان پیوستند، آینده زندگی مردم تیره و تار شد، به عزت، آبرو، هویت، زبان، ادب و فرهنگ و گنجینه های تاریخی شهروندان افغانستان دست درازی و دستبرد صورت گرفت.

در گزارش ویژه سازمان عفو بین الملل زیر عنوان " بحران سیاسی و آوارگان " در بخش " بحران سیاسی در افغانستان " آمده است ( برگردان):

" با واژگون شدن حکومت رییس جمهوری نجیب الله در اپریل ۱۹۹۲ و تشکیل دولت اسلامی افغانستان به جای آن، شکل و ماهیت جنگ داخلی در افغانستان تغییر کرد و سر از نو موجب آوارگی گروه های مردم شد. کابل و دیگر شهر های بزرگ که در جنگ های ۱۴ ساله میان حکومت پیشین و گروه های جنگی مجاهدین که با هم در همچشمی بودند، تا اندازه ی زیاد آباد باقی مانده بودند؛ به میدان جنگ های تنظیمی چهره عوض کرده اند. زمانی که تنظیم های مجاهدین به درگیری های نظامی به خاطر برقراری فرمانروایی خود بر نهاد های دولتی و غیر دولتی آغاز کردند.

اندکی پس از بر افتیده شدن رژیم گذشته، افغانستان در بی قانونی فرو رفت و بخش های بزرگ شهروندان مالکی هدف حمله های تبهکارانه و زورگویانه ی جنگ سالاران تنظیمی (Warlord) قرار گرفتند، آن فرماندهانی که در پی به دست آوردن بخش بیشتر قدرت برای خود -حزب سیاسی وابسته به خود و رهبر خویش بر آمدند.

حکومت گذرا که چرخ های نظام را به مدت دو ماه چرخانید، تنها بر شماری از خیابان های [کوچک] در شهر کابل حاکمیت داشت. دولت گذرا که جانشین آن شد نیز در آن جایگاه و دارای آن توانایی نبود که بتواند پهنای حکمفرمایی خود را گسترش دهد.

در کابل با وحشت و زورگویی، جنگ های سختی میان گروه های تنظیمی رخ داد که رنگ قومی و مذهبی داشت. برخورد های نظامی سبب زندانی شدن به عمد شهروندان از سوی گروه های درگیر، همچنان هجوم بردن به خانه های مردم و [چپاول هستی آنان] و دست درازی و تجاوز جنسی بر زنان و [دختران و پسران جوان] شد.

همزمان با این عملکرد ها، دشمنی دیرینه میان دو گروه بزرگ مجاهدین، جمعیت اسلامی به رهبری رییس دولت برهان الدین ربانی و حزب اسلامی به رهبری نخست وزیر گلبدین حکمتیار، زمینه ی بمباران دلخواه [جای های رهائشی] شهروندان ملکی را فراهم آورد. هواپیما های حکومتی بر جای های زیر اداره ی حکمتیار بمب می ریختند و نیروهای وفادار به حکمتیار، ساختمان نهاد های خدمات همگانی ، آموزشگاه ها، بیمارستان ها را با شلیک صدها موشک می بستند. " ( برگردان از: International Secretariat , 1Eastonstr. , London wc1X8DJ,Dist: SC/CO ,AI Index: ASA 11.01.93, سپتامبر ۱۹۹۳).

دلیل این همه ناروایی ها روشن بود: رهبران و فرماندهان قدرتمند تنظیم های هفتگانه پشاور و نه گانه تهرانی، با بی پروایی در برابر سرنوشت ملیون ها شهروند افغانستان، بدون داشتن یک برنامه ی درست حکومت داری که توانایی برقراری نظم و آرامش و به وجود آوردن فضای اعتماد میان مردم و ساختار های دولتی باشد، همراه با دوستان خارجی خود داخل افغانستان شدند. جنگجویان تنظیمی که در درازای زمان جهاد(!) خود به جز جنگ، کشتن، بستن، چور و چپاول، زورگویی، رهزنی، تبهکاری و ویرانی چیز دیگری را نیاموخته بودند، از همان روز نخست دولت مجاهدین، هیچ چیزی را در سراسر کشور از دستبرد در امان نماندند.

بانو Gabriele Venzky در یک نوشته زیر عنوان " نبود راه بیرون رفت به قربانیان جنگ داخلی در افغانستان " در روزنامه Hannoverische Allgemeine تاریخ ۱۹ / ۱ / ۱۹۹۴ گفته های Sotirios Mousouris معاون سردبیر ملل متحد که برنامه های آن سازمان را در افغانستان رهبری می کرد، چنین آورده است (برگردان):

" مجاهدین نشان دادند که در جایگاهی نیستند که بر میهن خود حکومت کنند. " نخستین تحفه ی دولت اسلامی به مردم افغانستان: ترورسنجش ناپذیر، تجاوز جنسی بر زنان - دختران و پسران جوان، ربودن ها و ناپدید کردن شهروندان، به زندان انداختن ها، شکنجه دادن های وحشیانه، زورگویی های آمیخته با شقاوت و سنگدلی، ویران کردن شهر ها و مناطق رهائشی مردم... بود که همه و همه زیر نام دین و مذهب اسلام صورت گرفت. در کلیه گزارش های سازمان عفو بین الملل و دیگر نهاد های جهانی مدافع حقوق بشر به روشنی یادآوری شده است که مخالفان حکومت تنظیمی، از رده ی فرزندان مردم ( کارمندان و کارکنان دولت پیشین، زنان و دختران آموزش دیده، دانشمندان، پژو هسگران، نویسندگان، خبرنگاران، پزشکان، فرهنگیان، استادان دانشگاه ها و نهاد های آموزشی، نمایندگان ملیت ها و گروه های مذهبی و دیگر شهروندان بی دفاع ملکی) را جبری واداشتند که از وظیفه ی خود دست بکشند و برخی از آنان با حسرت ناگزیر به ترک وطن شدند. در کابل در زمره ی ده ها مرکز و قرارگاه برای توهین کردن، شکنجه دادن و تجاوز وکشتار مردم؛ آموزشگاه ابولقاسم فردوسی در مکروریان سوم به مانند دوزخ در آورده شده بود که شهروندان شریف و پاک نهاد افغانستان، در شب های سیاه در شعله های آتش خشم فرماندهان و چریک های مجاهدین می سوختند. از سرنوشت صد ها انسان بی دفاع ملکی که گروه های جنگی تنظیمی آنان را ربوده بودند، کوچک ترین آگاهی به دست نیامد. ده ها دانشمند و فرهنگ ی افغانستان پس از ربوده شدن و به گروگان در آمدن در میان سرپنجه های خون آلود حزب های جهادی کشته شدند.

در مجله هفتگی Der Spiegel آلمان، شماره ۱۹ سال ۱۹۹۲ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " یک تجمع از جولاگک های شیطان " آمده است ( برگردان ):

" تنها در یک منطقه ی شهر به خاطر تحکیم موضع ها در بالاحصار کهنه که میدان نبرد های تلخ و سنگین بود، پنج صد تن شهروند غیر نظامی قربانی درگیری ها میان گروه های مجاهدین شدند. مجید رشید یک جوان ۲۷ ساله کارمند در یکی از هتل ها، در سوگ کشته شدن خواهر، کاکا و پسر کاکای خود نشسته است که از پیامد انفجار یک مرمی توپ بر بام خانه ی شان همراه با چهارده تن از همسایه ها جان های شیرین خود را از دست دادند. رشید می گوید: زمانی تنها از روس ها بیزاری داشتیم، کنون از مجاهدین نیز بیزاری داریم. این ها شیطان های کلاشینکف دار هستند "

در پیوند به قربانی های بیدادگری پس از نشستن جهادی ها بر اریکه ی قدرت، نوشته ها و گزارش های تکان دهنده در رسانه های همگانی جهان، به نشر رسیده است. با برگزیدن چند نمونه، می شود در کل، اندازه ی قساوت و سنگدلی گروه های جهادی را سنجش کرد. نسل های آینده نیز تنها با افتابی شدن واقعیت ها می توانند بر عملکرد جهادی ها دآوری درست کنند:

عبدالکریم شادان رییس دادگاه عالی دولت جمهوری افغانستان را در تاریکی شب از خانه بیرون آوردند و نامردانه با شلیک چند گلوله ی کلاشینکف، بیرحمانه کشتند ( پیرامون این رویداد تبهکارانه در بخش آینده آگاهی بیشتر داده می شود ).

جنرال عبدالحق علمی شخصیت سرشناس سیاسی و نظامی، عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، انسان با تهذیب، نمونه ی اخلاق، صداقت و پاکی در نخستین روز های سرازیر شدن نامیمون گروه های جنگی به کابل، شلیک گلوله آدمکشان حرفه ای و نامردان تاریخ، به زندگیش پایان داد ( گزارش سالانه سازمان عفو بین الملل سال ۱۹۹۳، آینه ی مطبوعات (INFO/ Presspiegel) اکتوبر ۱۹۹۴، ص ۵).

در گزارش ویژه ی سازمان عفو بین الملل زیر عنوان " بحران سیاسی و آوارگان " در بخش هفتم " کارمندان حکومت گذشته " آمده است ( برگردان ):

" بر اساس گزارش ها، بایست در استان تاریخی غزنی، ده ها تن عضو حزب وطن [حزب دموکراتیک خلق افغانستان] کارمندان حکومت گذشته بدون بر پای دادگاه پس از اپریل ۱۹۹۲، از سوی استاندار [بیرحم و آدمکش] به نام قاری بابا عضو حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی، گلوله باران شده باشند. ۲۴ تن عضو جناح پرچم حزب وطن [حزب دموکراتیک خلق افغانستان] در جولای ۱۹۹۳ از سوی مردان سلاحدار ( چریک های ) قاری بابا تیرباران شدند.

گزارش دیگری اتکا به یک دادگاه اسلامی می کند که از کشته شدن شماری از اعضای جناح خلق حزب وطن [حزب دموکراتیک خلق افغانستان] خبر می دهد. این کشتار ها در استان هلمند که در زیر اداره

ی مولوی [نقیب الله] آخوند زاده عضو حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی بود، صورت گرفته است.

در همین تازگی ها آوارگان افغانستانی گزارش دادند که شهروندان با ستمکاری از سوی مجاهدین بازداشت می شوند و در جاده ها مورد شکنجه قرار می گیرند؛ زیرا آنان را طرفداران حکومت گذشته می شمارند. بر پایه یکی از این گزارش ها، مجاهدین سلاحدار یک تن را به نام آزاد، در یکی از خیابان های شهر کابل در پایان سال ۱۹۹۲ و آغار سال ۱۹۹۳ بازداشت کردند، دست ها و پاهایش را با ریسمان بستند. آنان به حاضران در صحنه گفتند که این شخص به رسم " تحفه" به استاندار هرات، فرمانده اسماعیل خان داده می شود و یادآور شدند که استاندار خرسند خواهد شد، هر گاه با این آدم، شخصی تصفیه حساب کند.

در نیمه ی سال ۱۹۹۳ نیرو های یکجایی اسماعیل خان و مولوی نقیب الله آخوند زاده، هر دو همدست رییس جمهوری ربانی از جمعیت اسلامی، استان هلمند را اشغال کردند که در آن زمان از سوی اعضای جناح خلق حکومت گذشته اداره می شد. آنان بایست دو صد تن خلقی را زندانی و پس از آن بدون بر پایی دادگاه تیرباران کرده باشند.

... ده ها تن دیگر در استان های کنر و کندهار به دستور و به اشاره ی فرماندهان محلی بدون حکم دادگاه اعدام شده اند. ( International Secretariat , 1 Eastonstr.,London,Wc 1 x8 DJ Distr : Sc/Co , AI Index :ASA 11.01.93 سپتامبر ۱۹۹۳).

بانو Gabriele Venzky در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " جنگ پایان ناپذیر " در هفته نامه ی Die Zeit تاریخ ۱۸ / ۱۱ / ۱۹۹۴ نگاشته است ( برگردان):

"... در هرات تنها نیرو های امنیتی جنگ ابزار به دست دارند. در اینجا همه به شکل یکجایی کار می کنند. این سخنان اسماعیل خان (۴۸) ساله بود. ( لیکن حقیقت چیز دیگری را بازگویی می کند ) بدین معنا: زمانی که اسماعیل خان شهر را به تصرف خود در آورد، مخالفان را با ستمکاری و بیرحمی از بین برد، ارتش پیشین را به مانند جنگجویان حزب اسلامی حکمتیار که دشمن اسماعیل خان هستند، تار و مار کرد...."

در گزارش ویژه سازمان عفو بین الملل زیر تیتر " زنان افغانستان، فاجعه حقوق بشر " آمده است (برگردان):

" اتحاد ها و وجود دشمنی میان حزب هایی که جنگ را به پیش می برند، پیوند به پیمان وفاداری های شخصی، وابستگی های زبانی، قومی و یا همگرایی در باور های سیاسی، دارد. شماری از این نگرستن ها تاکتیکی بوده، به مدت کوتاه دوام می کند. گروه های سیاسی بسیار به آسانی، به سوی کلیه کسانی که زیر رهبری یک فرمانده قرار دارند و یا باشندگان یک شهر و روستا که با یک گروه دیگر همکاری می کنند و یا متحد می شوند، به چشم دشمن نگاه می کنند و حمله های نظامی خود را انجام می دهند، حتی اگر شهروند ملکی هم باشد...."

هزار ها زن بیگناه از پیامد حمله های توپخانه ای مجاهدین که بسیار آگاهانه بر مناطق رهایی صورت می گیرد، کشته شدند. بیشتر زنان در کابل با مرگ رو به رو شده اند. آنان در نتیجه ی انفجار موشک و یا شلیک گلوله های تفنگ در جاده ها پارچه پارچه شده و یا در ایستگاه ها در انتظار آمدن سرویس شهری بودند و یا در خانه کار های روزمره را به پیش می بردند و یا در ساختمان های بزرگ [دولتی و شخصی] پناهگاه می پالیدند. شمار زیاد زنان در هنگامی که بر مسجد ها، آموزشگاه ها، بیمارستان ها، انداخت توپخانه روان بود، جان خود را از دست دادند و یا زخم خوردند. حمله های هم مانند بر جای های رهایی در سراسر کشور نیز رخ داده است.

زنان افغانستان در جنگ ها انبازی نداشتند؛ لیکن با آن هم خانه ها و چهار طرف محل بود و باش آنان همیشه بمباران شده است. یک بانو که در اکتوبر ۱۹۹۴ کابل را ترک گفته بود، یادآور شد که شاهد انفجار یک بمب در یک محفل عروسی در کابل در قلعه فتح الله خان بوده و در این رویداد بالاتر از ۷۰ تن جان باختند. او دیده است که برادر و خواهر داماد اعضای بدن کشته شدگان را از روی زمین گرد می آوردند. از چند مدتی در این جاده کدام جنگی [میان گروه های با هم دشمن] رخ نداده بود، و هم در آنجا کدام قرارگاه نظامی وجود نداشت.

گروه های مجاهدین این گونه حمله ها را به این دلیلی درست و بر حق می دانند که منطقه ی مورد هدف در قلمرو حاکمیت شخص و یا گروه مخالف آنان قرار دارد. واقعیت این است که شمار زیادی از این حمله ها در جای های رهایی قصدی بود و بر فرق شهروندان بی دفاع ملکی نشانه گرفته می شد.

هیچوقت به شهروندان ملکی که خانه های آنان را به آتش توپخانه می بستند، پیش از پیش هشدار داده نمی شد.

بنابر آگاهی ها، شماری از گروه های مجاهدین، پیروزی های نظامی خود را در جای های رهاپیشی مردم جشن می گرفتند و از ویران کردن خانه ها، از کشتن شهروندان ملکی و از زخمی شدن [زن و مرد، جوانان و کودکان] هرگز از خود تأثر و پشیمانی [عذاب وجدان] نشان نمی دادند....

بانوانی که گروه های مجاهدین در جست و جوی شوهران آنان بودند و یا در برابر ربوده شدن خود پایداری می کردند و یا در برابر [نیت شوم دست درازی] و عمل تجاوز جنسی از سوی جنگجویان تنظیمی از خود واکنش سختی نشان می دادند، عمدی و با ستمکاری به قتل رسیدند. گاهی چنین رخ داده که زنان در پیش چشمان اعضای خانواده های خود کشته شده اند.

شمار زیادی از زنان افغانستانی از بیچارگی دست به خودکشی زدند تا از شر تجاوز جنسی [جنگجویان تنظیمی] در امان بمانند. بسیاری از پدران [سوک مندانه] دختران [جگر گوشه های] خود را با دستن خود به قتل رسانیدند تا به عفت و [پاکدامنی] آنان دست درازی و تجاوز صورت نگیرد....

ناهد دختر شانزده ساله [دانش آموز] باشنده مکروریان که مجاهدین در نیمه سال ۱۹۹۲ به خانه ی شان هجوم بردند و می خواستند او را با خود ببرند؛ ولی پدر و دیگر اعضای خانواده ی ناهید در برابر این [نیت غیر اخلاقی و غیر انسانی تفنگداران] پایداری کردند [لیکن سودی نبخشید]. ناهید [پاک و بیگناه از سر ناگزیری] به منزل پنجم [رفت] و از ایوان یکی از اپارتمان ها خود را به پایین انداخت و جابجا هلاک شد [و با مرگ خود نام پر آوازه ای را در رده ی جان باختگان راه عزت و شرافت آدمی از آن خود کرد و مهر لکه ی ننگ را بر جبین دشمنان انسان بودن و تجاوز گران به شرافت آدمی کوبید]....

در مارچ ۱۹۹۴ در منطقه ی چهل ستون [کابل] جنگجویان به یک خانه هجوم بردند. در آغاز به دختر ۱۵ ساله ی خانواده تجاوز جنسی کردند، پس از آن پدر او را [با شلیک گلوله] از پا در آوردند؛ زیرا به دختر خود اجازه داده بود که به آموزشگاه برود و [به درس های خود ادامه دهد].... " (برگردان از

نشریه: سازمان عفو بین الملل، ماه می ۱۹۹۵، ۰۵. ۹۵، AI Index: ASA 11

بدین سان نمونه های دیگری از تبهکاری های وحشتناک، ضد انسانی و نابخشودنی جنگجویان گروه های تنظیمی وجود دارد که تماشای صحنه های آن در رسانه های دیداری و نوار های ثبت شده ی ویدئوی و یا خواندن آنها در ستون جریده ها و روزنامه ها، موی را بر تن انسان راست ایستاده می کند.

در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۲/ ۱۲/ ۱۹۹۵ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "بر افتیدن افغانستان به چندین دولت..." به قلم مصطفی دانش آمده است (برگردان):

"... [یک افغانستانی به نام] زمان، با دریغ و درد ناگزیر بود مشاهده کند که به چه شکلی یک دختر [جوان] با ستمکاری کشته شد. دختر ۱۸ ساله از پل باغ عمومی در مرکز شهر گذر می کرد، دستمال (چادر) سرش اندکی بیجا شده و پشت سرش افتیده بود و موهایش نمایان می شد. یک فرمانده وابسته به "اتحاد اسلامی" حزب عبدالرسول سیاف، متحد امروزی [برهان الدین] ربانی رییس دولت، با سخنان رکیک چون فاحشه و بد اخلاق به او ناسزا گفت؛ زیرا چادرش را درست در سر نداشت و چهره ی خود را آرایش کرده بود. فرمانده سلاحدار دختر را از سر پل به موج های سرکش دریای کابل انداخت [شاید آغاز فصل بهار بوده باشد که از پیامد آب شدن برف در کوه ها، آب در دریای کابل روان بود] پس از آن به [موتر] جیب خود سوار شده، بدون اینکه از سوی حاضران در آنجا که خود هراسان شده بودند، برایش بندش به وجود آمده باشد، محل را ترک گفت. [پس از پایان یافتن این فاجعه شرم آور] مردم پیکر بی نفس دختر را از دریا بیرون آوردند."

کارنامه های سیاه، عملکرد های ننگین، وحشت، خشونت و زورگویی فرماندهان و چریک های گروه های جهادی تازه به دوران رسیده آنقدر زیاد است که دشوار است، همه ی آنها را به رشته ی نگارش در آورد؛ ولی گوشه هایی از تبهکاری های تکان دهنده آنان که از سوی سازمان های بین المللی مدافع حقوق بشر گزارش داده شده، تصویر کلی را از رفتار و کردار آنان در اختیار می گذارد. از جمله، وضعیت بشری را در افغانستان در سال ۱۹۹۳، سازمان عفو بین الملل بررسی کرده و در بخشی از گزارش سالانه آمده است (برگردان):

"... به گونه ی نمونه در ماه فبروری در افشار کابل، قوای رییس دولت ربانی به اشتراک جنگجویان حزب اتحاد اسلامی [سیاف] بر شهروندان اهل تشیع به شکل ناگهانی هجوم بردند، به چور و چپاولگری دست زدند. چنان معلوم می شود که این اقدام یک عملکرد انتقام جویانه به خاطر جبران حمله هایی بوده که در گذشته از سوی هزاره ها بر پشتون ها و تاجیک ها صورت گرفته بود و در روند آن شماری از

مردم کشته شدند. در این هجوم [وحشیانه] مرد های هزاره را در پیش دیدگان دیگر اعضای خانواده به شیوه ی غیر انسانی تیرباران کردند، زنان و کودکان را زندانی کردند. در روز های پس از آن به زنان تجاوز جنسی روا داشتند و شماری از خانه های رهائشی را به آتش کشیدند. ( برگردان از: آیینہ ی مطبوعات ( Pressespiegel )، اکتوبر ۱۹۹۴، ص ۶-۵، نشریه سه ماهه عفو بین الملل، بخش افغانستان، شهر هامبورگ).

مردم افغانستان، بویژه هزاره ها، پس از به پادشاهی رسیدن امیر غضبناک عبدالرحمان خان با بدترین دشواری های روزگار دست و پنجه نرم کرده اند. محمد نادر خان به نوبه ی خود در ناسازگاری با ملیت های ساکن در افغانستان از شهرت زشتی برخوردار است. در زمان حکومت های خود رأی خاندانی ( عمو ها و عمو زاده ) نیز تبهکاری های بی شماری علیه مردم از جمله هزاره ها صورت گرفته است. کارنامه های سیاه هاشم جلاد و ددمنشی های محمد گل خان مهمند برای همیشه در سینه ی تاریخ باقی خواهد ماند.

دوزخی را که سیاف و هابی و جنگجویان اتحاد اسلامی در مناطق هزاره نشین بر پا کردند، ریشه در تاریخ تبهکاری های تعصب آمیز قومی عبدالرحمان خان و حبیب الله خان و پس از آن، داشت. تنها انبازی و همراهی قوای برهان الدین ربانی و نیرو های شورای نظار در حمله های خونین انتقام جویانه بر ضد هزاره ها شگفتی آور بود.

در مجله ی ( نشریه سه ماهه ) Pogram ( به معنای تعقیب و پیگرد گروهی از مردم، پیگرد دگر اندیشان و اختناق نژادی، است) در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " هزاره ها خود مختاری می خواهند" به قلم Andreas Selmecki آمده است ( برگردان):

" با وجود اینکه مردم هزاره پس از سده ی هجده برای شاهان پشتون ناگزیر به پرداخت جریمه [باج] بودند، با آن هم به پیشوایی خان های محلی [اربابان محلی] خود تا اندازه ی بدون آزار و اذیت زندگی را به پیش می بردند. در سال ۱۸۹۳ عبدالرحمان خان در هزارستان به بیدادگری و تبهکاری آغاز کرد. هزار ها تن از مردم هزاره کشته شدند و شمار زیادی از مردان و زنان به کنیزی و بردگی در آمدند. زمین های [زراعتی و علفچر های] آنان به کوچی های پشتون به نام چراگاه های تابستانی بخشش داده شد " ( Pogram ماه دسامبر

۱۹۹۷-فبروری ۱۹۹۸، نوشته در صفحه ۳۱ آیینہ مطبوعات ( Pressespiegel ) شماره ۴۲ ماه اپریل ۱۹۹۸ سازمان عفو بین الملل به نشر رسیده است ).

از نخستین روز های آغاز به کار حکومت تنظیمی، دانشمندان و فرهنگیان افغانستان به سان دیگر لایه های مردم، در اعتراض به عملکرد جهادی ها (!) متحمل سنگین ترین حمله ها شدند و در واکنش با فرهنگ ستیزی آنان مرگ را به نقد جان خریدند. نبود برنامه ی رشد اجتماعی ( سیاسی - اقتصادی ) و دیدگاه های تیره و تاریک و قرون وسطایی گروه های جنگی در برابر پدیده فرهنگ و نوآوری های هنری، امید به آینده را در میان روشنفکران نا روشن تر کرد. بنابراین در جو حاکم بودن یک چنین وضعیت، شماری به ترک جانشور وطن تن در دادند و برخی هم به دستور فرماندهان مقتدر به قتل رسیدند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " مستی [نشه ی] زورگویی در افغانستان " در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۲ / ۸ / ۱۹۹۸، نگاشته است ( برگردان):

"... در سال ۱۹۹۴ بیشتر از ۴۰۰ تن روشنفکر ( در آغاز ) ربوده شده و ( پس از آن ) سر به نیست شدند: استادان، پروفیسوران، هنرپیشگان، فیلم سازان که مسعود آنان را متهم به همکاری با دشمن می دانست. از جمله ی ۹۰ تن همکاران مردینه فریدون کارمند تلویزیون ( خبرنگار بخش فرهنگی )، تنها سه تن باقیمانده است. ۳۰ زن که در یک زمانی در تلویزیون افغانستان برنامه ها را به پیش می بردند، ناپدید شده اند. یک روز مجاهدین می خواستند مطالبی را به گویندگی یک زن به نشر بسپارند، هر چه در جست و جوی یک گوینده بر آمدند، هیچ بانو ای را [از رده ی کارمندان پیشین] پیدا کرده نتوانستند که به اجرای این کار آماده باشد....

یک نماینده از نسل [تازه به دوران رسیده ی مجاهدین] که زندگی انسان ها را از نزد شان می رباید و به گورستان سوق می دهد، نور الله نام دارد. این مرد خشن و بلند قامت، فرمانده قوای جنگی حکومت، با افتخار درباره ی همسر چهارم خود گزارش داد که با دختر ده ساله ازدواج کرده است. او می گوید که علاقمندی ویژه به "زنان" دارد و آغاز به گفتن ماجرای (سرگذشت) پیشینه ی خود کرد که با یک دختر ۹ ساله صورت گرفته بود: در زمان جهاد " جنگ مقدس" بر ضد شوروی روزی یکجا با چریک های خود به یک دهکده رفتند. در پیش روی یک خانه دخترک خوشگل خرد سال را در حال بازی [کودکانه]



دید و دلداده ی او شد و خواست [آن کودک بیگناه و لطیف] را از آن خود کند. موافقت پدر و مادر دخترک را به دست آورد، با شتاب به دنیال ملای روستا رفت و او را حاضر کرد. ملا امام رسم عقد نکاح را برپا و آن دو را زن و شوهر خواند. چند روز پس از این ازدواج، دخترک [نگون بخت] با زندگی بدرود گفت. نور الله بدون بردن عذاب وجدان و شرمندگی و بدون نشان دادن پشیمانی به سخنان خود پایان داد. چه کسی می توانست [فرمانده نور الله] را متهم به تبهکاری بدانند؟ [هیچ کس]؛ زیرا بر بنیاد حکم شریعت عقد نکاح قانونی بود...."

وحشیگری، آزار، اهانت شهروندان، خونریزی، بستن و کشتن مردم بیگناه پس از به قدرت رسیدن تنظیم ها حد و مرز را نمی شناخت. جنگجویان آنها چیزی را که در مرکز های آموزشی و پایگاه های پرورش نظامی در آن طرف مرز های افغانستان، در سال های جنگ اعلام نا شده آموخته بودند، در زمان حکومت خود به اجرا گذاشتند.

مصطفی دانش در یک نوشته زیر عنوان "کشور ویران شده در هندوکش" در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲ / ۲ / ۱۹۹۶، نگاهشسته است (برگردان):

{ "... بشیر حسینی کارمند تلویزیون [افغانستان] با تلخی این سخنان را بر زبان آورد: "مجاهدین کمونیست ها را متهم به خاین بودن به سرزمین پدری خود می دانستند؛ لیکن آنچه را که قدرتمندان امروزی در برابر مردم انجام می دهند، زشت تر و بدتر از آن است." پس از به قدرت رسیدن مجاهدین در اپریل ۱۹۹۲، بشیر در وظیفه ی خود در تلویزیون افغانستان باقی ماند و همیشه با این آرزو روز ها را به سر می برد که صلح و آرامش و عده داده شده به زودی در سراسر کشور باز آید؛ ولی در عمل بر عکس آن رخ داد. " این بانید ها همه قلمرو افغانستان را دارایی شخصی خود می دانند و به مردم به دیده ی برده می نگرند و ما را بیرحمانه استثمار می کنند. خانواده های خود را به خارج فرستاده اند تا پرزرق و برق (in Saus und Braus) زندگی کنند. کابل که در گذشته دارای سه میلیون نفوس بود، امروز یک ویرانه است. همین اکنون هر شب صد ها کودک زندگی را در سردی هوا می گذرانند؛ ولی فرماندهان مجاهدین در خانه های لوکس در بستر های گرم خوابیده اند." سخنان بالا گفته های بشیر بود. او پس از یک و نیم سال اجرای وظیفه در حکومت قدرتمندان جدید در کابل، سرانجام توانایی را از دست داد و ناگزیر به ترک وطن شد. [بشیر به سخنانش چنین ادامه داد]: "چندی پیش بر بنیاد آگاهی دهی مردم همراه با یک دسته ی تلویزیونی به جنوب شهر [کابل] رفتیم. صحن بیمارستان "نور" کشتزاری از ماین بود که حتا این [تلک مرگ] را نیز در زمین درست کار گذاری نکرده بودند. در این کشتزار ماین بیشتر از ۱۵ کالبد دیده می شد که سگ های ایله گرد از گوشت آنها شکم خود را سیر کرده بودند "

شب ها صدای عوعو سگ ها فضا را پر می کند که از خوردن گوشت مرده های شکم سیر می شوند ] و به مستی می آیند. هر کسی که با تاریک شدن هوا و فرا رسیدن شب به بیرون بر آید و به گشت و گذار بپردازد، مورد حمله ی سگ های ولگرد و مست قرار می گیرد.

این تنها بمب و موشک طالبان نیست که مردم از پی انفجار آنها از بین می رود؛ بلکه دستگاه حقوقی نام نهاد مجاهدین [یک مشکل دیگر است که به مصیبت های مردم می افزاید]: مجاهدین مخالفان خود را فوری می کشند و در روی جاده [کوچه ها و سرک ها] می اندازند. باشندگان یک محله در غرب کابل که زمانی در آنجا هفت صد هزار شهروند زندگی می کرد، دسته ی تلویزیونی بشیر را نزد خود خواستند. در هنگامی که گزارش گران به محل رسیدند، متوجه شدند که در زیر خاک توده، پا های انسان ها دیده می شود. بشیر با دستان خود زمین را کاوید و خاک را به یک طرف انداخت و در یک گور گروهی ۲۰ پیکر را پیدا کرد؛ ولی روشن کردن و شناسایی هویت قربانیان از امکان به دور بود.

در جنوب کابل در آموزشگاه حبیبیه، چهار دختر جوان پس از تجاوز جنسی به آنان، کشته شده بودند و پیکر های شان در یک چقری پر از آب پرتاب شده بود. بشیر با صدای [پر از خوف] چنین گفت: " ما کالبد ها را از چقری پر از آب به بیرون آوردیم و به خاک سپردیم..." دیدن این رویداد وحشتناک این مرد ۳۹ ساله را بسیار خسته ساخته و نشانه های پیری پیش از وقت در چهره ی او مشاهده می شود. در هنگام بدرود گفتن این سخنان را یادآور شد: "جامعه بین المللی ما را به فراموشی سپرده است، دست کم به شهروندان افغانستان که در غربت زندگی می کنند از عملکرد های تبهکارانه ی این جنگجویان تنظیم های جهادی، گزارش بدهید." }

گروه های جنگی در افغانستان برای تمرکز قدرت یکه تازانه ی خود، با سفاکی و درنده خویی، انجام هر گونه عمل زشت را در برابر مردم روا می دانستند. در جنگ های میان گروهی، تنظیم های با هم دشمن که نتوانستند در برخورد های رویاروی با یکدیگر حساب پاک کنند، انتقام شکست های ذلت بار

خود را از شهروندان بیگانه و بی دفاع ملکی در شهر ها و شهرستان ها و روستا ها می گرفتند. شیوه های رایج انتقام گیری رهبران و فرماندهان جهادی را از مردم: آتش زدن و ویران کردن خانه ها، بیشتر کردن خونریزی و اشغال مناطق با در پیش گرفتن روش های وحشت، دهشت، خشونت، زورگویی و ویرانی در بر می گرفت. در این باره در گزارش سال ۱۹۹۶ سازمان عفو بین الملل آمده است ( برگردان):

"... در ماه مارچ نیرو های رییس دولت، ربانی به پشتیبانی نیرو های هوایی حمله ی بزرگ را بر ضد اهل تشیع در کارته سه کابل آغاز کردند. چنان به نظر می رسید که عمل انتقام جویانه باشد؛ زیرا پیشتر از آن جنگجویان حزب وحدت و طالبان کابل را با موشک و توپخانه بسته بودند. پس از آنکه حزب وحدت سنگر های دفاعی خود را ترک گفت و بر پایه گزارش ها از چشمه های جداگانه که همه با هم همخوانی داشتند، در محل دیگر کدام پایداری نظامی دیده نمی شد. سربازان رییس دولت، ربانی به سرک های کارته سه ریختند و بی نظمی را به وجود آوردند، خانه ها را غارت کردند، شهروندان بیگانه را کتک زدند و پس از آن به قتل رسانیدند. بر بنیاد آگاهی های دست داشته، نیرو های جنگی اسماعیل خان در یک هجوم انتقام جویانه در استان فراه، در آغاز ماه می بمب های خوشه ای را پرتاب کردند که از پیامد آن نزدیک به ۲۲۰- ۲۵۰ تن شهروند کشته شد. بدین معنا: پیش از ریخته شدن بمب های خوشه ای هیچگونه برخورد جنگی در آنجا صورت نگرفته بود، همچنان هیچ فعالیت نظامی دیگر نیز دیده نمی شد...."

در مدت تهیه گزارش سالانه، ده ها گور گروهی پیدا شد. به همین شکل در نیمه ی ماه مارچ در یک کاریز در چهار آسیاب، پیکر ۲۲ تن به دست آمد. دست های قربانیان را از پشت بسته بودند و نشانه های از شلیک مرمی بر فرق آنان دیده می شد. در ماه می در مناطق مختلف در مزار شریف پیکر شماری از انسان ها به دست آمد که به اتکای گزارش ها پس از گروگان بردن، از سوی نیرو های جنرال دوستم به قتل رسیده بودند." ( برگردان از: آیینی مطبوعات (INFO/ Pressespiegel) شماره ۳۵، جولای ۱۹۹۶، صص ۶-۷، نشریه سازمان عفو بین الملل، بخش افغانستان، شهر هامبورگ).

در صفحه ی ۶ ماهنامه ی آیینی افغانستان ( شماره ۳۵، ماه های قوس - جدی ۱۳۷۲ - دسامبر ۱۹۹۳ - جنوری ۱۹۹۴) چاپ آمریکا، با وجود اینکه از سرپای مدیر مسؤول ماهنامه بوی آلوده به زهر نفرت، کینه و دشمنی با حزب دموکراتیک خلق افغانستان و شخصیت های حزبی و دولتی به مشام می رسید، گردانندگان و همکاران قلمی آن سلطنت طلبان، اعیان و اشراف اخلاص مند و نزدیک به دربار و کارمندان عالی رتبه رژیم های گذشته بودند و حتا در سیاست نشراتی خود در کارزار زشت گویی، دشنام دادن، تحقیر کردن و ترفند بستن به دور از عفت قلم و سخن، گامی فراتر از تنظیم های جهادی نهاده است - روشن نیست که از سر کدام انگیزه ی انسانی (!) این سخنان گنجانیده شده است:

" بحواله میوند ترست مورخ ۲۷ فبروری از زبان شخص معتمدی اطلاع می دهد که رژیم ربانی - مسعود بعد از آغاز حمله کوندتای مثلث (!) در اول جنوری پلان فوری برای اعدام کمونیست های پرچی پيرو جناح ببرک [کارمل] را سر دست گرفته است های کمونیست های سابق به تفریق کسانی که با ببرک [کارمل] - دوستم و یا ربانی - مسعود همکار می باشند ساخته شده و ترتیبات اعدام جمعی آنها گرفته شده، یک عده قبلا" اعدام و تعداد دیگر نیز بمجرد دستگیری اعدام خواهند شد. در ماه جنوری جریده ( امید) و نشرات طرفدار ربانی - مسعود خبر دادند که ۱۸ نفر پرچی در یک اپارتمان مکروریان خودکشی و انتحار نموده بودند. ولی آیینی افغانستان از منابع موثق اطلاع حاصل داشته که ربانی - مسعود پرچی ها را یکایک از خانه های شان توسط افراد شورای نظار دستگیر و ۱۸ نفر را در یک اپارتمان و ۱۳ نفر دیگر را در محل دیگر برای مدت یک هفته توقیف نمودند و در این مدت حتی برای آنها نان داده نمی شد و چون تشناب ها و بدر رفت ها یخ زده و خراب بود قضای حاجت را نیز در عین اطاق انجام می دادند. تا اینکه موضع مذکور تحت حمله دوستم - گلبدین قرار گرفت و افراد شورای نظار قبل از تخلیه موضع مذکور و گریز از آنجا بامر قوماندان شیر بمبیرک پرچی های مذکور را ۱۸ نفر در یک اطاق و ۱۳ نفر در اطاق دیگر گلوله باران اعدام نمودند، خبر بی منطق و دروغین (امید) و نشرات اجیر ربانی - مسعود که گویا ۱۸ نفر در یک اطاق خود را کشته اند بمنطق برابر نمی آید زیرا اگر چنین بوده باشد اینها باید یکدیگر خود را کشته باشند در حالیکه یک چاقو هم نداشتند و آنقدر ریسمان دراز که ۱۸ نفر خود را توسط آن غرغره کند تا حال در دنیا ساخته نشده تا چه رسد بدستگاه های ریسمان بافی کابل. آیینی افغانستان اعدام دسته جمعی گروه های افغان را مخالف نص قران و شریعت غرای محمدی و یک عمل متضاد با عنعنات شریف افغانی (!) دانسته آنرا شدیداً "تقیح می نماید...."

شماری از نهاد های وابسته به سازمان ملل متحد از زمره کمیته بین المللی دفاع از حقوق بشر درباره ی این عمل غیر انسانی و تبهکاری نابخشودنی تفنگداران شورای نظار، به کمیسیون کاری گزارش داده بودند که در راپور سالانه آن سازمان به اسامبله عمومی اشاره ی به این رویداد نیز شده است و از زورمندان در افغانستان درخواست شده بود که به حق زندگی شهروندان ملکی، ارج بگذارند و آنرا پایندانی کنند.

در افغانستان در سال های حکومت خان خانی تنظیم ها، در درگیری های خونین میان گروهی برای رسیدن به اریکه قدرت، به دست آوردن پول و تحکیم موضع های جنگی؛ اندازه ی وحشت، خشونت، بیدادگری، سنگدلی، ددمنشی، درنده خویی و ناروایی های زورگویان سلاحدار آنقدر بسیار است که حتا زبان در گفتن و قلم در نوشتن آنها عاجز می ماند. آنچه که گوشه هایی از تبهکاری های تکان دهنده در رسانه های جهانی بازتاب داده شده است، شمه ی از اندوه و درد بزرگ مردم افغانستان است.

احمد طاهری (Ahmed Taheri) پس از بازدید از کابل چشم دید های خود را در نبشته ای زیر عنوان " کابل به مانند کابوس وحشتناک معلوم می شود " در آورده و در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۲۵ / ۴ / ۱۹۹۵ به نشر سپرده که در بخشی از آن آمده است (برگردان):

" شبخ وحشتناکی چون رویداد های سال گذشته، در فضای کابل دور می زند. شیعه ها برفرق زندانیان میخ کوبیده اند. در یک خانه ملکیت هزاره ها پیکر های برهنه ی ۲۰ تن زن پشتون پیدا شد که بر آنان تجاوز جنسی صورت گرفته بود. همچنان هزاره ها از عملکرد بیرحمانه ی [ سیاف و هابی ] آنگونه که این مجاهد پشتون تبار آموزش دیده ی الهیات و [ رهبر حزب اتحاد اسلامی ] به همین نام یاد می شود، گزارش دادند. و هابی ها سینه ی زنان [ به گروگان برده ی ] اهل تشیع را بریده، کوچولو ها و کودکان را در آتش سوزان انداخته [ از تماشای سوختن آنان لذت می بردند ]. هشتاد در صد این گونه رویداد ها برآمده از شیوه ی بینش و کار خلاقانه (!) و علاقمندی خود خواهانه ی [ رهبران و فرماندهان جهادی ] افغانستان است. این سخنان همه روزه در دفتر صلیب سرخ در کابل شنیده می شود. لیکن کشتار، چور و چپاول از سوی جنگجویان کلیه گروه های درگیر رخ داده است."

سازمان عفو بین الملل در یک رساله ی ویژه به نام " افغانستان: مسؤولیت بین المللی در برابر فاجعه حقوق بشر "، در بخش سوم زیر تیتر " کشتار های ظالمانه و عمدی "، " شهروندان ملکی هدف بمباران ها " از عملکرد های وحشیانه و تبهکاری های تکان دهنده، پرده برداشته است ( برگردان ):

" در یک روز در سال ۱۹۹۳، مانند روز های دیگر، شماری از مردم کابل انتظار موثر سرویس شهری را می کشیدند. در یک لحظه در آنجا حمام خون روان شد، زمانی که بمب ها در چهار طرف ایستگاه فرود آمدند. در همه جا پیکر جان باختگان پراکنده شد، سر یک مرد از بدنش جدا شده بود. در چند ثانیه ۸۰ تن کشته و یا زخمی شدند.

در بیشتر شهر های جهان، رخ دادن یک چنین حمام خون، انگیزه ی به شمار می آید که یک روز را به نام روز ماتم ملی اعلام کنند؛ ولی در افغانستان پیدایی این گونه صحنه ها در واقع جز رویداد های روزمره شمرده می شود. بر پایه گزارش ها ایستگاه سرویس شهری به خاطری هدف بمباران قرار گرفته بود که [ انجام دهندگان این تبهکاری ] فکر می کردند که شهروندان در این محل از گروه های مخالف پشتیبانی می کنند.

" عادی بودن " این رخداد در نزد سه تن شاهد عینی که در منطقه وظیفه داشتند و با بی تفاوتی و سنگدلی در برابر زندگی جان باختگان به سازمان عفو بین الملل گزارش دادند، مایه شگفتی گزارش گران این سازمان شد.

اندکی پس از این رویداد خونین جنگجویان مجاهدین به محل آمدند و به بازرسی قربانیان پرداختند، پول و اشیای قیمتی آنان را دزدیدند. در کل شهروندان ملکی که در سه سال پسین در جای های رهائشی به گونه عمدی از پیامد حمله های توپخانه ای کشته شدند، ده ها هزار تن را در بر می گیرد. از کشتار های همسان از سراسر کشور گزارش ها رسیده است. تنها ۲۵۰۰۰ انسان در کابل از بین رفته است. تلف شدگان کسانی بودند که بودن آنان سبب تهدید کس دیگری نمی شد و هیچ خطری از سوی آنان به بار نمی آمد. این انسان های بیگناه در خیابان ها، در کوچه ها، در آموزشگاه ها، در مسجد ها و یا در خانه های خود زمانی به هلاکت رسیدند که برای پیدا کردن پناهگاهی سرگردان بودند....

در سال ۱۹۹۴ حمله‌ها بر شهر کابل نقطه اوج خود را پیمود. در ماه اگست سه بیمارستان، هدف ضربه‌ها قرار گرفتند، بیش از سی تن بیمار داخل بستر جان باختند، سامان و لوازم پزشکی کمک سازمان بهداشت جهانی و سازمان یونسف از بین رفتند. در حمله‌های یک ماهه (۱۲/۹/۱۹۹۴ - ۱۲/۱۰/۱۹۹۴) گروه‌های درگیر در جای‌های رهاشی در کابل بر بنیاد سنجش‌ها ۸۰۰ انسان کشته و ۱۷۰۰ انسان دیگر زخمی شدند. در روند حمله‌ها [با استفاده از جنگ ابزارهای سنگین و پرتاب موشک‌ها] تنظیم‌های جنگی با هم دشمن به این باور بودند که باشندگان محل از مخالفان سیاسی آنان پشتیبانی می‌کنند. شمار بیشتر جان باختگان زنان و کودکان بودند. از تاریخ ۲۱/۱۰/۱۹۹۴ - ۲۴/۱۰/۱۹۹۴ از پیامد بمباران جای‌های رهاشی که هیچ هدف نظامی در آنجا‌ها وجود نداشت، کم از کم ۹۵ تن به هلاکت رسیدند و بالاتر از ۲۰۰ تن زخمی شدند. حمله‌های توپخانه‌ای و نارنجک‌انداز در چهار طرف دانشگاه کابل، منطقه دهمزنگ و کوه تلویزیون در ماه اکتوبر، ۴۵ تن کشته و ۱۵۰ تن زخمی از خود به جا گذاشت. شاهدان عینی گزارش دادند که فرود آمدن یک بمب بر یک آموزشگاه سبب کشته شدن ۱۰ تن شد. جان باختگان از این آموزشگاه به جای پناهگاه استفاده می‌کردند....

### کشتارها از سوی نیروهای جنگی (فرماندهان و چریک‌های گروه‌های مجاهدین):

یک شاهد عینی دیده است که چگونه جنگجویان در پایان ماه اکتوبر، همسایه‌خانه‌ی او را به قتل رسانیدند و گزارش داد: "دست کم ۲۰ تن سلاحدار به خانه‌ی او آمدند. این شخص در گذشته افسر ارتش بود و پس از بر افتیدن حکومت نجیب‌الله، رانندگی می‌کرد. نیمه‌های شب بود. سلاحدارها به او امر کردند که اشیای قیمتی خود را به آنان بسپارد، پس از گرفتن دار و ندارش بر او شلیک کردند. آنان کلاشینکف [به شانه] داشتند." شاهد عینی به این باور بود که همسایه او به دلیل وابستگی و نزدیکی با دولت گذشته در لیست قربانیان گرفته شده بود.

سلاحدارهای گروه‌های جنگی، بر هزارها شهروند ملکی قصدی و به گونه‌ی ظالمانه از فاصله نزدیک شلیک کرده و آنان را کشته‌اند. این کشتارها با انگیزه‌های گوناگون صورت گرفته است. شماری از این قتل‌ها به دلیل دشمنی در برابر دسته‌بندی‌های قومی و مذهبی و یا داشتن کینه و بدبینی با انسان‌های دارای جهان بینی بازتر، افغانستانی‌های آموزش دیده و کارفهم و کارمندان نظام‌های پیشین، انجام شده است. برخی دیگر، صاف و ساده کشتارهای انتقام‌جویانه در درگیری‌های [میان گروهی] و یا پس از آن بوده است.

شماری از مردم غیر نظامی در تلاش‌شان به خاطر جلوگیری از تجاوزگری جنگجویان بر زنان و دختران جوان و یا ممانعت از چپاول خانه‌های خود، از سوی سلاحدارهای تنظیمی کشته شدند. زنان و کودکانی که کوشش کردند که در برابر دست‌درازی‌ها و یا ربوده شدن‌ها از خود پایداری نشان دهند [به گونه‌ی بسیار بیرحمانه] از بین برده شدند.

کشتارهای عمدی و ظالمانه‌ی کارمندان رژیم گذشته، اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان، افسران ارتش و [پولیس] پس از واژگانی حکومت رییس جمهوری نجیب‌الله به شدت بیشتر شد. در یک رویداد در می ۱۹۹۲ یک شهروند افغانستان در وزارت داخله از سوی جنگجویان شورای نظار به گناه عضویت در حزب حاکم گذشته، بازداشت شد. شاهدان عینی گزارش دادند که یک سلاحدار نظامی [دست و پای او را بسته کرد و از زینه به پایین انداخت. در همین وقت یک مجاهد وابسته به حکومت جدید، گروگان را به زیرزمینی ساختمان برد و با قنداق تفنگ زیر لنت و کوب گرفت و کم از کم ده مرمی بر او شلیک کرد، پس از آن گردن وی را با شمشیر کند تشریفاتی از بدنش جدا کرد.

جمال‌الدین عمر (۵۰ساله) در زمان حکومت نجیب‌الله، سناتور بود. در پایان سال ۱۹۹۴ در هنگام رفتن به مسجد در خیرخانه کابل، راننده‌ی یک موتر جیب‌جاپانی، او را بازداشت کرد. یک روز پس از آن کالبدش از بیلر گنددانی در نزدیکی آن ساختمان بیرون آورده شد. کسانی که موتر جیب‌جیب را دیده بودند، گفتند که ماشین از حکومت گذرا در کابل بود....

شماری از کشتارها بنابر انگیزه‌های سیاسی بوده است که شخصیت‌های سرشناس افغانستان را در بر می‌گرفت. شاید زنده بودن این انسان‌ها خطری در سر راه هدف‌های گروه‌های سیاسی سلاحدار، شمرده می‌شد. نجم‌الدین مصلح یکی از شناخته‌ترین این جان باختگان بود. این شخصیت از بیک تبار در مقام مشاور شخصی رییس دولت، ربانی کار می‌کرد و در پیش سیاستمداران از احترام بسیار برخوردار بود. در زمان جمهوری محمد داوود وظایف بلند دولتی [استاندار در استان‌های: تخار، غزنی و هرات] داشت. اندکی پیشتر از آغاز دور جدید جنگ‌ها (اول جنوری ۱۹۹۴)، به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ برای پیشبرد گفت و گو نزد جنرال دوستم فرستاده شد. با وجود اینکه او پیامی را با خود می‌برد؛ ولی از سوی نیروهای متحد با جنرال دوستم و گلبدین حکمتیار به حبس افتاد و محل بازداشت او تا به امروز روشن

نیست. اعضای اتحاد نظامی خستو شدند که او در حبسگاه آنان است؛ لیکن خانواده‌ی زندانی نتوانست از او احوال بگیرد.

نجم الدین مصلح را به نیروهای حزب وحدت، در غرب کابل تسلیم داده بودند. در اپریل ۱۹۹۴ حزب وحدت برای رهایی وی از خانواده‌ی او ۵ میلیون دالر آمریکایی خواستار شده بود، به این انتظار که پول را حکومت ربانی می‌پردازد، لیکن چنین کاری صورت نگرفت. در آغاز مارچ ۱۹۹۵ موضع‌های حزب وحدت در غرب کابل در نخست از سوی طالبان اشغال شد و پس از آن به اشغال قوای ربانی رییس دولت در آمد. فاتحان تازه رسیده داخل یک بازداشتگاه شدند که ۱۵۰۰ گروگان را در آنجا نگهداشته بودند. هشت کالبد را پیدا کردند، پیکر بی‌نفس نجم الدین مصلح نیز در میان آنها بود، همه جان باختگان را با شلیک گلوله از پا در آورده بودند. زندانیان پیشین تأیید کردند که مصلح و دیگران را به تاریخ ۱۰ مارچ، تفنگداران حزب وحدت به قتل رسانیدند.

رویداد [تکان دهنده] دیگر، کشتار وحشیانه سه عضو خانواده‌ی دوکتور صالح محمد زیری [عضو کنگره موسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان] در آغاز سال ۱۹۹۵ بود. دوکتور زیری سیاستمدار افغانستانی در سال‌های (۱۹۸۵-۱۹۷۸) و وظایف مهم [حزبی] و دولتی را به عهده داشت. به خاطر اینکه از تهدید شدن به مرگ رهایی یابد، در شروع سال ۱۹۹۴ کابل را به قصد بود و باش در پشاور، ترک گفت. همسر و دو فرزند خرد سالش را در کابل تنها گذاشت. به تاریخ ۳ فروری ۱۹۹۵، کارمندان حکومت ربانی رییس دولت، پیکرهای بی‌جان بانو هاجره (همسر)، جمیله دختر ۸ ساله و ارسال پسر ۱۲ ساله‌ی دوکتور زیری را در حالی پیدا کردند که [آدمکشان بیرحم و نامرد] گلولی هر سه [انسان بی دفاع و بیگناه را بریده بودند... در اصل ماموران حکومتی به مقصد بیرون راندن [خانواده‌ی دوکتور زیری] و تخلیه کردن خانه مکروریان به آنجا آمده بودند؛ زیرا اپارتمان مکروریان [خلاف کلیه راه و رسم انسانی و اخلاقی] برای واگذاری به یک عضو کابینه [ضبط شده بود]. [چه کسی می‌تواند گمان نبرد که این عمل وحشیانه و خلاف ارزش‌های انسانی به دستور وزیر کابینه صورت گرفته باشد تا مال بی‌صاحب هر چه زودتر به ملکیت او در آید و سد موجود از سر راه برداشته شود.]

بسیاری از خبرنگاران، نویسندگان و هنرمندان به مرگ تهدید شدند. شماری از ژورنالیست‌ها از ستمکاری فرماندهان گروه‌های جنگی جام زهر مرگ را نوشیدند. یک خبرنگار افغانستانی که چند بار از سوی جنگجویان مجاهدین زندانی شده بود، به سازمان عفو بین‌الملل چنین گزارش داد: "حزب‌ها (تنظیم‌ها) خبرنگاران را متهم به آن می‌دانند که با تنظیم‌های با هم دشمن همکاری می‌کنند. [ایدون شیوه‌ی] کار مسلکی ژورنالیست‌ها بسیار تغییر کرده است. هر تنظیم لیست نام نویس‌انسان‌هایی را در نزد خود دارد که همه باید به نوبت گلوله باران شوند. خبرنگاران نیز در این لیست هستند."

خبرنگارانی که درباره‌ی [ماهیت و چند و چون] درگیری‌های [کنونی] در افغانستان به رسانه‌های گروهی بین‌المللی گزارش می‌دهند، بیشتر در معرض خطر قرار می‌گیرند. نام آنان همیشه در لیست کسانی درج است که گروه‌های مجاهدین قصد تیرباران کردن آنان را دارند. به خبرنگاران هشدار داده شده است که در پیوند به دخیل بودن تنظیم‌ها در فرایند رسانیدن جنگ ابزار و یا سوداگری مواد مخدر، گزارش ندهند؛ بنابراین شماری ناگزیر شدند که میهن را ترک گویند.

افزون بر آن سلاحدارهای تنظیمی بر سر بخش‌های دیگری از مردم نیز هجوم برده‌اند. یک شاهد عینی به سازمان عفو بین‌الملل گزارش داد که چگونه جنگجویان در سال ۱۹۹۴ به مغازه‌ی همسایه او حمله کردند: "کم از کم هفت جنگجو با کلاشینکف‌ها به خانه و مغازه‌ی او آمدند. آنان مالک مغازه را به قتل رسانیدند و پس ۲۲ ساله‌ی وی را گروگان بردند، پول و قالین‌های او را زدیدند."

همین سان یک کارمند پیشین حکومتی گزارش داد: "من چپاول کردن‌های زیادی را به چشم خود دیده‌ام. نمونه: خانه‌ی یک پزشک چور شد، دو ماه پیش (اگست ۱۹۹۴) بود. همسر و کودکان او را بیرحمانه لت و کوب کردند. خودش در خانه نبود. این آشکار بود که آنان آمده بودند تا خود پزشک را به قتل برسانند. آنان دارایی او را زدیدند. من دیدم که چگونه پسر جوان ۲۰ ساله‌ی او را در پیش چشمانم به گلوله بستند."

شماری از فرماندهان، شهروندان را گروگان می‌برند و مدت‌ها با خود نگه می‌دارند، پس از چپاول کردن آنان را به قتل می‌رسانند. چنانچه در پایان جولای ۱۹۹۴، سه تن بازرگان افغانستانی به نام‌های محمد صدیق، عبدالجبار و محمد نسیم با این سرنوشته رو به رو شدند. آنان کالا‌های بازرگانی خود را در مزارشریف فروخته بودند و به جلال‌آباد باز می‌گشتند. ایشان را در دشت کیله‌گی در نزدیکی شهر پلخمری استان بغلان، یک فرمانده وابسته به یک گروه سیاسی سلاحدار، ایست داده، پول‌های شان را زدیدند. بر پایه گزارش‌ها، فرمانده [هر سه بازرگان افغانستانی] راکشته بود و پیکرهای آنان را در چاه انداخته بود. یک ماه پس از آن اعضای خانواده‌های جان باختگان، مرده‌ها را پیدا کردند....

در برخی رویدادها، مردم در واقع به دستور رهبران حزب‌ها کشته شده‌اند. یک آواره از افغانستان به سازمان عفو بین‌الملل گزارش داد: "برادرم برایم گفت که یکی از رهبران مجاهدین در آغاز نوامبر ۱۹۹۳، یک فرمانده را به جاده می‌یونند کابل فرستاد تا سر یک دکاندار را که زمانی با این رهبر جنگ کرده بود، از تنش جدا کند. فرمانده به آنجا رفت و به اشتباه سر کس دیگری را بریده با خود نزد رهبر آورد. همگان می‌دانستند که فرمانده مجاهد سر شخص مورد نظر را نه؛ بلکه گلوی انسان دیگری را بریده بود؛ ولی هیچکس [از ترس جان جرات نکرد] که به فرمانده [خشمگین و تشنه به خون] بگوید که غلط کرده است...."

### گورهای گروهی:

[یادداشت: در افغانستان بسیاری از کشتارهای عمدی و ستمکارانه، هرگز زیر پوشش خبری نیامده و از دید مقام‌های دولتی در همین گاهه‌ی زمانی به دور مانده است. تنها وابستگان، خویشاوندان و دوستان جان باختگان می‌توانند با دادن آگاهی به نهاد‌های ملی و بین‌المللی از روی بسا رویداد‌های دلخراش از زمره گورهای گروهی پرده بردارند. کشانیدن تبهکاران جنگی به یک دادگاه عادلانه و بیطرف (نه دادگاه فرمایشی عدالت ستیز و ضد انسانی لاهه در هالند)، بر بنیاد معیارهای حقوقی فراگیر جهانی با نگهداشت اصل داشتن حق دفاع قانونی و گزینش آزادانه‌ی وکیل مدافع، به دور از انگیزه‌ی انتقام جویی‌های شخصی و گروهی و نشان دادن کینه و بیزاری شخصی، گروهی، حزبی و عقیدتی در برابر انسان‌های دارای باور، اندیشه و جهان بینی پیشرو و منطق جامعه‌شناسی استوار بر دانش نوین، به دریافت حقیقت کمک خواهد کرد.]

پس از تغییر حکومت در سال ۱۹۹۲، گورهای گروهی در هرات و در نزدیکی‌های کابل در پلچرخی پیدا شد. چون جنگ‌های میان گروهی به سختی روان بود؛ بنابراین گورها را به راحتی دوباره پوشانیدند، بدون اینکه یک حکومت فعال و دارای توانایی رهبری، پیرامون آنها رسیدگی کرده باشد.

پس از رویداد یاد شده، جست و جوی دیگری نیز صورت گرفته است. در مارچ ۱۹۹۵ در چهار آسیاب در یک گور گروهی، پیکر ۲۲ تن به دست آمد. خبرنگارانی که در هنگام باز کردن گور از سوی حکومت ربانی، در آنجا بودند، خبر دادند که کالبدها را در یک کاریز آبیاری یکی را بر سر دیگری انداخته بودند. این کاریز از شاهراه که چهار آسیاب را به کابل وصل می‌کند، ۳۰۰ متر فاصله دارد. بر پایه گزارش [آژانس خبر رسانی] رویترز، لاشه‌ی قربانیان در وضعیت ناهمگون قرار داشتند. کشته شدگان همه مردینه بودند، دست‌های آنان به پشت بسته شده بود و با شلیک گلوله بر فرق شان، به قتل رسیده بودند. از جمله‌ی قربانیان ۲۰ تن آنان از ملیت هزاره بودند.

بسیار مشکل به نظر می‌رسد که فهمیده شود، کدام تنظیم مجاهدین مسؤل کشتارها است. در پایان فبروری ۱۹۹۵ چهار آسیاب [از زیر اداره‌ی حزب اسلامی حکمتیار بر آمد] و طالبان در آنجا حاکم شدند، پیش از آن حزب اسلامی متحد حزب وحدت بود. در روزهای پایانی مارچ ۱۹۹۵، نیروهای رییس دولت ربانی، طالبان را از چهار آسیاب رانده و آنجا را زیر اداره‌ی خود در آورده بودند.

در آغاز اپریل ۱۹۹۵ پیکر ۲۰ تا ۲۵ تن زن و کودک در زیرزمینی دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه کابل پیدا شد. لاشه‌ی قربانیان را در الماری یکی از آزمایشگاه‌ها گذاشته بودند. بر بنیاد گزارش‌ها کالبدها پوسیده بودند و شناسایی آنها کار دشوار بود. در میان کشته شدگان یک جفت عروس و داماد با لباس ویژه‌ی عروسی در تن دیده می‌شد. افزون بر آن یکی از قربانیان به احتمال بسیار باردار بود.

در آغاز سال ۱۹۹۵ در کارته سوم و کارته چهارم شهر کابل کالبد شماری از جان باختگان از چاه‌های آب بیرون آورده شد؛ لیکن پیکرها چنان فرسوده شده بودند که شناسایی آنها امکان نداشت. همین گونه لاشه‌ی عده‌ی از [انسان‌های در مانده، بیگناه و بی دفاع] از کارگاه خشت پزی در غرب کابل به دست آمد. " (برگردان از نشریه سازمان عفو بین‌الملل، بخش آلمان فدرال، شهر بن، نوامبر ۱۹۹۵. ترجمه از انگلیسی به آلمانی: شعبه هماهنگی برای افغانستان، شهر هامبورگ. AI Index : ASA/ 11.09.95 ) در حکومت تنظیمی، چرخ‌های ماشین ستمگری بر زنان و نقض حقوق آنان در نخستین روزهای سرازیر شدن گروه‌های جنگی به کشور، به شیوه‌ی خشن و آمیخته با بدبینی به چرخیدن آغاز کرد. اولین پیامد آن، دست زدن به عمل شرم آور تجاوز جنسی و دست درازی به عزت برخی خانواده‌ها بود.

در بخشی از گزارش ویژه‌ی سازمان عفو بین‌الملل زیر عنوان " زنان در افغانستان: یک فاجعه حقوق بشر، حقوق بشری برای زنان " آمده است (برگردان):



{ "یک خانواده ی آواره از افغانستان، درد و رنج یک زن را این گونه گزارش داد: در آغاز سال ۱۹۹۴ نزدیک ساعت ده ی شب یک مرد همسرش را به یکی از بیمارستان های کابل می برد. قیود شبگردی نافذ شده بود، موتر های شخصی و تکسی اجازه ی گردش را نداشتند. جنگجویان پوسته ی امنیتی، موتر را به هدف بازرسی ایست دادند و به مرد گفتند که خانمش را کارمندان امنیتی به بیمارستان می برند و خودش را به خانه فرستادند. در روز آینده آن مرد [نگوینخت] به درمانگاه رفت تا از احوال همسرش آگاهی به دست آورد؛ ولی پاسخ دریافت کرد که کسی زن باردار را به این بیمارستان نیاورده است. [با پریشان حالی به پاسگاه امنیتی آمد] و از جنگجویان پرسید که خانمش را به کجا برده اند؟ بر پایه گزارش های رسیده، جنگجویان تنظیمی پیکر آن زن و نوزاد بی جان را به او نشان دادند و برایش گفتند: "ما تا کنون تنها با تماشای فیلم ویدئوی می دانستیم که یک مادر چگونه تولد می کند و نوزاد به دنیا می آورد، ایدون خواستیم خود مان به چشم خود ببینیم که تولد یک نوزاد چگونه آغاز و انجام می یابد."

آواره های تازه رسیده از استان فراه به سازمان عفو بین الملل از سرنوشت نا روشن همسر زمان شوقی، آواز خوان شناخته شده ی افغانستان که در آغاز سال ۱۹۹۴، کشته شد، گزارش دادند: همسایه ی آنان به خاطر آورد: "یکی از دوستان ما آگاهی به دست آورد که زمان شوقی از سوی جنگجویان حزب وحدت، بیرون از خانه ی خودش با شلیک یک فروند موشک بر بدنش نابود کرده شد. گروه سلاحدار همسر او را که به بیرون از خانه بر آمده بود [تا جویای احوال شوهرش شود] بازداشت کرد و از او خواستار پول شد. [از اینکه پول را پرداخت کرده نمی توانست؛ بنابر آن او را با خود بردند]، همسر زمان شوقی پس از همان روز، ناپدید شد." { برگردان از رساله ی ویژه زنان: AI Index:ASA 11.03.95 ص ۶، نشریه ی سازمان عفو بین الملل }

#### پیدایی گروه طالبان و فزون یابی فاجعه های انسانی:

با پیدایی گروه طالبان به دسته های جنگی دیگر و دست به کار شدن این گروه ی نو برآمد برای عملی کردن برنامه های دستگاه های اطلاعاتی جهانی و منطقه ای (سی آی ای، انتجنس سرویس، موساد، آی اس آی، استخبارات سعودی، استخبارات امارات متحده عربی...) و به قدرت رسیدن آن؛ اندازه و حد رخداد های پی در پی فاجعه های انسانی در افغانستان روز به روز بالا گرفت و شیوه ی دست زدن به تبهکاری های وحشتناک و تکان دهنده نیز گوناگون شد.

رویداد ها نشان دادند که شکنجه گری و فاجعه آفرینی از سوی طالبان، ریشه در ستمکاری های تاریخی داشت و آنان با ترفند باز گردانیدن اقتدار سیاسی از دست رفته ی تیره و تبار خود، به میدانهای جنگ آورده شدند تا با وحشیگری هدف های سیاسی، اقتصادی و راهبردی آمریکا، انگلیس، اسرائیل، پاکستان، عربستان سعودی و دیگر بازیگران جهانی و منطقه ای را بر آورده کنند. هر آینه با گذشت زمان همگان دریافتند که گروه طالبان از آغاز پیدایش تا روز سرنوینی خونتای شان، با انسان و انسان بودن سر ناسازگاری داشت و در افغانستان به غیر از خود، به دیگران هرگز ارزش نمی داد.

در گزارش های سازمان عفو بین الملل، کمیسیون دیدبان حقوق بشر، کمیته بین المللی صلیب سرخ، سازمان پزشکان بدون مرز و کلیه نهاد های مدافع حقوق بشر در پیوند به رویداد های فاجعه ی انسانی از سوی طالبان از آغاز تاخت و تاز های جنگی و اشغال گری این گروه تا واژگونی امارت اسلامی آنان، سخن هایی گنجانیده شده است.

ولی سازمان عفو بین الملل در گزارش های سالانه و با بیرون دادن رساله های ویژه، از تبهکاری ها: قتل، کشتار، اعدام های صحرایی، سنگسار و سر به نیست شدن شهروندان افغانستان به دست طالبان بسیار شفاف و روشن آگاهی داده است.

شماری از رساله های ویژه نشر شده از سوی سازمان عفو بین الملل، اینها اند:

- افغانستان: حمله های سنگین غیر قانونی بر حریم شخصی شهروندان با استفاده از نام مذهب AI Index: ASA 11 / 12 / 96

- زنان در افغانستان: یک فاجعه انسانی 95 / 03 / 11 : AI Index

- افغانستان: بحران حقوق بشری و آوارگان 95 / 02 / 11 : AI Index

- افغانستان: اعدام ها، بریدن اعضای بدن و کشتار های عمدی و بیرحمانه

95 / 05 / 11 : AI Index

- زنان در افغانستان: نقض حقوق بشر ادامه دارد 97 / 05 / 11 : AI Index

- افغانستان: باقی ماندن درد و رنج انسانی از یک جنگ فراموش شده

در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۱ / ۴ / ۱۹۹۵ در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " پیدا شدن گور گروهی در اطراف کابل " آمده است ( برگردان ):

" کابل، ۳۱ مارچ. (ap) سربازان حکومتی به روز پنجشنبه یک گور گروهی را در جنوب کابل پیدا کردند. بر بنیاد گفته های ساکنان محل، ۲۲ همشهری از سوی ملیشه های طالبان با شلیک گلوله هدف گرفته شده بودند، ملیشه های طالبان را نیرو های دولتی در نیمه ی ماه مارچ از اطراف پایتخت بیرون رانده بودند. پیکر کشته شدگان را که دست های شان به پشت بسته شده بود و با شلیک گلوله بر سر آنان از بین برده شده بودند، از زیر خاک بیرون آوردند تا آمادگی به خاکسپاری رسمی برای آنان گرفته شود. کشته شده ها شهروندان ملیت هزاره بودند."

گروه طالبان تنها و تنها با بستن و زجر و شکنجه دادن و کشتن انسان ها، دشمنی خود را با زندگی و سلامتی جسمی و روانی مردم نشان نمی دادند؛ بلکه در گشودن عقده های خود در برابر انسان بودن از راه ها و روش های گوناگون استفاده می کردند.

در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " پوشانیدن سراپای بدن با حجاب و گذاشتن ریش دراز " به قلم Christian Kreuzer در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۴ / ۱۰ / ۱۹۹۶، آمده است ( برگردان ):

" در اتاق پزشکان در بیمارستان نظامی [بیمارستان چهار صد بستر] در شرق شهر [کابل]، در هنگامی که خبرنگاران غربی داخل شدند، یک سکوت و خاموشی حکمفرما شد. پزشکان را گوشزد کرده بودند که درباره ی رویداد های روز های گذشته سخن نزنند، این گفته را سر دسته ی پزشکان تأیید کرد و با هراس به خاطر این که کسی متوجه آن نشود، نگاهی به دروازه ی درآمد که باز گذاشته شده بود، انداخت، جایی که شماری از طالبان سلاحدار این طرف و آن طرف در رفت و آمد بودند. سرانجام یک پزشک جوان با صدای آهسته شرح داد، بیمارستان نظامی نه تنها کارمندان زن را از دست داد؛ بلکه طالبان زنان بیمار را نیز در پایان هفته از اینجا بسیار بیرحمانه بیرون راندند - نزدیک به ۶۰ تن زن، شماری از آنان در وضعیت خیلی بحرانی قرار داشتند. یک زن ۲۸ ساله که در همان روز از عینک زانو باید عمل می شد، طالبان او را به جبر ناگزیر کردند که بیمارستان را ترک گوید. همچنان شمار زیاد زخمی ها را از رده ی جنگجویان پنجشیر وابسته به مسعود از بستر بیماری از درمانگاه با بیرحمی بیرون کردند و با خود بردند."

پس از اینکه طالبان به کابل هجوم آوردند و شهر را اشغال کردند ( چگونه هجوم آوردند، به کمک کی ها و چه شمار لشکر اجیر پاکستانی و عربی در روند اشغال انبازی کردند، در بخش جنگ ها شرح داده شده است ) کار هایی را در پیش گرفتند که بیشتر شباهت به گروگان گیری و بردن آنان به بازداشتگاه های اجرای کار های شاقه در زمان حکومت نازی ها در آلمان داشت که سرانجام گروگان ها را دسته دسته سر به نیست می کردند.

Willi Germund در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " شهروندان افغانستان نباید گروگان وضعیت جنگی شوند " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۲ / ۱ / ۱۹۹۷، نگاشته است ( برگردان ):

" [ نوربرت ] هول [ نماینده ی ویژه ی سازمان ملل متحد برای افغانستان ] بر بنیاد آمدن تغییر های تازه در وضعیت از یک << سیاست بازداشتگاه همگانی طالبان (KZ) Konzentrationslager >> سخن گفت."

همان گونه که گروه طالبان به دستور بادران خود در کوچانیدن جبری شهروندان از شهر ها و شهرستان ها و آواره کردن آنان، مرز بندی روشن میان انسان های بیگناه و جنگجویان میدان جنگ را نمی شناختند و هر سال با آغاز فصل درگیری های نظامی صد ها هزار انسان را از شهرستان های شمال کابل و استان های: پروان، کاپیسا، بامیان و پسان ها از استان های شمال، شمال غربی و شمال شرقی آواره و بی خانمان می کردند و مردم به ناکجا آباد ها سرگردان می شدند؛ به همین سان در از بین بردن مردم، قتل و کشتار های جمعی و انفرادی انسان ها با انگیزه های نفرت تباری، مذهبی و زبانی از هیچگونه وحشیگری و ددمنشی دریغ نمی ورزیدند.

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " سفر گروهی همراه با بانو از راه افغانستان " از احمد طاهری، در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۷ / ۳ / ۱۹۹۷، آمده است ( برگردان):

" رهبر هزاره ها حجت الاسلام [عبدالعلی] مزاری که با تهران همکاری داشت، در مارچ ۱۹۹۵ از سوی طالبان برای پیشبرد گفت و گو در نزدیکی های کابل، خواسته شده بود، زندانی شد و در هنگام بردن وی به کندهار، یکجا با همراهانش کشته شد. نفرت از شیعه ها را طالبان از وهابی های سعودی در مدرسه های قران در پاکستان، جایی که آنان در آنجا آموزش دیده اند، آموختند. به سبب اینکه وهابی ها مذهب شیعه را یک راه مذهبی نادرست می دانند، طالبان نیز به پیروی از سعودی ها، چنین می نگرند."

برخی ها بیرحمی ها و رفتار های وحشیانه ی طالبان را برای آوردن نظم و آرامش در جامعه توجیه پذیر می دانستند؛ ولی نمی گفتند که آرامش گورستان کدام درد مردم افغانستان را درمان کرد و چه دستاوردی را در پی داشت؟

در بخشی از گزارش سال ۱۹۹۷ سازمان عفو بین الملل ( آئینه ی مطبوعات: Pressespiegel شماره ۳۹ جولای ۱۹۹۷، صص ۶-۷) آمده است ( برگردان):

"... در آغاز امسال ملیشه های طالبان کم از کم ۱۰ تن شهروند را در هرات لت و کوب کردند؛ زیرا در دیوار خانه های آنان شعار های تبلیغی دشمنانه را پیدا کرده بودند. بسیاری از زندانیان حکومت طالبان بایست از پیامد شکنجه های وحشیانه از بین رفته باشند و یا در جا هایی کشته شدند که ماین گذاری شده بود و طالبان آنان را ناگزیر کردند که در آنجا گور ها را باز کنند.... شهر کابل در زمان محاصره از سوی طالبان، در بیشترین روز های سال گاهی با سنگینی و زمانی کمتر بدون در نظر گرفتن محل های رهائشی، موشک باران می شد. در یک حمله ی موشکی طالبان به تاریخ ۲۵ سپتامبر کم از کم ۹ تن شهروند ملکی کشته شدند و شمار زیادی زخم خوردند. در نتیجه بمباران هواپیمای طالبان، به تاریخ ۲۴ اکتوبر در شهرستان کلکان ۲۰ تن شهروند جان باختند که بیشتر آنان کودکان بودند...."

دست کم ۹ انسان در پیش چشم همگان اعدام شدند. در فبروری در هرات یک جوان ۱۸ ساله را در ملای عام کشتند؛ زیرا او بنابر گفته ی برخی ها، ۲ پهره دار طالبان را کشته بود. بر بنیاد یادآوری شاهدان، پیش از این که این جوان را بکشند، تا سر حد مرگ لت و کوب شده بود. بر بنای گزارش ها، طالبان این مرد جوان را با جبر و فشار ناگزیر کرده بودند که به حکم کشتن خود نوشتاری موافقت کند...."

دشمنی گروه طالبان و پاکستانی های پشتیبان آن، با زبان و فرهنگ دیرین پایه پارسی، بسیار آشکار بود و در هر تاخت و تاز و استیلا گری، در هر جایی که پا می گذاشتند با وحشیگری، بر ضد زبان و فرهنگ مردم نیز شمشیر می زدند که این عملکرد دشمنی به حق زندگی انسان، حقوق اساسی شهروندی و اعلامیه جهانی حقوق بشر بود و پیامد های آن بسیار فاجعه بار بود.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " فیصله در شمال غرب " در روزنامه ی Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۸ / ۴ / ۱۹۹۷، نگاشته است (برگردان):

" تازه ترین پاکسازی تباری طالبان، به آنان [به ازبیک ها در شمال غرب افغانستان] حق می دهد [که در برابر این گروه بی اعتماد باشند]. در شمال کابل در استان های: پروان و کاپیسا، " شاگردان مدرسه های آموزش قران " از زمان استیلا خود در آغاز سال، صد ها هزار شهروند تاجیک را از آنجا به بیرون رانده و بیجا کرده اند، جوانان را قتل عام کردند و یا با خود بردند. یک ستمکاری پشتونیزه سازی در بخش فرهنگی نیز به راه انداخته شده است. : با ضربه های قمچین، هر کسی که به زبان پارسی، زبان گویش تاجیک ها و یکی از زبان های رسمی دولت افغانستان، سخن بزند، جزا می بیند. طالبان لت و کوب مردم را به " خواست الله " در زمین انجام می دهند. در قلمرو " حاکمیت خدایی " آنان، با انسان ها به سان چهارپای ها رفتار می شود...."

محاصره ی اقتصادی شهر ها و شهرستان ها به هدف گرسنه نگهداشتن مردم و جلوگیری از رسیدن مواد خوراکی کمک نهاد های جهانی به جا هایی که جنگ روان بود و تا هنوز زیر حاکمیت طالبان در نیامده

بود؛ یکی از ابزار های بود که این گروه به اشاره ای اس آی، سی آی ای و MI6 از آن برای پیشروی های خود کار می گرفتند و فاجعه آفرینی می کردند.

Willi Germund در بخشی از یک نوشته زیر تیتر "ملیسه های طالبان می خواهند بازماندگان چنگیز خان را گرسنه نگهدارند در روزنامه" Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۱۹۹۷، نگاشته است (برگردان):

"با تفنگ ها و تانک های جنگی ملیسه های افراطی - اسلامی طالبان افغانستان در سال روان هدف های نظامی خود را به دست آورده نتوانستند. کنون در تلاش اند که با استفاده از "راهبرد گرسنه نگهداشتن" نیرومند ترین دشمن خود را در جنگ شهروندی ضعیف و ناتوان کنند. از ماه اگست طالبان تحویل دهی مواد خوراکی را در استان مرکزی بامیان، پایگاه نیرومند گروه شیعه حزب وحدت، بند کرده اند. تنها به دو هفته ی دیگر ذخیره ی گندم در آنجا برای ۳۰۰۰۰۰ شهروند کفایت می کند. بسیاری خانواده ها تنها یکبار در روز غذا می خورند....

خود ملیسه های طالبان، در آغاز این ماه [نوامبر ۱۹۹۷] ۶۰۰۰۰۰ تن غله از متحد خود، پاکستان به دست آوردند، امید به آن دارند که با در پیشگیری سیاست گرسنه نگهداشتن یک دشمن را ضعیف کنند، که به آنان (به طالبان) در این سال شکست فاحشی را تحفه داد. در پایان ماه می جنگجویان حزب وحدت از مزارشریف شهر شمالی افغانستان، طالبان را بیرون راندند و به هر طرف پراکنده کردند. کم از کم ۳۰۰۰ مرد جنگی با تجربه از رده ی، ملیسه های افراطی - اسلامی کشته شدند. در خزان بار دیگر جنگجویان خدا به دروازه های شهر در مرز با ازبکستان رسیدند، این بار نیز هزاره ها حساب آنان را کف دست شان گذاشتند....

جنگجویان اتحاد شمال نیز مسؤول وضعیت دشوار کنونی هستند. در جنگ ها در ماه می کلیه گدام های مواد خوراکی برنامه ی سازمان غذایی جهان (World Food Programm) را در شهر مزار شریف چور کردند. پس از آن نمایندگی های سازمان ملل متحد در شمال بسیار بی اعتماد شده اند. رهبران اتحاد شمال، کارمندان ملل متحد را متهم دانستند که با جنگجویان طالب همکاری می کنند و با آنان یکجایی به تبهکاری دست می زنند.

این سخن تا اندازه ی درست است؛ زیرا وقتی که طالبان بدون توجه [به وضعیت زندگی مردم] "راهبرد گرسنه نگهداشتن" را به کار می بندند، بر عکس به کلیه قلمرو زیر اداره ی ملیسه های افراطی - اسلامی همیشه کمک های بین المللی رسانیده می شود. همچنان برنامه سازمان غذایی جهان، به تازگی همین اکنون به وضعیت ناگوار "هزارجات" محل بود و باش هزاره ها توجه کرد. کاری را که این سازمان در هفته های پیش برای نشان دادن این فاجعه انجام داده می توانست؛ [لیکن در این کار غفلت کرد]."

ددمنشی طالبان در افغانستان در جا هایی که پس از هجوم های وحشیانه به اشغال خود در می آوردند، خاطره ی وحشیگری های اسقف ها را که از درون کلیسا های عیسوی در اروپا در سده های پیشین بر می خاست و تبهکاری های تکان دهنده ی خلفای اموی و عباسی و تخت نشینان پس از آنان نیز رنگ و بوی آن را داشت، تازه کرد. شکستادن استخوان دست ها و پا های کودکان ۱۰ و ۱۲ ساله (پسر و دختر) یکی از نمونه های آن است که طالبان در شمال افغانستان و در استان بامیان و دیگر شهر ها و شهرستان و حتا روستا های هزاره نشین به آن دست زدند.

در شهرستان قیصار استان فاریاب، نیرو های طالبان به تاریخ های ۱-۲ / ۱ / ۱۹۹۸ بیشتر از ۶۰۰ تن شهروند بیگناه ملکی را به گونه گروهی از بین بردند که سبب آواره شدن ۲۰۰۰۰ انسان دیگر شد. اندازه ی تبهکاری طالبان آنقدر بزرگ بود که برهان الدین ربانی را وادار کرد تا در یک نامه ی سر گشاده به کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد، توجه جهانیان را به این رویداد جلب کند؛ لیکن طالبان که از کمک و پشتیبانی آمریکا، انگلیس، عربستان سعودی، اسرائیل، برخی کشور های اتحادیه اروپا و پاکستان (آی اس آی) برخوردار بودند، با دیده درایی از این عملکرد تبهکارانه ی خود انکار ورزیدند و گناه را به گردن مخالفان خود انداختند.

سازمان عفو بین الملل در گزارش سالانه ی سال ۱۹۹۸ خود، پرده از روی تبهکاری های طالبان که در بالا از آنها یادآوری شد، برداشت. در این گزارش حتا از پاشیدن بنزین به بدن اسیران و پس از آن آتش زدن آنان سخن گفته شده است.

Andreas Selmecki در یک نوشته زیر عنوان " طالبان آنان را گرسنه نگه می دارند " در نشریه Pogrom دسامبر ۱۹۹۷ - فبروری ۱۹۹۸ نگاشته است (برگردان):-

" استان بامیان افغانستان که مردم هزاره در آنجا زندگی می کنند، از اگست ۱۹۹۷ در محاصره ی اقتصادی [ جلوگیری از رسانیدن مواد خوراکی ] از سوی بنیادگرایان اسلامی طالبان قرار گرفته است. پس از آنکه در این استان کوهی و تنها با گذر از راه کوتل ها امکان رفتن به آنجا وجود دارد، در تابستان برداشت فرا آورد های کشاورزی ناچیز بود، گدام های [مواد غذایی برای تامین ] دو صد هزار شهروند بسیار اندک است. با آمدن زمستان که در اینجا شش ماه دوام می کند، مردم محل با خطر گرسنگی رو به رو هستند. به هدف بر هم زدن فعالیت پل هوایی ملل متحد، طالبان فرودگاه هوایی بامیان را در آخرین شب سال بمباران کردند.

طالبان اجرای این عمل ننگین خود را دلیل آوردند که ملیشه های هزاره حزب وحدت از تسلیم دهی کمک های ملل متحد بهره مند می شوند. در جایگاه سازمان رهبری کننده ی اهل تشیع، حزب وحدت که بیشتر از سوی ایران با جنگ ابزار آراسته می شود و محل هایی را در شمال غرب در یک پهنای گسترده، نزدیک به کابل اداره می کند. اینکه از مردم استان بامیان در فصل خزان درخواست شد که به گونه گروهی محل را ترک گویند، باور ها به این است که طالبان توانستند زیربنا های ملکی مخالفان را ویران کنند.

در صورت اشغال بامیان از سوی طالبان پدید آمدن رویداد های دلخراش پیش بینی می شود. به تاریخ ۲ / ۱ / ۱۹۹۸ بنا بر گزارش یک خبرنگار وابسته به سازمان دفاع از مردمان زیر تهدید، طالبان به طرف جنوب شهر [بامیان] در روستای ( Kuera- za ) ۲۰ تن از اهالی ملکی مردم هزاره را زخمی و ناتوان کردند. آنگونه که از گزارش ها بر می آید، طالبان آله ی تناسلی مرد ها را بریدند، به زنان تجاوز جنسی کردند و کودکان را سر زدند. به تاریخ ۱۴ / ۹ / ۱۹۹۷ طالبان در منطقه ی قزل آباد مزار شریف ۷۰ تن شهروند بیگانه، از زمره زنان و کودکان را وحشیانه به قتل رسانیدند. بر پایه گفته های شاهدان عینی، طالبان دست و پای بیشترین قربانیان را شکستاده و پس از آن بر آنان شلیک کردند و باقیمانده را از فرق سر پوست کشیدند. [آدمکشان و تبهکاران طالب ] که این بیرحمی ها را انجام دادند، در میان مردم چیغ می زدند " شما شعبه ها بی دین هستید " پس از این گزینش با شما ست که به زبان پارسی سخن می زنید و [یا خیر؟].

طالبان در جنگ شهروندی افغانستان یا به وجود آورنده ی ستمکاری هستند و یا نخستین کسانی اند که خود را بر شهروندان با گزینش بدی جا زده اند. در ماه دسامبر ملل متحد گور گروهی، نزدیک به دو هزار اسیر جنگی طالبان را گشود که در می ۱۹۹۷ از سوی نیرو های جنرال ملک ازبیک به گونه بیرحمانه قتل عام شده بودند. از وقتی که طالبان هشناد در صد خاک کشور را اداره می کنند و حمله های خود را در شمال آغاز کردند ( نشریه Pogrom شماره ۱۲۹ سال ۱۹۹۷-۱۹۹۶ دیده شود) جنگ برای گرفتن قدرت به جنگ میان پشتون ها و دیگر ملیت های افغانستان تغییر شکل داده است. هنگامی که طالبان در جنوری ۱۹۹۷ در تلاش خود برای اشغال تونل سالنگ به استان های پروان و کاپیسا هجوم بردند، بر بنیاد گزارش ها از چشمه های خبری، صد ها هزار شهروند تاجیک را از جای های بود و باش [تاریخی و همیشگی ] شان [جبری و بیرحمانه] بیرون راندند. واپسین رییس جمهوری انتخابی (؟) افغانستان ربانی تاجیک تبار، طالبان را در جنوری ۱۹۹۸ متهم به جاری کردن حمام خون دانست.

همیشه و آشکارا فرماندهان طالبان خواب تشکیل یک " پشتونستان بزرگ " را می بینند، حتا اگر در زیر نفوذ و تأثیر پشتون های پاکستانی برآورده شود. در جو یک چنین فضای ناسیونالیستی طالبان بود که پیوستن شمار زیادی از افسران حکومت کمونیستی پیشین

[خلفی های پشتون، بویژه وابسته به گروه شهنواز تنی] تحقق پیدا کرد. در قلمرو زیر اداره ی طالبان سخن زدن به زبان های دیگر ممنوع اعلام شده است. کسانی که از راه باور های مذهب سنی، از جمله از " پایه عقاید " ملای شان (ملا عمر) کژ روی کنند، زیر پیگرد و بیدادگری قرار می گیرند. هزار ها تن از مردم اهل تشیع بایست با استفاده از زور زندانی شده باشند.

غرور ملی افغانستانی ها که پس از بیرون شدن قوای شوروی در بین گروه های مجاهدین با هم درگیر محفوظ باقیمانده بود در روی پارچه های شیشه خوابیده است. برای اینکه جلو ویرانی کشور را بگیرند، شورای امنیت سازمان ملل متحد ناگزیر شد که تحریم کامل تسلیم دهی جنگ ابزار را [به طرف های با هم دشمن ] عملی کند. قدرت هایی که جنگ نیابتی را در هندوکش ادامه می دهند - ایالات متحده ی آمریکا، روسیه و دولت های اسلامی همسایه می توانند راه را به سوی برگزاری یک نشست صلح باز کنند. هر چه زودتر که امکان دارد؛ لیکن باید در شمال کشور آتش بس برقرار شود و محاصره ی اقتصادی [رسانیدن مواد خوراکی ]، علیه هزاره ها از بین رود ( آئینه مطبوعات: Pressespiegel شماره ۴۲ اپریل ۱۹۹۸، ص ۳۰).



آنگونه که در سطر های بالا یادآوری شد جنگجویان افراطی - اسلامی طالبان یکجا با شماری از دهشت افگنان عربی و غیر عربی، بویژه پاکستانی ها که در رده های آنان می جنگیدند، به کمک کارمندان آی اس آی پاکستان و به همکاری و پشتیبانی آمریکا - انگلیس - عربستان سعودی - اسرائیل در ۱۹ می ۱۹۹۷ از هرات، کندهار و کابل به شهر مزارشریف ریختند که زمینه سازی آن در یک معامله پنهانی چند ملیون دالری با جنرال ملک، شده بود تا علیه جنرال عبدالرشید دوستم سرکشی شود. بر بنیاد این معامله، در استان های شمال غربی افغانستان شعله های آتش جنگ خانمان سوز زبانه کشید و صد ها شهروند یا جان خود را از دست دادند و یا زخم های ژرفی خوردند و یا آواره و در بدر شدند. ولی سازش و معامله گری جنرال ملک با آی اس آی و دستگاه استخبارات عربستان سعودی و توافق با طالبان شکسته شد و اعتبار خود را از دست داد که باز هم درگیری های خونین را در پی داشت. در ۲۸ می ۱۹۹۷ در جنگ های سخت میان استیلا گران طالبی - پاکستانی و دفاع کنندگان مزارشریف، هزار ها جنگجوی طالب و پاکستانی های همراه آنان کشته و در گور های گروهی دفن شدند. جنرال ملک بیش از ۱۰۰۰ تن اسیر جنگی طالبان را به شکل بسیار بیرحمانه در دشت لیلی به قتل رسانید و لاشه ی کشته شدگان را در چاه ها انداخت که این رویداد در گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد نیز آمده است. همین گونه در ماه های می و جولای ۱۹۹۷ در جنگ های ویرانگر در شمال افغانستان و در استان پروان تا نزدیکی های تونل سالنگ شماری از جنگجویان طرف های درگیر کشته و یا زخمی شدند. طالبان وحشی و همراهان دهشت افگن پاکستانی و عربی آنان، پس از شکست در پروان و شهرستان های شمال کابل، در روند عقب نشینی کاریز های آبرسانی، چاه ها و چشمه های آب آشامیدنی، جوی ها و بند های آبیاری را یا زهر پاشی کردند و یا هم انفجار دادند تا شهروندان تاجیک به خانه های خود به زودی برگشت کرده نتوانند.

به خاطر جبران شکست های پی در پی خود در شمال افغانستان، طالبان به کمک و پشتیبانی مالی عربستان و پاکستان در صدد آغاز حمله های نظامی جدید بر آمدند. در جولای ۱۹۹۸ از راه هرات و بادغیس به سوی شمال هجوم آوردند و شهر میمنه را اشغال کردند و صد ها سرباز از بیک را به رگبار بستند. در اول اگست ۱۹۹۸ شبرغان بر اندازی شد و طالبان سوار بر خودرو های پیکپ جاپانی هدیه ترکی فیصل در دسته های منظم به طرف مزارشریف در حرکت افتیدند و به روز ۸ اگست ۱۹۹۸ به آنجا رسیدند.

مزارشریف بار دیگر در آتش اشغال گری طالبان سوخت. سربازانی که از شهر دفاع می کردند به مانند برگ درخت بر زمین ریختند و قتل عام شدند. نسل کشی شهروندان هزاره در دست اجرا گرفته شد. وحشت و درنده خویی طالبان سرحد را نمی شناخت، هر جنبنده و حرکت کننده را به گلوله از پا در می آوردند؛ زن و مرد، پیر و جوان، نوزاد و کودک را به مانند گوسفند گردن می بریدند، پیکر کشته شدگان روز ها در کوچه ها - در سرک ها و در بازار ها افتیده باقی ماند، در سراسر شهر جوی خون روان بود، صد ها هزار شهروند افغانستان: تاجیک ها، ازبیک ها، هزاره ها و ترکمن ها آواره و بی خانمان شدند، جنگجویان طالب به خانه های مردم هجوم برده اعضای خانواده ها را به شکل وحشیانه قتل عام کردند، هزار ها تن شهروند هزاره را اسیر گرفته و به زندان افگندند، برخی ها را در کانتینر ها انداختند و به سبب نبود هوا از بین رفتند و شماری از زندانیان را در دشت لیلی به گونه گروهی کشتند، جنگجویان طالب بر زنان هزاره تجاوز جنسی روا داشتند و یا شماری را ربوده به خود صیغه کردند. ملا دوست محمد فرمانده طالبان یکجا با جنگجویان سپاه صحابه ی پاکستان به ساختمان قنسلگری ایران در شهر مزارشریف هجوم برده، دیپلمات ها و یک خبرنگار ایرانی را بازداشت و در زیر خانه ی قنسلگری زندانی کردند و به دستور ملا عمر به قتل رسانیدند. طالبان در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۸ از سه جهت به استان بامیان حمله کردند و به کشتار وحشیانه ی مردم دست زدند و در یک روستا نزدیک به مرکز بامیان ۵۰ مرد کهنسال را تیرباران کردند. واکنش های جهانی در پیوند به رخداد های وحشتناک در شمال افغانستان و در استان بامیان، همچنان بازتاب گسترده ی رویداد ها در رسانه های همگانی، بسیار دلچسب است که نباید از نگر به دور انداخته شود.

## چند نمونه از این واکنش ها:

### 1 - موضع گیری ویلی ویمر عضو پارلمان آلمان و معاون جلسه ی پارلمانی سازمان

امنیت و همکاری اروپا ( ۱۲ / ۸ / ۱۹۹۸ )، ( برگردان ):  
 " پیرامون وضعیت [رویداد های] پسین در افغانستان و هجوم طالبان به شمال افغانستان ویلی ویمر معاون رییس انجمن پارلمانی سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSZE) یادآور شد:



افغانستان به باور بسیاری از دیدبان ها، دیگر وجود ندارد. کم از کم بیست سال جنگ، وضعیت درونی و بیرونی را آنگونه از بنیاد دگرگون کرده که [رویداد های پسین] ثبوت آن را نشان می دهد. پس اجازه است این سخن گفته شود که یک اشتباه [خطب - فریب] وحشتناک بود، چیزی که انسان می تواند آنرا به بایگانی پایان این سده بسپارد. در گذشته جنگ بر ضد شوروی در افغانستان روشن کرد که چه چیزی از ماده ی انفجاری، افغانستان به بیرون رخنه کرده توانست. یک قدرت جهانی از هم پاشید، جهان اسلام توانایی دهشت افگنی خود را به وجود آورد که از کشمیر [آغاز] از مصر گذشته تا الجزایر، آدمکشان و آتش افروزان به کشور های اصلی خود باز می گردند [آدمکشان و آتش افروزان که از سوی شماری از دولت ها، پس از آموزش و پرورش نظامی برای خرابکاری به افغانستان فرستاده شده بودند، کنون وجود آنان به خود حکومت های کمک کننده درد سر شده است]. صد ها هزار کشته تا اکنون نشان خون [خط خون] هستند که جنگجویان پرورش یافته در افغانستان علیه شوروی، در وطن خود شان از خود بجا گذاشته اند.

پاکستان، عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا که کمک گر و پشتیبان همیشگی طالبان و مجاهدین پیشین بوده اند و هستند، به چه دلیل باید از بذر افشانی خود زیان نبینند، آن چیزی [تخمی] را که خود آنها در افغانستان پاشیدند [بنیاد آنرا گذاشتند]؟ این ملیونر [سعودی] پناه یافته در نزد طالبان، بن لادن که از عربستان و امریکا بیزاری دارد، [در اجرای عملکرد های خود] تنها نیست. او با طالبان و محیط آنان تا اندازه ی بلد شده (عادت کرده) و یک پیام (Klos) ناگفته [نا روشن] را در گلو خود جا داده است. پیشروی طالبان به سوی شمال از پیامد پیروزی های نظامی نبوده است؛ بلکه بیشتر با هزینه کردن پول هنگفت، جبری زمینه سازی شده بود. این پیشامد به عنوان یک شاخص بی ثباتی، نخستین لطف [و مهربانی] به کل منطقه است و می شود به گونه جدی امنیت ما را [در اروپا] نیز به خطر اندازد. کشور های آسیای میانه، هند، چین، تأثیر ویرانی های طالبان را پیش از پیش می نگرند. جنگجویان تفاله شده [بی ارزش] در هندوکش در فعالیت خود از سوی قدرت هایی پول به دست می آورند و با جنگ ابزار ها آراسته می شوند که خود با علاقمندی فراوان مبارزه بر ضد تروریسم بین المللی را در سرلوحه کار خود نوشته اند و خود را پیکان تیز [در برابر] این تروریسم می شمارند. " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

۲- اطلاعیه رسانه ای مجمع دفاع از خلق های زیر تهدید (۱۱ / ۹ / ۱۹۹۸)، (برگردان):  
" ملل متحد کشتار مردم زیر تهدید را در افغانستان بدون نشان دادن کدام واکنشی به تماشا نشسته است. مجمع دفاع از خلق های زیر تهدید، برای ملیت هزاره ی افغانستان، به وجود آمدن زون کمکی را در چوکات سازمان ملل متحد درخواست می کند.

مجمع دفاع از خلق های زیر تهدید به روز جمعه، سر دبیر ملل متحد، کوفی عنان را متهم به آن دانست که کشتار ملیت هزاره را در افغانستان بدون نشان دادن کدام واکنش به نظاره نشسته است. چند روز پس از اشغال شهر مزارشریف از سوی طالبان به تاریخ ۸ اگست ۱۹۹۸ که در روند آن بنا بر گزارش ها، چندین هزار تن از مردم هزاره قتل عام شدند، ملل متحد آخرین کارمند خود را از استان بامیان بیرون کرد - از این رویداد سازمان حقوق بشر نیز انتقاد کرد. بامیان در افغانستان مرکزی محل بود و باش تاریخی هزاره های اهل تشیع است، مردم پارسی زبان از نژاد منگولیایی. آنان پانزده در صد از کل جمعیت هجده ملیونی کشور هستند. همان گونه که پیشتر در هنگام کشتار های قومی در روندا، جایی که سر دبیر ملل متحد مسؤل بیرون کردن قوای حافظ صلح شناخته می شود، کنون هزاره ها [در افغانستان] تنها [و بدون پشتیبانی بین المللی] به حال خود مانده اند. این سخن را رییس مجمع بین المللی دفاع از خلق های زیر تهدید، Tilman Zülin یادآور شد.

به نامه ی خواهش کمک کریم خلیلی دبیر عمومی سازمان هزاره ها [حزب وحدت] که به میانجیگری سازمان خیریه امریکایی "Knightsbrigde International" که در پایان ماه اگست سپرده شده بود، عنان پاسخ ارائه نکرد. خلیلی در خواهش نامه ی خود هشدار داده بود، در صورتی که طالبان مرکز شهر بامیان را که در آن سه صد هزار انسان زندگی می کند، اشغال کنند، حمام خون وحشتناکی را در بین شهروندان به وجود می آورند. ده ها هزار تن آواره در روز های گذشته در این شهر هزاره نشین سرازیر شده اند. این سخن از سوی مجمع بین المللی دفاع از ملیت های زیر تهدید گزارش یافته و این سازمان درخواست کرد تا هر چه زودتر بامیان نیز مانند زون کمکی کرد ها در شمال عراق به منطقه ی زیر دیدبانی ملل متحد در آورده شود.

ملل متحد آشکارا زندگی صد ها هزار انسان را بازیچه ی دست طالبان می کند. همان گونه که در زمان محاصره ی اقتصادی استان بامیان در خزان سال ۱۹۹۷ به دست طالبان، [ملل متحد] تنها زمانی فرستادن و تسلیم دهی کمک ها را به مردم گرسنه در افغانستان مرکزی در دستور کار خود قرار داد که طالبان به

اجرای آن موافقت کردند [مجمع بین المللی دفاع از مردم زیر تهدید، سازمان ملل متحد را به این کوتاهی متهم می داند].

آخرین قطار مواد کمکی به مردم نیازمند [در بامیان] در می ۱۹۹۸ رسید با وجود اینکه تامین شهر به محاصره کشیده شده [از سوی طالبان] از راه [ترابری] هوایی به کلی امکان پذیر بود " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

۳- نامه ی سرگشاده به نشانی وزیر خارجه آمریکا بانو مادلین البرایت (۱۸ / ۹ / ۱۹۹۸)، (برگردان): "به پشتیبانی خود از طالبان پایان دهید!

از کلیه گروه های مردم در افغانستان پشتیبانی کنید!

نهاد بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید که در کشور شما در کار پشتیبانی از حقوق بشر در بوزنین هرسیگوینا شهرت دارد، از این تصمیم تان که در روز دو شنبه آینده به همراهی وزیران خارجه کشور های دیگر درباره ی حل صلح آمیز جنگ داخلی (!) در افغانستان رایزنی می کنید، پذیرایی می کند؛ لیکن یک چنین دیدار زمانی می تواند موفقیت آمیز باشد که حکومت امریکا سیاست خود را در مورد افغانستان سر از نو شناسایی کند. تا کنون ایالات متحده آمریکا مسؤولیت این سخن را به دوش دارد که افراطی های اسلامی طالبان موفق شدند که دست کم در سراسر افغانستان یک حکومت خشن و ستمکار را به وجود آوردند و در قلمرو زیر حاکمیت آنان انسان ها بیشتر از همه زنان و شهروندان غیر پشتون، همچنان گروه های مردم که اهل تسنن نیستند، زجر می کشند.

با اشغال شهر شمالی افغانستان - مزارشرف در هشتم اگست ۱۹۹۸ نیرو های طالبان بر پایه گزارش ها، چندین هزار شهروند غیر نظامی پارسی زبان را، بیشتر وابسته به ملیت هزاره اهل تشیع بیرحمانه به قتل رسانیدند. همچنان دیپلمات های ایرانی، خبرنگار و کارمندان سازمان های کمک رسانی به قتل رسیده اند. آنگونه که در رسانه های همگانی غربی گزارش یافته، نیرو های [نظامی] پاکستان در حمله به شهر مزارشرف انبازی کردند. پس از اشغال استان بامیان به تاریخ ۱۲ / ۹ / ۱۹۹۸ با وجود تعهد طالبان به خاطر نرسانیدن آسیب به باشندگان آن استان [مردم هزاره]، مجمع بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید در تشویش است که طالبان تبهکاری های جدید را انجام نداده باشند؛ زیرا در همه جا های زیر حاکمیت آنان، همیشه و آشکارا حقوق بشری تبار ها و پیروان مذهب ها به سختی نقض می شود.

مجمع بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید به یاد دارد که در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ سفیر آنوقت امریکا در پاکستان (John D. Monjo) برنامه قرارداد کشیدن لوله های رسانیدن گاز ترکمنستان را از راه افغانستان به پاکستان، میان طالبان و شرکت نفتی امریکایی یونیکال و شرکت دلتای عربستان سعودی (Cil) سازماندهی کرد، پول و نفت [پترول و دالر] بود که به طالبان جرأت اشغال نظامی [شهر ها] را داد و به [زور] همین ابزار ها، آنان در وضعیت موجود در آورده شدند.

به تاریخ ۵ / ۹ / ۱۹۹۸ شرکت دیگر امریکایی شبکه ی تلفون بین المللی (TSI) در محله ی New Jersey Hackettown یک قرارداد را با طالبان پیرامون لین کشی شبکه ی تلفون بی سیم در افغانستان، بسته است که باید کار آن در سال روان آغاز یابد، آنگونه که معاون شرکت (TSI) Gary Breshinsky، به تاریخ ۱۶ / ۹ / ۱۹۹۸ به ژانسن خبر رسانی San Francisco Chronicle آگاهی داد، وزارت خارجه امریکا این قرارداد را تأیید کرده است. این سخن در نزد مجمع بین المللی دفاع از مردمان زیر ستم به کلی بیگانه [دور از انتظار] دیده می شود که طالبان به کمک امریکایی ها توانایی می یابند که حاکمیت خود را در افغانستان بیشتر تحکیم دهند. سازمان حقوق بشر وابسته به مجمع ما از حکومت شما خواهش می کند که یک چنین معامله با طالبان از راه های قانونی بلند شود، در غیر آن تحریم های برقرار شده از سوی آمریکا بر ضد حکومت هایی که حقوق بشر را به سختی پایمال می کنند، کارا و اعتمادی بوده نمی تواند.

مجمع بین المللی دفاع از مردمان زیر تهدید آگاهی یافته است که حکومت آمریکا در نظر گرفته تا اعضای کمیسیون بازرسی را به شهر شمالی افغانستان، مزارشرف بفرستد. ما از حکومت آمریکا خواهش می کنیم که برای روشن شدن اتهام ها نقش خود را ایفا کند و تلاش به خرج دهد که در این ماموریت امکان انبازی [نمایندگان] سازمان های حقوق بشر غیر وابسته را فراهم آورد و از طالبان بخواهد تا اجازه ی بازدید هیأت را از بازداشتگاه گروگان ها در شهر مزار شریف، بدهند که به گمان زیاد هزار ها تن از شهروندان ملکی در این بازداشتگاه نگهداری می شوند.

محترم بانو البرایت: بخش بزرگ مسؤولیت به دوش شما است که از این فاجعه ی انسانی جلوگیری کنید. با صلاحیتی که در اختیار دارید در این راه نقش خود را ایفا کنید تا به افغانستان ویران شده سرانجام صلح باز گردد. ادامه ی جنگ نیابتی [جنگ برای دیگران] را از شانته های مردم افغانستان بر طرف کنید! به نمایندگی از نهاد (GfbV) بین المللی از هر گامی که در این راستا برداشته شود، از شما سپاسگزاری می کنیم. " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

۴- کوچ بزرگ با کاروان خودروها در هندوکش:

Willi Germund در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۵ / ۹ / ۱۹۹۸، نگاشته است (برگردان):

" همسر من تنها در مورد سرنوشت خودش هراس داشت، با یادآوری این سخنان به یکبارگی سیل اشک بر رخسار لیلی روان شد، [زنی] که سختی های ماه گذشته را پشت سر نهاده است. هنگامی که جنگجویان خدا، ملیشه های افراطی اسلامی طالبان خانه ی او را در مزارشریف بازرسی و یک دادگاه فرمایشی و چند دقیقه ای را برگزار کردند، [این بانو] بدون اینکه کاری کرده بتواند، ناگزیر بود مشاهده کند که چگونه این مرد های پر از اشتیاق دو گلوله بر فرق شوهرش، یک فرمانده نظامی اتحاد شمال، شلیک کردند و با یک فیر دیگر سینه اش را شکافتند. در پایان سرش را بریدند، تو گویی که یک کشتار حلال را انجام داده باشند. این گفته های لیلی مادر دو فرزند بود که طالبان [افزون بر همسرش] دو برادر او را نیز به قتل رسانیدند. یک ماه دوام کرد که لیلی با سه کودک خود توانست یکجا با هزار ها آواره ی دیگر، کاروان سفر را از مزارشریف از راه کوه های هندوکش به سوی پایتخت پاکستان، شهر اسلام آباد بپیماید.

با رسیدن آوارگان [به پاکستان] برای نخستین بار یک تصویر روشن از چگونگی اشغال شهر مزارشریف از سوی طالبان به تاریخ ۸ اگست ۱۹۹۸ و واپسین رویداد ها در آنجا، به دست آمد. تصویری از وحشت که کمشنری عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان را به درخواست غیر عادی [دور از انتظار] از کشور های همسایه ی افغانستان وادار کرد: " ما خواهش می کنیم که این کشور ها شیعه های افغانستان وابسته به ملیت هزاره را به داخل خاک خود پناه دهند. " [ملیسه های طالبان] در شهر مزارشریف با استفاده از بلندگو های مسجد ها، پی در پی از هزاره های اهل تشیع می خواستند که باید باور های [مذهبی] غلط خود را کنار بگذارند و به [مذهب] تسنن رو آورند. زمانی که ملیشه های طالبان به بازرسی خانه های مردم پرداختند، در همان وقت مردینه ها را به گلوله بستند و یا برخی از آنان را در کانتینر های از پیش آماده شده، زندانی کردند. مرد های اسیر گرفته شده ناگزیر بودند که روز دراز را در کانتینر ها انتظار بکشند تا به جای نامعلوم و هدف نامعین برده شوند.

سازمان های خارجی شمار جان باختگان را در مزارشریف نزدیک به سه تا چهار هزار تن گمانه می برند؛ ولی سازمان عفو بین الملل سخن از هفت هزار تن قربانی بر زبان دارد. اجازه نیست نام اصلی لیلی افشا شود؛ زیرا او به سان دیگر آوارگان به سبب تعقیب و پیگرد دفتر های پاکستانی در هراس است. " حمله های بسیار سنگین از سوی حزب اسلامی اجرا شد. " این سخنان از زبان یک بیوه زن آواره به نام لیلی از شمار آوارگان تازه رسیده به پاکستان، گزارش داده شد. جنگجویانی که زیر قوماندی گلبدین حکمتیار بودند، همه به طالبان پیوستند. حکمتیار که در دهه ی هشتاد از سوی ایالات متحده آمریکا در جنگ بر ضد شوروی پشتیبانی می شد، در این میان در ایران پناهگاه یافته است.

حکومت تهران به روز چهارشنبه به یک نمایش [نظامی] با انبازی دو صد و پنجاه هزار سرباز در مرز با افغانستان آغاز نهاد و درخواست تسلیم دهی قاتلان هفت نفر دیپلمات ایرانی را کرد که پس از اشغال شهر مزارشریف به قتل رسیدند. رهبر طالبان ملا محمد عمر ادعا کرد که " اعضای خودسر " مسؤول کشتن [دیپلمات ها] هستند؛ ولی آوارگانی که از شهر مزارشریف آمده اند، [تحلیل ها] و باور های دیگری دارند. به گفته شماری از باشندگان شهر مزارشریف، مسؤول کشتار دیپلمات ها یک فرمانده استخباراتی ملیشه های طالبان بوده است. شمار دیگری به این نگر اند که قاتلان " طالبان پنجابی " بودند. این سخن به معنای آن است که بودن جنگجویان پاکستانی را در رده ی ملیشه های افراطی اسلامی به قلمداد می گیرد.

محمد عمر با یک حمله ی [لفظی] جوابی به این اتهام، با در پیش کشیدن اقامه ی دعوی بر ضد مخالفان، چنین پاسخ گفت: " آمار انسان هایی که در روند اشغال شهر [مزارشریف] کشته شده اند بسیار کم است، نسبت به شمار پیروان ( طرفداران) ما که یک سال پیشتر در مزارشریف به گونه ی گروهی به قتل رسیدند. " طالبان در گذشته نیز مزار شریف را [در می ۱۹۹۷] برای چهار روز اشغال کرده بودند که پس از یک قیام [مردمی]، جنگجویان خدا، ناگزیر به ترک دوباره ی شهر شدند. هزار ها تن از سربازان طالبان، در آن وقت کشته و یا پس از به اسارت در آمدن، کشته شدند. [گمان می رود] که در کل ۸۰۰۰ تا ۹۰۰۰ تن به قتل رسیده باشد. ولی رسانه های جهانی [در آن هنگام] از شمار کشته شدگان در فرایند قتل عام ها، به کلی یادداشت نگرفته بودند.

" افغانستان [در لحظه ی کنونی] خود را در یک خط پیچ در پیچ درگیری های قومی می یابد" پس از این رویداد، یک کارمند یکی از نهاد های کمک رسانی، باور های خود را با گفتن واژه های بالا، ابراز

کرد. شگفتی آور نیست که درخواست کشور های همسایه از طالبان پشتون سنی مذهب، برای تشکیل یک حکومت با انبازی دادن کلیه گروه های قومی، پاسخ رد دریافت کرد. " ما یک حکومت برخاسته از نمایندگان تمام مردم هستیم " این سخن ها را ملا محمد عمر در آغاز هفته یادآور شد. کنون کدام موافقتی به خاطر دادن امتیاز به دیگران صورت نمی گیرد، این سخنان از سفارت طالبان در اسلام آباد به گوش می رسد. حکومت ملا ها تا اکنون به غیر از پاکستان از سوی امارات متحده عربی و [عربستان سعودی] به رسمیت شناخته شده است. بدین سبب بیرق سفید " شاگردان اسلام"، بر نود در صد قلمرو افغانستان در اهتزاز است.

لیکن به عوض شناسایی سیاسی، در برابر ملیشه ها یک دشمنی خطرناک در جهان موج می زند. حتا پاکستان که به دلیل کمک و پشتیبانی از طالبان، در منطقه منزوی شده، " بیطرفی کامل" خود را، هر گاه درگیری [نظامی] بین کابل و تهران رخ دهد، اعلام کرد. ملل متحد که در آغاز سال در سراسر جهان در تکاپوی جمع آوری ۱۳۵ میلیون دالر امریکایی به خاطر پیشبرد فعالیت های بشری بود، تنها ۴۸ در صد از کل پول ها را به دست آورده است از " واکنش ها" چنین بر می آید که سازمان های یاری رسانی انسانی وابسته به اتحادیه اروپا می خواهند در پایان ماه اکتوبر پس از این پول در اختیار سازمان های کمک رسانی در افغانستان قرار ندهند. در سازمان مواد غذایی جهان (WFP) که کالا های خوراکی را به افغانستان تحویل می دهد، نشانه ی از تهی شدن [گدام ها] به چشم می خورد؛ زیرا به خاطر خرید کالا ها و پر کردن گدام ها پول دریافت نمی کند. دلیل آن چیست؟ از آن جایی که ملل متحد خواهان روشن شدن چگونگی کشته شدن شماری از کارمندان خود [در افغانستان] است؛ بنابراین قطار موتر های باربری نمی تواند از سوی خارجی ها بدرقه شود.

عربستان سعودی که ملا های افغانستان را تامین مال می کند، به روز سه شنبه کاردار [نماینده سیاسی] خود را از کابل فرا خواند و دلیل آنرا " علاقمندی های ملی" وانمود کرد. ولی نماینده سیاسی طالبان که هم زمان از عربستان سعودی بیرون رانده شد از دیدگاه خود مقبره ی دزدان نساخت: " این کار به گمان زیاد به اسامه بن لادن پیوند داده می شود " فرزند مالک دستگاه ساختمانی سعودی از سوی ایالات متحده ی آمریکا متهم به آن است که در سفارت های واشنگتن در نایروبی و دارالسلام بمب گذاری کرده است. اسامه خود را در افغانستان پنهان کرده و از پشتیبانی ملیشه های طالبان برخوردار است. رهبر طالبان ملا عمر همیشه می گوید که بن لادن مهمان ما است، تروریست نیست؛ ولی در داوری او علاقمندی شخصی باز تاب می یابد. این ملای چهل ساله " رهبر مومنان" آنگونه که او خود را به این لقب، نام نهاده است، چند هفته پیش، بر بنیاد گزارش ها در رسانه های پاکستانی، با دختر ۱۸ ساله ی اسامه بن لادن، ازدواج کرده است. " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

۵- در Bulletin خبری به تاریخ ۱۳ / ۱۰ / ۱۹۹۸، اعلامیه اتحادیه اروپا پیرامون وضعیت روان در افغانستان، به نشر سپرده شده است (برگردان):

" بروکسل تاریخ ۲۴ / ۹ / ۱۹۹۸:

اتحادی اروپا نگرانی ژرف خود را در پیوند به گزارش های بین المللی درباره ی قتل عام شهروندان بیگناه ملکی و اعدام های گروهی اسیران جنگی در شمال کشور، همچنان در مورد حمله های هوایی و موشکی بر جای های رهاپشی مردم، ابراز می کند، بویژه نگرانی پیرامون گزارش های رسیده از کشتار ملیت هزاره در مزارشریف وجود دارد.

اتحادیه اروپا از طالبان درخواست کرده تا تضمین های لازم امنیتی را برای هیأت بین المللی به خاطر بررسی این تبهکاری، بدهد.

اتحادیه اروپا از همه طرف های درگیر می خواهد که حقوق انسانی ملیت ها و حقوق بشر را در سراسر افغانستان رعایت کنند، همچنان از فرستادن هیأت دیدبانی بین المللی، بویژه در استان بامیان، برای بررسی چگونگی تطبیق، پیروی و نگهداشت معیار های حقوقی پذیرایی می کند. رعایت نشدن اصل های بنیادی حقوق ملیت ها در نا آرامی های منطقه نقش داشته است که آن را در به وجود آمدن تنش ها میان ایران و طالبان به خوبی دیده می توانیم.

اتحادیه اروپا از تلاش های سازمان ملل متحد در راستای برقراری صلح و ثبات در افغانستان پشتیبانی می کند، همچنان از اقدام های بایسته ی شورای امنیت، در آینده، حمایت خواهد کرد. اتحادیه اروپا از تصمیم ملل متحد در پیوند به تعیین و فرستادن یک هیأت برای معلوم کردن نیاز های بشری شهروندان ملکی در استان بامیان پذیرایی می کند.

اتحادیه اروپا افزون بر این از پیشنهاد سردبیر ملل متحد که نماینده ی ویژه خود اخضر ابراهیمی را به هدف از سر گیری گفت و گو ها به منطقه می فرستد، خرسندی نشان می دهد.

کشور های اروپای مرکزی و شرقی که با اتحادیه اروپا یکجایی همکاری می کنند، همچنان قبرس و اعضای اتاق اقتصادی اروپایی (EFTA) پشتیبانی کامل خود را از این اعلامیه ابزار کرده اند " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج اول).

واکنش های جهانی و بازتاب گسترده ی رویداد ها در رسانه های همگانی، بویژه گزارش ها درباره ی نسل کشی و پاکسازی تباری در مزارشریف و استان بامیان، سازمان ملل متحد را نیز از خواب زمستانی بیدار کرد. این سازمان برای نخستین بار در یک موضع گیری با لحن تند از نقض حقوق بشر در افغانستان سخن گفت و افغانستان را در رده ی کشور هایی قرار داد که پیمان کردن سازمان یافته ی حقوق بشر شامل برنامه های کاری روزانه ی زمامداران آن است.

کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد ابتکار عمل را در دست گرفت و یک کمیسیون را با انبازی ۱۲ تن گزارشگر تشکیل داد تا رویداد های نقض حقوق بشر را در کلیه شهر های افغانستان مستند سازی کنند. در گزارش های پژوهشی این سازمان تأیید شده که در مزارشریف در ۸ اگست ۱۹۹۸، ۵۰۰۰ تا ۸۰۰۰ انسان بیگناه از سوی طالبان وحشی کشته شده اند.

شورای امنیت سازمان ملل متحد در قطعنامه ی ۸ دسامبر ۱۹۹۸ با لحن تند، نقض حقوق بشر را در افغانستان محکوم کرد و از طالبان خواست که پشتیبانی از دهشت افگنی و بازرگانی مواد مخدر دست بردارند.

سازمان عفو بین الملل نیز در گزارش سال ۱۹۹۹ خود درباره ی رویداد ها در مزارشریف و بامیان و شهرستان یکاولنگ، سخن گفته است.

این تنها مزارشریف و بامیان نبود که طالبان نسل کشی و قتل عام مردم بیگناه را به راه انداخته بودند؛ بلکه هیچ جایی از دست این آدم نما های خونخوار آرام نداشت. در خبری که آژانس خبررسانی افغانستان در پاکستان ( وابسته به طالبان ) به نشر رسانیده است، گفته شده که طالبان در غرب افغانستان مخالفان خود را در ملای عام به دار کشیدند و پیکر برخی از آنان را در پایه های شبکه ی برق رسانی آویزان کردند. به نقل قول از امیر خان متقی وزیر اطلاعات طالبان، ۵۰ تن در شهر هرات به اتهام قیام علیه حکومت، از بین برده شدند. به گفته ی طالبان بلوا کنندگان به کمک ایران می خواستند در هرات اداره های دولتی را به تصرف خود در آورند. جنگ ابزار های ایرانی به آنان داده شده بود که طالبان در یک ضد حمله ۵۰ بلوا گر را از بین بردند ( آیین مطبوعات: Presspiegel، شماره ۴۷، جولای ۱۹۹۹، ص ۱۵).

در آن هنگام که جنگجویان طالب - آدمکشان اجیر پاکستانی و عربی در همراهی با افسران کار کشته ی آی اس آی در نقش مشاوران نظامی، در استان های شمالی، شمال غربی و استان بامیان مصروف پیشبرد برنامه های پر از وحشت و دهشت، خونریزی، ویرانی و پاکسازی های قومی بودند؛ این گروه بار دیگر به شهرستان های شمال کابل و استان پروان هجوم بردند و به کوچاندن و بیرون راندن روستائیان و شهرنشینان دست زدند، صد ها هزار انسان آواره شد، هزار ها شهروند با پا های پیاده به شهر کابل رفتند. طالبان ۸۰۰۰ زن و کودک و سالمندان را به گروگان گرفتند و در خودرو های باربری نخست به کابل و پس از آن به جلال آباد به کمپ سرشاهی بردند. بیش از دو صد و پنجاه هزار انسان به دره ی پنجشیر پناه آوردند و برخی دیگر به شمال کشور آواره شدند.

کوچاندن جبری شهروندان، ویران کردن قصدی خانه ها، اعدام ها، بازداشت های عمدی، کار های شافه، استفاده از کودکان به نام سربازان جنگی، فرش گسترده ی مابین های زمینی و وضعیت اسف بار و غم انگیز مردم، کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد را ناگزیر کرد که دست به کار شود و به کمیسیون حقوق بشر وظیفه بسپارد که تصویر روشنی از وضعیت ارائه کند.

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد به کمال حسین گزارشگر ویژه ی آن سازمان وظیفه سپرد تا درباره ی افغانستان گزارشی را آماده کند.

کمال حسین حقوقدان بنگلادیشی برای انجام ماموریت به افغانستان رفت، از کابل و کندهار دیدن کرد و با شماری از شهروندان که شاهدان عینی دست نخست بودند، صحبت کرد و گزارش همه جانبه نوشت.

در گزارش کمال حسین از تبهکاری های ضد انسانی طالبان در وادی شمالی، کوچاندن و آواره کردن مردم، از جدا سازی اعضای خانواده ها، از به آتش کشیده شدن خرمن ها و حاصل سر درختی کشاورزان، از بمباران هوایی دره ی پنجشیر و ریختن بمب های خوشه ای بر یک آموزشگاه و یک بازار، سخن زده شده است.

سازمان عفو بین الملل در گزارش سال ۱۹۹۹ خود به مسایل جدی اشاره کرده که در گزارش کمال حسین نیز از آنها یادآوری شده است. در گزارش این سازمان از فرمان تاریخ ۱۲ / ۱۲ / ۱۹۹۹ ملا عمر سخن زده شده که در آن رهبر طالبان دستور داده بود که کلیه کارمندان دولتی که از ۱۹۷۹ - ۱۹۸۹ کار رسمی داشتند و از امکان های دولتی برخوردار بودند، شناسایی شوند؛ از این رو صد ها همشهری سرشناس



بازداشت و به زندان افکنده شدند و شکنجه و آزار دیدند که از پیامد آزار و اذیت ۱۲ تن از بازداشت شدگان جان باختند.

کشتار های گروهی از سوی طالبان که در شهر ها و شهرستان ها و روستا ها صورت گرفته بود، از دید نهاد های جهانی پشتیبان و مدافع حقوق بشر و حقوق شهروندی، پنهان نماند. هر چند ایالات متحده ی آمریکا، انگلیس، پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی با ماست مالی بسیار تلاش کردند که این تبهکاری های طالبان آفتابی نشود.

نیرو های حزب وحدت در یک ضد حمله، در آخر دسامبر ۲۰۰۰، جنگجویان اجیر و اشغالگر را از شهرستان یکاولنگ راندند و منطقه را آزاد کردند؛ ولی طالبان بار دیگر به تاریخ ۷ / ۱ / ۲۰۰۱ هجوم بردند و آنجا را در اشغال خود در آوردند. این گروه وحشی افرون به زندانی کردن شهروندان بیگناه، ۳۰۰ تن ( زن، مرد، کودک، پیر، جوان ) را به گونه ی گروهی کشتند. همچنان بر بنیاد گفته های شاهدان عینی، طالبان بر یک مسجد دو موشک شلیک کردند که در آن ۷۳ تن زن و کودک و مرد های کهنسال پناه برده بودند. سه روز به کسی اجازه داده نشد که از مسجد دیدن کند. قرار گزارش ها در این حمله ی موشکی، تنها دو کودک زنده مانده بودند.

سازمان عفو بین الملل چند و چون این تبهکاری طالبان را در یک گزارش ویژه ( AI , Index: ASA / 11 / 08 / 2001 ) به نشر سپرد.

همین گونه در یک رویداد دیگر، زمانی که طالبان از شهرستان خواجه غار استان تخار ناگزیر به عقب نشینی شدند، پیش از آن به تبهکاری های تکان دهنده دست زده بودند. در خواجه غار سه گور گروهی پیدا شد که از آنها ۷۰ پیکر را بیرون آوردند. طالبان این شهروندان بیگناه را به سبب وابستگی تباری و زبانی به این سرنوشت رسانیده بودند.

روزنامه Neue Züricher Zeitung به تاریخ ۲۰ / ۲ / ۲۰۰۱ بخش هایی از گزارش سازمان دیدبان حقوق بشر ( Human Rights Watch ) را به نشر سپرد که از روی دو کشتار گروهی از سوی طالبان، پرده بر می داشت. در این گزارش به رویداد کشتار بالاتر از ۳۰۰ تن شهروند به دست طالبان در شهرستان یکاولنگ در می ۲۰۰۰ و جنوری ۲۰۰۱ اشاره شده است که از عمل انتقام جویانه علیه شهروندان هزاره سخن در میان است و سازمان عفو بین المللی نیز آنرا گزارش داده بود. افزون بر این در این گزارش از رخداد کوتل رباطک در سر حد بین استان های سمنگان و بغلان سخن گفته شده که طالبان ۳۱ شهروند را در آغاز ربوده و به گروگان گرفته بودند و پس از آن همه را به شکل وحشیانه شکنجه داده و به گونه ی گروهی اعدام کردند. پیکر ۲۶ تن از این انسان های بیگناه شناسایی شده بود که شهروندان هزاره بودند.

سازمان دیدبان حقوق بشر برای به ثبوت رسانیدن ادعای خود درباره ی رفتار تبهکارانه ی طالبان، فیلم ویدئوی را در اختیار رسانه ها گذاشت که رویداد یکاولنگ و دو گور گروهی را در بر می گرفت. تاخت و تاز پی در پی گروه طالبان به مناطقی که زیر اداره ی مخالفان آن قرار داشت، همیشه فاجعه آفرین بود. چنانچه پس از بر افتیدن تالفان، پایتخت گذرای جبهه ی متحد، از سنگینی جنگ ها ۱۰۰۰۰ همشهری از شهرستان امام صاحب استان کندز، آواره شده و در جزیره های سواحل رودخانه پنج جای گرفتند. برای این بیجا شدگان راه برگشت به خانه های شان وجود نداشت و به پیش هم رفته نمی توانستند؛ زیرا حکومت تاجیکستان به دلیل اینکه در بین آوارگان جنگجویان سلاحدار نیز جابجا شده بود، از پذیرش آنان ابا ورزید. هوای سرد، نبود آب آشامیدنی پاک و مواد خوراکی و دارویی زندگی آوارگان را به خطر انداخت و شماری از آنان از جمله کودکان جان های خود را از دست دادند تا اینکه کمیساری عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان ( UNHCR ) و چند نهاد کمک رسانی بین المللی دیگر به برخی از دشواری های آنان رسیدگی کردند.

پس از پایان جنگ سرد، بحران آوارگان در افغانستان، بویژه در زمان خونتای فاشیستی طالبان، فاجعه قرن خوانده شد. از آغاز سال ۲۰۰۱ بحران آوارگان به دور جدید خود پا گذاشت که به بهای جان و زندگی صد ها انسان تمام شد؛ زیرا کشور های همسایه ( پاکستان، ایران و تاجیکستان ) مرز های خود را به روی هزار ها آواره ی سرگردان بستند.

سردی هوا، گرسنگی، بیماری و نبود امکان عرضه ی خدمات بهداشتی و دیگر کمک های اجتماعی بیداد می کرد و جان انسان های بی پناه از زمره کودکان و سالمندان را می گرفت؛ لیکن وجدان های به خواب رفته پروای آنرا نداشتند. تنها بنا بر درخواست پی در پی کمشنری عالی سازمان ملل متحد بود که پاکستان آماده شد تا با برقرار کردن تدابیر ویژه به ۱۰۰۰۰ آواره ی افغانستانی، اجازه ی گذر از مرز را بدهد



وضعیت زندگی برای ۸۰۰۰۰ آواره در زیر خیمه ها در هرات، فاجعه بار بود. نماینده ی اداره ی برنامه مواد خوراکی جهان وابسته به سازمان ملل متحد، در نشست در ژنیو ( ۲۰ / ۱ / ۲۰۰۱ ) آگاهی داد که ۴۸۰ آواره، از زمره ۲۲۰ کودک به سبب سردی هوا، جان باختند.

Kenzo Oshima هماهنگ کننده ی کمک های فوری سازمان ملل متحد که به افغانستان و پاکستان سفر کرده بود و از کمپ آوارگان دیدار کرد، در نشست در ژنیو ( ۲۰ / ۲ / ۲۰۰۱ ) به آگاهی رسانید که جان و زندگی یک میلیون انسان را در افغانستان، خطر گرسنگی تهدید می کند. وی وضعیت زندگی برای ۱۷۰۰۰۰ آواره ی تازه رسیده به پاکستان و ۵۰۰۰۰۰ بیجا شده ی دیگر در داخل افغانستان را " فقر و بیچارگی باور نکردنی" خواند. همچنان در رسانه ها و در ارزیابی های نهاد های کمک رسانی بین المللی، کمپ آوارگان افغانستان در جلوزی پاکستان، " گورستان زنده ها" نام گذاری شد. یادداشت:

در گزارش آغازین پروژه دادخواهی افغانستان ( اکتوبر ۲۰۰۴ ) زیر نام " جنایات دیروز، دادخواهی امروز " در صص ۲۱ - ۴۹، نمونه های روشنی از فاجعه انسانی در این دهه ی خونین، نیز آورده شده است.

### فاجعه انسانی پس از رویداد یازده سپتامبر ۲۰۰۱ تا واژگونی خونتای طالبان

پس از حمله های دهشت افکنانه ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در شهر های نیویارک و واشنگتن، با پایان گرفتن فعالیت های کشفی و استخباراتی پنهانی نیرو های ویژه ی ایالات متحده آمریکا و انگلستان در داخل افغانستان، عملیات نظامی هفت هفته ای زیر نام " آزادی پایدار = Enduring Freedom " آغاز شد و از پیامد بمباران های هوایی و حمله های موشکی، امارت طالبان از شمال افغانستان درز برداشت تا این که به کلی فرو ریخت. افراطی های اسلامی طالب و لشکر اجیر خارجی وابسته به سازمان القاعده پس از اندک پایداری جنگی و مبادله ی آتش، در واپسین پایگاه های خود در استان کندهار، در جنوب و شرق افغانستان و در سنگر های کوهی در توره بوره، شکست خوردند و به پاکستان فرار کردند. بدین ترتیب حکمرانی پر از نفرت طالبان که در لحظه های پر از آشوب و درگیری، در زمان جنگ های خونین و تبهکارانه ی میان گروه های تنظیمی و در موجی از برهنه ترین مداخله های بیگانگان در امور داخلی افغانستان، همچنان در سیاه ترین روز هایی از چپاولگری ها، ویرانگری ها، بیرحمی ها، آدمکشی ها، آدم ربایی ها، گروگانگیری ها... به وجود آمده بود؛ با گذاشتن خط خون و آتش و سر به نیست و آواره کردن صد ها هزار شهروند افغانستان و بر بادی و نابودی بخش های از گنجینه های تاریخی و ارزش های مادی و معنوی مردم، با به جا ماندن انبوهی از دشواری ها و بی نظمی های سیاسی - اقتصادی - اجتماعی، از هم فرو پاشید.

پیش از آغاز عملیات نظامی ایالات متحده ی آمریکا و انگلیس بر ضد امارت طالبان و پس از آن، سازمان عفو بین الملل درباره ی بسیاری مسایل، از زمره بحران آوارگان و پشتیبانی از بیجا شدگان از پیامد بمباران های هوایی و حمله های موشکی، رعایت معیار های حقوق بشر در عملیات نظامی هجومی، دوری گزینی از کشتار غیر نظامیان، آموختن از درس های گذشته در تصمیم گیری بر سرنوشت آینده ی افغانستان، پاسخگو بودن ائتلاف بین المللی ضد دهشت افگنی در برابر رخداد های ناهنجار، پاسبانی از شهروندان ملکی در عملیات نظامی... نوشته هایی به نشانی نهاد های رسمی جهانی، از آن زمره شورای امنیت سازمان ملل متحد، بیرون داد:

- AI Index ASA 11 / 016 / 2001, Nr. 168
- AI Index ASA 11 / 013 / 2001, Nr.178
- AI Index EUR 11 / 016 / 2001 , Nr. 180
- AI Index ASA 11 / 019 / 2001, Nr. 183
- AI Index ASA 33 / 025 / 2001, Nr. 184
- AI Index ASA 11 / 020 / 2001, Nr. 187
- AI Index ASA 11 / 022 / 2001, Nr. 189
- AI Index ASA 11 / 025 / 2001, Nr. 191
- AI Index ASA 11 / 024 / 2001, Nr. 194
- AI Index ASA 33 / 027 / 2001, Nr. 195
- AI Index ASA 11 / 030 / 2001,Nr. 198

- AI Index ASA 11 / 032/ 2001, Nr. 207
- AI Index ASA 11 / 033 / 2001, Nr. 208
- AI Index ASA 11 / 035 / 2001, Nr. 211
- AI Index ASA 11 / 043 / 2001, Nr. 216
- AI Index ASA 11 / 044 / 2001, Nr. 217
- AI Index ASA 33 / 030 / 2001, Nr. 222

پیش از رویداد یازدهم سپتامبر، به تاریخ ۹ / ۱۹ / ۲۰۰۱ ( ۱۸ شهریور / سنبله ۱۳۸۰ ) از پیامد یک توطئه ی خارجی که پاکستان و عربستان سعودی در آن نقش داشتند، فرمانده احمد شاه مسعود در یک حمله ی دهشت افگنی به دست دو عرب عضو سازمان القاعده، در شهرستان خواجه بهاو الدین کشته شد. دهشت افکنان عربی به نام های: کاسم باکلی و کریم توزانی که عضویت سازمان القاعده را داشتند، دارای گذرنامه های بلژیکی ، با ویزای پاکستان ( در لندن صادر شده بود ) و ویزای امارات اسلامی طالبان ( در اسلام آباد صادر شده بود) بودند، از طرف عبدالرسول سیاف به هدف انجام مصاحبه خبری با احمد شاه مسعود، به کارمندان جبهه ی پایداری ضد طالبان معرفی شده بودند. در اصل ترور فرمانده احمد شاه مسعود، افزون بر نقش محوری پاکستان و عربستان ، از سوی اسامه بن لادن و مقام های رهبری طالبان در کابل، سازماندهی شده بود؛ زیرا هدف این بود که افغانستان از راه چیره شدن نظامی در اشغال طالبان در آید. به همین خاطر جنگجویان القاعده عرب ها ، چینی ها، ازبیک ها، و ملیشه های پاکستانی در دشت قلعه در استان تخار در خط جنگی برای پیروزی طالبان می جنگیدند.

همین گونه فرمانده عبدالحق یکی از جنگجویان وابسته به تنظیم یونس خالص که در دهه ی هشتاد در شرق افغانستان علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان فعالیت داشت و از شهرستان سروبی کابل را با موشک می بست و اعمال خرابکارانه را سازمان می داد، در هماهنگی با برنامه های امریکا به هدف دست زدن به اقدام های ضد حاکمیت طالبان، با چند تن از همکاران خود از پشاور به راه افتید؛ لیکن در نتیجه ی آگاهی دهی یکی تن از همسفرانش به اداره ی استخبارات طالبان، در استان لوگر به چنگ در آمد و نتوانست با چرخبال آمریکایی در نیمه شب از افغانستان بیرون شود. در هنگام بازداشت عبدالحق در استان لوگر بین طالبان و سرنشینان چرخبال آمریکایی درگیری رخ داد که سبب زخمی شدن شماری از هر دو طرف شد. عبدالحق و برادرزاده وی سید حامد در راه لوگر - کابل، در کنار سرک از سوی طالبان به رگبار بسته شدند و جان باختند.

بنابر گزارش های برخی رسانه های غربی، عبدالحق می خواست قیام پشتون ها را بر ضد طالبان سازماندهی کند؛ ولی خودش و ۵۰ تن طرفدارانش در محاصره گیر ماندند. طالبان ادعا کردند که در میان این ۵۰ اسیر، کارمندان استخبارات و افرادی از نیرو های عملیات سریع امریکا نیز وجود داشت. به تاریخ ۱۹ / ۱۱ / ۲۰۰۱ در شرق افغانستان کارمندان رسانه های خارجی به قتل رسیدند که انجام دهندگان این کشتار و حشیانه شناسایی نشدند.

بر بنیاد آگاهی دهی بنگاه خبری بی بی سی، کشته شدگان: دو گزارشگر آژانس خبری رویترز، Harry Burton کامره مین تلویزیون استرالیا و عزیز الله حیدری عکسبردار، Maria Grazia Cutuli خبرنگار روزنامه ی ایتالیایی به نام Corriere della Sera و Julio Fuentes خبرنگار روزنامه ی اسپانیایی به نام El Mundo بودند. نمایندگی صلیب سرخ در افغانستان کشته شدن خبرنگاران و گزارشگر و عکسبردار را تأیید کرد. (روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۲۰۰۱)

گروه طالبان در واپسین روز های حاکمیت سیاسی خود نیز دست به نمایش ها زد تا خشم غربی ها برانگیخته شود. رهبر این گروه در یک اقدام شتاب آلود با گسیل یک واحد نظامی ویژه به جلال آباد، امر بازداشت بانو Yvonne Ridley گزارشگر نشریه Sunday Express را همراه با دو همکارش ( شهروندان افغانستان ) داد تا اتهام جاسوسی بر آنان بررسی شود. این خبرنگار انگلیسی غیر قانونی، بدون داشتن گذرنامه با پوشیدن لباس محلی، داخل افغانستان شده بود؛ لیکن طالبان خلاف انتظار بانو Ridley را پس از یک هفته از بند رها کردند و در گذرگاه مرزی به نظامیان پاکستانی تسلیم دادند. ( روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۴ / ۱۰ / ۲۰۰۱ و روزنامه Handelsblatt تاریخ ۹ / ۱۰ / ۲۰۰۱ )

در همین حال در ریاست جنایی وزارت داخله، در وقت کار رسمی بنابر گزارش بنگاه خبری رویترز، انفجار رخ داد که شماری از کارمندان طالب زخمی شدند. اینکه در این انفجار بمب گذاری شده کسی از بین رفته است یا خیر؟ آگاهی داده نشد.

در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۱۰ / ۱۰ / ۲۰۰۱ در یک یادداشت کوتاه زیر عنوان " بمب های ایالات متحده یاری رسان های ملل متحد را کشت" آمده است ( برگردان ):

" در یک حمله ی موشکی بر کابل چهار تن ماین روب کشته شدند. این سومین موج حمله ها بر هدف ها در این منطقه بود.

کابل / واشنگتن آژانس خبری افغانستان / افپ / رویترز / taz:

در یک حمله ی هوایی ایالات متحده آمریکا در افغانستان، چهار کارمند یک سازمان که از سوی ملل متحد تامین مالی می شدند، از بین رفتند. این سخن را یکی از سخنگویان ملل متحد، در اسلام آباد گزارش داد. موشک آمریکایی بر ساختمانی که سازمان در آن به نمایندگی از ملل متحد، کار ماین پاک را به پیش می برد، شلیک شد.

Donald Rumsfeld وزیر دفاع آمریکا به سبب رخ دادن تلفات در میان مردم ابراز تأسف کرد و گفت که این یک رویداد قصدی نبود. بر بنیاد ارائه آگاهی آمریکایی ها، کم از کم یک بمب بر یک پایگاه آموزشی گروه دهشت افکن القاعده، فرود آمده است."

در آغاز آمادگی ها برای در پیشگیری ضربه های هوایی و موشکی بر قرارگاه های نظامی طالبان و پایگاه های سازمان القاعده در افغانستان، پنتاگون هدف حمله های نظامی آمریکا را ویران کردن ساختار های نظامی و آموزشی و پرورشی اداره ی طالبان و سازمان القاعده عنوان کرد. گدام های جنگ ابزار و مواد سوخت، گارنیزیون ها، فرودگاه های بزرگ و کوچک و مرکز های جلب و جذب و سوق و اداره نیز باید نابود شوند؛ لیکن در نخست تصمیم گرفتند که پیاده نظام طالبان و القاعده را از کارایی در مانده کنند.

شماری از جنگجویان طالب و هزار ها اجیر خارجی وابسته به سازمان القاعده، از شهر مزار شریف و دیگر شهر ها و شهرستان ها در شمال و شمال شرق افغانستان به استان کندز سرازیر شدند و به طالبان محل پیوستند تا واپسین پایداری را در برابر نیرو های نظامی آمریکا و انگلیس و قوای جنگی جبهه ی متحد به نمایش بگذارند که در نتیجه ی زد و خورد و بمباران هوایی بسیاری ها نیست و نابود و برخی ها اسیر شدند.

در مجله هفتگی Der Spiegel شماره ۴۸ تاریخ ۲۶ / ۱۱ / ۲۰۰۱ در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " مرگ شهادت طلبانه در کندز " آمده است ( برگردان):

" در پایان هفته ی گذشته، کندز، یکی از استان های افغانستان، در نزدیکی سرحد با تاجیکستان بار دیگر شاهد یک جنگ سرنوشت ساز بود. " شماری از مردم کشته می شوند " این سخن را Donald Rumsfeld وزیر دفاع ایالات متحده با یک همدردی غضب آلود به آگاهی رسانید؛ زیرا در محکم بندی های نظامی کندز چند هزار جنگجوی خدا، سلاحدار های حکومت فرو پاشیده طالبان،، سنگر گرفته بودند که هسته ی مستحکم [و خشن] آنرا اسلام گرایان خارجی از واحد های جنگی القاعده وابسته به رهبر تروریستان، اسامه بن لادن که خود زیر پیگرد جهانی قرار دارد، در بر می گرفت. " آرزوی من این است "، Rumsfeld با همین امیدواری می گوید: " آنان یا زندانی و یا کشته شوند."

" عرب ها " اجیران خارجی و داوطلبان که از سوی مجاهدین اتحاد شمال با حقارت یاد آوری می گردند، کندز را با حلقه ی محاصره ی خود به مانند یک گلو گیر آهنین نگهداری کرده اند.

و طالبان افغان نیز می خواهند به نام تسلیمی و یا فراری واپسین ساعت ها را به خاطر زنده ماندن خود با شفافیت در آرزو به سر برند - برای عرب ها چنین به نظر می رسد که تنها یک گزینه وجود دارد: مرگ در آخرین زد و خورد ها و یا مرگ پس از آن با اعدام شدن. این که جنگ آخری در دریای کندز به یک حمام خون مبدل شد، هرگز اجتناب ناپذیر نبود. " ما به نام شهید می میریم "، این سخن را، ۲۰۰۰ اسلام گرای خارجی با استفاده از بلندگو که با سراسیمه گی یکجا با شهروندان از شهر فرار می کردند، در راه می گفتند. دست کم ۱۰۰۰ جنگجوی اتحاد شمال با ۱۲۰ عراده تانک برای تسخیر کردن قلعه ی مستحکم جنگجویان خدا آمادگی گرفته اند.

در اطراف کندز وضعیت نا روشن و آشفته بود و در پایتخت بی نظمی روان بود. بمباران هوایی ایالات متحده شماری کشته در میان شهروندان ملکی بجا گذاشت، آوارگان این سخن را گزارش دادند، در بین عرب های ثابت قدم و طالبان آماده ی متارکه، جنگ خونین رخ داد. صد ها انسان که می خواستند فرار

کنند، از سوی خارجی ها [جنگجویان القاعده] به گلوله بسته شدند. بسیاری از اسلام گرایان خودکشی کردند، ۶۰ چینی خود را به دریا انداختند....

یک بخشی از طالبان تا روز شنبه موفق به فرار شدند، صد های دیگر خود را تسلیم کردند. گفت و گو ها برای عقد متارکه به پیش برده شد و در عین زمان تعهد های داده شده ماهیت خود را از دست دادند. دولتمردان و سازمان های بین المللی از رهبران اتحاد شمال درخواست کردند که از قتل عام ها جلوگیری کنند، آنگونه که در هفته ی پیش، پس از آزاد کردن شهر مزار شریف رخ داد....

۱۰۰۰ تن عرب پس از بر افتیدن مزار [شریف] خود را به کندز رسانیدند. ۱۰۰۰ تن دیگر از تالقان و پلخمیری آمده بودند که به شمار آنان افزود شد. بخش بیشتر این جنگجویان از کمپ بن لادن برخاسته اند: چینی ها، کشمیری ها، پاکستانی ها، یمنی ها، سعودی ها، ایغور های چینی، اندونیزیایی ها و جنگجویان (الجماعه الاسلامیه) مصر که در سال ۱۹۹۷ مسؤل کشتن ۵۸ گردشگر در شهر Luxor شمرده می شوند.

واپسین بنیادگرایان اسلامی که در جنگ کندز کشانیده شده اند، در کنار وفاداران بن لادن و ملا عمر، نیرو های جنگی جمعه نمنگانی بودند.... " (برگرفته از کتاب دیجیتال: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج دوم).

ولی بر بنیاد برخی گزارش ها، در کندز شماری از طالبان که آماده ی متارکه بودند، از سوی دوستان خود کشته شدند. جنگجویان سازمان القاعده ۳۰۰ نفر طالب را نقش زمین کردند (Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۰ / ۱۱ / ۲۰۰۱).

درباره ی شورش زندانیان القاعده و طالب در قلعه جنگی در مزار شریف که برای سرکوب بلوا، نظامیان آمریکایی و انگلیسی می جنگیدند و رهبری سوق و اداره ی عملیات در دست آمریکایی ها بود، سخن های زیادی وجود دارد.

پس از آنکه حاکمیت طالبان بر شهر مزار شریف پایان یافت، اسیران جنگی (از آن زمره اجیران خارجی) را به قلعه جنگی افکندند. زندانی ها در این قلعه ی تاریخی دست به شورش زدند و می خواستند انفجار ها را به راه اندازند که از پیامد ضربه های هوایی بمب افکن های آمریکایی، ۶۰۰ تن آنان به هلاکت رسیدند، که از آن میان ۱۰۰ تن پاکستانی بودند. این اسیران جنگی را از کندز به مزار آورده بودند. ماجرای شورش قلعه جنگی، در مجله ی هفتگی Focus شماره ۴۹ دسامبر ۲۰۰۱، در دو نیشته (یکی گفت و گوی رسانه ای و دیگری تحلیل سیاسی) بازتاب روشن یافته است. هر دو نیشته بسیار با اهمیت است که نباید آنها را نادیده گرفت و برگردان نکرد:

## " ۱- کلیه مسایل چگونه آغاز یافت؟

چهار ساعت پس از رسیدن سربازان آمریکایی، به تاریخ ۲۵ نوامبر Alex Perry با استفاده از تلیفون ز تلایت از محکم بندی های قلعه ی جنگی در شهر مزار شریف به امر خود John Flowers [سردبیر] مجله ی هفتگی ایالات متحده "Time" در شهر نیویارک درباره ی بلوای صد ها جنگجوی طالبان که در هنگام شورش هیچکسی از آنان جان به سلامت نبرده است، گزارش داد:

Flowers: همین اکنون از [میدان] درگیری ها چقدر فاصله دارید؟

Perry: دست کم ۲۰۰ متر

Flowers: به چه شمار انسان ها در جنگ ها انبازیده اند؟

Perry: نزدیک به ۸۰۰ تن

Flowers: چقدر آمریکایی در میان آنها وجود دارد؟

Perry:

در این جا آمریکایی ها و انگلیس ها می جنگند. یک مشت پر، می شود بگویم ۱۲ تن. آنان با دو عراده جیب آمده اند. بریتانیایی ها با لباس ملکی هستند، آمریکایی ها یونیفورم پوشیده اند

Flowers لیکن آنان بر ضد ۸۰۰ تن نمی جنگند؟

Perry:

بر عکس (چرا نه). به پشتیبانی و کمک اتحاد شمال؛ ولی آمریکایی ها رهبری (سوق و اداره) را در دست دارند.

Flowers: رهبری (سوق و اداره) چه معنا می دهد؟ :

Perry: همین اکنون آمریکایی ها و بریتانیایی ها از محکم بندی های [قلعه جنگی]

بمباران را بر بخشی از ساختار ها هماهنگ می کنند. افزون بر آن، آنان به جنگجویان اتحاد [شمال] چراغ سبز دست زدن به حمله را نشان داده اند. آنان اینجا هستند؛ زیرا طالبان یک شماری از جنگ ابزار ها را به دست آورده و آغاز به شلیک کردند. در آنجا در داخل محکم بندی های [قلعه جنگی] دو آمریکایی نیز بودند: یکی آنرا که "Mike" می نامیدند، خلع سلاح کردند و کشته شده است و دیگری دچار مشکل شده و بدون جنگ ابزار است، تا حال کسی نمی داند که آیا به او آسیب رسیده است یا خیر؟ به هر صورت، این وضعیت سبب عملیه نجات شد.

Flowers :

کلیه رویداد ها چگونه آغاز شد؟ زندانیان در موتر های باربری برده می شدند. هیچکس آنان را به خاطر داشتن جنگ ابزار بازرسی نکرده بود؟

Perry :

کرده بود؛ ولی یک تن یک عدد نارنجک را بیرون کشید و خود را به واسطه آن انفجار داد. با این کار خود، دو فرمانده را به قتل رسانید. در همین رویداد یک خبرنگار بریتانیایی زخم های خفیف خورد. فاصله ی کوتاه جنگجویان طالبان از وقت استفاده کردند، لحظه ی که یک خبرنگار با یک زندانی مصاحبه می کرد آنان جنگ ابزار ها را از سربازان اتحاد شمال به غنیمت گرفتند و کم از کم ۲۰ تن شان را کشتند. اتحاد [شمال] اداره بر محکم بندی [قلعه جنگی] را از دست داد.

Flowers چه چیزی طالبان را به انجام این کار وا داشت؟ :

Perry تمام سخنان با خبرنگار آغاز شد. به آنان این کافی بود که یک آدم از جهان غرب را ببینند. :

Flowers نتیجه چیست؟

Perry :

آنگونه که دیده می شود، ۳۰۰ تا ۴۰۰ طالب کشته شده است. ماموریت آمریکایی ها و بریتانیایی ها بدون این است که همه را نابود کنند. "(برگرفته از کتاب دیجیتال: "گذر در کوچه های خون و آتش" ج. دوم)

## " ۲- همه ی شان نابود شوند:

نشریه New York Times گزارش داد: " شماری از کشته شدگان دست های شان بر پشت بسته شده بود."

پایداری [شورشیان] زمانی آغاز شد که برخی از جنگجویان زندانی طالبان دربانان [نگهبانان] خود را از رده ی اتحاد شمال، خلع سلاح و اسیر کردند. گزارشگر مجله ی آمریکایی "Time" وضعیت را این گونه بازتاب داد: " زندانی ها جنگ ابزار سربازان را به زور از آنان گرفتند و کم از کم بیست تن سرباز را کشتند."

در همین هنگام دو تن اجنت شعبه ی نظامی سی آی ای نیز در آنجا بودند، Johnny (Mike) Spann ، یک آدم ۳۲ ساله و همکارش که سی آی ای او را "Dave" می نامید، از اجیران بازداشت شده از رده ی طالبان بازجویی می کردند. آنان خواستار دریافت آگاهی درباره ی اسامه بن لادن و سازمان تروریستی القاعده بودند.

Spann در آغاز بازپرسی کشته شد. یک طالب زندانی خیز انداخت، از گلو ی او گرفت و دندان های خود را بر آن فرو برد و با گفتن این واژه ها او را کشت: " من اینجا هستم تا ترا بکشم."

این اجنت نخستین قربانی ایالات متحده در جنگ افغانستان است که رو در رو در درگیری ها نابود شد. همکارش با استفاده از تیلفون زتلایت از سفارت آمریکا در ازبیکستان درخواست کمک کرد: اتحاد شمال اداره ی [وضعیت] را از دست داده است.

با شتاب سربازان آمریکایی و بریتانیایی به حرکت افتیدند. جیت های نظامی کلیه محکم بندی های [قلعه جنگی] را زیر حمله های دوامدار گرفتند. Perry گزارشگر نشریه "Time" که بمباران را از نزدیک زیر نگر داشت، خبر داد: " ماموریت آمریکایی ها و بریتانیایی ها این است که همه ی شان را به قتل برسانند."

این ارزیابی با ابراز نظر های تازه ی Donald Rumsfeld وزیر دفاع ایالات متحده ی آمریکا پشتوانه می یابد: " سربازان ما در افغانستان هستند تا طالبان و جنگجویان القاعده را نابود کنند. ما آخر در جنگ قرار داریم."

پنج تن سرباز آمریکایی نیز در سرکوب شورش زخمی شدند: نه از سوی طالبان؛ بلکه از پیامد ترکش یک بمب دقیق (Precision). این جنگ ابزار که با تخنیک عالی سیستم نشانه گیری رهبری می شود و

از گونه ی ( Typ JDAM ) است به هدف خود فرود نیامد و در ۲۰۰ متری دورتر از محل جابجایی یک گروه عملیات پر شتاب ایالات متحده انفجار کرد.

بازرسی در مورد شورش و چگونگی فرو نشاندن آنرا، عفو بین الملل خواستار شد. سازمان حقوق بشر می خواهد بداند که آیا در نابود کردن زندانیان رهنمود کنونیون ژنیو در نظر گرفته شده بود یا خیر؟ هر گاه [بگویند] بلی، پس پرسش این است که آیا پیروزی خونین بر شورش زندانیان در ناسازگاری به حقوق بین المللی نبوده است؟

همچنان رسانه های همگانی و سیاست در انگلستان با برخورد انتقادی، سرگرم بررسی این پیشامد است. روزنامه " Independent = آزاد و غیر وابسته " به روز پنجشنبه تبصره کرد: " ما در افغانستان تبهکاران جنگی شده ایم " در همین روز [Tony Blair] نخست وزیر بریتانیا به اتحاد شمال هشدار داد که با اسیران جنگی رفتار خوب کنند: " ما اتحاد [شمال] را [با انبازی شانه به شانه با آنان] به آن وا داشتیم که با همه یکسان و در کل با اسیران [زندانیان] به گونه ی درست برخورد کنند "

ایالات متحده نیز به روشن شدن مسایل علاقمند است. دریادار ( جنرال قوای بحری ) Stufflebeem می پرسد: " چگونه اجبران زر خرید طالبان توانستند که نگهبان های خود را خلع سلاح کنند و به

"چنگال خود در آورند؟"، " و چگونه می شود که در آینده از چنین رخداد ها جلوگیری کرد؟"

از زمانی که سربازان آمریکایی در افغانستان به دنبال دستگیری اسامه بن لادن و رهبر طالبان ملا عمر روان هستند، ترس از افزایش به قربانی رفتن سربازان، بالا گرفته است. جورج بوش رییس جمهوری آمریکا گوشزد کرد: " ما ناگزیریم با تلف شدن ها در رده ی خودی نیز شمار کنیم "، " جنگ به زمان خطرناک خود رسیده است."

این درخواست [ در اینجا فرمانده و دستور را معنا می دهد] به تنهایی در بر گیرنده ی سرنوشت ۱۱۰۰ سرباز قوای پیاده در بحریه ایالات متحده می شود که در هفته ی گذشته به هدف انجام حمله های زمینی به یک کشور بیگانه پرواز کردند. " یک بخش ( قلمرو ) افغانستان به ما تعلق دارد" این سخن را جنرال James Mattis با اطمینان [ به پیروزی ] در آنوقت که سربازان زیر فرمانده او در ۸۰ کیلومتری جنوب غرب شهر کندهار در یک قرارگاه، پایگاه حمله های خود را بنیاد نهادند، به آگاهی رسانیدند. نیرو های زمینی یک وظیفه زیانبار دارند. آنها باید شهر کندهار را پنهانی [ از چهار طرف ] محاصره کنند و واپسین سنگر طالبان و رهبران آنان را به لبه ی پرتگاه ببرند. هفته ی پیش بمب افکن های F-16 و جیت های B-1 B بر یک پایگاه طالبان در نزدیکی کندهار بمب ریختند. " کسی که همیشه در آن خانه بود: [ هر گاه زنده و سلامت باشد ] در آرزوی آن است که به او به گونه ی نگاه شود که او از اعجوبه ها بوده است "، درباره ی سودمندی ضربه های هوایی، Rumsfeld با خشکی و خنکی سخنان بالا را گفت.

رهنمایی های سازنده از سوی واحد های گزیده ی زمینی ایالات متحده، کرده شد. آنها پیلوت ها را به سوی هدف رهبری کردند. Rumsfeld هشدار داد: " این بسیار دشوار و خطرناک است "، " نیرو های ما در آنجا با مردمی سر و کار دارند که آماده اند خود را با نارنجک انفجار دهند و همراه با خود هر آنکه در نزدیکی شان است به هوا بپرانند."

بوش نیز نگرانی خود را به نمایش گذاشت: " هیچ رییس جمهوری نمی خواهد که یک سرباز هم زندگی خود را از دست دهد؛ لیکن من باور دارم، همگان می فهمند که یک جنگ دراز مدت در پیش روی ماست و می دانند که این جنگ به معنای به قربانی رفتن است."

تازه ترین پرسش ها [ و پژوهش ها ] از سوی Gallup [ انیستیتوت پژوهشی برای آشکار کردن ، تعیین و سنجش نظر و باور همگانی با پیشبرد پرسش ها است که بر اساس نام پژوهشگر و دانشمند روزنامه ها ، Gallup از سال ۱۹۳۵ در ایالات متحده آمریکا نامگذاری شده است ] به رییس جمهوری حق می دهد: با تکیه بر آن به مانند گذشته ۹۲ در صد آمریکایی ها از جنگ در افغانستان طرفداری می کنند.

کارشناسان از " اثر گذاری های همگانی یازدهم سپتامبر " سخن می گویند. David Weber روانشناس به این باور است: " سوء قصد های انفجاری در نوپارک و واشنگتن ما را تا ژرفا تکان داد "، " ما خود را دیگر در سرزمین خود مصون احساس نمی کنیم و در جست و جوی یک راه بیرون رفت هستیم تا تهدید ها را بند کنیم. در نزد بسیاری ها این [حلال مشکل ها] تنها یک چیز است: جنگ."



بر بنیاد آگاهی ها پنتاگون، ارتش ایالات متحده در افغانستان، مطبخ گاز ( دستگاه تولید گاز های کشنده ) دهشت افکنان را پیدا کرده است. جنرال Tommy Franks فرمانده سوق و اداره ی نیرو های آمریکایی در افغانستان یاد آور شد: " ما بالاتر از ۴۰ محل را نشانی کردیم که در آنجا ها پیروان بن لادن با جنگ ابزار های ABC آزمایش ها را به پیش برده اند"

در پایان هفته ی گذشته پنتاگون بر اندازی کندهار را " تنها یک پرسش زمان " دانست: هدف اصلی در لحظه ی کنونی اسامه بن لادن است. اینکه او در کجا بود و باش دارد، روشن نیست؛ لیکن چرا ایالات متحده ی آمریکا می خواهد برای کسانی که درخواست ویزای آمریکا و یا شهروندی آمریکا را بدهد، آگاهی درست و باور کردنی درباره ی تروریست های القاعده داشته باشد؟

در روسیه نیز در مورد محل بود و باش بن لادن سخن های گنگ زده می شود. ایزوستیا "Iswestija" نشریه نزدیک به حکومت به این گمان است که او در چین مسکن گزیده است. حلقه های خدمات مخفی روسی راه فرار را از گذرگاه های ترکمنستان به طرف بحیره ی کسپین و از آنجا سوار بر کشتی به آذربایجان و یا داغستان و پس از آن به سوی چین ممکن می دانند. بر پایه آگاهی سی آی ای، بن لادن باید همراه با ۲۰۰۰ تن از طرفداران خود در مغاره های کوهی در توره بوره، در ۵۰ کیلومتری جنوب جلال آباد گیر مانده باشد. این منطقه تنها با پیاده رفتن از کوره راه ها پیموده می شود.

طالبان پیوسته در رده ی مخالفان [تسلیم شده] جای پنهان شدن بن لادن را " یک شکلی از هونل " می شمارند. در مجمع مغاره ها چندین اتاق بنا یافته و گرم نگهداشته می شد. یک پایه جنراتور، برق مورد نیاز را تامین می کند. گدام های مواد غذایی، جنگ ابزار ها و مرمی ماه ها را کفایت می کند. Rumsfeld وزیر دفاع، خود را برای یک جنگ دراز مدت با به جا ماندن قربانی های بی شمار آماده کرده است: " ما به این باور نیستیم که آنان به زودی از جنگ دست بکشند. آنان تا به پایان به جنگ خود دوام می دهند. " ( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتس " ج دوم ).

چند روز پس از خاموش شدن شورش، کارمندان کمیته بین المللی صلیب سرخ اجازه یافتند که از زندان قلعه جنگی دیدن و با زندانیان که در آنوقت ۲۵۰ زندانی ثبت بود، صحبت کنند و کمک هایی ( لباس، کمپل، صابون، کاغذ تشناب) را به آنان برسانند. کارمندان صلیب سرخ ۶۰۰ پیکر را پیدا کردند که در

شورش جان باخته بودند؛ Oliver Durr مسؤول کمیته بین المللی صلیب سرخ برای آسیای میانه لیکن

و جنوب آسیا، در اسلام آباد به آگاهی رسانید که تا هنوز روشن نیست که زندانیان اعدام شده بودند و یا در جنگ ها به هلاکت رسیدند.

در نشریه Sonntag Aktuell شماره ۴۱ تاریخ ۱۴ / ۱۰ / ۲۰۰۱ در یک نبشته زیر عنوان " شمار بیشتر کشته شدگان در میان شهروندان ملکی " آمده است ( برگردان ):

" واشنگتن ( dpa = بنگاه خبری آلمان ): ایالات متحده آمریکا ضربه زدن های هوایی را بر هدف ها در افغانستان، در شب یک شنبه بار دیگر به سختی ادامه داد. یک فروند هواپیما ی جنگی به گونه ی گمراه کننده، محل رهائشی را بمباران کرد.

در این بمباران شماری از مردم کشته شدند. وزارت دفاع آمریکا دیروز تأیید کرد که بمب افکن رهبری شونده لایزری از هدف برنامه ریزی شده بر فرودگاه هوایی چرخبال ها، به خطا رفته است.

هدف آوردن ضربه های هوایی شبانه، بنابر آگاهی دهی تلویزیون CNN، کابل و کندهار بود، جایی که ملا محمد عمر رهبر طالبان در آنجا زندگی می کند. هواپیما های جنگی ایالات متحده پایگاه های طالبان را در شمال افغانستان نیز بمباران کردند. در حمله بر فرودگاه هوایی کابل یک روستای همجوار نیز بمباران شد و چهار شهروند ملکی جان خود را از دست دادند. این سخن را اژانس خبری افغانستان ( AIP وابسته به طالبان) به آگاهی رسانید. بدین گونه به قربانی رفتن در میان شهروندان ملکی از آغاز عملیات به ۳۰۰ تن رسیده است.

بر بنیاد گفته های رییس جمهوری آمریکا ( جورج بوش)، ایالات متحده به هدف های خود در دور نخست جنگ بر ضد تروریسم دست یافته است. بوش گفت: " ما شبکه ی تروریستی را در داخل افغانستان پارچه پارچه کردیم."

حکومت طالبان دیروز دسته های تلویزیونی غربی را به افغانستان دعوت کرد تا از ۱۶۰ پیکر جان باختگان ملکی فیلمبرداری کنند که در شب پنجشنبه در یک حمله ی هوایی ایالات متحده بر فرودگاه

هوایی در جلال آباد افغانستان در یک روستا کشته شده بودند. پاکستانی ها از سفر خبرنگاران به داخل افغانستان جلوگیری کردند."

در هنگامی که بمباران هوایی ایالات متحده، بر پایه برنامه بر هدف هایی در افغانستان به سختی ادامه داشت، طالبان پیوسته درخواست پایان دادن به عملیات را می کردند. طالبان ادعا کردند که در استان پکتیا در نتیجه حمله های هوایی شماری از شهروندان ملکی، از زمره زنان و کودکان کشته شدند. این گروه هر ادعای خود را از آژانس خبر رسانی افغانستان (AIP) در پاکستان، پوشش خبری می داد تا توجه سازمان های افراطی و بنیادگرای اسلامی را در کشور های عربی و دیگر نقاط جهان، جلب کند که در آن زمان این ترفند ها چندان کار ساز نبودند.

نیرو های نظامی آمریکا در بمباران ساحه ای از بمب های ۷۰۰ کیلویی از گونه ی ( Daisy Cutter = دروگر و یا نابود کننده ی گل ها و گیاهان دیگر ) که از جنگنده ( B-52 ) پرتاب می شد، استفاده کرد. معاون ستاد مرکزی نیرو های ارتش آمریکا Peter Pace کاربرد این بمب را به این دلیل توجیه پذیر دانست:

" قصد این است که انسان ها کشته شوند." ( مجله ی هفتگی Focus شماره ۴۶ تاریخ ۱۲ / ۱۱ / ۲۰۰۱ )

ولی بمباران هوایی سبب آن شد که شماری از شهروندان افغانستان ناگزیر به ترک خانه و کاشانه ی خود شوند و به پاکستان بروند و برخی در داخل کشور محل امنی را جست و جو کنند. پیش از بمباران هوایی وضعیت زندگی در افغانستان در زیر حاکمیت طالبان خیلی ها دردآور بود که حمله های هوایی آن را خراب و خراب تر کرد.

بیچارگی آوارگان را نمی توان با نگارش چند واژه به تصویر کشید. برخورد غیر انسانی پولیس پاکستان در مرز ها با پناهجویان افغانستان بسیار غم انگیز و دردآور بود که گاه گاهی زمینه ساز برخورد های فزیک و سنگ پرانی می شد و سیم های خاردار بریده می شد.

در روزنامه Rheinpfalz شماره ۲۴۸ تاریخ ۲۵ / ۱۰ / ۲۰۰۱ در یک گزارش خبری زیر عنوان " شهر های افغانستان پس از آوارگی شهروندان همه تهی از مردم شده است " آمده است ( برگردان):

" اسلام آباد (afp): ... هرات در غرب ، جلال آباد در شرق و کندهار در جنوب افغانستان از باشندگان تهی شده است. این سخن را یک سخنگوی سازمان ملل متحد در اسلام آباد پاکستان یادآور شد. این سخنگو گفته های طالبان را تأیید کرد که ایالات متحده در حمله های هوایی به سهو یک مسجد را بمباران کرده است. مسجد در یک پایگاه نظامی طالبان در نزدیکی های شهر هرات واقع بود و در شب شنبه هدف قرار گرفت. در همین شب یک بیمارستان نیز در هرات بمباران شد که به روز سه شنبه ایالات متحده آمریکا آن را تأیید کرد.

بنابر گفته طالبان در این بیمارستان ۱۰۰ تن کشته شده است. بنگاه های آزاد تا کنون این ادعای طالبان را تأیید نکرده اند... سازمان ملل متحد صحه گذاشت که در نزدیکی مسجد یک روستا نیز از سوی نظامیان آمریکایی بمباران شده است ( یک بمب خوشه ای فرود آمده است )...."

در اصل مردم افغانستان، بویژه آوارگان، پس از سال ۱۹۹۲ به فراموشی سپرده شد. هدف های راهبردی و سیاست های سود جویانه جهانی و منطقه ای دید چشمان کشور های پر قدرت جهان را از دیدن فاجعه انسانی در افغانستان کور کرده بود تا اینکه با برنامه های جنگی و نظامی و ریختن هزار ها تن بمب و شلیک ده ها هزار موشک و گلوله، حضور دوباره ی خود را در مصیبت دامنگیر شهروندان افغانستان نمایان کردند.

در روزنامه Die Rheinpfalz شماره ۲۴۹ تاریخ ۲۶ / ۱۰ / ۲۰۰۱ در یک نوشته زیر تیتر " در جست و جوی حقیقت " آمده است ( برگردان):

" چهار کارمند ملکی سازمان ملل متحد نخستین قربانیان ملکی حمله های هوایی ایالات متحده آمریکا بر افغانستان بودند؛ به هر اندازه که بمب ها فرود می آیند به همان اندازه شمار کشته شدگان در میان شهروندان ملکی بلند می رود. به روز سه شنبه پنتاگون ناگزیر شد اعتراف کند که دو بمب از هدف به خطا رفته و سبب کشته شدن مردم ملکی شد.

دو فروند بمب افکن از سکوی کشتی هواپیما بردار به روز یکشنبه به پرواز آمدند و بمب های ریخته شده از هدف تعیین شده به خطا رفته، یکی صد متر و دیگری ۸۰۰ متر دورتر از هدف به زمین افتیدند. باید وسایل نظامی طالبان نابود می شد - بنابر گفته ی آمریکایی ها یک بمب ( ۱۰۰۰۰ پوندی =

۵۰۰۰ کیلویی) در ۴۰ متری یک محل بود و باش کهن سالان در شهر هرات در غرب افغانستان فرود آمد و دو بمب ۲۵۰ کیلویی دیگر در یک منطقه رهایشی در شمال غرب کابل به زمین خورد. بر بنیاد گفته ی سازمان ملل متحد، خانه کهن سالان شفا خانه نظامی بود. حکومت طالبان گزارش داد که در حمله بر بیمارستان، یکصد شهروندان ملکی کشته شده است. تا کنون بالاتر از یک هزار انسان در بمباران ها به هلاکت رسیده است.

Vicktorija Clarke سخنگوی رسانه ای پنتاگون، ادعای طالبان را "مبالغه ی بیش از اندازه" دانست و آن را رد کرد؛ ولی آمار کشته شدگان را در اختیار نگذاشت، پنتاگون آگاهی دقیق از محل ندارد؛ لیکن از به خطا رفتن هدف خستو شد و چنین گفت: "خطا رفتن سیستم رهبری جنگ ابزار یک بخشی از وظیفه ی آگاهی رسانی فناوری است."

مهم تر از هر چیز دیگری، شرح مسایل سیاسی بوده که با پیام ها داده می شود: "ما از به وجود آمدن تلفات در میان شهروندان ملکی بسیار تأسف می کنیم. با تعیین کردن دقیق هدف ها، ما واپسین تلاش ها را به خرج می دهیم تا از کشته شدن شهروندان ملکی جلوگیری کرده باشیم"

در پنتاگون، همچنان در کاخ سفید این باور وجود دارد که کشتن انسان های بیگناه ماموریت نگهداری اتحاد بین المللی را دشوار می کند. اینکه Rumsfeld وزیر دفاع از آغاز کار هشدار داده بود که هر جنگ به بهای جان انسان های بیگناه تمام می شود، در عمل ثبوت شد. تلویزیون الجزیره تصویر هایی را از زخمی ها و کشته شدگان که اعضای بدن آنان در خریطه ها گردآوری شده بود، نشان داد، برخی ها به این باور اند که شاید جهان اسلام را علیه ایالات متحده آمریکا، بر انگیزد.

این موضوع می تواند که افکار مردم را در خود آمریکا نیز زیر تأثر در آورد؛ زیرا آمریکایی ها آگاهی های خود را از راه رسانه ها به دست می آورند.... خوانندگان و بینندگان از آوارگان افغانستان، از جبهه ی متحد شمال، از چشمه های طالبان و از گزارش های تلویزیون الجزیره درباره ی وضعیت آگاهی پیدا می کنند. بدین گونه آمریکایی ها یک تصویر کلی از اوضاع به دست نمی آورند و آگاهی دهی ها از یک دست نیستند تا همه بدانند که واقعیت چیست؟ ار این رو حقیقت همیشه نا روشن باقی می ماند.... رییس پیشین دفتر نشریه "New York Times" با نگرانی به این باور است: "گمان می رود که این یک عملیات نظامی اسرار آمیز ایالات متحده آمریکا در زمان پسین باشد...."

## وضعیت حقوق بشر

شناخت حقوق بشر و پی بردن به مفهوم آن، گفتمان دامنه داری ست که در زندگی اجتماعی امروزی، پهنای گسترده تری را در بر می گیرد؛ ولی پیش از همه باید دانست که حقوق بشر چیست؟ حقوق بشر بنیادی ترین و نخستین حق و حقوقی است که هر انسان بنابر انسان بودن خود باید بدون چون و چرا از آن برخوردار شود و یا حقوق بشر - حقوق لازمی، ذاتی و اگذار ناپذیر انسان ها است. پیروی از روش های داد گرانه، پاس داشتن بنیاد های عدالت، احترام به کرامت انسانی، ارج گذاشتن به حق و حقوق دیگران و حرمت داشتن به شخصیت انسان ها مسایلی اند که نه امروز و نه به یکبارگی به میان آمده اند؛ بلکه در درازای هزاره ها و سده ها در دیدگاه ها و عملکرد های اجتماعی انسان ها وجود داشته و به کار می رفته است که این خود نشانگر آن است که حقوق بشر ( نه به مفهوم امروزی و نه آنگونه که در سده ی پسین به آن سر و سامان دادند ) به شکل بسیار آغازین آن، بر سر زبان ها بوده است.

حقوق بشر در اصل از متن و مضمون حقوق طبیعی سر بلند کرده و جان مایه گرفته است. بدین معنا که حقوق بشر، در قرون میانه به دلیل اینکه نهاد قانون گذار، بنیاد قانون را از طبیعت الهام می گرفت، بخشی از روش های سنتی حقوق طبیعی به شمار می رفت که در زمان رنسانس اروپایی ( عصر روشنگری پس از مارتین لوتر آلمانی در اروپا) از سوی دانشمندانی چون جان لاک ( John Locke ) فیلسوف لیبرال و آزاد اندیش انگلیسی ( ۱۷۰۴-۱۶۳۲ ) و بنیاد گذار مکتب آموزش و آزمایش برای شناخت معرفت در دانش و فلسفه، اسقف فرانسیس هاتچسون ( Francic Hutcheson ) فیلسوف اسکاتلندی - ایرلندی ( ۱۷۴۹-۱۶۹۴ ) از زمره ی موسسان روشنگری در اسکاتلند، ژان ژاک بورلاماکی حقوقدان سویسی، معنا و مفهوم جدید تری پیدا کرد.

پس از آن، در هنگامی که در آمریکا انگیزه ی آزادی خواهی و رهایی از زیر ستمکاری استعماری بریتانیا، به پختگی خود رسیده بود، مجمع ویرجینیا، پیش زمینه های بایسته را برای اعلام رسمی آزادی آمریکا از سوی کنگره، آماده کرد. مجمع در ۱۵ می ۱۷۷۶ به نمایندگان ویرجینیا در کنگره، ابلاغ کرد تا پیشنهاد رسمی ارائه کنند که مستعمره های متحد را آزاد و رها شده اعلام کند. پیش زمینه هایی که مجمع ویرجینیا آماده کرده بود، دو سند بسیار مهم و با ارزش بودند:

- پیشنویس برای دیباچه قانون اساسی ویرجینیا از خامه ی توماس جفرسون در جون ۱۷۷۶.  
- پیشنویس برای اعلامیه حقوق ویرجینیا از خامه جورج ماسون در جون ۱۷۷۶ ( در نگارش اعلامیه آزادی آمریکا از محتوای هر دو سند استفاده شده است ).  
کنگره قاره ای اعلامیه آزادی ایالات متحده آمریکا را که از سوی توماس جفرسون نگارش یافته بود، به تاریخ ۴ جولای ۱۷۷۶ به تصویب رسانید و رهایی ۱۳ مستعمره نشین را که با انگلستان در جنگ بودند، اعلام کرد.

در اعلامیه آزادی آمده است:

" ما این حقایق را بدیهی می دانیم که همه انسان ها برابر آفریده شده اند و آفریده گار شان حقوق سلب ناشدنی معینی به آنها اعطا کرده است، که حق زندگی، آزادی و جستجوی خوشبختی از جمله آن ها ست."

" از این عبارت اغلب برای احقاق حقوق گروه های به حاشیه رانده شده استفاده می شود و از تأثیر گذار ترین و مهم ترین واژگان تاریخ آمریکا به شمار می آید. " ( برگرفته از شبکه ی جهانی انترنت ).  
اعلامیه آزادی یک سند بنیادین به خاطر فهم و پی بردن و تفسیر قانون اساسی ایالات متحده آمریکا که پس از یک دهه از بیرون دادن این اعلامیه، به تصویب رسید، شمرده می شود. جورج واشنگتن سیاستمدار و جنرال نیرو های ارتش آمریکا در جنگ آزادی بر ضد انگلستان، همچنان نخستین رییس جمهوری ایالات متحده آمریکا، به تاریخ نهم جولای ۱۷۷۶ دستور داد تا اعلامیه آزادی را برای سربازان ارتش، در شهر نیویارک به خوانش بگیرند.

سیزده سال پس از تصویب اعلامیه آزادی آمریکا، انقلاب کبیر فرانسه ( ۱۷۹۹-۱۷۸۹ ) وقوع یافت و طرفداران آن با شعار: آزادی، برابری، برادری به خیابان ها ریختند. در روز چهارم اگست ۱۷۸۹ اعلامیه حقوق بشر و شهروندان فرانسه نوشته شد و به تاریخ ۲۶ اگست ۱۷۸۹ مجمع ملی این

سند تاریخی بسیار مهم و با اعتبار را به تصویب رسانید که بر پایه آن، آزادی یک حق طبیعی به شمار آمد و برابری حقوقی و سیاسی بر بنای قانون رسمی شد.

تنها همین نبود؛ بلکه در جولای ۱۸۴۸ در سنکافالس نیویارک، نخستین همایش درباره ی حقوق زنان برگزار شد (مسئولیت برگزاری همایش را مارتانیت و جین هانت به عهده داشتند) و در پایان آن اشتراک کنندگان با بیرون دادن "اعلامیه احساسات" خواهان برابری سیاسی و اجتماعی زنان با مردان از جمله حق رأی، شدند.

ولی نظریه حقوق بشر با بینش پیشرفته امروزی، پدیده ی نیمه دوم سده ی بیستم است. پس از پایان جنگ جهانی دوم، کشور های پیروز در این جنگ به خاطر پیگیری مسایل حقوق بشر، از پی چند دور رایزنی، به تاریخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۴۵ منشور سازمان ملل را (نماینده پنجاه کشور حاضر بود) دستینه کردند. بدین گونه این سازمان بنابر کوشش و تلاش ۵۱ دولت (نماینده پولند در هنگام امضای منشور حاضر نبود) رسمی بنیاد نهاده شد.

منشور سازمان ملل متحد برای پاسداری از حقوق بشر بین المللی، همچنان نهادینه کردن و گسترش دادن آن به تصویب رسید و در دیباچه آن به ناگزیری پای بندی به حقوق بنیادی بشر، حیثیت و ارزش انسانی و برابری حقوق مرد و زن تأکید کردند.

سه سال پس از بنیاد گذاری سازمان ملل متحد، مجمع عمومی در پاسخ به تبهکاری هایی که در جنگ جهانی دوم رخ داده بود، به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر را در پاریس به تصویب رسانید که در آن حقوق بشر، بخشی از بنیاد آزادی، عدالت و صلح در جهان، شناخته شد. در اعلامیه از کلیه کشور های عضو سازمان ملل خواسته شد تا برای نهادینه کردن معیار های حقوقی و قانونی رعایت حقوق بشر و گسترش نهاد های دیدبانی و دفاع از حقوق اساسی، مدنی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شهروندان کوشش و تلاش بیشتر به خرج دهند.

اعلامیه جهانی حقوق بشر دارای دو میثاق بین المللی است:

- میثاق حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR).

- میثاق حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی (ICESCR).

این دو میثاق و یا پیمان نامه های بین المللی با واژه های حق مردم برای تعیین سرنوشت و حاکمیت بر چشمه های طبیعی خود شان آغاز می یابند و در سال ۱۹۶۶ در سازمان ملل متحد به تصویب رسیدند که بر شالوده ی آن نگهداشتن حقوق درج شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر برای کشور های امضا کننده الزام آور شد و حکومت ها به پی ریزی و تصویب قانون های وابسته به حقوق بشر پیمان بستند. افرون بر این تصویب چند کنوانسیون (مقاله نامه ها: معاهده ای است که به هدف گردآوری قاعده های حقوقی بسیار مهم و با اهمیت، میان کشور ها تنظیم و بسته می شود) به اعلامیه جهانی حقوق بشر نیروی بیشتر بخشید:

\* کنوانسیون رفع همه گونه های تبعیض نژادی (در سال ۱۹۶۶ به تصویب رسید و در سال ۱۹۶۹ اجرایی شد)؛

\* کنوانسیون از بین بردن کلیه گونه های تبعیض علیه زنان (در سال ۱۹۷۹ به تصویب رسید و در سال ۱۹۸۱ اجرایی شد)؛

\* کنوانسیون سازمان ملل متحد علیه شکنجه (در سال ۱۹۸۴ به تصویب رسید و هم اجرایی شد)؛

\* کنوانسیون حقوق کودک (در سال ۱۹۸۹ به تصویب رسید و هم اجرایی شد)؛

\* کنوانسیون حقوق انسان های دارای معلولیت (در سال ۲۰۰۶ به تصویب رسید و در سال ۲۰۰۸ اجرایی شد)؛

\* کنوانسیون پشتیبانی از حقوق کارگران مهاجر و اعضای خانواده ی شان (در سال ۱۹۹۰ به تصویب رسید و در سال ۲۰۰۳ اجرایی شد).

در کنار سازمان ملل متحد و بودن این همه مقاله نامه های با اعتبار و با اهمیت جهانی، شماری از سازمان های غیر دولتی (سازمان عفو بین الملل، فدراسیون بین المللی حقوق بشر، دیدبان حقوق بشر، سازمان جهانی مبارزه با شکنجه، خانه آزادی، آزادی بین المللی) نیز وجود دارد که با گردآوری و دسته بندی خبر های نقض حقوق بشر، فرایند نگهداشت حقوق بشر را دیدبانی می کنند و گزارش های دقیق با اتکا به واقعیت های عینی تهیه و به نهاد های وابسته ارائه می دارند.

در اروپا در پرتو اعلامیه حقوق بشر، در سال ۱۹۵۰ کنوانسیون حقوق بشر اروپایی به تصویب رسید و در سال ۱۹۵۳ به اجرا گذاشته شد. در این عهدنامه حقوق و آزادی های ویژه در زیر چتر حمایتی در وضعیت ویژه بین کشور های عضو اتحادیه اروپا، بازتاب یافته است. برای بازرسی از عملی شدن پیمان

ها و پابندانی از نگهداشت و اجرایی کردن آنها، در سال ۱۹۵۹ دادگاه عالی حقوق بشر اروپایی به وجود آمد که دفتر آن در شهر اشتراسبورگ فرانسه است.

ولی نقض حقوق بشر و پا گذاشتن بر اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر قرار نامه های بین المللی، زمانی رخ می دهد که یک دولت و یا یک نهاد غیر دولتی برخی شهروندان را مورد سوء استفاده قرار دهد و یا از حقوق اساسی (مدنی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی) آنان چشم پوشی و یا آن را نادیده بگیرد. همین گونه هر گاه از پیمان نامه های جهانی حقوق مدنی و سیاسی و یا دیگر حقوق بین المللی و حقوق بشر از سوی دولت ها و یا نهاد های غیر دولتی در مورد برخی شهروندان چشم پوشی شود، این پیشامد نقض حقوق بشر گفته می شود.

جنگ و تبهکاری های جنگی، بزه کاری علیه بشریت، نسل کشی، پامال کردن و نادیده گرفتن قانون های بشر دوستانه، جدی ترین گونه های نقض حقوق بشر است؛ بنابراین سازمان ملل متحد شورای امنیت را در جایگاه یگانه نهاد و دادگاه وظیفه داد تا در این بخش رسیدگی و تصمیم گیری کند. در ۱۵ مارچ ۲۰۰۶ مجمع عمومی سازمان ملل به اتفاق آرا رأی داد که شورای حقوق بشر، جایگزین کمیسیون حقوق بشر شود و به بررسی رخداد های نقض حقوق بشر بپردازد.

گونگونی نقض حقوق بشر، جهان گستر است. کشور های قدرتمند جهان که خود را بانی و ناجی و پیشتاز نگهداشت اصل های عالی حقوق بشری و اجرایی کردن قرار نامه های بین المللی می دانند، با دریغ و درد که بدترین و خشن ترین رفتار های ضد بشری در برابر انسان های گیتی از سوی آنها رخ داده و می دهد.

در واقع، این استعمار نو، سیاست های استثمار گرانه و سردمداران نظم نوین جهانی و نیو لیبرالیسم هستند که به بهانه ی دفاع از حقوق بشر با کاربرد پیشرفته ترین جنگ ابزار ها و رونق دادن به بازار خرید و فروش آنها؛ استقلال ملی، تمامیت ارضی، آزادی و اراده ی خلق های جهان را در راه رشد و گسترش دموکراسی زیر تهدید گرفته تا نظام سیاسی و اقتصادی جهان و پیداوار زیرزمینی، بویژه چشمه های انرژی (نفت و گاز) را زیر اداره ی خود در آورند.

سازمان های استخباراتی، دستگاه های بزرگ تولید جنگ ابزار های پیشرفته، بنگاه های انحصاری غول پیکر و صد ها نهاد سرکوبگر دیگر در خدمت عملی کردن هدف های غارت گرانه و استثمار جویانه ی قدرت های خون آشام در آمده، با مداخله در امور داخلی و سیاست خارجی کشور ها، سرنوشت امروزی و آینده ی مردم جهان را با دشواری ها رو به رو کرده از مزدوران و اجبران وابسته به خود پشتیبانی می کنند؛ کودتا های نظامی را برنامه ریزی و سازماندهی و توسط گماشتگان خود به پیروزی می رسانند؛ مهره های مزدور و ستمگر را بر سر قدرت می آورند؛ آتش جنگ های شهروندی (تباری، فرقه ای، مذهبی، زبانی) را با پشتیبانی مالی و نظامی از گروه های دلخواه خود شعله ور می کنند؛ تمامیت ارضی، خودگردانی و آزادی، رشد اجتماعی و پیشرفت سیاسی و اقتصادی، امنیت - صلح و ثبات داخلی دولت ها را در خطر می اندازند... که سرانجام این همه ناروایی ها نقض حقوق بشر و حقوق شهروندی را در پی دارد.

ولی در افغانستان در این دهه ی خونین پر از وحشت و دهشت و شقاوت و سنگدلی، نقض حقوق بشر از سوی گروه های درگیر با یکدیگر، آگاهانه و سازماندهی شده رخ داده است:

- صد ها شهروند ملکی (زن و مرد، پیر و جوان و کودک) قسداً و بسیار بیرحمانه از سوی فرماندهان و جنگجویان گروه های درگیر بنابر دشمنی ها کشته شدند؛

- هزار ها انسان از پیامد حمله های دلخواه بر جای های رهائشی و یا هجوم بردن به خانه های شخصی مردم آواره و بی خانمان و یا کشته شدند؛

- صد ها انسان بیگناه اسیر، زندانی و شکنجه شدند و مدت ها در زندان ها سپری کردند و برخی ها ناپدید شدند؛

- ده ها گروگان گیری و آدم ربایی تکان دهنده رخ داده است؛

- بر زنان، دختران و جوانان تجاوز جنسی شده است؛

- بد رفتاری، تعقیب، پیگرد و بازداشت مردم با انگیزه ی وابستگی قومی و زبانی، به دلیل آموزش دیده بودن (دبیرستانی، دانشگاهی، مسلکی)، به سبب باور ها و دیدگاه های سیاسی و دینی و مذهبی، به خاطر خدمت کردن در حکومت های پیشین... به سلاحدار های تنظیمی سرگرمی لذت آفرین بود؛

- کوچ دادن ها و بیجا و آواره کردن های جبری گروهی مردم بر بنیاد وابستگی های قومی - زبانی- مذهبی به گونه ی سازمان داده شده در پیش گرفته شد....

نقض خشن و غم انگیز حقوق بشر در افغانستان در این دهه ی خونین بر می گردد به سبب شدن های داخلی و خارجی وضعیت تیره و تار کشور که بیشتر ریشه در سرشت، ماهیت عملکرد ها و خواسته های نیرو های درونی و بیرونی داشت. افغانستان از نگر جغرافیایی دارای اهمیت راهبردی بوده؛ از این



رو همیشه، بویژه در سه سده ی پسین در زیر پاشنه های تاخت و تاز جهان گشایان ستمگر و استعمار گران غارتگر خرد و خمیر شده؛ ولی هیچکس نتوانست آنرا از نقشه جغرافیای جهان بزدايد. انگیزه ی خارجی پامال شدن بیرحمانه حقوق بشر در افغانستان، در رویارویی منافع سیاسی و اقتصادی قدرت های مداخله گر بازتاب می یافت که با عملکرد های آشکار و پنهان، به پیش برده می شد. دست یافتن به چشمه های نفت و گاز در آسیای میانه و در شمال افغانستان و فراهم آوری زمینه برای رخنه کردن سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا و متحدان آن در منطقه، دلیل اصلی مداخله گری خارجی ها، در افغانستان بود. آنها تلاش کردند که با این راهبرد، نقش فدراتیف روسیه را در کلیه بخش ها در کشور های آزاد دارای منافع مشترک ( جمهوری های آسیای میانه اتحاد سوروی ) به صفر برسانند و از مبدل شدن ایران به یک قدرت چشمگیر در منطقه جلوگیری کنند.

در پیوند به وضعیت حقوق بشر در افغانستان در نخستین روز های حکومت تنظیم ها، در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " در پایتخت افغانستان زورگویی و بی نظمی حکمفرماست" به قلم Briget Ceria در روزنامه Die Welt شماره ۸ تاریخ ۲۵ / ۲ / ۱۹۹۳ آمده است ( برگردان):

" آوارگان که [تازه ] از کابل [آمده اند] حکایت از شقاوت و بیرحمی می کنند. در درازای یک دهه ترور (۴) شوروی اشغالگر و سیزده سال جنگ با هجوم آوران و افغانستانی های مورد پشتیبانی آن، باشندگان پایتخت در کابل، شاهد رخ دادن این چنین وحشت و ستمکاری نبودند، آنگونه که در ماه گذشته وقوع یافت.

پروفیسور فلیکس ارماکورا ( Felex Ermacora ) گزارشگر ویژه ی کمیسیون حقوق بشر ملل متحد برای افغانستان که خود از کشور کوهی در آسیای میانه [افغانستان] بازگشت کرده، یادآور شد: " وضعیت در شهر وحشت آور است." گفته ها و [خاطره های] او با آن گفت و گو هایی که با آوارگان تازه آمده از پایتخت بدون ارتباط با دنیای خارج، شده است، به کلی همخوانی دارد و با تکیه بر آگاهی های به دست آمده از نمایندگان سازمان های کمک رسانی بشری، بیشتر به حقیقت نزدیک می شود.

هنگامی که احمد شاه مسعود رهبر مجاهدین پیشین و وزیر دفاع کنونی به تاریخ نهم فیروزی ضربه ی کاری را بر همچشم خود گلبندین حکمتیار در جنگ به خاطر گرفتن قدرت در کابل، زد بنابر سنجش ها ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ انسان، بیشتر شهروندان ملکی کشته شدند. موشک های حکمتیار ۴۳ ساله بنیادگرا و جنگجوی خدا با شتاب بر شهر پرتاب می شد. پنج بیمارستان دیگر آن توانایی را ندارند که زخمی ها را بپذیرند. افزون بر آن دارو به کلی موجود نیست. تنها در چهار هفته گذشته ۵۰۰۰۰ خانواده از شهر کابل بیرون شدند. کسانی که در شهر باقی مانده اند به گفته ارماکورا در خانه های خود مرکز گرمی و برق ندارند و آب مورد نیاز هم بسیار کم موجود است. چون حکمتیار خود را با ۲۵۰۰۰ جنگجوی حزب اسلامی آراسته با جنگ ابزار های پیشرفته در پشت کوه های اطراف کابل پنهان کرده، در ماه اگست با شلیک پی در پی موشک به داخل شهر نزدیک به پنجاه هزار شهروند را ناگزیر به ترک میهن کرد. همچنان از ماه ها بدین سو با سیاست " محاصره ی اقتصادی " مردم [بیگناه] را ترور می کند. این محاصره ی اقتصادی سبب کمبود دارماتیک مواد غذایی و سوختی و دارویی شده و بهای کالا های ما احتیاج مردم را به گونه ی سرسام آور بلند برده است که بیشتر شهروندان توان خرید آنها را ندارند....

در این میان ارماکورا ناراحتی ژرف خود را از ناروشن بودن وضعیت سیاسی و قانونی کشور با این واژه ها بازتاب داد: " گروه های قومی و مذهبی در برابر خطر پیگرد خونین قرار دارند." با وجود اینکه با پایان حکومت نجیب الله کشتار های گروهی رخ نداده است [ بر خلاف این گفته، بر پایه گزارش های سازمان عفو بین الملل و دیگر نهاد های جهانی پشتیبان حقوق بشر و گزارش رسانه های همگانی، کشتار های گروهی در کابل و در شماری از استان های افغانستان، رخ داده است ]، با آن هم شماری از شهروندان از پیامد انتقام جویی های فردی به قتل رسیده اند. بر فرق برخی از قربانیان میخ کوبیده شده است. همچنان سیاست بی روحیه کردن مخالفان با بریدن بینی و گوش ها به گونه ی گسترده در پیش گرفته شده و برخی کارمندان و کارکنان [حکومت] نجیب الله ناپدید شده اند. شماری از بیگناهان زیر نام عدالت اسلامی با بر پایی دادگاه های فرمایشی گنهکار دانسته شده و اعدام شده اند."

( برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول).

نقض حقوق بشر در افغانستان برای ناقضان، هیچگونه پیگرد قانونی و جزای حقوقی را در پی نداشت؛ زیرا نظام حقوقی، نهاد های دادرسی و دادگری و دادگاهی و حقوقی فرو پاشیده بودند، پولیس دولتی وجود نداشت. پامال کنندگان و ناقضان حقوق بشر یا اعضای گروه های جهادی و یا فرماندهان محلی بودند. هر چند گاه گاهی حکومت مجاهدین در کابل با عوام فریبی از به دادگاه کشانیدن و به کیفر رسانیدن تبهکاران سخن می زد؛ لیکن در عمل هرگز کدام کار اجرایی دیده نشده است. " گنهکاران بر بنیاد قانون

های اسلامی جزای خود را می بینند! " این تنها یک شعار بود که به خورد مردم داده می شد. در دادگاه های شخصی سرنوشت انسان های بیگناه را تعیین و فرزندان مردم را با خوشحالی به دار می آویختند و یا تیرباران می کردند .  
و چنین بود عملکرد اجرایی حاکمیت بی سر و پای مجاهدین فاتح(!) در دفاع از حقوق شهروندان زجر کشیده ی افغانستان!

آنگونه که در برگ های گذشته یادآوری شد، دهه ی هفتاد و آغاز دهه ی هشتاد خورشیدی، یکی از سیاه ترین و وحشتناک ترین گاهه ی تاریخ افغانستان به شمار می رود. در این زمان شکل های ویژه ی وحشت و شقاوت بر ضد شهروندان بیگناه و بی دفاع روا دانسته شده که جانیان در بسا بیرحمی ها دستان تبهکاران تاریخ چون امیر عبدالرحمان خان خونخوار، محمد نادر خان غدار، محمد هاشم خان جلاد و محمد گل خان مهمند فاشیست و شیاد و کلیه شرکای آنان را از پشت بسته اند.

دو گزارش بسیار با اهمیت سخنان درد آوری را بازگویی می کنند:

۱- در گزارش شماره ( ۲۷۹ سال ۱۹۹۴ ) سازمان عفو بین الملل زیر عنوان " عفو بین الملل جامعه جهانی را یک موجود کاهل می داند " آمده است ( برگردان):  
" کارمندان سازمان عفو بین الملل در همین تازگی ها از مرکز های آوارگان افغانستان در پاکستان، با گزارش های تکان دهنده باز گشته اند که بازگو کننده ی کشتار های گروهی، زندانی کردن های ستمکارانه، شکنجه دادن های [جانکاه] و تجاوز های جنسی بر زنان و کودکان است و نشان می دهد که از سوی همه گروه های مجاهدین صورت گرفته است.  
"فاجعه حقوق بشر در افغانستان به وحشت آور ترین مرز خود رسیده است؛ ولی دولت ها در سراسر جهان به این غم و درد جانسوز مردم با بی تفاوتی نگاه می کنند."  
" شماری از حکومت های غربی در زمان جنگ سرد، سیلی از جنگ ابزار ها و ساز و برگ نظامی را به افغانستان سرازیر کردند [ و ای اس آی پاکستان آنها را در اختیار گروه های جهادگر قرار داد] کنون همه با خموشی می بینند که با استفاده از آن جنگ ابزار ها شهروندان ملکی کشته می شوند."

" کشور های اسلامی که در برابر پیمان شدن حقوق بشر در بوزنین هرسیگوینا و بخش های دیگر جهان صدا بلند می کنند؛ لیکن کمتر علاقه نشان می دهند که به کشتار و شکنجه دادن و تجاوز جنسی بر جوانان و دختران مسلمان در افغانستان پایان داده شود."

از اپریل ۱۹۹۲ بالاتر از ۱۵۰۰۰ انسان [ نزدیک به هفتاد هزار تن ] تنها در کابل هلاک شده است. صد ها هزار بیجا شده ی داخلی در درگیری ها میان گروه های وحشی و خودسر و رشوه خوار مجاهدین از یک محل بازرسی به محل دیگر سرگردان هستند. هزار های دیگر ناپدید شده اند....

بر بنیاد گزارش ها، اعضای گروه های سیاسی جنگی به ادامه به خانه های شخصی شهروندان ملکی در کابل و دیگر مناطق کشور هجوم می برند. آنان مرد های خانواده ها را می کشند که در برابر شان به پایداری بر می خیزند. آنان دارایی های مردم را غصب می کنند، زنان و کودکان را لت و کوب کرده مورد تجاوز جنسی قرار می دهند. شماری از گروه های جنگی بایست کودکان را به خارجی هایی که سفارش می دادند و فرمایش ارائه می کردند، به فروش رسانیده باشند....

لت و کوب شهروندان ملکی به این اتهام که به گروه های قومی همچشم وابسته هستند، ادامه دارد. همه گروه های جنگی زندان ها را در اختیار دارند. بر بنیاد گزارش ها در بازداشتگاه های شخصی، زندانیان مدت های دراز را همراه با شکنجه شدن سپری می کنند. زندانیان پیشین گزارش دادند که با قنداق تفنگ لت و کوب شده اند و روز ها در کنار لاشه مرده ها ( جان باختگان ) به زنجیر بسته شده و ناگزیر کرده شدند که گوشت انسان ها را بخورند...." ( سازمان عفو بین الملل / WU. 07/ / ASA 11 / AI Index: 94)

۲- در بخشی از گزارش سالانه ( سال ۱۹۹۵ ) سازمان عفو بین الملل آمده است ( برگردان):  
" ... بر پایه ی گزارش ها، کلیه گروه های جنگی، شهروندان را برای مدت های دراز در زندان های شخصی، زندانی کرده و شکنجه داده اند. زندانیان پیشین گزارش کردند که با قنداق تفنگ لت و کوب خورده اند و چندین روز در کنار پیکر مرده ها بسته شده بودند تا گوشت آنها را بخورند. بر بنیاد گفته های کسانی که با زور و فشار و ادار به این کار شدند، آنان گوشت انسان را خورده بودند. شماری از

زندانیان تأیید کردند که شوک برقی دیده و به سختی شکنجه شده اند و تا مرز رسیدن به مرگ پنجره های هوا به روی آنان بسته نگذاشته شده بود، خصیه مرد ها را با انبور فشار می دادند. بنابر گزارش های موجود شماری از زندانیان در زیر شکنجه جان سپردند. زندانیانی که نتوانستند رهایی خود را از بند با پرداخت پول بخرند، با این خطر رو به رو بودند که قصدی و به گونه ظالمانه کشته شوند...."

در آدم ربایی های بی سر و صدا، گروگان گیری ها و زندانی کردن ها، سلاحداران گروه های مجاهدین از خودرو های پجرو جاپانی و از تفنگ های ماشیندار و نارنجک های دستی استفاده می کردند. ربوده شدگان یا به کلی ناپدید می شدند و یا خانواده ها پول گزاف می دادند و جان و زندگی عزیزان خود را می خریدند.  
با تکیه بر گزارش های سازمان عفو بین الملل و آگاهی دهی خبرنگاران آزاد، نمونه های آشکار تبهکاری علیه شهروندان برشمرده می شود:

سازمان عفو بین الملل در یک رساله ی ویژه زیر عنوان " افغانستان : مسؤولیت بین المللی در برابر فاجعه حقوق بشر " نشر شده در نوامبر ۱۹۹۵ نمونه های زیرین را آفتابی کرده است ( برگردان):  
" عبدالکریم شادان وزیر دادگستری [ زنده یاد شادان رییس دادگاه عالی افغانستان بود ] حکومت جمهوری بر پایه گزارش ها، در نخست ربوده شد، شکنجه دید و پس از آن به تاریخ ۳ / ۵ / ۱۹۹۲ در کابل به قتل رسید. قاتل ها بایست سلاحداران مجاهدین بوده باشند که به دستور حکومت جدید، به این کار دست زدند.... (ص ۵۱)

شاه محمود دیدار، خبرنگاری که برای روزنامه حقیقت انقلاب ثور روزنامه حکومت پیشین [ حقیقت انقلاب ثور ارگان نشراتی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود ] کار می کرد، در سپتامبر و یا اکتوبر ۱۹۹۲ به قتل رسید. او زمانی که از خانه ی خود به بیرون رفته بود، از سوی تفنگداران وظیفه دار در آموزشگاه ابوالقاسم فردوسی، ربوده شد.... (ص ۵۵)

شخصیت های سرشناس که گفت و گو های صلح را به پیش می بردند از سوی گروه های جنگی ربوده شدند تا فرایند صلح را خدشه دار کنند. شماری از گروه ها اعتراف کردند که شخصیت هایی از این دست را در زندان نگهداشته اند تا برای رهایی آنان پول پرداخته شود.

افغانستانی های دارای آموزش های عالی و مسلکی به سببی زندانی شدند که برخی گروه ها از دانش مسلکی آنان استفاده کنند. این شهروندان افغانستان، پزشکان و نظامیان آموزش دیده بودند. پزشکان در قرارگاه مرکزی گروه ها باید زخمی ها را درمان می کردند و افسران ناگزیر بودند که تکنالوژی پیشرفته ی نظامی را به کار گیرند. در مورد محل نگهداری و زندان آنان، خانواده ها و دوستان شان آگاهی به دست آورده نتوانستند.

برخی شهروندان ملکی به اسارت در آمدند و ناگزیر شدند که سنگر های جنگی را کندن کاری کنند، ماین پایی کنند، جنگ ابزار ها و ساز و برگ نظامی را از یکجا به جای دیگری ببرند و یا در خدمت فرماندهان و چریک های آنان باشند. زنان و کودکان را زندانی کردند که بر آنان تجاوز جنسی کنند و یا به فحشا کشانیده شوند و یا برای خودفروشی مانند کالا ها دست به دست گردند. به وابستگان آنان اجازه داده نمی شد که با ایشان تماس برقرار کنند....

میرویس جلیل خبرنگار افغانستانی، کارمند بنگاه جهانی رادیو بی بی سی به تاریخ ۲۹ جولای ۱۹۹۴ زمانی کشته شد، که در یک منطقه ی زیر اداره ی حزب اسلامی حکمتیار ربوده شده بود. او بار ها هشدار هایی با مضمون تهدید به مرگ از حزب های مجاهدین، از آن جمله حزب اسلامی، دریافت کرده بود که در راه بازگشت پس از پایان مصاحبه با گلبدین حکمتیار، به این سرنوشت رو به رو شد.... (ص ۵۶)

(AI Index: ASA/ 11/ 09 / 95)

سازمان عفو بین الملل در یک گزارش ویژه زیر عنوان " بازداشت های بدون داشتن ارتباط با بیرون از چهار دیواری زندان و ناپدید شدن ها " آگاهی دهی کرده است ( برگردان):

"... کلیه گروه های مجاهدین و حکومت مرکزی [در کابل] مخالفان سیاسی خود را به گونه ی دوامدار در زندان های شخصی در جای های نامعلوم مانند اسیر به زندان افکنده اند تا وابستگان زندانیان برای رهایی آنان ناگزیر به پرداخت پول شوند...."

به تاریخ ۱۹ می ۱۹۹۳ به ساعت یازده شب، اجمل سهاک (۳۲ساله) از سوی نیرو های حکومتی، در منزلش در خیرخانه در کابل بازداشت شد. او در گذشته افسر در گارد ریاست جمهوری بود؛ لیکن در فبروری ۱۹۹۱ وظیفه را در ارتش داوطلبانه رها کرده بود و در کابل یک دکان سبزی فروشی داشت و کدام فعالیت سیاسی نمی کرد. به همسر سهاک این امکان داده نشد که از سرنوشت شوهرش آگاهی به دست آورد.

در نوامبر ۱۹۹۳ سه کودک یک خانواده هزاره در کارته سه، در کابل بازداشت شدند که تا کنون کسی از احوال آنان خبر ندارد. پدر کودکان اسد الله وکیل زاده نجار بود، موبل سازی می کرد و با سفارتخانه ها قرارداد داشت. به تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۹۳ خانه او از سوی سلاحدار های وابسته به جمعیت اسلامی دزدی شد، هنگامی که اسد الله از خود پایداری نشان داد، لت و کوب خورد تا اینکه به بیهوشی رفت. زمانی که به هوش آمد. رحمت الله پسر ۱۵ساله او ربوده شده بود. دو روز پس از آن پسران دیگرش احمد ضیا (۱۳ساله) و مصطفی (۱۱ساله) نیز ربوده شدند. تلاش ها برای رهایی کودکان بی نتیجه باقی ماند تا اینکه خانواده از کابل آواره شد. محل نگهداشت کودکان تا هنوز روشن نیست.

فرزندان محمد ایاز گزارش دادند که پدر شان در گذشته افسر ارتش بود، شش برادر و خواهر که کوچک ترین شان ۸ سال داشت، زندانی شدند. آنان از سوی نیرو های حزب وحدت ربوده شده بودند. این تبهکاری در نیمه سال ۱۹۹۳ در کابل رخ داده بود. این خانواده از زندانیان خود آگاهی به دست آورده نتوانست تا اینکه پس از چند روز کابل را ترک گفتند.

به تاریخ ۱۲ اکتوبر ۱۹۹۲ ضیا ناصری از سوی نیرو های جمعیت اسلامی، در کابل زندانی شد. او خبرنگار بود و نزدیک به ۴۰ سال عمر داشت و از آمریکا دو بار به افغانستان آمده بود که به آوارگان داخلی کمک کند. خانواده ی او امکان آن را نیافت که از سرنوشتش با خبر شود."

( AI Index: ASA 11 / 01 / 94 ) .

در آن هنگامی که حقوق بشر به سختی پایمال می شد، زندانی کردن های غیر قانونی و شکنجه دادن های بیرحمانه و وحشیانه بیداد می کرد، اعدام های خودسرانه و کشتار های بدون پرسیان از سوی حکومت مجاهدین و تنظیم های متحد آن و فرماندهان محلی تر و خشک را نمی شناخت، آوارگان افغانستان در مرکز های گرد آمدن پناهندگان در ایران و پاکستان، نیز آرام نبودند؛ زیرا کمپ ها را گروه های مجاهدین اداره می کردند؛ از این رو با آواره ها بر بنیاد پیشینه ی سیاسی، سطح آموزش، درجه علمی و یا وابستگی به قوم و زبان و مذهب، برخورد خشن می شد.

آژانس خبرگزاری آلمان (dpa) با تکیه بر رسانه های گروهی اتحادیه اروپا درباره ی گزارش، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در پیوند به وضعیت حقوق بشر در افغانستان، این سخنان را به نشر رسانیده است (برگردان):

" گزارشگر ملل متحد گزارش وضعیت حقوق بشر در افغانستان را ارائه کرد:

ژنیو (dpa): بر بنیاد گزارش سال ۱۹۹۴ سازمان ملل متحد، حکومت در کابل در آن جایگاه نیست که وضعیت حقوق بشر را در افغانستان بهبود بخشد."، " هیچگونه احترامی به زندگی، حق مالکیت و یا حرمت به زنان نمی شود " این سخنان را گزارشگر کمیسیون حقوق بشر ملل متحد در گزارش خود که به روز سه شنبه در ژنیو ارائه کرد، نوشته است (EP)" زندگی در کابل بسیار دشوار است، پیش از همه برای زنان. او گزارش ها را پیرامون ۸۰ تن زن به دست آورده است که در یک اتاق زیرزمینی مورد شکنجه و تجاوز جنسی قرار گرفته بودند. گزارشگر ملل متحد در گزارش خود به یک راپور سازمان عفو بین الملل اتکا کرده که بر پایه آن گروه های سلاحدار جنگی و سیاسی تکرار در تکرار در آغاز به خانه های شخصی مردم هجوم برده، مرد ها را به قتل رسانیده، دارایی های آنان را غصب و با زنان و کودکان بد رفتاری کرده و آنان را شکنجه داده اند. (EP)

افزون بر این در شهر ها، در خانه های شخصی زندان هایی وجود دارد که از سوی گروه های جنگی اداره می شوند. همچنان کابل شاهد پیامد های بزرگ جنگ ها است. تنها از زمان زبانه کشیدن دوباره ی جنگ ها در جنوری ۱۹۹۴، ۸۰۰۰ انسان کشته شده و ۸۰۰۰ انسان دیگر زخم خورده اند. / dpa/ hh / ( QL ) / hm " ( آیینی ی مطبوعات: Presspiegel، نشریه سازمان عفو بین الملل شماره ۳۰ اپریل ۱۹۹۵، ص ۶۵ ).

آنگونه که یادآوری شد، یکی از نمونه های وحشتناک نقض حقوق بشر در زمان حکومت تنظیم های مجاهدین، وجود زندان های خوفناک و به زنجیر کشیدن شماری از شهروندان ( زنان، کودکان و کهن سالان ) بود. در همه ی زندان ها و بازداشتگاه های کوچک و بزرگ، رسمی و شخصی، گزرا و دایمی، مخفی و علنی در پایتخت و استان ها، همه گونه های شکنجه های وحشیانه داده می شد.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " مستی زورگویی در افغانستان " در Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۲ / ۸ / ۱۹۹۶ نگاشته است ( برگردان):

" زمانی که مجاهدین پیروزمند در اپریل ۱۹۹۲ به پایتخت افغانستان، شهر کابل هجوم آوردند، رییس خدمات مخفی خاد [ وزیر امنیت دولتی ] فاروق یعقوبی دست به خودکشی زد [ یعقوبی پس از فرار نافرجام نجیب الله، دست به خودکشی زد ]، پس از آن بازیگران عوض شدند؛ لیکن بازی همان که در گذشته بود، باقی ماند. مجاهدین ساختار دستگاه خاد [ امنیت دولتی ] را گرفتند و اداره خدمات مخفی جدیدی را به وجود آوردند. " امنیت دولتی ". آنان در کنار پایگاه های [ بازداشت ] در دره ی پنجشیر [ در نشریه ویژه سازمان عفو بین الملل زیر عنوان " مسؤولیت بین المللی در برابر فاجعه حقوق بشر در افغانستان " از وجود زندان هایی در: سفید چهر، بازارک، دره عبد الله، زندان مرکزی، پریان، دره هزاره در پنجشیر یادآوری شده است ] یک زندان مخفی را در کابل اداره می کنند و در آنجا زندانیان را در بازداشتگاه و در " ریاست تحقیق " شکنجه می دهند، ریاست تحقیق در کابل است. یک سال پیش که مسعود و رییس جمهوری ربانی که گروه های مجاهدین مخالف دولت را از شهر به بیرون راندند و آرامش را در کابل باز گردانیدند، اداره ' امنیت ملی " بسیار گسترده شده است. در جاده های کابل ۵۰۰۰ تن اجنت و جاسوس در گشت و گذار است.

غلام، ۶۰ روز همراه با ۳۰ زندانی دیگر در بازداشتگاه در یک دخمه کوچک زیرزمینی، بدون دسترسی به آب و خدمات بهداشتی رنج گرسنگی را کشید تا اینکه به مرکز کار های اجباری به دره پنجشیر برده شد. هفته ها چشم هایش بسته بود، لت و کوب می خورد، با گیوتین شکنجه می شد. غلام یادآور شد که از پیامد ضربه ها، گوش طرف راستش از شنوایی باز مانده است.... "

مصطفی دانش در یک نوشته دیگر، نشر شده در همین شماره روز نامه ی Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۲ / ۸ / ۱۹۹۶ نگاشته است ( برگردان):

" در دره پنجشیر، در پایگاه های زندانیان، امروزه روز هزار ها زندانی سیاسی به انجام کار های اجباری مشغول اند. در گرمای سوزان زندانیان سنگ های قیمتی ( زمرد و لاجورد ) را بیرون می آورند. پول به دست آمده از فروش سنگ ها در خارج که صد ها میلیون دالر می شود، یک بخش آن به بودجه جنگ می ریزد و بخش باقیمانده ی آن به حساب شخصی مسعود فرد قدرتمند در کابل، واریز می شود.... "

مصطفی دانش فشرده صحبت خود را با [ محمد ] زمان یک افسر پولیس در حکومت پیشین که همزمان با حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار روابط داشت و علیه دولت وقت دست به سبوتاز می زد، در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱۲ / ۹ / ۱۹۹۵ به نشر سپرده است که در آن از روی وضعیت زندان ها پرده بر می دارد ( برگردان):

{ " بلی من می دانم، امروز هر جعل کاری و هر بیرحمی زیر نام اسلام انجام داده می شود " [ این سخنان از زمان بود ] و او همین گونه فکر می کند. در مکرور بیان جایی که شوروی ها آباد کرده اند، با او در یک خانه فرو ریخته و بی آب و برق، دیدار کردم. بر سر میز لرزان دو عدد شمع می سوخت و یگانه چشمه ی روشنایی بود. در روشنی شمع، زمان رو به رویم نشست. وقتی آگاه شدم که زمان در حکومت نجیب الله افسر پولیس بود و همزمان برای گروه مذهبی حکمتیار کار می کرد با شگفتی باور ناپذیر به او نگاه انداختم. همین که زمان به من اطمینان داد که شخص تعصب گر نیست، آرامش خود را باز یافتم. زمان شرح داد که سال های زیادی [ به حزب اسلامی ] جنگ ابزار می فرستاد و سبوتاز می کرد تا که بازداشت شد و ۸ ماه را در زندان حکومت نجیب الله سپری کرد. " در حکومت نجیب الله شکنجه نشده بودم. به اندازه ی لازم برای ما خوراک داده می شد، آب و دسترسی به خدمات بهداشتی داشتیم "؛ ولی چیزی که امروز در زندان های مسعود و ربانی رخ می دهد، همه غیر انسانی است. زمان به دلیل عضویت در حزب اسلامی حکمتیار، ۲۱ ماه را در زندان حکومت امروزی سپری کرد. " بیشتر از شش ماه را در یک اتاق به بزرگی ۵۰ متر مربع یکجا با ۸۵ زندانی دیگر گذرانیدم. از شستن بدن و پاکی و

نظافت هیچ گفتنی در میان نبود. بد بویی در سلول زندان ما را تا سرحد دیوانگی رسانیده بود. محیط آنقدر تنگ بود که ما به نوبت خواب کرده می توانستیم. " پس از آن، زمان ۹ ماه را در یک سلول انفرادی در تاریکی سپری کرده بود. نیازمندی رفتن به تشناب را ناگزیر بود در داخل سلول رفع کند. زمان به سختی شکنجه شده بود. دست هایش را در دروازه اتاق شکنجه داده بودند، با بسته کردن سیم در انگشتان کلان پا شوک برقی دیده بود. همیشه با چماق لت و کوب می خورد و بر کف پا هایش به چوب می زدند. در پا های خود زخم ها و پوندیدگی ها دارد که به مشکل می تواند راه برود.

در چهار راهی صدارت در وسط شهر کابل، زندان تحقیق [ بازداشتگاه در ریاست تحقیق ] است و از سوی یک شخص بدنام و رسوا به اسم سران المشتاق، رهبری می شود. زمان به یاد می آورد: " در وقتی که در آنجا در بازداشت بودم، همیشه فریاد و ناله زنان را می شنیدم که شکنجه می شدند. زنانی که چیزی نمی گفتند، مشتاق ناف آنان را با دندان های خود می گرفت. شماری از زنان به سبب زخم بر داشتن جان خود را از دست دادند. این جلاد در کابل به نام " مشتاق ناف کن " شهره است، به این مفهوم: شخصی که ناف انسان را از شکمش بیرون می کشد (پاره می کند)، " انقلاب اسلامی (!) [در افغانستان]، بویژه با زنان با بیرحمی برخورد می کند. پس از به قدرت رسیدن مجاهدین، زنانی که لباس اسلامی نمی پوشیدند، به دریا غرق کرده می شدند. هزار ها زن و دختر را به قتل رسانیدند، بر آنان تجاوز جنسی کردند و به زور کشان کشان [به جا های نامعلوم] برده شدند...." }

ایدون که صحبت از بیرحمی و ستم بر زنان شد، پیش از این که سخن پیرامون زندان ها ادامه داده شود، خوب است از قاعده های زن ستیزانه نیز یادآوری شود:

دادگاه عالی اسلامی افغانستان در سال ۱۹۹۳ مقرره ی جدید لباس پوشیدن زنان را تصویب و نافذ کرد. بر بنای آن زنان نباید از خانه های خود بیرون می شدند و در شهر و بازار و خیابان ها گشت و گذار می کردند؛ زیرا سبب برانگیخته شدن مرد ها می شوند.

دادگاه عالی این گام را زیر نام " حقوق زنان از نظر اسلام " برداشت و سد راه ادامه کار زنان شد که در دولت: کارمند، کارکن، آموزگار، استاد دانشگاه، پزشک، پرستار، داور، دادرس، افسر... بودند و دیگر نمی توانستند به بهانه پوشیدن لباس های عصری ضد اسلامی وظیفه خود را دنبال کنند و یا در شهر و بازار به گشت و گذار بروند. در این قرار نامه گنجانیده شده بود که اگر کسی در برابر فتوای علمای دین بی توجهی کند رانده شده از خط خدا است و یا اگر کسی آن را نپذیرد بی خدا و دعوت شده به سوی شیطان است.

چون متن پارسی فتوای دادگاه عالی درباره ی پوشیدن لباس از سوی زنان، در اختیار قرار نداشت، ناچار باید آن را برگردان کرد. سازمان عفو بین الملل ( شعبه افغانستان در آلمان ) در نشریه آیینیه مطبوعات: Pressespiegel جولای ۱۹۹۴، صص ۳۸-۳۵) این قرار نامه را بدون کم و کاست، به نشر سپرده است ( برگردان ):

## قاعده های حقوقی اسلامی برای بانوان

### دادگاه عالی دولت اسلامی افغانستان

#### قاعده های اسلامی (فتوا) تنظیم پوشیدن لباس اسلامی از سوی بانوان

تاریخ: ۲۷ / ۸ / ۱۹۹۳

حکم علمای دین، تنظیم کنندگان حقوق اسلامی، بویژه دادگاه عالی دولت اسلامی افغانستان، با در نظر گرفتن زمان کنونی، درباره ی شیوه ی لباس پوشیدن قشر بانوان که در دفتر ها و آموزشگاه های رسمی با لباس های امروزی و ضد اسلامی می آیند، چگونه است؟  
آیا زنان می توانند با پوشیدن لباس های رایج امروزی همه روزه در آموزشگاه ها، همچنان در اداره های دولتی بیایند و کار کنند و زنان می توانند با این سر و صورت و طرز خرام در شهر، در بازار، در خیابان ها و در دیگر مسایل رسمی اسلامی انباز شوند و در گشت و گذار باشند؟ (پرشس ها از سوی فرماندهان و قهرمانان جهاد اسلامی افغانستان)



- ما اعضای شعبه اطلاعات و مطالعات اسلامی دادگاه عالی دولت اسلامی افغانستان در پیوند به موضوع بالا، اینک فتوای بر حق خود را بر اساس روایت کتاب های شناخته شده در نهاد متحد اسلامی و تبصره های شایسته و صادقانه ی آنها به آگاهی می رسانیم.

ما آرزو می کنیم که به این فتوا از سوی رییس دولت توجه شایسته و بایسته شود تا به وسیله ی آن در کلیه دفتر های همگانی و نهاد های دولتی، پوشیدن لباس به یک نورم در آید. حجاب بانوان به اصول اساسی اسلام وابسته است. کسی که به آن بی توجهی کند بی خدا است، کسی که پوشیدن آن را نمی پذیرد، گناه بزرگی را به گردن خود می اندازد.

حجاب اسلامی نخستین حکم مذهبی [دینی] برای بانوان است که باید در خانه های شان و در جای های کار آنان، سالم نگهداشته شود [پوشیدن آن الزامی شود] تا زیبایی بیرونی و درونی زنان از دید چشمان آدم های بیگانه [نامحرم] پوشیده و از تعرض مصون بماند.

در صفحه ۱۱۷ انورالمحمود جلد اول، همچنان در صفحه ۱۱ ج اول حدابه به تفصیل نوشته شده است، که از خانه بیرون رفتن زن در آموزشگاه به بهانه آموزش مذهبی صاف و پوست ککننده یک عمل خطا کارانه است. برای زنان مسلمان به این مفهوم است که بیرون شدن از خانه های شان به گونه ی گروهی به هدف رفتن به آموزشگاه، نیز جایز نیست، تنها در یک صورت که آموزگار آنان مسلمان باشد و در این وظیفه نظم پوشیدن لباس اسلامی را رعایت کنند.

تجربه نشان داده است که این کار تأثیر خراب و شرم آور بر اخلاق زنان آورده و می آورد [داشته و دارد] و پیامد های آن به نوبه خود در ناسازگاری با خواسته ها و انتظار های اسلامی قرار می گیرد، همچنان یک اخلاق فاسد را [در جامعه] رواج می دهد.

در تبصره ها پیرامون رهنمود های اسلام (صفحه ۸۶، ج ۶) شرح داده شده است:

" فراگیری دانش های پیچیده در آموزشگاه ها به کودکان، بویژه دختران، پیش از آموزش های دینی، بند است. تجربه پیش از پیش نشان داده، که این سخن حتما سبب روگردانی از فراگیری علوم مذهبی اسلام می شود، (بدین مفهوم: دختران را نگذارید که خواندن و نوشتن را یاد بگیرند) بر بنیاد همین رهنمود است که فراگیری آموزش دختران بند و رد شده است، به این معنا: در کلیه اصول شرعی آموزش و با سواد کردن [سواد آموزی] زن از نگر مذهبی نا جایز (حرام) گفته شده است." تبصره ها با تکیه به حکم های به جا مانده از میراث عبدالله ابن مسعود به گونه ی زیرین استوار است:

" آموزش و سواد آموزی زنان در بسیاری مسایل نقطه آغاز گمراهی و فساد می شود؛ زیرا آنان، متن های نامقدس و بیگانه را با در نظر گرفتن حس شهوت [عشق آتشین] ناجایز خود می نویسند."

جلد ۴ صفحه ۵۵ (Ferghe Ali) حقوق زن و وظایف و وجایب وی را به شرح زیر گفته می آید:

تامین لازمی و واجبی کلیه چیز های نیاز زندگی و خواسته های زنان به دوش مردها است، پس هیچ نیازی دیده نمی شود که زنان به هدف اجرای وظیفه خانه را ترک گویند، و سرانجام زن یک مکلفیت دارد که در نظم و ترتیب دادن کار های خانه، در کنار همسر خود به عنوان کمک کننده بایستد.

زن ها اجازه دارند تنها با در نظر گرفتن شانزده قید و شرط از خانه های خود بیرون شوند، تا بدین شیوه شخصیت مادی (؟) و معنوی، افتخار و حیا و عفت آنان محفوظ باقی بماند و دروازه ی راه رخنه کردن و سوسه ی نفس [و سوسه شیطانی] و [تن دادن به] فرومایگی [بی عزتی] به روی آنان بسته شود: این شانزده شرط چنین است:

1- یک زن دیندار و مسلمان اجازه ندارد در همان وقتی که از خانه به بیرون می رود از عطر [آرایش] استفاده کند.

- 2

۲- او اجازه ندارد لباس های خوش نما بپوشد.

۳- او اجازه ندارد لباس های نازک و شهوت برانگیز را به تن کند.

۴- او اجازه ندارد لباس های چسب و برجستگی برآمده را بپوشد.

۵- تمام بدن خود را ناگزیر است با حجاب بپوشاند.

۶- اجازه نیست لباس زن با لباس مرد شباهت داشته باشد.

۷- لباس زنان مسلمان جایز نیست شباهت لباس زن نا مسلمان را نشان دهد.

۸- زیور ها [طلایی و نقره ای] مانند پای زیب اجازه نیست سبب تولید صدا شوند.

۹- زنان اجازه ندارند لباس های خش خش کننده را بپوشند.

۱۰- زن اجازه ندارد خوشحالی رؤیایی غلو آمیز کند و با بی خودی افتخار بفرود.

۱۱- زن اجازه ندارد در بخش میانه ی راه، حرکت کند [راه برود].

۱۲- زن اجازه ندارد بدون توافق مرد [بدون گرفتن اجازه از مرد] خانه را ترک گوید.

۱۳- زن اجازه ندارد بدون دلیلی که او را ناگزیر به این کار کرده است، با هیچ مرد

بیگانه صحبت کند.

۱۴- اگر نیاز صحبت کردن بنابر مسایل مذهبی پیش آید، باید آن را به صدای آهسته و بدون خندیدن انجام دهد.

۱۵- زن نباید به سوی مرد بیگانه نگاه کند.

۱۶- زن نباید با مرد بیگانه آمیزش و ارتباط داشته باشد.

باید گفت که مرد بیگانه به کسی گفته می شود که با وی نکاح بستن جایز است .

پس زن ها مکلفیت ندارند که در زندگی مشترک با همسران خود به خاطر تامین چیز های ضروری برای رفع نیازمندی روزمره [خوراک، پوشاک و دیگر وسایل کارآمد خانه ] به کار های بیرونی مصروف شوند، بدین سبب ضرورت ندارند که از خانه به بیرون بروند.

بدین گونه با در دست داشتن [به اتکای] سخنان گفته شده در بالا بسیار آشکار ثبوت شد، که بودن یکجایی مرد ها با زن ها در دفتر ها، در نهاد های آموزشی و در آموزشگاه ها، همچنان در شهر در تناقض با اصول شرعی اسلامی است، پیروی از غرب و نظم اجتماعی بی دین ها دانسته می شود و از نگاه مذهبی به کلی نا جایز (حرام) است.

افغانستان یک ملت مسلمان دارد و تطبیق نظم پر بهای اسلامی و هدایت خدایی، ۱۴ صد سال جنگ سخت ابزاری را در بر گرفت [ برای به کرسی نشاندن اصول اسلامی در جامعه، ۱۴ صد سال جنگ سخت ابزاری به پیش برده شده است ] .

شماری از مردم در این راه جان باختند. به یاری خداوند کشور اسلامی ما از زیر حاکمیت ملحدان رهایی یافت و به دست مسلمان ها و مبارزان دینی افتید. جای بسیار تأسف است، که از ۱۶ ماه به این سوی هنوز هم زنان مسلمان در دفتر های حکومت اسلامی، در آموزشگاه ها، در اداره رادیو و تلویزیون این طرف و آن طرف می روند، همچنان آنان در بازار ها بدون حجاب گشت و گذار می کنند و هیچگونه تغییری نسبت به گذشته به نظر نمی رسد؛ ولی هر روز از رادیو شنیده می شود که در افغانستان هدایت های خدایی، بویژه اصول پوشیدن لباس اسلامی در عمل پیاده شده است.

از مسؤلان در دولت و حکومت خواسته می شود، که کلیه حکم های خداوند، از جمله حکم پوشیدن حجاب زنان را بدون هدر دادن وقت، عملی کنند، زنان را از دفتر ها دور و آموزشگاه های زنانه را که در حقیقت مرکز زنا [آبرو ریزی ] و تن فروشی هستند، بسته کنند. آنان را از اداره رادیو و تلویزیون نیز دور کنند [بیرون کنند] و با این کار خود تأیید و ثبوت کنند که در عملی کردن هدایت خدایی کوشیده اند. در فتوای دادگاه عالی از سوی اعضای بخش مسلکی، رهبری فاضل دادگاه عالی دولت اسلامی افغانستان، به دست خود شان امضا گذاشته شد."

از این فتوای دادگاه عالی دولت اسلامی افغانستان بر می آید که حکومت مجاهدین به هیچ یک از قاعده های حقوق بشر و حق شهروندی، شهروندان افغانستان پابند نبود و به آن ارج نمی گذاشت و کلیه میثاق های جهانی و قرارداد های حقوقی و اجتماعی بین المللی را زیر پا گذاشته بود؛ زیرا حق و حقوق زنان در یک جامعه در پیوند محکم با حقوق بشری و حقوق شهروندی می تواند مطالعه شود.

کشور هایی که در پای قطعنامه های بین المللی درباره ی حقوق بشر و حقوق شهروندی امضا گذاشته اند، تعهد کرده اند که همه ی پیمان نامه ها، شرط نامه ها و قرارداد های حقوقی و اجتماعی را که جایگاه الزامی دارند، رعایت و در عمل پیاده می کنند؛ لیکن در جامعه های استبداد زده که زورگویی و ستمگری، هرج و مرج و بی قانونی حاکم باشد و اربابان قدرت از فهم و دانش، آمادگی، توانایی و هنرمندی دولت داری و حکومت کردن فرسخ ها فاصله داشته باشند؛ نادیده گرفتن، نقض و لگد مال کردن حقوق بشر و حقوق شهروندی، بویژه حق و حقوق آسیب پذیر ترین لایه های اجتماعی مردم ( زنان و کودکان ) یک کار پیش پا افتیده و حنا افتخار آمیز شمرده می شود و ناقضان حقوق شهروندان از عملکرد های خود کوچکترین هراسی ندارند و خود را پاسخگوی رفتار و کردار خود نیز نمی دانند.

در بخشی از گزارش سال ۱۹۹۶ سازمان عفو بین الملل آمده است ( برگردان):

" در اگست ۱۹۹۵ حکومت [برهان الدین ربانی] به ۱۲ تن هیأت نمایندگی زنان افغانستان اجازه نداد که در چهارمین همایش جهانی زن، در پکن [چین] انبازند؛ زیرا [به پندار دولت اسلامی افغانستان]، در آنجا بر سر مسایلی گفت و گو می شد که خلاف رهنمود ها و قاعده های بنیادی اسلام بودند...." ( آیینه مطبوعات: Pressespiegel شماره ۳۵، جولای ۱۹۹۶، ص ۶)

ولی این را روشن نکردند که انبازی زنان افغانستان در این نشست با کدام اصول اسلامی سازگار نبود و در آنجا درباره ی چه چیزی صحبت می شد که اسلام را در خطر می انداخت؟

گفته های Tony Carter مسؤول صندوق بین المللی کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) که در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۴ / ۱۰ / ۱۹۹۴ بازتاب یافته است، در گوشه ای از آن آمده است (برگردان):

"... مرد ها یا در جبهه های جنگ می جنگند و یا زخمی و ناتوان شده اند؛ بنابراین شماری از زنان، کودکان و بزرگسالان ناگزیر اند [کار کنند] تا نیازمندی زندگی روزانه خود را برآورده کنند. زنان به خدمات بهداشتی دسترسی پیدا کرده نمی توانند؛ زیرا به دلیل های مذهبی اجازه ندارند از سوی پزشکان مرد درمان شوند؛ لیکن [همین اکنون] همه ی کارمندان بخش پزشکی، مرد ها هستند. یکی از سبب های بیماری ها، کمبود و نبود آب آشامیدنی پاک و بهداشتی است..."

اتحادیه اروپا نیز درباره ی وضعیت زندگی زنان افغانستان و پایمال شدن حقوق انسانی و حقوق شهروندی آنان از سوی دولت و زورگویان، با بیرون دادن اعلامیه ۲۹ / ۱۰ / ۱۹۹۶ موضع گیری کرده که در بخشی از آن آمده است (برگردان):

" بروکسل - ۲۹ / ۱۰ / ۱۹۹۶:

برای اتحادیه اروپا، بویژه نقض حقوق بشر در افغانستان، از آن زمره توهین و تحقیر زنان و دختران، مایه نگرانی است. اتحادیه اروپا توجه را به قطعنامه شماره ۱۰۷۶ سال ۱۹۹۶ شورای امنیت [سازمان ملل متحد] جلب می دارد که در آن، این ستمگری و همه گونه های پایمال کردن حقوق بشر در افغانستان، نکوهش شده است. اتحادیه اروپا کلیه رهبران گروه های درگیر در افغانستان را به آن فرا می خواند که اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد و همه پیمان های حقوق بشر را که افغانستان در پای آنها امضا گذاشته است، در عمل پیاده و به آن ارج بگذارند و بر پایه آنها رفتار کنند." (آیینه مطبوعات: Pressespiegel شماره ۳۷ سال ۱۹۹۷، ص ۱۴)

لیکن در این گاهه توهین و تحقیر کردن، دشنام دادن، زشت گفتن و دست درازی و تجاوز به مال و جان مردم، یک کار بسیار پیش پا افتاده شمرده می شد که نهاد های بین المللی نمونه های تکان دهنده از این تبهکاری ها را گزارش کرده اند، از جمله در گزارش سالانه (سال ۱۹۹۷) سازمان عفو بین الملل، یک نمونه آمده است (برگردان):

"... در یک رویداد در ماه جنوری، بر بنیاد گزارش ها پنج مرد وابسته به فرمانده مسعود یک پرستار پولی کلینیک زنانه شهر نو کابل را گروگان گرفتند و یک هفته نزد خود نگهداشتند و چندین بار بر این زن تجاوز جنسی کردند." (آیینه مطبوعات: Pressespiegel شماره ۳۹، جولای ۱۹۹۷، ص ۶).  
در قلمرو های زیر اداره حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، قاعده های اسلامی جدا از دولت اسلامی، زندگی مردم را نظم (!) می داد، اعلامیه ها بیرون داده می شد و مقرر تصویب می شد. شهروندان ناگزیر بودند که همه ی آنها را در نظر گیرند.  
بر پایه خبر تاریخ ۹ / ۱۲ / ۱۹۹۴ رادیو پیام آزادی (به زبان پشتو)، رادیو صدای آلمان به تاریخ ۱۴ / ۱۲ / ۱۹۹۴ خبری رازیر تیتر درشت " حکمتیار رفتار (غیر اسلامی) را یک اصل به کیفر رسانیدن می داند" به نشر رسانید (برگردان):

" اعلامیه قرارگاه نظامی حزب اسلامی افغانستان و بخش وابسته به سپاه نور: به آگاهی همه دکان داران، صاحبان رستوران ها و مردم گرامی چهار آسیاب رسانیده می شود.  
دستور های زیرین که به کلی با اصول دین مقدس اسلام همخوانی دارد باید از آنها پیروی شود:  
۱- همه دکان داران، صاحبان رستوران ها و پیشه وران در بازار چهار آسیاب در وقت ادای نماز، کار های خود را کنار بگذارند و به مسجد ها برای خواندن نماز بروند.  
۲- شنیدن موسیقی در هتل ها، مغازه ها و خودرو ها نا جایز است.  
۳- مردم از استفاده از مواد مخدر مانند چرس و دیگر چیز های نشه آور به کلی دوری جویند.  
۴- همه خواهران مسلمان لباس اسلامی بپوشند. از گشت و گذار [در بازار] و رفت و آمد های بی هدف بپرهیزند.  
۵- همه ی باشندگان و کسانی دیگری که در قلمرو زیر اداره شورای حزب اسلامی زندگی می کنند، در داد و ستد از اسکناس های ۵۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ افغانستانی استفاده نکنند.

کسانی که خلاف این دستور ها رفتار کنند به آنان جزای سخت داده می شود. " (آیین مطبوعات: Presse Spiegel شماره 29، جنوری 1995، ص 4)

\*\*\*

فتوای دادگاه عالی دولت اسلامی افغانستان و اعلامیه قرارگاه نظامی (سپاه نور) حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار، انسان را وادار می کند که به دوام سخنان گفته شده در برگ های پیشتر، بار دیگر تبهکاری های گزارش کرده شده را در زندان ها ( بد رفتاری، آزار و شکنجه ) ، همچنان کوچ دادن های اجباری و آواره و بیجا کردن های عمدی مردم را، به رخ شان بکشد !  
در بخشی از گزارش سال ۱۹۹۶ سازمان عفو بین الملل آمده است ( برگردان):  
" زندانیان شکنجه های گوناگون می شدند. نیرو های شورای نظار کم از کم در پنج بازداشتگاه در پنجشیر، زندانیان را برای مدت دراز در زندان نگهداری می کردند. زندانیان آزاد شده از این بندی خانه ها در گفت و گو یادآور شدند که شکنجه دادن ها همیشه در دستور روز بود.  
در ماه مارچ، بر پایه گزارش ها دست کم ۱۵۰۰ زندانی، از آن زمره ۱۵۰ زن از یک بازداشتگاه حزب وحدت رها شدند. یک بانو تاجیک آزاد شده گفت که در پایان سال ۱۹۹۴ به زندان افکنده شد و زندانیان ها تکرار در تکرار بر او تجاوز جنسی کردند. شماری از زندانیان به زور ناگزیر کرده شدند که غایط خود را بخورند.

بر بنیاد گزارش ها، در زندان های حزب حرکت انقلاب اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی، زندانیان را در اتاق هایی که کف آن را نمناک می کردند، می انداختند و شکنجه می دادند. از خانواده های زندانیان [در ازای رهایی] عزیزان شان به زور و جبر پول می خواستند.  
بنابر آگاهی ها در بازداشتگاه های حزب اسلامی، دامنه شکنجه دادن ها بسیار گسترده بود که شماری از زندانی ها جان خود را از دست می دادند. زندانیان ناگزیر به کار های شاقه سنگر کردن و ماین پاک می شدند. در ماه اگست پولیس پاکستان به آگاهی رسانید که در یک خانه در شهر کراچی، یک بازداشتگاه ی غیر رسمی حزب اسلامی را شناسایی کرده است و در آنجا، پنج زندانی بسته به غل و زنجیر را پیدا کرده اند. بنابر گفته پولیس، در این خانه نمایندگان حزب اسلامی برای شهروندان افغانستان دادگاه بر پا داشته بودند که به گناه مسایل جنایی در بازداشت به سر می بردند. گزارش ها می رساند که زندانیان را شکنجه می دادند. " ( آیین مطبوعات: Pressespiegel شماره ۳۵ جولای ۱۹۹۶، ص ۹).

سازمان عفو بین الملل در رساله ی ویژه زیر تیتر " افغانستان: مسؤولیت بین المللی در برابر فاجعه حقوق بشر " نشر شده در نوامبر ۱۹۹۵ درباره ی وضعیت زندان ها ( ص ۹۰ متن آلمانی) توضیح بیشتر داده است ( برگردان ):

" در شهر ها، روستا ها و مناطق کوهی، گروه های سیاسی سلاحدار زندان های پنهانی و فعال دارند. شماری از این زندان ها در ساختمان های اداری حکومت گذشته است و شماری هم در سال های پسین جدید آباد شده است. بسیاری از این زندان ها به شکل خانه های رهائشی گذرا، زیرزمینی، قرارگاه صحرایی و یا یک خانه که کسی در آن بود و باش نمی کند، هستند....  
در میان زندانیان، روستائیان صلح خواه و دیگر شهروندان ملکی نیز وجود دارند و گاهی هم همه اعضای یک خانواده به اتهام پشتیبانی از گروه های همچشم زندانی شده اند. همچنان کارمندان حکومت پیشین و سپاهیان شوروی که در سال های ( ۱۹۸۸-۱۹۸۰ ) اسیر شده بودند، در این زندان ها انداخته شده اند. گمان می رود که شماری از زندانیان اندیشه ای که در بازداشتگاه های مجاهدین در پاکستان زندانی اند، مهاجران رپوده شده و یا کسان دیگری باشند که از زندان های گذرای مجاهدین در افغانستان، به این زندان ها آورده شده اند....

در مرکز استان ها و شهر های بزرگ، زندان ها در خدمت استاندار ها و فرماندهان به خاطری قرار می گرفت که دشمنان خود را، از زمره زندانیان اندیشه ای را از آزادی محروم کنند. یک نمونه: در زندان هرات که از سوی نیرو های اسماعیل خان اداره می شد، صد ها زندانی وجود داشت. بیشتر این زندانی ها از بیبک های سلاحدار بودند که از جنرال دوستم پشتیبانی می کردند....

بر بنیاد گزارش ها، حزب وحدت در منطقه افشار زندانیان را هفته ها در کانتینر های آهنی نگهداری می کرد. از این کانتینر ها در گذشته ارتش شوروی برای بردن کالا ها استفاده می کرد. زندانیان نه تنها به خدمات بهداشتی دسترسی نداشتند؛ بلکه وضعیت بد و نبود هوا برای تنفس، همچنان زجر گرمی و سردی را نیز می کشیدند.

حزب حرکت انقلاب اسلامی به رهبری شیخ آصف محسنی، زندان محمد وزیر را در مهتاب قلعه در اختیار داشت. زندانیان در اتاق های تاریک و نمناک نگهداری می شدند. به شکنجه گاه برده می شدند که در همان ساختمان بود....

حزب اسلامی [به رهبری گلبدین حکمتیار] زندان های گوناگون، از زمره ی آنها زندان ( سپینه شگه ) واقع در خاک پاکستان در مرز با افغانستان را در اختیار داشت. بر پایه گزارش ها این بزرگ ترین زندان بوده که بالاتر از ۲۰۰۰ زندانی در آن در بند بودند. بیشتر زندانیان شهروندان آموزش دیده افغانستان بودند که از سیاست های حزب اسلامی انتقاد می کردند. از این زندان هیچکس فرار کرده نمی توانست. لیست نام نویس زندانیان را ترتیب می دادند و به دسترس رهبران حزب اسلامی می گذاشتند. پهره داران ( سلاحدار ) برای زندان از میان داوطلبان از عربستان سعودی و یا کشور های عربی دیگر گزینش و پرورش داده می شد. شماری از این عرب ها اعضای گروه سیاسی عربی به نام برادران مسلمان ( اخوان مسلمین ) بودند و شمار دیگر از حزب اسلام گرای پاکستان ( جماعت اسلامی ) اجیر گرفته می شد.

با تکیه بر گزارش ها در بسیاری از زندان های حزب اسلامی ( گلبدین حکمتیار ) زندانیان در زیر شکنجه جان می دادند. زندانیان ناگزیر بودند که قرآن را از یاد حفظ کنند و کار های شاقه را انجام دهند... زندان باغ رییس در سروبی ( در راه بین کابل و جلال آباد ) یک مرکز بازجویی بود که زندانیان تازه در بند کشیده را در آنجا شکنجه می دادند. زندانیان عذاب درد بی خوابی را می کشیدند و از دسترسی به خدمات بهداشتی محروم بودند و آنان را وادار می کردند که خود را از فعالان سیاسی پیشین که بر ضد حزب اسلامی می جنگیدند به شمار آورند. روشن شده است که شماری از روشنفکران افغانستان زندگی را در این زندان در وضعیت بسیار دشوار به سر بردند. در زندان باغ رییس نیز به مانند دیگر زندان های حزب اسلامی، زندانیان ناگزیر می شدند که کار های شاقه، سخت و خطرناک، از جمله ماین پاکی را انجام دهند. تا آنجا که سازمان عفو بین الملل آگاهی دارد، شورای نظار [ که در جنگ ها، حزب اسلامی را از منطقه راند ] تا کنون هیچگونه آگاهی را درباره ی شمار زندانیان، شهرت ( نام، محل تولد، سکونت... ) و سرنوشت آنان به نشر نرسانیده است. تا آغاز سال ۱۹۹۵ بدنام ترین زندان حزب اسلامی در چهار آسیاب بود. تنها شمار اندکی از زندانیان از این زندان آزاد شده اند. این زندان در فیروزی ۱۹۹۵ به دست طالبان افتید و در مارچ همان سال به زیر اداره شورای نظار در آمد.

در زندان مرکزی حزب اتحاد اسلامی به نام " قلعه حیدر خان " در شهرستان پغمان صد ها انسان زندانی اند. بر بنیاد گزارش ها، بسیاری از این زندانیان شهروندان ملکی هستند و به اتهام پشتیبانی از حزب های مخالف در زندان به سر می بردند. بیشتر زندانیان به ملیت هزاره تعلق دارند. پابو زندان دیگری ست که حزب اتحاد اسلامی در قلمرو پاکستان در نزدیکی های مرز با افغانستان در اختیار دارد و در آن ۳۰۰ زندانی نگهداری می شود....

نیرو های جنرال دوستم نیز زندان هایی را در تپه مرنجان و مکروریان کهنه، تا آن زمانی که این جا ها زیر اداره ی شان بود، در اختیار داشتند. افزون بر این آنان در شمال افغانستان، زندانیان را در زندان های پیشین نگهداری می کنند، شماری از فرماندهان جنرال دوستم، زندان های شخصی دارند. شکنجه دادن و لت و کوب کردن در کلیه زندان ها گسترش پیدا کرده است....

زندان های مجاهدین پیش از سال ۱۹۹۲ نیز وجود داشت. چنانچه سنجه ها می رساند، هفت گروه مهم مجاهدین در پشاور و فرماندهان وابسته به آنها در سال ۱۹۹۱، ۱۵۰۰ زندانی را در افغانستان و نزدیک به ۱۰۰۰ زندانی دیگر را در مرز ها با پاکستان نگهداری می کردند. باور بر این است که از زندان های یاد شده هنوز هم کار گرفته می شود." ( سازمان عفو بین الملل AI Index: ASA, November 1995 )

در اینجا پرسش بسیار با اهمیت را که به نقض خشن حقوق بشر در افغانستان پیوند تنگاتنگ دارد، نباید از یاد برد:

زامداران آن کشور ها که در گذشته و در جنگ های دهه ی نود، ابزار جنگی و ساز و برگ نظامی را در اختیار گروه های جنگی طرف اعتماد خود قرار دادند؛ آیا از دید اخلاق سیاسی و از نگر ارج گذاشتن به خواست مردم برای داشتن یک زندگی آرام و با آسایش، وجدان آرام دارند؟ آیا کشتار های قصدی مردم از سوی گروه های جنگی، حمله های از پیش تعیین شده بر محل های بود و باش شهروندان، کشتن مرد - زن - کودک- پیر - جوان به دست تکنگاران گروه های جنگی، شکنجه دادن شهروندان بیگناه، لت و کوب کردن و بد رفتاری با اسیران... این سیاستمدار ها را شریک این تبهکاری ها به شمار نمی آورد؛ زیرا آنان همیشه از پا بندی به پاسبانی و دفاع از اعلامیه حقوق بشر و قطعنامه های جهانی، سخن می گویند!

یکی از دردناک ترین پیامد آغاز حکومت داری جهاد گران، آواره شدن، آواره کردن و کوچ دادن های اجباری شهروندان از زادگاه و از محل های بود و باش اصلی شان بود. در سراسر افغانستان بیجا شدن جبری آغاز شد. سیل آوارگان بی پناه با پذیرش دشواری های جانکاه و پیمودن راه های دور و دراز و گذر از کوه ها و کوتل ها به کشور های همسایه ( پاکستان و ایران ) سرازیر شد و شماری از آنان در

پاکستان در کمپ ها و در دشت های سوزان در زیر خیمه ها که به دخمه های مرگ هم مانند بود، جای گرفتند. صد ها شهروند افغانستان در راه های دشوار گذر جان سپردند و از پیکر بی نفس آنان حیوان های وحشی در کوه ها و دره ها، طعمه زندگی کردند.

شمار دیگری از شهروندان آواره از راه های شمال افغانستان خود را به جمهوری های شوروی، بویژه ازبکستان و تاجیکستان رسانیدند و از آنجا ها به فدراتیف روسیه و اوکراین رفتند.

اندازه ی درد و رنج و آسیب های جسمی و روانی را که آوارگان افغانستان دیده اند، کمتر می توان آن را با ارائه آمار سنجید و نشان داد. در این سرگردانی همگانی، کسانی که امکان و توانایی مالی داشتند و یا از سوی اعضای خانواده، خویشاوندان و دوستان کمک شدند، توانستند به سواحل آرام و سرزمین های بی خطر در اروپا، آمریکا، کانادا، استرالیا و شیخ نشینی های حوزه ی خلیج فارس برسند؛ لیکن با دریغ و درد که با پایان جنگ سرد، وجدان برخی ها در بی تفاوتی در برابر سرنوشت دردناک آواره ها و پناهجویان افغانستان، خوابیده بود.

این بار آوارگان و پناهجویان افغانستان در درون جامعه سرمایه داری پشت پا زدن به اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد و کلیه قطعنامه ها و قرار نامه های جهان شمول پیرامون حقوق بشر و پشتیبانی از پناهجو را به چشم خود دیدند. آوارگان افغانستان به بهانه ی این که حکومت مجاهدین عفو عمومی اعلام کرده است؛ به دلیل اینکه در افغانستان جنگ داخلی (بدون در نگر گرفتن مداخله ی بیرونی ها در آن) روان است؛ با تکیه بر این سخن که در افغانستان حقوق بشر نقض نمی شود... با بی مهری رو به رو شدند و هزار ها پناهجوی سیاسی را در اروپا، آمریکا، کانادا، استرالیا و روسیه خطر بیرون راندن و بازگشت دادن به افغانستان تهدید می کرد.

Thomas Avenarius در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " نمونه ی تفکر غربی و روزگار افغانستانی ها" در روزنامه Süddeutsche Zeitung در تاریخ ۲۴ / ۱ / ۱۹۹۷ نگاشته است (برگردان):

" ... هیچ گروهی در این جنگ توجه به پاسبانی از حقوق بشر نمی کند. هر گاه در افغانستان میان گروه های خوب و بد تفاوت وجود داشته باشد، انسان می تواند بگوید: شریر [ خراب ها و ظالم ها ] را باید به واسطه پایان دادن به هر گونه کمک، زیر فشار گرفت. لیکن در اینجا کلاه ی شاپو پوشان سفید و یا سیاه وجود ندارد، در اینجا دیکتاتور اسلام و یا مخالفان دموکرات موجود نیست. در اینجا تنها ملیشه ها هستند که همه ی شان بر اسلام تکیه کرده اند [از اسلام سخن می زنند] تا قدرت را به خود ویژه بدارند و از آن به جای ابزار سرکوب [مردم] استفاده کنند."

در روزنامه Süddeutsche Zeitung تاریخ ۱۴ / ۱۰ / ۱۹۹۴ در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " در کابل [مردم را] وقوع یافتن یک فاجعه تهدید می کند " آمده است (برگردان):

" ژنیو (epd) - وضعیت در مناطق جنگی در شهر کابل، پایتخت افغانستان، بنابر گفته های نماینده سازمان ملل متحد، روز به روز خراب تر شده می رود، هر گاه هر چه زودتر یک راه حل سیاسی پیدا نشود، مردم را در زمستان در پیش رو یک فاجعه تهدید می کند. این سخن را Tony Carter مسؤول صندوق کودکان ملل متحد (یونیسف) در افغانستان، در ژنیو گفت. از شمار دو میلیون کابل نشینان، نیم آن از شهر بیرون شده اند. ۵۰۰۰۰ شهروند در آموزشگاه ها، مسجد ها و اداره های دولتی پناهگاه یافته اند. ۳۰۰۰۰۰ شهروند خانه به دوش دیگر در تلاش اند که از جنگ ها نجات یابند. بر بنای یک گزارش سازمان جهانی بهداشت، نزدیک به ۷۰۰۰۰ شهروند از آغاز جنگ های قدرت طلبی میان گروه های مجاهدین در ماه جنوری - زخمی شده اند. کمیته بین المللی صلیب سرخ تهیه برخی نیازمندی ها را به آسیب دیدگان جنگ به دوش گرفته است. Carter گزارش داد: بسیاری بخش های شهر کابل ویران شده، آب آشامیدنی پاک وجود ندارد، مواد خوراکی و بنزین موجود نیست..."

گلبدین حکمتیار در سال ۱۹۹۴، ماه ها کابل را در محاصره ی اقتصادی قرار داد و نگذاشت که کالا های خوراکی به کابل برسد. در دسامبر ۱۹۹۴ سازمان ملل متحد بر پایه یک عهد نامه پذیرفت که به اندازه مواد خوراکی که به قلمرو زیر حاکمیت جمعیت اسلامی می رساند، به مرکز فرماندهی حزب اسلامی در چهار آسیاب نیز برساند. حکمتیار درخواست کرد که کاروان مواد خوراکی نباید یکه راست به مرکز های نیرو های برهان الدین ربانی برود. قطار موتر های باربری باید از سوی اعضای حزب اسلامی بازرسی و آن را تا نقطه تسلیم دهی همراهی کنند، سازمان ملل متحد این شرط را نیز پذیرفت؛ لیکن حکمتیار تعیین بازرس ها را رد کرد. از جنوری ۱۹۹۵ شهر کابل دوباره زیر محاصره اقتصادی حکمتیار در آمد و شهروندان چه درد و رنجی نبود که به سبب گرسنگی و بی دارویی نکشیدند.



راديو صدای آلمان به تاريخ ۱۲ / ۶ / ۱۹۹۸ بر بنياد خبر تاريخ ۱۰ / ۶ / ۱۹۹۸ آژانس خبری Interfax مسکو، خبری را به نشر رسانيد که از وضعیت آوارگان در روسيه سخن می گوید ( برگردان):

" همين اکنون نزديک به ۱۵۰۰۰۰ آواره ی غير قانونی از افغانستان در روسيه زندگی می کنند. بالاتر از ۵۰۰۰۰ تن آن در داخل و اطراف شهر مسکو بود و باش دارند. اين آمار را ويکتور اندريف ( Wiktor Andrejew ) نماينده کميساریای سازمان ملل متحد در امور پناهندگان در فدراتيف روسيه به روز چهار شنبه ۱۰ / ۶ / ۲۹۹۸ در صحبت ميز گرد، ارائه کرد. او گفت: بیشتر شهروندان افغانستان که در روسيه زندگی می کنند، با حکومت پيشين نجيب الله، که دوست مسکو بود، پيوند دارند و پس از واژگونی اين حکومت در سال ۱۹۹۲، آنان ناگزير به ترک کشور شدند.

از نگر ويکتور اندريف وضعیت اين شهروندان افغانستان در روسيه بسيار وحشتناک است. آنان نمی دانند در کجا زندگی و کار کنند، در کجا به آموزش بيردازند و کمک های بهداشتی را از کجا [و چگونه] به دست آورند؛ با وجود اينکه دولت روسيه در مورد سرنوشت آنان مسؤوليت دارد. از سال ۱۹۹۳ تا ايدون تنها ۳۰۰ شهروند افغانستان حقوق پناهندي دريافت کرده اند، باقيمانده حتا تا هنوز ثبت دفتر نشده که از ديد پوليس همه ی آنان آوارگان غير قانونی پنداشته می شوند.

جنرال غلام محمد، رييس اداره بازرگانی مرکزی [شرکت بازرگانی] افغانستان در روسيه، می گوید: پس از بر افتيدن نجيب الله، کليه دانشمندان افغانستان ناگزير به ترک میهن خود شدند. نود در صد آنان امروز در روسيه بود و باش دارند. آوارگان افغانستان خواهان آن نيستند که حکومت روسيه مشکل اقتصادی آنان را حل کند. " ما تنها نياز به داشتن سند بود و باش قانونی داريم، احتياج زندگی روزانه ی خود را خود ما از راه کار کردن، آماده می کنيم." جنرال به ادامه گفت: برگشت دادن ما به افغانستان ممکن نيست؛ زيرا کسانی که با حکومت نجيب الله و ارتش شوروی [در افغانستان] همکاری داشتند، بدون برگزاري کدام دادگاه از بين برده می شوند. " ( سازمان عفو بين الملل، آينه مطبوعات: Pressespiegel شماره ۴۳، جولای ۱۹۹۸، ص ۴۴)

از اپريل ۱۹۹۲ که آوارگان دسته دسته به سوی مرز های کشور های همسايه راه گشودند و سختی ها و پريشانی ها را برای نجات خود به جان خریدند، گفته می شود که در دو سال نخست، به سبب درگيري ها بيش از یک ميليون شهروند افغانستان داخل خاک پاکستان و ايران شدند. همچنان تا نوامبر ۱۹۹۴، ۲۵۰ هزار آواره در کمپ ها در شهر جلال آباد جابجا شدند. ليکن درجنوری ۱۹۹۵ پاکستان مرز ها را به روی آوارگان بست، شماری از مردم دوباره در داخل افغانستان سرگردان و بی سرنوشت به دنبال پيدا کردن پناهگاه زجر کشيدند. برای برخی از اين آوارگان از سوی یک نهاد وابسته به سازمان ملل متحد (ICRC) در شهر جلال آباد، دو مرکز بود و باش به وجود آمد و دو مرکز ديگر را شورای ننگرهار برای جابجایی آنان بر پا کرد.

### وضعیت حقوق بشر در امارت اسلامی طالبان:

طالبان در حقيقت از حقوق شهروندی، حقوق بشری و رفتار های انسانی و ارج گذاشتن به انسان و انسان بودن و فرهنگ بشری، هيچگونه فهم، شناسایی و آگاهی نداشتند و ندارند. آنان غرق در جهان نادانی و وحشيگری، برای عملی شدن هدف های (دور و نزديک) نظامی، سياسی، اقتصادی، راهبردی، جيوپوليتیکی غارتگران بين المللی و ارتجاع جهانی و منطقه ای، بویژه ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی، شيخ نشينان حوزه ی خليج فارس و پاکستان به میدان های جنگ آورده شدند تا از آنان به عنوان ابزار فشار استفاده صورت گیرد.

اين گروه که با ديده های خشک و تاریک و باورهای سخت خشن قرون وسطایی از مدرسه های ديوبندی در اکوره ختک بر بنياد برنامه های آس آس پاکستان سر بيرون آورد و با افکار يخ زده با محيط پيرامون و جهان نگاه کرد؛ با ديد قشری مذهبی و قبیله ای با مردم و پديده های اجتماعی برخورد کرد؛ با رفتار و کردار جنون آميز و آلوده به خون برای نابودی بنيادی ترين حق و حقوق زندگی مردم کمر بست و گام گذاشت؛ از اين رو حقوق بشر را یک چیز فيشنکی و گمراه کننده شمرد.

طالبان برای پذيرانيدن جبری اراده ی شان بر مردم، همه گونه های شکنجه دادن و به کيفر رسانيدن را با شريعت پيوند می زدند و با بر سر کار آوردن پوليس مذهبی، اسلامی کردن دوباره ی افغانستان را بر پایه شريعت خود ساخته، در پيش گرفتند. در سرک ها، خيابان ها و کوچه ها رهگذران را ايستاد کرده، بیسواد ها از آنان آزمون می گرفتند که آیا قرائت قران، خواندن سوره های نماز و ديگر بنا های مسلمانی را ياد دارند و يا خير؟ کسی که در اين آزمون پيروز نمی شد، تازیانه می خورد. زن ها و مرد ها را به خاطر در نظر نگرفتن شيوه ی لباس پوشيدن اسلامی، به پا داشتن بوت های پاشنه بلند، اصلاح ريش و

بروت... جزا می دادند. پوشیدن لباس های مد امروزی را عمل ضد اسلامی گفتند و یکسره بند کردند، دکان داران که در وقت نماز گذاردن به خرید و فروش می پرداختند - دشمنان داخلی اسلام دانسته می شدند که فساد اجتماعی را در جامعه رواج می دادند و به گناه این کار کیفر می دیدند.

رفتن به سینما، تماشای تلویزیون ( بویژه برنامه های جهانی )، شنیدن موسیقی، گوش دادن به رادیو، کاغذ پران بازی، بازی فوتبال و همه گونه های تفریح و سرگرمی خوشی آور از دید طالبان خلاف اسلام بود که جامعه را فاسد می کرد؛ بنابراین تلویزیون ها، دستگاه های گیرنده ی برنامه های تلویزیونی ( دیش آنتن ها ) ، کست های موسیقی و فیلم های ویدئوی را بازداشت و در پیش چشم مردم به دار آویختند و یا آتش زدند که خاکستر شوند.

ملا عمر رهبر طالبان در گفت و گو با خبرنگار رادیو بی بی سی و رادیو صدای آمریکا، " حدود و قیاس را قانون روشن قرآن گفت؛ از این رو اعتراض ها و انتقاد ها بر قانون های طالبان، انتقاد از قرآن و اعتراض به خود قرآن است که ما اجازه ی آن را به کسی نمی دهیم." طالبان زیر همین عنوان حقوق بشر را پشت پا می زدند ( اعدام ، سنگسار، زنده به گور کردن، بریدن دست و پا و گوش و بینی، شلاق زدن، شکنجه دادن به دور از بزرگواری انسان... حدود و قیاس ملا عمر و کلیه پیرو های او بود).

طالبان گندیده ترین و سخت ترین نگرش قبیله ای را زیر نام قانون ها و اصل های اسلامی و حکم خدایی، بر زنان و دختران افغانستان به کار گرفتند. دوازده های آموزش و پرورش به روی دختران و پسران بسته شد، زنان و بسیاری نان آوران خانواده ها از قشر زن جبری خانه نشین شدند و کار خود را از دست دادند و دیگر اجازه نداشتند در نهاد های دولتی و وظیفه اجرا کنند. امکان دسترسی به خدمات بهداشتی از نزد زنان گرفته شد.

در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " درماندگی [ فقر و بیچارگی] زنان مسلمان " به قلم Danuta Kaster در روزنامه مالی و تجاری Handelsblatt تاریخ ۳۱ / ۱ / ۱۹۹۷ آمده است ( برگردان):

" طالبان پشتون بر بنیاد رسم و رواج و دیدگاه های اجتماعی قبیله ای خود " پشتونوالی " زندگی می کنند. آنان این دیدگاه قبیله ای خود را اسلامی می پندارند، با وجود اینکه این شیوه ی دید بسیار اندک با رهنمود ها و باز داشتن های قرآنی وجه جامع دارند. رفتار حکمرانان افغانستان ( طالبان ) با انتقاد سخت دو کشور مشهور اسلامی، ایران و عربستان سعودی که هر دو نمونه آشکار استثمار زنان هستند، رو به رو شد.

بویژه ملا های جمهوری [اسلامی ایران] این رفتار را محکوم کردند. آیت الله جنتی گفت: " دختران را از رفتن به آموزشگاه ها و کار زنان را بیرون از خانه بند کردن و در کل حقوق زنان را به نام اسلام از بین بردن به مفهوم آن است که با مذهب [دین] خشونت [جنگ و دعوا] می شود." آیت الله خامنه ای رهبر مذهبی یک کمی آشکار تر سخن زد: " طالبان از اسلام چیزی نمی دانند. هر کسی که خواسته باشد که عقب ماندگی دیدگاه، بدبینی مذهبی [تعصب مذهبی] و پایمال کردن حقوق بشر را نمونه بیاورد، نیاز دارد که تنها و تنها نام طالبان را بر زبان راند."

افزون بر این خامنه ای رهبر مذهبی ایران، پس از بر افتیدن کابل به دست طالبان و رفتار زشت و وحشیانه این گروه در برابر شهروندان، زمامداران اشغالگر را انتقاد کرد و گفت که تبهکاری هایی را زیر نام اسلام انجام می دهند که با دین اسلام بیگانه بوده و هرگز پذیرفتنی نیست.

گروه طالبان پس از اشغال هر شهر و شهرستان، روند آموزش و پرورش و کار و زندگی بانوان را بسیار بیرحمانه نشانه گرفتند و خیلی دشمنانه تیر های بد خواهی را به سوی آنها رها کردند. پولیس مذهبی و یا همان کارمندان اداره ی امر به معروف و نهی از منکر، با وحشیگری و روش های سادیستی آمیخته با تعصب قومی - زبانی - فرهنگی، برای عملی کردن رهنمود های ضد انسانی رهبران خود، با عقده گشایی ، مردم را شکنجه می دادند.

در یک نیشته نشر شده در شماره ۴ دسامبر ۱۹۹۶ (ص ۱۴) نشریه کمشنری عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان آمده است ( برگردان):

" یک نهاد کمک رسانی جهانی بریتانیایی (Save The Children) فعالیت خود را در هرات هنگامی بند کرد که طالبان کار زنان و آموزش دختران را نا جایز دانستند. بانو Angela Kearney آمر برنامه Save The Children برای افغانستان یادآور شد: " ما در یک وضعیت ناخوشایند قرار داریم " ، "

زمانی که ما این کشور را ترک گفتیم، می دانستیم که زنان و دختران در آنجا به کمک های ما نیاز داشتند؛ لیکن چگونه می توانستیم در آنجا باقی بمانیم، آن گاهی که از پیوند ما با آنان جلوگیری می شد؟"

طالبان بیرحم و شکنجه گر پس از اشغال هرات، به استان فراه و نیمروز هجوم بردند و خود را در آنجا ها حاکم کردند. نخستین عملکرد آنان بستن دروازه های آموزشگاه ها به روی دختران و پسران و خانه نشین کردن بانوان و بیرون راندن کلیه کارمندان زن از نهاد های دولتی بود. پس از آن به تعقیب و پیگرد شهروندان پیرو مذهب جعفری رفتند. این همشهری های عزیز ناگزیر به ترک روستا ها و شهر ها شدند و برخی ها را وادار کردند که جایداد های خود را به فروش برسانند و منطقه را ترک گویند. فرماندهان و سلاحدار های طالب در نیمروز به بازرسی خانه های مردم پرداختند و در فراه پیر مرد ها و جوانان را اسیر گرفتند و در ازای رهایی آنان از خانواده ها پول خواستند.

مصطفی دانش در بخشی از یک نوشته زیر تیتر " عملیات ( شاگردان قران) به پیروزی نه انجامید " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۹ / ۶ / ۱۹۹۷ نگاشته است ( برگردان):

" در داخل منطقه ی [قلمرو زیر حاکمیت] جنگجویان خدا، یک شکلی از دیکتاتوری نظامی مذهبی (Klerikalismus) حکمفرماست، جایی که حقوق بشر را پیمال می کنند. با مردم از سوی ملیشه های ریشدار مانند حیوان ها برخورد می شود، با ضربه های قمچین آنان را از جاده ها می رانند. ستمگری سیستم دارد: پس از هجوم در سپتامبر ۱۹۹۶، طالبان در کابل نخست دولت را فلج کردند، کلیه نهاد ها و ساختار ها از وزارتخانه ها گرفته تا آموزشگاه ها و ترابری شهری [بسته] و تعطیل شدند....

" دو بار در روز ما مرد ها ناگزیریم به مسجد برویم در غیر آن گزرمه ها ما را با قمچین لت و کوب می کنند" این سخن را مختار که در گذشته آموزگار بود، گزارش داد. " ملای سابقه ی ما را به خانه فرستادند. ملای نو می خواهد همه چیز را درباره ی ما بداند: چه کسی با ما زندگی می کند، در روز ما چه کاری را انجام می دهیم، درباره ی همسایه ها و دوستان از ما می پرسند " هر کسی که روزانه نامش در لیست حاضری مسجد درج نباشد، لت و کوب می خورد. " عاقب نا اندیشی کلی حکمفرماست. در مسجد برای ما تعیین تکلیف می کنند که چه کاری را انجام دهیم، چه پیشنویس های مذهبی جدید موجود است. افزون بر آن در برنامه های رادیویی نیز دوامدار رهنمایی ها پخش می شود " این سخنان را مختار قصه کرد. " در همین تازگی ها به یکبارگی گفته شد که شیشه ی کلکین خانه ها حتمی باید سیاه رنگ شود تا نگاه مرد ها، بانوان را در داخل خانه مزاحمت کرده نتواند.

بازرسی مردم وظیفه گزرمه های طالبان است، آنان " قانون جاده" را عملی می کنند. آنان می توانند آزادانه و حسب دلخواه فرمان دهند و فوری آن را به اجرا بگذارند. " محفل عروسی من بود "، زبیده دختر هجده ساله گزارش داد. همراه با وابستگان خود به سوی خانه ی داماد می رفت. در زیر چادری (برقع) لباس عروسی به تن داشت. " مادرم ناخن هایم را رنگ زده بود. دستم را بر کلکین موتر سرویس گذاشته بودم که یک ناخن سرخ رنگ از زیر چادری معلوم شد. گزرمه های [طالبان] آن را دیدند و مرا از داخل سرویس به بیرون آوردند. " در سر سرک انگشت دست دختر جوان را با تبرچه بریدند.

یک پولیس مذهبی مردم را زیر نگر داشت، یک بازرسی اسلامی سخت گیرانه (Inquisition) به هدایت مولوی ها. اعضای " اداره امر به معروف و نهی از نکر " به شعبه ها می روند و با یک آله [شیشه ارکین] ریش مرد ها را اندازه می کنند. هر کسی که به اندازه تعیین شده ریش دراز نداشت، از کار برکنار می شود. آنان به عملی کردن رهنمود شیوه ی لباس پوشیدن توجه می دارند. مرد ها لباس عنعنه ای [پیراهن و تنبان] می پوشند و بانوان با چادری (برقع) که سراپا را می پوشاند، گشت و گذار می کنند. " (برگرفته از کتاب دیجیتالی: " گذر در کوچه های خون و آتش " ج اول)

ظلم و ستم طالبان بر زنان مرز را نمی شناخت. بانوان هجوم وحشیانه ی این گروه خونخوار را به حقوق بنیادی و بشری خود بیشتر یک عمل گروگان گیری و برده کردن می دانستند که نیمی از پیکر جامعه از سوی یک دسته ی دجال و نابکار و جنگ طلب، جبری زندانی خانه شده بودند و حکم ستمگری بر آنان در خانه های خود شان به اجرا گذاشته می شد: خانه نشینی و سیاه رنگ کردن شیشه ی پنجره ها در خانه هایی که زنان زندگی می کردند، به این مفهوم بود: در آمدن به اسارت با دیوارکشی میان زندگی حقیقی روزمره که هر انسان حق دارد شاد و خوشحال باشد و از آزادی لذت ببرد و فارغ از بیم و هراس از خوبی ها و دستاورد های دانش (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، فناوری) استفاده کند.

ولی این تنها بانوان نبودند که این زهر تلخ را به زور و جبر باید سر می کشیدند؛ بلکه امید زندگی مرد ها، کودکان، نوجوان ها و جوان ها نیز پایمال هوس های حیوانی و درنده خویی این گروه واپسگرا شده بود. وحید مزده نگاشته است:

" در سه سال اخیر حکومت طالبان، شهریان کابل از یک خطر دیگر نیز در هراس بودند و آن اختطاف اطفال بود. از اطفالی که در این مدت ناپدید شدند احصائیه (آمار) دقیق در دست نیست، اما جسد بعضی از اطفال در حالی یافت شد که گرده (کلیه ها) و چشم های شان کشیده شده بود. شایعات این بود که این کار به وسیله پاکستانی ها و افراد با نفوذ در صف طالبان صورت می گیرد و اعضای بدن این اطفال به پاکستان غرض فروش انتقال می یابد، ولی در این رابطه نیز نقاط ابهام بسیار وجود داشت، زیرا بیرون آوردن عضوی از بدن به وسیله عمل جراحی غرض پیوند در بدن شخص دیگری نیاز به افراد متخصص و شرایط خاص دارد و انتقال عضو به فاصله دور با وسایل عادی غیر ممکن است. در این رابطه افرادی نیز دستگیر گردیدند و حتی این موضوع در رسانه های گروهی نیز منعکس شد. ولی نتیجه تحقیقات هیچگاه افشا نگردید که منظور از کشتن این قربانیان معصوم چه بود؟ " ( کتاب: " افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، تالیف وحید مزده، ص ۱۰۶ ).

" طالبان پس از اشغال کابل، مامورین ارشد و بلند پایه های ازبیک، تاجیک و هزاره را از وزارت ها که از سال ۱۹۹۲ در پست های خود بودند. سبک دوش ساختند و عوض آنها پشتون ها را که اهلیت و کفایت داشتند و یا نداشتند، تعیین نمودند. این امر نه تنها امور را مغشوش تر کرد، بلکه وزارت ها را یکسره عاطل ساخت. " ( کتاب: " طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، تالیف: احمد رشید، ترجمه: عبدالودود نظری، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، سال چاپ: ۱۳۸۷ - ۲۰۰۸، ص ۱۴۹ ).

سازمان های جهانی ( سازمان کمک های انسانی ملل متحد، یونیسف، دیدبان حقوق بشر، عفو بین الملل، کمیته بین المللی صلیب سرخ، کمیسیون حقوق بشر اتحادیه اروپا، پزشکان بدون مرز، اداره ی ملل متحد در امور آوارگان، دفتر جهانی مبارزه با گرسنگی و ده ها نهاد دیگر ) گزارش دادند که ظلم و ستم طالبان بر شهروندان افغانستان، بویژه زنان و دختران سبب شده که کمک های بین المللی به افغانستان کاهش یابد. سازمان کمک های بشری ملل متحد برای افغانستان (Alfrdo Witschi- Cestori) از طالبان خواست که سیاست های خود را در برابر زنان تغییر دهند؛ زیرا کشور ها آماده نیستند که در وضعیت موجود به افغانستان کمک کنند. یک نمونه: در سال ۱۹۹۷ به ۱۳۳ میلیون دالر نیاز بود که تنها ۲۶ میلیون به بودجه این برنامه پرداخت شده بود.

رفتار غیر انسانی طالبان با شهروندان افغانستان، بویژه زنان و دختران و کودکان و نقض خشن و آشکار حقوق بشر و حقوق شهروندی، تیتز درشت رسانه های همگانی جهان غرب بود؛ ولی برای نکوهش و هشدار دادن های تأثیر گذار بر این گروه، سیاستمدار های حکومتی در کشور های سرمایه داری از جا نمی جنبیدند.

در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۴ / ۱۰ / ۱۹۹۶ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " پوشانیدن تمام بدن و ریش مکمل " به قلم Christian Kreutzer آمده است ( برگردان):  
" تری پیتسنر ( Terry Pitzner ) مدیر اداره ی ملل متحد در امور آوارگان ( UNHCR ) در کابل به این باور است که ۱۰۰۰۰۰ تا ۲۵۰۰۰۰ آواره در چند روز گذشته کابل را ترک گفته اند و این نزدیک به ۲۰ درصد نفوس کشور است. او هم نظاره کرد که چگونه زنان در جاده ها لت و کوب می خوردند و به خانه روان می شدند. هشت بانو که تا کنون برای ( UNHCR ) کار می کردند، از پایان هفته بدین سو به وظیفه نمی آیند. " کنون ما می توانیم تنها نظاره گر باشیم و به این فکر کنیم که چه طور باید به پیش برویم " این سخن را پیتسنر گفت و شانه های خود را از بیچارگی بالا انداخت."

در یک نوشته زیر تیتز " سازمان ملل متحد به طالبان هشدار داد " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۵ / ۱۰ / ۱۹۹۶، آمده است ( برگردان):

" اسلام آباد / ژنیو، ۱۴ اکتوبر ( dpa/sim/ afp ):  
ملیسه های رادیکال اسلامی طالبان به روز جمعه از سازمان ملل متحد درخواست کردند که آنان را در جایگاه حکومت افغانستان به رسمیت بشناسد. " این مشورت برای ملل متحد است تا قدرتمندان را در کابل به رسمیت بشناسد. این کار برای صلح در افغانستان مهم است " این گفته را روزنامه پاکستانی The

News از قول ملا محمد غوث وزیر خارجه طالبان نقل کرده است. کمشنر عالی ملل متحد برای حقوق بشر در ژنیو Jose Ayala Lassa نگرانی ژرف خود را پیرامون وضعیت حقوق بشر در افغانستان، ابراز کرد.

Ayala Lassa در یک نامه به یاد ملا محمد عمر رهبر طالبان آورد، که افغانستان بسیاری از پیمان نامه های بین المللی حقوق بشر را امضا و به تصویب رسانیده است که از نگر حقوقی مسؤولیت پیروی از همه ی آن را دارد، از زمره ی آن ها پابندی به کنوانسیون پیرامون از بین بردن خشونت و ستمگری بر زنان است. کمشنر عالی از رهبری طالبان خواست که به حق سرگرمی شغلی زنان و به حق آموزش دختران، بدون تبعیض ارج بگذارند."

Pierr Simonitsch در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " ابزار کار در جنگ به خاطر نفت " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۹ / ۱۰ / ۱۹۹۶، نگاشته است ( برگردان):

" اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد زمانی موفق شدند که در پیوند به وضعیت در افغانستان موضع گیری کنند که کابل بر اندازی شد. کمشنر عالی ملل متحد برای حقوق بشر، Jose Ayala Lasso، تنها یک نوشته هشدار احترام آمیز را عنوانی رهبر طالبان ارائه کرد، تا کنوانسیون بین المللی برابری حقوق زنان را در نظر گیرند. بودرس بودرس عالی دبیر کل سازمان ملل متحد تنها با این تهدید [ به آدرس طالبان ] بسنده کرد که نهاد های کمک رسانی را از افغانستان بیرون می کشد. شماری از قدرت های بزرگ آشکارا نمی خواهند که این سازمان در مسایل افغانستان و اطراف آن، درگیر شود. یک پیرنگ قطعنامه ی شورای امنیت پیرامون پایمال شدن دوامدار حقوق بشر در افغانستان، در هفته گذشته به سبب ویتوی چین به تصویب نرسید. پیکن در برابر هر گونه " مداخله در امور داخلی یک دولت آزاد " ایستادگی می کند."

در مجله هفتگی " Stern = ستاره " شماره ۴۴ تاریخ ۲۴ / ۶ / ۱۹۹۶ در یک نوشته با تیتیر " اسیران جنگجویان خدا" آمده است ( برگردان):

" از هفته سال بدین سو، جنگ در افغانستان ادامه دارد. در این مدت، زنان توانستند خود را در یک کشور ویران، زنده نگهدارند. در حکومت طالبان، به گفته بانو ملالی، زنان فکر می کنند که " زنده به گور " هستند.

## زندگی در خرابه ها:

در جنگ میان گروه های مجاهدین شهر کابل تا سنگ تهاداب ویران شده است.

## شاگردان بیرحم قران:

طالبان دست دزدان را می برند، هر کسی که به زندگی یکجایی زنی و شوهری خیانت کند، سنگسار می شود. آنان تماشای تلویزیون و دیدن بازی فوتبال را بند کردند. زنان باید و جبری بدن و چهره های خود را بپوشانند - فرا گیری دانش و اجرای کار مسلکی را اجازه ندارند.

... مرد ها باید و از سر ناگزیری " لباس اسلامی " به تن داشته باشند. به آنان ۴۵ روز وقت داده شده است که ریش دراز بگذارند، کلاه کندهاری و لنگی ( دستار ) به سر کنند. ورزش از زمره بازی فوتبال عمل " غیر اسلامی " است و تماشای آن بند است. دیدن تلویزیون، شنیدن موسیقی، نمایش های تمثیلی ( تیاتر )، نوشیدن شراب و کشیدن سگرت اجازه نیست. ملیشه های طالبان که به آنان به عنوان اشغال گران با دیده ی نفرت نگاه می شود، در آرزوی آن اند که در نقش آزاد کنندگان، سرانجام در کشور صلح را بیاورند.

- از قول ملالی ( پزشکی که نخواست نام اصلی اش آشکار شود ) نگاشته اند:

" او با زندگی خود بازی کرد [ و خطر را پذیرفت ] و به وزیر بهداشت [ طالبان ] شکایت کرد؛ زیرا بهترین سامان و ابزار پزشکی گم شده، رییس درمانگاه همه ی آنها را در بازار سیاه به فروش رسانیده است."

Terry Pitzner مدیر دفتر کمشنری عالی ملل متحد در امور پناهندگان در کابل، می گوید: " من هیچ کشور اسلامی را نمی شناسم که در آن حق کار کردن و فرا گیری دانش از زنان سلب شده باشد."

در مجله هفتگی اشپیگل (Der Spiegel) تاریخ ۲۷ / ۳ / ۱۹۹۸ یک نوشته ی بسیار دلچسب زیر عنوان "یک زندگی بدون چهره" از خامه ی Anuschka Roshani به نشر رسیده است. در اینجا تنها چند سطر آن آورده می شود که با اتکا به آن می توان از محتوای کل نوشته آگاه شد (برگردان):

" برای چه زنان کلیه کشور ها ده ها سال پیکار کردند، طالبان همه ی آن را در چند روز به هیچ گرفتند. آنان زنان افغانستانی را از کار کردن و فرا گیری دانش باز داشتند، پیوسته زنان آن کشور در پی آن اند که چگونه از بردگی رهایی یابند -  
راه رهایی: دست زدن به خودکشی و یا فرار.  
جمیله گفت: " این مرد ها به مانند جانوران هستند- آموزش نادیده و بیرحم."، " آنان انسان ها را توهین و تحقیر می کنند."

در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۳۰ / ۱۲ / ۱۹۹۷ در یک نوشته زیر عنوان " طالبان ملل متحد را انتقاد کردند، ایستادگی و تلاش سازمان ملل متحد برای زنان در افغانستان از سوی اسلامیت ها رد شد" آمده است ( برگردان ):

" کابل (Ap) - رهبر افراطی های اسلامی طالبان در افغانستان ایستادگی و تلاش ملل متحد را برای حقوق زنان در این کشور، انتقاد کرد. در یک پیام ملا عمر که دیروز به گونه ی گسترده در کابل پخش شد، آمده است: سازمان ملل متحد یک سیاست بی دینی را به پیش می برد تا برای زنان " آزادی های نامناسب " داده شود. او از ملل متحد در پیشگیری یک موضع گیری بیطرفانه را در برابر طالبان خواستار شد.

ملل متحد و شماری از دولت های دیگر از آن زمره ایران از قدرتمندان در کابل خواستند که در عملی کردن سخت گیرانه اصول اسلامی، فروکش کنند....  
در پیام ملا عمر گفته شده است: حضور زنان در زندگی روزمره سبب بیشتر شدن برقراری تماس با مرد ها می شود که این کار بی شرمی و فساد اخلاقی را به بار می آورد...."

در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۷ / ۳ / ۱۹۹۷ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " سفر گروهی همراه با بانو از راه افغانستان " به قلم احمد طاهری، آمده است ( برگردان):

" هنگامی که هیأت پارلمانی آلمان به کابل رسید، نماینده وزارت خارجه طالبان آگاهی داد که رییس شورای حکومت، ملا ربانی انتظار هیأت را برای صحبت های سیاسی، به روز آینده به ساعت یازده پیش از چاشت می کشد و در قصر ریاست جمهوری دعوت ترتیب داده می شود.  
مامور رسمی حکومت طالبان، پس از آن به آگاهی رسانید که بانوی عضو هیأت در صحبت های سیاسی شرکت ورزیده نمی تواند؛ لیکن در برنامه ی خوردن غذا اجازه دارد که حاضر باشد.  
در روز دیگر آگاهی دادند که بانو Rita Greißhaber می تواند در صحبت های سیاسی نیز شرکت کند . از ملا ربانی پرسیده شد که با حقوق بشر چگونه برخورد خواهد شد؟  
پاسخ داد: " حقوق بشر حق خدا است، چیزی را که ما می توانیم انجام دهیم، تنها هدایت و اجازه ی خدایی است و بس."

با زنان چگونه رفتار می کنید که نیم نفوس جامعه را در بر می گیرد؟  
پاسخ: " زنان ما کلیه حقوق را دارند، تنها حکم شریعت کار آنان را در اداره های رسمی، جایی که آنان با مرد ها در تماس می شوند، بند می کند."  
چرا طالبان آموزشگاه های دخترانه را بسته کرده اند؟  
پاسخ: " پس از پایان جنگ ها می خواهیم آموزشگاه ها را باز کنیم. در وضعیت کنونی راه رفتن به مکتب برای دختران ما بسیار خطرناک است."  
در زمان حکومت طالبان ( از آغاز تا واژگونی) شهروندان این گونه سخنان بی بنیاد و کلیشه ای را شنیدند؛ ولی وضعیت حقوق بشر و فضای زندگی مردم، بویژه زنان و دوشیزگان افغانستان هر روز نسبت به روز پیشتر بدتر و بدتر شده می رفت.  
در بخشی از گزارش سال ۱۹۹۷ سازمان عفو بین الملل آمده است ( برگردان ):



"... در ماه اکتوبر پروفیسور Paik گزارشگر ویژه ی سازمان ملل متحد برای افغانستان یک گزارش را به مجمع عمومی سازمان ملل متحد ارائه کرد و در آن از همه گروه ها خواسته شده بود که پیش از هر چیز دیگری به حق زندگی هر انسان توجه کنند.

کلیه گروه های جنگی انسان ها را به سبب وابستگی تباری، باور های دینی و یا اندیشه های سیاسی گروگان می گیرند. در میان این اسیر شدگان، زندانیان سیاسی نیز بود. در استان هرات و فراه، در سال روان، طالبان صد ها انسان را به زندان افگندند؛ زیرا آنان از فرمان های مذهبی پیروی نمی کردند و به مخالفان طالبان علاقمندی نشان می دادند و یا به محض اتهام نهادن در اپوزیسیون بودن در برابر طالبان، بازداشت شده بودند. دیده شده است که شماری از این زندانیان به نام گروگان نگهداری می شدند؛ برخی از آنان با پرداخت پول رها شدند. بیشترین این زندانیان بدون داشتن پیوستگی با جهان بیرون از زندان، در قید و بند بودند، چنانی که وابستگان از جای نگهداری آنان تنها با پذیرش صد ها مشکل آگاهی به دست می آوردند. بسیاری از آنان در زندان ها به سر می برند و برخی ها هم در کانتینر های ترانسپورتی انداخته شده بودند.

در نخستین روز های اشغال کابل، طالبان صد ها و هزار ها شهروند ملکی را زندانی کردند، به این اتهام که با رییس جمهوری از قدرت افتیده، برهان الدین ربانی همکاری داشتند. به تاریخ ۱۰ اکتوبر ملیشه های طالبان به یک مسجد در شهر کابل هجوم بردند. بر بنیاد گزارش ها شماری از مرد های جوان و کهنسال ها را ربوده و به آنان گفتند که ناگزیر اند، بر ضد نیرو هایی بجنگند که هنوز هم در کنار رهبران حکومت از قدرت افتیده قرار دارند.....

در ماه اکتوبر دو تن پرستار (نرس) افغانستانی از سوی یکی از ملیشه ی طالبان با شاخچه درخت لت و کوب خوردند؛ زیرا برقع پوشیده بودند، هنگامی که یکی از این بانوان قصد فرار را کرد، ملیشه ی طالبان او را بر زمین انداخت، در میان هر دو پای خود محکم گرفت و پی در پی با تازیانه زد....

بسیاری شهروندان به سبب وابستگی به گروه های جنگی مخالف طالبان، بیرحمانه کشته شدند. به تاریخ ۱۵ جولای ۳۰ مرد جوان را از زندان شهر هرات بیرون آوردند و در یک برنامه ی پرسش و پاسخ فوری، همه را اعدام کردند. بر بنیاد گزارش ها، هنوز هم در هرات اعدام های گروهی صورت می گیرد. بنابر آگاهی دهی ها در آغاز اکتوبر در کابل یک شهروند، بسیار بیرحمانه از سوی طالبان کشته شد؛ زیرا به مسجد نرفته بود. ( آیینی ی مطبوعات (Pressespiegel) شماره ۳۹ جولای ۱۹۹۷، ص ۵-۶)

در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۸ / ۷ / ۱۹۹۷، در یک گزارش کوتاه آمده است (برگردان):

" کابل، ۲۵ / ۷ / ۱۹۹۷ ( ap / afp ): واحد های پولیس افراطی اسلامی طالبان به روز جمعه در یک بازرسی حیران کننده ی خانه ها، در پایتخت افغانستان صد ها انسان را بازداشت کردند. اتهام نهادن: طرفداری از گروه های مخالف و نشان دادن علاقمندی به آنها...."

در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۲۸ / ۷ / ۱۹۹۷ در یک نوشته زیر عنوان " سازمان عفو بین الملل: طالبان باید زندانی های گروگان گرفته را رها کنند " آمده است (برگردان):

" لندن (AFP) - سازمان حقوق بشر - عفو بین الملل از ملیشه های افراطی اسلامی طالبان در افغانستان خواست که نزدیک به ۲۰۰۰ شهروند ملکی را که در این تازگی ها بازداشت کرده اند، آزاد کنند. تاجیک ها و هزاره ها در بازرسی خانه ها از سوی جنگجویان در کابل و اطراف پایتخت ربوده شده و به زندان ها افگنده شدند. این سخن در یک پیام سازمان عفو بین الملل که در پایان هفته به نشر رسید، گنجائیده شده است. بنابر گفته ها با این زندانی ها بد رفتاری شده است."

راديو صدای آلمان بر بنیاد خبر تاریخ ۲۰ / ۱ / ۱۹۹۸ راديو تهران ( به زبان پشتو) این خبر را به نشر سپرد (برگردان):

" مولوی عبدالباقي ترکستانی، فرستاده ی ویژه جنرال عبدالرشید دوستم، رهبر جبهه ملی اسلامی افغانستان [ رهبر حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان ]، تا هنوز هم در بند طالبان افراطی است. بر پایه گزارش خبرنگار ما در اسلام آباد، سخنگوی طالبان یادآوری کرد، ترکستانی تنها زمانی رها می شود، که دوستم، ۸۰ تن اسیر باقیمانده طالبان را آزاد کند. یک روزنامه پاکستانی دیروز ( ۱۹ / ۱ / ۱۹۹۸ ) گزارش داد، ترکستانی در کندهار به نام اسیر نگهداری می شود، به جای نامعلومی برده شده است. ترکستانی را عبدالرشید دوستم به کندهار فرستاده بود که با طالبان درباره ی مبادله زندانیان صحبت کند،

یک و نیم ماه پیش از سوی طالبان اسیر گرفته شد. طالبان درخواست کردند، که دوستم پنج تن پیلوت آنان را آزاد کند، با وجود اینکه این کار صورت گرفت؛ لیکن ترکستانی را رها نکردند." در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۵ / ۲ / ۱۹۹۸ در بخشی از یک نوشته زیر عنوان "گروه های جنگی افغانستان با هم گفت و گو می کنند" به یک رخداد اشاره شده است (برگردان):

" بنابر گفته ی امیر خان متقی وزیر اطلاعات [طالبان]، در کابل دو کارمند فرانسوی وابسته به یک سازمان کمک رسانی و چهار کارمند محلی هنوز هم در زندان به سر می برند. آنان در روز شنبه در دفتر سازمان " عملیات بر ضد گرسنگی " بازداشت شدند، جایی که شب پیشتر، شماری از کارمندان زن در این گروه عملیاتی به دو تن کارمند زن افغانستانی غذا داده بودند. به مرد ها بنابر گفته طالبان اتهام رفتار غیر اخلاقی نهاده شده است."

یک نمونه ی دیگر برخورد خشن و غیر اخلاقی طالبان را در برابر خبرنگاران خارجی، سازمان عفو بین الملل در گزارش سال ۱۹۹۷ برجسته کرده است (برگردان):

" در ماه اکتوبر دو خبرنگار تلویزیون ارجنتاین یکجا با ترجمان و راننده ی شان ( دو تن کارمند محلی) بر پایه گزارش ها، ۲۴ ساعت در بازداشتگاه نگهداشته شدند. آنان در پیش روی گزارش گران در بونیسایرس یادآوری کردند که از سوی طالبان بدون داشتن پیوستگی با جهان بیرون از بازداشتگاه، نگهداری شدند، با قنداق تفنگ لت و کوب خوردند، ابزار کاری و شناسنامه ی آنان را دزدیدند. آنگونه که گفته شد، دو خبرنگار از پی صحبت ها میان کارمندان سازمان ملل متحد و طالبان، رها شدند. ترجمان و راننده تا زمان ارائه این گزارش، هنوز هم در بازداشتگاه بودند. ( آیین مطبوعات: Presspiegel شماره ۳۹ جولای ۱۹۹۷، ص ۶).

Willi Germund در بخشی از یک نوشته زیر عنوان " شهروندان افغانستان نباید اسیر انگیزه جنگیدن شوند" در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۲ / ۱ / ۱۹۹۷ نگاشته است (برگردان):

" در کابل شهروندان از شمال افغانستان از تبار های دیگر، اعدام شدند، پس از آن که هواپیما های جنگی " اتحاد شمال" مربوط جنرال عیدارشید دوستم از بیبک و آمر نظامی [وزیر دفاع] حکومت گذشته - احمد شاه مسعود هدف هایی را در کابل بمباران کردند. در حمله های واپسین در استان کاپیسا در شمال کابل، طالبان به گونه ی " پاکسازی تباری"، تاجیک ها را از محل بود و باش شان بیرون کردند. آنان جبری وادار شدند که به کابل که ۱'۲ میلیون باشنده دارد، کوچ کنند. حاجی فدا محمد فرمانده طالبان گفت: " ما می خواهیم چهار اطراف را از وجود مردم پاک کنیم و پس از آن به پیشروی خود ادامه دهیم"، " ما نمی خواهیم غلطی ماه اکتوبر را دوباره تکرار کنیم." در آنوقت طالبان ناگزیر شدند که از منطقه عقب نشینی کنند؛ زیرا سربازان تاجیک به مسعود و دوستم کمک کردند."

Erhard Haubold در بخشی از یک نوشته با تیتیر " طالبان می خواهند تا تابستان سراسر افغانستان را اشغال کنند در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۲۱ / ۱ / ۱۹۹۷ نگاشته است (برگردان):

" [طالبان] در جای هایی که تازه اشغال کرده اند: فرودگاه بگرام و شهر چهاریکار، همچنان در استان کاپیسا به آهستگی به پیش می روند و با کاربرد زور و جبر بخش بزرگ مردم را به جای دیگری می برند، آنانی را که پشتون نیستند؛ بلکه تاجیک اند." Willi Germund در یک نوشته زیر تیتیر " ملا ها در یک احساس خوشی پیروزی پر از غلو " در روزنامه Frankfurter Rundschau تاریخ ۲۸ / ۳ / ۱۹۹۷، یک نمونه ی بد رفتاری ملیشه های طالبان را با شهروندان خارجی در کابل برجسته کرده است (برگردان):

" هفت زن از یک خودرو وابسته به یک سازمان کمک رسانی خارجی به زور پایین آورده شدند و ملیشه ها با آنان به نام تن فروش جنگ لفظی کردند و آنان لت و کوب خوردند، و یک موتر با بلندگو خبر این عمل قهرمانانه ی جنگجویان خدا را چهار اطراف شهر پخش کرد.

جلو این گونه پیشامد ها را نه پاکستان و نه عربستان سعودی گرفتند، هر دو کشور در سه سال گذشته، ملیشه های افراطی اسلامی را تامین مالی کردند و کمک های نظامی دادند و آماده شدند حکومت ملا ها (طالبان) را پس از پیشروی های پیروزمندانه روز های پسین، به رسمیت بشناسند."

یکی از کارنامه های دور از انتظار طالبان برای اتحادیه اروپا، برخورد بسیار نابخردانه آنان با بانو ایما بنینو کمشنر حقوق بشر و سازمانده کمک های بشر خواهانه ی اتحادیه اروپا به مردم افغانستان، بود. بازداشت کوتاه مدت بانو بنینو و هیأت همراهانش سبب نگرانی سیاستمدار های جهان شد و واکنش های سختی را در پی داشت.

قرار گزارش ها، پس از آن که طالبان جلال آباد و کابل را اشغال کردند، اتحادیه اروپا برای رفع مشکل گرسنگی شهروندان، کمیسیون حقوق بشر و کمک های بشر خواهانه اتحادیه اروپا، ۶۴ میلیون مارک را در اختیار گذاشت تا در یک ماموریت رسمی که خصلت سیاسی نداشته باشد، در پروژه های کمک های بشر خواهانه در افغانستان هزینه شود. برای اجرایی شدن این برنامه بانو ایما بنینو وظیفه گرفته بود.

در یک یادداشت کوتاه در روزنامه Süddeutschen Zeitung تاریخ ۳۰ / ۹ / ۱۹۹۷، آمده است (برگردان):

" ایما بنینو و هیأت همراهانش که از سوی ملیشه های طالبان بازداشت شده بودند به آنان اتهام زدند که در هنگام بازدید از یک بیمارستان زنانه، از زنان فرتور برداری کرده اند که بر بنیاد هدایت های اسلامی به کلی نا جایز است.

... بنینو ۴۹ ساله [شهروند ایتالیا] در تلویزیون CNN آمریکا یادآور شد که با کلاشینکف تهدید شده و شماری از اعضای هیأت سازمان های بین المللی کمک رسانی، لت و کوب خوردند.

کلاوس کینکل وزیر خارجه ی پیشین آلمان در این مورد موضع گیری کرد و گفت:

" دلیلی که هیأت اجازه ندارد از زنان عکس برداری کند، پذیرفتنی نیست و یک وضعیت بیشرمی را نشان می دهد، این پیشامد نشانه ی آن است که فهم طالبان از نقش زنان در جامعه تا چه اندازه ناقص است."

در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۳ / ۹ / ۱۹۹۸، در یک نوشته زیر عنوان " نفت و حقوق زنان " سخن های جالبی وجود دارد که در بر گیرنده ی یک صدا شدن فعالان حقوق بشر و حقوق زنان در ناسازگاری با سیاست های طالبان است. برگردان بخش هایی از این نوشته:

" بسیاری از زنان افغانستان در بیرون از کشور، از بانو ایما بنینو سپاسگزار اند. این کمشنر اتحادیه اروپا با کمپاین خود پیروز شد که امسال (۱۹۹۸) روز بین المللی زنان به نام " یک شاخه گل برای زنان کابل" یاد شود و از این راه توجه جهانیان را به وضعیت رفقای همجنس خود در قلمرو زیر حاکمیت طالبان، جلب کند.

کمشنر اتحادیه اروپا در مسایل بشر خواهانه و حقوق زنان توانست با بلند کردن صدای خود، امضای ۴۹ تن از مشهور ترین زنان جهان را به دست آورد: شش زن برنده ی جایزه نوبل، چهار زن کمشنر اتحادیه اروپا، وزیران زن....

در ایالات متحده آمریکا سازمان های با اعتبار زنان، چون سازمان Feminist Majority و سازمان Womens Environment and Development با نیرومندی در ناسازگاری با برنامه ای ایستاده شدند، که بر بنای آن شرکت نفتی [اونیکال] با پشتیبانی سیاسی بخشی از اداره ی [بیل] کلینتن پروتوکول کار پروژه ی لوله کشی نفت و گاز را با طالبان امضا می کرد و درخواست مالی آنان را می پذیرفت. سازمان های زنان، حکومت را تهدید کردند که حزب دموکرات با از دادن زنان، گروهی از رأی دهندگان را از خود دور می کند. اگر جلو این کار گرفته نشود، پیامد های منفی را با خود به همراه دارد:

در پایان سال ۱۹۹۸ بخشی از انتخابات کانگرس به راه می افتد، بدون رأی زنان آمریکا، Al Gore معاون رییس جمهوری، نخواهد توانست که در سال ۲۰۰۱ به جای بیل کلینتن بر کرسی ریاست جمهوری بنشیند.

وضعیت زنان را در افغانستان، مخالفان سیاست داخلی رییس جمهوری، به خوبی می دانند. جمهوری خواهان بسیار سرشناس به کمپاین زنان آمریکا در مورد افغانستان، پیوسته اند."

آنگونه که همه ی آگاهان سیاسی و تحلیل گران و اهل پژوهش آگاهی دارند، سازمان عفو بین الملل از آغاز حکومت مجاهدین و پیدایی طالبان و به قدرت رسیدن این گروه، به کمک ایالات متحده آمریکا، انگلیس، پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی - هر سال پیرامون وضعیت حقوق بشر در افغانستان، گزارش سالانه را آماده و به نهاد های بین المللی پشتیبان و مدافع حقوق بشر، از زمره به سازمان ملل متحد ارائه می کرد. این سازمان با سر هم بندی جز وار و برجسته کردن نقض خشن حقوق بشر در افغانستان، توجه جهانیان را در پیوند به اندوه روز افزون مردم جلب کرد، همچنان از کشور های جهان و نهاد های تأثیر گذار خواست که بر نقض کنندگان حقوق بشر در افغانستان، فشار های سیاسی آورده شود.

در بخشی از گزارش سال ۱۹۹۹ سازمان عفو بین الملل آمده است (برگردان):

" تنها در ماه جولای، گزمه های طالبان در اطراف جلال آباد، صد ها شهروند را بازداشت کرده اند، آنانی را که به طرف پاکستان روان بودند و شماری از مرد های وابسته به تبار های تاجیک، هزاره، ازبیک، همچنان به نام پنجشیری ها، به بازداشتگاه بردند که در بین آنان کودکان دوازده ساله نیز بودند. شماری از بازداشت شدگان را به نام " آدم های مهم " رده بندی کردند و به کندهار بردند، جایی که بر بنیاد گزارش ها هزار ها زندانی از این دست، در زندان به سر می برند. شماری از مرد ها با پرداخت پول رها شدند. کهنسال ها، زنان و کودکان از خانواده های غیر پشتون به مرکز هایی در نزدیکی شهر جلال آباد به شکل گروگانگیری برده شدند که به کمک های مادی دسترسی ندارند.... در ماه اکتوبر طالبان در شهر تالقان در زیستگاه تاجیکان، بی توجه به این که مخالفان آنجا را دوباره زیر اداره ی خود آورده باشند، بسیاری از شهروندان ملکی را، بیشتر از میان قشر آموزش دیده، زندانی کردند." ( آیین مطبوعات: Pressespiegel شماره ۴۷ جولای ۱۹۹۹، ص ۴).

گزارش های سازمان عفو بین الملل، اطلاعیه های رسانه ای شعبه های این سازمان در کشور های جهان، از آن زمره اطلاعیه رسانه ای تاریخ ۳ / ۱۱ / ۱۹۹۹ در شهر بن آلمان زیر تیتر درشت " افغانستان: زنان کالای حرکت کننده در گرو جنگ قدرت " که در آن بانو Barbara Lochbihler مسول این سازمان تصویر دلخراشی از وضعیت حقوق بشر در حکومت طالبان در افغانستان ارائه کرده بود؛ توجه سازمان ملل متحد را به درد و رنج دوامدار شهروندان افغانستان جلب کرد و دستگاه رهبری آن را از خواب غفلت بیدار و پنبه را از درون گوش های آنان بیرون آورد تا صدای اعتراض نهاد های جهانی پشتیبان و مدافع حقوق بشر را بشنوند و از جا بجنبند. همان بود که دبیر کل سازمان ملل متحد لب گشود و سخن هایی را در این باره گفت.

در روزنامه Frankfurter Allgemeine Zeitung تاریخ ۱ / ۱۲ / ۱۹۹۹ در یک یادداشت کوتاه آمده است ( برگردان):

" نوپارک ۳۰ / ۱۱ / ۱۹۹۹ (AP): [کوفی] عنان دبیر کل سازمان ملل متحد در هنگام ارائه گزارش سالانه پیرامون افغانستان، از ملیشه های طالبان به سختی انتقاد کرد. عنان در این گزارش از نقض حقوق بشر با برنامه ریزی ها، بزرگ ترین تولید کننده ی تریاک در جهان و پشتیبانی از دهشت افگنی بین المللی یادآوری کرد. افزون بر آن کوفی عنان بی توجهی کلی به زندگی و بهداشت شهروندان افغانستان را به انتقاد گرفت. اعدام زنان و کودکان، کوچاندن جبری مردم و چپاول خانه ها و آتش زدن کشتزار ها در حمله های گوناگون طالبان در سال روان، جز این گزارش بود...."

بیل کلینتن رییس جمهوری آمریکا که اداره ی وی یکی از کمک کنندگان و پشتیبان سرسخت طالبان بود، با عوام فریبی سخنان جالبی را در پیوند با نقض حقوق بشر در افغانستان، بر زبان رانده است ( برگردان):

" واشنگتن - ۲۷ اکتوبر (Reuters): کلینتن در پشتیبانی از زنان دست به کار شد = رییس جمهوری ایالات متحده آمریکا، بیل کلینتن به روز سه شنبه برای بهتر شدن وضعیت زنان در افغانستان، سخن گفت. همین اکنون دشوار ترین محل [زندگی] برای زنان در جهان، افغانستان است. این گفته را رییس جمهوری آمریکا در دفتر ریاست جمهوری در یک محفل پذیرایی از Annie Leibovitz عکاس آمریکایی و بانو Susan Sontag نویسنده، یادآور شد. سازمان ملل متحد جنبش بنیادگرای اسلامی طالبان را که از سال ۱۹۹۶ بدین سو بر بخش بیشتر قلمرو افغانستان حاکمیت دارند، متهم کرد که زنان را از نگر حق دسترسی به خدمات بهداشتی، حق کار و

آموزش، حق گشت و گذار آزادانه و داشتن امنیت محروم کرده است. رییس جمهوری آرزو کرد که با آوردن فشار بر طالبان و پذیرش بیشتر زنان از افغانستان در ایالات متحده آمریکا به هر امکانی که شود، یک روزی تغییری را در وضعیت به وجود خواهد آورد. هیچکس نباید پس از این شاهد آن باشد، چیزی را که این زنان درد آن را تحمل می کنند. ایالات متحده آمریکا پشتیبانی خود را برای آموزش زنان پناهجوی افغانستان بیشتر کرده است. به طالبان گفته شده است که اگر به این شیوه ی برخورد با زنان ادامه دهند، سد راه شناسایی بین المللی آنان می شود." ( آینه مطبوعات: Presspiegel شماره ۴۹ جنوری ۲۰۰۰، ص ۷۱).

از سوی دیگر، یکی از گزارش گران ویژه ی کمیسیون حقوق بشر خواستار تحریم ها بر ضد طالبان افغانستان به سبب ستمکاری بر زنان، شد ( برگردان):

" ژنیو ۱۰ / ۴ / ۲۰۰۰ (dpa)، به سبب ستمگری برنامه ریزی شده بر زنان در افغانستان، یک کارشناس حقوق بشر، خواستار تحریم های بین المللی بر ضد حکومت طالبان در کابل، شد. گزارشگر ویژه ی کمیسیون حقوق بشر در بخش " زورگویی علیه زنان " بانو Radhika Coomaraswamy، به روز دو شنبه در ژنیو گفت: وضعیت زنان در افغانستان وجدان انسان را سخت تکان می دهد: " هیچ رژیم [در جهان] با زنان این چنین برخورد نمی کند، آنگونه که طالبان می کنند. آیا این حکومت اجازه دارد جای پای در میان جامعه جهانی داشته باشد؟" این سخن را بانو Radhika Coomaraswamy در کمیسیون حقوق بشر، بر زبان راند. " جامعه جهانی ناگزیر است همه توانایی ها را به کار ببندد تا حکومت را در افغانستان وادار کند که دست کم از معیار های پایینی حقوق بشری در مورد زنان، پیروی کند."

هر گاه از بجلک پای زنان معلوم شود که جراب های سفید به پا کرده اند و یا با صدای بلند بخندند، در جاده ها با چوب بر آنان، حمله می شود...." ( آینه مطبوعات: Presspiegel شماره ۵۱ جولای ۲۰۰۰، ص ۱۸).

در روزنامه Die Tageszeitung تاریخ ۴ / ۸ / ۲۰۰۰ درباره ی دستور نامه ( نظام نامه) طالبان برای زنان سخن گفته شده که در بخشی از آن آمده است (برگردان):

" کابل taz- کنون آنان رسمی نگاشتند. نهاد های کمک های بشری و سازمان های غیر دولتی در افغانستان که زنان بومی را به وظیفه می گمارند، فساد اخلاقی را به وجود آورده و یا " تن فروشی" را رواج می دهند. این سخن در دستور نامه شماره ۸ دفتر ویژه طالبان که به سازمان های کمک رسانی در کابل به روز دو شنبه فرستاده شده است، گامه ی جدید انقلاب فرهنگی (!) بنیادگرایان اسلامی را در افغانستان نشانی کرده است این فرمان را " ملا محمد عمر مجاهد خدمتگار اسلام " دستینه کرده است، رهبر مذهبی طالبان، بر خود همین نام رسمی را داده است....

سازمانده کمک های بشری سازمان ملل متحد برای افغانستان، Eric de Mul شهروند هلند، دو بار در کابل و کندهار کوشش کرد که این فرمان را به عقب بگرداند؛ ولی موفق نشد. او با یک دیدگاه خوشبینانه گفت که امید می کند که مانند گذشته موفقیت به دست آید. در گذشته جامعه بین المللی در جهت گیری، در یک مورد در برابر طالبان، پیروز شد، زمانی که طالبان خواستند سازمان های کمکی را به یک جای بمباران شده [ جابجایی سازمان ها در دانشگاه پولی تخنیک ] کوچ دهند...."

آزادی اندیشه، باور های سیاسی و اجتماعی، گزینش راه و روش های اعتقادی، بر بنیاد اعلامیه حقوق بشر و دیگر پیمان نامه های حقوق بشری، جز حقوق بنیادی انسان ها شمرده شده است؛ ولی رهبر طالبان با داشتن ملا قلم الدین در مقام وزیر امر به معروف و نهی از منکر ( اداره ی پولیس مذهبی) با این حق ها به گونه ی دیگری تصفیه حساب کرد.

در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۹ / ۱ / ۲۰۰۱ درباره ی فرمان جدید ملا عمر، نگاشته شده است ( برگردان):

" کابل، ۸ / ۱ / ۲۰۰۱ ( Reuters) - رهبر مذهبی طالبان در افغانستان همه ی شهروندان را تهدید به مرگ کرد، هر گاه از اسلام به یک باور دینی دیگر روی آورند و یا باور مذهبی دیگری را تبلیغ کنند. ملا عمر به روز دو شنبه آشکارا از دین عیسایی و یهودی یادآوری کرد. عمر هشدار داد که هر کسی با نوشته ها و چیز هایی که اسلام را کم بزند و با آن مخالف باشد، تماس بگیرد و یا تبلیغ دعوت به یک مذهب دیگر کند، برای مدت پنج سال به زندان انداخته می شود. رهبر طالبان گفت: دشمنان اسلام کوشش

می کنند که باور مندان دینی را با دادن پول و چیز های دیگر به دین عیسایی و یهودی بکشانند. یک سخنگوی طالبان گفت: فرمان به همین خاطر نگارش یافت و بیرون داده شد؛ زیرا گزارش ها وجود داشت که خارجی ها در افغانستان و شهروندان افغانستان در خارج به اجرای این کار، ماموریت گرفته اند. در فرمان دین عیسایی " مذهب غیر اخلاقی " دانسته شده است."

در بخشی از گزارش سال ۲۰۰۱ سازمان عفو بین الملل، آمده است ( برگردان):

" در جای هایی که در شمال [افغانستان] به اشغال طالبان در آمده بود، بر بنیاد گزارش ها، گزمه های طالبان زنان جوان را ربوده و خلاف رضا مندی آنان، فرماندهان طالبان این زنان را به نکاح خود در آوردند. به خانواده های زنان جوان از این رفتار طالبان آگاهی داده نشد. شماری از ربوده شدگان از یک راه نه از یک راه دست یافتند که با فرستادن یک پیام پنهانی به خانواده ی خود از این عملکرد طالبان آگاهی دهند، که در کجا در بند هستند "

تبهکاری طالبان در کار توهین و تحقیر و خرد و خمیر کردن شهروندان از حد و اندازه گذشته بود. از سوی دیگر اعتراض ها، فشار های نهاد های بین المللی و برخی کشور های جهان، هیچ تأثیر مثبتی بر آنان نمی گذاشت. کنون اهل هنود و سیک های افغانستان ناگزیر اند در کنار دیگر ستمکاری ها یک ستم ناروای دیگر را نیز بپذیرند و درد و رنجش را تحمل کنند .

در روزنامه Neue Züricher Zeitung تاریخ ۲۵ / ۵ / ۲۰۰۱ در یک یادداشت زیر عنوان " اعتراض سخت بر ضد فرمان طالبان " نگاشته شده است ( برگردان):

" نشانه گذاری برای برخی شهروندان، یک نابرابری ظالمانه Reuters فرمان حکومت طالبان افغانستان، که بر اساس آن کلیه شهروندان غیر مسلمان در کشور به داشتن یک نشانه [شناخت] ناگزیر شدند ، خشم جهانیان را برانگیخت. دبیر کل سازمان ملل متحد کوفی عنان، بواسطه ی یکی از سخنگویان خود در نوپارک، موضع گیری خود را آشکار کرد: این حکم شماری از " رفتار های تأسف آور، نابرابر و ظالمانه را در تاریخ " دوباره به میدان آورد. طالبان باید این فرمان خود را پس بگیرند و به عوض آن به درد و رنج مردم افغانستان رسیدگی کنند. Richard Boucher سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در واشنگتن نیز در این باره گفت: این فرمان آخرین گام در خط دراز ستمگری های بزرگ گذشته است. این هدایت نشانه گیری و به انزوا کشانیدن است و هرگز آن را عملی کرده نمی توانید. حکومت هند گفته است: فرمان طالبان خاطره های سیاست نژادپرستی نازی ها را بیدار کرد. نازی ها یهود ها را ناگزیر کردند که یک نشان ستاره ی زرد را در لباس خود( پیراهن، کتی، بالاپوش) نشاخته کنند. حکومت طالبان به روز سه شنبه بر بنیاد یک فرمان مذهبی، داشتن یک نشان را جبری کرد. شهروندان غیر مسلمان، پیشتر از همه اهل هنود و سیک ها، به خاطر این که از مسلمان ها فرق شوند، باید یک نشانی از تکه زرد را در لباس خود داشته باشند...."

ایدون باید دید که این اعجوبه های روزگار و این وحشی های زمانه با الهام گرفتن و پیروی از کدام ستمگرو با کدام انگیزه، این فرمان را بیرون داده بودند:

" امیر حبیب الله خان در اوایل پادشاهی خود امر کرد که زنان برقع سفید ابرک زده نپوشند و برقع باید برنگی خاکی و عاری از هر گونه زینتی باشد. زنان بدون امر ضروری از خانه بدر نشوند و در کوچه و بازار در نظر مردم نیایند ورنه مجازات خواهند شد....

این تنها نبود، امیر امر کرد که هندو های افغانستان مجبورند دستار زرد ببندند و زنان شان برقع زرد بپوشند تا از دیگران متمایز باشند...." ( افغانستان در مسیر تاریخ، تالیف: میر غلام محمد غبار، ج اول، ص ۷۰۰).

ولی بسیاری از تبهکاری های طالبان در حق مردم افغانستان، ریشه در رفتار وحشیانه ی امیر عبدالرحمان خان دارد. وحشت و ستمگری که این دست نشانده انگلیس برای محکم بندی پایه های سلطنت استبدادی و خونین خود بر مردم افغانستان روا دانسته بود ، پس از مرگش پاره ی از آن دست نا خورده به امیر حبیب الله خان به میراث ماند که با وحشیگری پی گرفته شد. طالبان با پیروی از راه و روش این



هر دو، در بسا مسایل سیاسی و اجتماعی با شهروندان وحشیانه تر از این دژخیمان تاریخ، برخورد کردند.

اگر به کتاب سراج التواریخ، اثر ماندگار ملا فیض محمد کاتب نگاه انداخته شود، به خوبی به نگر می رسد که در زمان سیاه امیر حبیب الله خان چه تبهکاری هایی نبود که در حق شهروندان غیر افغان [ در این کتاب تاریخ از آغاز تا پایان، واژه افغان برابر به پشتون، آورده شده و به کار رفته است ] صورت نگرفته است. در اینجا نمونه های از کارنامه های ضد حقوق بشری و حقوق شهروندی در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان، آورده می شود:

- در زیر تیتر " کردار مهاجرین افغان نسبت به هزارگان " نشان داده شده که شمس الدین نامی از مهاجرین قوم اچکزایی با جمعی از مهاجرین، بر مردم هزاره سکنه علاقه چوره، چه روز و روزگاری را آورده بودند و چگونه مردم را شکنجه دادند و زمین های شان را غصب و دارایی هایی آنان را چور و چپاول کردند و به سبب رسیدگی نشدن به تعصب و بازخواست نکردن از چپاول گران، هزاره ها درد قتل و غارت را کشیدند و زنده در آتش سوختند. ( ج ۴ - بخش نخست، ص ۳۷)؛

- در زیر تیتر " مجبور به اسلام نمودن افغانان، اهل هند را " دیده می شود که دو تن افغانان قریه خالاخیل با مکر و حيله به نام روغن فروش، سابا سنگ شهروند اهل هند را با سنگ و چوب لت و کوب کردند و پول نقد او را قاپیدند و " دعوی اسلام آوردن و کلمه طیبه خواندن بر او کرده نزد قاضی بردند و او انکار آورده محبوس شد. و آن دو تن پانزده نفر از افغانان خالاخیل را بر کیش اسلام پذیرفتن او گواه گذرانیدند و او بر کفر و انکار خود راسخ و ثابت قدم و مستحکم شده، قاضی ماجرا معروض داشته، از حضور والا فرمان رفت که: قرار شرع انور، تا سه روز او را ترغیب به دین اسلام کرده از قتل ترغیب نماید و اگر چنانچه بر ارتداد خود استوار باشد، به قتل رساند. چنانچه بر ارتداد خویش ثبات ورزیده رجم شد. " ( ج ۴، بخش نخست، ص ۵۳)؛

- در زیر تیتر " صدور حکم والا در دادن املاک مردم هزاره به افغان " در علاقه چوره ( تنمه ج سوم، ص ۳۰۱ ) و در تنمه ج سوم، ص ۳۵۵ آمده است " دوست محمد سرپرست مهاجرین افغان، حصه جنوبی جلگاه چوره از املاک مردم هزاره را به ( ۷۵۰ ) تن از مردم اچکزایی با پنج حجر آسیاب و حصه شمالی را با سه حجر آسیاب به ( ۱۱۰۰ ) نفر گرجی زایی، تقسیم نمود "؛

- در امضای عدم دخالت مردم شیعه در امور بزرگ دولتی آمده است: " از این امضا قرارداد شد که از مردم شیعه در سپاه نظام و خدمت ملک و دفتر و دیوان بایست سرکرده و صاحب نبوده، اگر به ایشان حاجت و احتیاج افتد، به زیر دستی سرکردگان اهل سنت و جماعت مامور کار و خدمات چاکرانه شوند. " ( ج ۴، بخش دوم، ص ۷۲۰ ) -

( سراج التواریخ، تألیف و نگاش: ملا فیض محمد کاتب، ناشر: انتشارات امیری، سال چاپ: چاپ اول ۱۳۹۰ خ).

تبهکاری های نابخشودنی امیر حبیب الله خان به پیروی از میراث باقیمانده از پدرش در پیوند به چور و چپاول زورگویانه ی دارایی های مردم با استفاده نا جایز از قدرت دولتی، بویژه غصب زمین ها، کشتزار ها و علفچر های شهروندان افغانستان و بخشیدن آنها به ناقلین؛ از سوی امیر و شاهان پس از او نیز با تصویب نظامنامه ی ناقلین، پی گیری شد.

در زمان حکمرانی محمد نادر و سلطنت محمد ظاهر و در وقت نخست وزیری اعضای خاندان سلطنتی و انباز کردن محمد گل مومند فاشیست - برتری طلب - عظمت خواه و خونخوار مشهور در خوان قدرت، چه تبهکاری های تکان دهنده ی نبود که به خاطر خواهی و پشتیبانی یک بخش مردم و منطقه خاص، در حق دیگر شهروندان کشور روا دانسته نشد.

طالبان وحشی پس از سال ۱۹۹۵ همه ی تبهکاری هایی که در گذشته صورت گرفته بود، نعل به نعل الگوی خود قرار دادند که با واژگونی امارت آنان در ۲۰۰۱، این میراث شوم و ننگین به حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی و دار و دسته ی فاشیستی آنان رسید و زیر نام " تکمیل فصل ناتمام... " سریال وحشت و تبهکاری ادامه داده شد.

حمله های دهشت افغانه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ در شهر های نوپارک و واشنگتن که فروپاشی امارت (خونتای) طالبان و اشغال افغانستان را از سوی بیش از چهل و پنج کشور جهان به رهبری ایالات متحده ی آمریکا، انگلستان و دیگر اعضای پیمان ناتو، در پی داشت؛ افغانستان را به میدان دور جدیدی از همچشمی های سیاسی، راهبردی و نظامی میان قدرت های بزرگ و شرکای آنها، مبدل کرد. بر بنیاد داده های تحلیل گران سیاسی و دریافت پژوهشگران مسایل جنگ و صلح، آمریکا از گذشته ها هدف حضور نظامی در افغانستان را در برنامه های جهانی خود داشت، که حمله های دهشتناک یازدهم سپتامبر به این آرزوی ناپاک جامه ی عمل پوشانید و منافع دراز مدت ژاندام بین المللی را در جنوب آسیا، پایندانی کرد.

شورای امنیت سازمان ملل متحد در واکنش به حمله های یازدهم سپتامبر، قطعنامه های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۲ را بیرون داد، که در هیچ یک از آن اجازه ی فعالیت نظامی و حمله به افغانستان داده نشده بود؛ بلکه بیشتر رویداد های تروریستی را عملکرد زشت خوانده بود. در قطعنامه ی ۱۳۷۳، شورای امنیت دهشت افگنی را یک مشکل جهانی شمرد و بر پشتیبانی از افغانستان تأکید کرد.

با وجود اینکه جواز رسمی حمله ی نظامی بر افغانستان و اشغال آن در دست نبود؛ لیکن ایالات متحده و انگلستان که نیرو های جنگی ویژه ی آنها پیش از پیش داخل افغانستان شده بودند، به روز هفتم اکتوبر ۲۰۰۱، شب هنگام حمله های نظامی را در پیش گرفتند و به روز ۱۹ اکتوبر حمله های زمینی را آغاز کردند.

ایالات متحده حمله ی نظامی و اشغال افغانستان را " عملیات آزادی پایدار = Operation Enduring Freedom " نامید. عملیات آزادی بلند مدت، یا جنگ افغانستان، کار یکجایی آمریکا، بریتانیا و افغانستان بود و سوا از فعالیت ایساف (ISAF) به پیش برده شد. پیامد نخست " عملیات آزادی بلند مدت " آن بود که نیرو های جنگی جبهه ی پایداری ضد طالبان ( جبهه ی متحد شمال ) توانستند به روز ۲۱ اکتوبر، پس از پنج سال دوری از قدرت، دوباره خود را به کابل برسانند. پیامد دومی حمله ها، شکل گیری یک ائتلاف بین المللی بود که کشور های عضو پیمان ناتو و غیر ناتو را گرد هم آورد و حضور نظامی بیش از ۴۵ دولت را در افغانستان رقم زد و فرایند اشغال را چوکات بندی کرد.

پس از سرنگونی امارت اسلامی طالبان تبهکار و بمباران شدن پایگاه های آموزش و پرورش سازمان دهشت افکن القاعده، بیشتر رهبران، فرماندهان و جنگجویان این دو گروه واپسگرا به پاکستان فرار کردند و در آنجا پناهگاه امنی یافتند.

فرو ریزی کاخ بیدادگری طالبان و سازمان القاعده، اگر از یک سو نظامیان، سیاستمداران ملکی و تیکه داران مذهبی پاکستان، دم و دستگاه سلطنت خاندان سعود، نفت سالاران کرانه ی خلیج را در سوگ نشاند و همه ی آنان گریه سر دادند؛ از سوی دیگر تحلیل گران، اندیشه پردازان، سیاست گران، پژوهشگران، جامعه شناسان و بیشتر از همه زمامداران دولتی جهان سرمایه داری - با یک خوشبینی آمیخته با شگفتی و داوری های پیش هنگام، بانگ های دلخراش و گوش کر کننده را سر دادند که کنون افغانستان نسبت به هر زمان دیگری به شکل گیری سیاسی با سر و سامان نزدیک شده است. بر بنیاد یک چنین پندار خام، امید بیهوده و سنجش نادرست بود که نماینده ی ویژه ی دبیر کل سازمان ملل متحد برای افغانستان با تکیه بر برنامه ی پی ریزی شده ایالات متحده آمریکا و هم پیمان های آن، با یک ژست نمایشی پر از شادی و با یک بینش آلوده به دروغ و آگنده به کژروی؛ شماری از شهروندان شناخته شده و ناشناخته شده، سیاسی و غیر سیاسی و نمایندگان گروه های جنگی و سیاسی (سوا ی طالبان و حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار) را یکجا با کارکشته های کارزار سیاست در بیرون از افغانستان، بدون انباز کردن نمایندگان راستین مردم، در ۲۵ نوامبر ۲۰۰۱ در یک نشست بین المللی در قصر پیترزبرگ (Petersberg) در شهر بن آلمان، میزبانی کرد تا در پشت میز گفت و گو ها پیرامون سرنوشت مردم و آینده ی سیاسی افغانستان تصمیم سازنده و شایسته بگیرند و فیصله های سودمندی بدهند.

پیش از این که درباره ی نشست " بن " به سخن در آمد، بایسته است که دیدگاه اندیشه پردازان در پیوند به آن، بازتاب داده شود:

Jonathan Eyal کارشناس امور نظامی در بریتانیا، در گفت و گو با خبرنگار مجله ی هفتگی اشپنگل آلمان ( شماره ۴۸ - ۲۶ / ۱۱ / ۲۰۰۱ ) در برابر این پرسش: " چه انتظاری از نشست بن در مورد افغانستان دارید؟ " چنین پاسخ داد:

" نه چیز بیشتر. در آنجا تعیین یک رهبر مهم و با نفوذ پشتون فیصله می یابد."

در نشست "بن" نمایندگان جبهه ی پایداری بر ضد طالبان ( اتحاد شمال) با انبازی فرستاده های سه گروه افغانستانی های بیرون از کشور، پس از سه روز گفت و گو ها و رایزنی ها درباره ی آینده سیاسی افغانستان، سرانجام سازگاری کردند که به درگیری های خونین و دردآور؛ برای آشتی ملی کار کنند؛ صلح همیشگی - نظم و آرامش، ثبات و امنیت را به افغانستان باز گردانند؛ جنگ ابزار های سبک و سنگین را از دست جنگجویان گروه های جنگی گردآوری کنند؛ به حقوق بشر ارج بگذارند. به روز ۵ / ۱۲ / ۲۰۰۱ سازش نامه ی پیترزبرگ میان آنان به امضا رسید، برخی ها گفتند که با این کار سنگ پایه ی نظم نوین سیاسی در افغانستان گذاشته شد. بر بنیاد این پیمان نامه به روز ۲۲ / ۱۲ / ۲۰۰۱، قدرت به رییس حکومت جدید به گونه ی رسمی و آگذاری شد و اداره ی موقت به کار خود آغاز کرد.

هدف از شتاب ورزی دوستان دروغین افغانستان در تصمیم گیری ها در نشست " بن" در گام نخست جابجایی مهره های دلخواه و فرمانبردار در چوکی های کلیدی اداره ی گذرا (موقت) بود. با این دلیل آوردن فریبنده که می توان با گماشتن آنان در مقام های بلند دولتی در نظام سیاسی جدید، کمک های بزرگ اقتصادی و فرا آورد های فناوری را به افغانستان سرازیر کرد و به روند بازسازی و نوسازی ویرانه ها تکانه ی بیشتر داد.

در پیمان نامه ی "بن" به مردم رنج کشیده و داغیده ی افغانستان وعده داده شده بود که به خاطر گذار آبرومندان به دوره ی انتقالی و پایه گذاری یک نظام سیاسی پایدار با سازماندهی و رهبری خردمندان امور کشوری و لشکری، برای بهبود وضعیت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی در افغانستان کار های پیگیر و دلسوزانه انجام می یابد. به این معنا:

نظام سیاسی شایسته سالاری، قانون گستر، توانمند در تصمیم گیری ها و برخوردار از توانایی کاری به وجود می آید و کمک های وافر از جامعه جهانی به دست می آورد. لیکن این خیالپردازی ها از همان آغاز کار با گزینش چهره های پرسش برانگیز، بویژه جنگ سالاران، آدمکشان حرفه ای، تبهکاران، پامال کنندگان حقوق بشر و سرکرده های دسته های تولید و قاچاق مواد مخدر، همچنان سیاست بازان مکار و عوام فریب زیر نام " تکنوکرات ها" در رهبری ساختار های حکومتی بیهودگی خود را به نمایش گذاشت؛ زیرا در وجود آنان هرگز و هیچگاه در افغانستان یک نظام سیاسی آزاد، با اراده و پاسخگوی در برابر مردم تشکیل شده نمی توانست. در اینجا تلاش کردند که یک حکومت فاسد، ضعیف، ناپایدار، دست نگر و وابسته به کمک های با قید و شرط بیگانگان آزمند بر سر کار آید تا به سادگی و بدون جنجال و بی درد سر، خواست ها و هدف های سیاسی، اقتصادی، نظامی و رهبردی ارتجاع جهانی و امپریالیسم بین المللی در جنوب آسیا به کرسی بنشیند.

سیاست گران غربی در هنگام پی ریزی و تعیین خط های کاری دولت نو بنیاد، بر خلاف شگرد های پذیرفته شده ی جهانی در سیاست خارجی، یک اصل خیلی ها مهم و با اهمیت را بسیار آگاهانه از نگر انداختند :

کارمندان عالیرتبه که برای اجرای یک وظیفه ی بسیار مهم دولتی در یک کشور جنگ زده و در وضعیت بحرانی، گماریده می شوند؛ آیا آنان آمادگی بایسته برای عملی کردن فیصله های زندگی ساز را دارند و یا خیر؟ آیا در وجود آنان توانایی، شایستگی، کاردانی و دانش سیاسی حکومت داری، همچنان اراده ی پذیرش نو گرایی و نو اندیشی دیده می شود و یا خیر؟

آنچه در نشست " بن" در پیوند به سرنوشت مردم افغانستان تصمیم گرفته شد، پاسخ به پرسش های بالا، نه است! زیرا:

رهبران و فرماندهان و جنگجویان گروه های جنگی هفتگانه و هشتگانه، در دهه ی نود در دولت اسلامی افغانستان و امارت طالبان آزمون شده بودند و از این آزمایش بسیار نا کاره و زشت بیرون شدند. طرفداران و اطرافیان محمد ظاهر، شاه پیشین افغانستان که در این فرایند انبازی کردند؛ خواب برگشت به نظام پادشاهی را می دیدند، افزون بر این که در دهه ی هشتاد برای پیروزی گروه های جهادی و در دهه ی نود برای امارت اسلامی طالبان لابی گری و رجز خوانی می کردند. همین گروه ها بودند که با میزبانی نماینده سازمان ملل برای افغانستان به خاطر عملی کردن برنامه های آمریکا، در پشت میز گفت

و گو ها نشستند و آینده سیاسی افغانستان را رقم زدند؛ نه نمایندگان راستین مردم، نیرو های ملی - دموکراتیک و وطن پرست و روشنفکران آگاه و غیر وابسته.

گزینش حامد کرزی به مقام رییس اداره ی گذرا نیز انتخاب قصر سفید بود. حتا نمایندگان گروه های انبازیده در این نشست در تعیین وی کدام نقش برانزده نداشتند؛ ولی این گزینش هدفی را در پی داشت. پس از سرنگونی امارت طالبان، برنامه های شرکت نفتی یونیکال پا در هوا شد؛ لیکن جایگاه راهبردی و جغرافیایی افغانستان در نقش پل ارتباطی به سوی آسیای میانه و همزمان به آن در همسایگی با جمهوری آخوندی ایران هیچگاهی از نگر به دور نبوده است.

Michael Moore فیلم ساز پر آوازه ی هالیوود و مخالف سرسخت جورج دبلیو بوش، در فیلم Fahrenheit 9/11 نشان داد که زلمی خلیل زاد و حامد کرزی، مشاور شرکت یونیکال بودند و با کارمندان بلند پایه دولت آمریکا، از آن زمره جورج بوش (پسر) و رهبر کمپنی یونیکال روابط نزدیک داشتند؛ از این رو گماریدن آنان به وظایف در افغانستان هدف های را دنبال می کرد. از سوی دیگر، حامد کرزی از آغاز دهه ی هشتاد سده ی بیستم، پیش از رسیدن به مقام معاون وزیر خارجه در حکومت تنظیم ها و کارمند در امارت طالبان ( تا زمان کشته شدن پدرش به دست دهشت افگان در کوئته)؛ وظیفه دار ستاد نظامی تنظیم جبهه ی نجات ملی به رهبری صبغت الله مجددی بود. سی آی ای وی را آموزش و پرورش داد و با جنگ ابزار ها آراسته کرد تا حمله های نظامی را بر ضد جمهوری دموکراتیک افغانستان، پس از برنامه ریزی در خاک پاکستان، در پیش گیرد. کرزی چند روز پیشتر از سرنگونی طالبان، سوار بر چرخبال توپدار آمریکایی در استان ارزگان پیاده شده بود و شانه به شانه با کوماندو های ویژه ارتش آمریکا و کارمندان سی آی ای در " عملیات آزادی پایدار" انبازید.

در نشست " بن " فیصله کردند که برای شکل گیری دولت جدید و به هدف نگهداری و پایدار کردن صلح، قوای ایساف تشکیل شود و در آغاز کار وظیفه اداره و رهبری فرودگاه بین المللی کابل را نیز به دوش گیرد. بر بنیاد قطعنامه ی ۱۳۸۶- ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱ و قطعنامه ی ۱۵۱۰ فیرووری ۲۰۰۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد ایساف به وجود آمد و شکل گرفت. نیرو های ایساف قوای وابسته به ملل متحد نبود؛ بلکه ائتلافی بود از داوطلبان زیر نگر شورای امنیت که با شعار تامین صلح، کمک به حکومت نو تشکیل افغانستان و مبارزه با مواد مخدر به میدان آمد و برای برقراری ثبات و امنیت در کابل و اطراف آن، از آن زمره فرودگاه نظامی بگرام، دست به کار شد.

نیرو های بین المللی کمک به ثبات و امنیت در افغانستان (ایساف) که در آغاز پیشبرد جنگ بر ضد دهشت افگنی را به دوش نداشت، به شکل دسته های بازسازی استانی (PRT) در چهار مرحله در سراسر افغانستان گسترش پیدا کرد. فرایند آموزش نخستین دسته های ارتش ملی و پولیس ملی تازه تشکیل افغانستان را به پیش برد. در شروع کار رهبری آن را انگلستان به دست گرفت و پس از آن ترکیه و در فیرووری ۲۰۰۳ آلمان و هالند ماموریت یافتند که با پشتیبانی سازمان ملل این وظیفه را به پیش ببرند. مشکل مدیریت و فرماندهی دوره ای ایساف سبب شد که حکومت آلمان از شورای امنیت سازمان ملل بخواهد تا وظایف آن به ناتو سپرده شود؛ از این رو بر بنیاد تصمیم آن سازمان از یازدهم اگست ۲۰۰۳ - ۲۰ مرداد/ اسد ۱۳۸۲ ایساف زیر رهبری ناتو و در پشتیبانی از آن در آمد و کشور های مسؤول فرماندهی، هماهنگی برنامه های آن ( اعضای گروه مشارکت) هزینه های مالی را پرداختند تا به حکومت نو تشکیل افغانستان در به وجود آوردن وضعیت بهتر برای بازسازی و رشد سیاسی - اقتصادی - اجتماعی کمک کند. همچنان سازمان ملل در اکتوبر ۲۰۰۳، کار ایساف را در افغانستان سراسری کرد و گسترش داد. بدین گونه یک نهاد سازمانده همکاری ها میان:

حکومت انتقالی افغانستان؛

نیرو های ائتلاف بین المللی ( ۲۹ کشور عضو)؛

سازمان ملل متحد،

به وجود آمد.

در نظام سیاسی به وجود آمده پس از نشست " بن"، در افغانستان یک واژه ی جدید سیاسی نیز پدیدار شد و آنرا " جامعه ی جهانی " نامیدند. دولت تازه به وجود آمده با جامعه جهانی، پیمان پنج ساله را بست که مسایل: برقراری امنیت، رهبری، مشورت دهی و پیشرفت اقتصادی در افغانستان را در بر داشت و در آن نقش ناتو به عنوان رکن کلیدی، مهم خوانده شده بود؛ زیرا ناتو وظیفه گرفت که حکومت جدید را در فراهم کردن زمینه ها برای آوردن ثبات و امنیت یاری رساند و راه را به خاطر بازسازی و نوسازی و حکومت داری خوب هموار کند تا مردم در یک دولت انتخابی، زندگی صلح آمیز همراه با امنیت و

آرامش داشته باشند. افزون بر این که ناتو باید با قوای نظامی و امنیتی نو تشکیل افغانستان همکاری می کرد، پشتیبان ماموریت سازمان ملل متحد نیز بود؛ بنابراین در آغاز، وظیفه ی آن با روند " عملیات آزاد سازی " آمریکا، همسان نبود.

حکومت نو تشکیل افغانستان برای عملی کردن برنامه های بازسازی و نوسازی و گسترش کار زیر ساخت های اقتصادی و ارائه خدمات به شهروندان به پول نیاز داشت؛ زیرا تنها با داشتن امکان مالی می توان نظام سیاسی - اقتصادی - اجتماعی همه پذیر را سر و سامان داد. حکومت درآمدی نداشت و خزانه ی دولت نیز تهی بود؛ از این رو کمک های مالی و پشتیبانی اقتصادی جهانی ضروری پنداشته می شد، به همین خاطر جامعه ی جهانی در پایتخت های به شهرت رسیده جهان، نشست های بین المللی را برگزار کرد تا پیرامون کمک های اقتصادی به افغانستان، اندازه ی کمک پولی و راهکار کاربرد کمک های مالی تصمیم گرفته شود:

1- توکیو (جاپان) ۲۱ جنوری ۲۰۰۲ - بهمن / دلو ۱۳۸۱، در این نشست بر سر برنامه های بازسازی، رشد و گسترش اقتصادی و اقتصاد کلان پولی در افغانستان، تمرکز صورت گرفت و کمک ۵,۴ میلیارد دلاری برای بازسازی افغانستان ( در پنج سال ) وعده داده شد.

۲- برلین ۳۱ مارچ ۲۰۰۴ - فروردین / حمل ۱۳۸۳، در این نشست، جامعه جهانی تعهد سپرد که کمک ها به افغانستان ادامه می یابد، باید برنامه های بازسازی روشن تر پی ریزی شود. ۸ میلیارد دلار کمک در سه سال به افغانستان پرداخت می شود و تصمیم گرفته شد که کار مدیریت برنامه های ساخت و ساز به دولت افغانستان سپرده شود. همچنان حکومت افغانستان خواستار آن شد که بخش بیشتر کمک ها از سوی دولت به مصرف برسد.

در این نشست کارنامه ی دولت افغانستان به بررسی گرفته شد و یادآوری بعمل آمد که نبود یک کار شیوه درست و رهبری شده در روند بازسازی، سبب بی نتیجه بودن کمک ها شده است. رهبری دولت افغانستان وعده سپرد که انتخابات ریاست جمهوری و مجلس نمایندگان را برگزار می کند، با فساد مبارزه می شود، به بخش خصوصی اقتصاد کمک صورت می گیرد و در عملی کردن بند های توافقنامه " بن " تلاش به خرج می دهد، برنامه های بازسازی را رده بندی و کمک های جهانی بیشتر در پروژه های راه سازی - تامین انرژی ( برق رسانی، ساختن بند های آب گردان و مواد سوختی) و بهبود وضعیت بهداشت هزینه می شود.

۳- لندن فیروزی ۲۰۰۶ - بهمن / دلو ۱۳۸۴، در این نشست پیرامون آینده ی افغانستان گفت و گو شد و توافقنامه ی افغانستان به امضا رسید و بر بنیاد آن دولت افغانستان تعهد سپرد که اصل های یک اداره ی دولتی شفاف و پاسخگو را نهادینه می کند، با دهشت افگنی و کشت خشخاش و تولید و قاچاق مواد مخدر مبارزه می شود و به نگهداشتن و پاسداری از حقوق بشر پا بند باقی می ماند. کمک ده میلیارد دلاری به افغانستان تأیید شد.

۴- روم جولای ۲۰۰۷ - تیر / سرطان ۱۳۸۶، در این نشست راهکار ملی در بخش دادگاه نهایی شد و جامعه جهانی تعهد کرد که افغانستان را در فرایند تحکیم حاکمیت قانون و بهبود کار دادستانی کمک می کند.

۵- پاریس ۱۶ جون ۲۰۰۸ - خرداد / جوزا ۱۳۸۷، در این نشست، جامعه جهانی همکاری و پشتیبانی خود را از نخستین برنامه رشد ملی اعلام کرد. به خاطر کمک به نیرومند کردن اداره دولتی و رشد اقتصادی افغانستان، وعده داده شد که به بخش کشاورزی و پروژه های برق رسانی کمک بیشتر صورت می گیرد.

۶- مسکو ۸ مارچ ۲۰۰۹ - اسپند / حوت ۱۳۸۷، در این نشست که زیر تیتر " بحران افغانستان و سناریو های ممکن رشد " برگزار شد، شرکت کنندگان درباره ی حل مشکل افغانستان از رهگذر دهشت افگنی و مواد مخدر گفت و گو کردند.

۷- هاک ( هالند ) ۳۱ مارچ ۲۰۰۹ - فروردین / حمل ۱۳۸۸، در این نشست درباره ی نیرومندی و بهتر شدن حکومت داری، رشد و گسترش اقتصادی و بهبود وضعیت امنیتی در افغانستان، افزایش همکاری

های منطقه ای، پیشبرد عملیات نظامی علیه شورشیان و سیاست جدید مصالحه ی دولت افغانستان با طالبان، فیصله صورت گرفت.

۸- لندن ( برای بار دوم ) جنوری ۲۰۱۰ - دی / جدی ۱۳۸۸، در این نشست برنامه ی پیشنهادی دولت افغانستان پیرامون پیشبرد گفت و گو ها با طالبان، تأیید شد و بر سر مسایل بیرون شدن نیرو های نظامی جامعه جهانی از افغانستان و سپردن مسؤولیت های جنگی به نظامیان افغانستان پس از سال ۲۰۱۴ نیز رایزنی شد.

۹- کابل ۲۰ جولای - امرداد / اسد ۱۳۸۹، در این نشست، دولت افغانستان به هدف بهبود روند رشد و گسترش اقتصادی، حکومت داری خوب و تامین امنیت، برنامه های کاری خود را پیشکش کرد و از جامعه جهانی خواست که پنجاه در صد کمک های جهانی به بودجه ملی ریخته شود و از همین راه به مصرف برسد. همچنان در مورد بیرون کردن نام شماری از سرکرده های طالبان از لیست سیاه شورای امنیت سازمان ملل متحد، فیصله کردند که این کار در یک فرایند شفاف در همکاری با شورای امنیت، حکومت افغانستان و جامعه جهانی عملی شود.

۱۰- لیزبن ( پرتغال) نوامبر ۲۰۱۰ - آبان / عقرب ۱۳۹۰، در این نشست ماموریت ناتو در افغانستان به بررسی گرفته شد و تفاهمنامه به امضا رسید که بر بنیاد آن تا سال ۲۰۱۴ مسؤولیت تامین امنیت افغانستان به نیرو های دولتی واگذار شود و همکاری ها در دراز مدت ادامه یابد. همچنان درباره ی برنامه های آموزشی کارمندان اداره ی مبارزه با مواد مخدر، برنامه های ترانزیتی، تهیه ساز و برگ نظامی به نیرو های افغانستان، فیصله کردند.

۱۱- استانبول ۲ نوامبر ۲۰۱۱ - آبان / عقرب ۱۳۹۰، این نشست زیر تیتر " امنیت و همکاری در قلب آسیا" برگزار شد و در آن پیرامون نقشه ی عملی پیشرفت اقتصادی و امنیتی افغانستان پس از سال ۲۰۱۴، سخن زده شد.

۱۲- بن ( برای بار دوم ) ۵ دسامبر ۲۰۱۱ - آذر / قوس ۱۳۹۰، در این نشست نمایندگان یکصد کشور و ۱۵ نهاد جهانی در تالار ساختمان کهنه پارلمان آلمان گرد آمدند و پیرامون واگذاری وظایف امنیتی به نیرو های افغانستان تصمیم گرفتند. افزون بر این بر پشتیبانی جهانی از دولت افغانستان پس از سال ۲۰۱۴ - آوردن صلح و پیشبرد مبارزه با دهشت افگنی بین المللی و مواد مخدر ( کشت، تولید، قاچاق ) تأکید صورت گرفت.

۱۳- شیکاگو ۲۱-۲۰ می ۲۰۱۲ - اردیبهشت / ثور ۱۳۹۱، در این نشست کشور های عضو پیمان ناتو پرداخت هزینه های مالی سالانه نیرو های دفاعی و امنیتی افغانستان را در دهه ی تحول ( پس از سال ۲۰۱۴ ) تأیید و فیصله کردند.

۱۴- توکیو ( برای بار دوم ) ۸ جولای ۲۰۱۲ - تیر / سرطان ۱۳۹۱، در این نشست نمایندگان ۷۰ کشور و نهاد های جهانی به هدف پیشرفت اقتصادی افغانستان، کمک مالی ۱۶ میلیارد دلری را برای گسترش برنامه های اقتصادی در چهار سال، وعده دادند.

۱۵- لندن ( برای بار سوم ) ۴ دسامبر ۲۰۱۴ - ۱۳ آذر / قوس ۱۳۹۳، در این نشست نمایندگان ۷۰ کشور و نهاد های بین المللی گرد هم آمدند و پیرامون آینده ی افغانستان پس از پایان ماموریت ۱۳ ساله نیرو های ائتلاف جهانی ( ایساف ) و سپردن مسؤولیت های امنیتی به نیرو های دفاعی و امنیتی افغانستان، گفت و گو کردند ، همچنان بر ادامه ی کمک های مالی و سیاسی به افغانستان تجدید پیمان شد.

۱۶- بروکسل ۴ اکتوبر ۲۰۱۶ - ۱۴-۱۳ مهر / میزان ۱۳۹۵، در این نشست کشور های کمک کننده و نهاد های جهانی وعده دادند که تا پایان سال ۲۰۲۰، ( ۱۵,۲ ) میلیارد دالر ( سالانه ۳,۵ میلیارد دالر) به افغانستان کمک کنند. از حکومت افغانستان خواسته شد که حقوق بشر را پایمال نکند، به حقوق شهروندان ارج بگذارد و وظایف خود را در مبارزه با فساد به سر رساند.

۱۷- ژنیو ۲۳-۲۴ نوامبر ۲۰۲۰ - ۳ آذر / قوس ۱۳۹۹، این نشست در روز نخست در ژنیو با انبازی ۷۰ کشور و ۳۰ سازمان بین المللی با تیتر درشت " آوردن صلح پایدار " آغاز شد. در روز دوم که کار



آن به گونه‌ی مجازی (انلاین) و حضوری دوام پیدا کرد، رهبری آنرا فنلاند، سازمان ملل متحد و دولت افغانستان به دوش داشتند؛ عملکرد دولت افغانستان در مبارزه با فساد، حکومت داری بهتر، شفافیت و پیشرفت در روند صلح به بررسی گرفته شد، فیصله بعمل آمد که برای باز نگری توافقنامه‌ها و تعهد نامه‌ها یک نشست در سال ۲۰۲۱ و یک نشست وزیران در سال ۲۰۲۲ برگزار شود. در پایان کار، ۱۳ میلیارد دالر کمک مشروط برای ۴ سال به افغانستان به تصویب رسید.

زمانی که انسان به این فهرست دور و دراز نشست های جهانی در پیوند به افغانستان، نگاه می‌اندازد، چنان می‌پندارد که افغانستان بایست گل و گلزار شده باشد و پس از تشکیل حکومت موقت و انتقالی، با داشتن قانون اساسی و برگزاری انتخابات: ریاست جمهوری (چهار بار)، مجلس نمایندگان (سه بار) و شورای استان‌ها؛ در روشنی کاردانی (!) و شایستگی (!) زمامداران جدید و از برکت کمک‌ها و پشتیبانی مالی - سیاسی - نظامی جامعه جهانی، کشور گام به گام دارای ساختار های دولتی برانزده، سالم و خدمتگزار مردم شده باشد؛ صلح - امنیت و آرامش سرتاسری برقرار شده باشد؛ کار بازسازی و نوسازی ساختار های رفاه و آسایش همگانی و زیر ساخت های اقتصادی و خدماتی به گونه‌ی درست و برنامه ریزی شده به پیش برده شده باشد؛ افغانستان به آن پله های رشد و توسعه‌ی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی رسیده باشد که می‌تواند از توانایی‌ها و چشمه های اقتصادی و پیدا وار زیرزمینی خود بهره برداری بهینه بکند... لیکن حقیقت زندگی شهروندان، وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در سراسر کشور و عملکرد تبهکارانه‌ی زمامداران، چیز دیگری را به نمایش گذاشت و پیش بینی‌ها و خوشبینی‌هایی که جامعه بین المللی و نهاد های جهانی در سال های نخست به آنها چسبیده بودند، نادرست از آب به در آمد.

مردم به خوبی دیدند و شاهد اند که جامعه جهانی در این سرزمین زخمی با شهروندان رنجیده تهداب یک نظام سیاسی با شاخص های حکومت داری خوب، پابند و وفادار به: ارزش های حقوق بشری و حقوق شهروندی، آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، خدمتگزاری به مردم و پاسبانی از حق و حقوق شهروندان و منافع میهن را نگذاشته بود؛ بلکه شالوده‌ی حکومت شبه دموکراسی و یک نظام فساد پیشه و فسادگستر و دزد سالار را گذاشت که در آن در درازای بیست سال برتری خواهی قومی و زبانی، همه گونه های تبعیض و فساد، زورگویی، بیدادگری، خشونت دولتی، سرکوب گری، یکه تازی، انحصار طلبی و در کل دیدگاه های فاشیستی تیره و تباری پیشی داشت و بیداد می‌کرد و برای سرکار حاکمیت قانون، اخلاق سیاسی و اجتماعی، حقوق اقتصادی - سیاسی - اجتماعی شهروندان، عدالت اجتماعی، انصاف و برابری به پیشیزی نمی‌ارزید که حتا در نشست لندن (در فبروری ۲۰۰۶) و در نشست بروکسل (در اکتوبر ۲۰۱۶) به آن انگشت گذاشته شد.

در این حکومت بی رسالت و دزد سالار، در بیست سال میلیارد ها دالر کمک مالی که به مردم افغانستان شده بود تا در برنامه های بازسازی و نوسازی نهاد های اقتصادی (تولیدی و بازرگانی) - سیاسی - اجتماعی، بهبود و بلند بردن سطح زندگی شهروندان، پیشبرد مبارزه‌ی هدفمند و سودمند با دهشت افگنی و دهشت افگنان، نابود کردن کشت کوکنار و جلوگیری از تولید و قاچاق مواد مخدر... هزینه شود؛ دزدیده شد. یک بخش از این پول ها به کیسه های سرکار و دیگر چپاول گران ریخت که یک الگاری مالی را به وجود آورد، بخشی در زد و بند های مافیایی با کارمندان بلند پایه دولتی از سوی انجو های رهن خارجی دوباره به کشور های کمک دهنده برده شد و یک بخش دیگر آن در بازار های دومی و شیخ نشین های کرانه‌ی خلیج فارس به دوران افتید و یا در ساختن بلند منزل ها، هتل های پنج ستاره، خرید اپارتمان ها - ویلا ها و سرمایه گذاری در فروشگاه ها در بیرون از افغانستان به کار انداخته شد. برنامه های رشد و توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی قلابی نیز دستاوردی را در پی نداشت؛ زیرا یک حکومت دزد سالار را بر گرده های مردم سوار کرده بودند.

در دانش اقتصاد، توسعه اقتصادی معنای شتاب دادن به روند رشد سیاسی و اجتماعی را می‌دهد. در سیاست و جامعه شناسی سیاسی، واژه‌ی توسعه سیاسی مفهوم برقراری نظم، پایداری و برندگی سیاسی را می‌رساند که با دموکراسی (آزادی فردی و اجتماعی) - گسترش و محکم کردن پایه های آن در زندگی اجتماعی مردم، همراه می‌شود.

رسیدن به توسعه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تنها از راه آوردن دگرگونی های ژرف سیاسی - اقتصادی - اجتماعی به سود مردم و به هدف فراهم آوری زمینه های کار و زندگی شایسته برای شهروندان، همچنان برقراری صلح و آرامش، پایداری و امنیت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی سراسری در جامعه امکان پذیر است.

در افغانستان که از یک جنگ فرسایشی و تبهکارانه زیان های فراوانی را بر دوش می‌کشید، برای آبادانی و آباد کردن ساختار های دولتی (سیاسی - اقتصادی - دولتی) و فراهم آوری زمینه های بایسته به هدف

به سر رسانیدن کار های سازنده ی تولیدی از سوی شهروندان، برقراری امنیت نظامی یک نیاز اساسی و حتمی شمرده می شد.

در عملی کردن هدف های توسعه سیاسی و اقتصادی باید نیروی انسانی با رسالت و میهن دوست و آراسته با آموزه های دانش و آگاهی های رشته ای، کار آزموده و دارای اندوخته های کاری در بخش های اقتصاد ملی به کار برگزیده می شد؛ لیکن با دریغ و درد که در افغانستان، زمامداران قلابی و همکاران و کمک گران آزمند جهانی این نیازمندی را نادیده گرفتند و هر آنچه دل شان خواست، در ناسازگاری با شاخص ها و اصل های دموکراسی، آزادی، عدالت و پیشرفت اجتماعی بر سر شهروندان آوردند و وضعیت را بحرانی کردند تا اینکه سرنوشت مردم و میهن را بار دیگر به دست یک گروه تبهکار و دهشت افکن، یغماگر و تاریک اندیش سپردند و مردم را در سراسر کشور با بحران سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست به گریبان کردند.

از سوی دیگر آنچه در افغانستان با پایان گرفتن دوره انتقالی سبب بدنام شدن نظام سیاسی شد، بحران های انتخاباتی بود. انتخابات ریاست جمهوری (مطابق ماده ۶۱ قانون اساسی) و انتخابات برای مجلس نمایندگان (مطابق ماده ۸۳ قانون اساسی) همه با بی نظمی ها، مداخله گری ها، دستکاری ها، جعل سازی ها، تقلب انتخاباتی و دستبرد به آرای مردم، برگزار شد و معیار های دموکراتیک و اصل شفافیت و عادلانه بودن روند گزینش و پابندی به دموکراسی و اراده ی آزاد مردم، با تازیانه ی معامله گری و ساخته کاری و دزدی ضربه خورد و دموکراسی انتخاباتی با به گز راه رفتن در تالاب فساد غرق شد. بر بنیاد اصول پذیرفته شده ی جهانی، برگزاری انتخابات شفاف، آزاد، دموکراتیک و عادلانه در یک کشور به معنای پابندی به دموکراسی و ارج نهادن به اراده مستقل شهروندان است و چگونگی برگزاری انتخابات و شیوه ی برخورد نهاد ها به آن، ماهیت ساختار دولتی را آشکار می کند؛ چیزی که در افغانستان صورت نگرفت و ماهیت زشت دولت نیز آفتابی شد.

همه گیر شدن جنگ و خونریزی، کشتار های هدفمند و ترورهای سازمان داده شده، بمب گذاری ها، فرس ماین ها، جابجایی ماین های مقناطیسی، انفجار و انتحار، حمله های انتقام جویانه و ده ها تبهکاری دیگر، یک طرف مشکل مردم افغانستان بود؛ ولی مشکل کلان دستگاه دولت بود که از سوی رییس جمهوری نامشروع، فاسد، نابکار، چپاولگر، زورگو، قانون شکن و قانون گریز، عوام فریب و عوام گرا، رهبری می شد؛ از این رو صلح و ثبات، آرامش و آسایش، امنیت و مصونیت (فردی و اجتماعی) برای شهروندان در حد یک خیال باقی ماند.

آنگونه که گفته آمد، در نشست لندن (جنوری ۲۰۱۰- دی / جدی ۱۳۸۸) پیرنگ پیشنهادی رییس دولت افغانستان برای پیشبرد گفت و گو ها با گروه دهشت افکن طالبان، تأیید شد و در نشست کابل (۲۰ جولای ۲۰۱۰ - مرداد/ اسد ۱۳۸۹) نیز فیصله صورت گرفت که شورای امنیت سازمان ملل متحد، جامعه جهانی و دولت افغانستان در همکاری با همدیگر، در یک روند شفاف در مورد بیرون کردن نام شماری از سرکرده های طالبان از لیست سیاه شورای امنیت، تصمیم بگیرند. با این گام آشکار شد که آمریکا و متحدان آن یک بازی سیاسی خطرناک دیگری را پی ریزی کرده اند که می تواند بنیاد زندگی مردم افغانستان را فرو ریزد.

تهداب این بازی خطرناک و بسیار پیچیده که بر سر سرنوشت مردم افغانستان معامله صورت گرفت، زمانی گذاشته شده بود که نظامیان آمریکا و پیمان ناتو در همدستی با حامد کرزی، انگلیس ها، پاکستانی ها، سعودی ها و شیخ های عرب؛ انتقال جغرافیای جنگ را از جنوب و شرق به شمال، شمال شرق و شمال غرب افغانستان برنامه ریزی کردند و به خاطر عملی شدن این برنامه خاینانه اشرف غنی احمدزی را مسؤول دیدبانی بر کمیته واگذاری وظیفه امنیت کشور از ناتو به نیرو های دفاعی و امنیتی افغانستان، نصب کردند. بر بنیاد این برنامه ی خطرناک هزار ها دهشت افکن طالب - آدمکشان وزیرستانی و دیگر دهشت افکنان خارجی، با استفاده از هواپیما ها و چرخبال ها در پرواز های شبانه به جغرافیای جدید جنگ انتقال داده شد که روند آن را وزیر داخله مدیریت می کرد. این رخداد در همان زمان سرو صدا های زیادی را به وجود آورد و در رسانه ها و شبکه های اجتماعی نیز بازتاب یافته بود.

در سال ۲۰۱۱ آمریکا و متحدانش روش سیاسی خود را در برابر طالبان سر از نو رنگ آمیزی کردند و اجازه دادند که برای طالبان در دوحه پایتخت قطر دفتر سیاسی باز شود؛ زیرا قطر به مانند پاکستان یکی از سیاره های ایالات متحده آمریکا و متحدان آن است. آمریکا در قطر پایگاه نظامی دارد و در عملی شدن سیاست های راهبردی جهان سرمایه داری در خاور میانه و جنوب آسیا نقش مهمی را بازی می کند.

این بار در پیوند به افغانستان، آمریکا و پیمان ناتو در کارزار سیاسی به قطر ارزش بیشتر دادند؛ لیکن پاکستان را به عنوان لانه ی شبکه های دهشت افگنی جهانی که پایگاه های آموزش و پرورش دهشت افگنان را پاسبانی می کند، نگهداشتند.

هنگامی که اشرف غنی احمدزی در سال ۲۰۱۴ به گونه ی نامشروع از سوی حکومت آمریکا در قدرت نشانداده شد؛ فرایند عملی کردن برنامه های فاشیستی و تبار گرایانه برای بحرانی شدن شمال و شمال شرق و شمال غرب افغانستان، شتاب بیشتر گرفت و این تبهکار تاریخ برای خونین کردن شمال از همه برگ های بازی استفاده کرد.

تنها این نبود؛ بلکه یک قدرت جهانی با یک گروه خونخوار و دهشت افکن و ناسازگار با ارزش های انسانی، هجده ماه در دوحه ( قطر) گفت و گو کرد که پیامد آن امضای یک پیمان ( به تاریخ ۲۹ / ۲ / ۲۰۲۰ - ۱۰ اسپند/ حوت ۱۳۸۹) بود که حکومت آمریکا آن را " سند آوردن صلح برای افغانستان میان آمریکا و طالبان " نامید.

امضای توافقنامه صلح آمریکا با طالبان، آغاز گفت و گو های میان شهروندی واهی نهاد و پر هزینه به تاریخ ۱۳ / ۹ / ۲۰۲۰، بخش های از این بازی خطرناک بود که حکومت آمریکا و پیمان ناتو به راه انداخته بودند و حکمرانان در : قطر، پاکستان، عربستان سعودی، امارات متحده عربی چرخه گیری کردند تا گروه طالبان به مرکز قدرت ( ارگ ) در کابل، برسد.

با آمدن جو بایدن به کاخ سفید، واژگونی وحشتناک حکومت شبه دموکراسی در افغانستان رقم خورد. رییس جمهوری آمریکا در سخنرانی ۱۴ اپریل ۲۰۲۱، یازدهم سپتامبر را روز بیرون شدن نیرو های آمریکایی از افغانستان تعیین کرد و وعده داد که به حمایت سیاسی و کمک های بشر دوستانه به افغانستان ادامه می دهد. همین گونه دبیر کل پیمان ناتو در یک نشست خبری با وزیر دفاع و وزیر خارجه آمریکا، پایان ماموریت نیرو های ناتو در افغانستان را اعلام کرد و از ادامه حمایت سیاسی و مالی از افغانستان، اطمینان داد.

در این سخنرانی ها و گفت و گو ها با رسانه ها، آشکار شد که مدافعان (!) سر به کف آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، اندک ترین ارزشی به سرنوشت میلیون ها انسان در افغانستان نمی دهند و از پیش روی آن بسیار با بی تفاوتی می گذرند. هدف از وعده دادن های دوام حمایت سیاسی و مالی از افغانستان، کمک به طالبان و پشتیبانی از این گروه بود که بر بنیاد توافقنامه ی دوحه قدرت برایش تسلیم داده می شد.

\*\*\*

استعمار، استعمار است؛ چه کهنه ی آن بود و چه ایدون نو آن است که بیداد می کند:

استعمار کهن بنیاد زندگی ( سیاسی - اقتصادی - اجتماعی ) مردم را در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین ویران کرد و با ستمگری و سیاست های چپاول گرانه، کشور ها را از کاروان پیشرفت (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ) سال ها واپس راند؛ فقر، بیکاری، بیماری، بی روزگاری و آوارگی و بیسوادی را دامنگیر میلیون ها انسان کرد؛ سرانجام خود از پا ماند و فرو ریخت و جایش را به استعمار نو واگذاشت.

استعمار نو به سان گرگ گرسنه به جان و مال و زندگی میلیون ها انسان در سراسر جهان حمله برد و بسیاری کشور های تازه به آزادی رسیده را به بازار فروش و خورد و نوش کالا های تولیدی خود مبدل کرد و راه رشد و توسعه ی سیاسی و اقتصادی آنها را بست و صنایع داخلی را به سوی ورشکستگی برد و از چشمه های زیرزمینی و فرا آورد های کشاورزی آنها سود کلان به جیب زد و شیره ی جان زحمتکشانش را خورد. افزون بر این یک بخش سیاست استعمار نو، شعله ور کردن جنگ ها و داغ نگهداشتن درگیری های نظامی در بیرون از مرز های کشور های سرمایه داری است که برای پیشبرد آن لشکر خریده شده و مزد بگیر را آموزش و پرورش می دهد تا به گونه ی نیابتی به سودش بجنگد و راه را برای دزدیدن و چاپیدن پیداوار زیرزمینی دیگران، بویژه سرزمین های رشد نیافته هموار کند.

استعمار نو به بهانه های گوناگون با به قدرت رسانیدن مزدوران گوش به فرمان، از جایگاه راهبردی کشور ها، استفاده ی ابزاری می کند، برای چپاول و سرکوب گری پایگاه های نظامی و استخبارتی بر پا داشته و می دارد و از خاک دیگران همچشمی های سیاسی و راهبردی را با دشمنان خود به پیش می برد تا به هدف های رخنه کردن در قلمرو های آنها برسد.

آنچه پس از پایان جنگ جهانی دوم، بویژه از دهه ی هشتاد سده ی بیستم تا به امروز در افغانستان رخ داده است و سلسله ی آن ادامه دارد و سبب تیره و تار شدن زندگی مردم شده است؛ از درون سیاست های نو استعماری بیرون آمده است.

در دهه ی خونین نیز افغانستان در میان چنگال های خون آلود هیولای استعمار نو گیر مانده بود و مردم برای نجات خود از سر پنجه های خونین این دراکولا، بهای سنگینی پرداختند؛ ولی نتیجه دلخواه به دست نیامد تا اینکه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ جهان را تکان داد و سرنوشت مردم و سرزمینی به نام افغانستان نیز در پشت آن با تار خام بسته شد.

پس از این رویداد، بیست سال با سرنوشت مردم و میهن جنگ زده، زیر نام آزادی، دموکراسی، حاکمیت قانون، اقتصاد بازار آزاد، حقوق بشر، حقوق شهروندی، عدالت، انصاف، برابری، پیشرفت سیاسی - اقتصادی - اجتماعی... از خود و بیگانه شعبده بازی کرد تا زمینه ی دوباره به تاج و تخت رسیدن گروه دهشت افکن و خونخوار فراهم شود، آن گروهی که به زور بمب افکن های B-52 از قدرت به زیر انداخته شده بود.

با این تفاوت: اینبار با استفاده از نرم ابزار ویرانگر و کمیدی سیاسی فاجعه ی قرن: توافقنامه صلح آمریکا با طالبان!  
چه سرنوشت غم انگیزی؛ مردم به این سادگی انتظارش را نداشتند، لیکن چاره چیست، سرشت سرمایه داری همین است که نشان داد!  
دو رویداد با یک انگیزه و یک هدف در فاصله ی زمانی سی سال:

#### فرار - خیانت!

هوایمای نظامی غول پیکر آمریکا، سرکرده های گروه را از دوحه ی قطر به کندهار پیاده کرد و پس از آن به کابل آورد تا تاج و تخت را تسلیم شوند.

بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی  
بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی  
(سعدی)

با درود های گرم و بی پایان

غفار عریف